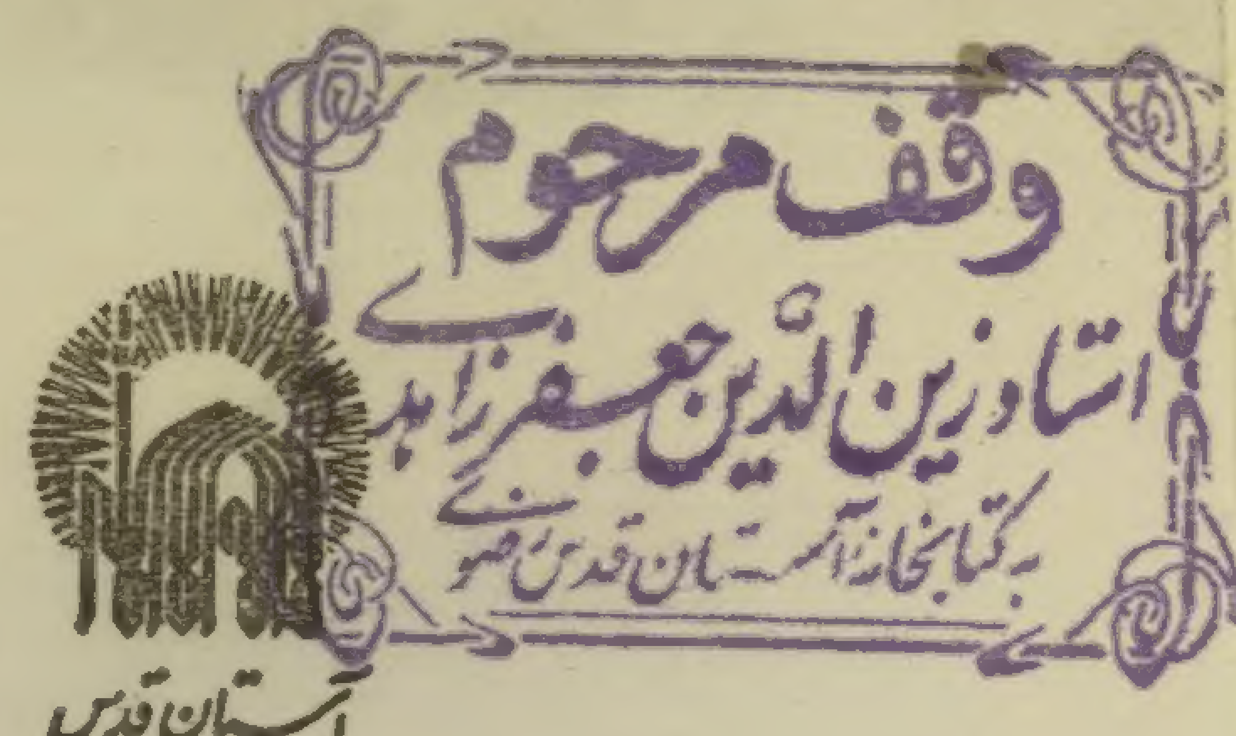


کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب منهج الصّادقین (- فی تفسیر القرآن المبین والزام المخالفین)

مؤلف متن فتح الله بن شکرالله کاشانی محشی ....

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر ۱۰۵۱ هجری نوع خط نسخ تعداد سطر ۲۵

جزء کتب تفسیر زبان فارسی عدد اوراق ۴۱۸

طول ۲۸/۳ عرض ۱۸/۳ شماره عمومی ۲۵۲۰۸

وقفی / خریداری .... تاریخ وقف / خریداری ....

ملاحظات: کاتب محمد بن محمد مؤمن. کاغذ نخودی آهار مهره، جلد تیماج مشکی.

اندازهٔ نوشته ها: ۱۲ × ۲۱/۵

منهج الصادقین فی الزام المخالفین

موضوع: تفسیر و حدیث (فارسی)

مؤلف: مولی فتح الله بن مولی شکرالله کاشانی

آغاز: بعد از بسمله سورة النساء: بمه آیات این سوره مدنی است

انجام: تمت المجلد الثانیه من المجلدات الخمس

کاتب: حاجی محمد بن محمد مؤمن

تاریخ: پنجشنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۰۹۱ هجری

اندازه: (۲۵) ۱۸×۳۰ برگ (۴۲۰)

خط نسخ جلد چرمی . کاغذ اصفهانی

نسخه ایست تمیز و جالب بر روی آیات با شنگرف خط کشیده اند

طاحبا

ط

طاحبان

طاحبا

رب یسر ولا تعسر

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة النساء همه آیات این سوره مدنیست و نزد بعضی مکی مگر قوله ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و قوله و یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فی الکلالة الی آخرها این هردو آیه در مکه فرود آمده و عدد آیات آن صد و هفتاد و هفت نزد شامی و صد و هفتاد و شش نزد کوفی و صد و هفتاد و پنج نزد غیر ایشان اختلاف در دو آیتست تضلوا السبیل که کوفی و شامی است فیعذبهم عذابا الیما شامی ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هر که این سوره را تلاوت کند چنان باشد که صدقه داده بهر مؤمنی که مستحق میراث شده و او را مثل ثواب کسی باشد که آزاد را از اسیری و بندگی باز خریده و از شرک بری باشد و در مشیت خدا از آنکسانی باشد که گناهان مغفور شده باشد و حق سبحانه از و راضی و خشنود باشد و عیاشی باسناد خود از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که هر که سورة النساء را در هر جمعه بخواند از فشار قبر ایمن گردد و وقتی که او را در قبر در آرند ابن خطاب روایت کرده که بیاموزید سوره آل عمران و سورة النساء و سورة المائده و سورة الحج و سورة النور چه در اینها فرایض است و احکام و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره آل عمران نمود بذکر تقوی و فلاح بندگان

مخصوص بسبب آن افتتاح این سوره بذکر تقوی کرد الا آنست که اینجا تقوی با آل عمران بود و اینجا شامل جمیع مکلفان پس فرمود بجمیع بر سبیل عموم خطاب که بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای جمیع مردمان از ذکور و اناث حر و آزاد غنی و فقیر در اثار آمده که ندا در سایر کتب سماوی که بر انبیای سابق منزل گشته به یا ایها المساکین است و اما در قرآن آنچه در مکه نزول یافته یا ایها الناس است و آنچه در مدینه نازل گشته به یا ایها الذین امنوا و بر سبیل ندرت به یا ایها الناس واقع شده حاصل که میفرماید ای جمیع آدم اتقوا ربکم بترسید از خشم و عذاب پروردگار در امتثال اوامر

واحد

و اجتناب از نواهی و یا پرهیز کنید از معصیت خدا و مخالفت او بترک مامور به و ار
تکاب منهی عنه و یا بترسید از انکه حق او را ضایع سازید ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت کرده که اتقوا الله فانها جماع کل خیر و نزد اهل تحقیق تقوی اجتناب است
از هر چه ما سوای او ست و از بعضی اکابر محققین منقولست که التقوی من اذا قال قال
الله و لم یقل لغیره و اذا نوی نوی الله و لم ینو غیره فی جمیع ما یبدو منه و چون بنا
بر حدیث متواتر رفع القلم عن ثلاث اطفال و مجانین و امثال ایشان که قابل خطاب
نباشند از مخاطبه خارج اند پس مراد مکلفان باشند یعنی ای جمیع مکلفان بترسید
از پروردگار خود **الَّذِی** آنخدائی که بمحض قدرت **خَلَقَکُمْ** آفرید شما را با و
جود اختلاف الوان و اشکال و السنه **مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ** از یکتن که آدم است
علیه السلام و تانیث واحده باعتبار لفظ نفس است که مونث سماعیست و همچنین
است ارجاع ضمیر مونث باو در قوله تعالی **وَخَلَقَ مِنْهَا** که عطفست بر خلقکم یعنی
از آدم و آفرید از و **زَوْجَهَا** جفت وی را که حوا ست در اخبار آمده که حق تعالی
حوا را از باقی طینت آدم آفرید و قول اصح اکثر میان مفسران آنست که حق تعالی چون
آدم را بیافرید او را ببهشت برد از تنهائی مستوحش گشت و از حق تعالی انیسی طلبید
او سبحانه خواب گرانی برو گماشت و جبرئیل را فرستاد تا از پهلوی چپ او استخوا
نی بیرون کشید و حوا را از ان استخوان بیافرید و ظاهر وَخَلَقَ زَوْجَهَا مِنْهَا را
نست بهرین و مقوی اینست قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خلقت المراة من ضلع
فان اقمتها کسرتها و ان ترکتها و فیها عوج استمتعت بها ملخص آنست که حق تعالی آفرید
حوا را از ضلعی از اضلاع آدم و میتواند بود که معطوف علیه خلق محذوف باشد تقدیر
اینکه من نفس واحدة خلقها و خلق منها زوجها یعنی خلق کرد شما را از یک نفس
که آفرید او را و آفرید زن او را از ضلع او و غرض ازین تقریر خلق همه مردما
نست از نفس واحدة یعنی همه آدمیان را از آدم ایجاد فرمود **وَبَثَّ** و پرا
کنده کرد و ظاهر کردانید **مِنْهُمَا** از آدم و حوا بتوسط و تناسل **رِجَالًا كَثِيرًا**
مردان بسیار **وَنِسَاءً** و زنان فراوان این کلام بیان تولد مردمانست چه
خلاصه معنی آنست که حق سبحانه منتشر ساخت ازین نفس و زوجه مخلوقه

ازان بنین و بنات بسیار اما اکتفا بوصف رجال بکثرت از وصف نسا یان بجهت آ
نست که حکمت مقتضی آنست که رجال اکثر از نسا باشند و ذکر کثیر بن بجهت حمل آ
نست و ترتیب امر بتقوی برین قضیه جهت آنست که دران دلالتست بر قدرت
ظاهره از حق که آن خوف و خشیت است ازان و بر نعمت باهره که موجب طا
عت معطی آنست و یا بجهت مراد باین قصه تمهید امرست بتقوی در آنچه
متصل است بحقوق اهل منزل و ابنای جنس چنانکه آیاتی که بعد ازین مذکورند
و در بعض اورده که امتنان حق تعالی بر ما باینکه ما را از نفس واحد ایجاد فرموده
جهت آنست که این اقربست بعطوفت و شفقت و مرحمت بعضی از ما بر بعضی جهت
انکه رجوع همه ما باصل واحد است و دیگر این ابلغ است در قدرت و دلالت این
بیشتر بر علم و حکمت **وَ اتَّقُوا اللّٰهَ** و بترسید از مخالفت از خدا **الَّذِي** آن
خدائی استعطاف و استعانت از یکدیگر **تَسَاءَلُونَ** حاجت میطلبید **بِهِ** با
بخدای یعنی بوسیله سوگند خوردن باو هرچه یک در وقت طلب حاجت یکدیگر میگو
ید که اسئلک بالله ان تفعل کذا و انشدک بالله بحق خدائی که چنین و چنین کنی مراد
آنست که همچنانکه باقوال تعظیم او میکنند بافعال که آن طاعتست نیز تعظیم او نمائید
واصل تساءلون تتساءلون است که بجهت تخفیف حذف احدی التائین شده
وقوله **وَ الْأَرْحَامَ** عطفست بر محل جار و مجرور که نصب است بر مفعولیت
کقولک مررت بزید و عمرا یعنی از یکدیگر سؤال کنند و سوگند میدهند یکدیگر
را بخدای خویشان خود و میگویند نشدک الله و الارحام ان تفعل کذا و کذا و ا
نشدک الله و الرحم مراد آنست که بترسید ازان خدائی که در انجاح مرام از یکدیگر
بر سبیل تعاطف و تراحم بنام او و ارحام سوگند میخورید و این از عادات عرب
بوده که در وقت طلب از یکدیگر متمسک میشدند بنام خدا و ذکر خویشان تا بوسیله
آن سلسله عطوفت یکدیگر را در حرکت اورده موجب انجاح مقاصد ایشان گردد و از
حسن مرویست که اذا سالک احد بالله فاعطه هرکه از تو بوسیله ذکر خدا چیزی طلبد
او را بده و هرکه از تو بذکر رحم طلب امری کند او را عطا کن و نزد ابن عباس و قتاده
و مجاهد و ربیع و الارحام عطفست بر الله یعنی بترسید از معصیت خدا و بپرهیزید

از بریدن

از بریدن از خویشان بلکه اطاعت خدا کنند وصلهٔ رحم مرعی دارید واین مرویست
از ابی جعفر علیه السلام واینکه ارحام را مقارن اسم خود کرد اینده تنبیه است بر منزلت
مکانت صلهٔ ارحام نزد او ولزوم مراقبت اقربا ووجوب صلهٔ ارحام وتوددو
تراحم با ایشان از قبیل ان لا تعبدوا الا الله وبالوالدین احسانا واز حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله مرویست که الرحم معلقة بالعرش تقول من وصلنی وصله الله
ومن قطعنی قطعه الله یعنی خویشی متمسک شده است بعرش ومیگوید که بمن
پیوسته بحق تعالی پیوسته یعنی رحمت او باو پیوسته باد وهر که از من برید ه رحمت
الهی از و بریده باد ودر احادیث قدسیه آمده که انا الرحمن خلقت الرحم وشققت
لها اسما من اسمی فمن وصلها وصله ومن قطعها قطعه من رحمن ام ورحم آفریدم
واسم اورا از اسم خود اشتقاق کردم پس هر که به پیوندد وبان من باو بپیوندم
وهر که ازو ببرد من ازو ببرم واصبغ ابن بناته از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
روایت کرده که هر که غضب کند بر رحم خود اتش او را مس کند وبعد ازان انها
متعلقة بالعرش ینادی اللهم صل من وصلنی واقطع من قطعنی یعنی بدرستی
که رحم چنگ در زده است بعرش خدای وندا میکند بار خدایا به پیوند باهر که
پیوست بمن وببر از هر که برید از من وعینیه از حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله روایت کرده که تخیروا لنطفکم برگزینید از برای نطفهای خود یعنی نطفهٔ
خود را موضع حلال بنهید شنیده اید که حق تعالی فرموده که واتقوا الله الذی تسا
ءلون به والارحام واو را صله ولد آنست که موضع حلال از برای او اختیار کنید و
قطع رحم او وقطع نسب او نکنید بانیکه بزنا او را متولد سازید فانما للعاهر الحجر
پس بدکسی که مرزانی را سنگست یعنی رحم پس ولد را در موضع بد جای ملاعب
واو را با شهوات وهوای نفس وامگذارید ان الله کان علیکم
بدرستی که خدای بوده وباشد بر شما رقیبا دیده بان ومطلع وحافظ
بر همهٔ اقوال وافعال شما این کلام از برای تاکید وتحذیرست ومبالغه در اتقا
یعنی باید که حرکات وسکنات خود را باحتیاط بجای اورید وبوقت عزیمت
برنا باکی وبی پاکی از وشرم دارید وبعد از امر بتقوی وصله ارحام امر میفرماید

بتوفیر حقوق یتامی و انفاذ از تصرف در اموال ایشان و میفرماید که **وَآتُوا الْيَتَامَىٰ**
و بدهید مو یتیمانرا ای اولیا و اوصیای ایشان **أَمْوَالَهُمْ** مالهای ایشانرا که بحکم
ولایت و وصایت بران تسلط دارید یعنی بر ایشان انفاق کنید در حال صغر و تنگ
گیری مکنید بر ایشان در نفقه و همه را تسلیم ایشان کنید بعد بلوغ و رشد او ورده
اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند خود و لا
غر در رمه ایشان سر داده بعوض گوسفند فربه بزرگ میگرفتند شاة بشاة حق سبحانه
فرمود که در مال یتیمان تصرفات ناپایست مکنید **وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ** و بدل
مگیرید ناپاک یعنی مال حرام را که از اموال یتامی است **بِالطَّيِّبِ** بمال پاک و پاکیزه
یعنی بمال حلال که از اموال شماست مراد آنست که فرا مگیرید جید را از مال یتیم که در
حق شما خبیث است و بجای آن ردی را که بنسبت شما طیب است و یا استبدال
مکنید خسیس و ذبون را بطیب رفیع و با قیمت و یا استبدال منمائید خبیث را
که آن اختزال اموال ایشانست با مر طیب که آن حفظ آنست و بدانکه یتامی جمع یتیم است
و آن کسیست که پدر او فوت شده باشد ماخوذ از یتم که بمعنی انفراد است و
منه الدرة الیتیمة و یتامی در اصل یتایم بوده چون فارس و صاحب که جمع آن
فوارس و صواحبست و بعد از ان قلب لام الفعل بعین الفعل کرده اند و یتامی
گفته و یا جمع ان یتمی است چون اسری که از باب آفاتست و بعد از ان از بر
یتامی جمع کرده اند چون اسری و اساری و اشتقاق مقتضی وقوع آنست بر صغار
و کبار لکن عرف تخصیص بغیر بلغ و ورود آن در آیت یا از برای بلغ است
بنا بر اصل لغت و یا بنا بر اتساع بجهت قرب عهد ایشان بصغر تا تحریص و تخصیص
باشد بر آنکه دفع اموال باید کرد با ایشان در اول بلوغ ایشان پیش از آنکه این اسم
از ایشان زایل گردد کاهی که آثار رشد از ایشان مشاهده شود و لهذا حق تعالی
امر نمود با ابتلا ایشان در حین صغر ایشان و یا از برای غیر بالغ است و حکم
مقید ببلوغ کانه قال و آتوهم اذا بلغوا از کلبی و مقاتل مرویست که آیه در
حق مردی از غطفان نازل شده که برادر زنی و فات کرده بود و از وی پسری
مانده و او بوصایت اموال او را متصرف شده چون بدرجه بلوغ رسید مال خود را

ذع

از عم طلب نمود آن مرد تعلل میکرد مرافعهٔ ایشان بمحکمهٔ علیه نبوی افتاد واین
آیت آمد که در اموال یتیمان تصرف غیر جایز مکنید وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ و
مخورید مالهای ایشانرا مراد مطلق انتفاعست وتسمیهٔ آن باکل جهت آنست که آن اعظم
وجوه انتفاع وتصرفست یعنی منتفع مشوید بمال یتیمان إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ درحالتی
که منظم کنید با مالهای خود إِنَّهُ بدرستی که خوردن مال یتیمان یا تبدل یا خیانت
در آن كَانَ هست نزد خدای حُوبًا كَبِيرًا گناهی بزرگ چون غطفان این آیه
بشنید گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر وتمام مال مسلم برادرزادهٔ خود نمود
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ومن یوق شح نفسه ویطع ربه هکذا فانه یحل
داره ای جنته هرکه نگه داشته شد از بخل نفس خود وفرمان خدای خود برد در
سرای خود که بهشت نزول کند وچون آن پسر مال را قبض کرده در راه خدای
انفاق نمود رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ثبت الاجر وبقی الوزر علی والده ثابت
شد مزد وباقی ماند وزر گفتند یا رسول الله بیان این فرمائید گفت ثبت الاجر
للغلام وبقی الوزر علی والده مزد ثابت شد مر پسر را وزر بر پدر اوست صاحب
کنز العرفان آورده که بعضی فضلا گفته اند که این خبر محمولست بر آنکه پدر احتراز
نکرده بود در تحصیل مال از شبهات واخراج حقوق از آن کردن ودرین دلیل
نظر است زیرا که مقتضای آن اینست که در مال حقوقی بوده باشد که واجب
بوده باشد که امر کند تا آنرا تسلیم مستحق کنند ونگذارد که پسر در آن تصرف کند
زیرا که جایز نیست آنحضرت را تقریر شیٔ بر وجه باطل پس اولی آنست که مراد
بر وزر ثقل باشد همچنانکه در حدیث دیگر از مثل این تعبیر بعبارت واقع شده حیث
قال علیه السلام الهناء لغیره والعباد علی ظهره که کنایتست در ثقل ندم میت واسف
او بر فوات ثواب آن بصرف آن در وجه قرب وعدم انتفاع او بآن در آخرت
وتحسر وتالم بر محرومیت وارث خود بجهت صرف کردن او مال را زیرا که کدح ورنج
کشیده در تحصیل آن وآنرا بوارث خود گذاشته وازان منتفع نشده ودر یتیمان
سوال مشهور است وآن اینست که اکل مال یتیم مطلقا حرام است خواه آنکه منفرد باشد
وخواه منضم پس تخصیص باکل آن در حین انضمام چه فایده دارد زمخشری ازین

جواب گفته که چون اولیا و اوصیا اغنیا بودند پس اکل مال یتیمان از ایشان اقبح بود و نیز ایشان و نیز ایشان مال ایتام را با مال خود مزج میکردند و انفاق مینمودند پس حق سبحانه بجهت تشنیع و تشهیر این فعل شنیع فرمود لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم و بعضی گفته اند این سوال وجهی ندارد زیرا که قوله و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب نهیست از اکل مال یتیم بدون انضمام چه معنی اینست که لا تتبدلوا اموالهم مکان اموالکم و لا تاکلوا منضمة الی اموالکم پس حق سبحانه نهی هر دو قسم نموده تا بهیچ وجه از این دو وجوه انفاق نکنند و یا معنی آنست که میان مال ایشان و مال خود تسویه مکنید و بر طریق که صرف مال خود میکنید مال ایشان را انفاق مکنید چه مال شما بر شما حلالست و مال ایشان بر شما حرام مگر بر وجه معروف کما قال فلیاکل بالمعروف از باقر و صادق صلوات الله علیهما مرویست که بعد از نزول این آیه اصحاب از مخالطه یتامی شکایت این حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدند حق تعالی این آیت نازل ساخت که و یسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر و ان تخالطوهم فاخوانکم الآیه و در صحیح بخاری از عایشه نقل کرده که یتیمه در حجره تربیت شخصی بود و ولایت تصرف در مال وی تعلق باو داشت میخواست که او را در قید نکاح در آورد در حق خدمت و تعیین کابین و مهر المثل فرو گذارد و تصرف تمام در مال او پیدا کند آیت آمد که وَ اِنْ خِفْتُمْ و اگر میترسید ای اولیای یتامی اَلَّا تُقْسِطُوا آنکه عدل نکنید و راست نیارید فِی الْیَتَامٰی در اموال یتامی یعنی اگر میدانید که بعد از تزوج با ایشان ادای رعایت حال ایشان بر وجه عدالت نخواهید کرد فَانْکِحُوا پس نکاح کنید مَا طَابَ لَکُمْ و آنچه شما را خوش آید موافق طباع شما باشد مِنَ النِّسَاۤءِ از زنان دیگر غیر یتامی یا حلال باشد مر شما را یعنی محرمانی باشند در کریمه حرمت علیکم امهاتکم مذکور نشد مَثْنٰی در حالتی که دو دو باشند وَ ثُلٰثَ وَ رُبٰعَ سه سه
و چهار چهار یعنی مختارید که از اعداد مذکوره هر کدام که خواهید بخواهید عکرمه روایت کرده که در بدایت الاسلام عدد زوجات منحصر در اربع نبودند

بکه

بلکه هر عدد که خواستندی عقد کردندی تا آنکه شخصی بود که ده زن و بیشتر در
حبالهٔ او بودی و چون مال او وفا نکردی دست بمال یتیمی که در حجر او بودی دراز
کردی حق تعالی باین آیه ایشانرا نهی کرده در چهار زن قصر نمود و نزد بعضی آنست که ا
هل اسلام در بدایت حال تحرج کردندی از اموال یتامی و تحرج نکردندی از نکاح از
واج کثیره و اقتصار بر اربع مذکور نکردندی حق سبحانه فرمود که اگر میترسید
که عدل نتوانید کرد در یتیمان و بجهت آن از ایشان احتراز میکنید از این نیز
بترسید که زیاده از چهار زن نکاح در آرید چه ما فوق اربع در مظان عدم ر
عایت عدالتست یعنی اگر تحرج در یتامی اندیشه دارید از این نیز تحرج نما
ئید چه متحرج از ذنب را سزاوارست که از همه ذنوب متحرج باشد از حسن
و جبائی و مبرد نقل کرده اند که این آیت متصلست بقوله و یستفتونک فی النساء
قل الله یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب
لهن ان تنکحوهن فان خفتم الا تقسطوا الخ از قیس بن حارث روایتست که پیش از
نزول این آیه هشت زن داشتم چون این آیه فرود آمد گفتم یا رسول الله من
هشت زن دارم چگونه کنم فرمود چهار نگه دار و چهار را رها کن من بخانه آمدم
و یکیک را پیش خود طلبیدم چهار تا از ایشان که فرزند از انها داشتم اختیار کردم
و چهار را رها کردم و باقی را گذاشتم و گویند از ولایت یتامی متحرج میشدند و از زنان
تحرج مینمودند حق تعالی فرمود اگر خوف تحرج دارید در عدم عدالت در زنان یتامی
پس از زنان نیز خایف شوید و نکاح عددی کنید که بر شما حلالست و تعبیر
بما باعتبار صفت ایشانست و یا بنظر باجرای ایشان در مجرای غیر عقلا بجهت
نقصان عقول ایشان و نظیر اینست که و ما ملکت ایمانکم و بدانکه هر یک مثنی و ثلث
و رباع معدول از اعداد مکرره که آن ثنتین ثنتین است و ثلاث ثلاث و
اربع اربع و غیر منصرفند بعدل و وصف چه اینها موضوعند بر صفت و اگر
چه اصول ایشان مبنی بود بر صفت نیست و نصب آنها بر حالیه است از فاعل طاب
و مراد از آن اذنست من جمیع ناکحین را که اراده جمع داشته باشند از عدد مذکور
خواه متفق باشند یا مختلف کقولک اقتسموا هذه البدرة درهمین درهمین و

وثلثة ثلثة و این معنی مستفاد میشود از تکریر مثنی و ثلث و رباع چه اگر بطریق
افراد واقع میشد که اثنتین و ثلث و اربع است آن تجویز جمع میبود میان
این اعداد نه توزیع که مقصود است و ذکر واو بدل او بجهت دفع توهم معنی
مقصود است چه اگر واقع میشد دال بر این معنی میبود که جایز است مرهم را ناکحین
الا احد انواع این قسمت و روا نیست مر ایشان را که جمع کنند میان اعداد بر این وجه
که بعضی نکاح دو کنند و بعضی سه و بعضی چهار و حال آنکه معنی اینست نه اول و مزید
بیان این بعد از این مذکور خواهد شد از قول صاحب عرفان ان شاء الله تعالی
فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید أَلَّا تَعْدِلُوا آنکه عدل نتوانید کرد میان این زنان
فَوَاحِدَةً پس اختیار کنید یا بنکاح در آرید یکی را و بگذارید جمع کردن میان
ایشان أَوْ مَا مَلَكَتْ یا سریه گیرید الخیر بر آنکه مالک آنست أَيْمَانُكُمْ دستهای شما
مراد او ما ملکت انفسکم است یعنی تصرف شما در آن بملکیت باشد و ذکر ایمان
در مقام انفس جهت آنست که اکثر و اغلب امور بدستهای راست میکند مراد تسویه
است میان واحد تا از ازواج و میان عددی از سراری بجهت خفت مؤنت ایشان
وعدم وجوب قسم میان ایشان ذَلِكَ این تقلیل از ازواج یا اختیار واحده و یا تسری
أَدْنَى نزدیکتر است أَلَّا تَعُولُوا بآنکه میل نمائید و انحراف نورزید و جور نکنید یقال
عال المیزان اذا مال و عال الحاکم اذا جار و حد العول المیل وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُ
قَاتِهِنَّ و بدهید بزنان مهرهای ایشان را صداق و صدقه بمعنی مهر است و اکثر
بر آنند که خطاب بازواج است یعنی ای شوهران بدهید بزنان خود صدقهای ایشان را
بدون مضایقه و تعلل نِحْلَةً در حالتی که آن مهرها هدیه و عطیه باشد از شما بایشان
از طیب نفس یقال نحله کذا نحلة و نحلا اذا اعطاه ایاه من طیب نفس بلا توقع عوض
و تفسیر آن بفریضه نظر بمفهوم اینست نه بموضع لفظ و نصب آن بر حالیه است از
صدقات یا از واو آتوهن صدقاتهن منحولة او ناحلین و یا مصدریت زیرا که در
معنی ایتاست و گویند مراد از نحله آنست که آن صدقات عطیه است از خدا و تفضل از او
بر زنان و نزد بعضی نصب آن بر علیه است یعنی دیانت ماخوذ از نحل فلان کذا
اذا دان به یعنی بدهید مهرهای ایشان بجهت دیانت و دین داری و باستحق نیز

حالت

حالست از صدقات یعنی در حالتی که اند بینت و نه بحقیقت از حق تعالی که ابرا وضع
نموده فرض فرموده صهیب روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که
قرضی بستاند بقصد آنکه عوض آن بصاحبش رد نکند دزدست و هر که زنی بخواهد
بر مهری و عزم اوادای آن نباشد زانیست فَاِنْ طِبْنَ پس اگر خوشدل باشند
آن زنان یعنی بخوشی ببخشند لکم مر شما را و بگذرند از سر چیزی مِنْهُ از کابین نفسا
از روی نفس یعنی بخوشدلی ببخشند از ضمیر منه راجع بصدقاتست حمل بر معنی
زیرا که صدقات در معنی صداقست چه اگر بجای صدقاتهن صداقهن واقع میشد
خللی در معنی راه نمی یافت و یا راجع است با یتاء و جاری مجرای اسم اشارتست
کانه قیل عن شیء من ذلک همچنانکه بعد از ذکر شهوات فرموده که قل أؤنبئکم بخیر
من ذلکم تمیز است از برای بیان جنس و لهذا بصیغه توحید واقع شده حاصل
که اگر بطیب نفس و خوشدلی چیزی را از مهر بشما بخشند فَکُلُوهُ پس بخورید
آن چیز را هَنِیئًا مَرِیئًا خوردنی سازگار و خوشگوار یعنی بر وجه حلال انرا
انفاق کنید بدون لحوق تبعه و عقوبتی در آن در انوار گفته که حق سبحانه طیب نفس
درین باب عمده کردانیده بجهت مبالغه در احتیاط تمام و ضیق مسلک در آن و بود بعید
از توجه کراهت آنها و تعدیه آن نموده بعن بجهت آنکه متضمن معنی تجافی و تجاوزست
و هنی و مری صفت اند که قایم مقام مصدر واقع شده اند ماخوذ از هنؤ الطعام
و مرؤ اذا ساغ من غیر غصص کانه قال هنأ مرأ و یا صفت مصدر محذوف اند ای
اکلا هنیئا مریئا یا حال اند از ضمیر و گویند هنی آنست که انسان بآن لذت یابد و مری انچه
عاقبت آن محمود باشد یعنی تخمه و هیضه عارض آن نشود و یا عقوبتی در عقب آن
نباشد و در مدارک آورده که تفسیر هنی و مری را از حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله پرسیدند فرمود هنی آنست که در وی گناهی نباشد و مری انچه عاقبت ان محمود
باشد و دردی و رنجی لاحق آن نشود از عیاشی مرویست که مردی نزد امیر المؤ
منین علیه السلام آمد و گفت وجع بطن دارم فرمود زوجه داری گفت آری فرمود
که از و طلب هبه چیزی کن از مهر او با طیب نفس او و بآن عسل بخر و با آب باران
بیامیز و بخور تا جمع کرده باشی میان هنی و مری و برکت و شفا لقوله تعالی فکلوه

عن شیء

هَنِيئًا مَرِيئًا و قوله و شفاء للناس و قوله و انزلنا من السماء ماءً مباركًا و هر گاه برکت
و شفا و هنی و مری در تو مجتمع شود شفا یابی ان شاء الله چون آن مرد باین عمل کرد
شفا یافت و از آن مرض خلاص شد مرویست که بعضی مردمان خود را متحرج دا
نستند از آنکه قبول چیزی از مهر کنند که ازواج بطیب نفس خود بایشان هبه کنند
حق تعالی این آیت نازل ساخت و دفع حرج ایشان فرمود بدانکه بعضی قایلند بو
جوب تزویج لقوله فانکحوا ما طاب لکم چه امر بحسب ظاهر مقتضی وجوبست و این
خطاست زیرا که جایز است عدول از ظاهر بدلیل و دلیل قایم شده بر آنکه تزویج
واجب نیست مگر گاهی که خوف عنت باشد پس امر از برای اباحت باشد و چون
در آیه متقدمه امر کرد بدفع مال ایتام بایشان در حین بلوغ بدون تصرف بآن
در عقب آن ذکر کسانی مینماید که جایز نیست دفع مال بایشان و میفرماید که وَلَا
تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید سفیهان و کم خردان اَمْوَالَكُمْ مالهای خود را
خطاب باولیای زنان و ایتام و مجانین است و غیر ایشان از کسانی که خفیف العقولند
و منعدم الرشد و اضافه مال باولیا جهت تصرف ایشانست در آن بحق ولایت و
تسمیه جماعتی که عاری از رشدند بسفها جهت استخفافست بعقول و استهجان
بآنکه ایشانرا قوام نفس خود نشان کرده اند و گویند غرض نیست مر هر کس را
که مالهای خود را بتصرف زن و فرزند دهد و بایشان بخشد و بعد از آن چشم
داشته باشد که ایشان رعایت او کنند در مطعم و ملبس قول اول ملایم است
بآیات متقدمه و متاخره و قول ثانی اوفق بقوله الَّتِي آن مالهای که جَعَلَ اللهُ
لَكُمْ گردانیده است خدای برای شما قِيَامًا سبب قیام معیشت و رابطه انتظام
امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقات و نفقات و ضیافت و تمهید قواعد
خیرات و قوانین مبرات و بنا بر قول اول معنی آنست که مالها که از جنس آنچیز
یست که حق تعالی آنرا قیام ایشان گردانیده بر هر تقدیر قیام مصدر است و مراد
از آن ما به القیام است فکانها فی نفسها قیاما و انتعاش للناس و بدانکه نزد
ضحاک مراد بسفها نسا اند چه ایشان اسفه سفها اند زیرا که سفه خفت عقلست و ا
یشان نواقص العقولند و دیگر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

که خلقنا

که خلقنا النار للسفهاء یقولها ثلثا الا وان السفهاء النساء یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله سه
بار فرمود که دوزخ برای سفیهان آفریده شده وبعد ازان فرمود که سفیهان زنان
اند ومرویست که زنی سیاه فصیح وملیح نزد رسول آمد وگفت یا رسول الله ما را مذمت
میفرمائی وبهیچ وجه زبان بمدحت ما نمیگشائی فرمود که چگونه شما را مذمت کردم
گفت باینکه ما را سفیه خواندی فرمود که خدای شما را سفیه خوانده در کریمهٔ ولا تؤتوا
السفهاء اموالکم گفت یا رسول الله ما را ناقص خواندی فرمود جهت آنکه در هر ماه نماز
نگزارید بعد ازان فرمود که شما را این کفایت نیست که چون یکی از شما حامله شود
او را ثواب کسی باشد که نفس خود را مرابطه ساخته باشد برای جهاد کفار وچون
وضع حمل کند او را مزد شهید میباشد که در خون غلطیده باشد وچون کودک را
شیر دهد بهر مکیدنی ثواب کسی داشته باشد که اسیری از فرزندان اسمعیل آ
زاد کرده باشد وچون بجهت ارضاع از خواب برخیزد واز خواب محروم ماند در
هر شبی همچنانست که ثواب آزاد کردن بندهٔ از اولاد اسمعیل وبعد ازان گفت این
ثواب مخصوص باشد بمؤمنات صالحات وخاشعات صابرات که کفران نکنند زن برگشت
وگفت این فضیلتی است عظیم اگر مشروط باین شرط نبودی ونزد ابن زید مراد بسفها فرزندان
بالغ اند سعید بن جبیر گفته که مراد مال یتیم است که در دست ولی او باشد ودر کنز العرفان آورده
که تخصیص سفها بنسا یا اولاد یتامی عدولست از ظاهر وخروج از حقیقت وتخصیص عموم
که برخلاف اصل است ودیگر آنکه سفیه در عرف فقها کسیست که اموال خود را در غیر
اغراض صحیحه صرف کند ومستوجب حجر باشد پس هر که متصف بسفاهت باشد در آیت
داخل باشد خواه زن وخواه اولاد غیر بالغ یا بالغ وَارْزُقُوهُمْ وبهره دهید
این سفها را یعنی وظیفهٔ مقرر کنید فِيهَا در ان مالها بقدر کفاف ایشان وَاكْسُوهُمْ
وبپوشانید وجامه دهید ایشان را بقدر حال ذکر فیها بدون منها بجهت دلالتست
بر آنکه مأکول وملبوس ایشان در ان اموالست یعنی اموال ایشان را مکان رزق وکسوت
ایشان کردانید باین وجه که تجارت نمایید در ان واز نفع ان تحصیل چیزی کنید که احتیاج بآن
داشته باشد که از اصل المال انفاق نمایید وبجهت آن در اندک زمانی سمت فنا وزوال
پذیرد یا آنکه معنی آنست که روزی در اموال ایشانست وبنا بر آن ممکن است احتجاج

بآیه بر وجوب تکسب بمال موتی علیه بجهت ظاهر امر و بجهت انکه نفقه معنی آن شود و
احتمال عدم وجوب نبرد از د بجهت انکه اصل عدم وجوبست وحق آنست که واجبست
استمنای آن بقدر نفقه واما زیاده برین مندوبست **وَقُولُوا لَهُمْ** وبکویید مر
ایشانرا بعد از منع **قَوْلًا مَعْرُوفًا** سخنی نیکو و پسندیده که نفوس ایشان بآن
خوشحال کردد مثلا اکر یتیم باشد کویید مال تست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ
تسلیم خواهم کرد وحفظ آن نماید بر سلوک نمودن در طریق صواب نزد تصرفات او
در اموال خود و زنانرا نیز وعده کنند که دل ایشان بآن خوش شود و درآیه دلیلست
بر جواز حجر بر یتیم در حین بلوغ و عدم رشد او زیراکه حق تعالی منع فرموده است
رفع مال سفها و نیز دلیلست بر وجوب وصیت هر کاه ورثه سفیه باشند زیراکه ورثه
درین صورت بمنزله اعطای مالست باهل سفه و در کنز العرفان آورده که علت منع ابتا
سفها سفه است چنانکه از سیاق این معلوم میشود خواه انکه با صفت سفه بالغ شود و یا
بعد از بلوغ و رشد طاری شود بخلاف ابی حنیفه که حکم بحجر نمیکند بر بالغ عاقل بجهت
سفه و تبذیر و شافعی و مالکی مخالف او یند درین مسئله و تصرف سفیه نزد ابو حنیفه
جایزست واکرچه موافق مصلحت باشد و بدانکه تعلیق حکم بر وصف مشعرست بعلیه
نزد اکثر اما درین خلافست که مجرد ظهور سفه حجر واقع میشود یا انکه موقوف است
بر حکم حاکم بعضی باول رفته اند بجهت حصول علت و بعضی به ثانی زیراکه مسئله
اجتهادیه است مفتقر بنظر و ضبط پس موقوف باشد بر حاکم و همچنین خلافست
در انکه زایل میشود حجر بزوال آن یا موقوف بحکم حاکم است وحق اولست در هر دو مسئله
وحجر بر سفیه مختص است بتصرف مال بجهت عمل بعلت پس تصرف او در غیر مال جایز
باشد و چون استیفای قصاص وطلاق وغیر آن بخلاف صبی و بالغ غیر رشید چه این
هر دو ممنوعست و تصرف سفیه در مال با نظر ولی یا اذن او در آن با موافق مصلحت
جایزست بخلاف صبی و مجنون که تصرف ایشان باطلست واکر ولی اذن داده باشد
وچون حق تعالی امر فرمود بر دادن مالهای ایتام بایشان و منع کرد از دفع سفها در
عقب آن بیان زمان ابتای آن مینماید بقوله **وَابْتَلُوا الْيَتَامَى** و بیازمایید یتیما
نرا قبل از بلوغ اکر مردانند بعقل و تمیز و صیانت اموال و دقایق و شری واکر زنانند

بعوز

بجز دو نسج و ترتیب امور خانه حَتّٰى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا انگاه که برسند
بحد نکاح و این کنایتست از بلوغ چه این وقت صلاحیت نکاح است و بلوغ
در مردان باحتلام است و انبات شعر خشن بر عانه است و بپانزده سال
تمام و در زنان نه سال تمامست یا یکی ازان دو علامت دیگر مرتبه و بیان
این از قول صاحب کنز العرفان معلوم خواهد و حتی حرف ابتداست زیرا که
بعد از و جمله شرطیه است فَإِنْ آنَسْتُمْ ایناس بمعنی استیضاح است
و اینجا مستعارست بمعنی تبیّن پس اگر روشن شد بر شما و یافتید مِنْهُمْ
از ایشان رُشْدًا سلوک راه راست تنکیر رشد بجهت افادهٔ نوعی از رشدست
در تصرف بتجارت یعنی اگر از ایشان یافتید طریقه راست و مستحسن از تصرف
در اموال و ضبط آن و استرباح ازان فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ پس بدهید بد
ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهاء ایشان را که در دست شما بود بدون تاخیر از حد
بلوغ شرطیه جواب اذاست و متضمن معنی شرط و این جمله غایت ابتلاست
و جزاء شرط جملهٔ دیگرست که آن نیز شرطیه است یعنی فان آنستم چه فای اول
جواب شرط اولست و فاء ثانیه جواب شرط ثانی کانه قیل و ابتلوا الیتامی الی وقت
بلوغهم و استحقاقهم و دفع اموالهم الیهم بشرط ایناس الرشد منهم و این دلیلست
بر انکه دفع اموال نکنند بایشان مادام که رشد ایشان مفهوم شود بخلاف ابوحنیفه
که او گفت هرگاه هفت سال از بلوغ بگذرد مال را باو دفع کنند و اگرچه اختیار
رشد او نکرده باشند و از مجاهد و شعبی مرویست که مال را بر یتیم دفع نکنند
و اگرچه ملتحی شده باشند و بشیخوخت رسیده تا انکه رشد او ظاهر شود وَلَا
تَأْكُلُوهَا و مخورید ای اولیا و اوصیا مالهاء یتیمان را و تلف مکنید إِسْرَافًا از روی
گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از انکه مقرّر است در شرع وَبِدَارًا
و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از روی شتافتن و پیشی گرفتن بر بلوغ
ایشان أَنْ يَكْبَرُوا از ترس انکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن
مال یتیمان از خوف انکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند و در انوار
گفته که نصب إِسْرَافًا و بِدَارًا بر حالیه است ای مسرفین مبادرین کبرهم و یا

بر علماء لاسرافکم و مبادرتکم کبرهم و در کنز گفته که اولی آنست که نصب اینان بر
مصدریة باشد زیرا که نوعین اکلند نه مفعول له باشند همچنانکه گفته زیرا که شئ محلّه
نمیشود بنوعین خود و ان یکبروا مفعول به بدارا است وَمَن كَانَ غَنِيًّا و هر که
باشد از اولیا و اوصیا توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که عفت ورزد و نگهدارد
خود را از خوردن مال یتیم و دست از ان باز دارد یستعفف بمعنی یعف است
مثل یستقر که بمعنی یقر است و در مختری براینست که یستعفف ابلغ از یعف است
زیرا که سین مقتضی طلب زیادتی عفت است و درین نظر است زیرا که سین مقتضی طلب
فاعلست اصل فعل را نه زیادتی اثر او را ستکبت وَمَن كَانَ و هر که باشد از جماعت
که مال یتیم در دست ایشانست فَقِيرًا درویش محتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد
از مال یتیم بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس و بمقداری
که اجرت سعی اوست و لفظ استعفاف و اکل بمعروف مشعر است بانکه ولی را
حقی هست در مال صبی و از باقر علیه السلام نقل کرده اند که مراد اخذ مال یتیم است
بر سبیل قرض و بعد از استطاعت رد آن بروی فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون دفع
کنید إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ باینان مالهای اینان را فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه
گیرید بر اقرار اینان بقبض مال تا در میانه جدال و خصومت واقع نشود و ضامن
نگردد وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسندیده است خدای حَسِيبًا حساب کننده در روز
جزا پس مخالفت امر او مکنید و از حد و او در مگذرید و مرتکب فساد نشوید
در شهادت و مجتنب گردید از کاذب و یا خدا کافیست در شهادت بر ایتام بدفع
اولیا اموال را باینان و نزد بعضی این آیه در حق ثابت بن رفاعه و عمش آمد در
وقتی که رفاعه فرمان یافت ثابت طفل بود عم وی را در حجر خود پرورش میداد در
روزی نزد رسول خدای صلی الله علیه وآله آمد و گفت یا رسول الله پسر برادرم طفل
است و در حجر منست و مال او نزد منست از کی باو دهم حق سبحانه آیه مذکوره نازل
ساخت و در ان امر فرمود که بعد از بلوغ و رشد مال را باو تسلیم کن و در کنز العرفان
آورده که درین مقام چند احکامست اول آنکه امر بابتلای یتامی دلالت بر وجوب حجر
میکند بر ایشان در تصرفات و اگر نه منتفی میبود فایدهٔ ابتلای دفع وجوب

اموال بایشان بآن مترتبست و دوم آیه ظاهرست در تقدم ابتلا در بلوغ و
فایدهٔ آن عدم احتیاج است باختبار دیگر بعد از بلوغ بلکه مال را تسلیم او میباید
کرد در حین بلوغ یا علم برشدای و نزد بعضی از جمهور اختبار بعد از بلوغست
و این باطلست و اگرنه لازم آید حجر بالغ رشید و این باطلست باجماع سیوم اختلافست
در معنی ابتلای یتامی ابوحنیفه گفته که آن دفع مالست بایشان تا تصرف کنند در آن و نزد
اصحاب او و شافعی و مالک ابتلا عبارتست از تتبع احوال یتیم در ضبط اموال او و حسن تصرف
او باین وجه که مقدمات بیع او بر وجه کمال باشد اگر عقد از و واقع شود باطل باشد و بر
قول ابوحنیفه لازم می آید که عقد او صحیح باشد چهارم آنکه حتی اذا بلغوا النکاح اشا
رتست بغایت حجر که آن حال بلوغست که او آن صلاحیت نکاح است و حصول بلوغ در
ذکر و خنثی باحتلامست یا پانزده سال تمام نزد ما و نزد شافعی لقوله علیه السلام اذا
استکمل المولود خمسة عشر سنة کتب ماله و علیه اقیمت الحدود و نزد ابوحنیفه هیجده
سالست اما در انثی نه سالست نزد ما و شافعی حکم او حکم ذکراست و ابوحنیفه گفته
که بلوغ او هفده سالست و نزد مالک حصول بلوغ بغلظ صوتست و انشقاق غضروف انف
و اما سن را تعلق نیست ببلوغ و نزد او در حکم بلوغ سن است و اینکه ابن عمر از
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا باز داشت در عام بدر و من
سیزده ساله بودم و بعد از آن در احد منع فرمود از آن و من چهارده ساله بودم و در
غزوه خندق پانزده ساله بودم عرض جهاد کرد بر من دلالت میکند بر قول ما و در اینکه بلوغ
با نبات حاصل میشود خلافست میان فقها اصحاب ما قایلند بآن در حق مسلم و مشرک و ابو
حنیفه گفته که مطلقا حاصل نمیشود و شافعی گفته که آن دال بر بلوغ است در حق مشرکان و اما
در حق مسلمانان او را دو قولست و قضیه سعد بن معاذ که امر کرد بآنکه او را کشف عورت
کنند از بنی قریظه اگر انبات شعر او شده باشد از اهل قتال و اگر انبات نشده باشد از ذراری
باشد و چون این خبر به پیغمبر رسید فرمود که یا بن معاذ لقد حکمت بحکم الله من فوق
سبع ارقعة این حکم که کردی موافق حکم خداست از بالای هفت آسمان مصدق ماست
چه این عامست و تخصیص آن لا عن دلیل است پنجم آنکه لابد ست با بلوغ ایناس رشد
و آن نزد ما عدم انخداع اوست در معاملات و تصرفات مگر آنکه فسق او باتلاف مال

باشد که ان زمان حجر باقیست و شیخ قایلست بمقاله شافعی ومنشا قولین خلو کلام اصحاب
مفسرین است از قید عدالت و ابن عباس فرموده که رشد آنست که صاحب آن با وقار
وعقل وعلم باشد و ذکر عدالت نکرده و قتاده گفته که با عقل و دین باشد و این نیز دلالت بر عدا
لت نمیکند چه در صلاح این حسن اعتقاد کافیست و شیخ احتجاج اورده بر وجوب عدالت بچند
وجه دیگر انکه رشد و غی از صفات متباینه اند و فاسق موصوف است بغی پس متصف برشد
نباشد دوم انکه فاسق سفیه است پس جایز نباشد عطای مال باو بجهت صریح لا تؤتوا السفهاء الی
آخره سیوم انکه حجر متحقق است پس زایل نمیشود مگر بدلیلی وهیچ دلیلی درین نیست
وممکنست جواب دادن ازاول بمنع ازانکه وصف او بغی مانعست از وصف او برشد زیراکه
رشد وغی اگرچه متضادند بحسب مفهوم اما متضادان نیستند بحسب تعلق زیراکه این هر
دو را اطلاق میکنند در امور معاش وامور معاد و مراد برشد در آیت در امور معاش است
پس جایز باشد که فاسق غاوی را در امور معاش و منافات کاهی لازم آید که متناقضان
باشند ولیکن نه اینچنین است و از ثانی بانکه فاسق سفیه است در معاد نه معاش و از
ثالث بانکه دلیل در زوال حجر آیت مذکوره است بانچه مذکور شد از جواب شبهه ششم
از احکام تعلیق دفع مالست بر رشید پس اگر رشد حاصل نشده باشد بر حجر خود باقی باشد
نزد ما و نزد شافعی و اصحاب ابوحنیفه اگرچه بسیار در سن فرو رفته باشد بجهت عمل با
نتفاع مشروط و دیگر انکه او سفیه است پس چیزی باو ندهند بجهت ظاهر آیت و ابوحنیفه
هفت سال را زیاده میکرداند بر زمان بلوغ وبعد از ان مال را باو میدهد خواه انکه رشید
باشد یا نه دلیل قول پیغمبرست مروهم بالصلوة وهم ابناء سبع سنین فان هذه المدة تغیر
احوال بر این دلیل مناقض قول اوست زیراکه دالست بر انکه بلوغ بچهارده سالگی باشد
یا بیست و یکسالگی هفتم واجبست دفع مال نزد تحقق بلوغ و رشد علی الفور وجایز نیست
تاخیر بجهت حصول سبب دفع که ان بلوغ و رشدست بجهت ایتان آن دالست بر تعقیب
هشتم در قوله ولا تاکلوا اسرافا ایماست بجواز اکل بوجهی و هو قوله ومن کان فقیرا فلیاکل بالمعروف
ومعروف بیکی از دو معنی حمل کرده اند بیکی اکل او از ان بقدر کفایت و ما لا بد او دوم بر قدر
عمل او در ان و نزد بعضی دیگر اقل امرین است و این اجود است کقوله ولا تقربوا مال الیتیم الا
بالتی هی احسن و شبهه نیست در انکه اقل امرین احسن است و در حدیث امده که مردی کرد

صالح

صلی الله علیه و آله را گفت که در حجر من یتیمی هست آیا از مال او توانم خورد فرمود بالمعروف غیر
متأثل مالاً و لا واق مالک بماله یعنی بخور آن را بنیکوئی نه که خود را اصل دانی در مال یعنی بملکیت
در آن تصرف نکنی و نه که نگهدارندهٔ مال خود باشی بمال او گفت او را توانم زد گفت بر طریقی که فرزند
خود را ادب کنی و از ابن عباس مرویست که ولی یتیمی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت افا
شرب من لبن ابله از شیر شتر او توانم آشامید فرمود ان کنت تبغی ضالتها و تلوط حوضها
و تهنا جربا بها و تسقیها یوم ورودها فاشرب غیر مضر و لا ناهب فی الحلب یعنی شتر را
بجوئی گاهی که در پی ضالهٔ او بروی تا او را پیدا کنی و حوضی که از آن شتر آب خورد مرمت کاری کنی
و شتر گرگین او را روغن بمالی یا او را آب دهی در روز ورود آن بر آب بی آنکه ضرر بنسل آن
آن رسانی و بی آنکه مبالغه کنی در خوردن شیر آن و محمد بن مسلم روایت کرده که از احدهما
صلوات الله علیهما پرسیدم که مردی ماشیهٔ او را مدد کند و قیام نماید بر تربیت آن و
گریختهٔ او را باز گرداند پس باید که بیاشامد از شیر آن بدون مبالغه و افراط در آن و بدون ضرر ر
سانیدن بولد آن نهم ظاهر آیه مقتضی عدم جواز اخذ غنی است چیزی را از مال یتیم بر عمل او لقوله
فلیستعفف و امر از برای وجوبست و آیا واجب باشد بر فقیر وقتی که غنی شود رد آنچیزی
که اخذ کرده باشد از مال یتیم در وقت فقر او یا نه بعضی مفسران قائل باولند و اولی عدم و
جوبست و اینکه در بعضی روایت شده که رد نماید محمولست بر ندب یا بر اخذ زاید بر استحقاق
و اما آنچه بقدر استحقاق گرفته باشد مالک آنست و اصل در آن برائت است از وجوب رد
دهم چون مال را به یتیم رد کند باید که بر قبض او گواه گیرد و این بر سبیل ندبست یا ارشاد
بمصلحت چه آن متضمن دو فایده است یکی دفع تهمت از ولی بانکار آن مال دوم سقوط ضمان
اگر یتیم منکر قبض آن شود یا سقوط یمین اگر ولی دعوی تفریط کند بدون تهمت و ظاهر
آیه مقتضی عدم تصدیق ولیست در قول او مگر به بینه و شافعی و مالک بر اینند و حق در این
تفصیلست و آن اینست که قبول قول ولی او کنند در تلف بدون تفریط و در نفقه بر طفل بانچه
عادت بر آن جاری شده و اما در تسلیم مال قبول قول او نکنند مگر به بینه و این امر باشهاد از حسن
نظر حق تعالی است و رحمت شاملهٔ او بر اولیا و کمال لطف او در حق ایشان آورده اند که عادت
عرب در جاهلیت چنان بوده که زنان را مطلقا و مردان خورد سال را میراث نمیدادند و میگفتند
مال کسی را بود که قتال با دشمن تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمت را در حوضهٔ تصرف خود

نوانداوردچون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث برهمین قانون
مستمر بود تا روزی ام عرفجه بجناب نبوت آمد وگفت اوس بن صامت دعوت حق را لبیک اجابت
گفته ومن ازو سه دختر دارم ومال بسیار گذاشته وسوید وعرفجه که از ابنای عم اویند از بجهة
تصرف در آورده اند ومرا واولاد اصاغر مرا که در نهایت احتیاجیم محروم وبی بهره گذاشته اند
حضرت ایشان را طلبید وصورت حال وماجرای آن زن را با ایشان عرض کرد ایشان همان قانون
جاهلیت پیش آوردند حضرت فرمود صبر کنید تا حکم الهی نازل شود چون برفتند
این آیت آمد که **لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ** مر مردان را خواه بزرگ باشند وخواه کوچک بهره ایست
مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که بگذاشته اند پدر ومادر ایشان **وَالْأَقْرَبُونَ** وخویشان نزدیک
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ ومر زنان را نیز حصه ایست **مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ** از آنچه والدین
واقارب بگذارند یعنی همه رجال ونسا متوارث اند بقرابت بالغ باشند وخواه غیر بالغ **مِمَّا قَلَّ
مِنْهُ** از آنچه کم باشد از مال گذاشته **أَوْ كَثُرَ** یا بسیار بود این بدل مما ترک است با عاده عامل
یا تاکید قول مذکور یعنی نصیب ثابتست در هر جزوی که گذاشته باشند وقوله **نَصِيبًا مَفْرُوضًا**
منصوبست بر مصدر مؤکد مانند فریضة من الله یعنی نصیبی وبهره اندازه پیدا کرده ومقرر
ومقدر شده که از آن در نتوان گذشت ویا حالست از متعلق جار ومجرور که فرض کرده
شده است آن نصیب ویا بر نصب آن بمعنی اعنی نصیبا مقطوعا واجبا وبعد از نزول
این آیت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله کسی را به بنی عم اوس فرستاد که تفریق مال او
مکنید که حق تعالی نصیبی از برای بنات او امر کرده اما بیان نفرموده تا از تبیین به بینیم که چه
گونه قسمت آن میباید کرد وچون آیت یوصیکم الله که بعد ازین مذکور خواهد شد نازل
شد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ثمن آن مال را بام عرفجه داد وباقی را به بنات واین
دلیلست بر جواز تاخیر بیان از وقت خطاب ودر آیت دلیلست بر بطلان تعصیب
زیرا که حق تعالی فرض ارث فرموده از برای صنف نساء اگر جایز میبود که در بعضی زنان
میراث برند ولازم باطلست پس ملزوم مثل آن باشد وبیان ملازمت بنص آیت کریمه
مذکوره گویند این مناقض عدم ارث اخ است یا بنت گویند این بجهت بعد درجه
است ومراد بآیت تساویست در درجه نه مطلقا ونیز در آیت دلیلست بر آنکه ذوی
الارحام از یکدیگر میراث میبرند زیرا که از جمله رجال ونسا اند که اقربای انها فوت شده
باشند

باشند و این مذهب ماست و ابو حنیفه نیز بر اینست و عموم لفظ للرجال و للنساء دلالت میکند بر
انکه جمیع مکلفان از انبیا و غیر انبیا درین حکم شریکند پس دال باشد بر انکه پیغمبر صلی الله
علیه و آله میراث گذاشته باشند همچو غیر ایشان چنانکه مذهب اهل البیت علیهم السلام و چون
حق تعالی بیان حال کسی نمود که میراث میبرند در عقب آن ذکر جماعتی میکند که نصیبی از ارث
ندارند و میفرماید **وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ** و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث
أُولُوا الْقُرْبَىٰ خویشان میت که میراث نمیبرند **وَالْيَتَامَىٰ** و یتیمان که بیگانه باشند از
ارث **وَالْمَسَاكِينُ** و درویشان و محتاجان **فَارْزُقُوهُمْ** پس بدهید ایشانرا چیزی
مِنْهُ از مقسوم یعنی از انچه قسمت میکنند از ترکه تا دل ایشان خوش شود بدانکه گفته
که ضمیر راجع است بانچه مدلول علیه قسمت است که آن مقسوم است و یا بما ترک مراد آنست
که حضار مجلس که بالغ و رشید اند چیزی از میراث بر سبیل تصدق مذکوره عطا نمایند تا موجب
تطییب قلوب ایشان گردد و گویند که این امر بر سبیل وجوب بوده و بآیت مواریث و وصایا
منسوخ شده **وَقُولُوا لَهُمْ** و بگوئید مر این جماعت را **قَوْلًا مَعْرُوفًا** سخنی پسندیده
که موجب فرح خاطر ایشان شود باینوجه که ایشانرا دعای خیر کنید مانند عافاکم الله و
اغناکم الله و غیره و در دادن معطی منت منهید و گویند واو بمعنی او است یعنی
ایشانرا طعمه دهید و هم گفتار نیکو کنید و یا ببعضی چیزی بدهید و بعضی را بگفتار پسندیده
جواب دهید و گویند مراد بقول معروف آنست که ولی و وصی ایتام گوید که اگر این مال از من
میبود یا از خود مالی میداشتم شما را از ان محظوظ میساختم و در کنز آورده که نزد بعضی این آیت منسو
خست بآیة الارث در نسب و نزد جمعی دیگر از آیات محکم است و مستحب است و رثه را که در حین
اقتسام عطای رضخی کنند بکسانی که ذی سهم نباشند از اقارب و جیران و مساکین و یتامی
و از سعید بن جبیر مرویست که ان اناسا یقولون نسخت الله ما نسخت ولکنها مما تهاون
به الناس یعنی بعضی مردمان میگویند که این ایت منسوخ شده بخدا که منسوخ نگشته ولیکن
مردمان در ان تهاون میکنند و عمل بمضمون آن نمیکنند و گویند این حکم مخصص است بغیر
اما رضیع و دقیق از ین مستثنا اند و نزد بعضی خطاب بمریضست که چه امارت موت او طاری
شود اراده قسمت اموال خود کند وصیت نماید که طعمه از ان بارباب مذکوره دهند و قول
او اشهر ست و قرینه خطاب دلالت میکند بران و در مجمع ذکر کرده که نزد ابن عباس

و سعید بن جبیر و حسن و ابراهیم و مجاهد و شعبی و زهری و سدی این آیت محکم است
و غیر منسوخ و این قول از باقر صلوات الله علیه مرویست و بلخی و جبائی و زجاج و اکثر
مفسرین فقها نیز بر اینند و نزد غیر ایشان منسوخ است بآیت المواریث و امر در ان برای
وجوب نزد مجاهد و نزد جمعی دیگر برای ندب و آیه دالست بر انکه ادمی کاه هست که غیر خود را
روزی میدهد بر معنی تملیک و این حجت بر معتزله و چون حق تعالی مودانرا بقول معروف امر فرمود
در عقب آن نهی نمود ایشانرا از خلاف آن و امر کرد باقوال سدیده و بافعال حمیده و فرمود که و
لیخش الذین و باید که بترسند آنانکه لو ترکوا اگر بگذارند من خلفهم از پس مرگ
خویش ذریة ضعافا فرزندان ضعیف و عاجز خافوا علیهم بترسند بر
ایشان از بینوائی و ضایع شدن یعنی ورثه باید که باصحاب اقارب و یتیمان و مسکینان که
در مجلس قسمت ترکه حاضر امده اند مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند که
اگر ایشانرا فرزندان خرد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بجای مجلس در آیند حرمان
ایشان جایز هست یا نه و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود
روا ندارند نسبت با دیگران نیز جایز نشمرند و یا امر است با وصیا بانکه بترسند در امر یتامی
و در حق ایشان بفعلی اقدام نمایند که خواهند از بعد از وفات ایشان بذراری ضعاف ایشان
مرعی دارند و یا مراد حضار مریضند نزد ایصا بانکه خوف خدا یا خشیت بر اولاد مریض را
شعار خود داشته بران اولاد شفقت ورزند مانند شفقت ایشان بر اولاد خود پس
نگذارند که مریض ضرری باولاد خود رساند بجهت صرف مال ایشان و وصیت آن نمودن
برای غیر ایشان یا امر متعلق بموصین است بانکه ورثه را منظور نظر خود داشته در وصیت
اسراف نکنند و بدانکه لو در آنچه در حیز آنست صلة الذین است و تقدیر اینست که ولیخش
الذین حالهم و صفتهم انهم لو شارفوا ان یخلفوا ذریة ضعافا خافوا علیهم الضیاع و در ترتیب
امر بران اشارتست بانچه مقصود است از او و علتست در ان و بعث است بر ترحم و تحریض بر
محبت اولاد و غیر خود بر طریقی محبتی که بر اولاد خود داشته باشند و تهدید است بر مخا
لفان و لیتقوا الله پس باید که بترسید از عذاب خدا و لیقولوا و باید که بگویند
حاضران مجلس قسمت قولا سدیدا سخنی راست و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو
در بین کلام امر ایشانست بتقوی که غایت خشیت است بعد از امر ایشانرا بانکه با ایتام محا

معا

مکالمه نماید مانند مکالمه با اولاد خود بشفقت و حسن ادب و یا امر متوجه است بمریض که
صد و منع خود نماید از اسراف در وصیت و تضییع ورثه و تذکرهٔ توبه و کلمهٔ شهادت و یا امرست
بحضار قسمت که ایتامی را عذر جمیل و وعده حسن دهند یا موصین قایل بوصیتی نشوند که مؤدی
باشند بمحاوره ثلث و تضییع ورثه و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نهی فرموده از وصیت
که باکثر ثلث وصیت کند فرمود الثلث کثیر لان تدع ورثتک اغنیاء خیر من ان ترکتهم عالة
یتکففون الناس یعنی ثلث مال بسیارست پس اکتفا بآن کن و هر آینه گذاشتن تو ورثه را
بصفت توانگری بهترست از آنکه واگذاری ایشانرا بصفت درویشی که کف دراز کنند بمردمان بگدائی بعد از آن نهی میکند از تناول مال یتیمان بدون وجه معروف و عجز و غفلت
ایشان میفرماید ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جرأت یاکلون اموال الیتامی
میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمانرا و قصر حکم بر اکل که عبارت از ابتلاع و مضغ است بجهت آنست
که معظم منافع است و مراد بان مطلق انتفاعست یعنی آنانکه صرف میکنند و در معرض تلف
می اندازند مال ایتام را ظلما از روی بیداد و ستمکاری یا در حالتی که ظالم اند درین امر و بنا
حق تناول میکنند انما یاکلون جز این نیست که میخورند فی بطونهم نارا در
شکمهای خویش آتشی وچه آتشی یعنی پر میسازند بطون خود را بانچه میکشد و راجع میسازد
ایشانرا بآتش و تنوین برای نوعیه است از آتش که از آن عظیمتر نباشد نه هر آتشی که باشد
و درین غایت تهدیدست و ذکر بطون نیز بجهت تاکیدست مانند نظرت بعینی و سمعت
باذنی و قلت بلسانی و اخذت بیدی و مشیت برجلی ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
کرده و از باقر صلوات الله علیه که حق سبحانه روز قیامت قومی را از قبور مبعوث گرداند
که آتش از دهنهای ایشان بیرون آید اهل عرصات گویند که ایشان چه کسانند جواب آید
که ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا
و زود باشد که در انداخته شوند خورندگان مال یتیم در آتش افروخته و حفص معلوم میخوانند
یعنی بزود در آیند در آتشی که افروخته زبانه کشنده باشند و تنکیر سعیر جهت عظمت
آنست و آن فعیلست بمعنی مفعول یقال سعرت النار اذا الهبتها و در تفسیر کبیر مذکورست
که روز قیامت خورندهٔ مال یتیم بعرصات در آید و آتشی که درون او از آن مملو باشد زبانه

زنند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون آید و بدین علامت همه کس بشناسد که
این آکل اموال یتیمانست پس بدین حدیث حمل اکل بر ظاهر انسبست و اعاده سیصلون
سعیرا و عدم اکتفا انما یاکلون فی بطونهم نارا غایت تهدیدست تا معلوم شود که اکل مال یتیم
سببی تام است در داخل شدن باتش دوزخ نه سبب ناقص صغیره بلکه کبیره است از کبایر
و از امام رضا صلوات علیه مرویست که ادنی ما یدخل النار اکل مال الیتیم نزدیکترین انچه بسبب
آن باتش دوزخ در آید خوردن مال یتیم است پس فرمود که قلیله و کثیره واحد اذا کان من
نیت ان لا یرده الیهم اندک و بسیار آن یکیست هرگاه که قصد خورنده آن این باشد که از انها
یتیمان رد نکند و نیز از انحضرت منقولست که ان فی مال الیتیم عقوبتین ثنتین اما احدا
هما فعقوبة الدنیا فان الله یقول ولیخش الذین و دیگری که در اخرت که اتش سوزان کوتوله
ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما و حلبی از صادق علیه السلام نقل کرده که در کتاب امیر المومنین
صلوات علیهم نوشته که ان اکل مال الیتیم سیدرکه وبال ذلک فی عقبه من بعده و یلحقه وبال
ذلک فی الاخرة بدرستی که خورنده مال یتیم زود باشد که وبال باو رسد در دنیا و لاحق او
شود وبال آن در اخرت و بعد از ان ذکر این روایت فرمود مقاتل گفته که این آیت در باره
مردی آمد از غطفان نام او مرثد بن زید که چون برادرش فوت شد طفلی بگذاشت و مال
ان طفل در حجره او بود وی دست تعدی دراز کرد حق تعالی انزال این آیه فرمود و هر که امر
مشارکه مرثد است آیت شامل اوست و قبل ازین گذشت که در جاهلیت و اوایل نبوت
و مردی بوده و بجهت این میراث بمردان دلاور دادندی و زنان و اطفال را محروم ساختند
و چون آیه و للرجال نصیب الی نازل شد حضرت به بنی اعمام بن صامت فرستاد که در مال
او تصرف نکنند و تفریق ننمایند تا مبین این آیت نازل شود بعد از ان حق تعالی بجهت
تبیین این آیت فرستاد که یُوصِيكُمُ اللَّهُ وصیت میکند یعنی امر میفرماید و عهد فرا میگیرد
از شما فِي أَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما و مقادیر سهام ایشان یا فرض میسازد بحکم
خود در باره فرزندان شما سهام میراث را برینوجه که لِلذَّكَرِ مرد را باشد مِثْلُ
حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو زن یعنی سهم مردی مثل سهم دو زن باشد هرگاه که
صنف ذکر و انثی بهم مجتمع شوند پس نصیب مرد ضعف نصیب زن باشد در اولاد

که جمیع

که تخصیص ذکر بتنصیص بر حظ جهت ه قصد ست ببیان فضل او و تنبیه برانکه تضعیف
کافیست برای تفضیل و تبیین جمله اولی است و رابطه در آن محذوفست و تقدیر اینست که
للذکر منهم و حذف رد آن بجهت مبادرت ذهن است بآن جابر روایت کرده که این آیت
در حق من نازل شد در حینی که بیمار بودم و رسول صلی الله علیه و آله بعیادت من آمد و من
غشی کرده بودم پاره آب طلبید و بر روی من زد با هوش آمدم گفتم یا رسول الله چه میفرمائی
در قسمت ترکه من آنحضرت هیچ نگفت و چون برخواست حق سبحانه این آیت فرستاد که نصیب
مردی از وزن ضعف نصیب زنست و از عطا نقلست که چون سعد بن ربیع در احد شهید
شد زنی و دو دختر از و ماند برادرش همه مال او را اخذ کرد و هیچ از آن بزن و دختران او
نداد او شکایت او برسول کرد و بسیار بگریست حضرت فرمود که صبر کن که شاید خدا در
حق شما حکمی نازل کند بعد از زمانی این آیت آمد که چون شخصی وفات کند و اولاد بگذارد
که هر دو را در مقابل میراث دهند **فَإِنْ كُنَّ** ضمیر راجع باولادست و تانیث آن باعتبار
جزاست یا برتاویل مولوداتست یعنی پس اگر باشند اولاد میت یا مولودات او **نِسَاءً**
زنان خالص که با ایشان مردی نبود **فَوْقَ اثْنَتَيْنِ** بالای دو یعنی زیاده بر دو و
این خبر بعد از خبرست یا صفت نسا یعنی زنانی که زاید باشند بر دو **فَلَهُنَّ**
پس ایشانرا باشد **ثُلُثَا مَا تَرَكَ** دو بخش از سه بخش انچه متوفی شما گذاشته و معنی
کلام دالست برانکه مرجع ضمیر ترک میت است **وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً** و اگر باشد مولود
یک دختر **فَلَهَا النِّصْفُ** پس مر وراست نصفی از ترکه متوفی صاحب انوار گفته که
در دو دختر اختلافست از ابن عباس نقل کرده اند که حکم آن واحده است زیرا که ثلثین
از برای فوق اثنتین مقرر فرموده و نزد اکثر حکم آن حکم فوق اثنتین است زیرا که حق
تعالی بیان فرموده که حظ ذکر مثل حظ انثیین است که آن ثلثانست و این مقتضی آنست که
فرض اثنتین ثلثان باشد و چون این موهم آنست که زیاده کردن نصیب زیادتی عدد
باشد رد این وهم فرمود بقوله فان کن نساء فوق اثنتین و موید اینست که بنت واحده
هر گاه مستحق ثلث باشد با برادر سزاوار باشد که با اخت خود مثل آن باشد و دیگر
انکه قرابت بنتین بیشتر از اختین است و فرض اختین ثلثین است لقوله و لهما
الثلثان مما ترک پس به بنتین بطریق اولی باشد و مویت بنتین این از قول صاحب کنز

الحرفان مذکور خواهد شد وَلِأَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
هر یکی از ایشان السُّدُسُ حصه ششی یکست مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد
فرزند متوفی را إِنْ كَانَ لَهُ اگر باشد مرو را فرزند وَلَدٌ خواه مرد و خواه زن و بدانکه
لکل واحد منهما بدل لابویه است بتکریر عامل و فایدهٔ آن تنصیص است برانکه هر یک از ابوین
مستحق سدس است و تفصیل بعد از اجمال بجهت تاکید سدس است فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ
وَلَدٌ پس اگر نباشد آن فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ و میراث برند از و پدر
و مادر او فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او را سه یک باشد از مال و چون حصر وراثه کرد
بر ابوین و نصیب ام تعیین نمود معلوم شد که باقی نصیب اب است و لانه قال فلهما ما ترک
اثلاثا و بیان سهام ابوین بر تفصیل مذکور ذکر حجب میفرماید که فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ
پس اگر باشد مرین متوفی را برادران پدر و مادری فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را
باشد شش یک از ترکه یعنی خواه رد ثلث ام میکنند بسدس و اگرچه میراث نمیبرند جهت
انکه در مرتبهٔ ثانیه اند و مراد باخوه عددیست که اخوه ازان مفهوم گردد بدون اعتبار تثلیث خواه
ان عدد از اخوین باشد یا از اخوات و یا اخوات پس دو برادر و یا یک برادر و خواهر و زیاده
حاجب باشند و تفصیل این عنقریب بیاید ان شاء الله تعالی و این نصیبها که بجهة ورثهٔ مذکوره
مفروض شده در صورتی بدیشان میرسد که مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی باشد که
يُوصِي بِهَا وصیت کرده شود بدان و غیر حفص و کسائی و ابن عامر معلوم میخوانند یعنی
بعد از انکه وصیت کرده باشد میت بآن أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمت مورث باشد
پس جار و مجرور متعلق است بما تقدم که ان قسمت همه مواریث است ای هذه الانصبا
للورثة من بعد ما کان وصیة او دین و ذکر او که از برای اباحت موضوع است بدون او
بجهت دلالتست برانکه وصیت و دین متساویند در وجوب و متقدم اند بر قسمت خواه بر
طریق جمع باشند یا فرادی و تقدیم وصیت بر دین باانکه متاخرست از ان در حکم بجهت
آنست که مشابه میراث است و مشاق بر ورثه و مندوب الیه و اما دین نمیباشد مگر بر
سبیل ندرت بعد از ان ذکر جمله معترضه میکند که مؤکد امر قسمت است بر سبیل تفاوت و یا
مؤکد تنفید وصیت و میفرماید که آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ
نمیدانید شما أَيُّهُمْ که کدام از ایشان أَقْرَبُ نزدیکترست و بکار اینده تر لَكُمْ مر شما را

نفعاً

نفعاً از روی منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست که نفع او بشما بیشتر
رسد در دین و دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت پس تفضیل بعضی منیماید در اعطای میراث
وحرمان بعضی دیگر از ان و مرویست که هر گاه درجهٔ احد متوالدین در جنت از دیگری
ارفع باشد از حق تعالی شفاعت کند که درجهٔ وی را مثل درجهٔ من گردان حق تعالی اجابت آن
نموده رفع درجهٔ او نماید بمقدار درجهٔ شفیع و چون حق تعالی باحوال وارث و موروث
داناست پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض کرد اینرا فریضةً فرض کردنی که ثابت
من الله از نزدیک خدای این مصدر موکد نست یا مصدر یوصیکم که در معنی یامرکم و یفرض
علیکم است ان الله کان بدرستی که خدای هست علیماً دانا بمراتب و مصالح از هر یک
ورثه حکیماً حکم کننده در تقدیر سهام ایشان در کنز العرفان آورده که درین آیت چند
بحث است اول در تفسیر آیه و کلمات آن بدانکه یوصیکم بمعنی یامرکم است و لیعهد الیکم
بالمیراث اولادکم و چون ذکر حکم مبهم اولاد و تفسیر آن ثانیا واقع است در نفس واحفظ
ازین جهت ابتداء نگفت که للذکر من اولادکم و حذف رابطه در للذکر مثل حظ الانثیین که
آن مبهم است بجهت دلالت کلام است بران مانند حذف رابطه در البر الکر بستین و
تقدم ذکر جهت شرف اوست و لهذا حظ او مضاعف است همچنانکه عقل و دیت و دین
او مضاعفست همچنانکه ضمیر در کن نساء جمع بودنه است و تانیث آن جهت تانیث خبرست
مانند من کانت امک و اینکه کانت واحدة بر بنتا همچنانکه نساء بجهت آنست که غرض اینجا
امتیازست در عدد و اینجا امتیازست در صنف و ضمیر ولابویه راجعست بمیت و
سیاق کلام مفسر انست و لکل واحد منهما بدل بعضی از کل است و باقی فواید در محل
خود مذکور شود دوم آیت دلالت میکند بر اجتماع اولاد و ابوین در میراث پس این هر
دو نوع در مرتبهٔ واحده باشند و هر یک از نوعین میراث برند با صاحب خود و اگر
واحد نوعین منفرد از نوع دیگر هم مستحق میراث باشند و وجه ذکور با اناث و احوال
اناث که منفرد باشند و وجه ذکر نه احوال ذکوری که منفرد باشند آنست که چون بر
طریق انفراد ذکر اناث کرد میان واحد و اکثر تفصیل نمود معلوم شد که ذکور مثبا
وینند و اگر نه تفصیل آن مینمود همچنانکه تفصیل آیات فرموده که واحده از اناث را نصف
میراثست و نساء را که فوق اثنتین باشند ثلثان و ذکر اثنتین ننموده و جواب

از آن است که در اثنتین خلاف ابن عباس فرموده که مر آنها را نصف میراث است بجهت
ظاهر کریمه وان کن نساء فوق اثنتین و نزد غیر او حکم ایشان حکم ما فوق است یعنی ایشا
را نیز ثلثان است و این حقست بجند وجه یکی نص اهل البیت علیهم السلام و اجماع طایفه حقه بلکه اجماع
امت بران دوم انکه اکر انها را نصف میبود پس اولی آنست که اورا با اخت ثلث باشد پس
فتح ثلثان ایشانرا باشد همچنانکه فوق اثنتین را سیوم انکه از برای ثلثین واجب کردانیده
و بنات در رحم اقرب اند از اختین پس بطریق اولی ایشانرا نیز ثلثان باشد چهارم انکه ولد
ولد قایم مقام ولد است و میراث او میبرد و کفته اند که این سبب آنست که ولد ولد ولد
ست و لهذا حرامست بنت بنت و بنت ابن بجهت دخول ایشان در تحت کریمه حرمت
علیکم امهاتکم و بناتکم و دیکر انکه زوجه ولد ولد بر جد او حرامست و منکوحه بر وحدام ف
دلیل دیکر آنست که اکر کسی چیزیرا در زمان وقف کند بر بنی هاشم یا بر بنی علی همه اولاد ایشان
دران داخل خواهند بود با وجود وسایط کثیره و اکرنه وقف باطل و حال انکه کسی که قایل ببطلان
ان نیست و وصیت نیز چنین است و این دلایل او ندبت و این منسوخ و در ین نظر ست
اما اولا زیرا که اکر ولد ولد ولد ولد حقیقی میبود شارک ولد میبود در میراث و لازم باطل
است باجماع پس ملزوم نیز باطل باشد و اما ثانیا بجهت صدق نفی ولد بر ولد ولد و این منا
فی حقیقتست و اما ثالثا بجهت ضعف تمسک ایشان جه تحریم در انچه ذکر کرده اند از خارج مستفاد
میشود و همچنین دخول در وقف وصیت مستفاد میکردد از قرینه و چون این معنی واضح
شد بدانکه هر یک از اولاد نصیبی کسی میبرد که متقرب باو باشد پس بنت ابن را ثلثان است
و ابن بنت را ثلث اکر باهم مجتمع شوند و علم الهدی بر عکس این حکم کرده و اولی اکثرست
و روایات و احادیث متواتره متظافرست باین و نیز اجماع منعقد شده بعد از علم
الهدی بر قول اول پنجم انکه هر یک مر ابوین را در حین اجتماع و یا انفراد سدس است با وجود
ولد خواه مذکر باشد و خواه مؤنث بجهت اطلاق لفظ ولد و بدانکه ولد اکر ذکر باشد بعد از
اخراج سدس جمیع مال تعلق باو دارد و اکر انثی است نصف اصل مال مر او راست و سدس
هر یک را و ما بقی نزد ما رد کرده میشود بر ابوین و بنت اخماسا مکر با اخوه که آنهنکام رد آن از با
ع خواهد بود بر بنت و اب زیرا که اخوه حاجب ام اند و در روایت متظافره و فقهای عامه
کفته اند که اکر اب موجود باشد ما بقی تعلق باو خواهد داشت زیرا که عصبه میت است و اکر

م تعلق

نه تعلق خواهد گرفت بعصبات دیگر از جدّین و اخوات و اخوه و اعمام و اولاد ذکور ایشان
مگر اولاد اخت که عصبه خواهد بود و نیز باید دانست که ولد ولد اینجا نیز قایم مقام ولد خود
است در مقاسمهٔ ابوین خلاف مر بعضی اصحاب ما را که ارث را مخصوص میگردانند بابوین و اجماع
برخلاف اینست ششم با عدم ولد و ولد ولد ام را ثلث مالست همچنانکه آیهٔ کریمه نص است بر این
مگر گاهی که با او اخوه باشند که اقل ایشان دو ذکر باشند یا چهار اناث یا چهار خنثی و یا ذکری و
دو انثی که این هنگام اینها را سدس است از اصل ترکه و ما بقی بعد از سدس و ثلث در هر دو صورت
برای اب است باجماع اصحاب ما و بطلان تعصیب نزد ما و این در صورتیست که ابوین باشند
اما با فقد احدهما باید در موجود باشد هم مال از وست باجماع و اگر مادر است او را ثلث است
بتسمیه و باقی برد نزد ما و فقهای اربعه گفته‌اند که زاید بر ثلث برای اخوه است بنا بر قایل
شدن ایشان بتعصیب پس نزد ایشان اخوه حاجب ام اند نه حاجب نفس خود و چون
این معنی بر صفحهٔ خاطر منقش شد بدانکه در اینجا چند فایده است اول آنکه نزد ما حجب اخوه مشر
وطست بچند شرط اول وجود اب دوم عدد مذکور سیوم آنکه کافر و قاتل و رق نباشند چهارم
همه ایشان منفصل باشند نه حمل پنجم آنکه از ابوین باشند یا اب دوم از ابوین فواید مذکوره
آنست که حجب اخوهٔ ام بجهت توفیر نصیب ابست زیراکه اب میت بجهت وجود اخوه او
صاحب عیله است پس حکمت مقتضی توفیرست برو تا بر ایشان انفاق نماید سیوم اگر کسی سؤال
کند که چگونه اخوین حاجب باشند چنانکه مذکور شد و حال آنکه این منافی لفظ جمعست که منطوق
آیهٔ کریمه است جواب گوییم چون اجماع بر این منعقد شده پس واجبست تاویل بانکه اگر خواه
بلفظ تثنیه واقع میشد و مثنا و جمع نمیبود حقیقة و نه مجازا بخلاف لفظ جمع که بر مثنی
تغلیب یطلق کرد مانند تغلیب مذکر بر مؤنث و مخاطب بر غایب حاصل که تغلیب اشرف بر اخس
جایز است و جمع اشرفست زیراکه متضمن معنی زیادتی است و لهذا در جمع سلامت بعضی
امور شرطست و در مثنی شرط نیست و آن عقلست و غیر آن و دیگر آنکه مثنی جمع است
در لغت همچنانکه زمخشری گفته و عرف طاری است بر لغت و در اصول مقرر شده است بعدم
حقیقت عرفیه و لهذا اگر شخصی گوید فلانه طالق محمول است بر ازالهٔ قید نکاح نه غیر آن از ازاله
رق یا حبس یا غیر آن و از ابن عباس منقولست که حجب بدون ثلثه و ما زاد نیست و اجماع
برخلاف اینست چهارم آنکه حق آنست که مراد بقوله لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا

نفع اخرویست بانکه بعضی ارحام شفاعت بعضی دیگر کنند پس اگر درجه والد ارفع باشد شفا
عت ولد خود کند در رفع درجه او بمنزل خود و بعکس و نزد بعضی مراد رفع دنیویست و گویند
مراد جواب نفقه است از طرفین که احدهما محتاج باشد بدون دیگری یعنی اگر اب محتاج باشد
ولد بر وانفاق نماید و بعکس و نزد جماعتی دیگر آنست که نمیدانید که کدام از شما پیش از صاحب
خود فوت میشود تا منتفع شود صاحب وی بمال او و بعد از ذکر میراث ابوین و اولاد در
بیان ازواج میفرماید که وَلَكُمْ و مر شما راست ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ نیمه آن
چیزی یعنی ترکه که گذارند أَزْوَاجُكُمْ زنان شما إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ اگر نباشد مر
آن زن را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مؤنث
خواه صلبی و خواه ولد ولد ولد هر چند پائین رود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر باشد مر
این زنان را فرزندی بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس مر شما راست چهاریک مِمَّا
تَرَكْنَ از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع مر شما راست مِنْ بَعْدِ وَ
صِيَّةٍ از پس وصیت که زوجات شما يُوصِينَ بِهَا وصیت کرده باشند بدان أَوْ
دَيْنٍ یا پس از قضای وامی که در ذمت آنها بوده باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زن
شما راست چهاریک مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه گذاشته باشید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده
که هم در ربع شریکند إِنْ لَمْ يَكُنْ اگر نباشد لَكُمْ وَلَدٌ مر شما را فرزند خواه یکی و خواه
زیاده خواه مذکر و خواه مؤنث خواه از ایشان و خواه غیر ایشان فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد
لَكُمْ وَلَدٌ مر شما را فرزند بهر وجه که باشد فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس این زنان راست هشت
یک مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه گذاشته اید از اموال و این ثمن ثابتست ایشان را مِنْ بَعْدِ
وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که تُوصُونَ بِهَا وصیت میکنند بآن أَوْ دَيْنٍ یا بعد از
ادای دین دنیا که در ذمت شما باشد در کنز العرفان آورده که درین آیه تقدم ازواج
بجهت آنست که ایشان وارث اند با جمیع طبقات و زوج را در لغت اطلاق میکنند بر مرد و زن
اضافه یکدیگر و در عرف مخصوص است برجل و انثی از آن متمیز میشوند بنا چون زوج و
زوجه علت در تعیین نصف برای زوج و ربع برای زوجه چند چیزست یکی قول صادق ع
مر ابن ابی عوجا را که ان المرأة لیس علیها جهادی و لا نفقة و لا عقل ما ذلک علی الرجال دوم
قول آنحضرت که ان المرأة اذا تزوجت اخذت و الرجل یعطی فلذلک وفر علی الرجل و بعد از آن

فرمود

فرمود که اناث در بحث عیال ذکر شده و بر مرد است که زن را عیال خود گیرد و برو انفاق
کند و بر زن واجب نیست که مرد را عیال خود گیرد و در وقت احتیاج مرد نفقه که باو داده
انرا رد کند پس این توفیر اموال شده برو و ذلک قوله تعالی الرجال قوامون علی النساء
سیوم عبد الله بن سنان این مسئله را از صادق علیه السلام پرسید فرمود لما جعل لها من
الصداق چهارم فحکی بروایت ابو هاشم جعفری از عسکری علیه السلام که ما بال المراة المسکینة
الضعیفة تاخذ سهما و یاخذ الرجل القوی السهمین چیست حال زن مسکین ضعیف که یک سهم
اخذ کند و مرد قوی توانا دو سهم آنحضرت جواب داد که ان المراة لیس علیها جهاد و لا نفقة
و لا معقلة انما ذلک علی الرجال من در نفس خود اندیشه کردم که این همان مسئله است که ابن
ابی العوجا از صادق علیه السلام سؤال کرد و بمثل این جواب جواب داد آنحضرت متوجه شد
و فرمود هذه مسئلة ابی العوجا و الجواب منا واحد اذا کان معنی المسئلة واحد و چون
این معنی واضح شد بدانکه درین مقام چند فایده است یکی آنکه مراد بولد از لم یکن لهن
ولد و ولد اعم از ابنست که ولد زوج وارث باشد یا غیر آن از ازواج دیگر و همچنین ولد
از جانب زوج اعم از انست که از مراة وارثه باشد یا از غیر او از زوجات یا از اماء و اعم
از انکه ذکر باشد یا انثی و ولد اصلی باشد یا ولد ولد ولد ولد دوم شرطست در ولد که وارث بنفسه
پس وجود ولد کافر و قاتل و رق را تاثیری نباشد سیوم نصیب زوجه از ثمن مخصوصست
باو اگر یکی باشد و اگر زیاده از یکی باشد همه شریک شوند در آن بجهت ظاهر آیه کریمه اجماع چهارم
استحقاق زوج نزد ما مخصوص بزوجیت دایمه پس بنکاح منقطع میراث نبود بر قول اصح
پنجم اگر زوجه ذات ولد باشد از میت اگر جمیع ترکه او میراث میبرد و اگر ولد از غیر میت
داشته باشد از ما عدای عقار و اما عقار میراث نمیبرد از رقبه ارض چیزی نه عینا نه
قیمة و اما ابنیه و اخشاب و اشجار و از قیمت از ربع یا ثمن میبرد بر قول اصح نزد اصحاب
ما و این تخصیص نزد امامیه است بجهت روایات متواتره از ائمه هدی صلوات الله علیهم
ششم ارث زوجه نزد ما مشروط نیست ببقای زوجیت تا حین موت چه زوجه مطلقه
میراث میگیرد و اگر چه زوجیت مرتفع شده باشد وقتی که زوج از مرض خود طلاق او داده
باشد چه زوجه مطلقه میراث میبرد مادام یکسال نگذشته باشد یا زوج از مرض بری نشده با
شد تا زوجه متزوج نشده باشد و اجماع امامیه برینست و بعد از ان بیان میراث کلاله

میکند **وَاِنْ كَانَ رَجُلٌ** واگر باشد مردی یعنی میتی که **یُورَثُ** میراث گرفته میشود از و
كَلٰلَةً کسی که والدین و اولاد نداشته بود و در اولاد گفته که این خبر کان است و یورث صفت
رجل بر حذف جار و مجرور ای یورث منه ماخوذ از ورثه و یا یورث خبر است و کلاله حال
از ضمیر یورث و آن کسیست که ولد و والد بعد از خود نگذاشته و یا مفعول له است و مراد
بان قرابتی است که از جهت والد و ولد نباشد و میتواند بود که رجل وارث باشد و یورث ماخوذ
از اورث و یورث و کلاله کسی که والد و ولد نباشد در کنز اورده که کلاله بمعنی قرابتست و ا
شتقاق آن یا از کلالست که نقصان قسمت جسمانیه است و یا از کلیل که آنچیزیست محیط
بر اس و وسط آن خالیست چنانکه از قول صاحب مجمع معلوم میشود و اطلاق آن بر وارث و
موروث جهت آنست که هر یک از وارث و موروث منتسب بر دیگری و انتصاب آن جهت آنست که
خبر کان و رجل اسم ان و یورث صفت رجل و گویند که مفعول له است مثل قعدت عن الحرب جبنا
و اجود آنست که نصب ان بر تمیز است زیرا که یورث محتمل وجوه متعدده است که رفع ا
بهام آن شده بقوله کلالة و اطلاق آن بر موروث میکنند یعنی آنکه والد و ولد نگذاشته باشد و بر وارثی
باینمعنی که والد و ولد نباشد و اصح آنست که کلاله قرابتی است از جهت عرض نه طول چون
اخوه و اخوات و اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد همه ایشان و مراد اینجا اخوه اند که
متقرب بام باشند خاصة اما اولا بجهت قرائت ابی و سعد بن مالک که وَلَهُ اَخٌ اَوْ اُخْتٌ مِنَ
الام و اما ثانیا زیرا که حق تعالی در آخر این سوره کلاله را اطلاق بر اختین و اخوه نموده و ثلثان از
برای واحد سدس و از برای اکثر ثلث معلوم میشود که اخوه اینجا غیر اخوه است که در آخر
سوره است و جود مقدر اینجا نصیب ام است همچنانکه گذشت پس مناسب آنست که مراد
اینجا اخوه باشند از قبل ام و اما ثالثا بجهت اجماع و اما از امیر المؤمنین صلوات الله پرسیدند
که کلاله کیستند فرمود برادران و خواهران میت از پدر را از پدری و مادری یا از پدری **اَوِ
امْرَاَةٌ** عطفست بر رجل یعنی اگر باشد زنی که از و میراث گرفته شود کلاله **وَلَهُ** و مر این
مرد و زن را **اَخٌ** برادری باشد **اَوْ اُخْتٌ** یا خاهر مادری **فَلِكُلِّ وَاحِدٍ** پس مر هر یکی را
مِنْهُمَا از این برادر و خواهر **السُّدُسُ** ششی یکست از میراث کلاله و مذکر با مونث
درین صورت یکسانست **فَاِنْ كَانُوا** پس اگر باشند ام **اَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ** بیشتر از برادری یا
خواهری **فَهُمْ** پس ایشان بتمامی خواه مذکر و خواه مونث از فریقین **شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ**

ایشان از

انبازباشند در سه یک مال بی مزیت ذکور و اناث زیراکه انتساب محض انوثت است و این میراث بطریق
مذکور مر ایشان را ثابتست **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ** از پس انفاذ وصیتی که **يُوصَىٰ بِهَا** وصیت
کرده شده است بدان **أَوْ دَيْنٍ** یا پس از ادای دین **غَيْرَ مُضَارٍّ** حالست از مدلول علیه
یوصی که صیغهٔ مجهولست چه این صیغه دالست بر موصی یعنی در حالتی که میت غیر زیان ارنده
باشد بر ورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که در ثلث مال متجاوز باشد و زیان
در دین آنکه اقرار کند بدین از برای کسی که در ذمت او چیزی نداشته باشد بقصد ضرر ر
سانیدن بوارث و دفع او از ارث **وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ** مصدر مؤکدست یعنی وصیت کرد
خدا شما را وصیتی از جانب خدا یعنی حکم تقسیم ارث بر جماعت مذکوره از حق تعالی صادر
شده و یا مفعول به مضارست یعنی در حالتی که ضرر رساننده نباشد میت وصیت را
که حکم آن از جانب خداست **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدای داناست بنیات شما در نفع و ضرر
یا در وصیت بر وجه قربت و دیا **حَلِيمٌ** بردبارست بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و
بتوبه گناهان ایشانرا عفو نماید و در کنز گفته که درینجا چند فایده است اول نزد ما زاید
از سدس و ثلث بر وارث ایشان رد کرده میشود اگر سوای ایشان نباشند و اما نزد عامه
از برای اقرب عصبهٔ میت است دوم مرتبهٔ اخوه مرتبهٔ ثانیه است بعد از مرتبهٔ ابوین
و اولاد پس منتقل نمیشود ارث بثانیه مگر بعد از عدم ثانیه بکلیتها سیوم تکرار ذکر وصیت
و تقدیم آن بر میراث تاکیداست بحال آن صاحب مجمع در تفسیر این آیه گفته که نزد بعضی مراد
کلاله میت است که موروث عنه است و این قول ضحاک و سدیست و نزد غیر ایشان وارث
شده است و تقدیر اینست که و ان کان رجل یورث فی حال کلالة نسبته به او امرأة
یورث کذلک و این قول ابن عمر و اهل کوفه است و مؤید اینست روایت جابر که رسول
صلی الله علیه و اله بعیادت من امد و پرسیدم کیف المیراث و انما ترثنی کلالة حق تعالی
این آیه فرستاد پس کلاله بسببیت که احاطه میت کرده باشند و کلاله شده باو از اخوه و
اخوات و ولد و والد کلاله نیستند زیراکه اصل نسب اند که منتهی بمیت اند و ماسوای و
لد و والد و خارج ازین زیراکه انتساب ماسوی ایشان بدون جهت ولادتست پس برین
کلاله مانند اکلیل باشند که مشتمل و محیط باشند بر حوالی راس و بوسط راس نرسیده باشند
و تفصیل بحث میراث در مرتبهٔ اولی و ثانیه و ثالثه و احکام متفرعه بران در کتب مبسوطه

فقه مسطور است هو فی کل الامور معین و نصیر و الیه المرجع و المصیر بدانکه چون حق تعالی
فرایض مواریث و تقسیم آن نمود در عقب آن ذکر وعده میفرماید بر محافظت حدود آن و
بیان وعید بر تعدی از آن و میگوید **تلک** ان احکامی که سمت تقدم یافت در امور یتامی
و مهمات نکاح و وصایا و قسمت مواریث **حدود الله** حدهای طاعت خداست یعنی
شرایع موضوعه و همچو حدود محدوده است که مجاوزه از آنجا نبست **ومن یطع**
الله ورسوله هر که فرمان برد خدای و رسول او را در این حکمها و غیر آن از احکام
ماموره و منهیه **یدخله** در آرد خدای او را **جنات تجری** بوستانهای که پیوسته
میرود **من تحتها الانهار** از زیر اشجار آن جویها **خالدین فیها** در حالتی
که داخل شوندگان در آنجنان جاویدان باشند **وذلک** و این ادخال مطیعان در بهشت
بر صفت خلود **الفوز العظیم** رستگاری بزرگست نسبت بمنفعت جنازه در ترکه چه
این از حطام دنیاست که در نهایت حقارت و دنائت است نسبت با امور عالیه و درجات
رفیعه اخرویه تخصیص طاعت در قسمت میراث بوعد با آنکه موعود به در جمیع
فرایض و واجبات هست بجهت عظم موقع این طاعتست در ترغیب در آن و ترهیب
از مجاوزت از آن و از این قبیلست تخصیص وعید بتعدی از قسمت میراث بقوله **ومن**
یعص الله ورسوله و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را **ویتعد حدوده**
در گذرد از اندازهای مستحدث او و میراث و سایر احکام از حلال و حرام **یدخله نارا**
در آرد خدای او را در آتش **خالدا فیها** در حالتی که جاوید باشند در آن و چون مؤمن
عاصی در دوزخ مؤبد نخواهد بود بر مذهب صحیح پس مراد تعالی در این آیت مستحل محرمات
است که موجب کفر است و یا آنکه مراد متعدی از جمیع حدود است که از صفات کفار است و یا
آنکه مراد بخلود مکث طویل باشد نه دوام **وله** و مر آن عاصی مستحل یا متعدی از جمیع حدود
راست **عذاب مهین** عذاب خوار کننده یعنی عذاب او بر وجه استخفاف و اهانت
همچنانکه ثواب مطیع بر وجه کرامتست و بدانکه توحید ضمیر در یدخله و جمع خالدین است
بجهت لفظ و معنی است و خالدا و خالدین حال مقدره است نه صفت جنات و نار و اگر نه
واجب میبود ابراز ضمیر باین وجه که خالدین هم فیها و خالدا هو فیها زیرا که جاری شده اند
بر غیر آنکس که این هر دو از برای آنند و صاحب مجمع اورده که باین آیه استدلال میتوان

کرد بر آنکه صاحب کبیره که از اهل ایمان باشد و در دوزخ مخلد باشد چنانکه مذهب
بعضی از اهل خلافست زیرا که مراد آنست که متعدی از جمیع حدود الله مخلد باشد در
دوزخ و این از صفات کفرست و دیگر آنکه صاحب صغیره بلا خلاف خارجست از عموم آیه و اگر
چه فاعل معصیت است و متعدی از حدود الله هرگاه که باجماع جایز باشد اخراج او پس
جایز باشد که صاحب کبیره از عموم آیت خارج باشد بوسیله شفاعت حضرت رسالت
و یا ائمه هدی و صلحای امت و یا حق تعالی بمحض تفضل خود او را عفو کند و نیز بجهت قیام
دلیل بر وجوب قبول توبه ناچارست اخراج تائب از عموم آیه و دیگر قیام دلالت بر
جواز وقوع تفضل بعفو و عدم وجوب اخراج انکسیت که حق تعالی در حق او تفضل فرمود
باسقاط عقوبت از او و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء مصرح است برین پس آیت بر عموم خود
باقی نباشد بدلایل مذکوره و چون حق تعالی حکم رجال و نسا را در باب نکاح و میراث بیان
نمود در عقب آن بیان زنا کرده فرموده وَاللَّاتِي و آن زنانی که از جهت متابعت هوای
نفس يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بخصلت قبیح که زناست و تسمیه آن بفاحشه جهت زیادتی
قبح و شناعت آنست یعنی زنانی که مرتکب زنا شوند مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما که
محصانند یعنی شوهرداران که بزنا اقدام نمایند فَاسْتَشْهِدُوا پس احکام شریعت
طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ بر ایشان یعنی بر فعل فاحشه این زنان أَرْبَعَةً چهار مرد عاقل
بالغ عادل مِنْكُمْ از شما که مؤمنانید تا بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر
این چهار مرد بر زنای ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید
این زنان را و بند کنید در خانها و اصح آنست که اول احکام عقوبت زنان زناکار باین وجه
بوده که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی
که متوفی سازد ایشان را ملک یا استیفای ارواح ایشان مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند
خدای یا پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از
حبس خلاصی یابند و در کنز آورده که درین مقام چند فایده است اول نزد بعضی مراد بفاحشه
مساحقه است و نزد اکثر مراد از ان زناست و مراد برین بعضی گفته اند که مراد زنان محصنه
اند بجهت اضافه ایشان بمردان چه اگر مراد غیر ایشان میبودند من النساء واقع میشدند
بعن نسائکم دوم فامسکوهن من ادبعه منکم دالست بر نصاب شهادت و اشتراط اسلام

وذکورت سیوم فامسکوهنّ فی البیوت نزد بعضی مراد صیانت ایشانست از
مثل این فعل وامساک کنایتست برین واکثر برانند که این بر وجه حدّست بر زنان واین
حکم در اوّل اسلام بود وبعد از ان منسوخ شد بآیت جلد ودر قوله حتی یتوفیهنّ الموت
مضاعف محذوفست ای یتوفیهنّ الموت مالک الموت وحذف آن بجهت علمست بان
بقرینهٔ استحالهٔ اسناد توفّی بموت جاده قوله او یجعل الله لهنّ سبیلا نزد بعضی مراد
بسبیل نکاحست که مغنی است از سفاح واین تمام نمیشود بر تقدیر اراده محصنات وگویند
سبیل یعنی حکم ناسخ است ولهذا چون آیت جلد نازل شد پیغمبر صلّی الله علیه وآله فرمود که
قد جعل الله لهنّ سبیلا البکر جلد مائة وتغریب عام والثیّب بالثیّب جلدة ماة والرّ
جم پس بحکم این حدیث امساک ببیوت منسوخ شد واستشهاد باقی ماند واحتمال دارد که مراد
بان توبه باشد وجعل کنایه باشد از توفیق ودر مجمع آورده که بعضی از اصحاب ما گفته اند که اول
جلد واجبست وبعد از ان رجم وحسن وقتاده وبعضی از فقهای عامّه برین اند واکثر
اصحاب ما این را مختص میدانند بشیخ وشیخه اما غیر ایشان سوای رجم چیزی دیگر بر ایشان
نیست وحکم آیه منسوخ است نزد جمهور مفسّرین واین مرویست از ابی جعفر وابی عبد الله علیهما
السلام وبعضی گفته اند که غیر منسوخ است زیرا که حبس مؤبد نیست بلکه مستند است بغایتی پس
بیان غایت شیٔ نسخ غایت نباشد کما قیل افعلوا کذا الی راس الشهر ودرین قول نظرست
زیرا که معلّق بمجی راس شهر محتاج نیست ببیان صاحب شرع بخلاف آیهٔ مذکوره و
اللذان وآن دو یعنی مرد وزن که غیر محصن باشند یأتیانها بیایند بفاحشه منکم
از شما که مسلمانان آزادید فآذوهما پس برنجانید ایشانرا بسرزنش وملامت ابن عباس
فرموده که ایشانرا بدست نیز ایذا باید کرد ویا مراد جلدست فان تابا واصلحا پس اگر توبه
کنند از ان وکار خود را بصلاح آرند فاعرضوا عنهما پس روی بگردانید از ایشان
یعنی باز دارید از زنشان وصحیح آنست که این حکم نیز بجلد ونفی منسوخ گشته ان الله
کان توّابا بدرستی که خدای هست بسیار قبول کننده توبه از بندگان رحیما مهربان
بر توبه کنندگان ودر انوار گفته که این علت امرست که این علّت امرست باعراض وترک
مذهب وگویند نزول این آیت سابق است بر اولی وعقوبت زنا اذی بوده وبعد از ان
حبس ونزد بعضی جلد اولی در سحاقاتست واین در لواطین ودر کنوز ذکر کرده که اینجا چند

فایده است اول نزد ابومسلم مراد لواط است بجهت اتیان آن بلفظ تذکیر و نزد اکثر مفسرین
مراد زناست و ضمیر تثنیه راجع بفاعل و مفعول بر سبیل تغلیب دوم نزد بعضی مراد باذی
توبیخ است و استخفاف و بنابرین آیت منسوخ نباشد چه این حکم ثابتست مطلقا بلکه منسوخ
اختصاصست برین حکم و بر قول ابومسلم ممکن است بر قول زیرا که آن حد لواط است و ا حمل آن
طلاق لفظ اذی منصرف باعلی مراتب آن میشود که قتلست و فرا گفته این ناسخ سابق است
و نزد بعضی بعکس است و حق اگرچه این آیت من حیث التلاوة مؤخر است اما من حیث
النزول مقدمست و گویند مراد باذی حد بکرست که آن جلد و تعزیب است همچنانکه
حد ثیب جلد و رجم است سیوم قوله فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما دالست برانکه چون زانی
توبه کند قبل از رفع زنای او بحاکم حد از وی ساقط شود اما بعد از رفع و حضور اگر زنا باقرار
او ثابت شده باشد مخیرست در اجرای حد و اگر ثبوت آن به بینه بوده باشد حد متحتم است امام
و مراد باصلاح استمرارست بر توبه و قوله ان الله کان توابا ای کثیر القبول للتوبة و این تعلیل
اعراضست و ارداف از ترجم اشارتست بانکه قبول توبه تفضل است و بدانکه نزد بعضی
مراد باللذان شاهدانند بزنا قبل کمال نصاب شهادت و مراد باذی حد ایشانست که آن
حد قذف است و این ضعیفست انتهی کلامه و در مجمع مذکورست که در اللذان سه قولست
یکی آنکه مراد رجل و مرأة است و این قول حسن و عطاست دوم بمعنی ایتها البکران است از رجال
و نسا و این قول سدی و ابن زید است سیوم ایتها الرجلان الزانیان و این از مجاهد
نقلست و درین قول نظرست زیرا که حق تثنیه را معنی نخواهد بود چه قول معقول
آنست که وعد و وعید بلفظ جمع باشد تا شامل هر فردی از افراد مکلفین باشد و یا بلفظ
واحد بجهت دلالت آن بر هر فردی و فاحشه در آیه اولی نزد مجاهد سحق است
و در آیه ثانیه لواط پس حکم آیتین نزد او ثابت و غیر منسوخ و باین تاویل اهل
عراق نظر کرده اند و حد را در لواط و سحق جاری نسازند و این قولیست بعید زیرا
که نزد جمهور مفسرین فاحشه در آیه بمعنی زناست و حکم این آیه منسوخ است بحدی که منصو
صست در سورة النور و در حبس و اذی اختلافست حسن گفته که اذی در اول امر بوده
و نزول آیه اخیره قبل از آیه اولی بوده پس اول اذی است و بعد از آن حبس و بعد از آن
جلد یا رجم و سدی گفته که حبس در ثیبین است و اذی در بکرین و نیز گفته اند که

حبس زنا است و اذی رجال را جبائی گفته که در آیه دلالتست بر نسخ قرآن بسنت زیرا که
این آیه منسوخ شده برجم و جلد و کسی که تجویز نمیکند نسخ قرآن را بسنت و میگوید این
آیه منسوخ است بجلد در زنا و رجم آن باضافه شده که رجم ناسخ آن گفته باشد و اما اذی
در آیه منسوخ نیست زیرا که زانی را ایذا و تخفیف میباید کرد بر فعل او و او را بران مذمت
نمود لیکن اقتصار بران نمیباید کرد بلکه جلد یا رجم را با آن اضافه میباید کرد و بدانکه
چون حق تعالی ذات خود را بتواب و رحیم وصف کرد در عقب آن شرایط آن کرده
میفرماید که إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ و این ماخوذ است از تاب علیه اذا قبل توبته
یعنی چنین نیست که قبول توبه بر خداست بانمعنی که در حکم امریست که محتوم با
شد بر خدای جهت مقتضای وعده او یعنی اگرچه قبول توبه در نفس الامر بر وی سبحانه
واجب نیست عقلا اما چون که بآن وعده فرموده بر وی لازمست که بآن وفا کند چون
خلف در آن متصور نیست و اما بمعنی حصر است یعنی حق تعالی توبه قبول نمیکند مگر
لِلَّذِينَ برای کسانی يَعْمَلُونَ السُّوءَ میکنند بدی بِجَهَالَةٍ در حالی که ملتبس
سازند بنادانی و سفه چه ارتکاب ذنب سفاهت و تجاهل و لهذا قیل من عصی الله فهو
جاهل حتی ینزع من جهالته و دمیاطی گفته که گناه مؤمن بجهلست یعنی نه از روی شک
و عناد و جحود و استکبار و میشاید که مراد جهل او باشد بعقوبت آنکسانی که عاقل
باشند و دانا بقبح معصیت و یا خبر از حال بشارة اخرة و عقوبات آن نفس خود را
در دام مکر و حیله و وسوسه شیطان می اندازند و متابع شهوات می شوند تا بجهت
آن مرتکب فعل قبیح شوند و در مجمع آورده که علما درین آیه جهالت بوجوه متعدده
تفسیر کرده اند یکی آنکه هر معصیتی که بنده میکند بر سبیل جهالتست و اگر عمدا از وصادر
شده باشد زیرا که جهل داعی آن شده باین و تزیین آن نموده در نظر و این قول ابن
عباس و مجاهد و قتاده است و مروی از ابی عبد الله علیه السلام چه آنحضرت فرموده
که کل ذنب عمله العبد و ان کان عالما فهو جاهل حین خاطر بنفسه فی معصیته و فیه
فقد حکی الله سبحانه قول یوسف لاخوته هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذ انتم جا
هلون فنسبهم الی الجهل لمخاطرتهم بانفسهم فی معصیة الله یعنی هر گناهی که میکند بنده
و اگرچه عالم باشد بآن پس او حقیقة جاهلست چه مخاطره میکند بنفس خود در معصیت

خدای

خدای خود و حق تعالی حکایت کرده از قول یوسف و برادران او که هل علمتم الی و نسبت داده
ایشان را بجهل مخاطره ایشان بنفس خود در معصیت حق تعالی دوم آنکه معنی بر نوجه است که
نمیدانند که آنچه در معصیت است از عقوبت در نشاه آخرت همچنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
از علم الیقین میداند و این قول فراست سیوم آنکه نمیدانند آنچه میکنند از ذنوب و معاصی است
پس اینکه اقدام بآن میکنند و یا بجهت تفریط در استدلال بر قبح آن و رمانی تضعیف این قول
کرده بآنکه خلاف اجماع مفسرانست و دیگر آنکه موجب آن میشود که هر گناهی که بر سبیل علم و
عمد از کسی صادر شود توبه نداشته باشد و زجاج گفته که ذکر بجهالت بجهت آنست که اختیار
لذت فانیه بر لذت باقیه محض جهلست مرتکب عمل قبیح شوند ثم یتوبون پس توبه
کنند و بازگشت نمایند بخدای تعالی من قریب از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت
چه آمد حیوة دنیا قریبست نسبت بحیوة اخرویه که قل حیوة الدنیا قلیل پس توبه مقبول
باشد قبل از نزول موت لقوله حتی اذا حضر احدکم الموت و این قول اکثر مفسرانست و من از برای
تبعیض یعنی توبه کنند در هر جزئی از زمانی که قبل از موت باشد و حسن و ابن عمر تفسیر قریب
کرده اند بما لم یعاین الموت یعنی قبل از زمانی که موت را بمعاینه بینند و سدی گفته که مراد
بقریب قبل از مرض است یعنی در ایام صحت توبه کنند پیش از آنکه بمرض مبتلا شوند و یا
پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و قول صحیح آنست که زمان قریب پیش
از موتست و اگر بمقدار فوت ناقه باشد و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله پرسیدند
که اگر تایب چند بار بمعصیت عود کند و باز توبه کند توبه او مقبول باشد فرمود یغفر
الله له حق تعالی او را بیامرزد گفتند الی متی تا کی حق تعالی توبه او قبول فرماید فرمود تا آنکه شیطان
از و کناره کند و دیگر او را بر عود معصیت ندارد و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور
است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی آخر خطبة خطبها من تاب قبل موته بسنة تاب الله
علیه ثم قال و ان السنة لکثیرة من تاب قبل موته بشهر تاب الله علیه ثم قال و ان الشهر لکثیرة
من تاب قبل موته بیوم تاب الله علیه قال و ان یوما لکثیرة من تاب قبل موته بساعة تاب الله
علیه ثم قال و ان الساعة لکثیرة من تاب و قد بلغت نفسه هذه و اهوی بیده صلی الله علیه و آله
الی حلقه تاب الله علیه یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خطبه آخرین فرمود که هر که توبه کند پیش از
موت بیکسال حق تعالی توبه او را قبول کند پیش از موت و بعد از آن گفت سال بسیار است هر که توبه کند

بیکماه حق تعالی توبه او را قبول کند باز گفت ماه نیز بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگ بیک
روز حق تعالی توبه او را قبول کند بعد از ان گفت که روز نیز بسیار است هر که بساعتی پیش از
مرگ توبه کند توبه او را قبول کند بعد از ان گفت ساعت نیز بسیار است هر که توبه کند در حالتی که
نفس او رسیده باشد بحلق او حق سبحانه قبول توبه او کند و ثعلبی باسناد خود این
حدیث را از عبادة بن صلت روایت کرده و بعد از ان در اخر ان نقل کرده که ان الله
یقبل توبة عبده ما لم یغرغر یعنی بدرستی که حق تعالی قبول میکند توبه بندهٔ خود را مادام که جان
در گلوی او نگردیده باشد و بعد ازین نقل از حسن روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرمود شیطان ملعون بحضرت پروردگار خطاب کرد باین عبارت وعزتک و
عظمتک لا افارق ابن آدم حتی یفارق روحه بعزت و عظمت تو سوگند که من از فرزند
آدم جدا نشوم تا انکه روح او جدا نشود حق تعالی در جواب او فرمود که عزتی وعظمتی لا
احجب التوبة عن عبدی حتی یغرغر بها یعنی بعزت و بزرگواری خود سوگند که باز ندارم
توبه را از بندهٔ خود تا انکه روح او بغرغره رسد پس احادیث مذکوره مصرحند
بانکه توبهٔ عاصی در همه حال مقبولست و اگرچه در مرض الموت و بعد از ظهور موت باشد
یا انکه روح بغرغره رسد و در تفسیر عین المعانی اورده که تایبی را بیک نفس از مرگ
توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که زود امدی و چه خوش مسارعت نمودی
و اکابر علما و عرفا گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول موت معلوم نیست
پس هر نفسی را دم اخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود شعر
غافل مشو ای عاصی و با درد و ندم باشی ٭ هر دم دم اخر شمر و حاضر دم باشی
فاولئک پس آن گروه که بعد از توفیق از گناه توبه کرده باشند یتوب الله قبول توبه
کند خدای و باز گرداند بمغفرت علیهم بر ایشان و عدست بوفا بانچه وعده بان داده بر
ذات خود نوشته و فرض کرده بقوله انما التوبة علی الله وکان الله علیما و هست خدای
دانا باخلاص تایبان در توبه حکیما صواب کار پس تایب را عقوبت نکند و یا حکم کننده
بانکه تایب را عقاب نباشد ولیست التوبة و نیست قبول توبه للذین مر انکسانی را
که باصرار یعملون السیئات میکنند بدیها را حتی اذا حضر تا چون حاضر شود یعنی در
رسد احدهم الموت یکی از ایشان را مرگ باینمعنی که علامات مرگ را مشاهده کنند

ودیها

و رجا از حیوة منقطع سازند قال انی گوید بدرستی که من تبت الآن توبه میکنم
اکنون مراد باخر توبه است از فساق اهل ایمان تا حین علاما و گویند این سخن در شان
توبه منافقانست و توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معا
ینه موکب از مشاهده مقبول نیست چه آن وقت الجاست نه اختیار ولا الذین
یموتون و نیز توبه مقبول نیست آنهارا که بمیرند وهم کفار و حال آنکه ایشان کافر باشند
توبه عاصی ندمست از معاصی و توبه کافر ایمان اوردن در وقت شوق روح از هیچ عاصی
اهل اسلام یا منافق و کافر توبه قبول نیست زیراکه این از قبیل ایمان یاس است و آن سود ندارد
لقوله فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا و در انوار گفته که حق تعالی تسویه فرمود میان آنکسی که تسویف
توبه کند تا حضور موت از فسقه و کفار و میان آنکسی که بر کفر میرد و در نفی توبه بجهت مبا
لغه در عدم اعتداد بتوبه درین حالت گویا چنین گفته که توبه هولاء و عدم هولاء سوای آن
و گویند مراد بالذین یعملون السوء عصاة مومنان اند و بالذین یعملون السیئات منافقا
ن بجهت تضاعف کفر ایشان و بدی اعمال ایشان و به الذین یموتون وهم کفار اهل شرک و در مجمع
اورده که اجماع اهل تفسیر بر آنست که این آیه متناول اهل اسلام است الا ربیع که قایلست
بآنکه در شان منافقان و این صحیح نیست زیراکه منافقان از جمله کفارند و کفار مبین شدند
بقوله ولا الذین یموتون وهم کفار جم معنی آن اینست که لیست التوبة للذین یموتون علی
الکفر ثم یندمون بعد الموت و عدم قبول توبه در حال یاس یا آنکه از جمله حیوتست بجهت
آنست که بنده درین ملجاست بفعل حسنات و ترک قبایح پس خارج باشد از حد تکلیف
زیراکه درین حال مستحق مدح و ذم نیست و هرگاه تکلیف ازو مرتفع باشد توبه او و
صحیح نباشد و لهذا اهل آخرت مکلف نخواهند بود و توبه ایشان غیر مقبول اولئک
آن گروه یعنی مطلق عصاة که در حین موت کنند و کافران اعتدنا لهم آماده ساخته
ایم برای ایشان در آخرت بمحض عدل عذابا الیما و یا نظر بعدل خود واجب گردانیده ایم
دخول ایشان را باتش و در مجمع آورده که نزد بعضی اولئک اشارتست که الذین یمو
تون وهم کفار زیراکه ایشان اقرب اند بعذاب الیم از الذین یعملون السیئات و با
معنی آنست که اگر خواهیم با عصاة اهل اسلام بعدل معامله کنیم و ایشان را معذب سازیم و یا
عفو کنیم ایشان را بفضل و ح فایده قول اعلام ایشان باشد بآنچه مستحق آن باشند از عقاب

و نکال و اگر مراد غیر عصاة مسلمین باشند معنی آنست که البته ایشانرا بعذاب الیم گرفتار
گردانیده ایم چه کریمهٔ و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء متنا و مثبت نیست مگر نسبت با اهل
کبایر مسلم که قبل از توبه فوت شده باشند زیرا که مطیع و تایب از تحت عذاب خارج اند
چه خلافی نیست در آنکه مؤمنان اهل طاعت را عقاب نکنند و نه تایبان ایشانرا و کافر
نیز از مشیت خارج است زیرا که باتفاق اهل کفر را نیامرزد پس تحت تصرف باقی نماند
مگر مؤمن موحد که مرتکب کبیره شده باشد و نزد ربیع این آیه منسوخ است بآیهٔ و
یغفر ما دون ذلک لمن یشاء زیرا که این حکمیست از جانب حق تعالی و نسخ در احکام
جایزست همچنانکه در اوامر و نواهی و نسخ ممتنع نیست مگر در اخبار بانکه کسی گوید
کان کذا و کذا و بعد از آن گوید لم یکن و این وجه صحیح نیست زیرا که اعتذار نا وارد
ست در مورد خبر پس نسخ در وی جایز نباشد همچنانکه در سایر اخبار تذنیب
در حقیقت توبه و احکام آن بدانکه حقیقت توبه رجوعست از گناه و پشیمان از آنچه
از و صادر شده از افعال قبیحه و معاصی بشرط آنکه عازم باشد بترک معاودت در
زمان مستقبل و میباید که توبه از قبیح بقبحه باشد پس اگر کسی توبه
کند از خمر ازین حیثیت که خمر موافق مزاج او نیست آن فی الحقیقه توبه نباشد زیرا که درین
صورت باز ایستادن از شرب خمر از برای صحت بدنست نه از برای آنکه شرب
خمر قبیحست و توبه از معاصی واجبست زیرا که دافع ضرر معصیت است که آن عقوبت
الهی است که دفع ضرر واجبست و نیز آیهٔ توبوا الی الله توبة نصوحا دالست بر وجوب
آن و بباید دانست که توبهٔ انبیا چنانکه قرآن مجید بآن ناطق است محمولست بر ندامت
از ترک مندوب و رجوع بارتکاب فعل زیرا که فعل قبیح و معصیت از ایشان در
مذهب حق متصور نیست بجهت وجوب عصمت و بدانکه علما را در صحت توبه از
بعضی قبایح خلافست بعضی برآنند که توبه از بعضی نه از جمیع صحیح نیست زیرا که توبه
از قبیح بقبحه میباید نه از برای غرضی دیگر چنانکه معلوم شد پس اگر از بعضی واقع
شود بخصوصه و از جمیع لازم آید که آن توبه از بعضی بقبحه نبوده اما آنچه اهل تحقیق
برآنند اینست که توبه از بعضی معاصی دون بعضی صحیح است زیرا که افعال عباد بحسب
دواعی و قصود آن از ایشان واقع میشود و چون چنین باشد پس تواند بود که

داعیه

که داعیهٔ بعضی افعال راجح باشد بر داعیهٔ فعلی دیگر و بسبب رجحان داعیه در بعضی مقام
گاه باشد که کثرت زواجر باشد از بعضی قبایح دون بعضی و گاه باشد که عظم آن باشد
در نظر تایب که آن استعظام در دیگری نباشد چون شرب خمر و غیبت چه این هر دو
اگر قبیح اند لکن ورود زواجر از شارع در اول بیشترست از دوم و قبح در اول
اعظمست و بدانکه ذنب بر دو قسمست یکی آنکه از قبیل فعل قبیح باشد چون شرب
خمر و زنا و دیگر آنکه از قبیل اخلال بواجب باشد چون ترک صلوة و ترک زکوة و در
قسم اول همین توبه کافیست که ندم است بر فعل آن در ماضی و عزم بر ترک آن در مستقبل
دوم حال او بسبب قوانین شرعیه مختلفست پس بعضی از آن از این قبیل است
که با وجود توبه لازمست که آنرا ادا کند چون ترک زکوة و بعضی دیگر ندم کافیست چون
ترک صلوة جنازه و اما آن ذنب که متعلقست با وحق آدمی پس با وجود وجود توبه
درین صورت اگر حق مالی باشد واجبست که آن مال را رد کند بمالک و اگر حق از
قصاص باشد باید که خود را تسلیم کند بولی مقتول تا او را بقصاص بکشد یا از و عفو
کند و اگر ایذای او باشد جهت غیبت پس با وجود توبه ارضا کند و او را از آن مجعول
باز دارد و بباید دانست که آنچه گفتیم از زواید بر ندم از توابع توبه است نه اجزای
توبه بلکه قیام بتابع واجبی دیگرست خارج از حقیقت توبه پس اگر تایب بتوا
بع قیام ننماید توبه او صحیح باشد و ترک تابع از قبیل ذنوب متابعت باشد
پس در آن نیز توبه واجب باشد مثلا اگر کسی توبه از قتل خود کند و تسلیم نفس خود
نکند از برای قصاص هر آینه معصیتی باشد مجدد و این قادح نباشد در صحت توبه از قتل
و نمی رسد که عدم قیام تایب را بتوابع توبه عدم صدق او گردانی در ندم و قیام او را
بتوابع دلیل سازی بر صحت ندم و نیز بدانکه توبه مسقط عقابست باجماع لیکن خلافست
در آنکه سقوط عقاب بتوبه واجبست یا بتفضلیت و آنچه علمای امامیه بر آنند
اینست که باسقاط عقوبت امریست بتفضل و بر او واجب نیست بلکه وقوع این
از حضرت تواب رحیم بر سبیل تفضلست و جمعی از غیر امامیه بر آنند که اسقاط عقوبت
بر سبیل وجوبست و این فرقه معتزله اند و فرقهٔ اهل سنت زیرا که در مذهب ایشان
هیچ چیز بر خدای تعالی واجب نیست تم بحث التوبة اورده اند که رسم جاهلیت

چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از و ماندی پسر متوفی که از زنی دیگر بودی
یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و اورا
بدین عمل در تصرف خود در آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود
اورا بنکاح در آوردی و الا اورا بشوهری دادی و مهر مجدد اورا خود تصرف کردی یا
اورا از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده
بودی بدین کس گذاشتی و خودرا از حبس او خلاص ساختی و یا بمردی و میراث
او این کس ببردی و اگر این زن قبل القای صلوة برو با اهل خود پیوستی وارث زوج
متوفی را برو دست نبودی و در اوائل اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی
که ابو قیس بن اسلت انصاری وفات کرد و زنی کبشه نام دختر معن بود و باز ماند
پسری که ابو قیس از زنی دیگر داشت نام او محصن کبشه را بتصرف در آورده با او
معیشتی بطریق مضاره آغاز کرد و غرضش آن بود که هرچه دارد بدو دهد کبشه بموقف
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانید که یا رسول الله نه میراث زوج بمن میدهند
و نه میگذارند که بشوهر دیگر روم سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که بخانه رو و پای
اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبشه باز گردید
و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدین مبتلا بودند روز دیگر بدرگاه نبوت پناه
آمدند و معروض داشتند که یا رسول الله کلنا کهیئة کبشه ما هم بدستور کبشه
جام زهر آلود این بلیت نوشیده ایم و لباس محنت این قضیه پوشیده حق تعالی
از روی رأفت این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه ایمان آورده اید
لا یحل لکم روا نیست شمارا ان ترثوا النساء آنکه میراث گیرید از زنان
کرها از روی ناخواست و کراهت ایشان یعنی حبس ایشان نمائید بجهت طمع
در میراث شوهران ایشان و یا نگذارید که متزوج شوند یا بعد از موت ایشان
میراث ایشانرا تصرف کنید و گویند معنی آنست که جایز نیست شمارا که باکراه نکاح ز
نانرا بمیراث گیرید و نگذارید که بشوهر دیگر روند همچنانکه میراث را بحوزه تصرف در آ
رند و غیر را از آن منع کنند و یا زنانرا بمیراث گیرید یعنی تصرف کنید در ایشان بدون
عقد نکاح بجهت تخصیص شیء بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی و لا تقتلوا او

لادکم

لا دکم خشیة املاق چه قبل در وقت عدم خشیت هم جایز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و نه آنکه منع کنید این زنان را از تزویج این عظمت بر تر نوا و لا برای تاکید نفی و اصل عضل تضیق است یقال عضلت الدجاجة ببیضها و کویند خطاب با ازواج است که تنک کیری میکردند تا زنان از سو مهر خود در کذرند و اکثر برانند که مخاطب مردانی اند که زنان را حبس و منع میکردند از تزویج تا چون بمیرند میراث بایشان رسد نه بشوهران و اولاد با زنان و نزد نحوی کلام او د تمام شده بقوله کرها و این کلام مستانفست و لا برای نفی خطاب با ازواج یعنی حبس و تنک کیری میکنید با زنان خود لِتَذْهَبُوا تا ببرید بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ برخی را از انچه داده اید از مهر إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مکر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ بکاری زشت که آن نشوزست و سوء عشرت و عدم تحفظ که در یحصورت جایز ست طلب از وکردن و استثنا را از اعم ظروف و تقدیر اینست که لا تعضلوهن للافتداء فی وقت الا وقت ان یاتین بفاحشة یعنی باز مندارید زنان را بجهت واخریدن ایشان خود را از حبس شما باعطای مهر در هیچ وقتی از اوقات مکر وقتی که ایشان نمایند بفاحشه و یا مفعول له است ای لا تعضلوهن لعلة الا ان یاتین یعنی منع میکنید و تنک کیری مینمایید بجهت علتی از علل مکر بجهت ایشان نمودن بخصلتی قبیح مُبَيِّنَةٍ که روشن کرده شده باشد یعنی ظاهر و ابنکثیر و حمص و ابن کثیر بکسر یا خوانده اند بر صیغه معلوم یعنی بفاحشه که روشن کننده باشد حال ایشان در بحیح آورده که در لا تعضلوهن علما را چهار قولست یکی حق تعالی زوج را امر کرده بتخلیه زوجه هر کاه او را در اجنبی رغبتی نباشد و عدم امساک و جهت ضرر رسانیدن بوی تا بسبب آن خود را ببعضی از مال باز خرد و از قید نکاح او خلاص شود و این قول ابن عباس است و قتاده و سدی و ضحاک و مروی از ابی عبد الله علیه السلام دوم مراد وارثست که حق تعالی نهی او کرده از منع مراة از تزویج همچنانکه در زمان جاهلیت و این قول حسن است سیوم آنکه مراد مطلقست یعنی باید که مطلق منع مطلقه نکند از تزویج همچنانکه در جاهلیت که زنان مطلقه را از تزویج منع میکردند مکر باذن ایشان و اکر خاطب ایشانرا عطیه میداد خطبه او را قبول میکردند و اکر نه منع او مینمودند و این از ابن زید منقولست چهارم ولیست که منع زن نکند از نکاح و این ماثورست

از مجاهد و قول او اصح و اظهر است و در فاحشه نیز دو قول است یکی آنکه مراد بآن
زنا است و این از حسن و ابی قلابه و سدی روایت یعنی اگر زوج مطلع شود
بر زنای زوجه او را جایز است که اخذ فدیه کند از و دوم بمعنی نشوز و این قول ابن
عباس است و اول آیت است بر هم معصیت و این مرویست از ابی جعفر علیه السلام
و نزد معظم مفسرین استثنا از اخذ مالست و نزد جبائی و ابو علی از حبس و امساک لقوله
فامسکوهن فی البیوت الا انست که نزد ابو علی ایت منسوخ است و نزد ابو مسلم غیر
منسوخ است و از اصم روایتست که در بدایت اسلام چون زنی زنا میکرد عقوبت او
استرداد صداق او بود چون آیه جلد فرود آمد منسوخ شد وَعَاشِرُوهُنَّ و
زندگانی کنید با زنان بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی در قول و فعل و نصفه در نفقه و مسکن
بآن وجه که حق تعالی شما را بآن امر فرموده اگر ایشان با شما زندگانی کنند و بیاموزید
ایشانرا احکام که هیچ نیکوئی به از آن نیست چه آن زاجر جمیع فواحش و قبایح
است فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر بخواهید ایشانرا و از صحبت ایشان کراهت داشته
باشید فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس شاید که شما کاره باشید چیزی را وَيَجْعَلَ
اللَّهُ و گرداند خدای و پدید آرد برای شما فِيهِ در آن چیز مکروه خَيْرًا كَثِيرًا نیکوئی
فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره و با وجود ولدی که مرضی شما باشد و یا بعد از کراهت
باراده و عطوفت بر ایشان خلاصه معنی آنست که باین مفارقت شما از زنان بجهت کراهت
نفس شما نباشد از ایشان چه نفس گاه هست که کاره آن چیزیست که اصلح است در دین
و خیر آن در آن اکثر و گاه هست که محب چیزیست که بخلاف اینست پس باید که نظر شما
بچیزی باشد که اصلح باشد در دین و اقرب بخیر و عسی بحسب معنی علت جزاست
که قایم مقام آن واقع شده ای فان کرهتموهن فاصبروا علیهن فعسی ان تکرهوا شیئا
و هو خیر لکم یعنی اگر از صحبت ایشان کراهت داشته باشید بر آن صبر کنید و در طلاق
ایشان تعجیل مکنید شاید که خیر کثیر در ضمن آن باشد حاصل که این متضمن حثست بر
صبر ازواج در مکروهات و ترغیب ایشان در امساک ایشان با وجود کراهت از
صحبت ایشان گاهی که خوف ضرر نفس و دین و مال نباشد و مرویست که در اول اسلام
اگر شخصی زنی صاحب جمال میدید زن خود را بنا شایست و فحش نسبت میداد و او را

مهر بجا نیند تا آنکه زن بتنگ آمده از سر مهر میگذشت و مرد او را طلاق میگفت حق تعالی
منع این گروه فرمود که وَإِنْ أَرَدْتُمُ و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت
زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی
مَكَانَ زَوْجٍ بجای زنی دیگر وَآتَيْتُمْ و داده باشید إِحْدَاهُنَّ یکی از ایشانرا
که داعیه طلاق دارید قِنْطَارًا مال بسیار بجهت کاوین جمع ضمیر باعتبار آنست که مراد
بزوج اسم جنس است فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ پس فرا مگیرید از آنچه داده اید شَيْئًا چیز
را خواه اندک و خواه بسیار بر سبیل انکار و توبیخ میفرماید که أَتَأْخُذُونَهُ آیا میگیرید
چیز را از آن زن بُهْتَانًا بباطل و ستم وَإِثْمًا مُبِينًا و جزای ظاهر و گناهی هویدا در انوار
گفته که نصب بهتانا بر حالیه است بمعنی باهتین و آثمین یعنی در حالی که ستم کنندگان
و گناه کار آیند و یا بر علیت مانند قعدت عن الحرب جبنا چه اخذ سبب بهتانست و
اقتراف اثم و بهتان در قول بمعنی کذبست که باهت مکذوب علیه باشد و حیران سازنده
او و استعمال آن در فعل بمعنی باطل و لهذا مفسران درین مقام تفسیر آن بباطل کرده اند و میتواند
بود که بمعنی کذب تنزیل کنند چه شوهر چون مهر از برای زن فرض کرده و بران
گواه گرفته پس اگر استرداد آن کند گوئیا مدعای او آنست که آن مهر فرض نکرده و این
بهتان صریح است و در مجمع گفته که تخصیص نهی از اخذ با حال استبدال با آنکه در غیر
استبدال نیز جایز نیست بجهت آنست که با استبدال توهم جواز استرجاع است از حیثیت
آنکه توهم این میشود که زوجه ثانیه قایم مقام زوجه اولی باشد و آنچه اولی اخذ کرده
وی را باشد پس حق تعالی جهت رفع این توهم اخذ را مقید باستبدال کردانید و اگر نه حقیقت
معنی آنست که اگر داده تخلیه مرأه دانسته باشد خواه باستبداد یا بغیر آن استرداد
صداق میکند از ایشان وَكَيْفَ و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت این تعجب است از
حق تعالی یعنی عجبست از آنکه تَأْخُذُونَهُ فرا میگیرید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَى
و حال آنکه رسیده است بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ برخی از شما ببرخی دیگر همزه برای
انکار استرداد است و افضا کنایه از مباشرت یعنی نبایده نکیر و مذمومست که استرداد
مهر کنید با آنکه ملامست و مباشرت کرده اید با ایشان و حق صحبت و خلوت در میان
افتاده و مهر را قرار داده وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ و فرا گرفته اند آن زنان از شما مِيثَاقًا

غلیظا یعنی پیمانی محکم وعهدی استوار در انوار گفته که مراد باین کلمه ایجاب قبولست در
نکاح و در حدیث آمده که استحللتم بکلمة الله و یا مراد معاهده در وقت عقد بحسن معا
شرت و موافقت و ملاحظه و ممازجه و یا آنچیزی که حق تعالی از مرد و زن فراگرفته
در شان زنان و اینا آن نموده با ایشان بقوله فامساک بمعروف او تسریح باحسان وصاحب
کنز العرفان در تفسیر این آیه فرموده که قنطار بمعنی مال کثیر ست و بهتان آنست که شخصی را
بفعلی یا قولی منسوب سازند که او از ان بری بوده باشد وچون بشنود او را بد آید و بجهت
آن پریشان و مضطرب و حیران شود و انتصاب آن بر و اثما بر مفعول له است الا
آنست که بهتانا سبب فاعل و اسم سبب غایی باین معنی که سبب اخذ مال بهتانست
بر زوجه واخذ مال را جهت باثم پس لام مقدر در اثما لام عاقبت باشد زیرا که اخذ
مال زن بجهت اثم است و نمیتواند بود که نصب آن بر حالیت باشد بمعنی باهتین و آ
ثمین همچنانکه زمخشری گفته زیرا که اخذ در حال بهتان نیست بلکه مسبوقست بآن
همزه و استفهام کیف بر سبیل انکار است و مینا بمعنی مظهر الحسام و افضا بمعنی
وصولست و اینجا کنایت از جماعست و میثاق غلیظ عهد وثیق است و مجاهد و ابن
زید گفته که آن عقد نکاح است و یا حق صحبت و ممازجه و یا آنچیزی که حق تع
ازواج را برای ان اخذ میثاق کرده در کریمه فامساک بمعروف چنانکه گذشت و این
قول حسن و ابن سیرین و ضحاک و قتاده و سدیست و مروی از صادق علیه السلام
که مراد بمیثاق غلیظ قول حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله که اخذتموهن باما
نة الله و استحللتم فروجهن بکلمات الله و عکرمه و شعبی و ربیع نیز برینند و چون
این مقرر شد بدانکه درین مقام چند فایده است اول در آیه دلالتست بر عدم تقدیر
مهر بلکه آن بحسب تراضی طرفین است و لهذا در وقتی که عمر بر بالای منبر از مغالات
در صداق منع کردن زنی برخواست و او را گفت اتمنعنا ما جعله الله لنا ایا مارا منع میکنی
از آنچه حق تعالی از برای ما مقرر کرده و زمام اختیار آن بدست ما داده و بعد از ان این
آیه تلاوت کرد عمر گفت کل افقه من عمر حتی النساء که هست فقیه تر از عمر است حتی زنان
پس از برای خود رجوع کرد دوم دلالتست در ان باستقرار مهر بدخول بجهت تعلیل
انکار بافضا سیوم آنکه تقیید نهی بحال بجهت سبب نزولست چنانکه گذشت و در

اصول مقرر شده که خصوص سبب مختص نمیشود چهارم نزد بعضی آیه منسوخ است
بقوله فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به و نزد اکثر محکمست
و غیر منسوخ و این اصح است زیرا که نهی در ان مقید بجهتان و این نوع از اکراه
است و کلامی درین نیست که باکراه زوج بر اقتدا خلع واقع نمیشود و در مجمع
آورده که افضا کنایت از جماعست نزد ابن عباس و مجاهد و سدی و بعضی
گویند که مراد بان خلوت صحیح است و اگرچه جماع واقع نشده باشد بسبب
تسمیه خلوت بافضا بجهت ایصال زوج است زوجه را بمکان وطی و این
هر دو قول اصحاب روایت کرده اند و در تفسیر کلبی از ابن عباس نقلست
که افضا حصول زوج است با زوجه در لحاف واحد خواه که با او جماع کرده باشد
یا نه پس در کلا الحالین مهر واجب باشد و قول اصح در مذهب امامیه آنست
که مراد بان جماعست و بدون آن تمام مهر ثابت نمیشود آورده اند که چون ابو قیس
که از صلحای انصار بود متوفی شد قیس که پسر او بود بنا بر عادت جاهلیت خوا
ست که زن پدر را در نکاح خود در آورد زن گفت من ترا فرزند خود می بینم و ترا از
صلحای قوم خود می دانم چگونه بتو متزوج شوم پس صورت این حال بعرض حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله رسانید حضرت فرمود که بخانه خود مراجعت کن تا حق
تعالی حکم فرماید درین باب و بعد از مراجعت او این آیه نازل شد که وَلَا تَنْكِحُوا
و بنکاح در میارید و بزنی مخواهید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که خواسته اند پدران
شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان بنکاح در آورده ذکر ما بدون من بجهت آنست که مراد
بان صفت است و یا بجهت ضعف عقل نسوان و گویند که ما مصدریه است بر اراده مفعول
از مصدر ای منکوحه آبا بالکم و قوله من النساء بیان ما نکح است بر هر دو وجه و قوله
إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ استثناست از معنی که لازم نهی است و کانه تستحقون العقاب
بنکاح ما نکح آباؤکم الا ما قد سلف یعنی مستحق عقاب میشوید بنکاح کردن منکوحات
آبای خود مگر آنکه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است و یا استثناست از
لفظ جهت مبالغه در تحریم و تعمیم و سد طریق باباحه آن کقوله و لا عیب فیهم بهن
فلول من قراع الکتاب پس معنی آنست که نکاح مکنید حلایل آبای خود را مگر آنچه

کذشته ازین زمان اکر ممکن باشد شما را که نکاح کنید اینها را یعنی اکر ممکنست شما را که کذ
شتکان را بخواهید جز این حلال نیست مراد آنست که همچنانکه نکاح کردن اینان ممکن
نیست مراد نکاح کردن این زنان پدر شما که بعد از فوت شما مانده اند هم ممکن نیست
پس از قبیل تعلیق شیء باشد بمحال مانند حتی یبیض القار و کویند که استثنا منقطع است
و معنی انکه لکن آنچه سالفا کذشته مواخذه نیست بران نه انکه آنرا بر قرار خود بکذارید بعد
ازین ذکر علت نهی میفرماید که اِنَّهُ بدرستی که نکاح زن پدر کَانَ بود قبل از نهی و
هست بعد از تحریم فَاحِشَةً خصلتی زشت و ناپسندیده و در هیچ امتی از امم سالفه
رخصت آن نفرموده وَمَقْتًا و مبغوض حق تعالی و مومنان و یا نزد جمعی اهل مروات
چه اکراه عرب انرا مکروه و مبغوض شمردندی و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی
مقیت و مقی کفتندی یعنی دشمن داشته شده وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهیست طریق انکس
که انرا پسندد و با ان ارتکاب نماید و کفته اند مراتب قبیحه سه است یکی قبح عقلی و فاحشه ا
اشارتست بدان دوم قبح شرعی و مقیت عبارت از انست سیوم قبح عرفی و ساء سبیلا مشعرست
بدان و در کنز العرفان مذکورست که طبری کفته که مراد نهیست از نکاح کردن مثل نکاح آبا
که ان انکحه فاسده است یعنی نکاح فاسد میکنید همچنانکه پدران شما میکردند و بنابرین
ما مصدریه است و اولی خلاف اینست بلکه مراد اینست که ولا تنکحوا منکوحات ابائکم پس ما
موصوله باشد و ضمیر منصوب محذوف وجهت تبادر آن بفهم و بدانکه حق تعالی در آیه با وجود
نهی تنفیر مردمان کرده از نکاح ازواج آبا به وصف جهت مبالغه در نهی یکی انکه فاحشه است
که مبالغه است در قبح چه این فعل منافی وجوب تعظیم آباست جهت تهجم بر فراش ایشان
و ذکر کان اینست بانکه در هیچ ملتی حلال نبوده باشد در نهی این دوم ذکر مقتا یعنی این عمل
ممقوت و مبغوض خدا و سایر ذوالمروات است سیوم ساء سبیلا که دالست برانکه این طریقه قبیح
و مذمومست و ضمیر ساء راجعست بنکاح جاهلیت که مشتبه است با وجود ترک ماست و اینجا چند
حکمت یکی انکه اکر نکاح حقیقه در عقد باشد همچنانکه مشهورست پس نهی صریح باشد در معقوده علیها
خواه مدخول بها باشد یا نه و داخل درین زنی که موطوه پدر باشد بدون عقد مکر بدلیل خارجی و اکر
حقیقه در وطی باشد موطوه داخلست درین خواه بعقد و خواه بغیر عقد و همچنین است اکر کوئیم که لفظ
مشترکست میان عقد و وطی و عمل باین احوط است و اکرچه قول اقوی است همچنانکه در اصول

مؤید شده که واجبست حمل لفظ بر حقیقت شرعیه دوم اجود آنست که موطوه بشبهه در تحت
این حکم داخلست بجهت آنست که نزد اکثر مؤید که حکم شبهه همچو صحیح است در اغلب احکام
پس درین حکم نیز جایزست چنین باشد سوم نزد بعضی آنست که مزنی بها درین آیه داخل
نیست و این یا بجهت آنست که نکاح حقیقة عقیقه در عقدست و مزنی بها غیر معقود
علیها ست و یا بجهت انکه زنا را حرمت نیست و لهذا مزنی بها را نکاح میتوان کرد در حین حمل
بعد از مضی چهار ماه و ده روز و انقضای عده او بانسهر است یا اظهار بدون اعتبار وضع حمل
پس نسبت بولد زنی محترم نباشد و حق تحریمست الا با سبق عقد آنکه حرام نیست چهارم حرامست
منکوحه جد هر چند که بالا رود لقوله ابائکم چه جد در آبائکم داخلست بلاخلاف و همچنین حرامست موطوه جد
از جانب ام و هر زنی که جد او را بجفت خود در آورده باشد خواه آنکه وطی واقع شده باشد یا نه بحکم
هر که قایلست بتحریم موطوه بملک و بعد از ان ذکر محرمات میفرماید که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اُ
مَّهَاتُكُمْ حرام کرده شده بر شما نکاح مادران شما و این امومه علی العموم است نسبت
بهر زنی که نسب مرد با و راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر هر چند
بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر و مادر او هر چند که باشد حکم مادر دارد
در تحریم وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و نیز عامست پس هر زنی که نسبت او بمرد باز گردد
از جهت اولاد ذکور و اناث بیک درجه یا زیاده در بنات داخلست وَاَخَوَاتُكُمْ و خواهران
شما زنی که با مرد صلبی بوده باشد یا رحمی خواهر اوست پس خواهر نیز عام باشد نسبت
بپدری و مادری و پدری تنها و مادری تنها وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدران هر زنی
که با مادر کسی یا به پدری بالا رود صلبی بوده یا رحمی که عمه آن کس است و اینجا نیز طریقه
ثلثه متصورست وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر
مادر تا هر جا که برسد صلبی بوده باشد یا رحمی خاله آنکس است و وجوه مذکور درین
صورت نیز ممکن است وَبَنَاتُ الْاَخِ و دختران برادر بر وجهی که اخوت ثابت شود
از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان چندانچه دور شوند همین حکم دارد وَبَنَاتُ الْاُخْتِ
و دختران خواهران هر وجه که اختیت تحقق یابد و این نیز متنا ول بنات اولاد و اخت
و بنات اولاد اولاد ایشانست و هر چند که پایین روند داخل بنات اخت اند وَاُمَّهَاتُكُمُ
و نیز حرام شده است بر شما مادران شما اللَّاتِي اَرْضَعْنَكُمْ آنهایی که شیر دادند شما را

حق تعالی تنزیل رضاع فرمود در منزلهٔ نسب حتی مرضعه را بام مرضع نموده یعنی زنی که
شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شو
هر آن زن را که شیر او از زوج یا ام یا ولد او رضاع واقع شود هم ام رضاعی اند وَأَخَوَاتُكُم
مِنَ الرَّضَاعَةِ وخواهران شما که از جهت شیر خوردن اخوات شما باشند وَأُمَّهَاتُ
نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما وجدات منکوحه از قبل مادر و پدر بنسبت و رضاع همین حکم
دارند وَرَبَائِبُكُمُ و دختران شما اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ آن دختران که در دامنهای تو
بیت شما پرورش می یابند نه مطلقا بلکه شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند
مِنْ نِسَائِكُمُ از زنانی که اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ دخول کرده باشید با ایشان که محرمات نسب
اولاد بعد از آن مصاهره بجهت آنست که رضاع لحمهٔ نسبت همچو لحمهٔ نسب پس اقرب بنسب
باشد بخلاف مصاهرت که تحریم عارضیست بجهت مصلحت ازواج در باب جمع ربیبه است
و ربیبه ولد مراه است از زوج دیگر و تسمیه بربیبه جهت آنست که زوج ثانی تربیت
کننده اوست همچنانکه تربیت ولد خود میکند در غالب امر پس فعلیت بمعنی مفعول
و لحوق تا بان جهت و ذکر فی حجورکم با آنکه از ربائب مستفاد میشود بجهت اظهار تقویت
علت حرمت و تکمیل آنست و معنی اینکه چون بامهات ربایب داخل کرده اند ومع ذلک
انها در احتقان شما اند پس مشابهت تام باشند میان اولاد شما و ایشان فی سزاوار
آنست که همچنانکه اولاد شما حرامند ایشان نیز حرام باشند و دخلتم بهن در معنی
دخلتم معهن الستر است واین کنایت کنایتست از جماع یعنی زنانی که مجامعت کرده باشید
با ایشان فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا پس اگر نباشید که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ دخول کرده باشید یعنی
مجامعت کرده باشید با ایشان فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح
ربایب این تصریح است بعد از اشعار است جهت دفع قیاس وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ
و دیگر از محرمات پسران شما اند الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ آن پسران که از پشتهای شما
باشند احتراز است از متبنی نه از ابنای ولد و در روایت آمده که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه واله زینب را بعقد نکاح در آورد و زید بن حارثه که پسر خوانده حضرت رسالت
بود او را طلاق داده بود مشرکان آغاز سرزنش کردند که محمد زن پسر خود را خواسته آیه آمد
که حلیلهٔ پسر صلبی حرامست نه زن آنکه او را پسر خوانده باشند وَأَنْ تَجْمَعُوا در موضع رفعست

عطف بر محرمات یعنی حرامست بر شما انکه جمع کنید بَیْنَ الْاُخْتَیْنِ میان دو خواهر در یک
نکاح اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ استثناست از معنی لازم یعنی مستحق عقوبت میشوند در نکاح
مذکورات مگر آنچه از پیش گذشته قبل از نهی که معفو عنه است و یا این بجهت مبالغه است
یا استثناء منقطع بر طریقی که در ما تقدم گذشت و برخی مفسران برانند که مراد ما قد
سلف آنست که یعقوب علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر که ان لیا مابود مادر
یهودا و راحیل مادر یوسف و در دین وی حلال بود اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای
غَفُورًا هست امرزنده انکسانی را از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند
رَحِيمًا مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل کرده اند و بعد از ان توبه کرده صاحب کنز
العرفان در تبیین و تفصیل این آیه اورده که امهاتکم مضاف مقدرست ای نکاح امها
تکم بجهت قرینهٔ استحالهٔ تحریم ذوات چه تحریم ذوات ان غیر مقدورست پس ناچار
از تقدیر انچه مرادست و ان نکاح است همچنانکه تقدیر اکل در کریمهٔ حرمت علیکم المیتة
والدم ولحم الخنزیر زیرا که مراد از لحم اکلست و بعضی از صولیین توهم کرده اند که آیه مجملست
و این غیر صحیح است بجهت سبق فهم بمعنی مراد همچنانکه گفته شد و وهم انسان سبقت نمیکند
بشئ از معانی و حق سبحانه درین آیه محرمات را بر سه قسم منقسم فرموده اول زنانی که محرمند
بجهت نسب و ایشان هفت اند اول ام هر چند بالا رود یعنی این کس و ام اجداد و ام ام
و ام اب و ام او و علی هذا القیاس خواه که بنسب صحیح باشد یا شبهه یا زنا و در دو
قسم اول خلافی نیست و ابو حنیفه موافق اصحاب ماست در تحریم بنت از زنا بجهت صدق
ولد بر ان لغة پس تحریم تابع باشد و شافعی گفته حرام نیست بنت مخلوقه از زنا بجهت
عدم لحوق نسب او شرعا سیوم اخت از جانب ام یا از اب یا از هر دو چهارم عمه
که اخت ابست و هر چند که بالا رود یعنی اخت اب یا اخت جد نه انکه مراد عمهٔ عمه باشد زیرا که
عمهٔ عمه گاه هست که حرام نمی باشد چه اخت زید که از جانب ام او باشد ابن اوست و عمهٔ ابن عمه
حرام نیست بر این زید پنجم خاله است که ام است و هر چند که بالا رود یعنی اخت جده از
جانب ام یا اب هر دو بطریق اولی نه انکه مراد خالهٔ خاله باشد زیرا که گاه هست که حرام نمیشود
بطریق عمهٔ عمه ششم بنت ابن و هر چند پایین رود یعنی بنت ابن و بنت بنت و علی
هذا القیاس هفتم بنت اخت است هر چند که پایین رود یعنی بنت اخت و بنت ابن اخت

اگر گویند ولد ولد ولد حقیقی نیست بجهت صدق نفی ولد از وکما یقال فلان لیس ولدی بلکه
ولد ولدی و هرگاه که چنین باشد پس نص متناول آن نباشد زیراکه لفظ محمول میشود بر
حقیقت نه بر مجاز گوئیم اجماع دالست بر اعتبار مجاز اینجا و مع ذلک میگوئیم که مراد مطلق
تولد است اعم از آنکه بالذات باشد یا بواسطه و همچنین است بحث از جانب علو و دیگر
آنکه صیغه جمع مستغرقست باعتبار مرتبتین یعنی بالذات و بواسطه دوم از اقسام ثلثه زنانی
اند که برضاع محرم شده باشند و این دو نوعست از اخت بجهت نص قرآنی بران اما تحریم بنت
بجهت تنبیه ادنی است بر اعلی زیراکه اخت هرگاه که حرام باشد پس بنت بطریق اولی و اما
عمه و خاله بجهت نسبت است چنانکه بیاید و اما جده ام است پس داخل باشد در اطلاق
نص و اینجا چند فایده است یکی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که یحرم من الرضاع ما یحرم
من النسب پس بنابرین جمع محرمات که بسبب نسب حرام شده اند بجهت رضاع نیز حرام باشند
چه در رضاع نسب ثابت اند دوم رضاع همچنانکه محرم سابق است محرم لاحق است پس اگر
رضیعی را تزویج کنند با مراه و بعد از ان مرتضع شود از ام آن مراه زوجه او برو حرام
شود و نکاح منفسخ گردد و همچنین است سایر فروض سیوم زمخشری گفته نزد بعضی
تحریم رضاع همچو تحریم نسب است مگر دو مسئله یکی آنکه جایز نیست مرد را که متزوج شود
باخت بنت خود از نسب و در رضاع جایز هست زیراکه مانع در نسب وطی است او را
و این معنی در رضاع موجود نیست و دو مسئله مستثنا اند یکی ام حفده دوم جده ولد که هر دو
محرمند از نسب دون رضاع اما ام حفده زیراکه آن بنت این کس یا زوجه این او و اگر شیر
دهد اجنبیه بولد ولد او حرام نمیشود و اما جده ولد زیراکه ام او ست یا ام زوجه او و اگر
اجنبیه شیر دهد ولد او را ام اجنبیه جده ولد اینکس خواهد بود و برو حرام نخواهد شد
و در استثنای این صورت نظرست زیراکه نص دلالت نمیکند بر آنکه جهت حرمت در
نسب جهت حرمتست و رضاع و جهاتی که درین صورت ادبعه از جهات حرمت نیستند در نسب
چه جهت اختیت این مثلا معتبر نیست از جهات حرمت بلکه معتبر دانیا بر بنتیت است و ما بنتیه
و هر کدام ازین دو جهت اگر در رضاع یافت شوند محرم اند و توضیح این مبحث است که اخت ابن هر
گاه بنت باشد او را دو جهت اختیت مر ابن را جهت بنت مر ترا و شکی نیست در تغایر این هر دو
و نص دلالت میکند بر حرمت از بنتیه نه از جهت اختیت مر ابن را و ربیب را و مع ذلک جهت حرمت

جز

بحسب مصاهرة است نه بحسب نسب پس صحیح باشد استثنا از جهت حرمت نسب چهارم
رضاع را شرایط معینه است که اطلاق آیه بآن مقید میشود در آن شروط یا بحسب مقدارست
و آن نزد اکثر فقهای ما پانزده رضعه است و یا آنقدر که انبات لحم کند و شد عظم کند و یا
رضاع روزی و شبی و این هر سه قول مجمع علیه فقهای ماست و روایات متواتر صحیحه
از اهل البیت علیهم السلام مصرح اند برین و کمتر ازین موجب تحریم نکاح نمیشود بجهت
اصالة حل و عدم دلیل حرمت و شافعی و احمد اکتفا بر پنج رضعه کرده اند و بعضی از صحابه
قایلند به ده رضعه و مالک و ابوحنیفه اکتفا برضعهٔ واحده نموده اند و یا بحسب زمانست
و آن دو حالست نزد ما لقوله صلی الله علیه و آله لا رضاع بعد فصال پس بعضی رضاع
در حولین باشد و بعضی دیگر در خارج آن نشر حرمت نکند و شافعی بر اینست و مالک
نیز بیک قول و بقولی دیگر بیست و پنج ماه و ابوحنیفه سی ماه و زفر به سه سال و یا بحسب
کیفیت رضعه و آن اینست که مرتضع التقام ثدی مراة حلبهٔ منکوحه کند و لبن خالص از آن
بخورد تا سیر شود و باختیار خود آنرا واگذارد پس اگر لبن را در حلق او ریزند یا باو
سعوط نمایند و یا حقنه کنند کنند او را بان نشر نکنند و نزد فقهای عامه این صور
ناشر اند و در رضاع مسایل کثیره است در کتب مبسوطهٔ فقه مسطور بند سیوم از
مباحث ثلثه زنانی اند که بمصاهره حرام میشوند و آن در آیت بچهار وجه مذکور شده
و مصاهره عبارتست از آنکه مرد وطی زن کند و یا عقد نماید بر وی پس واطی و عاقد
حرام میشود نکاح زن دیگر و یا حرام میشود نکاح زن دیگر و یا حرام میشود نکاح آن
زن بر غیر او و اینجا چند مسئله است یکی ام زوجه و هر چند بالا روند بر زوج تحریم
ابدی و دال بر تحریم ام عالیه است صیغهٔ جمع در امهات و ام زوجه بمجرد عقد بر بنت حرام
میشود همچنانکه بیاید دوم بنت زوجه و هر چند که پایین روند یعنی بنت بنت و بنت بنت
ابن بنت و علی هذا القیاس و ربایب اشارتست باین بنات اند و آن جمع ربیبه و وجه
تسمیه آنست که مرد مربی بنت زوجهٔ خودست غالبا سیوم حلایل ابنان و آن جمع حلیله
است ماخوذ از حل که ضد حرمت است زیرا که حلال است وطی آن و یا از حلول زیرا که حلول
میکند با زوجه در فراش او و یا از حل که ضد عقد است زیرا که زوج ازار او میکشد نزد جماع
پس فعیل بر قول ثانی بمعنی فاعل است و بر قول ثالث بمعنی مفعول و قید ولد بصلب

احترازست از ولد یتبنی ولهذا گفته اند که نزول این آیه بجهت رد منافقین بود که در وقت
تزوج رسول صلی الله واله بزینب بنت جحش که زوجهٔ زید بود گفتند که محمد زن پسر خود را
نکاح کرده و ابنا اینجا شامل ولد ولد نیز هست زیراکه ولد ولد ولد است ولیکن بواسطهٔ پنجم
جمع بین الاختین در نکاح و تحریم اینجا تحریم عینی نیست پس اگر زوج از احدهما مفارقت
کند بفسخ یا طلاق دیگری حلال میشود ولهذا بتقیید تحریم فرموده بجمع واینجا چند فایده است
یکی ام مملوکه موطوه حرامست وهرچند که بالا رود زیراکه مملوکه موطوه نیز از نسای رجلست
پس ام او حرام باشد وهمچنین است بنت او هرچند که پائین رود دوم دخول مشار الیه بقوله
دخلتم بهن کنایتست از جماع زیراکه مرد داخل میشود با زن در بستر یا حجله ونزد ابوحنیفه لمس
واشباه ملحق بجماعست واز عمر نقل کرده که خلوت نمود با جاریهٔ واو را برهنه کرد اینده وبا
طن او را مشاهده کرد وبعد از ان پسر او ازوی التماس کرد که او را بوی بخشد گفت وطی
او بر تو حلال نیست واز عطا نیز نقلست که هرگاه مرد نظر بفرج امراهٔ خود کند نه مادر او را
نکاح میتواند کرد ونه دختر او را وحق آنست که او لا گذشت واین قول ابن عباس است
وعلمای اهل البیت علیهم السلام غیر ابن جنید بر ینند بجهت اصاله خالی از موجب تحریم
غیر جماع ولقوله فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم ولامس وناظر درین داخل نیستند
سیوم بنت زوجه حرامست بر زوج خواه در حجر زوج باشد یا نه وخواه متولد شود بعد از
مفارقت زوج یا قبل از نکاح او متولد شده باشد وتقیید بجهت اغلبیت است همچنانکه گفتیم وداود
ظاهری بر آنست که تحریم به بنتی که از زوجه متولد شده باشد بعد از مفارقت زوج واجماع بر خلاف
اینست چهارم قوله اللاتی دخلتم بهن احتمال دارد که برای بیان امهات نسائکم باشد در
جملهٔ اولی ویا بیان نسا ئکم باشد در جملهٔ ثانیه ویا بیان هردو ولهذا اصحاب دران خلاف
کرده اند ابن عباس وزید وابن زبیر باول قایلند حتی باین نوع قرات کرده اند که امهات
نسائکم اللاتی دخلتم بهن واین از قراءت شاذه است وعمرو وعمران حصین بر قول ثانی اند
واین قول اکثر علمای اهل البیت است علیهم السلام ولهذا نزد ایشان ام حرامست بمجرد عقد بر بنت او
واین حقست وروایات اهل البیت علیهم السلام متظافرند باین وجمهور روایت کرده اند که از
پیغمبر صلی الله علیه واله پرسیدند که چه میفرمایند در حق مردی که بزنی متزوج شود وقبل از
دخول طلاق او بگوید فرمود لا باس ان یتزوج بنتها ولا یحل له ان یتزوج امها وموید اینست

اعتبار قرب در صفتی که بعد از جملهٔ متعدده واقع شده باشد اگر گویند ربایب مغنیست
از بیان زیراکه ربایب در حجر زوج ام نمیباشد مگر بعد از دخول بام پس قوله من نسائکم
اللاتی دخلتم بهن تاکید مرجوح است نسبت بتاسیس گوئیم لایم ربایب در حجر زوج در
صورتیست که زوج وطی ام ایشان کرده باشد زیراکه تقیید در مخرج اغلبیت است
واما ثالث که از برای بیان هردو باشد ضعیفست زیراکه من هرگاه متعلق بر ربایب باشد
ابتدائیه خواهد بود واگر متعلق بامهات باشد بیانیه وکلمهٔ واحده حمل کرده نمیشود بردو
معنی نزد جمهور وبا انکه بعضی علما باین رفته اند واستدلال کرده اند بدو حدیث از
صادق علیه السلام وشیخ طوسی رحمه الله هردو حدیث را محمول ساخته بر تقیه زیراکه
هردو مخالف کتاب اند جهت انکه حق تعالی تعمیم تحریم ربایب نموده بدول بامهات ایشان
پس اول بر عموم خود باشد ومؤید اینست روایت اسحق بن عمار از صادق علیه السلام
که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در این آیه که ابهموا ما ابهم الله وعلامه در مختلف خود
تردد کرده ودرین دو احتمال بعضی متاخرین حکم بکراهت ام غیر مدخول بها کرده اند
واجود تحریمست جهت احتیاط زیراکه تزوج مبنی اند بر احتیاط تمام بحکم حلیله ابن از
رضاع محرم است اجماعا در ایه دلالتی نیست در منع این بقوله من اصلابکم جهت انکه
مذکور شد که این قید بجهت اخراج ولد تبنی ودر اینکه حکم ملموسه ومنظوره بشهوت
حکم جماع دارد در تحریم با نه خلافست ابو حنیفه بر اولست واین قول اکثر است وبعضی
اصحاب ما نیز بر بنند بجهت روایت محمد بن اسمعیل که از ابی الحسن علیه السلام پرسید
که چه میفرمائی در حق مردی که او را جاریه باشد پس تقبیل وی کند ایا بر والد او حلال باشد
یا نه فرمود ان تقبیل بشهوت باشد گفتم نعم فرمود اترک شیئا اذا قبلها بشهوة وبعد
از ان گفت اذا نظر الی فرجها وجسدها بشهوة حرمت علی ابنه وابیه من گفتم اگر همین نظر در
جسد او کرده باشد فرمود اذا نظر فرجها وجسدها حرمت به علامه قایلست بحرمت این ششم
جمع بین الاختین الموطوئتین بملک خلافست حق آنست که حرامست بجهت ظاهر آیه واز امیر
المؤمنین صلوات الله علیه نقلست که احلتهما ایه وهی قوله وما ملکت ایمانکم وحرمتها ایه وهی
هذه وانحضرت تحریم را رجحان فرموده وعثمان تحلیل را وتبعیت امیر المؤمنین حق است

زیراکه دایر بود با و هرجاکه او دوران میفرمود که الحق معه حیث ما دار و نیز موید اینست
که ایهٔ تحلیل مخصوص است پس قاطع نباشد در استدلال و از حضرت رسالت صلی الله
علیه واله مرویست که ما اجتمع الحلال والحرام الا غلب الحرام الحلال هفتم خلافی نیست در
انکه نسبی که از وطی شبهه حاصل شده باشد صحیح است و موجب نکاح و همچنین خلافی نیست
که بزنا الحاق نسب حاصل نمیشود ولقوله صلی الله علیه واله الولد للفراش وللعاهر الحجر
ودرینکه بر زانی حرام باشد نکاح بنت واخت زنی که از زنا پیدا شده باشد یا نه تردد است
واحوط حرامست هشتم اصحاب وشافعیه بر اینند که وطی شبهه نشر حرمت مصاهره میکند
بجهت حصول نسب با او و ملاحظهٔ جانب حرمت احوط است واما درینکه زنا نشر حرمت
مصاهرت باشد پس جایز نباشد پس نکاح بنت مزنی وام او وحرام کردد بر ابن واب
زانی خلافست اصحاب ما بر انند که نشر نمیکند بعموم قوله واحل لکم ما وراء ذلکم فانکحوا
ما طاب لکم و بجهت روایت هشام بن مثنی از صادق علیه السلام که کفت نزد انحضرت بودم
مردی ازو استفسار کرده که چه میفرمائی در حق مردی که زنا کند با مرهٔ ایا بنت مزنی بها
او را حلال باشد فرمود نعم ان الحرام لا یفسد الحلال واکثر قایل بتحریم اند اکر زنا سابق باشد
بجهت روایات کثیره از عیص بن قاسم از صادق علیه السلام و منصور بن حازم از ان
حضرت صلی الله علیه واله واز محمد بن مسلم از احدهما علیها السلام و بجهت رعایت جانب
احوط و بجهت انکه مزنی بها صادق می آید که انها من نسائه زیراکه در اضافه ادنی ملابسه
کافیست مانند کوکب الخرقاء واین قول اجود است بجهت احتیاط در فروج وجواب از
آیتین آنست که اولی مخصوصست پس حجت قاطعه نباشد واما ثانیه مراد بما طاب ما حل
است وجواب از روایت مذکوره آنست که محمول است بر غیر مدخوله از زنا و لمس است و غیره یا انکه
در قول انحضرت که ان الحرم لا یفسد الحلال اشارتست باین قولهم وطی ملک حکم عقد
دارد در نشر حرمت بمصاهرت و همچنین است وطی بعقد منقطع نزد ما دهم اکر شخصی
زنا کند بعمه یا خالهٔ خود بنت ایشان بر و حرام شود تحریم مؤبد و اکر متزوج شود
بزنی حرام شود بر و بنت اخت ان زن و بنت اخ او با عدم رضای او و با اذن و اصحاب
ما کفته اند که یکی از این هر دو حلالست خلاف مر باقی فقها را پس اکر جمع کند میان ام و بنت

او در عقد عمه فاسد باشد وجایز باشد نکاح بنت خاصه بعد از ان واگر جمع کند در
عقد میان اختین عقد فاسد باشد وجایز باشد لهوا ورا استیناف بر احدهما واینجا
فایده حسنه جلیله هست که بسیاری از فضلا وعلما از ان غافلند وان اینست که اجتماع
مطلوب حق تعالی است ولهذا مندوب شده است اجتماع عباد در عبادات بجهت
آن حاصل شود کمال تمام در عبادت خدا پس بقای شخص ملزوم این اجتماع است
وهرگاه که بقای اشخاص آن نوعست پس بقای نوع انسان حاصل نشود الا ببقای اشخاص
آن واین حاصل نمیشود الا بتناکح وتناکح متحقق نمیشود الا بمحبت بین الزوجین ولهذا حق تع
محبت ومودت زوجین را از آیات حسنه شمرده ومحبت حاصل نیست مگر بانس واجتماع
مطلوب او سبحانه باشد وچون نسب موجب محبت ومودت است پس اجتماع در ان
مطلوب نباشد فلهذا مشروع نیست نکاح اقارب بجهت حصول مودت واجتماع میان ایشان
بدون نکاح واما اجانب چونکه اجتماع نسب در ایشان مفقود است پس مندوب شده
بسبب نکاحی واگر مندوب میبود نکاح انساب فایده در ضمن آن نمیبود جهت حصول
اجتماع بدون ومع ذلک موجب حرمان اجانب میشد از اجتماع پس اجتماعی که مطلوب
حق تعالی است از مردمان فوت میشد ولهذا که ضعیف شد اجتماع نسبی چون بنات عم و
بنات عمه وخاله جیران ضعف آن باز نشست در نکاح ایشان وچون رضاع موجب انفعال
مزاج است از لبن مرضعه کما قال صلی الله علیه وآله الرضاع یغیر الطباع پس اجتماع در ان
نیز مشابه اجتماع نسب باشد وحکم ان مثل حکم نسب در تحریم نکاح وچون متنوعند از
مشارکت در خیرات ومحبت واختصاص اند بان پس مشارکه ملزوم بتباغض باشد که
منافی محبت است فلهذا حرامست جمع بین الاختین تا تباغض بینهما واقع نشود و
موجب تبغیض عیش رجل نگردد الجزو الخامس وَالْمُحْصَنَاتُ عطف بر امهاتکم
ویا بر ان تجمعوا بین الاختین یعنی گردانیده شده است بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَاءِ از زنان
که تزویج وازدواج احصان کرده باشید از وقوع در محارم حکم معتدات نیز حکم نکاح است
اِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر انچه مالک شده است اَيْمَانُكُمْ دستهای شما از زنانی که سبی ایشان کرده باشید و
ایشان را ازواج کفار بوده باشد یعنی ایشان حلایل سابین اند وسبی نکاح ایشان مرتفع است

چنانکه ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که در حرب حنین که غنایم اوطاس
مالی بیقیاس با هل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشانرا بحجب و نسب میشنا
ختیم بقید اسیری در امدند و چون حرمت زنان شوهر دار مارا معلوم بود در حل
و حرمت اسیران متفکر گشتیم و اگرچه ایشان ملک یمین بوده اند قبیل محصنات میشمردیم
بعد از عرض این صورت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله این آیه نازل شد که زنان
کفار اگر شوهر دارند اما چون بسبب سبی ملک شما شده اند تصرف در ایشان حلالست
و در کنز اورده که الا ملکت ایمانکم استثناست از مطلق مزوجات از حرایر و اما یعنی
مزوجات بر شما حرامند مگر بملک یمین شما در ایند یعنی استرقاق ایشان کنید با شترا
یا اتهاب یا میراث یا سبی یا غیر آن که مالک جدید را فسخ نکاح میرسد و وطی مملوکه
بعد از اعتداد و نیز در این حکم داخلست امۀ مزوجه بمملوک سید چه او را فسخ نکاح
ان میرسد پس او را جایز باشد وطی آن بعد از عده و ابو حنیفه گفته که سبی رفع نکاح
نمیکند و سبی بر سابی حلال نمیشود بلکه حلیۀ مسبیه مشروطست بسبی او بدار الحرب
بدون زوج پس اگر سبی زوجین کنند نکاح مرتفع نگردد و اطلاق آیه حجتست برو و همچنین
خبر ابو سعید خدری که مذکور شد از ابو سعید مرویست که چون در غزات اوطاس
سبی مزوجات کفار نمودیم منادی رسول صلی الله و آله ندا کرد الا لا توطؤا الحبالی حتی
یضعن ولا غیر الحبالی حتی یستبرئن بحیضة یعنی ای مسلمانان وطی زنان ابستن ننمائید
تا وضع حمل نمایند و غیر ابستن را مباشرت مکنید تا استبرا کنند بیک حیض و فرزدق
در شعر خود اشارت بحلیه وطی ازواج کفار نموده بقوله شعر و ذات حلیل انکحتها
رماحنا : حلال لمن یبنی بها لم تطلق : و از امیر المؤمنین علیه السلام و ابن مسعود
و ابن عباس و مکحول و زهری مرویست که مراد بما ملکت ایمانکم سبی ذوات ازواج
است و بدانکه احصان را بر چهار معنی اطلاق میکنند یکی بمعنی عفت کقوله التی ا
حصنت فرجها دوم بمعنی ازواج همچنانکه در این ایه مذکور شد سیوم و من لم یستطع
منکم طولا ان ینکح المسلمات چهارم بمعنی اسلام کقوله فاذا احصن فان آتین بفاحشة فعلیهن
نصف ما علی المحصنات بر احد تفسیرین و قوله کتاب الله علیکم مصدر مؤکد است ای

کبرانم

كتب الله عليكم تحريم المذكورات كتابا يعنى نوشته وفرض كرده است حق تعالى تحريم نكاح
زنان مذكوره را برشما نوشتنى وفرض كردنى و يا مفعول له است يعنى الزموا كتاب الله
پس معنى آنست كه ملازم باشيد فرض خدا را در باب مناكحات برشما پس مخالفات بآن
مكنيد وازان در مگذريد و أحلّ لكم عطفست بر فعل مضمر كه ناصب كتاب الله است يعنى
نوشته است حق تعالى برشما تحريم مذكورات را وحلال كردانيده براى شما ما وراء ذلكم
انچه غير اين محرمات مذكوره اند وحفص مجهول ميخواند عطف بر حرمت ومعنى اينكه حرام
كرده شد برشما غير ازين زنان وما موصوله بمعنى اللاتى ومنصوب المحل است بنا بر قراءت
اولى ومرفوع المحل بنا برقراءت ثانيه وبدانكه متبادر از تحريم مذكورات آنست كه ايها در
هيچ وقتى از اوقات بنكاح نتوان كرد پس شامل نكاح مرأه نباشد بر عمه او وبر خاله وبر
خواهرزاده او وبر برادرزاده او زيراكه نكاح اينها بعد از اذن عمات وخالات جايزست
ونيز شامل نكاح مطلقه ثلث نباشد زيراكه با تحليل مزوج با وحلالست ونكاح معتده در
محصنات داخلست زيراكه در حكم منكوحه است ونكاح امه برازاد نيز در جميع اوقات حرام
نيست زيراكه بعد از اذن ازاد حلال ميشود وتحريم تزويج بخامسه از آيه مثنى وثلث ورباع
مفهوم شده وتحريم نكاح ملاعنه در صورتيست كه زوجين بر انكار خود راسخ باشند واما اگر
زن اعتراف نمايد بنفى ولد بعد از لعان حرمت مرتفع ميشود پس تحريم اينها منافى احل لكم ما وراء ذلكم
است أن تبتغوا بأموالكم الصرف فى مهورهن واثمانهن يعنى حلال كردانيده شد براى شما غير
ازين محرمات بجهت اراده اينكه بطلبيد بأموالكم مالهاى خود صرف انرا در مهور واثمان غير اينها
محصنين در حالتى كه بان تزوج وتسرى متعفف باشيد وخود را بآن در پناه آريد از لوم
وعقاب غير مسافحين حال ثانيه است يعنى در حالتى كه نباشيد زناكنندگان وميتواند
بودكه مفعول لتبتغوا مقدر باشد كانه قبل اراده ان تصرفوا اموالكم محصنين غير مسافحين
و يا بدل الاشتمال وراء ذلكم باشد اى احل لكم ابتغاء ما نسبتم من الحلائل عن المحرمات
ودر كنز اورده كه اينكه صاحب كشاف گفته كه ان تبتغوا مفعول له است فاسدست زيرا
كه شرط مفعول له آنست كه ان فعل فاعل فعل باشد وحال انكه اينجا مغر فاعل احل نيست وتقدير
غير محتاج اليه است ومع ذلك خلاف اصلست ومحصنين حالست از ان تبتغوا وذكر غير
مسافحين وعدم اكتفا بمحصنين بجهت آنست كه محصن بضد ممكن است كه سفاح كند بغير

او و مسافح در لغت از سفح ماخوذ است که صب منی است و معنی آن مبالغه در صب منی
و در شرع مخصوص است بزنا زیراکه غرض زانی منحصر است در صب منی در رحم زانیه حاصل
معنی آنست که باید که بمال متزوج و متسری شوند بغیر محرمات که مذکور شد و بجهت
این خود را از سفاح نگهدارند فما استمتعتم پس هر که برخورداری یافته اید به بدو
منهن از زنان منکوحه فآتوهن پس بدهید ایشان را اجورهن مهرهای ایشان
چه مهر در مقابله استمتاع است و محلل آن و در کنز مذکور است که جوهری در صحاح آورده
که استمتع یعنی تمتع والاسم المتعه و ما موصوله است و گویند معنی آنست که آنچیزی
که متمتع شده اید بآن از زنان که جماعست یا تقبیل یا نظر پس بدهید اجور ایشان را و این قول
فاسد است بلکه مراد بآن نکاح متعه است چنانکه عنقریب سمت تحریر و تقریر خواهد یافت
و قوله فریضة حالست از اجور یعنی در حالتی که آن مهور مفروض و مقدر است و بدون
آن استمتاع جایز نیست و یا صفت مصدر محذوفست ای ایتاء مفروضا و یا مصدر موکد است
و لا جناح علیکم و هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما که ازواج و زوجات
فیما تراضیتم به در آنچه از یکدیگر راضی شوید من بعد الفریضة از پس آن مهری که فرض
شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد عوض آن چیزی با وی دهد
یا از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفا
رقت و صاحب کنز گفته که این اشارتست بآنکه متعاقدین را جایز است که بعد از انقضای
مدت متعه در اجره و اجل افزایند و با زهم مفارقت نمایند و آنکه بعضی گفته اند که مراد
باین عقد دایمی است و معنی آنست که لا جناح علیکم فیما تراضیتم من الابراء عن المهر
و الابتداء قولیست مرجوح و تقدیر آیت آنچنانکه مذکور میشود ان الله کان علیما بدرستی
که خدای هست دانا بمصالح شما و از جمله آن اباحت متعه است حکیما محکم کار در مهمات
نکاح و واضع اشیا در مواضع آن پس بجهت این وضع متعه نموده برای شما تا در زنا
و لواطه نیفتید کما قال علی علیه السلام لولا نهی عمر عن المتعة ما زنا الا الا شقی یعنی امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که اگر عمر نهی مردمان از متعه نمیکرد هیچکس زنا نمیکرد مگر
بدبختان و در روایت الا الشقا واقع شده یا مکرر نادر الوقوع وجود این معنی بر صحیفه
خاطر منقش شد بدانکه آیه دلالت صریح دارد بر اباحت عقد نکاح متعه از چند وجه یکی

انکه لفظ شرعی محمولست بر حقیقت شرعیه همچنانکه در اصول مقرر شده وخلافی نیست در انکه نکاحی را که مشروطست باجل ومهر متعه میکویند وفاعل انرا متمتع ومؤید اینست قول جوهری که مذکور شد اکر مخالف کوید که چرا جایز نباشد که مراد بان عقد دایمی باشد زیرا که انتفاع ان حاصل میشود پس باین اعتبار انرا متعه کویند وصدر آیه مؤید اینست چه آن متضمن انتفاء احصانست ومعلومست که متعه محض نیست نزد شما کوئیم جواب از اول مبین شد که لفظ استمتاع حقیقه در متعه است پس اکر دلالت بر غیر آن کند مجاز یا اشتراک لازم آید واین هردو خلاف اصل اند واکر دلالت بر قدر مشترک کند مفهوم نشود احدهما بعینه وجواب از ثانی آنست که لا نسلم که مراد احصانی باشد که بان رجم ثابت میشود بلکه بمعنی تعفف است وغیر مسافحین مؤید اینست وبر هر تقدیر انکه این را مسلم داریم لیکن بعضی اصحاب ما تخصیص احصان کرده اند بتعفف دوم انکه اکر مراد عقد متعه نباشد لازم نیاید چیزی از مهر بر انکس که اصلا منتفع نشده باشد از مرأه دایمه ولازم باطلست پس ملزوم نیز چنین باشد اما بطلان لازم بجهت اجماع بر انکه اکر زوج طلاق زوجه کوید قبل از انکه او را ببیند نصف بر و لازمست واما بیان ملازم آنست که حق تعلیق وجوب ایتای اجر نموده باستمتاع پس بدون آن واجب نباشد اکر کویند چرا جایز نیست که مراد مهر مستقر نمیشود الا بدخول پس تعبیر کرده باشد باستمتاع از دخول کوئیم در آیه تعرض باستقرار نشده بلکه تعرض بوجوب اثبات ومع ذلک میکوئیم که استمتاع اعم از دخولست وعدم ان وعام را دلالتی خاص نیست وبر تقدیر این باشد که فالذی استمتعتم به فاتوهن مجموع اجورهن زیرا که اجر در کل بر سبیل حقیقت است ودر بعض آن بر طریق مجاز پس استقرار واجب باشد واکرچه بتقبیل یا نظر نبوده باشد واین باطلست سیوم ابن عباس وابن جبیر وابی بن کعب وابن مسعود جمعی کثیر چنین قراءت کرده اند که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن فریضة واین صحیح است در اداء عقد متعه وثعلبی روایت کرده از حبیب بن ابی ثابت که او کفت ابن عباس مصحفی بمن داد وکفت هذا علی قراءة ابی چون در ان نکاه کردم نوشته بود که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی اکر کویند این قراءت اکر بعضی اثبات کرده اند اما غیر ایشان منکر این اند وباوجود این اکر ثابت شود از قرآن باشد وقرآن باحاد ثابت نمیشود کوئیم

جواب از اول آنست که مثبت مقدمست بر نافی زیراکه گاه هست که بر انسان مخفی میشود
ایچ ظاهر شده مر غیر او را و در اینکه در آن صیانتست مر مسلم ظاهر العداله را از کذب و
جواب از ثانی آنست که هرگاه مثبت قرآن نباشد چه مانع باشد از آنکه بآن حکمی ثابت شود
و ما قائلیم بخبر واحد در منصوص خصوصا با تأکد آن باجماع اهل البیت علیهم السلام و در
روایات ایشان و خصم احتجاج مینماید باضعف از روایت این جماعت مخطئین بلکه
بعضی از جماعت آنکسانی اند که بایشان احکام ثابته منسوخ میشود اینست تقدیر آیه و نیز
دلالت میکند بر اباحت عقد متعه بچند وجه دیگر اول اجماع اهل البیت علیهم السلام و روایات
ایشان درین مشهورست و در کتب احادیث مذکور و بعضی از آن بعد از فراغ از کلام
صاحب کنز العرفان سمت تحریر خواهد یافت و اجماع اهل البیت علیهم السلام حجتست همچنانکه
در اصول مقرر شده و بجهت حدیث مشهور در میان موافق و مخالف که حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا یعنی من
میگذارم در میان شما دو چیز که آن کتاب خداست و دوم عترت من که اهل بیت من اند
مادام که متمسک باشید باین هر دو هرگز گمراه نشوید دوم نقل خاصه و عامه از ابن عباس
که وی فتوی بجواز متعه داد و عمل باین میکرد و مناظره او با ابن زبیر درین باب مشهورست
و قول ابن عباس درین حجتست کما قال علیه السلام فی حقه انه کنیف ملئ علما یعنی پیغمبر
صلی الله علیه و آله در شان ابن عباس فرمود که او مانند محوطه ایست که پر از علم باشد
یعنی بدن او احاطه کرده است علوم وافره را و دعوی خصم بآنکه وی رجوع باین فتوی
کرده ممنوعست سیوم روایت مشهوره از عمر بن الخطاب که متعتان کانتا علی عهد رسول الله
صلی الله علیه و آله انا محرمهما و معاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء و بطریق طبری در کتاب
مستنیر گفته که عمر گفته که ثلث کن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله انا محرمهن و معاقب
علیهن متعة الحج و متعة النساء و حی علی خیر العمل فی الاذان این هر دو روایت شاهد اند بر آنکه
متعه در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله مباح بوده و معلومست که عمر را رتبه تحلیل و تحریم
نبود چهارم خلافی نیست که متعه مشروع بوده و اگر خصم گوید که بعد از آن منسوخ شد گوییم
مشروعیت آن درایتست و نسخ آن روایت و ما طرح نمیکنیم درایت را بروایت پنجم آنکه
عقد متعه منفعتیست خالی از جهات قبح و در آن ضرر عاجل و آجل نمی بینیم و هرچه اینچنین است مباح

است پس مباح باشد اما کبری اجماعیست و اما صغری زیراکه اگر متعه شیء از مفاسد میبود
یا عقلی میبود و این منتفیست اتفاقا و یا شرعیست و این نیز مفقودست و اگر نه از احد متمسکا
خصم میبود و اهل خلاف چند وجه ضعیف در منسوخیت آن اورده اند اول قوله تعالی فمن
ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون و متمتع بها زوجه و ملک نیست اما ثانی اتفاقیست
و اما اول زیراکه اگر زوجه میبود نفقه و ارث و قسم او ثابت میشد و طلاق بآن واقع میگشت
و غیر آن از احکام زوجات را متفرع میشد و لازم باطل است باتفاق امامیه پس ملزوم نیز
باطل باشد و دوم ورود روایات در باب نسخ از جمله روایت عبدالله و حسن است که پسران
محمد بن علی اند از علی علیه السلام که رسول صلی الله علیه و آله نهی کرد از متعه نساء در روز خیبر
و از حمر انسیه و یکی دیگر روایت ربیع بن سبره از پدر خود که در حجة الوداع شکایت کردم
از غربت رسول فرمود استمتعوا من هذه النساء پس ما عقد متعه میکردیم باجل معین و من
با زنی متزوج شدم و در همین شب نزد او مکث کردم و چون روز شد نزد پیغمبر رفتم و ا
نحضرت در میان باب و رکن ایستاده بود و میگفت انی کنت قد اذنت لکم فی الاستمتاع الا
فان الله قد حرمه الی یوم القیمه فمن عنده منهن شیئا فلیخل سبیلها و لا یاخذ مما اتیتمو
هن شیئا یعنی من اذن داده بودم شما را در استمتاع بدانکه حق تعالی انرا حرام کردانید تا
روز قیامت پس هر که نزد او یکی از متمتعات باشد باید که اینرا رها کند و فرا نگیرد از چیزیرا
که داده باینان هیچ چیز را و روایت دیگر مرویست از عمر بن الخطاب که رسول صلی الله علیه و آله
مرا اذن داده در متعه سه روز و بعد از ان حرام کردانید و بخدا که هر محصنی که متمتع شود من
او را بسنگ رجم نمایم مگر گاهی که چهار گواه بگذرانند برانکه رسول احلال آن نمود بعد از تحریم
ان سیوم اجماع چه فتوای صحابه و تابعین و فقهای امصار باختلاف اعصار بامنع انست
و جواب ما از اول بمنع است از انکه مستمتع بها زوجه نباشد و اما نزد ما باجماع و اما نزد
جمهور بروایت مذکوره از سبره که فتزوجت امراة و انکه زوجیه مستلزم نفقه و قسم و
غیر آن از حقوق زوجیت باشد ممنوعست بجهت صدق زوجیت با عدم لزوم ان احکام
چه نفقه ساقط میشود و میراث ساقط میکردد بارق و قتل و کفر و احصان ثابت نمیشود
و قبل از دخول بزوجه و قسم دایم واجب نیست و ساقط میکردد در سفر و لعان واقع
نمیشود میان حر و امه نزد بسیاری از فقهای جمهور پس این امور منتفی اند با وجود صدق

زوجیت پس همچنانکه مخصوص اند این عمومات اینجا نیز چنین باشد وجواب از دوم آنست
که روایتی که از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده اند محض افتراست زیراکه بالضروره
میدانیم که مذهب او ومذهب اولاد اطهار او علیهم السلام برخلاف اینست پس محالست که رسول
صلی الله علیه وآله روایتی کند که مخالفت بآن نماید ومع ذلک خبری سبره دلالت میکند بانکه
اذن در حجة الوداع بوده وخبر علی علیه السلام در روز خیبر است وحجة الوداع متاخر از خیبر
است پس اگر نهی که نسبت بآن حضرت داده اند بر سبیل تحریم باشد لازم آید که دو بار نسخ
متعه شده باشد وهیچکس قایل نیست باین ونیز خبر سبره رفع نهی میکند که خبر علی ع متضمن آنست
پس احتجاج بان ساقط باشد وخبر سبره غیر صحیح است از چند وجه اولا بجهت انکه مطعون
السند است واما ثانیا مختلف الالفاظ است واین دالست بر اضطراب آن واما ثالثا بجهت
معارضهٔ آن واخبار اهل البیت علیهم السلام از پیغمبر صلی الله علیه وآله باباحت واما رابعا
بانکه خبر واحد است در چیزی که بان عموم بلوا است ودر قول عمر حجت نیست بجهت
رجوع او وبقول صحابی واین معارضست بقول ابن عباس وابن مسعود وغیرهما وجواب
از سیوم یمنع تحقق اجماعست با مخالفت فرق شیعه باجمعهم وحال انکه در ایشانست
فضلا اهل البیت وسادات ایشانست علیهم السلام انتهی کلام صاحب الکنز ودر بعض
مسطور است که اجماع واقعست در میان اهل اسلام از امت حضرت رسالت صلی الله علیه
واله در جواز نکاح متعه که از نکاح منقطع گویند در صدر اسلام ومشروعیت ان بحکم
خدا ونص رسول او در مخالف وموافق وسنی وشیعه هم متفق اند درین وهیچکس
از اهل اسلام درین خلاف ندارد واکابر صحابه وتابعین صحابه وغیرهم ارتکاب این
معنی کرده اند واین حکم مستمر بود وشایع ومشهور تا زمان عمر خطاب وقرآن واحادیث و
آیات دلالت دارند بر مشروع بودن نکاح متعه چنانکه حق تعالی میفرماید که فما استمتعتم
به منهن فاتوهن اجورهن فریضه چه ظاهر آن دالست برانکه اجر مهر زنان مستمتع
کرده اند بجهت عقد متعه از ابدیشان دهید مفسران روایت کرده اند از عبد الله
بن عباس وسدی وسعید بن جبیر وجماعت تابعین که مراد از استمتاع درین
آیه نکاح متعه است ودر قراءت شاذه نقلا از عبد الله عباس وعبد الله مسعود
وابی بن کعب وغیر ایشان چنین وارد است که فما استمتعتم منهن الی اجل مسمی واین

وآن

واین قراءت نص است بر صحت متعه زیرا که اجل مسمی یعنی مدت متعه در غیر متعه نمیباشد وظاهر آنست که مراد باجل مسمی آن مدتیست که در عقد متعه ذکر کرده میشود
ونیز روایتست که شخصی از عبد الله عباس پرسید که حکم متعه چیست در شرع عبد الله عباس گفت مگر سورة النساء را نخوانده که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضة آن شخص گفت ما اینچنین نمیخوانیم عبد الله عباس گفت حق تعالی این آیه را چنین فرستاده که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی وسه بار این را تکرار کرد و مسلم در صحیح خود از عطا روایت کرده که گفت جماعتی از جابر عبد الله انصاری مسئله چند پرسیدند از آنجمله یکی این بود که آیا متعه مشروع و حلالست یا نه گفت حلالست و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنرا مشروع گردانید بحکم خدا و مخفی نیست که مسلم از معتبرات محدثین است نزد سنیان و روایتست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از رسول خدای صلی الله علیه و آله که شب معراج جبرئیل ع مرا گفت یا محمد حق تعالی میفرماید که من امرزیدم امتان ترا که متعه کنند و این حدیث مشتملست بر فضیلت متعه چنانکه بر مشروعیت آن و روایتست که شخصی از حضرت امام جعفر صادق پرسید که رسول خدای صلی الله علیه و آله متعه کرده جواب داد نعم متعه کرده و بالجمله نزاعی نیست در میان اهل اسلام در مشروع بودن متعه در شرع اسلام پس اگر کسی مشروعیت متعه را در صدر اسلام انکار کند آنکس از عدد کافرین و منافقین باشد اما در میان سنی و شیعه در نسخ و عدم نسخ متعه است سنی میگوید که متعه در صدر اسلام مشروع بود اما بعد از آن منسوخ شد و سند ایشان اینست که عمر خطاب در ایام خلافت خود بر بالای منبر برآمد و گفت ایها الناس ثلاث کن علی عهد رسول الله انا انهی عنهن واعاقب علیهن متعة النساء ومتعة الحج وحی علی خیر العمل یعنی سه چیز که در عهد رسول خدای مشروع بود و مردم آنرا بجای می آوردند بحکم خدا من درین زمان حرام میکردانم بر مردمان و عقاب وایذا میکنم هر که را که بآن ارتکاب نماید و آن سه چیز یکی متعه زنانست و دوم متعه حج و سیم حی علی خیر العمل در اذان و در روایت دیگر آمده که عمر بر بالای منبر شد و گفت متعتان کانتا فی عهد رسول الله حلالان انا احرمهما واعاقب علیهما متعة النساء ومتعة الحج یعنی دو متعه که در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حلال بود من حرام میکردانم و عقاب میکنم آنکسی را که یکی ازین دو متعه بجا آرد دیگر از آن متعه زنان را و دوم حج نسا را سنیان میگویند

که عمر از حضرت رسالت صلّی الله علیه وآله شنیده بود که متعه منسوخ شد بنابرین بر بالای منبر
رفت واین سخن گفت واگر از حضرت رسالت صلّی الله علیه وآله آن سخن نمیشنید نمیگفت
شنیدم میگویند منسوخ است متعه باقیست ومستمر چنانکه در صدر اسلام بود ومنسوخ نشد
اصلا وهیچکس از حضرت رسالت در باب منسوخ شدن متعه چیزی نشنید زیراکه پیغمبر
صلّی الله علیه وآله انرا منسوخ نکرد وانچه عمر بر بالای منبر گفت از پیش خود گفت وقول او
باطل وخطاست واز حضرت رسول صلّی الله علیه وآله چیزی در ینمعنی شنیده اصلا وقطعا ودلیل
برین مدعا بسیارست واحادیث واخبار متواتر المعنی مروی از اهل البیت علیهم السّلام
که دلالت میکند بر استحباب فضیلت متعه چنانکه ابن بابویه قمی رحمه الله در کتاب من لا
یحضره الفقیه روایت کرده بسند خود از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود لیس منا
من لم یؤمن بکرتنا ولم یستحل متعتنا یعنی از ما نیست انکس که اعتقاد نکند برجوع ما ودنیا وظهور
ما وحلال نداند متعه ما را ونیز روایتست از صالح بن عقبه از پدر رانش که گفت از حضرت امام
محمد باقر علیه السّلام پرسیدم که در متعه کردن ثواب هست فرمود اذا کان یرید بذلک وجه
الله تعالی خلافا علی من انکرها لم یکلمها بکلمة الّا کتب الله بها حسنة ولم یمد یده الیها الّا
کتب الله له حسنة فاذا دنی منها غفر الله له بذلک ذنبا فاذا اغتسل غفر الله ذنوبه بعدد
ما مرّ من الماء علی شعره قلت بعدد الشعر قال نعم بعدد الشعر یعنی کسی که زنی را متعه کند خالصا
مخلصا لوجه الله تعالی وبقصد امتثال شریعت وحصول ثواب ومخالفت انکس که متعه را منع
کرده هر کلمه که بان زن بگوید خدای تعالی برای وی حسنه بنویسد وچون دست خود بسوی او دراز
کند خدای تعالی برای وی حسنه بنویسد وچون بآن زن نزدیکی کند حق جل وعلا گناه او را
بیامرزد وچون غسل کند حق تعالی هر موئی که آب بر وگذشته باشد مغفرت ورحمت بری
ارزانی فرماید روای گوید گفتم بعدد هر موئی که آب بر وگذشته حضرت فرمود اری بعدد
هر موئی که بران آب مرور کرده باشد ونیز روایتست که شخصی از امام محمد باقر علیه السّلام پرسید که
من سوگند خورده ام که متعه نکنم اکنون پشیمانم آیا جایز باشد که من متعه کنم فرمود یا هذا انک
حلفت الا تطع الله والله ان لم تطعه یخصمه یعنی ای مرد سوگند خورده که خدا را
طاعت نکنی بخدای که اگر خدا را طاعت نکنی دشمن او باشی پس بنابرین روایت
هر که متعه نکند دشمن خدا باشد آیا حال منکران چه باشد ونیز روایتست از حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله که هر که یکبار متعه کند ثلث او آزاد شود از دوزخ و هر که دو بار متعه کند ثلثین او آزاد شود از آتش دوزخ و هر که سه بار متعه کند همه او آزاد شود از آتش دوزخ و نیز روایت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود من خرج من الدنیا و لم یتمتع جاء یوم القیمة و هو اجذع یعنی هر که از دنیا بیرون رود و متعه نکند روز قیامت بد منظر و بد هیئت باشد مثل کسی که بینی او بریده باشد و احادیث و روایات بسیار است درین از حضرت رسالت و ائمه هدی علیهم السلام بعضی از آن بعد از نقل کلام صاحب مجمع مذکور خواهد شد و ما حصل همهٔ آن دلالت میکند بر مشروعیت متعه و بقا و استمرار آن و عدم منسوخ شدن آن پس بنا برین روایات انچه عمر بر بالای منبر گفته از پیش خود گفته باشد نه آنکه چیزی در باب نسخ آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده باشد دلیل دوم آنست که اگر عمر در باب نسخ متعه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چیزی میشنید لازم بود بر وی که آنرا بمردمان گفتی و اظهار آن کردی چنانکه در زمان ابو بکر ظاهر میکرد و حال آنکه درین دو عمر چیزی نگفت و پیش از آنکه بر بالای منبر رود و مردم را از آن منع کند در میان اصحاب و تابعین رایج بود و کسی از آن منع نمیکرد پس چون که آن سخن را عمر در آن زمان پیش کسی نگفت و در زمان خود گفت معلوم شد که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشنیده بود و از خود گفت دلیل سیوم آنست که اگر عمر در باب نسخ چیزی میشنید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بایستی که از آنحضرت روایت میکرد و نسبت و اسناد آن سخن بآنحضرت میرسانید تا بر هیچکس پوشیده نمیماند و چنین میگفت که ای مردمان من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود عقد متعه منسوخ شد میباید که دیگر کسی بآن عمل نکند و حال آنکه بآن عبارت گفت که ای مردمان متعه در زمان پیغمبر حلال بود و مشروع من حرام میکردانم و منع میکنم از آن و عقاب مینمایم بر فاعل آن و این سخن صریح است بآنکه او این سخن را از خود گفته و حکم الله و حکم رسول را تغییر داده دلیل چهارم آنست که چون عمر این سخن بر بالای منبر گفت جمله صحابه و غیرهم التفات بسخن او نکردند و همچنان متعه میکردند و هر چند تهدید و وعید میکرد مردمان ترک آن نمیکردند و بر آن میکردند و فتوی میدادند و میگفتند از پیغمبر خدای چیزی نشنیدیم که متعه حرام باشد و چیزی که خدا و رسول خدا آنرا مباح کردند بقول عمر از آن باز نمیگردیم پس باین اعتقاد بودند و عمل میکردند و فتوی میدادند و سخن

او ترک سخن خدا و رسول نمیکرد دلیل پنجم انکه چون نکاح متعه در صدر اسلام مشروع و مقرر شد
در میان مسلمانان شهرت تمام یافت و صحابه و غیرهم بآن عمل میکردند مانند نکاح دوام
و مدت مدید این حکم استمرار یافت پس اگر بعد از آن منسوخ میشد لازم بود بر حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که نسخ انرا بر همه امت یا باکثر رساند و شهرت تمام دهد بمرتبه
که بر کسی منسوخیت آن مخفی نماند تا مردم از ان باز گردند و دیگر کسی آن عمل نکند مثل سایر احکام
که منسوخ گشته زیرا که تاخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست چنانکه در اصول فقه مقرر شد
و اگر حکم متعه منسوخ میشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله انرا نسخ میکرد پیش از عمر منسوخ
و مشهور میشد و غیر او کسانی دیگر میشنیدند میگفتند و از ان منع میکردند و حال انکه پیش از و
هیچکس از ان منع نکرد و در زمان او نیز غیر او هیچکس دیگر منع نکرد و بعد از و هر کس که
منع میکرد از متابعت او بود و اگر وی در نسخ متعه از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی شنیده
باشد لازم آید که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نسخ متعه را با وجود اشتهار تمام در
میان امت بعمر خطاب گفته باشد و بهیچکس دیگر نگفته باشد اصلا و از همه امت پنهان کرده
و همه اسلام را در غفلت باز گذاشته باشد تا عمل کنند بحکمی که منسوخ باشد و ارتکاب امر
غیر مشروع کنند و این محالست و معتقد این کافرست پس لازم شد که انچه عمر بر بالای منبر
گفت از پیش خود گفت و از پیغمبر صلی الله علیه و آله نشنیده بود و مخفی نیست که این دلیل پنجم
در حقیقت مرکب از دو دلیلست چنانکه بتامل صادق معلوم میشود اما چون متفرع از اول
بود در سلک یکدلیل انتظام یافت ششم انکه جمعی از سنیه در تصانیف خود اورده اند که
متعه منسوخ نشد و گفته اند که جمعی از صحابه و تابعین مثل عبدالله عباس و سعید
بن جبیر و ابی بن کعب و جابر بن عبدالله انصاری و غیرهم بر انند که متعه منسوخ
و باطل نیست و بر حال خود هست و عمر خطاب از پیش خود گفت و از پیغمبر صلی الله علیه و آله
چیزی وارد نشد چنانکه مسلم و بخاری هر دو در صحیح خود از طرق متعدده روایت کرده
اند که عمر متعه را باطل کرد و نهی نموده غیر از و هیچکس دیگر منع نکرد و مخفی نیست که این
سخن دلیل صریحیست بر انکه متعه منسوخ نشد و نیز ثعلبی که از اکابر سنیانست در تفسیر
خود اورده است از روایان طریق خود که در مصحف ابن عباس چنین نوشته بود که فما
استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و نیز در تفسیر خود اورده است که این ایت منسوخ نشد

ونیز در ان تفسیر از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا الاشقیا یعنی اگر عمر از متعه منع نمیکرد هرگز زنا واقع نمیشد مگر از بدبخت ترین مردمان و این روایات هم دلیل قویست برانکه متعه منسوخ نشد و مشروعیت آن مستمرست و عمر در باب منسوخیت آن از پیغمبر صلی الله علیه و اله نشنیده بود دلیل هفتم که برای الزام خصم و اثبات مدعی اقوی است چنانکه گفته اند که الحسن ما شهدت به الفضلاء اینست که در جمع بین الصحیحین روایت کرده اند از عبد الله عباس که گفت در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و اله متعه میکردیم تا انکه عمر بخلافت برخواست و گفت خدای از برای پیغمبر خود هرچه میخواست حلال میکرد اکنون گذشت و قرآن بجای خود است پس چون حج یا عمره که شروع کردید انرا باتمام رسانید چنانکه حق تعالی فرمود توبه کنید از متعه زنان و هر مردیرا که نزد من آرید که او متعه کرده باشد سنگسار کنم پس مخفی نیست که این روایت از طریق سنیانست چنانکه مذکور شد و این دلیل صریح است برانکه عمر مغیر شریعت بود و دلالت بر جرات و طغیان او میکند در تغییر دین پیغمبر صلی الله علیه و آله دلیلست برانکه او تحریم ما احل الله و تحریم ما حرم الله بود و هر که چنین باشد از دایرهٔ اسلام خارج باشد و کسی که منع متعه کند یا کراهت از ان داشته باشد یا انکار آن کند بر کسی که متعه بی ضرورتی و سببی مثل تقیه یا مانند آن انکس از اتباع و اشیاع انکسی باشد که تحریم آن نموده از نزد خود و عجب نیست که هیچ فرقی نیست میانه نکاح دوام و نکاح متعه و مستحبات و واجبات مثل رضاع زوجین و صلاحیت ایقاع عقد در میان ایشان و ایجاب و قبول و مهر و سایر شرایط و کیفیت مگر اجل که در متعه هست و در دوام نیست پس چرا اهل جهالت دوام را مشروع و حلال میدانند و متعه را حرام و نا مشروع میگویند و این نیست مگر محض عناد و بدعت نعوذ بالله من هذه الطريق المضلة والعقايد الفاسده انتهی کلام صاحب اللمعه و در مجمع البیان مذکورست که از ابن عباس و سدی و سعید بن جبیر و جماعتی از تابعین و همه امامیه برانند که مراد باستمتاع نکاح متعه است بمهر معین تا باجل معلوم و این اوضح است از قول حسن و مجاهد و ابن زید که میگویند مراد باستمتاع مباشرتست و قضا وطر از لذات زیراکه لفظ استمتاع و تمتع در اصل لغت اگرچه واقع شده است بر انتفاع و التذاذ اما در عرف شرع مخصوص شده است بعقد متعه خصوصا

که مضاف شده باشد بنابر این معنی است که فمتی عقدتم علیهن هذا العقد المسمی متعة فاتوهن اجور
هن و از جمعی از صحابه چون ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و غیرهما مرویست که ایشان
چنین قراءت میکردند که فما استمتعتم الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن و در این تصریحست
بانکه مراد بآن عقد متعه است و ثعلبی در تفسیر خود از حبیب بن ثابت نقل کرده که اعطانی
ابن مصحفا فقال هذا علی قراءت ابی فی المصحف فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و نیز
باسناد از ابی نضره روایت کرده که قال سالت ابن عباس عن المتعة فقال اما تقرأ سورة النسا
قلت بلی قال فما تقرء فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی قلت لا اقرءها هکذا قال ابن
عباس والله هکذا انزلها الله عز و جل ثلث مرات و ترجمه این کلام در ما سبق گذشت
و نیز باسناد خود از سعید بن جبیر نقل کرده که حکم بن عیینه گفت سالته عن هذه
الآیه فما استمتعتم به منهن امنسوخة قال لا و حکم روایت کرده که امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فرمود که لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا الاشقی و باسناد خود از عمران بن
حصین نقل کرده که قال نزلت آیة المتعة فی کتاب الله عز و جل لم ینزل آیة بعدها تنسخها
فامرنا بها فتمتعنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و مات و لم ینهنا عنها
فقال رجل بعد برایه ما شاء یعنی عمر آن گفت آیه متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن
آیتی که ناسخ آن شود نیز و لیکن فرمود پس رسول صلی الله علیه و آله بآن امر کرد پس ما متعه
میکردیم تا در زمان آنحضرت و ما را از آن نهی نکرد پس مردی بعد از وفات آنحضرت برای
خود آنچه خواست گفت یعنی عمر و مسلم بن الحجاج در صحیح خود آورده که حدثنا الحسن الحلوانی
قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال قال عطا قدم جابر بن عبد الله معتمرا فجئناه
فی منزله فساله القوم عن اشیاء ثم ذکروا المتعة فقال استمتعنا علی عهد رسول الله صلی الله
علیه و آله و ابی بکر و عمر یعنی مسلم در صحیح خود از حسن حلوانی نقل کرده و حسن از عبد الرزاق
از ابن جریج و او از عطا که از جابر بن عبد الله عمره کرفته بمکه آمد و ما بمنزل او رفتیم
و مردمان از وی مسائل و حکایات و احادیث میپرسیدند بعد از آن ذکر متعه کردند گفت
ما در عهد رسول صلی الله علیه و آله و در عهد ابوبکر و عمر متعه میکردیم و نیز آنچه دلالت
میکند بر آنکه لفظ استمتاع در آیه متعه است اینست که اگر بمعنی انتفاع و جماع باشد لازم
آید که مهر کاهی واجب آید که زوج اخذ انتفاع از زوجه کرفته باشد که آن جماعست و یا

مقدار

مقدمات آن وحال انکه قبل از دخول نصف مهر لازمست واکر مراد بآن نکاح دایمی میبود بر
زوج که بنفس عقد جمیع مهر را بزوجه رساند زیراکه فرموده فاتوهن اجورهن وخلافی
نیست در اینکه تمام مهر در دایمی واجب نیست مکر بعد از انتفاع بجماع ودر نکاح متعه جمیع
مهر لازم میشود بلفظ عقد وکفتن عمر که بر بالای منبر کفت که متعتان علی عهد رسول الله انا
انهی عنهما واعاقب علیهما نیز مصرح است بر انکه نهی از جانب او شده نه از پیغمبر زیراکه اضافه
نهی بخود کرده بجهت رای فاسد که صلاح دانسته واکر اینی ناسخ وناهی آن میبود بعد از
اباحت خود در وقت مخصوص با نبی که اضافه تحریم با نحضرت کردی نه بخود ونیز متعه
حج را مقارن آن ساخته در تحریم وبدون خلاف متعه حج منسوخ نشده ومحرم نکشته پس
واجب باشد که حکم متعه نسا حکم متعه حج باشد انتهی کلام صاحب المجمع واز جمله روایات
از ایمه اطهار علیهم السلام در باب ترغیب متعه وانکار منکران حضرت من خصه الله
باللطف الابدی خاتم مجتهد الامامیه بالتوفیق السرمدی الغریق فی بحار رحمة الله الملک
العلی الشیخ علی بن عبد العالی قدس سره فی روح روحه در رساله که در باب متعه نوشته
آورده قال النبی صلی الله علیه وآله من تمتع مرة واحدة عتق ثلثه من النار ومن تمتع مر- عتق
تین ثلثاه من النار ومن تمتع ثلاث مرات عتق کله من النار هرکه یکبار متعه کند دو دانک او
از آتش دوزخ ازاد شود هرکه دو بار متعه کند چهار دانکه او از آتش دوزخ ازاد کردد
وهرکه سه بار متعه کند همه او از آتش دوزخ ازاد کردد وایضا قال النبی صلی الله علیه
واله من تمتع مرة امن من سخط الجبار ومن تمتع مرتین حشر مع الابرار ومن تمتع ثلث مرات
زاحمنی فی الجنان هرکه یکبار متعه کند ایمن شود از خشم خدای قهار وهرکه دو بار متعه کند
محشور شود با نیکوکاران وهرکه سه بار متعه کند مزاحمم کند با من در روضه جنان وایضا قال
تمتع مرة کدرجة درجة الحسین ومن تمتع مرتین درجته کدرجة الحسن ومن تمتع ثلث
مرات درجته کدرجة علی ع ومن تمتع اربع مرات درجته کدرجتی هرکه یکبار متعه کند درجه
او چون درجه حسین باشد وهرکه دو بار متعه کند درجه او چون درجه حسن باشد وهرکه
سه بار متعه کند درجه او چون درجه علی بن ابی طالب باشد وهرکه چهار متعه کند درجه او چون
درجه من باشد وایضا قال من خرج من الدنیا ولم یتمتع جاء یوم القیمة وهو اجدع هرکه بی
متعه از دنیا بیرون رود کوش بینی بریده وبدخلقت محشور شود واین حدیث در حدیث

اول ما تقدم مذکور شد اما بجهت تعدد روات مکرر واقع شد و از سلمان فارسی و مقداد
کندی و عمار یاسر رضی الله عنهم مرویست که گفتند روزی نزد رسول خدای صلی الله علیه و آله
بودیم آنحضرت برخواست و خطبه خواند و اداب حمد و ثنای آلهی را بتقدیم رسانید و نفس
نفیس خود را یاد فرمود و بر خود صلوات داد و بعد از ان بوجه کریم خود بما التفات نمود و فرمود
که بدرستی که برادر من جبرئیل نزد من آمد و تحفه از نزد پروردگار من آورد و آن تمتع زنان
مومنه است و پیش از من این تحفه را بهیچ پیغمبری ارزانی نداشته و من شما را بآن امر میکنم پس
آن سنت است در زمان من و بعد از من هر که انرا قبول کند و بآن عمل کند و احیای آن نماید
از من باشد و من از وی و هر که مخالفت کند با انچه بآن امر کردم بخدا مخالفت کرده بدانید ای
ای مومنان که از جمله اهل این مجلس کسی باشد که تکذیب آن کند بجهت بغض او بمن پس من گواهی
میدهم که او از جمله اهل دوزخ است پس لعنت خدا بر کسی باد که مخالفت من کند درین هر که
انکار آن کند انکار نبوت من کرده باشد و هر که مخالفت من کرده مخالفت خدا کرده و هر که مخا
لفت خدا کند از اهل دوزخ باشد و بدانید که متعه امریست که حق تعالی مرا بآن مخصوص
ساخته بجهت شرف من بر غیر از انبیای سابق هر که یکبار در مدت عمر متعه کند از اهل
بهشت باشد و هرگاه متمتع در پیش متمتعه بنشیند فرشته بر ایشان نازل گردد و حراست
ایشان کند تا انکه از ان مجلس برخیزند و اگر با هم سخن کنند سخن ایشان ذکر و تسبیح باشد و چون
دست یکدیگر را بدست گیرند هر گناهی که کرده باشند از انگشتان ایشان ساقط گردد و چون
یکدیگر را بوسه دهند حق تعالی بهر بوسه حجی و عمره برای ایشان بنویسد و چون خلوت کنند
بهر لذت و شهوتی حسنات بنویسد مانند کوههای برافراشته بعد از ان فرمود که جبرئیل
مرا گفت یا رسول الله حق تعالی میفرماید که چون متمتع و متمتعه برخیزند و بغسل کردن
مشغول شوند در حالتی که عالم باشند بانکه من پروردگار ایشانم و این متعه سنت منست
بر پیغمبر من با ملائکه خود گویم ای فرشتگان من نظر کنید باین دو بنده من که برخواسته اند
و بغسل کردن مشغولند و میدانند که من پروردگار ایشانم گواه شوید بر انکه من آمرزیدم
ایشانرا و آب بر هیچ موئی از بدن ایشان نگذرد مگر که حق تعالی بهر موئی ده حسنه برای ایشان
بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید پس امیر المومنین صلوات الله علیه بر
خواست و گفت انا مصدقک من تصدیق کننده ام ترا یا رسول الله چیست جزای کسی که درین

باب سعی کند فرمود که اجرها مر او را باشد متمتّع و متمتّعه گفت یا رسول الله اجر ایشان چه
چیزست فرمود چون بغسل مشغول شوند بهر نقطهٔ آب که از بدن ایشان ساقط شود حق تعالی
فرشتهٔ بیافریند که تسبیح و تقدیس او سبحانه کنند و ثواب از برای غاسل ذخیره شود تا
روز قیامت ای علی هر که این سنت را سهل فراگیرد و احیاء آن نکند از شیعهٔ من نباشد و من
از وی بری باشم و نیز در روایت آمده که رسول خدای صلوات الله علیه و آله روزی با
اصحاب نشسته بود و از هر جانب سخنی میگذشت و از جمله سخن متعه در میان آمد آنحضرت
فرمود ای مردمان هیچ میدانید که متعه را چه فضیلت و ثواب است گفتند نه یا رسول الله فرمود
جبرئیل اکنون بر من نازل شد و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و بتحیت و اکرام
مینوازد و میفرماید که امت خود را بمتعه کردن امر کن که از سنن صالحانست هر که روز قیامت
بمن رسد و متعه نکرده باشد حسنات او بقدر ثواب متعه ناقص باشد ای محمد درهمی
که مؤمن صرف متعه کند نزد خدای افضل از هزار درهم است که در غیر آن انفاق نماید ای محمد در بهشت
جمعی از حور العین هستند که حق تعالی ایشان را از برای اهل متعه آفریده ای محمد چون مومنی
مؤمنه را عقد متعه کند از جای خود برنخیزد تا که حق تعالی او را بیامرزد و آن مؤمنه را نیز
مغفور سازد و منادی از آسمان ندا کند که ای بندهٔ خدا حق تعالی میفرماید که این بندهٔ من متعه
کرده باشد ثواب من هر آینه امروز ترا مسرور سازم بتکفیر سیئات تو و مضاعف حسنات
تو و از صادق علیه السّلام مرویست که متعه از دین ماست و دین آبای ما هر که بآن عمل کند بدین
ما عمل کرده و هر که انکار آن کند انکار دین ما کرده و بغیر از دین ما اعتقاد نموده بدرستی
که متعه ثوابست در سلف و امانست از شرک و ولد زوجیه دائمه و منکر آن کافر مرتدست
و مقر بآن مؤمن موحّد تا آنکه اگر زن مومنه مستمتعه بدینار استمتاع کند پس از بزوج
خود بخشد حق تعالی او را دو اجر بنویسد اجر صدقه و اجر متعه و نیز از حضرت رسالت
صلّی الله علیه و آله مرویست که هر زنی که صداق خود را بزوج ببخشد خواه در عقد متعه یا دایمی حق تعالی بهر
درهمی چهل هزار شهر در بهشت باو بخشد و بهر درهمی هفتاد هزار حاجت دنیا و آخرت او روا کند
و بهر درهمی نوری در قبر او داخل سازد و بهر درهمی هفتاد حلهٔ بهشت در و بپوشاند و بهر
درهمی هزار فرشته را بعث کرده اند که از برای او حسنات بنویسند تا روز قیامت و ببایددانست
دانست که ارکان عقد متعه پنج است زوج و زوجه و مهر و اجل و صیغه اما حکم زوج و مهر در عقد

متعه و شروط و احکام آن در طریق عقد دایمست مگر آنکه ذکر مهر در عقد متعه شرطست پس اگر
در آن ذکر مهر نکنند عمدا یا سهوا یا شرط کنند که مهر نباشد یا مهر مجهول یا حرام باشد مثل خمر
عقد صحیح نباشد و در عقد دوام ذکر مهر در عقد شرط نیست اما اجل شرط او آنست که معین
و محدود باشد بحسب ابتدا و انتها پس اگر در عقد متعه ذکر اجل نکنند عمدا یا سهوا یا اجل مجهول
ذکر کنند عقد درست نباشد و جایزست که ابتدای اجل متصل بزمان عقد نباشد علی الخلاف
چنانکه در اثنای هر ماهی گوید که متعتک نفسی من غرة الشهر الآتی الی سلخه مثلا بکذا یا آنکه در
اول ماه رجب مثلا گوید متعتک شهری من عید شهر رمضان الی عید الاضحی بکذا و در صورتی
که عقد برین وجه واقع شود آن زن بعد از وقوع عقد و قبل از حلول اجل شوهری دیگر نتواند
کرد و آن مرد در آن مدت بخواهر آن زن نکاح نتواند کرد و اگر ابتدای اجل را ذکر نکنند مبدا آن
از وقت عقد خواهد بود چنانکه گوید متعتک نفسی الی سلخ هذا الشهر یا گوید الی آخر هذا
الشهر و اگر گوید متعتک نفسی عشرة ایام یا گوید متعتک نفسی من هذا الوقت الی عشرة
ایام معلوم باشد و عقد صحیح باشد اما صیغه متعه مثل صیغه عقد دوام است در لزوم
عربیت و صحت صیغه و ترکیب و اعراب و قصد انشا و اختیار و تلفظ بصیغه ماضی و عدم
فصل و سایر شروط در صیغه عقد دوام مگر که در عقد متعه ذکر مهر و اجل هر دو شرطست و در عقد دوام
نیست و صیغه عقد سه است یکی زوجت و دوم انکحت و سیوم متعت و صورت عقد متعه نیز
باعتبار توسط است وکیل از هر دو جانب یا از هر یکی یا عدم آن و باختلاف مهر و اجل
و باعتبار وکالت و اتحاد آن بسیار است فاما بعضی از آن اینجا مذکور میشود بجهت احتراز از
اطناب اول آنکه نباشد از هیچ جانب بلکه تخاطب میان زوجین واقع شود و زن گوید
بمرد متعتک نفسی ببقیة هذا الشهر بتنکه مثلا مرد گوید بلا فصل که قبلت دوم وکیل باشد
زن گوید بوکیل مرد که متعتک فلانا موکلتی فلانه یا گوید متعت موکلتی فلانه موکلک فلانا
الی آخر الشهر بتنکتین مثلا وکیل مرد گوید قبلت لموکلی سیوم آنکه وکیل باشد از جانب زن
نه از جانب مرد وکیل زن گوید بمرد متعت موکلتی فلانه من هذا الزمان الی غروب الشمس
بعشرین تنکه مرد گوید قبلت صورت چهارم آنکه زن گوید بوکیل مرد که متعتک نفسی موکلک
فلانا یا گوید متعت موکلک نفسی من زوال هذا الیوم الی نصف اللیل بثلاث تنکات وکیل
مرد گوید قبلت لموکلی فلانا صورت پنجم آنکه وکیل باشد از جانب مرد و زن پس گوید متعت

موکلتی

موکلتی فلانه لموکلی فلانا یا گوید متعت موکلی فلانا موکلتی فلانه الی نصف هذا الشهر بجنوین تنکه باز خود گوید قبلت لموکلی صورت ششم آنکه شوهر وکیل باشد از زن گوید متعت موکلتی فلانه موکلی فلانا نفسی یا گوید متعت نفسی موکلی فلانا عشرة ایام مع بقیة هذا الیوم بجنسر تنکات باز خود گوید قبلت لموکلی واگر بر سر مفعول دوم مثل یا ما داخل کرد اند جایز باشد و بدانکه در متاع متعه عدد زوجات محصور نیست و نفقه از اکل و شرب و کسوت لازم نباشد بر شوهر و توارث نیز نباشد میان زوجین و در عقد دوام اینها لازم باشد و باقی احکام متزع عقد متعه در کتب فقهیه مسطور است والله اعلم و بعد از ذکر دوام نکاح و منقطع در بیان نکاح اما میفرماید که **وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ** و هر که استطاعت ندارد از شما **طَوْلًا** از روی غنا و اعتلا طول در اصل بمعنی فضل و زیاده است و استعمال آن در غنا بجهت آنست که غنی قادرست بر فاضل قوت خود و نصب آن بر مفعولیه است و قوله **أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ** منصوب المحل است برانکه مفعول به طولست و تقدیر آنکه من لم یستطع منکم ان ینلی نکاح المحصنات یعنی کسی که نتواند که دست یابد بنکاح زنان عفیفه آزاد کرده باشند و یا صفت فعل محذوفست ای من لم یستطع غنی یبلغ به نکاح المحصنات یعنی هر که مستطیع باشد و توانائی دارد که برسد آن بنکاح محصنات مؤمنات **فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم** پس بخواهد از آنچه مالک شده است دستهای شما **مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ** از کنیزان شما از کر وید کانند مراد نکاح امهٔ غیرست زیرا که باجماع تزوج بامهٔ خود جایز و در کنیز او روده که من در آیه شرطیه است و یستطع مجزوم بلم لفظا و بمن محلا و معکوس نیست بجهت قرب لم و قرب اولی است بلفظ از بعید و منی در منکم از برای تبعیض است و ترکیب طول بر وجهی که مستعمل شود از برای زیادتیست لکن باستعمال آن در مقادیر مصدر آن طولست بضم طا و صفت آن طویلست و در غیر مقادیر مصدر آن طولست بفتح طا و صفت آن طایل و مراد ازین آنست که هر گاه او را زیادتی مال نباشد برای نکاح حرایر پس باید که نکاح امهٔ غیر کند چه مؤنت ایشان اخفست از حرایر و فتیات بمعنی مملوکانند تقول العرب للامة فتاة و للعبد فتی و مراد بمحصنات اینجا عفیفانند یعنی زنانی که نگاه داشته‌اند نفسهای خود را از منهیات بعقل تمام و همچنین مراد بقوله

محصنات غیر مسافحات عفا یفند والله اعلم و خدای داناترست بایمانکم
بگروید ن شما یعنی اکتفا کنید بظاهر ایمان چه اوست که عالمست بجمیع سرایر شما
پس نظر در ایمان یکدیگر کنید نه در فضل نسب و دنائة شما بعضکم برخی از شما ای از
دان و بندگان حاصل شده اید من بعض از برخی یعنی مناسب یکدیگر اید در نسب واز
یک اصلید و سپید چه بد رهمه شما اوست چه در حریت مزیت فضلی نباشد بر رقیت باین اعتبار و با
هم شریکید در ایمان فانکحوهن پس بخواهید کنیزانرا باذن اهلهن بدستوری خداوند
ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند فاتوهن و بدهید بکنیزان نکاح کرده شده اجورهن مزدهای
ایشان یعنی مهرهای ایشان باذن اهل ایشان بایشان رسانید و حذف اذن بجهت تقدم ذکر
آنست و یا بدهید بموالی ایشان مهور ایشانرا بحذف مضاف و قرینهٔ حذف حذف ان علمست
بانکه مهر از ان سیدست زیراکه عوض آن حق اوست پس واجب باشد ادای او بآن بالمعروف
بنیکوئی یعنی بدون مطل و مزاد و نقصان محصنات حالست از مفعول فانکحوهن
یعنی نکاح کنید کنیزانرا در حالی که این کنیزان نکاح دارندهٔ فروج خود اند غیر مسا
فحات نه زنا کنندگان باشکارا و لا متخذات اخدان و نه فرا گیرندگان دوستان
به پنهانی و گویند فرق میان مسافحات و متخذات اخدان عموم و خصوصیت چه
مسافحات در سر و جهرست و اتخاذ اخدان در سر فقط از ابن عباس مرویست که در جا
هلیت زنای علانیه را حرام میدانستند و زنای سر را حلال حق تعالی باین آیه نهی
زنا کرد بر فاذا احصن پس آنهنگام که ایشان نکاح دارندهٔ اند فروج خودرا
از حرام بسبب تزویج و حفص بصیغهٔ مجهول خوانده یعنی هنگامی که جواری شوهر کرده
شدند فان اتین بفاحشة پس اگر بیایند بزنا فعلیهن پس بر ایشان
لازمست نصف ما علی المحصنات نیمهٔ آنچه لازمست بر زنان آزاد بی شوهر
من العذاب از حدی که خدای مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است
پس از ان کنیزان پنجاه تازیانه باشد و زمخشری و بیضاوی او دا بمعنی حرایر تفسیر
کرده اند زیراکه اثبات نکاح اما کرده اند نزد تعذر نکاح محصنات پس مراد از ایشان
حرایرها باشند و تسمیهٔ ایشان بمحصنات جهت احصان ایشانست از احوال اما که آن ابتذال
و امتهانست و درین نظرست زیراکه این عدولست از ظاهر نظم و قایل شدن بحذف

موصوف

موصوف اولیت ای الحرایر المحصنات ذٰلِكَ آن نکاح کنیزان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ
برای کسیست که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت انکه در زنا افتد مِنْكُمْ از شما وعنت
در اصل بمعنی انکسار عظمست بعد از جبر پس مستعارست از برای هر مستثنا وضرری
عظیم وهیچ ضرری اعظم از مواقعت اثم نیست یا فحش قبایح وگویند مراد بعنت حدست
بعنت حدست وبرهر تقدیر این شرطی دیگرست از برای نکاح وَأَنْ تَصْبِرُوا واگر
صبر کنید از نکاح کنیزان خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را باحتیاط نزدیکتر وصیانت ولد خود
از بندگی ودر حدیث امده که الحرایر صلاح البیت والاماء هلاکه وازانس روایتست
که انحضرت فرموده که هر که خواهد که نزد خدا رود پاک وپاکیزه باید که زن ازاد را بخواهد
که زن ازاد صلاح خانه بود چه برده خرابی خانه است وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای امرزنده
است مر چیزی را که از قبل بندگان صادر شده از خلاف این احکام وامر کسی را که صبر
نتواند کرد از نکاح رَحِيمٌ مهربانست برخصت دادن نکاح بندگان در کنز اورده که
درین آیه چند حکم مستفاد میشود اول ظاهر آیه دلالتست برانکه اباحت نکاح در عقد مشرو
طست بعدم طول وخشیت عنت وشافعی باین احتجاج آورده بر تحریم نکاح بدون این
دو شرط وابو حنیفه مخالفت نموده وشرطین را بر افضل حمل کرده نه انکه نکاح انها بدون
این دو شرط محرم باشد وتجویز نکاح ایشان کرده برای غنی وبعضی اصحاب ما بر قول اولند وا
حتجاج ایشان بشرطیه است وبقول باقر صلوات الله علیه در حینی که ازو پرسیدند که حر متزوج
میتواند شد بمملوکه فرمود که اذا اضطر الیها فلاحلا باس وحق قول ثانیست بجهت کریمه
وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم وقوله ولامة مؤمنة خیر من مشرکة و
جواب آیه بمنع دلالت آنست بر تحریم بلکه دلالت آنست بر جواز نکاح ایشان نزد عدم ا
ستطاعت ودران تعرض بعدم جواز نیست مگر بدلیل خطاب واین حجت نیست نزد ما وبر
تقدیر حجت ایشان دلالت ایشان بر تحریم اولی نیست از دلالت آن بر کراهیت وان تصبروا
خیر لکم مؤید کراهیت آنست وهمینست جواب از روایت مذکوره واینجا چند فرعست
اول بنا بر قول تحریم جایزست ده نکاح واحده قطعا وثانیا محرم است بجهت انتفای احد شرطین
وبنا بر قول بکراهت ثانیه مباح است دوم قبول قول زوج باید کرد در عدم طول وخوف
عنت واگر در دست او مالی باشد ودعوی کند آن مال او نیست ویا بر ودینی است بقدر آن

ومالک غیر آن نیست سیوم اگر عدم شرطین مجدد شود بعد از نکاح اباحت مرتفع نمیشود
واگرچه سابق بر تجدد انتفای شرطین همین عقد بوده باشد بدون وطی چهارم بعضی محرمین
قایلند بانکه تحریم راجع بوطی است وعقد تابع آنست وبعضی دیگر از ایشان میگویند بلکه با
لذات راجع بعقد نیز هست لکن حرام نمیشود بعقد نزد عدم احد شرطین بلکه مکروه هست
پنجم اگر بیکبار متزوج شود بدو امه پس بنابر قول بتحریم گفته اند احدهما را اختیار کند وحق
بطلانست زیراکه عقد نسبت بهر دو علی السویه است پس صحیح نباشد قبود در احدیهما
دون دیگری واگرنه ترجیح بلا مرجح لازم آید دوم از احکام اختلافست در تفسیر طول نزد بعضی
زیادتیست در مال ونزد گروهی از احد معین نیست بلکه انسان اعرفست بنفس خود وباینکه
او را وعیال او را کفایت کند پس اگر عجز خود را ازین دانسته باشد جایز باشد او را نکاح امه
ونزد محققان اصحاب ما مراد بطول مهر حره است ونفقه او ووجود او وامکان وطی
او در قبل پس برین اقوال ان ینکح یا مفعول فعل محذوفست که صفت طولا باشد
ای یبلغ ان ینکح ویا مجرور بلام جر مقدر قبل از ان چه لازم واخوات آن از حروف جر
در سر آن وان کثیر الوقوع است پس تقدیرا ینست که ومن لم یستطع منکم طولا ان ینکح وابو
حنیفه گفته که طول قوتست وفضل وان ینکح را بمعنی انیطا تنزیل کرده وانرا بدل کل طولا دا
نسته زیراکه نکاح قوتست وفضل پس معنی ایه برقول اینست که من لم یملک وطی الحرة و
فراشها فلینکح امة پس اگر شخصی عنین باشد ودر فراش او حره نباشد جایزست
او را نکاح امه کند سیوم نزد بعضی ظاهر آیه دالست در تحریم نکاح غیر محرمات از کتابیات
وغیر ایشان از حرایر واما بجهت تکرار وصف ایمان در ایشان واین قول اهل حجازست
ونزد اهل عراق افضل نکاح مومناتست وترک نکاح کتابیات وحق نزد اولست وتحقیق این
مذکور خواهد شد چهارم در قوله والله ایمانکم اشارتست باکتفا بظاهر ایمان و
عدم وجوب تحقق آن در نفس الامر فح نکاح منافق جایز باشد ودرین کلام دلا
لتست بر کفاده کافیست مساوی در ایمان وزیاده برین شرط نیست وبرانکه تفاوتی
نیست یا حصول بایمان میان غنی وفقیر وحر ورق ولهذا حر ورق در عقب آن
فرموده که بعض ای الجمیع ومن ادقاتکم من نسل آدم لا مزیه لاحدکم علی دقیقه پنجم
فانکحوهن باذن اهلهن دلالت میکند بر عدم استقلال امه بعقد بر نفس خود بلکه

لابدار

لابدست از اذن سید زیراکه عین منافع او مملوک سیدست واز جملهٔ آن منفعت بضع است
پس بدون اذن ورضای سید تصرف دران جایز نباشد ودر صحت عقد فضولی خلافست
ودران دلالتی نیست بر قول ابو حنیفه بجواز مباشرت اما در عقد خود تا از برای او احتیاج
باشد وبدانکه فرقی نیست میان عبد وامه درین وهمچنین فرقی نیست میان انکه سید
باشد یا اذن ومیان انکه نکاح دایمی باشد یا منقطع سیوم قوله واتوهن اجورهن ای
مهورهن وتسمیهٔ مهر باجر بجهت آنست که اجر در مقابل منفعه است وبضع منفعتست
وقوله ای بسهولة وطیب نفس من غیر مطل وسوء خلق واینجا سوالی وارد میشود
وآن اینست که مهر ملک سیدست پس چرا نگفت آتوا موالیهن اجورهن واقع شده
بعضی جواب گفته اند که ادای اموال بغیات ادای آنست بموالی ایشان بموجب العبد و
ما فی یده کان لمولاه ویا انکه مضاف محذوفست ای فاتوا موالیهن ودرین هر دو وجه
نظرست اما اول زیراکه مملوکیت مسلم است اما اینکه تسلیم اموال بایشان تسلیم ان باشد بموالی
ایشان ممنوع واما ثانی جهت انکه مضاف را حذف نمیکنند با اشتباه واینجا اشتباه وا
قع است واولی در جواب آنست که تقدیم مهور از دواج از عواید عربست پس اذن در نکاح
مستلزم اذن باشد در قبض مهر هشتم در ذکر احصان که بمعنی عفت است ونفی سفاح دلالتست
بر منع از نکاح زانیه واین منع بر وجه تحریمست بنا بر قول انکسی که قایل بتحریم باشد ویا بر وجه
کراهت بنا بر قول غیر وقوله محصنات غیر مسافحات حالست از ضمیر هن فانکحوهن حال ا
حصانهن وعدم سفاحهن هشتم فاذا احصن فان اتین ای فاذا تزوجن ثم اتین بالزنا فعلیهن
نصف حد ابر الحر وعذاب بمعنی حدست بدلیل قوله فلیشهد عذابهما طایفة من المؤمنین وغیر
ذلک ومراد باین جلدست خاصه نه رجم باجماع وبجهت انکه رجم اهلاکست واما اموال مد
لی خودند پس جایز نباشد اضرار موالی بذنب غیر ایشان وبجهت انکه رجم اهلاکست
منتصف نمیشود همچنانکه جلد که انتصاف درو ممکنست اگر گویند فایدهٔ فاذا احصن
چیست وحال انکه جلد بر اما واجبست در حین صدور زنا از ایشان واگرچه محصن نباشد
گوییم قومی بر انند که واجب نیست حد بر ایشان با صفت احسان بجهت همین شبهه واکثر
برخلاف اینند زیراکه آیه دلالت ندارد در عدم حد الا بدلیل خطاب واین حجت نیست ومع
ذلک لازم نمی آید از عدم دلالت آیه بر وجوب حد بر ایشان عدم وجوب آن زیراکه اثبات

داخلند در آیهٔ الزانیة والزانی فاجلدوا کلّ واحد منهما مائة جلدة پس این آیه مخصص باشد
بآیهٔ فاذا احصن واجماع منعقدست برانکه فرق نیست میان عبد وامه در تنصیف مهر نهم
قوله ذلک لمن خشی العنت اشارتست بنکاح اما پس ظاهر شد که آن مشروطست بدو شرط
بتفصیلی که گذشت ودر تفسیر عنت خلافست نزد بعضی وقوعست در زنا ونزد بعضی دیگر
حد چنانکه گذشت دهم وان تصبروا اوعن نکاح الاما خیر لکم ودر حریت اولاد اختلافست
یک قول آنست که تا ولد رق نباشد همچنانکه مذهب شافعی است واین صحیح نیست زیراکه
ولد تابع اشرف طرفین است وحریه اشرفست ولقوله صلّی الله علیه واله لا یرق ولد حر
وقول دیگر آنست که تا ولد تابع مولی ام واهل او نباشد وتا سید تفریق نکند میان زوجین
بهیچ وجه اولی آنست که خبریه آن بجهت آنست که تغییر ولد نکنند بانکه ولد تابع ام غیرست
ولهذا قال صلّی الله علیه وآله که الحرایر صلاح البیت والاما هلاکه وبعد از آن در بیان انکه این
تحلیل وتحریم بجهت مصالح بندگانست میفرماید که **یُرِیدُ اللّٰهُ** میخواهد خدای **لِیُبَیِّنَ
لَکُمْ** تا بیان کند برای شما انچه متعبد شوید بآن از احکام حلال وحرام ویا انچه مخفیست
بر شما از مصالح شما ومحاسن اعمال شما ان در یبین مقدرست ودر محل نصب است
که محل یرید است ولام مزیده است برای تاکید معنی استقبال ویا لام اراده کقوله شعر
اردت لکیما یعلم الناس انه، سراویل قیس والوفود شهود: وگویند مفعول
یرید محذوفست ولیبین مفعول له است یعنی حق تعالی میخواهد حق را بجهت انکه بیان
آن کند برای شهود شما **وَیَهْدِیَکُمْ** وراه نماید شما را **سُنَنَ الَّذِینَ** راههای
انکسانی که بودند **مِنْ قَبْلِکُمْ** پیش از شما یعنی دین ابراهیم واسمعیل یا روش پیشینیان
از اهل حق ورشد تا بطریق ایشان سلوک کنید **وَیَتُوبَ عَلَیْکُمْ** وبازگردید بر شما بتقلیل
اثقال ودفع احمال وتخفیف احکام وغفران آثام ویا ارشاد کند شما را بمنع شما از معاصی ویا بانچه
کفارهٔ سیآت شما باشد **وَاللّٰهُ عَلِیمٌ** وخدای داناترست بمصلحت شما در آنچه فرماید از احکام
حَکِیمٌ درست کردار وراست گفتار در هرچه حکم کند این دلیلست بر بطلان مذهب
مجبره چه حق تعالی میفرماید که ارادهٔ من بیان اوله است وتوبه وهدایت وایشان میگویند
که ارادهٔ او تلبیس ادله واصرار بر معصیت وضلالت **وَاللّٰهُ یُرِیدُ** وخدای میخواهد **اَنْ
یَتُوبَ عَلَیْکُمْ** انکه قبول کند توبه را بر شما یا دلالت کند بچیزی که سبب توبهٔ شما گردد

بگرد

تکرار بجهت تاکیدست بقوله وَيُرِيدُ الَّذِينَ ومیخواهد آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پیروی میکنند آرزوهای نفس خود را أَنْ تَمِيلُوا آنکه میل کنید از راه راست مَيْلًا عَظِيمًا میل کردنی بزرگ بجهت موافقت شما بر اتباع شهوات واستحلال محرمات وعظم آن نسبت بکسیست که اقتراف خطیه کند بر سبیل ندرت وبدون استحلال ان مراد باین جماعت فجره اند که بجهت اتباع شهوات در احکام شرع تهاون میکنند وبمثل زنا واشباه آن اقدام مینمایند ویا مراد مجوس اند که هیچ تحرج نمیکنند در محرمات ویا یهود ونصاری که نکاح محرمات را روا میدارند ودر روایت آمده که چون آیه تحریم خواهرزاده وبرادرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عمه ودختر خاله حلالست با آنکه خاله وعمه حرامند پس اگر خواهر حرامست خواهرزاده چرا حرام باشد وبدین شبهه خواستند که اهل اسلام بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدا میخواهد که شما را توبه دهد وجهودان میخواهند که شما را منحرف سازند يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدا أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ آنکه سبک کرداند از شما در اباحه نکاح بر وجهی که سبکبار شوید کما قال یرید الله بکم الیسر الآیه ولهذا مشروع ساخت برای شما شریعت حنیفه که سهل المأخذ است ومرخص ساخت شما را در مضایق مانند احلال نکاح دختر عم ودختر خاله وامه وغیر آن از ماتریدی نقل کرده اند که مراد تخفیف است در اثقال عبادات وتوبه از جنایات وترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که اینان را اغلال وآصار بسیار بوده وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ وآفریده شده است آدمی ضَعِيفًا ناتوان وعاجز از کشیدن بار تکلیف واز صبر بر ترک شهوات وبر تحمل مشاق طاعات لاجرم انرا بروی سبک کردانیم حسن گفته که ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده است قال الله تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیفست در مهم زنان وضبط خود از میل بایشان ویا در سرا وضرا ونخمت ومحنت شکیبا نیست محققان گویند که حق تعم از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف وناتوانی موسوم ساخت تا اگر در طاعت تقصیری کند یا بسبب متابعت از روی نفس نقص در حال او پدید آید بسمت ضعفی که بر حال کشیده شده زبان اعتذار بکشاید وتسمیه او بظلوم وجهول ازین مقوله است از ابن عباس مرویست که هشت آیه درین سوره است که فرزند آدم را بهتر است از هرچه در دنیا آفتاب برو تابد وآن اینست که یرید الله لیبین لکم والله یرید ان یتوب علیکم ویرید الله ان یخفف عنکم ان تجتنبوا کبایر ما تنهون عنه ان الله لا یغفر ان یشرک به ان الله لا یظلم مثقال ذره ومن یعمل

سوءا ويظلم نفسه ما يفعل الله بعذابكم الآية وجون حق تعالى بيان تحريم نسا نمود بر غير وجوب مشروع در عقب آن تحريم اموال ميفرمايد در وجوه باطله وميفرمايد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** اى آنانكه كرويده ايد **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ** مخوريد مالهاى خود يعنى اموال يكديكر را **بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ** بانچه ناروا وحرام باشد وحلال نبود در شريعت اسلام چون غصب وربا وقمار وخيانت و سرقه يا بعقود فاسده يا بسوكند دروغ يا بدعوى باطل وكواه زور وحاصل بناحق در اموال يكديكر تصرف مكنيد **إِلَّا أَنْ تَكُونَ** مكر آنكه باشد جهت تصرف ويا باشد بازركانى **تِجَارَةً** بازركانى وبيعى كه صادر شده باشد **عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ** از خوشنودى وخوشدلى هريك از شما كه متعاقدانيد در انوار كفته كه استثنا منقطع است واسم كان مضمر بتقدير اينكه لكن بان يكون التجارة وعن تراض صفت تجارتست اى تجارة صادرة عن تراض المتعاقدين وتخصيص تجارة از وجوهى كه هيچ تناول مال غير باشد بجهت آنست كه آن اغلبست واوفق مرد ذوى المروه را وميتواند بود كه مراد بآن مطلق انتقال باشد وتجارة در اصل لغت بمعنى استرباح است بهر وجه كه باشد ومزيد تبيين از قول صاحب كنز معلوم خواهد شد **وَلَا تَقْتُلُوا** ومكشيد بناحق وناروا **أَنْفُسَكُمْ** نفسهاى خود را يعنى اهل دين خود را چه همه مؤمنانند از روى حقيقت در حكم نفس واحدند كه المؤمنون كنفس واحدة يا نفس خود را مكشيد وهلاك مسازيد چنانكه جهال خواهند كه خود را براى بتان قربان ميكنند يا خود را در مهالك ومخاطرات مى افكنند كقوله ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة يا ارتكاب كارى ميكنند كه مؤدى بقتل شود ويا در حين شدت غضب وضجرت خود را ميكشند واهل تحقيق كفته اند كه ميكشد نفس خود را بارتكاب ذنوب يا بخوردن مال حرام يا بمتابعت هواى او يا بمباشرت اعمالى كه موجب سخط ربانيست وبنابرانكه قتل برحقيقت خود باشد آيه جامعست در توصيه ميان حفظ مال كه شقيق نفس است از حيثيت آنكه سبب قوام آنست وحق تعالى باين دو منهى استكمال نفس واستبقاى فضائل آن نموده بجهت رافت ورحمت خود كما اشار اليه **إِنَّ اللَّهَ** بدرستى كه خداى **كَانَ بِكُمْ** هست بشما اى اهل ايمان **رَحِيمًا** مهربان وامر ونهى كه ميفرمايد از غايت رحمتست در كنز كفته كه خطاب عامست ومراد بلا تاكلوا اموالكم اموال بعضكم است وحذف مضاف بجهت علمست بآن واحتمال عدم حذف دارد باينكه اضافه از براى تمليك نباشد بلكه براى مطلق اختصاص كقوله تعالى خلق لكم ما فى الارض وآيه مذكوره مشتملست بر سه حكم اول نهى از اكل اموال بباطل يعنى بسببى باطل ونامشروع پس شامل هر چيزى باشد

كم زنی

که شارع اباحت آن نفرموده چون غصب و سرقه و عقود فاسده خواه مشتمل بر ربا باشد یا فساد آن
بسببی دیگر باشد همچنانکه در کتب فقهیه مذکورست و همچنین داخلست هر چیزی
که بعقد نباشد چون قمار و اجرت زانیه و غیر آن و بالجمله این مجملی است که مفسرست ببیان
پیغمبر و اهل بیت او علیهم السلام و تخصیص اکل بجهت آنست که اعظم منافعست و از باب اطلاق
و اراده لازم که مطلق تصرفست پس شامل تصرفات باشد دوم اباحت انچه بسبب تجارتست
و استثنا اینجا منقطع و مراد تملک است بعقد معاوضه مالیه محضیه و تخصیص تجارت
که اغلبست در طریق کسب کقوله صلی الله علیه و آله الرزق عشرة اجزاء تسعة منها فی التجارة و
اینجا چند فرعست اول آنکه شرطست در تجارت که از تراضی طرفین باشد پس هر چه غیر این
باشد از تحت اباحت خارج است دوم مالک و ابو حنیفه گفته اند که مراد تراضی متعاقدین
است در حال عقد پس اگر بعد از تراضی بیع واقع شود آن بیع لازم خواهد بود و هر یک را
بدون دیگری خیار در فسخ آن نخواهد بود قبل از تفرق و شافعی گفته که مراد تفرقست در
مجلس بیع از تراضی متعاقدین پس ایشانرا خیار باشد قبل از تفرق و این مذهب اصحاب
ماست لقوله صلی الله علیه و آله البیعان بالخیار ما لم یتفرقا یعنی بایع و مشتری اختیار دارند
در فسخ قبل از تفرق مجلس سیوم عقد مکروه باطلست اما اگر بعد از اکراه اجاره بدهد
صحیح خواهد بود بجهت حصول رضا چهارم مراد برضا رضائیست که در شرع معتبر باشد
پس رضای صبی و مجنون و سکران و سفیه و مفلس اعتبار نداشته باشد فی عقود
ایشان صحیح نباشد و اگر چه اجازت بدهند بعد از زوال مانع و فرق میان ایشان و
میان مکره اعتبار عقد اوست بدون اکراه او و مانع حکم است نه مانع سبب که آن عقد
بیعست پنجم رضا شرطست از سایر عقود بجهت اجماع بر عدم فرق مگر آنکه خیار مجلس
مختص است به بیع و در غیر آن راه ندارد ششم در تملک حصول رضا کافی نیست بدون
عقد خواه مبیع جلیل باشد یا حقیر بجهت آنکه رضا کافیست در محقرات و اصح نزد اصحاب
او رضا مطلقا کافیست نزد جماعتی از اصحاب ما و این مشهورست نزد ما و فتوی بر اینست
و جمعی دیگر گفته اند که کافی نیست بجهت قبح تصرف در مال غیر عقلا و نقلا و بقوله علیه السلام
لا بیع ما لیس عندک و قوله علیه السلام لا بیع الا فیما تملک و مؤید قول اولست قضیه بارقی
و نیز پیغمبر صلی الله علیه و آله تقریر و تثبیت نفرمود بر باطل و نهی در محاکما مقتضی بطلان

نیست و مراد بنفی حقیقة نفی صفتیست از صفات آن لا بیع لازم واگرنه بیع ولی و وکیل صحیح
نباشد واگر حمل کرده شود بر ظاهر آن مراد این خواهد بود که مراد لا بیع الا فیما هو ملک او کالملک
بسبب الرضا والاذن واشتراط عدم صحت بیع ممنوعست و مثبت آن محتاجست بدلیلی
هشتم ولا تقتلوا انفسکم باینمعنی است که اگر کسی غیر خود را بکشد مقتول خواهد شد بجهت
قصاص پس او قاتل نفس خود باشد و یا مضاف محذوفست ای نفس غیرکم و حذف آن بجهت
عدم اشتباه است وگویند کلام بر ظاهر خود است زیرا که حق تعالی بنی اسرائیل را تکلیف کرد
بآنکه نفسهای خود را بکشند تا این قتل توبه ایشان باشد از ذنوب ایشان پس حق تعالی این
عقوبة را از امت مرحومه دفع کرد ولهذا قال ان کان بکم رحیما و محتملست که مراد این باشد که
لا تهلکوا بارتکاب الاثم فی اکل المال بالباطل و این وجه حسن است تا منشاق او و اخویت بر
طراز واحد باشد انتهی کلامه مرویست که فضیل بن عیاض را از معنی لا تقتلوا انفسکم سوال
کردند گفت حق تعالی میفرماید که غافل مباشید و برای خود ذخیره و زادی مدخر کنید که اگر کسی
سفری دارد زاد بر نگیرد و براه رود خود را کشته باشد و در خبرست که رسول صلی الله علیه و آله در بینش
عمرو بن عاص را بسوی فرستاد چون مراجعت کرد گفت یا رسول الله مرا در راه احتلام
واقع شد و سرمای سخت بود تیمم کردم و نماز گذاردم با قوم خود آنحضرت فرمود یا هذا
صلیت باصحابک وانت جنب گفتم یا رسول الله سرما بود و من از هلاک نفس خود میترسیدم و این آیه بخاطرم رسید که ولا تقتلوا انفسکم پس تیمم کردم و نماز گذاردم رسول صلی الله
علیه و آله بخندید و دیگر هیچ نگفت وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند فعل مذکور را یا اقدام
نماید بآنچه گذشت عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز از حق وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیداد
یعنی ایتان نمودن بآنچه مستحق آن نباشد و گویند مراد بعدوان تعدیست بر غیر و بظلم ظلم
نفس است بتعریض عقاب بر آن یعنی هر که منهیات مذکوره را بفعل آرد بجهت تعدی بر غیر که آن
اتلاف نفس و مال آنکس باشد و بجهت ستم بر خود بآنکه خود را در معرض سخط الهی دارد فَسَوْفَ
نُصْلِيهِ پس زود باشد که در آریم او را نَارًا در آتشی و چه آتشی مراد آتش دوزخ است
وَكَانَ ذٰلِكَ و هست این در آوردن بآتش عَلَى اللّٰهِ بر خدای تعالی يَسِيرًا اسهل و
آسان بدون صارفی و مانعی از آن و چون حق سبحانه ذکر سیات کرد در عقب آن ترغیب
نمود در اجتناب از آن و فرمود اِنْ تَجْتَنِبُوا اگر یک طرف شوید و پهلو تهی کنید کبائر

ما تنهون

ما تنهون از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عنه از آن یعنی خدا و رسول شما را از آن نهی کرده اند نکفر عنکم در گذاریم و عفو کنیم از شما سیئاتکم گناهان شما را یعنی اجتناب کبایر بر شما کفارت ارتکاب صغایر کردانیم و هر صغیره که از شما صادر شده باشد از نمازی تا نمازی دیگر یا از جمعه تا جمعهٔ دیگر یا از رمضان تا رمضان دیگر از شما در گذاریم و عفو کنیم کما رواه الکلبی عن ابن عباس ان تجتنبوا الذنوب التی اوجب الله فیها الحد و سمی فیها النار نکفر عنکم ما سوی ذلک من الصلوة الی الصلوة و من الجمعة الی الجمعة و من شهر رمضان الی شهر رمضان وندخلکم و در آوریم شما را مدخلا کریما در موضعی بزرگ و شریف که آن بهشت و مینو اند بود که مدخلا مفعول مطلق باشد یعنی شما را در آوریم در آوردنی با کرامت و با عزاز و اکرام ببهشت در آریم ابو هریره گفت یکروز رسول خدای صلی الله علیه و آله بر منبر میفرمود که بآن خدائی که جان من بامر اوست و سه بار این کلمه تکرار فرمود و خاموش شد مردمان بگریه افتادند جهت آنکه ندانستند که رسول خدای این سوگند و تکرار از جهت چه چیز یاد فرموده بعد از آن فرمود که هیچ بندهٔ نباشد که او پنج نماز بگذارد و ماه رمضان روزه دارد و از کبایر اجتناب کند الا درهای بهشت برای او بگشایند پس این آیه بر خواند که ان تجتنبوا کبائر الآیه و بدانکه علما را در کبایر اختلافست و از جمله آنچه باتفاق کبیره است قتل نفس محرمه است و ظلم و غصب و قذف محصنات و زنا و لواط و ربا و شرب خمر و فرار از زحف و این قول از عبدالله عبدالله عباس و از ابن جبیر روایتست و از صادق علیه السلام نیز مرویست الا آنست که در حدیث آنحضرت شرک بخدا و انکار بولایت و عقوق والدین زیاده شده است عبدالله مسعود روایت کرده که از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که اعظم کبایر کدام است گفت شرک و قتل اولاد بجهت خوف فقر گفتم بعد از آن کدامست فرمود زنا با زن همسایه و تصدیق این در کتاب خدا است حیث قال والذین یدعون مع الله الها آخر و در توریه آمده که امهات گناه سه اند اول کبر که ابلیس بآن اقدام نمود دوم حرص سیوم حسد و نیز از ابن عباس و ابن مسعود نقل است که کبیره هفت تا هفصد و نزد بعضی هر گناهی که حق تعالی از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن بنار است چنانچه ندخله نارا یا بغضب و لعنت ما و غضب الله علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال کما قال ولهم عذاب الیم و غیر از صغایر است و در

انوار آورده که اقرب تاویل بصحت آنست که کبیره گناهیست که شارع بر آن حدی مترتب ساخته یا در باب آن وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت آن بدلیل قطعی ثابت شده و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آمده که کبایر هفت اند الاشراک بالله و قتل النفس التی حرم الله و قذف المحصنة و اکل مال الیتیم و الربا و الفرار من الزحف و عقوق الوالدین و بعد از آن آنحضرت فرمود که من لقی الله سبحانه و هو بریء منهن کان معی فی بحبوحة جنة مصاریعها من ذهب هر که بخدا رسد و از این هفت گناه بری باشد با من باشد در بهترین موضع بهشت که درهای آن از طلاست و واحدی در تفسیر خود باسناد مرفوع تا ابن عباس نقل کرده که الکبایر الی سبعمائة اقرب منها الی سبع غیر انه لا کبیرة مع الاستغفار و لا صغیرة مع الاصرار یعنی گناهان کبیره بهفتصد نزدیکترست که بهفت الا آنست که کبیره باستغفار مرتفع است و صغیره باصرار صغیره نمیباشد یعنی منجر بکبیره میشود و گویند مراد بآن اینجا انواع شرکست بقوله ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک و نیز گفته اند که صغر ذنوب و کبر آن نسبت بما فوق و ما تحت آنست و اکبر کبایر شرکست و اصغر صغایر حدیث نفس و میان این هر دو وسایط اند که نسبت بما فوق کبیره اند و بما تحت صغیره و در مجمع آورده که از ابن عباس نقل است که کل ما نهی الله تعالی عنه فهو کبیرة و از اینجاست که اصحاب ما گفته اند که همه معاصی کبایر اند از حیثیت آنکه قبایح اند و لکن بعضی اکبر از بعضی اند و در ذنوب صغیره نیست فی حد ذاتها بلکه صغر آن نسبت با چیزیست که اکبر از وست و استحقاق عذاب در و اکثر و نیز در مجمع البیان و عیون الرضا مذکورست که عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده که آنحضرت از پدر بزرگوار خود علی بن موسی الرضا علیهما السلام نقل کرده که آنحضرت از پدر عالیمقدار خود امام موسی الکاظم علیه السلام که آن حضرت فرمود روزی عمر بن عبید بخدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام آمد و سلام کرد و بنشست و آیه الذین یجتنبون کبایر الاثم تلاوت کرد و خاموش شد آنحضرت علیه السلام فرمود میخواهی که کبایر از کلام الهی برای تو بیان کنم گفت بلی یا بن رسول الله فرمود که اکبر کبایر شرکست بخدای کقوله ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و قوله انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماویه النار و ما للظالمین من انصار و بعد از آن یاس و نومیدیست از رحمت خدا زیرا که فرمود و لا تیاسوا من روح الله

انه

انّه لا ییأس من روح الله الّا القوم الکافرون و دیگر امن بودن از مکر و عقوبت او زیراکه فرموده و لا یأمن مکر الله الّا القوم الخاسرون و پنجم دیگر عقوق والدین است زیراکه حق تعالی عاق را جبار شقی گفته بزبان عیسی علیه السّلام و برّا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا و دیگر قتل ناحق زیراکه فرموده و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و دیگر قذف محصنات قوله تعالی انّ الّذین یرمون المحصنات المؤمنات الغافلات لعنوا فی الدنیا والاخرة و لهم عذاب عظیم و اکل مال یتیم از روی ظلم لقوله انّ الّذین یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و فرار از معرکه جهاد لقوله تعالی و من یولّهم یومئذ دبره الّا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأویه جهنم و بئس المصیر و اکل ربا لانّ الله تعالی یقول الّذین یاکلون الربوا لا یقومون الّا کما یقوم الّذی یتخبطه الشیطان من المس و نیز فرموده که فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و حرب من الرسول و سحر لانّه یقول و لقد علموا لمن اشتریه ما له فی الاخرة من خلاق و زنا لقوله و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا الّا من تاب و آمن و یمین غموس که ان یمین علی ماضی است لانّ الله تعالی یقول ان الّذین یشترون بعهد الله ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة و غلول و خیانة لقوله و من یغلل یأت بما غلّ یوم القیمة و منع زکوة مفروضه لانّ الله تعالی یقول یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون و شهادت زور و کتمان شهادت لانّه تعالی یقول و من یکتمها فانّه آثم قلبه و شرب خمر که معادل عبادت اوثان است و قوله تعالی و یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و جهت تعلیق فلاح بر اجتناب از آن کقوله یا ایها الّذین امنوا انّما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و دیگر ترک نماز بعمد لانّ رسول الله صلّی الله علیه و آله قال من ترک الصلوة متعمدا فقد برئ من ذمّة الله و ذمّة رسوله و دیگر نقض عهد و قطع رحم لانّ الله عزّ و جلّ یقول اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار عمرو بعد از استماع این کلام از امام علیه السلام گریان شد و های های بگریست و از مجلس حضرت بیرون امد و میگفت هلک والله من قال برأیه و نازعکم فی الفضل والعلم هالک شد کسی که برای خود سخن کرد و منازعت کرد با شما در باب علم و فضل و بدانکه نزد بعضی معنی آیه آنست که اگر اجتناب کنید از کبایر انچه منهی شدید از ان در ان سوره از نکاح و اکل اموال بباطل و غیر آن

از محرمات مذکوره از اول سوره تا اینجا و ترک آنها کنید در مستقبل تکفیر ذنوب شما کنیم که قبل
از نزول این سوره مرتکب آن شده اید از کبایر مذکوره در آن و لهذا قال ابن مسعود کلما نهی الله
عنه من اول السوره الی راس الثلثین فهو کبیره و مؤید اینست قوله قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم
ما قد سلف و قوله و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء الا ما قد سلف و باید دانست که مذ
هب حق آنست که هر که از کبایر پرهیز کند صغایر را و معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه
بطریق تفضل که مستلزم جوازست زیرا که وجوب مغفرت صغایر بر خدای تعالی از تایب
کبایر موجب اغرای مکلف است در کسب صغایر و این قبیحست و بر خدای تعالی روا نیست
در اسباب نزول و غیره مذکورست که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله رسانید که مردان شرف جهاد دادند و زنان از آن مثوبت محروم اند
و رجال با وجود احراز غنایم و قوه تحصیل مکاسب مال میراث را دو برابر ما میبرند
و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب رجال میگیرند و ما حسرت
میبریم که کاشکی ما را در دایره رجولیت دخلی بودی تا از ثواب جهاد و نصیب
میراث بهره مند میشدیم آیه آمد که و لا تتمنوا و آرزو مبرید ما فضل الله
آنچیزی را که خدای تعالی افزونی داد بسبب آنچیز از امور مالی و جاهی بعضکم برخی
از شما که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند چه شاید که خیر در عدم آن باشد
و مقتضی منع آن اینست که تمنی مذکور ذریعه تحاسد و منجر بر عدم رضا بقسمت
حق تعالی و معارض حکمت و مصلحت او پس بجهت تسلیه ذکور و اناث هر یک
میفرماید که للرجال نصیب مردان را بهره ایست مقدر مما اکتسبوا از ثواب
آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و یا از ربح دنیویه و مکاسب آن
و یا از نصیب میراث و للنساء نصیب و مر زنان را نصیبی مقدر مما اکتسبن
از ثواب آنچه کسب کرده اند چون عفت و طاعت ازواج یا از ربح مکاسب دنیویه
و یا از بهره ارث پس طلب فضل کنید بعمل نه بحسد و تمنی و چون هر یک نصیبی مفروض
و سهمی معلوم دارید آرزو و بهره دیگری مبرید و در بعضی روایت آمده که چون
آیه للذکر مثل حظ الانثیین نازل شد زنان گفتند که میترسیم که همچنانکه نصیب ما
در دنیا نصف نصیب مردانست ثواب اعمال ما در آخرت نیز چنین باشد حق تعالی فرمود

که مردان

که للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن و سئلوا الله وبخواهید از خدا
وطلب کنید من فضله از کرم وبخشش او تا مقاصد شما بحصول بپیوندد از ابو عبد الله
علیه السلام مرویست که مراد ازین آنست که تمنای آنچیزی مکنید که از برای مردمان مقدر
چه آن حسد است بلکه مثل آنرا سوال کنید از خزاین احسان او که سمت نفاذ می پذیرد وبگویید
که اللهم اعطنی مثله واز رسول صلی الله علیه وآله مرویست که سلوا الله من فضله فانه یحب
ان یسال فضل خدا را از وطلبید چه او دوست دارد که فضل او را از وی طلبند وهر که فضل
او را نخواهد بر وخشم گیرد سفیان عیینه گفته که خدای تعالی ما را امر نکرد که از و سوال کنیم الا
بجهت آنکه اجابت آن کند و سایل را از خوان فضل خود محظوظ سازد اگر عطا را دوست
نمیداشتی ما را سوال آن نفرمودی پس طلب از و کنید تا بشما دهد ان الله کان
بدرستی که خدای هست بکل شیء علیما بهمه چیز دانا پس میداند که مستحق فضل او کیست
وچون معلوم شد که بهمه چیزی عالمست پس هرچه دهد وبهر که دهد چنان باید وجز آن
نشاید اورده اند که در جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند واو را در میراث داخل
سایر ورثه میکردانیدند وحق تعالی از ان نهی داشته که ولکل وبرای هر که ترا جعلنا
معین کردانیدیم موالی میراث خواران که بجهت ولایت وقرابت که احراز نصیب
خود کنند مما ترک الوالدان از انچه باز کذارند پدر ومادر والاقربون وخویشان
ونزدیک مما ترک از برای بیان لکل است با فصل بجامل ویا آنکه من صله موالی باشد
که در معنی وارث است ومعنی آنست که برای هر میتی کردانیدیم میراث خوارانی از انچه میت
کذاشته باشد وبنابرین در ترک ضمیریست راجع بکل وقوله الوالدان والاقربون استینافست که مفسر
موالی است ای هم الوالدان وبرین تفسیر اولاد اولاد بیرون میروند چه اقربون میتنا ولدا ولاد
نیستند همچنانکه متنا ودو والدین نیستند ویا آنکه جعلنا موالی صفت کل باشد ای لکل قوم جعلنا
هم موالی حظ مما ترک الوالدان والاقربون یعنی برای هر قومی کردانیدیم ایشانرا حظ ونصیبی
از انچه والدین واقربین کذاشته باشند ومرویست که رسم جاهلیت چنان بود که با یکدیکر
معاقده میکردند ورسم مخالفت ومحاهده در میانه ی اوردند وهر یک از متعاقدین
میکفت که هر یک حربی وسلمه سلمی دوست تو دوست منست ودشمن تو دشمن
من ترثنی وارثک ترا ز من میراث میبری ومن از تو تو عاقله من باشی ومن عاقله

تو واین سخنان را بسوگندان مؤکد میساختند که حلیف را سدس از میراث موّد بود چون
آیه مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما خلفا دارند که با خذ میراث
از یکدیگر پیمان بسته اند حکم آن چیست در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده مذکور نشد آیه
نازل گشت وَالَّذِینَ عَقَدَتْ وانکسانی که عقد مخالفت کرده اَیْمَانُکُمْ دستهای شما
با ایشان اسناد معاقده بایدی بر طریق مجازست وسبب درین اسناد آنست که مخالفان
بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی پس از بیعت حق تعالی میفرماید که انانی که دستهای
شما مخالفت بسته فَآتُوهُمْ بدهید مرایشانرا نَصِیبَهُمْ بهره ایشان که سدس میرا
ثست وحکم این آیه بآیه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله متاخر گشت با
ینوجه که تا ارحام باشند میراث بایشان نرسد اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی که خدای هست
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها شَهِیدًا گواه بر عهود و مواثیق و مخالفان این تهدید است
بر منع نصیب ایشان وگویند مراد بعقد عقد نکاح است وبنابرین آیه محکمست باتفاق وبدانکه
الذین مبتداست متضمن معنی شرط وخبر آن فاتوهم نصیبهم ویا منصوبست بفعل
مضمر مفسّر بما بعد خود کقولک زیدا فاضربه یا معطوفست بر الوالدان وقوله فاتوهم جمله
مبینه از جمله متقدمه وضمیر راجع بموالی صاحب کنز العرفان در تفسیر وتبیین این آیه
فرموده که موالی اینجا بمعنی وارث پس تقدیر اینست که جعلنا لکل انسان موالی یرثونه مما
ترک ومن برای تعدیه است وضمیر در ترک راجع است بمیت ای یرثونه مما ترکه
والوالدان خبر مبتدای محذوفست ای هم الوالدان والاقربون دو نظرست اما اول بجهت
انکه مقتضی این معنی است لکل صنف الترکه وارثا واین فاسدست زیراکه وارث مشترکند
در هر جزئی از صنعی از ترکه واما ثانی زیراکه والدان واقربین وارث اند نه موالی بدلیل انکه
معطوف شده بران قوله والذین عقدت ایمانکم که وارثند زیراکه بعد ازان فرموده که فا
توهم نصیبهم وایمان اینجا جمع یمین یدست زیراکه عرب نزد عقد دست یکدیگر را
میگرفتند وعاقد ایشان میگفت که دمی ونارکی ناری وحربک حربی وسلمک سلمی ترثنی دمک
وارثک وتطلب بی وتطلب بک وتحمّل عنّی واعقل عنک وبجهت این عقد حلیف
سدس میراث حلیف خود میبرد واین از باب اسناد فعلست بسبب آن چون این
معنی بر صفحهٔ خاطر منقش شد بدانکه اینجا چند فایده است اول انکه در جاهلیت باین

عقد

عقد از یکدیگر میراث میگرفتند نه اقارب چنانکه گذشت پس حق تعالی در مبدأ اسلام این را
بر قرار خود بگذاشت و بعد از ان منسوخ شد و توارث ایشان باسلام و هجرت بود چنانکه
در روایت امده که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بمدینه آمد مواخاة فرمود میان مهاجر و انصار
و مهاجری از انصاری میراث میبرد و بعکس و قریب میراث نمیگرفت از کسی که مهاجرت نکرده
بود و درین باب این آیه نازل شد که ان الذین آمنوا وهاجروا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله
والذین آووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض والذین امنوا ولم یهاجروا و بعد از ان این
منسوخ شد بقرابت در رحم و اسباب و انساب لقوله اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
دوم حکم میراث بمعاهده و معاقده که مسمی بضامن جریره است منسوخ است نزد شافعی مطلقا
وارث بآن حاصل نمیشود و نزد اصحاب ما ابحنیفه نیست بلکه نیز ما نا ثبت نزد عدم وارث
نسبی و سببی بجهت انکه بصحت پیوسته که پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز فتح خطبه بخواند و فرمود
ما کان من حلف فی الجاهلیة فتمسکوا به فانه لم یزده الاسلام الا شدة ولا تحدثوا حلفا فی الاسلام
و نزد ابوحنیفه آنست که چون شخصی اسلام اورد بر دست مسلمانی و عقد تعاقد و توارث
بینهما واقع شود صحیح است که از یکدیگر میراث گیرند سیوم بر مذهب ما حکم ارث بتعاقد
باقیست آیه منسوخ نباشد بلکه محکم باشد لیکن ارث در ان مجملست و مفتقر بشرایط مخصصات
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و انیکه بعضی گفته اند که معاقده اینجا بمعنی مصاهره است و اشارت
بارث زوجین است که حبیبه زوجه سعد بن الربیع الانصاری یا جمیله زوجه ثابت قیس
طریق نشوز پیش گرفته با شوهر بی راهی بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی
وی زد او شکایت نزد پدر برد و باتفاق پدر نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رفته قصهٔ
گذشته را بموقف عرض رسانید آنحضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه
قصاص شده بتجسس قصاص شتافتند حضرت شخصی را بعقب ایشان فرستاد و باز گردانید
و فرمود اردنا امرا واراد الله امرا والذی اراد الله خیر ما اراده کاری کردیم که قصاصست
وانچه حق تعالی اراده فرموده بهترست پس فرمود که چون شما بیرون رفتید جبرئیل امد و این
آیه اورد که الرجال قوامون مردان کارگذارانند و ایستادگان علی النساء بر زنان
و قایم بامور معاش ایشان مانند قیام ولات بر رعیت پس تحلیل این نمود بدو امر که موهبی
و کسبی است بقوله بما فضل الله یعنی این بسبب انچیزیست که تفضیل کرد خدای

وافزونی داد بعضهم برخی از ایشان را که مردانند علی بعض بر برخی که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقلست و علم و حسن تدبیر و مزید قوت در اعمال و عبادات و فور فهم و حدس و جهاد و کمال صوم و صلوة جمعه و نماز عیدین و قضا و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و استبداد بطلاق و امثال آن و اینکه انبیا و ائمه از مردانند از جهة فضایل اکمل و اشرف است و بما انفقوا و دیگر فضیلت داد مردان را بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر زنان من اموالهم از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه مرویست از رسول صلی الله علیه و آله که المرأة مسکینة مالم یکن لها زوج گفتند یا رسول الله و ان کان لها مال فرمود نعم بعد از آن این آیه تلاوت نمود که الرجال قوامون علی النساء فالصالحات پس زنان شایسته حال قانتات فرمان برندگانند مر خدای را در قیام نمودن بحقوق شوهران و غیر آن حافظات للغیب نگاه دارندگان مر غایب شدن ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت خود و ضبط اموال ایشان بما حفظ الله بنگاه داشت خدا ایشان را و عاصم ایشان شد از تجاوز از حدود الله بوسیله امر او بر حفظ غیب و حث بر آن بوعد و وعید و توفیق دادن ایشان را در آن و بآن چیزی که خدای حفظ ایشان نمود بر شوهران از مهر و نفقه و قیام بحفظ ما یحتاج ایشان و دفع ضرر از ایشان و بنا بر این با از برای مقابله و جزا یعنی چون خدای شوهران را امر بحفظ ایشان کرده و بر ایشان مهر و نفقه واجب گردانیده پس باید که در مقابله آن بحفظ الغیب ایشان کوشند و در رعایت عفت و حفظ مال ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که خیر النساء امرأة ان نظرت الیک سرتک و ان امرتها اطاعتک و اذا غبت عنها حفظتک فی مالها و نفسها و تلا هذه الآیه یعنی بهترین زنان زنیست که چون در تو نگرد مسرور سازد ترا و اگر با و کار فرمائی فرمان تو برد و چون از و غایب شوی حفظ الغیب ترا رعایت کند در مال و نفس خود و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود و گویند مراد حفظ اسرار است یعنی زنان صالح آنانند که اسرار شوهران خود را نگاه دارند و افشای آن نکنند و این قول مرضی صاحب کنز است چنانکه بیاید واللاتی و آن زنانی که تخافون نشوزهن میترسید شما نافرمانی و تسلط ایشان را بظهور اسباب و امارات آن نشوز یعنی ارتفاع است از مطاوعت ازواج در چیزی که واجب باشد و در کشف که خوف اینجا بمعنی علمست بوقوع آن یعنی

اگر میدانید نشوز و مخالفت زنان را فَعِظُوهُنَّ پس پند دهید ایشان را بکلماتی که دلهای
ایشان را نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشان را و آگاه کنید از تعلیم حقوق ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ
و ببرید و بکناره روید فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاهها یعنی در یکجامه خواب مباشید یا پشت
بر ایشان و گویند این کنایتست از ترک جماع وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشان را زدنی که عضو
بخراشد و نشکند و زشت نگرداند و گویند که وعظ نزدیک خوف نشوز است و هجر هنگام
ظهور نشوز و ضرب وقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شما را و آنچه
حکم و طبع شماست باز آیند فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ پس مطلبید بر ایشان سَبِيلًا راهی
بتوبیخ و ایذا یعنی بعد از اطاعت و توبه از نشوز از اهانت و آزار ایشان دست بدارید و نشوز
ایشان را کان لم یکن انگارید بجهت زوال سبب چه تایب از ذنب همچو کسیست که ذنبی
از او صادر نشده باشد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست عَلِيًّا برتر از آنکه بر ایشان
تظلم راضی شود كَبِيرًا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد پس از و حذر کنید و بترسید چه او قدر
ست بر شما از قدرت شما بر کسانی که در تحت یدین شما اند مرویست که ابو مسعود انصاری
تازیانه بغلام خود میزد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که الله اقدر علیک منک علیه ابن مسعود
تازیانه را بینداخت و غلام را آزاد کرد و گویند معنی آنست که او سبحانه با وجود علو شان خود
در ذات و صفات و تجاوز مینماید از سیئات شما و توبه شما را قبول میکند پس شما احق باشید
بعفو ازواج خود در کنز آورده که آیت مذکوره متضمن چند حکمت یکی آنکه رجال را بر نسا قیام ولایت
و سیاست و تعلیل این بدو چیز فرموده یکی موهبی از جانب الهی و آن اینست که او سبحانه
تفضیل رجال نموده بر نسا بامور کثیره که آن کمال عقلست و حسن تدبیر و مزید قوت در اعمال
و طاعات و لهذا مخصوص شده اند بنبوت و امامت و اقامت شعایر و جهاد و قبول شهادات
ایشان در همه امور و مزیت نصیب در ارث و غیر آن و دوم کسبیست که آن انفاق ایشانست
بر ازواج و اعطای مهور بر ایشان یا آنکه فایده نکاح مشترکست بینهما و با در بما فضل الله و
بما انفقوا از برای سببیه است و ما مصدریه ای بسبب فضل الله و بسبب انفاقهم و بعضی فضلا
گفته اند که جواب از اینکه حق تعالی فرموده که بما فضلهم علیهن بلکه گفته که بما فضل الله بعضهم علی
علی بعض آنست که تفضیل نداده هر فردی را از افراد نسا که بسیار زنان واقع میشود که افضل اند
از بسیاری مردان و ذکر ضمیر تذکیر از روی تغلیب است پس رجل مفضل و امراة مفضله

در ان داخل باشد وح لازم نمی آید از تفضیل صنف بر صنف تفضیل شخص بر شخص و این جواب
خالی از ضعفی نیست زیراکه این هنگام در ایت دلیلی نخواهد بود بر تفضیل صنفی که غیر مدل
عیست زیراکه هرگاه بعضی از اشخاص رجال افضل باشند از بعضی اشخاص نسا و بعکس پس
کدام دلیل دلالت کند بر تفضیل صنف بر صنف دیکری که مرادست پس سوال رجال خود باقی
باشد دوم چون حق تعالی تفضیل رجال فرمود اراده نمود که جبر قلوب نسا نماید پس
فرمود که فالصالحات الی اخره وحافظات للغیب بانیمعنی است که حافظات لما یکون
بینهن و بین ازواجهن فی الخلوات من الاسرار و کویند مراد اینست که حافظات لفروجهن
والاموال ازواجهن واولادهم کما جاء فی الحدیث و درین قول نظرست چه این معنی اینست
که فی الغیب باشد بر تقدیر بر حذف مفعول لیه نه للغیب و تفسیر بما حفظ الله بر طریق
فرموده که مذکور شد سیوم بیان حکم نشوزست واصل آن ارتفاع است چنانکه کذشت و بعد از ان
شروع نمود کرده از ان بعصیان زوج و ذکر فا در خبر بجهت آنست که مبتدا متضمن شرط و جزا
ست زیراکه موصولست و وعظ بمعنی تخویف است بخدا و بعواقب و برهجر در مضاجع چند
قولست یکی عدم مجامعت دوم تولیه ظهر در فراش سیوم عدم بیتوته در یک فراش بلکه
در فراش دیکر بخسبد و مراد بضرب ضربیست که غیر خارج باشد و کاسر عظم نباشد
و وجه ترتیب ثلاثه است بر طریق مرتبت ذکر من حیث المعنی نه من حیث اللفظ زیرا
که واو مفید ترتیب نیست و ترتیب ذکر من حیث المعنی ترتیب احف پس انتقل
همچنانکه واجبست در نهی از منکر و انکه بعضی تفسیر تخافون تعلمون کرده اند قولی ضعیفست
واصح آنست که اکر امارت نشوز ظاهر شود پس پند دهید ایشانرا و اکر اظهار نشوز
کنند هجرت نمایید از ایشان و اکر بر نشوز استمرار نمایند بزنید ایشانرا انتهی کلامه و در خبر
ست که رسول صلی الله علیه و آله عات السوط و حیث یراه اهل بیتک یعنی تازیانه جای در
اویز که اهل البیت و زیر دستان ترا ببینند تا بجهت خوف آن بنشوز اقدام ننمایند
اسمای بنت ابی بکر کفت من زن چهارم زبیر عوام بودم چون بر یکی از زنان خود
خشم کرفتی او را بچوب که جامه بران بپیچند زدی چنانکه اعضای او را درهم شکستی و در
مجمع اورده که از ابو جعفر علیه السلام مرویست که مراد بهجرت در مضاجع پشت کردن مرد
ست در جامه خواب و اکر ازین منزجر نشود او را باید زد و کلبی در تفسیر خود از ابن

عباس

عباس نقل کرده فعظوهن بکتاب الله اولا بان تقول اتق الله وارجعی الی طاعتی فان رجعت
والا اغلظ لها القول فی القول فان رجعت والا اضربها ضربا غیر مبرح آنست که قطع لحم وکسر عظم
نشود واز ابو جعفر که از ضرب بسواک وچون حق تعالی حکم مخالفت احد زوجین نمود در عقب
آن بیان حکم بکیفیت دفع مخالفت میفرماید بقوله فان خفتم واگر ترسید با مارات یا دانید
بمشاهده ای حکام شرع یا اولیاء زوجین شقاق بینهما ناسازکاری وخلاف میان مرد
وزن مرجع ضمیر زوجین محذوفست بقرینه سوق آیه سابقه واضافه شقاق بظرف یا بجهت اجرای
آنست در مجرای مفعول به کقوله یا سارق اللیله یا فاعل کقولک نهار که صائم حاصل که اگر خوف مخالفت
باشد یا آنکه مخالفت افتد میان زوجین فابعثوا پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز یا رفع
آن حکما من اهله میانجی که صلاحیت حکومت داشته باشد از قبیله مرد وحکما ومیانجی
دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد من اهلها از قبیله واقربای صحرا زن تا او نیز
مکنون خاطر زن را از طلب صحبت زن ومیل فرقه او بداند یا مانع نشوز نماید چه اقارب
عارفند ببواطن احوال وطلب از برای صلاح واین بر وجه استحبابست چه اگر جانب را
از برای حکومت نصب کنند نیز جایزست وگویند خطاب راجع باز واج وزوجاتست یعنی هر یک از زوج
وزوجه بعث حکمی کنند از اهل خود ان یریدا اگر خواهند حکمین اصلاحا بصلاح آوردن
زوجین یوفق الله سازکاری افکند خدای بینهما میان شوهر وزن وبنابرین
معنی ضمیر اول راجع بحکمین است وثانی راجع بزوجین وملخص معنی آنکه اگر حکمین قصد
اصلاح کنند حق تعالی بحسن سعی ایشان ایقاع موافقت نماید بین الزوجین وگویند
هر دو ضمیر راجع بحکمین است یعنی اگر حکمین قصد اصلاح کنند توفیق نماید حق تعالی
میان ایشان تا بحکم خود اتفاق نمایند ومقصود ایشان حاصل شود واگر ارادهٔ فساد داشته
باشند ومختلف الحکم باشند حق تعالی توفیق نماید الفت ووفاق را در میان ایشان دفع کرداند ودرین
تنبیه است در آنکه هر که نیت خیر واصلاح داشته حق تعالی او را در آن توفیق دهد ان الله کان
بدرستی که خدای هست علیما دانا بمصالح زوجین یا بجمیع کاینات خبیرا آگاه از مقاصد حکمین
یا از جمیع جزئیات وچون بر ظواهر وبواطن عالمست پس میداند که چگونه دفع شقاق کند
وایقاع وفاق نماید صاحب کنز در تفسیر این آیه ذکر کرده که مراد بخوف شقاق ماهی مخوف
منه نیست وشقاق مستقبل معلوم نیست وهمچنین است آیه واللاتی تخافون نشوزهن چه

محو او استمرار است واما اگر مستمر نشود حکمی بآن متعلق نمیشود بجهت زوال آن وحاصل شقاق ا
خلافست وعدم اجتماع بر رای واحد پس گویا زوجین بجهت اختلاف یکدیگر هر یک در شقی وجا
نبی اند ودر اینجا چند مسئله است اول آنکه نزد بعضی خطاب فابعثوا راجع بزوجین است ونزد
جمعی دیگر باهل زوجین وگروهی دیگر برآنند که راجع بحکامست که دفع دعاوی ایشان
میشود واین قول منقولست از باقر وصادق علیهما السلام واین اصح است زیرا که اوفق بکلام که
وان خفتم است دلالت برین میکند دوم اختلافست در آنکه حکم حکمین مشروط برضای زوجین
است بر وجهی که الزام ایشان کنند بحکم حکمین بدون رضای ایشان یا نه نزد بعضی شرط است وصحیح آنست
که اگر متفق بر اصلاح شوند آنرا بفعل آرند بدون موقوف بودن آن باذن زوجین واگر متفق
بر فرقه شوند جایز نیست مگر باذن زوج در طلاق ومرءه در بذل سیوم خلافست در آنکه بعث
ایشان بحکمیت یا توکیل بعضی اصحاب ما بثانی قایلند زیرا که بضع حق زوج است ومال حق
مرءه پس احدی را نرسد که تصرف در آنها کند مگر باذن زوج وزوجه ودرین کلام نظرست
زیرا که استبعادی در ثبوت ولایت بر رشید نزد امتناع او از ادای حقی که بر وست
همچنانکه حکم کرده میشود در قضای دین مماطل بدون اختیار مدین واکثر اصحاب ما بر اولند واحتجاج
ایشان بآنست که نص وارد شده بآنکه ایشانرا میرسد که اصلاح کنند بدون استیذان وتفریق
ایشانرا جایز نیست الا باذن زوجین واگر توکیل میبود این حکم مبنی تابع وکالت میبود ودال
برینست قوله فابعثوا خطاب بحکام فرموده وتسمیه مصلحین بحکمین نموده واگر بتوکیل
میبود خطاب بزوجین واقع میشد باین وجه که فابعثا واصل خلاف مبنی است برآنکه آیا ر
ضای زوجین شرطست یا نه پس کسی که شرط رضا کرده گفته که آن توکیل است وکسی که شرط آن
نکرده قایل بتحکیم است چهارم اختلافست در آنکه آیا بعث حکمین بدون زوجین جایزست
یا نه بعضی گفته اند که جایز نیست زیرا که شرط آن نکرده بجا از زوجین وکیفیت اصلاح ایشان
ومحبت وکراهت ایشان ونیز اهل بجهت قرابت مستوجب اینست که زوجین اطاعت قول ایشان
کنند وبحکم ایشان مطمئن شوند بخلاف اجنبی ونیز ظاهر آیت صریحست برآن ونزد بعضی دیگر جایزست
زیرا که غرض حصول صلاحست وتقیید آیه بجهت اغلبیت است واین قول مشهورست
میان اصحاب پنجم آیا حکمین را میرسد جمع وتفریق بدون اذن زوجین یا نه بعضی گفته اند
که میرسد بنابر اشتراط رضای زوجین در حکم حکمین وکیل اند ونزد جمعی دیگر ایشانرا جمع جایزست

دون

نه تفریق مگر بعد مگر بعد از استیذان مرد در بذل و زجل در طلاق اگر خلع باشد و این مشهور
است میان اصحاب ما و فتوی بر اینست و بعضی از اصحاب ما گفته اند که اگر حکم حکمین را حکم کرده
باشند در اصلاح و طلاق انفاذ حکم کنند بر طریقی که صلاح بینند و اگر علی الاطلاق ایشانرا حکم
ساخته تفریق جایز نیست مگر بعد از مراجعت بزوجین و این کلام حسن است ششم اگر اختلاف
کنند حکمین بآنکه احدهما اختیار اصلاح کنند و دیگری تفریق حکم ایشان ممضی نیست قطعا
و اگرنه ترجیح بلا مرجح لازم آید یا جمع بین النقیضین هفتم در حکمین بلوغ و عقل و عدالت و
حریت و ذکوره و آنچه شرط کنند از شروط سابقه بآن عمل کنند و اگرنه نقض حکم ایشان کنند
و لازم میشود حکم بصلح و اگرچه احد زوجین غایب باشند و نزد بعضی لازم نیست و این
ضعیفست چه حکم بر غایب نزد ما جایزست و بدانکه چون حق تعالی در آیات متقدم امر
بندگان کرد بمکارم اخلاق در امر یتامی و ازواج و عیال بعد از آن بیان اخلاق حمیده
و محاسن پسندیده نموده در باب احسان و بجهت آنکه محاسن افعال و محامد خصال بدون
عبادت او سبحانه بر وجه وحدانیت و تنزیه او از شرکت در معبودیت منتج مثوبت را
نبود از ینجهت بطریق عظمیت اول امر بتوحید نموده فرمود که **وَاعْبُدُوا اللَّهَ**
و بپرستید خدا را بوحدانیت **وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ** و انباز مگیرید بوی **شَيْئًا** چیزی را
از اصناف غیر آن از شرک جلی و خفی **وَبِالْوَالِدَيْنِ** و بر و نیکوئی کنید به پدر و مادر
خود **إِحْسَانًا** نیکوئی کردنی بقول و فعلی **وَبِذِي الْقُرْبَىٰ** و بخویشان نزدیک بصله
رحم **وَالْيَتَامَىٰ** و به یتیمان بدلنوازی و سازکاری **وَالْمَسَاكِينِ** و بدرویشان که
بر مؤنت سنه قادر نباشند بصدقات و زکوات **وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ** و بهمسایهای
خویشاوند که هم حق جوار دارند و هم قرابت بشفقت و مرحمت و یا آنکسانی که قرب جوار
داشته باشید با ایشان **وَالْجَارِ الْجُنُبِ** و بهمسایهٔ بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد و یا همسایه
دور و یا همسایه کافر و حق جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند و نزد بعضی چهل گز و از جمله
حق جوار ارادهٔ خیرست بدیشان و دفع ضرر ایشان و در صحیح مسلم بروایت وارد شده که لا
یدخل الجنة عبد لا یا من جاره بوایقه ببهشت نرود بندهٔ که همسایه از شر او ایمن نباشد
و مرویست که مردی نزد رسول خدای آمد و گفت یا رسول الله دلم سخت شده است و از
رقت و نرمی دور گشته فرمود که با پدر و مادر نیکوئی کن و مسکینانرا طعام ده و دست

بر سر یتیمان فرود آور و طعامشان ده و با همسایه که خویش تو اند یا بیگانه صله و عطا وامگیر
و احسان از ایشان مرنجان گفت یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چه چیزست فرمود از حقوق او آنست
که اگر ترا بخواند اجابت کنی و اگر درویش شود دستگیری او کنی و اگر قرض خواهد بدهی و اگر
خیریت بدو رسد تهنیت گوئی و اگر مصیبتی بدو رسد تعزیت او نمائی و اگر بمیرد بجنازه
اش حاضر شوی و دیوار بر بالای دیوار او بلند نسازی تا منع باد نکند از و و او را
نرنجانی به بوی مطبوخات بعد از آن فرمود الجیران ثلثة جار له ثلثة حقوق حق الجوار و
حق القرابة و حق الاسلام و جار له حق جوار المشرکین من اهل الکتاب همسایه سه طایفه اند
یکی آنست که او را سه حق است بر تو و یکی را دو حق و دیگری را یک حق آنکه سه حق دارد همسایه
مسلمانست که او را علاقه نسب باشد با تو چون هم جوار دارد و هم حق قرابت و هم حق
اسلام و آنکه دو حق دارد همسایه مسلمانست که او را حق همسایگی و حق اسلامیت و آنکه یک
حق دارد همسایه مشرکست از اهل کتاب که همین حق همسایگی دارد و انس از رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده که من اذی جاره فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله هر که آزار
همسایه نماید آزار من کرده و هر که آزار من کند آزار خدا کرده و بعد از آن فرمود که جبرئیل
همیشه مرا وصیت میکرد در حق همسایه تا گمان بردم که از من میراث باو رسد والصاحب
بالجنب و دیگر نیکوئی کنید با هم پهلو یعنی همنشین و هم صحبت و در کشاف گفته
که مراد مصاحبست و این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم
او حرفت یا همنشین در مسجد و در مجلس و یا زوجه و یا مجاور و غیر آنست
و نیکوئی با او حق صحبت اوست و بنای آن بمهربانیست وابن السبیل و باد
هکذریان غریب و اگرچه در شهر خود غنی باشند و یا مهمانان تو از ابن عباس
وما ملکت ایمانکم بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند ان الله
بدرستی که خدای لا یحب من کان دوست نمیدارد با عطای مثوبت هر کرا که باشد
مختالا خرامنده متکبر که ننگ دارند از والدین و اقارب و همسایها و مهمانان و بندگان
و با ایشان نیکوئی نکند فخورا نازنده ستاینده که تفاخر کند بر ایشان و حقوق
الهی مؤدی نسازد و باحسان با خلق نپردازد ابوذر غفاری رضی الله عنه روا
یت کرده که رسول صلی الله علیه و آله علامی بعض بخیلند و فرمود او را نیکو دار طعامی که

وجار له اثنین حق الجوار وحق الاسلام

خود

خود میخوردی با و نوازش کن و انچه خود میپوشی او را بپوشان من روزی پیرهنی
داشتم انرا بدو پاره کردم و یک نیمه باو دادم و نصفی خود پوشیدم چون بمسجد رفتم
رسول صلی الله علیه واله فرمود که پیرهن را چرا پاره کردۀ گفتم یا رسول الله مرا فرمودی که غلام
را نیکو دار و او را از انچه خود میخوردی و میپوشی محظوظ کردان من همین یک پیرهن داشتم
نیمهٔ انرا بوی دادم فرمود احسنت نیکو کردی او را نیکو دار من بخانه باز امدم و او را ازاد کردم
چون نزد رسول آمدم فرمود که با غلام چه کردی گفتم او را برضای خدای آزاد کردم فرمود آجرک
الله خدا ترا مزد دهاد امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله فرمود آخرین سخن
رسول خدای این بود که الصّلوة وما ملکت ایمانکم نماز بپای دارید و زیر دستانرا
نیکو دارید و شبهه نیست که این آیه جامع است و متضمن بیان ارکان اسلام و تنبیه بر
مکارم اخلاق و هر که دران تدبر کند چنانکه حق تدبر است و متذکر گردد همچنانکه حق
تذکرست او را غنی گرداند از مواعظ بلغا و او را ره نماید بعلوم کثیره امام قشیری
گفته هرگاه جار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایه نفس را که دلست
بطریق اولی که فرو نگذاری و خواطر متفرقه و خیالات ردیه از وی باز داری و با همسایه
دل که روحست نیکوئی کنی و او را از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات
منع فرمائی و همسایهٔ روح را که سرست از غیبت بواطن شهودات و حجابت مکاشفات
مانع شوی و از همه سزاوارتر انکه و هو معکم غافل نکردی و چون اختیال و فخر مانع
احسانند با قارب و جیران و غیر ایشان از بهت بعد ازین بر سبیل بدلیت از
قوله من کان مختالا فخورا میفرماید که الّذین یبخلون یعنی دوست ندارد خدای
آنانرا که بخل میورزند و میتواند بود که موصوله باصله منصوب یا مرفوع المحل باشد
بر ذم و یا انکه مبتدا باشد و خبر آن محذوف ای هم احقاء بکل ملامة پس معنی آنست
که انانکه بخیلی میکنند بانچه حق تعالی بایشان عطا فرمود یعنی اخراج حقوق واجبهٔ آن
نمیکنند از زکوات و اخماس و غیر آن و یأمرون النّاس و میفرمایند مردمانرا بالبخل بخیلی یعنی بمنع از حقوق واجبهٔ آن و یکتمون و میپوشند
از خلق ما آتیهم الله انچه خدا داده است بایشان من فضله از فضل و بخشش
خود که آن غناست سزاوارند بهر علامتی و مستحق اند بهر سرزنشی از ابن عباس

روایتست که اسامة بن حبیب و بحر بن عمرو و رفاعة بن زید که از یهود بودند انصار را از وی
میگفتند که مال خود را باین مرد یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله و یاران مهاجر او نفقه میکنید که در
اندک روزگاری فرومانده شوید و محتاج گردید و مآل کار ایشان معلوم نیست که بکجا خواهد
کشید این آیه آمد که حق تعالی دوست نمیدارد اینجماعت را که بخل میورزند و مردمانرا
ببخیلی امر میکنند و صفات و نعوت پیغمبر که در توریه با ایشان اعلام کرده اند میپوشند
وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای کسانی که کافر نعمت اند و ادای حقوق
آن نمیکنند و اخفای عطای الهی مینمایند و بجهت آن پوشاننده نعمت حضرت رسالت اند عَذَابًا
مُهِينًا عذابی خوار کننده که عذاب دوزخ است وضع ظاهر در موضع مضمر که اعتدنا لهم است
بجهت اشعارست بانکه هر که از شان او بخلست و امر میکند مردمانرا ببخل و کتمان عطای الهی کافر
نعمتست و هر که کافر نعمت او باشد سزاوار عذابیست خوار سازنده همچنانکه خوار ساخته
نعمت او را ببخل و اخفا از سعید جبیر مرویست که این آیه در باره کسانی نازل شده که بعلم
بخل کنند از طالبان علم و اولی آنست که آیه را بر جمیع نعم تعمیم کنند از نعم مالی و غیر آن
در خبرست که روزی عمران حصین جامه قیمتی از خز مصری پوشید که مثل آن یافت نمیشد
و از خانه بیرون آمد و آنرا بمردمان نمود و دیگر پس از آن نپوشید سبب این را از وی
سوال کردم گفت خواستم که قول رسول خدا را کار بندم که فرموده اذا انعم الله الی عبد
نعمة احب ان یری علیه چون خدای تعالی به بنده نعمتی دهد دوست دارد که اثر آن
نعمت بر او ببیند و قوله وَالَّذِينَ عطفست بر الذین یبخلون یعنی حق تعالی دوست
نمیدارد آنانرا که يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند بر مالهای خود رِئَاءَ النَّاسِ برای
دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و اظهار جرئت و احسان خود تا مردمان تحسین ایشان
کنند و یا عطفست بر الکافرین یعنی آماده ساختیم عذاب مهین را برای کسانی که انفاق میکنند
اموال خود را بقصد ریا و مشارکه اهل بخل و نفاق بر سبیل ریا و یا در ذم و وعید بجهت آنست
که بخل و سرف که انفاقست بر غیر حق و طرفین افراط و تفریط اند یکسانند در قبح و استجلاب
ذم گویند مراد باینجماعت مشرکان مکه اند که بدشمنی حضرت لشکرها جمع میکردند و مالها خود
خرج مینمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبتنی بر ریا و سمعه و یا یهود اند که بر قوم خود
بجهت اعراض و اغراض نفقه میکنند وَلَا يُؤْمِنُونَ و نمیگروند از روی حقیقت بِاللَّهِ

بخدا وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه بروز باز پسین که روز قیامت یا بجهت آن در انفاق قصد
قربت و رضای الهی و ثواب اخروی کنند وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر که باشد دیو سرکش
یعنی ابلیس و اعوان او لَهُ قَرِينًا مر او را همنشین و یار دمساز فَسَاءَ قَرِينًا پس بد همنشینیست
مر او را ابلیس چه ابلیس داعی اوست بکفر و معصیت که مؤدی بنار و عذاب جحیم است و میتوا
ند بود که الذین مبتدا باشد و خبر آن محذوف که مدلول علیه باشد بقوله و من یکن الشیطان
و تقدیر اینکه والذین ینفقون اموالهم رئاء الناس ولا یؤمنون بالله والیوم الآخر قرینا الشیطان
یعنی آنانی که بر ریا انفاق مینمایند و بخدا و قیامت منکرند همنشینان شیطانند و درین تنبیه
است بانکه شیطان چون قرین ایشانست حامل ایشانست بر انفاق بر ریا و کفر و مزین این دو امر
قبیح در نظر ایشان کقوله ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و مراد بشیطان ابلیس و اعوان
داخله و خارجه و میتواند بود که این وعید ایشان باشد بانکه شیطان در دوزخ قرین ایشان خواهد بود
و استغاثه کنند و گویند یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین و بعد از آن بر سبیل
توبیخ و تجهیل ایشان میفرماید که وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه چیز بودی بر کافران یعنی چه زیان
داشتی مر ایشان را لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ اگر ایمان آوردندی بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز
قیامت و جزای اعمال را تصدیق کردندی وَأَنْفَقُوا و بیرون کردندی حق خدا را بدون
غرض و ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای ایشان را پس بر سبیل تهدید
میفرماید که وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِهِمْ بایشان یعنی باقوال و افعال ایشان
عَلِيمًا دانا پس جزا فراخور افعال و اقوال ایشان را خواهد بود غرض از این توبیخست
مر ایشان را بر جهل بمنفعت و اعتقاد در چیزی که خلاف منفعت ایشانست و تحریص بر فکر
کردن برای طلب جواب تا شاید که تفکر کرده عالم شوند بفواید جلیله خود و تحصیل آن نمایند
و تنبیه بر آنکه کسی که او را برای امری دعوت کنند که ضرری در آن نباشد سزاوار آنست که ا
جابت کنند بجهت احتیاط فکیف که متضمن منافع باشد و تقدیم ایمان اینجا و تاخیر آن
در آیه سابقه بجهت آنست که اینجا غرض از ذکر آن تخصیص است و آنجا تعلیل و این آیه
دلالت بر فساد مذهب مجبره چه این موجب الزام حجت بر خدا باین وجه که چون حق تعالی
ایشان را گوید چه زیان دارد شما را که ایمان آورید ایشان در جواب گویند ترا چه زیان دارد که
ما را رها کنی و منع نکنی از ایمان و در ما موجب کفر نیافرینی و سلب قدرت ایمان نکنی از ما و

مهر از چشم و گوش ما برداری و چون چنین نکردی پس تعجب از فعل تست که با وجود خلق کفر
و معصیت در حق ما میگوئی که ایمان آورید و اطاعت نمائید پس برین کافر حجت لازم کرداند بر
خدای سبحانه تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و نیز دال بر فساد قول مجبره است که قایلند بجواز
صدور ظلم از و سبحانه إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
همسنگ ذره در وزن و ذره مورچه سرخ را گویند که از غایت ضعف بی تعمق بر نظر ظاهر
نشود و از ابن عباس معنی ذره پرسیدند پاره خاک برداشت و برنجیت کردی که بر دست او
مانده بود بیفشاند و گفت هر جزو ازین ذره ایست و اشهر آنست که ذره چیزیست که در شعاع
آفتاب که از روزنه افتد در هوا ظاهر شود و آنرا وزنی چندان نیست و حقیقت این سخن مبا
لغه است در نفی ظلم کقوله ان الله لا یظلم الناس شیئا یعنی نه از ثواب مؤمنین همسنگ ذره کم خواهد
کرد و نه بر عقاب مستوجب بوزن ذره خواهد افزود و چون مثقال مفعال است ماخوذ از ثقل پس
در ذکر آن ایماست بآنکه اگرچه قدر آن صغیر باشد اجر آن عظیم خواهد بود و حقیقت ظلم ضرر
بغیر رسانیدنست برای نفعی یا دفع مضرتی و چون حق تعالی مستغنیست و عالم بقبح ظلم پس
بری باشد وَإِنْ تَكُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان بنده مومن
يُضَاعِفْهَا افزون گرداند ثواب او را بر تو یکی را ده تا هفتصد و ما زاد تأنیث اسم
کان باعتبار خبرست و یا بجهت اضافه مثقال بمؤنث و حذف نون در تک بدون قیاس
است جهت تشبیه آن بحروف علت و یا بجهت کثرت استعمال وَيُؤْتِ و بدهد خدای او را
زاید بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خود بفضل و رحمت أَجْرًا عَظِيمًا عطای بزرگ و بی
اندازه و تسمیه عطا باجر جهت آنست که عطا تابع اجرست مزید بر آن ابو سعید خدری روایت
کرده از رسول خدای صلی الله علیه و آله که فرمود روز قیامت چون مؤمنان از دوزخ بگذرند
و ایمن شوند و در بهشت در آیند عصاة مؤمنان را بینند که در دوزخ بعذاب گرفتار شوند گویند
بار خدایا اینها برادران دینی ما اند و با ما بیک قبله نماز گزارده اند و حج کرده اند و روزه داشته اند اکنون
در دوزخ گرفتار شده اند اگر رحمت فرمائی و کرم نمائی در اذن شفاعت ما آنها را شفاعت کنیم
از حق تعالی ندا رسد که هر کس را که میشناسید از دوزخ بیرون آرید ایشان بر دوزخ مشرف شوند
بعضی را بصورت بشناسند که تا ساق در آتش اند و برخی تا کعب پس ایشان را بیرون
آرند آنگه حق تعالی فرماید که بروید و هر که را در دل او مقدار دیناری ایمان باشد بیرون

آرید

آرید ایشان با این امر اقدام نمایند وایشانرا بیرون آرند وباز خطاب رسد که هرکه را وزن نیم دینار ایمان بوده او را خلاص کنید وهمچنین تا بجائی رسد که فرماید که هرکه را در دل مثقال ذرهٔ ایمان باشد از دوزخ بیرون آرید پس ابو سعید کفت که هرکس که این خبر را تصدیق نکند کو این آیه را تلاوت کن که ان الله لا یظلم مثقال ذرة الآیه کفت چون مؤمنان هم عصاة اهل ایمانرا از دوزخ بیرون آرند کویند بار خدایا هرکرا که میشناسیم ایشانرا از دوزخ رهانیده ببهشت بردیم خطاب آید که پیغمبران وائمه وفرشتکان شفاعت کردند وبشفاعت ایشان اهل عصیان نجات یافتند اکنون جمعی مانده اند که از غایت احتراق وسوختکی کسی ایشانرا نمیداند ونمیشناسد تا شفاعت ایشان کنند ومن ارحم الراحمین ام از فرط رحمت من بعید ست که ایشان زیاده ازین مدت در دوزخ باشند بفرماید تا یک دو قبضه از آتش دوزخ برکیرند ودر آنجا جماعتی باشند سوخته وانکشت شده وامر نماید تا ایشانرا بیرون آورده در آبی در آرند که آنرا ماء الحیوان کویند چون ایشان از آن غسل کنند مانند دانهٔ مروارید که از صدف بیرون آید ودر پیشانی ایشان نوشته باشد که عتقاء الله پس ایشانرا ببهشت امر کند چون در بهشت در آیند اهل بهشت بآن نشانه ایشانرا شناسند وسرزنش ایشان کنند ایشان از حق تعالی در خواهند تا آن علامت از ایشان زایل کردد وبعد از آن فرماید که هر آرزوئی که دارید بخواهید کویند بار خدایا بهتر ازین کرامت وعطیه که بما نوازش فرمودی چه تواند بود فرماید بهتر ازین آن رضا وخوشنودی من باشد اکنون من از شما راضی شدم وپس ازین هرکز بر شما خشم نکیرم ابو عثمان هندی کوید که از ابو هریره روایت میکردند که رسول صلی الله علیه وآله فرموده که حق تعالی بندهٔ مؤمن را بیک حسنه ثواب هزار حسنه بدهد مرا ازین عجب آمد پس نزد ابو هریره رفتم واز وی ازین سؤال کردم کفت من چنین نکفتم بلکه از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم که حق تعالی بندهٔ مؤمن را بر یک حسنه دو هزار حسنه ارزانی فرماید واکر در اینجا ترددی داری این آیه بخوان که ان الله لا یظلم مثقال ذرة تا آخر آیه برخواند و کفت معلومست که آنچه حق تعالی آنرا اجر عظیم کوید قدر آنرا غیر او را سبحانه نداند ودر آیه دلالتست بر آنکه منع ثواب ونقصان آن از جملهٔ ظلم باشد واو سبحانه از ظلم بریست ونیز دلالتست بر آنکه او سبحانه قادرست بر ظلم زیرا که تنزیه نفس خود فرموده پس اکر قادر بر آن نمیبود مدحت در تنزیه از آن متوجه میبود وچون او سبحانه ذکر روز آخرت کرد وبیان احوال مؤمنان در عقب آن وصف حال منکران نمود تا مکلفان را بطریق وعده ووعید تحریص کرده باشد که آن

فعل طاعت و اجتناب از معصیت پس بر سبیل تعجب و تهویل فرمود که فَکَیْفَ پس چگونه
باشد و چه بود حال کفره و ظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که بیاریم مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی از امم
گذشته بِشَهِیدٍ گواهی و آن پیغمبر ایشانست خواهد بود که بر قبح اقوال و افعال و فساد عقیدهٔ
امت خود گواهی خواهد داد و عامل در ظرف مضمون مبتدا و خبر است که آن هول امر آن روز است
و عظم آن وَجِئْنَا بِکَ و بیاریم ترا ای محمد عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ بر این گروه شهدا شَهِیدًا
گواه تا اقامت شهادت کنی بر صدق شهادت ایشان بجهت علم تو بر عقاید ایشان و استجماع
شرع تو مجامع قواعد ایشان را و گویند که هؤلاء اشارتست بکفره که استفهام از حال ایشانست
و یا مشارالیه مؤمنین اند یعنی بر ایمان مومنان گواهی دهی کقوله تعالی لتکونوا شهداء علی الناس
و یکون الرسول علیکم شهیدا و در لطائف قشیری مذکورست که چون پیغمبر صلی الله و آله شفیع
امت خواسته اند شهید امت نیز میباشند و مقررست که شهادت بر عاصی ادا خواهد کرد که مجال
شفاعت باقی ماند عبدالله مسعود گفته که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا ابن مسعود از
قرآن چیزی تلاوت کن من از سورة النساء آغاز کردم و میخواندم و چون باین آیه رسیدم
از هول این مقاله بگریست و فرمود این سوره را اعاده کن من دیگر باره بقرائت آن مشغول
شدم چون باین آیه رسیدم زیاده از اول گریه کرد و فرمود حسبی بس است مرا آنچه خوا
ندی و در این آیه مبالغه است در حث بر طاعت و اجتناب از معصیت و زجر از هر چه
موجب خجالت و استحیا شود بر رؤس الاشهاد چه شهود عدول گواهی خواهند داد
بر هر چه آدمی از او میکند از خیر و شر بر وجهی که در حکم بصحت شهادت ایشان توقفی
نخواهد بود و توقع قدح نخواهد داشت و ایشان انبیا اند که معصوم اند و کرام الکاتبین
که متصف بعصمت اند و جوارح و مکان و زمان کما قال الله تعالی وکذلک جعلناکم امة وسطا
لتکونوا شهداء علی الناس و قال ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و قال ان السمع والبصر
والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا و قال یوم تشهد علیهم السنتهم وارجلهم بما کانوا
یعملون و در اخبار صحیحه ورود یافته که زمان و مکان نیز گواهی دهند بر اعمال مکلف که
در ایشان شده باشد پس باید که عاقل در این شهادت تذکر نماید و مستعد این حالت شود
و چنان تصور نماید که گوییا اقامت این شهادت شده بجهت تحقق وقوع آن و هر گاه که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که سید الشهود است بجهت هول این آیه گریان و ترسان شده باشد پس

دیگران

دیگران را چگونه باشد یومئذ در آن روز که شهادت در آن واقع شود یود الذین
کفروا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وعصوا الرسول ونا فرمانی کردند
رسول و یعنی کفر وعصیانرا باهم جمع کردند و با کفر و عصاة دوست داشته باشند ودر
آن وقت لو تسوی آنکه راست کرده شود بهم الارض بدیشان زمین یعنی دفن کنند
ایشانرا وخاک بر بالای ایشان ریزند چون مردگان وایشانرا هرگز زنده نسازند کما قال و یقول
الکافر یا لیتنی کنت ترابا این کنایتست از آنکه مخلوق نشدندی و با زمین مساوی بودندی یعنی
با جزای زمین مستحیل شدندی بروجهی که هیچ امتیاز نبودی میان ایشان ومیان زمین و هرگز
زنده نشدندی در دنیا ابو عبیده گفته که مراد آنست که دوست داشتندی که زمین شکافته
شدی وایشان در آن فرو رفتندی و باز زمین هم آمدی تا ایشانرا با زمین راست کنندی
وازکلبی روایتست که چون انتصاف نمایند میان بهایم وطیور ووحوش و بعد از آن ایشانرا
گویند که کونوا ترابا ایشان فی الحال همه خاک شوند نزد آن حال کافران تمنای حال ایشان کنند
کاش ایشان هم خاک شدندی و مردم بر سر ایشان میرفتندی واز ابن عباس روایت
کرده اند که معنی آنست که دوست داشته باشند که اهل عرصات پای بر شکمها و سرهای
ایشان نهادندی همچنانکه بر زمین نهند تا در زیر قدم ایشان پامال شدندی وآن حال را
ندیدندی ولا یکتمون الله و بپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند
حدیثا سخنی را زیرا که انبیا وائمه وملایکه وجوارح ومکان وزمان بر ایشان گواهی
دهند وگویند واو از برای حالست ای یودون ان تسوی بهم الارض وحالهم وانهم
لا یکتمون من الله حدیثا ولا یکذبونه وقولهم والله ربنا ما کنا مشرکین یعنی دوست
داشته باشند که با زمین برابر شدندی در حالیکه کتمان حدیث نکردندی از خدا وتکذیب
او ننمودندی بقول وما کنا مشرکین چه در حدیث روایتست که چون بگویند که والله ربنا ما کنا مشر
کین حق تعالی مهر بر دهنهای ایشان نهد وجوارح بر ایشان گواهی دهند پس عذاب بر ایشان
اشتداد یابد ونزد این حال تمنا کنند که کاش مساوی زمین بودندی وگفته اند که تمنای
ایشان این باشد که کاش نعت وصفت پیغمبر را در دنیا نپوشیدندی تا باین عذاب مبتلا
نگردیدندی ویا معنی آنست که ایشان الحاح نمایند در آن روز بترک قبایح وکذب ومبالغه
کنند که ما هرگز فعلی قبیحی نکردیم چه ظن ایشان چنان بوده باشد که عبادت اوثان شرک نبوده

زیراکه خیال کرده باشند که آن وسیله تقرب بخداست وچون حق تعالی در آیه متقدمه امر
بندگان کرد بعبادت در عقب آن ذکر اکبر عبادات فرموده بقوله یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که گرویده اید بخدا ورسول لا تقربوا الصلوة نزدیکی مکنید بنماز یعنی هر
نزدیک نماز مشوید وانتم سکاری وحال آنکه شما مستان باشید از خمر وسایر مسکرات
یعنی نمازی که مامور به است ومفروض بآن قیام نمائید در حین عدم سکو نه در وقت سکر
آورده اند که روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن عوف بشرب خمر اشتغال داشتند ودر
زمان سرانداذی وبیهوشی صدای اذان شام باسماع ایشان رسیده بنماز برخواستند
وامام ایشان که عبد الرحمن بود از غایت سکر در سوره کافرون حرف لا راکه در چهار
موضع مثبت است حذف کرد این آیه نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز نزدیکی منمائید
حتی تعلموا تا وقتی که بدانید ما تقولون آنچیز راکه میگوئید یعنی میخوانید در
نماز وگفته اند آیه اگرچه در ظاهر نهیست از شرب خمر که نزد سکران درست نیست پس گویا
چنین فرموده که یصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة نزد بعضی مراد از لا تقربوا الصلوة اینست
لا تقربوا المساجد للصلوة وغیرها کقوله وصلوات ای موضع صلوات واین قول از عبد الله
مسعود وسعید بن المسیب وضحاک وحسن منقولست وقول اول از ابن عباس است
وسعید بن جبیر ومجاهد وابن زید ونزد محققان خطاب بقوای روحانیه است
که رقم ایشان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوند بنماز قربت در مسجد جامع دل
در وقتی که مست باشید از سکر غفلت وبیهوشی شهوت تا زمانی که از مستی هوا هشیار شده
دانید که چه میگوئید وشناسید که سخن راباکه میگوئید که المصلی یناجی ربه وحدیث لا صلوة
الا بحضور القلب شاهد اینست ولا جنبا عطف بر قوله وانتم سکاری زیراکه جمله
اسمیه در موضع نصبست بر حالیت وجنب کسیست که جنابت او را واقع شده باشد
و واحد وجمع ومذکر ومونث در وی مساویست زیراکه مجرای مصدر است یعنی نزدیک
مشوید بنماز وقتی که جنب باشید ومحتاج بغسل الا عابری سبیل مگر که روندگان
باشید در راه یعنی مسافر باشید وباشما آب نبود که در آن به تیمم نماز توانید گذارد ودر
انوار گفته که این متعلقست بقوله ولا جنبا واستثنا از اعم احوالست کانه قال ولا تقربوا
الصلوة جنبا فی عامة الاحوال الا فی السفر یعنی در هیچ حالی از احوال نماز مگذارید وقتی که

جز

جنب باشید مگر که در سفر که چون آب نیابید تیمم کرده بنماز مشغول شوید و شاهد اینست تعقیب آن بذکر تیمم و میتواند بود که الا بمعنی غیر باشد که صفت جنبا باشد ای غیر عابری سبیل و درین دلالتست بر آنکه تیمم رفع حدث نمیکند و کسی که تفسیر صلوة بموضع آن کرده تفسیر عابری سبیل نموده بمجتازین فی المساجد یعنی جنب در مسجد میاید مگر در حالت اجتیاز و گذر کردن که از یک در در رود و از دیگر بیرون رود و درین دلیلست که تیمم رفع حدث نمیکند و قوله حَتّىٰ تَغْتَسِلُوا غایت نهی است از قربان بصلوة در حالت جنابت یعنی بحال جنابت نزدیک نماز مشوید تا آنکه غسل کنید مگر وقت عدم وجدان آب در سفر که از آن تیمم کنید غرض از آن عدم قدرتست بر استعمال خواه در سفر یا در غیر سفر و چون این آیه در بعضی اسفار واقع شده چنانکه در آخر آیه بیاید ازین جهت فرموده که عابری سبیل و اگر نه مراد از آن عدم قدرتست بر استعمال آب مطلقا و یا آنکه مراد جواز اجتیازست در مساجد بدون غسل چنانکه گذشت و در کنز العرفان آورده که نهی مذکور متوجه است بمثل کسیست که ابتدای سکر او باشد نه آنکه سکر تمام داشته باشد که مزیل عقلست راسا و عقلا و گویند مراد بآن ناعس است که ابتدای خوابست و نزد بعضی دیگر مراد نهیست از نفس سکر ای و لا تسکروا و انتم مخاطبون بالصلوة و این هر دو قول ضعیف اند اما اول زیرا که خروج است از حقیقت بمجاز و اما ثانی زیرا که اکثر مفسران بر آنند که نزول آیه قبل از نزول آیه تحریم خمر بوده و نیز نهی اینجا بحسب از قرب بصلوة نه از سکر و گویند مراد آنست که لا تقربوا مواضع الصلوة و هی المساجد و این قول مرویست از باقر علیه السلام و این حق است و مؤید اینست قوله الا عابری سبیل زیرا که عبور حقیقت در جواز مکانی است پس بنابر اول و لا جنبا تا آخر باین معنی است که الا مسافرین سفرا یبدل فیه التیمم فتصلون کذلک و بر ثانی باین معنی که الا مجتازین فی المساجد من غیر استقرار و این مذهب یاران است و مذهب شافعی بخلاف ابو حنیفه که او مانع جوازست مگر که در مساجد یا در طریق آب باشد و درین دلالتست بر عدم جواز با استقرار در مساجد و الا استثناست از لا تقربوا الصلوة و غیرها الا عابری سبیل یکون الطریق فی المساجد و این عام مخصوصست نزد ما بما عدای مسجدین چه در مسجدین جایز نیست عبور از آن و در مجمع آورده که اگر گویند که چگونه جایز باشد نهی سکران در حالت

سکر بازوال عقل که موجب خروج مکلّفست از تکلیف وجواب ازین آنست که مراد بسکر تمثل
است چنانکه گذشت ویا غرض نهیست از تعرض سکر در حال وجوب ادای صلوة اگر گویند
بنا بر جواب اول هرگاه سکران مکلف باشد پس چگونه جایز باشد نهی از صلوة در حالت
سکر با آنکه عمل اسلام بر خلاف آنست وجواب ازین نیز بر دو وجه است یکی آنکه حکم این منسوخ
است دوم آنکه سکاری مامور نیستند بترک صلوة لیکن مامورند با آنکه نماز را در بیوت
خود گذارند ومنهی اند از آنکه با پیغمبر صلی الله علیه واله گذارند در جماعت بجهت تعظیم وتوقیر
آن ومراد بقوله الا عابری سبیل مسافرانند که ایشانرا جایز است ادای نماز به تیمم واگر
چه حکم حدث بآن مرتفع نمیشود واین مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام وابن
عباس وابن جبیر ومجاهد ویا مراد مواضع صلوة است از مساجد یعنی با جنابت در
مساجد اجتیاز میتوان کرد واین قول جابر وحسن وعطا وزهری وابرهیم است ومر
ویست از ابو جعفر علیه السلام واین قول اقوی است زیرا که حق تعالی حکم جنب در حین
عدم وجدان آب در آیه لاحقه بیان فرموده پس اگر عابری سبیل باینمعنی باشد تکرار
لازم آید پس مراد باین آیه حکم جنب است در دخول مساجد ومراد بآیه ثانیه بیان
حکم در صلوة انتهی کلام صاحب المجمع وباتفاق امامیه مسجدین ازین حکم مستثنا اند
یعنی جنب را در ان اجتیاز جایز نیست واز زید بن حبیب روایتست که جمعی از انصار
درهای بمسجد گشوده بودند چون جنب شدندی ایشانرا راه دیگر نبود که از ان بیرون آیند
حق تعالی از ان رخصت داد که از مسجد بگذرند واین در بدایت اسلام بود پیش از نزول
امر بسد ابواب چون این امر نازل شد همه درها را مسدود کردند وراه را از خارج مسجد
بگشادند مگر در حجرهٔ امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله الا مسجدی حرام علی کل حایض
من النسا وجنب علی الرجال الا علی محمد واهل بیته علی وفاطمه والحسن والحسین وَاِنْ
کُنتُمْ واگر باشید در وقت جنابت مَرْضیٰ بیماران مراد بیماریست که در ان خوف
استعمال آب باشد چه در ینصورت وجدان آب حکم فقدان دارد یا مراد مرضی باشد
که مانع باشد از وصول آب اَوْ عَلیٰ سَفَرٍ یا باشید بر جناح سفر یعنی در سفر آب نیابید
اَوْ جَاءَ اَحَدٌ مِنْکُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از حدثی که بیرون از احد
سبیلین واصل غایط زمین مطمئن است وتسمیه حدثین بآن از قبیل تسمیه محل است

بجاء او لامستم النساء یا بوده باشید زنان را این کنایتست از جماع که غیبوبه حشفه است
واین قول از امیر المؤمنین و ابن عباس و مجاهد و قتاده مرویست و مجمع علیه امامیه است
و مختار ابو حنیفه و جبائی و نزد شافعی مراد بلمس است بید و غیر آن و قول او حقست یعنی
چون وطی کنید با زنان فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را یعنی متمکن نباشید بر استعمال آب
زیرا که ممنوع عنه در حکم مفقودست فتیمموا پس قصد کنید صعیدا طیبا طاهر زمین طاهر را
اعم از آنکه خاک باشد یا سنگ فامسحوا پس مسح کنید بباطن هر دو دست خود
که بر زمین زده باشید بوجوهکم روی خود را یعنی جبهه و حاجبین و جبینین تا طرف
انف اسفل و ایدیکم و دستهای خود را از زند ان الله کان بدرستی که خدای هست
عفوا در گذرنده از شما و تخفیف کننده تکلیف از شما غفورا آمرزنده کسانی را
که تیمم کنند و بجهت کثرت عفو و مغفرت اوست که تیسیر امر نمود بر شما و شما را رخصت
تیمم داده و تشدید تکالیف ننمود بر شما همچنانکه یهود و در کنز آورده که نزد اصحاب ما آنست
که هرگاه آب یافت نشود واجبست طلب آب در زمین حزنه یک تیر پرتاب و در زمین سهله
دو تیر پرتاب از چهار جانب تا عدم وجدان شود و واجبست که یکبار دست بر زمین زنند
از برای وضو و دو بار از برای غسل و ابو حنیفه در هر دو ضربه واجب میداند یکی از برای مسح وجه
دوم برای یدین و نزد شافعی مراد بوجه همه وجه است و بیدین از رؤس اصابع تا مرفقین
قیاس بر وضوء و بجهت آنکه روایت وارد شده در طریق او که پیغمبر صلی الله علیه و آله
مسح همه وجه کرد و مسح یدین نمود تا مرفقین و روایات اهل البیت علیهم السلام
دافع صحت اینست و عدم صدور آن از آنحضرت و در آیت احکام کثیره است یکی تحریم
سکر بجهت آنکه منافی واجبست دوم انتقاض وضو بسکر سیوم بطلان صلوة بآن چهارم
چون قضاء صلوة که در حال سکر موردی شده باشد پنجم بطلان طهارت در حین عدم تعقل
پس نوم و اغما و جنون درین حکم داخل باشند ششم آنکه عدم تعقل مبطل صلوتست
هفتم آنکه جنابت ناقض وضواست هشتم آنکه جنابت مبطل صلوتست نهم آنکه جنابت
غسل است دهم تیمم رفع جنابت نمیکند بلکه مبیح صلوتست یازدهم احترام مساجد
دوازدهم منع سکران و شبه او از دخول مساجد سیزدهم جنب از استقرار در آن چهاردهم
تسویغ اجتیاز در آن پانزدهم آنکه غسل رافع حکم جنابت است شانزدهم عدم افتقار غسل

بوضو لقوله حتی تغتسلوا و اگر نه لازم آید که بعضی از غایت باشد و این باطلست هفدهم تشریع
هیجدهم بدل هر یک از وضو و غسلست نوزدهم اباحت آن در حال مرض مر کسی را که متضرر
شود باستعمال آب بیستم اباحت تیمم یا بجهت عجز است از استعمال آب یا بجهت خوف ضرر
یا عدم آب بیست و یکم وجود آب ناقض تیمم است بیست و دوم غایط ناقض وضوست
و موجب آن بیست و سیوم جنابت واقع میشود بمجرد وطی بدون انزال بیست و چهارم وجوب
تیمم بتراب بیست و پنجم جواز تیمم بحجر صلد بجهت صدق است اسم صعید بر آن بیست و ششم
وجوب طهارت صعید بیست و هفتم وجوب اباحت بیست و هشتم وجوب مسح وجه و یدین
بیست و نهم مراد بوجه بعضی از آنست بجهت دلالت باء بر آن نزد کسی که قایلست بر آن
و همچنین است یدین بجهت عطف آن بر وجه سی ام وجوب ابتدا بمسح وجه بجهت وفاء
تعقیب سی و یکم وجوب موالات اگر قایل شویم بانکه امر از برای فوریه کلام است انتهی
کلامه و بدانکه باتفاق استعمال آب باعث تلف نفس باشد مرض و یا امتداد آن موجب
انتقالست به تیمم و اگر وضو یا غسل کنند نزد این حال صحیح نخواهد بود و موجب
اثم خواهد بود و از جابر مرویست که جمعی باهم در سفر بودیم مردی را سنگی بر سر آمد و سرش
بشکست و اتفاقا در شب محتلم شد با اصحاب مشورت کرد که رخصت باشد که آب را استعمال
نکنم گفتند چون آب هست پس استعمال آن واجب خواهد بود آن شخص غسل کرد و چون آب
بجراحت سر او رسید فرو رفت و متورم شد و بجهت آن فوت شد و بعد از مراجعت
از ان رسول را برین قضیه اخبار کردیم دلتنگ شد گفت قتلوه قتلهم الله او را
کشتند خدای اینانرا بکشد چرا انرا از بهتر خود نپرسیدند و بسر خود حکم کردند
و در اخبار آمده که جواز تیمم مخصوص این امت مرحومه است بجهت تحصیل امر بر
ایشان چنانکه رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فضلنا علی الناس بثلث تفضیل دادند
ما را بر مردمان بسه چیز زمین را مسجد ما گردانیدند و خاکش را برای ما طهور ساختند و صفهای
ما را در نماز مانند صفوف ملائکه کردند و در خبرست که مردی نزد عمر آمد و گفت شخصی که جنب
شود و آب نیابد چه کند گفت صبر کند تا آب بیابد نماز نکند عمار یاسر آنجا حاضر بود گفت ای
عمر یاد نداری که ما با پیغمبر صلی الله علیه و آله در غزا در سفر بودیم مرا جنابت رسید بر رفتم و
خود را در خاک غلطانیدم پس نزد آنحضرت رفتم و او را ازین اخبار کردم گفت ای عمار

در تیمم همین قدر کفایتست پس دست بر زمین زد و بر روی مالید و دیگر باره بر زمین
زد و دستهای خود را تا زند مسح فرمود گفت باید که بعد ازین باین نوع تیمم کنی نه چنانکه
بان ارتکاب نمودی و قول اشهر آنست که این آیه در غزوهٔ بنی المصطلق نازل شد در
وقتی که شبانگاهی سپاه اسلام در منزلی بی آب فرود آمده بودند و پیش از صبح عزیمت
رحلت داشتند تا وقت نماز خود را بآب رسانند قضارا عقد عایشه گم شد و عزیمت
بسبب فقدان در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت
آن حکایت نزد ابو بکر بردند و او بخیمهٔ عایشه درآمد دید که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله سر در کنار وی نهاده در خوابست ابو بکر بنیاد شکایت کرد ناگاه سید عالم صلی الله
علیه و آله بیدار شد و بر مضمون حال و ملال مردم اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت مقارن
توجه آنحضرت جبرئیل در رسید و این آیه آورد حضرت اصحاب را به تیمم امر کرد و بعد از تیمم
چون نجلائی وطن کردند در زیر شتران یافتند و بدانکه چون حق تعالی ذکر احکامی نمود که واجبست
اعتقاد کردن و بآن عمل نمودن وصل آن بتحذیر انچه بر خلاف آنست و فرمود بر سبیل تعجب که اَلَمْ
تَرَ آیا نمی بینی و نمینگری ای محمد اِلَی الَّذِیْنَ اُوْتُوْا بسوی آنانکه داده شده اند نَصِیْبًا مِنَ الْکِتَابِ
بهرهٔ اندک از علم کتاب توریة مراد احبار یهود اند و تری ماخوذ است از رویت بصر و میتواند
بود که ماخوذ باشد از رویت قلب و تعدیهٔ آن بالی جهت تضمن معنی انتها باشد یعنی آیا علم
تو منتهی شده باحبار یهود که یَشْتَرُوْنَ الضَّلَالَةَ میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت هدایت
ایشان آن بود که بنعت و صفت مصطفی عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی کردند
از روی عناد و جحود و استکبار و یا معنی آنست که بجهت اخذ رشوت تحریف توریة میکنند وَیُرِیْدُوْنَ
و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت اَنْ تَضِلُّوا السَّبِیْلَ آنکه شما نیز ای مؤمنان گم کنید
راه راست را که طریق حقست وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدا داناترست بِاَعْدَائِکُمْ بدشمنان شما که یهود اند
و شما را اخبار نمود بعداوت ایشان و مطلع ساخت شما را بر احوال ایشان و باراده ایشان ضلالت
شما را پس از ایشان بر حذر باشید که همگی همت ایشان مصروفست بر اضلال و افساد شما وَکَفٰی بِاللّٰهِ
و کافی و بسنده است خدای وَلِیًّا در حالتی که دوست شماست و متولی امور شما وَکَفٰی بِاللّٰهِ و
بسنده است خدای نَصِیْرًا در حالتی که یاری دهنده است شما را بر دشمنان پس اعتماد برو کنید
واکتفا بامر او نمائید و از غیر او مستغنی شده و استیضاح و استینار بایشان مکنید یادی یادر

فاعل کنی جهت تأکید اتصال اسنادیست باتصال اضافی پس در تبیین حال یهود که الذین
اوتوا نصیبا من الکتاب در شان ایشانست وبیان ضلال ایشان بعد از ایراد جمله معترضه که والله
اعلم باعدائکم است تا آخر میفرماید که مِنَ الَّذِینَ هَادُوا بعضی از آنکسانی که بدین یهودیه
متدین شده اند یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ میگردانند کلمه ها را وتحریف میدهند آنرا عَنْ مَوَاضِعِهِ
از اماکن آن ومیتواند بود که من الذین تا آخر بیان اعدائکم باشد یا صله نصیرا ای ینصرکم
من الذین یعنی یاری میدهد ونگاه میدارد شمارا از کسانی که تبدیل میکنند کلمات الله
را مراد بتحریف نعت پیغمبرست واثبات غیر آن در مواضع آن یا تاویل کلمات توریت بر
وفق رای وطبع خودها یا کتمان آیه رجم یا تغییر کلام پیغمبر صلی الله علیه وآله چه در روایت
آمده که زمره از یهود بملازمت آنحضرت می آمدند وجواب آنحضرت را از امری که سؤال
کرده بودند بقبول تلقی مینمودند واز مجلس آنحضرت که منصرف میشدند همان کلمات مترکه اورا
محرف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان سخنان ترا که
حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند وَیَقُولُونَ ومیگویند از روی عناد سَمِعْنَا
شنیدیم قول ترا وَعَصَیْنَا ونافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا اشکارا میگفتند بجهت شدت
وعناد واستکبار ودر تیسیر گوید که اظهار اطعنا واضمار عصینا میکردند وملخص کلام
آنست که زبان مقال ایشان سمعنا میگفته ولسان حال ایشان بر عصینا ناطق بود ودیگر میگفتند
وَاسْمَعْ غَیْرَ مُسْمَعٍ بشنود در حالتی که شنونده نشده باشی این کلمه ذو وجهین است
روئی در مدح دارد وروئی در ذم اینکه قصد ایشان بآن این بود که بدعوا علیک اسمعت بصم
اوموت یعنی بشنود در حالتی که شنواینده مباد گوش تو بجهت کری یا موت ویا اسمع غیر مجاب
الی تدعوا الیه یعنی بشنود در حالتی که جواب داده نشوی بآنچه موافق چیزی باشد که مارا بآن دعوت
میکنی یا اسمع غیر مسمع کلاما ترضی یعنی بشنود در حالتی که شنواینده نشوی سخنی که از آن
خوشنود باشی یا اسمع کلاما غیر مسمع ایاک لان اذنک تنبو اعنه یعنی بشنو کلامی را که شنیده
نشود بتو بجهت آنکه گوش تو دور شود از آن وآنرا فرا نگیرد وبنابرین غیر مسمع مفعول خواهد
بود ووجه مدح اینکه اظهار میکردند که مراد ایشان اینست که اسمع غیر مسمع مفعول به خواهد بود
ووجه مدح مکروها ماخوذ از اسمع فلان اذا سبه یعنی بشنود در حالتی که هیچ مکروهی شنیده نشوی
پس یهود این وجه مدح را پرده نفاق میساختند ومطمح نظر ایشان وجه ذم بود برهمین قیاس

بکنند

میگفتند وَرَاعِنَا و در ما نکر این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدحش انکه ماخوذ باشد
از مراعات یعنی مراعات حال ما مکن و بما نگاه کن تا بشنویم و بفهمیم کلام ترا و بآن کار بندیم
وجه ذمش اینکه شبیه باشد براعونا که کلمه عبرانیه یا سریانیه که بآن یکدیگر دشنام میدادند
و یا انرا از رعونت وحمق اشتقاق میکردند مدعا انکه حماقت و بیعقلی لازم حال تو باد و یا اشباع
کسره عین میکردند و میگفتند راعینا یعنی ای شبان ما و این تعریضیست برعم حاصل که باین
دو کلمه ذات وجهین بدون اسلام سخریه میکردند و استهزا به پیغمبر مینمودند باین وجه که بان
اظهار توقیر و اکرام میکردند و در باطن نیت شتم و اهانت داشتند کما قال لَیًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ
مفعول مطلق فعل محذوفست ای لیون لیا یعنی بپیچانیدی بزبان خود باین وجه که انحراف
کلام مینمودند باچه مشابه استحسانچه وضع میکردند غیر مسمع را که ذو وجهین است در موضع لا
اسمعت مکروها و راعنا که مشابه انجیزیست که بآن دشنام بیکدیگر میدادند در موضع انظرنا و یا
ظاهرا غیر مسمع و راعنا میگفتند بقصد تعظیم و در خفیه روان میکردند بدعا علیه و میگفتند
غرض ما ازین کلام سب و توهین بود و یا می پیچانیدند بالسنه خود انچیز را که اضمار آن میکردند
بدعا علیه و میگفتند که غرض ما ازین کلام سب و توهین بود از شتم و تحقیر بانچیزی که اظهار
آن میکردند از دعا و توقیر وَطَعْنًا فِی الدِّینِ و طعن و قدح میکردند در دین اسلام طعن
کردنی از روی استهزا و سخریه و از ایشان میگفتند که دینی که پیغمبران نسبانی منسوبست معلو
مست که چه دینی خواهد بود و حال انکه بو نسبانی موسی معترف بودند و ایشان نبود محتمل
بعد از تصریح بقولهم سمعنا و عصینا بجهت آنست که جمع کرده بکفر و عصیان با مواجهه مینمو
دند اما سب و دعا علیه مواجهه میکردند و احتمال دارد که عصینا در میان یکدیگر کرده
باشند و اسمع غیر مسمع و راعنا در علانیه و یا انکه بعصینا ناطق نشده باشند لیکن چو
نکه ایمان نداشتند به پیغمبر پس گویا قایلند کلمه عصینا وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر ایشان بجای
اسمع غیر مسمع و راعنا این قول گفتندی که سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا وَأَطَعْنَا و فرمان
بردیم امر ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را وَانْظُرْنَا و نگاه کن در ما یعنی ملاحظه کن و توقف فرما تا کلام ترا نیک بشنویم و بدانیم و بفهیم لَكَانَ هر آینه بودی این گفتار خَيْرًا
لَهُمْ وَأَقْوَمَ بهتر مر ایشان را از استهزای سید انام علیه الصلوة والسلام وطعن در
دین اسلام و راست تر و صوابتر و لو انهم قالوا در تقدیر لو ثبت قولهم است و وجوب

حذف فعل بعد از لو در مثل این ترکیب بجهت دلالت آنست بران و وقوع آن در موقع آن و لکن
لعنهم الله و لیکن رانده است حق تعالی ایشانرا و از رحمت خود دور کرده بکفرهم بجهت کفر و فرط
عناد و جحود و استکبار ایشان و مجازات ایشان بران فلا یؤمنون پس نمیگروند ایشان الا قلیلا
مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیف که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمانست ببعضی کتب و رسل
دون بعضی و یا ایمان بمخلوقات الله نه بکتب و رسل او و میتواند بود که مراد بقلت عدم
باشد کقوله شعر قلیل التشکی للمهم یصیبه ای عدم التشکی و بر هر تقدیر قلیلا صفت
مفعول مطلق محذوفست ای ایمانا قلیلا و میتواند بود که منصوب بحالیت باشد از ضمیر
یؤمنون ای یؤمنون قلایل یعنی گروش در حالتی که اندک باشند در زمان مستقبل و بنا
برین معنی خبر موافق مخبر عنه شده از ایشان ایمان نیاوردند مگر عبدالله سلام و
اصحاب او مانند ثعلبة بن شعبه و اسد بن شعبه و اسد بن عبید و مخیریق و غیرهم که
جمعی اندک بودند در اکثر تفاسیر آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله احبار
یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد طلبید و گفت ای معشر یهود از خدای بترسید
و قدم در دایرهٔ اسلام نهید من سوگند میخورم بخدا که شما میدانید که من این کلام و احکام
که از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در توریة از حال من خبر داده اند و در ایجاب
ایمان شما بمن میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند که ما ترا نمیدانیم و از نعت تو و از
صفت قرآن تو خبر نداریم آیه آمد که یا ایها الذین اوتوا الکتاب ای آن انکسانی
که شما را کتاب داده اند یعنی توریة آمنوا تصدیق کنید و بگروید بما نزلنا بآنچه
فرو فرستادیم بر بندهٔ خود و آن قرآنست مصدقا در حالتی که باو دارنده و تصدیق
کننده است آن خبر که قرآنست یعنی اصول آن احکام موافق است و مطابق لما معکم
مر آنچیزیرا که با شماست یعنی توریة پس بدان بگروید من قبل ان نطمس پیش از آنکه
محو کنیم وجوها رویهارا یعنی اثر تخطیط صور آنرا نیست سازیم تا اصلا نشانهٔ ابرو
و چشم و لب و بینی و دهن بران نماند فنردها پس بازگردانیم آن رویهای
محوة الاثار را علی ادبارها بر هیئت قفاهای آن یعنی شکل روی را بصورت
پس سر مبدل سازیم یا اشیای مصوره را بر روی چون انف و حاجب و عین محو کنیم و
بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و بر سبیل قهقری در راه روند

ودر تیسیر آورده که ایدی وارجل وبطون وظهور ایشان در مواضع خود ثابت باشد ورویها
ایشان در پشت سر بود واین هیئتی است در غایت زشتی ورسوائی واین صورت یا در آخر
الزمان باشد ویا در آخرت وگویند مراد آنست که مارویهای ایشانرا مانند روی قرده و
خنازیر کردانیم تا آنکه بشره وجه ایشان بموی پوشیده شود وابوجارود از باقر علیه السلام
روایت کرده که مراد آنست که مارویهای ایشانرا از هدی بضلالت کردانیم برسبیل خذلان
واین قول از حسن ومجاهد وضحاک وسدی نیز منقولست ودر انوار که اصل طمس ازالهٔ
اعلام مماثله است وگاه هست که اطلاق آن میکنند بر معنی طمس بر ازالهٔ صورت ویا بر مطلق
قلب وتغییر ولهذا گفته اند که معنی آنست که من قبل ان نغیر وجوها فی الدنیا وفی الاخرة
فنسلب وجاهتها واقبالها ونكسوها الصغار والادبار ویا آنکه نردها الی حیث
جاءت منه وهی اذرعات الشام یعنی محو آثار ایشان کنیم از وجوه ونواحی
ایشان وایشانرا از ولایات مدینه زایل سازیم تا باینجا باز کردند که آمده اند یعنی
اذرعات شام پس مراد باین اجلای بنی النضیر است وقریب باینست قول
آنکس که گفته است مراد بر وجوه رؤسای یهودست ویا من قبل ان نطمس وجوها بان
نعمی الابصار عن الاعتبار ونصم الاسماع عن الاصغاء الی الحق بالطبع ونردها عن الهدایة
الی الضلالة آورده اند که چون این آیه نازل شد عبدالله سلام استماع نموده بخدمت
حضرت رسالت مسارعت کرده ایمان آورد وگفت یارسول الله میترسیدم که پیش از آنکه
بتو رسم رویم را بقفا کردانند مبرد گفته که لا بد من طمس فی الیهود ومسخ قبل قیام
الساعة ونزد بعضی یهود را این صورت در آخرت دست خواهد داد نخعی روایت کند
که در عهد عمر چون این آیه را بر کعب الاحبار خواندند گفت یارب آمنت یارب اسلمت
او نلعنهم عطفست بر نطمس وضمیر راجع باصحاب وجوه است یا بقوله الذین بر
طریقهٔ التفات یا بوجوه اگر مراد بآن وجها باشد یعنی ایشانرا که اصحاب وجوهند از ر
حمت خود کما لعنا همچنانکه راندیم از رحمت اصحاب السبت یاران روز شنبه را
یعنی آنانکه از فرمان خدای سر پیچیدند وروز شنبه بصید ماهی اشتغال نمودند جار
ومجرور متعلقست بهر یک از طمس ولعن مراد آنست که جزای ایشان دهیم بمسخ همچنا
نکه جزا دادیم بآن اصحاب سبت را یا لعن کنیم ایشانرا بر لسان تو همچنانکه لعن کردیم اصحاب

سبت را بر لسان داود علیه السلام و عطف آن بر طمس دلالت میکند بر انکه مراد بطمس
مسخ صورت نیست در دنیا بلکه سیرتست و کسی که حمل وعید میکند بر تغییر صورت در
دنیا میگوید این صورت قریب بظهور علامت قیامت واقع خواهد شد و یا انکه مشرو
طست بعدم ایمان همه ایشان و چون بعضی ایمان آوردند مانند عبد الله سلام این صورت
واقع نشد وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان خدای بابقای شیء یا بوعید او و یا آنچه حکم
بآن کرده و قضا فرموده مَفْعُولًا کرده شده یعنی نافذ یا کاین پس لا محاله واقع خواهد شد
آنچه موعود شده آید بآن اگر ایمان نیارید این تهدید و تخویفست مر اهل کتاب را از ابن عمر
مرویست که چون این آیه که یا عبادی الذین اسرفوا ست نازل شد رسول صلی الله علیه و آله بر بالای
منبر رفت و انرا بر اصحاب خواند مردی بر پای خواست و گفت یا رسول الله والشرک رسول
هیچ نفرموده تا انکه ان مرد سه بار این کلمه را اعاده کرد حق سبحانه آیه فرستاد که إِنَّ اللَّهَ لَا
يَغْفِرُ بدرستی که خدای نمی آمرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ انرا که شرک آرند بدو و شریک گیرند در
عبادت او زیرا که حکم الهی نافذ گشته و قاطع و جازم شده بر خلود اهل شرک در دوزخ و دیگر انکه
ذنب منمحی نمیشود نزد او از شرک پس مستحق عفو باشد بخلاف غیر آن از معاصی کما قال وَيَغْفِرُ
و بیامرزد مَا دُونَ ذَلِكَ آن گناهی را که غیر از شرک بود و خواه کبیره باشد یا صغیره لِمَنْ يَشَاءُ
هر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان و در انوار گفته که نزد معتزله جار و مجرور متعلق بهر
دو فعلست که آن لا یغفر و یغفر است یعنی حق تعالی نمی آمرزد مشرک را برای هر که خواهد و آن کیست
که توبه نکند و می آمرزد ما دون برای هر که خواهد و این هر کسیست که توبه کند و درین قول تقیید اینست
بدون دلیل زیرا که عموم آیات اولی از نیست در محافظت و نیز این قول ناقض مذهب ایشانست
چه متعلق امر بمشیت منافی وجوب تعذیب است قبل از توبه و وجوب مغفرت بعد از توبه پس آیه
بر قول ایشان حجت باشد بر ایشان و بر خوارج نیز حجتست زیرا که زعم ایشان آنست که هر ذنبی شر
کست و صاحب آن مخلدست در نار انتهی کلامه و صحیح آنست که مشرک تائب و غیر مشرک اعم
از انکه تائب و در کلام از معاصی دیگر یا نه صلاحیت غفران دارد یعنی اگر مصلحت و حکمت
الهی باشد بر سبیل تفضل ایشانرا مغفور سازد و اگر نه بقدر معصیت عذاب فرماید وَمَنْ
يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدا و انباز گیرد باو فَقَدِ افْتَرَىٰ پس بدرستی که افترا کرده
باشد و بر بافته إِثْمًا عَظِيمًا دروغی بزرگ را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد یعنی مرتکب امری

شده که مستحق است نزد آن جمیع آثام این اشارتست بمعنی که فارقست میان شرک و سایر ذنوب
و افترا همچنانکه اطلاق بر قول میکنند بر فعل نیز میکنند و اختلاف نیز چنین است در مجمع آورده که از کلبی
نقلست که این آیه در حق وحشی و اصحاب او نازل شد در وقتی که حمزه علیه الرحمه را شهید کردند و چون
بمکه آمدند بر فعل خود نادم گشتند و نامه به پیغمبر نوشتند باین مضمون که بر صنیعهٔ خود نادمیم و مانع
اسلام ما نمیشود مگر این سخن که فرموده و الّذین یدعون مع اللّه الهاً آخر و لا یقتلون النفس الّتی حرّم اللّه
الّا بالحقّ و لا یزنون تا آخر و چون ما با خدا شریک آورده‌ایم نفسی که حق تعالی حرام کرده بود بقتل رسانیده‌ایم
و زنا کرده‌ایم پس چگونه تابع تو شویم و اسلام آریم این آیه نازل شد که الّا من تاب و آمن و عمل صالحاً تا آخر
پس پیغمبر شخصی را بر وحشی و اصحاب او فرستاد چون این آیه بخواندند گفتند این شرطی شدید و تکلیفی
صعبست میترسیم که از عهدهٔ عمل صالح بیرون نتوانیم آمد و از اهل این آیه نباشیم حق تعالی این آیه فرستاد
که انّ اللّه لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله چون این آیه را با
ایشان فرستاد گفتند خوف آن داریم که از اهل که اهل مشیّت نباشیم پس این آیه که یا ایّها الّذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة اللّه انّ اللّه یغفر الذّنوب جمیعاً و چون این آیه فرستاد ایمان آوردند بایشان
و نزد پیغمبر آمدند چون آنحضرت وحشی را دید گفت و یحک غیّب وجهک عنّی ای وحشی خود را از من غایب
ساز و از پیش نظر من برو و این را برای آن فرمود که طاقت آن نداشت که روی قاتل عم خود را
ببیند پس وحشی بشام رفت و در آنجا بود تا فوت شد از عمر بن خطاب نقل کرده‌اند که چون عهد
رسول صاحب کبیره میمرد ما گواهی میدادیم که از اهل نارست تا آنکه این آیه نازل شد ما امساک
کردیم از این شهادت و از امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه مرویست که ما فی القرآن آیة ار
جی عندی من هذه الآیة از محققان امت نیز ما ثورست که این آیه امیدوارترین آیاتست
در قرآن زیرا که حق تعالی جمیع معاصی را که ما دون شرک باشد در تحت مشیّت غفران داخل
ساخته و بدانکه او سبحانه توقّف موحّدین فرموده باین آیه میان خوف و رجا و میان عدل
و فضل و این صفت مؤمن است و لهذا قال الصادق علیه السّلام لو وزن رجاء المؤمن و
خوفه لاعتدلا یعنی اگر وزن کنند رجا و خوف مؤمن را هر دو برابر باشند و مؤید اینست
قوله تعالی و من یقنط من رحمة ربّه الّا الضّالّون فلا یأمن مکر اللّه الّا القوم الخاسرون
و قبل از این گذشت که در سورة النساء هشت آیه نازل شده که این امت را بهتر از هر چیزیست
که آفتاب بر آن طالع میشود و هی قوله یرید اللّه ان یخفّف عنکم ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه

ان الله لا یظلم مثقال ذرة و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ان الله لا یغفر ان یشرک به در دو
موضع ما یفعل الله بعذابکم و بدانکه وجه استدلال باین آیه بر آنکه خدای ذنوب غیر تایب را
می آمرزد آنست که نفی غفران غیر آن نفرموده مطلقا بلکه نفی آن کرده بدون توبه زیرا که اجماع امت
بر آنست که حق تعالی شرک بتوبه می آمرزد و اگرچه غفران با توبه نزد معتزله بر او واجبست و نزد
ما بر وجه تفضل و بنا برین واجبست که مراد بقوله و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء آن باشد که
می آمرزد ما دون شرک را بدون توبه برای هر که خواهد از مذنبین غیر کفار و چون یغفر
ما دون ذلک بر سبیل قطع واقع نشده بلکه معلق بمشیت است پس در انتفا باشد بلکه
بنده بر خوف و رجاء خود باشد و داخل در کریمه یدعون ربهم خوفا و طمعا و یحذر الآ
خرة و یرجون رحمة ربه و اخبار کثیره از طریق خاص و عام باین وارد شده و کسی که گوید که
در غفران بعضی دون بعضی میل محابا است و این بر خدای جایز نیست جواب او اینست که حق تع
متفضل است بغفران و متفضل را جایز است که تفضل نماید بر قومی دون قومی و انسانی دون
انسانی و جانب عدل مرعی دارد در تعذیب هر که خواهد و عقل و شرع مانع فضل و عدل نیست
و آنکه بعضی معتزله گفته اند که لفظ ما دون ذلک اگرچه عامست در جمیع ذنوبی که غیر شرک اند
لیکن مخصوص است بصغایر و یا بمعصیتی که از آن توبه کرده باشند بجهت عموم ظاهر آیات و
عید جواب او اینست که معکوس میسازیم این قضیه را بر ایشان و میگوییم اصحاب امت
تخصیص ظاهر آن آیات کرده اند بجهت عموم ظاهر این آیه و این اولی است از عکس چه از بعضی
سلف مرویست که این آیه استثناست از جمیع آیات وعید و نیز نزد معتزله در صغایر
مواخذه نیست پس چگونه معلق بمشیت باشد و در تفسیر ابو الفتوح جرجانی مذکور است که
جابر روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که مغفرت و آمرزش به بنده فرود آید گاهی که میان
خدا و بنده حجاب نباشد گفت حجاب چیست فرمود شرک بخدا پس این آیه تلاوت کرد که ان
الله لا یغفر ان یشرک به الآیه ابن عمر گفته که هر که نزد خدا رود و مشرک نباشد هیچ معصیتی
او را زیان ندارد و اگر مشرک بود بدوزخ رود و هیچ طاعتی او را سود نکند و آنکه امیر المؤ
منین صلوات الله علیه فرموده که در قرآن هیچ آیتی نزد من امیدوارتر از این آیه نیست
دلیلست بر آنکه حق تعالی فساق اهل صلوة را بیامرزد و اگرچه توبه نکرده باشد زیرا که
او سبحانه درین آیه نفی و اثباتی ایراد فرموده و گفته که مشرک را نیامرزم و ما دون اجماع منعقد

الر

است بر آنکه شرک جز بتوبه مغفور نگردد پس فرقی میان نفی و اثبات ایراد فرموده و گفته که
شرک بنا مرتکب بم و مادون بنا شرح ثابت شد که مادون شرک بی توبه مغفور شود و شاید که
مراد بمادون شرک صغایر باشد بجهت حمل کلام بعموم خود و عدم دلیلی که مخصّص باشد و
مغفرت را بآمرزش معلق گردانیده تا مکلّف مغرور نگردند و اگر مطلق بودی اغرا بقبیح بودی
چنانکه گذشت و چون بمضمون این آیه که شرک مغفور نیست یهود را که عبدهٔ عجل و پرستند
گان عزیر بودند وعید و تهدید عظیم حاصل شد از روی انکار و جحود گفتند که ما مشرک
نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم پدران ما مالکان ممالک
نبوت و سالکان مسالک فتوة اند و ما بر منوال ایشان معزز و مکرم ایم حق تعالی انکار
ستایش ایشان نمودن بر نفس خود شان و بر سبیل تعجب فرمود که اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی بدیدهٔ
بصیرت اِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه از روی مفاخرت يُزَكُّونَ اَنْفُسَهُمْ میستایند
و ثنا میگویند نفسهای خود را باین که نحن ابناء الله و احباؤه و با پاکیزگی و بیگناهی را
نسبت بخود میدهند چنانکه منقولست که بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحوب بن زید اطفال
خود را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست
حضرت فرمود اینها بیگناهند ایشان سوگند خوردند که بخدای موسی که ما نیز در بیگناهی
ایشانیم زیرا که گناهان شب ما را بروز در میگذرانند و خطیات روز ما را شب محو میکنند
حق تعالی فرمود که تزکیهٔ شما مر شما را اعتباری ندارد بَلِ اللّٰهُ بلکه خدای تعالی يُزَكِّي مَنْ
يَشَاءُ بپاکی یاد کند و بستاید هر که را خواهد و مستحق آن داند این تنبیه است بر آنکه تزکیهٔ
حق تعالی معتدّ به نه تزکیهٔ غیر او عالمست بانچه منطویست بر آدمی از حسن و قبح و لهذا ذم ایشان
نموده بر خبث عقاید و ظواهر ایشان و تزکیه بندگان مؤمن نمود که عمل صالح را علاوهٔ طیب اعتقاد
گردانیده اند و اصل تزکیه نفی فعل قبیح است که مستقبح باشد وَلَا يُظْلَمُونَ و این گروه که
با حق خود را تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد بذم یا عقاب بر تزکیه بنا حق فَتِيلًا
بمقدار رشتهٔ ضعیف که در میان شکاف خرما باشد و حسن گفته که فتیل چیزیست که در بطن
نواه است و نقیر آنچه بر ظهر آنست و قطمیر قشر آن و بر هر تقدیر این ضرب المثلست در حقارت
یا بقدر فتیله از وسخ که میان دو انگشت پدید آید این مفعول دوم یظلمون است و احتمال دارد که
تمیز باشد و ملخص سخن آنست که ایشان عقوبت تزکیه خواهند کشید از روی عدل بدون

تطرق نیابد ظلم دران و درین دلالتست بر تنزیه او سبحانه از مصدریت ظلم قلیلست و نه
ظلم کثیر انظر بنگر ای محمد درین یهودان که از روی عناد کیف یفترون چگونه افترا میکنند
و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغی را یعنی اینکه میگفتند که گناه شب و روز
ما را می آمرزند و یا درین قول که نحن ابناء الله و احباؤه و لن یدخل الجنة الآیه و کفی به
و بسنده است آن افترا و یا زعم ایشان باین قول اثما مبینا گناهی ظاهر که بر هیچکس
پوشیده نیست یعنی همین قدر کافیست در عظم ذنب که مستوجب خلود عذابست آورده
اند که چون حکم الهی باجلای بنی نضیر ثابت شد جمعی از ایشان چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب
و سلام بن مسلم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شد و بعد از مدت نقض عهد کرده با بیست
تن از اشراف قوم و بروایت اشهر با هفتاد تن بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه
با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب او تحریص کردند و کعب با ابو سفیان گفت که
سی کس از من و سی کس از تو سینه بر دیوار حرم نهاده و هم عهد شویم در موافقت بر قتال
اهل اسلام پس به بیت الله الحرام در آمدند و در پس استار حرم سینها بر دیوار خانه
چسبانیده بایمان غلاظ و شداد با حرب و جدال با اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر
ازین امر فارغ ساخته بمحاشرت بنشستند و درین مجلس بعضی از قریش از روسای اهل
کتاب پرسیدند که شما صاحب کتابید و ما امی بگوئید که طریقه ما که زایران حرم را میزبانی میکنیم
و صله رحم بجای می آریم و بعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول میباشیم بر هدایت اقربست
یا دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران ما را بد مید
اند و ما را میخوانند یهودان بعد از استماع این سخنان گفتند که دین شما حق تر است و آ
یلی شما با نسق تر ابو سفیان گفت ما بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را
سجده کنید و جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق تعالی از
معانده و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر داد الم تر آیا نمی بینی الی الذین اوتوا
بسوی آنانکه داده شده اند نصیبا من الکتاب بهره از توریة یعنی کعب بن اشرف و ا
صحاب او که بواسطه عداوت مسلمانان یؤمنون میگروند بالجبت و الطاغوت باین
دو بت که قریش راست جبت در اصل اسم صنم است پس مستعمل گشته در هر معبودی که
غیر او سبحانه است از حجر و مدر و انسان و شیطان و گویند اصل آن جنس است بیـ

ظلم

مهمله بمعنی ما لاخیر فیه پس تقلب سین آن تا کرده اند و طاغوت را اطلاق میکنند بر هرچه باطل باشد از
معبود و غیر آن و گویند جبت سحر است و یهودان معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت
آن میکردند و نزد بعضی دیگر جبت بتانند و طاغوت شیطان بتان که مردمان را اغوا کنند بر طاعت
ایشان چه صنمی را شیطانیست و از ابن عباس نقل کرده اند که جبت اصنام اند و طاغوت تراجمهٔ
اصنام و طاغوت که بکذب تکلم مینمودند از زبان حال بتان و سعید بن جبیر و ابو العالیه برآنند که جبت
ساحر است و طاغوت کاهن و مؤید اینست که از عکرمه روایتست که آیه در شان ابو برده کاهن نازل
شده که در جاهلیت بکهانت مردمان را اغوا میکرد و در اول اسلام مسلمانان با او بازگشت مینمودند و یا
جبت ابلیس و طاغوت اولیای او و ضحاک برآنست که جبت حیی بن اخطب و طاغوت کعب اشرف
و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوها وَیَقُولُونَ و میگویند این جهو
دان لِلَّذِینَ کَفَرُوا برای کافران یعنی در حق ایشان که از روی اجتهاد هٰؤُلَاءِ این گروه کفار
قریش أَهْدَىٰ هدایت یافته‌ترست مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا از آنها که ایمان آورده اند
یعنی پیغمبر و اصحاب او سَبِیلًا از روی دین یعنی راه یافته‌ترند و دین ایشان قایم‌تر و طریق ایشان
ثواب‌تر و تسمیهٔ دین بسبیل جهت آنست که دین مانند طریقیست که مؤدی بمقصود است أُولٰئِکَ
آن گروه متعصب و متعسف الَّذِینَ آنانند که بجواری تمام لَعَنَهُمُ اللّٰهُ دور کرده است خدا
ایشان را از رحمت خود وَمَنْ یَلْعَنِ اللّٰهُ و آنکس که دور میکند خدای فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس
نیابی تو مر او را نَصِیرًا یاری که دفع زیان بشفاعت او بکند یا در دنیا و آخرت با و نفع رساند پس
میان بخل و حسد و ایشان میکند که بدترین خصال قبیحه و اخلاق ردیه اید و میفرماید أَمْ لَهُمْ آیا یهود را
نراست ام منقطع است و معنی آن انکار است از آنکه ایشان را نصیبی از ملک باشد یعنی نیست ایشان را
نَصِیبٌ مِنَ الْمُلْکِ بهره از پادشاهی تا مردمان تابع ایشان شوند در آنچه فرمایند و لازم باشد
اطاعت ایشان درین حکم هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا زعم یهودان که ایشان بملک و نبوت
از غیر خود سزاوارترند بدین سبب از متابعت عرب ننگ داشتند و میگفتند که آخر منصب ملکداری
و حکم گذاری و پیغمبری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشان را از ملک بهره نیست و اگر بفرض از مال و ملک
بهره‌مند شوند فَإِذًا پس آنهنگام لَا یُؤْتُونَ النَّاسَ ندهند بکمتر مردمان را یا پیغمبر و اصحاب او را
نَقِیرًا بانمقدار کوی که در پشت دانهٔ خرماست و این اغراقست و شدت مبالغه در شح و بخل ایشان
که در وقت پادشاهی با فقیری به نقیری مضایقه دارند بهنگام دستنگی و درویشی و مذلت و خواری
پیداست که چه چیز بکسی دهند و میتواند بود که معنی همزه انکار باشد از آنکه چیزی از آنچه مالک آنند

بکسی دهند بطریق کنایه چه مرویست که ایشان اصحاب اموال و بساتین و قصور شده بودند
همچنانکه ملوک میباشند یعنی ایشان با وجود کثرت اموال مقدار نقیری نمیدهند و بدانکه
اذن در یؤتون عمل نکرده بجهت آنکه هرگاه واقع شود میان فا و فعل جایزست که
الغای آن نمایند از عمل بجهت اعتبار بعطف آن بر ما تقدم همچنانکه ظنّ و اخوات آن که چون
متوسط و متاخر واقع میشود ملغی میشود چه اذن درین صورت در حکم تاخیرست کانه
قیل ولا یؤتون النّاس نقیرا اذن و اذن قیلست و اذن لا یلبثون خلفک الا قلیلا
که درین تقدیرست که ولا یلبثون خلفک الا قلیلا اذن حاصل که حق تعالی جمع فرموده
میان بخل و حسد یهود در ذم بجهت آنکه این هر دو صفت رذیله اند و بینهما تلازم و تجا
ذبیست أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ اضرابست از اعطای ایشان یعنی نه که ایشان چیزی بمرد
مان میدهند بلکه حسد میبرند بر مردمان که قبایل عرب اند و یا پیغمبر و اصحاب او عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ
بر آنچه خدای داده است بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن نبوتست و کتاب و نصرت
و اعزاز و بعثت رسول از ایشان و یا مراد همه مردمانند زیرا که هر که حسد برد بر نبوت
فکانه که کمال و رشد همه مردمان حسد برده و گفته اند که مراد از ناس حضرت رسالتست صلّی اللّه علیه
و آله و عرب جمع را بر واحد اطلاق میکنند که جامع باشد مقدار خصال خیر را که جمع شود الا در
بسیاری از مردمان قال اللّه تعالی انّ ابراهیم کان امّة و مراد از فضل نبوت و اعزاز دین و نزد
مراد از فضل آنست که حق تعالی مباح کردانید آن حضرت را میان بیشتر از چهار زن و یهود
برین حسد میبردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپردا
ختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطهٔ نبوت و کتابست پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب
حسد بردندی چه این صورت مخصوص بآنحضرت نیست زیرا که داود علیه السلام صد زن داشت و همه
بر وحلال بودند و همچنین سلیمان هزار زن داشت سیصد مهیره و هفصد سریه و در تفسیر اهل
البیت علیهم السلام از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد بناس محمد است و آل محمد و مراد
بحاسدان آنکه حسد بودند بر نبوت و بر امامت اطهار او فَقَدْ آتَيْنَا پس بدرستی که ما عطا کردیم
آلَ إِبْرَاهِيمَ اولاد ابراهیم را که موسی است و داود و عیسی و محمد صلوات اللّه علیهم الْكِتَابَ
کتاب توریة و زبور و انجیل و قرآن وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ایشانرا
مُلْكًا عَظِيمًا پادشاهی بزرگ که نبوتست یا مملکت چنانکه یوسف و داود و سلیمان داشتند
و گویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانکه گذشت که داود صد زن داشته و سلیمان هزار پس

در این سخن تعریضست بیهود که اگر حسد شما بر محمد صلوات الله علیه بواسطهٔ کثرت ازواجست
پس داود و سلیمان بحسد سزاوارترند و در تیسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمد است
و اهل بیت آنحضرت اند و مراد بکتاب قرآن و بحکمت نبوت و بملک عظیم امامت چه این
جمله در هیچ کس جمع نبود مگر خاندان خاتمیت صلوات الله علیه و علیهم و عیاشی در
تفسیر خود باسناد ابو الصباح کنانی نقل کرده که قال ابو عبد الله علیه السلام یا ابا الصباح نحن
قوم فرض الله طاعتنا لنا الانفال و لنا صفو المال و نحن الراسخون فی العلم و نحن المحسودون الذین قال
الله فی کتابه ام یحسدون الناس الآیه یعنی ابو عبد الله فرمود که ای ابو الصباح ما گروهی هستیم
که حق تعالی فرض فرموده طاعت ما را بر شما و ما راست غنایم دار الحرب و ما راست صفا
یا ملوک از دار الحرب و ما راسخانیم در علم و ماییم آن جماعتی که بر ایشان حسد برده اند حیث قال
سبحانه ام یحسدون الناس تا آخر و بعد از آن فرمود که مراد بکتاب نبوتست و مراد بحکمت فهم و قضا
و مراد بملک عظیم افتراض طاعات ما بر شما و همچنانکه حق تعالی ملک عظیم را در دنیا باهل البیت
علیهم السلام تفویض نمود ملک کبیر آخرت را نیز بایشان تخصیص فرمود حیث قال و اذا رایت نعیما
و ملکا کبیرا پس اگر اهل خلاف بر ایشان حسد برند عجب نباشد و شبهه نیست در آنکه حسد خصلتیست
که حاسد را بد باشد و محسود را محمود و حسد آتشیست که مادام که در کانون سینهٔ حاسد باشد او را
سوزد و چون او بجهت آن سوخته شود روایح طیبه و علوم و فواضل محسود باطراف عالم رسیده
اهل عالم را طینت پاک او معلوم گردد بر محسود لازمست که سپر صبر در سر کشد یا بجهت جرع
غصص صبر بر ایذای حسد نماید و روایح طیبه صبر بهمه اقطار عالم رسیده موجب اشتهار فضایل
و کمالات محسود گردد و بحسب حقیقت حاسد که حسد برد بر مقربان الهی که مستغرق نعمت
نعمت امامت و ولایت اند عدو خداست چنانکه در بعضی از کتب سماوی آمده که الحاسد
عدو نعمتی در خبر است که روزی جماعتی از زنان قریش با بانوان سید عالمیان مجالست
نمودند و هر یکی از حسب و نسب خود چیزی میگفتند چون فاطمه علیها السلام بر ایشان در آمد
ساکت شدند یکی گفت چرا خاموش شدید گفتند که حسب و نسب ما نزد حسب و نسب
سیدة النساء چه نماید پس زنی از آن زنان برخواست و گفت مالکم یا بنی هاشم حزتم السیادة
باسرها یا فاطمه و اما ابوک فسید ولد آدم و اما بعلک فسید العرب و اما انت فسیدة نساء
العالمین و اما ابناک فسیدی اهل الجنة و اما عمک فسید الشهداء

یعنی ای فاطمه اما ای پدر تو سید فرزندان آدمست و اما شوهر تو بهترین عربست و اما تو
سیدهٔ زنان عالمی و اما حسن و حسین تو جوانان اهل بهشتند و اما عم تو سید شهداست
چون خیر النسا علیها السلام این بشنید برپای خواست و این آیه تلاوت فرمود که ام یحسدون
الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم الحکمة
ملکا عظیما فمنهم پس از یهود من آمن به آنکس است که ایمان آورده بمحمد
صلی الله علیه وآله یا بحدیث او ومنهم و از ایشان من صد عنه کس هست که
اعراض کرده از آنحضرت و تصدیق بنبوت او و یا بخبر انبیاء سابق در باب نسا و غیر آن و گویند
ضمیر منهم راجع بآل ابرهیم است یعنی امت ابرهیم بعضی بوی گرویده اند و بعضی دیگر تصدیق
او نکردند مانند امت تو پس همچنانکه از امت ابرهیم وهن ابرهیم نشد از امت تو موجب وهن
تو نمیشود وکفی بجهنم و بس است دوزخ سعیرا در حالتی که افروخته برای عذاب
کافران یعنی اگر عقوبت عاجله در دنیا از عقوبت با ایشان نرسد آتش سوزان دوزخ برای ایشان کا
فی است پس در تقریر تفصیل عذاب ایشان میفرماید که ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه پوشیدند
بر حق و نگرویدند بآیاتنا بدلایل وحدت بآیات قرآن یا بمعجزات پیغمبر سوف
نصلیهم زود باشد که در آریم ایشانرا نارا در آتشی و چه آتشی کلما نضجت هرگاه
پخته شود یا بسوزد جلودهم پوستهای ایشانرا بآتش بدلناهم بدل کنیم برای ایشان
جلودا غیرها پوستهای انجم پخته و سوخته شده باین وجه که آن جلود سوخته را عود کنیم بر
صورت دیگر که گویند بدلت الخاتم قرطا و یا آنکه زایل سازیم از آن اثر احراق را تا عود احساس سوختن
آن کافر کند لیذوقوا العذاب تا بچشند عذاب را یعنی تا چشیدن عذاب دایمی باشد و گویند
حق تعالی بجای جلود سوخته جلود دیگر بیافریند و عذاب در حقیقت برای نفس عاصیه است
که مدرک است نه برای آلت آن چه جلود اعتبار ندارد پس کسی را نرسد که گوید از مجلد جدید
ذنبی صادر نشده پس چگونه مستحق عذاب شود و بنا بر قول اول تبدیل وصف نه تبدیل عین و بر این
قول تبدیل عین است نه صفت و این تبدیل در هر ساعت صد بار باشد و از حسن بصری منقول است
که در شبانروزی هفتاد هزار واقع شود از عبدالله عباس مرویست که مردی این آیه نزد
عمر خطاب خواند گفت اعاده کن وی تکرار نمود معاذ جبل گفت که تفسیر این آیه نزد منست عمر گفت
بیان کن معاذ گفت در یکساعت صد بار پوست ایشان بدل کنند عمر گفت که من از رسول صلی الله علیه

وآنچنین شنیدم فضیل عیاض گفتم که آتش ایشانرا روزی صد بار بخورد مجاهد فرموده
که میان پوست کافر و گوشتش کرمی باشد که آنرا جبله خوانند و بانگی کند چون بانگ حمار ابو
هریره گفت از رسول صلی الله علیه وآله شنیدم که سطبری پوست کافر چهل و دو گز باشد و گویند
مراد بتبدیل سرابیلست که حق تعالی فرموده سرابیلهم من قطران و تسمیهٔ سرابیل بجلود بنابر
مجاورهٔ است بجهت لزوم آن بجلود و این قول موجب ترک ظاهر ست بتجدید بدل ان الله
کان بدرستی که خدای هست عزیزا غالب که کسی اورا از تعذیب کفار منع نتواند کرد حکیما
دانا بعقوبت دوزخیان بر وجه حکمت و بعد از وعید کفار در وعد ابرار میفرماید که والذین
آمنوا آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وعملوا الصالحات و بجای آوردند طاعتها بر وفق
فرمان سندخلهم زود باشد که در آریم ایشانرا جنات تجری بوستانها که میرود
من تحتها الانهار بر زیر درختان یا در تحت مساکن آن جویها خالدین فیها در
حالتی که جاوید باشند آن مؤمنان در آن ابدا همیشه این برای تأکید خلود ست یعنی زمانی
که آنرا آخر نباشد بدانکه تقدیم ذکر کفار و وعید ایشان بر ذکر مؤمنان و وعد ایشان بجهت آنست
که کلام در ذکر مؤمنان بالعرض است و ذکر سوف در اول و ذکر سین در ثانی بجهت اعتنای او سبحانه
است بدخول اهل ایمان در جنات در اقرب زمان لهم فیها مر آن بهشتیانرا باشد در آن بوستا
نهای بر اشجار و انهار ازواج مطهرة زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار
و ادناس و اخلاق دنیه و طباع ردیه وندخلهم و در آریم ظلا ظلیلا در سایهٔ پاینده
که آفتاب آنرا زایل نکند نگرداند اگر کسی سؤال کند که چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت آن متأذی
شوند پس ظل چرا باشد و فایدهٔ او چیست که نزد محققان ظل ظلیل که اشارت بحمایت الهی و عنایت
پادشاهی است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال و نقص و انتقال
مقدس و مبراست و در انوار گفته که ظل ظلیل اشارتست بنعمت تامهٔ دایمه و ظلیل صفتی است
مشتق از ظل برای تأکید معنی ظل کقولهم و یوم ایوم و داهیه دهیا در خبر ست که در بهشت درخت
باشد که سوار در سایهٔ او صد سال رود و بعد از ذکر وعید و وعد امر میفرماید باداء امانت
و حکومت بعدالت که موجب انتظام معاش و سبب رستگاری روز معاد است و میگوید
ان الله یامرکم بدرستی که خدای شما را ان تؤدوا الامانات آنکه ادا کنید امانتها را
الی اهلها باهل امانت واذا حکمتم و دیگر امر میکند که چون خواهید حکم کنید بین الناس

میان مردمان أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ آنکه حکم کنید براستی و انصاف سویه که بر نهج شریعت باشد
و معرا باشد از شایبه انحراف از شرع إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ نیکو
چیزی پند میدهد شما را بدان که آن ادای و عدل در حکومت است اصل کلام نعم شیئا یعظکم به نعم الشیء
الذی یعظکم به است پس ما منصوبست و موصوف بیعظکم یا مرفوع موصول بآن و مخصوص محذوفست
که آن مأمور به است از امانات و عدل در حکومات در سبب نزول این آیه مفسران را اختلافست نزد
بعضی آنست که چون رسول صلی الله علیه و آله فتح مکه نمود خواست در خانه کعبه زادها الله شرفا
داخل شود کلید آن عثمان بن طلحة بن عبد الدار داشت و او از سدنه کعبه بود امر فرمود
تا کلید خانه از عثمان بن طلحه طلب دارند چون ازو طلبیدند گفت نزد مادر منست سلاقه نزد او روم و ا
زو بگیرم چون نزد مادر آمد کلید بوی نمیداد و میگفت اگر کلید از تو بگیرند بتو نخواهند داد
و این کلید از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان مبالغه میکرد و حضرت صلی الله علیه و آله در
مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر ابو بکر و عمر بر در سرای سلاقه آمدند عمر باواز بلند گفت
ای عثمان بن طلحه بیرون آی که انتظار رسول از حد میکشند سلاقه کلید به پسر داد و گفت تو بتابی
بهتر که تیم و عدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت آورد و آن سرور دست دراز کرد
که از وی بستاند عباس برخواست که یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم بمن تفویض فرموده حجابه
خانه بمن ارزانی فرما عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید حضرت فرمود که اگر بخدا
و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانة الله حضرت بعد از
آنکه از خانه بیرون آمد مفتاح بدست وی داد مرتضی علی علیه السلام پیش رفت و گفت یا
رسول الله اگر مصلحت باشد حجابت باهل البیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم بدیشان را
ده فی الحال جبرئیل باین آیه نازل شد و حضرت فرمود یا علی من شما را کاری میفرمایم که از آن نفعی
بمردم رسد نه آنکه گمان برند که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید و فرمود خذوها
یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا الظالم بگیرید این کلید را ای اولاد طلحه که همیشه این کلید
در دست شما خواهد بود و هیچکس از شما نزع آن نکند مگر ظالم ستمکار پس آنحضرت
اختیار نموده این کلید را ببرادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قومست
و در کشاف آورده که چون حضرت صلی الله علیه و آله فتح مکه نمود عثمان بن طلحه در کعبه را
ببست و بر بالای آن بر آمد و از دفع مفتاح بحضرت رسالت امتناع نمود و گفت لو علمت

انه

انه رسول الله لو امنعه اگر میدانستم که محمد رسول خداست منع کلید نمیکردم از او امیر المؤمنین
صلوات علیه وآله بر بالای کعبه برآمده دست او به پیچید و کلید از او بگرفت و در را بگشود حضرت
در اندرون درآمده دو رکعت نماز بگذارد و چون بیرون آمد عباس التماس نمود
که مفتاح را باو عطا فرماید تا سقایه و سدانه هر دو تعلق باو داشته باشد این آیه نازل گشت
حضرت امیر المؤمنین را امر کرد برو مفتاح بعثمان ده چون امیر المؤمنین بفرموده سید
المرسلین مفتاح بعثمان داد بزبان باعتذار بگشاد عثمان گفت یا علی اکرهت وآذیت ثم جئت
ترفق ای علی اول بعنف واکراه کلید از من گرفتی و مرا برنجانیدی واکنون آمده و ملایمت
و ملاطفت مینمائی فرمود که حق تعالی در شان تو آیتی انزال فرموده از قرآن پس این آیه را برو
خواند عثمان مسرور گشته گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فی الحال جبرئیل
هبوط نمود و گفت امر حق تعالی چنانست که سدانه کعبه در اولاد عثمان باشد و امام محمد باقر
و جعفر صادق صلوات الله علیهما و زید بن اسلم و مکحول و زید بن حوشب از حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله روایت کرده‌اند باین آیه ائمه اند و بامانت امامت یعنی حق تعالی امر فرموده
است ائمه اثنی عشر را تا امامت بر سبیل امانت بهم تسلیم کنند واحدا بعد واحد تا بصاحب
الامر صلوات الله علیهم و قوله و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل که در بین ادای رسالت
امانت واقع شده مؤید اینست چه حقیقت حکومت بر نهج عدالت منصب ائمه معصومین است
صلوات علیهم که بعصمت حکومت بعدالت میفرمودند و اصلا از دایره عدالت قدم بیرون
نمی نهادند و نیز آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
که بعد ازین مذکور است مقوی اینست چه درین آیه حق تعالی رعیت را امر فرموده
بطاعت ولاة امر که اهل البیت اطهارند و بعد از ایشان تابعان ایشان که مجتهدان مذهب
اهل البیت اند و نیز مرویست از احدهما علیهم السلام که دو آیه در قرآن واقع شده یکی از
برای ماست و دیگری از برای شما آیه اول ان الله یامرکم تا آخر دوم یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول پس بر ما واجبست که ادای امانت امامت کنیم باهل خود و بر شما
لازمست که اطاعت ما کنید در جمیع اوامر و نواهی و در مجمع آورده که خطاب در قوله و
اذا حکمتم با ولاة و حکام است که بعدل و نصفت حکم فرمایند و نظیر اینست قوله یا داود انا
جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه

وآله امیر المؤمنین علیه السلام را امر کرده که یتوّی بین الخصمین فی لحظک ولفظک و در روایت
آمده که روزی دو کودک خطی نوشته نزد امام حسن علیه السلام آوردند تا که کدام بهتر است
امیر المؤمنین برسید بر قضیه مطلع شده فرمود یا بنی انظر کیف تحکم فان هذا حکم و
الله سائلک یوم القیمة و باید دانست که ادای تمام امانت درین حکم داخلست زیرا که خصوص
سبب مخصص نیست چنانکه در اصول مقرر شده و لهذا قال ابو جعفر علیه السلام ان اداء الصلوة
والصوم والحج من الامانة ویکون من جملتها الامر لولاة الامر بقسم الصدقات والغنایم وغیر
ذلک مما یتعلق بحق الرعیه وقد عظم الله سبحانه امر الامانة بقوله یعلم خاینة الاعین ولا تخونوا ا
لله والرسول وقوله ومن اهل الکتاب من ان تامنه الآیه صاحب کنز در بحث امانت سه آیه آورده
یکی ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها دوم فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی
اؤتمن امانته سیوم ومن اهل الکتاب من ان تامنه بقنطار یؤده تا آخر و بعد از آن فرمود که در
بین مقام چند فایده است اول امانت مشتق است از امن که حاصل میشود از حسن ظن بمستامن
پس واجبست که مستامن برین صفت باشد که برو حرام باشد خیانت و تعدی و تفریط با
همه اسباب حفظ آن در عرف دوم آنکه امانت نسبت بید غیر مالکست و مقتضی عدم
ضمانست و آن گاه هست که از مالک باشد چون ودیعه و عاریه و رهن و اجاره و غیر
آن و گاه هست که از شرعست که مسمی بامانة شرعیه است پس آیه اول شامل این هر دو
قسم است و ثانیه و ثالثه مختص اند بقسم اول سیوم واجبست در امانت شرعیه مبادرت
باعلام مالک با مکنه پس اگر متمکن باشد و اهمال نماید ضامنست والا ظاهر عدم ضمانست و آن چند
صورت دارد یکی آنست که باد جامه کسی را مثلا بخانه غیر اندازد پس واجبست بر صاحب منزل
که اعلام آن نماید بمالک یا اخذ آن نماید دوم انتزاع صید از محرم یا از کسی که محل اخذ آن
آن باشد از محرم سیوم انتزاع مغصوبست از غاصب چهارم اخذ ودیعه از صبی یا مجنون
بجهت خوف اتلاف در بدن انسان پنجم تخلیص صید از خارج تا آنرا مداوه نماید و تخلیص
از شبکه در حرم ششم اگر صبیان تلاعب کنند بجوز یا بیض یکی بید دیگری منتقل شود
و ولی بآن عالم باشد واجبست برو رد آن بر ولی دیگری و اگر تلف شود در ید صبی قبل از علم ولی
ضامن آنست در مال او و اعتبار ندارد علم غیر ولی مانند ام و اخ زیرا که ولی هم نیست بر صبی
پس اگر غیر ولی اخذ آن نماید نیست رد بر مالک ممکنست الحاق آن بامانت و اگر احد مثلا عین بالغ

قبض کند
باشد ضامنست آن چیزی را که از صبی اخذ کرده و درینکه صبی چیزی را از بالغ اخذ کرده
ضامن باشد تردد است اقرب عدم ضمانت بجهت آنکه بالغ او را مسلط ساخته است بر
اتلاف آن هشتم اگر ممکن باشد مر شخصی را که تقاص نماید بچیز جنس حق خود آیا آن امانت
شرعیه است تا اگر تلف شود اقوی ضمانت نزد بعضی اصحاب و ابن جنید ست لیکن در قدر
حق خود اگر ممکن نباشد توصل بحق خود مگر باخذ آن اجود عدم ضمانت همچنانکه کسی را صد
درهم در ذمت کسی باشد و از مال او نیابد مگر دانه که بدویست دینار ارزد نهم اگر مردی بمیرد
و وارث علم بامانت نداشته باشد و همچنین اگر وکیل ایداع مالی نماید تا بمالک رساند و در
دعی بلد او رسد و مالک را علم بآن ودیعه نباشد و همچنین است ولی اگر طفل بالغ و رشید
شود و عالم بمال خود نباشد و همچنین امثال این بسیارست و اما کتب مرسله اقوی در آن
ضمانت و احتمال عدم دارد زیرا که ملک مرسل است و امر بایصال آن منتفی و ودیعه نیست شرعا
و این وجه ضعیفست زیرا که عرف مقتضی آنست و شرع اگرچه مقتضی آن نیست مقتضی عدم آن نیز
نیست و نیز تردد است در آنکه واجبست رد دادن بر دن مرسل یا نه احتمال دارد که واجب
باشد بجهت آنکه ملک مرسل است پس منتقل بر دن او شود و احتمال دارد عدم اگر تابع
عرف و عادت و این در صورتیست که آن باقی باشد و اگر نه جز ما ضمان نیست چهارم
از فواید امانت شرعیه و عرفیه مشترکند در عدم ضمان بدون تعدی و تفریط در جواب گی
بعد از رد آن بمالک یا وکیل او یا ولی او با طلب و مفترق اند در وجوب اعلام علی الفور در
امانت شرعیه و عدم قبول قول او در رد بخلاف غیر شرعیه در این دو حکم و بدانکه در آیه
ثانیه که فلیؤد الذی اؤتمن امانته است بشرط طلب مالکست یا آنکه که در حکم اوست و در این
دو آیه حث است بر وجوب رد امانت و تهدید صریح و وعظ بلیغ بر عدم آن زیرا که در
آخر آیه فرموده که ان الله نعما یعظکم به و وعظ تحذیر است از عقاب الهی و ترغیب در ثواب
او و تفسیر هر دو آیه اخیره در سوره البقره و آل عمران گذشت فلیطالع ثمة و در بحر الحقایق
آورده که امانت بعد از ایراد ظل ظلیل که وجود حقیقیست دلالت بر آن میکند که امانت عبارت
از وجود مجازی باشد چون وجود ظلال نسبت با آفتاب پس همچنانکه وجود ظل امانت آفتابست
و در وقتی که آفتاب جلوه کنان تجلی نمود و باشعه عالم افروز از افق طالع شود بزبان حال میگوید
که ادوا الامانات الی اهلها جلوه ظلال متلاشی میگردند و آثار ایشان بکلی محو میشود بر همین منوال

چون شعاع خورشید وجود حقیقی عرض التمثیل از افق غنای ذاتی که والله غنی عن العالمین طلوع
نماید امانات وجودات ظلیه با اهل آن باز میکردند در سر لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار بظهور می آید در اسباب نزول مذکورست که حضرت خیر البریه خالد ولید بن سریه
امیر کرد و عمار یاسر رضی الله عنه را با وی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان خبر یافته بگر
یختند و یکی از ایشان که مسلمان بود نزد عمار آمده گفت مردم قبیله فرار نمودند و من با ستظهار
ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد اینجا باشم و فرار نکنم والا پای
گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد و بنابر فرموده ساکن شد خالد بامداد
لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از بن مستامن کسی را نیافتند پس او را
اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد اوردند عمار گفت که او مسلمانست و بفرموده من
در امانست خالد گفت که از ادب دور مینماید که کسی با وجود آنکه امیر لشکر باشد بی مشاورت و
اجازت او کسی را امان دهد گفت و گو میان خالد و عمار بسیار شد بجناب نبوت آمده
صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه
غیر امیر یا بدون مشورت با او کسی را امان دهد و این آیه نازل شد که یا ایها الذین امنوا
ای گروهی که گرویده اید اطیعوا الله فرمان برید خدا را در امانت و اطیعوا الرسول
و فرمان برید رسول او را در احکام و اولی الامر منکم و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما
یعنی امرای سرایا که حضرت رسالت زمام اختیار حکم بدست ایشان داده باشد و در مجمع
آورده که افراد امر بطاعت رسول و عدم اکتفا بحرف عطف با آنکه طاعت او مقترن بطاعت
خداست جهة مبالغه است در بیان و قطع توهم کسی که گمان برد که واجب نیست لزوم ما فی الحکم
در قران باشد از اوامر و نظیر اینست قوله تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله و ما آتیکم
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و ما ینطق عن الهوی و اینکه کلبی تفسیر باین نوع کرده
که اطیعوا الله فی الفرایض و اطیعوا الرسول فی السنن مرجوح است زیرا که طاعت رسول عین طاعت
خداست و امتثال او امر او امتثال او امر خدا سلک نه آنکه طاعت آن حضرت طاعت حق تعالی باشد
و همچنانکه طاعت رسول صلی الله علیه در حیوة او واجبست و بعد از وفات نیز بر وجوب خود
باقیست زیرا که اتباع شریعت لازمست مجمع مکلفان را بعد از وفات او و بضرورت معلومست
که مردمان را امر باتباع شریعت فرموده تا بروز قیامت و مقرر است در قوله و اولوا

الامر

الامر منکم چند قولست یکی آنکه ایشان امرا اند و این قول مرویست از ابو هریره و ابن عباس
در یکی از دو روایت و میمون بن مهران و سدی و مختار جبائی و بلخی و طبریست و نزد بعضی دیگر
علما اند و این از جابر بن عبدالله و ابن عباس بر روایتی دیگر و مجاهد و حسن منقولست و بعضی
ترجیح این قول کرده اند در جمیع احکام رجوع بعلمای کرام است و در رفع منازع بین الخصماء راجع
بقضاة اسلام است نه بولاة و اما اصحاب ما رضوان الله علیهم از امام محمد باقر و جعفر صادق و صلوات
الله علیهما روایت کرده اند که ان اولی الامر الائمة من آل محمد اوجب الله بالاطلاق کما اوجب طاعته و
طاعة رسوله صلی الله علیه و آله یعنی بدرستی که اولو الامر ائمه معصومین اند از آل محمد که حق تعالی طاعت
ایشان را واجب گردانید بطاعت احدی علی الاطلاق مگر که عصمت عطا فرموده باشد و باطن او همچو ظاهر
او باشد و موتمن باشد از غلط و امر قبیح و این صفت در امرا و علما که غیر ائمه معصومین باشند
محقق نمی یابد و موید اینست که حق تعالی تسویه فرموده است میان خود و رسول او در حکم و طاعت
ایشان را مقارن ساخته بطاعت خود و طاعت رسول خود و همچنانکه حکم خود و حکم رسول خود را فوق
سایر بندگان گردانیده حکم اولو الامر را نیز فوق ایشان گردانیده و بدیهی است که تسویه میان اولوا
الامر و میان خدا و رسول درین امر بدون عصمت ایشان متصور نیست زیرا که حکم غیر معصوم در
مظان خطا و مخالفت است و حکم خدا و رسول مجزوم الیقین پس چگونه میان حکمین تسویه باشد پس
معلوم شد که ولایت صفت ائمه هدی است از آل محمد صلی الله علیه و آله امامت و عصمت ایشان ثابت
و همه امت متفق اند بر علوم و عدالت ایشان و در تفسیر ابو الفتوح مذکورست که وجه استدلال این
آیه بر ائمه اثنا عشر علیهم السلام آنست که حق تعالی طاعت اولوا الامر را با طاعت خود و طاعت
رسول خود مقرون ساخته و چنانکه قدیم تعالی از همه قبایح منزه است و رسول او از همه معاصی
کبیره و صغیره معصوم و مطهر اولوا الامر نیز باید که چنین باشند و باتفاق بعد از پیغمبر صلی الله
علیه و آله غیر از ائمه اثنا عشر معصوم نبوده اند پس مراد با اولوا الامر ایشان باشند نه غیر
و نیز اگر مراد از اولوا الامر علی العموم باشند لازم می آید که هر حاکمی و عالمی که بناحق و نارو
احکمی کند تابع او باید شد و اطاعت او باید کرد بجهت عموم لفظ و این باجماع باطلست
و احادیث صحیحه نیز دال اند برین مدعا از جمله روایت مشهوره متواتره است میان موافق
و مخالف از جابر بن عبدالله انصاری روایتست که گفت از رسول خدای صلی الله علیه و آله پرسیدم
که من خدای و رسول او را میدانم و میشناسم اما اولوا الامر را [illegible] نمیدانم فرمود که یا جابر

هم خلفای و ائمة المسلمین اولهم علی بن ابی طالب ایشان خلیفهای منند و امامان مسلمانانند
بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب است بعد از ان حسن و حسین و بعد از ان علی بن الحسین
و از عقب محمد بن علی و بتوریة معروفست بباقر و تو او را دریابی ای جابر چون او را ببینی سلام
من بوی رسان و بعد از ان یکیک از ایشان را نام میبرد تا انکه چون بحجت قایم صلوات الله
علیهم رسید فرمود که نام او نام من باشد و کنیتش کنیت من حجت خدا بود و بقیه او در میان
مردمان حق تعالی مشارق و مغارب را بدست او بگشاید و او از شیعه خود غایب گردد
بروجهی که از غایت طول مدت هیچکس تصدیق بوجود او نکند الا مومنی که حق تعالی دل او را
بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم یا رسول الله شیعه را در غیبت او از وی انتفاع
باشد فرمود آری مانند انتفاع مردمان بافتاب و اگر ابر حایل شده باشد میان او و مردمان
ای جابر او از مکنون سر خداست و مخزون علم او این سخن را از من نگاه دار و بهیچکس
مرسان مگر کسانی را که از اهل ایمان باشند جابر گوید که چون مدتی برین بگذشت روزی
نزد علی بن الحسین نشسته بودم و با او حدیث میکردم ناگاه پسر او را محمد بن علی علیهما السلام
از حجره زنان بیرون آمد در سن صبا و گیسو در بر افکنده چون او را بدیدم گوشت پشت
من بلرزید و موی بر اعضای من راست شد او را گفتم یا غلام اقبل ای پسر روی بمن آر روی
بمن کرد گفتم ادبر پشت بر من کن او پشت بر من کرد گفتم شمایل رسول الله و رب الکعبة این
شمایل رسول خداست بخدای کعبه پس گفتم یا غلام ما اسمک ای پسر نام تو چیست فرمود
محمد گفتم پسر کیستی گفت پسر علی بن الحسین پس گفتم تن و جان من فدای تو باد همانا تو باقری
گفت آری پیغام رسول خدای بگذار من ازین قول متعجب و حیران فروماندم و گفتم رسول
خدای مرا بشارت داد که ترا دریابم و گفت چون او را ببینی از منش سلام برسان پس گفتم
رسول خدای ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله السلام ما دامت السموات والارض
وعلیک یا جابر بما بلغت السلام پس هر روز بخدمت او میرفتم و مسایل که بر من مشتبه
می پرسیدم و می اموختم روزی از من مسئله پرسید گفتم لا والله لا ادخل فی نهی رسول الله
بخدای که من اقدام نکنم بانچه رسول خدای مرا از ان نهی کرده و گفته شما خلفای او یید و امامان
راه نمایید و خلیفه ترین مردمانید بکودکی و داننده ترین مردمانید ببزرگی ایشان را چیزی
میاموزید که عالمتر باشند امام فرمود صدق وجدی رسول الله من این مسئله را از تو

بعز

بهتر میدانم ولقد اوتیت الحکم صبیا مراد در کودکی علم وحکمت داده اند کل ذلک بفضل الله
وبرکة رسوله ونیز از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که من اطاع علیا فقد اطاعنی
ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصی علیا فقد عصانی ومن عصانی فقد عصی الله واین دلیل
است بر آنکه اولو الامر امیر المؤمنین واولاد معصومین اویند علیهم الصلوة والسلام عماد بن امیه
گفته روز صفین امیر المؤمنین علیه السلام در میان صف ایستاده بود ونیزه در دست میگردا
نید واین آیه میخواند که ان الانسان لیطغی ان راه استغنی نظام کردم عبد الله عباس را
دیدم که می آید واسیری از لشکرگاه معاویه می آورد چون نزدیک امیر المؤمنین آورد
از وی پرسید که چه کسی فرمود مردی ام از اهل شام فرمود قبحکم الله اتباع کل ناعق خدا شمارا
بکشد ای پیروان هر حیوان آوازکننده پس فرمود برو وپسر هند را بگو اتباهینی وانا الذی
لم اومن بعد کفر فلم اعلم بعد جهل ولم احکم بحکم رجعت عنه وانا قاتل اشیاخک ببدر ومفرق
قومک باحد الی کم تباهون بنی هاشم برایتکم التی تولی الله نکسها کما نکس یوم بدر ولقد علمتم ان الله
اوجب علیکم ونذکم متابعة امری لانی اهل للمتابعة ومستحق للاطاعة لقلعی باب خیبر اذ عجزتم
وثباتی یوم احد اذ فررتم وتسلمی یوم الغار اذ بتم واجابتی للمسائل اذ جهلتم یعنی پسر هند را
اعلام کن که آیا با من مباهات میکنی وحال آنکه من آنکسم که ایمان نیاوردم پس از کفر ونداشتم
پس از جهل وحکمی نکرده ام که از آن برگشته باشم ومن کشنده پدران توام در بدر وپراکنده
کننده قوم توام در احد تا چند رایت زا در روی ما که بنی هاشمیم متوجه سازی خدای
آنرا نگونسار سازد همچنانکه روز بدر نگونسار ساخت وشما میدانید که حق تعالی طاعت
مرا بر شما فرض گردانیده وبر شما حکم کرده بمتابعت من بجهت آنکه من از اهل بیت متابعتم و
مستحق اطاعتم زیرا که در خیبر را کندم وقتی که شما از آن عاجز بودید ودر روز احد ثبات ور
زیدم وقتی که شما گریختید ودر شب غار جان فدای سید مختار کردم در آنحال که شما ابا
کردید وجواب مسایل مسایل مشکله گفتم در حینی که شما از آن جاهل بودید ونمیدانستید ونیز
در رساله حدایق الیقین در فضایل امیر المؤمنین صلوات الله علیه آورده که از جابر بن یسوه
نیز روایتست که از رسول خدای صلی الله علیه وآله پرسیدم که من اولو الامر الذین قرن الله
طاعتهم بطاعته قال هم خلفائی یا جابر وائمة المسلمین بعدی اولهم علی بن ابی طالب یعنی جابر بن
سمره گوید چون این سخن آیه نازل شد من از رسول خدای پرسیدم که یا رسول الله اولو الامر کیند

خدای عز وجل طاعت خود را بطاعت ایشان مقرون ساخته چه کسانند فرمود یا جابر اولوا الامر
خلفا منند یا جابر بدانکه اول ایشان علی بن ابی طالب است و عیسی بن یوسف همدانی روایت
کرده از ابی الحسن بن یحیی از ابان بن ابی عباس از سلیم بن قیس الهلالی از علی بن ابی طالب
علیه السلام که آنحضرت فرمود که من از سید انبیا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که شریکان
من آنکسانند که خداوند تعالی طاعت ایشان را مقرون بطاعت خود ساخته و در حق ایشان و او
لوا الامر منکم تنزیل فرمود پس هرگاه در میان شما تنازع و تشاجر واقع شود باید که در آن
واقعه رجوع بقول خدا و رسول و اولوا الامر نمائید و امر مخلوق کلهم ایشان بیرون نروید
و فرمان برداری ایشان کنید و منقاد احکام و اوامر ایشان باشید پس من چون شنیدم پرسیدم
یا رسول الله خبر ده مرا از اولوا الامر که چه کسانند فرمود که یا علی انت اولهم ای علی تو اول ایشانی
و مقدم بر ایشان و بعد از ایراد این دو حدیث فرمود که اینکه بعضی از اهل خلاف تفسیر اولوا الامر
منکم با مرای سرایا کرده اند همچو خالد ولید و امثال او در اقوال و افعال مطلقا واجب باشد زیرا که ظا
هر آیه مقتضی اطلاقست و این لازم فاسد ست زیرا که از طریق شیعه و اهل سنت معلومست
که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را به بنی خزیمه فرستاد تا ایشان را باسلام
دعوت کند و تعداد ایشان امر نکرد خالد چون بان قبیله رسید بواسطهٔ دشمنی که با ایشان داشت
خلاف قول پیغمبر کرده با ایشان محاربه کرد و مخالفت امر پیغمبر نمود و چون این حال را بحضرت
رسالت عرض کردند آنحضرت بسیار از آن حالت پریشان و غمگین شد پس برخواست و روی
مبارک بقبله آورد و دستها برداشت و بتضرع این مناجات فرمود که اللهم انی ابرء الیک مما فعل
خالد یعنی خداوندا من بیزارم از آنچه خالد بن ولید کرده از محاربهٔ بنی خذیمه پس اگر تفسیر اولوا
الارحام با مرای سرایا صحیح باشد لازم آید که حق تعالی امر کرده باشد بمعصیت زیرا که امر بمتابعت
عاصی امرست بعصیان تعالی الله عن ذلک و چون ترا بروایات صحیحه از طریقین معلوم شد که اولوا
الامر علی بن ابی طالب است و اولاد معصوم او پس شیوخ ثلاثه اولوا الامر نباشند و چون حکم
ایمهٔ معصومین صلوات الله علیهم عین حکم حق تعالی و حضرت رسالت است صلی الله
علیه و آله چه بنصوص قاطعه از جانب حضرت عزت ایشان نایبان حضرت رسالت اند و
حفظه و امنای شریعت و از این جهت بعد از این امر کرده بمرافعه حکم بخدا و رسول نزد منازعه
و متذکر اولوا الامر نشده و فرموده که فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ پس اگر خلاف کنید فِی شَیْءٍ در

جبری

چیزی از امور دینیه فَرُدُّوهُ إِلَى اللّٰهِ پس باز گردانید آنرا بخدا یعنی بکتاب او وَالرَّسُولِ
و رجوع کنید برسول او در زمان حیوة و بسنت مطهرهٔ او که او ماخوذ خود باشد از ائمه صادقین
صلوات علیهم بعد از وفات او و بجهت تاکید اینمعنی میفرماید که إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از
روی اخلاص تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ میگروید بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز چه ایمان
بخدا و رسول رجوع کنند ذٰلِكَ این رجوع بهتر است شما را خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکو
تر از روی عاقبت در آخرت و نزد زجاج معنی آنست که این احسن است از تاویل شما از
تلقای نفس خود بدون رد با اصل کتاب خداست و سنت سید انبیا صلوات الله علیه و آله و این اقوی
است زیرا که لامحاله رد بخدا و رسول او و آنکسانی که قایم مقام اویند از ائمه هدی احسن است
از تاویل بغیر حجت و در مجمع آورده که نزد مجاهد و قتاده و سدی مراد بمرجوع الیه کتاب
خداست و سنت مطهر پیغمبر او صلی الله علیه و آله و ما میگوئیم مراد امر است برد مرافعه
با ائمه که قایم مقام رسولند بعد از وفات او چه مثل رد است برسول صلی الله علیه و آله در حین
حیوة او زیرا که ائمه معصومین صلوات الله علیهم حفاظ شریعت اویند و خلفای او در
امت پس جاری مجرای او باشند و بعضی باین آیت استدلال کرده اند که اجماع امت حجت است و وجه
استدلال آنست که حق تعالی بشرط تنازع رد بکتاب و سنت واجب گردانیده و این دالست بر
آنکه با عدم تنازع رد واجب نباشد و این در صورتیست که قایل شویم بآنکه اجماع حجت است
و شبهه نیست که کاهی استدلال صحیح است که فرض کنیم که در امت معصومی باشد که حافظ
شریعت باشد صحیح نخواهد بود زیرا که نزد اکثر علما تعلیق حکم بشرط یا صفت دلالت نمیکند
بر آنکه ما عدای آن بخلاف این باشد پس چگونه اعتماد توان کرد بر آنکه امت بجمع ممنوند بر شیئی مگر از
کتاب یا سنت پس چگونه توان گفت که هرگاه امت اجتماع کنند بر شیئی واجب نباشد رد بکتاب و سنت
ثعلبی در تفسیر خود آورده که یهودی را با منافقی خصومت افتاد بجائی که پیش او مرافعهٔ مهم خود
کنند محتاج گشتند یهود گفت چون محمد رشوت نمی‌ستاند نزد او رویم پس منافق را بحکم نبوت
میکشید و منافق بحکم حکومت کعب بن اشرف میل میکرد عاقبت نزد حضرت رسالت آمدند
و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند دست در دامن جهود
زد که بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر رویم و دیگر باره مرافعه کنیم پس بدر خانهٔ عمر رفتند و یهودی
ماجرای دعوی و حکم پیغمبر باز گفت عمر از منافق استفسار کرد که قضیه بر نیوجه است که یهودی میگوید

منافق تصدیق کرد که آری حال بر همین والست اما بدان راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر گفت اینجا قرار گیرید
تا من از خانه بیرون آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر از خانه بیرون آمد شمشیر
کشید و منافق را بکشت و گفت این سزای کسیست که بحکم رسول خدا راضی نشود حق تعالی در باره ایشان
این آیه نازل گردانید که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی همزه برای تعجب است یعنی ای محمد از روی تعجب بنگر إِلَى
الَّذِينَ يَزْعُمُونَ بسوی آنکسانی که گمان میبرند أَنَّهُمْ آمَنُوا که ایشان گرویده اند بِمَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ بآنچه فرستاده شده بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب
انبیا يُرِيدُونَ میخواهند با وجود دعوی ایمان أَنْ يَتَحَاكَمُوا بآنکه مرافعه کنند إِلَى الطَّاغُوتِ
بسوی کسی که بغایت طاغی و باغی است مراد کعب بن الاشرف است و هر که حکم باطل کند در آن
حکم داخلست پس تسمیه او باین اسم بجهت فرط طغیان اوست و یا بجهت تشبیه او بشیطان
در فرط طغیان و یا بسبب آنکه تحاکم با او تحاکم است بشیطان از حیثیت آنکه شیطان حامل
اوست کما قال وَقَدْ أُمِرُوا حال است از ضمیر یریدون یعنی اراده مینمایند که تحاکم نمایند بطا
غوت و حال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و هم مکلفان نیز مامور بودند أَنْ يَكْفُرُوا
بِهِ بآنکه کفر ورزند بحکم طاغوت کما قال فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة
الوثقی لا انفصام لها وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سرکشنده
از خدمت یعنی ابلیس أَنْ يُضِلَّهُمْ آنکه گمراه گرداند ایشانرا که مایل طاغوت اند ضَلَالًا
بَعِيدًا گمراهی دور که هرگز از آن باره راست رجوع نتوانند کرد و از حسن بصری نقلست
که مراد از آیه منافقانند که بحکومت نزد بتان میرفتند و طاغوت ابو برده کاهنست که
منافق را با جهودی حکومت افتاد جهود گفت نزدیک محمد میرویم منافق گفت نزد ابو برده رویم
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که کل حاکم یحکم بغیر قولنا اهل البیت فهو طاغوت هر حاکم که نه بر گفتار
ما که اهل بیتیم حکم کند او طاغوت است پس این آیه تلاوت فرمود که یریدون ان یتحاکموا الی
الطاغوت تا آخر و بعد از آن گفت بخدا سوگند که امت بحکومت نزد طاغوت شدند و گمراه
گردانید ایشانرا شیطان بجهت آن و از این امت نجات نیافتند الا ما و شیعه ما و غیر ایشان هلاک
شدند و در حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها
غرق مصرح است باین و در مجمع از باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده که ان المعنی به کل
من یتحاکم الیه ممن یحکم بغیر الحق یعنی مراد بطاغوت هر کسیست که محاکمه باو کنند و او بغیر

حق

حق حکم کند و بخلاف حق حکم نماید و آیت دلیل است بر بطلان قول مجبره چه نسبت اضلال
بشیطان داده پس اگر ضلالت ایشان از خدا میبود نسبت بشیطان نمیند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ وچون
گویند منافقان را که در وقت تحاکم تَعَالَوْا بیایید إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بحکمی که خدا فرستاده
است در کتاب خود وَإِلَى الرَّسُولِ و بحکمی که پیغمبر او میکند رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ می بینی
منافقان را يَصُدُّونَ عَنْكَ در حالتی که از روی عناد اعراض میکنند از تو صُدُودًا
اعراض کردنی از روی فرط عناد و صدود مصدر است یا اسم مصدر و فرق میان
صدود و صد آنست که صدود غیر محسوس است و صد محسوس و یصدون در موضع حالست
فَكَيْفَ پس چگونه باشد و چه کنند إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون برسد بدیشان مُصِيبَةٌ عقوبت
صدود و اعراض بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بانچه از پیش فرستاد دستهای ایشان یعنی بانچه
ارتکاب نموده اند که آن تحاکمست بطاغوت و گویند مصیبة قتل عمر بود منافق را ثُمَّ جَاءُوكَ
پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند یا دیه قتل خود طلبند این عطفست بر اصابتهم و گویند
بر یصدون و ما بینهما اعتراضست یعنی می بینی منافقان را که اعراض میکنند از حکم تو و بعد از ان
نزد تو می آیند يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ در حالتی که سوگند میخورند بخدا مضمون سوگند آنکه إِنْ
أَرَدْنَا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم إِلَّا إِحْسَانًا مگر نیکوئی و فضلی بر وجه حسن که
بما لاحق شود نه باساءت و بدی و یا بجهت احتشام تو و حفظ آداب از رفع صوت در مجلس
عالی تو مباحثه و مجادله نکردیم و مرافعه را بغیر تو عرض کردیم وَتَوْفِيقًا و مگر تالیف و موا
فقت که بین الخصمین پدید آید نه آنکه مراد ما مخالفت تو بوده باشد و گویند که میتواند بود که
مراد اصحاب مقتول بوده باشد که بطلب خون آمده باشند و گفته که ما اراده نکردیم بتحاکم بعمر
مگر که عمر احسان نماید میان او و خصم او أُولَٰئِكَ آن گروه منافقان و سوگند خورندگان
بدروغ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ آنکسانی اند که خدا میداند مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای ایشانست
از نفاق پس کتمان و حلف کاذب ایشان را از عقاب باز ندارد فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن
از قبول اعذار ایشان و یا از عقاب ایشان بجهت مصلحت در استبقای ایشان وَعِظْهُمْ و پند
ده ایشان را یعنی منع کن از نفاق و دروغ وَقُلْ لَهُمْ و بگوی مر ایشان را فِي أَنْفُسِهِمْ در باب
نفسهای ناپاک ایشان قَوْلًا بَلِيغًا سخنی رسنده یعنی اثر کننده و جار مجرور متعلق است
بقولا یعنی سخنی که مؤثر باشد در قلوب ایشان بمثابه که ازان غمناک گردند و آن توعدست

بقتل و استیصال مراد آنست که بگو با ایشان که اگر ازین توبه نکنید شما را بقتل رسانم و مستاصل
سازم و یا متعلق است بقوله بقول لهم یعنی بگو مر ایشانرا در باب نفوس و قلوب ایشان که
مطویست بر نفاق گفتاری از روی تأثیر تا ترسیده از نفاق تایب شوند و صحاک گفته که معنی
آنست که بر ملا ایشانرا موعظ فرما و در خلوت قول بلیغ اداکن یعنی در باب نصیحت تهدید و
مبالغه نمای چه نصیحت در سر آن جمع است و در انوار گفته که تعلیق ظرف بلیغ یعنی بلیغا
فی انفسهم مونرا فیها ظرفست زیرا که معمول صفت متقدم نمیشود بر موصوف و قول بلیغ در اصل قولیست
که مدلول آن مطابق مقصود باشد حاصل که حق تعالی رسول خود را امر فرمود بتجافی از ذنوب اهل
نفاق و نصح ایشان و مبالغه در آن بترغیب و ترهیب و این مقتضی شفقت انبیاست و در قوله
بلیغا دلالتست بر فضل بلاغت و حث بندگان بر اعتماد نمودن بر آن چه آن از احد اقسام
حکمتست و بدانکه نزد بعضی این آیه در شان عبد الله بن ابی سلول نازل شده و مراد بمصیبت
مذلتی بود که در غزوهٔ بنی المصطلق باو رسید که آن را غزوهٔ مریسیع گویند و چون
سورة المنافقین نازل گشت روی بخشوع و اعتذار آورد و گفت الحمد میان دو حرب گنم
جز احسان و توفیق نبود و تفصیل در سورهٔ مذکور مسطور خواهد شد انشاء الله تعالی و بعد
از ذکر احوال منافقان ملامت ایشان میکند بر رد امر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بیان فرض و
حکمت میکند در بعثت انبیا تا با وامر ایشان امتثال نمایند و میفرماید که وَمَا أَرْسَلْنَا
مِنْ رَسُولٍ و نفرستادیم هیچ فرستاده بر بندگان خود إِلَّا لِيُطَاعَ مگر آنکه فرمان وی برند
بِإِذْنِ اللَّهِ بسبب خدای در طاعت رسول و امر او بآن حق تعالی ازین کلام احتجاج فرموده
بر آنکه هر شخصی که راضی نباشد بحکم رسول و اگر چه اظهار اسلام کند اما حقیقت کافرست
و مستوجب قتل پس ملخص معنی آنست که چون ارسال رسول جهت آنست اطاعت او کنند پس
کسی که اطاعت او نکند و بحکم او راضی نباشد قبول رسالت او نکرده است و هر که چنین باشد
کافر خواهد بود و مستوجب قتل و در مجمع آمده که اذن بر سه معنی آمده است یکی لطف کقوله
تعالی و ماکان لنفس ان یؤمن الا باذن الله دوم بمعنی امر همچنانکه درین آیه سوم بمعنی
تخلیه کقوله و ماهم بضارین من احد الا باذن الله بعد از آن بیان الخیری میکند که
صلاح ایشانست و مع ذلک ایشان تارک آنند و میگوید وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این منافقان إِذْ
ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بنفاق و انکار حکم تو یا بتحاکم

بطاغوت جاؤك بیامدند بحضرت تو یعنی رجوع کردندی بتو و از تحاکم بطاغوت نادم شدندی این خبر ان است و از متعلق بآن فاستغفروا الله پس طلب آمرزش کردندی از خدای بتوبه و اخلاص واستغفر و آمرزش خواستی لهم الرسول برای ایشان رسول شفاعت کردی ایشانرا لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدایرا توابا قبول کننده توبه کنه کارانرا رحیما مهربان بر آمرزش طالبان و اگر وجد بمعنی صادف تفسیر کنند نه بمعنی علم پس کان توابا حال خواهد بود و رحیما بدل آن یا حال از ضمیری که در توابا است و عدول از خطاب بغیبت در قوله واستغفر لهم الرسول بجهت تفخیم است بشان آنحضرت و تنبیه برانکه از حق رسول آنست که قبول اعتذار تایب نماید و اگرچه جرم او عظیم باشد و شفاعت او نماید زیراکه منصب رسول شفاعت در کبایر ذنوب امت و توبه منافق که و یدست بوحدانیت خدای و رسول او و مراوقه بحضرت او و امتثال حکم او و حسن بصری کوید این آیه در حق دوازده مرد منافق آمد که با یکدیگر بر نفاق اتفاق کرده بودند حق تعالی رسول خود را از ان اخبار فرمود رسول صلی الله علیه و آله مجمعی ساخت و همه را حاضر کردانید و فرمود از شما دوازده کس بر نفاق اتفاق کردند اکر برخیزید و استغفار کنید من برای شما شفاعت کنم هرچند رسول این کلام را اعاده میکرد هیچکس از ایشان برنمیخواست پس آنحضرت هر یک از ان دوازده را بنام و نسب مذکور ساخت و ایشانرا در میان مردمان رسوا کردانید کفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن حق تعالی این آیه فرستاد رسول فرمود اکر اول بار طلب غفران میکردید شما را بیامرزیدی و چون چنین نکردید اکنون شما را بنزدیک خدا و رسول راه نیست پس فرمود تا ایشانرا از مجلس بیرون کردند و دیکر باره ایشانرا بنزدیک خود راه نداد و در خبرست که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون رسول خدا را دفن کردیم و سه روز ازین صورت برآمد اعرابی بر سر قبر رسول آمد و میکریست و خاک بر سر خود میریخت و میکفت یا رسول الله برانچه کفتی شنیدیم و کرویدیم و انچه از جانب خدا بما آمد بواجبی فرا کرفتیم و حق تعالی در کتاب عزیز خود کفته که ولو انهم اذ ظلموا انفسهم یا رسول الله بر خود ظلم کرده ام آمده ام تا برای من استغفار کنی از قبر آواز آمد که قد غفر لک بیامرزیدند ترا ای کوینده این کلمات و در آیت دلالتست بر بطلان مذهب مجبره که قایلند بانکه حق تعالی مرید آنست که قومی عصیان امر انبیای او کنند و کروهی اطاعت امر ایشان کنند و نیز دلالت میکند برانکه مرتکب کبیره واجبست که استغفار کند چه حق تعالی لوجدوا الله

تو با رحیما را بران تعلیق فرموده و نیز دلالت بر آنکه مجرد استغفار کافی نیست با اصرار معصیت
زیرا که تا ایشان توبه نکردند که آن عبارتست از ندامت بر ماضی و عدم ایشان بران در مستقبل
رسول صلی الله علیه و آله برای آن استغفار نکرد و بعد ازان بیان میفرماید که تحقق ایمان
منوط است بالتزام حکم رسول و رضا بآن و میگوید فلا و ربک پس الله سوگند میخورم
بحق پروردگار تو که لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حتی یحکموک تا
وقتی که حکم سازند ترا فیما شجر بینهم در آنچه اختلاف افتد و مختلط شود میان ایشان و تو
حکم کنی اصل شجر اختلافست و منه الشجر لتداخل اغصانه و در انوار گفته لا اول زایده است از برای
تاکید از برای قسم و معنی کلام فو ربک است لنسئلنهم و ازین قبیلست لا در کریمه لئلا یعلم که از
برای تاکید وجوب علمست و لا یؤمنون جواب قسم است و نیشاید بود که زیادتی لا بجهت
تضاهر لا باشد در لا یؤمنون زیرا که استوای نفی و اثبات در ابا دارد ازان و ذلک قوله فلا
اقسم بما تبصرون و بما لا تبصرون و انه لقول رسول کریم و در مجمع گفته لا از برای رد کلامست
فکانه قیل فلیس الامر کما یزعمون انهم آمنوا و هم یخالفون حکمک یعنی گویا حق تعالی
فرموده که نیست حقیقت ایمان چنانکه گمان میبرند که با وجود مخالفت بحکم تو ایمان دارند
و بعد ازان استیناف قسم کرده که بخدا سوگند که ایمان نیارند تا آنکه ترا حکم سازند و در آنچه
منازعت کنند با یکدیگر بعضی مفسران این آیه را در شان زبیر و خصم او ثعلبة بن حاطب نازل
شده و یا حاطب بن ابی بلتعه و صورت این برین حال بود که ایشان بحکومت نزد رسول صلی الله
علیه و آله آمدند در آب رودی که ازان هر مزرعه خود را آب دادندی و زمین زبیر بر بالای
زمین ثعلبه یا حاطب چون محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم صلی الله علیه و آله رسید آنحضرت
از روی مسامحه فرمود که ای زبیر تو زرع خود را آب ده پس بهمسایه خود باز گذار خصم او را
خوش نیامده گفت ان کان لابن عمتک قلت هذا این حکم برای آن کردی که زبیر پسر عمه تست
رسول چون این بشنید رنگ مبارک او متغیر شده زبیر را گفت آنچه حق تست از آب بتمامه
اخذ کن و زرع خود را آب میده تا بدیوار رسد چه این حق تست و چون استیفای حق کرده باشی
آب را رها کن و این حکم شرعی است و در کتب فقهیه مسطورست چون از نزد رسول بر
خواستند مقداد در اثنای راه با ایشان رسید گفت یا ابا بلتعه حکم کرا بود گفت قضی لابن
عمته علی برای پسر عم خود کرد بر من و این سخن را نکار میکرد و روی درهم میکشید یهودی

انجا حاضر شد چون این قول را از بلتعه بشنید گفت عجبا لهؤلاء قاتلهم الله عجب از ایشانست
که میگویند ما گواهی میدهیم که این مرد رسول خداست و با وجود این او را متهم میدانند
در حکمی که میکند بخدای که بنی اسرائیل از ما در عهد موسی گناهی کردند و نزد موسی رفتند
تا توبه کنند موسی فرمود که توبهٔ شما آنست که یکدیگر را بکشید ایشان تیغ کشیدند و روی
بیکدیگر نهادند تا هفتاد هزار مرد از ایشان کشته شدند و پیغمبر خود را متهم نداشتند و
بجهت این حق تعالی از ایشان راضی شد ثابت بن قیس بن شماس گفت والله اگر رسول
فرماید که خود را بکش هیچ توقف نکنم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز چنین گفتند حق تعالی
این آیت فرستاد که بخدا ایمان نیارند کافران تا که در جمیع قضایا ترا حکم سازند ثم لا یجدوا
پس باز نیابند فی انفسهم در نفسهای خود حرجا تنگی و گرانی مما قضیت از آنچه حکم
کرده بآن هرچند که مخالف طبع ایشان باشد یا از حکم کردن تنگدل نشوند و یا شکی ان ایشان را
طاری نشود چه شاکی در ضمن امر است و یسلموا و گردن نهند فرمان ترا تسلیما فرمان بر
داری بظاهر و باطن بدون اعتراض و مخالفت از صادق علیه السلام که لو ان قوما عبدوا الله
واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة وصاموا رمضان وحجوا البیت ثم قالوا النبی ما صنع رسول الله الا
صنع خلاف ما صنع او وجدوا من ذلک حرجا فی انفسهم لکانوا مشرکین یعنی اگر جمعی عبادت
خدای کنند و نماز را بپای دارند و بدهند زکوة را و ماه رمضان روزه دارند و حج بیت
الله کنند و بعد از آن گویند که فلان کار که رسول کرد نکردن آن بهتر بود و یا حرجی
در نفس خود یابند از آنچه پیغمبر کرده باشد ایشان مشرک باشند پس این آیت تلاوت فرمود
که فلا وربک لا یؤمنون تا آخر ولو انا و اگر چنانچه کتبنا علیهم فرض کردانیدیم بر اینها
که دعوی ایمان میکنند ان اقتلوا انفسکم آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند
و یا معترض جهاد شوند ان مصدریه است و یا مفسره زیرا که کتبنا در معنی امرنا است
یعنی اگر امر میکردیم بآنکه خود را بقتل آرید او اخرجوا یا بیرون روید من دیارکم
از سراها و منزلهای خود چنانکه بنی اسرائیل بیرون رفتند در حین استتابه در عبادت
عجل ما فعلوه نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم الا قلیل منهم مگر اندکی از ایشان که خالص
الایمانند چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم و در انوار گفته که چون در آیهٔ سابقه
فرمود که ایمان ایشان تمام نیست مگر که تسلیم شوند چنانچه حق تسلیم است درین آیه تنبیه نمود

بر قصور اکثر ایشان و وهن ایمان ایشان و ضمیر در ما فعلوه راجع بمکتوبست که کتبنا دا
لست بران و ما مصدریه که از فعل اقتلوا و اخرجوا مفهوم میشود مرویست که چون حدیث
ثابت و عمار و ابن مسعود بسمع اشرف حضرت رسالت رسید فرمود که ان من امتی رجالا
الایمان اثبت فی قلوبهم من الجبال الرواسی از امت من مردانی اند که ایمان در بنیان از
کوههای بیخ آور ثابت تر و محکمتر است وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافقانند فَعَلُوا
کردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ از انچه ایشان پند داده میشوند بان از متابعت رسول و مطاو
عت امر واز روی طوع و رغبت لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آ
جل وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا و سخت تر بودی از روی تصدیق تحقیق ایمان ایشان زیرا که آن موعظ
ه اشد ست برای تحصیل علوم و نفی شک و گویند مراد تثبیت ثواب اعمال ایشانست و در مجمع
اورده که مراد بصیرتست در امر دین و تسمیه آن بتثبیت جهت آنست که بصیرت در بن ادعی
ست بثبات بران و اقوی در اعتقاد حق و ادوم در تثبیت ایشان بر حق و صواب و امنع از
ضلال و ابعد از شبهات کما قال سبحانه و الذین اهتدوا زادهم هدی و یا معنی اینکه قبول عظم
موجب انتفاعست بحق و دوام انچه متصلست بثواب اخرت که انتفاع ابدیست بخلاف
انتفاع باطل که سریع الزوالست و منتهی بعقوبت اخروی و هر که متعظ شود بمواعظ الهی
استدعای تثبیت ایمان خود کند از و سبحانه و گوید اللهم ثبتنا علی دینک یعنی اتعظنا
ما ثبتت معه علیه وَإِذًا و آن وقت که تثبیت حاصل شد مر ایشان را در دین ایشان لَآتَيْنَاهُمْ
هر آینه بدهیم ایشان را مِنْ لَدُنَّا از نزد خود أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثوابی وافر
که نعیم جنت است این کلام جواب سوال مقدرست کانه قیل و ما یکون لهم بعد التثبیت
فقال و اذن لو ثبتوا لآتیناهم زیرا که اذن برای جواب و جزا موضوع شده من لدنا از برای تاکید
بانکه هیچکس از غیر ما قادر نباشد بر اعطای مثل آن اجر عظیم و برای دلالت بر اختصاص
چه وصول اجر بجناب ممکن است که بر تبه بعضی عباد باشد پس هر گاه از جانب احدیه باشد
اشرف و ابلغ خواهد بود در عظم نعمت وَلَهَدَيْنَاهُمْ و هر اینه راه نمائیم ایشان را صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا راهی راست که بآن بجناب قدس و ابواب غیب بر ایشان مفتوح شود کما قال
صلی الله علیه و اله من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم هر که عمل کند بانچه دانسته حق تعالی باو
عطا فرماید علمی را که ندانسته باشد زبده کلام آنست که ما ایشان را توفیق میدهیم بثبات بر طریق

مستقیم

مستقیم که آن هدایت بمسالک مطلوبه دنیویه واخرویه واستقامت بران تا بجهت آن صراط مستقیم
بنور نعیم رسند که کردر وال بدامن آن نرسد اورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول
خدای بود روزی بجانب بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار وضعیف شده ونزار کشته
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود یا ثوبان ما غیّر لونک رنگ تو چرا تغیر کرده وروی
سرخ تو بکدام درد زرد کشته کفت یا رسول الله من زمانی که در جمالت نمی نکرم آن زمان از
حساب زندکانی نمی شمرم حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد مفارقت ضروری ا
تفاق افتد چه چاره سازم وبچه حیله پردازم شعر از مرک غمی نیست از ان میترسم : کز بر تو دید
تو میمانم دور : وسخت تر محنتی انکه اکر در جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم واکر ببهشت روم
بدانجا که مرتبه رفیع تست چکونه رسم ونزد بعضی این شخص عبدالله انصاری بود که صاحب
اذان ومستحبات است نزدیک انحضرت آمد کریان ونالان وبعد از استغفار موجب کریه کفت
یا رسول الله خوف آن دارم که فردا تو در بهشت بدرجه عالیه باشی ومن در صف نعال با امثال خود
نشسته از دیدار بزرکوارت محروم مانم حق تعالی شکسته دلان فراق را بثمره وصال شادمان ساخته
فرمود وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وهر که فرمان برد خدایرا در اوامر ونواهی وَالرَّسُولَ ورسول اورا
در احکام وحدود شرعی فَأُولَٰئِكَ پس انکروه فرمان برداران باشند در روز قیامت
مَعَ الَّذِينَ با انکسانی که أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای برایشان مِنَ
النَّبِيِّينَ از پیغمبر ورسل واولوالعزم درین داخلند وَالصِّدِّيقِينَ وراست کویان
که پیشی ازهمه کس بتصدیق انبیا کرده اند وَالشُّهَدَاءِ وکشتکان راه خدای مراد شهدای احد اند
ونزد اکثر عامست وشامل جمیع شهدا وَالصَّالِحِينَ وستودکان در اعمال وافعال واقامت نما
یندکان بصلاح وتقوی واینها نیز بر طریق اطلاق واقع اند ودر انوار کفته که من النبیین از
برای بیان الذین است یا حالاست از ان یا از ضمیر آن وحق تعالی اینها را بچهار قسم منقسم
کردانیده بحسب منازل ایشان در علم وعمل ومتجاوز بحد کمال ومتصاعد بدرجه تکمیل
وقسم اول صدیقان که نفوس ایشان یکبار تصاعد مینماید بمراقی نظر در حجج وآیات ویکبار
دیکر بمعارج تصفیه ریاضت تا منتهی میشود باوج عرفان ومطلع میشوند بر اشیا واخبار مینمایند
از ان بر ان نهجی که در نفس الامرست قسم دوم شهدا اند که حرص بر طاعت وجد در اظهار حق ایشانرا
منتهی ساخته ببذل مهج خود واعلای کلمه قسم چهارم صالحانند که صرف اعمار خود کرده اند در طاعت

الهی و صرف اموال خود نموده اند در مرضات و میتواند بود که منعم علیهم کسانی باشند که عارفند
بخدا و اینها یا آنست که رسیده اند در مقام استدلال و برهان طایفه اول یا آنست که با وجود
عیان قرب نام دارند همچو کسی که چیزی را ببیند نزد خود و اینها انبیا اند و یا نه همچو کسی که
چیزی را از دور ببیند و ایشان صدیقان اند و طایفه دوم یا آنست که عرفان ایشان ببراهین
قاطع است و ایشان علما اند که راسخانند در دین خدا و شهدای اویند در زمین او و یا آنکه
عرفان ایشان بامارات و اقناعاتست که نفوس ایشان بان مطمئن شده و ایشان صالحانند و قوله
وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا در معنی تعجب است و رفیقا منصوب بر تمیز یا حال و عدم جمع آن
جهت آنست که اطلاق آن بر واحد و جمع میکنند مانند صدیق یعنی چه نیکو اند این جماعت از
روی همنشینی یا در حالت همنشینان باشند و میتواند که رفیق بر معنی واحد باشد و معنی
اینکه هر یک از اینها نیکو رفیق اند و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام از امام محمد باقر صلوات
الله علیه مرویست که مراد از پیغمبران محمد مصطفاست و از صدیقان علی مرتضی و شهیدان
حسن رضا و حسین شهید کربلا و از صالحان اولاد حسین بن علی از زین العابدین تا امام حسن عسکری
و از حسن اولئک محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین و ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت
کرده که آن حضرت مرا گفت یا ابا محمد لقد ذکرکم الله فی کتابه ای ابو محمد بدرستی که حق تعالی شما را یاد
کرده است در کتاب خود پس این آیه تلاوت کرد و فرمود فالنبی رسول الله و نحن الصدیقون
والشهداء و انتم الصالحون فتسموا بالصلاح کما سماکم الله تعالی یعنی مراد بنبیین رسول خداست
و صدیقان و شهیدان و صالحان شمائید پس بصلاح آراسته شوید و نام برادید همچنانکه حق تعالی
شما را بآن نام نهاده در خبرست که روزی ابوذر غفاری رضی الله عنه از رسول خدا حدیثی
روایت میکرد و قومی او را باور نمیداشتند و تکذیب او میکردند ابوذر دلتنگ شد نزد رسول
آمد و شکایت مکذبان را معروض داشت آنحضرت فرمود که ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء
صدق لهجة من ابی ذر آسمان سایه نیفکند و زمین برنداشت کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد
چون این کلام میمنت انجام ادا فرمود نگاه کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه را دید که متوجه آنحضرت
است فرمود الا هذا الاجلح المقبل فانه الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم مگر این مرد که روی بما دارد
چه او صدیق اکبرست و فاروق اعظم ذٰلک الخیری که مر مطیعان راست از اجر عظیم و مزید
هدایت و مرافقت با منعم علیهم و بالطف و هدایت که موجب افعالیست که مستحق مرافقت است

باجماعت

یا جماعت منعم علیهم و یا فضل منعم علیهم و مزیّت مرتبهٔ ایشان الْفَضْلُ که محض افزونی و
کرامتست مِنَ اللّٰهِ از جانب خداست و میتواند بود که فضل خبر باشد و من الله
حال و عامل در ان معنی اشارتست یعنی ان مرافقت فضلیست عظیم در حالتی که از حق تعم
صادر شده وَكَفیٰ بِاللّٰهِ و بسنده است خدای عَلِيمًا دانا بجزای کسی که اطاعت او نماید
یا بمقادیر فضل و استحقاق اهل آن یا عالمست بجمیع عصاة و منافقین و مخلصین و بکسی
که صلاحیت مرافقت اینجماعت دارد و بکسی که صلاح مرافقت ایشان نیست و بعد از ذکر
احوال اهل ایمان امر میفرماید بمجاهدهٔ کافران و بتاهّب برای قتال ایشان و میفر
ماید که يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا
گیرید سلاح خود را حذر و حذر چون اثر و اثر است و مثل و مثل و تسمیهٔ سلاح بآن
بجهت آنست که بسلاح از اعدا حذر میکنند و گویند حذر بمعنی ملکه است در دفع ضرر
اعدا و قول اول از باقر علیه السلام منقولست و طبرسی اورده که این اصحّ است زیرا که او
فق است بکلام عرب یعنی مستعد حرب شده اخذ سلاح آن نمائید تا بآن از شرّ اعدا
حذر نموده مظفر و منصور شوید فَانْفِرُوا پس بیرون شوید بقتال ایشان ثُبَاتٍ
در حالتی که جماعتی متفرقه باشید هر فرقه بجهتی بدانکه ثبات جمع ثبه است ماخوذ از ثبیت
علی فلان تثبیة اذا ذکرت متفرقة محاسنه و بر ثبوت نیز جمع میکنند و آن محذوفة اللا
مجازست حاصل که حق تعالی میفرماید که بجهاد توجه نمائید سریه و جماعتی بعد از جماعتی بانحاء
مختلف اَوِ انْفِرُوا یا بیرون روید جَمِيْعًا در حالتی که مجتمع باشید یعنی با هیئت مجموعی
متوجه جهاد اعدا شوید و این تخییر بر سبیل مصلحت است یعنی اگر تابع مصلحت با
شید در افتراق و اجتماع و از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایتست که مراد بثبات
سرایاست و جمیع عسکر و آیه متضمن حث است بر استعداد جهاد و ایجاب نفور بجانب
اهل کفر و عناد بقصد جهاد و خطاب مذکور راجع باهل اسلام است از مؤمن و
منافق بدلیل قوله وَاِنَّ مِنْكُمْ بدرستی که بعضی از شما لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ هر آینه کسیست
که درنگ میکند در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند در جهاد یعنی منافقان که ابن
ابی و اصحاب اویند که در روز احد تخلف ورزیدند و بدانکه لیبطئن ماخوذ است
از بطاء بمعنی ابطا و این لازمست و یا متعدی در معنی بیطوء غیرهم چه ابن ابی در واقعهٔ

احد مردمان را باز میداشت از جهاد پس ماخوذ باشد از بطآه منقول از بطو چون ثقل
و ثقّل ولام اول برای ابتدا است که بر اسم آن داخل شده بجهت فصل بخبر و ثانیه جواب
قسم محذوفست وقسم با جواب صلهٔ منست و عاید بان ضمیر مستترست در لیبطئن
و تقدیر اینست که وانّ منکم لمن اقسم بالله لیبطئن یعنی بدرستی که بعضی از شما سوگند
خورد بخدا که درنگ کند و تخلف نماید در بیرون رفتن بحرب و در محاربه کردن با
اعدای دین تا توقیق مردمان کنند در بیرون رفتن بحرب و در محاربه کردن با اعدا
دین فَاِنْ اَصَابَتْکُمْ پس اگر رسد شما را ای مؤمنان مُصِیْبَةٌ واقعه چون قتل و
هزیمت قَالَ گوید آن مبطی منافق قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیَّ بدرستی که خدای انعام فرمود
بر من اِذْ لَمْ اَکُنْ چه من نبودم مَعَهُمْ با مؤمنان شَهِیْدًا حاضر شده در معرکهٔ جهاد
تا باین بلیّت مبتلا شوم وَلَئِنْ اَصَابَکُمْ واگر برسد شما فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ نیکوئی و
افزونی نعمتی از حق تعالی چون فتح و نصرت و غنیمت لَیَقُوْلَنَّ هرآینه گویند آن متخلف
از جهاد کَاَنْ لَمْ تَکُنْ چنانچه گوئیا نبوده بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُ میان شما و میان او مَوَدَّةٌ
دوستی یعنی خود را دور انداز دو سخن بر وجهی گوید که گوئیا هرگز شما را ندیده و بصحبت
شما نرسیده این جمله معترضه است میان فعل و مفعول بجهت تنبیه بر ضعف اعتقاد ایشان
و اشعار بآنکه این قولکیست که هیچ مواصلتی نیست میان شما و او و تمنای او از مرا
فقت با شما مجرد مالست نه مودّهٔ دینی و صداقت معنوی و تاکید لیقولن تنبیه است
بر فرط تحسّر او بر فوت غنیمت از و و یا حالست از ضمیر لیقولن و یا داخلیست در
مقول یعنی میگوید مبطی مر کسی را که تثبیط او کرده از منافقان و ضعفه مسلمانان از
روی تضحیف و حسد که گوئیا میان شما و محمد مودت نبوده چه شما استجازت نکرد
بر خروج بجهاد تا فایز شد بغنیمت یَا لَیْتَنِیْ کاشکی من کُنْتُ مَعَهُمْ بودمی
درین غزوه با مسلمانان فَاَفُوْزَ پس فیروزی یافتی فَوْزًا عَظِیْمًا فیروزی بزرگ
یعنی از غنیمت نصیب و اکر فتمی گویند جمله کان لم یکن بینکم و بینه مودة متصل
است بجملهٔ اولی و این ضعیفست زیراکه جایز نیست فاصلهٔ ابعاض جمله بچیزی که
متعلق بآن جمله نباشد لفظا و معنی و بر هر تقدیر کان مخفف کانّ است و اسم ان ضمیر
شان محذوفست و منادی در یا لیتنی محذوفست ای یا قوم لیتنی و گویند یا را بر

بسیار اشیاء اطلاق میکنند برای تنبیه ونصب فافوز بر سبیل جواب تمنیست حاصل معنی آنست
که منافقان با شما همچو معامله کسی میکنند که میان او و شما صداقتی ومعرفتی نبوده باشد چه
در حال غنیمت میخواهند که با شما باشند ودر حال نکبت متوقی از شما همچو حال اجانب و
چون حق تعالی ذکر منافقان اینان کرد که مؤمنان را از جهاد باز داشتند وایشان را دلشکنی
میدادند ودر عقب آن ذکر مؤمنان کرد بخلاف آن قوم بودند تحریض ایشان کرد بر جهاد که
منافقان ایشان را از جهاد باز میداشتند **فَلْيُقَاتِلْ** پس باید که قتال کنند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ**
در راه خدا با دشمن دین **الَّذِينَ** آنانکه در بازار معامله **يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا**
بفروخته اند زندگانی دنیا که روی در فنا دارد **بِالْآخِرَةِ** برای جاودانی ونعیم باقی
ومتاع فانی را دادند ونعم ابدی خریدند پس بجهت ترغیب ایشان بر جهاد وتکذیب
منافقان که میگفتند قد انعم الله علی اذ لم یکن معهم شهیدا میفرماید که **وَمَنْ يُقَاتِلْ** و
هر که کارزار کند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا **فَيُقْتَلْ** پس کشته گردد ودرجه شهادت
یابد **أَوْ يَغْلِبْ** یا غالب آید وبر دشمن مظفر گردد **فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ** پس زود باشد
که بدهیم او را یعنی در آخرت **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی بزرگ که در صفت نگنجد تردید میان
مغلوبیه که شهادت است وغالبیت که نصرت است تنبیه است بر آنکه مجاهد را سزاوا
رست که ثابت قدم شود در معرکه جهاد تا اعزاز نفس خود کند بشهادت یا اعز
از دین نماید بظفر وغلبه وبالذات قصد او قتل وقتل نباشد بلکه قصد او اعلاء حق واعزاز دین
باشد آنکه بجهت مبالغه وفرط ترغیب مردمان بر سبیل تعجیب میفرماید که **وَمَا لَكُمْ**
مبتدا وخبر است یعنی چیست مر شما را وچه بوده ای اهل اسلام که بجد کامل وجهد تمام
لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمیکنید وکارزاری نمائید **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه فرمان برداری
خدای **وَالْمُسْتَضْعَفِينَ** ودر راه بیچارگان یعنی در استخلاص اسیران که در دست
کفار گرفتار شده اند وصوات آنها از زنان وایشان جماعتی بودند در مکه که مسلمان شدند
وکسان ایشان را بمدینه منع میکردند ودر انوار گفته که جمله نخلیه حالست وعامل
دار آن بمعنی فعل است که ناشی میشود از ظرف والمستضعفین عطف است بر الله ای و فی
سبیل المستضعفین ویا آنکه عطف باشد بر سبیل بحذف مضاف ای و فی خلاص المستضعفین
ومیتواند بود که نصب آن بر اختصاص باشد چه سبیل الله شامل جمیع ابواب خیر است وتخلیص

ضعفهٔ مسلمین از ایذای کفره اعظم واخص است و قوله مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ
بیان مستضعفین است یعنی از بیچارگان مسلمانان که با سر کفار مودابند چون سلمهٔ بن هشام
و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابوجندل بن سهیل و امثال ایشان و زنان چون ام شریک
و غیرها و کودکان ایشان و ذکر ولدان جهت مبالغه است در حث و تنبیه بر تناهی ظلم
مشرکین بر وجهی که اذیت ایشان بصبیان رسیده و اشعار بانکه اجابت دعوت ایشان
در دفع بلیت اسیر بجهت مشارکه ولدان بود با ایشان در آن تا بجهت آن هم مشارک یکدیگر
شدند در استنزال رحمت و استدفاع بلیه و گویند مراد بولدان عبیدند و اماء و آن جمع
ولیدست و ابن عباس گوید که ما در مکه از مستضعفان بودیم و هم از حق تعالی ابتدای
خلاص میکردیم از کفار چنانکه حق سبحانه میفرماید که الَّذِينَ یعنی مستضعفان کسانی بود
ند که بزبان تضرع يَقُولُونَ میگفتند رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون بر ازما را
مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ ازین دیه یعنی مکه الظَّالِمِ أَهْلُهَا که ستمکارند اهل آن بسبب
شرک که ظلمی بغایت بزرگست کما قال ان الشرک لظلم عظیم وَاجْعَلْ لَنَا و بساز برای ما
مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود وَلِيًّا کسی که دوست دارد و متولی کار ما باشد وَاجْعَلْ لَنَا
و دیگر تعیین فرما برای ما مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود نَصِيرًا یاری و مددکاری که شر
اعادی را از ما دفع کند حق تعالی دعای ایشانرا مستجاب گردانیده بعضی را خروج از مکه
میسر شده و برخی را که آنجا مانده بودند ولی چون حضرت رسالت فرستاد تا در روز
فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشانرا سرانجام فرموده و نصیر و حامی برای ایشان
تعیین کن یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت حکومت مکه بوی داد یار ضعفا و مددکار
بیچارگان بود و جمیع اعزهٔ کفره را ذلیل و خوار گردانید و بدانکه ظالم صفت قریه است که
مکه است و تذکیر از جهت تذکیر ما اسند الیه است چه فاعل و مفعول چون جاری شوند
بر غیر من هو له مانند فعل اند یعنی تذکیر و تانیث ایشان بر حسب ما عمل فیه است بعد
از آن در تشجیع مومنان و ترغیب ایشان در جهاد با کافران میفرماید که الَّذِينَ آمَنُوا
آنکسانی که گرویده اند بخدا و رسول يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه
خدا یعنی در چیزی که وسیلهٔ فوز است بمثوبات الهی وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنکسانی که کافر
شده اند از وثنی و یهودی و نصرانی يُقَاتِلُونَ مقاتله میکنند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ

در راه شیطان که طاغی و باغیست یعنی بفرمان برداری او که موجب رسیدنست بعقوبات باد
شاهی و چون حال برینموالست فَقَاتِلُوا پس کارزار کنید ای دوستان خدا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ
دوستان و فرمان برداران شیطان را از مکاید و مصاید او مترسید إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدر
ستی که حیله و وسوسه شیطان كَانَ ضَعِيفًا هست سست و بی قوت چه کید او بمؤمنان نسبت
بکید خدا با کافران ضعیفست و بی اعتبار و نیز کید او نسبت مجرد از حجت و برهان پس از اولیای
او اندیشه مبرید که اعتبار ایشان بر کیست که اضعف و اوهن شئ است و ذکر کان برای تاکید
ست تا دلالت کند برانکه ضعف کید شیطان لازمست در جمیع احوال و اوقات از ماضی و حال و
استقبال نه انکه در زمانی باشد دون زمان دیگر آورده اند که عبد الله بن عوف زهری و مقداد
بن اسود کندی و قدامه مظعون جمحی و سعید بن ابی وقاص و اتباع ایشان در مکه قبل از مهاجرت
اذیت بسیار از کفار می یافتند شکایت این حال بعرض سید کاینات رسانیدند و گفتند یا رسول الله
ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت آن حضرت فرمود
من مامور نشده ام بقتال ایشان صبر کنید تا وقت جهاد در رسد و چون از مکه مهاجرت کردند
حق تعالی همه اسلام را امر کرد بغزای بعضی از آنها که در مکه آرزوی کارزار میکردند چون دا
نستند که بغزای بدر مامور شده اند اظهار کراهت کردند و ضعف و جبن ظاهر ساختند حق تع
این آیه فرستاد که أَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه قِيلَ لَهُمْ گفته شد ایشان
را که كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را از کارزار کفار تا فرمان الهی در رسد وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بمستحقان
فَلَمَّا كُتِبَ پس آنهنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان
کارزار کردن کافران إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آن وقت گروهی از ایشان که ضعیف الاسلام بودند يَخْشَوْنَ
النَّاسَ میترسیدند از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللَّهِ چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید
أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترسی سخت تر از آن برحسب فرض و از حسن روایتست که خشیه ایشان
محمول بر ضعف بشریه بود بجهت کراهت امر خدای یعنی بالطبع از موت فوت ترسیدند در آثار
آورده که اذا برای مفاجاة است و جواب لما ست و فریق مبتداست و منهم صفت آن و یخشون
خبر آن و کخشیة الله از قبیل اضافه مصدر است بمفعول که در موضع مصدر واقع شده یا حالست از یخشون
و معنی اینکه یخشون الناس مثل اهل خشیة الله منه او اشد خشیة عطفست بر آن اگر حال

واگر مصدر بوده باشد معطوف بران نتوانند بود زیرا که افعل تفضیل هرگاه مابعد آن منصوب
باشد از جنس آن نخواهد بود بلکه معطوفست بر اسم الله ای کخشیة الله او کخشیة اشد خشیة منه
علی الوصف مکر کاهی که خشیت را بمعنی ذات خشیه تنزیل نمایند کقولهم جد جده و معنی اینکه یخشون
الناس خشیة مثل خشیة الله او اشد من خشیة الله در محمد آورده که نزد بعضی او بمعنی واوست
ای او اشد خشیة و گویند او اینجا بمعنی ابهام امرست بر مخاطب و وجوه مختلفه دران در اشد
قسوة که در سورة البقره است سمت ذکر یافت وَقَالُوا و گفتند از روی جبانت و تزلزل و یا بر
وجه اقتضای طبیعت و یا بر سبیل استفهام نه انکار رَبَّنَا ای پروردگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه
چیز واجب کردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر قتال کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نگذاشتی این وقایع
إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا با جای که نزدیکست بهم کس و کاشفی در تفسیر خود آورده که اگر این سؤال از
منافقان صادر شده مجدانه عجب نیست و اگر از مؤمنان وقوع یافته از روی خوف و بد دلی سخنی گفته باشند و باز
توبه کرده و قولی آنست که جمعی از مؤمنان بعد از نزول آیهٔ قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و ا
ین سخن ایشان بوده و اصح آنست که سؤال را محمول بر تمنای تحقیق تکلیف دارند نه بر وجه انکار و
محتملست که این کلام را بر زبان جاری نساخته باشند ولیکن چون در نفسهای ایشان بوده حق تعالی
از ان حکایت کرده باشد قُلْ بگوی ای محمد مرین ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند مَتَاعُ الدُّنْيَا
آنچه بدان تمتع میگیرند از دنیا قَلِيلٌ اندکست در جنب آخرت و سریع الزوالست وَالْآخِرَةُ و سرای
آخرت خَيْرٌ بهترست از دنیا و فاضلتر لِمَنِ اتَّقَىٰ هر کسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه
منکر وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند
کرد فَتِيلًا بمقدار رشته که بر دانه خرماست یا بمقدار چرک میان انگشتان پس بوعده استیفای
ثواب که جهادست منتظر باشد و از مرگ که بضرورت واقع خواهد یافت میندیشید که هیچ کردنی را
از کمند رهائی میسر نیست و در هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نه أَيْنَمَا
تَكُونُوا هر کجا باشید خواه در مکه و خواه در مدینه و خواه غیر آن يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ دریابد
شما را موت وَلَوْ كُنتُمْ و اگرچه باشید فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ در قلعها و حصارهای
محکم و بلند کردانیده شده بگچ و آجر و یا قصرهای استوار و آراسته یا در قصور واقعه در سما
در بروج دوازده گانه آن علی الاختلاف الاقوال و اصل برج بیوتست که در اطراف باشد ماخوذ از
تبرجت المرأة اذا ظهرت حاصل آنست که بهر حال و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست و در بعضی گفته اند

که شعر گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند ۞ و ذکار تو چون سلسله درهم سازند ۞
هم عاقبت این حجرهٔ فانی ترا ۞ در دست اجل سرای ماتم سازد ۞ و چون چنین است پس
بدرجهٔ شهادت رسیدن در معرکهٔ جهاد بهتر از مردنست در فراش کما قال سید الشهدا حسین علی
علیهما السلام فی الکربلا شعر و ان تکن الابدان للموت انشئت ۞ فقتل امرء فی الله افضل ۞ در انوار
گفته که چون حضرت از مکه بمدینه هجرت نمود میوها در ان سال بر منوال سابق نبود و نرخهای تروی
بگرانی نهاد جهودان آن حال را نسبت بمقدم آنحضرت میکردند همچنانکه در حق موسی علیه السلام
میکفتند کما حکی الله تعالی عنهم و ان تصبهم سیئة یطیروا بموسی یا انکه منافقان چون عبد الله
بن عبید و اصحاب او در روز احد تخلف نمودند و در حق شهدا گفته اند لو کانوا عندنا ماتوا و
ما قتلوا حق تعالی بجهت تکذیب قول ایشان آیه فرستاد که وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد باهل
کتاب یا منافقان حَسَنَةٌ نیکوئی یعنی بسیاری و ارزانی بر دشمن چنانچه در حرب بدر بوده یَقُولُوا
میکویند هٰذِهِ این نیکوئی مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خداست وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر برسد
بدیشان دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعهٔ احد روی نموده یَقُولُوا هٰذِهِ گویند این
سختی مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تست که محمدی و بسبب آمدن تو باین صوب و یا بجهت تد
بیرات تو که در باب حرب صایب نموده و صواب دانسته و اصح انست که این آیه شامل جمیع
منافقان و اهل کتابست یعنی همه ایشان میکویند که جمیع نعم از خداست و همه نقم از تو قُلْ بگو
ای محمد در جواب ایشان که كُلٌّ همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت مِنْ
عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خداست و بحکم او و هیچکس رد ان نمیتواند کرد و مرا که محمدم در ان
در ان دخلی نیست و هیچکدام ازین در تحت قدرت من نیست پس بر سبیل تقریع و انکار
میفرماید که فَمَا پس چیست و چه حالست لِهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مر این گروه منافق و جهود را
لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ که نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتملست
بر موعظهٔ ایشان که قرآنست چه اگر فهم آن میکردند و تدبر در معانی آن مینمودند میدانستند
که همه حسنه و مصیبت نزد خداست یا نیستند که سخنی را دریابند چون بهایم که میشنوند
و فهم نمیکنند و یا نیستند که فهم نمایند حادثی از حوادث زمان را پس تفکر کنند در ان یا
بدانند که باسط و قابض او سبحانه است نه غیر او مَا اَصَابَكَ و آنچه بتو میرسد ای آدمی
مِنْ حَسَنَةٍ از غنیمت و فتح و خصب و فراخی فَمِنَ اللّٰهِ پس از فضل خداست چه هر چه

انسان میکند از اقسام طاعات مکافی نعمت وجود او نیست پس چگونه مقتضی غیر آن باشد ولهذا
قال علیه السلام ما احد یدخل الجنة الا برحمة الله گفتند یا رسول الله دخول شما نیز ببهشت
برحمت خدای منوطست فرمود نعم داخل شدن من نیز برحمت خداست وَمَا أَصَابَكَ
وانچه میرسد بتو مِنْ سَيِّئَةٍ از هزیمت وقتل ویا قحط وتنگی فَمِنْ نَفْسِكَ پس از نفس
تست زیراکه نفس تو سبب آن شده چه معاصی مستجلب آنست کما قال ما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت ایدیهم واین منافات ندارد بکریمه قل کل من عند الله زیراکه هم نعمت ونقمت
از جانب اوست بر سبیل ایصال الا آنست که حسنه احسانست وامتحان وسیئه مجازاتست
وانتقام کما روی عن عائشة ما من مسلم یصیبه وصب ولا نصب حتی الشوکة تشاکها
وحتی انقطاع شسع نعله الا بذنب وما یعفو الله اکثر وگویند ما اصابک من حسنة
مقول قول منافقانست که از غایت بی فهمی میگفتند بآنحضرت که ای محمد انچه بتو میرسد از
فتح ونصرت از خداست وهرچه بتو میرسد از هزیمت وقتل اصحاب از نفس تست وسوء
تدبیر تو وقول اول اصح است پس معنی آنست که هر نیکی که بتو میرسد ای آدمی از خدا
ست وهرچه بتو میرسد از بدی از شامت معاصی تست واز اینجهت است که در روز بدر
مظفر شدید بتوفیق ولطف الهی ودر روز احد بسبب عدم ثبات بر جهاد وفرار از آن واز
طاعت پیغمبر ناکرد مغلوب شدید چه اگر ثبات ورزیدندی وشعب رها نکردی آن معصیت
بایشان نمیرسید ابو العالیه گوید مراد بحسنه وسیئه طاعت ومعصیت است یعنی طاعت
بتوفیق واقتدار وتمکین والطاف اوست ومعصیت بخذلان تو بدون اعانت وارا
ده او وابو القاسم بلخی گفته که مراد بسیئه عقوبتست بر سبیل جزا بر معصیت وبر سبیل تو
سع باین تسمیه مسمی شده کقوله تعالی وجزاء سیئة سیئة مثلها وهر معصیت که به بنده
میرسد کفارت گناهان اوست وعقوبت گناهان کبیره است ونیز از حضرت رسالت
رسالت صلی الله علیه وآله روایتست که ما من خدش بعود ولا اختلاج عرق ولا عثرة قدم
الا بذنب وما یعفو الله عنه اکثر ومجبره را در این آیه تمسکی نیست زیراکه ثانی مفصل اولست
که مجملست وبعد از آن میفرماید که وَأَرْسَلْنَاكَ فرستادیم ترا ای محمد لِلنَّاسِ برای همه
آدمیان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی وایشانرا بطاعت ترغیب کنی تا بجهت
آن مستوجب حسنه شوند وتحذیر ایشان کنی از معصیت تا بمعصیت گرفتار نشوند بدانکه

رسولاً حالست از برای تاکید چه ارسال دلالت بدان میکند و میتواند بود که نصب آن بر مصدر یة
باشد وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر رسالت تو بنصب معجزات و گویند
معنی آنست که خدای شاهد است بر بندگان خود بانچه میکنند از خیر و شر و بنابرین آیت متضمن تر
غیب است در خیر و تحذیر از شر و بعد از آن ترغیب مینماید در طاعت رسول بقوله
وَمَن يُطِعِ الرَّسُولَ و هر که فرمان برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ بدرستی که فرمان برده
است خدا را زیرا که در حقیقت مبلغ و آمر او سبحانه است و مرویست که روزی حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که من احبنی فقد احب الله و من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی
فقد عصا الله منافقان گفتند که محمد عیب شرک میکند و از آن نهی مینماید مگر بجهت آنکه او را خدا
خود گیریم همچنانکه نصاری عیسی را خدای خود گرفتند آیت آمد که هر که اطاعت رسول کند اطاعت
خدا کرده وَمَن تَوَلَّىٰ و هر که اعراض کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم
ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی چه بر تو همین
بلاغست و بر ماست حساب و عقاب این حالست از کاف ارسلناک و نزد بعضی از علما
این حکم بایت السیف منسوخ است و در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسی که قایم بالله باشد هر آینه خلیفة الله بود
پس خلافت حق مر آن حضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق مینمود کما قال و ما رمیت
اذ رمیت و بیتک خلیفه بوده در هر معامله که خلق با او میکردند کما قال ان الذین یبایعونک
فانما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بی شایبه و شبهه طاعت مستخلفست و درین آیت
تسلیه آنحضرتست در اعراض مردمان ازو و دلالت بر تعظیم و توقیر آنحضرت چه طاعت او را
طاعت خود دانسته و بعد از آن احوال منافقان که اظهار اطاعت میکردند و اظهار خلاف آن خبر
میدهد وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان در حضور تو که امر ما طَاعَةٌ فرمان برداریست
و یا از فرمان بردنست پس یا خبر مبتداء محذوفست و یا مبتداء خبر محذوف تقدیر
آنکه امرنا طاعة و یا منا طاعة و ایراد جمله اسمیه جهت آنست که اظهار دوام و استمرار
طاعت خود نمایند فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِنْ عِندِكَ از نزدیک تو
بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ شب گذرانند طایفه از ایشان در شب با یکدیگر گویند غَيْرَ الَّذِي
تَقُولُ غیر از آنکه با تو میگویند و یا غیر آنکه تو با ایشان میگوئی چه لفظ تقول محتملست که

غایبهٔ مونث باشد و فاعلش ضمیری عاید بطایفه و یا مخاطب مونث و بیّت یا از بیتوته ماخوذست زیرا که تدبیر امور در شب میباشد و یا از بیت النحو و یا بیت مبنی زیرا که آن تسویه و تدبیر کرده میشود وَاللّٰهُ یَکْتُبُ و خدای مینویسد اعمال ایشان یعنی ملائکه کرام الکاتبین را میفرماید تا مینویسند مَا یُبَیِّتُونَ آنچه در شب تدبیر میکنند و میگویند از بیت مخالفت قول او و تا ایشان را بآن مجازات نمایند و یا آنکه انزال انزال مینمایند در کتاب که ترا و ترا اخبار میکند و چون چنین است فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطهٔ اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جایز نیست و یا ایشان را بعنوان نفاق نام مبر بلکه ستر ایشان نمای تا آنکه امر اسلام استقراری پیدا کند وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ و توکل کن بر خدای در همهٔ امور خصوصا در کار ایشان غرض که همه کار خود را با وی گذار وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ و بس است خدای وَكِيلًا قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان پس کفایت مکروه ایشان کند و برای تو از ایشان انتقام کشد پس بر سبیل تقریع و توبیخ میفرماید که أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا تامل نمی‌نمایند این منافقان در معانی قرآن و تفکر نمیکنند در الفاظ آن تا آثار اعجاز بر ایشان ظاهر گردد که این کلام حق است اصل تدبر نظرست در ادبار شیء وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانکه زعم اهل کفر و نفاق است لَوَجَدُوا فِيهِ هر آینه یافتندی ارباب عقل و فهم در آن اخْتِلَافًا كَثِيرًا اختلافی بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم و فصاحت بعضی و رکاکت بعضی دیگر و صعوبت بعضی دیگر در معارضه و سهولت بعضی دیگر در آن و مطابقهٔ برخی از اخبار مستقبله آن دون بعضی دیگر و موافقت احکام آن با عقل دون بعضی دیگر زیرا که بحسب استقرا و تتبع کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی و در مجمع آورده که درین کلام چند قولست اول آنکه معنی آنست که هر آینه یافتندی در و اختلاف تناقض از جهت حق و باطل و این از قتاده مرویست دوم اختلاف در اخبار و این قول زجاجست سیوم بر وجه بلاغت و عدم آن و این از ابی علی منقولست چهارم تناقض بسیار چه کلام بشر در حینی که بطول انجامید خالی از تناقض در معانی و اختلاف در لفظ نیست و همهٔ این از قرآن منتفی است کما قال جلت عظمته لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و این قول ابن عباس است و دیگر درین آیه دلالتست بر معانی

بینه

کثیره یکی بطلان تقلید وصحت استدلال در اصول دین زیرا که حق تعالی مردم را بتدبر و تفکر
خوانده وحث ایشان فرموده بران دوم فساد قول حشویه وغیرهم که میگویند قرآن مفهوم المعنی
نیست مگر بتفسیر رسول الله صلی الله علیه واله زیرا که او سبحانه حث بندگان فرموده بر تدبر در آن
تا آنرا بدانند وصحت آنرا بشناسند سیوم آنکه اگر قرآن از مخلوق میبود نه از جانب خدای بروزن
کلام عباد بودی واختلاف در آن بودی چهارم کلام متناقض از فعل حق تعالی نیست چه اگر فعل او بودی
پس آن تناقض از نزد او بودی نه از غیر او واختلاف در کلام از سه نوع است اختلاف تناقض و ا
خلاف تفاوت اما اختلاف تناقض معلوم السبب است واما تفاوت در حسن اختلاف تفاوت
در حسن وقبح وخطا وصواب ومانند آن از آنچه حکمت داعی آن باشد ویا صارف از آن واین جنس
اختلاف در قرآن یافت نمیشود مانند اختلاف تناقض واما اختلاف تفاوت آنست که ملایم نه
در حسن چون اختلاف وجود قرآن هست وهمه آن حق است وصواب مرویست که هرگاه پیغمبر صلی الله
علیه واله سریتی بجای فرستادی منافقان خبر ظفر یا کسر ایشانرا شنیده قبل از تحقق صدق و
کذب آن از صادر وارد افشا نمودندی واین باعث ضرر وفساد شدی زیرا که خبر نیکو سبب تهییج
فتنه است در میان دشمنان واهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام وخبر بد موجب ضعف مسلمانان
وپریشانی ایشانی از این جهت حق تعالی باین صفت مذمت ایشان کرد وفرمود وَإِذَا جَآءَهُمْ
وچون بیاید بمنافقان أَمْرٌ کاری یعنی چیزی مِّنَ الْأَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون
ظفر لشکر اسلام یا عزم حضرت رسالت بر مصالحه قومی أَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب ترس وبیم بود وچون مغلوبیه
سریه از سرایای مسلمانان یا اجتماع اعادی أَذَاعُوا بِهِ افشا کنند آن چیز را قبل از تحقق آن وبی
از ملاحظه صلاح در افشای آن یا مزیده است یا اذاعه متضمن معنی حدث است وَلَوْ رَدُّوهُ واگر
باز گذارند آن خبر را إِلَى الرَّسُولِ برای صایب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکار کند وَإِلَىٰ
أُولِي الْأَمْرِ یا بندیر خدا وندان امر مِنْهُمْ از اهل ایمان چون اشراف صحابه وامرای سرایا
لَعَلِمَهُ الَّذِينَ هر آینه دانند آنرا آنانکه يَسْتَنْبِطُونَهُ استخراج میکنند خبر را و بنکر
تحقیق مینماید مِنْهُمْ از پیغمبر واولوا الامر یعنی از ایشان بتحقیق خبر میکنند واصل استنباط اخراج
نبط است وان اول آبی است که نزد حفر از بئر بیرون آید واز ابو جعفر صلوات الله علیه مرویست که هم
الائمة المعصومین یعنی مراد باولوا الامر ائمه معصومین اند واین اصح است زیرا که حق تعالی فرموده
که در علم رجوع باولوا الامر کنید وبدیهیست که آنکس که بقول او علم حاصل شود که معصوم باشد از شایبه

کذب معصوم است چه کلام غیر معصوم محتمل صدق و کذبست و نزد بعضی ضمیر منهم راجع است بمنا فقان و جار مجرور مبیّن اسم موصول و قول اوّل اظهر و اوضح است وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدا بودی عَلَیْکُمْ بر شما بارسال رسول وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآنست یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّیْطَانَ و آینه پیروی میکردید شیطان را اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی از شما که بعقل راجح و تدبیر صایب که مستلزم ترادف الطاف و امداد توفیق ربانیست از وسواس شیطان ایمن مانده اند گفته اند مستثنی جماعتی اند که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الٰهی راه راست یافتند چون زید بن عمرو بن نفیل و ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرا راهب و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان و میتواند بود که قلیلا صفت اتباعا محذوف باشد یعنی مگر پیروی اندک بر سبیل ندرت و گویند مراد بقلّت نفیست یعنی هم پیروی شیطان میکردند و باز سر رشته کلام بجهاد کفار لیام کشیده میفرماید که فَقَاتِلْ این متعلقست بقوله و من یقاتل فی سبیل اللّٰه فیقتل او یغلب یعنی اگر اراده اجر عظیم داری پس کار زار کن فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدا و در طریق رضا و اطاعت او نزول این آیه در وقتی بود که حضرت رسالت در غزوه بدر صغری خروج فرمود و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان میترسانید بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند حضرت فرمود که اگر هم تنها باشم که میروم پس بیرون رفت و با او هفتاد کس بودند این آیه فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کار زار تو برو و مقاتله کن لَا تُکَلَّفُ تکلیف کرده نشده در جهاد اِلَّا نَفْسَکَ مگر بفعل نفس خود نه بفعل غیر خود زیرا که ضرری بتو نمیرسد از تخلف از جهاد بلکه وقوع ضرر بر تو میرسد بترک نفس است امر جهاد را و ضرر تخلف متخلفان از جهاد بر ایشانست نه بر تو پس از مخالفت ایشان غمگین مشو و سبقت نما بجهاد و اگر چه کسی مساعده تو نکند در آنچه حق تعالی نامزد تست نه لشکر وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِیْنَ و ترغیب نما مؤمنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف عَسَی اللّٰهُ اَنْ یَّکُفَّ شاید خدای باز دارد از مسلمانان بَأْسَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا شدت کار زار آنها که کافر شدند یعنی قریش بانکه ترس در دل ایشان اندازد لفظ عسی که متضمن تطمیعست از خدا لازم المطمع است ولهذا این حال در بدر صغری واقع شد ابو سفیان بترسید و بموضع بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران گذشت وَاللّٰهُ اَشَدُّ بَأْسًا و خدای سخت تراست در هیبت و

بود

صولت و نکایه و شدت از قریش وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا و سخت تر در عقوبت و تعذیب ایشان بر وجه فضاحت این تقریع و تهدید است مر کسی را که تابع پیغمبر نشد در رفتن بجهاد و گفته اند که گفت در حدیبیه بود حیث قال وهو الذی کف ایدیهم عنکم و نزد برخی آیه منسوخ است با اهل ذمت که قبول جزیه کردند و گویند این وعده هنوز بفعل نیامده و ظهور آن در زمان صاحب الامر صلوات الله علیه خواهد بود چه در آن زمان همه مذاهب کفر و خلاف منحدم شود و دین خدا بر همه ادیان ظاهر و غالب گردد لقوله لیظهره علی الدین کله و قال رسول الله صلی الله علیه و آله یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما مَنْ يَشْفَعْ هر که در خواهد شَفَاعَةً حَسَنَةً در خواستنی نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد و بجهت رضای الهی و تقرب برحمت او يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا باشد مر آن شفیع را بهره از ثواب آن شفاعت و از جمله آن دعای خوبست در حق مؤمن لقوله علیه السلام من دعا لاخیه المسلم بظهر الغیب استجیب له و قال الملک له مثل ذلک وَمَنْ يَشْفَعْ و هر که خواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً در خواستنی بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری از کسی باز دارد يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا باشد مر او را نصیبی از وبال آن و از جمله آن دعای بدست در حق مؤمن چه نتیجه آن باو راجع شود و از امام محمد باقر علیه السلام که مراد بکفل وزر است وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا بر همه چیزی توانا و صاحب قدرت ماخوذ از اقات علی الشیء اذا قدر و یا گواه و نگهبان بر همه ماخوذ از قوت که مقوی بدن و حافظ آنست پس اگر نیکوئی کنید در حق خود نیکوئی کرده باشید و اگر بدی کنید جزای آن بشما رسد که و ان لیس للانسان الا ما سعی و در مجمع آورده که در کریمه و من یشفع شفاعة چند قولست اول آنکه من یصلح بین اثنین یکن له اجر منها و من یشفع شفاعة سیئة ای یمشی بالنمیمة یکن له کفل ای اثم منها و این قول از کلبی و ابن عباس است دوم مراد شفاعت مردمانست در حق یکدیگر در امری که مشروع باشد یعنی مانع حدود الله نباشد یا غیر مشروع و مؤید اینست قول حضرت رسالت اشفعوا توجروا قال صلی الله علیه و آله من حالت شفاعة دون حدود الله فقد ضاد ذلک فی ملکه و من اعان علی خصومة بغیر علم کان فی سخط الله حتی ینزع و این قول مجاهد و حسن است سیوم مراد بشفاعت حسنه دعاست برای مؤمنین و شفاعت سیئه دعای

بدکردن برایشان زیراکه یهود مثل این دعا میکنند و حق تعالی باین آیه توعید ایشان فرمود
واین از ابی علی جبائی نقل کرده اند چهارم مراد بشفاعت آنست که شخصی از مصاحب خود
التماس کند که با عدوی جهاد کند چه او را درین صورت نصیبی در عاجل هست که آن غنیمت
وظفرست و در آجل ثواب منتظر و اگر در معصیتی شفیع او شده باشد او را نصیب مذمت باشد
و عقوبت در آجل و وجه اتصال این آیه بما قبل آنست که هرکه طلب چیزی کند برای غیری و این
خیر باو رسد مر طالب را نصیبی از ان خواهد بود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله طلب
خیری نموده برای امتان و ایشان را بجهاد دعوت فرموده و تحریص ایشان کرده پس آن نبی
او را نصیبی از ثواب جهاد ایشان باشد و چون حق تعالی مومنان را امر فرمود بقتال مشرکان
در عقب آن امر کرد ایشان را بتحیت و سلام که متضمن سالمه است که ضد حربست و فرمود
وَإِذَا حُيِّيتُمْ و چون تحیت داده شوید بسلام بِتَحِيَّةٍ پس تحیت گوینده را فَحَيُّوا
بِأَحْسَنَ مِنْهَا نیکوتر از آن تحیت مثلا اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب او
بگوئید علیکم السلام و رحمة الله مردی گفت السلام علیکم و رحمة الله فرمود که وعلیک السلام
انمود گفت چرا نقص سلام من کردی بمضمون آیه فحیوا باحسن منها عمل نمودی فرمود
انک لم تترک لی فضلا فرددت مثله تو نگذاشتی برای من فضل پس رد آن نمودم بمثل کما
قال عز وجل أَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک
بگوئید علیک السلام این معتاد گفته شد و آنچه اول گفته شد سبب فضل و شرایط سلام
و بعضی برآنند که اگر مسلم مسلمان باشند جواب باحسن باید گفت و اگر غیر
مسلمان بود برو رد باید کرد بلفظ و علیک إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا هست بر همه چیزی حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن
حساب خواهد کرد و در کنز العرفان آورده که اصل تحیت تحییت است نقل کسره
یا کرده اند بما قبل و یا در یا ادغام کرده بتضعیف عین متحدی شده و دیگر آنکه یا
در تحیت جهت آنست که مراد بان مصدر نیست بلکه مراد نوعی از تحایاست و تنوین
در آن برای نوعیه است و اشتقاق آن از حیوتست زیراکه مسلم بقول سلام علیکم مخاطب را
دعا کرده بسلامتی از هر مکروه و موت از اشد مکاره است پس در تحیت دعا داخل باشد و باید
دانست که مراد بتحیت همین سلام علیکم نیست بلکه آن شامل هر تحیتی و بری واحسانیست

دران

ومؤید اینست روایت مأثوره است از علی بن ابرهیم در تفسیر خود از صادقین علیهم السلام
که ان المراد بالتحیة فی الآیة السلام وغیره من البر وحسیب یا بمعنی حفیظ است بر هر شیء را
یا بمعنی محاسب ای یحاسبکم علی التحیة وغیرها وچون این مقرر شد بدانکه درین مقام چند مسئله
است اول آنکه سلام از سنن وکیده است ورد آن فرضیست بجهة صیغه امر که دال بر وجوب است
لیکن بر کفایتست بجهت اصالة برائة ودیگر آنکه مقصود حصول مکافات است بر تحیت واین بسلام
واحد حاصل میشود وحدیث نیز درین باب واقع شده واین در صورتیست که سلام بر جماعتی
کنند جواب فرض عینی است برو دوم جمهور فقها ومفسرین متفق اند بر آنکه مسلم چون گوید سلام
علیک ومسلم علیه گوید سلام علیکم ورحمة الله جواب بروجه احسن است واگر رحمة الله نگوید بمثل
خواهد بود وچون گوید سلام علیکم ورحمة الله وجواب سلام علیکم ورحمة الله علیه باشد رد آن
بمثل است واگر برکاته بران زیاده کند احسن خواهد بود وچون گوید سلام علیکم ورحمة الله
وبرکاته در جواب زیاده بران چیزی نخواهد بود سیوم از ابن عباس نقلست که المراد بقوله
باحسن منها ای للمسلمین ایضا واما الکتابی فیقال علیکم او وعلیکم لانهم ربما قالوا السام علیکم
ای الموت چهارم چون سلام کنند بر مصلی واجبست برو رد بجهت اطلاق امر برد که متناول حال
صلوة وغیر آن وآن از کلام آدمیان نیست تا در تحت آن داخل باشد زیراکه این صیغه در
قرآن وارد شد اگر گویند هرگاه قصد رد کند پس از قرآن بیرون رود گوییم این ممنوعست
زیراکه باعتبار ونظم از قرآنست وقصد رد مخرج آن نیست از قرآن در کریمه ربنا اغفر لنا ولا
خواننا الذین سبقونا بالایمان وشافعی گفته که مصلی بلفظ سلام رد نکند بلکه باشارت یا
بدست ویا بسر رد آن کند ومالک واحمد نیز برینند وابوحنیفه منع رد کرده لفظا و
اشارة ودلیل ما تقدمست وروایات اصحاب ما از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بعضی از
علمای شافعیه وحنفیه گفته اند که وجوب رد ساقط است اگر در حال خطبه باشد وقراءت قرآن یا قضای
حاجت ویا در حمام واین نیز ممنوعست زیراکه اشتغال بمندوب مسقط واجب نمیشود آری مکروه
هست نزد بعضی تسلیم بر مصلی زیراکه گاه هست که رد مشغول سازد مصلی را از قیام بواجب یا او
از ترک واجب گاهی که رد نکند ششم سلام نباید کرد بر لاعب بنرد وشطرنج ومخنث ومطیر حمام
بلهو وهمچنین بر هر که مشغول باشد بمعصیتی وهمچنین است سلام بر اجنبیه واگر سلام کنند برو رد
برو واجبست وواجب نیست برد قصد افتاء هفتم سزاوارست که قایم سلام بر قاعد کند وما

شی بر واقف و راکب بر ماشی و راکب فرس بر راکب حمار و صغیر بر کبیر و عکس جایز نیست
بجهت تاسی بر پیغمبر چه آنحضرت سلام بر صبیان میکردند هرجا که گفتیم واجبست رد بر مصلی
پس اگر اخلال کند برد و نزد بعضی از شیوخ معاصر ما اینست که نماز باطل نمیشود و نزد بعضی
دیگر موجب بطلانست و نزد جمعی آنست که اگر لسان او مشغول بشی از قرائت یا ذکر در زمان رد نماز
باطلست و الا فلا و این تفصیل بعید نیست از صواب و این در صورتیست که ساکت شود بسکوت طویل اما اگر
سکوت او طویل شود و از عادت خارج شود نماز باطلست نعم آیا جایز است رد بغیر سلام علیکم
و بغیر علیک السلام یا نه نزد بعضی جایز است زیرا که آن دعاست و دعا جایز است بهر لفظی از الفاظ
و نزد بعضی جایز نیست زیرا که از لفظ قرآن نیست پس از کلام آدمیین باشد فح جایز نباشد
در نماز و ما میگوئیم که لا اسلم از دعا باشد بلکه رد سلامست و این اولیست انتهی کلامه و در
مجمع آورده که ابی امام از مالک بن تیهان روایت کرده که من قال السلام علیکم کتب له عشر حسنات
و من قال السلام علیکم و رحمة الله له عشرون حسنة و من قال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
ثلثون حسنة و در تفسیر ابو الفتوح مذکورست که چون یکی از مسلمانان به پیغمبر سلام کردی و گفتی
سلام علیک فرمودی علیک السلام و رحمة الله و برکاته و از آنحضرت مرویست که چون بنده
مؤمن برادر خود را گوید سلام علیک او را ده حسنه مینویسند و همچنین جواب دهنده را
و از ابن عباس نقلست که هر کس برده کسی سلام کند یا بر کسی ده بار سلام کند چنان باشد
که بنده آزاد کرده باشد و در خبر آمده که چون میان سلام کننده و جواب دهنده صد حسنه
باشد نود و نه او را باشد که اول سلام کند و یکی او را که جواب گوید زیرا که ابتدا و اختیار این خیر
از او شده آورده اند که زایری نزد عبدالله جعفر آمد و بر او صله و عطای نیکو داد زایر دست
از مکافات این کوتاه بود در اندیشه بود که چه کند که مکافات او شود روزی عبدالله در بازار
میگذشت این زایر روی از وی بگردانید عبدالله از این تعجب نمود از پیش روی او درآمد
گفت یا فلان سلام علیک او بجستی جواب داد عبدالله گفت چرا روی بگردانیدی گفت از
برای آنکه تا اول تو سلام کنی و مرا جواب باید داد تا ثواب ترا باشد و الا که مرا چه مراقوت مکافات
عطای تو نبود الا باین نوع و از رسول صلی الله علیه و آله روایتست که افشوا السلام تسلموا اسلام
افشا کنید تا سلامتی یابید و نیز فرموده که السلام تحیة فی ملتنا و امان لذمتنا و بعد از امر و
نهی بندگان تبیین واحدانیت خود میکند و بیان مثوبات و عقوبات بقوله الله خدای

شنو

مستحق عبادت لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ معبودی نیست که سزای پرستش باشد مگر او و میتواند بود که اللّٰه
مبتدا باشد و خبر او و قوله لا اله الا هو جمله معترضه یعنی خدای لَیَجْمَعَنَّکُمْ هرآینه جمع میکند شما را
در قبور اِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز رستخیز که برانگیزد و یا حشر کند شما را از قبور تا بعرصهٔ
قیامت حاضر سازد و یا الی بمعنی فی است یعنی همه شما را جمع میکند در آن روز لٰا رَیْبَ فِیهِ هیچ
شکی نیست در آن روز یا در جمع این حالست از یوم یا صفت مصدر محذوف ای جمعا لا ریب فیه
وَمَنْ اَصْدَقُ و کیست صادق تر مِنَ اللّٰهِ از خدا یعنی نیست از و راست گوتر حَدِیثًا از روی
قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای از
نقص مبراست حاصل که استفهام برای انکار است که احدی اصدق از و سبحانه باشد چه کذب
در خبر او محالست آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان گشته باز
گشتند و به نجام از اسلام خود خبر بمدینه رسانیدند مسلمانان را در باب ایشان اختلاف
افتاد جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میکردند آیه آمد که فَمٰا لَکُمْ
پس چیست شما را فِی الْمُنٰافِقِینَ در شان منافقان که متفرق شده اند فِئَتَیْنِ بدو فرقه
جمعی برانند که مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت اجازت اقامت
بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند صحابه را در اسلام ایشان تردد
پدید آمد این آیه نازل گشت که شما چرا دو گروه شدید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید و این قول
از ابی جعفر علیه السلام مرویست و گویند نزول آیه در شان متخلفان روز احد بود که
گفتند لو نعلم قتالا لاتبعناکم و آنها ابن ابی و اتباع او بودند اصحاب در ایشان اختلاف کردند
بعضی گفتند انها را میکشیم و برخی از ایشان امتناع میکردند حق تعالی فرمود چیست شما را که بر کفر
ایشان اتفاق نمیکنید و انها را نمیکشید وَاللّٰهُ اَرْکَسَهُمْ و حال آنکه باز گردانید خدای تعالی
ایشان را بحکم کفره که آن قتل و سبی است بِمٰا کَسَبُوا بسبب آنچه که عمل کردند که آن اعراض ایشان
از مؤمنان و لاحق شدن بکافران اصل رکس رد شیٔ است اَتُرِیدُونَ آیا میخواهید
که راه نمائید اَنْ تَهْدُوا آنرا که خذلان نموده و فرو گذاشته است خدای یعنی بسبب فرط
عناد و جحود ایشان مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ توفیق هدایت از ایشان باز داشته و یا ایشان بضلالت
مسمی ساخته و یا گمراه یافته و یا حکم بضلالت ایشان کرده و یا از راه بهشت گردانیده بسبب حکمی
باشد ایشان را راه راست وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ و هر که را خدا خذلان کند او را باضلالت موسوم

سازد و یا گمراه یابد و یا حکم بضلالت او کند و یا از راه حجت بگرداند بجهت توغل و عناد و انکار
با وجود معرفت او بحقیقت اسلام فلن تجد له پس نیابی مر او را سبیلا راهی بحق و طریق
بهدایت پس از حال منافقان خبر میدهد که ودوا دوست میدارند این برگشتگان
از دین و تمنا میکنند لو تکفرون آنکه کافر شوید کما کفروا همچنانکه ایشان کافر شده‌اند
فتکونون سواء تا باشید مساوی یکدیگر در ضلالت این عطفست بر کفروا فلا تتخذوا
منهم پس فرا مگیرید از ایشان اولیاء دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان
آورده مهاجرت نمایند از بلدهٔ کفر ببلدهٔ اسلام فی سبیل الله در راه خدا یعنی هجرت
ایشان خالی باشد از غرضی از اغراض دنیویه مراد آنست که ایمان ایشان تا بهجرتی که برای
محض رضای الهی باشد متحقق نشود با ایشان دوستی مکنید و سبیل الله بمعنی ما امر بسلوکه
است و در بعضی تفاسیر آمده که هجرت بر سه نوعست یکی هجرت مؤمنان با رسول از مکه بمدینه
کقوله و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله دوم هجرت کافران و منافقان از کفر و
نفاق با یمان چنانکه درین آیه سیوم هجرت مؤمنان از معاصی کما قال علیه السلام المهاجر من
هجر عما نهاه الله فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس
بگیرید ایشان را و اسیر کنید واقتلوهم و بکشید ایشان را حیث وجدتموهم هر
کجا که یابید در حل و حرم همچو سایر کفره و لا تتخذوا منهم مگیرید از ایشان ولیا
دوستداری و لا نصیرا و نه یاری و مددکاری یعنی بالکلیه از ایشان مجانبت کنید
و از ایشان قبول ولایت و نصرت مکنید الا الذین یصلون استثناست از فخذوهم
واقتلوهم یعنی ایشان را بگیرید و بقتل آرید مگر آنان را که بپیوندند و پناه برند الی قوم بگروهی
که واقع شده بینکم و بینهم میثاق میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند
که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آنحضرت باشد او جاؤکم عطفست بر صله یعنی
مگر آنانکه آمدند بشما حصرت صدورهم در حالتی که تنگ بود سینهای ایشان
این حالست باضمار قد یا بیان جاؤکم یا صفت محذوفی ای جاؤکم قوما حصرت صدورهم
و حصر بمعنی ضیق و انقباضست یعنی آمدند ایشان تنگدل و منقبض ان یقاتلوکم
از آنکه کارزار کنند با شما و یا بجهت کراهت آنکه با شما مقاتله کنند او یقاتلوا قومهم
یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که بعد از واقعهٔ احد سراقة بن

مالک

مالک المدلجی را بخدمت پیغمبر فرستادند و پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز بهمین
طریقه عهد کردند و از باقر علیه السلام روایتست که مراد بنی اسلمند که بلال ابن عمر اسلمی را بخدمت
رسول فرستادند و بایکدیگر معاهده کردند که مقاتله نکنند و حمایت مشرکان ننمایند و نزد بعضی
بنی اشجع اند که بمدینه آمدند و پیشوای ایشان مسعود بن رخیل بود رسول ایشان را میزبانی
کرد و از سبب آمدن پرسید گفتند آمده ایم که باهم معاهده کنیم بر آنکه بایکدیگر جنگ نکنیم رسول
با ایشان عهد بست ولو شاء الله و اگر خواستی خدای حکمت و مصلحت او تقاضا نمودی
لسلطهم علیکم پس هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما بآنکه ترس شما از دل ایشان بدر بردی
و صدور ایشان منبسط ساختی و قلوب ایشان را تقویت دادی فلقاتلوکم پس هر آینه با شما
قتال کردندی و دست باز نداشتندی از جدال با شما فان اعتزلوکم پس اگر کناره کنند
از شما این مرتدان خلفا و معاهدان شما فلم یقاتلوکم پس کارزار نکنند با شما والقوا
الیکم السلم و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فما
جعل الله پس نساخت خدای نداد لکم مر شما را علیهم سبیلا بر ایشان راهی در
قتل نفس و نهب اموال ایشان یعنی شما را اذن نداد در اخذ و قتل ایشان و باتفاق این آیت بآیه
فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است ستجدون آخرین زود باشد که بیابید قومی
دیگر از غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند یریدون ان یأمنوکم خوا
هند که ایمن شوند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند ویأمنوا قومهم و ایمن
شوند از قوم خود کلما ردوا هر گاه بخوانند الی الفتنة پس کفر یا قتال اهل اسلام ار
کسوا فیها باز گردانیده شوند در آن فتنه باقبح رده فان لم یعتزلوکم پس اگر کناره
نگیرند از قتال شما ویلقوا الیکم السلم و القا کنند بسوی شما صلح و طلب امان را ویکفوا
ایدیهم و القا کنند بسوی شما صلح و طلب امان را و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما
فخذوهم پس بگیرید ایشان را واقتلوهم و بکشید شان حیث ثقفتموهم هر جا که
دست یابید بر ایشان واولئکم آن گروه جعلنا لکم دادیم ما شما را علیهم بر ایشان
سلطانا مبینا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و از جهت وضوح کفر و وقوع غدر
و مکر ایشان و از جهت وضوح کفر باشد و تسمیه حجت سلطان از جهت آنست که بان خصم غالب
میشوند و گویند مراد تسلطی ظاهرست که آن اذن بود در قتل ایشان از صادق علیه السلام مرویست

که این آیت در باره حصین فزاری نازل شد که بجهت وقوع قحط در بلاد ایشان نزد رسول آمد و
مواضعه نمود با آنحضرت برانکه در بطن نخل اقامت نماید و آن حضرت تعرض بحال او و قوم او
نرساند و او منافق بود رسول او را الاحمق المطاع فی قومه نام نهاده بود آورده اند که عیاش بن
که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشت شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد
و مادر در فراق او ناله و فریاد درگرفت ابوجهل و برادر او حارث که برادری مادری عیاش بود
جزع و فزع مادر مشاهده کردند از عقب عیاش برفتند و از نزدیک مدینه او را بافسون و افسانه
بازگردانیدند و در مکه دست و پایش بربسته در آفتاب می انداختند تا از اسلام بازگردد و گویند
چون عیاش ایمان آورد و رسول هجرت بمدینه کرد و وی در مکه نتوانست بود بیامد و ببعضی
کوههای مدینه رفته جای بساخت و آنجا مقیم شد چون خبر اسلام و فرار او بمکه رسید مادرش
جزع نموده سوگند خورد که در زیر هیچ چیز نرود و طعام نخورد مگر بمقدار سد رمق تا آنکه
ابوجهل و حارث بن هشام که پسران او بودند و برادران مادری عیاش او را بیاورند ایشان
برخواستند و حارث بن زید نیز با ایشان بود نزد عیاش آمدند و گفتند مادرت سوگند خورده که
طعام و شراب نخورد و در زیر سقف نرود تا ترا نه بیند و با او سوگند خوردند که باو ضرری نرسانند
وی بعهد ایشان اعتماد نموده از موضع خود بپائین آمد و دست راست خود با ایشان داد ایشان
او را گرفته دست او را بهم بستند و هر دو برادر او را صد تازیانه زدند و بمکه آوردند مادرش
سوگند خورد که او را از بند رها نکند تا کافر نشود پس او را بهم بسته در آفتاب انداختند و چون
کار برو سخت شد آنچه مرض ایشان بود بگفت حارث بن زید روزی برو بگذشت و گفت ای
عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری
ایذا و آزار کلمه که از و طلبیدند بگفت دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از آن دین که گشتی
اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود تو نیز باطل بودی عیاش از و در غضب
شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید
اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او
حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها بازیافت و بنابران سوگند او را بقتل رسانید اصحاب
عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بران
صورت نادم شده بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و تمام قضیه بعرض رسانید و گفت

می

من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شد و منتظر جزایم این آیه نازل شد وَمَا كَانَ و
نسزد و روا نباشد لِمُؤْمِنٍ مر مؤمنی را أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا انکه بکشد مؤمنی را بغیر حق
إِلَّا خَطَأً مگر کشتنی بخطا و یا از صفت مؤمن نیست که بکشد مؤمنی را و بنا برین استثنای
متصلست و در کنز گفته که این استثنای منقطع است چه کلام تمام شده نزد قوله ان یقتل
مؤمنا و بعد از ان فرموده که فان کان القتل خطا فالحکم کذا و خطأ منصوبست بر انکه صفت مفعول
محذوفست ای الا قتلا خطا نه انکه مفعول له باشد یا حال همچنانکه زمخشری گفته زیرا که خطا نزد قائل
نه سبب فاعلیت و نه سبب غایتی پس مفعول له باشد و نه صفت فاعل و نه صفت مفعول و حال
انکه واجبست که صفت فاعل یا مفعول باشد و خطا آنست که در غالب احوال از هو و روح
مصاحب آن بیا باشد و مقصود بآن فعل محظور نباشد چون ذمی مسلم در صف کفار یا جهل
با اسلام او یا انکه فعل غیر مکلف نباشد وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً و هر که بکشد مؤمنی را بخطا
فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس بروست ازاد کردن بنده گروند یعنی محکوم بایمان
واگرچه صغیر باشد و تحریر بمعنی اعتاقست و حر عتیق یعنی کریمست زیرا که کرم در
احرارست همچنانکه لؤم در عبید و منه عتاق الخیل و عتاق الطیر لکرامها و حر الوجه اکرم موضع
منه و رقبه عبارتست از نسمه همچنانکه تعبیر از و براس میکنند کقولهم فلان یملک کذا راسا
من الرقیق وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و بروست دیه تمام ادا کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ بورثه مقتول
که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا مگر انکه ورثه تصدق
کنند بر قاتل و دیت را ازو عفو نمایند تسمیه عفو بتصدق بجهت حث است بر عفو و
تنبیه بر فضل آن و در حدیث آمده که کل معروف صدقه و جمله استثنائیه در موضع حال
است از قاتل یا اهل یا ظرف و متعلق بعلیه که مقدرست در قوله فتحریر رقبة یا بمسلمة ای
یجب الدیة علیه او یسلمها الی اهله الا حال تصدقهم علیه او زمانه فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول
مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ از گروهی که دشمن شما اند یعنی از کفار وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن
باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس قاتل او راست ازاد کردن بنده مؤمن و ادای دیت
باهل او نباشد زیرا که میان کافر و مؤمن وارث نیست وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ و اگر باشد مقتول
از قومی که بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان عهد و پیمانست یعنی اهل ذمت پس
حکم آن حکم مسلمست در وجوب کفارت و دیه کما قال فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ پس بر قاتلست دیه

اداکرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ باهل آن وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وازاد کردن بنده مومن فَمَنْ
لَمْ يَجِدْ پس هرکاه نیابد بنده وقدرت نداشته باشد بر خریدن آن فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَا
بِعَيْنِ پس بر وست روزه دو ماه از پس یکدیکر تَوْبَةً منصوب بعلیت است وتقدیر انکه
شرع ذلک توبة من تاب الله علیه اذا قبل توبته یعنی حق تعالی این حکم را وضع فرمود در میان بندکان
بجهت قبول شدن توبه بنده قاتل مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی تا توبه او را قبول کند ویا منصوبست
بمصدریة ای وتاب علیکم توبة یعنی بذیرفت قاتل را بحکم مذکور بذیرفتنی ویا تمیزست ویا حال
بحذف مضاف ای فعلیه صیام شهرین ذا توبة یعنی بر وست روزه داشتن دو ماه درحالتی که ان دو ماه
خداوند توبه است وجار مجرور صفت توبه است یعنی قبول توبه که از جانب خداست وَكَانَ
اللَّهُ عَلِيمًا وهست خدای دانا در احوال قاتل ومقتول حَكِيمًا حکم کننده در باب دیه وکفارت
باصواب کار در هرچه میکند در کنز اورده که آیه مذکوره مشتمل است بر چند حکم یکی انکه بر قاتل
بخطا کفارت واجبست که آن تحریر رقبه است وخلافی نیست در اشتراط ایمان آن نیست وآن
واجبست در مال قاتل بلاخلاف وحکمت درین آیه آنست که قاتل چونکه اخراج مقتول نمود از قید
حیوة پس لازم او اخراج نفسی است از قید عبودیت چه آن در حکم احیاست زیراکه عبد مانند
میت است در انکه او را فی نفسه حکمی نیست واز جمیع تصرفات ممنوعست دوم تسلیم دیة باهل مقتول
یعنی ورثه او ومراد باینان کسانی اند که وارث مال اند الا اخوه واخوات از قبل ام بجهت روایات
متظافره ونزد بعضی اخوات از قبل اب نیز مستثنی اند بلکه لازم عاقله است که اب است وهرکه متقرب
بابوین باشند یا باب خاصه از ذکور نه ام ومتقرب بام وامام تقسیم آن میکند میان ایشان برحسب
مصلحت خود الاقرب فالاقرب پس اکر اقارب قاصر باشند ودیه واسع مولی نعمت در اینان
داخل میشود وبعد از ان ضامن جریره وبعد از ان امام بر ترتیب ارث ودیت در اقسام ثلثه
یا هزار مثقالست از ذهب مسکوک یا ده هزار درهم یا هزار کوسفند یا دویست حله از
برود یمن هر حله دو ثوب یا دویست کاو یا صد شتر لیکن در دو امر فرق واقع میشود اول
انکه در عمد استیفای دیه کنند در یکسال ودر شبه عمد در دو سال ودر خطا محض سه سال
دوم در اسنان ابل در عمد از مسان است یعنی کبار ابل ودر شبه عمد سی وسه بنت لبون
ومثل آنست از ابنای لبون وسی حقه ومثل آنست از بنات لبون قوله الا ان یصدقوا یعنی هرکاه
ورثه ابرای ذمه عاقله کنند بری الذمه شود وبدانکه حکم دیه حکم اموال میت دارد پس از ان

قضای

قضای دیون او کنند و انفاذ وصایای او نمایند از هر قسم که باشند اما دیهٔ عمد واجب نیست
بر ورثه که اخذ آن نمایند و صرف آن کنند در دیون و وصایا بلکه ایشانرا قصاص میرسد و اگر
چه ضامن دین شده باشند بر مذهب اصح پس اگر صلح کنند بر اخذ دیه از ترکه خواهد بود
و بیان نبوی و تبلیغ امامی دالست برین احکام مذکوره سیوم آنکه در مقتول مؤمن بخطا هر
گاه که از قوم اهل حرب باشد کفارت واجبست بجهت ایمان او و دیه لازم نیست زیرا که اهل
حرب را در دیه مسلم چیزی نیست چهارم خلافست در مقتول بخطا هر گاه که از قوم معاهدین
خواه که از اهل کتاب باشند یا کفاری که ایشانرا عهد باشد بعضی گفته اند که او کافر است الا آ
نست که دیهٔ او لازمست بجهت عهد یا قوم او پس دیهٔ او نزد ما برین تقدیر هشتصد درهمست
و اجماع اصحاب ما برینست و فقهای عامه اختلاف کرده اند و نزد ابو حنیفه دیه او همچو دیهٔ مسلم
است بجهت ظاهر آیه و اطلاق لفظ دیه و نزد بعضی دیگر چهار هزار درهم و خلافی نزد ایشان نیست در
آنکه دیهٔ مجوسی هشتصد درهم است گویند که این قسم مقتول مؤمن است و این قول مرویست در
اخبار ما و مؤید اینست وجوب کفارت بقتل او زیرا که در قتل کافر کفارت نیست و نیز سلف آیه
دلالت میکند بران بجهت عطف آن بر قوله و هو مومن که در جمله متقدم است لیکن دیه را اینجا بورثه
مسلمین باید داد نخاصه و ح ظاهر آیه مخصوص خواهد بود بمسلمین زیرا که کافر میراث از مسلم
نمی برد لقوله صلی الله علیه و آله لا توارث بین اهل ملتین پنجم قوله فمن لم یجد اشارتست بآنکه
اینجا مرتبست بجهت ایتان آن بفاء که موجب تعقیب است و مراد بعدم وجدان آنست که
مالک رقبه نباشد و قادر بر ثمن نباشد که فاضل از قوت یکروزه و دست ثوب و دار سکنی
باشد و همچنین در حکم عدم وجدانست اگر مریض باشد که مفتقر بخدمت باشد و یا اهل
حرام باشد و اگر مریض نباشد یا احتیاج او بخدمت اما کسی که عادت او جاری شده باشد
بخدمت نفس خود واجبست برو که اعتاق عبد خدمت کند الا با مرض و مراد بتتابع شهرین
آنست که یکماه روزه دارد از ماه ثانی بعضی را با آن ضم نماید اگر چه یکروز فقط باشد زیرا
که تتابع صفت شهرینست نه ایام و اگر افطار کند در ماه اول بجهت عذری بنا نهد نزد زوال
آن و نزد بعضی عدم وجدان راجعست بعدم وجدان دیه و نزد جمعی دیگر راجع بعدم وجدان
دیه و رقبه معا و این هر دو نباید زیرا که دیه بر عاقله است نه بر جانی تا موصوف باشد بعدم
وجدان و بدانکه با عدم قدرت بر صوم انتقال نماید باطعام شصت مسکین و نیز بدانکه کفاره

واجبست فوری اما اولا زیرا که آن مانند توبه واجبست که علی الفورست واما ثانیا بجهت ذکر فاء عقب قوله ومن قتل مؤمنا خطأ فتحریر رقبة الی آخره وبدانکه وجه ارتباط این آیه بآیه سابقه آنست که چون حق تعالی در آیه سابقه امر کرد بقتال کفار در عقب آن منع قتل کسانی نمود که میان ایشان ومسلمانان عهده بوده باشد ونیز منع قتل مطلق مؤمن فرمود واز بیان قتل خطا بیان قتل عمد فرمود بقوله وَمَنْ يَقْتُلْ وهر که بکشد مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مؤمنی را بعمد وقصد وحلال داند کشتن او را فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ پس پاداش او دوزخ است خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وخشم گرفته بروی وَلَعَنَهُ وراندہ او را ودور ساخته از رحمت خویش وَأَعَدَّ لَهُ وآماده ساخته برای او عَذَابًا عَظِيمًا عذابی بزرگ که بجهت ارتکاب این گناه بزرگ وسبب نزول این آیه آنست که مقیس بن صبابه برادر خود را هشام در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم صورت حال عرض کرد آنحضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس بسپارید والا دیه او را بموجب شریعت ادا کنید بنی النجار چون ازین پیغام آگاه شدند گفتند سمعا وطاعة ما را علم بآن قاتل نیست لیکن دیت او را ادا کنیم پس صد شتر تسلیم مقیس کردند وبا زهیر روی بمدینه نهادند چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بران داشت که مردمان ترا شیب خواهند کرد بر اخذ دیه وراضی شدن بران وقاتل برادر را نکشتن رای آنست که زهیر را بکشی تا در برابر خون برادرت باشد ونفسی را بنفسی کشته باشی وبعد از آن شتران را برانی وبمکه باز گردی پس در وقتی که فهری غافل سنگی بزد که بر سر او زد واو را بکشت وبر شتری نشست وباقی شتران را براند وروی بمکه نهاده مرتد شد این خبر برسول صلی الله علیه وآله رسید فرمود لا اومنه فی حل وحرم من هرگز او را ایمن نگردانم در حل ونه در حرم پس در روز فتح مکه کشته گشت وبجهنم پیوست وحق تعالی این آیت در باره او نازل ساخت ودر کنز آورده که حق تعالی درین آیت تعظیم شان قتل مؤمن کرده ومبالغه نموده در توعد بران حتی که ذکر پنج توعد فرموده که هر یک از آنها کافیست در عظم جرم ودرین مقام چند مسئله است یکی آنکه اختلافست در قتل عمد که آن کدامست ابو حنیفه با اصحاب گفته که آن بحدیدست نه بغیر آن واین احد قولین شافعیست وبقول دیگر موافق اصحاب ماست درینکه هر که قصد قتل غیر خود کند بانچه مثل آن قاتل باشد غالبا خواه بحدید حاد یا مثقل یا خنق یا سم یا احراق یا تغریق یا ضرب بعصا وغیر ذلک

او غاملست و همچنین هر که قصد قتل کسی بچیزی که غالبا قاتل نباشد و بآن کشته شود اتفاقا وی
قاتلست عمدا علی الاصح و اما آنچه بآن قصد قتل و غیره نکرده باشد اصلا و بسبب آن قتل واقع شود
یا غیر آن و بسبب آن مو تطاری شود این شبه عمدست و لازم اول قصاص است و لازم ثانی
دیه بر عاقله و لازم ثالث دیه بر مال جانی خاصه و همچنین دیه عمد اگر معفو عنها باشد چه آن
نیز جایز نیست و اگر عامد بگریزد یا بمیرد و درین مدت قدرت برو نداشته باشد دیه لازم
اوست در ترکه او علی الاصح لقوله علیه السلام لا یبطل دم امرء مسلم دوم در علم کلام ثابت شده
است بطلان احباط و نیز دران ثابت شد که عقاب عصاة مؤمنین غیر دایمست و ظاهر آیه
منافی اینست پس بچند وجه ازین جواب داده اند یکی روایت ماثوره از صادق علیه السلام که انه قتله
قتله علی دینه و لایمانه یعنی معنی آیه آنست که قاتل مقتول را کشته باشد بر دین و ایمان او و هیچ شکی نیست
که این کفرست از قاتل و موجب تخلید او دوم این مخصوص است بغیر تایب و این جواب در نهایت
رکاکت است زیرا که این محل نزاعست چه با توبه اصلا عقابی نیست سیوم آنکه باستحلال مرتکب قتل
مؤمن شده باشد و این قول عکرمه است و مؤید اینست سبب نزول آن که مذکور شد چو مقیس
در دین اسلام مرتد شد بمکه مراجعت نمود چهارم آنکه مراد بخلود مکث طویل است تا جمع بین الدلیلین
باشد سیوم از مسایل مذکوره توبه قاتل عمدا ندم خالص است و کفارت جامع مر خصال ثلثه را
که آن عتق رقبه است و صیام شهرین متتابعین و اطعام شصت مسکین و انقیاد او برای ورثه که او را
بکشند و یا راضی بدیت شوند و یا او را عفو کنند انتهی کلامه و بدانکه جماعتی که قایلند برانکه قاتل عمد را
توبه نباشد قول او خارج است از اجماع و اخباری که درین باب ایراد کرده اند از اخبار و احادیث و
غیر معتبره و دلیل برانکه قاتل مؤمن از حکم اسلام بیرون نمیرود و در دوزخ مخلد و مؤبد نمیماند
آیه یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی است چه حق تعالی درین آیه قاتل عمد را مؤمن
خوانده حیث قال فمن عفی له من اخیه شیء و نیز قوله ذلک تخفیف من ربکم و رحمة دالست
بر ایمان قاتل زیرا که این جز مؤمنان را نباشد و بعد از آن فرموده که فمن اعتدی بعد ذلک
الخ و ذکر تخلید و تابید نکرده و عذاب عظیم مستلزم دوام نیست و متناول قصاص است
کقوله قاتلوهم یعذبهم الله پس میتواند بود که عذاب او همین باشد و در آخرت فایز باشد
و نیز خلود دلالت بر دوام نمیکند زیرا که خلود در اصل لغت بمعنی مکث طویل است نه دوام و نیز
در روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله اخذ بیعت کرد از مکلفان برانکه شرک نیارند

وخون بناحق نریزند و پنجم شرط اسلام است از اجتناب کبایر مرعی دارند و بعد از ان فرمود
که من فعل ذلک فاقیم علیه الحد فهو کفارة له ومن ستر علیه فامره الی الله عز وجل ان شاء عذبه
واگر قاتل کافر بودی این حدیث بیوجه بودی و دیگر فرموده که ومن اصل الاسلام الکف عمن
قال لا اله الا الله لا تکفره بذنب از اصل مسلمانیست که از قایل لا اله الا الله رفع اذیت
کنی و ضربی بدون وجه شرعی بدو نرسانی و بگناهی که کرده باشد تکفیر او نکنی و نیز دانسته
شد که آیهٔ مذکوره در مردی معین نازل گشت که مرتد گشت و خلود او در دوزخ موجب
خلود مؤمنی که قاتل باشد نیست و دیگر انکه آیه قابل تخصیص است چنانکه ومن قتل مؤمنا متعمدا
لایمانه مستحلا لقتله و غیر آن بر طریقی که گذشت وعاصم از ابن عباس روایت کرده که او گفت جزاؤه
جهنم ان شاء عذبه وان شاء غفر له پس بنابرین وجوه مذکوره اهل وعید را نرسد که اساک کنند
باین آیه بر انکه اهل کبایر در دوزخ مؤبد و مخلد خواهند بود اورده اند که رسول صلی الله
علیه وآله سریه بر قومی فرستاد و از ایشان همین مرداس فدکی مسلمان بود قوم او بگریختند
چون نزدیک آمدند اندیشه کرد که مبادا لشکر پیغمبر باشد با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شدند
همچنین که سریه تکبیرگویان در رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید دانست که لشکر اسلامست
او نیز تکبیر گفت و بر مؤمنان سلام کرده زبان بگفتار لا اله الا الله گشوده از کوه بزیر آمد اسامه
بن زید فی الحال برو تاخت و بضرب شمشیر سرش را بینداخت و هرچه داشت غارت کرد و گو
سفندان او را براند این خبر بحضرت رسید متألم گشت فرمود ای اسامه کسی را کشتی که
بیگانگی شرک تبرا کرده و بیگانگی حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول
الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شققت عن قلبه هیچ
دل او را شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ و این آیه نازل که یا ایها الذین آمنوا
ای گروه گروندگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدا یعنی بجهاد قومی روید
فتبینوا پس طلب حال ایشان کنید و نیک بررسید و باحتیاط تمام و تأنی تفحص نمایید و تعجیل مکنید تا مبادا
که مسلمانی بگمانی انکه کافرست کشته شود ولا تقولوا و مگویید لمن القی الیکم السلام مر کسی را
که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لست مؤمنا تو نیستی مؤمن و
بجهت ایمنی از ما کلمه میگویی تبتغون عرض الحیوة الدنیا حالست از ضمیر تقولوا منهم
بانکه متاع دنیا حاصل اینانست بر عجلت و ترک تثبت یعنی مگویید بسلام کننده که تو ایمان نداری

ز

در حالتی که طلب کنید فَعِنْدَ اللهِ از نزد خدای مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ مالهای فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم
مورد اس است و تسمیهٔ مال دنیا بعرض جهت عدم بقای آنست تشبیها بالعرض الذی هو خلاف الجوهر
تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال كَذٰلِكَ كُنْتُمْ همچنین بودید شما مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی
اول که باسلام در آمدید توسّل بکلمهٔ شهادت نمودید بدون آنکه مواطاة قلوب شما با السنهٔ شما
معلوم باشد و بجهت آن عاصم خون و مال شدید فَمَنَّ اللهُ عَلَيْكُمْ پس منت نهاد خدای بر شما
باستقامت در دین اسلام و رسوخ در ایمان فَتَبَيَّنُوا پس نیک معلوم کنید و مبین سازید
مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه و بالزنده گذاشتن هزار کافر نزد خدای کمترست
از کشتن یک مسلمان تکرار این کلمه بجهت تاکید تعظیم این امر است و ترتیب حکم مذکور بر اِنَّ
اللهَ كَانَ بدرستی که خدای تعالی هست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید شما خَبِيرًا دانا و آگاه
پس در قتل مسارعت مکنید و طریق احتیاط مرعی دارید مرویست که چون پیغمبر صلّی الله علیه
و آله این آیه را بر اسامه خواند وی بسیار مضطرب شد و از آن فعل تاسف بسیار خورد و گفت
یا رسول الله برای من استغفار کن رسول صلّی الله علیه و آله فرمود که فکیف اصنع بلا اله الّا
الله چگونه بکلمهٔ لا اله الّا الله و تا چند بار اسامه طلب آمرزش کرد و آن حضرت گفت که فکیف
اصنع بلا اله الّا الله پس برای استغفار کرد فرمود که بندهٔ آزاد کن و بروایت عکرمه از ابن
عباس این آیه در حق مردی آمد از بنی سلیم که گوسفند بسیار داشت و بجماعتی از اصحاب
رسول بگذشت و سلام کرد گفتند از بیم ما سلام کرد تا گوسفندان او در حمایت اسلام او
باشد و اگر نه مسلمان نیست او را بکشتند و گوسفندانش ببردند حسن بصری گفته که مسلمانان
بر جماعتی غزا کردند و ایشانرا منهزم کردند در آن میان مردی را بگرفتند او گفت من مسلمانم و
اظهار شهادتین کرد از وی قبول نکردند و برای متاعش او را بکشتند رسول قاتل وی را گفت مرد را
بکشتی که میگفت من مسلمانم گفت یا رسول از ترس جان خود اظهار کلمه کرد فرمود گویا دلش
شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ ما را جز با زبان کاری نیست پس بسی
بر نیامد که آن قاتل بمرد و در پهلوی مقتول دفن کردند زمین او را بدر انداخت تا سه بار
دفن میکردند و زمین او را بیرون می انداخت پس او را گرفته در شعبی از شعاب کوه
انداختند و حق تعالی در بارهٔ او آیهٔ مذکوره فرو فرستاد ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده
که در حین رفتن غزای تبوک جمعی تخلف نمودند از و مانند کعب بن مالک از بنی سلم و مراره

بن ربیع از بنی عمرو بن عوف و هلال بن امیه از بنی واقف و عبدالله بن مکتوم بجهت عمی
زبان اعتذار کشود و کفت یا رسول الله نابینا ام و بجهت آن از دولت مقاتله محروم شده ام
حق تعالی این آیه در بارهٔ ایشان نازل ساخت لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ برابر نیستند نشینند
کان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ که نباشند خداوند بیماری
و عجز در انوار کفته که این صفت قاعدون است زیرا که مقصود بان قوم معین نیست و یا بدل
قاعدون است و از زید بن ثابت مرویست که چون این آیه نازل شد در و لفظ غیر اولی
الضرر نبوده ام مکتوم کفت که من نزد رسول صلی الله علیه و اله رفتم و کفتم یا رسول الله حال
من چون باشد که نابینا ام و بر جهاد عاجزم همان زمان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و ران
آنحضرت بر ران من بود بجنبتی ران وی ثقیل بود که من ترسیدم که ران من خورد و مرد
شود بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر بود یعنی مساوی
یکدیگر نیستند مومنان غیر عاجز که نشستکانند از قتال وَالْمُجَاهِدُونَ و جهاد کنند
کان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که تهیهٔ اسباب قتال و تجهیز
مقاتلان میکنند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که در معرض قتل می آرند و چگونه برابر تواند
بود کسی که راحت و تن پروری کند با انکه در معرکه مجاهدان جان بازی کند و فایده ذکر عدم
استوا تذکر تفاوت بینهما بجهت ترغیب قاعده در جهاد بجهت رفع رتبهٔ او و انفه او
از انحطاط منزلهٔ خود فَضَّلَ اللَّهُ فضل داد خدای الْمُجَاهِدِينَ جهاد کنندکان را بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشینندکان بجذر دَرَجَةً پایهٔ که
آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو این جمله موضح است برای نفی استوا و درجه منصوبست بنزع خا
فض ای بدرجة یا بر مصدریه زیرا که متضمن معنی تفضیلست و یا حالست بمعنی ذوی نفر وَكُلًّا
و هر را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمیتوانند و یا از مطلق قاعدان و مجاهدان که بجود ما
شرآیند وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وعده کرده است مثوبت و پاداش نیکو که ان بهشت است بجهت
حسن عقیده و خلوص نیت اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وَفَضَّلَ اللَّهُ
الْمُجَاهِدِينَ و تفضیل کرد خدای مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستکان بی عذر یا با عذر أَجْرًا
عَظِيمًا مزدی بزرک نصب این بر مصدر است زیرا که فضل بمعنی اجر است و یا مفعول ثانیست زیرا که متضمن
معنی اعطاست کانه قیل و اعطاهم زیادة علی القاعدین اجرا عظیما دَرَجَاتٍ مِنْهُ بدل اجرا است

بجی

یعنی پایها بلند از خدای در آخرت و گفته اند مراد هفتاد درجه است که میان هر درجه مقدار
دویدن اسب تیزرو باشد در مدت هفتاد خریف چنانکه در حدیث آمده که فضل المجاهدین
علی القاعدین سبعین درجة بین کل مسیرة خریفا للفرس الجواد المضمر ومغفرة و آمرزش و
رحمة و بخشایش و میتواند که درجات منصوب باشد بر مصدریت چنانکه گویی ضربته اسواطا
واجرا حال و تقدیم از جهت نکره درجات باشد و مغفرت و رحمت منصوب بر مصدر با
ضمار فعل ای غفر الله و مغفرة و رحم الله و رحمة و تکریر بهر تفضیل مجاهدان مبالغه در آن اجمالا
و تفصیلا جهت تعظیم جهادست و ترغیب در آن و گویند اول غنیمت و ظفرست و جمیل ذکر
و دوم درجات عالیه در آخرت و میگویند درجه ارتفاع منزلت ایشانست نزد خدا و درجات
منازل ایشان در جنت و نزد بعضی قاعدون اول اضرااند و قاعدون ثانی آنها که ماذون شدند
در تخلف بجهت اکتفا بغیر خود و نزد برخی مجاهدون اول مجاهدانند با کفار و ثانی
مجاهدان با نفس خود و علیه قوله علیه السلام ورجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و
کان الله غفورا و هست آمرزنده گناهان گذشته ایشان رحیما مهربان بر ایشان
در ازدیاد اجر ایشان و یا غفورست از صدور تفریط از ایشان و رحیمست در موعده که
ایشانرا داده آورده اند که جمعی از مسلمانان که بحسب ظاهر کلمه گفته بودند چون قیس بن فاکه و
قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای
قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کفار بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند
حق سبحانه در شان ایشان آیه فرستاد که ان الذین بدرستی که آنانکه توفیهم الملائکة
جان میستانند از ایشان فرشتگان و احتمال دارد که فعل مضارع باشد بر حذف احد التائین
یعنی آنانکه جان ایشان میستانند ملائکه که اعوان ملک الموتست و یا ملائکه که باعانت اهل اسلام
در بدر حاضر شده ظالمی انفسهم در حالتی که ستمکاران بر نفس خود بترک هجرت و در آن
وقت هجرت فرض بود و موافقت با کفار ممنوع قالوا گفتند ملائکه از روی توبیخ مر ایشان
را که فیم کنتم در چه چیز بودید از کار دین خود و با کدام طایفه از مشرکان و موحدان
ایشان بر سبیل اعتذار بی موقع قالوا گفتند کنا مستضعفین بودیم ضعیفان و عاجزان
فی الارض در زمین مکه و کفار بر ما غالب بودند و نتوانستیم که هجرت کنیم بمدینه و یا از اعلای
کلمه اسلام عاجز بودیم قالوا گفتند فرشتگان بر سبیل تکذیب و تبکیت ایشان که الم تکن

أَرْضُ اللَّهِ آیا نبود زمین خدای وَاسِعَةً گشاده و بسیار فَتُهَاجِرُوا فِيهَا تا
هجرت کنید در طرفی دیگر از آن جا بجز مهاجران جنت کردند فَأُولَئِكَ پس آن گروه تارکان
هجرت بدون عذر مسموع مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخست وَسَاءَتْ مَصِيرًا
و بد بازگشتیست ایشان را دوزخ بجهت ترک امر واجب و مساعده کفار و بدانکه فاولئک
خبر انست و ذکر فا جهت آنست که متضمن معنی شرطست و قالوا فیم کنتم حالست از ملا
یکه باضمار قد و یا آنکه قالوا خبر انست و عاید در ان محذوف ای قالوا لهم و جمله فاولئک معطوف
بر جمله ما قبل که مستنتج باشد از ان و در آیه دلیلست بر وجوب هجرت از موضعی که متمکن نباشد
در ان اقامت دین و اشعار شعایر اسلام و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که
من فر بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبرا من الارض استوجبت له الجنة و کان رفیق ابیه ابرهیم
و نبیه محمد یعنی هر که فرار کند بسبب دین خود از زمینی بزمینی دیگر و اگر مقدار یک شبر باشد
بهشت او را واجب و رفیق پدر خود باشد که ابرهیم است و رفیق پیغمبر خود که محمد است
صلی الله علیهما و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که آیه مذکوره در شان پنج کس نازل
شد حارث بن زمعه الاسود و ابو العاص و ابن امیه بن خلف و قیس بن ولید بن المغیره و قیس
بن الفاکه بن المغیره که با رسول هجرت نکردند چون مشرکان ببدر حاضر شدند ایشان
قلت لشکر اسلام بدیدند و گفتند غر هؤلاء دینهم مغرور ساخته است ایشان را دین ایشان
و هم در بدر کشته گشتند و فرشتگان بر پشت ایشان میزدند و میگفتند که ذوقوا عذاب الحریق
قوله إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ استثناء منقطع است بجهت عدم دخول ایشان بر موصول یعنی
لیکن کسانی که بحسب واقع ضعیف و عاجزند مِنَ الرِّجَالِ از مردان وَالنِّسَاءِ و زنان
وَالْوِلْدَانِ و صبیان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً که استطاعت و توانائی ندارند بر چاره
سازی وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا و نمیشناسند راه مدینه را و طریق بیرون امدن از دار انواد
گفته که ذکر ولدان اگر مراد بان ممالیک اند ظاهرست و اگر مراد صبیان اند جهت مبالغه است
در امر هجرت و اشعار بر انکه ایشان بر صدد وجوب هجرت اند و از ان ندارند بحیثیتی که ولدان
ایشان چون بالغ شوند و قادر گردند بر هجرت ناچار است ایشان را هجرت بلا تاخیر و قوله و لا
یستطیعون صفت مستضعفین است زیرا که توقیتی و تعیینی در ان نیست و یا حالست از ان
و ضمیر مستکن در ان و استطاعت حیله وجدان اسباب و ما یتوقف علیه و اهتدای سبیل معرفت

وجوز

طریقت سفینه یا بدلیل فَأُولٰئِکَ پس آن گروه بیچارگان عَسَی اللّٰهُ شاید خدای اَنْ
یَعْفُوَ عَنْهُمْ آنکه عفو کند از محذوران وَکَانَ اللّٰهُ عَفُوًّا غَفُورًا آمرزنده گناه
ایشان عمرو بن دینار از عکرمه روایت کند که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت
هجرت نداشتند چون آیه تهدید ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید
جندع بن ضمره پسران را گفت که هرچند من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم که حق تعالی
استثنای ایشان نموده چه جاده رفتن میتوانم و راه مدینه میدانم میترسم که ناگاه بدست اجل
درمانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر گردد و بر همین سریر که خفته ام بیرون برید فرزندان
اشارت پدر را منقاد شده استعداد راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر
جندع ظاهر شد دست راست خود بر دست چپ نهاد و گفت اللهم هذه لک خدایا این دست
از آن تو و این دست دیگر رسول تو با تو این بگفت و درگذشت و خبر او بمدینه رسیده
بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام کاملتر و مزد او شاملتر بودی چه با وجود
ایمان مزد مهاجران یافتی حق تعالی این آیه فرستاد که وَمَنْ یُهَاجِرْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ و هرکه
هجرت کند در راه طاعت خدای یَجِدْ فِی الْاَرْضِ یابد در زمین مُرَاغَمًا کَثِیرًا موضع
تحول بسیار یعنی آرامگاه که بآن نقل نماید و در انوار گفته که اشتقاق مراغم از رغام است که
بمعنی تراب است یعنی مکان بسیار در زمین یابد که بآن متحول و گویند مراد طریقت که
بجهت نمودن او در آن مراغمه کند با قوم خود یعنی بکراهت از ایشان مفارقت کند بر
رغم انوف ایشان و این نیز از رغام ماخوذ است وَسَعَةً و فراخی در روزی مرکشا
دکی در اظهار دین و اعلای کلمه و نزد مجاهد و قتاده مراغم بمعنی متزحزح است از مکروه
وسعه بمعنی خلاص از تنگنای ضلالت بفضای وسیع هدایت و یا مراد مهاجر وسیع
و متسع است از آنچه در آن بوده باشد از تضییق مشرکان بر آن وَمَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ و
هرکه بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا اِلَی اللّٰهِ وَرَسُولِهِ در حالتی که هجرت کننده باشد و
بخدا و رسول او یعنی خالصه از برای رضای ایشان بدون غرضی از اغراض دیگر ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ
دریابد او را مرگ در اثنای طریق و بهجرتگاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهُ پس بتحقیق که ثابت
باشد مزد او عَلَی اللّٰهِ نزدیک خدای وقوع وجوب منقاد باشد پس معنی آنست که ثبت
اجر عند الله ثبوت الامر الواجب یعنی اجر مهاجر نزد خدای ثابتست مانند ثبوت امری که

واجب باشد که اگر اجرا و با و نرساند خلاف حکمت و مصلحت او باشد و ترک حکمت او سبحانه را
جایز نیست چه آن مستلزم نقص و عیب است تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً وَكَانَ اللَّهُ
و هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناهان تاخیری که هجرت کرده رَحِيمًا مهربان در وعده
مثوبت او بحسن نیت او یا غفور است گناهانی که مهاجر در شرک کرده و رحیم در الحذر در حال اسلام
و چون حق تعالی امر کرده بود کافران را بجهاد و هجرت در عقب آن بیان صلوة سفر و خوف میکند و ذکر
تخفیف آن برای ایشان و میفرماید که وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ
عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آنکه کوتاه سازید از نماز
یعنی رباعیه را دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ اگر بترسید أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه در فتنه
اندازند یعنی بکشند یا مشرک سازند شما را آنانکه کافر شدند این شرط باعتبار غالبست چه در آن وقت
در حوالی مدینه مسلمانان را دشمن بوده‌اند و حال آنکه بی ترس نیز تقصیر باز کرده در سفر باجماع و روایات
متظافره إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستی که کافران كَانُوا لَكُمْ هستند شما را عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی
آشکارا در کنز آورده که ضرب در ارض بمعنی سیر است در آن و جناح بمعنی اثم و نفی جناح وا
جب میشود در واجب و ندب و مباح و قصر صلوة از قصور ماخوذ است بمعنی نقص و آن
گاه هست که در کیفیت نماز است و در کمیت آن و فتنه بمعنی قتلست نزد بعضی و اصح آنست
که بمعنی تعرضست بمکروه چون این مقرر شد پس بدانکه درین مقام چند فایده است اول قصر
صلوة جایز است اجماعا و نزد شافعی رخصت است لقوله تعالی فلیس علیکم جناح پس قصر
نزد او مخیر است لکن قصر را فضلت از تمام و مزنی که از اصحاب اوست گفته که اتمام افضلست
و نزد مالک و ابوحنیفه و اصحاب ما قصر عزیمه است و این مرویست از امیر المومنین و ا
هل بیت اطهار علیهم السلام و از ابن عباس و جابر و ابن عمر و غیرهم و نفی جناح منافی
وجوب نیست چه از ادر وجوب نیز استعمال میکنند و کما فی قوله تعالی ان الصفا والمروة من
شعائر الله الی قوله فلا جناح علیه ان یطوف بهما و حال آنکه طواف صفا و مروه باتفاق امت وا
جبست و دیگر یعلی بن امیه مرویست که از عمر سوال کردند ما بالنا نقصر و قد آمنا چیست ما را که در
نماز تقصیر میکنیم و حال ایمنیم در جواب عجبت ما عجبت منه من نیز متعجب از آنچه شما تعجب
میکنید از آن پس از آن از حضرت رسالت پرسیدم فرمود تلک صدقة تصدق الله بها فاقبلوا صدقة
این صدقه ایست که حق تعالی تصدق فرموده پس قبول کنید صدقه او سبحانه را و امر از برای وجوبست

و دیگر روایات متواتره صحیحه صحیحه از اهل بیت علیهم السلام وغیر ایشان در باب وجوب قصر صلوة در سفر واقع شده دوم ظاهر آیه دلالت میکند برانکه قصر مشروطست بخوف وحال انکه نه چنین است بلکه خوف در مخرج اغلبست بدلیل حدیث عمر و روایات دیگر که مذکور شد واجماع اهل البیت وتحقیق مذهب در ینمقام آنست که سفر وخوف بمجموعها شرط تقصیر نیستند باجماع بلکه هریک از ان علتی تامه اند در تقصیر و دیگر انکه پیغمبر صلی الله علیه واله نماز را قصر فرمود در سفر با زوال خوف وهرگاه علی الجمع شرط تقصیر نباشد پس یا آنست که احدهما شرط دیگرست بدون عکس واین باطلست واما اولا بجهت استلزام ترجیح بلا مرجح واما ثانیا بجهت انکه اشتراط سفر بخوف باطلست باجماع مذکور ونص وعکس آنکه اشتراط خوفست بسفر نیز باطلست زیرا که خوف مطلقا سبب قصرست و دیگر انکه سبب تام محالست که شرط باشد در سببیت دیگری وچون این باطل شد پس باقی نماند مگر انکه هریک از سفر وخوف سبب تام باشد در وجوب قصر ودلیل دیگر انکه هریک از سفر وخوف سبب تام باشد در وجوب قصر ودلیل دیگر انکه روایات صحیحه است از باقر علیه السلام که از انحضرت پرسیدند که صلوة خوف وصلوة سفر را قصر میباید کرد فرمود نعم وصلوة الخوف احق ان تقصر من صلوة السفر الذی لا فیه یا نزاده آدمی قصر میباید کرد وصلوة خوف سزاوارترست که قصر کنند از صلوة سفری که در وخوف نباشد این حدیث متمم آنست که خوف سبب اقوی است از سفری که خالی باشد از خوف پس هریک بانزاده سبب تام است در قصر واگر هر دو سبب باهم جمع شوند بطریق اولی قصور واجب باشد سیوم خلافی نیست در انکه قصر در سفر متعلقست بما فوق آلاانست که داود گفته که احکام سفر متعلق است بطویل وقصیر در ان علی اطلاقه واگذاشته است ومقدار آن در ان خلاف کرده اند شافعی گفته که مراد دو مرحله است که شانزده فرسخ است ومالک واحمد نیز بر ینند وابوحنیفه واصحاب او گفته اند که سه مرحله است که بیست وچهار فرسخ باشد ونزد همه اصحاب ما یک مرحله که هشت فرسخ باشد یا مسیر روزی متوسط واوزاعی نیز بر ینست ودلیل ما بعد از اجماع ما اطلاق اینست که خارج است از مادون ثمانیه باجماع پس ماعدای آن باقی ماند وبجهت روایت عیص بن قاسم از صادق علیه السلام که فرمود که التقصیر حده اربعة وعشرون میلا یکون ثمانیة فراسخ چهارم بیان کردیم که تقصیر نقص صلوتست در کمیت وکیفیت پس نقص در کم در رباعیات تنصیف آنست واما دو رکعت کردانید وهمچنین است در حال خوف غیر شدت واما در حال خوفی که منتهی بشدت

نباشد نقص دران بحسب کم وکیف در هر دو هست اما کم بر طریقیست که مذکور شد واما بحسب
کیف بحسب امکانست از قیام وقعود وایما وتسبیحه واحده که قایم مقام یک رکعت باشد و
تفصیل این در کتب فقهیه مذکورست پنجم قصر در سفر در صورتیست که سفر جایز باشد خواه که
واجب باشد یا مندوب یا مباح نه در صورتی که حرام باشد ودلیل برین آنست که قصر صلوة بجهت
تخفیف است وترفیه منفعت که سفر مظنه آنست پس تقصیر نسبت بعاصی بسفر حسن نباشد خصوصا
که احکام شارع محض حکمت است وممتنع است فعل قبیح بر ولیکن انتفای معصیت در سفر
شرط قصر نیست بلکه سفر میباید که معصیت نباشد تا غایت او معصیت نبود ششم
وجوب تقصیر اگرچه عامست بجهت ظاهر آیه الا آنست که نزد ما مخصوص است باعدای
مواضع اربعه که مسجد مکه است ومدینه وجامع کوفه وحایر شریف علی ساکنه الصلوة والسلام
واجماع اکثر اصحاب ما بر نیست واتمام دران افضل است زیرا که مواضع شریفه است که بمناسب
تکثیر عبادتست دران انتهی کلامه از ابن عباس مرویست که اول نمازی که در وتقصیروا
جب شد نماز دیگر در عسفان وبعد از ذکر وجوب قصر در سفر وخوف بیان کیفیت صلوة
خوف میفرماید برای پیغمبر خود تا آنحضرت بآن نحو نماز بگذارد وخلفای خود را که ائمه معصومین
اند صلوات الله علیه وآله وعلیهم تعلیم آن نماید تا بوی اقتدا کرده امت مرحومه وی وایشان
را نایب مناب حضرت دانسته بآن کیفیت که اقتدا بایشان کنند پس میفرماید که وَإِذَا كُنتَ
فِيهِمْ وچون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَوٰةَ
پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ
پس باید که بایستند گروهی از ایشان مَعَكَ با تو ونماز گذارند واقل طایفه واحدست و
گروهی دیگر روی بار وی دشمن بایستند واصل لام کسرست وسکون آن بجهت استثقا
لست وَلْيَأْخُذُوٓا۟ أَسْلِحَتَهُمْ وباید که فراگیرند آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را از روی
حزم واحتیاط وگویند ضمیر راجع بطایفه دیگرست وذکر طایفه اولی دلالت میکند بر ایشان وقول
اول اصح واظهرست وسلاح اسم چیزیست که بان دفع ضرر کنند از خود وجمع آن اسلحه است
حمار واحمره فَإِذَا سَجَدُوا۟ پس چون سجده کنند نماز گذارند فَلْيَكُونُوا۟ پس باید که با
شند آنها که نماز نمیگذارند مِن وَرَآئِكُمْ از پس شما در برابر دشمن خطاب به پیغمبر
ست وطائفه که بآن نماز گذارند بر سبیل تغلیب مخاطب بر غایب وچون گروه یک رکعت بگذارند بعض

رنا

لشکر باز دوند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ و بیاید طایفهٔ دیگر که لَمْ يُصَلُّوا نماز نگذارده اند و
پاس میداشته اند فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس باید که بگذارند با تو یک رکعت دیگر را وَلْيَأْخُذُوا
و باید که بردارند ایشان نیز با خود حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و
خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحهای خود را که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان
بجهت شدت احتراز از عدو و نگفته و فلیصلوا بدون آخرون و فلتصل حمل کلامست یکبار بر
لفظ و بار دیگر بر معنی کقوله وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا که اقتتلا واقع شده پس بیان
حکمت میکند در وجوب اخذ سلاح بقوله وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست میدارند آنانکه کافر شده
اند و تمنا میکنند لَوْ تَغْفُلُونَ اگر غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سازهای حرب خود وَأَمْتِعَتِكُمْ
و از متاعهای خود چون البسه و رخوت فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً
بیک حمله و هرچه باشند ببرند و چون در بعضی احیان حمل اسلحه موجب مشقت کثیره است از
جهت در تخفیف مشقت آن رخصت وضع سلاح کرده میفرماید وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ گناهی نیست
بر شما إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى اگر باشد بشما رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران کرده اند اسلحه را أَوْ
كُنْتُمْ مَرْضَىٰ یا باشید بیماران و ناتوانان در حمل سلاح أَنْ تَضَعُوا در آنکه بنهید بر زمین
أَسْلِحَتَكُمْ سلاحهای خود را ان تضعوا منصوب بنزع خافض است ای لا اثم علیکم فی ان
تضعوا و یا جار و مجرور است با اضمار حرف جر و چون عدم اخذ سلاح در مظان هجوم اعادی
بر مسلمانان از جهت مبالغه در اخذ آن تکرار آن نموده بقوله وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و فرا گیرید
آلات نگاهداشتن خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گویند معنی آنست که مراقب و بر حذر باشید
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ آماده ساخته برای کافران عَذَابًا
مُهِينًا عذابی خوار کننده و در سبب نزول این آیه آورده اند که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید که صف راست
کرده اند و اسباب جدال و قتال را مهیا ساخته حضرت نیز فرمود تا لشکر اسلام در مقابله
صف برکشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان حایل بودند
حضرت رسالت با اصحاب باقامت نماز اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان را
مشاهده میکردند بعد از فراغ اهل اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان
هجوم نکردیم و بیک حمله دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمره گفت آواز داد که این قوم را بعد

از این نماز نماز دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن تا غایت مبالغه بتقدیم میرسانند پس محاف
ظت نگاه داشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان ریزیم و بکام دل از این دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز
وقت صلوة عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه آنحضرت را تعلیم داد
و گفته که ولا جناح علیکم الخ در حق عبد الرحمن عوف آمده که رنجور بود و سلاح بر نتوانست گرفت و ابو
صالح از ابن عباس روایت کرده که در حق رسول خدای نازل شده و سبب آن بود که حضرت
بغزای محارب و بنی انمار شد بمنزلی با مسلمانان فرود آمد چون فارغ شد خواست بلشکرگاه
سیل آمده بود و حایل شده رسول از آنجانب رود خانه تنها بماند بی سلاح و بر زیر درختی
بنشست از سر کوه حویرث بن حارث نگاه کرد رسول را دید تنها نشسته گفت هذا محمد
قد انقطع من اصحابه قتلنی الله ان لم اقتله این محمد است و از اصحاب دور مانده اگر او را نکشم
خدا مرا بکشد پس متوجه رسول شد تا آنحضرت را خبر شد آن ملعون تیغ کشیده بر سر آنحضرت
رسیده بود گفت یا محمد من یمنعک منی که ترا از من منع کند فرمود خدای شر ترا از من منع کند و گفت
اللهم اکفنی شر حویرث بن الحارث بما شئت بار خدایا بر وجهی شر این را از من کفایت کن
چون شمشیر بر کشید که بر آنحضرت زند فرشته آمد و پری بر وی زده او را بینداخت و شمشیر
از دست او جدا شد حضرت تیغ او را برداشت و بر وی حمله کرد فرمود الآن من یمنعک منی حویرث گفت
لا احد یمنعک هیچکس نیست که ترا از من منع کند گفت گواهی ده که خدا یکیست و محمد رسول اوست
تا تیغ بتو نرسانم گفت هرگز گواهی ندهم لیکن اگر مرا بگذاری عهد کنم تا با تو و قوم تو هرگز
کارزار نکنم و کسی را بر حرب تو اعانت ننمایم و تحریص نکنم رسول تیغ باو داد وی بستد و
گفت والله لانت خیر منی رسول فرمود که انا احق بذلک منک حویرث بنزدیک اصحاب
خود رفت ویرا گفتند ویحک چرا شمشیر با وی نزدی و جهان را از فتنه او باز نرهانیدی و چگونه بی
سببی بیفتادی حویرث گفت شخصی به انکه او را به بینم دست بر من زد بیفتادم و تیغ از
دست من بیفتاد و محمد آنرا برداشت و اگر خواستی مرا هلاک کردی بخدای که او از من بهمه حال جوا
نمردتر است مرا گفت ایمان قبول کن نکردم اما عهد کرده ام که من تیغ بر وی و بر اتباع او نکشم
چون باران و سیل باز ایستاد رسول بلشکرگاه آمد و حکایت با اصحاب تقریر کرد آیه مذکوره
برو نازل و این روایت را ابو حمزه ثمالی نیز در تفسیر خود آورده و در کنز العرفان بعد از
بیان ترکیب و حل لغت بر طریقی که مذکور شد فرموده و در این مقام ایراد کیفیت صلوة خوف

میکنیم بر قول فقها و بعد از آن بیان فواید آیه مینمائیم اما اول بدانکه خوف اگر منتهی شود بحالتی که با آن استقرار و ایقاع افعال ممکن نباشد بلکه منجر بمسایفه و معانقه شود باید که مردمان نماز را فرادی بگذارند بحسب امکان بر طریقی که در آیهٔ سابقه گذشت و اگر منتهی باین نشود هیئت صلوة آن بر سه نوع خواهد بود اول صلوة بطن النخل و آن اینست که عدو در جهت قبله باشد پس امام تفریق اصحاب خود بدو فرقه یا بکند فرقه دو رکعت نماز بگذارد با ایشان سلام بگوید و فرقهٔ ثانیه حراست ایشان کنند و بعد از آن با فرقهٔ ثانیه دو رکعت نماز بگذارد و این نماز نافله خواهد بود و فرقهٔ ثانیه را فریضه و این در حالت امن نیز صحیحست دوم صلوة عسفان و آن اینست که عدو در جهت قبله باشد پس امام بترتیب اصحاب خود نماید بدو صف و باهم تکبیر احرام گویند و با صف اول رکوع و سجود کند و ثانیه الجنان ایستاده حراست کنند چون اما با صف اول برخیزد صف ثانی سجده کنند و بعد از آن منتقل شوند هر یک از صفین بمکان صف دیگری پس امام با آنها که در پهلوی اویند رکوع و سجود کند و صف اول برخواسته بحراست مشغول شوند و بعد از آن هم بنشینند و هم سجده کنند و سلام بگوید با جمیع ایشان سیوم صلوة ذات الرقاع و مشروط او آنست که عدو در خلاف جهت قبله باشد یا در جهت قبله و یا در میان عدو و مسلمانان حایلی باشد که مانع باشد از رؤیت ایشان در حین هجوم و عدو بر وجهی قوت داشته باشد که خوف هجوم ایشان باشد و مسلمانان بحیثیتی بسیار باشند که ممکن باشد تفریق ایشان بدو فرقه که هر فرقه با عدو مقاومت کنند و احتیاج نباشد زیاده از دو فرقه پس امام با طایفه بموضعی بایستد که سهام عدو با ایشان نرسد و یک رکعت بگذارد چون برخیزد برکعت ثانیه ایشان نیت انفراد کنند بر طریق وجوب و نماز خود را تمام کنند و طایفهٔ ثانیه حراست ایشان میکنند تا از نماز فارغ شوند و بعد از آن طایفهٔ اولی بمکان طایفهٔ ثانیه آیند و ثانیه نزد امام آیند و امام منتظر ایشان باشد تا ایشان باو ملحق شوند و بعد از الحاق اقتدا بامام کنند در رکعت ثانیه او و چون امام بنشیند در ثانیه بتشهد ایشان برخیزند و یک رکعت دیگر نماز بگذارده باو ملحق شوند و امام با ایشان سلام بگوید و باید که امام تطویل قرائت نماید در انتظار طایفهٔ ثانیه و تطویل تشهد کند در انتظار فراغ ایشان و در مغرب با طایفهٔ اول دو رکعت بگذارد و با ثانیه یک رکعت یا بعکس و چون این معلوم شد بدانکه هیچکس قایل نیست بانکه آیه کریمه را بر صلوة عسفان حمل میتوان کرد بلکه یا محمولست بر صلوة بطن النخل و این قول حسن بصریست و یا بر صلوة ذات الرقاع و در این

دو قولست یکی قول اصحاب ماست و شافعیه بر حیثیتی که مذکور و قول دوم آنست که طایفهٔ اولی چون از یکرکعت فارغ شوند متوجه عدو شوند و طایفهٔ دیگر بیایند و امام با ایشان رکعت ثانیه بگذارند بدون قراءت زیرا که ایشان سابقند پس لاحق میشوند و سلام میگویند و باز متوجه عدو میشوند و طایفهٔ ثانیه می آیند و رکعت دیگر را با قراءت میگذارند زیرا که مسبوقند و این مذهب ابو حنیفه است و منقول از عبد الله بن مسعود و فرق بین الطائفتین بترک قراءت نوعی از حکمت و صلاحیتی علتی ندارد که ایشان ذکر کرده اند و گویند که طایفهٔ اول یکرکعت بگذارند و سلام بگویند و منصرف شوند و همچنین عمل کنند و این قول جابر است و مجاهد پس بنابرین صلوة خوف یکرکعت باشد و سجود در از اسجد و ابظاهر خود است نزد ابو حنیفه و بر قول اصحاب ما و بر قول شافعی بمعنی صلوت است و مؤید اینست قوله ولتات طائفة اخرى لم يصلوا فليصلوا معك و خلافی نیست در آنکه طایفه که مقابل عدو اند و غیر مصلی اند نزد بعضی آنست که اخذ آن نکنند و این قول ابن عباس است و نزد بعضی دیگر اخذ سلاح کنند و این صحیحست بجهت عود ضمیر با ایشان ظاهراً و اما فواید چند چیز است یکی آنکه نزد بعضی نماز بر این وجه مختص بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله لقوله و اذا کنت فیهم و این وجه مدخول است زیرا که سایر شرعیات آنحضرت متقرر آنست با قوال و افعال خود با عموم تکلیف با آن بجهت وجوب تاسی با او و مع ذلک مفهوم مخالفت نزد ما حجت نیست دوم اخذ سلاح واجبست بجهت صیغهٔ امر و متقرر شده در اصول که امر از برای وجوبست سیوم جایز است ترک صلاح با مرض یا حصول اذا باز و همچنین است اگر مانع احد واجبات صلوة باشد لقوله تعم ولا جناح علیکم ان کان بکم اذی من مطر چهارم در آیه دلالتست برای حجت صلوة جماعت بجهت امر در حالت خوف بمحافظت بر آن پنجم قوله و الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم و امتعتکم اشارتست بوجوب اخذ سلاح و حذر زیرا که معنی آنست که اگر غافل شوید میل کنند بر شما بیکبار و کار بر شما دشوار سازند ششم در آیه و نزول آن معجزهٔ حضرت رسالتست زیرا که نزول آیه در وقتی بود که رسول صلی الله علیه و آله در عسفان بود و مشرکان در ضجنان پس توقف کردند تا رسول نماز ظهر را با اصحاب ادا فرمود و بعد از ان یکدیگر تخییر و سرزنش کردند که چرا در حین نماز بر سر ایشان هجوم نکردند بعضی گفتند ایشانرا نمازی دیگر هست که نزد ایشان احب و افضل ازین نمازست مراد ایشان نماز عصر بود پس صبر کنید تا در اثنای آن نماز بر ایشان هجوم کنیم حق تعم این آیه را انزال فرمود و حضرت را بصلوة خوف

تعلیم

تعلیم داد چنانکه گذشت هفتم چون ایشانرا امر کرد باخذ حذر ایشان متوهم شدند از آنکه عدو بر ایشان هجوم خواهد کرد بجهت قوت و محادعهٔ ایشان حق تعالی ازالهٔ این توهم کرد و بکریمهٔ ان الله اعد للکافرین عذابا مهینا حق متوهم میشود که حق تعالی اهانت ایشان نماید بسیف اسلام چه فعل او سبحانه بسیار هست که با سبابست اگر گویند که تعلیق اخذ بحذر مجاز است و باسلحه حقیقت پس اگر مراد احدهماست دیگری جایز نیست و اگر مراد هر دو است باطلست زیرا که استعمال لفظ در حقیقت و مجاز ممنوع است گوییم منع آن بر وجه حقیقت است نه مطلقا پس جایز است اراده هر دو بر سبیل مجاز و یا بر احدهما منصوب باشد بملفوظ و دیگری بمقدر علفتها تبنا و ماء باردا ای اسقیتها و چون مراد بیاد خدا بودن موجب استعداد بنده است بفیض ربانی بود و در رحمت و نعمت بر او و دفع زحمت و نقمت از او از اینجاست بعد از امر بصلوة خوف میفرماید که فاذا قضیتم الصلوة قضا اینجا بمعنی فعلست و ایتان نمودن شیء است کقوله فاذا قضیتم مناسککم یعنی چون ادا کردید نماز خوف را و از بجای آوردن بر وجه ادا و فارغ شدید از آن فاذکروا الله پس یاد کنید خدای را قیاما در حالت ایستادن که شمشیر میزنید و قعودا و در حال نشستن که می اندازید و علی جنوبکم و در حالتی که بر پهلوهای خود افتاده اید و زخم خورده و قول اکثر و اشهر آنست که یاد کردن خداوندست در همه حال و در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوفست یعنی بترسید از خدای قیاما بوقت تصرف در امور و قعودا در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبهم در زمان توجه بمنام و مژده ان لا تخافوا انتهی این خوفست فاذا اطمأننتم پس چون بیارامیدید و از خوف ایمن شدید فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را تعدیل ارکان و حفظ شرایط آن ان الصلوة بدرستی که نماز کانت علی المؤمنین هست بر مؤمنان کتابا موقوتا فرض موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات آن جایز نیست و این دلیلست بر آنکه نماز واجب الاداست در حال مسایفه و اضطراب در معرکه حراب و تحلیل امر است با ایشان بآن کنهما امکن و در کنز آورده که مراد بقوله فاذکروا الله الی آخره امر است بمداومت بر ذکر در جمیع احوال همچنانکه در حدیث قدسی وارد شده که حضرت عزت خطاب کرد با موسی علی نبینا و علیه السلام که یا موسی اذکرنی فان ذکری حسن علی کل حال یعنی ای موسی یاد کن مرا در همه احوال که یاد من بر همه حال که باشد نیکوست و یا مراد تعقیب آنست

با دعیه بعد از صلوة همچنانکه اصحاب ما روایت کرده اند وکویند کلام محتاج است باضمار ای
فاذا اردتم الاتیان الصلوة فاتوا بها علی حسب احوالکم فی الامکان یعنی جون خواهید که بنماز
کذاردن مشغول شوید پس اتیان نمائید بآن بر هر نحوی که مقدور شما باشد از ضعف خوف
وشدت آن قیاماً خواه مسایف و مقارعه باشد و قعوداً وخواه در حین مرامات علی جنوبکم
وخواه در حینی که مجروح شده بر پهلو افتاده باشید ووجه این قول آنست که کلام در معرض
ذکر صلوة خوفست پس مناسب آنست که باین معنی حمل کرده شود و قوله واذا اطمأننتم یا بعضی
است که جون ایمن شوید از خوف و یا اقامت نمائید در شهرهای پس اقامت نماز کنید
بروجه کمال و در کمیت و کیفیت یعنی اتمام نماز کنید نه همچنانکه در حال شدت خوف و باز عود
کلام میکند بحث بر جهاد و میفرماید که و لا تهنوا و سستی مکنید وضعف مورزید فی ابتغاء
القوم در طلب کافران و کارزار با ایشان کنید که نزول این آیه در وقت توجه ببدر صغری
بوده بجهت مواعد ابوسفیان در روز احد و عکرمه روایت کرده که در غزوه حمراء الاسد
نازل شد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از جنک احد میخواست که در عقب ابوسفیان
رود و صحابه از جراحات متالم بودند حق تعالی فرمود که سستی مکنید در طلب کفار ان تکو
نوا تألمون اکر هستید شما که دردمند شده اید از جراحتها فانهم یألمون پس بدرستی
که کافران نیز دردمند و زخم خورده کما تألمون همچنانکه شما دردمندید و ترجون و
شما وجود الم امید میدارید من الله از خدای ما لا یرجون آنچه ایشان امید ندارند از ثواب
آخرت و نصرت در دنیا این الزام ایشانست در ثبات قدم در معرکه جهاد و تو بیخ بر توانی
ایشان در انکه جرد قتال دایر است بین الفریقین و مختص بشما نیست و مع ذلک شما امید
وارید از خدای باظهار دین اسلام و استحقاق ثواب که عدوی شما امید باین ندارند پس
سزاوار آنست که رغبت شما از ایشان بیشتر باشد در حرب و صبر شما بران اکثر و
کان الله و هست خدای علیما دانا بضمایر و اعمال شما حکیما محکم کار در امر و نهی و
جز بر وفق حکمت امر نمیکند و نهی نمی نماید پس مطیع اوامر و نواهی او شوید و تفصیل این
در سوره آل عمران مذکور شده اورده اند که طعمه بن ابیرق سه پسر داشت بشر و بشیر
و مبشر و بشر منافق بود یا با طعمه و ایشان از بنی ظفر بودند شبی طعمه نقب در خانه قتاده بن نعمان
زد و زرهی که در انبان ارد کرده بودند بدزدید قضا را انبان شکافی داشته بود هم راه آرد

جبر

میریخت تا بخانه طعمه وطعمه انرا بخانه یهودی که زید السمین میگفتند برده بطریق ودیعه بدو سپرد
بامداد قتاده بر اثر دقیق بخانه رفت وبعد از طلب درع بدروغ سوگند یاد کرد که این کار نکرده
خبر ندارد قتاده برهان ساخت که طعمه بخانه زید یهودی رفته بود پی برد وویرا بخیانت بگو
فت زید گفت دوش طعمه زرهی داد را اینان بود یعنی بمن داد وجمعی بران گواهی دادند قتاده
صورت بحکم عالیه نبوی رفع کرد وبنی ظفر که طعمه بودند از خوف رسوائی او بخواستند که طعمه تهمت
زده شود ویهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدال وخصومت کردند بر برائت ساحت طعمه گواهی
دادند وگفتند یا رسول الله از جانب صاحب ما مجادله کن تا خیانت وفضیحت مسلمان وبرائت
ساحت یهود لازم نیاید ورای حضرت نیز بران بود که خیانت بر یهود ثابت کردد ومسلمان از
خیانت مبرا باشد پس بجهت حسن ظنی که آن حضرت را بمسلمانان بود وشهادت شهود برای اجرا
که عتاب یهودی کند از حضرت رب العزة الارباب خبر رسید که اِنَّا اَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو
فرستادیم اِلَیْکَ الْکِتَابَ بسوی تو قرآنرا بِالْحَقِّ درحالتی که ملتبس است براستی و
حکم درست لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا اَرٰیکَ اللّٰهُ بآنچه شناسا
گردانیده است خدای ترا وبآن وحی کرده بتو اراءه از رؤیت است بمعنی معرفه است نه
بمعنی علم واگر نه مستدعی سه مفعول میبود وَلَا تَکُنْ لِلْخَائِنِیْنَ ومباش برای خیانت
کنندگان وربخیانت از برای ان خَصِیْمًا دشمن انکس که بیگناه هست ودر مقام دفع
خیانت مباش از خاین واظهار براءت او وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ وامرزش خواه از خدای
یعنی بالکلیه توجه باو سبحانه کن وتوفیق از وطلب در جمیع امور اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی
که خدای هست غَفُوْرًا آمرزنده ودفع کننده درجه کسی که امرزش طلبید رَحِیْمًا مهربان
بر او وَلَا تُجَادِلْ وخصومت مکن عَنِ الَّذِیْنَ از قبل انانکه یَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَهُمْ خیا
نت میکنند بانفسهای خود یعنی طعمه وقوم او که با خیانت او در ساخته اند وبدروغ گواهی
بر برائت ساحت او داده اند وحمایت ونصرت او کرده اند وبجهت این وبال خیانت راجع
بانفس اینانست ومیتواند بود که صیغه جمع بجهت آن باشد که متناول طعمه باشد وسایر
کسانی که خیانت کنند اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ بدرستی که خدای دوست ندارد مَنْ کَانَ خَوَّانًا
وهر که را که بسیار خیانت کننده است بر ان اَثِیْمًا گناه کاری که مستغرق باشد در گناه
خود اشارتست باصرار طعمه در خیانت وتوغل او در اثم وخیانت وبدانکه این دلالت

نمیکند بر انکه از رسول صلی الله علیه وآله چیزی سانح شده باشد که شایسته او نباشد چه قوله ولا
تکن للخائنین خصیما و قوله ولا تجادل دال نیست بر انکه آن حضرت اظهار خصومت وجدال کرده باشد
چه بسیار هست که نهی متوجه میشود بکسی که منهی عنه از و صادر نشده باشد بجهت مبالغه والحاح
دران و قوله واستغفر الله نیز دلالت نمیکند بر انکه گناهی از آنحضرت واقع شده باشد چه
استغفار مختص بمذنب نیست بلکه گاه هست که بروجه هضم نفس و توجه تام بمولی میباشد
ویا بجهت مزیت مثوبت زیراکه استغفار طاعتیست مستقل و موجب ثواب نه نوع اسقاط
عذاب و ادله عقلیه داله بر عصمت انبیا از صغایر و کبایر مصدق اینست و در مجمع آورده که خطاب
که اگرچه ظاهر با آنحضرت است لیکن مراد تادیب امت مرحومه است بر انکه مبادرت نکنند بخصام
و دفاع از قبل خصام مگر بعد از تبیین وجه دران زیراکه آنحضرت از جمیع معاصی معرا و مبرا است
ویا انکه عتاب با آنحضرت باشد بر قصد مجادله برای خصیم نه بر فعل از و قصدی که بعد از ظن غالب
باشد بجهت امارت ظاهره چون شهادت شهود و غیرها مستلزم اثم نیست و بدانکه وجه ا
تصال این آیه بما قبل تعقیب ذکر منافقین و کافرین است بذکر خائنین و امر باجتناب از
حمایت ایشان و یا تعقیب احکام و شرایع درین سوره بانکه جمیع آن بحق منزل گشته و از جمله
قصه مذکوره است اینکه میفرماید که یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ پنهان میکنند خیانت را از مر
دمان بجهت حیا و خوف وَلَا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ و پنهان نمیدارند از خدای که احق است بانکه
استخفا نمایند از و بروجه خوف وَهُوَ مَعَهُمْ و حال انکه خدای با ایشانست و اطلاع دارد بر ایشان
از و پنهان پس سزاوار تر است که از و شرم دارند و باز پوشیدن خیانت از و بترک آنست چه
در استتار شیء از و بطریق دیگر نیست با و مگر انچه ترک استقباح آن مینماید و بر آن موا
خذه میکنند و قوله اِذْ یُبَیِّتُونَ متعلق است به یستخفون یعنی استخفا میکنند خیانت را آن
هنگام که تخمیر شب تزویر و تدبیر میکنند مَا لَا یَرْضَی انچیزیراکه نمی پسندد خدای
مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ یعنی بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند بر انکه طعمه
سوگند بدروغ بخورد چه پیغمبر سوگند او را که مسلمانست قبول خواهد کرد و گواهی ما را
خواهد شنید و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد بود وَکَانَ اللَّهُ و هست خدای
بِمَا یَعْمَلُونَ بانچه میکنند شما از تدبیر مُحِیطًا احاطه کننده است بعلم و هیچ چیز از حیطه علم
او خارج نیست پس هم شما را بر وفق عمل حق و باطل جزا و سزا خواهد داد هاانتم آگاه شوید

هانتم

که شما ای بنی ظفر هؤلاء که از جملهٔ جاهلیت جادلتم عنهم دفع کنید از خاینان
وخیانت را بجدال وخصومت فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا جملهٔ فعلیه مبنیه وقوع
اولی است خبر مبتدا ویا صفت بنزد آنکس که اولا موصول میداند فمن یجادل الله پس کیست
آنکه خصومت کند با خدای دفع خیانت کند عنهم از ایشان یوم القیمة در روز رستخیز
ام من یکون یا کیست که باشد علیهم وکیلا بر ایشان نگهبان که نگذارد که ایشان را عذاب
کنند یا حمایت کننده که عذاب از ایشان باز دارد و بعد از تهدید وتقریع وتوبیخ بلیغ بر حماة
خاینان ایشان را امیدوار میسازد بنجات بوسیله و میگوید ومن یعمل سوءا وهر که
بکند بدی را که اثر آن بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس وغیر متعدی شود
وگویند مراد بسوء ما دون شرکست ویا اول صغیره ودوم کبیره وبر هر تقدیر چون باز آید
نماید ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه وانابت یجد الله یابد
خدای را غفورا آمرزنده گناهان رحیما مهربان بفضل خود برو ودر آیه ترغیب طعمه
وقبیلهٔ اوست بتوبه واستغفار وخاتمهٔ آیه دلالت بر آنکه اسقاط عقاب تایب از
خدای محض تفضل است زیرا که رحمت وغفران در تفضلات مستعمل است نه در امری که واجب
باشد بر فاعل آن ومن یکسب اثما وهر که بکند گناهی وخواهد که بیگناهی را بدان تهمت
کند فانما یکسبه علی نفسه پس جز این نیست که میکند آن عمل را بر نفس خود یعنی ضرر کسب
آن اثم از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وکان الله علیما وهست خدای دانا بآن
دروغ حکیما حکم کننده در مجازات او بقطع ید ومن یکسب خطیئة وهر که بکند
گناهی صغیره یا آنچه از و بخطا واقع شود او اثما یا گناه کبیره یا آنچه بعمد از و صادر شود
ثم یرم به پس بیندازد آن را یعنی تهمت نهد بآن گناه بریئا بیگناهی را چنانچه
طعمه نسبت بزید کرد فقد احتمل بهتانا پس بدرستی که بر داشت دروغی را که متحیر
ومبهوت میشوند بیگناهان واثما مبینا ودیگر حامل شده گناهی ظاهر را بسبب رمی
بری وتنزیه نفس خاطیه ولهذا بینهما تسویه نموده با آنکه معترف احدهما در آن معترف
احدهما را از معترف دیگرست پس بسبیل امتنان میفرماید که ولولا فضل الله واگر
نه فضل خدای بودی علیک بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم اعلام داد ورحمته
ورحمته وبخشایش او که ترا از قصد عتاب یهودی وتصدیق طعمه بواسطه سوگند وگواهی دروغ

منصرف ساخت لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ هر آینه قصد کرده بودند گروهی از بنی ظفر أَنْ
يُضِلُّوكَ آنکه بگردانند ترا از راه راست که آن حکم بحقیقت با وجود علم ایشان بحال طعمه
این جمله جواب لولاست و مراد نفی همه ایشان نفی تأثیر آنست چه همت ایشان منعدم نبوده
وَمَا يُضِلُّونَ و در خطا و ضلالت نمی اندازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال
این عمل جز بر ایشان راجع نیست وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ و ترا زیان نتوانند رسانید
بهیچ وجه چیزی را هرچند قصد و همت تمام درین باب داشته باشند چه تو در پناه عصمت
خدائی و آنچه در خاطر خطیر تو خطور کرد بجهت اعتماد تو بود نه بر ظاهر نه میل حکم و من شیء در موضع
نصب است بر مصدر یعنی شیئا من الضرر وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ و فرستاده است خدای بر
تو الْكِتَابَ قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام او را یا نبوت را وَعَلَّمَكَ و در آموزانیده
است ترا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ آنچه نبودی که بخود بدانی تو از خفیات امور و مکنونات ضمایر و یا
از امور دین و احکام جمهور گفته اند که آن علمست بربوبیت حق و جلال او و شناخت عبودیت نفس
و قدر حال و در بحر الحقایق آورده که آن علم ما کان و ما سیکون است که حق تعالی در شب اسری
با حضرت عطا فرمود و چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من
ریختند فعلمت ما کان و ما سیکون وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ و هست خدای بر تو
عَظِيمًا بزرگ که آن رتبه عظیم نبوت است و مزیت مرتبه او بر سایر انبیا و خلق عوالم علویه
و سفلیه بواسطه او و لولاک لما خلقت الافلاک و قوله لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ از
تتمه قصه طعمه است یعنی نیست نیکوئی در بسیاری از راز گویندگان یعنی قوم طعمه که شب
مشورت ها کردند بر خلاصی طعمه پس نجوی اسم متناجیانست کقوله تعالی و اذ هم نجوی و گویند
که اسم تناجی است که مصدر است یعنی نیست چیزی در راست گفتن ایشان و بنا برین قوله
إِلَّا مَنْ أَمَرَ بر حذف مضافست ای الا نجوی من امر یعنی مگر راز راست گفتن کسی که
فرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف و آن هر چیزیست
که در شرع مستحسن باشد و گفته اند که معروف اینجا قرض دادنست یا دستگیری
بیچارگان بهر نحوی که باشد أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح کردن میان
مردمان و دفع کدورات از دلهای ایشان و تالیف ایشان و القای محبت در قلوب ایشان و علی
بن ابرهیم در تفسیر خود آورده که پدرم حدیث کرد مرا از ابن ابی عمیر از حماد از ابو عبدالله

علیه السلام که ان الله فرض التجمل فی القرآن حق تعالی فرض کرده است تجمل را در قرآن گفتم که وما
التجمل فداک تجمل بچه معنی است فرمود ان یکون وجهک اعرض من وجه اخیک فیتجمل وهو قوله
لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة الایه یعنی تجمل آنست که اثر کدورت بر روی تو
بیشتر از برادر تو باشد پس تجمل آن کنی و اظهار بشاشت کنی برای برادر خود پس این
آیه قراءت فرمود و نیز علی بن ابرهیم در تفسیر خود ذکر کرده که پدر من رفع اسناد کرده
تا بامیر المومنین علیه السلام که آنحضرت فرمود که ان الله فرض علیکم زکوة جاهکم کما
فرض علیکم زکوة ما ملکت ایمانکم یعنی حق تعالی بر شما فرض کرده است زکوة های
جاه شما را همچنانکه زکوة مال را بر شما فرض کرده و زکوة جاه اظهار بشاشت
و خوشخویست بر همه مردمان **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ** و هر که بکند اینها را که مذکور شد **ا**
بْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی خدای **فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ** پس زود
باشد که بدهیم او را **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی بزرگ که در شمار و حساب نیاید و در کشاف
آورده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که کلام بنی آدم کله علیه لا له الا ما
کان امر بمعروف او نهی عن منکر او ذکر الله یعنی هر سخنی که فرزند آدم میگوید مضرتست باو
و فایده باو نمیرساند مگر که امر بمعروف باشد یا نهی از منکر یا ذکر خدای سفیان ثوری
این حدیث را از شخصی شنید باو گفت که هیچ میدانی که ماخذ این در قرآن کجاست گفت نه
فرمود قوله تعالی لا خیر فی کثیر من نجویهم و قوله والعصر ان الانسان لفی خسر بدانکه حق تعالی
درین آیه بنای کلام خود فرموده بر امر و مرتب ساخته است بر فعل که آن ومن یفعل ذلک است
و نکته الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس ابتغاء مرضات الله تا دلالت
بر آنکه هر گاه امر در زمره خیرین باشد پس فاعل آن داخل خواهد بود در ایشان و تنبیه
باشد بر آنکه عمده فعلست و اعتبار امر از حیثیت آنست که وصله است بخیر و تقیید بطلب
مرضات الله بجهت آنست که اعمال منوط است بنیات و اشعار بآنکه هر که فعل خیر کند بریا
و سمعه مستحق اجر نشود از خدای و وصف اجر بعظیم تنبیه است بر حقارت انچه در مقابل
آنست از اغراض دنیویه مرویست که بعد از ثبوت خیانت طعمه از خوف قطع ید بگریخت
و بجانب مکه شد و مرتد گشت و نقب در خانه کسی میزد دیوار فرود آمد در زیر آن بماند
روزی دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه در

خواست کردند که این از مدینه گریخته پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه
اخراج کردند و با تجار بسوی شام متوجه و در منزلی کاروان را مشغول ساخته پارهٔ از متاع ایشان
بدزدید و بکرّ بحث احوال امر او را بگرفتند و سنگسارش کردند و قولی آنست که از جده در
دریا نشسته بود کیسهٔ دیناری بدزدید و بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند و هنوز
بقعر آب نرسیده بود که بآتش دوزخ ملحق شد و حق تعالی در بارهٔ او فرمود که وَمَنْ
يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول و شق دیگر رود مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
از پس آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدَىٰ مر او را هدایت که طریق حقست بجهت وقوف بر
معجزات و ظهور دلایل واضحات وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر آن
راه که مؤمنان بر آنند از اعتقادات صحیحه و اعمال حقه نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ بگردانیم او را در آن سوی
دوست آنچیزی که دوست داشته است آنرا درین سرای که آن کفر و رده و ضلالست و یا دوستای
اضلال و ابنای که متبوعان او بوده باشند یعنی واگذاریم و تخلیه کنیم میان او و میان آنچه اختیار
آن نموده باین وجه که او را در دایرهٔ کفر و اهل ارتداد و اضلال داخل کنیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ
و در آریم او را بدوزخ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی است دوزخ و بروایتی از ابن عباس
روایتست که آیه در حق قومی آمد از قریش که از مکه بمدینه آمدند بجهت نهی و اظهار ایمان
کردند چون تهمت ایشان حاصل شد برگشتند و مرتد شده بمکه رجوع کردند و اصحاب اصول
استدلال کرده اند باین آیه بر آنکه اجماع امت حجتست زیرا که حق تعالی توعد بر مخالفت سبیل
مؤمنین کرده همچنانکه توعد کرده بر مشاقهٔ رسول علیه السلام و صحیح آنست که دلالت نمیکند بر آن
زیرا که ظاهر آیه مقتضی ایجاب متابعت آنکسیست که مؤمن باشد بر حقیقت ظاهرا و باطنا زیرا که
هر که اظهار ایمان کند موصوف بایمان نیست مگر بر سبیل مجاز پس چگونه آیه را محمول توان ساخت
بر ایجاب متابعت هر که اظهار ایمان کند مؤمن باشد و هرگاه حمل آیه کنند بر بعضی امت سزاوار
آنست که آنرا حمل بر کسانی کنند که اهل عصمت داخل ایشان باشند که ائمه معصومین اند از آل محمد
علیه و علیهم السلام و مع ذلک ظاهر آیه مقتضی آنست که وعید متناول هر کسی باشد که مرتکب احدهما
شده باشد و ما بیقین میدانیم که وعید متناول مشاق رسولست بانفرادها اما آنکه متناول اتباع
غیر سبیل مؤمنین باشد فقط محتاجست بدلیل و آن معلوم نیست و نیز در بارهٔ طعمه که مرتد شد
میفرماید که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرد بخدای وَيَغْفِرُ

مادون

مَا دُونَ ذٰلِکَ و بیامرزد انچه جز شرکست لِمَنْ یَشَاءُ هر که را خواهد بر سبیل تفضل در انوار کشف که تکرار این کلام درین سوره بجهت تاکیدست و یا بجهت قصه طعمه و ضحاک از ابن عباس روایت کرده که نزول آیه در شان پیری بود از اعراب که بجناب مقدس نبوی آمده عرض رسانید که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق الا آنست که خدا را شناخته بدو شرک نیاورده و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرات و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العینی خدا را بگریختن خود عاجز سازم و حالا امده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بر درگاه حال من چگونه می بینی حق تعالی بدین آیه مژده داد که همه گناهان غیر از شرک امید آمرزش هست وَمَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از حق تعالی ضَلَالًا بَعِیدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت چه شرک اعظم انواع ضلالتست و ابعد از ثواب و استقامت و در آیه اولی ذکر و من یفتری فرموده زیرا که متصلست بقصه اهل کتاب و منشا شرک ایشان نوعی از افترا است که آن دعوی تبنی است بر خدای پس از حال مشرکان خبر میدهد که اِنْ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ نمی پرستند بدون حق تعالی اِلَّا اِنَاثًا مگر مادگان بتان را مادگان میگویند بواسطه تانیث اسمای ایشان چون لات و عزی و منات و غیر آن و بجهت این هر قبیله را بتی بوده که انرا میپرستیدند و انرا انثی فلان مینامیدند و یا بواسطه انکه بتان جماد اند و جمادات مشابه اناث اند بجهت انفعال انها و مینماید که حق تعالی ذکر انها کرده باشد باین اسم جهت متنبه برانکه مشرکان عبادت چیزی میکنند که باناث تسمیه کرده اند بجهت انکه منفعل اند نه فاعل و از حق معبود آنست که فاعل غیر منفعل باشد تا دلیل باشد بر تناهی جهل ایشان و فرط حماقت ایشان و در تفسیر المنیر آورده که بتان را بر صورت زنان ساختندی و گفته مراد ازین اناث ملائکه اند لقولهم الملائکة بنات الله یعنی فرشتگان دختران خدایند و اناث جمع انثی است چون رباب و ربی ابوحمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که در میان هر بتی از بتان شیطانه از اناث شیاطین بوده که خود را بدو مینموده و با ایشان میکرده و اغوای ایشان میکردند و باین اعتبار اوثان باناث تسمیه یافته اند و تا تسمیه ایشان باناث از جهت ضعف و عدم خبرت ایشان بوده مانند زنان که ناقصات العقل اند و مؤید قول ابوحمزه است قوله تعالی وَاِنْ یَدْعُوْنَ و نمیپرستند اِلَّا شَیْطَانًا مَرِیْدًا مگر دیو سرکش در ضلالت بیرون رفته از فرمان برداری حضرت عزت چه اوست که امر کرده مشرکان را بعبادت اوثان و اغوای ایشان نموده بران پس اطاعت و عبادت

اصنام همان عبادت او باشد و در انوار گفته که مارد و مرید کسیست که مصدر هیچ خیری نشود
و از جمیع انواع خیرات معرا باشد و اصل ترکیب آن از برای ملاست است و منه صرح ممرد و غلام
و شجرة مرداء التی تناثر ورقها و مراد ابلیس مردود است که بی‌واسطه یا بواسطه اتباع خود
مشرکان را بعبادت اوثان فرمود لعنه الله رانده است او را خدای و دور کرده است
از رحمت خود این صفت ثانیه شیطانی که جامع صفت مرد و لعن است آورده اند که سبب اسلام
آن بود که در بدایت اسلام روزی جمعا جماعتی از مشرکان در مکه جمع شده بتان را سجده میکردند
دیوی در شکم بت مهین رفت و این بیت او از درون داد که شعر جاء نا نابه تعب علینا
دین اباءنا الحماة الکرام تم یعنی جمع آمده اند مراد او محمد و اصحاب اوست و بر ما عیب میکنند
و دین آبای ما را مذمت میکنند که همه ایشان کریمان بودند چون مشرکان این بشنیدند
بیکبار آواز بر آوردند و ثنا کردند و گفتند محمد کجاست تا بشنود که خدایان ما چه میگویند پس
موعدی کردند تا رسول حاضر شده او نیز بتان را بشنود آنحضرت دانست که این کار شیطان لعین
است درین اندیشه بود که جنی مؤمن نزد وی آمد و گفت یا رسول الله غبار ملال بر خاطر خطیر
خود راه مده که آن شیطان که در درون بت او از داد مسعر نام داشت من او را بکشتم تو بعادت
بموعد مشرکان حاضر شو تا من بیایم و جواب باز دهم رسول صلی الله علیه و آله خوشدل
گشته روزی دیگر مشرکان بیامدند و بتان را بیاراستند و قربانها کردند و رسول صلی الله
علیه و آله را حاضر ساختند چون آنحضرت بانجا رسید همه بتان بروی در افتادند مشرکان
برخاستند و بتان را راست کردند و بمسمارها آنرا بر صلیب دوختند و ایشان را ثنا گفتند و بعد
از آن بسجده ایشان در آمدند و گفتند ای معبودان ما آنچه دیروز میگفتید بگوئید تا محمد بشنود
چون این بگفتند از شکم بت مهین آواز بر آمد که شعر انا الذی سمانی المطهرا :: انا قتلت ذا ا
لفجور مسعرا :: اذ طغی لما طغی واستکبرا :: وانکر الحق ورام المنکرا :: بشتمه النبی المطهرا ::
قد انزل الله علیه السورا :: من بعد موسی فاتبعنا الاثرا :: یعنی منم آنکسی که مرا مطهر میگویند
کشتم فاجر عاصی را که مسعر است در وقتی که طغیان و استکبار نمود و انکار حق کرد و قصد فعل
منکر کرد دشنام میداد و را پیغمبر ما که پاکیزه است از جمیع معایب و نواقص حق تعالی سورهای
قرآن را بدو فرستاد از پس موسی پس ما پیرو اویم و منقاد امر و نهی او مشرکان چون این
شنیدند با یکدیگر گفتند که محمد تا غایت ما را میفریفت امروز خدایان را نیز بفریبد پس برخاستند

واز

وان بتان ابو زمین زدند و بشکستند و بر سر و سول ریختند و از شتم و ضرب دقیقهٔ صبر
فرو نگذاشتند انحضرت سپر صبر در سر کشیده بی محاطبه و مقاتله از ایشان بگذشت و در
موضعی از کوهستانها ملول و محزون بنشست ابوجهل بیامد و چنانچه معهود قبیح انحضرت را آزرده
بود منفعل شنیع قصد آزار او کرد چنانچه پس از مرد و زن بر آن مطلع شدند و در آن محل عم
او حمزه در شکار بود قضا را سه روز در کوه و صحرا گشته بود و شکاری بدست نیاورده گرسنه
و تشنه و خشم آلود بدر وازهٔ مکه در آمد کنیز عبد الله جدعان در و نگریست و گفت ای
حمزه ترا شکار بچکار می آید و این عار چگونه میتوانی کشید که با برادر زادهٔ تو کردند حمزه ازین
سخن متحیر شده از بس که گرسنه بود مجال استفسار تفصیل این حکایت نداشت بخانهٔ خود
در آمده طعام طلبید زنش سفره بینداخت و طعامی حاضر ساخت حمزه نگه کرد زن خود را گریان
دید گفت چرا میگریی جواب داد که چگونه نگریم که یتیمی از یتیمان شما بلکه رضیعی از رضیعان
شما کسی این جفا روا ندارد که با نور دیده هاشم و سرور سینه عبد المطلب واقع شد
حمزه گفت روشن تر از این بگو گفت چگویم آنچه ابوجهل با برادر زادهٔ تو محمد کرد حمزه گفت
چه حال عارض شده و چه صورت وقوع پذیرفته گفت ابوجهل با جمعی از سفها او را بگرفتند
و چندان بزدند که از پیشانی مبارک او خون روان شد حمزه گفت واویلاه عمش ابوطالب کجا بود
گفت بشعب خود رفته بود و گوسفند میچرانید و ازین حال خبر نداشت گفت ابولهب انجا
نبود گفت آن سخت دل انجا نشسته بود و میگفت بزنید و بکشید این ساحر کذاب را
گفت عباس کجا بود گفت عباس چون پروانه که برگرد شمع گردد در حوالی انحضرت میگر
دید و فریاد میکرد که رحم کنید بر سید خود و کسی از آن بدبختان التفات بسخن وی نکرد
حمزه زار زار بگریست و با آنکه سه روز بود که طعام نخورده از سر سفره برخاست و گفت
طعام و شراب بر خود حرام ساختم تا از آزار دهنده برادر زادهٔ خود انتقام نکشم پس
بطلب رسول روان شد در مسجد الحرام نشان او دادند پس چون بدان موضع رفت انحضرت
را دید که در پیش خانهٔ کعبه نشسته و سر بر زانو نهاده حمزه نزدیک آمد و گفت السلام
علیک یا ابن اخی ای برادر زادهٔ من اینک عم تو آمد تا داد تو از دشمن تو بستاند حضرت
گوهر سرشک از دیده فرو ریخت و آهی سرد از دل پر درد بر آورد و گفت بگذار آنکس را
که نه پدر دارد و نه برادر و نه غمخوار و نه یار وفادار و مونس مددکار حمزه گریان شد و

عزیزان سوکند بلات وعزی یاد کرد که ای فرزند من برای نصرت تو آمده ام فرمود بحق انخدائی
که مرا برسالت بخلق فرستاده است که اگر شمشیر اب دار دمار از مشرکان خاکساری برآری و
برای حمایت من مقاتله کنی تا خود را بخون بیالائی ترا در کار حق تعالی جز دوری نیفزاید
و از ان محاربه و کارزار هیچ نگشاید مگر بوحدانیت حق و رسالت من اقرار کنی ای عم اگر
میخواهی که مرا شربت لطف دهی و مرهم بر جراحت دل ریش من نهی مگو لا اله الا الله محمد
رسول الله حمزه گفت ای جان عم اگر این کلمه بگویم تو خوشنود میشوی گفت اری رضای من و خوشنودی
خدای وابسته باین کلمه است حمزه گفت کلمه شهادت بر زبان راند و بعد از ان از مسجد
بیرون آمده بانتقام ابو جهل روان شد چون بدر خانه ابو جهل رسید وی نشسته بود
و جمعی از اشراف مکه عرب با وی نشسته بودند حمزه کمان در دست داشت بی محابا بر سر ابو
جهل زد چنانچه سر ابو جهل بشکافت و خون روان و گفت تو محمد را دشنام میدهی و ایذا
میکنی یکی از ان قوم برخواست و گفت یا ابا عماره غضب الوده زمانی صبر کن تا در آخر پشیمان
نشوی حمزه گفت چرا پشیمان شوم که گواهی میدهم که خدا یکیست و محمد رسول خداست بحق و
ازین ملت باز نمیگردم و ازین قول روی نمیگردانم قریش که این قول شنیدند در غم و ملال
افزودند و دین را قوتی و اسلام را عزتی پدید آمد چون شیطان دشمنی قوبت و سعی تام
در اضلال را و ابدکان از بعثت حق تعالی حکایت از قول او میکند که دلالت بر اعتراف او
باضلال تا مکلفان از و محترض شوند و بوسوسه او از راه نروند و میفرماید که وَقَالَ رجیم
با شیطان گفت در دفعی که او سبحانه او را گفت که وان علیک لعنتی الی یوم الدین لَاَتَّخِذَنَّ
مِنْ عِبَادِكَ هر آینه فرا گیرم از بندگان تو باغوا و اضلال نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره مقرر کرده
که از اتباع النار خواهند بود چنانکه در اخبار بصحت پیوسته که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله در حین تلاوت این آیه فرمود که من بنی ادم تسع و تسعون فی النار و واحد فی الجنة
و بروایت دیگر من کل الف واحد لله و سایرهم للنار و لابلیس و ابو حمزه ثمالی این هر دو
حدیث را در تفسیر خود اورده اگر گویند که ابلیس چگونه معلوم کرده که بعضی از بنی آدم تابع او
خواهند شد گوئیم از قول سبحانه که لاملان جهنم منک و ممن تبعک و گویند چون زبان بگشود و با
او دشمنی آغاز کرد طمع در اضلال او کرد این کلام را از سر ظن بر زبان راند و مؤید اینست
قوله تعالی و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه و در انوار گفته که قوله و قال لاتخذن عطف بر لعنه الله

ای شیطانا مریدا جامعا بین لعنة الله وهذا القول الدال علی فرط عداوته للناس وحق تعالی
درین آیه اولا بیان کرده بر آنکه شرک در غایت ضلالتست بر سبیل تعلیل بانکه آنچه مشرکان
او را شریک خدای میگردانند منفعل‌اند وغیر مختار وخدای برهان فاعل غیر منفعل است وبعد
از آن استدلال نموده بر آن بانکه عبادت اوثان عبادت شیطانست وعبادت شیطان اقطع
ضلالت به وجه یکی آنکه او مریدیست منهمک در ضلال که مصدر هیچ فعل خیر نمیشود
پس طاعت او ضلال باشد وغایت بعد از هدی دوم آنکه ملعونست بجهت ضلال پس طاعت
او مستجلب ضلال ولعن باشد سیوم آنکه در غایت عداوت وسعیست در اهلاک بندگان
وموالات نمودن باکسی که این صفت داشته باشد غایت ضلالتست چه جای عبادت او ونیز
از قول او حکایت میکند بقوله وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وهر آینه گمراه گردانم ایشان را از طریق حق بوسیله
وساوس وغرور وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وهر آینه در آرزو افکنم ایشان را وبیارایم در چشم
ایشان اباطیل را چون طول حیوة وتاخیر توبه ویا عدم بعث ونشر وعقاب ویا دخول بهشت با
ارتکاب ذنوب وغیر آن وَلَآمُرَنَّهُمْ وهر آینه بفرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ پس هر
آینه بشکافند وبروایت مأثوره از ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام ببرند از اصل
آذَانَ الْأَنْعَامِ گوشهای چهارپایان را حرام گردانیدند آنچه حق تعالی او را حلال گردانیده
این اشارتست بانچه عرب بران بودند از بحیره وسائبه ووصیله وحام که او را نصیب اوثان
میدانستند وتفصیل وتبیین این در اول سورة المائده مذکور خواهد شد ان شاء الله
وَلَآمُرَنَّهُمْ وهر آینه بفرمایم ایشان را فَلَيُغَيِّرُنَّ یا البته تغییر دهند خَلْقَ اللَّهِ
آفریدهٔ خدای را بصورت یعنی نقص خلق آن کنند چون خصی کردن انسان وتیز ساختن دندان
ویا بصفت چون لواط وسحق ورقم کبود زدن بر روی ولب ودست وپای ومانند اینست
عبادت شمس وقمر واستعمال قوی وجوارح در امور باطله که نه سبب کمال نفس است ونه
موجب قرب الهی واز باقر وصادق علیهما السلام روایتست که مراد آنست که دین خدای را
تغییر وتبدیل دهند وقوله تعالی فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک
الدین القیم الآیه ای دین الله التی خلق الناس علیه واین قول از ابن عباس وابرهیم و
مجاهد وحسن وقتاده وجماعتی دیگر منقولست وزجاج گفته که معنی آنست که ایشان احکام واغراض
را در خلق خدای بگردانند چه حق تعالی چهارپایان را آفریده تا بآن منتفع شوند ایشان او را بر

خود حرام کردانند و بحیره و سایبه و شمس و قمر و حجر و خشب را برای آن آفریده تا مسخر او باشد

در منافع عباد و ایشان از آن عدول کرده عبادت آنها کنند و حمل آیه بر تغییر دین اولیست جهت
آنکه این وجه شامل جمیع تغییرات شرعیه است وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ و هر که فرا گیرد
شیطان را وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ دوستی بدون خدای باین وجه که هر چه شیطان فرماید
بآن اقدام نماید از طاعت خدا بطاعت او و امر او را بر امر خدا اختیار کنند فَقَدْ خَسِرَ
پس بدرستی که زیان کند خُسْرَانًا مُّبِينًا زیانی روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد
و بی بهره ماند زیان کند ثواب بهشت و حصول دوزخ و هیچ خسرانی بآن نمیرسد که شخصی
تبدیل مکانی کند که در بهشت نامزد او باشد بمکانی از دوزخ يَعِدُهُمْ وعده میدهد
ایشان را شیطان بانجح وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو افکند ایشان را چیزی که بآن نرسد
و نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را شیطان إِلَّا غُرُورًا
مکر و فریب و خداع که عبارتست از اظهار نفع در آنچه متضمن ضرر است بصورت نفع بمردمان
مینماید و آن یا بخواطر باطله و وساوس فاسده است و یا بلسان اولیای خود أُولَٰئِكَ آن
گروه که پرستنده بتانند و متابع شیطان مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخست وَلَا
يَجِدُونَ و نیابند ایشان عَنْهَا مَحِيصًا از دوزخ گریزگاهی که بآن تخلص کنند و از شدت
عذاب بآن ملتجی شوند عنها حالست از محیصا نه صله او زیرا که محیص اسم مکانست و اگر مصدر
باشد پس عمل در ما قبل خود نتواند کرد و بعد از ذکر وعید بیان وعده میکند که وَالَّذِينَ آ
مَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای پسندیده سَنُدْخِلُهُمْ
زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
زیر درختان آن خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که ایشان در آمده کان باشند در آن أَبَدًا همیشه
این تاکید خلودست یعنی خلودی بر سبیل تأبید که هرگز سمت انقطاع نپذیرد وَعْدَ اللَّهِ
وعده کرده خدای وعده کردنی حَقًّا راست کرد سخن خود را راست کردنی ماخوذ از حق الامر
یعنی تحققه و یا حق است این وعده حق بودنی که خلافی در حقیقت و راستی آن نیست
ماخوذ از حق بجو یعنی ثبت و جمله اولی موکد لنفسه است زیرا که مضمون جمله اسمیه که قبل
از وست وعدست و دوم موکد لغیره است و میتواند بود که موصول منصوب باشد بفعلی
که مابعد آن تفسیر آن کند وعد الله منصوب بآن فعل زیرا که بمعنی نعدهم ادخالهم است

وحق

وحقا حال از ین مصدر و قوله وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيلًا جمله مؤكده بليغه است ومعنى
اینکه کیست راست تر از خدای در سخن استفهام برای تقریر است یعنی هیچکس از و راست
گوتر نیست و فایده این توکید است معارضه مواعید شیطانیه کاذبه است مر قرنای خود را بصدق
وعده خدای مر اولیای خود را و یا مبالغه در توکید وعد بجهت ترغیب عباد است در تحصیل
آن از ضحاک و قتاده و ابو صالح مرویست که مسلمانان و اهل کتاب در مجلس با یکدیگر مجتمع شدند
یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما قبل از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب
شما منزل شده و در بهشت نرود مگر یهود و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم پیغمبران است و
کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما ببهشت سزاوارتریم آیه آمد که لَيْسَ نیست آن وعده که حق تم
کرده از ثواب بِاَمَانِيِّكُمْ بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا اَمَانِيِّ اَهْلِ الْكِتَابِ ونه بآرزو
های اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ کار بآرزو بر نیاید بلکه
ریاضت باید کشید در کسب ایمان و طاعات و عبادات و اجتناب از منهیات آنرا که ریاض بهشت
باید از مجاهد روایتست که مشرکان گفتند که بعث و نشور و کتاب و حساب و ثواب و عقاب
نخواهد بود و بر تقدیر وقوع ما را باعمال ما مثوبه خواهند داد و یهودان گفتند که لن تمسنا النار
الا ایاما معدودات ولن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری حق تعالی این آیه فرستاد و باز
نمود که این کار نه بآرزوی شماست که اهل شرکید و نه بآرزوی اهل کتاب پس بنابرین
قول خطاب با مشرکان باشد بعد از آن بجهت تقریر این امر میفرماید که مَنْ يَعْمَلْ سُوءً
و هر که بکند کاری بد يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن آجلا و عاجلا این حکم عامست هم عاملان را
آورده اند که چون این آیه آمد صحابه متألم شده گفتند یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الایه پس
از نزول این آیه چگونه رستگاری بود باشد چه غیر از تو هیچکس از کار بد خالی نیست پس
تحمل جزای آن داشته باشد حضرت فرمود نه بیمار میشوید و نه اندوهناک میگردید و نه بلاها
بشما میرسد گفتند بلی یا رسول الله فرمود هو ذاک آن جزای اینست و از ابو هریره نقلست که
گفت چون آیه آمد ما گریان و غمناک شدیم و گفتیم یا رسول الله ما ابقت هذه الآیة من شیء
حضرت فرمود که اما والذی نفسی بیده انها لکما انزلت بخدای که نفس من بید فرمان اوست که
این آیه در حق شما نازل شده ابشروا و قاربوا و سددوا الا انه ما یصیب احدا منکم مصیبة
فی الدنیا الا کفر الله خطیئته حتی الشوکة یشاکها احدکم بها بشارت باد شما را نزدیک باشید با مردم

و بر سداد و صلاح باشید که هیچکس نباشد که او را مصیبتی رسید الا خدای او کفارهٔ گناهانش
کرداند تا انجمله آنکه اگر خاری در پایش رود کفارت گناه وی شود این روایت واقدی در تفسیر
خود با سایند مقبره نقل کرده و قاضی ابو عاصم عامری گفته که این آیه قطع توهم کسی میکند که
مصیبت مضر باشد با ایمان همچنانکه طاعت غیر نافعست با کفر و بدانکه باتفاق این مختص است
بغیر تایب و فاعل صغیره بدون اصرار و عبد الله عباس و سعید بن جبیر و حسن بصری
گفته اند که مراد سوء کفرست یعنی هر کسی بدی کند اگر دون کفر باشد جزایش دهند یا عفو
او را دریابد و اگر کفر باشد در دوزخ مؤبد و مخلد باشد و دلیل بر این آنست که بعد از این میفرماید
که وَلَا يَجِدْ و نیابد آن عمل سوء کننده برای نفس خود مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از خدای وَلِيًّا
دوست داری که مدد با و رساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که از عذابش برهاند و چون عادت
جاریست که هر کجا ذکر وعید میکند در عقب آن بیان وعد میفرماید از بهر آن بعد از وعید
میفرماید که وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد بعضی از عملهای صالح را هیچکس را
قوت ادراک تمام آن نیست و مکلف بآن نه مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد و زن این در موضع
حالست از ضمیر مستکن در یعمل و من برای بیان یعنی عمل صالح کند در حالتی که او مرد باشد یا زن
و یا در موضع حالست از صالحات ای کاینة منه من ذکر او انثی و من از برای ابتدائیه یعنی در
حالتی که آن اعمال صالحه کاین و ثابت باشد از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و در حالتی که او مومن
باشد چه عمل بی ایمان اعتبار ندارد این حال شرط اقتران عملست بآن در استدعای ثواب مذکور
تا تنبیه باشد بر آنکه اعمال صالحه معتد به نیست بدون ایمان فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه عمل کنندگان
مومن يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت و ابن کثیر و ابو بکر و ابن عامر و ابو عمرو یدخلون
بصیغهٔ معلوم میخوانند یعنی در آیند بجنت وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود
نَقِيرًا بمقدار نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نکنند و هرگاه ثواب مطیع ناقص نشود
پس سزاوار آنست که عقاب عاصی زیاده نگردد زیرا که مجازی ارحم الراحمین است و لهذا اعتقاد
اقتصار بر ذکر این کرد بر عقب ثواب مسروق روایت کرده که چون لیس بامانیکم نازل شد اهل
کتاب بمسلمانان گفتند که ما و شما برابریم و شما را بر ما فضل و مزیتی نیست حق تعالی در عقب آن آیه
ومن یعمل من الصالحات الی آخره نازل کردانید و بعد از آن مستحق این وعد میکند بقوله وَمَنْ
أَحْسَنُ دِينًا و کیست نیکوتر و راه یافته تر از جهت دین استفهام بر سبیل تقریر است

ممن

یعنی هیچکس نیکوتر و صواب کارتر نیست مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ از آنکس که تسلیم نمود خا
لص کردانید نفس خود را لِلّٰهِ برای خدا و من جمیع الوجوه توجه باو نمود و خدای که غیر او
باشد نشناخت و یا ابتذال کرد روی خود را در سجود برای او سبحانه و درین استفهام
تنبیه برانکه این منتهای الخیریتست که قوت بشریه بآن میرسد و تخصص وجه جهت آنست
که هرکه روی خود را ابتذال کند که اشرف اعضاست پس بدیگر عضوی بخلی نمیکند وَهُوَ مُحْسِنٌ
حالست از ضمیر اسلم یعنی کسی که خالص ساخت دین خود را برای خدای که توحید ست و از غیر
او تبرا نمود در حالتی که او آینده است بنیکوئیها و ترک کنندهٔ بدیها وَاتَّبَعَ و پیروی کند مِلَّةَ
إِبْرٰهِيمَ دین ابرهیم را که موافق دین اسلامست حَنِيفًا در حالتی که ابرهیم یا ملت او یا این
پیرو مایلست از همه دینها بدین اسلام پس این حالست از متبع یا از ملت یا از ابرهیم وَاتَّخَذَ اللّٰهُ
و فرا گرفت خدای إِبْرٰهِيمَ خَلِيلًا ابرهیم دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی
که مشابه است بکرامت دوست با دوست اعادهٔ ذکر ابرهیم و عدم اکتفا بضمیر جهت تفخیم
ابرهیم است یا بجهت تنصیص برانکه ممدوح اوست نه غیر او و خلت ماخوذ است از خلال جه آن
دردیست که متخلل و مخالط میشود در نفس و متشرب میشود در ان و یا باعتبار انکه هریک از خلیلین
سد خلل یکدیگر میکنند در طریقه و یا از خلت بمعنی خصلت چو هر دو موافقند در خصال و این
جمله فعلیه است استینافیست و ذکر آن اینجا بجهت ترغیب است در اتباع ملت او و ایذان
بانکه ملت آنحضرت در نهایت حسن است و غایت کمال بشر و در سبب تسمیه ابرهیم باین اسم چنین
نقل کرده اند که در عهد ابرهیم صلوات الرحمن علیه قحط و غلا پدید آمد و چون مردم همواره از خوان
موائد خلیل نوا یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع باو مینمودند و انچه ابرهیم ع
داشت برایشان ایثار فرمود و همین که انبارها تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک
دوستی که معتمد علیه بود تا قدری از طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست
مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا واقع شد و اگر فی الواقع ابرهیم علیه السلام از
برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره میتوانست کرد اما شنیده ام که بس فاقه زدگان بدو
التجا کرده اند و او بکرم عزیزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف کند القصه گندم
بلازمان حضرت ابرهیم نداد و ایشان بها نیز نیافته تا گندم بخرند بضرورت باز گشتند و چون بحوالی
شام رسیدند ایشان را شرم آمد که شتر خالی بشهر درارند از جهت انکه بسی گدایان و بینوایان

چشم براه داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید پس شتربانان در حوالی شهر جوا
لی شهر جوالها را پر از ریگ نرم کردند و بخانه در آوردند ابراهیم علیه السلام بر کیفیت این حال ا
طلاع یافت تنگدل شده روی بمسجد نهاد و در آن محل ساره زوجهٔ ابرهیم در خواب بود چون بیدار
شد و جوالها را پر دید خرم و خوشدل شده هر یک را که بگشاد آرد میده دید بغایت سفید و
پاکیزه بیرون آورده پاره از آن خمیر کرده نان بخت و بعیال و اطفال داد و بیتیمان داد چون ابر
هیم علیه السلام از مسجد بیرون آمد بوی نان بمشام وی رسید پرسید این از کجاست گفت از نزدیک دوست
مصری تو ابرهیم فرمود هذا من عند خلیل الله عز و جل این نزدیک دوست من الله است
حق تعالی او را بدین جهت دوست گرفته و این روایت را علی بن ابرهیم از هرون بن مسلم
و وی از مسعده و او از ابی عبد الله علیه السلام و نزد اهل تحقیق حق تعالی ابرهیم را جهت
آن خلیل خود خوانده که ویرا امتحان کرد بتن و جان و مال و فرزند و وی مال بمهمان داد و فر
زند بقربان و تن بنیران و جان بجانان بدین سبب باین اسم متسم شد و گفته اند که
امتحان او در چیز بود که از سنن حنیفه و آن میگویند و آن پنج در سر است و پنج در تن
پنج اول مضمضه است و استنشاق و سواک و گرفتن موی شارب و فرق موی سر و دوم
استنجا و ختنه و حلق عانه و نتف بغل و قلم ناخن و این همه سنت است مگر استنجا و ختنه بعد
از بلوغ که واجبست و نزد بعضی خلیل از خلت ماخوذست بمعنی احتیاج و فعیل بمعنی فاعل
چه آنحضرت نزد مصایب و نوایب حاجت خود را بجز بحضرت عزت رفع نفرمود و از
جمله در وقتی که او را در منجنیق نهاده بآتش می انداختند جبرئیل در هوا باو رسید و گفت
هل لک حاجة گفت هیچ حاجت داری گفت اما الیک فلا حاجة حاجت دارم اما بتو ندارم گفت
بهر که داری بخواه فرمود علمه بحالی حسبی من سؤالی علم او بحال من کفایتست از سؤال من و بدانکه
دوستی آنحضرت با حق تعالی عبارتست از ارادهٔ طاعت او و در معادات وی با اعدای او و دوستی
خدای تعالی با و ارادهٔ خیر و ثوابست و اعلای کلمه و بیان ارتفاع منزلت وی بنزدیک خود
بر خلقان و ظفر او بر دشمنان چنانکه با نمرود کرد و مرتبه نبوت و امامت نامزد او کرد و
اکابر علما گفته اند که شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذو الجلال
و این مقام ابرهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فنای حبیب است در مقام
محبوب و بقای او بدو و این مقام محمدیست لاجرم بحبیب مسمی گشت و از اینجاست که ذکر

خز

خلت بظاهر فرمود که واتخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی
یحببکم الله خلیل سالک بود و حبیب مجذوب و سلوک نشانهٔ هستی و تفرقه است وجذبه
علامت نیستی و جمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که انی ذاهب الی ربی از جذبهٔ
حبیب بدین اشارت کرده اند که دنی فتدلی که نعم ما قیل سر خلیل از خلیل تا شان سبا
هستی و مسیح از جا و شان بارگاه هستی صلوات الله علیه و علی نبینا و چون اتخاذ
خلیل موهم احتیاج متخذ است بخلیل از ینجهت دفع این ایهام کرده در بیان استغنای
خود فرمود که وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مر خدایراست از روی خلق و ملک آنچه در آ
سمانهاست از امور علویه وَمَا فِی الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از اشیای سفلیه پس
محتاج بهیچ کس و بهیچ چیز نباشد و هر که خواهد از اهل آسمان و زمین که متصف
باشد بکمال اطاعت و انقیاد و مسارعت در مرضات وی بد وستی برگزیند این آیه
متصل است بذکر اعمال و مؤذن وجوب طاعت او بر اهل سموات و ارض و کمال قدرت
او بر مجازات ایشان بر اعمال وَکَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطًا
بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت پس عالم باشد باعمال ایشان و مجازی ایشان بر
خیر و شر آن بعد از ان عود کلام میکند بذکر نسا و ایتام که بعضی از احکام ایشان در اول سوره مذکور
شد و میفرماید که وَیَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّسَاءِ و طلب فتوی میکنند از تو در باب زنان
یعنی در میراث مراد دختران ام کحه اند چنانکه گذشت و اعتراض عیینة بن حصین بر حضرت رسا
لت که چرا هر یک دختران و خواهر را نصف میراث میدهی و ما میراث نمیدهیم مگر کسی که کارزار
کند و غنیمت بدست آرد قُلِ بگوای محمد در جواب معترض که اللّٰهُ یُفْتِیکُمْ خدای فتوی مید
هد یعنی بیان میکند حکم را فِیهِنَّ در باب میراث آنها معنی تبیین بهمت و قوله وَمَا یُتْلٰی
عَلَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ عطفست بر اسم الله یعنی بگو با ایشان الخبیری را که خوانده میشود بر شما
در قرآن و یا عطفست بر ضمیر مستکن در یفتیکم و عدم وجوب اعادهٔ ضمیر بجهت فصلت
که آنها سند باشد بخدا و بانچه در قرآنست و هو قوله یوصیکم الله و مانند آن باعتبار مختلفین
یعنی فتوی میدهد خدا آنچه در قرآنست فِی یَتَامَی النِّسَاءِ در شان یتیمان که زنانند
و میتواند بود که جمله مستانفهٔ معترضه باشد برای تعظیم یتلوا علیهم پس ما یتلی علیکم مبتدا
باشد و فی الکتاب خبر آن و مراد بان لوح محفوظ است و جایزست که منصوب باشد بر تقدیر

وبیّن لکم ما یتلی علیکم و یا محفوظ برقسم کانه قیل واقسم بما یتلی علیکم و جایز نیست عطف آن
بر مجرور در فیهن بجهت اختلال ان لفظا و معنی و قوله فی یتامی النسآء صلهٔ یتلی است اگر موصول
معطوف باشد بر ما قبل آن ای یتلی علیکم فی شانهن واگرنه بدل خواهد بود از فیهن و یا صلهٔ
دیگر برای یفتیکم و معنی آنکه الله یفتیکم فیهن بسبب یتامی النسآء کما تقول کلمتک الیوم فی زید و
اضافه یتامی بنسا بمعنی من است زیرا که اضافهٔ شئ است بجنس خود و قوله اللاتی صفت
نسا است یعنی زنانی که لا تؤتونهن نمیدهید ایشانرا ما کتب لهن آنچه فرض کرده
شده برای ایشان از میراث و ترغبون و رغبت میکنند ان تنکحوهن در آنکه بخوا
هید ایشانرا اگر جمیله باشند و مالهای ایشانرا بخورید و یا رغبت میکردند از آنکه بنکاح در آ
رید ایشانرا و مع ذلک منع انکاح غیر میکنید با ایشان بجهت طمع میراث ایشان چه عرب را
در جاهلیت عادت بودی که دختر یتیمی که در ولایت او تعلق بیکی داشتی و آن دختر را
مال بودی ولی او را بزنی کردی و مال او بر گرفتی و اگر صاحب جمال نبودی او را منع کردی از
شوهر کردن تا بمردی و مال او بر داشتی پس قوله و ترغبون ان تنکحوهن در تقدیر فی
ان تنکحوهن یا عن ان ترغبون است و او محتملست که حال باشد یا عطف و در مجمع آورده
که در قوله لا تؤتونهن الی آخره چند قولست اول آنکه اهل جاهلیت میراث باناث نمیدادند بلکه
از آن بپسران شجاع خود میدادند چنانکه گذشت و این قول ابن عباس و سعید بن جبیر است
و مرویست از ابو جعفر علیه السلام دوم آنکه مراد آنست که صداق را بزوجات خود نمیدادند
حق تعالی ایشانرا از آن منع فرمود بقوله فان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم مبین
آیهٔ و ان خفتم الا تقسطوا است تا آخر که در اول سوره مذکور شد و این قول از عایشه منقو
لست و مختار ابو علی جبائی و طبری بر قول اول است سیوم آنکه مراد بما کتب لهن نکاح است که حق تعالی
امر بآن فرموده در کریمهٔ و انکحوا الایامی و اولیا منع زنان میکردند از آن از حسن و قتاده و ابو
مالک و ابرهیم مرویست و قوله و المستضعفین عطفست بر یتامی النسآء یعنی و دیگر
فتوی میدهد در باب ضعیفان و بیچارگان من الولدان از فرزندان خورد که ایشانرا میراث
نمیدادند و عرب همینا آنکه میراث بنسا نمیدادند باولاد صغار نمیدادند و ان تقوموا و دیگر حکم
میکند در آنکه قیام نمائید للیتامی برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بالقسط بعدل
و راستی در آنوا دکفته که میتواند بود که معطوف علیه این یتامی النسا باشد ای و یفتنکم او ما

منی

یتلی فی ان تقوموا واین در صورتیست که فی یتامی صلهٔ یفتیکم یا یتلی باشد پس منصوب خواهد بود
معطوف بر موضع فیهن وجایزست که منصوب باشد باضمار فعلی ای ویامرکم ان تقوموا
مراد احکام شرعست که نظر در حال ایشان کنند که یا بقوم ایشان که عدالت ونصفت نمایند
در شان ایشان وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ وانچه میکنید از نیکوئی در بارهٔ یتیمان وکودکان
وغیر ایشان فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که هست خدای بِهِ بآن نیکوئی عَلِيمًا دانا
وبران جزا خواهد داد وچون چنین است پس اختیار فعل خیر کنید واز بدی مجتنب
شوید از ابو جعفر ع روایتست که خولهٔ بنت محمد بن مسلم در حبالهٔ رافع بود وزنی جوان را
بر سر او خواست در صدد ان شد که او را طلاق دهد زن گفت مرا رها کن که نوبت خود
بزن تو بخشیدم قبول نکرد او شکایت بعرض سید کاینات رسانید وبروایت کلبی از سعید
بن جبیر که مردی بر زن خود بهانه جوی بود تا طلاق او دهد بجهت پیری او وزن بسبب تعلق
دل با فرزندان بفراق او رضا نمیداد ومیگفت مرا طلاق مده هر کجا میخواهی میرو ومن ترا بحل
کردم وَإِنِ امْرَأَةٌ مرفوعست بفعل محذوف که ظاهر مفسر انست یعنی اگر زنی خَافَتْ
ترسد یعنی بتواند دریابد مِنْ بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوزًا سر باز زدنی از صحبت او
بجهت کراهت از و ومنع حقوق او أَوْ إِعْرَاضًا یا روی گردانیدنی از مجالست ومکالمهٔ او فَلَا
جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر ایشان أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا انکه بصلاح آرند میان
یکدیگر صُلْحًا صلح را یعنی ایقاع صلح واشتی کنند میان یکدیگر بانکه زن مقداری از مهر بخشد
یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد از قبیل اصلحت ثوبا وبینهما ظرف است یا حال از زن و
میتواند بود که صلحا مفعول مطلق باشد باسقاط حرف زایده یا فعل ان محذوف باشد یعنی
اصلاح کنند میان یکدیگر اصلاح کردنی ویا صلح کنند صلح کردنی وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وصلح وآ
شتی بهترست از مفارقت واز خصومت وبنابراخیر جایز نیست که مراد بآن تفضیل باشد
بلکه مراد بیان اینست که صلح از خیورست همچنانکه خصومت از شرورست ارباب سیر برا
نند که حضرت رسالت صلی الله علیه واله سودهٔ بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق داد
او بر سر راه آنحضرت نشست تا بوقتی که آنحضرت برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله
رجعت نمای بمن بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمرهٔ
زنان تو محشور شوم ونوبت خود را بعایشه می بخشم حضرت بوی رجعت نمود ودو نوبت

او در خانهٔ عایشه میبود و این آیه در قصهٔ وی نازل شد وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ و
حاضر کردانیده شده اند نفسها بخل یعنی شح را نزد آن حاضر کردانیده اند بر وجهی که منفک
از آن نیست چه طبیعت انسانیه مقتضی شح است ولهذا هر یک از زوجین در مسامحه و مروت
بخل میورزند و نزد بعضی مراد بآن نفس زنانند که بخیلی مینمایند بر ایثار نمودن نوبت
خویش بر غیر خود واصح آنست که مراد بآن مرد و زنست چه مرد شحیح است با نفاق و کسوت
و غیر آن بر زنی که او را نخواهد و زن شحیح است بر آنکه حق خود را از نفقه و کسوت و قسمت
و مانند آن بزن دیگر بخشند و این هر دو جمله فعلیه اند و محلی از اعراب ندارند و لهذا
ثانیه مجانس اولی نیست و غرض از ایراد اول ترغیب است در مصالحهٔ زوجین و از ثانی
تمهید عذر در مماکسه و مضایقه کنند محذور نیست پس باید که بعد از مصالحه هر یکی را از
خاطر خود قطع کنند که آن از نتایج طبیعت است و خود را از آن باز داشتن در نهایت عسر
است وَإِنْ تُحْسِنُوا و اگر نیکوئی ورزید و زندگانی ای مکلفان وَتَتَّقُوا و بپرهیزید
از نشوز و اعراض و نقص حق و غیر آن از امور منهیه فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای
هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بانچه میکنید از احسان و خصومت دانا و بینا پس مجازی
شما خواهد بود بران اقامت عالمیت او باعمال ایشان در مقام اثابت ایشان بران اعمال
که بحسب حقیقت جواب شرطست از قبیل اقامت سبب است در مقام مسبب و در آیه
دلالتست بر آنکه جایز است که صلح واقع شود بترک قسمت و عوض صلح و منفعت باشد و چون
ذکر نشوز و صلح فرمود بین الزوجین در عقب آن بیان میکند که ایشان مکلف نیستند بر چیزی
که فوق استطاعت ایشان بقوله وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا و هرگز نتوانید ای کسانی که زیاده بر یک
زن دارید أَنْ تَعْدِلُوا آنکه عدول ورزید و راستی و سویه نگاه دارید بَيْنَ النِّسَاءِ
میان زنان برای آنکه عدل حقیقی آنست که البته میل واقع نشود و میلان قلبی نسبت بر همه
مساوی باشد و بهیچ وجه میل طبیعت بیکی بیشتر از دیگری نباشد و این متعذر است
وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگرچه حریص باشید بر ارتکاب عدل و آنچه غایت جد و جهد شماست
در آن مرعی دارید که در تحت مملوک و مقدور شما خارج بود و لهذا حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله با آنکه در قسم میان ازواج ملاحظهٔ عدل میفرمود میگفت اللهم هذه قسمتی فیما املک
فلا تاخذنی فیما تملک ولا املکه یعنی بارخدایا این قسمت منست در آنچه مالک آنم از صحبت و نفقه

بجی

پس مرا مواخذه مکن یا ملامت منما در آنچه مالک آن نیستم یعنی در
یعنی در دوستی بعضی و میل طبیعت نسبت بیکی دون دیگری فَلَا تَمِیلُوا کُلَّ المَیلِ پس
میل مکنید تمام میل بترک مستطاع و جور بمرغوب عنها یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع
مکنید چه ما لا یدرک کله لا یترک کله که اگر میل غیر اختیاری جمع با ترک فعل اختیاری جمع نمائید
فَتَذَرُوهَا پس بگذارید آن زن مرغوب عنها را کَالمُعَلَّقَةِ مانند زنی که معلق
باشد میان آنکه بیوه باشد یا شوهردار یعنی نه او را شوهردار توان گفت بجهت عدم ر
عایت حقوق زوجیه و نه اطلاق مطلقه بر او توان کرد بجهت وجود علاقه زوجیت
بینهما پس بین بین باشد و در حدیث آمده که من کان له امرأتان یمیل مع احدهما
جاء یوم القیمة واحد شقیه مایل یعنی هر کرا دو زن باشد و او میل کند بیکی و زن و زن
دیگر را در ادای حقوق واجبه روز قیامت نیمهٔ از تن او میل کرده باشد بطرف پشت
وَإِن تُصْلِحُوا و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید از حقوق زنان در زمان گذشته وَ
تَتَّقُوا و بپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی
که خدای هست غَفُورًا آمرزندهٔ گناهان ماضی را رَحِيمًا مهربان بر توفیق طاعت در مستقبل
در کنز آورده که این آیه دلالت میکند بر وجوب قسمت و تسویه میان ایشان بر سبیل
اجمال و سنت شریفه مفصل و موضح آنست باین وجه که صاحب نکاح دایم اگر صاحب
زوجهٔ احدیست پس ان زن را یکشب میرسد از چهار شب و سه شب دیگر از آن زوج
است بهر جا که خواهد بیتوته نماید و اگر دو زن دارد مر ایشان را دو شب است از چهار
شب و دو شب دیگر از زوج است پس اگر سه زن دارد پس او را یکشب است
و سه شب دیگر از زنان اوست و اگر چهار زن دارد هیچ شب برای او فاضل نخواهد بود
و جایزست که قسمت اکثر از یکشب باشد و اما کمتر ازین جایز نیست بجهت آنکه
موجب تنقیص است و از صادق علیه السلام مرویست که ان النبی کان یقسم بین
نسائه فی مرضه فیطاف علیهن یعنی در آن وقت که رسول صلی الله علیه و آله بیمار بود
او را در حجرهٔ نه زن میگردانیدند بنوبت تا که خوشدل گردند و مرویست که امیر المؤمنین
صلوات الله علیه دو زن داشت هر گاه روز یکی از آن هر دو بود وضو نمیساخت در
خانهٔ دیگر و در خبرست که معاذ جبل را در یک روز دو زن فوت شد بجهت طاعون

فرقت ذرد میان ایشان در تقدیم تفضیل وکفن ودفن وَاِنْ یَتَفَرَّقَا واگر بجهت عدم
مواسات جدا شوند هر یک از زوجین از صاحب خود بطلاق یُغْنِ اللّٰهُ کُلًّا بی نیاز
گرداند خدای هر یکی را مِنْ سَعَتِهِ از خود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی نسلی دهد هر یک را
یا بدلی برای هر یک پدید آید وروزی را بر وجه دلخواه بایشان رساند وَکَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا و
هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان خود حَکِیْمًا محکم کار در احوال در آیه دلیلست بر آنکه
همه ارزاق بید قدرت اوست ومتولّی آنست وبحسب حکمت ازا بر بندگان انزال میفرماید وبعد
از آن تنبیه میکند بر کمال سعت وقدرت خود بقوله وَلِلّٰهِ ومر خدایراست مَا فِی السَّمٰوٰتِ
آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی وَمَا فِی الْاَرْضِ وآنچه در زمینهاست از کرائن سفلی پس
در باب رعایت تقوی که موجب رعایت حقوق الناس وحقوق الله است میفرماید که وَلَقَدْ وَ
صَّیْنَا وهرآینه وصیت کرده ایم وفرموده اَلَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ آنانرا که داده شده اند کتاب
مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما یعنی یهود ونصاری وانبیائی که قبل از ایشان بوده اند وَاِیَّاکُمْ وشمارا
نیز وصیت میکنیم یعنی میفرمائیم اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ آنکه بپرهیزید از شرک وسایر معاصی بدانکه
کتاب اسم جنس است ومن متعلق بوصّینا یا باوتوا وایاکم عطف بر الذین وان تفسیر
به ذیرا که در معنی قولست ومساق آیه برای تاکید امرست باخلاص فلهذا قال عز وجل وَاِنْ
تَکْفُرُوْا برا داده قولست یعنی گفتیم ایشانرا که اگر کافر شوید یعنی منکر وصیت شوید ومخالفت حکم
کنید که آن امرست بتقوی فَاِنَّ لِلّٰهِ پس بدرستی که مر خدایراست مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه
در آسمانهاست وَمَا فِی الْاَرْضِ وآنچه در زمین است یعنی مالک جمیع مکونات است پس کفر
ومعاصی شما ضرری باو نرساند همچنانکه شکر وتقرب شما نفع باو نمیرساند ووصیت او شمارا
بتقوی بجهت راسخه اوست نه بجهت حاجت او پس تقریر این میکند بقوله وَکَانَ اللّٰهُ غَنِیًّا
وهست خدای بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان برند واگر نبرند حَمِیْدًا ستوده در ذات
خود اگر حمد او گویند واگر نگویند وَلِلّٰهِ ومر خدایراست مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانها
از ملائکه وستارگان وغیر آن وَمَا فِی الْاَرْضِ وآنچه در زمینهاست از ارکان وموالید
آن وتکرار این کلام ثالثا بجهت دلالتست بر آنکه او غنی وحمید است چه جمیع مخلوقات بحا
جت خود دلالت میکند بر غنای او سبحانه وبآنچه فایض میشود بر آن از وجود وانواع خصایص
دلالت میکند بر محمودیت او وَکَفٰی بِاللّٰهِ وبسنده است خدای وَکِیْلًا کافی مهمات بندگان

این راجعست بقوله یغن الله کلاً من سعته یعنی حق تعالی متکفل کفایت زوجین است پس کلام
واقع میان قوله یغن الله وکفی بالله معترض باشد بجهت تقریر این مدعا و بعد از ذکر غنای
خود از خلق بقوله ولله ما فی السموات وما فی الارض بیان کمال اقتدار میکنند بر خلق و ایجاد و ابدال
بعد از فنای ایشان ومیگوید اِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ مفعول یشا محذوفست وجواب دالست
بران یعنی اگر میخواست خدای که ببرد و فانی سازد شما را می برد و فانی میساخت اَیُّهَا النَّاسُ ای
مردمان وَیَأْتِ بِآخَرِیْنَ ومی آورد یعنی ایجاد میکرد گروهی دیگر را که منقاد و فرمان بردار
باشند ومرویست که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله دست بر پشت
سلمان نهاد وگفت آنها قوم این‌اند یعنی پارسیان و بنا برین خطاب راجع بمشرکان مکه است
که اعدای آنحضرت بودند پس در معنی کریمهٔ وان تتولوا یستبدل قوما غیرکم باشد وحق معنی آنست
که ای اهل شرک بنازو نعمت خود مغرور مشوید که همچنانکه امم سالفه را مانند قارون وعاد
وثمود و نمرود وفرعون که در عدد از شما بیشتر بودند هلاک کردیم بجهت عصیان وطغیان
ایشان شما را نیز بتوانیم که هلاک گردانیم وشما صید آید که این جهان باز پس ماندهٔ بسیار
کسانست که بجهت شامت اعمال قبیحه بعذاب مستاصل شده اند واگذاشته در خبرست که جبر
ئیل روزی نزد حضرت رسالت آمد در وقتی که دو مرد نزد آنحضرت حاضر بودند ودر بارهٔ
زمینی دعوی ومنازعت میکردند ومناقشه را از حد میگذرانیدند جبرئیل تبسم کرد حضرت
منشاء تبسم از وی پرسید گفت درین زمین که دو کس بر سر آن اینهم نزاع میکنند چهل هزار
مالک انرا یاد دارم اورده که بهلول مجنون در بعضی مواقف حج هرون الرشید رحمه الله را
در هودج دید وحجاب وی از چهار جانب مردمان را میزدند واز حوالی هودج میراندند
بهلول بر بالای برامد وگفت حدثنی عن فلان بن فلان انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه
وآله فی هذا المکان علی جمارله ولم یکن له ضرب ولا طرد هرون چون این بشنید پرسید که این کیست
گفتند بهلول است گفت هودج را باز دارید واو را نزد من آرید و برابر هودج هرون حاضر ساختند گفت
چه میگفتی بهلول یکبار دیگر این حدیث را باز گفت هرون گفت راست گفتی مرا وعظی مختصر بگوی
گفت ان الذی فی یدک کان فی ید غیرک ثم انتقل الیک وعنقریب سینتقل الی غیرک این ملک و
پادشاهی که در دست تست در دست غیر تو بود و بتو منتقل شد وزود باشد که از تو بدیگری
انتقال یابد هرون بگریست واو را هزار دینار بخشید گفت نستانم گفت بدرویشان قسمت کن

جواب داد که اولی آنست که آنرا باصاحبان او رد کنی این بگفت و بگذشت و درهمین معنی گفته
اند شعر دخل الدنیا قبلنا اناس ٭ وحلوا عنا وخلوا لنا ٭ ودخلناها کما قد دخلوه ٭ و
نخلیها القوم بعدنا ٭ نعمان بن منذر با عدی بن زید روزی بتماشا بیرون رفتند بمقبره
رسیدند عدی گفت ایها الملک هیچ میدانی که صاحبان قبور بزبان اعتبار چه میگویند گفت نه
گفت میگویند که ایها الرکب المجبون علی الارض المجدون کما انتم کنا نحن تکونون یعنی ای سوا
رانی که زنده اید بر روی زمین ومتمتع وبرخوردارید ما همچو شما بودیم و زود باشد که
شما همچون ما شوید نعمان از انجا برگشت واین عیش برو منغص شد روزی چند برا
مد دیگر باره هردو بیرون امدند و بمقبره مرور کردند عدی گفت ایها الملک میدانی که
این قبرها چه میگویند گفت نه گفت میگویند شعر من رآنا فلیحدث نفسه ٭ انه موف علی قرن
الزوال ٭ وصروف الدهر لا یبقی لها ٭ ولما تأتی به صم الجبال ٭ رب رکب قد اناخوا حولنا ٭
یشربون الخمر من ماء الزلال ٭ عمروا دهرا بعیش حسن ٭ امنی دهرهم بغیر عجال ٭ ثم اضحوا
لعب الدهر بهم ٭ وکذلک الدهر حالا بعد حال ٭ نعمان از انجا باز گشت و تماشا را رها کرد
گفت امشب سحرگاه نزد من آی که با تو مهمی دارم عدی سحرگاه نزد او رفت دید جامهٔ ملوکانه
افکنده و پلاس کهنه پوشیده انکه برخواست و ملک آنرا بگذاشت و با رهبانان بعبادت مشغول
شد و فرزندان او عابد شدند و دختر او هند بنت النعمان بر ظهر کوفه دیری بنا کرد و آنرا
دیر هند گویند هشام بن الکلبی گوید که چون خالد بن الولید عین التمر بگشاد احوال دختران
نعمان پرسید گفتند فرمان یافت و دیگری در بعضی دیرها بعبادت مشغولست بیامد و برو
سلام کرد و گفت حال شما چون بود و چون باین حالت رسید گفت قصهٔ ما درازست از جمله
روزی آفتاب برآمد هرچه در اقطار و نواحی بود بحکم ما بود هنوز آفتاب فرو نشده بود
هر که ما را میدید بر حال ما رحمتی می آمد وکان الله و هست خدای علی ذلک
برین ایجاد و ابداء و افنا قدیرا توانا و بلیغ القدرة بران این بیان کمال قدرت او سبحانه است
و تهدید بدانکس که میگرود باو و مخالفت مینماید بامر او و بعد از ان ذکر عظم ملک و اقتدار
خود میکند بانکه جزای دارین در قبضهٔ قدرت اوست و میگوید من کان یرید هر که
باشد که خواهد بعمل خود ثواب الدنیا پاداش این سرا چون مجاهد مثلا که از کار
جهاد برای غنیمت کند فعند الله پس نزد خداست ثواب الدنیا والآخرة پاداش

دنیا و آن خسیس است و یا دانش آخرت یعنی باید که طالب هر دو باشد مانند آنکه ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و یا باید که طالب اشرف باشد که آخرتست نه اخس که دنیا
ست پس طالب شود و اخاست خود باز دارد و اگر باشرف مایل گردد اخس تابع آن خواهد
بود چه اگر مجاهد فی الله مثلا برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمتست که غنیمت
دنیا در جنب آن بغایت محقر باشد و مع ذلک غنیمت دنیا نیز بوی رسد پس تحصیل اصل
باید کرد که فرع تابع اصلست کقوله تعالی من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه **وَكَانَ اللَّهُ
سَمِيعًا** و هست خدای شنونده همه قولها **بَصِيرًا** بیننده همه فعلها و عارف بهم ا
غراض پس هر کس را بحسب قصد و مجازات خواهد داد چون او سبحانه درین آیه ذکر
ثواب دنیا و آخرت کرد در عقب آن امر نمود بقسط و قیام و عرض و ترک میل و جوب مثوبا
دارین است و فرمود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه مومنان **كُونُوا قَوَّامِينَ** باشید
ایستادگان **بِالْقِسْطِ** یعنی جهد کنندگان در اقامت مراسم عدالت و مواظبت نمایندگا
بران **شُهَدَاءَ لِلَّهِ** باشید گواهان برای خدا این خبر دوم کونوا ست و میتواند که حال
باشد یعنی در حالتی که شاهد باشید برای او سبحانه باینوجه که ادای شهادت کنید براستی
وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ و اگرچه بر نفس شما باشد باینمعنی که اقرار کنید بحقی که در ذمت شما
باشد چه شهادت بیان حقست خواه بر شاهد یا بر غیر او و در حدیث آمده که قل الحق وان
کان علیک یعنی آنچه حقست بگوی و اگرچه بر تو باشد **أَوِ الْوَالِدَيْنِ** یا بر پدر و مادر
وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک **إِن يَكُنْ** اگر باشد مشهود علیه **غَنِيًّا** توانگر **أَوْ
فَقِيرًا** یا درویش یعنی غنی را برای غنا احترام میکنید در منع اقامت شهادت بر و و بر
فقیر بجهت افلاس او ترحم منمائید در امتناع از ادای شهادت برو **فَاللَّهُ أَوْلَىٰ
بِهِمَا** پس خدای سزاوارترست بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای
ایشان مصلحت نیست بران حکم نفرمودی این علت جواب آنست که قایم مقام او واقع شده و ضمیر
در بهما راجعست بآنچه کلام مذکور دلالت بران میکند و آن جنس غنیست و جنس فقیر نه
آنکه راجع باشد باحدهما و اگر نه بایستی که ضمیر موحد بودی پس مراد آنست که خدای سزاوارتر
ست بآنچه صلاح اغنیا و فقراست و چون حکمت او آنست که در اقامت شهادت رعایت غنی
و فقیر مشهود علیه نکنند بلکه بر طریقی که راضی باشد گواهی بران بدهند **فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ**

پس متابعت هوای نفس را **أَنْ تَعْدِلُوا** برای انکه میل کنید از حق و یا بجهت کراهت انکه عدل
کنید از عدل پس ان تعدلوا یا مفعول له است بلام علت است و یا بکراهت که مفعول له باشد **وَإِنْ تَلْوُوا**
و اکر به بجانید زبانهای خود را از کواهی راست و بروایت ابن عباس و سدی خطاب بحکامست
یعنی ای حکام شرع اکر به پیجانید السنه خود را از حکومت شرع **أَوْ تُعْرِضُوا** یا اعراض کنید از ادای
آن و کتمان ان نمایید **فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ** پس بدرستی که خدای هست **بِمَا تَعْمَلُونَ** از انچه
میکنید از عدل و میل **خَبِيرًا** دانا پس شما را بان مکافات خواهد داد این نوعیست از تهدید و
مبالغه و در آیه دلیلست بر وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و سلوک طریق عدل در نفس و
غیر در کنز العرفان اورده که این آیه دلالت میکند بر چند امر اول اقامت عدل در حکومت
مطلقا خواه بر نفس مقیم یا بر غیر او دوم وجوب اقرار انسان بر نفس خود بحقی که ثابت باشد
در نفس او سیوم وجوب اقامت شهادت بر والدین و این مذهب و این مذهب سید مرتضی
و ابن جنیدست و نیز دلالت برین میکند روایت ابن حصین و غیره و شیخ طوسی و اکثر
اصحاب گفته اند که شهادت ولد بر والد مقبول نیست چه این مستلزم تکذیب والد شاهد
میشود و این عقوقست که مانع قبول شهادتست و وجوب اقامت که مدلول آیه کریمه است
مستلزم قبول نیست زیرا که اقامت بمعنی صدوعست بحق و این اعم از قبول و عدم آنست و
درین که حکم جدا از جانب اب حکم دارد اما شهادت ولد بر ام و برای او مقبولست و همچنین
است برای اب و نیز مقبولست شهادت اب از برای ولد و بر و بجهت عموم ادله وجوب
اقامت و وجوب قبول بدون معارض چهارم وجوب اقامت بر همه اقارب و برای همه
ایشان بدون فرق میان ایشان و فقهای عامه درین مخالفت کرده اند زیرا که متضمن تهمت
است که مانعست از قبول و نیز ولد بعضی از والدست زیرا که از نطفه او مخلوقست و وا
لد ماده ولدست پس ولد جزء والد باشد پس هر یک از ایشان شاهد نفس خود باشند
و همچنین است کلام در اقارب و حق خلاف اینست اما اولا بجهت نص آیه کریمه و اما ثانیا
بجهت انکه تهمت مدفوعست بعدالت پس معارض ادله عامه نباشد و اما ثالثا بجهت
انکه بعضیت حقیقیه نیست بلکه مجازیست و هر یک را حکم نفس خودست و لهذا کاه هست که احد
هما حرست با انکه دیگری رقست و چون حق تعالی بیان اسلام و احکام ان نمود در عقب ان
امر بندکان فرمود بایمان و شرایط آن بقوله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانی که ایمان او

رده اید خطاب با مسلمانانست یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب چون ابن سلام و اصحاب او که
میگفتند ایمان داریم بتو و قرآن و بموسی و عزیر و توریه و دیگر بهیچ کتاب و هیچ پیغمبرا
یمان نداریم و گویند خطاب با کافرانست نیز میشاید بنابران مسلمانانرا میگوید ای کسانی که ایمان
آورده اید بدل و زبان آمنوا ثابت باشید بر ایمان خود بر ثانی منافقانرا خطاب میکند
که ایمان آرید بدل همچنانکه بزبان معترفید و بر ثالث مؤمنان کتاب را امر میکند که همچنانکه
ایمان آوردید ببعض کتاب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها زیرا که ایمان ببعض در حکم لا ایمانست
و بر رابع کافرانرا میگوید که شما که ایمان دارید بلات و عزی ایمان آورید بالله و رسوله
بخدا و فرستاده او که محمد است والکتاب الذی نزل علی رسوله و بکتابها که فرستاده
نزدیک رسول خود والکتاب الذی انزل و بکتابها نیز که یکبار فرستاده من قبل
پیش از قرآن محققان میگویند ای کسانی که ایمان آورده اید بحیثیت برهان ایمان آرید بر
سبیل کشف و عیان بطریق تحقیق و من یکفر بالله و هر که کافر شود بخدای وملا
ئکته و فرشتگان او وکتبه و بکتابهای او ورسله و بفرستادگان او والیوم
الآخر و بروز رستخیز فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعیدا گمراه شدنی
در غایت بعد از مقصد و در نهایت بعد از مقصود که اصلا راه نبرد بطریق حق ان الذین
آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند بموسی علیه السلام یعنی یهود ثم کفروا پس
کافر شدند بعیسی ثم ازدادوا کفرا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار
محمد صلی الله علیه و آله و یا آنکه مکرر ارتداد از ایشان صادر شود و بعد از ان اصرار نمایند بر کفر
و زیاده گردانند آنرا بتمادی در غی لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای
که بیامرزد ایشانرا چه مستحدست از ایشان که از کفر توبه کنند و بر ایمان رجوع نمایند زیرا
که قلوب ایشان زنگ گرفته و ابصار ایشان از ادراک حق تیره گشته نه آنکه مراد این باشد که اگر
ایشان باخلاص ایمان آرند حق تعالی قبول توبه ایشان نکند و ایشانرا نیامرزد و یا آنکه هر
کار بخاتمه آنست و خدای دانسته که خواتیم امور ایشان بکفر و طغیانست خبر کان در امثال
این محذوفست که لالیغفر متعلقست بآن و تقدیر اینست که لم یکن الله مریدا لیغفر لهم یعنی
حق تعالی اراده کند آنکه بیامرزد ایشانرا و لا لیهدیهم و نه اینکه راه نماید ایشانرا
سبیلا راهی که بحق باشد که آن ایمانست بلکه ایشانرا در وادی خذلان و ضلالت بگذارد

و یا راه جنت بایشان ننماید لقوله ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم و نزد زجاج و فرّا مراد ایمان
ایشانست بموسی و کفر ایشان بعد از فوت او و بعد از ان ایمان ایشان بعزیر پس کفر ایشان
بعیسی و بعد از ان کفر ایشان بانکار محمد و نزد حسن مراد باینها طایفهٔ اهل کتاب بودند که ا
رادهٔ تشکیک مؤمنی کردند از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و بجهت آن اظهار آن میکردند در
حضور ایشان و بعد از ان گفتند که شبهه ایشانرا عارض شده در امر محمد و نبوت او پس اظهار
کفر کردند و بر آن ثبات ورزیدند تا مردند و ذلک قوله تعالی و قالت طایفة من اهل الکتاب
آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره و از ابن عباس مرویست که درین
آیه داخلست هر منافقی که در عهد رسول بود خواه در بر و خواه در بحر و این قول اصح اقوالست
و مؤید اینست که بعد ازین میفرماید که بشّر المنافقین بشارت ده منافقان را بر سبیل
تهکم یا خبر کن بجای بشارت بانّ لهم بآنکه مر ایشانراست عذابا الیما عذابی درد
ناک الذین منافقان آنانند که یتخذون الکافرین میگیرند کافرانرا اولیاء دوستان
خود من دون المؤمنین از غیر مؤمنان اسم موصول در محل نصب یا رفع است
بر ذم ای ارید الذین یا هم الذین پس بر سبیل انکار میفرماید که ایبتغون آیا میطلبند
عندهم العزة نزدیک کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوت فانّ العزة پس بدرستی
که عزت و ارجمندی لله مر خدایراست جمیعا همه آن نصب این بر حالست یعنی در حالتی که جمیع
عزت از جانب حضرت اوست پس متخذ نیست که کسی که وی اورا عزیز نکرده باشد و او سبحانه
عزت را از برای اولیاء خود نوشته حیث قال ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین پس عزت
غیر ایشان نسبت بعزت اولیاء او سبحانه هیچ نمیماید و چون حق تعالی ذکر منافقان کرد
و موالات ایشان مر کفار را در عقب آن نهی میفرماید از مجالست و مخالطت ایشان و
میفرماید که و قد نزّل علیکم و بدرستی که خدای فرو فرستاد بر شما ای مؤمنان
فی الکتاب در قرآن بدانکه حق تعالی در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهز
یان قرآن ننشست و برخاست نکنند و آن آیت اینست که و اذا رایت الذین یخوضون
الآیه اینجا در مدینه تذکار آن میکنند و میگوید حق تعالی در مکه قرآن فرستاده بود که ان
اذا سمعتم بدرستی که چون بشنوید آیات الله آیتهای خدایرا از قرآن یکفر بها در
حالتی که کافر میشوند بدان و یستهزأ بها و استهزا کرده میشود بآن ذکر این حال برای

ابرار

آیات جهت تقیید نهیست از مجالست در این قوله که فلا تقعدوا معهم پس منشینید
با کافران و مستهزیان ضمیر راجعست بمدلول علیه یکفر بها ویستهزا بها و این جزای
شرطست و معنی آنکه هرگاه ایشان هارب و معاند و مستهزی باشند و غیر مرجو الا
یمان با ایشان منشینید و موید اینست غایت نهی اعنی قوله حتی یخوضوا تا وقتی که
خوض نمایند و شروع کنند فی حدیث غیره در سخنی غیر استهزا انکم اذا
بدرستی که باشید آنهنگام که نشست و خواست کنید با ایشان در حین ایشان باستهزا
مثلهم مانند ایشان در گناه زیراکه اقادر اید بر اعراض ایشان و انکار بر ایشان و با وجود
این راضی هستید بصحبت ایشان و یا مثل ایشانید در کفر اگر باین راضی باشید و یا آنکه منافقا
عده میکردند با خایضان در قرآن از احبار منافقان بودند و دال برینست ان الله
جامع المنافقین بدرستی که خدای جمع کننده منافقانست والکافرین و کافرویدکان
یعنی قاعدان و متحدثان فی جهنم در دوزخ جمیعا همه ایشان همچنانکه متفق و مجتمع
بودند در دنیا بر عداوت مؤمنان و مظاهرت بر ایشان از ملحقات است بجهت وقوع آن
میان اسم و خبر و لهذا بعد از ان فعل واقع نشده و افراد مثلهم جهت آنست که در حکم
مصدرست و بجهت اضافه ان بجمع مستغنی از جمع شده و آیه دلالتست در تحریم مجالست
باگروه نزدیکان ایشان بآیات خدای و استهزا بآن و بر اباحت مجالست با ایشان نزد خوض
ایشان در حدیث دیگر از حسن نقلست که اباحت قعود با کفار نزد خوض ایشان در حدیث
غیر کفر استهزا بقرآن منسوخ است بآیه فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و نیز در آیه
دلالتست بر وجوب انکار کفر با قدرت بر ان و زوال عذر و بر آنکه هرکه ترک انکار آن
نماید با قدرت بر ان و مخطی و آثمست و نیز متضمن دلالتست بر تحریم مجالست ایشان
و اهل بدعت از هر جنسی که باشند و بعضی از علما تفسیر قایلند باین و عبد الله مسعود
و ابرهیم و ابو وایل نیز برینند و ابرهیم گفته که از جمله اینست که شخصی در مجلس سخنی
بدروغ گوید و جلسای او از ان بخندند پس ایشان مسخوط حق تعالی باشند و عمر بن عبد
العزیز قایل اینست و مرویست که روزی صایمی با قومی نشسته بود که بشرب خمر مشغول
بودند عمر عبد العزیز صایم را تعریض کرد و عیاشی باسناد از علی بن موسی الرضا علیهما
السلام در تفسیر این آیه فرموده که اذا سمعت الرجل یجحد الحق و یکذب به و یقع فی اهله

فئة من عنده ولا تقاعده یعنی هرگاه بشنوی که مردی جاحد حق است و تکذیب آن
میکند و اهل حق را مذمت میکند پس از نزد او برخیز و با او منشین و از ابن عباس
مرویست که حق تعالی درین آیه امر فرموده باتفاق و نهی کرده از اختلاف و فرقه و
مراد خصومتست و طبری و بلخی و جمعی از مفسرین بر بینند و جبائی گفته که اگر سخنی غریب
بجایضین نشسته باشد بحیثیتی که او از آنها را شنود و قادر بر انکار ایشان نباشد آن
جلوس او محظور نخواهد بود بلکه محظور مجالست با ایشان بدون اظهار کراهت
آنچه شنود و بیند و نیز گفته اند که در آیه دلالتست بر بطلان قول نفاة اعراض و قول
کسانی که میگویند غیر اجسام وجود خارجی ندارد بعد از آن در وصف منافقان و کافران
میفرماید که الذین یعنی اهل نفاق و کفر آنها اند که یتربصون انتظار میبرند بکم
بشما و بنابرین که الذین صفت کفار و منافقین باشد مجرور المحل خواهد بود و محتملست
که بدل الذین یتخذون باشد یا مرفوع یا منصوب بر ذم باشد و خبر آن قوله فان کان
لکم پس آنها که منتظر وقوع نکبت اند بشما اگر وقوع شود مر شما را فتح من الله
فتحی و نصرتی از نزدیک خدا قالوا گفتند منافقان ایشان مر شما را الم نکن معکم
آیا نبودیم با شما و مددکاری نکردیم شما را پس سهم غنیمت ما را بدهید وان کان و اگر
بود للکافرین نصیب مر کافران را بهره از حرب یعنی غلبه کردند بر مومنان قالوا گفتند
مر کافران را الم نستحوذ علیکم آیا ما غالب و مستولی نبودیم بر شما و نمیتوانستیم که
شما را بکشیم استفهام برای تقریرست یعنی قدرت بر قتل شما داشتیم اما دست باز کشیدیم
و شما را باقی گذاشتیم و نمنعکم و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم من المؤ
منین از مومنین بانکه سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل
شدند تا غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید بدانکه استحواذ بمعنی
استیلاست و قیاس در ان استحاذ بیستجید استحاذه است و عدم اعلال ان بر طریق
شذوذ است بجهت تنبیه بر اصل و تسمیه ظفر مسلمانان بفتح و ظفر کافران بنصیب جهت خست
حظ کفارست چه آن مقصورست بر امور دنیوی سریع الزوال فالله یحکم بینکم پس
خدای حکم کند میان شما که مومنانید و منافقان یوم القیمة روز رستخیز که غیر از وکسی را
دعوی حکومت نباشد یعنی اگر در دنیا کفار را بر مومنان دستی بوده باشد از قتل و قهر و نهب

واسر و غیر آن از وجوب علیه اما در آخرت ایشان را علیه نباشد وَلَنْ یَجْعَلَ اللّهُ
و هرگز نکرداند خدای و ندهد لِلْکافِرِینَ مر کافران را عَلَی الْمُؤْمِنِینَ بر مؤمنان در
روز قیامت سَبِیلاً حجتی که بدان ایشان را ملزم سازند و در دنیا ندهد ایشان را بر مؤمنان
دستی بایمعنی که در حجت بر ایشان غالب نتوانند شد و اگرچه در قوت از ایشان در
پیش باشند و اصح آنست که این در روز قیامت باشد چه آن منقولست از امیر المؤمنین
علیه السلام و ابن عباس و بنابرآنکه در دنیا باشد جبائی گفته که میشاید که مراد بغلبه در
قوت باشد زیراکه غلبهٔ کفار از فعل حق تعالی نیست چه او سبحانه فاعل قبیح نیست بخلاف
غلبه و قوت اهل ایمان که بتایید الهی است در کنز آورده که فقها استدلال کرده اند باین
آیه بر چند مسئله اول آنکه بندهٔ کافر چون مسلمان شود و برا اجبار کنند بر بیع بمسلمانی و
چون امتناع نماید از بیع حاکم او را بفروشد و ثمن را باو تسلیم کند دوم صحیح نیست بیع
عبد مسلم بر کافر سیم صحیح نیست اجارهٔ عبد مسلم بکافر و اجاره حر نفس خود را بکافر
بجهت خدمت صحیح نیست و اما اگر اجاره برای خدمت باشد صحیح یا آنست که از برای مطلق
عملست و آن صحیح است زیراکه در حکم دینست و یا اجری مخصوص و درین دو قولست یکی
منع بجهت آیهٔ مذکوره و دیگری جواز بجهت عدم استلزام سبیل و این قویست چهارم رهن
عبد مسلم نزد کافر یا قبض او جایز نیست و یا عدم قبض او اصح جواز آنست پنجم جایز نیست
وکالت کافر بر مسلم خواه آنکه موکل مسلم باشد یا کافر ششم وصیت صحیح نیست که کافر
وصی باشد بر صبی مسلم هفتم صحیح نیست اعاده عبد مسلم بر کافر هشتم هرگاه ام ولد
کافر مسلمان شود جایز نیست بیع آن بر اقوای وجهین نهم وصیت صحیح نیست بعبد مسلم
برای کافر و همچنین صحیح نیست وقف عبد مسلم برو و نه هبهٔ او برای او حاصل که هر چیزی
مستلزم ادخال بنده باشد در ملک کافر یا در سلطنت او باطلست بحکم آیهٔ مذکوره بعد
ازان از احوال قبیحهٔ اهل نفاق خبر میدهد بقوله اِنَّ الْمُنافِقِینَ بدرستی که منافقان یُخادِ
عُونَ اللّهَ مکر میکنند با دوستان خدای و اظهار و اخفای کفر وَهُوَ خادِعُهُمْ و خدای
جزا دهنده است ایشان را بر مکر و فریب ایشان و الجبائی باشد که روز قیامت ایشان را نیز
نور دهند چنانچه مؤمنان را داده باشند و چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند
و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منتفی گردد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ

افتند و نیز آنچه در صورت خداعست از جانب خدا با ایشان آنست که ایشان را فرو گذاشته و قدرت را با ایشان داده و وسوسه را فرموده تا شمشیر از ایشان باز داشته احکام اسلام بر ایشان اجرا میکند با آنکه میداند که کافرند تا هم در دنیا مبتلا باشند بجهت تکلیف عبادات ظاهر ایمان و هم در آخرت معذب بجهت بطن کفر و گویند حق تعالی جزای خداع را خداع خواند بجهت ازدواج از قبیل وجزاء سیئة سیئة مثلها و مکروا و مکر الله و مزیت تبیین در صدر سوره البقره سمت ذکر یافته و اذا قاموا و چون برخیزند منافقان الی الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند در حالی که کاهلان باشند و متثقل مانند کسی که باکراه او را بر کاری داشته باشند یراؤن الناس مینمایند خود را بمؤمنان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مؤمنانند و اگر کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله ایشان را نمی بیند ترک نماز میکنند و بدانکه مراءاة مفاعلة است ماخوذ از رؤیت بمعنی تفعیل چون نعم و ناعم و یا از برای مقابله است چه مرائی عمل خود برائی مینماید و رائی استحسان خود را باو مینماید و لا یذکرون الله و یاد نمیکنند خدا را الا قلیلا مگر یاد کردنی اندک چه مرائی عبادت مکر در حضور کسی که او را بیند و این اقل احوال مرائیست یا قلت ذکر ایشان این وجه است که یاد خدا میکنند بزبان یا بدل و یا نسبت بذکر دل اندکست و گویند که مراد بذکر صلوتست و یا ذکری که در صلوة است چه ایشان در صلوة همین تکبیر و تسلیم میکنند تا آن بدانند که ایشان نماز میگذارند و بجهت آن از شمشیر اهل اسلام شوند و بآن حفظ اموال و نسوان و اولاد خود کنند چنانکه عبد الکریم بن ابن العوجاء منافق را دیدند که نماز نیکو میگذارد گفتند این مباینت طریق تست چرا بآن اقدام میکنی جواب داد که عادت البلد و ریاضة الجسد و حمایة الاهل والولد و بدانکه میتواند بود که مراد بقلت ذکر نفی مطلق باشد یعنی اصلا از ایشان ذکری صادر نشود که برای قربت باشد و گویند وصف ذکر بقلت جهت آنست که حق تعالی قبول آن نکند بجهت ریا و عدم خلوص قربت و هر چه مردود حق تعالی باشد قلیل باشد چه امرا از برای طمع دنیا میکنند و هر چه در دنیاست در نهایت حقارت و قلت است و ذکر خدای که محض قربت باشد از همه چیزی بزرگترست و لذکر الله اکبر عیاشی باسناد خود از مسعدة بن زیاد نقل کرده که ابو عبد الله علیه السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت فرموده که از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله پرسیدند که فیم النجاة غدا فردا نجات بچه چیز باشد

فرمود

فرموده نجات آنست که مخادعه نکنند با خدای تا خدای با ایشان مخادعه نکند و هر که خدای مخادعه
کند با او خادع نفس خود باشد کنند مخادعه حق تعالی بچه چیز است گفت بانکه شخصی عمل کند بآنچه حق تعالی
فرموده و مراد او غیر سبحانه باشد پس از شرک بخدای بترسید که فردای قیامت مرائی را
باین چهار اسم خوانند که یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر حبط عملک و بطل اجرک فلا خلاف
الیوم فالتمسوا اجرک ممن کسبت العمل له یعنی مرائی را گویند که ای نگرونده ای فجور کننده وای
غدر نماینده وای زیان کننده عمل تو باطل شد و اجر تو باطل گشت پس مر ترا امروز هیچ نصیبی
نیست و طلب اجر خود کن از آنکسی که کسب عمل برای او کرده و در حدیث قدسی است که من عمل
لی عملا اشرک فیه غیری ترکته لشریکه هر که عملی کند از برای خود یک من که غیر مرا در آن شریک
گرداند آنرا از برای شریک آن باز دادم و قوله مُذَبْذَبِينَ حالست از ضمیر یراؤن یعنی
نماز را بمردم مینمایند در حالتی که مترددند و متحیرند بَيْنَ ذَٰلِكَ میان کفر و ایمان و یا
حالست از ضمیر یذکرون یعنی ذکر خدا میکنند در حالتی که مترددند میان کفر و ایمان
یا منصوب باشد بر ذم یعنی مذمت میکنم تردد نمایندگان لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ نه
با گروه مومنانند بجهت کفر باطن تا ایشان را باشد هر چه آنان راهست وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ
و نه با جماعت کافرانند بجهت اظهار کلمهٔ اسلام بزبان ملخص سخن آنست که نه مومن مخلص
باشند و نه کافر صریح این کلام برای تفسیر ذبذبهٔ ایشانست و ذبذبه بمعنی مضطرب ساختن
شیٔ است و اصل آن ذب است بمعنی طرد وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را خدای
فرو گذارد و خذلان نماید و یا راه بهشت ننماید یعنی بجهت عناد و جحود او با وجود
علم او بحقیقت ملت اسلام حق تعالی نظر لطف و توفیق از و باز دارد و از طریق جنت
او را منحرف سازد فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا پس نیابی مر او را راهی بحق و صواب و نظیر
اینست قوله تعالی ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور و معنی اضلال من نور و
وجوب آن در سورهٔ البقره مذکور شده از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله منقولست
ان مثلهم مثل الشاة العایرة بین الغنمین تتحیر فتنظر الی هذه والی هذه لا تدری
ایهما تتبع مثل منافقان مانند مانند گوسفند ایست که در میان دو گله گوسفند گذرد
و متحیر و سرگردان و نظر باین گله کند و بان گله و نداند که تابع کدام شود و بکدام
ملحق گردد و بعد از بیان حال منافقان مومنانرا نهی میکند از موالات کافران همچنانکه

عمل اهل نفاقست بقوله یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تتخذوا
الکافرین فرامگیرید کافران را اولیاء دوستان من دون المؤمنین بجز مؤمنان
چه این عمل منافقانست که با دشمنان خدا دوستی کنند پس با ایشان متشبه شوید تا مثل
ایشان باشید اتریدون استفهام برای تقریرست یعنی هر آینه میخواهید ان تجعلوا
لله علیکم آنکه بگردانید خدا را بر عذاب خود سلطانا مبینا حجتی روشن که آن
موالات کافرانست نمیشود مگر بعد از قیام حجت بر و پس اطفال بجهت ذنوب آبا معاقب
نگردند و نیز دانست برانکه حق تعالی را بر هیچکس حجت نیست مگر که بعد از معصیت ایشان
حاصل که حق تعالی میفرماید که موالات با کفار مکنید تا آن حجتی نگردد بر نفاق شما و بجهت
آن معذب نگردید بعذاب اهل نفاق ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار بدرستی که منافقان
در طبقه زیرترین اند از دوزخ یعنی در قعر جهنم باشند پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد
و این بجهت آنست که کافرند و کفر را با خداع و مکر و استهزا کرده اند پس اخبث کفره
باشند و تسمیه طبقات هفتگانه دوزخ بدرکات بجهت آنست که متدارک و متتابعند و
بعضی دیگر در کشف الاسرار آورده اند که چون منافقان را بدوزخ حکم کنند و ایشان را
بدرکه اول در آرند مالک گوید یا نار خذیهم ای آتش ایشان را بگیر آتش گوید که حکم بر
بانست و زبان ایشان بر کلمه جاری بوده هر چند که بمجاز میگفته اند که ما در سوختن ایشان
دخل نمیکنیم و بر همین سؤال در هر درکه آتش از احراق آن ابا کنند تا بدرکه هفتم رسند
آتش آن درکه گوید حکم بر دلست بر بیا دید تا نشانه کفر و ایمان را ببینیم چون در دل ایشان
نگرند جز شرک نباشد آتش در ایشان بپیچد و ابد الاباد در آتش بمانند و لن تجد
لهم و نیابی تو مر ایشان را نصیرا یاری که حمایت نموده ایشان را از درکه بیرون آرد در خبرست
که حق تعالی در بن درکه تابوتها وضع فرموده از آتش و آنجا جای منافقان باشد از عبد الله
عمر نقلست که سه گروهند که روز قیامت عذاب ایشان بیشتر از عذاب کسانی باشد که منافقان
و کافران بمائده عیسی و آل فرعون چه در باره منافقان فرموده که ان المنافقین فی الدرک
الاسفل و در حق نگروندگان بمائده گفته که فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین
و در شان آل فرعون میفرماید که ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و اینکه در حدیث
واقع شده که ثلث من کن فیه فهو منافق و ان صام و صلی و زعم انه مسلم من اذا حدث

کذب

کذب واذا وعد اخلف واذا ائتمن خان یعنی سه خصلتست که در هرکه باشد او منافق
است واگرچه روزه دارد ونماز گذارد و دعوی اسلام یکی آنکه چون سخن کند دروغ
گوید دوم چون وعده دهد خلاف کند سیوم چون او را امین دانند خیانت کند
این از باب تغلیظ و تشبیه است وحقیقة از منافقان نیست و مستوجب عذاب
ایشان نیست واین عذاب اسفل درکات مر ایشان راوقتیست که با صفت کفر ونفاق بمیرند
که اگر از آن تایب شده باخلاص ایمان آرند از جملهٔ اهل ایمان باشند و متصاعد درجات
ایشان کما قال جل ذکره اِلّا الَّذینَ تابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَ اَصْلَحُوا و با
صلاح آرند آنچه فاسد کرده بوده باشند از اسرار واحوال و خبث عقاید در حال نفاق
وَ اعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ وچنگ در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله
وَ اَخْلَصُوا دینَهُمْ و خالص و پاکیزه کردانند دین خود را لِلّٰهِ برای خدای یعنی طاعت
نکنند مگر برای رضای حق تعالی آنکه در هنگام نفاق قصد میکردند از ریا و سمعه فَاُولٰئِکَ
پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف اند مَعَ الْمُؤْمِنینَ با مؤمنان
باشند و از شمارهٔ ایشان در هر دو سرای و نکفت فاولئک المؤمنون یا من المؤمنین بجهت
غیظ و غضب بر ایشان وَ سَوْفَ یُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنینَ و زود باشد که بدهد
خدای مؤمنان را اَجْراً عَظیماً مزدی بزرگ و ثواب جمیل و ایشان با ایشان شریک باشند
بعد از آن خطاب با هل نفاق میکند که تایب و مؤمن شده باشند و اصلاح نیات و
اعمال کرده و میکوید ما یَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذابِکُمْ چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا
عذاب کند شما را استفهام برای انکارست و معنی آنکه البته عذاب نکند شما را
اِنْ شَکَرْتُمْ اگر شکر گوئید بر نعم او وَ آمَنْتُمْ و تصدیق کنید بوحدانیت او و زوی
تحقیق خلاصهٔ معنی آنست که عذاب کردن خدا شما را نه بجهت استیفای غیظ اوست
و یا دفع ضرر از او و یا استجلاب نفع با وجه او غنی متعالیست از نفع وضرر و در بعضی
از ادعیهٔ ماثوره از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم واقع شده که سبحانه من لا یزید
طاعة المطیعین ولا ینقصه معصیة العاصین پس آنکه مصر بکفر را معاقب میسازد
بجهت آنست که اصرار او بران مانند سوء مجازیست که مؤدی بمرض شود و چون آن
زایل شد بایمان و شکر او از آن بری باشد از نتیجهٔ آن خلاص کشت و تقدیم شکر بجهت

آنست که ناظر او را دراک نعمت میکند وبعد از ان بوسیلهٔ الهام شکرگذاری آن منعول
میشود وبعد از ان امحان نظر میکند ومنعم را می شناسد وایمان می آورد وَكَانَ اللَّهُ
شَاكِرًا و هست خدای ثواب دهندهٔ شاکران عَلِيمًا دانا بحقوق شکر وایمان الجزء
السادس من الاجزاء الثلثین بدانکه حق تعالی ذکر اهل نفاق کرد که آن اظهار خلاف ابطان
است در عقب آن بیان نمود که چنین نیست هرچه در نفس واقع شود اظهار ان جایز باشد
چه میتواند بود که آن ظنی باشد که احتمال طرف مرجوح او موافق واقع باشد نه طرف راجح واگر
ایضا محقق باشد واحتمال خلاف آن نباشد اظهار ان جایز نیست فقال الله تعالی لَا يُحِبُّ
اللَّهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ بدی گفتار
إِلَّا مَنْ ظُلِمَ مگر آشکارا کردن کسی را که بر وستم کرده باشند یعنی دعا کردن او بر
ظالم واظهار تظلم نمودن از دست او ومرویست که شخصی جمعی را بضیافت برد وطعام
نزد ایشان حاضر نساخت ایشان که میرسیدند از بی مروتی او حکایت میکردند مردمان
ایشان را بران شکایت عتاب کردند این آیه در عذر آن قوم نازل شد وبدانکه جهر بسوء
بر اعم از غیبت وبهتانست چه آن شامل جمیع مذمت است اعم از انکه مطابق واقع
باشد یا نه وتفصیل وتبیین اقسام غیبت وفرق میان آن وبهتان در سورهٔ الحجرات
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی در مجمع اورده که در معنی این کلام مفسران چند
وجه است یکی انکه حق تعالی ستم دوست ندارد مگر از کسی که مظلوم باشد در دین
که او را جایزست که انتقاد نماید از ان ظالم در وقت فرصت واو را نبود وفعل ابدا
رسانید واین قول حسن وسدی است ومروی از ابی جعفر علیه السلام ونظیر اینست
وانتصروا من بعد ما ظلموا دوم انکه دوست ندارد خدا بانکه جهرا دعائی کنند بر کسی
مگر بر انکس که ظلم کرده باشد یعنی در نصورت مظلوم را جایزست که ظالم را دعای
کند واین قول از ابن عباس مرویست ومنه قول قتاده رفع الصوت بما یسوء الغیر
الا المظلوم یدعوا علی من ظلم سیوم مراد اینست که دوست نمیدارد خدا که احدی را
مذمت کند وشکایت او نماید وببدی نام او برد مگر که مظلوم باشد چه جایزست
او را که شکایت کند از ظالم واظهار امر او کند وببدی نام او را ذکر کند نماید وظلم
او را بر مردمان ظاهر سازد تا مردمان از و برحذر باشند واین قول مجاهدست

در خبر است که رسول صلی الله علیه وآله بمردی بگذشت که با کسی میکرد برو سفاهت
مینمود و ان مرد میگفت که حسبی الله رسول صلی الله علیه وآله او را گفت ابده من نفسک عذرا فاذا
عجزت فقل حسبی الله یعنی اول از خویشتن اظهار عذر کن و انگه که عاجز شوی بگوی حسبی الله
و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که ردّ الحجر من حیث اتاک فان الشر لا یدفعه الا الشر یعنی سنگ
هم از انجا که آمده باشد باز فرست که شر را جز بشر دفع نتوان کرد **وکان الله سمیعا**
علیما و هست خدای شنونده اقوال بندگان دانا بافعال ایشان و بعد از رخصت مظلوم در ا
نتقام مردمان را بر فعل خیر و احسان و عفو و تجاوز از گناه ترغیب میفرماید که **ان تبدوا**
خیرا اگر اشکارا کنید نیکوئی و خیر طاعت را **او تخفوه** یا بپوشانی بجای ارید انرا **او**
تعفوا یا عفو کنید **عن سوء** از بدی که شما را بران مواخذه شده این مقصود بالذکر
است و ذکر ابدا خیر و اخفای آن بسبب آنست و لهذا بران مرتب ساخته است قوله
فان الله کان پس بدرستی که خدای هست **عفوا** بسیار عفو کننده از عصیان با
وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان **قدیرا** توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان
درین آیه تحریص مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و با انکه رخصت
تظلم داده از سر آن درگذرند العفو عن قدرة فضل عن الکرم در مجمع آورده آیه اولی دالست
بر انکه هر که هتک ستر خود کند و اظهار فسق خود نماید جایز است مر غیر را که اظهار آن نماید و در
حدیث آمده که قولوا فی الناس ما فیه یعرفه الناس ولا غیبة الفاسق و نیز دالست بر اباحت انتصار
از ظالم بشرط انکه بر حد ظلم توقف نماید و از ان درنگذرد و آیه ثانیه ترغیب است در مکارم ا
خلاق و نهی از کشف عیوب خلق و اختیار تنزه از ارادهٔ قبایح و چون حق تعالی ذکر
منافقان نمود در عقب آن ذکر منافقان نمود در عقب آن ذکر اهل کتاب و مؤمنان
میکند بقوله **ان الذین یکفرون بالله** بتحقیق و یقین که آنها که کافر میشوند بخدای **و**
رسله و به پیغمبران **و یریدون ان یفرقوا** و میخواهند که جدائی افکنند **بین**
الله و رسله میان خدا و رسولان او بانکه ایمان آرند بخدا و کافر شوند به پیغمبران
و یقولون نؤمن ببعض و گویند که ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران **و نکفر ببعض**
و کافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی
و محمد **و یریدون ان یتخذوا** و میخواهند که فرا گیرند **بین ذلک سبیلا** میان ایمان و

کفر داهی و حال انکه واسطه نیست زیرا که حق تعالی مختلف نمیباشد پس ایمان بخدا تمام نمیشود
مگر بتصدیق جمیع رسل وی که کافر ببعض مانند کافر باشد بکل در ضلال کما قال وما بعد الحق
الا الضلال اولئك آن گروه که میان ایمان و کفر طریق مینهند هم الكافرون ایشانند
کافران و ناگرویدگان یعنی کاملند در کفر حقا مصدر موکد لغیره است یعنی اینکه ایشان در
کفر کامل اند حقیقت و ثابت در نفس الامر حق و ثبوتی موافق واقع و میتواند بود که صفت
مصدر کافرین باشد بمعنی هم الذین کفروا کفرا حقا ای یقینا محققا یعنی ایشان کافرند کفری
محقق و متیقن پس اطلاق اسم ایمان بر ایشان غیر حق باشد واعتدنا للكافرين و آماده کرده
ایم برای کافران عذابا مهينا عذابی خوار کننده و مقرون باستخفاف و اهانت و بعد از ذکر
وعید اهل نفاق بیان وعده مؤمنان حقیقی میکند که والذين آمنوا و کسانی که ایمان
آورده اند بالله ورسله بخدا و بفرستادگان او ولم يفرقوا و جدا نکردند
بين احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهم گرویده اند اولئك آن گروه
که مؤمنان حقیقی اند سوف يؤتيهم زود باشد که بدهیم و حفص بصیغه مغایب
خوانده یعنی خدا بدهد ایشان را اجورهم مزدهای ایشان را که بهشت عدن است که بآن وعده
داده است وكان الله غفورا و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان رحيما مهربان
بتضعیف حسنات ایشان بدانکه دخول بین بر احد و حال انکه مقتضی تعدد است بجهت عموم آنست
چه آن در سیاق نفی واقع شده است و تصدیر ایتاء اجور بسوف برای انکه آن مقتضی تعدد
است بجهت عموم آنست چه آن در سیاق نفی واقع شده است و تصدیر ایتاء اجور بسوف
برای توکید وعد است و دلالت بر انکه کاین و ثابت لا محاله و اگرچه متاخر است و چون حق تعالی
انکار نمود بر یهود در تفریق میان رسل و ایمان در عقب آن بیان انکار کرد بر ایشان طلب
محالات با ظهور آیات و معجزات که هر یک از ان کافی بود در معرفت صدق آنحضرت و
صحت نبوت او و فرمود که يسئلك اهل الكتاب سؤال میکنند از تو اهل کتاب
و ایشان احبار یهود بودند چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان که بجناب
رسالت مآب صلی الله علیه و آله آمده گفتند اگر راست میگوئی که پیغمبری بیکبار کتابی بیار
چنانچه بموسی علیه السلام آمد پس حق تعالی از ین خبر میدهد که احبار یهود از تو میخواهند
ان تنزل عليهم انکه فرود آوری بر ایشان بیکبار كتابا من السماء کتابی از آسمان چون

تورات

توریة و یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی که ما معاینه به بینیم که فرود می آید یا بنام
ما هر یک کتابی بیاید که نوشته باشد که تو رسول خدائی چون این سؤالات از روی تعنت بود
سمت اجابت نیافت و حق تعالی در تسلیه خاطر عاطر آنحضرت که از این سؤال ملول شده بود
فرمود که ای محمد ملول و غمگین مشو **فقد سألوا موسی** پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل
که این گروه از ایشانند درخواستند از موسی علیه السلام **اکبر من ذلک** بزرگتر از این در
خواستن در انوار گفته که دخول فا در فقد سألوا موسی بجهت آنست که جواب شرط مقدر است
ای ان استکبرت ما سألوه منک فقد سألوا موسی و این سؤال اگرچه از آبای ایشان صادر شده
بود لیکن اسناد آن با ایشان بجهت آنست که ایشان اخذ مذهب آبای خود بودند و تابع آن و حقیقت
معنی آنست که عرق ایشان راسخ است درین سؤال و اینکه اقتراح این امر میکنند بر تو از جهالات ایشان
نیست بلکه ظهور این از آبای ایشان شده است در وقتی که کلام حق شنیدند **فقالوا** پس گفتند
که ای موسی **أرنا الله جهرة** از روی عیان و آشکارا پس تقدیر کلام أرنا الله جهرة است
و نصب جهرة بر تمیز و میتواند بود که منصوب بر حالیت باشد یعنی مجاهرین معاینین
یعنی در حالتی که معاینه کنندگان باشیم او را **فأخذتهم الصاعقة** پس فرا گرفت ایشا
نرا صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد و همه ایشانرا بسوخت **بظلمهم** بسبب ظلم ایشان یعنی
تعنت ایشان بسؤال محال که طلب رؤیه است و تفصیل این قصه در سورة البقرة در آیه فأخذتکم
الصاعقة بظلمهم سمت تحریر یافته و بدانکه منطوق کلام فقد سألوا موسی اکبر من ذلک دلیلست
بر آنکه موسی طلب رؤیه از برای خود نکرده بلکه برای قوم خود کرده و نیز دلیلست بر آنکه
رؤیت حق تعالی محالست چه حق تعالی فرموده که اسئلهٔ رؤیه اکبر از تنزیلیست که احبار یهود از
تو سؤال میکنند بر وجه تعنت که آن انزال کتابست دفعة واحدة و هرگاه سؤال تعنت محض کفر
باشد پس طلب رؤیه اکبر از آنست بطریق اولی و لهذا بجهت تعنت صاعقه بر احبار یهود که
معاصر پیغمبر بودند نازل شد و اینکه بعضی از اهل خلاف گفته اند که استحالهٔ رؤیه
در دنیا مقتضی امتناع رؤیه در دنیا مقتضی امتناع رؤیه در دنیا مقتضی امتناع رؤیه نیست
مطلقا مخالف ادلهٔ عقلیه است بعد از آن بیان جنایت ثانیهٔ ایشان نمود که در اوایل اثبات
اعتراف کرده بودند و فرمود که **ثم اتخذوا العجل** پس فرا گرفتند گوساله را بخدائی **من
بعد ما جاءتهم البینات** از پس آنکه آمده بود معجزات روشن بموسی علیه السلام مراد

محو این بود که غیر توریه بود زیرا که در این وقت هنوز توریه با ایشان نیامده بود فَعَفَوْنَا
عَنْ ذَلِكَ پس عفو کردیم از ایشان این گناه را با وجود عظم آن بسبب آنکه توبه کردند این
اخبار اوست از سعت رحمت و مغفرت خود بر وجهی که هیچ خطیه مانع توبه نیست که
مستتبع مغفرت هر چند که از آن عظیمتری نباشد وَآتَيْنَا مُوسَى و دادیم موسی را
سُلْطَانًا مُبِينًا تسلطی که ظاهر بود بر ایشان و از جمله آن بود که گوساله پرستانرا امر کرد
که یکدیگر را بکشید که توبه شما منحصر است در این ایشان فرمان او بجای آورده شمشیر در یکدیگر
یکدیگر نهادند و میکشتند تا آنکه اکثر ایشان کشته شدند چنانکه در سورة البقره مذکور شد و یا
مراد حجت بینه بود که مصدق دعوی او بود در نبوت وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ و بر
داشتیم بر زبر ایشان طور را بمقدار عرض لشکر در وقتی که امتناع کردند از عمل بآنچه در تور
یه است و از قبول آنچه موسی با ایشان آورده بود بِمِيثَاقِهِمْ بسبب پیمان ایشان یعنی تا بجهت
خوف وقوع کوه بر ایشان روی بر زمین نهاده بیک نیمه روی و بیک چشم در آن کوه نگاه میکردند بجهت
ترس وقوع آن چنانکه در سورة البقره گذشته پس ملجا شده قبول آن کردند و نقض آن
نمودند وَقُلْنَا لَهُمُ و گفتیم مر ایشانرا بعد از نقض عهد بر زبان یوشع بن نون که ادْخُلُوا ا
لْبَابَ در آیید بدروازه شهر ایلیا سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشید و این وقتی
بود که به بیت المقدس رسیده بودند و خواستند که بدر دیگر باندرون روند ما گفتیم که
از باب ایلیا در آیند و بکلمه حطه که بزبان شما کلمه استغفار است قایل شوید ایشان
از سجده امتناع کردند و از در دیگر داخل شدند و بجای حطه حنطه گفتند و تفصیل این
نیز در سورة البقره گذشت وَقُلْنَا لَهُمْ و گفتیم مر ایشانرا بر زبان داود علیه السلام لَا تَعْدُوا
ستم مکنید و از حد در مگذرید فِي السَّبْتِ در حکم روز شنبه یعنی در آن روز کسب
مکنید و ماهی مگیرید ایشان از این تجاوز کردند و میتواند بود که این امر بر زبان موسی بوده
باشد در زمان رفع طور بر زبر ایشان در زمان حیوة امر موسی منقاد این
امر بوده باشند و از احکام سنت تجاوز نکرده و اما در زمان داود نقض عهد نموده
از احکام آن اعتداد نموده باشند و بر طریق اعتداد بجهت مسخ ایشان در زمان داود
وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک از این حکمها مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمان استوار
و محکم که آن قول ایشان بود که سمعنا و اطعنا فَبِمَا نَقْضِهِمْ متعلقست بفعل محذوف و ما مزیده

ای برای

برای تاکیدست و تقدیر انست که عذبناهم و لعنّاهم بسبب نقضهم یعنی ایشانرا معذب سا
ختیم بمسخ و انواع عقوبت دیگر و لعن کردیم بسبب شکستن ایشان مِيثَاقَهُمْ پیمان خودرا
و میتواند بود که متعلق باشد بقوله حرمنا علیهم طیبات احلت لهم که بعد ازین مذکورست پس
تحریم طیبات برایشان بسبب نقض میثاق ایشانست و انچه معطوفست بران تا بقوله فبظلم من
الذین هادوا به سبب انچه مدلول علیه بل طبع الله علیها ست که آن لایؤمنون است زیرا که آن
رد قول ایشانست که قلوبنا غلف پس از صله قول ایشان باشد که معطوفست بر مجرور و عمل در جار
آن نتواند کرد وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ عطفست بر نقضهم یعنی دیگر عقوبت و لعن ایشان
بسبب کفرست بانچه در کتاب ایشانست و یا قرآن وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ و دیگر بسبب
کشتن ایشان پیغمبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ در حالی که آن قتل ملتبس است بغیر حق یعنی ناحق
و ناروا است وَقَوْلِهِمْ و دیگر بسبب گفتار ایشان قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما اوعیه علومست
یعنی از دانش و رشد و محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوشش است و فهم
انچه محمد میگوید نمیکند بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند بلکه طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا مهر نهاده
است خدای بر دلهای ایشان بِكُفْرِهِمْ بجهت کفر و جحود و عناد ایشان یعنی بجهت آن دلهای
ایشان را از دانش محجوب ساخته و مدد توفیق که فرع استرشاد شده است نه فرع عناد
و جحود و با وجود ظهور آیات بینه از ایشان باز گرفته فَلَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان نمی
آرند إِلَّا قَلِيلًا مگر عددی اندک از ایشان چون عبد الله بن سلام و یا مگر ایمانی اندک که معتد
به و معتبر نیست بجهت نقصان آن و وجوه محتمله در معنی طبع و ختم در صدر سورة البقرة
مذکور شده وَبِكُفْرِهِمْ و بسبب نگرویدن ایشان بعیسی این عطفست بر کفرهم زیرا که
از اسباب طبعست و یا بر قوله فبما نقضهم و میتواند بود که مجموع این و انچه معطوفست
بران معطوف باشد بر مجموع ما قبل آن و تکریر ذکر کفر بجهت ایذان است بتکرر
کفر ایشان چه ایشان کافر شدند بموسی و بعد از ان بعیسی و بمحمد صلی الله علیه
و آله وَقَوْلِهِمْ و دیگر بسبب گفتن ایشان عَلَى مَرْيَمَ بر مریم بنت عمران مادر
عیسی بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتانی عظیم و دروغی بزرگ که انتساب زنا بود باو وَقَوْ
لِهِمْ و بسبب گفتن ایشان بزعم باطل إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ بدرستی که ما کشتیم مسیح را
که عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عیسی بن مریم است رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای این وصف

ومدح خدایست عیسی را بر سبیل استیناف نه قول یهود واحتمال دارد که قول ایشان باشد بر طریق استهزا ونظیر اینست ان رسولکم الذی انزل الیکم لمجنون و یا آنکه وضع ذکر حسن باشد در مکان ذکر قبیح که از ایشان صادر شده باشد وَمَا قَتَلُوهُ ونکشتند او را وَمَا صَلَبُوهُ وبردار نکردند او را وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ولیکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی علیه السلام بر مهتر ایشان افتاد واین قصه بر ینوجه بود که یهودا که راس ورئیس یهود بود چون دید که دعای او برد شنام دهندگان مستجاب شد بترسید اینکه نیز در باره ایشان دعای بد کند پس یهودا تراجع کرد بر آنکه او را بکشند پس نزد عیسی مجتمع گشتند واغاز مناظره کردند عیسی علیه السلام فرمود یا معشر الیهود شما بیقین میدانید که حق تعالی شما را دشمن دارد ایشان ازین سخن در غضب شده اهنگ او کردند وی از ایشان گریخته در خانه پنهان شد که در سقف آن روزنه بود حق تعالی جبرئیل فرستاد تا عیسی را از آن روزنه بآسمان برد وذلک قوله وآتیناه بروح القدس یهودا مردیرا که نام او ططیا نوش داشت گفت درین خانه رو وعیسی را بکش او در خانه رفت کسی را نیافت در زوایای خانه میجست واطراف انرا ملاحظه میکرد کسی را ندید چون بیرون آمدن او دیر شد یهودان گمان بردند که عیسی با او در کارزارست پس بقصد اهانت او در خانه رفت حق تعالی شبه عیسی را بر او افکند ططیا نوش را پنداشتند که عیسی است ویرا بگرفتند هر چند فریاد میکرد که من عیسی نیستم قبول نکردند پس او را بکشتند ودر درختی او بختند وبعد از قتل او جمعی گفتند که درین خانه عیسی بود وصاحب ما اگر مقتول عیسی است صاحب ما کجاست واگر صاحب ماست پس عیسی کو وگویند شبه عیسی بر روی ططیا نوش بود نه بر همه اعضای او وبعد از کشتن او چون روی او مشابه روی عیسی بود وباقی اعضای او مشابه ططیا نوش ازین جهت بر ایشان مشتبه شد وهب گفت عیسی با هفده تن حواری در جائی بود یهود چون گرد ایشان فرو گرفتند حق تعالی شبه عیسی را بر همه افکند چون چنان دیدند متحیر فرو ماندند وگفتند ما مسحور کرده ایم شما را اگر گوئید عیسی در میان شما کدامست از دست ما خلاص شوید واگرنه همه شما را بکشیم عیسی گفت کیست

که جان

که جان خود را فدای من کند تا او را بجای من بکشند یکی از آن میان که نام او سرجس بود
برخواست وگفت عیسی منم وی را بکشتند از این جهت حال بر ایشان مشتبه شد و یقین ندا
ستند که آنکس عیسی بود یا از رفقای او و این قول از قتاده و سدی و مجاهد منقولست
و محمد بن اسحق گفته که چون قصد عیسی کردند بگریخت و در جائی پنهان شد یکی از
حواریان منافق بود گفت مرا چه میدهید تا عیسی را بشما نمایم گفتند سی درهم آن مبلغ را
بستد و ایشان را بآنجا آورد که عیسی بود پس نزد آن در خانه آمد وگفت قوم آمده تا ترا
بکشند حق تعالی عیسی را باسمان برد و شبه عیسی را بر آن حواری منافق افکند او را بگرفتند
و بکشتند در مجمع آورده که طبری گفته که قول وهب اقوی است زیرا که القای شبه بر یکی
از ایشان میبود و عیسی را میدیدند که باسمان مرتفع میشود پس بر ایشان مشتبه نمیشد بلکه
چون القای شبه بر همهٔ ایشان واقع شد و همه را بصورت عیسی دیدند و یکی از ایشان را
کشتند بر ایشان مشتبه شد و ابو علی جبائی گفته که رؤسای یهود یکی را کشتند و بر دار کردند
و هیچکس را تمکین نمیدادند که بنزدیک او رود و بعد از آن تغییر حلیهٔ او کردند بحلیهٔ عیسی
و گفتند قد قتلنا عیسی عیسی را کشتیم و بجهت این اعوام را توهم آن شد که عیسی را کشتند
و این در وقتی بود که عیسی در خانه بود که او را نیافتند و دانستند که او را باسمان برده
اند ترسیدند که سبب ایمان یهودیه شود پس بجهت این آن تلبیس کردند و صاحب
انوار بعد از نقل تاویل مذکوره گفته که رفع عیسی و القای شبه او بغیر و امثال
آن از خوارقیست که مستبعد نیست در زمن نبوت و حق تعالی ذم یهود کرده است
بآنچه قول ایشان دالست بر آنکه جرئت ایشانست بر خدای و قصد قتل نبی او که مؤید
بود بمعجزات قاهره و توبیخ حق تعالی ایشان را بجهت همین است نه بجهت قول ایشان
که مذکور شد بر حسب حسبان ایشان و قوله شبه مسند است بجار و مجرور و کانه قیل
ولکن وقع لهم التشبه بین عیسی والمقتول و یا آنکه مسند باشد بامر مذکور بنا بر قول
کسی که گفته که کسی را نکشته بودند ولیکن ارجاف قتل او کردند و آن در میان مردمان شایع
شد و یا مسند باشد بضمیر مقتول بنا بر اقوال دیگر دال است بر وجود مقتول در میان ایشان وَ
إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فِيهِ در شان عیسی علیه السلام بانوجه
که بعضی از یهود گفتند که او کاذب بود و بجهت این وی را بحق بکشتیم و جمعی دیگر تردد کردند گروهی

از ایشان گفتند که ان کان هذا عیسی فاین صاحبنا اگر این عیسی است پس صاحب ما کجاست و
بعضی دیگر گفتند که الوجه عیسی والبدن بدن صاحبنا روی او همچو روی عیسی است و بدن او
بدن صاحب ما وجمعی دیگر از یهود گفتند که من سمع منه ان الله یرفعنی الی السماء رفع الی السماء هر که ازو
شنیده باشد که حق تعالی مرا باسمان خواهد برد پس او باسمان رفته و قومی دیگر گفتند که صلب
الناسوت وصعد اللاهوت ناسوت که با طلست بردار کردند ولاهوت که حق است بر آسمان
رفت و از نصاری جماعت گروهی گفتند که او آلهست و برانسان گشت و بعضی گفتند پسر خداست کسی
برو راه نیابد این جماعت مختلف الاحوال لفی شک منه هر آینه در گمان و تردد بودند از ورد
اقوال خود و یقین ندانستند که صورت حال بر چه منوال تحقق یافته و شک همچنانکه اطلاق آن
بر چیزی میکنند که احد طرفین آن مترجح نباشد اطلاق آن بر مطلق تردد و برانچه در مقابل علمست
نیز میکنند ولذلک اکده بقوله ما لهم به نیست مرجهودانرا بعیسی وقتل او من علم
هیچ دانشی الا اتباع الظن لیکن پیروی کردند کمانرا بر طریق ظن و کمان چیزی میگفتند
نه بر سبیل علم و یقین در انوار سبی استثناء متصل باشد وما قتلوه یقینا ونکشتند
عیسی را کشتنی بیقین همچنانکه دعوی میکردند که انا قتلنا المسیح و میتواند بود که نصب یقینا
بر حالیت باشد ای متیقنین یعنی در حالتی که متیقن بوده باشد برانکه مقتول اوست
و گویند معنی آنست که ما علوه علم یقین یعنی بیقین او را نداستند من قولهم قتلت الشئ
علما اذا تبالغ علمک فیه یعنی در علم او وجد و جهد نکردند تا حقیقت حال او بر ایشان ظاهر
گردد و اول اصح و اشهرست گفته این استثنای منقطع است ای ولکنهم یتبعون الظن و جایز
ست که شک مفسر باشد بجهل و علم مفسر بود باعتقادی که نفس بآن اطمینان و سکون پیدا
کند خواه بر سبیل جزم یا ظن راجح والیق بسیاق آیه پس بجهت انکار قتل او و اثبات رفع او
از کلام ایشان اضراب کرده میگوید بل نه چنانست که او کشته باشند بلکه رفعه الله الیه
خدای برداشته است او را بجانب خود یعنی بجائی که کسی را حکم نباشد مگر خدایرا و یا او را
بمحل کرامت او رسانیده که آن آسمانست و ارجاع ضمیر بخود جهت غایت تعظیمست مر
عیسی را و مزید تفصیل این در آیه و رافعک الی که در سوره آل عمران مذکور شد وکان الله
عزیزا و هست خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام او از یهود حکیما حکم کننده
بلعنت یهود یا تدبیر کننده بحکم در مهم عیسی علیه السلام از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله

مردم

مرویست که فرمود در شب معراج عیسی را در اسمان چهارم دیدم بعد از ان خبر میدهد بانکه
هیچکس از یهود و ترسا نباشد مگر که از موت عیسی که قریب بساعت قیامت باشد ایمان
آرند و میفرماید که وَاِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ ونیست از اهل کتاب یکی اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهٖ
مگر انکه البته ایمان آرد بعیسی علیه السّلام یعنی تصدیق کنید بانکه او بنده و فرستادهٔ خداست
قَبْلَ مَوْتِهٖ پیش از موت او که بعد از نزول او از اسمان بزمین و گویند ضمیر ثانی راجع
باحدست یعنی هیچکس نباشد از اهل کتاب مگر که او تصدیق نبوت عیسی کند پیش از انکه بمیرد
انکس و اگرچه در وقت زهوق روح او بود ایمان او را نفع ندهد انکه در حین دیدن علامات
عذاب آخرت باشد که زمان سقوط تکلیف است ولهذا این را ایمان یاس گویند و بنابرین
این کلام وعیدست مر ایشانرا و تحریص بر معالجه ایشان بایمان قبل از انکه مضطر و ملجا شوند
و ایمان آورند ایشان نفع بایشان ندهد و قول اصح و اشهر و روایت صحیحه متواتره از
موافق و مخالف واقع شده که عیسی علیه السّلام وقتی که از اسمان فرود آید و دجال را بکشد
همهٔ اهل کتاب بدو ایمان آرند چه همه دانند که او پیغمبر بوده پس ملل مختلفه از میان مردم برافتد
و غیر از ملت اسلام ملتی دیگر نماند و عیسی علیه السلام حکم بمقتضای کتاب و سنت پیغمبر ما کند و
چهل سال در زمین بماند انکه متوفی شود و اهل ایمان بر و نماز گزارند و در زمان او امنیت
بروجهی باشد که شیر و پلنگ و گاو و گوسفند و گرگ با هم چرا کنند و صبیان با حیات بازی
کنند و هیچ حیوانی حیوانی را ضرر نرساند و از ابو هریره روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که انبیا برادرانند یکدیگر از مادران مختلف و دینشان یکیست و اولی بعیسی مریم منم که
محمدم زیرا که میان من و او هیچ پیغمبر نبود و نزدیکست که از اسمان فرود آید و در میان قوم مردم
حکم کند بعد لچون او را به بینی و برابرین علامت بشناس که مردی تمام الخلقه باشد سرخ
و سفید و موی فروگذاشته پنداری که آب از روی او میچکد صلیب بشکند و خوک را بکشد
و جزیه را فرو گذارد و مال نستاند و با کافران بر اسلام قتال کند تا حق تعالی در روزگار او همهٔ
ملتها را براندازد مگر دین اسلام و جز خدا را سجده نکنند و در روزگار او ضیح ضلاله که دجال
کذابست هلاک کند و از غایت امنیت در ان زمان شیر و شتر در چره باشند و پلنگ
با گاو و گوسفند با گرگ و کودکان با مار بازی کنند و هیچ یک یکدیگر را مضرت نرسانند
انکه چهل سال در زمین مکث کند و چون وفات کند مسلمانان بر و نماز گزارده دفن کنند

وحق تعالی ازین خبر داده است در کتاب خود حیث قال وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن
به الآیه ونیز علی بن ابرهیم در تفسیر خود از پدر خود نقل کرده واو از سلیمن بن داود المنقری
واز ابی حمزهٔ ثمالی از شهر بن حوشب که گفت روزی حجاج در واسط بود وعطا میداد
یکی از ملازمان او بیامد گفت امیر ترا میطلبد من نزد او رفتم با جامهٔ کهنه واسبی لاغر چون
حجاج مرا دید گفت ای شهر این چه رثاثت وخلاقتست واین اسب چیست که بر وی سواری
گفتم ایها الملک نشیمن من برین سبیل انفاقست ومن او را خریده ام واما خلاقت جامه
مرا کافیست چه غرض از ان ستر عورتست وبآن حاصل میشود مرا گفت تو جامهٔ خز میپوشی
وعیب انکسی میکنی که انرا میپوشد گفتم خز پوشیدن عادت نکرده ام ولیکن عیب نکنم
انرا که خز پوشد پس جامهٔ از خز در من پوشانید چون خواستم که بیرون آیم گفت مرا
آیتی مشکل شده است گفتم چیست این آیه تلاوت فرمود وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن
به قبل موته وگفت بسیار هست که اسارای یهود وترسا را نزد من آرند ومن بقتل ایشان امر
کنم وایشانرا نزد من گردن میزنند واز ایشان کلمهٔ ایمان نمیشنوم من گفتم اصلح الله الامر
معنی آیه برینوجه نیست که تاویل کردی بلکه معنی اینست که چون عیسی بن مریم قبل از قیامت
از آسمان بزمین آید هیچ ملتی نباشد از یهود ونصرانی وغیر آن مگر که ایمان آرند باو
قبل از موت عیسی ونماز گذارد در پهلوی مهدی چون این بگفتم گفت ویحک این را از کجا
میگوئی واز کجا بتو رسیده گفتم حدثنی به محمد علی بن الحسین بن ابی طالب علیهم السلام سا
عتی نیک سر در پیش افکند وانگشت بر زمین میزد پس سر برداشت وگفت اخذتها من
عین صافیه کلبی گوید من ویرا گفتم چرا از محمد بن علی روایت کردی وحال انکه او کاره ویست
وآبای او وکاره از هر که از ایشان روایت کند گفت قصد آن کردم تا ویرا در غضب ادم گفتم
ابو القاسم بلخی نیز این را نقل کرده که یهود وترسا را چون وقت مرگ رسد فرشتگان
عذاب حاضر آیند ومقامع ومقارح بر پشت ایشان وروی ایشان میزنند ومیگویند
یا عدو الله عیسی بتو آمد واو پیغمبر صالح بود ویرا تکذیب کردی وایمان نیاوردی گوید
اکنون ایمان اوردم بوی وتصدیق نبوت او کردم ودرین وقت ایمانش سود ندارد و
قول دیگر آنستکه ضمیر به راجع بمحمدست یعنی هیچکس از اهل کتاب نباشد مگر که پیش
از مردنش بمحمد صلی الله علیه وآله ایمان آورد وان ایمان او که در حین مشاهدهٔ علامات موت

اوراه

آورده باشد فایده باو نرساند بجهت انقطاع تکلیف دران حال **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ** و در روز قیامت باشد محمد صلی الله علیه وآله و عیسی **عَلَيْهِمْ شَهِيدًا** بر اهل کتاب گواه یعنی آنحضرت گواهی دهد بر یهود و نصاری بتکذیب نبوت او و نصاری او را ابن الله گفتند و صحیح آنست که ضمیر راجع بعیسی باشد عدم ذکر ذکر پیغمبر ما و فقد خبری که موجب رد کتابی باشد آنحضرت را و مع ذلک در آیهٔ سابق ذکر عیسی شده پس ضمیر راجع باو باید داشت و بدانکه در آیه دلالتست بر آنکه هر کافری ایمان می آرد نزد معاینهٔ موت و مشاهدهٔ عقوبت و آن ایمان مقبول نیست همچنانکه ایمان فرعون در حال یأس نزد زوال تکلیف و قریب باینست روایت مأثورهٔ مصححه از امامیه که اهل احتضار از جمیع ادیان رسول و خلفای او را صلوات الله علیهم نزد وفات می بینند و این از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که حارث همدانی را گفت شعر یا حار همدان من یمت یرنی ٭ من مؤمن او منافق قبلا ٭ یعرفنی طرفه واعرفه ٭ بعینه واسمه وما فعلا ٭ وگویند که مراد برؤیت محتضرین حضرت رسالت و ائمهٔ معصومین علیهم السلام علم ایشانست بثمرهٔ ولایت و عداوت ایشان بر یقینی بعلاماتی که در نفوس خود یابند و مشاهدهٔ احوال همچنان در روایت آمده که آدمی نزد موت معاینه هرچه میکند دالست بر آنکه او از اهل جنت خواهد بود یا از اهل نار **فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا** عطفست بر قوله فبما نقضهم و یا بدل آنست یعنی پس بسبب ستمی که واقع شد از آنکه متدین اند بدین یهودیه **حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ** حرام کردیم بر ایشان **طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ** طعامهای پاکیزه که حلال کرده شده بود برای ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل این در سورهٔ انعام بیاید و هو قوله وعلی الذین هادوا حرمنا الی آخر الآیه **وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** و دیگر بسبب منع کردن و باز داشتن ایشان از راه خدای **كَثِيرًا** مردمان بسیار را باز داشتن بسیار و آن تحریف ایشانست احکام توریة و نعت پیغمبر را صلی الله علیه وآله و گفتن ایشان بمردمان که بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست **وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا** و دیگر بسبب گرفتن ایشان ربا را **وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ** و حال آنکه نهی کرده شده بودند از اخذ ربا در توریة درین دلالتست بر آنکه نهی از ربا مخصوص باین امت نبوده **وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ** و دیگر بسبب خوردن ایشان مالهای مردمانرا **بِالْبَاطِلِ** بامری باطل چون رشوت و غصب و سایر وجوه محرمه **وَأَعْتَدْنَا** و آماده کردیم **لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ** برای ناگرویدگان

از بنی اسرائیل عَذَاباً اَلِيماً عذابی مشتمل بر الم بسیار مگر کسانی که ایمان آورده باشند بدانکه
نزد بعضی از مفسران بر انند که تحریم طیبات بجهت عقوبت ایشان بود بر ارتکاب معاصی و هر
گاه که تحریم ابتدا جایز باشد بر وجه مصلحت پس نزد ارتکاب معصیت نیز جایز خواهد
بود برجهت عقوبت و ابو علی جبائی گفته که تحریم آن عقوبتست نسبت بکسانی که بظلم اقدام
نموده اند و مصلحت نیست نسبت بغیر ایشان و از ابو هاشم نقل کرده اند که تحریم نمیباشد
مگر بجهت مصلحت و چون تحریم مصلحت بود نزد اقدام ایشان بر ان ظلم پس جایز است که
گویند حرّم علیهم بظلمهم چه تحریم تکلیف که مکلف بآن مستحق ثواب میشود برو واجبست
صبر بر ادای آن پس آن محدود باشد در نعم بخلاف عقوبات و بعد از ذکر کفار
اهل کتاب بیان مومنان ایشان میکند بقوله لٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخان
در علم و ثبات قدمات در ان که از اد در علم اور ده اخفا و تحریف آن نکرده اند مِنْهُمْ
از بنی اسرائیل چون عبد الله بن سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و همه گروندگان
از ایشان یا از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ ایمان می آرند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بانچه فرو فرستاده
شده است بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بانچه منزل گشته است پیش از تو یعنی
تمام کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلٰوةَ منصوبست بر مدح یعنی اخص یا اذکر منهم المقیمین
الصلوة و یا عطفست بر ما انزل الیک و مراد بایشان انبیا اند یعنی ایمان می آرند بکذا
رندگان و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرع همه ایشان نماز مقرر و مفروض بوده
و گویند مراد ایمهٔ معصومین اند علیهم السلام وَالْمُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ عطفست بر الراسخون
یعنی و لکن دهندگان زکوة واجبه وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ و ایمان ارید بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰ
خِرِ و روز آخرت که قیامت اُولٰٓئِكَ آن گروه که جمع کرده اند میان عمل صحیح و عمل صالح سَنُؤْ
تِيهِمْ زود باشد که بدهیم ایشانرا اَجْراً عَظِيماً مزدی بزرگ که آن دولت رضای و
سعادت رسود بمنهج بی منتها باشد تقدیم ایمان انبیا و کتب و بانچه مصدق آنست و از اتباع
شرایع بر ایمان بخدا و بروز آخرت بجهت آنست که آن مقصود بالذاتست در آیت مرویست
که چون حق تعالی آیهٔ مذکوره که ابتداء ان یسالک اهل الکتاب تا باین آیت انزال فرمود و رسول
صلی الله علیه و آله ان را بر یهود خواند ایشان در غضب و خشم شدند و گفتند که ما انزل الله علی
بشر من شیء بعد موسی حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ بدرستی

که وحی کرده ایم کما اوحینا الی نوح همچنانکه وحی کردیم بنوح علیه السلام که آدم ثانی و
شیخ المرسلین است و اول کسی که مشرکان را بیم کرد و بدعای او امت او هلاک شدند
او بود و چون اول کسی بود که پس از آدم صاحب شریعت شد و بدعای او امت او
هلاک شدند او بود ازین جهت او را ابو البشر ثانی گویند و از جملهٔ معجزات بیّنهٔ او آن بود
که دو هزار ساله پنجاه کم عمر یافت که دندانش بیفتاد و مویش سفید شد و مرویست که چون
بدرو که رسید ملک الموت او را گفت یا شیخ الانبیا کیف وجدت الدنیا دنیا را چگونه
یافتی گفت له بابین دخلت باحدهما وخرجت من الاخر او داده دریافتم که بیکی در آمدم و از
دیگری بیرون شدم و هیچ پیغمبر در دعوت قوم آن مقدار ایذا و آزار نکشید که وی کما قال الله
تعالی وقوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم واطغی و تفصیل انواع ایذا که باو رسیده در محلّ
خود گذارش خواهد یافت انشاء الله و گویند اهل کتاب میگفتند که ای محمد کتابی یکبار
بیار حق تعالی فرمود که کار تو در وحی همچو نوح است والنبیین من بعده
و پیغمبران بعد از وجود هود و صالح و شعیب واوحینا الی ابرهیم و وحی کردیم بابرهیم
واسمعیل واسحق که پسران ابرهیم اند ویعقوب و یعقوب که پسر اسحق است والاسباط
و دوازده سبط که از دوازده فرزند یعقوب بودند وعیسی وایوب ویونس وهرون
وسلیمن تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من بعده داخلند بجهت تفضیل و تعظیمست
چه ابرهیم اول اولوا العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف انبیا و مشاهیر
ایشان واتینا داود زبورا و دادیم او را زبورا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای
الهی و خالی از ذکر او امر بلکه شریعت داود همان شریعت توریة بوده یا معنی
آنست که قصه بعضی را بتو اخبار کرده ایم قبل از نزول قرآن و بعد از آن در قرآن نیز ترا
بآن اخبار دادیم ورسلا منصوبست بفعلی که واوحینا الیک دالست بر آن چون ارسلنا
یعنی فرستادیم پیغمبران را و یا از باب ما اضمر عامله است و مفسر آن قوله قد
قصصناهم علیک یعنی پیغمبرانرا خوانده ایم قصه ایشانرا بتو و نام ایشانرا بتو و نام
ایشانرا بوده ایم در قرآن من قبل پیش ازین سوره و یا پیش از امروز چون قصهٔ
یوسف و ذکریا و یحیی و الیاس و عزیر علیهم السلام و غیر ایشان چه این سوره مدنیست
مؤخر بر سوره که قصص ایشان در آن واقع شده ورسلا لم نقصصهم علیک

وبعضی دیگر رسولانرا قصهٔ ایشانرا بر تو نخوانده ایم ونام ایشانرا کردانیده ایم وَکَلَّمَ اللّٰهُ
مُوسیٰ وسخن گفت خدای تعالی با موسی بواسطهٔ شجر تَکْلِیْماً سخن گفتنی این نهایت مرا
تب وحی او بود واگرچه این تکلیم با موسی در درّهٔ طور بود امّا پیغمبر ما صلّی الله علیه در غرفهٔ
نور بود که فاوحی الی عبده ما اوحی از آن کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند وبرین وحی هیچ
عارف کا جز بتعلیم محمّدی اطلاع نیافت وتخصیص موسی بتکلیم بجهت اظهار تفضیل اوست و
بباید دانست که جمیع انبیا بعد از موسی تا عیسی در احکام اوامر ونواهی تابع توریة بودند
ومیان توریة وانجیل کتابی که جامع شرایع باشد نازل نگشت وزبور که بر داود فرود آمد
محض مواعظ بود واصلا ذکر احکام در آن نبود ودر خبرست که داود علیه السّلام زبور
یاد داشتی بصحرا شدی وعلمای بنی اسرائیل در پس او بایستادندی ومردمان از پس
ایشان وجنیان از عقب همه دواب صحرا از پس جنیان ومرغان هوا بر در بر گستردندی
وسایه بر ایشان افکندندی واز خوشی الحان واصوات داود بیهوش شدندی ومرویست
که روزی رسول صلّی الله علیه وآله در منقبت امیر المؤمنین حدیثی طویل ادا فرمود بعد
از آن گفت که چون روز قیامت باشد حق تعالی علی بن ابی طالب را چندان قوّت دهد که
قوّت جبرئیل وچندان نور دهد که نور آدم وچندان آواز دهد که آواز داود وخطیب
اهل بهشت باشد وبعد از آن میفرماید که رُسُلاً مُبَشِّرِیْنَ وَمُنْذِرِیْنَ منصو
بست بر مدح یا باضمار رسلنا ویا بر حال وآن موطّئ ما بعد خودست کقولک مررت
بزید رجلا صالحا یعنی فرستادیم رسولانرا در حالتی که مژده دهندگان بودند مر
اهل ایمانرا وبیم کنندگان مر کافرانرا لِئَلّا یَکُوْنَ لِلنّاسِ تا نباشند مر مردمانرا
عَلَی اللّٰهِ حُجَّةٌ بر خدای حجّتی بَعْدَ الرُّسُلِ پس از فرستادن فرستادگان یعنی
نگویند که مرا پیغمبری نبود که بایمان مرا دعوت کند واز شرک باز دارد ودرین تنبیه است
بر آنکه بعثت انبیا بر مردمان ضرورست بجهت قصور همهٔ ایشان از ادراک جزئیات مصالح
وقصور اکثر ایشان از ادراک کلیات آن ولام متعلّقست برسولا یا بقوله مبشّرین ومنذرین
وحجّت اسم کان است وخبر آن للنّاس وعلی الله حال ویا خبر علی الله است وللنّاس
حال ونمیتواند بود که متعلّق بحجّت باشد زیرا که حجّت مصدرست در ما قبل عمل نمیتواند
کرد وبعد از ظرف حجّت است یا صفت آن وَکَانَ اللّٰهُ عَزِیْزاً وهست خدای

غالب

غالب در آنچه خواست از فرستادگان رسل حَکِیْماً محکم کار در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت
و رعایت حکمت در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسای
یهود جمعی بمجلس آنحضرت در آمدند سید عالم فرمود که بخدا که شما میدانید که من پیغمبر خدایم
گفتند ما نمیدانیم و هیچ گواهی درین باب نزد ما نیست آیه آمد که ایشان گواهی نمیدهند لٰكِنِ اللّٰهُ
يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد و تبیین و تقریر نبوت تو میکند بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ
بآنچه فرستاده است بتو که قرآنست که معجزیست روشن و دلالتی هویدا بر نبوت تو و در انوار
کقوله ولکن الله استدراکست از مفهوم ما قبل آن پس گویا چون تعنت کردند بر آنحضرت
بسوال کتابی که بر ایشان نازل سازد و حق تعالی احتجاج آورد بر ایشان بقوله انا اوحینا الیک
بعد از آن فرمود که انهم لا یشهدون و لکن الله لا یشهد وانهم انکروه ولکن الله یبینه
و نبوده و قوله أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ جمله مستانفه است برای بیان حال قرآن و جار و مجرور
در محل نصب است بر حالیت ای ملتبسا بعلم الخاص یعنی فرو فرستاد او را در حالتی که ملتبس
بود بعلمی که خاص بود باو وان علم او بود بتالیف آن بر نظمی که بلیغ را عاجز سازد و از آوردن
مثل آن و با علم او بحال کسی مستعد نبوت و مستاهل نزول قرآن بر و و یا بعلم آن که مردمان
در معاش و معاد خود بآن محتاجند پس جار و مجرور بر دو وجه اول حالست از فاعل
و بنا بر وجه ثالث حالست از مفعول و جمله در حکم تفسیر ما قبل خودست وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ
و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوت تو و درین تنبیه است بر آنکه فرشتگان تادیه علم خود
میکنند بصحت دعوی نبوت بر وجهی که مستغنی اند از نظر یعنی علم ایشان محیطست بر
صحت نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدون احتیاج ایشان بنظری و تاملی
در آن و این نوع از خواص ملک است و انسان را راهی نیست بعالم شدن بامثال این علم
مگر بوسیله فکر و نظر پس منکران ایشان مینمودند بنظری صحیح در فکر صواب عارف
میشدند بنبوت تو و گواهی میدادند بآن همچنانکه ملایکه عارف اند بآن و گواهی میدهند
بر آن و چون بجهت فرط عناد و انکار درین باب نظر نکردند لاجرم بر انکار خود ماندند
وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا و کافیست خدای گواه و باقامت حجج و صحت نبوت تو پس نبوت
مستغنی است از استشهاد بغیر پس باید که تو ملول و غمگین نشوی از اینکه اهل کتاب بجهت
فرط عناد گویند که ما انزل الله علی بشر من شیء بعد موسی و درین تسلیه حضرت رسالتست

بر تکذیب مکذبان او و بدانکه حق تعالی در قرآن مجید بر هفت چیز گواهی داده بر وحدانیت خود که شهد الله انه لا اله الا هو دوم بر نبوت حضرت خاتم الانبیا صلوات الله علیه وآله وکفی بالله شهیدا محمد رسول الله سیوم بر افعال بندگان که والله شهید علی ما تعملون چهارم شهادت او بر همهٔ اشیا که اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید پنجم بر کذب منافقان که والله یشهد ان المنافقین لکاذبون ششم بر شریعت مصطفویه که قل الله شهید بینی وبینکم هفتم بر صحت قرآن که لکن الله یشهد بما انزل الیک بعد از ان در تهدید اهل کفار وعناد میفرماید که ان الذین کفروا بتحقیق که انانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود وصدوا و باز داشتند مردمانرا عن سبیل الله از راهی که خدای نمود بکتمان نعت محمدی وتغییر آن وگفتند این محمد نه آن محمد است که ما نعت وصفت او در کتب خود خوانده‌ایم واین آن هیئت وشکل موعود ندارد وهنوز وقت آن نرسیده که مردمان رغبت نکردانند از ایمان آوردن باو قد ضلوا ضلالا بعیدا هر آینه این گروه گمراه شدند گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال واضلال جمع کرده اند ویا بجهت انکه مضل اعرقست در ضلال وابعد از انقطاع ضلالت ازو ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه پوشیدند حق را وظلموا وستم کردند بر محمد صلی الله علیه وآله که بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق یا اعم ازین وموید اینست که کفار مخاطب اند بجمیع اصول وفروع دین اسلام چه مراد بکفار کسانی اند که جامع کفر وظلم اند پس بر ایشان واجب باشد که سلب کفر کنند از خود باعتقاد کردن باصول اسلام وسلب ظلم کنند از خود بارتکاب نمودن بفروع اسلام وچون چنین نکردند لم یکن الله نیست خدای لیغفر لهم که بیامرزد ایشانرا ولا لیهدیهم طریقا ونه انکه راه نماید شان براهی راست الا طریق جهنم لیکن راه نماید ایشانرا راه دوزخ خالدین فیها ابدا در حالی که جاویدان باشند در دوزخ وهمیشه ساکن آن واین بجهت جریان حکم صائب الهی است ووعدهٔ محتوم او بر انکه هر که بر کفر بمیرد در دوزخ مخلد باشد وخالدین حال مقدره است وکان ذلک وهست این حکم دخول وخلود ایشان در دوزخ علی الله یسیرا بر حق تعالی آسان که مستصعب ومستعظم نیست بر وی بدانکه وجه اتصال این سه آیه

بدانکه

بآیات سابقه اتصال نقیضست بنقیض بر جهت مبالغه زیرا که ما قبل آن متضمن شهادت
حق تعالی است بنبوت سید انبیا بجهت تسلیه او از تکذیب کفار و این آیات متضمن تخویف
کفار بذهاب ایشان از رشد و بعد از تقریر امر نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه
واله و وعید کسی که منکر آنست خطاب میفرماید بجمیع مردمان بدعوت والزام حجت و وعد با
جابت و وعید برد آن بقوله یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم الرسول
بدرستی که آمد بشما این فرستاده که محمدست بالحق در حالتی ملتبس است بسخن درست
که آن کلمه شهادتست یا قرآن یا بدینی که حق تعالی برای شما برگزیده و از ابو حمزه مرویست
که مراد بحق ولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه یعنی ای مردمان پیغمبری بشما آمد که
ملتبس است بولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه من ربکم از نزد پروردگار
شما فآمنوا پس بگروید با وخیرا لکم گرویدنی که بهترست مر شما را چه آن سبب
خیر دنیا و آخرت شماست این صفت مفعول مطلق محذوفست ای ایمانا خیرا لکم
چنانچه نکته باین مترجم شد و یا صفت مفعول به محذوفست ای ائتوا خیرا لکم مما انتم علیه
یعنی بیائید بامری که بهترست مر شما را از انچه بران هستید و گویند تقدیر اینست که
یکن الایمان خیرا لکم یعنی ایمان ارید تا باشد آن ایمان مر شما را بهتر و بصریان منع
این کرده اند زیرا که کان با اسم محذوف نمیباشد مگر در جائی که ضرورتی بوده باشد
و نیز این مؤدی بحذف شرط و جوابست که خلاف معهود است وان تکفروا
واگر کافر شوید بنبوت یا قرآن یا ولایت فان لله پس بدرستی که مر خدایرا
ست ما فی السموات والارض انچه در آسمانها و زمینست مراد آنست که اگر کا
فر گردید پس حق تعالی غنیست از شما متضرر نشود بکفر شما همچنانکه منتفع نمیشود
بایمان شما چه ضرر و نفع بشما عاید میشود بر غنای خود تنبیه فرموده بقوله لله
ما فی السموات وما فی الارض و این اعم از هر چیزیست که آسمان و زمین مشتملند بران
و امر کنند ازان و هرگاه از هر چیز مستغنی باشد پس لابد غنی خواهد بود از کفر شما که سموات
و ارض شامل آنست وکان الله علیما و هست خدا دانا باحوال شما حکیما صواب
کار در هر چه تدبیر کند یا حکم کننده در باب شما بعد ازان عود کلام میکند با حجاج اهل
کتاب بقوله یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین

خود یهود را میگویند وطلب تکوهش عزیر غلو منمایید تا حدی که او را ابن الفاعل
میگویند وترسایان را میگوید که در جانب ستایش عیسی غالب مشوید بر وجهی
که او را الله گویند ویا ابن الله ویا ثالث ثلاثه وحال انکه او سبحانه منزه است از
زن وفرزند وانباز وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ وهیچکدام مگویید بر خدای إِلَّا الْحَقَّ
مگر آنچه راست ودرست باشد وان اینست که عیسی وعزیر بسر او نیستند بلکه بند
کان شایسته او یند وفرستادکان او ونزد بعضی خطاب مخصوصست بنصاری چه این
اوقفست بقوله إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که مسیح عیسی بن
مریمست رَسُولُ اللّٰهِ فرستادهٔ خداست وَكَلِمَتُهُ وجه تسمیه بکلمه ومسیح
در سورهٔ آل عمران کذشته وکویند مراد از کلمه بشارتست مریم را بر وقوع ولدی از و
بی مساس احدی أَلْقَاهَا رسانید آن کلمه را خدای إِلَىٰ مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی
عیسی را در وحلق کرد یا آن بشارت را باو رسانید واصح آنست که مراد بکلمه عیسی است
وَرُوحٌ مِنْهُ ودیکر انکه عیسی روحیست صادر شده از حق تعالی بی واسطهٔ اسباب
وکویند تسمیهٔ او بروح چند وجهست یکی انکه حدوث او از نفخ جبریل در درع مریم
بامر حق تعالی جهت آنست که با وامر او مخلوق کشته بدون واسطهٔ چیزی ویا اضافهٔ او
بذات اقدس خود بجهت تفخیم اوست کما قال الصوم لی وانا اجزی به وتسمیهٔ نفخ
بروح در کلام شایع است دوم انکه مراد بآن اینست که احیاء مردمان میکرد در دین
همچنانکه زنده میشوند بارواح پس مراد بروح هدایت باشد واین قول جبائی است
سیوم انکه زنده کردانیده او را خدای بتکوین بدون واسطهٔ جماع ونطفه همچنانکه عادت
برین جاریست این قول ابو عبیده است چهارم انکه مراد بروح رحمتست کما قال فی مو
ضع آخر وایده بروح منه ای رحمة منه چه عیسی رحمتی بود از جانب خدای بر
خلقان واین قول ابی العالیه است از ابی بن کعب پنجم انکه مراد از روح جبریل است
برین معطوف باشد بر ضمیری که آن در القاها ست ای القاها الله الی مریم وروح من الله
یعنی جبریل القاها ایضا الیها وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ومکویید که خدایند سه از اعتقاد
بعضی از نصاری فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدا یعنی بوحدا
نیت او وبفرستادکان وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ومکویید که خدایان سه اند اعتقاد

یعنی

آن باز ایستادن

بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی و مریم و یشهد علیه قوله انت قلت
للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله و برخی بر آن بودند یعنی الله عبارت از
سه چیزست اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم روح القدس یعنی
حیات و این را اقانیم ثلثه میگویند انتهوا باز ایستید از تثلیث باز ایستادنی که خیرا
لکم بهترست مر شما را یا اتیان نمائید بامری که بهترست از آنچه بر آنید و آن توحید است
یا باز ایستید از تثلیث تا باشد مر شما را پس کلام بر این تقدیر است که انتهاءً خیرا لکم
یا ائتوا امرا خیرا لکم و یا انتهوا یکن الانتهاء خیرا لکم چنانکه فآمنوا خیرا لکم گذشت انما
الله جز این نیست که الله اله واحد خدائیست یکتا و یگانه در ذات که بهیچ وجه تعدد
در وی راه ندارد سبحانه و بپاکی یاد میکنیم او را یاد کردنی یعنی او را مبرا و منزه میدانیم
ان یکون له ولد از آنکه او را فرزندی باشد چه هر که والد باشد و برا مثلی خوا
هد بود و فنا باو راه خواهد یافت و او سبحانه را مثلی نیست و از صفات ناقصه
مبراست له ما فی السموات و ما فی الارض مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه
در زمینست یعنی همه مخلوق مملوک خالق باشد و فرزند مماثل باید از اهل آسمان
و زمین او را فرزند نبود و کفی بالله وکیلا و بسنده است خدای کافی مهمات
بندگان این تنبیه است بر استغنای حق تعالی از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت
مهمات والد باید و خدای تعالی بحفظ ایشان و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار
در خبرست که نصاری نجران گفتند که ای محمد تو میگوئی که عیسی بنده خدایست و بندگی
عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و هیچکس آنرا عار نشمرد موافق قول
آنحضرت آیه آمد که لن یستنکف المسیح استنکف یعنی نکف است ماخوذ از
نکفت الدمع اذا نحیته باصبعک کیلا یری اثره علیک یعنی هرگز ننگ و عار ندارد
ان یکون عبدا لله از آنکه باشد بنده مر خدای را چه عبودیت او موجب شرفیت
که مباهات کند بآن و مذلت و استنکاف نیست مگر در عبودیت غیر او و چون عبده ملائکه
نیز ایشان فرزندان میداشتند اثبات بندگی ایشان نیز میکنند بقوله ولا الملائکة المقر
بون و نه عار دارند فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند که بنده خدا باشند و یا
عار ندارند ملائکه مقرب که بندگان او باشند پس کلام با تقدیر اینست که و لن یستنکف

كلّ واحد من الملائكة ان يكون عبدالله و یا در تقدیر در تقدیر اینکه و لا الملائكة المقرّبون
ان یکونوا عبدالله عطف آن بر عیسی صحیح نباشد و مستلزم این نباشد که ولن یستنکف
الملائكة المقرّبون ان یکون عبدا که موجب ارجاع ضمیر مفرد ست بجمیع و در معالم گفته که اینها
حملهٔ عرش اند و در انوار گفته که کروبیانند بر حوالی عرش و نیز در انوار گفته که استدلال
کرده اند باین کلام کسانی که دعوی فضل ملائکه میکنند بر انبیا و گفته اند که مساق کلام برای ردّ
نصاری است در رفع مسیح از مقام عبودیّت و این مقتضی آنست که در وجه معطوف اعلا باشد
از درجهٔ معطوف علیه تا عدم استنکاف ملائکه دلیل باشد بر عدم استنکاف عیسی وجواب
ازین آنست که آیه برای ردّ است بر عبدهٔ مسیح و ملائکه پس این استدلال منتج نباشد و اگر
مسلّم داریم اختصاص آیه بنصاری میشاید که مراد بعطف مبالغه باعتبار تکثیر نه تدبیر کقولک
اصبح الامیر لا یخالفه رئیس و لا مرؤس و اگر مراد بآن تکثیر پس غایت آن تفضیل ملائکه مقرّ
بین است که کروبیان اند که حول عرش اند یا تفضیل ملائکه که اعلی مرتبه اند از کروبیان بر مسیح
و این مستلزم فضل احد جنسین نیست بر دیگری مطلقا و نزاع درو نیست وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ
و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش خدای وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن
فَسَيَحْشُرُهُمْ پس زود باشد که خدای حشر کند ایشانرا إِلَيْهِ بسوی خود یعنی بموضعی
که معدّ و مهیّا ساخته برای مکافات و مجازات ایشان و آن روز قیامتست جَمِيعًا همه
اهل ایشانرا یعنی جمیع اهل کتاب را در آن روز جمع کند برای جزای اعمال بدانکه استکبار دون
استنکافست و لهذا آنرا بر و معطوف ساخته و استنکاف را استعمال نمیکنند مگر در حالتی
که مستنکف را استحقاق آن نباشد بخلاف استکبار که گاه هست با استحقاق میباشد
پس تفصیل مجازاة عامّه که فحوای کلام دالّست بران میفرماید که فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ پس امّا آنها که ایمان آورده اند و کرده اند عمل صالح فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ
پس تمام خدای مزدهای موعود ایشانرا وَيَزِيدُهُمْ و بیفزاید نیز بر جزای ایشان مِنْ
فَضْلِهِ از افزونی کرم خود که آن ده برابر عمل باشد یا بهفتاد و هفصد و ما زاد وَأَمَّا
الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا و اما آنکسانی که از پرستش حق استکبار میورزند
فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشانرا عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ
و نیابند از برای خود مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا بجز از خدای دوستداری وَلَا نَصِيرًا و نه

یاری

یاری و مددکاری و چون تفصیل احکامی نمود که واجبست عمل بآن در عقب آن بیان برهان میکند برای تا مکلف بر ثقه و یقین باشد در آن بر طریق خطاب عام پس میفرماید یَا أَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَکُمْ بدرستی که آمد شما را بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّکُمْ حجتی و دلیلی روشن از نزدیک پروردگار شما که آن محمدست صلی الله علیه و آله و یا دین اسلام که صاحب معجزهٔ باهره و حدود برهان ظاهره است وَأَنْزَلْنَا إِلَیْکُمْ و فرو فرستادیم بسوی شما نُورًا مُبِینًا نوری ظاهر که قرآنست که آمد بشما دلایل واضح و حجج لایحه که مقتضی ایمان و اوردن شماست و شما را در آن هیچ عذری و علتی باقی نماند و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که مراد برهان خاتم النبیین است و نور ولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ پس اما آنها که ایمان آوردند بخدای وَاعْتَصَمُوا بِهِ و چنگ در زدند بکتاب او و باوامر او و یا متمسک شدند بطریقهٔ امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و اولاد معصومین او تا پناه برند از وسوسهٔ شیطان فَسَیُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که در آرد ایشانرا فِی رَحْمَةٍ مِنْهُ در بخشایشی از خود یعنی در ثوابی که بازای ایمان و عمل ایشان مقدر فرموده و آن بهشت است که محض رحمت او سبحانه است وَفَضْلٍ و بر زیادتی در آنکه آن در اوردن ایشانست در مرتبهٔ از مراتب بهشت که فوق عمل ایشانست و زاید بر آن از محض فضل و انعام و احسان خود وَیَهْدِیهِمْ إِلَیْهِ و راه نماید ایشانرا بخود یعنی توفیق ایشان دهد تا بالکلیه متوجه او شوند و یا برساند ایشانرا بآنچه وعده فرموده صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا راهی راست و یا موافق سازد ایشانرا در دنیا برسوخ و دوام در ایمان و طاعت در آخرت براه نمودن بطریق بهشت و بدانکه حق تعالی در اول سوره تبیین بعضی از سهام فرایض نمود ختم آن کرد ببیان آنچه از آن باقی مانده بود بقوله یَسْتَفْتُونَکَ طلب فتوی و حکم میکنند از تو در میراث کلاله و حذف آن بجهت دلالت جوابست بر آن از جابر انصاری رضی الله عنه منقولست که گفت من بیماری صعب داشتم و سید عالم صلی الله علیه بعیادت من آمد و بنشست چون ساعتی برآمد بادهٔ آب طلبید و بر روی من ریخت با خود آمدم گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله ام یعنی ولد و والدین ندارم و مرا خواهرست پس مال خود را چگونه قسمت کنم بر ایشان آنحضرت هیچ جواب نداد و بیرون رفت نوبت دیگر که آمد فرمود که ای جابر ترا از این بیماری

مرگ خواهد بود ولیکن حق تعالی در باب تو وخواهران تو فرموده که ای محمد از تو طلب
فتوی میکنند در میراث قُلْ بگوی که اللّٰهُ یُفْتِیکُمْ خدای حکم میکند فِی الْکَلَالَةِ در
میراث کلاله که غیر ولد ووالدین است بانیوجه که اِنِ امْرُؤٌا هَلَکَ اگر مردی بمیرد
لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ که نباشد مر او را فرزندی خواه مذکر وخواه مؤنث وَلَهُ اُخْتٌ ومر
او را خواهری باشد از مادر وپدر یا از پدر تنها فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ پس مر آن
خواهر راست نیمهٔ آنچه گذاشته از مال وحکم خواهر مادری در اوایل سوره مذکور
شد وبدانکه امرؤ مرفوع است بفعلی که فعل ظاهر بعد از آن مفسر آنست وقوله
ولیس له ولد صفت مرؤ است ویا حالست از ضمیر مستکن در آن وقوله وله احتمال
دارد که حال باشد ویا عطف باشد وَهُوَ یَرِثُهَا وآن مرد مذکور میراث میگیرد
از خواهر در صورتی که امر بعکس باشد اِنْ لَمْ یَکُنْ لَهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را
فرزندی فَاِنْ کَانَتَا اثْنَتَیْنِ پس اگر باشد خواهر آن مرد دو تا فَلَهُمَا
الثُّلُثَانِ پس مر ایشانراست دو ثلث است مِمَّا تَرَکَ از آنچه گذاشته است مرد وَاِنْ
کَانُوا اِخْوَةً واگر وارثان او برادران وخواهران پدری ومادری تنها رِجَالًا وَ
نِسَاءً که مردان وزنان باشند اصل کلام اینست وان کانوا اخوة واخوات لیکن تغلیب
مذکر شده وخلاصهٔ معنی آنست که اگر وارث برادران وخواهران باشند مجتمع بایکدیگر
فَلِلذَّکَرِ پس مذکر را باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ مانند بهرهٔ دو مؤنث
در کنز آورده که معنی کلاله در آیه وان کان رجل یورث کلالة مذکور گذشت ونیز آنجا معلوم
شد که کلاله صادق می آید بر اخوه از ابوین وبر اخوه از احدهما وکلاله ام وبیان میراث او
هماست ذکر یافت ومراد بکلاله اینجا اخوه است از ابوین یا از اب پس میگوئیم هرگاه مجتمع
شوند کلالات هر کدام که متقرب بام است سدس میراث است اگر یکی باشد یا ثلث است
اگر زیاده از یکی باشند وباقی برای متقرب بابوین است وبا عدم ایشان از آن متقرب
بابوین است وبا عدم ایشان از آن متقرب باب واگر ما سوای متقرب بام نباشد اخذ تسمیه
میکنند که آن سدس است یا ثلث وباقی بر ایشان رد کرده میشود نزد اصحاب ما ونزد فقهای
عامه زاید مر عصبه راست وهمچنین میگوئیم مر اخت واحده را از ابوین نصفست ومر
اختین فصاعدا را ثلثان وباقی رد کرده میشود بر اخت یا اختین فصاعدا ونزد عامه

ازان

ازان عصبه است و در این مقام چند فایده است یکی انکه در قوله وهو یرثها ان لم یکن لها
ولد دلالتست بر بطلان قول عامه بمیراث گرفتن اخ نصف مال را با بنت زیراکه حق شرط
کرده است در ارث اخ انتفاء ولد و بنت بدلیل قوله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم للذکر
مثل حظ الانثیین مطلقا وارث نباشد زیراکه شروط معدومست نزد عدم شرط آن پس اگر
نصف مال را میراث گیرد مخالفت کتاب عزیز لازم آید دوم وهو یرثها دلالتست برانکه اخ
میراث گیرد بفرض جهت دلالت نص برانکه او با عدم ولد همه میراث میبرد نه بس از اصحاب
فرض باشد سیوم اولاد اخوه واخوات نزد ما قایم مقام آبای خودند و هر یک نصیب من
یتقرب به میبرد چهارم اجداد نزد ما در مرتبه اخوه پس هرگاه که با ایشان جمع کند جد پدری مانند
اخ پدری و جد مادری و همچنین است جده پنجم مرتبه ثالثه از مراتب ثلثه اعمام و
اخوالند نزد ما و نزد بعضی از فقهای عامه و در قران دلالتی صریح بر ارث ایشان نیست لکن ممکن
است استدلال بر این آیه اولوا الارحام چه آن عامست در هر ذی رحمی و اعمام و اخوال ذوی
ارحام اند و همچنین این آیه دلالتست بر رد باب فروض بجهت اجماع امت برانکه اگر آیه د
لالت بر ارث کند واجبست در ان مراعات اقرب فالاقرب و هیچکس اقرب از ارباب
فروض نیست واگر نه حق تعالی تقدیم ان میکرد بر ایشان هذا خلف اما دلالت بر ارث در ما
تقدم معلوم شده ومع ذلک اجماع طایفه حقه است بر ینکه معصوم در ایشان داخل است و نیز
احادیث متواتره از ائمه هدی صلوات علیهم معلوم شد و تفصیل در کتب فقهیه مسطور
ست یبین الله لکم بیان میکند خدا احکام میراث را برای شما وحق وصواب ان
تضلوا بجهت کراهت اینکه گمراه شوید و یا بیان میکند انچه درست و راستست تا گمراه نشوید
بنا بر اول مضاف محذوفست و بنا بر ثانی لا نافیه و یا لهم معنی آنست که حق تعالی بیان میکند ضلالت
شما را که از شان شما هست که مرتکب آن شوید اگر با تباع خود باز گذاشته شوید این بیان بجهت است
که محترز شوید ازان و خلاف ان را تحری نمائید والله بکل شیء وخدای بهمه چیزها از مصالح
عباد در محیا و ممات علیم داناست اورده اند که چون این آیه نازل شد جابر رضی الله عنه
فرمود که انزلت هذه الآیه فی این آیه در شان من نازل شده و از قتاده مرویست که صحابه را اهتمام
تام بود در بیان کیفیت میراث کلاله حق تعالی این آیه فرستاد و از جابر روایتست که نزول این آیه
در مدینه بود و ابن سیرین گفته که نزول در سفری بود که دران سفر حضرت رسالت با اصحاب خود و

و این آیه را آیة الصیف میگویند زیرا که حق تعالی دو آیه را در باب کلاله انزال فرمود یکی در شتا و آن در اول سورهٔ مذکور شد و دیگری در صیف و آن این آیتست و از ابن خطاب روایت که گفت میراث کلاله را از پیغمبر پرسیدم فرمود یکفیک آیة الصیف یعنی این آیه ترا کافیست یا فرمود که این آیه ترا مجزیست

سورة المائده مدنیست از قول ابن عباس و مجاهد و نزد جعفر بن مبشر و شعبی مدنیست مگر آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم که نزول آن در حجة الوداع بوده وقتی که آنحضرت بر بالای راحله بود و عدد آیات آن صد و بیست است نزد کوفی صد و بیست و سه بعدد بصری و صد و بیست و دو نزد غیر ایشان و خلاف در سه آیتست بالعقود و یعفوا عن کثیر کوفی فانکم غالبون بصری ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة المائده قراءت فرماید حق تعالی او را بعدد هر یهود و نصرانی که در دنیا نفس کشد ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید و عیاشی باسناد خود از عیسی بن عبدالله از پدر او از جد خود از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود آیات و سورهٔ قرآن بعضی ناسخ بعضی دیگرست و امر حضرت رسالت بآخرین آن قرار و دوام می پذیرفت و آخر سوره که بآنحضرت نازل شد سورة المائده بود و آن ناسخ ما قبل خودست و هیچ آیتی ناسخ آن نشده و نزول آن در وقتی بود که آنحضرت بر بغلهٔ شهبا سوار بود در آن حال وحی نازل شد تا حیثیتی که بغله از رفتار باز ایستاد و نزدیک بآن رسید که شکم او بر زمین رسد از غایت گرانی و آنحضرت بیهوش شد و دست مبارک خود را بر ذروهٔ منبه بن وهب جمحی نهاد و بعد از زمانی که با خود آمد سر برداشت و این سوره را بر ما خواند و آنچه درین سوره بود بآن عمل فرمود و ما را نیز امر کرد و نیز باسناد خود از ابی جارود نقل کرده که ابی جعفر محمد بن علی صلوات علیهما فرمود که هر که سورة المائده تلاوت کند در هر روز پنجشنبه هرگز ایمان او بشرک و ظلم آلوده نشود و نیز باسناد خود از ابی حمزهٔ ثمالی روایت کرده که ابی حمزه گفت از ابا عبدالله صلوات الله علیه شنیدم که فرمود جبرئیل با هفتاد هزار فرشته سورة المائده را نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آوردند و در خبرست که آنحضرت در خطبة الوداع فرمود که سورة المائده آخرین سوره است از قرآن که بمن نازل شده حلالش را حلال دارید و حرامش را حرام دانید و باید دانست که چون حق تعالی ختم سورهٔ نسا کرد بذکر احکام شریعت افتتاح این سوره نمود ببیان احکام بانوجه که اوا علی

الاجمال ذکر آن کرد بقوله و اوفوا بالعقود و بعد از آن علی التفصیل بیان آن کرده با اهل ایمان
خطاب فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا
ای آنکسانی که ایمان آورده اید اوفوا بالعقود وفا کنید بعهدها که بیکدیگر میکنید یا بعقود
شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن و یا بعهود که حق تعالی بر شما عقد کرده
که آن تکالیف شرعیه است و در کنز العرفان آورده که نزد بعضی هر آیتی که مصدرست بیا ایها الذین
آمنوا مدنیست و هر کدام که مصدر بیا ایها الناس است مکی است و اصح آنست که این بنا بر
اغلب و وفا و ایفا بمعنی قیامست بمقتضای عهد یقال وفی بعهده و اوفی به بمعنی واحد و
عقد بمعنی عهد موثق است و اصل آن جمع بین الشیئین است بحیثیتی که عسر الانفصال باشد
و مراد بعقود اینجا هر صنف عهدیست که مردمان در معاملات خود میکنند و گویند مراد
عهودیست که حق تعالی عقد آن کرده است و اولی حمل آنست بر جمیع بجهت عموم لفظ و عدم
ثبوت مخصص و اینجا چند فایده است اول وفا کردن بعقد که معنی قیامست بمقتضای
آن پس اگر لازم باشد واجبست وفا بلزوم آن و اگر جایز باشد واجبست وفا بجواز
آن وجه در عقد اجمالیست که حال آن معلوم میشود از برای نبی یا امامی دوم عقد در
شرع اسم ایجاب و قبولست و آن گاه هست که لازم الطرفین است چون اجاره
و مزارعه و مساقاة و صلح و وقوف و نکاح و هبه در بعضی صور آن و کتابت بهر دو
نوع آن بر قول اقوی و عقد سبق و رمایه بالطبع بنا بر قولی و ضمان و گاه هست که جا
یز الطرفین است چون ودیعه و قراض و شرکت و وکالت و قرض و جعاله و هبه
در بعضی صور و گاه هست که لازمست در طرفی و جایز در طرفی دیگر چون رهن
و کفالهٔ بدن و عقد امان از ذی رحم نزد بعضی یا با قربت و یا تعویض مطلقا یا
تصرف باجماع و اولی لزوم آنست از طرفین زیرا که واجب نیست بر واهب قبول
بفسخ مذهب و دیگر آنکه ملک جدیدست پس قبول آن واجب باشد و گاه هست
که در مبدء جایزست و بعد از آن راجع بلزوم شود و چون هبه بعد از قبض و قبول و
بعد از هود و لازم میشود و گاه هست که لازم میباشد در مبدء و بعد از آن راجع بجواز میشود
چون بیع گاهی که طاری شود بر آن فسخ بخیار یا فوات شرط معین یا انفساخ مانند تلف بیع قبل
مبیع قبل از قبض آن یا تلف ثمن قبل از قبض و غیر آن دوم عقدی که لازمست در وجه جیز

واجبست اول آنکه ایجاب و قبول از لفظی باشد دوم بعربیت واقع شود در حال اختیار
سیوم آنکه بصیغهٔ ماضی باشد چهارم فوریه قبول و مطابقت آن بما بعد عرفا و همچنین
در رهن واجبست بر قول اولی تنجیز آن پس صحیح نیست اگر معلق باشد و در
عقد هیچکدام ازین واجب نیست بلکه کافیست لفظی که دال باشد بر مقصود یا قرینه ششم وا
جبست در هر عقد صدور آن از مالک یا کسی که در حکم مالک باشد چون اب یا جد اب یا وکیل
یا وصی یا حاکم یا امین او یا ناظر وقف یا ملتقط هر گاه که خوف تلف باشد و حاکم متعذر
باشد و همچنین است ودعی در ودیعه یا بعض مومنین در مال طفل نزد تعذر ولی هفتم
واجبست در هر عقد اشتمال آن بر مقتضای آن پس اگر در آن شرط غیر مقتضای آن
کنند عقد باطل باشد خواه در چیزی باشد که رکن باشد یا غیر رکن و آنچه مشتمل بر عوض یا حرام
باشد نیز چنین باشد و اگر نه چنین است جایز است و حکم عقد صحیح ترتب اثر و توابع آنست
بر آن و حکم غیر صحیح عدم ترتب اثر و توابع آنست و شرطی که لازم الوفاست هر شرطیست
که میان ایجاب و قبول باشد که اگر مقدم یا موخر باشد اثری نخواهد داشت هشتم هر گاه
عقود بمعنی اعم فرا گیریم پس آیت صلاحیت استدلال دارد بر وجوب ایفاء نذر
و عهد و یمین که عقد آن با حق تعالی است و نزد وجوب ایفای عقد با او سبحانه ما
دام که مخالف مشروع نباشد و مثل مزارعه و مساقاة و سکنی و اجاره و غیر آن از
احکام و ایقاعات انتهی کلامه در مجمع آورده که مفسران را درین عقود چند قولست
یکی آنکه مراد بآن عهودیست که اهل جاهلیت با یکدیگر معاهده میکردند بر نصرت و موازره
و مظاهرت بر هر که در صدد ظلم کردن باشد بریشان و این در معنی حلفست و این از ابن عباس
و مجاهد و ربیع و ابن انس و ضحاک و قتاده و سدی منقولست دوم آنکه مراد عهودیست
که حق تعالی اخذ آن کرده از عباد خود بایمان و طاعت در آنچه حلال یا حرام کرده است برا
یشان و این قول نیز از ابن عباس است که روایت کرده و در روایت دیگر از و نقل کرده
اند که عهود هر چیزیست که حق تعالی حلال گردانیده است یا حرام ساخته و آنچه فرض
کرده محدود و معین گردانیده در قرآن و معنی آنست که نکث احکام الهی مکنید و
از آن در مگذرید و موید اینست قوله تعالی والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه
الی قوله سوء الدار سیوم آنکه مراد بآن عقودیست که مردمان در میان یکدیگر تعاقد مینمایند

وعقد آن میکنند بر نفس خود چون عقد ایمان و عقد نکاح و عقد عهد و عقد بیع و عقد
حلف و این قول از ابن زید و زید بن اسلم روایتست چهارم آنکه امر است از حق تعالی باهل
کتاب بوفا کردن بانچه اخذ میثاق کرده از ایشان که ان عمل کردن ایشانست بانچه در توریة و انجیلست در
تصدیق نبی ما صلی الله علیه و آله و انچه از نزد حق تعالی آورده و این قول ابن جریح است و ابی صالح
و قول اقوی ازین اقوال قول ابن عباس است که مراد بآن عقود الله است که ایجاب ان فرموده
بر بندگان در حلال و حرام و فرایض و حدود و اقوال دیگر درین قول داخلست پس واجبست
وفا بجمیع آن مگر بانچه عقد باشد در معاونت بر اثم و امر قبیح چه این محظورست بلا خلاف
و بعد از ذکر اجمال در امر بعقود بیان تفصیل ان میکند و میگوید **أُحِلَّتْ لَكُمْ** حلال کرده شد
شد بر شما **بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ** چهارپایان بسته زبان که ان ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو
و بز و میش و در انوار گفته که بهیمه هر حی است که او را تمیز نباشد و گویند مراد حیوانات ذات
اربع اند و اضافه ان بانعام برای بیانست کقولک ثوب خز و معناه البهیم من الانعام
و ان ازواج ثمانیه اند و انچه ملحق است بآن از ظبی و بقر وحش و حمار و نزد کلبی و فرا مراد
بآن ظبی و بقر و حمار وحش است و مانند ان از حمار وحشی که همانند انعام اند در اجترار
و عدم انیاب و اضافه بانعام باعتبار ملابسه شبه است و نزد جمعی دیگر مراد اجنه اند
که از بطون انعام بیرون آیند یعنی اگر مادر را بکشند و بچه در شکم او تمام خلقت باشد و موی
بر آورده و روح در آمده کشتن مادر کشتن او بود و حلال بود و اگر تمام خلقت نباشد بهیچ
وجه حلال نباشد و این قول ابن عباس و ابی عمر است و مروی از ابی جعفر و ابی عبد الله
علیهما السلام و اولی حمل آنست بر عموم و قوله **إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ** استثناست از بهیمه یعنی
همه حیوانات غیر صاحب ناب حلالست مگر حرام کرده شده آنچه خوانده شد بر شما هم درین
سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة والدم الآیه و هو قوله **غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ** حالست
از ضمیر لکم یعنی حلال کرده شده است بهیمه انعام برای شما در حالتی که حلال دارنده نباشید
صید را و صید احتمال مصدر و مفعول دارد و نزد اخفش انتصاب آن باو قواست
باینکه حال باشد از واو ضمیر یعنی وفا کنید بعقود در حالتی که محل صید نباشید و اول اقربست
وَأَنْتُمْ حُرُمٌ حالست از ضمیر مستکن در محل و حرم جمع حرامست بمعنی محرم یعنی حلال
دارنده آن نباشید و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره مراد آنست که همه انعام بر شما حلالست

مگر آنچه وحشی باشد و آن را صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست و این جمله اسمیه
در حالتی که احرام گیرنده باشید در افعال حج یا عمره إِنَّ اللَّهَ بدرستی که حق تعالی یَحْكُمُ
حکم میکند در حلال و حرام مَا يُرِيدُ آنچه خواهد از تحلیل و تحریم آن و حکمت او تقاضای
آن کند مصلحت بندگان باشد از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایتست که حطم بن هند
کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و بسفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی در عرب
شهرتی تمام داشت بخدمت پیغمبر آمد و گفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود باینکه خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند
و بر اقامت صلوة و ادای زکوة مواظبت نمایند حطم گفت که آنچه فرمودی مستحسن
و نیکوست اما مرا امرا باشند که کارها بمشاورت ایشان منقطع سازم بروم و
این سخنان با ایشان در میان نهم اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از
آمدن او فرمود که امروز کسی از ربیعه خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید
کافر در آید و فاجر بیرون رود و در روایتی آنست که فرمود یدخل علیکم الیوم من
یتکلم بلسان شیطان یعنی امروز بر شما داخل شود کسی که بزبان شیطان سخن گوید
و هو قوله رب انظرنی الی یوم یبعثون پس از عدم قبول ایمان از نزد حضرت
بیرون رفت و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در سال دیگر که ر
سول صلی الله و آله باصحاب بعمرة قضا توجه فرموده بودند چون بتنعیم رسیدند
رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند چون حطم کندی را دیدند که شتران
بغارت برده را بقلادهای آراسته برسم هدیه کعبه میبرد حضرت خواست که
جمعی را بر سر او فرستد و شتران از و بستانند و بروایت اشهر و اصح صحابه خواستند
که دست تعرض باو دراز کنند و ویرا بکشند و آن شتران و سایر مواشی و رخوت او را
غارت کنند حضرت فرمود که او احرام گرفته و هدیه را تقلید کرده این عمل از شما لایق نباشد
که در حرم و ماه حرام متعرض او شوید و آتش جدال و نزاع را مشتعل سازید ایشان گفتند
یا رسول الله ما در جاهلیت این عمل بسیار کردیم و در این باب مبالغه کردند آیه آمد که یَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تُحِلُّوا حلال مدارید و حرمت مشکنید
شَعَائِرَ اللَّهِ مناسک حج خدا را و آن جمع شعیره است که اسم الجیزیست که اشعار کنند

یعنی

یعنی شعائر سازند و تسمیهٔ اعمال حج بآن جهت آنست که آن علامات حج و اعلام نسک آنست و نزد
بعضی مراد بآن دین اسلامست لقوله تعالی ومن یعظم شعائر الله ای دینه و اکثر گویند فرایض
او سبحانه است و معالم حدود او که از برای عباد محدود ساخته **وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ**
و حلال مکنید ماه حرام را بقتال و سبی در او و اشهر حرم رجبست و ذوالحجه و ذوالقعده و
محرم **وَلَا الْهَدْيَ** و نه انچیزیرا که اهدای آن کرده باشند بخانه کعبه از شتر و گاو و گوسفند
و آن جمع هدیه است جدی که جمع جدیه است **وَلَا الْقَلَائِدَ** و نه خداوند قلاده را از
هدی و قلاده چیزیست که در گردن چهارپایان میکنند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا
معلوم شود که هدیست و کسی تعرض بآن نرساند و عطف این بر هدی یا آنکه هدی شامل این نیز
هست بجهت اختصاص است چه آن اشرف هدی است و میتواند بود که مراد نفس
قلاید باشد بدون تقدیر مضاف که آن ذوات القلائدست یعنی تعرض بقلاید
مرسانید و بنابرین غرض نهیست از احلال آن بجهت مبالغه در نهی از تعرض بهدی
و نظیر اینست قوله ولا یبدین زینتهن و نزد بعضی مراد آنست که در جاهلیت یکدیگر را
عادت کرده بودندی و بجهت آن چون شخصی روی بخانه کعبه نهادی بجهت ادای مناسک حج و عمره پارهٔ
چوب سمره در گردن افکندی تا علامت باشد بر آنکه او بحج میرود و کس او را تعرض
نرساند و چون بازگشتی قلادهٔ از موی در گردن خود کردی تا دانستندی که او از
حج می آید و بجهت این تعرض باو نرسانیدندی و حق تعالی ازین خبر میدهد که حلال
نیست بر شما که قتل و سبی کنید که با او قلاید باشد که علامت حج اوست **وَلَا آمِّينَ**
الْبَيْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانه محترم که عازم زیارت او باشند **يَبْتَغُونَ** میطلبند
این قاصدان حرم **فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ** افزونی از پروردگار خود اگر مؤمنانند زیادتی ثواب
جویند از خدای یا روزی بسبب تجارت و اگر کافرانند میطلبند مگر روزی **وَرِضْوَانًا**
و میطلبند یعنی اعتقاد و خوشنودی خدا را و اثابت او سبحانه ایشانرا اگر مومنانند
و کافران طلب میکنند بگمان باطل و یا طلب معیشت خود کنند و در تبیان آورده که مراد
برضوان حجت است و این جملهٔ فعلیه در موضع حالست در ضمیر مستکن در آمین و نمیتواند
بود که امین باشد زیرا که اسم فاعل که موصوف باشد عمل نمیکند بر مذهب مختار و از
ابن زید نقل شده [illegible] که این آیه در روز فتح مکه نازل شد وقتی که بعضی از اهل شرک

قصد خانهٔ کعبه کرده بودند و بعمره اهلال نموده مسلمانان گفتند یا رسول الله بگذار تا ما
نه اهل شرک شویم حق تعالی ایشان را از آن نهی فرمود وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام
بیرون آیید و حلال شوید فَاصْطَادُوا پس اشکار کنید اگر خواهید این امر است
در اصطیاد بعد از زوال احرام و لازم نمی آید از اراده اباحت اینجا آنکه امر بعد از حظر
دلالت بر اباحت کند مطلقا مرویست که در روز فتح مومنی را بکشتند در عرفات
که حلیف ابوسفیان بود اخبار آن بحضرت رسول کردند فرمود که لعن الله من قتل بذحل
الجاهلیه لعنت خدای بر آن باد که او بکینه جاهلیت کسی را بکشد حق تعالی فرمود
که وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و باید که بر آن ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی
از کفار قریش و شدت بغض و عداوت ایشان از قبیل اضافه مصدر است بمفعول
یا فاعل یعنی باید که حامل شما نشود دشمنی ایشان شما را یا دشمنی شما ایشان را أَنْ
صَدُّوكُمْ برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف
مسجد حرام أَنْ تَعْتَدُوا آنکه از حد درگذرید و بانتقام ان خواهید که قصد ا
موال قاصدان حرم کنید این مفعول یجرمنکم است چه آن متعدی بیک مفعول و
بدو فعل میباشد ما نند کسب حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است بآیه اقتلوا المشر
کین حیث وجدتموهم و بآیه فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا مگر صید کردن
در حالتی که از حرم بیرون آیند و کافر را بهدی و قلاید ایمان نیست و مرویست
از ابی جعفر علیه السلام که هیچ آیتی از این سوره منسوخ نیست و بعضی از این آیه
زیرا که جایز نیست که در اشهر حرم با مشرکان ابتداء بقتال کنند مگر گاهی که ابتدای قتال
از ایشان شود و این موافق قول حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله که در وقت
نزول این آیه فرمود که احلوا حلالها و حرموا حرامها وَتَعَاوَنُوا و یاری کنید
یکدیگر را عَلَى الْبِرِّ بر نیکوئی که آن عفو است و اعصار متابعت امر او وَالتَّقْوَى
و بر پرهیزکاری که آن مخالفت هوا است وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ و یاری مکنید
ببدی که آن ترک فرمانست وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری که آن انتقامست در زمین
حرم اثم معصیتی است که متعدی بغیر نباشد و عدوان آنکه بغیر تعدی کند وَا
تَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

بزرگی

بدرستی که خدای سخت عقوبتست پس انتقام او شدا ست و یا او شدید العقوبت است بر کسی که از فرمان او در گذرد و عقاب بشدت جهت آنست که عقاب او بآنست نیست که حرا و منتفی نمیشود و حرارت آن خامد نمیکردد نعوذ بالله و در حدیث آمده که اهل دوزخ را در میان آتش دینا نهند از راحت خواب شان ببرد و از آن اسایش تمام یابند و بعد از آن تبیین الحجری میکند که مستثنی ساخته بود در آیت متقدمه اعنی قوله الا ما یتلی علیکم بقوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شد بر شما مردار وان هر حیوانیست که روح او بدون ذبح شرعی از بدن او بیرون رفته باشد وَالدَّمُ و دیگر محرمست بر شما خون مسفوح که قوله او دما مسفوحا و اهل جاهلیت در حین قحطی خون را در امعاء میریختند و میخوردند وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک با همه اجزای آن از شحم و عظم و غیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند مر خدا را بِهِ در وقت ذبح او مر دذبیحه کفار است که بنام لات و عزی و غیر آن میکشند و بدانکه صاحب کنز العرفان در بحث طهارت ذکر کرده که هیچ شکی نیست که اسناد تحریم بذوات اشیای مذکوره حقیقی نیست زیرا که از غیر مقدورست پس از تقدیر مضاف چاره نباشد تا تحریم بآن متعلق شود پس بعضی گفته اند که بعضی مقدرات اولی از بعضی نیست پس تقدیر لفظی باید که شامل جمیع مقدرات باشد و آن انتفاعست و درین کلام نظرست زیرا که لا نسلم که تقدیر ضروری باشد چه ذهن نزد اطلاق سبقت میکند بانچه مراد باشد ازین ذوات همچنانکه سبقت میکند بتحریم نکاح نزد اطلاق حرمت علیکم امهاتکم و بر قول او تقدیر اینست که حرمت علیکم وجوه الانتفاع المیتة پس درین حکم داخلست تحریم لبس جلد میته و استعمال آن در سایر وجوه استعمال خواه مدبوغ باشد یا نه و مؤید اینست قول صادق علیه السلام در وقتی که او را از جلد میته سوال کردند که ایلبس فی الصلوة اذا دبغ فرمود لا ولو دبغ سبعین دبغة و احمد بن حنبل موافق ماست درین قول و شافعی مخالفت کرده و گفته جایز است با دبغ غیر از کلب و خنزیر و ابو حنیفه غیر از کلب و خنزیر را استثنا میکند و مالک گفته که ظاهر آن بدبغ پاک میشود نه باطن آن و چند مسئله درین مسئله درین مبحث متنوع میشود یکی آنکه لازم می آید از تحریم انتفاع میته زیرا که اگر طاهر میبود منتفع

نه میبود واین باطلست دوم مستثناست از میته ما لا تحله الحیوة چون صوف و
شعر و وبر و ریش وظلف وسن وقرن وبیض یا قشر اعلی وانفحه وعظم زیراکه موت
فقدان حیوتست پس چیزی که حیوت نداشته باشد موت را دران تاثیر نخواهد بود
و تخالف نکرده است شافعی در عظم وشعر وصوف و وبر واحتجاج او رده
میشود بر و وبقوله ومن اصوافها واوبارها واشعارها اثاثا ومتاعا الی حین واین اعم
ازانست که از حی باشد یا از میت یا جز بی نجس نباشد سیوم الجم نفس سائله ندارد
بموت نجس نمیشود چهارم دم ودم ولحم خنزیر نجس اند بجهت عطف آن بر میته پس
جایز نباشد صلوة با آن ومستثنی است ازین دم دم غیر سایل ودمی که مذبوح
قذف آن نکرده باشد بجسم همه اجزای خنزیر نزد ما نجس است حتی عظم و شعر
از و خصوصا لحم در آیت جهت آنست که آن در معرض تحریم اکلست ولحم مقصود
به است درین باب و در بحث مطاعم ومشارب اورده که آیه اشارتست بتحریم
اشیا که اهل جاهلیت انرا حرام نمیدانستند او لمیته که هر حیوانیست که فوت ان
بر وجه تذکیه شرعیه نباشد وحضرت رسالت صلی الله علیه واله ازین حکم سمک
وجراد استثنا فرمود بقوله احل لکم میتتان ودمان دوم دم است وعرب در جاهلیت
انرا بچند نوع میخوردند وازجمله آن علهزست همچنانکه امیر المومنین علیه السلام در
بعضی کلام خود اینرا تصریح کرده وبیان نعمت الهی فرموده بر ایشان بتحریم خبایث
بقوله یاکلون العلهز وآن طعامی بود متخذ از خون وروده های ادمی مرده وپشک
چاروا که انرا میپختند ومیخوردند وبدانکه نزد بعضی طحال ازین مستثنی است
واولی تحریم آنست وباجماع فقها مستخلف در تضاعیف لحم حلالست وطاهر وگویند
که تحریم در موضعی دیگر وهو قوله او دما مسفوحا دلیلست برانکه مراد دم عروقست
واین مستلزم آنست که مادام در عروق نباشد یا در عروق باقی مانده باشد و یا مخلف
باشد در لحم محرم نباشد فکان دما مسفوحا تقیید مطلقست سیم لحم خنزیرست
واختصاص لحم باانکه شحم وسایر اجزای نیز محرمست جهت آنست که آن مقصودست
در اکل وغیر آن تابع آنست چهارم ما اهل لغیر الله به یعنی ذبیحه که بر اسم صنم ذبح
کرده باشند ونام خدای تعالی بران مذکور نشده باشد واهلال در لغت رفع صوتست

پس دران داخلست هر ذبیحه که اسم حق تعالی بران یاد نکرده باشد خواه آنکه ذابح
آن مسلم باشد یا کافر بانواع وَالْمُنْخَنِقَةُ و پنجم حرام کرده شده است
آنچه فشرده باشند گلوی او تا مرده باشد و اختناق اعم از آنست که بفعل شخصی
باشد همچنانکه اهل شرک گوسفندان خناق میکردند تا میمرد و بعد از آن میخوردند
و یا بنفسه مختنق شده باشد بواسطهٔ عارضی وَالْمَوْقُوذَةُ و ششم آنچه بچوب
و سنگ و مانند آن زده باشند تا مرده باشد ماخوذ از وقذته اذا ضربته ضربا شدیدا
مشرفا بالموت وَالْمُتَرَدِّيَةُ و هفتم آنچه از بلندی افتاده باشد و یا در چاه افتاده
باشد بمیرد وَالنَّطِيحَةُ و هشتم آنچه شاخ زده باشد حیوان دیگر او را و مرده باشد
و فعیل اینجا بمعنی مفعولست و تا در این امور مذکوره از برای نقلست باسمیه وَمَا أَكَلَ
السَّبُعُ و نهم آنچه خورده باشد درنده بعضی اجزاء او و ازین ستهٔ مذکوره اگر قبل از موت
حیوة مستقره تزکیه و هو المراد بقوله إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید شما از آنها تذکیه
از مراد بتذکیه قطع اعضای اربعه است که آن حلقومست و مری و ودجان بحدیده
یا آنچه در حکم آنست در غیر ابل است اما ذکوة ابل نحرست که آن طعن است در
لبه تحریک یعنی فرو بردن کارد و غیر آن در گوسینهٔ آن و نزد بعضی استثنا مخصوص
است بما اکل السبع و نزد بعضی دیگر استثنا منقطع است و این سه قول حسن است
لیکن قول اول احسن است چه آن مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس
و بدانکه کمترین ادراک در ذکوة در وقتیست که حیوان ذنب او متحرک باشد یا رجل
و یا عینین او متطرف باشد و این منقولست از باقر و صادق علیهما السلام حیث
قالا ان ادنی ما یدرک الذکوة ان یدرک یتحرک ذنبه او رجله او تطرف عینه و این قول
از حسن و قتاده و ابرهیم و طاوس و ضحاک و ابن زید نیز روایتست و گویند ادنی
ادراک زکاة وقتیست که ممکن باشد چون یک روز یا چند روز بزید وَمَا ذُبِحَ
و دهم آنچه ذبح کرده شده باشد عَلَى النُّصُبِ بر سنگها که منصوبست بر حوالی
بیت الحرام و گویند که نصب مفرد انصابست چون عنق و اعناق و آن سیصد و شصت
سنگست که اهل جاهلیت از ابر پیرامون کعبه نصب کرده بودند و تعظیم آن بجای
می آوردند و بران قربان میکردند و گوشت را بر بالای آن شرحه میکردند و بجهت تقرب

خون آنرا بر دیوار کعبه میمالیدند و بعد از اسلام مسلمانان میگفتند یا رسول الله
اهل جاهلیت خانه کعبه را تعظیم میکردند و بقصد تقرب خون در آن میمالیدند و ما
اولیتریم که آنرا تعظیم کنیم حق تعالی آیت لن ینال الله لحومها ولا دماؤها انزال فرمود
و گفته اند مراد بنصب اصنام اند و بنا برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرامست
آنچه برای بتان بکشند و یا علی بر اصل خود است و بر تقدیر اینکه ان تستقسموا
یازدهم حرام کرده شده است آنکه طلب قسمت کنید بالازلام یعنی تیرهای اقداح و بیان
آنکه عرب را سه تیر بوده بی پر و پیکان که آنرا ازلام و اقداح میگفتند و در یکی نوشته بودند
که امرنی ربی و در دوم نهانی ربی و در سیم غفل بود یعنی چیزی بر آن ننوشته بودند و
چون ایشان را سفری افتادی و یا غیر آن از مهمات بدانها تفأل کردندی و این سه تیر
در خریطه کردندی و سهمی بیرون آوردندی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان
مهم اشتغال نمودندی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردندی و اگر غفل بیرون
آمدی باز رجوع بخریطه کردندی پس معنی استقسام بازلام طلب معرفت آن چیز
نیست که قسمت کرده شود بازلام برای ایشان و گفته اند مراد استقسام جزور است
بر انصبای معلوم چه شتر را میکشتند و بازلام قسمت میکردند و این قول جمعی از مفسران
است و مفرد ازلام زلمست بفتح یا ضم زا و فتح لام چون جمل و صرد و عرب را ازلام بسیار
بوده برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن و علی بن ابراهیم از
صادق علیه السلام نقل کرده که ازلام ده بود نه هفت را انصبا بود و سه را نبود و آن هفت
که انصبا بودند فذ و توأم و رقیب و حلس و نافس و مسبل و معلی میگفتند فذ را یک سهم
بود و توأم را دو و رقیب سه و حلس چهار و نافس را پنج و مسبل را شش و معلی را هفت
و ثلثه باقیه را سفیح و منیح و وغد میگفتند و چون شتر را میکشتند و میخواستند
که گوشت آنرا در میان یکدیگر قسمت کنند اخراج سهام مذکوره میکردند بر این نحو
چه که گوشت شتر را بر ده قسم منقسم میساختند و آن ده ازلام را باجنبی میدادند
و وی بنام هر یک از ایشان بر هر قسمی از آنها نهادندی و اگر یکی از سهام که آن سفیح
و منیح و وغد است بنام شخصی بیرون می آمد ثمن او را رد میکردند و بر او چیزی
نمیدادند و این قسمی از قمار است و زمخشری در کشاف آورده که گوشت شتر را

ده قسم میکردند ونزد بعضی به بیست وهشت قسم وغفل را جبری عید ا دند و کسانی که سهم ایشان بیرون می آمد از ذوی انصبا اخذ ان میکردند وبفقرا دفع مینمودند و از ان نمیخوردند و بآن افتخار میکردند و مذمت مینمودند که نام او بر سهم غفل بیرون آمد و او را برم میگفتند وبعضی فضلا اسمای قداح در ین ابیات جمع کرده اند فذ وتوأم ورقیب ثم حلس ونافس وضبل والمعلی والوعد ثم سفیح ومنیح هذه الثلثة تهمل وبکل ما عداه نصیب مثله ان تجد او لا ولا وببايد دانست که انیکه حق تعالی تحریم این ازلام فرموده یا بنا برانست که نوعی از کهنتی است بدونی اذنی که از حق تعالی در ان واقع شده ویا بجهت انکه قمارست که منهی عنه است شرعا واما قرعه شرعیه همچنانکه بروایت متواتره بصحت رسیده که چون انحضرت صلی الله علیه وآله اراده سفری میفرمود میان زوجات قرعه میزد وبنام هر کدام که قرعه بر می آمد او را مستصحب خود میکردانید از ین قسم نیست زیرا که حضرت اخذ آن فرمود باذن حق تعالی پس قرعه کاشف بود از معلوم حق تعالی وهمچنین انجم اصحاب تداول مینمودند از استخاره برقاع وحصی وسبحه وانچه فقها استعمال ان میکنند از رقاع در امور مشکله از شارع واهل بیت صلوات الله علیهم نقل نموده اند پس طعنی در ان نبود ومجاهد مراد با ستقسام بازلام کعاب فارس وروم است که بآن قمار بازی میکنند وابی سفیان وکیع کفته که مراد بآن نرد وشطرنج است ذلکم این استقسام بازلام فسق بیرون رفتن است از دایره اسلام زیرا که آن دخولست در علم غیب وضلال باعتقاد انکه طریق موصلت باو سبحانه وارتکاب افتراست برو واکر مبتنی در امورنی دبی او سبحانه باشد وشوکست اکر مراد بآن ضم باشد واکر مراد بآن قمار باشد وتناول انچه محرمست پس آن خروج است از امر حق تعالی ودخول در نهی او ومیتواند بود که مشار الیه ذلکم جمیع محرمات مذکوره باشد یعنی ارتکاب همه انچه که مذکور شد از امور محرمه بیرون رفتن است از اوامر الهی ودر کنز آورده که درین مقام چند فایده است یکی انکه اکر سؤال کنند که امور مذکوره از منخنقه وموقوده تا اخر آنست که میته است یا نه اکر اولست پس معنی خواهد بود از ذکر آنها بجهت آنست که عرب انرا از میته نمیدانستند بلکه از قسم مذبوحات میشمردند

و میته را مخصوص میساختند بحیوانی بخنق انفه بمیرد پس بذکر این بیان فرمود
که حکم واحدست دوم نظیر اینست قوله فی البقره انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر
وما اهل به لغیر الله ودر ینجا ودر انعام ونحل فرموده که لغیر الله به آیا بینهما فرقی
هست یا نه نزد بعضی آنست که اصلا ولست زیرا که باء محدیه فعل بمنزله جزو نیست
از وپس احق باشد بتقدیم بخلاف محدی بلام است چه آن بمنزله جزء فعل نیست
ونکته در انکه در دو موضع دیگر لغیر الله باشد پس بجهت اهتمام ببیان استنکار
آن تقدیم لغیر الله کرده است درین دو موضع جهت شدت اهتمام همچنانکه بعضی مفعول
بر فاعل واقع میشود بجهت اهتمام ان سیم جون حکم لاحق بجمله بجهت معنی است که یافت
میشود در شیء از اجزای جمله پس ملحق بمیته باشد جزء میان از حی بجهت وجود معنی تحریم در ان
که آن موتست وفقد حیوة الیوم امروز مراد روز معین نیست بلکه روز حاضرست
وانچه متصل بآنست از ازمنه آینده وگویند مراد روز نزول اینست ودر روایت
آمده که نزول این آیه بعد از عصر روز جمعه در عرفه حجة الوداع یعنی امروز یئس
الذین کفروا ناامید شدند کافران من دینکم از ابطال دین شما ورجوع
شما بدین ایشان بتحلیل این جنایت وغیر آن ویا آنکه غالب گردانند شما را بر
تحلیل فلا تخشوهم پس مترسید از فتنه ایشان واز غلبیت ایشان بر شما واخشون
خشون وبترسید از من وخالص گردانید خشیه را برای من در ارتکاب امور
واجتناب از منهیات مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در روز
جمعه خطبه خواند ودر ان مجلس جمعی بسیار حاضر بودند آنحضرت بهمه ایشان نظر
فرموده در میان ایشان غیر از مسلمان کسی را ندید شادمان شد حق تعالی این
آیه فرستاد که امروز مشرکانرا استیلا وتسلطی براهل اسلام نباشد تا روز قیامت
الیوم امروز اکملت لکم کامل گردانیدم برای شما دینکم دین شما را بنصر و
اظهار وغلبیت آن برهمه ادیان یا بتنصیص بر قواعد عقاید وتوفیق بر اصول وقوا
نین شرایع که دیگر احکام از اوقم نسخ نباشد واتممت علیکم نعمتی وتمام
کردم بر شما نعمت خود را بر شما هدایت وتوفیق ویا کمال احکام دین ویا بفتح مکه
وهدم منار جاهلیت که باطمینان تمام حج گذاردید وهیچ مشرک با شما حج نگذارد

و یابد خوشحالی که اعظم نعمت **وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ** و اختیار کردم برای
شما اسلام را **دِينًا** دینی پاکیزه از همه دینها که نزد من همین دین باشد تا روز قیامت
نه دین دیگر در **مجمع** آورده که در الیوم اکملت لکم دینکم چند قولست یکی آنکه نزول این
در حجة الوداع بود و معنی اینکه کامل ساختم برای شما فرایض و حدود و حلال و حرام
خود را و تنزیل همین بود که انزال کردم و بیان من همین که تبیین نمودم پس هرگز راه
زیاده و نقصان بران گشوده نخواهد شد و بعد از آن روز قلم نسخ بران کشیده نخواهد
گشت و این قول منقولست از ابن عباس و سدی و اختیار نموده اند جبائی و بلخی و گفته
اند که بعد از نزول این آیه هیچ شیء از فرایض در باب تحلیل و تحریم بر رسول نازل
نشد و آنحضرت بعد از هشتاد و یک روز از دنیا رفت اگر گویند از اینها مفهوم میشود
که قبل از این از دنیا رفت اگر گویند از اینجا مفهوم میشود که قبل از این روز دین خدای ناقص
بوده باشد گوئیم چون قبل از این حق تعالی امری بعد از امری و نهی بعد از نهی و آیتی
بعد از آیتی انزال میفرمود بحسب صلوة مکلفان و ختم و اتمام باین آیت شد که بعد از آن
هیچ امری و نهی و آیتی صادر نشد پس ازین جهت فرمود که الیوم اکملت لکم دینکم دیگر آنکه
قبل از این آیه اگرچه اصول اسلام متصف بکمال بود اما احکام فروع اسلام در معرض نسخ بود
پس ممتنع نما نباشد که فروع دین متصف بکمال نبوده باشد و چون این آیه نازل شد ایمن
شد از عروض نسخ و ورود امر و نهی دیگر و همچنانکه اصول آن بر وجه کمال بود فروع
آن نیز متصف بکمال شد **دوم** آنکه معنی آنست که امروز کامل ساختم حج را برای شما که هیچ
مشرکی با شما حج نکند و با شما مختلط نشود و این از سعید بن جبیر منقولست و مختار طبری
سیوم معنی آنست که امروز کفایت کردم شما را از خوف اعدا و غالب ساختم شما را بر ایشان
و این قول زجاج است و از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام مرویست که این آیه نازل
شد بعد از آنکه حضرت رسالت امیرالمؤمنین را خلیفه خود کردانید و در غدیر خم در حین
انصراف از حجة الوداع فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و این آخر فریضه بود که انزال
فرموده بعد از آن هیچ فریضه نازل نساخت پس کمال فرایض الهی بنصب امامت و خلافت
امیرالمؤمنین علی بوده باشد و سید عالم صلی الله علیه و آله در حین نزول این آیه فرمود
الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعم و رضا الرب برسالتی و بولایة علی بن ابی طالب من بعدی

وبعد از آن فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
وانصر من نصره واخذل من خذله واین حدیث ابو احمد مهدی بن نزار حسنی روایت
کرده از ابو القسم عبید الله بن عبد الله حسکانی واو از عبد الله شیرازی و وی
از ابو بکر جرجانی واو از ابو احمد بصری و وی از احمد بن عمار بن خالد واو از یحیی بن
عبد الحمید حمانی و وی از قیس بن ربیع واو از هرون عبدی و وی از سعید خدری
واو از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وعلی بن ابراهیم نیز در تفسیر خود آورده که ابی
صفوان اخبار کرد ما را از علا ومحمد بن مسلم از ابو جعفر علیه السلام نزول این آیه در کراع الغمیم
بود وحضرت رسالت انشای آن فرمود در جحفه وربیع بن انس گفته که نزول آن در حجة الوداع
بود وبصحت پیوسته که رسول صلی الله علیه وآله خبر موت خود باسماع خاص وعام میرسانید
ومشرکان ومنافقان چون این بشنیدند اندیشه کردند که اگر محمد بمیرد دین او را خراب کنیم و
اصحاب او را بکشیم و دل داری اینها نراسی کنیم چون رسول صلی الله علیه وآله در غدیر
خم نصب امامت وخلافت امیر المؤمنین کرد وان سخن انتها دریافت اهل شرک و
نفاق گفتند که افسوس که کید ما باطل وخیالی که در باطن میپختیم نابود وعاطل
گشت حق تعالی این آیه فرستاد وفرمود امروز اهل نفاق وکفر از دین شما نومید
شدند ومن دین شما را مهمل ومعطل نساختم بلکه حافظ ونگهبانی بآن نصب کردم و
نعمت خود را بر شما بآن تمام کردم پس چنگ در اعتصام وی زنید ومتمسک باهل
اطهار شوید تا در ایمان کامل وتمام باشید واز ائمه هدی صلوات الله علیهم وجمعی
از صحابه چون جابر انصاری وابو سعید خدری روایتست که چون حضرت رسالت در
روز غدیر تقریر امامت وولایت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آن مجمع متفرق
نشده بودند تا آنکه آیه آمد که الیوم اکملت لکم دینکم الخ فرمود که الحمد لله الذی جعل
کمال الدین وتمام النعمة ورضا الرب برسالتی وبولایة علی من بعدی وخطیب خوارزمی
که یکی از فضلای اهل سنت است روایت کرده است از حذیفه یمانی واو از ابو ذر
غفاری که چون حضرت رسالت ص در غدیر خم علی بن ابی طالب را بحکم علی اعلی نصب
نمود وانچه بآن مامور بود باصحاب رسانید در شان عالیشان علی بن ابی طالب فرمود
که سلموا علی علی بامرة المؤمنین ایشان همه اذعان بآن کرده انقیاد کردند حق تع

این

این آیه فرستاد که الیوم اکملت لکم دینکم الآیه پس حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله از نزول این آیه بسیار مسرور وخوشحال گشت وتوجه بحاضران کرد وفرمود
الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضی الرب برسالتی الیکم والولایة لعلی
بن ابی طالب بعدی وبر هر که منصفست اگر درین روایات ماثوره از موافق ومخا
لف تامل نماید هر آینه برو واضح ولایح گردد وکسی که قبول ولایت علی بن ابی طالب نکند
واذعان ننماید که خلافت منصب اوست وامامت لایق او ناقص ونا تمام باشد وخو
شنودی ورضا ونعمت تامه پروردگار نسبت باو مفقود بود وجهت اینست که احا
دیث بسیار در بیان فضیلت این روز فرموده که عید الله الاکبر وانه فی السماء ا
شهر من الارض ودر باب این روز وارد شده که ثواب آن مقاومت میکند با ثواب
کسی که از اول دنیا تا اخر آن ذی حجه باشد وبروزه باشد وثواب نماز این روز بر
طریقی که از اهل البیت منقول شده مانند ثواب صد هزار حج وصد هزار عمره است وافطار
مؤمنی از روزه امروز برابر ثواب کسیست که صد ماه را روزه بگذارد وقیامی صد هزار
پیغمبر وصدیق وشهیدست وکیفیت نماز وروزه این روز وآداب وتفصیل ثواب
آن بروایت متعدده در کتب اصحاب مسطورست فلیطالع ثمه فمن اضطر
متصلست بذکر محرمات متقدمه وما بینهما اعتراضیست باتجه موجب تجنب آیه از آن
وآن اینست که تناول فسوقست وحرمت آن از جمله دین کامل ونعمت تامه واسلام
مرضیست یعنی هر که مضطر وبیچاره شود بتناول شیء از محرمات فی مخمصة
در گرسنگی ونایافتن طعام غیر متجانف لاثم در حالتی که میل کننده نباشد بسوی
گناهی را یعنی بتلذذ آنرا بخورد ویا زیاده از سد رمق تناول نکند لقوله غیر باغ ولا عاد
فان الله غفور پس بدرستی که خدای آمرزگارست مر او را درین گناه
رحیما مهربان برو که با کل این مقدار رخصت داد واو را بران مواخذه ننماید چه
تضییق وقت وتشدید بنده وتکلیف ما لا یطاق وخلاف حکمت ومصلحت
او سبحانه است پس برو جایز نباشد ودر حکایت الصالحین مرویست
که مردی درویشی بوده وپرده بر احوال فقر خود کشیده بود وبحسب ظاهر
چنان فرا مینمود که توانگرست وحقیقت حال خود را با هیچ کس نمیگفت وهمسایه

او را فرزندی بود که بغایت او را دوست داشتی روزی فرزند وی بخانهٔ درویش
آمد دیکی دید که از بار فرو کرفتند و طعامی که در آن بود بخوردند و هیچ از آن
باین کودک ندادند کودک بخانهٔ پدر خود امده و دلتنک و کریان صورت حال باز کفته هر
چند انواع طعام نزد وی می آوردند تسلّی نمیشد و میکفت من آن طعام میخواهم که همسایه
بخته بود و در حضور من با اهل خانهٔ خود خوردند بد روی از آن حال پریشان و در
بخور شده همسایه را احضار کرد و کفت چکونه روا باشد که از تو رنجی بما رسد
کفت حاشا که از من بتو رنجی رسد خود تمام قصه را تقریر کرد درویش ساعتی فرو
ماند پس سر بر داشت و کفت این سریست و اکنون ضرورت شده که افشای آن کنم و اکر این
واقعه واقع نشدی هرکز نکفتمی بدانکه ما بجهت آن طعامی که میخوردیم بکودک تو ندادیم
که اکل آن ما را مباح بود و بر تو و بر اولاد تو حرام کفت سبحان الله یکچیز چکونه بر
یکی حلال باشد و بر دیکری حرام درویش این آیه تلاوت کرد که فمن اضطر فی مخمصة
غیر متجانف لاثم و بعد از آن کفت که آن مردار بود و ما را بجهت اضطرار حلال
بود و بر شما بجهت عدم اضطرار حرام آن مرد بخور شد و دلتنک کشت و کفت چکونه
جایز باشد که تو همسایهٔ من باشی و باین مرتبه پریشان و مضطر باشی و من از این
بیخبر باشم پس سوکند خورد که تو از این سرای من بیرون نروی تا آنچه دارم با تو
مناصفه کنم پس جمیع اموال خود را میان او و خود مناصفه کرد و چون متوفی شد ندماء
او را در خواب دیدند و کفتند خدای با تو چه کرد کفت بجهت آن مواساة که با
همسایه کردم مرا با علی علیین رسانید که مرتبهٔ صالحین است از سعید جبیر
روایتست که عدی حاتم و زید الخیل طائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را زید
الخیر نام نهاده بود بخدمت آنحضرت آمده و کفتند یا رسول الله ما در جایی
میباشیم که بسیاری از مرغان و سکان شکاری مهمانداری میکنیم و سکان آل
ذریح والجویریة جانوران را : شتی میکیرند بعضی از آنجمله میبابیم و بعضی از
آنکه سکان آنرا هلاک ذبح میکنیم، و برخی آنست که تا رسیدن ما سک آنرا تلف کرده است
و حق تعالی فرموده که مردار حرام است آیا این چکونه بود آیه آمد که یسئلونک از تو
میپرسند که از مطاعم ماذا احل لهم چه چیز حلال کرده شده است بریشان چون

سوال متضمن معنی قولست ایقاع بر جمله شده و اعراب ماذا در ما تقدم سمت ذکر یافته
و بجای لهم لنا واقع شده که بر حکایتست بجهت انکه یسئلونک بلفظ غیبت واقع شده
و کلا الوجهین جایزست در امثال این حاصل معنی آنست که ایشان بعد از استماع
محرمات مذکوره میگویند ترا که چه چیز ما را حلالست **قل احل لکم الطیبات** بگو
حلال کرده شده است کشتارها پاکیزه مادام که شرع استخباث آن نکرده باشد و
آن هر ذبیحه است که بنام حق تعالی ذبح کرده باشند پس حرام باشد مستخبثات عرب
که بنام اصنام ذبح میکردند یا مراد بطیبات محللاتست که مذکانند بر نهج شرع و اصح آنست
که مراد هر چیزیست که تحریم آن در شرع ثابت نشده باشد چه اصل در اشیا اباحتست
وما علمتم و نیز حلال شده است برای شما صید آنچه تعلیم داده اید **من الجوارح**
از شکار کنندگان مراد سگانند فقط و این مرویست از ائمه صلوات الله علیهم و از ابن
عمر و ضحاک منقولست و از جمله روایات ماثوره از ائمه علیهم السلام درین باب علی بن
ابرهیم در تفسیر خود باسناد از ابی بکر حضرمی از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده
که من آنحضرت را از صید بزاة و صقور و فهود و کلاب سؤال کردم فرمود لا تأکل الا ما
ذکیت الا الکلاب گفتم اگر کلاب انرا کشته باشند فرمود که ان الله یقول و علمتم من الجوارح
مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم فاذکروا اسم الله علیه و بعد
از ان فرمود که کل شیء من السباع یمسک الصید علی نفسها الا الکلاب المعلمة فانها تمسک
علی صاحبها و بعد از ان گفت که اذا ارسلت الکلب المعلم فاذکروا اسم الله علیه فهو
ذکاته و هو ان یقول و الله اکبر و نزد دیگر مطلق سباع اند چون سگ و یوز و امثال
آن چون چرخ و باز و غیر آن و در انوار گفته که این عطفست بر طیبات اگر موصوله
باشد بر تقدیر و صید ما علمتم چنانچه باین مفسر شد و جمله شرطیه است اگر ما
شرطیه باشد و جواب ان فکلوا که بعد ازین مذکورست و جوارح یعنی کواسب
صیدست بر اهل خود از ضباع سباع ذوات الریح و طیور جارحه و قوله **مکلبین**
حالست از علمتم و فایده آن مبالغه است در تعلیم یعنی حلالست شما را صید حیوانات
شکاری که تعلیم آنها داده اند در حالتی که ادب کننده کانند ایشان را طرق صید کردن
چه مکلب یعنی مؤدب و معلم کلبست و مجری ان بصید مشتق از کلب و گویند

مراد بکلب جمیع سباع اند بجهت انکه مر سبع را کلب کویند لقوله علیه السلام اللهم
سلط علیه کلبا من کلابک و نزد اهل البیت علیهم السلام آیه مخصوص است بسکان
شکاری چه صید سباع دیکر حلال نیست مکر باد راک تذکیه و قوله تعلمونهن حال
ثانیه است یا جمله مستانفه یعنی می اموزانید شکاری مما علمکم الله از انچه آ
موخته است خدای شما را از طریق تادیب و انجانست که از پی شکار روند و وقتی
که خداوند او را سر دهد و اغراء نماید و بخواندن او باز آیند و شکار نکاه دارند
و نخورند فکلوا پس بخورید پاک و حلال مما امسکن علیکم از انچیزی که نکاه
داشته اند جانوران شکاری بر شما و نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری
این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا این حد متعذر است و تفصیل این در کلام صاحب
کنز معلوم خواهد شد واذکروا اسم الله و یاد کنید نام خدا را علیه
بر انچیز که تعلیم داده اید یعنی در وقت ارسال او بجانب صید نام خدا برید بر انچه
کردید چون ادراک ذکوة آن کنید واتقوا الله و بترسید از خدای در تناول انچه
حرام کرده است ان الله سریع الحساب بدرستی که خدای زود حسابست و از
حلال و حرام سؤال میکند در کنز آورده که چون حق تعالی تحریم اشیای متقدم نمود
که آن میته است و دم و لحم خنزیر و منخنقه و غیر آن از حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله سوال کردند که ای شئ احل لهم این آیت آمد و در وی چند فایده است اول قوله
احل لکم الطیبات ای المستلذات و این عامست و نزد ما مخصوص است بما عدای
اشیائی که سنت شریفه نبویه و امامیه تحریم ان نمود و شافعی استدلال کرده است
باین از حیثیت مفهوم بر تحریم آنچه عرب استخبات آن کرده و مفهوم نزد ما حجت نیست
دوم ما علمتم بآن کواسب اند از سباع طیر و بهایم و چند حکم ازین مستفاد میشود
یکی انکه اکل صید غیر معلم مباح نیست دوم اباحت تعلیم و اباحت صید بآن سیوم انکه
جایز است در اباحت صید از عقر و جرح جهت انکه این مدلول جوارح است زیراکه تعلیم
همین تادیب است و اولی آنست که معنی آن حاذقین است در تعلیم و نصب آن بر حالیت
و درین ایماست بانکه تعلیم نیست .. مکر مر کلب را زیراکه مکلب بمعنی صاحب کلبست
اگرچه بر هر سبعی اطلاق میکنند لقوله صلی الله علیه و آله اللهم سلط علیه کلبا من

کلابک

کلابک لکن حقیقت در کلب محمودست پس استثناء و مکلبین از این باشد نه از
مطلق کلب پس مقید و مخصوص باشد و لهذا اصحاب ما صید جوارح را بدو قسم کرده
اند یکی آنکه ادراک ذکوة آن کنند پس حلال نیست مگر بتذکیه که مطلقا دوم آنکه ادراک ذکوة آن
نکرده باشند و این قسم اگر مقتول کلبست و اگر صید جوارح دیگرست حرامست و این منقولست
از باقر و صادق علیهما السلام مرویست که روزی جبرئیل نازل شد به پیغمبر و بر در خانه با
یستاد و باندرون نرفت حضرت از خانه بیرون آمد و فرمود ترا اذن داده ایم چرا
داخل نمیشوی گفت ما معشر ملائکه ایم که داخل نمیشویم بموضعی که در آن صورتی یا کلبی باشد
اصحاب نگاه کردند در بعضی بیوت ایشان کلب بود حضرت فرمود هیچ کلب را در
مدینه زنده نگذارید سگان فرار نموده بخارج مدینه رفتند و چون این آیه آمد گفتند
یا رسول الله چگونه صید کنیم و حال آنکه تو ما را فرموده که همه سگان را بکشیم آنحضرت ساکت
شد وحی نازل شد باذن در اقتنای کلاب که منتفع بها باشد حضرت استثنا فرمود کلاب
صید و کلاب ماشیه و کلاب حرث و اذن فرمود در اتخاذ آنها سیوم تعلمونهن مما علمکم
الله دلالت بر آنکه تعلیم امریست که کیفیت آن مستفادست از شارع و اصحاب ما
از ائمه هدی علیهم السلام نقل کرده اند که تعلیم بچند امر حاصل میشود یکی استرسال
کلب وقتی که اغرای آن نماید دوم انزجار آن وقت زجران نماید سیوم آنکه
معتاد نباشد باکل صید چهارم استمرار بر این غالبا و اعتباری ندارد ندره در نفی و اثبات
آن پنجم فکلوا مما امسکن علیکم دلالت بر آنکه مباح نیست آنچه کلب از آن خورده
باشد و لهذا رسول صلی الله علیه و آله بعدی حاتم گفت که ان اکل منه فلا تاکل لانه
امسک علی نفسه یعنی اگر کلب از آن اکل کرده باشد آنرا مخور چه آنرا برای خود امساک
کرده نه برای تو و این قول اصحاب ما و اکثر فقهاست و بعضی از ایشان گفته اند که این معتبرست
در سباع بهایم نه طیر بجهت تعذر تادیب طیور باین حد و قومی دیگر از ایشان گفته اند
که مطلقا اعتبار ندارد و اگرچه ثلث آنرا خورده باشند و حق آنچیزیست که ذکر کردیم و در این
دلالت بر آنکه مباح نیست اکل آنچه غایب شده باشد از نظر زیرا که چون غایب
شد امساک آن علی صاحبه نیست بلکه علی نفسه است و این ایماست حیث قال
علیه السلام کل ما اصمیت ودع ما انمیت سواء وجدته اثر الکلب من جرح

اوعض اولا یعنی بجور انچه رمی کرده وانرا کشته ومشاهدست وغایب نشده است
وواگذارانچه رمی کرده واز تو غایب شده خواه انکه بآن اثر کلب باشد از جراحت وکز
یدن یا نه ومن در قوله مما امسکن اصح آنست که برای تبعیض است زیراکه مباح نیست هر
آنچه کلب امساک آن کرده است بلکه بعضی از انست وآن یا از نفس حیوان مباح است وآن
دمست وفرث وغدد وطحال ومثیمه وعلبا وذات اشاجع وفرج وقضیب ومرا
ره ونخاع وحدقه وخرزة الدماغ ویا از غیر حیوان مباح است چه نزد ما حرا
مست ارنب وثعلب وضب ویربوع وغیر آن از مصیدات که نص وارد شده بتحریم آن ونزد بعضی
من ذابه است واین باطلست بجهت شذوذ زیادتی آن در اثبات وتعدیه امساک بعلی
بجهت آنست که متضمن معنی تفضل است ای مما تفضلن علیکم بامساکه ودرین دلالتست
بر تحریم آنچه کافر صید آن کرده است چه علیکم خطابست بر مسلمانان بجهت قوله واذکروا
اسم الله علیه ضمیر یا راجع است به ما علمتم ومعنی انکه سموا عند ارساله یا بما
امسکن یعنی سموا علیه اذا ادرکتم ذکوته واین اوفق است بمذهب واز ظاهر آیه
جند حکم دیگر مستفاد میشود اول انکه وجوب تسمیه زیراکه امر برای وجوبست دوم
اگر از روی نسیان ترک آن کنند جناحی نیست سیوم انکه مباح نیست صید کافر زیراکه
خدایرا نشناسد تا ذکر او کند خواه انکه معلم باشد واگرچه کافر باشد الا آنست که مکروهست
صید کردن بکلبی که مجوسی تعلیم او داده باشد بدانکه جایزست اکل انچه صید آن باشد صبی ممیز
از اولاد مسلمین بجهت او با بوین وبعد از ذکر حیوانات محلل ومحرم در حلیت اطعم
وانکه میفرماید که الیوم در روز نزول این آیه أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده
شد شمارا طعامهای لذیذه خوش آینده این مقتضی تحلیل هر مستطاب است از اطعم
مگر آنچه دلیل قایم مقام شده بر تحریم وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وطعام
آنها که داده شده اند کتاب یعنی یهود ونصاری حِلٌّ لَكُمْ حلالست مر شمارا وَ
طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وطعام شما نیز حلالست ایشانرا اگر ایشان اورا حلال دانند و
لهذا مارا جایز نیست که با ایشان مبایعه ومعاوضه کنیم در مطعومات که اگر طعام ایشان
بر ما مباح نمیبود یا بعکس معامله در مطعومات میان ما وایشان جایز نمیبود وحال
انکه جایزست باجماع امت وبنص ومراد بطعام غیر ذبایح اهل کتابست وغیر مایعاتی که مباشر

بازکرده

بآن کرده باشند چه اینها نجس العین اند و تصرف در ان حرام چنانکه احادیث وارده
از اهل البیت علیهم السلام درین باب وارد شده پس آیه بر عموم خود نباشد بلکه مخصص
باشد و اینکه در عرف شرع و لغت غالبا طعام را بر جو و گندم اطلاق میکنند مؤید اینست
و در کنز العرفان آورده که فقهای جمهور این آیه را بر عموم خود میگذارند و میگویند
ذبایح ایشان و غیر آن از مطبوخات و مایعات ایشان غیر آن هم حلالست بر اهل اسلام
و بعد از آن گفته اند که علی علیه السلام نصارای بنی تغلب را از حکم استثنا کرده و گفته لیسوا
علی النصرانیة و لم یاخذوا منها الا شرب الخمر و همچنین گفته اند که مجوس نیز ملحق باهل کتاب
و اگرچه در تقدیر جزیه جزیه ایشان را باهل کتاب الحاق کرده اند و دلیل آن قول حضرت
رسالتست صلی الله علیه و آله که سنوا بهم سنة اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم و لا آکلی
ذبایحهم و اما اصحاب ما تخصیص طعام کرده اند بحبوبات و شبه آن از جامدات اما اولا
بجهت حکم ایشان بنجاست اهل کتاب که مانع اکل انجیزیست که مباشرت بان کرده باشند
و اما ثانیا فلقوله تعالی و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و ذبایح ایشان بنام خداوند
بوح نمیشود چه ایشان غیر عارف اند باو سبحانه بجهت آنکه وصف ایشان کما فی قوله
و قالت الیهود عزیر ابن الله الی قوله سبحانه عما یشرکون و دیگر آنکه ایشان در وقت
ذکر خدا بر ذبیحه معتقد آنند که شرع موسی موبدست و حق تعالی و الد عیسی است
و ارسال محمد صلی الله علیه و آله نکرده پس باو سبحانه عارف نبوده باشند و قصد
ایشان غیر الله تعالی باشد اگر ایشان گویند که قوله و طعام الذین الخ عامست و قوله
و لا تأکلوا نیز عام پس تخصیص عام ما بعام شما اولی نباشد از عکس گوئیم در تخصیص
عام شما محذوری لازم نمی آید و در تخصیص عام مستلزم محذورست و آن اکل
مالم یذکر اسم علیه است و نیز ما اجرای دلیل کرده ایم بر وجوب تسمیه نزد ارسال
صید و نزد ذبیحه در وقت تسمیه عمدا و هر که قایل اینست قایل است بتحریم ذبایح
و نیز اقامت کرده ایم برانکه قوله و طعام الذین اوتوا الکتاب مخصوص است پس اگر
قایل باول شویم و بثانی قایل نشویم خرق اجماع باشد این تقدیر انجیزیست که فریقین
ذکر آن کرده اند که نزد من کلام اصحاب اشکالست و تقریر آن آنست که حبوب و غیر
آن آنچه از جامدات در طیبات داخلست در کریمهٔ الیوم احل لکم الطیبات و نص اهل

بلاغتست برآنکه عطف خاص بر عام جایز نیست مگر بجهت نکته یا فضیلتی مانند عطف
جبرئیل و میکائیل بر ملائکه پس اینجا نکته که مقتضی اخراج باشد کدامست آری نکته متو
جه است بر قول خصم و این آنست که چون حق تعالی تحریم مالم یذکر اسم الله علیه کرده
است و عطف آن مشرکند و اهل اسلام را کافر میدانند و اینها را از اهل خیانت
میشمرند پس ممکنست که گفته شود که طعام اینان مطلقا از طیبات نباشد فبناء علی
ذلک مناسب آنست که اخراج آن کنند بجهت بیان رخصت را مزیتست بر عزیمه
در بیان احکام در آنچه در محض امتنان وارد شده و ان این آیه کریمه است وامید
وارم که حق تعالی بر من فتح جواب این اشکال نماید بمنه وجوده وکرمه والمحصنات
و دیگر حلال کرده شده است برای شما زنان پارسا من المؤمنات از آنها که گرویده
اند خواه آزاد و خواه بنده چه امه مومنه حلالست والمحصنات و دیگر زنان پارسا
من الذین اوتوا الکتاب از آنها که داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری
من قبلکم پیش از شما خواه آزاد و خواه بنده و محصنات نزد شافعی آزادانند
پس امه کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزد حنفی عفایف اند پس بقول او اماء و حرایر
کتابیات مساوی باشند و همه را بنکاح توان کرد و اهل البیت علیهم السلام تخصیص محصنات
اهل کتاب کرده اند بزنانی که اول بر دین اهل کتاب بوده باشند و بعد از آن ایمان آورده
و یا تخصیص آن بنکاح متعه کرده اند یا بملک یمین کاهی که بر دین خود باقی بوده باشند
و از باقر صلوات الله علیه مرویست که این آیه منسوخ است بآیه ولا تنکحوا المشرکات
حتی یؤمن و از صادق علیه السلام نیز همین روایت ماثورست و در مجمع آورده که در
معنی این آیه اختلافست مجاهد و حسن و شعبی و غیر اینان گفته اند که محصنات
بمعنی عفایف خواه حرایر باشند و یا اماء حربیات و ذمیات و نزد بعضی از اصحاب
ما جایز نیست عقد نکاح دوام بر کتابیه لقوله تعم ولا تنکحوا بعصم الکوافر و تاویل این
آیه کرده اند بآنکه مراد بقوله المحصنات من الذین اوتوا الکتاب زنانی اندکه بر دین
اهل کتاب بوده باشند و از آن دین بدین اسلام آمده و مراد بقوله المحصنات من المؤمنات
زنانی اندکه در اصل مؤمن بوده باشند یعنی بر دین اسلام متولد شده باشند چه قومی تحرج
مینمودند از عقد زنانی از کفر اسلام آورده باشند و حق تعالی بدین آیه دفع حرج کرد از آن

ولهذا

ولهذا این زنانرا بذکر مختص کردانیده و ابوالقاسم بلخی نیز قایلست باین و یا مراد باین نکاح
نکاح متعه و ملک یمین بوده باشد و ابوالجارود از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که این آیه
منسوخست بقوله ولا تنکحوا المشرکات و بقوله ولا تمسکوا بعصم الکوافر حاصل که حق تعالی میفرماید
که این زنان مذکوره شما را حلالند بر طریقی که مذکور شد اِذَا آتَیْتُمُوهُنَّ چون بدهید
ایشانرا اُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان تقییدحل با یتای مهور بجهت تاکید وجوب آنست
وحث بر افضل و اولی و اگرنه بدون ایتای مهور با ایشان وطی آنها جایزست و گویند مراد با یتای
مهور التزام آنست مُحْصِنِینَ در حالتی که شما بدان نکاح عفت و صلاح جویندگان باشید
غَیْرَ مُسَافِحِینَ نه زناکنندگان وَلَا مُتَّخِذِی أَخْدَانٍ و نه فراگیرندگان دوستان
به پنهانی اخدان جمع خدن است بمعنی صدیق و اطلاق آن بر ذکر و انثی مساویست و معنی احصان
و سفاح و اخدان در سورهٔ النساء سمت ذکر یافته مرویست که در عرب عادت بودی که مردی
که زنی را بدوست گرفتی یا زنی مردی را انرا بمنزلهٔ نکاح دانستندی حق تعالی باین آیه انرا
نهی کرد و فرمود که استمتاع بایشان بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل اتخاذ اخدان و سفاح
وَمَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمَانِ و هر که کافر شود بدانچه ایمان واجب باشد از اصول و فروع
ایمان و انکار شرایع اسلام کنند از حلال و حرام و امتناع از ادای آن فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس
بدرستی که باطل باشد کردارهای او بجهت عدم ترتیب ثواب بر آن چه صحت اعمال فرع ایمانست
وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ و او در آخرت مِنَ الْخَاسِرِینَ از زیانکارانست حق تعالی
اینکس را تشبیه ببازرگانی کرد و عمر او را تشبیه بسرمایهٔ او و طاعت او را بر خطا بنقصان
او اللهم اجعلنا من الفایزین برحمتک و بحق نبیک و ائمتک و چون در ما تقدم امر نمود
بوفا بعقود که از جملهٔ آن صلوتست و از شرایط صحت آن طهارتست از نجهت در بیان
آن میفرماید که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید إِذَا قُمْتُمْ إِلَی
الصَّلَاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغْسِلُوا
وُجُوهَکُمْ پس بشوئید رویهای خود را از قصاص که منبت شعر راس است
تا منتهای ذقن و در عرض آنمقدار که انگشت مهین و میانین بدان برسد حقیقة اگر مستوی
الخلقه باشد و حکما اگر مستوی الخلقه نباشد و این تحدید از ائمه هدی علیه السلام
مرویست وَأَیْدِیَکُمْ و بشوئید دستهای خود را إِلَی الْمَرَافِقِ با مرفق و ابتدای از مرفق

باید کرد چنانکه مبین خواهد شد و موفق مفصل ذراع عضد است وَامْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ
و مسح کنید سرهای خود را یعنی مسح بعض سر کنید و اقل آن مسمی است وَأَرْجُلَکُمْ
و مسح کنید پایهای خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا بان دو استخوان بیرون آمده از میان
قدم یا از هر دو جانب قدم بر مفصلی که میان ساق و قدم است و این اصح است چنانچه
مذکور شود و غیر حفص و ابن کثیر و ابو عمرو ارجلکم بنصب خوانده اند عطف بر مجموع
برؤسکم که در محل نصب است و در کنز العرفان تفصیل و تنقیح این مبحث بر وجه اورده
که درین آیه چند مسئله است اول آنکه اهل خلاف در یا ایها الذین امنوا سؤالی اورده
اند بر امامیه و تقریر آن اینست که لازم می آید از اختصاص امر بمؤمنین بانکه کافر مکلف
نباشد و حال آنکه نزد شما مکلفست بشرایع اسلام و جواب آنست که لزوم از حیثیت
مفهوم مخالفت و آن نزد ما حجت نیست و وجه تخصیص باهل ایمان آنست که ایشان
متهیٔ اند برای امتثال و منتفع اند باعمال بخلاف کفار دوم قوله تعالی اذا قمتم قیام از
برای دخول در صلوة و قیام از برای تهیٔ برای صلوة و مراد اینجا ثانی نیست و اگر نه
لازم آید تاخیر وضو از صلوة و این باطلست باجماع فلهذا بنابر اول گفته اند که مراد
از ان اذا اردتم القیام است کقوله اذا قرات القران فاستعذ بالله که تعبیر کرده شده
است از اراده فعل که قیامست و قراءت بفعل و مسبب است از اراده بجهت و مسبب
است از اراده بجهت ایجاز و تنبیه بر آنکه هر که اراده عبادت کند سزاوار آنست
که مبادرت کند بان وجهی که فعل او منفک نشود از اراده او پس این قبیل مسبب
باشد بر سبب کقولهم کما تدین تدان که مراد از ان کما تفعل تجزی است و در قول نظرست زیراکه
معنی اراده مفهوم میشود از عقل نه از لغت بلکه هیچ فعلی نیست الا که آن مسبب است
از اراده تخصیص و مخصص در ان مفقود است و نزد بعضی دیگر مراد آنست که اذا قصد
تم الصلوة زیراکه قیام بشیٔ و توجه بان پس از قبیل اطلاق ملزوم باشد بر لازم و این نیز خروج
الی است از موضوع حقیقی خودش که آن بودن الی است از برای غایت زمانیه یا
مکانیه و حقیقت اولی است و این مستلزم تقدیر زمانست که الی موضوع است
از برای غایت آن پس تقدیر اینست که اذا قمتم زمانا ینتهی الی الصلوة پس
قیام بر حقیقت خود باشد فی مقدر زمانیست که لفظ الی و فعل مقتضی آنست و بدانکه

ظاهر

ظاهر خطاب شاملکسیست که قیام نماید بصلوة خواه محدث یا غیر آن واین باطلست زیرا که خلاف اجماعست ونیز حضرت رسالت صلّی علیه وآله در روز فتح مکه دو نماز را بیک وضو گذارد عمر گفت یا رسول الله صنعت مالم تصنعه امروز کاری کردی که پیش از این از تو صادر نشده بود فرمود که عمدا فعلته این را بعمد کردم وگویند این آیت وضو را برای هر نمازی واجب بود و بعد از ان منسوخ شده واین قول ضعیفست بقوله علیه السلام المائدة اخر القرآن نزولا فاحلّوا حلالها وحرّموا حرامها وحق آنست که مراد آنکسست که اذا قمتم الی الصلوة محدثین پس آیه مطلق است ومراد از ان مقید وکسانی که امر را بر اطلاق خود میگذارند میگویند که این بر سبیل ندبست نه فرض سیم فاغسلوا وجوهکم امر حقیقة از برای وجوبست بر قول اکثر وتحقیق آن بر اصولست ومراد بغسل وجه امرار آبست بر ان ودرین دلالتست بر عدم جواز تولیه ووجوب مباشرت مکلّف بنفسه واحتیاج بدلک نیست بخلاف مالک که ذلک را واجب میدا ند ووجه اسم انچیزیست که مواجهت بآن واقع میشود پس واجب نباشد تخلیل شعور کثیفیت بر وجه بخلاف خفیفه چه مواجهه واقع میشود مر مالحت ان ونزد بعضی تخلیل شعور حقیقه نیز واجب نیست بجهت انکه هر شعره سائر مالحت خودست اما اگر بشره نمایان باشد بین الشعرتین غسل ان واجبست بلا خلاف چهارم وایدیکم الی المرافق بمعنی مع است همچنانکه درمن انصاری الی الله پس مرفق داخل باشد بالضرورت وگویند الی بر حقیقت خودست که آن انتهای غایتست ودرین قول نیز نزد بعضی آنست که مرافق داخلست زیراکه چون متمیز نیست از ذی غایت بمحسوس پس واجبست دخول غایت وحق آنست که از برای غایتست واین مقتضی دخول مابعد وماقبل غایت وخروج آن نیست بجهت ورود آن باهر دو اما دخول فکقولک حفظت القرآن من اوله الی آخره واز ین قبیل است سبحان الذی اسری بعبده لیلا الی المسجد الاقصا الذی واما خروج مانند اتمّوا الصیام فنظرة الی میسرة وح دلالت بر دخول مرفق نکند ولهذا داود زفر که از فقهاحنیفه اند حکم کرده اند بعدم وجوب غسل مرفقین وهمچنین دلالت نمیکند بر ابتدا بمرفق و نه با صابع زیراکه غایت گاه هست که از برای غسلست وگاه هست که از برای مغسولست ومراد اینجا ثانیست پس هر یک از ابتدا ودخول مستفاد ند از بیان نبی صلّی الله علیه وآله

من المسجد الحرام

روایات متواتر صحیح الاسانید از ائمه صلوات الله علیهم مشهورست بانکه حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله ابتدا باعلای وجه میفرمود وباعلای مرفقین ومرفقین را
داخل میساخت وخلاف این متحتم میبود زیراکه آنحضرت فرمود که هذا وضوء لا
یقبل الصلوة الا به ای بمثله پس ابتدا باعلا وبمرفقین جایز نمیبود وعدم دخول مرفقین مجزی
میبود بلکه بدعت میبود لکن اجماع برخلاف اینست پنجم وامسحوا برؤسکم نزد بعضی
با برای تبعیض است زیراکه آن فارقست میان مسحت بالمندیل ونزد جمعی زایده است
زیراکه مسح متعدی بنفسه است ولهذا اهل عربیت انکار افادهٔ تبعیض آن کرده اند
وتحقیق آنست که دلالت میکند برتضمین فعل معنی الصاق وکانه قال الصقوا المسح برؤ
سکم واین مقتضی استیعاب وعدم آن نیست بخلاف امسحوا برؤسکم چه آن مثل فا
غسلوا وجوهکم است ودر قدر واجب از مسح آن اختلافست اصحاب ما قایلند بانکه
واجب در مسح راس اقل ما یجزیست که اسم مسح بران واقع شود اخذا بالمتیقن
ولنص ائمتهم علیه السلام وشافعی نیز برینست ونزد حنیفی ربع راس است زیراکه
پیغمبر صلی الله علیه واله برناصیهٔ خود مسح فرمود واین قریب بربع است وقول او
واضح الغلط است ومالک جمیع سر را مسح میکند ودرین مقام چند فرع است اول
انکه مسح نزد ما مختص است بمقدم راس بجهت وقوع آن در وضوی بیانی پس آن متعین
باشد ودیگر انکه مسح بران مجزی است باجماع زیراکه جمیع فیها بتخییر در هر موضعی از سر مثل
مالک دوم حق آنست که واجب نیست ابتدا باعلا بجهت اطلاق مسح ولقوله احدهما علیهما
السلام لا باس بالمسح مقبلا ومدبرا سیوم انکه مسح متحذر نیست که به انگشت باشد بجهت
اطلاق آن وبجهت قول باقر علیه السلام که اذا مسحت بشیء من راسک اوبشیء من قدمیک
ما بین کعبیک الی طرف الاصابع فقد اجزاک لیکن سه انگشت افضلست چهارم وارجلکم
الی الکعبین نافع وابن عامر وکسائی وحفص بنصب خوانده اند معطوف بر محل برؤسکم
زیراکه جار ومجرور در محل نصب است بر مفعولیت مررت بزید وقوله تعالی تنبت
بالدهن وصبغا وکقول الشاعر شعر معاوی اننا بشر فاسجح ٥ فلسنا بالجبال ولا ا
لحدیدا ٥ وباقیان بجر خوانده اند معطوف برؤسکم واینظاهرست برینا هردو قرائت
دال اند بر معنی واحد وآن وجوب مسح است همچنانکه مذهب امامیه ماست ومؤید اینست

دوابر

روایت مأثوره از ائمه هدی که حضرت رسالت صلّی الله علیه وآله وسلّم وضو میساخت ومسح میفر
مود و بر هردو قدم و نعلین ومثل اینست روایت منقوله از امیر المؤمنین علیه السّلام وابن
عباس ونیز از ابن عباس روایتست که آنحضرت وضو ساخت پس مسح کرد رجلین خودرا
واجماع اهل البیت علیهم السّلام برینست وصادق صلوات الله علیه فرمود که انی علی رجلی الشّن
والسّحون ما قبل الله منه صلوة گفتند کیف ذلک فرمود لانّه یغسل ما امر الله بمسحه وغیر آن
از روایات متواتره از اهل البیت علیهم السّلام وابن عباس رضی الله عنه درحینی که او را از
کیفیت وضو سوال کردند فرمود که غسلتان ومسحتان ومن ذلک ما رواه الحسین بن
سعید الاهوازی عن فضاله عن حماد بن عثمان عن غالب بن هذیل قال سألت
ابا جعفر علیه السّلام عن المسح علی الرجلین فقال هو الّذی نزل به جبرئیل علیه السّلام و
فقهای اربعه قایلند بوجوب غسل واحتجاج ایشان بقراءت نصب است عطف بر و
جوهکم ویا منصوبست بفعل مقدّر ای واغسلوا ارجلکم کقولهم هذه شعر علفتها تبنا
وماءً بارداً ای سقیتها ماءً بارداً و قوله متقلّدا سیفها ورمحا ای ومعتقلا رمحا
ومؤید اینست قراءت وارجلکم برفع ای وارجلکم مغسولة واما قراءت جر پس بجهت
مجاورهاست کقوله تعم عذاب یوم الیم وقراءت حمزه حور عین چه آن معطوف نیست بر قوله
ولحم طیر واگرنه تقدیر چنین میبود که یطوف علیهم ولدان مخلّدون بحور عین لکن این
غیر مرادست بلکه ایشان طایفانند نه معطوف پس جر آن بر مجاورت لحم طیر باشد ودیگر
آنکه قوله بجسل قول الکنز امست وجواب از اول آنست که عطف بر وجوهکم این هنگام مستهجن
خواهد بود زیراکه نمیگویند ضربت زیدا وعمروا واکرمت خالدا وبکرا که بکرا عطف باشد
بر زید وعمرو که مضروبند ومع ذلک هرگاه در کلام دو عامل شوند عطف بر اقرب
آن میباید کرد همچنانکه مذهب بصریانست وشواهد این مشهورست خصوصا
باعدم مانع همچنانکه درین مسئله چه عطف بر رؤس مانع نیست در آن در لغت و
نه در شرع واما نصب بفعل مقدّر کاهی جایزست واحتیاج بتقدیر آنست که ممکن نیست
حمل آن بر لفظ مذکور همچنانکه در مثال مذکور واینجا احتیاج بآن نیست بجهت جواز
عطف آن بر محل همچنانکه گذشت واما قراءت رفع مذهب ما نیز محتمل آنست ای وار
جلکم ممسوحة بلکه این اولیست بجهت قرب قرینه وجواب از ثانی آنست که اعراب مجاوره

بغایت ضعیفست پس لایق بکتاب خدای نیست خصوصا که اکثر اهل عربیه منکر آنند و مع ذلک
جواز آن مشروطست بدو شرط اول عدم التباس کقولهم جحر ضب خرب که التباس
زایداست بتجدید بغایت چه تجدید نیست مگر برای محول چه ایدیکم الی المرافق گوییم جا
نیست در شرع ما اختلاف متفقات در حکم پس التباس زائل باشد دوم آنکه با آن
حرف عطف نباشد مانند مثال مذکور و اینجا حرف عطفست اگر گویی با عطف نیز آمده است
کقوله شعر فهل انت ان ماتت اتانک راحل ۰ الی آل بسطام بن قیس مخاطب ۰ بجر
خاطب با حرف عطف که آن فاست گوییم مراد دفع خاطبست عطف بر راحل و جر آن محض
وهم است و یا اقوا که ان مختلف کردانیدن قوافیست برفع و نصب و جر و یا مراد بخاطب
امر است نه آنکه اسم فاعل است و کسره آن برای قافیه و اما قراءت الیم بجهت عدم التباس
است بیوم و حور عین مجرورست عطف بر جنات ای المقربون فی جنات و مصاحبت
حور عین و این بجهت آنست که جر جوار با واو ممنوعست و جواب از سیم بمنع است
از آنکه ان حجت باشد و مع ذلک مخالف مذهب اهل البیت است علیهم السلام و بعضی
از علمای شما نیز بر اینند و لهذا اجبائی غسل و مسح هر دو بجای اورده و فتوی بجمیع
بینهما و بحث در ان همچنانست که گذشت در احتمال معینه و غایت و اقوی نزد من
نابتست و غایت از برای ممسوح است پس دلالت بر ابتدا کند و فرع مسح راس که
مذکور شد اینجا نیز جاریست پس کافی باشد مسح بیک انگشت و اگر چه منکوس و غیر
مستقیم باشد و محل ان ظاهر قدمست بجهت وضوی بیانی و اما کعبان ملتقای ساق
و قدمست و تفسیر آن بناتیان در لغت و عرف شاهدی نیست بر ان و اگر گویند اگر ملتقای
ساق میبود بایستی که در قرآن کعاب واقع میشد نه کعبین زیرا که هر رجلی را دو کعبست
و جواب از این آنست که مراد کعبین هر رجلیست و یا گوییم که ابو عبید گفته که الکعب هو
الذی فی اصل القدم ینتهی الیه الساق بمنزلة القنا انتهی کلام صاحب الکنز و حضرت خاتم المجتهدین
ین قدس الله سره تعالی در تعلیقات خود اورده که نزد اکثر فقهای ما آنست که مراد بآن
عظمین نابتین است در وسط قدم ماخوذ از کعب بمعنی ارتفع و قولا واحدا احوط است
و نیز صاحب کنز در آخر این مبحث ایراد فرموده که اگر گوییم واو عطف مفید ترتیب است
همچنانکه رای فراست و بعضی نحاة و فقها پس دلالت آیت بر ترتیب ظاهرست و اگر

بعضی

بعدم آن قایل شویم همچنانکه مشهورست بر مذهب حق پس میگوئیم که واجبست ابتدا بغسل
وجه بجهت ایان بآن بفاء تعقیب و هر که قائلست باین قائلست بوجوب ترتیب و بجهت
آنکه کلام محتمل الوجهین است و در وضوی بیانی ترتیب واقع شده و اگر نه بایستی که خلاف
آن متیقن بودی و این باطلست باجماع و بدانکه اگر امر برای فوریه است پس موالاة
واجبست جزما و اگرنه آن مستفاد خواهد شد از خارج کقوله و سارعوا الی مغفرة من ربکم
و ماندن هفتم از مسائلی که آیت متضمن انست اینست که وَاِنْ کُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشید
جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید اسم جنس است که صادق می آید بر واحد و جمع
و مذکر و مؤنث مانند عدل و این اسمیت جاری مجرای مصدر که آن اجنابت بمعنی
ابعاد و شرعا اطلاق آن بر کسیست که بعید از احکام طاهرین بجهت جماع یا خروج منی
بهر وجه که باشد در بیداری یا در خواب و بدانکه نزد بعضی این جمله فعلیه معطوفست
بر فاغسلوا وجوهکم ای اذا قمتم الی الصلوة فان کنتم محدثین فتوضؤا و ان کنتم جنبا فاغتسلوا
پس بنابرین غسل واجب لغیره باشد و مفتقر نباشد بضم وضو زیراکه امر اقیم وضو
کرده شده و اولی آنست که آن جمله شرطیه است معطوف مثل خود یعنی یا ایها الذین امنوا
ان کنتم جنبا فاطهروا ای اغتسلوا و غسل واجب لغیره باشد نه از برای غایت که آن
صلوة و طواف و نیز قوله اطهروا مقید نیست بقیام و واجب میشود بحصول سبب
که جنابتست و مؤید اینست قول امیر المؤمنین صلوات علیه در قضیه انصار که اتوجبون
علیه الحد والمهر ولا توجبون علیه صاعا من الماء و قول صادق علیه السلام که اذا دخله فقد و
جب الغسل و غیر آن از روایات داله بر انکه غسل واجب لنفسه است و مراد باطهروا
اغتسلوا ست زیراکه آن امر است بتطهیر بر سبیل اطلاق بحیثیتی که مخصوص نیست بعضو
معین پس امر باشد بتطهیر همه بدن و نیز چونکه وضو مخصوصست ببعضی اعضا ذکر
آن فرموده بر تعیین و اینجا چونکه عضو معین ذکر کرده معلوم میشود که مراد اطلا
قست و دیگر انکه باجماع مراد باین وضو نیست و نه غسل با وضو و اگرنه لازم آید
استعمال مشترک در کلام المحبین و این باطلست همچنانکه در اصول مقرر شده
پس باقی نمانده مگر غسل و همچنین است قوله تعالی لیطهرکم که بعد ازین مذکور
ست هشتم وَاِنْ کُنْتُمْ مَرْضٰی و اگر باشید بیماران بجهت استعمال آب شمار

مرض باشند أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ ویا در سفر باشند وآب نیابید یا یابید اما احتیاج بآب
داشته باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما بموضعی مِنَ الْغَائِطِ
از محدث یعنی محدث شوید بحدث اصغر أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا سوده باشید
زنان را بمباشرت فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان شما و آب
حایلی باشد از دشمن وسبع که از ان ظن هلاک نفس باشد یا آب در چاهی باشد
وآلت استقا مفقود باشد ویا فروشند وشما بر قیمت آن قدرت نداشته باشید
فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس قصد کنید بخاک پاک فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ وبعضی از رویها و دستهای خود مِنْهُ از ان خاک اگر بدل و
ضوست بیکضرب واگر بدل غسل است بدو ضرب یکی برای وجه ودیگری برای هر دو دست
تفسیر این آیه سمت ذکر یافته در سورهٔ النساء ومینماید که تکریر آن بجهت این باشد
که متصل باشد کلام در بیان انواع طهارت وبدانکه حق تعالی درین کلام میمنت فرجام
چند چیز ذکر کرده بر وجود آن بتیمم مباح میشود یکی مریض که متضرر شود باستعمال
آب یا عاجز از سعی در طلب آب دوم مسافری که نیابد ابرا در سفر پس علی مقید الحا
لست ای حال السفر کقولهم ذرت فلانا علی شربه وتخصیص سفر بجهت اغلبیت است
نه بجهت اختصاص آن باباحت بلکه تیمم مباحست در سفر وحضر با فقد آب ومالک
نیز برینست وشافعی گفته که حاضر تیمم کند واعادهٔ صلوة در حین وجدان آب وزفر
منع تیمم میکند بلکه صبر میکند تا آب پیدا شود واز ابو حنیفه دو قول نقل کرده اند
وقول ما حقست که آن اباحت تیمم است در سفر وحضر زیرا که مفهوم مخالف نزد
ما حجت نیست ونصوص عام اند سیوم غائط بمعنی موضع مطمئن از زمین و
این کنایتست از حدث متاع الخارج من دبر الانسان من العذرة وتسمیهٔ آن بغائط
در شرع از قبیل تسمیهٔ حالست باسم محل ومن برای تبیین است ای جاء موضعا
من الغائط ونزد اخفش من زایده است برای تجویز زیادتی آن در اثبات پس
او را احتیاج بتقدیر مفعول نباشد ومراد اینست که ان کنتم محدثین باحد الا
حداث ای البول والغائط والریح واو بمعنی واو است واما حدث غیر ثلاثه مستفاد
میشود از غیر آیت یعنی از سنت مطهره چهارم کسائی وحمزه لمستم خوانده اند

کونه

کوله لم یمسنی بشر و باقی لامستم خوانده بالف زیراکه فاعل بمعنی فعل آمده است
جون عاقب ولمس وملامسی کنایت اند از جماع و این مقول ابن عباس وحسن
ومجاهد وقتاده مرویست ونکتهٔ آن از جماع جهت آنست که بآن متصل میشوند
شد بجماع و این مختار اصحاب امامیه است و شافعی گفته که تلاقی بشرتین ذکروا
نثی مطلقا در غیرهما موجب وضوست والا نزد ابوحنیفه اگر انتشار عضو شود
ناقص است والا فلا وحق اول است بجهت اجماع اصحاب ما و لقول الباقر صلوات الله
علیه و قد سئل عن معنی الآیه قال ما یعنی الا المواقعة دون الفرج یعنی آنحضرت را از
معنی آیت پرسیدند فرمود که حق تعالی از این نخواسته است مگر موافقت را از نزد
فرج و وجه تقسیم مذکور آنست که خصم را در تیمم باشد یا محدث است یا مجنب
وحالی که مقتضی آنست در غالب یا مرضست یا سفر پس معنی آنست که ان کنتم جنبا او
محدثین او کنتم مرضی او علی سفر فلم تجدوا ماء فهم از مسایل مذکوره فلم تجدوا
ماء است الی بدانکه فاینجا جواب شرط نیست بلکه عاطفه است بر کنتم زیراکه جواب آن
فتیمموا است و معنی اینست که فلم یتمکنوا من استعمال الماء زیراکه ممنوع از شیء فاقد
آنست فتیمموا ای فتعمدوا واقصدوا صعیدا ای شیئا من وجه الارض کقوله صعیدا زلقا
طیبا ای طاهرا و لهذا اصحاب ما گفته اند که متیمم ضرب بید خود نماید بر حجر صلب و مسح
کند مجزیست و ابوحنیفه نیز قایلست باین و نزد شافعی علوق تراب بید شرطست
کقوله فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه و در بن دلیل نظرست بجهت انکه جایزست که
من اینجا ابتدائیه باشد و معنی اینکه در تیمم واجبست که ابتدا بضرب ید کند بر صعید
و روایات ماثوره از اهل البیت علیهم السلام معضد اینست و مراد بوجه بعضی از انست
که آن جبهه است نزد اکثر اصحاب ما و این یا بجهت آنست که با از برای تبعیض است
و یا بجهت نصوص از اهل البیت علیهم السلام پس مسح جبهه میباید تا بطرف انف اعلی
و همچنین مراد بیدین ظهر کفست از زند تا باطراف اصابع دهم ما یرید الله
نمیخواهد خدای انجیزیراکه فرض کرده از وضو و غسل و تیمم و یا امر تیمم لیجعل
علیکم من حرج تا بکرداند بر شما تنگ گیری کند و لکن یرید و لیکن میخوا
هد انرا لیطهرکم تا پاک کرداند شما را از احداث یا از گناه چه وضو کفارت ذنوبست

و بوجه تقدیر مفعول یرید در هر دو موضع محذوفست ولام برای علتست وگویند
لام مزیده است و معنی آنکه یرید الله علیکم من حرج حتی لا یرخص لکم فی التیمم
ولکن یرید ان یطهرکم واین ضعیفست زیراکه آن مقدر نمیشود بعد از لام مزیده و
لیتم نعمته علیکم و تا تمام کند نعمت خود را در دین بر شما بواسطه مقدر کردن او
در شرع التخییر براکه مطهر ابدان شماست و مکفر ذنوب شما و تا تمام کرداند بجهت رخصت
دادن تیمم در حین تعذر استعمال آب انعام خود را بر شما بجرایم خود لعلکم تشکرون
تا شاید شما شکر گویند بر نعمتهای او و صاحب کنز گفته که حق تعالی بقوله ما یرید الله الخ
ختم آیت فرموده بسه حکم که مشتملند بر اعطاف عظیم یکی آنکه نخواسته است بامر بوضوء
و غسل و بعد از آن تیمم که بدل آن هر دوست مگر توسعه و تخفیف را بر شما نه حرج را
که تضیق است و من اینجا برای تبیین است و همچنین لام لیطهرکم برای بیان مراد است
دوم ولکن یرید لیطهرکم و در ین اختلاف کرده اند حنیفیه گفته اند که محدث نجس است
بنجاست حکمیه پس تطهیر ازاله این نجاست است و شافعیه مانع این شده اند و گفته
که اگر محدث نجس باشد لازم آید با زطوبت اعضای او هرچه ملاقی شود نجس گردد و اگر
انسانی حامل محدث شود نماز او باطل شود بلکه مراد طهارت قلبست از صفت تمرد از
طاعت حق تعالی زیراکه تمرد در امر بتطهیر طاهر عبد را دو مظنه تمرد میگرداند چه
او مخفی الباطن است پس چونکه منقاد شد و بآن متعبد گشت آثار تمرد از و زایل
گشت و در ین نظرست زیراکه شافعیه جاهلند بحقیقت نجاست حکمیه و آنچه ذکر کرده
اند حکم عینیه است و نیز طهارت شرعیه حقیقه در ازاله نجاست حکمیه است نه
مغیر آن پس اولی قول حنیفه است و ممکن است که ثانی نیز مراد باشد سوم
ولیتم نعمته علیکم باین معنی است که اتمام نعمت نماید بتعیین کیفیت احکام را
بتطهیر ابدان و قلوب شما و بآنچه مکفر ذنوب شماست تا شاید که قیام نمائید بشکر
گذاری برین نعمت و در ین ایماست بآنکه وقوع عبادات شکرست و این قولیست که
این در علم کلامست تذنیب در ذکر احادیث وارده در ثواب وضو و غسل
در آثار آمده که هرکه وضو یا غسل کند بر طبق شرع هر قطره که از بدن او بچکد
حق تعالی فرشته بیافریند تا برای او استغفار کند تا روز قیامت و سلمان فارسی

ادوار

روایت کرده که از رسول خدای صلی الله علیه واله شنیدم که فرمود که هر کس از شما
وضوی نماز نیکو کند گناه از و فرو ریزد چون برگ از درخت عمر بن عتبه گفت که از رسول
صلی الله علیه واله شنیدم که فضل وضوی نماز چیست فرمود که هیچکس از شما آب وضو
بر نگیرد برای مضمضه و استنشاق مگر که هر گناه از دهن و بینی کرده باشد فرو
ریخته شود و همچنین هر عضوی که شوید هر گناه که بآن کرده باشد از آن فرو ریزد و چون
بآن وضو نماز کند و حمد و ثنای حق تعالی بجا آورد از همه گناهان بیرون آید چون
گویا همان ساعت از مادر متولد شده باشد از انس مالک روایتست که غسل
جنابت سریست از اسرار مسلمانی که امتحان مومن بدان کنند و امتیاز مومن
از منافق بدان باشد ابوذر غفاری روایت کرد از امیر المومنین صلوات
الله علیه که جمعی از احبار یهود نزدیک رسول آمدند و گفتند یا محمد خبر ده
ما را که حکمت چیست در آنکه از آب منی غسل باید کرد و از بول و غایط نباید کرد
و حال آنکه این پلید تر است رسول صلی الله علیه واله فرمود برای آنکه چون آدم
از آن درخت منهی بخورد و آن در عروق و اعصابش و منی گشت چون آدمی
مجامعت کند این آب از بیخ هر موئی از آن نزول کند حق تعالی این غسل را
برو واجب گردانیده تا کفارت همه اعضای او شود و طهارت آن باشد از
معاصی و شکر آنکه حق تعالی آن نعمت لذت برو ارزانی فرموده نزد آنرا امی
گفتند راست گفتی اکنون بگوئید که فایده غسل جنابت و ثواب آن چیست رسول
فرموده مومن چون نیت کند حق تعالی برای او در بهشت کوشکی بنا کند و هیچ
بنده نباشد که چون غسل جنابت کند حق تعالی با او مباهات کند و گوید ای
فرشتگان بنده مرا به بینید که بغسل جنابت قیام کرده است برای امتثال امر
من که خداوندم گواه باشید که من او را بیامرزیدم و بهر موئی که بر تن و سر وست
هزار حسنه برای وی نوشتم و هزار سیئه او را محو کردم و هزار درجه اش برداشتم
احبار چون شنیدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و چون غسل
متضمن مثوبات جلیله است که از اعاظم نعم او سبحانه است از اینجهت در عقب آن میفرما
ید که و اذکروا نعمة الله علیکم و یاد کنید نعمت خدا را که انعام کرده است

و میثاقه الذی واثقکم به و یاد کنید پیمان او را که بسته است شما را بآن یعنی
میثاق که در لیلة العقبه با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بستید و سمع و طاعت
بیعت نمودید و عسر و یسر و منشط و مکره اذ قلتم چون گفتید سمعنا شنو
دیم قول ترا و اطعنا و فرمان بردادیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوانست
که در تحت شجره واقع شد در حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت در محل خود مذکور
خواهد شد و از امام محمد باقر روایتست که مراد بمیثاق عهدیست که رسول خدای
صلی الله علیه و آله برامت در حجة الوداع بولایت امیر المؤمنین و بتحریم خمر و بکیفیت
وضو کرد و از مجاهد نقلست که مراد عهدیست که حق تعالی با بندگان بسته بود در
روز الست و این قول ضعیفست و اتقوا الله و بترسید از خدای در فراموشی
نعمت و شکستن بیعت ان الله بدرستی که حق تعالی علیم بذات الصدور دانا
ست بآنچه در سینها مخفی باشد پس شما را بران مجازات خواهد داد فضلاء عن حلیات
الاعمال صاحب بحر الحقایق در تاویل این هر دو آیت فرموده که معنی آیت بر زبان
اهل اشارت آنست که بخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج
شماست در رجوع بمعنی قرب پس رویهای خود را که بدان توجه دنیا کرده
اید بشوئید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین
و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرها و پایها را یعنی بذل النفس خود کنید و دست
بوانانیت ان کشیده سلب ان کنید و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات
بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از دریه طاعات و اسرار را
از ملاحظه اعتبار و ارواح را از آرایش بغیر ما و سراسر را از لوث وجود و خودبینی
شو ای به بیند ار وجود آلوده خود را پاک ساز • کین طهارت سالک ره را غازی
میکنده • و یاد کنید نعمت این توفیق را که روی دل شما را از ماسوی بجانب خود متو
جه ساخته ایم و عهد الست را که از شما گرفته ایم که بغیر ما متوجه نشوید در وقتی که انرا
بگوش هوش شنیدید و اطاعت نمودید و بترسید از مخالفت و نقض آن بتوجه
بماسوی و چون ذکر وفا بعهود نمود در عقب آن ذکر میکند که آنچه لازمست وفا بآن
باینست یا ایها الذین امنوا ای زمره مومنان کونوا قوامین باشید

بغم

قیام کنندگان بحق ایشان بصیغهٔ مبالغه جهت ثبوت و استقرار قیامست یعنی
باید که مراعات شما قیام نمودن باشد بحق لله برای خدا و خالص از برای خدا و خالص
از برای او شهداء بالقسط گواهان براستی و لا یجرمنکم و باید که حمل نکند
شما را شنآن قوم دشمنی گروهی از مشرکان علی الا تعدلوا بر
آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان بمثله و قتل و سبی ذراری
و نسوان ایشان و تعدیهٔ یجرمنکم که بمعنی لا یکسبنکم است بجهت آنست که متضمن معنی
حملیت اعدلوا عدل کنید و طریقهٔ سویه و راستی مرعی دارید هو اقرب
للتقوی که آن عدل نزدیکترست برای پرهیزکاری و چون عدل با کفار اقربست
بمرتبهٔ تقوی پس نسبت با مؤمنان درجهٔ مقام باشد حاصل که حق سبحانه امر فرموده
است بمواظبت بعدل و تبیین نموده که این عظیم است در تقوی بعد از آنکه نهی کرده بود
از جور و بیان فرموده که غایت تباعدست میان آن و تقوی جهت مبالغه در مواظبت نمودن
بعدل میفرماید که و اتقوا الله و بترسید از خدای در ظلم و ستمکاری ان الله
خبیر بدرستی که خدای بیناست بما تعملون بآنچه میکنید از عدل و ظلم پس
شما را بر وفق آن مجازات خواهد داد و تکریر این حکم یا بجهت اختلاف سبب است
همچنانکه مرویست که آیهٔ اولی در بارهٔ مشرکان نازل شده و این آیه در بارهٔ یهود یا جهت
اهتمام بعدل و مبالغه در اطفای نایره و غیظ در کفار آورده که حق تعالی در این آیه
فرموده است بآنکه همه حرکات و افعال را خالص گردانند از برای او سبحانه بحیثیتی که هیچ
فعلی نباشد مگر که ایقاع آن نمایند خالصا لوجهه و نیز امر کرده است بایقاع شهادت
بعدل زیرا که بآنست قوام دنیا و آخرت و قوله و لا یجرمنکم بدلالت التزامی دلالت میکند
بامر لیکن چون دلالت مطابقه اقویست از دلالت التزام ثانیا تصریح بآن فرموده که اعدلوا
هو اقرب للتقوی و در قوله هو اقرب مبالغهٔ عظیم است در عدل چه آنرا اقرب بحصول
مفهوم تقوی گردانیده و نیز در آیت تاکید امرست باقامت شهادت بجهت رعایت
مصالح عباد خود همچنانکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که فرض الله سبحانه
و تعالی الشهادات استظهارا علی المجاحدات و نیز فرموده که اذا کان الغدر طباعا
والثقة علی کل احد عجز بعد از آن وعده میفرماید بر وفا بعهد و میثاق بقوله وعد الله

الذین آمنوا وعده داده است خدای تعالی بآنکسانی که ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای ستوده که آن وفا نمودنست بعهود و مواثیق او سبحانه نعیم ابدی و سعادت سرمدی را کما قال لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناه و اجر عظیم و مزدی بزرگ از فضل اله پس حذف ثانی مفعولین وعد بجهت استغنا است بقوله لهم مغفرة چه این استینافیست که مبین آنست و گویند جمله در موقع مفعولست چه وعد ضربیست از قول فکانه قیل وعدهم هذا القول و بنا بر عادت جاریه الهی بعد از ذکر وعد بیان وعید میفرماید که والذین کفروا و آنانکه کافر شدند و کذبوا بآیاتنا و تکذیب کرده اند آیتهای ما را که قرآنست یا سایر معجزات داله بر صدق نبوت نبی ما صلوات الله علیه و آله اولئک اصحاب الجحیم آن گروه یاران دوزخ اند یعنی مجاوران او از واقدی مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب و بنی ثعلبه توجه فرمود ایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شده لشکر اسلام میدیدند در وقتی که باران باریده بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از لشکر خود دورتر در پای درختی تکیه فرموده بود و جامهای تر بر درخت افکنده او را مشاهده کرده مهتر خود را گفتند که دریاب محمد را که تنها در پای آن درخت تکیه نموده و یارانش از او دورند درین محل برو دست میتوان یافت دعثور با شمشیر کشیده بیامد و گفت من یمنعک منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت کند حضرت فرمود که الله یمنعنی منک خدای شر ترا از من نگهدارد چه اوست کافی و مانع نه غیر او جبرئیل بر سینه دعثور زد و شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم صلی الله علیه و آله آنرا برداشت و بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی دعثور گفت هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت بگفت و بسوی قوم باز رفت ایشانرا باسلام دعوت کرد این آیه فرود آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذکروا نعمت الله علیکم یاد کنید نعمت خدا را که انعام فرموده است بر شما اذ هم قوم چون قصد کردند قومی یعنی دعثور یا غورث و تابعان او ان یبسطوا الیکم آنکه بگشایند بسوی شما ایدیهم

دستهای

دستهای خود را بقتل و اهلاک یقال بسط الیه یده اذا بطش و بسط الیه لسانه اذا شتم
فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ پس باز داشت خدای دستهای ایشانرا عَنْكُمْ از شما و رد مضرت
ایشان کرد از شما و بعضی برانند که نزول آیت در قصهٔ بنی نضیرست که قصد آنحضرت
کردند در وقتی که بحصار ایشان رفته بود جهت دیت عامریان و شرح این قصه
در سورهٔ حشر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و گویند صفوان بن امیه بمشاورت
قریش شخصی را که نام او عمیر بن وهب الجمحی بود بمدینه فرستاد تا فرصت نگاه داشته
رسول را بقتل رساند وی بیامد و نزدیک آنحضرت ساعتی توقف کرد چون مجلس
خفیف شد رسول تیغ کشیده در دست داشت عمیر گفت این تیغ را بمن ده تا به بینم حضرت
تیغ را باو داد وی تیغ را گرفته گفت یا محمد من یمنعک منی حضرت فرمود والله یمنعنی
پس خواست که تیغ را بر رسول فرود آرد چندانکه جهد کرد در دستش اصلا حرکت
نمیکرد وی تیغ را از دست بیفکند و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک
رسول الله پس این آیت آمد و نزد بعضی دیگر در عسفان فرود آمد وقتی که رسول
با اصحاب از نماز ظهر فارغ شده بود مشرکان ندامت خوردند که چرا چنین مشغولی رسول
و یاران او بر ایشان نریختند و چون بنماز عصر مشغول گشتند قصد کردند که دست
بر وی دراز کنند حق تعالی شر ایشانرا دفع کرد بانزال صلوة خوف و بعد از آن
بانزال این آیت عرض امتنان فرمود و از کفران این نعمت تهدید نمود و گفت
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از کفران این نعمتها وَعَلَى اللَّهِ و بر خدا نه غیر
او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند مؤمنان چه او کافیست
در ایصال خیر و دفع شر و چون حق تعالی درین آیت تبیین خیانت نمود
و قصد ایشان بقتل سید عالم صلی الله علیه و آله و بیان دفع حق تعالی شر
ایشانرا از آنحضرت در عقب آن ذکر احوال یهود نمود و خبث سرایر و قبح
عادت ایشان در خیانت بار دیگر جهت تسلیه نبی خود و فرمود که وَلَقَدْ
أَخَذَ اللَّهُ و بتحقیق فرا گرفت خدا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان محکم بنی
اسرائیل را در موافقت موسی و محاربه با جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ و برانگیختیم
برای ایشان اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا دوازده مهتر را که هر یک نقب و تفتیش احوال

خود کنند و یاظهار و پایندان وفای قوم خود شوند بدان پیمان و در مجمع آورده که نقب
در اصل لغت بمعنی نقب واسع است ونقیب امری مانند کفیل وضمیر آنست که نقیب
وکشف نماید از اسرار ومکنونات اضمار ومنه نقاب المرء ومنه المناقب ای الفضایل
لانها تظهر بالتنقیب علیها وگویند ایشان را بآن اعتبار نقیب گفتند که مامور
شدند بآنکه تجسس وتفتیش احوال جباران کنند وجست ایشانرا نموده بدست آ
رند وبتقرد سانند وچون اسباط یعقوب دوازده بودند هر جماعتی از نسل پسری از
پسران دوازده گانه او از ینجهت حضرت موسی برای هر فرقه قهرمانی وکارگذاری برای
ایشان تعیین فرمود و در اثار آمده که حق تعالی موسی علیه السلام را وعده داده بود که
ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یاهم ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی فرماید واین
مواضع در انوقت مساکن جباران بود وایشانرا عمالقه میگفتند مردمان بلند وتوانا بودند
از بقیه عاد چون لشکر فرعون غرق شدند ومصر بنی اسرائیل را مقرر شد وفرمان الهی
در رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد وهر دیه هزار باغ وجهاد کنید
با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرده که هر یک کافل مهمات
سبطی باشند پس با قوم خود نزدیک اریحا رفتند وبجدا از ان اقوام خود را گذاشته
بتجسس عمالقه مشغول و با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق
گویند درازی او سه هزار سیصد وسه گز بود و باقی عادیان نیز قریب باو بودند ودر
تیسیر از هشصد گز تا هشتاد اورده اند ودر تفسیر ابو الفتوح مذکورست که قد او
سیصد وسی وسه هزار بیست وسه گز وثلثی از گز بود و زابر سر وسینه او از ابر
گذشته بودی وابر بسینه او بودی واز ابر آب خوردی وماهی را از دریا بگرفتی وبر
افتاب کباب کردی وبخوردی ودر ایام نوح که آب از سر کوهها چهارصد گز گذشته بود
تا بالای زانوی او بود واو را سه هزار سال عمر بود وعنق که مادر او بود دختر ادم بود
هر انگشتی از انگشتان عنق سه گز بود هر ناخنی چون داسی مرویست که روزی از
صحرای آمد وپشته هیزم که لایق قوتش بود برداشته بود این دوازده نقبا باو رسیدند
چون ایشانرا بدید از کوتاهی قامت ایشان تعجب کرد با انکه هر یک از ایشان را چهل گز
بالا بود پس ایشانرا در دامن نهاد ودامن در میان زد ونزد مادر اورد وبریخت و

وگفت

وبتعجب گفت که اینها امده اند با ما قتال کنند ودر زمین وشهر ما تصرف نمایند رخصت
میدهی که پای بر سر ایشان مالم و پایمال کنم مادرش گفت روا نبود ایشانرا بگذار تا بروند
وخبر مارا باقوام خود رسانند که البتّه باز نخواهند گشت وهیچکدام جرأت نخواهند
کرد که پیش آیند عوج ایشانرا واگذاشت چون ببازار در امدند هر خوشهٔ انگور ایشان
کمتر از پنج کس بر نتوانستی داشت وپنج نفر در پوست انارشان میگنجیدند ودر
روایتی دیگر آمده که ده کس در نیم پوست آنها پنهان شدی پس بازگشته با یکدیگر گفتند
که بنی اسرائیلرا از حال این قوم خبر نتوان داد که نافرمانی کرده بمصر باز گردند که اخبار اینها بابه
را پنهان دارید وایشانرا بجنگ این قوم خبر دهید پس بلشکرگاه امدند وموسی وهرون را
از حقیقت حال خبر کردند و بد دلی کرده صفت جبّارانرا بر وجهی که دیده بودند در
میان اوردند ونقیب که یوشع بن نون بود افرائیم بن یوسف وکالب بن حنّا از سبط
یهودا بر عهد وقرار خود بایستادند و دغدغه در میان بنی اسرائیل افتاد واضطراب
تمام در میان ایشان پدید آمد ودر اثنای این حال عوج بیامد ودر لشکرگاه موسی
نگریست وبقدر طول وعرض لشکر موسی پارهٔ از کوه ببرید وبر سر گرفت بر انکه
بلشکرگاه موسی آید وبر سر ایشان زند وهمه را بیکبار بکشد حق تعالی مرغی را
بفرستاد تا پارهٔ الماس در منقار گرفته بر گرد اگرد سر او در بجست وسوراخ مدوّر
شد وان سنگ طوق گشت ودر گردنش افتاد وعوج هرچند خواست که از گردن
خود بدر آرد نتوانست حق تعالی وحی کرد بموسی که دشمن خود را دریاب موسی
بیامد واورا بدان حال دید خوشحال شد عصای که در دست داشت چهل گز بود
وخود نیز چهل گز بود بالا داشت چهل گز بر جست وانرا بر عوج زد بر کعب عوج آمد
واز ان بیفتاد بجهت ان کوه که در گردن داشت نتوانست که برخیزد بنی اسرائیل
مسارعت نموده تیغها را بران ملعون کشیده اورا پاره پاره کردند وسرش ببریدند
ودر خبر آمده که هزار سال استخوان پای او پل رود نیل بود القصه موسی بنی اسرائیلرا
ترغیب نمود بر قتل جبّاران ایشان با وجود این معجزه فرمان نبردند ومضطر شده
خیانت ورزیدند وگفتند مارا با امثال این جبّاران چگونه جنگ کنیم وقال الله
وگفت ای خدای إِنِّی مَعَكُمْ بدرستی که من باشمام بنصرت دادن شما بر دشمنان

و نیز گفت که لَئِنْ اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ بخدای که اگر بپای دارید نماز را با آداب
شرایط آن وَآتَیْتُمُ الزَّکٰوةَ و بدهید زکوة را بارباب استحقاق وَآمَنْتُمْ
بِرُسُلِی و تصدیق کنید پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و تقویت کنید ایشان را و
اموال ایشان را بجای آرید وَاَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ و قرض دهید خدا را یعنی نفقه کنید
در راه او قَرْضًا حَسَنًا نفقه دادن نیک و میتواند بود که مفعول به باشد یعنی
نفقه دهید و نفقه خوب را که از وجه حلال باشد و بر سبیل قربت و اخلاص لَاُ
کَفِّرَنَّ عَنْکُمْ هر آینه درگذرانم از شما سَیِّئَاتِکُمْ گناهان شما را وَلَاُدْخِلَنَّکُمْ
و در آرم شما را جَنَّاتٍ تَجْرِی بوستانهای که جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ
از زیر درختان آن جویها فَمَنْ کَفَرَ پس هر که کافر شود بَعْدَ ذٰلِکَ
پس از این شرط مؤکد که معلق به است بوعد عظیم مِنْکُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ
هر آینه گم کرده است سَوَاءَ السَّبِیلِ راه راست را یا بجانب گمراهی که هیچ
شبهه در آن نیست و هیچ عذری در آن نه بخلاف کسی که قبل از این شرط کافر
شده چه ممکنست آنکه او را شبهه بوده باشد و معذوری او را توهم کنند و در آیه
دلالتست که طریق افراط که آن اتخاذ اهل کتابست یعنی رسل را بمعبودیت و طریق
تفریط که کشتن ایشانست پیغمبران را و دشمن گرفتن آنها را مذموم است و طریق حق
میان افراط و تفریط است که آن تصدیق برسالت همه رسل و اذعان بوحدانیت حق
سبحانه است و از اینجاست که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده که الیمین
والشمال مضلة والطریق الوسطی هی الجادة القصه بنی اسرائیل بر این عهد مذکور
وفا نکردند و مستوجب لعن گشتند کما قال جل ذکره فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِیثَاقَهُمْ
ما زایده است برای تأکید یعنی البته بجهت شکستن ایشان پیمان خود را که از ایشان
فرا گرفته بودیم لَعَنَّاهُمْ راندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خوا
ری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ و گردانیدیم دلهای ایشا
ن را قَاسِیَةً بسیار سخت بر سبیل عقوبت باینوجه که الطافی نزدان دلهای
ایشان نرم شود از ایشان باز داشتیم یعنی بجهت فرط عناد و جحود ایشان در
آیات واضحه هادیه ما تخلیه ایشان کردیم و آنها را در وادی ضلالت بگذاشتیم

ولو

وسلب توفیق ولطف نمودیم از ایشان تا انکه قلوب ایشان رسوخ تمام یافته اصلا متاثر
نشد از مشاهدهٔ آیات واستماع تخویفات ویا معنی آنست که ما حکم بقساوت قلوب
ایشان کردیم یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند سخنان توریة را که نعمت حضرت رسالت
است صلی الله علیه وآله از جمله انست این استینافست برای بیان قسوت قلوب
ایشان چه هیچ قسوت سختر از تغییر کلام الهی وافترا بر وی نیست ومیتواند بود که
حال باشد از مفعول لعناهم نه از قلوب زیرا که ضمیری در وی نیست که راجع باشد بقلوب یعنی
ملعون کردیم ایشانرا در حالتی که میگردانند کلم توریة را عَنْ مَوَاضِعِهِ از جایگاه آن
یعنی حکم توریة را ماول میگردانند بتاویلات فاسده وَنَسُوا حَظًّا وترک کردند
بهرهٔ تمام را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از انچه پند داده شده بودند بدان توریة از متابعت پیغمبر
اخر الزمان همچنانکه کسی که چیزی را فراموش کرده باشد وبجهت ان ترک ان کند وبفعل
نیارد ونزد بعضی معنی آنست که بنی اسرائیل تحریف توریة کردند وبجهت آن
شامت احکامی دیگر که در توریة بود تحریف آن نکرده بودند از خاطر ایشان
برفت همچنانکه از ابن مسعود مرویست که قد ینسی المرء بعض العلم بالمعصیة
یعنی گاه هست مرد بعضی از علوم را فراموش میکند بجهت شامت معصیت وبعد از ان
این آیت تلاوت نمود که یحرفون الکلم عن مواضعه ونسوا حظا مما ذکروا به وَلَا تَزَالُ
تَطَّلِعُ وهمیشه هستی تو که مطلع میشوی عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ بر خیانتی از جهودان
خیانت از اسمای مصادرات چون عافیه وطاغیه ویا صفت موصوف محذوفست ای فرقة
خائنة ویا بمعنی خاین است وها جهت مبالغه وحاصل معنی آنست که خیانت وغدر
از عادت یهودست وعادت اسلاف ایشان که همیشه آنرا از ایشان در می یابی إِلَّا قَلِيلًا
مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام واصحاب او که ایمان آورده اند
فَاعْفُ عَنْهُمْ پس در گذرید از ایشان اگر توبه کنند وایمان آرند وَاصْفَحْ
وروی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه کنند وگویند عفو وصفح بر سبیل
اطلاقست وآن بآیت قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله منسوخست ویا بآیه واما
تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بد
رستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران این تعلیل امرست بصفح وحث بر ان و

وتنبیه برانکه عفو از کافر خاین احسانست چه جای انکه از غیر او باشد وبعد ازان بیان
حال یهود وذکر حال نصاری میکند وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا یعنی از انانکه گفتند که اِنَّا
نَصَارَى بدرستی که ما ترسایانیم خودرا نصرانی گفتند بجهت نسبت دادن خودرا
بنجران یا ناصره که قریهٔ بود که عیسی علیه السلام دران بود یا انکه گفتند نحن انصار الله
وبرهر تقدیر ازیشان أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان ایشانرا چنانچه از جهودان گرفته
بودیم فَنَسُوا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهرهٔ وافی را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ ازانچه
پند داده شده بودند بان در انجیل از ایمان اوردن بجاد غلیظ که محمد رسول است
صلی الله علیه وآله فَأَغْرَيْنَا پس برانگیختیم بشومی پیمان شکنی اصل اغرا الصاقست
ماخوذ از غری بالشیء اذا لصق به یعنی لازم گردانیدیم وملصق ساختیم بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ
میان ترسایان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاءَ وبغض پنهان در دل إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
تا روز رستخیز یعنی بجهت نقض عهد ایشانرا تخلیه کردیم وبازگذاشتیم وسلب
توفیق والطاف نمودیم ازیشان تا انکه فرق مختلفه شدند چون نطوریه که قایلند بانکه
عیسی بنبیه ویعقوبیه میگویند که ان الله هو المسیح بن مریم وملکائیه که زعم
ایشان اینست که ان الله ثالث ثلاثة الله وعیسی ومریم وهمه دشمن یکدیگر
ند وبعضی از مفسران گفته اند که معنی آنست که دشمنی انگیختیم میان ایشان ویهود
یعنی ایشانرا تخلیه کردیم ونظر لطف وتوفیق ازیشان برداشتیم وبجهت آن میان
ایشان ویهودی دشمنی پدید آمد وگویند معنی اغرا حکم حق تعالی هست باختلاف
نصاری واتفاق هم بر باطل وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ زود باشد که بیاگاهاند و
خبر دهد خدای ایشانرا بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بانچه ایشان میکنند واین اخبارست
بجزا ومکافات دادن ایشان وچون حق تعالی ذکر احوال یهود ونصاری کرد و
بیان نقض عهد وترک انچه بان مامور بودند در عقب ایشانرا بایمان بمحمد صلی
الله علیه وآله دعوت میکند تذکیر ایشان مینماید بانچه اخفای آن میکنند از ا
سرار کتب خود تا حجت باشد برایشان پس میفرماید که يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
ای جهودان وترسایان قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ
ما يُبَيِّنُ لَكُمْ در حالتی که روشن میکرداند برای شما كَثِيرًا بسیاری مِمَّا كُنْتُمْ

تخفون

تُخْفُونَ از آنچه هستید که پنهان میکنید از مِنَ الْكِتَابِ از توریة چون نعت محمد صلی الله علیه وآله روایت رجم واز انجیل چون بشارت عیسی بآمدن محمد صلی الله علیه وآله وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ و در میگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر نمیدهد بآن زیرا که هیچ مهم دینی بدان وابسته نیست نقلست که یهود از آنحضرت گفت که کدامست آن کثیر که از آن عفو کردی حضرت از و اعراض کرد دوم و سیوم نوبت که مبالغه کرد آنحضرت نیز روی از و بگردانید و قصد آن یهود این بود که مناقضه از آنحضرت ظاهر کرد در بترک عفو وچون در جواب سوال خود سه کرت جز اعراض چیزی مشاهد نکرد بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد و بدانکه اظهار اسرار ایشان متضمن معجزه است زیرا که هیچ کس بر اخفای ایشان حکم رجم و نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مطلع نبود پس حق تعالی رسول خود را بران اطلاع داد تا معجزهٔ وی باشد و دلیل باشد بر صدق نبوت او و گویند معنی یعفوا عن کثیر آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از بسیاری از گناهان ایشان که آن اخفای حکم توریة است و انجیل در میگذرد و ایشانرا باین جریمه عقوبت نمیکند قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدا نُورٌ روشنائی که دفع کنندهٔ ظلمت ضلالتست مراد قرآنست که کاشف ظلمات شک و ضلالت است وَكِتَابٌ مُبِينٌ و کتابی که واضح الاعجاز است و یا موضح احکام اسلام و اختلاف لفظین بجهت اختلاف معنیین است و نزد بعضی مراد بنور حضرت رسالتست صلی الله علیه وآله که مردمان باو مهتدی میشوند همچنانکه بنور براه میروند و حدیث متواتر اول ما خلق الله نوری وانا وعلی من نور واحد وانا کالشمس وعلی کالقمر مصداق این قولست و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیهٔ آنحضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه بنور کرم از ظلمتکدهٔ عدم بفضای عالم آورد نور وی بود بنا بر حدیث اول ما خلق الله نوری و بعد از آن عالم را برای ظهور او موجود کردانید که لولاک لما خلقت الافلاک و در شرح نصوص مذکورست که اصل و منشا و معاد جمله خلایق حقیقة الحقایق است و آن حقیقت محمدی و نور احمدی است صلی الله علیه وآله که صورت حضرت واحدی احدیست و جامع کمالات الهی و سبحانیت و واضح میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرتست و عالم و عالمیان و صور و اجزای

تفضیل آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وآله انا سید
ولد آدم ومن دونه تحت لوائی یَهْدِی بِهِ اللّٰهُ توحید ضمیر بجهت آنست که مراد
نور وکتاب مبین یکیست ویا انکه در حکم واحدست یعنی راه مینماید خدای بنور و
کتاب که عبارت از قرآن ویا بمحمد صلی الله علیه وآله وقرآن مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ
انرا پیروی کند خوشنودی او را بوسیلهٔ ایمان وعمل صالح سُبُلَ السَّلَامِ راههای
سلامتی از عذاب که آن راه السلام است که جنت نعیم باشد وگویند سلام نام حق تع
است یعنی طرق موصله بجانب جناب احدیت که موجب سلامتی از آفاتست و رسیدن
بدرجات عالیشان وآن شرایع اسلامست وَیُخْرِجُهُمْ و بیرون می آرد ایشانرا
مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای انواع کفر یا شک یا جهل إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ بروشنائی
ایمان باراده وتوفیق خود وَیَهْدِیهِمْ و راه مینماید ایشانرا بوسیلهٔ
ادله وازاحت علّه وتمکین الطاف وتوفیق إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ راهی راست که نز
دیکترین راههاست بحق ومودی بآن وآن راه اسلامست که در وی هیچ اعوجاجی وکجی
نیست بعد از ان از حال نصاری اخبار میفرماید که لَقَدْ كَفَرَ الَّذِینَ بدرستی که کافرند
آنانکه قَالُوا گفتند که إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ او
مسیح است که پسر مریم است قایل این قول از فرق نصاری یعقوبیه اند وبطلان
قول ایشان همین بس که قایلند بآنکه مریم مادر مسیح است چه این موجب حدوث
ولدست وحادث الوهیت را نشاید ونیز مادر اقدم است پس آله او نتواند
بود واکبراست واصغر چگونه آله اکبر باشد وگویند نصاری قایل این قول نبودند
امّا چونکه مذهب ایشان مودی باین بود از حیثیت انکه اعتقاد داشتند بانکه
عیسی بخودی خودی آفریند وزنده میکرداند ومیمیراند وتدبیر عالم میکند پس لازم
ایشانست که قایل بالوهیت او شوند پس ذکر این قول جهت توضیح جهل ایشانست
وتفضیح معتقد ایشان پس بر فساد قوم ایشان احتجاج مینماید بانکه قُلْ بگو
ای محمد فَمَنْ یَمْلِكُ پس کیست که مالک باشد ومنع کند مِنَ اللّٰهِ از قدرت
واراده خدای شَیْئًا چیزیرا استفهام برای انکارست یعنی هیچکس مانع اراده وقد
رت آلهی نتواند شد إِنْ أَرَادَ اگر خواهد خدای أَنْ یُهْلِكَ الْمَسِیحَ ابْنَ

مریم

مَرْيَمَ انکه هلاک کند عیسی بن مریم را وَأُمَّهُ و مادر او وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
آنها که بر روی زمین اند همه از مراد آنست که مسیح مقهور و مقدور و قابل فناست
مانند ممکنات وچگونه چنین کسی خدائی را شاید پس بجهت ازاحت شبهه که ایشان را شده عارض
در امر عیسی بجهت عدم والد و میفرماید که وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
ومر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا وانچه میان آنهاست يَخْلُقُ
مَا يَشَاءُ می آفریند هرچه میخواهد چه قادر علی الاطلاقست پس بعضی از اشیا را بی اصلی
و ماده می افریند چون اسمان و زمین و بعضی را از اصلی و ماده خلق میکند چنانچه ما بینهما
و بعضی دیگر را انشا میفرماید از اصلی که از جنس ایشان نیست چون آدم از خاک و از اصلی
که از جنس اوست چون خلق مولود از والدین و از مرد بی زن چون حوا و یا از زن بی
مرد چون عیسی وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیزها تواناست و هر
چه میخواهد بر طریقه و کیفیتی که مقتضای حکمت الهی و مصلحت اوست ایجاد میفرماید بعد از ان
حکایت میکند از فریقین اهل کتاب بقوله وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى و گفتند
جهودان و ترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ ما پسران خدائیم یعنی اشیاع و اتباع هر
دو پسر اوئیم که آن عزیر و مسیح است و یا انکه مقربان اوئیم مانند قرب و منزلت ولد
بوالد و مثل رافت و مهربانی پدر به پسر ابرهیم نخعی گفته که در توریة با ایشان خطاب
کرد که یا ابنا احبار ایشان چنین خواندند که یا ابنا ابکار او در کلمات انجیل است لاهب
الی ربی و ربکم که ان و لدک کانوا اولد و لدی یعنی فرزندان تو اند فرزندان منند یعنی من
ایشانرا در دوزخ بیش از چهل روز نگاه ندادم تا آتش گناهان ایشانرا بسوزد و پاک شوند
و بعد از ان ما را ندا کند که ای فرزندان یعقوب بیرون آئید ما بیرون ائیم و ببهشت درویم
و ذلک قوله لن تمسنا النار الا ایاما معدودات مرویست که رسول صلی الله علیه وآله کعب
بن اشرف و کعب بن اسید و غیر ایشانرا از عقاب بترسانید گفتند ما را چه میترسانی
هرچند ما گناه کنیم خدای ما را عفو کند زیرا که ما پسران اوئیم وَأَحِبَّاؤُهُ و دوستان
او و خدای هرگز پسر و دوست خود را عذاب نکند بلکه غضب او مانند غضب پدر باشد
بر ولد حق تعالی فرمود که ای محمد قُلْ بگو در جواب ایشان که قایل این قولند که اگر سخن
شما بحسب فرض راستست فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ پس چرا عذاب میکند خدای شما را

بِذُنُوبِكُمْ بگناهان شما وآن عذاب شما در دنیا بقتلست واسر ومسخ ودر آخرت
باعتراف شما ایاما معدودات خواهد بود پس شما اگر پسران ومحبوبان بودید شمارا عذاب
نمیکرد زیراکه پدر پسر را بقتل واسر ومسخ وآتش عذاب نکند ونیز عقوبت روا ندا
رد وچون شما محترفید بعذاب وعقوبت دنیا واخرت نسبت شما بحق نه پسر
اویید ونه دوست او بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ بلکه شما افریدکان اویید مِمَّنْ خَلَقَ
از انهایی که خدای آفریده یعنی مانند سایر بنی آدم که بر بدی ونیکی باداش خوا
هید یافت يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ می آمرزد هر کرا میخواهد وآنها اهل ایمانند که بوحدا
نیت الهی وبه نبوة جمیع پیغمبران او گرویده اند وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وعذاب
میکند هر کرا میخواهد وانها مشرکانند مراد آنست که حق تعالی با شما معامله سایر مردمان
خواهد کرد بدون مزیتی که شمارا بر دیگران باشد وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
ومر خدا یراست پادشاهی آسمان وزمین وحکم فرمودن دران ودرین وَمَا بَيْنَهُمَا
وپادشاهی انچه میان آسمان وزمین است وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ وبسوی اوست بازگشت
همه یعنی ماسوای نزد او مساوی اند در آنکه خلق وملک اویند پس محسن را باحسان
ومسیء را باساءة باداش خواهد داد بدون رجحان بعضی بر بعضی وبعد از ان
خطاب باهل کتاب میکند بر سبیل التفات بقوله يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود ونصاری
قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی آمد بشما فرستادهء ما یعنی محمد صلی الله علیه وآله
يُبَيِّنُ لَكُمْ در حالتی که روشن میکرداند برای شما راه حق را که دین اسلامست حذف مفعول
بجهت ظهور آنست ویا آنکه مفعول آن ما کنتم تخفون من الکتاب است وحذف آن بجهت تقدم
ذکر آن ومیتواند بود که مفعول مقدر نباشد ومعنی اینکه یبذل لکم البیان وقوله عَلَى فَتْرَةٍ
مِنَ الرُّسُلِ متعلقست بجاءکم یعنی آمده است شما بر زمان فترت از ارسال وانقطاع
وحی یا حالست از ضمیر یبین یعنی بیان میکند برای شما در حالتی که بر زمان فترتست أَنْ
تَقُولُوا بجهت کراهت این که گویید شما بر وجه اعتذار مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ
نیامد بما هیچ مژده دهنده وَلَا نَذِيرٍ وهیچ بیم کننده فَقَدْ جَاءَكُمْ متعلقست
بمحذوفی ای لا تعتذروا فقد جاءکم یعنی عذر میارید وزبان باعتذار مکشائید
که بتحقیق آمد بشما بَشِيرٌ بشارت دهندهء مؤمنان بمثوبت وکرامت درجانا

ونذیر

وَنَذِيرٌ و ترساننده کافران و عقوبت وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه
چیزها توانا است چه قادر است بر انکه بمحض حکمت رسولان پی در پی بفرستد چنانکه
در مدت هزار و نهصد سال که میان موسی و عیسی بود هزار پیغمبر فرستاد بر انکه بر زمان
فترت ارسال محمد نمود صلی الله علیه و آله و مرویست که میان انحضرت و عیسی ششصد سال
بود و بروایتی پانصد و شصت و نه و بعد از عیسی در مدت صد و سی و چهار سال بود
چهار پیغمبر مبعوث شدند سه از بنی اسرائیل بودند و هو قوله اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما
فعززنا بثالث و یکی از عرب که خالد بن سنان بود و بعد از ان هیچ پیغمبری مبعوث نشد
تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و در آیت امتنانست بر اهل کتاب و سایر مردمان بر انکه
در وقتی که اثار وحی مندرس بود و اخبار رسالت منقطع و اثار نبوت منطمس
رسول بشیر و نذیر بر ایشان فرستاد تا دیک بد ظلمت باطل همه جهان
عالم زدای روشن او نور بر گرفت و بعد از انجهت تسلیه حضرت رسالت پناه بیان
مخالفت یهود میکند با انبیای خود همچنانکه با او و میفرماید که وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ
و یاد کن ای محمد این را که چون گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند
يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدای را که فایض
است بر شما إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ چون گردانید در میان شما پیغمبران تا شما را
راه نمایند مراد پیغمبران زمان موسی بودند که در احکام شرع تابع او بودند و گویند
مراد انبیائی بودند که بعد از موسی پیدا شدند پس ایراد آن بصورت ماضی بجهت تحقق
وقوع باشد و اخبار باین از معجزات وی و بصحت پیوسته که در هیچ امت انمقدار
پیغمبر نبوده که در بنی اسرائیل وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا و گردانید شما را یعنی بعضی شما را در
میان شما پادشاه بسیار مانند بسیاری انبیا و بجهت فرط تسلطی که بعد از فرعون حاصل
شده بود و قصد قتل یحیی و عیسی کردند و گویند چون ایشان مملوک بودند در دست
قبط حق تعالی ایشان را از ان برهانید و مالک انفس خود شان گردانید و منازل و
سیع که در و آبها جاری بود با ایشان ارزانی داشت و ازین جهت ایشان را بملوک فرمود
که وَآتَاكُمْ و بداد شما را از منّ و سلوی و سایه ابر و بیرون آمدن آب از سنگ
و شکافتن بحر و غیر ان از نعم عظیم مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا انچه نداد کسی را من

العالمین از همه عالمیان زمان ایشان اند از ابو سعید خدری نقلست که هر که از بنی اسرائیل
که ویرا زنی بودی و خدمتکاری و اسبی و وجه معیشتی او را پادشاه خواندندی ابو دردا
از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود من اصبح معافا فی بدنه امنا فی سربه
وعنده قوت یوم فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها یعنی هر که صبح کند و با عافیت بدن
و امن راه و نزد او قوت آن روز باشد گوئیا همه دنیا بجوزه تصرف او در آمده و بعد
از آن فرمود که حضرت میفرماید که ای فرزند آدم ترا از دنیا همین بس که سد جوعت کند و
عورتت را بپوشد و اگر خانه باشد در آن در آئی نعمتی باشد بر تو و اسبی باشد که بر آن نشینی
نعمتی تمام بود ترا پاره نان و سبوی آب و ازار عورت پوش کافیست یا قوم ای گروه من
ادخلوا الارض المقدسة در آئید بزمین پاک کرده شده از رجس شرک و یا بابر
کت که جامع انواع فواکه است و موضع خصب و رفاهیت و مقر اکثر انبیا و مؤمنین و
آن هم زمین شام است یا دمشق یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی از اردن و اصح
آنست که اریحا و ایلیاست که حالا بیت المقدس است التی کتب الله لکم آن
زمینی که قسمت کرده است خدای برای شما و یا نوشته است در لوح محفوظ که مسکن
شما باشد بشرط جهاد با جبابره و امتثال سایر اوامر و چون ایشان از عمالقه ترسیده
بودند سخن نقبای خود میگفتند کاش ما را رئیسی و رئیسی میبود تا بمصر باز میگشتیم
موسی علیه السلام فرمود که و لا ترتدوا علی ادبارکم و باز مگردید بر پشتهای
خود یعنی بهمان راه که آمده اید بجهت خوف از جبابره و یا باز گردید در دین خود بعصیان
و عدم وثوق بر خدای که اگر چنین کنید فتنقلبوا پس باز گردید خاسرین در حالتی
که زیان کاران باشید در دنیا و آخرت و میتواند بود که تنقلبوا مجزوم باشد معطوف بر ترتدوا
و منصوب بر جواب شرط و بدانکه آیت فانها محرمة علیکم اربعین سنة منافی آیت ادخلوا الارض
المقدسة التی کتب الله لکم نیست زیرا که آیت ثانیه بشرط ایمان و امتثال اوامر بود و چون
این شرط مفقود شد حق تعالی حق تعالی چهل سال دخول ارض مقدس بر ایشان حرام
ساخت و گویند آنکسانی که دخول ارض مقدس بر ایشان حرام ساخت نامزد ایشان
بود غیر جماعتی بودند که دخول بر ایشان حرام شده بود القصه چون موسی علیه
السلام بنی اسرائیل را از ارتداد منع فرمود قالوا گفتند ایشان در جواب او که یا موسی

إِنَّ فِيهَا ای موسی بدرستی که در ارض مقدس قَوْمًا جَبَّارِينَ گروهی اند متغلب
و با شوکت و قوت که مقاومت با ایشان میسر نیست جبّار فعالیست که صیغهٔ مبالغه است مأخوذ
از جبره علی الامر یعنی اجبره و آن کسیست که اجبار مردمان نماید بر انچه خواهد وَإِنَّا
لَن نَّدْخُلَهَا و بدرستی که ما در نمی آئیم در ان زمین حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتی که بیرون
آیند جبّاران از ان فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا پس اگر بیرون روند از ان زمین فَإِنَّا دَاخِلُونَ
پس بدرستی که در آیند کانیم در ان چه ما را طاقت جهاد کردن با ایشان نیست قَالَ رَجُلَانِ
گفتند دو مرد مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ از انکه میترسیدند از خدای یعنی یوشع بن
نون ابن سبط ابن یامین بود و یا سبط یوسف که خواهرزاده موسی و وصی او بود و کالب
بن یوفنا ابن سبط یهودا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا انعام کرده بود حق تعالی بر ایشان بایمان
و ثبات بر عهد و پیمان این صفت ثانیهٔ رجلانست یا جملهٔ معترضه برای بیان حال ایشان
و گویند این دو مرد بنی اسرائیل را گفتند ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ در آئید بر جبّاران
از باب قریهٔ ایشان ناگهان و ایشان را در رهگذر تنگ گیرید و مگذارید که بصحرا روند
فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ پس چون در آئید از ان در بر وجهی که گفته شد فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ
پس بدرستی که شما غالبید چه بجهت مواضع ضیقه و عظم اجسام ایشان متعذر است
بر ایشان که بر شما حمله کنند و دیگر آنکه ایشان اجسام اند که خالی از قلوب اند و در نهایت
جبانت و میتواند بود که علم ایشان باین از اخبار موسی بوده باشد و از قول او
كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ و یا از علم ایشان بعادت الٰهیه در نصرت رسل و قهر اعدا و یا از الهام او
وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَتَوَكَّلُوا پس توکل کنید در این حرب إِن
كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان مر وعدهٔ حق را و باگرویدگان بر خدا
نیت و قدرت کاملهٔ او وَقَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند که إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا بدرستی
که ما در نمی آئیم بدین ولایت هرگز مَّا دَامُوا فِيهَا مادام که ایشان درین موضع اند
و نود و کس را تصدیق میکنی و سخن ده کس را باور نمیداری ذکر ابدا بجهت نفی
خود ایشانست بر تاکید و ما داموا فیها بعض است از ابد پس از روی استهانت بخدا
و رسول او و عدم مبالات باو و برسول او گفتند فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ
پس برو تو و پروردگار تو فَقَاتِلَا پس جنگ کنید إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بدرستی

که ما اینجا نشسته‌ایم وگفته‌اند که مراد از رب هرون بوده و رب بمعنی سید است پس هرون
را که از و بزرگتر است سید گفتند وکلمهٔ قاتلا موید این قولست و نزد بعضی کلام در تقدیر
اینست که اذهب انت و ربک بجنگ و قول اول الیق است بجهل ایشان و حسن گفته که
این قول ایشان دالست بر آنکه ایشان مشبهه بوده‌اند القصه ایشان متفرق الکلمه شده
بر حرب جبابره اجتماع نکردند واگر متفق الکلمه میبودند البته غالب میشدند و در خبر است
که عام الحدیبیه چون مشرکان رسول را از خانهٔ خدا منع کردند مقداد اسود گفت یا رسول
الله بخدای که ما ترا سخن نگوئیم که بنی اسرائیل موسی را گفتند که فاذهب انت وربک لکن
قتال کنیم از چهار جانب تو اگر تو در دریا شوی در آن در آئیم واگر بر آسمان شوی بر آن بر آئیم و اصلا
قدم از متابعت باز پس نشکنیم چون صحابه این بشنیدند همه بگریان شدند و بجهت این
فتح مکه ایشان را دست داد و چون موسی تشتت و تفرق قول ایشان مشاهده فرمود و از
اعانت ایشان مایوس شد دست بدعا برداشته شکایت قوم را بحضرت عزت معروض
داشت **قال رب** گفت ای پروردگار من **انی لا املک الا نفسی** بدرستی
که من مالک نیستم مگر نفس خود را **و اخی** و برادر خود را یوشع و کالب اگرچه
با او موافقت کرده بودند اما اعتماد بر ایشان نداشت جهت ظهور تلون قوم بر وی و میتوا
ند بود که مراد باخی من یواخینی فی الدین باشد پس ایشان نیز در مستثنی داخل
باشند واحتمال دارد که اخی منصوب باشد معطوف بر اسم ان و یا مرفوع معطوف
بر ضمیر لا املک و یا بر ان و اسم آن و یا مجرور نزد کوفیان معطوف بر ضمیر نفسی و میتواند بود که موسی
بجهت فرط ضجرت از قول بنی اسرائیل اکتفا بذکر هرون کرده باشد و مذکر کسانی نشده باشد
که موافق او بوده باشند یا اشارت باشد بقلت موافق که مستلزم انقطاعست باو سبحانه
یعنی بار خدایا اهل وفاق در نهایت ندرت و قلت اند و اهل خلاف متجاوزند از حد و غا
یت و نهایت **فافرق بیننا** پس جدائی افکن میان ما **و بین القوم الفاسقین**
و میان این گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان یعنی حکم کن برای ما بانچه مستحق ایم
و بر ایشان آنچه سزاوار آنند یا بتعدیم ما میان ما و میان ایشان و تخلیص کن ما را از
صحبت ایشان **قال** گفت خدای **فانها** پس بدرستی که ارض مقدسه **محرمة**
علیهم حرام کرده شده است بر ایشان باین معنی که بواسطهٔ عصیان قادر نباشند

بانها

بانکه دران درآیند ومالک آن شوند اَرْبَعِیْنَ سَنَةً چهل سال یَتِیْهُوْنَ فِی الْاَرْضِ
سرگردان ومتحیر روند در زمین که شش فرسخ است پس قوم موسی چهل سال در آن مقام
سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی وتا شام راه رفتندی وشب همانجا بودندی
که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند واین یا برای آن وجه بود که حق تعالی تحویل منتهای آن
زمین میکرد بمبداء آن وبجهت آن سرگردان شده راه بیرون نمی بردند ونمی دانستند
که از کجا ابتدا کردند وبکجا رسیده اند واین از خارق عادت ومعجزه موسی علیه السلام
وبدانکه عامل ظرف یا محرم است پس تحریم موقت وغیر مؤبد باشد ومخالفت نکرده
باشد بقوله التی کتب الله لکم ومؤید اینست که در دو آیه واقع شده که موسی بعد
از چهل سال با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت واریحا را بگشاد ومدتی
در آنجا بود ودر آنجا بجوار رحمت ایزدی پیوست وگویند در تیه قبض روح او شد ودر
حین احتضار خبر داد که یوشع بن نون بعد از و پیغمبر خدا باشد حق تعالی امر کرد او را به قتل جبابره
وبعد از فوت او یوشع بنی اسرائیل را بجانب اریحا وایلیا ورد وجبابره را بقتل رسا
نید وهمه زمین شام بر بنی اسرائیل مسلم شد ویا عامل ظرف یتیهون است یعنی در مدت
چهل سال در زمین تیه متحیر بودند وطریق نداشتند به بیرون رفتن از آن پس بنا بر این تحریم
بر سبیل اطلاق باشد ومؤید اینست که گفته اند هیچکدام از ایشان که قایل لن ندخل الارض
المقدسة بودند بزمین مقدسه داخل نشدند بلکه در تیه هلاک گشتند وموسی وهارون نیز
در آنجا وفات رسید ویوشع بر همه ابنای ایشان مبعوث شد وچون ایشان جوا
نان توانا بودند انهار بحرب جبابره بردند قتال کرده بنای ایشان برانداختند ودر اخبار
آمده که چون موسی بر قوم دعا کرد حکم شد که چهل سال در زمین تیه باشند موسی از آن پشیمان
شد وحق سبحانه با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر وسرگشتگی ایشان فَلَا تَأْسَ
پس اندوهناک مباش عَلَی الْقَوْمِ الْفَاسِقِیْنَ بر گروه فاسقان یعنی ایشان بسبب
فسق سزاوار این نوع عقوبت اند پس بر دعا کردن بر ایشان پشیمان مشو در تبیان گفته که خطاب
با حضرت رسالتست صلی الله علیه وآله یعنی ای محمد مدت سرگشته گشتند تو بر ایشان اندوه
مخور که بسبب فسق ونافرمانی سزاوار نفرین موسی بودند در تفسیر ابو الفتوح مذ
کورست که در میان بنی اسرائیل که در تیه بودند ششصد هزار مرد مقاتل بودند وآن ده

نقیب که افشای سر کردند در تیه بمردند و هر مرد که در حین داخل شدن در تیه بیست
ساله بود نیز آنجا فوت شد غیر از یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و از آنانکه انا لن ندخلها
ابدا ما داموا فیها گفته بودند کودکی نماند و چون در تیه گرفتار شدند موسی را گفتند که ما
درین بیابان از تاب گرما هلاک میشویم نه خیمه داریم و نه سایبان و تو میگوئی که چهل سال
اینجا باید بود حق سبحانه ابری فرستاد عرض و طول لشکرگاه ایشان هر جا که رفتندی آن
ابر بر بالای سر ایشان رفتی و هر جا که فرود آمدندی بایستادی و ابری سفید و خنک
و بی باران بود و چون شب رسیدی گفتندی درین شب تار روشنائی ما از کجا باشد حق تعالی
عمودی از نور بیافرید تا بمقدار که عرض لشکر بود نور آن منتشر و گسترده بودی
در حین غروب تا طلوع آفتاب باقی بودی و چون صبح روشن شدی ناپدید گشتی گفتند
طعام ما از کجا آید حق تعالی برای ایشان من فرستاد که آن ترنگبین است و ایشان
بقدر احتیاج از آن برگرفتندی و همه را وافی بودی و مرویست که هر یکی را صاعی
رسیدی روز چند بر آمد گفتند ما را آرزوی گوشت است حق تعالی سلوی را
با ایشان فرستاد و آن مرغی بر شکل سمانه و چون تشنه شدند طلب آب کردند حق تعالی
سنگی از آسمان بموسی فرستاد و گفت ای موسی هرگاه که آرزوی آب داشته باشید
تو عصای خود را برین سنگ زن تا دوازده چشمه از آن بیرون آید هر چشمه از سبطی
تا با یکدیگر منازعت نکنند گفتند جامهای چرکین را چگونه پاک و پاکیزه کنیم او سبحانه بادی را
با ایشان فرستاد تا بر هر جامه که وزیدی پاکیزه شدی باز گفتند اگر جامهای ما کهنه گردد
بدل آنرا از کجا آریم گفت درین چهل سال جامه از جامهای شما نه درد و کهنه نگردد گفتند اطفال
ما چون بزرگ شوند جامهای ایشان بر تن ایشان کوتاه خواهد بود گفت من دراز کنم
چون چهل بگذشت موسی با بقیه لشکر بمحاربه جباران روان شد و اریحا را فتح کردند
و مقدمه لشکر یوشع بود و افتتاح فتح از و شده در شهر در آمد و لشکر نیز
در عقب او داخل شدند و مدتی آنجا بودند تا که موسی بجوار ایزدی پیوست و این قول
اصح اقوالست زیرا که اجماع اهل البیت است که عوج بن عنق را موسی بعصا کشت
و نزد بعضی آنست که اریحا بر دست یوشع گشاده شد و موسی و هرون در تیه فرمان
یافتند و بعد از آن یوشع در اریحا وفات کرد و فوت هرون قبل از موسی بود و بیان

هفت

قصهٔ وفات او برین ایح بود که حق تعالی موسی را وحی کرد که قبض روح هرون خواهم کرد او را بفلان کوه بر موسی او را گفت که ای برادر برخیز که بفلان کوه رویم وی تابع او شده بآن کوه آمد و دران کوه درختی دیدند که در حسن وطراوت ونضارت مثل او ندیده بودند خانهٔ در زیر آن درخت ساخته بود و سریری دران نهاده و بسترها بران گسترده با بوی ونسیم دلکش هرون موسی را گفت میخواهم که ساعتی اینجا بخسپم گفت روا باشد گفت ترسم که خداوند خانه بیاید ومرا منع کند موسی گفت من او را تسلی کنم هرون گفت تو نیز در خوابیدن با من رفاقت کن گفت چنین باشد پس هر دو بر بالای آن سریر بخفتند چون در خواب شدند ملک الموت بقبض روح هرون آمد از صعوبت نزع از خواب جست و موسی را بیدار کرد و وداع نمود وجان بقابض ارواح سپرد فرشتگان آن سریر را بر آسمان بردند و آن درخت ناپدا گشت موسی نزد بنی اسرائیل آمد ایشان گفتند هرون را چه کردی و او را کجا بردی گفت حق تعالی قبض روح او کرد گفتند دروغ میگوئی و میبودی و بکشتی بجهت حسد اینکه ما او را از تو دوستر داشتیم گفت هرون برادر مادری و پدری من بود او را از خود دوستر داشتم چگونه او را کشته باشم ایشان باور نمیکردند و پیوسته موسی را باین سرزنش میکردند و میرنجانیدند تا که موسی ازین گفتگو بی تاب گشته دو رکعت نماز بگذارد و زبان بمناجات گشوده گفت بار خدایا براءت ساحت مرا به بنی اسرائیل نما حق تعالی فرشتگان را امر کرد تا آن سریر را بیاوردند و در میان بنی اسرائیل نهادند و هرون را بایشان نمودند که او بمرگ خود مرده است و موسی او را نکشته و ذلک قوله ولا تکونوا کالذین آذوا موسی الآیه واما وفات موسی بروایت ابوهریره از رسول خدای صلی الله علیه وآله اجمعین انست که چون ملک الموت نزد وی امد گفت اجب ربک و او کاره موت بود حق تعالی باو وحی کرد که دست خود را بر پشت گاو نه تا چندین موئی که در زیر دست تو آید من ترا بهر موئی سالی عمر بدهم عاقبت مرگ بود گفت خداوندا میخواهم پس بموت رضا داده ملک الموت قبض روح او کرد از عبد الله عباس روایتست که روزی موسی با یوشع که وصی او بود در بیابانی میرفتند بادی سخت و سیاه برامد یوشع ترسیده بنداشت که قیامت است و از غایت دهشت و خوف دست در دامن موسی زده فرشتگان موسی موسی را از میان پیرهن کشیدند و همین پیرهن در دست یوشع بماند یوشع در میان قوم آمد پیرهن در دست گفتند موسی را چه کردی و او را کجا بردی گفت او را

از میان پیرهن ببردند و من او را کردند پدیم گفتند بخدا که پیغمبر خدا را بکشتی بطمع انکه بجای او بنشینی
و بر ما حکم کنی پس قصد کشتن او کردند گفت سه روز مرا مهلت دهید اگر حق تعالی براءت ساحت مرا
بر شما ظاهر سازد فبها والا من در دست شما ام هرچه خواهید در بارهٔ من بجای آرید ایشان
قبول کردند و او را مقید ساختند و کسی را برو موکل گردانیدند و او تضرع و زاری براءت
ساحت خود را از حق سبحانه درمیخواست تا او سبحانه در خواب هر یک از بنی اسرائیل نمود
که یوشع بیگناه هست و موسی بحتف نفس خود فوت شده پس او را از ان قید رها کردند
و در روایت دیگر آمده که موسی در جانبی میگذشت دید که جمعی فرشتگان قبر میکنند بنظارهٔ
ایشان بایستاد چون در ان قبر نگاه کرد جای وسیع و پاکیزه و خوشبو و سبزه زار و آب روان
بر آمد گفت ای فرشتگان این قبر را برای که میکنید که بسی قبر فراخ و خوشبوی و خوش
منظر است گفتند برای مردی مومن و متدین میخواهی که از ان تو باشد گفت اری گفتند
پس در این قبر در او بخسب و رو بقبله کن و توجه بدو سبب نما و نفسی بکش موسی بهمین
طریق در ان قبر فرو رفته بخفت و روی فرا قبله کرده متوجه احدیت شد و قبر را برو را
ست کردند و مورخان در تواریخ ذکر کرده اند که موسی صد و بیست سال داشت بیست
سال در ملک فریدون بود و صد سال در ملک منوچهر و چون در تیه مدت چهل سال بر آمد
و بجوار ایزدی پیوست حق تعالی یوشع را پیغمبری داده به بنی اسرائیل فرستاد و او را بجهاد جباران
امر کردگا وی بنی اسرائیل را همراه گرفته باریحا آمد و با جباران جدال آغاز کرد و تابوت
سکینه با او بود مدت شش ماه آن شهر را حصار کردند و در ماه هفتم بفرمود تا همه لشکر
بجای بوق سروها بزنند پس بیکبار در دمیدند و آواز نعره بلند کردند دیوار شهر
بیفتاد و در شهر در آمدند و قتال نموده جباران و اتباع ایشانرا بقتل رسانیدند و بعضی
هزیمت کرده از انجا فرار نمودند و در خبر آمده که چند مرد از بنی اسرائیل بر سر یکمرد
جمع گشتند تا او را بچندین ساعت بهزار مشقت بکشتندی و این محاربه روز جمعه بود
نماز شام تنگ رسیده یوشع نگاه کرد هنوز جمعی از جبابره مانده بودند و روز تاریک
بشده دعا کرد و گفت اللهم اردد الشمس علی بار خدایا آفتاب را برای ما رد کن چون
آفتاب باز آمد گفت انک فی طاعة الله تعالی توقف کن تا دمار از روزگار این فجار بر آرم
آفتاب بایستاد و نرفت تا که یوشع و بنی اسرائیل از قتل آن کفار بیرون آمدند و بجد

ازان بیکبار غروب نمود واتفاق امتست بر آنکه افتاب برای کسی بازنکشت مکر برای
سلیمن که وصی داود بود ویوشع که وصی موسی است وعلی بن ابی طالب علیه السلام که وصی
سید انبیاست واهل اخبار واحادیث متفق اند درین حدیث وازجمله در اخبار
ابو اسحق ابرهیم ثعلبی باسانید صحیحه از عبد الله عباس بچند طرق اورده است که لم ترد
الشمس الا لسلیمان وصی داود ولیوشع وصی موسی ولعلی وصی محمد صلی الله علیه واله وآنچه
مشهورست دوبار از برای امیر المؤمنین علیه السلام بازکشته است یکبار در حیوة رسول صلی الله
علیه وآله ویکبار بعد از وفات او اما اول کروه بسیار از اصحاب کبار چون ابوذر و
عبد الله عباس ومقداد وجابر روایت کرده اند که روزی رسول صلی الله علیه وآله
علی را بمهمی فرستاده بود چون باز آمد نماز عصر بود ورسول را وحی رسیده سر بر کنار آن
حضرت نهاد چون وقت نماز تنک شد امیر المؤمنین نماز نشسته را باشارت بکذارد وبعد
ازانکه رسول خدای صلی الله علیه وآله از غشیه وحی خلاص یافت رنک امیر المؤمنین علیه
السلام را متغیر دید کفت ترا چه رسیده کفت یا رسول الله نماز نشسته را باشارت بکذاردم بجهت
انکه سر مبارک تو بر کنار من بود نتوانستم که قیام کنم وخاطرم ازین نماز تسلی نداد
فرمود من دعا کنم تا افتاب باز کردد وتو نماز ادا کنی پس کفت بار خدایا تو دانائی
که علی در طاعت تو ورسول تو بود واو را بحال قیام نماز میسر نشد رد علیه الشمس
حتی یصلی افتاب را بر وی بازکردان تا نماز بکذارد راوی کوید که بخدایی که جان ما هم
در قبضه قدرت اوست که ما افتاب را دیدیم که بازکشت واو را اوازی بود چون اواز
اره که در چوب کشند وروشنائی دیدیم که بر در ودیوارها افتاد وانچنان ایستاده
بود تا انکه امیر امیر المؤمنین برخواست ونماز عصر را با شرایط وارکان بکذارد چون
سلام بازداد بیکبار دیدیم که افتاب فرو افتاده نه بر طریق عادت که هر بار فرو شود
واما دوم بار پس از وفات رسول خدای بود واین نیز بروایات متعدده ثابت شده
وازانجمله جویریه بن مسهر روایت کرده که من برفاقت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بجائی میرفتیم بزمین شوره رسیدیم در میان راه شیری خسبیده بود وبچه او
در پس او بجواب رفتم من لجام دابه خود را بازکشیدم فرمود ای جویریه این کلب
خداست ودابه او کافی شر او نیست مکر وی تعالی چون انحضرت نزد او رسید برخواست

راحضرت کرده ام

ومتوجه وی شد و دم را میجنبانید و می آمد تا نزد وی حضرت دست بر سر و روی او
کشید و او بکلامی فصیح بسخن درآمد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و وصی خاتم
النبیین آنحضرت فرمود علیک السلام یا حیدره ما نسیک گفت سبحان ربی سبحان الهی
سبحان من اوقع المحابة والمخافة فی قلوب عباده منی سبحانه پس حضرت از انجا بگذشت
تا که بموضعی رسید که مشهور است بزمین بابل و وقت نماز عصر درامد آنحضرت فرمود که تو
نماز بگذار که من اینجا نماز نمیگذارم زیرا که زمینیست که حق تعالی درین زمین
قومی را عذاب کرده است و بزمین فرو برده هیچ پیغمبری و هیچ وصی پیغمبر را نشاید
که اینجا نماز کند جویره گفت با خود گفتم این چه سخن است که امیر المؤمنین میگوید بخدا
که من نماز نگذارم تا وقتی که او نماز گذارد پس میرفتم تا افتاب فرو رفت من متعجب و
متحیر فرو ماندم از قضیه آن شیر و فوت نماز پس میرفت تا انکه بموضعی فرود آمد و و
ضوی نماز بساخت و دست بدعا بر داشت و دعا کرد هنوز دعا تمام نکرده بود
که افتاب طالع شد و بموضعی آمد که وقت نماز عصر است پس مرا گفت بیا و نماز کن من با او
نماز گذاردم چون فارغ شد افتاب بیکبار فرو رفت و فی الحال ستارها نمایان شد پس
روی بمن کرد و گفت لعب الشیطان بک یا جویره دیو با تو وسوسه کرده باشد و در
خاطر تو انداخته چیزهای بد گفتم آری یا امیر المؤمنین فرمود نشنیده که حق تعالی فرموده
که ولله الاسماء فادعوه بها من خدایرا بنام بزرگ بخواندم تا افتاب باز آمد و نماز
بوقت اداکردم من گفتم اشهد انک وصی رسول الله حقا بعد ازان فرمود این نا
وی است از نوا و پس کبرا ان که روس ایشان را از زمین برهوت اینجا نقل
کرده اند و از بیجاعت اند که حق تعالی فرمود وکان فی المدینة تسعة رهط الآیه و در
بینی جوه است از حفرهای دوزخ که در اینجا جمعی از کفارند و از جمله ایشان پنج زنند
از زنان پیغمبران زن لوط و زن نوح و زن موسی که بوصی او یوشع خروج کرد و زن ایوب
که قوم ایوب را حمل کرد بر ضرر خود یعنی زنی دیگر از ایوب تا او را بنا حق رجم کردند و در
بیمحنی شعرا در زمان رسول صلی الله علیه وآله وبعد ازو اشعار بسیار هست و از جابر
انصاری روایتست که روزی رسول خدای با جمعی از اصحاب ایستاده بود امیر المؤمنین
علیه السلام نیز نزد آنحضرت ایستاده روی به اصحاب کرد و گفت معاشر الناس هذا

علی بن ابی طالب سید العرب والوصی الاکبر والابلج الازهر قاتل المارقین وهو منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی یحبّ الله ورسوله لا یقبل الله التوبة من تایب الا بحبّ
علی بن ابی طالب بعد از ان بحسان امر کرد که برخیز ودرین معنی سخنی کوی حسان بر
خواست وگفت • لا یقبل التوبة من تایب • الا بحبّ علی بن ابی طالب • اخی رسول الله
بل صهره • والصهر لا یعدل بالصاحب • یا قوم من مثل علی وقد • ردّت له الشمس
من المغرب • مردمان برخواستند وجامهٔ خود را با میر المؤمنین میمالیدند ودر خبر
آمده که قدامة السعدی از جمله یاران امیر المؤمنین بود که در زمین بابل حاضر بودند
چون حق تعم برای آنحضرت آفتاب بازگردانید گفت • ردّ الوصی لنا الشمس الی ان غربت
حتی قضینا صلوة العصر فی المهل • فتلک آیة فینا وحجة • فهل له فی جمیع الناس من مثل • یونس
بن عبد الله گوید سالی بحج میرفتم در بعضی منازل کنیزکی نابینای حبشی دیدم که دستها بر داشته
میگفت یا رادّ الشمس علی علی بن ابی طالب امیر المؤمنین ردّ علیّ بصری من نزدیک او شدم وگفتم
ای جاریه علی را دوست داری گفت آری من دو دینار سرخ باو دادم که این را در ما یحتاج
خود صرف کن نستد وگفت مرا باین احتیاجی نیست من چون بحج رفتم ودر حین معاودت
بان موضع رسیدم کنیزک را دیدم که چشم او روشن شده بود وحاجیان را آب میداد گفتم یا جاریه
چشم تو چگونه روشن شد گفت هفت شب آن دعا کردم وبر خدای تعالی ان سوگند میدادم
چون شب هفتم رسید هاتفی آواز داد که ای کنیزک علی از صفای طویت وطیب دوست
میداری گفتم آری گفت هر دو دست را بر چشمهای خود نه من چنان کردم وگفت الهی تو میدانی
اگر این علی را بدل صافی ونیت صادق دوست میدارد چشمهایش را باز ده حق تعالی
دعای او را اجابت کرد وچشمهای مرا بمن ارزانی داشت من او را سوگند دادم که تو چه
کسی گفت من خضرم واز جمله محبان وموالیان علیم وموکلم بر شیعیان او وچون حق تعم
تبیین حال اهل کفار فرمود در نقض عهد وارتکاب فواحش در عقب آن بیان حال
فرزند آدم کرد در حق برادر نقض عهد نمود ومرتکب قتل شد که از اعظم فواحش است
تا موجب تسلیه حضرت رسالت شود بانکه نقض عهد مخصوص باهل عصر آنحضرت نبوده بلکه
در قدیم الایام نیز چنین بوده وسبب توبیخ یهودان ولهذا آنحضرت را امر فرمود بانکه
این قصه را بر ایشان خواند بقوله واتل علیهم ای بخوان بر اهل روزگار خود که از جمله

اهل کتابند **نبأ ابنی آدم** خبر دو پسر آدم که از صلب او بودند یعنی قابیل و هابیل
و حسن بصری گفته که مراد دو مرد بودند از بنی اسرائیل و قول اول صحیح است و حق قوله
بالحق صفت مصدر محذوفست ای تلاوة ملتبسة بالحق یعنی خواندنی در لباس
درستی و راستی که هیچ وجه شائبهٔ کذب در آن راه ندارد و یا حالست از ضمیر اتل
یعنی بخوان در حالتی که ملتبس بحق و یا از نبأ یعنی در حالتی که این خبر ملتبس است
بصدق و راستی موافق آنچه در کتب متقدمه سماویه است و بیان این قصه برین وجه
بوده که بعد از قبول توبهٔ آدم علیه السلام و اتصال او بحوا و مجالست ایشان با یکدیگر حوا
بیست نوبت حامله گشت بهر بطنی پسری و دختری می آورد مگر شیث که تنها متولد شده
بود و چون بزرگ میشدند جاریهٔ یک را به پسر بطن دیگر میداد تا موجب کثرت تناسل و توالد
شود مرویست که اولین فرزند او قابیل بود و دو منش اقلیما و خدای تعالی بر نسل آدم
برکت کرد بر وجهی که آدم از دنیا نرفت تا که فرزند و فرزند زاده گان او چهل هزار
شدند و در میان اولاد او اقلیما در غایت حسن بود روئی درخشان و موی مشک
افشان داشت و توأم هابیل را لیوذا گفتندی و او را چندان جمال نبود و چون بحد
بلوغ رسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل اختصاص داد قابیل ازین
حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل و احسن است و با من در رحم بوده پس او بمن اولی
است آدم علیه السلام فرمود که حکم خدای برین وجه صدور یافته و مراد رین هیچ اختیار
نیست حکم حکم اوست ما محکوم فرمانیم قابیل مسلّم نداشت و گفت تو هابیل را از من
دوستر داری لاجرم آنچه خوبترست بدو میدهی آدم فرمود که اگر سخن من باور
نمیکنی هر یک از شما قربانی کنید بآنچه میتوانید قربانی هر که قبول تر گردد اقلیما از آن
او باشد و ذلک قوله **اذ قربا** یاد وقتی که قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان
بخدا **قربانا** قربانی را این ظرف بیانست یا حال از و یا بدل بر حذف مضاف ای اتل علیهم
نبأهما ذلک الوقت و قربان اسم هر چیزیست که بآن تقرب نمایند بسوی خدا از ذبیحه و غیر آن
همچنانکه حلوان اسم ما یحلی است که بمعنی یعطی است و این در اصل مصدرست و لهذا تثنیه
واقع نشده و نزد بعضی تقدیر اینست که اذ قرب کل واحد منهما قربانا آورده اند که هابیل
گوسفنددار بود بره فربه خوب که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد

ونیت کرد که اگر قربان مقبول نکرد دختر که اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف
کم دانه بیاورد در همان موضع بنهاد و با خود گفت که اگر این قربان مقبول شود و اگر نه من
دست از خواهر خود باز ندارم **فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا** پس قبول شد قربانی یکی از ایشان
که هابیل بود بدین نوع که آتشی سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد بجهت
خلوص نیت او در قربان و در خبر است که حق تعالی در بهشت این بره را که هابیل قربان
کرده بود پرورش میداد تا که برای فدای اسمعیل فرو فرستاد **وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ
الْآخَرِ** و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود چه آتش از قربانی او در گذشت و بخوردن
آن ملتفت نشد بجهت سخط الهی و بر عدم اخلاص او پس قابیل را آتش خشم باشتعال
درآمده و دود حسد دیدهٔ بصیرت او را تیره کرد **قَالَ** گفت قابیل از غایت فرط حسد
بر عدم قبول قربانی او که **لَأَقْتُلَنَّكَ** بجد اکه ترا بکشم و از دغدغهٔ تو فارغ البال شوم **قَالَ**
گفت هابیل **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ** جز این نیست که قبول میکند خدای **مِنَ الْمُتَّقِينَ** از پرهیز
کاران که در قربان نیت خود را خالص ساخته اند یعنی عدم قبول قربانی تو بجهت آنست
که ترک تقوی کردهٔ پس مرا چه گناه باشد که در صدد قتل من شدهٔ و درین اشارتست بآنکه حاسد
میباید حرمان خود را در آنچه محسود ملحوظ بآن شده نه در ازالهٔ محسود چه این موجب
ضرر اوست و عدم ترتب نفع بران و اشعار بر آنکه طاعت مقبول نیست مگر از مؤمن
متقی مخلص بعد از ان هابیل قابیل را گفت **لَئِنْ بَسَطْتَ** اگر بگشائی و دراز کنی **إِلَيَّ
يَدَكَ** بسوی من دست خود را **لِتَقْتُلَنِي** تا بکشی مرا **مَا أَنَا بِبَاسِطٍ** من نیستم دراز
کننده **يَدِيَ إِلَيْكَ** دست خود را بسوی تو **لِأَقْتُلَكَ** تا ترا بکشم **إِنِّي أَخَافُ
اللَّهَ** بدرستی که من میترسم از خدای **رَبَّ الْعَالَمِينَ** که پروردگار عا
لمیانست و گویند با آنکه هابیل از قابیل بقوت تر بود و شوکت تر اما متحرج بود از
قابیل و خود را تسلیم او کرد بجهت خوف الهی چه دفع قاتل هنوز مباح نشده بود کما
قال المفسرون ان القتل علی سبیل المدافعة لم یکن مباحا فی ذلک و از عباس نقل کرده اند
که معنی آنست که بسط ید کنی بمن بر سبیل ظلم و ابتدا تا مرا بقتل رسانی من بسط ید نکنم بتو بر
وجه ظلم و ابتدا بجهت خوف الهی و قوله ما انا بباسط یدی در جواب لئن بسطت تبری او
بود این فعل شنیع اصلا و راسا و تحرز او از انکه متصف بآن شود و اطلاق قتل بر و کنند و لهذا

تاکید نهی کرد باو و بعد از آن تعلیل امتناع از معارضه و مقاومت گفت که اِنّی اُ
رِیدُ بدرستی که من میخواهم اَنْ تَبُوءَ آنکه بازگردی بِاِثْمی بگناه من اضافه از
ادنی ملابسه است یعنی بگناه کشتن مرا اگر متحمل آن شوی وَاِثْمِكَ و بپاداش
گناه خودت که پیش از من چه کردهٔ چه آن سبب رد قربانی بوده و این اراده از هابیل
موافق حکم خدای بود و گویند معنی آنست بازگردی باثم قتل من واثم خودت که آن
قتل جمیع مردمانست بجهت اقتدای ایشان بتو چه این سنت سیئه از تو ناشی خواهد
شد و مؤید اینست حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که من سن سنة
سیئة فعلیه وزرها من عمل بها الی یوم القیمة و قول اول از ابن عباس و ابن
مسعود و حسن و قتاده و مجاهد و ضحاک منقولست و گویند معنی تبوء باثمی
تبوء بعقاب اثمی است زیرا که جایز نیست که اراده معصیت مستحق آن شده با
شده باشد نزد بعضی آنست که اگر الواقع قتل میان من و تو واقع خواهد شد من
میخواهم که از من ناشی نشود بلکه از تو صادر گردد یعنی غرض او بالذات آن
بود که قتل از من واقع نشود نه آنکه مقصود اصلی وی آن بود که البته قتل از قابیل
بفعل آید و اگر این قتل از تو صدور یابد فَتَکُونَ پس باشی تو بعد از صدور
این فعل قبیح از تو مِنْ اَصْحَابِ النّارِ از ملازمان دوزخ وَذٰلِكَ جَزاءُ
الظّالِمِیْنَ و اینست پاداش ستمکاران که قتل ناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ
پس آسان و فراخ کرد امر قابیل را نفس او وَقَتْلَ اَخِیْهِ کشتن برادر را و تطویع
ماخوذست از طاع له المرتع اذا اتسع یعنی بروجه وسعت و سهولت قصد قتل برادر
خود کرد در قتل او بیست و در کمینگاه انتقام بنشست و همین که آدم عزیمت بیت کردوم
المعمور فرمود که مکه معظمه است قابیل فرصت یافت و بسر وقت آمد هابیل را دید
در خواب سنگی برداشت و بر سر هابیل زد و کوفت چنانکه مغزش پریشان شد
فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بآن سنگ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرِیْنَ پس گشت از زیان
کاران در دنیا بآنکه بقیه عمر مردود و مطرود و در آخرت ظاهرست که نصف عذاب
اهل دوزخ مر او را خواهد بود چنانچه ثعلبی در تفسیر خود آورده چون او را بکشت
ندانست که با وی چه باید کرد چه او اول مرده بود از بنی آدم پس در جائی بیجده و جهل

دوز

روز بر پشت کرفته بهر طرف میکشت و ابن عباس آورده که او را یکسال میکردانید
تا بوی کرفت و سباع وطیور بر قابیل غلبه کردند تا که چون او را بیفکند بخورند فبعث
الله غرابا پس برانگیخت خدای زاغی را یبحث فی الارض میکاوید زمین را بمنقار
وهر دو پای خود و حفره بکند لیریه تا بنماید قابیل را که کیف یواری چگونه به
پوشد سوأة اخیه جثه برادر خود را ضمیر یواری میتواند بود که راجع بخدا باشد
یا بغراب و کیف حالست از ضمیر یواری و جمله ثانیه قایم مقام هر دو مفعول یواری است
و مراد بسوأة اخیه جثه میت است که مستقبح است دیدن آن مرویست که چون قابیل
نمیدانست که با جثه برادر چکند حق تعالی دو غراب را ملهم ساخت تا با یکدیگر مقاتله کرده
یکی دیگری را بکشت و بعد از ان بمنقار و چنگال خود حفره کند و زاغ مرده را بیاورد و در آن
حفره نهاد و خاک در ان میپاشید تا آن زاغ پوشیده گشت قابیل چون اینحال مشاهده
کرد قال گفت از روی جزع و تحسر که یا ویلتی ای وای بر من الف بدل یاء متکلم
است و ویل بمعنی هلاکتست از غایت تحسر یعنی ای هلکه من حاضر شو که اکنون
وقت حضور موتست و بعد از ان بر سبیل تعجب گفت اعجزت ان اکون آیا عاجز
شدم از انکه باشم مثل هذا الغراب مانند این زاغ درین عمل فاواری
سوأة اخی پس بپوشم تن برادر خود را یعنی مهتدی شدم بانچه این زاغ بآن
راه یافته و قوله فاواری عطفست بر ان یکون نه انکه جواب استفهام باشد زیراکه
معنی اینچنین نیست که اعجزت لو رأیت العقص قابیل بهمین طریق که زاغ زاغ
مرده را در خاک کرد تن برادر را دفن کرد فاصبح من النادمین پس گشت
از پشیمانان بر قتل چه بجهت آن مشقت بسیار باو رسید که آن تحیر او بود در امر
وی و برداشتن او را بکردن خود مدت یکسال یا اکثر همچنانکه در بعضی روایت واقع
شده و احتیاج او بتعلیم زاغ و اسود او لون او و بری ابوین از و چنانچه در آثار آمده
که آدم علیه السلام چون خواست که احرام کیرد بحج بر هابیل خایف بود از انکه قابیل او را بکشد
خواست تا ویرا بکسی سپارد پس هر چند او را بر اهل آسمان و زمین عرض میکرد قبول
نمیکردند و میگفتند امانت امر عظیمست و کاری پر خطر ما را قوت ارتکاب آن نیست پس
قابیل را بخواند و هابیل را بامانت باو سپرد و قیل ذلک فی قوله تعالی انا عرضنا الامانة علی

السموات والارض تا بقوله وحملها الانسان یعنی قبل قابیل الامانة فخان فیها وحون
آدم علیه السلام از زیارت حرم مراجعت نمود فرزندان همه باستقبال وی آمدند مگر هابیل و آدم
اورا بسیار دوست میداشت چه جوانی به بیست سالگی رسیده با روی چون ماه و گیسوی سیاه
داشت حق تعالی اورا صورتی خوش و سیرتی دلکش ارزانی داشته بود و هیچ یک از اولاد
بجمال و کمال وی نبودند هنوز شیث متولد نشده بود و در خبر است که اجمل اولاد او شیث
بود چو لمعه نور محمدی صلوات الله علیه و آله از بشره او لامع و در جبین مبین او ساطع بود
القصه چون آدم هابیل را ندید بجست وجوی او اشتغال نمود و احوال او را از قابیل پرسید
او گفت من نمیدانم که کجاست آدم فرمود بل قتلته بلکه بلکه او را کشته ای و بجهت این تن
تو سیاه شده است وی از این امتناع نمود پس روی از وی بگردانیده احوال هابیل را از هر که با و
میرسید میپرسید هیچکس نشان او نمیداد گفتند روزی چند شد که پیدا نیست ندانیم کجا رفته است
و بچه کار مشغول است آدم هفت شبانه روز در کوه و صحرا میگشت و در تحقیق حال هابیل جد تمام
مینمود شب هفتم در واقعه دید که هابیل در جائی ایستاده میگوید یا ابتاه الغیاث ای پدر کو داد
بر یاد من رس آدم از آن هول بخروش در آمده بیهوش شد چون با خود آمد جبرئیل
را دید بر سر بالین وی نشسته گفت ای برادر از حال خبر داری که او را حالی در خواب دیدم
که چون مظلومان استغاثه میکرد و الغیاث میگفت و کسی بفریاد او نمیرسید و چون بجا
رکان فریادرس میطلبید اکنون همان فریاد است که از زمین ظاهر میگردد و فردای
قیامت نیز فریاد کنان بعرصه قیامت در آید آدم فریاد در کشید و گریه آغاز کرد و گفت
ای برادر خاک و برا بمن نمای جبرئیل او را بر قبر هابیل برد آدم خاک از وی دور کرد هابیل
را دید سر کوفته و تمام اعضای بخون آغشته روی مبارک در روی او میمالید و میگفت وا
حسرتاه وا غربتاه وا ابتاه پس چندان بگریست که فرشتگان هفت آسمان بگریه در آمدند و
گفتند بار خدایا دوسه روزی آدم از گریستن آسوده بود اکنون باز گریان شد ما را طاقت گریستن
وی نیست خطاب در رسید که آدم صبر کن درین مصیبت که مزد صابران بسیار است و اجر
ایشان بیشمار ما حکم کردیم که نصف عذاب دوزخ تنها مر قابیل را باشد پس آدم از قابیل بیزا
ری نمود و او را از پیش خود براند و با او سخن نکرد گفت اذهب طریدا شریدا و آدم بعد از ین
واقعه صد سال بزیست و در ین مدت بخندید تا فوت و در خبر آمده که قابیل بعد از بیزاری از وی

هابیل

[illegible]

ندائی شنید که کن خائفاً ترسان باش قابیل بعد از شنیدن این ندا میترسید که ناگاه او را بکشند
و بجهت این دایم تیر و کمان داشتی تا روزی پسری از آن وی که نابینا بود تیر در کمان از دست
پدر بست و او را بکشت معویة بن عمار از صادق علیه السلام روایت کرده که در منشأ قتل هابیل
راحلاف اینست که مردمان میگویند که میخواست اقلیمیا را که توام او بود بخود دهد و آدم او را بهابیل
داد و باو نداد چه اگر خواهر بر برادر جایز بودی در شرع ما نیز جایز بودی در شرایع ما تقدم
جایز بودی ولیکن حوا اول دختری آورد و او را عناق نام کرد و او کسی که در زمین بغی کرد او
بود حق تعالی سباعی بر و مسلط گردانید تا او را بکشت و در عقب او قابیل متولد شد و از پس او
هابیل چون قابیل بالغ شد حق تعالی برای او زن جنیه فرستاد و نام او جمانه بصورت آدمی و آدم را
فرمود تا او را بقابیل داد چون هابیل بالغ شد حق تعالی برای او حوری فرستاد نام او نزله و وحی کرد
او را بهابیل ده آدم علیه السلام وی را بهابیل عقد بست چون قابیل بدید گفت ای پدر من برادر مهترم
باین کرامت اولیترم آدم فرمود که این را بفرمان حق کردم نه بهوای نفس خود قابیل گفت نه چنین است
که میگوئی بلکه بهوای نفس خود او را بهابیل دادی آدم فرمود که دروغ میگوئی و من وی را بامر خدا بهابیل
دادم نه باتباع نفس خود و اگر خواهی که صدق این قول بر تو ظاهر گردد هر یک قربانی کنید از هر که قبول افتد
او الیق باشد باین زن و چون قربانی قابیل قبول نیفتاد قصد قتل برادر کرد و او را بکشت و مقتل
وی در زمین مصر بود بموضعی که امروز مسجد جمعه است و نزد بعضی نزدیک عقبه حری بود و بدانکه
پشیمانی قابیل نه بر قتل هابیل بود چه این عین توبه است و مستلزم مغفرت بلکه پشیمانی او بر حمل برادر
بود که چرا همان روز او را بخاک نکردم تا این جفا نکشیدمی و یا ندامت او بجهت این بود که مردود
مردمان گشت و مطرود پدر نه بجهت قتل او مانند کسی که ترک خمر کند بجهت دفع صداع و یا آنکه نادم
بود بر موت برادر نه بر ارتکاب ذنب نه بر قتل و از ابن عباس مرویست که چون قابیل هابیل را
بکشت میوهای درختان که در مکه بود ترش گشت و درختها پر از خار شد آبها تلخ گشتند و زمین
پر گرد و غبار شد آدم چون این بدید گفت قد حدث فی الارض حدث السیئة در زمین حادثه رخ
نموده چون بزمین هند مراجعت نمود دید که قابیل هابیل را کشته جزع بسیار کرد و از برای او مرثیه
گفت بزبان سریانی چون نزدیک بوفات رسید بشیث وصیت کرد که آن مرثیه را بفرزندان
خود تعلیم کن تا بخوانند و آن متحفظ میشوند شیث او را بفرزندان آموخت و همچنین سلفا
الی خلف وصیت میکردند و می آموختند تا بیعرب بن قحطان رسید او بزبان سریانی و عبری

شعر گفتنی مرثیه را بلغت عرب منتظم ساخت وچند بیت از انست که تغیرت البلاد
ومن علیها فوجه الارض مغبر قبیح وقل بشاشة الوجه الصبیح وقابیل اذاق ذوی اخیه
فواخونا فقد فقد الملیح ومالی لا اجود بسکب دمع وهابیل تضمنه الضریح القصه
آدم علیه السلام بر مصیبت او صد سال دلتنگ شد ولب بخنده نگشود وچون بعد از قتل
هابیل سالش بصد وسی رسیده شیث از وبظهور آمد وآن بلغت ایشان هبة الله
حق تعالی او را علم ساعات شب وروز الهام داد وعبادات خود را بر ساعات شبانروز
قسمت کرده بود وبنجاه صحیفه باو نازل شد وحق تعالی او را وصی عهد آدم کرد قابیل را
نزد خود نگذاشت وی بالضروره جلای وطن نموده بعد نا رفت ابلیس نزد وی رفت
وگفت آتشی که قربانی هابیل را قبول کرد بجهت آن بود که هابیل پرستش او میکرد آتشکده
برای خود وفرزندان خود بناکن وبعبادت او مشغول شو تا محبوب تو باشد وکار
تو در دنیا واخرت خوب کند وی آتش خانه بساخت وابو البرازآتش کرد وآتش
پرست شد واولاد او نیز اتفاق باو کرده آتش پرست کشتند ومرتکب انواع لهو ولعب
شدند از نرد وشطرنج ومزامیر وغیر آن وشرب خمر وزنا وسایر فواحش اشتغال
نمودند تا انکه در طوفان نوح هم هلاک کشتند ونسل شیث باقی ماند وبعد از ذکر
قتل هابیل حق تعالی بیان تکلیف میفرماید در باب قتل تا از ان منزجر شوند ومیگوید
مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ من از برای قصاص ابتدائیه است چه هر شئ مبتداست بسبب
آن واجل در اصل لغت مصدر ست بمعنی جنایه کما قال اجل شرا اذا جناه ومستعمل
شده است در تعلیل جنایات وبعد از ان بر سبیل اتساع در مطلق تعلیل استعمال
کرده اند یقال من اجل کذا فعلت بفتح الهمزة وکسرها ای بسببه سواء کان السبب فا
علیا وغایا وگاه هست که من بلام مبدل میشود فیقال لاجل ذلک وذلک اشارتست
بقتل هابیل ومن اجل ذلک متعلقست بابتدای الکتب وانشاء من اجل ذلک پس
معنی آنست که از سبب جنایت این قتل كَتَبْنَا نوشتیم وحکم کردیم یعنی بجهت این
قتلست ابتداء نوشتن وفرض کردن عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل أَنَّهُ
مَن قَتَلَ نَفْسًا انکه هر کسی بکشد بِغَيْرِ نَفْسٍ بی قتل نفسی یعنی بی انکه این کس کسی را
کشته باشد وبر و قصاص لازم نشده أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ یا بی انکه او فسادی کرده

۱۵۶

باشد در زمین فکانما قتل الناس جمیعاً پس گوئیا همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دما کرده وطریقه سیئه وضع کرده و مردمان را بران دلیر کردانیده و یا از حیثیت آنکه قتل واحد وجمع یکیست در استجلاب غضب الهی وغضب پادشاهی ومن احیاها و هر که سبب حیات نفسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل او یا رهانیدن از مهالک فکانما احیا الناس جمیعاً پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد یعنی ثواب آن مثل ثواب کسی باشد که همه مردمان را از هلاک نگاه داشته بود مقصود ازین تعظیم قتل نفس است و احیای آن در قلوب بجهت ترهیب از تعرض قتل و ترغیب در حمایت نفوس صاحب مجمع اورده که معنی تا درین چند قولست یکی معنی آنست که قتل همه مردمان نیز با او دست یکی داشته متفق الکلمه شده طلب حق کنند از قتل او از وجه اعانت طالب حق واجب و لازمست پس کان انکس قاتل همه است و هر که استنقاذ نفسی کند از حرق یا غرق یا هدم و یا از ضلالت پس گوئیا احیاء همه مردمان کرده یعنی اجر او برخدای همچو اجر کسیست که احیای همه مردمان کرده چه او احسان نموده در احیای نفسی برادر مؤمن ایشان پس بمنزله کسی باشد که احیای هر یک کرده و این قول از مجاهد و زجاج منقولست و مختار ابن انباریست و مروی از ابی عبد الله علیه السلام و بعد از ان انحضرت فرمود که و افضل من ذلک ان یخرجها من ضلال الی هدی یعنی بهتر ازین که نفس را از قتل برهاند آنست که او را از گمراهی براه راست دلالت کند دوم آنکه معنی اینست که هر که بکشد پیغمبری یا امام عادلی را پس گوئیا همه مردمان را بقتل رسانید یعنی عذاب او مثل عذاب کسیست که همه مردمان را کشته باشد چه مردمان را از دولت هدایت ایشان محروم گردانید و هر که اعانت نبی یا امامی کند همچنانست که همه مردمان را زنده گذاشته زیرا که بجهت آن مستحق ثواب اهتدای ایشان شده و این قول ابن عباس است سیوم هر که بغیر حق کسی را بقتل رساند پس برو ستم هر قاتلی که هست زیرا که غیر خود را بر قتل ترغیب کرده و بران راه نمونی نموده پس او بمنزله کسیست که مشارک غیر باشد در قتل و هر که خود را باز دارد از قتل بجهت تعظیم تحریم ان و امتثال امر او سبحانه که پس همچنانست که احیای مردمان مردمان کرده یعنی بجهت استنقاد اسلام ایشان نموده از قتل و این قول جبائی و مختار طبری و مؤید اینست قول حضرت رسالت که من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة ومن سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة

چهارم انکه مراد اینست که فکانما قتل الناس جمیعا عند المقتول ومن احیاها فکانما احیا الناس
جمیعا عند المستنقذ واین قول ابن مسعود ست وغیر او از صحابه پنجم انکه معنی آنست که قصاص
واجب میشود بر قاتل اگر همچنانکه همه مردمان را کشته باشد قصاص برو واجب میگردد وهر که
عفو کند از دم شخصی که واجب القود باشد همچنانست که عفو همه مردمان کرده واین وجه از حسن
وابن زید مرویست واحیا در آیت بر سبیل مجازیست همچنانکه از نمرود حکایت کرده که انا احیی
وامیت چه او استبقای یکی کرد وقتل دیگری چه تشبیه حقیقی اینجا بی وجه است بجهت انکه منا
فی حس وعقل وعدلست وصاحب کنز نیز آورده که در تشبیه اول علما را اختلافست یکی انکه قاتل
نفس بغیر حق بمنزله قاتل همه مردمانست در انکه ایشان خصوم او باشند در قتل این کس دوم
انکه تشبیه آن بقتل همه مردمان نزد مقتول باشد سیوم انکه وجوب قود برو مثل وجوب قود
کسیست که همه مردمان را بقتل آورده وهمچنین در تشبیه ثانی چند قولست اول انکه حال ان
محیی نزد مستنقذ همچو حال کسیست که احیای همه کس کرده باشد دوم انکه هر که نجات دهد کسی را
از غرق یا حرق پس اجر او همچو اجر کسیست که احیای مردمان کرده سیوم هر که عفو کند از قتل کسی که
واجب القصاص باشد پس اجر او همچو اجر کسیست که احیای جمیع مردمان کرده چهارم هر که
زجر کند خود را از قتل نفس واز ان باز ایستد همچنانست که همه مردمان را که واجب القود بوده
باشد عفو کرده وخود را از قتل همه باز داشته از رسول صلی الله علیه وآله مرویست که هر که مومنی را
شربتی آب دهد در جائی که آب بسیار باشد همچنان باشد که هفتاد بنده آزاد کرده باشد
ودر موضعی که آب نباشد چنان بود که آن نفس را زنده کرده که من احیاها فکانما احیا الناس
جمیعا ولقد جاءتهم وهر آینه آمد بسوی بنی اسرائیل رسلنا فرستادگان ما
بالبینات بمعجزهای روشن یا آیتهای قرآن که واضح است در احکام ثم ان کثیرا
منهم بدرستی که بسیاری از ایشان بعد ذلک بعد از ارسال رسل وانزال آیات فی
الارض لمسرفون در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوز از حد
اعتدال ومسرف در قتل یا در گذشته از همه حدود وامر ونواهی مراد آنست که بعد
از تشدید عظیم وتخویف عقوبت جحیم در قتل بنا حق وارسال رسل کردیم با آیات واضحه
بجهت تاکید امر وتجدید عهد در اجتناب ازین فعل قبیح وهیچ باکی از ان نداشتند اورده اند
که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه وعکل بخدمت حضرت رسالت آمدند وبنور اسلام

محزو

معوّذ گشته ملازمت حضرت نبوّت مآب اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند وصورت حال ایشان بعرض آنحضرت رسانیده اذن داد که بمیان شتران شیر دار روند که نزدیک جبل الخیر بود تا چند روز در ان موضع بسر برده شیر و بول شتری آشامیدند چند روزی تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصهٔ آنحضرت را رانده روی بقبیلهٔ خود نهادند یسار که مولی رسول بود با چند نفر از عقب آن مردم رفت و بد ایشان رسیده مقاتله کردند و بآخر یسار را گرفته دست و پای وی را بریدند و خار در چشم او و زبان میزدند تا شهید شد و حضرت ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار مسلح از عقب فرستاد ایشان همه را گرفته و دست و گردن بربسته نزد آنحضرت آوردند حق تعالی آیت فرستاد که إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ جزین نیست که جزای آنانکه يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حرب کنند با خدا و رسول او و مراد بمحاربه است با اولیای ایشان که مسلمانانند و اسناد محاربه بخدا و رسول بجهت تعظیم اهل اسلامست و اصل حرب سلب است و منه حرب الرجل ماله ای سلبه فهو محروب و حریب یعنی کسانی که با مسلمانان محاربه نمایند و در صدد سلب حیوة و مال ایشان شوند وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و بشتابند در زمین فَسَادًا بجهت تباهی که قتل و غارتست و قطع طریق و میتواند بود که نصب فسادا بر مصدریت باشد چه سعی ایشان متضمن فسادست کانه قیل و یفسدون فسادا یعنی جزای آنانکه فساد نمایند در زمین فساد کردنی أَنْ يُقَتَّلُوا آنست که بکشند ایشانرا أَوْ يُصَلَّبُوا یا بردار کنند أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ یا ببرند دستها و پایهای ایشانرا مِنْ خِلَافٍ بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ أَوْ يُنْفَوْا یا برانند ایشانرا مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از شهر بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت چون این آیت نازل شد حضرت بفرمود تا دست و پای ایشانرا قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشانرا مصلوب ساختند ذَلِكَ این حدود که مذکور شد لَهُمْ برای ایشان خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا خواری و رسوائیست در دنیا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان در کنز آورده که نزد فقها هر که سلاح را برهنه کند بجهت ترسانیدن مردمان در دریا یا در صحرا در روز یا در شب خواه ضعیف و خواه قوی از اهل ریبت باشد یا نه یا مؤنث او محاربست و قاطع الطریق و حکم بر و ماده و یا بضع درین حکم داخلند و بدانکه نزد اهل البیت علیه السلام حد مذکور بر تخییر همچنانکه ظاهر آیت مصرحست بران

زیراکه مجاز واضمار برخلاف اصلست پس امام مخیرست میان اقسام اربعه مذکوره که از قتل
است یا اخذ مال یا جرح یا اخافه یا نفی و نزد بعضی بترتیب و تفصیل است باین وجه که او را
بکشند اگر کسی را کشته باشد و مال نبرده و اگر ولی مقتول او را عفو کند وی را بجهت حد بکشند
و اگر بدون عفو باشد از روی قصاص او را بکشند و صلب کنند و اگر همین اخذ مال کرده
باشد قطع اطراف او کنند برخلاف و نفی او کنند و اگر جراحت کرده باشد و چیزی نبرده
او را قصاص کنند و نفی نمایند و اگر صلاح را برهنه کرده باشد و کسی را ترسانیده بدون
قتل و اخذ مال همین نفی کنند او را و از جمله عجایب و غرایبست که راوندی گفته که این
دالست برین تفصیل و کاشکی معلوم شدی که آیت بکدام دلالت از دلالات ثلاثه دال
برین تفصیلست و کاشکی معلوم شدی و حال آنکه واو صریحست در تخییر میان اقسام
اربعه مگر کاهی که قایل باضمار شویم و این خلاف اصلست پس اگر دلیلی دلالت بکند
بر تقدیر اضمار آن مستفاد خواهد بود ازین دلیل نه از آیت کریمه فی مذهب امامیه
درینجا قولست بتخییر و اینجا چند فایده است یکی آنکه صلب بر قول او در حین حیوة
قاتلست مطلقا و بر ثانی نزد بعضی آنست که او را بکشند و بعد از ان صلب کنند و نزد
بعضی دیگر زنده او را مصلوب سازند و آنچنان بگذارند تا بمیرد و نزد جمعی دیگر او را
صلب کنند و او را ایذا میرسانند تا بمیرد دوم قطع بر وجه خلاف باین وجه که دست
راست او را او ببرند و بعد از ان پای چپ سیوم ابوحنیفه تفسیر نفی بحبس کرده
و نزد شافعی و اصحاب نفیست از بلد خود شی و بهر بلد که توجه کند مردمان از اعلام
کنند که او محاربست با او معامله و مبایعه مکنید و معاشرت منمایید و نزد بعضی دیگر
اقتصار کنند بر نفی او از بلد خود نه غیر آن انتهی کلامه و در مجمع از ابو عبدالله و ابو
جعفر علیه السلام نقل کرده که جزای محارب بر قدر استحقاق اوست پس اگر کسی را
کشته است جزای او آنست که وی را بکشند و اگر کشته و اخذ مال کرده جزای او قتلست
با صلب و اگر اخذ مال کرده و نکشته جزای قطع ید و رجل است برخلاف و اگر
اخافه نموده است فقط جزای او نفی است نه غیر آن و ابن عباس و سعید بن جبیر
و قتاده و سدی و ربیع بر ینند پس بنا برین او برا باحت نیست بلکه مرتبه الحکم است
باختلاف جنایت و بنای صحت این قول بیان تفصیل و ترتیب آن بحدیث است

بحسب

چه آیت دلالت نمیکند بران و در آیه دلالتست بر بطلان قول انکسی که قایلست بانکه اقامت حدود
تکفیر معاصیست و بدانکه در سبب نزول این آیه سه قول دیگر واقع شده یکی نزول در شان جمعیست
که میان ایشان و پیغمبر معاهده بوده و ایشان نقض آن کردند و در زمین فساد کردند و این
منقولست از ابن عباس و ضحاک دوم انکه در حق اهل شرک نازل شده و این ماثورست از
حسن و عکرمه سیوم انکه نزد اکثر فقها در بارهٔ قطاع الطریق واقع شده و قول اول انکه در
صدد آیه مذکور شد قول قتاده و سعید بن جبیر و سدیست و نیز بدانکه حکم این آیت باقیست
و منسوخ نشده مگر حکم کور کردن که منسوخ گشته چه در روایت آمده که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله بقطع ایدی و ارجل و کشیدن میل در چشم ایشان امر فرمود بعد ازان هیچ
خطبه نخواندی مگر که گفتی که لا تمثلوا و لا بالکلب العقور و بعد از بیان حرب محارب در بیان
تایب آن میفرماید که اِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مگر انانکه توبه کنند از انچه حق الله است مِن قَبلِ
اَن تَقدِرُوا پیش از انکه قادر شوند عَلَیهِم بر ایشان چه بعد از ثبوت محاربه او وقوع او
در ید امام توبه او منافی حد او نیست فَاعلَمُوا پس بدانید اِنَّ اللهَ انکه خدای غَفُورٌ
امرزنده است بتوبه رَحِیمٌ مهربانست بر تایبان بدانکه نزد ما و شافعی این استثناست
از حقوق الله اما حقوق الناس از قتل و جرح و مال ساقط نمیشود مگر بقصاص و ادای مال
خواه موجود باشد بعینه یا تلف شده چه برود رد عینست با قیا یا قیمت آن با تلف و نزد بعضی
استثناست از همه حقوق مگر کاهی که مال یافته شود که ان زمان اخذ
باید کرد و تقیید توبه بانکه قبل از قدرت باشد حد ساقط نمیشود و اگرچه مسقط عقاب ا
خرویست شعبی روایت کرده که حارث بن بدر در عهد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بمحاربه بیرون آمد و بقتل و قطع طریق اقدام نمود و بعد ازان توبه کرد و نزد بعضی
از اقارب امیر المؤمنین رفت تا برای او شفاعت کند از انحضرت هیچکس قبول نمیکرد
پس بنزد قیس بن همدان آمد وی قبول کرده او را بخانه برد روزی دیگر نزد حضرت رفت
و گفت یا امیر المؤمنین جزای انکس که با رسول خدای محاربه کند چیست فرمود انچه حق تعالی در
قران ذکر کرده فرموده پس این آیت قراءت کرد سعد گفت اگر توبه کند پیش از انکه او را بگیرند
او را امان هست گفت اری گفت اری گفت نوشتهای تا امان و برا بنویسند پس خط امان
نوشته او را بخود راه داد و بعد از ذکر قتل و محاربین و بیان عقوبات ایشان امر بتقوی

میفرماید بقوله یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مردمان بترسید از خدای و ابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید بسوی او وسیله را یعنی آنچه بآن توسل توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمهٔ جامع درین باب آنست که وسیلهٔ کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظهٔ اوامر و نواهی است یعنی فعل طاعات و ترک معاصی و توسل ماخوذ است از وسل الی کذا اذا تقرب الیه و جاهدوا فی سبیله و جهاد کنید در راه او با عدو ظاهر و باطن لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که در تفسیر این آیت فرموده‌اند که توسل کنید بخدا کنید بطلب رضا بانچه که بقضای او رسید و بر بلای او صبر کنید و در حدیث آمده که الوسیلة منزلی فی الجنة اصبغ بن نباته روایت کرده از امیر المؤمنین صلوات الله که فی الجنة لؤلؤتان الی بطنان العرش احدیهما بیضا و الاخری صفرا فی کل واحد منهما سبعون الف غرفة ابوابها و اکوابها من عرق واحد فالبیضا الوسیلة لمحمد و اهل بیته و الصفرا لابرهیم و اهل بیته در بهشت دو لؤلؤ هست از قرار بهشت تا ببطنان عرش یکی سفید و دیگری زرد در هر یکی هفتاد هزار غرفه و درهای آن هم از یک غرفه است انکه سفیدست وسیلهٔ محمد و آل محمد است و انکه زردست وسیلهٔ ابرهیم و اهل بیت اوست و از رسول خدای صلوات الله علیه و آله مرویست که فرمود انها درجة فی الجنة لا ینالها الا واحد و ارجوا ان یکون انا وسیلة درجه ایست چون یک بنده در آن داخل نشود و امید دارم که آن بنده من باشم انس بن مالک از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که وسیله حجابیست میان بنده و خدا یعنی رحمت و ثواب او و آن علی بن ابی طالب است چون بنده باو توسل کند حق تعالی ویرا بآن درجه رساند زهری گوید بیمار شدم چنانکه بهلاکت نزدیک شدم با خود گفتم مرا بخدا وسیلتی باید و هیچکس را در عهد خود از علی بن الحسین علیهما السلام بهتر نیافتم نزد او رفتم و گفتم یا ابن رسول الله حال من اینست که مشاهده میفرمائی بر من بخشای ید بد عائی که متضمن مغفرت باشد و موجب خلاصی من ازین مرض چه من نزد خدا از تو گرامی تری نمی بینم فرمود من دعا کنم و تو آمین یا تو دعا کن و من برای تو آمین کنم آنحضرت دست برداشت و گفت بار خدایا ابن شهاب در من گریخته است و یمین و یدرا من وسیله جسته بحق آن اخلاصی که بدان من بجناب عزت تو داشته اند که حاجت او را روا کن و او را شفائی فرما و روزی بروی فراخ کن و مرتبهٔ او را در علم رفیع گردان زهری گوید که بخدای که همه

جانها

جانها با مراوست که بعد از این هرگز بیمار نشدم و دست تنگ نگشتم و هیچ سختی بمن نرسید
و از آن وقت تا اکنون در راحت بودم و امید میدارم که خدای بیمنت دعای آنحضرت مرا آمرز
یده باشد ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون حق تعالی آدم را بیافرید و روح
در او دمید در دست راست خود نگاه کرد پنج اشباه و تماثیل دید از نور که بعضی راکعند و بعضی
ساجد آدم گفت بار خدایا پیش از من بشری آفریده گفت نه گفت این پنج صورت کیستند فرمود
اینان از نسل تو بظهور خواهند آمد اگر اینها نبودندی ترا نمی آفریدم و آسمان و زمین و عرش
و کرسی و بهشت و دوزخ ایجاد نمیکردم فانا المحمود و هذا محمد و انا العالی و هذا علی و انا
الفاطر و هذه فاطمة و انا ذو الاحسان و هذا الحسن و انا المحسن و هذا الحسین ای آدم بعزت
و جلال من که هیچ بنده نباشد که نزد من آید و مقدار خردلی بغض اینها داشته باشد مگر
که وی را بدوزخ برم و هیچ باکی ندارم ای آدم اینها صفوت من اند از میان خلق من باینان
نجات دهم و باینان هلاک کنم چون ترا بمن حاجتی باشد بوسیلهٔ اینها بمن توسل نما و اینها را
شفیع خود ساز بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله فرمود ما سفینهٔ نجاتیم هر که در ما نشیند
یعنی بما تمسک و متوسل شود نجات یابد و هر که از ما اعراض کند و با وسیلهٔ نجات خود نساز
و بما متمسک نشود هلاک گردد و هر که را حاجتی باشد باید که ما را وسیلهٔ خود سازد ابو سعید
خدری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که از برای من وسیله خواهید از حق تعالی
گفتم یا رسول الله وسیله چه باشد گفت درجهٔ منست در بهشت و او را هزار پایه است از
پایه تا پایه تاختن اسبی نیک رو در مدت یکماه یکپایه از جوهرست و دیگری ~~از سیم~~ ویکی ازرد
در روز قیامت آن را حاضر سازند و در میان درجات پیغمبران بنهند و آن درجه در میان درجات
ایشان چون ماه درخشنده باشد در میان ستارگان هیچ پیغمبری و صدیقی نباشد مگر که گوید
خوشا حال آنکسی که این درجهٔ وی باشد پس از قبل حق تعالی ندائی در رسد که این درجهٔ محمدست
پس من بعرصهٔ قیامت در آیم حله از نور پوشیده و تاج کرامت بر سر نهاده و علی بن ابی طالب
در پیش من ایستاده و لوای حمد در دست گرفته و بر وی نوشته باشد که لا اله الا الله المفلحون
هم الفائزون چون بر پیغمبران بگذریم گویند این دو فرشته مقربند و چون بملائکه رسیم گویند این
دو پیغمبر مرسلند من بیایم و در مرتبه خود بنشینم و هیچ پیغمبری و رسولی و صدیقی و شهیدی نبا
شد مگر که گوید طوبی لهذین العبدین ما اکرمهما عند الله ندائی در رسد از قبل حضرت عزت چنانکه

همه کس بشنوند که هذا حبیبی محمد وهذا ولیّ علی طوبی لمن احبّهما و ویل لمن ابغضهما و
بعد از آن گفت ای علی هیچکس نباشد از دوستان الّا که چون این ندا بشنود رویش سفید
شود و دلش خرّم و شادان گردد و هیچکس نبود از آنکه با تو دشمنی دارند مگر که بعد از
شنیدن این ندا رنگ رویشان سیاه گردد و دلشان مضطرب و پریشان و ما در بین باشیم
که دو فرشته بیایند یکی رضوان خازن جنان و دیگری مالک خازن نیران گویند السّلام علیک
یا احمد من گویم علیک السّلام من انت بوجه الحسن گوید من رضوانم خازن بهشت حق تعالی
کلیدهای بهشت را بتو فرستاده تا هر که را خواهی به بهشت در آوری من کلیدها بگیرم و خدا را شکر
گویم و ببرادر خود علی دهم آنگاه مالک دوزخ بیاید گویم چه فرشته که روی وصورتی هایل داری
گوید من خازن دوزخم حق تعالی کلیدهای دوزخ نزد تو فرستاده است تا بدوزخ در آری هر کرا
خواهی من آن کلیدها را بستانم و خدا را شکر کنم و بعلی دهم علی کلیدها را در دست گرفته بر
کنار دوزخ بایستد و دوزخ زفیر کند و شور زند علی زمام دوزخ در دست گیرد دوزخ
گوید جز یا علی گوید ... نور که اطفی لهبی بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشاند او گوید ای
بیا رام بعد از آن میان اهل دوزخ و بهشت مقاسمت کند و گوید یا نار هذا لی وهذا
لک انّه من اولیائی وانّه من اعدائی بجدّ که دوزخ علی را مطیع تر از بنده باشد که مطیع خداوند
ندش بود و نعم ما قیل فی هذا المعنی ~~ ابا حسن لو انّ حبّک مدخلی ٭ جهنّم کان الفوز عندی
جحیما ٭ وکیف یخاف النّار من کان موقنا ٭ بانّ امیر المؤمنین قسیمها ٭ در لطایف قشیری آورده
که وسیله تجرید اعمالست از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخالص انفاس از طلب حظوظ
و در کشف الاسرار ذکر کرده که وسیله عابدان بفضایلست و از آن عالمان بدلایل و از آن عارفان
بترک وسایل عابد بمعاملت توسّل جوید و عالم بمکاشفت راه رود و عارف بمعاینه نظر کند
عابد فکر در این آیت کند که یذکرون الله قیاما وقعودا و عالم نظر باین آیت دارد که اولم ینظروا
فی ملکوت السّموات والارض عارف ازین کلمه در نگذرد که قل الله ثم ذرهم و در بحر الحقایق
آورده که درین آیت فلاح را بچهار چیز باز بسته که بدون آنها رستگاری حقیقی دست ندهد اول
ایمان که اصابه نور دست در بدو خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاص میدهد
دوم تقوی که منبع اعمال شرعیت و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت
معصیت نجات می‌یابد سیوم ابتغای وسیله و آن فنای ناسوتست در بقای لاهوت و عارف

بجبر

بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد وان امحاء انانیه است و ا
ثبات هویه و موحد درین مرتبه از تاریکی انانیت باز رسته بنور شهود میرسد و بعد از
ذکر اهل تقوی بیان حال کفار میکند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند بپرستش
اصنام و ملائکه و عجل و غیر آن لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر باشد ایشان را مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا هر انچه در ز
مین است از صنوف اموال و امتعه وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آن باهم یعنی اگر دو باره انچه در زمین
است از نقد و جنس کافر را باشد لِيَفْتَدُوا بِهِ تا نفس خود را باز خرند بآن مِنْ عَذَابِ
يَوْمِ الْقِيَامَةِ از عذاب روز رستخیز مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ قبول کرده نشود از ایشان و همان
عقوبت لازم ایشان باشد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان را بود در آن روز عذاب دردناک
و در انوار گفته که لام لیفتدوا متعلقست بمحذوف که لو مستدعی آنست زیرا که تقدیر آیتست
که لو ثبت ان لهم ما فی الارض و توحید ضمیر به و حال آنکه انچه مذکور شد دو چیزست که
آن فی الارض است و مثله معه بجهت اجرای آنست در مجرای اسم اشارت مانند قوله
عوان بین ذلک یا بجهت آنکه واو در و مثله بمعنی مع است و جواب لو ما تقبل منهم و لو با انچه
در حیز آنست و این جمله تمثیل است برای لزوم عذاب ایشان و عدم خلاصی ایشان از آن
و لهم عذاب الیم تصریح بانچه مقصود است از آن و همچنین است قوله يُرِيدُونَ خواهند
یعنی طمع دارند یا قصد کنند أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ از آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ
وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا و حال آنکه نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش وَلَهُمْ
عَذَابٌ مُقِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دایم که هرگز زوال و انقطاع نیابد و ذکر و ما هم بخا
رجین و ما یخرجون بجهت مبالغه است و افاده دوام و تأبید و استمرار و در حدیث آمده
که یریدون ان یخرجوا این معنی است که حق تع دری از بهشت در دوزخ کشاید ایشان را
چون آنرا بینند قصد آن کنند و بشتاب زدگی بر سر یکدیگر افتند تا از آن بیرون آیند چون
بنزدیک در رسند آن در را بر روی ایشان در بندند و ایشان محروم باز گردند اگر گویند چگونه
کفار اراده خروج کنند با آنکه دانسته باشند که ایشان در دوزخ مخلد خواهند گوئیم علم بعدم
خروج صارف نیست از اراده خروج چه علم بعدم وقوع شیء صارف نیست از اراده آن و بدانکه
چون حق تعالی در آیات متقدمه بیان حکم نمود در کسی که از روی جهر اخذ اموال کند در عقب
آن بیان حکم میکند در کسی که بر وجه سر اخذ آن نماید و میفرماید که وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ

و مرد و زن دزد فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا پس ببرید دستهای راست ایشانرا چون اخذ
نصاب کنند که ربع دینار است نزد شافعی و ده درم نزد حنفی و سه درم نزد مالک و بدانکه
السارق والسارقة الی دو جمله اند نزد سیبویه زیراکه تقدیر اینست که فیما یتلی علیکم حکم
السارق فاقطعوا ایدیهما و یک جمله است نزد مبرد و فا از برای سببیه است که بر خبر داخل
شده بجهت انکه مبتدا متضمن شرط است زیراکه معنی اینست که والذی سرق والتی سرقت و
سرقة یعنی اخذ مال غیر است در خفیه و وجوب قطع در صورتیست که انرا از حرز بر دارد
و بقدر ربع دینار یا مساوی آن بوده باشد لقوله علیه السلام القطع فی ربع دینار فصاعدا و مراد
بایدی ایمانست و قطع آن از رسغ است چه در روایت صحیحه آمده است که سارقی را نزد
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آوردند امر فرمود که دست راست او را از رسغ قطع
کنند و قوله جَزَاءً منصوبست بعلیت یعنی قطع ید ایشان کنید بجهت پاداش دادن بما کسبا
بآنچه کرده اند و آن ترک حرمتست در مال مؤمن نَكَالًا مِنَ اللَّهِ نیز منصوبست بعلیت است
یعنی جزا دادنست بجهت عقوبت صادر از خدای تا منتبه شده باز ایستد از رجوع بمثل آن
عمل و میتواند بود که هر دو منصوب باشد بر مصدریة و تقدیر اینکه اجز و اجزاء و انکلوا نکالا
وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست در حکم خود حَكِيمٌ دانا بحکمت انچه بان حکم میکند
آورده اند که مرا عجمی بحج میرفت در کجاوه نشسته قران میخواند چون باین آیت رسید
برخواند که جزاء بما کسبا نکالا من الله والله غفور رحیم جمالا و را گفت خطا میخوانی گفت
مگر قرآن خوانده گفت نه گفت پس از کجا میدانی که من غلط میخوانم گفت زیراکه اینجا غفور
رحیم مناسب نمینماید چون در قرآن نگاه کرد عزیز حکیم نوشته بود اعرابی گفت تعالی الله
ربنا عز فحکم فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه کند مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ از پس ستمکاری خود
یعنی دزدی وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد کار خود را بانکه تراضی خصم کند و عازم باشد
برانکه باز در دزدی رجوع نکند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يَتُوبُ عَلَيْهِ
رجوع کند از عذاب بمغفرت و قبول کند توبه او را إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای
آمرزنده است گناهان او را رَحِيمٌ مهربانست بر وی که در محشر او را رسوا نکند و عذاب
نفرماید در کنز آورده که شبهه نیست که آیه مشتملست بر احکامی که همه آن مفتقر است
بیبیان نبوی صلی الله علیه و آله لقوله لتبین للناس ما نزل الیهم و نزد ما ائمه هدی

صلات

صلوات الله علیهم نیز مبین احکام الهی اند بجهت آنکه حفظ شرع مبین اند بعد از حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله حکم او دارند که السارق والسارقة خواه آنکه معرف بلام جنس
باشد افاده عموم یا لام عهد و محتمل عموم است مر هر سارقی را لکن بیان نبوی و امامی اخراج
اب نموده کاهی که سارق مال ولد خود را بدزدد و غانم که مال غنیمت را در خفیه اخذ نماید
و شریک مال مشترک بردارد بظن آنکه حق اوست و همچنین است هر ذی شبهه محتمل دوم
قوله فاقطعوا ایدیهما میتواند بود که مراد بقطع شق باشد بدون ابانه یقال بریت القلم
فقطعت السکین یدی است و یا مراد قطع است با ابانه پس محتمل این هر دو قسمست لکن
بیان شرع حکم فرموده است باراده ثانی نه اول سیوم اجماع واقع شده است بر آنکه قطع جا
ئز نیست مگر ید واحده و این محتمل اراده یمین و شمالست بجهت صدق ید بر هر یک از آن
لکن بیان نبوی یمین را مخصوص گردانیده و اینکه ایدیهما گفته در موضع یدیهما که مقصود است
بجهت عدم اشتباه نحو قوله فقد صغت قلوبکما چهارم در لغت و عرف ید را اطلاق میکنند
بر جارحه مخصوصه از کتف تا بروس اصابع و در شرع از مرفق است تا بروس اصابع همچنا
نکه در آیت وضو از زند تا بروس است همچنانکه در تیمم نزد ما و بر اصابع فقط همچنانکه
در آیت فویل للذین یکتبون بایدیهم و حق تعالی در این آیه تبیین نفرموده است که مراد
از آن کدامست فی احد احتمالات مذکوره اولی از دیگری نیست پس لفظ آن مجمل باشد
و نزد بعضی غیر مجملست زیرا که حقیقه در معنی اول موضوعست و در معنی ثانی مجاز و لهذا
صحیح است که گویند ما دون المنکب بعض الید و از اینجاست که خوارج برانند تا منکب
قطع ید سارق باید کرد پس معلوم نباشد که مراد از آن کدامست بلکه محتمل هر یک از
اقسام مذکوره باشد و بعضی از آن او ببعضی دیگرست پس مجمل باشد و هو المطلب و چون
این بر صفحه خاطر منقش شد پس بدانکه مشهور نزد فقها قطع از مفصل کف است از ساعد
و نزد اصحاب ما قطع اصابع است از یدیمنی و ترک ابهام و راحت پس اگر باز عود کند او را بکشند
پس اعتماد کرده اند بر این تفصیل بر روایات منقوله از ائمه هدی علیهم السلام و بدانکه ا
سم ید بر اصابع صادقست همچنانکه گفتیم و بر اصالة عدم تهجم بر اکثر از این مگر بدلیلی و
دلیل ثابت نشده است و بدانکه در این مقام چند فایده است اول نصابی که بآن قطع ید
واجب میشود اخذ ربع دینارست از ذهب خالص مسکوک یا آنچه بقیمت آن باشد

و این قول مالک و شافعیست و خلفای اربع نیز حکم برین کرده اند و نزد ابو حنیفه ده در
همست و حسن بصری گفته که یک درهم و نزد طبری حد معین ندارد و بلکه هرچه باشد از قلیل
و کثیر موجب قطع است دوم انکه شرطست که آن نصاب را در خفیه برداشته باشد نه بر سبیل
قهر و دیگر انکه باید که خود مرتکب اخراج آن شده باشد نه که غیری بفرموده او انرا بیرون
اورده باشد و با غیر شریک شده باشد در اخراج مگر گاهی که حصه هر یک بحد نصاب باشد
سیوم شرطست که اخراج آن از حرز نزد اصحاب ما آن چیزیست که غیر مالک بآن داخل نشود
و جبائی گفته که مراد از حرز بیت است یا داری که درهای انرا بسته باشند یا وانرا کسی باشد
که مراعات آن کند و رجوع ان بعرفست و هر چیز نزد اهل عرف حرزیست که مختص باشد بآن
چهارم این حد ثابت میشود باقرار کردن سارق دو بار پس اگر یکبار اعتراف کند مال
ثابت میشود نه قطع و همچنین است اگر یک کس گواهی دهد و مدعی سوگند خورد
و مراد بظلمه در قوله من تاب بعد ظلمه سرقه است و اصلاح عمل و استمرار در توبه و خلافی
نیست در سقوط عقاب اخروی بتوبه و اما در حد خلافست نزد ابو حنیفه ساقط نمیشود و این احد
قولین شافعی است و اصحاب ما قایلند بسقوط آن بتوبه قبل از ثبوت آن نزد حاکم اما بعد از ثبوت
اگر بینه ثابت شده باشد ساقط نمیگردد و اگر باقرار باشد نزد بعضی حد واجبست همچنانکه
در بینه و نزد بعضی دیگر امام مخیرست بجهت فعل امیر المؤمنین صلوات الله علیه در وقتی
که سارقی مقر شد بسرقه و بعد از ان توبه کرد انحضرت فرمود از قرآن چیزی حفظ کرده
گفت اری سورة البقره فرمود وهبت یدک لسورة البقرة دست ترا بسورة البقره بخشیدم
اشعث گفت اتعطل حدا من حدود الله ایا معطل گردانیدی حدی از حدود خدا را
فرمود و ما یدریک اذا قامت البینه فلیس للامام ان یعفو قال الله تعالی والحافظون
اذا اقر الرجل علی نفسه بسرقه فذلک الی الامام ان شاء عفا و ان شاء عاقب یعنی نمیدا
نی که چون امام بینه قایم باشد پس امام را جایز نیست که عفو کند و حق تعالی فرموده که حدود خدا را
محافظت کنید و هرگاه اقرار کند بر نفس خود بدزدی پس امام مخیرست اگر خواهد عقوبت و
ماید و بدانکه حق مالک بتوبه ساقط نمیشود مگر بتصریح او بابرا و همچنین ساقط نمیشود مال
بقطع بلکه رد عین آن بر و واجبست با بقای او و اگر نه قیمت آن و ابو حنیفه گفته که قطع و
غرامت هر دو بر و واجب نمیشود بلکه اگر قطع او کند غرامت از و ساقطست و اگر غرامت

کشید قطع از و ساقطست واین وقتی نیست ضعیفست و با ثبوت توبه حقیقه شهادت او مقبولست
لقوله تعالی فان الله غفور رحیم واین دلیلست بر انکه قبول توبه بر خدا واجب نیست بلکه محض
تفضلست چه اگر بر قبول توبه واجب بودی غفور رحیم نگفتی أَلَمْ تَعْلَمْ خطاب با حضرتست
واستفهام برای تقریر یعنی البته دانسته ویا مراد هر یک از امتست وی اند یعنی ندانسته ای أَنَّ
اللَّهَ آنکه خدای لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی زمینها واسمانها
يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانکه سارق بقطع ید وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ
ومی امرزد هر که را میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه از مغفرت وتعذیب بر مغفرت یا بجهت
ترتیب ما سبق است ویا انکه مراد بآن قطع است وآن در دنیاست که مقدمست بر آخرت
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وخدای بر همه چیزها از مغفرت وتعذیب قَدِيرٌ توانا است وچون
در ما تقدم ذکر یهود ونصاری کرد در عقب آن بجهت تسلیه رسول صلی الله علیه وآله و
امانت از کید ایشان فرمود که يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده خطاب تشریفست که آنحضرت
را بلقب بزرگوار یاد کرد چه انبیای دیگر را بنام مخاطب میساخت چنانکه یا آدم اسکن ویا نوح
اهبط ویا ابرهیم اعرض ویا موسی انی اصطفیتک ویا عیسی ابن مریم انت قلت وچون
نوبت بخطاب حضرت رسالت صلی الله علیه واله وعلی جمیع الانبیا رسید او را بصفات کمال
خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ باید که اندوهناک
نسازد ترا کردار انکسانی که از روی عناد يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ میشتابند وخود را می اندازند
در کفر یعنی در اظهار کفر هر گاه فرصتی مییابند مِنَ الَّذِينَ قَالُوا از انکه گفتند آمَنَّا ایمان
آورده ایم وان گفتن ایشان بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشانست وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و
ایمان نیاورده است دلهای ایشان با متعلقست بقالوا واحتمال عطف وحال دارد ومراد باینها
منافقانند وکردار ایشان آن بود که با کفار دوستی میکردند ودر خلوت با ایشان اظهار کفر میکردند
واستهزا با اهل ایمان میکردند وآیت دلیلست بر انکه تصدیق جنان جزو ایمانست وقوله وَمِنَ الَّذِينَ
هَادُوا عطفست بر من الذین قالوا یعنی واز ان کسانی که دین یهود دارند نیز مسارعت میکنند
در کفر وتوغل مینمایند در ان وافراط میکنند در انکار وجحود با اهل ایمان وقوله سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ
خبر مبتدای محذوفست ای هم سماعون وضمیر راجع بفریقین ویا به الذین یسارعون یعنی هم
ایشان شنونده کانند کلام ترا برای انکه دروغ گویند بر تو وچیزی که نگفته باشی بتو نسبت

دهند و میتواند بود که سماعون مبتدا باشد و من الذین خبر آن ای و من الیهود قوم سما
عون چه جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت از مسجد بیرون میرفتند و از روی کذب میگفتند
که از محمد چنین و چنین شنیدیم و اینها یهود مدینه بودند و بر هر تقدیر لام لکذب برای علت
است و مفعول محذوفست ای سماعون کلامک لیکذبوا علیک فیه و میتواند که لام مزیده باشد
برای تاکید یا آنکه سماع متضمن معنی قبولست ای قابلون لما یخبره الاحبار یعنی قبول کننده اند
انجیز برا که احبار ایشان بتحریف و تغییر کرده اند از آیت رجم و نعت سید عالم صلی الله علیه
و آله سَمّٰاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ شنوندگانند برای گروه دیگر که لَمْ یَأْتُوکَ نیامده
اند بمجلس تو بجهت تکبر و عناد و یا افراط در بغضا مراد یهود خیبراند که یهود مدینه جاسوسی
میکردند و اخبار بخیبر میفرستادند و میتواند بود که لام متعلق بکذب زیرا که سماعون ثانی مکرر
است برای تاکید ای سماعون لیکذبوا القوم آخرین یعنی شنودگان تواند تا دروغ گویند برای
گروه دیگر و برخلاف آنچه از تو شنیده باشند بایشان رسانند و از امام محمد باقر صلوات
الله علیه و بعضی از اصحاب و تابعین منقولست که زنی و مردی از اشراف خیبر زنا کردند
و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریة رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان بحکم توریة
رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند
در کتاب این مرد که در یثرب بر و نزول کرده حد نیست و ما بجهت جدالی و قتالی که با او داریم
نمیتوانیم که بعضی مردمان خود را باو فرستیم و حکم زنا ازو بپرسیم مصلحت آنست که کسی را به
بنی از قریظه و نضیر که حلیف اویند فرستیم و حکم زنا ازو بپرسیم مصلحت آنست که کسی را به بنی قر
یظه و نضیر قول اول را قبول کنید و اگر برجم حکم کند سخن او مشنوید پس جمعی از ایشان با آن
زانی و زانیه بمدینه فرستادند و صورت حال با یهود مدینه در میان نهادند و اشراف یهود چون
کعب بن اشرف و کنانة بن ابی حقیق و مالک بن ضیف و کعب بن اسید و سعد بن عمرو و
امثال ایشان بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمده ازین سوال کردند حضرت فرمود
که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد حضرت
فرمود که رجم میباید کرد ایشان ابا کردند و گفتند حدی که در توریة آورده که ایشان را چهل تازیانه
طلا بخیرانده زنند تا بنت ایشان سیاه کرده و روی ایشان سیاه کرده بازگونه بر دراز گوشی
نشانند و گرد منازل و محلات بگردانند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و گفت ایشان را

برا

بگو تا ابن صوریا را حکم سازند که عالم‌ترین ایشانست باحکام توریة و صفات او را بحضرت
اعلام کرد حضرت بایشان گفت که در میان مردم شما در فدک جوانی هست سفید روی یک
چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری داناتر همهٔ اهل زمینست بتوریة گفتند تو او را کجا دیدهٔ
فرمود او را ندیده‌ام اما جبرئیل مرا خبر داده و گفته که او میان ما و شما در حکم توریة حکم باشد
گفتند ما بحکم او راضیم و آنچه او گوید بآن عمل میکنیم حضرت بحضور او امر فرمود پس کس
فرستاده بخیبر او را حاضر کردند حضرت فرمود انت ابن صوریا تو ابن صوریائی گفت آری
گفت از میان یهودان تو اعلمی بتوریة گفت اری ازیشان هیچکس از من اعلم نیستند فرمود
میان ما و اینها حکم باشی که داناترین یهودانی ابن صوریا قبول کرد حضرت او را سوگند داد بخدا
که توریة بر موسی نازل کردانید و دریا برای او بشکافت و شما را از آل فرعون نجات داد و فر
عون را غرق ساخت و من و سلوا بر شما فرستاد و ابر را سایبان کردانید و حکم حلال و حرام
در توریة بیان کرد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نه ابن صوریا گفت اگر نه ترس
آن داشتم که آتش از آسمان نازل کرد و مرا بسوزاند اگر دروغ کویم و تغییر توریة دهم و الا
اعتراف نمیکردم با من بگوی که خدای تو چه گفته حضرت فرمود که خدای من چنان حکم کرده که چون
چهار گواه عدل بر زنان محصن و محصنه کالمیل فی المکحله گواهی دهند رجم بریشان واجب
شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که در توریة نیز همین حکم فرموده حضرت فرمود پس چرا
علما تغییر حکم خدا کرده اند گفت آنکه اگر زنا میان وضیع القدر صادر شدی ایشانرا رجم میکردیم
و اگر زانیین شریف القدر بودندی بجهت ملاحظهٔ حرمت جانب اشراف رجم نمیکردیم
و اجرای حد مینمودیم و بجهت آن زنا در میان اشراف بسیار شد و جمعی که وضیع القدر
بودند نیز از حد تمرد کرده میگفتند فلان و فلانرا رجم نکردید میخواهید که اجرای آن
در میان کنید و باین نوجه احوال ما میگذشت و حکم الهی معطل بود تا وقتی که پسر عم ملک زنا کرده
و ما ملاحظهٔ ملک کرده حکم برجم او نکردیم و بعد از آن هر کس را که میخواستیم حد زنا بر او جاری
کردانیم گفتی تا پسر عم ملک را رجم نکنید ما انقیاد نکنیم پادشاه درین امر فرو ماند و جمعی
ساخت و گفت تدبیر این کار باید کرد و چیزیرا وضع باید نمود تا وضیع و شریف در آن یکسان
باشند ما بر مودیم تا ریسمانی بیاوردند و انرا محکم بتافتند و مقرر کردیم که هر که زنا کند از
وضیع و شریف او را چهل تازیانه بزنند و روی سیاه باز کونه بر دراز کوش سوار کنند پس

این عقوبت بجای رجم در میان ما قرار گرفت و بعد از آن گفت خدایا گواه باش که من اولین
کسی ام که احیای حکمی از احکام تو کردم و آنچه یهودان اماتت آن کردند احیای آن نمودم
پس حضرت گفت که دانستید که آنچه پنهان میکردید خدای افشای آن کرد پس فرمود تا هر دو را
رجم کردند نزدیک در مسجد یهودان زبان ملامت بر ابن صوریا دراز کردند و گفتند یا ابن صوریا
چرا کشف آن کردی گفت بجهت آن سوگند که محمد مرا داد نتوانستم که آنرا اخفا کنم چه از عقوبت الهی تر
سیدم و نزد این حال این آیت نازل شد که یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما
کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر رسول الله صلی الله علیه و آله این را بر ایشان خواند ابن صوریا
برخاست و دست بر دکوهٔ مبارک آنحضرت نهاد و گفت بآن خدای که معبود است که منطوق و یعفوا
عن کثیر منظور نظر کیمیا اثر دارد و از سر یهودان در گذرد حضرت از ایشان اعراض کرد پس ابن
صوریا گفت رخصت باشد مسئله چند بپرسم فرمود هرچه میخواهی سوال کن گفت مرا
از خواب خبر ده گفت تنام عینای و لا تنام قلبی گفت راست گفتی خبر ده مرا که
سبب چیست که اولاد بعضی مشابه پدرند و بعضی مشابه مادر و برخی مشابه هر دو گفت
نطفهٔ هر یک که سابقت گیرد فرزند مشابه او میشود و اگر مقارن میشود مشابه هر دو گفت خبر ده
که کدام عضو از اعضای ولد مخصوص بپدر است و کدام مخصوص بمادر فی الحال وحی بر او نازل
شد و اغمای وحی او را در یافت و بعد از زمانی سر بر آورد و عرق از عارض مبارکش میچکید
گفت گوشت و خون و ناخن و موی زن را باشد و استخوان و رگ و پی مرد را ابن صوریا
گفت صدقت پس گفت کدام فرشته است که بتو نازل میشود فرمود جبرئیل گفت او را چه صفت
فرمود متصف باین صفت و نعت گفت والله که در توریة چنین است و من گواهی میدهم
که تو صادقی در هرچه میگوئی و پیغمبر خدائی پس اظهار کلمتین شهادتین کرد و ایمان آورد جهودان
چون دیدند که وی اسلام آورد وی را دشنام دادند و از بیحرمتی دقیقهٔ فرو نگذاشتند و
در آخر مجلس چون خواستند برخیزند بنو قریظه در بنو النضیر آویختند و گفتند یا محمد
اینها برادران ما اند پدران یکی اند و دین ما یکیست هرگاه یکی از ما را بکشند ما را تمکین ندهند
در قصاص و هفتاد وسق خرما بر سبیل دیت دهند و اگر یکی از مردمان ما اینها را
بکشند ایشان بعوض یکی دو مرد بکشند و اگر زنی را بکشند بعوض او مردی از ما بکشند و اگر بنده
بقتل آریم ایشان آزادی از ما بقتل آرند و جراحات ما بر نصف جراحات ایشان باشد تو در

میان ما حکمی کن و این افراط و تفریط از میان ما بردار حق تعالی آیات رجم و قصاص نازل ساخت
الی قوله و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون در بیان حال ایشان فرمود که یُحَرِّفُونَ
الْكَلِمَ تغییر میدهند کلمهارا یعنی آیت رجم را مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ بعد از آنکه وضع کرده است خدا
در مواضع آن یعنی حرام آنرا در موضع حرام و حلال آنرا در موضع حلال و سایر احکام و فرایض ازا بجای
خود یا از روی لفظ ایشان تغییر وضع آن کردند که بعوض آن جلد و تحمیم مینویسند و یا حمل آن بر غیر معنی
مراد میکنند و اجرای آن در غیر معنی مقصود این جمله صفت ثانیه قومست یا صفت سماعون یا حال از
ضمیر آن یا استینافست که موضعی از اعراب ندارد و یا در موضع رفعست که خبر مبتدای محذوف باشد ای هم
یحرفون و همچنین است قوله یَقُولُونَ میگویند بهوه خیبر إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا اگر داده شوید این حکم
محرف یعنی محمد حکم بجلد و تحمیم کند فَخُذُوهُ پس فراگیرید از او قبول کنید و عمل بآن نمائید
وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ و اگر داده نشوید این حکم یعنی محمد رجم فرماید فَاحْذَرُوا پس حذر
کنید از قبول آن وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ و هر کرا خواهد خدای فضیحت و رسوائی او را
در اظهار آنچه اخفای آن کند و یا ارادهٔ هلاکت او نماید و یا قصد آزمایش او کرده اظهار کفر
و ایمان او باشد بر خلقان بجهت انقیاد و عدم انقیاد و حکم واضح آنست که مراد بفتنه عذابست
یعنی هر که حق تعالی ارادهٔ عقوبت او کند بجهت کفر و عناد فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ پس مالک نتوانی
شد برای او مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای چیزی را در دفع آن فضیحت یا هلاکت یا آزما
یش یا عقوبت چه زمام اختیار در دست تو نیست أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند
که لَمْ يُرِدِ اللَّهُ نخواسته است خدای یعنی حکمت و مصلحت او مقتضی نیست أَنْ يُطَهِّرَ
قُلُوبَهُمْ این را که پاک سازد دلهای ایشانرا از علامات عقوبت کفر که ختم و طبع و ضیق
است بجهت فرط عناد و جحود ایشان با وجود ظهور دلایل هادیه و حجج بینه همچنانکه میبا
زد قلوب اهل ایمانرا بانوجه که شرح صدور ایشان میکند با عطای الطاف تا بوسیلهٔ آن زنگ
ضلالت از دل ایشان زدوده میشود و نور ایمان در صدور ایشان راسخ میگردد و یا آنکه حق
تعالی نمیخواهد که حکم کند بطهارت ایشان و بدانکه این آیت دلالت نمیکند بر آنکه حق تعالی ارادهٔ
ایمان از ایشان نکرده زیرا که اینمعنی محمولست از تطهیر قلوب مذکور بر طریق توسع و مجاز و دیگر
قوله لم یرد الله ان یطهر قلوبهم مقتضی نفی اراده اوست و این متضمن آن نیست که ارادهٔ ایشان نکرده باشد
بلکه مراد آنست که ارادهٔ تطهیر قلوب ایشان نکرده است از آنچه لاحق آن شود از استحقاق

ذم و عقاب و لهذا در عقب آن فرموده که لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ مر ایشانراست در دنیا رسوائی
بانکه جزیه دهند و پیوسته از مؤمنان ترسند وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در آن سرای
عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ و اگر مراد قول مجبره باشد که آن عدم
اراده حق تعالی است ایمان کفار را در عقب آن ذم ایشان نفرموده و ضمیر لهم راجع است
بالذین الخ جمله مستأنفه باشد و اگر راجع بفریقین است که آن منافقان و یهودانند و
خزی منافقان باطلاع پیغمبر است و مؤمنان بر کفر ایشان و نیز در وصف ایشان میفرماید که
سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ تکرار جهت تأکید است یعنی ایشان البته شنوندگانند سخن تزویر را
دروغ بستن تا آنرا برخلاف آنچه شنوند با ابنای جنس خود ادا کنند أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ سحت خوا
رندگانند حرام را یعنی رشوت را در تغییر حکم سحت هر چیزیست که بر وجه حلال کسب آن
نکرده باشند مأخوذ از سحته اذا استأصله چه حرام مسحوت البرکة است لازم آنست از امیر
المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که سحت رشوت است در حکم خدای و مهر بغی و کسب حجام و
مزد نر بر ماده جهانیدن و بهای خمر و ثمن میته و مزد کاهن و اجرت چیزی که بنویسند در توریت
معصیت و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که سحت نام جمیع انواع حرام است فَإِنْ
جَاءُوكَ پس اگر بیایند اهل کتاب بمحاکمه نزد تو فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان ایشان
أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان و با اهل ملتشان رد کن تا بر طبق شریعت
خود عمل کنند حق تعالی درین آیه آنحضرت را مخیر ساخته است میان حکم و اعراض و لهذا گفته که لو تحا
کم الکتابیان الی القاضی لم یجب علیه الحکم حسن و عکرمه و مجاهد گفته اند که این تخییر منسوخست بقوله
وان احکم بینهم بما انزل الله و در روایات اصحاب ما ثابت شده که این تخییر ثابتست در شرع مر ائمه را
احکام را گاهی که حکم ما موافق حکم اهل کتاب باشد چنانکه تفصیل آن در آیه ان احکم بینهم بما انزل الله
عنقریب سمت تحریر خواهد یافت و ابن عباس و قتاده و عطا و شعبی و ابرهیم نیز برینند وَإِنْ
تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا پس زیان نتوانند
رسانید بتو چیزی را بجهت معادات ایشان بتو بواسطه اعراض تو از حکم خدای عاصم
تست از ضرر معادات ایشان بتو وَإِنْ حَكَمْتَ و اگر اراده حکم کنی فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ
بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل بر وجهی که بآن مأموری إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل کنندگانرا در حکم پس

حافظ

حافظان ایشان باشند و تعظیم ایشان نماید وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ این تعجب است از
تحکیم ایشان حضرت رسالت را یعنی چگونه حکم میسازند ترا وَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰيةُ و
حال آنکه توریة نزد ایشانست فِيهَا حُكْمُ اللّٰهِ در حالتی که در آن ثابتست حکم خدای بر
جم این تنبیه است بر آنکه قصد ایشان بتحکیم معرفت و اقامت شرع نیست بلکه مقصود ایشان
از آن اهون امورست اگرچه بزعم ایشان آن باشد که حق تعالی فرموده است و قوله فیها حکم الله
حالست از توریة اگر حکم مرفوع باشد بظرف و اگر مرفوع باشد بابتدائیة باشد حال خواهد
بود از ضمیر مستکن در وصف ظرف و تانیث توریة جهت آنست که نظیر اسمای مونثه عربیه است
چو موماة و دوداة ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ عطفست بر يحكمونك داخل در حکم تعجب یعنی پس
ایشان برمیگردند و اعراض میکنند از حکم تو مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه تو حکم کرده موا
فق کتاب ایشان وَمَا أُولٰٓئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب
خود را یا حکم ترا و بجهت این از آن اعراض میکنند و حکم ترا که موافق آنست انقیاد نمینمایند
گویند این اخبارست از جانب که ایشان عقب یهود ایمان نیارند و بحکم او نگروند و بهمین صفت از
دار دنیا رحلت بدار البوار کنند و چون حق تعالی تبیین تولی یهود نمود از احکام توریة در عقب آن بیان
وصف توریة میفرماید که إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرٰيةَ بدرستی که ما فرستادیم توریة را فِيهَا هُدًى در و
راه نمودنی بود بحق وَنُورٌ و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند و احکام مبهم را منکشف سازد
و یا در وست حکم آنچه استفتا میکنند از تو و بیان آنکه امر تو حقست يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ حکم
میکرده اند بر آن پیغمبران بنی اسرائیل که قریب بهزار بودند و حق تعالی ایشانرا بعد از موسی مبعوث
ساخته بود برای آنکه اقامت توریة کنند و اجرای حقوق و احکام آن نمایند و حلال انرا حلال و
حرام انرا حرام دانند مردمانرا با آن امر کنند و ترویج آن نمایند و حکم پیغمبر ما درین داخلست
و مراد بحکم رجم محصن است و این دلالت نمیکند بر آنکه آنحضرت متعبد بشرع موسی بوده بلکه
غایت ما فی الباب آنست که این حکم که بطریق وحی برو نازل شده موافق حکم توریة است
و باین تنبیه کرده است یهود را بر صحت نبوت و از حیثیت آنکه اخبار نموده از آنچه در توریة
است که از غامض علمی است که ملتبس بود بر بسیاری از ایشان و همه ایشان میدانستند که
آنحضرت کتاب ایشانرا نخوانده و درین حکم رجوع بعلمای ایشان نکرده پس دلایل صدق
آنحضرت باشد و قوله الَّذِينَ أَسْلَمُوا صفت تبیین است برای مدح ایشان و تنویه

بشان مسلمانان و تعریض بیهود بانکه ایشان دور اند از دین انبیا و اقتدا بهدایت ایشان یعنی
پیغمبران آن باشند که انقیاد کرده اند حکم خدا را و اذعان آن نموده و قوله لِلَّذِينَ هَادُوا
متعلقست بانزلنا یعنی فرو فرستادیم توریة را برای آنانکه متدین اند بدین یهود و یا متعلقست
بیحکم یعنی حکم میکردند انبیا بتوریة برای آنانکه یهود بودند و این دلیلست بر آنکه مراد نبیین
انبیای یهود اند وَالرَّبَّانِيُّونَ و نیز حکم میکردند علمای ربانی از بنی اسرائیل وَالْأَحْبَارُ
و زاهدان ایشان یعنی علما و زهاد ایشان که سالک بودند در مسلک انبیای
ایشان حکم میکردند بتوریة برای ایشان که بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ بسبب
آنچه مامور شده بودند بحفظ آن از کتاب خدای یعنی بانکه محافظت کرده باشند توریة را
از تضییع و تحریف و عاید موصول محذوفست و من برای تبیین است وَكَانُوا عَلَيْهِ
و بودند بر کتاب توریة شُهَدَاءَ گواهان که بیان کنند احکام حقیقه توریة را بر استی چنا
نکه ابن صوریا و بانکهبانان آن بودند و نمیگذاشتند که جهودان تغییر و تحریف آن نمایند
آنکه خطاب بعلما و احبار یهود کرده میفرماید که فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ پس ای حکام مترسید
از مردمان در اجرای احکام حق وَاخْشَوْنِ و بترسید از من در تغییر حکم و
در آن مداهنه مکنید حاصل که این نهی حکامست از آنکه بجهت خوف از ضرر یهود در حکومت
ایشان مداهنه کنند و گویند خطاب بحضرت رسالتست و ائمه احکام اهل اسلام وَلَا تَشْتَرُوا
و بدل مکنید بآیاتی با حکام من که در توریة است ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را که رشوت بی
اعتبار و جاه ناپایدارست و آنگاه که حکم نکنند وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و هر که حکم نکند
بآنچه فرو فرستاده است خدای از روی استهانت و انکار و استحلال آن فَأُولَئِكَ
هُمُ الْكَافِرُونَ پس آن گروه ایشانند کافران بجهت حکم استهانت ایشان بآن و تمرد
ایشان بانکه حکم بغیر حق کنند و در آیت لاحقه وصف ایشان نموده است بظلم و فسق چه
کفر ایشان بجهت انکار آنست و ظلم ایشان بجهت حکم ایشان برخلاف آن و فسق ایشان بجهت
خروج ایشانست از آن و نزد جبائی این آیت مخصوصست بیهود و نزد غیر او شامل کسا
نیست که از روی انکار و استحلال حکم بغیر حق کنند و براء بن عازب از پیغمبر صلی الله علیه
و آله روایت کرده که ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و بعده فاولئک هم الظا
لمون و بعده فاولئک هم الفاسقون کل ذلک فی الکفار خاصة و این روایت را مسلم در

صحیح

صحیح آورده و ابن مسعود و صالح و ضحاک و عکرمه و قتاده نیز برینند و بمذهب اهل
حق اگر مسلمانی باستحلال و انکار حکم بغیر حق کند کافر میشود کاهی که عالم بآن بوده باشد بعد از نبیان
حکم توریة میکند در قصاص بقوله **وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ** و نوشتیم و فرض کردیم بر بنی اسرائیل **فِيهَا**
در توریة **أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ** انکه یک تن را بکشند بقصاص یک تن و بنی نضیر مخالف حکم خدا
عوض یک تن دو تن میکشند از بنی قریظه **وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ** و دیگر حکم کردیم که چشم بچشم **وَالْأَنْفَ**
بِالْأَنْفِ و بینی به بینی **وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ** و گوش بگوش **وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ** و دندان بدندان
وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ و جراحتها ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در جراحات انچه براکه
حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای و در انچه مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش
پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد **فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ** پس هر که تصدق بقصاص یعنی
عفو نماید **فَهُوَ** پس آن تصدق **كَفَّارَةٌ لَهُ** کفاره باشد مر گناه متصدق را با کفاره معفو عنه بالخ
سقوط قصاص از او و اجر عفو کننده بر خدا باشد **وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ** آنانکه حکم
نکردند از انچه خدای منزل کردانیده چون جهودان که در عوض یک نفس دو نفس میکشتند
فَأُولَئِكَ پس آن گروه **هُمُ الظَّالِمُونَ** ایشانند ستمکاران که وضع حق میکنند در
غیر موضع آن و صاحب کنز در تفسیر این آیت فرموده است که تعدیه کتبنا بعلی جهت
آنست که متضمن حکمت ای حکمنا علیهم بذلک و با از برای بدلیة است کقولک هذا بهذا
ای کاین بذاک و تقدیر کلام اینست که حکمنا علی بنی اسرائیل فی التوریة ان النفس یکون
بدل النفس المحصومة اذا قتلت و کذلک البواقی و اینجا چند فایده است اول کسی را
نرسد که گوید چگونه حکم این آیه معمول به باشد درین شریعت و حال آنکه اجماع منعقد است
بر انکه توریة منسوخ شده است باین شریعت پس آنچه وجه عمل توان کرد بانچه منسوخ
است و نیز اکثر اصولیین بر آنند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله غیر متعبد بوده است
بشرع انبیای سابق پس چگونه متعبد بوده باشد باین حکم که در شریعت موسی است زیرا که
میگوئیم شکی نیست در انکه شریعت سابقه منسوخ است بشریعت مسبوقه باینمعنی که مجموع
احکام مسبوقه من حیث المجموع نه من حیث کل واحد واحد ناسخ احکام سابقه است من
حیث المجموع و ازین لازم نمی آید که یک یک از احکام ناسخ هر یک از احکام سابقه باشد
زیرا که نسخ بمعنی رفع است و رفع مجموع من حیث المجموع مستلزم رفع کل واحد نیست

بلکه رفع مستلزم یکی از انهاست لا بعینه و تعیین آن بشارعست و نیز هریک از احکام مسبوقه
یا آنست که منافی حکمی از احکام سابقه است یا نه اگر منافیست پس ناسخ است و اگر غیر منافی
است یا آنست که موافق آنست یا نه اگر موافق است پس از جمله اتفاقاتست در احکام و اگر نه
نیست یعنی منافی و موافق نیست جایز نیست تعبد بآن مگر بدلیل خارجی و بر تقدیر بلانه حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله متعبد شود باحکام شریعت سابقه و لهذا قال الله تعالی و لکل جعلنا
منکم شرعة و منهاجا دوم شکی نیست که آنچه آیت مذکوره متضمن آنست اگرچه معمول به است
در شرع ما لکن از عموماتیست که مخصوص شده در اشترا ما قصاص در نفس در نفس و طریق
بتساوی در اسلام و حریه و همچنین شرطست در اطراف تساوی در محل و صفات پس عین
یمین را بیسار قصاص نکنند و اذن یمنی را بیسری مضمت نسازند و قلع سن نکنند بغیر مقابل
آن و جزع صحیح انف نکنند باشل و اخذ عین صحیحه نکنند بعین معیبه و نه سن صحیح بمکسوره
و نه اذن صحیحه بشلاء و غیر آن از تفاصیل مذکوره در کتب فقه مستفاد شده از بیان نبوی و
تبلیغ امامی سوم انکه بعضی قراء که نافع و حمزه و عاصم اند والجروح را بنصب خوانده اند و همچنین
العین بالعین تا آخر و غیر ایشان برفع هم خوانده اند اما نصب جهت عطفست بر لفظ اسم
آن و اما رفع بجهت عطف بر محل اسم آن و قوله والجروح قصاص بمعنی ذات قصاص است
و این نیز از مخصوصاتست چه جرح هرگاه مشتمل بر غرر و خطر باشد قصاص نکنند بلکه
انتقال بدیت باید کرد و چون هاشمه و منقله و مامومه و جایفه بخلاف انچه در و
غرری خطر نباشد چه حکم قصاص در ان ثابتست چون حارصه و دامیه و متلاحمه و سمحاقه
و درین مراعات کرده میشود تساوی در محل و قدر طولا و عرضا لا نزولا بلکه کافیست صدق
اسم در ان و نیز شرطست در ان تساوی در اسلام و حریه چهارم قوله فمن تصدق به ای
بالقصاص فهو ای التصدق کفارة له ای لدینه و ضمیر راجع بمتصدقست زیرا که او مالک
قصاصست و بجهت عفو ضمیر بعض و نزد بعضی راجع است بمتصدق علیه زیرا که عفو قایم مقام
اخذ حقست از و و این وجه ضعیفست اما اولا بجهت انکه خلاف ظاهرست و اما ثانیه جهت
انکه نوعی از توکیدست و تاسیس بهتر از توکیدست و اما ثالثا زیرا که اگر چنین باشد کفاره جرم
قاتل واجب نگردد بجهت عفو و لازم باطلست پس ملزوم نیز مثل آن باشد و وجه دیگر آنکه خطا
هرست و بدانکه مذهب ما بطلان احباط و تکفیرست بجهت قیام ادله برین همچنانکه در علم کلام

مجرد

موکد شده و حق واجبست که اخباری که وارد شده از تکفیر سیئات بحسنات همچنانکه اینجا و همچو قول
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که الصلوة الخمس کفارة لما بینهن من الذنوب و قول
امیر المؤمنین علیه السلام که الحج والعمرة یرحضان الذنب و غیر آن از اخبار وارد شده در این
حمل کنند بر آنکه حق تعالی تفضل نماید بر فاعل حسنه باسقاط عقاب بر سیئات او بجهت عظم محل
این حسنه و همچنین تاویل آیت ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم بر این وجه است
که حق تعالی تفضل نماید بر مجتنب کبیره بعفو از صغایر او بجهت عظم محل او باجتناب کبایر انتهی
کلام و در تفسیر مجمع آورده که ضمیر کفارة له راجع بمتصدقست که مجروح است یا ولی دم و این
قول اکثر مفسران است پس معنی آنست که فمن عفی فهو مغفرة له عند الله و ثواب عظیم و این قول
منقولست از ابن عمر و ابن عباس بروایت عطا و حسن و شعبی و مرویست از ابی عبد الله
علیه السلام که معناه تکفر عنه من ذنوبه بقدر ما عفی من جراح او غیره و از عباده بن صامت
روایتست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که من تصدق من جسده بشیء کفر الله
عنه بقدره من ذنوبه هر که تصدق کند از بدن خود چیزی را حق تعالی آنرا کفارت گناهان او گرداند
بقدر آنچه صدقه کرده ابو درداء نیز از آنحضرت ص نقل کرده که هیچ مسلمانی نباشد که بر و جنایتی
کنند و او جانی خود را عفو کند مگر که حق تعالی درجه او را رفیع گرداند و گناهانش بیامرزد
جابر از آنحضرت روایت کرده که هر مؤمنی که سه کار کند بجای که در بهشت بهر دری که خواهد
و حور العین را جفت او گردانند یکی آنکه دینی که بر ذمت کسی داشته باشد بوی بخشد دوم
قاتل خود را عفو کند سیوم آنکه از پس هر فریضه ده بار قل هو الله احد بخواند یکی گفت یا
رسول الله اگر کسی یکی از این سه چیز را بجا آرد باین سعادت مستعد شود فرمود نعم وی نیز
باین سعادت فایز گردد و در روایت دیگر آمده از ابن عباس آمده که ضمیر راجع بمتصدق
علیه است یعنی عفو کفارت متصدق علیه است بجهت قائم مقام اخذ حق است از و و سعید بن
جبیر و زید بن اسلم و ابراهیم نیز برینند و بنا برین مخفی علیه که جانی را عفو کند عفو او کفارة
جانی خواهد بود و در آخرة بآن مواخذ نخواهد شد و قول اول اظهر است و اصح و بعد از
ذکر احوال یهود بیان نصاری میکند بقوله **وَقَفَّيْنَا** و در قفا در آوردیم **عَلَىٰ آثَارِهِمْ**
بر اثرهای پیغمبران **بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ** عیسی را که پسر مریم است ابن مفعول ثانی است
و باء تعدیه بآن شده و مفعول اول محذوفست ای واتبعناهم علی آثارهم وحذف

آن بجهت دلالت جار ومجرورست برای یعنی عقب ایشان در آوردیم عیسی را بانمعنی که
بعد از ایشان او را مبعوث کردیم مُصَدِّقًا در حالتی که تصدیق کننده بود لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مر انجیل را که پیش از و فرستاده بودیم مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریة وَآتَيْنَاهُ
الْإِنْجِيلَ و دادیم او را انجیل فِيهِ هُدًى در حالتی که او را هدایت بود و راه نمونی
بتوحید و سایر امور حقه وَنُورٌ و روشنی بطریق حق وَمُصَدِّقًا و در حالتی که انجیل
تصدیق کننده بود یعنی موافق بود در اصول دین لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ مر
انجیل را که پیش از و بود از توریة وَهُدًى و در حالتی که دلالتی و ارشادیست بحق وَ
مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و پندی مر پرهیزکاران را تخصیص اهل تقوی بهدایت بعد از بیان
هدایت مطلقا بجهت اشعارست بانکه ایشانند که منتفع میشوند بآن نه غیر ایشان واگرچه
آن هادی جمیع خلقانست و بدانکه میتواند بود که نصب هدی و موعظةً بر علیت باشد
و معطوف آن محذوف و قوله وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ معطوف بران بر این تقدیر اینکه
وللهدی والموعظة آتیناه الانجیل وللحکم یعنی بجهت هدایت و موعظه انجیل را بعیسی دادیم
و بجهت آنکه حکم کنند اهل انجیل یعنی علماء آن بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه انزال فرموده است
حق تعالی در آن بر انکه منصوب بر حالیة باشد همچنانکه در تفسیر اول معلوم شد پس
فِيهِ ولیحکم متعلق خواهد بود بفعل محذوف ای وآتیناه الحکم لیحکم یعنی دادیم عیسی را
انجیل تا علماء آن حکم کنند بانچه بر و منزل شده نه مانند ترسایان که از احکام آن عدول نموده
اند وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و هر که نکند بانچه خدای فرو فرستاده است یعنی احکام منزله
در انجیل فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای
یا ایمان بر انکه انجیل مشتملست بر احکام و ملت یهودیه منسوخ شده ببعثت عیسی علیه
السلام و آنحضرت مستقل بوده در شرع وحمل آیه بر انکه ولیحکموا بما انزل الله فیه من ایجاب
العمل باحکام التوریة خلاف ظاهرست و چون حق تعالی تبیین نبوة موسی و عیسی علیهما
السلام نمود در عقب آن بیان نبوت محمد صلی الله علیه وآله میفرماید بانکه طریقهٔ وضوح [illegible] بانعت
که آن وحی است و معجزه تا حجت باشد بر یهود و نصاری پس میگوید وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ
و فرو فرستادیم بسوی تو این کتاب یعنی قرآن را بِالْحَقِّ در حالتی که ملتبس [illegible] بحق
و در لباس راستی و درستی مُصَدِّقًا در حالتی که تصدیق کننده و راست آرنده [illegible]

ومطابق لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مر انجیل را که پیش از وبوده از جنس کتب
منزله پس لام اول برای عهدست وثانیه برای جنس وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ و در حالتی
که نگهبانست بر کتب که محافظت آن میکنند از تغییر یعنی هرچه در آنها تغییر میدهند از وی
راست میشود و یا گواهست مر آن کتاب را بصحت و حقیقت آنچه اصل مهیمن مؤتمن است
که قلب همزه بهاء شده همچنانکه ارقب و هرقب و یا ماخوذست از هیمن الرجل اذا رقب
وحفظ و شهد فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه فرو فرستا
ده است خدای بر تو از رجم و تسویه در قصاص و گویند این آیه دلالت بر انکه اهل
کتاب چون ترافع کنند بحکام ما پس واجبست میان ایشان حکم کنند میان ایشان و امر
مقتضی ایجابست و حسن و مسروق نیز بر بینند و نزد اصحاب ما تخییر بر حال خود است
اگر حکم حد در هر دو شریعت باشد و اگر در شریعت اهل کتاب نباشد اجراء حکم وا
جبست یعنی اگر فعلی از اهل کتاب صادر شود که محرم بوده باشد نزد ما و نزد ایشان حاکم ما
مخیرست میان حکم کردن میان ایشان بر مقتضای شرع ایشان و میان ایشان بحاکم ایشان
واین در صورتیست که وجوب مواخذه در ملت اهل کتاب اسلام مساوی باشد و اگرچه ا
ختلافی بوده باشد در کمیت و کیفیت و اما اگر در ملت ایشان مواخذه نباشد واجبست احکام
اسلام و جایز نیست تعطیل حد الهی وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و از پی مرو آرزوهای ایشانرا
عَمَّا جَاءَكَ در حالتی که مایل و منحرف باشی از آنچیزی که بتو آمده است مِنَ الْحَقِّ از
حکم راست مراد آنست که جایز نیست ترا که پیروی ایشان کنی در آنچه گویند از اموری که
که مخالف شریعت تست و یا انکه مراد امت است یعنی باید که هیچکس از امت تو پیروی
نکنند اهل کتاب را و عن متعلقست بعامل محذوف ای مائلا ومنحرفا عما جاءک و اولی آ
نست که صله لا تتبع باشد و بدون تقدیر بجهت انکه تتبع متضمن معنی لا تنحرف لِكُلٍّ
جَعَلْنَا مِنْكُمْ مر گروهی را از شما که امت موسی و عیسی و محمد اید ساختیم یعنی وضع کردیم
شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا شریعتی و راهی روشن این کلام از باب تغلیب مخاطبست
بر غایب و شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج انکه ثابت شود بحد
مت [illegible] را انوار گفته که شریعت اسلام در اصل بمعنی طریق آب است و تشبیه دین بآن بجهت
آن [illegible] سبب حیوة ابدیه است همچنانکه طریق آب که سبب حیوة دنیویه است و منهاج

بمعنی طریق واضح است در دین ماخوذ نهج الامر اذا وضح یعنی اگرچه اصول مذهب
هر یک از محمد و موسی و عیسی یکیست اما اختلاف در احکام فروعست که بر حسب حکمت و مصلحت امت
در هر زمانی وضع آن کرده ایم یعنی از برای هر یک ازین سه طایفه شریعتی و احکامی در باب
حلال و حرام تعیین نموده ایم این دلیلست برانکه ما متعبد نیستیم بشرایع متقدمه وَلَوْ شَاءَ
اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً هر آینه میکردانید شما را یک امت و
متفق بر یک ملت و متحد در احکام حلال و حرام در جمیع اعصار بدون نسخ و تحویل و مفعول
لو شاء محذوفست و جواب آن دالست بران و بعضی گفته اند معنی آنست که اگر خواستی خدا اجتماع شما را
در انقیاد اسلام و احکام حلال و حرام از روی اجبار هر آینه شما را بروجه جبر و قهر براه داشتی وَلَكِنْ
لِيَبْلُوَكُمْ و لیکن می آزماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در انچه بشما فرستاده است از شرایع مختلفه
مخالف هر عصر و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود یعنی تا ظاهر کردد که کدام از شما امتثال
مینماید و اذعان میکند بانکه اختلاف شرایع مقتضی حکمت الهیه است و کدامی از حکم منحرف
شده تصدیق بان میکنند و عمل بان نمینمایند و چون حال برین منوالست فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ
پس بشتابید و پیشی و مبادرت کنید بسوی خیرات که اتباع شرایع اسلامست و امر ملک علام
إِلَى اللَّهِ بسوی خدای نه غیر او مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت همه شماست این استینافست
که متضمن تعلیلست و امر را باستیناف و وعد و وعید برای مبادرین و مقصرین فَيُنَبِّئُكُمْ
پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بانچه هستید که در ان
اختلاف میکنید از امور دین و شریعت یعنی هر یک از محق و مبطل و کامل و مقصر را جزا خواهد
داد و درین دلالتست بر وجوب مبادرت بافعال خیر و این محمولست بر واجبات و انکسی که میگوید
امر برای ندبست حمل ان بر جمیع طاعات میکند وَأَنِ احْكُمْ عطفست بر الکتاب ای انزلنا
الیک الکتاب والحکم یعنی فرو فرستادیم بتو قرآنرا که حکم کن بَيْنَهُمْ میان اهل کتاب و یا
عطفست بر قوله بالحق یعنی انزال قرآن کردیم بدرستی و راستی و بانکه حکم کنی میان یهود و نصاری
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه فرو فرستاده است خدای بتو و میتواند بود که عطف جمله باشد بر جمله
بتقدیر و امرنا ان احکم و سبب نزول این آیه آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی
مکر و تزویر تدبیر کردند که بیائیم نزد محمد و بگوئیم که تو دانسته که ما از اشراف قوم و ... ایشا
نیم و چون ما متابعت تو کنیم ار اذل و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اگر ... ی

کذبها

در دما و اموال خصومتهاست و ترا حکم میسازیم اگر قضاء را چنین کنی که رضای ما باشد و سا
لت ترا مسلّم داریم حق تعالی رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر نموده و فرموده حکم
کن بوجه آنچه بر تو نازل شده از جانب حق سبحانه وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی مکن
آرزوهای ایشان را وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ و حذر کن از ایشان از آنکه گمراه کردا
نند و بگردانند ترا عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از آنچه خدای بتو فرستاده است
باین وجه که از روی مکر ترا وعده دهند که ما ایمان خواهیم آورد و تو بواسطه ایشان مسا
هله کنی و از بعضی از آنچه خدا بتو فرستاده است مداهنه نمائی و بدانکه أَنْ با صله آن بدل
اشتمالهم است ای احذر فتنتهم و یا مفعول له است ای احذرهم مخافة ان یدع وضلاله
و اهواء باطله و ترک مخالطت با ایشان فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم
منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه جز این نیست که میخواهد خدای أَنْ
يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ آنکه برساند بدیشان عقوبتهای برخی از گناهان
ایشان را در دنیا که آن عقوبت ذنب تولیست از حکم خدای و ذکر عقوبت بعضی گناه ایشا
ن را چه ایشان را ذنب بسیار هست و این ذنب با وجود عظم آن یکی از آن ذنوبست و
معدود از جمله آن و درین دلالتست بر تعظیم همچنانکه در تنکیر و صاحب مجمع گفته که
درین چند قولست اول از حسن نقلست که عقوبت ذنب ایشان جلای بنی النضیر
ست و قتل بنی قریظه که بعضی از عقوبات ایشان بوده که آن عقوبات شدیده اخرویه
است و دوم جبائی گفته که مراد از ذکر بعضی کل است از قبیل تسمیه کل باسم اعظم
اجزای آن همچنانکه ذکر عموم میکنند و بآن اراده خصوص میکنند و سیوم نزد بعضی
معنی آنست که کافیست در اهلاک ایشان مواخذه کردن ببعضی ذنوب ایشان که
آن عقوبت دنیویه است بسبب تمرد عناد ایشان و آن جلا و قتل و ضرب جز
یه است و عقاب اخرویه بر حال خود باقیست وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَا
سِقُونَ و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند بجهت تمرد ایشان در کفر و
از حد برندگان در ان ذکر این کلام برای تسلیه حضرت رسالتست از امتناع قوم
از اقرار بنبوت و معنی مراد آنست که ای محمد غبار ملال بخاطر خود مرسان که اهل
فسق ایشان از اهل ایمانند و منکران توحید و نبوت زیاده از موحدان و مصدقانند چون

در هر عصری از اعصار چنین بوده‌اند و این مخصوص تو نیست پس بدین اندوه
مخور و ازین هم غمی بخاطر خود مرسان و بعد از نزول این آیت یهودان گفتند که لا نرضی
بحکمک آیه آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا پس حکم جاهلیت يَبْغُونَ طلب میکنند
که آن ملت و مذاهب در حکم و مراد بجاهلیت ملت جاهلیه است که آن متابعت
هواست و بحکمی که در توریة و قرآنست راضی نمیشوند مرویست که نزول این آیت در بنی قریظه
و نظیر است که از رسول طلب حکم کرده‌اند که موافق حکم اهل جاهلیت باشد و آن تفاضل
قصاص و دیت است در قتلی وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای
حُكْمًا از روی حکم و داوری لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای گروهی که بر وجه یقین تدبر
میکنند و میدانند که احسن احکام حکم اوست لام برای بیانست این خطاب و این استفهام
برای انکارست مر قومی را که بیقین میدانند که هیچکس اعدل از حق تعالی نیست و در
حکم احسن از وی نه آورده‌اند که چون مشرکان در روز بدر مغلوب شدند و مسلما
نان ظفر و نصرت یافته باز گشتند جهودان را گفتند که دیدید که حق تعالی با دشمنان ما چه کرد ایمان
آرید تا بروز چنین مبتلا نشوید مالک بن حنیف گفت که شما بدین مغرور مشوید که اهل
مکه کسانی اند که رسوم و آداب حرب نمیدانند و بجهت این مغلوب میشوند که اگر شما را
با ما قتال افتد بدانید که کار زار چه گونه میباشد مرویست که عبادة بن صامت
نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد با ابن ابی در مجلس آنحضرت مخاصمت
کردند عباده گفت مرا طائفه از طایفهٔ یهودان دوستانند که در نوایب بجد
و مدد ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و
مراد دوستی خدا و رسول بس است عبدالله ابی گفت من از دوایر روزگار و حوادث بلا و
بلا میترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که حلفای منند گزیری ندارم آیت آمد که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای زمرهٔ گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ فرا مگیرید یهودان
و ترسایان را أَوْلِيَاءَ دوستان پس اعتماد مکنید بر ایشان و معاشرت با ایشان منمائید
و معاشرت احباب بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند بجهت
موافقت ایشان در مخالفت شما این ایماست بعلت از موالات با ایشان و توالی بعضی از ایشان
ببعضی بجهت اتحاد ایشانست در دین و اتفاق همه بر مضادت شما و اجماع هم بر خلاف و درین دلا

لت

لعنت بر آنکه همه انواع کفر در حکم ملت واحده اند در احکام موارثت بعموم قول حق تعالی بعضهم اولیاء بعض و قال الصادق علیه الصلواة لا یتوارث اهل ملتین نحن نرثهم و لا یرثوننا از سدی مرویست که چون در حرب احد شکست بر مسلمانان افتاد بر بعضی از مردمان شاق نمود مردی از مسلمانان گفت که من با فلان یهودیست و دیگری گفت من با فلان نصرانی است پس اخذ امان کردند از ایشان و حق تعالی این آیت فرستاد که وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که از شما دوست دارد ایشان را و معاونت و موافقت ایشان کند فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستی که او نیز از جمله ایشانست که المرء مع من احب این سخن غایت تهدیدست در موالات یهود و نصاری و تشدید در وجوب مجانبت از ایشان و گویند که ذکر این کلام بجهت بیان حال منافقانست چه اهل نفاق موالات میکردند بکفار إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمینماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند یعنی حق تعالی راه بهشت ننماید بایشان بلکه ایشان را براه اهل کفر در آورد که آن طریق جهنم است و یا حکم نکند برای ایشان در مدح و ثنا و نصرت بر اعدا فَتَرَى الَّذِينَ پس تو بینی آنان را فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاقست یعنی ابن ابی و اتباع او يُسَارِعُونَ فِيهِمْ میشتابند در دوستی و یاری دوستان يَقُولُونَ میگویند از روی اعتذار در موالات و معاونت کفار نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ میترسیم از آنکه برسد ما را از گردشهای روزگار یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب گردند و کفار غالب شوند و دولت بایشان رسد حق تعالی این اندیشه ایشان را باطل کرد و فرمود که فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتحی را از برای رسول و یاران او و مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل یهودست چون خیبر و تیما و فدک أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا برسد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان که موجب اعزاز مسلمانان و اذلال یهودست و یا امر باظهار اسرار منافقان و قتل ایشان فَيُصْبِحُوا پس گردند منافقان عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود یا شک در کار پیغمبر صلی الله علیه و آله نَادِمِينَ پشیمان شدگان و آن پشیمانی سودی بایشان نرساند وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و گویند مؤمنان با یکدیگر از روی تعجب از حال

منافقان و اجراء ایشان بر خدا بایمان کاذبه و بحج باطله حق تعالی بایشان الزام کرده باشد از اخلاص که
اهؤلاء آیا این گروه الذین اقسموا بالله آنانند که سوگند میخوردند بخدای جهد
ایمانهم غلیظ‌ترین سوگند خود در انوار گفته که جهد در اصل مصدرست و نصب آن بر حالیه است
بر تقدیر و اقسموا بالله تجتهد و تجهد ایمانهم پس حذف فعل شده و مصدر در مقام آن واقع شده
و لهذا جایزست که معرفه واقع شود و با آنکه نصب آن بر مصدریه است زیرا که بمعنی اقسموا است و بر هر تقدیر
میفرماید که مؤمنان در حین فتح و ظفر با یکدیگر گویند که منافقان قبل ازین سوگند میخوردند که انهم
لمعکم بدرستی که ایشان با شمااند و امروز پردهٔ ایشان دریده شد و معلوم شد که دروغ میگویند
حبطت اعمالهم باطل و نابود شد همه عملهای ایشان یعنی ثوابی بران مرتب نشد بجهت فقد ایمان
ازیشان فاصبحوا خاسرین پس گشتند زیان زدگان باقتضای در دنیا و فوات ثواب در
آخرت و اقتران ایشان باهل کفر این کلام یا از جملهٔ مقول قول مؤمنانست و یا از قول حق تعالی است
که برای اهل ایمان گواهی داده بحبوط عمل اهل نفاق و درین معنی تعجیب است کانه قیل ما احبط اعمالهم
و ما اخسرهم و از کلبی روایتست که ندامت ایشان در منافقانست و یا از قول حق تعالی است که برای اهل
ایمان گواهی داده بحبوط عمل اهل ایمان دهد بعد از حکم بدخول ایشان بدوزخ آورده اند که بعد از
فات حضرت سید کاینات علیه السلام تمام عرب مرتد شدند مگر مردم مکه و مدینه و بنی عبد القیس
از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند و بعضی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و ذو الحمار کا
هن و سجاح کاهنه جمع شدند و بنبوت ایشان اعتراف نمودند چنانکه تفصیل این مذکور شود
و حق تعالی قبل از وقوع این صورت ازین اخبار نموده فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای
گروه مؤمنان من یرتد منکم هر که مرتد شود از شما یعنی آنانکه اظهار ایمان میکنند هرگاه
اظهار کفر کنند و برگردند عن دینه از دین خود یعنی از دین اسلام که اظهار حقیقت آن
میکردند فسوف یاتی الله بقوم در وقت باشد که بیاورد خدای گروهی را که یحبهم
دوست میدارد ایشانرا و یحبونه و ایشان دوست دارند او را اذلة علی المؤ
منین متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مؤمنان اعزة علی الکافرین سخت دل
و متغلب و بی رحم بر کافران مراد بمحبت خدا بعید توفیق اوست مر او را بازاحهٔ علت و اعطای
الطاف هادیه و حسن ثواب آخرت و محبت عباد بخدا ارادهٔ طاعت اوست و تحرز از معاصی او
و اذله جمع ذلیلست نه ذلول زیرا که ان ذللاست و استعمال آن بعلی بتضمین معنی عطف و حنوست

و یا تنبیه بر آنکه ایشان با علو طبقه و فضل ایشان بر مؤمنان حافظان ایشانند و یا بجهت مقابله آن بقوله أ
عِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ و اعزّه جمع عزیزست بمعنی متغلّب ماخوذ از عزّه اذا غلبه ابن عباس فرموده که
متواضع و مشفق ذلیل باشند بر مؤمنان ولد نسبت بوالد خود و عبد نسبت بسیّد خود و غلیظ
باشند بر کافران مانند سبع بر فریسه يُجَاهِدُونَ صفت دیگرست یعنی آن قوم که محبوب
خدا باشند و خدای محبّ ایشان جهاد کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی بجهت اعلای
کلمه او و اعزاز دین او و میتواند بود که حال باشد از ضمیر اعزّة یعنی غالبان باشند بر کافران در
حالتی که جهاد کنند در راه خدای وَلَا يَخَافُونَ عطفست بر یجاهدون یعنی جهاد کنند و نترسند
لَوْمَةَ لَائِمٍ از ملامت هیچ ملامت کننده یعنی ایشان جامع باشند میان مجاهده در راه او
و میان تصلّب در دین او و میتواند بود که حال باشد از ضمیر یجاهدون یعنی مجاهده کنند در حالتی
که خوف لوم از اولیاء خود نداشته باشند بر خلاف اهل نفاق و لومه مرّه است ماخوذ از لوم و در
و در تنکیر لائم مبالغه است ذَلِكَ آنچه مذکور شد از صفات حسنه فَضْلُ اللَّهِ افزونی و کرم خدا
ست يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ عطا میکند بهر که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضلست
بر خلق خود عَلِيمٌ دانا بکسی که استحقاق آن دارد ببایددانست که چون مذهب حق آنست که مؤمن
حقیقی نمیتواند بود که از دین برگردد و مرتد شود بلکه ارتداد مرتد بجهت تصوّر خلیلیت که در
در اصل اعتقاد او بوده باشد پس آیه را حمل میباید کرد بر کسانی که اظهار ایمان کرده باشند بزبان
و در دل ابطال کفر نموده و حق تعالی در بسیار موضع قرآن مظهر ایمان را مؤمن گفته کقوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا آمنوا الآیه و تسمیه اهل نفاق بمؤمنین بر سبیل توسّع و تجوّز و در تواریخ مذکورست که
سیزده قبیله از اسلام مرتد شدند سه در آخر عهد رسول صلّی الله علیه و آله و آنها بنو مدلج بودند
که رئیس ایشان ذوالحمار اسود عنسی است که مردی کاهن و متعبّد بود بر یمن و ولایات
آن والی ساخته بود و اول کسی بود از ملوک عجم که ایمان بآنحضرت آورده بود و چون فرمان
یافت پسرش شهر بن باذان را بر یمن والی گردانید چون بدایت کار اسود بود شهر در ولایت او و در
ولایت خود استیلای تمام داشت امّا چون اسود قوت گرفت و اتباع ایشان زیاده شدند عا
ملان رسول را از یمن اخراج کرد رسول صلّی الله علیه و آله نامه نوشت بمعاذ جبل و سایر مسلمانان
که آنجا بودند و ایشان را استمالت داده از اضلال و اغوای اسود فیروز دیلمی او را بکشت و
قتل او در شبی واقع شد که در صبح آن رسول خدای بجوار رحمت ایزدی پیوست قبیله دوم بنو

حنفیه بودند در یمامه اصحاب مسیلمهٔ کذاب که دعوی نبوت کرد و گفت من شریک محمدم
و نامهٔ نوشت بانحضرت که من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض
نصفها لی و نصفها لک و آن نامه را بدو مرد از اشراف داد و بفرستاد چون رسولان
بیامدند و نامه بانحضرت دادند فرمود که بمسیلمه ایمان دارید گفتند آری فرمود اگرنه
آن بودی که عادت جاری گشته برانکه رسولانرا نکشند میفرمودم تا هر دو شما را بکشند
پس بفرمود که در جواب نامه نوشتند که من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد
فان الارض یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین و بعد از آن رسول صلی الله
علیه و آله بیمار شد و بجوار الهی رفت و کار مسیلمه قوت گرفت و ابوبکر چون بخلافت
بنشست خالد ولید را با جماعتی بجانب خیبر فرستاد تا او را مقهور کردند و بر دست وحشی
قاتل حمزه کشته شد و وحشی بعد از قتل او میگفت که دو کس بر دست من کشته شدند یکی
بهترین مردمان در زمان جاهلیت و دیگری بدترین خلق خدا در زمان اسلام و گرویدن من
بمحمد صلی الله علیه و آله اول حمزه بود و دوم مسیلمه کذاب و قبیله سیوم بنو اسد قوم طلیحه بن خویلد
که مرتد شده دعوی نبوت کرد و رسول صلی الله علیه و آله خالد را با جمعی بآن صوب فرستاد
و بعد از کارزار و کشته شدن قوم بسیار از آنجا طلیحه فرار نمود و بجانب بنی حنفیه رفت
از ولایت شام و آنجا اسلام آورد و عقیدهٔ خود را نیکو گردانید و در عهد ابوبکر هفت
قبیله مرتد گشتند یکی فزاره قوم عیینة بن حصین دوم غطفان قوم مره بن سلمه سیوم بنی
سلیم قوم فجاءة بن عبد یالیل چهارم بنو یربوع قوم مالک بن نویره پنجم بعضی از قبیلهٔ
تمیم قوم سجاح بنت منذر که زوجهٔ مسیلمه بود و دعوی نبوت کرد ششم کنده قوم اشعث
بن قیس هفتم بنو بکر بن وایل در بحرین که قوم حطم بودند حق تعالی شر اینها را کفایت
کرد و بر دست مسلمانان بقتل آمدند و در زمان عمر غسان قوم جبلة بن ایهم نصرانی شده
بشام گریختند و از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم منقولست که این آیت در شان عالیشان
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نازل شده که با اهل بصره قتال نمود و این روایت عمار بن
یاسر و حذیفه و عبد الله عباس نیز مرویست و از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما
السلام از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که آنحضرت در روز فتح بصره
فرمود که والله ما قوتل اهل هذه الآیة حتی الیوم بعد از که هیچ کس با اهل این آیت کارزار

نکرد تا امروز و ثعلبی که از اعاظم مفسرین اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیت در شان علی بن ابی طالب نزول یافته و مؤید اینست که آیهٔ کریمه متضمن صفاتیست که اطلاق آن بر غیر آنحضرت و اهل بیت اطهار او سزاوار نیست و انچه اصحاب حدیث و روایات معتبره ذکر کرده اند مؤید این مقاله است و از انجمله حدیث روایتست که در صحاح مذکور ست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون بر حصن خیبر فرود آمد و چند روز آنرا حصار کرد روزی رایت را بیکی از معروفان صحابه داد و او را بحرب فرستاد و اصحاب او وی را بد دل میگردانیدند و او نیز اصحاب را بد دل ساخته منهزم شدند و باز گشتند روز دیگر رایت را بدیگری داده او نیز برهمین وجه بازگشت و رسول صلی الله علیه و آله دلتنگ شد و یکی از صحابه که پدر و برادر او را کشته بودند بیامد و رسول را گفت یا رسول الله رایت بمن ده تا بروم و در جهاد جهدی تمام کنم آنحضرت فرمود که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار یعنی بخدا که فردا رایت را بکسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارند و خدا و رسول را حمله آرنده باشد بر دشمنان نه گریزنده و نه باز گردنده تا آنکه حق تعالی بر دست او فتح خیبر کند آنشب همه صحابه در فکر این بودند که آیا این منصب جلیله و مرتبهٔ رفیعه نامزد که شود و هم توقع آن داشتند که ایشان باشند و چون صبح طلوع کرد هر که سلاحی نیکوتر داشت برخود راست کرد و اسبی زیبا که داشت بر نشست و خود را بر رسول عرض کرد رسول ص در نگریست دید که همه اصحاب مکمل و مسلح شده اند و امیر المؤمنین را در میان ایشان ندید فرمود که علی کجاست گفتند یا رسول الله او را چشم درد میکند سلمان را گفت برو و او را حاضر کن سلمان برفت و گفت اجب رسول الله اجابت رسول خدا کن وی برخواست و سلمان دست او را بگرفت و امیر چشم برهم نهاده پا برا میکشید تا نزد حضرت رسول آمد فرمود ای علی ترا چه رسیده فرمود صداع براسی و رمد بعینی لا ابصر معه مراد درد سر ست و درد چشم که بجهت آن هیچ نمیتوانم دید فرمود بنزد آی چون بنزد آمد رسول صلی الله علیه و آله آب دهن مبارک خود را در چشم او انداخت و دست مبارک بران مالید فی الحال چشم او گشوده و روشن گشت بر وجهی که گوئیا هرگز وی را درد چشم نبوده و رایت باو داد حق تعالی او را فتح داد و تفصیل آن در سورة الفتح سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و دیگر خبر طایر مشویست که در اینجا نیز اشارتست بانکه

علی بن ابی طالب احب الخلق عند الله است و احمد بن حنبل در مسند خود اورده
باسناد ابی سفینه مولی رسول الله که زنی از انصار مرغ بریان با دو رغیف بجناب
نبوت آورده فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم ائتنی [باحب] خلقک الیک والی
رسولک یاکل معی هذا الطیر فجاء علی الی بابی فوق صوته فقال رسول الله من علی الباب
قال علی ففتح له فاکل معه النبی صلی الله علیه وآله حاصل معنی این خبر آنست که احمد بن
حنبل در مسند خود اورده است باسناد از سفینه که آزاد کردهٔ پیغمبر است که روزی
زنی از انصار مرغ بریان بر سبیل هدیه با دو تا نان بجناب رسالت پناه آورد آن
سرور دعا فرمود که خدایا آنکسی که دوستترین خلق تست نزد تو و نزد رسول تو او را
بمن رسان تا با من این طعام بخورد پس در ساعت شاه ولایت پناه بالهام حضرت آلهی
در سرای حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آواز برداشت آنحضرت پرسید که این کیست
که آواز میدهد سرور اولیا فرمود منم علی بن ابی طالب پس آنحضرت فرمود که در بکشایید
امیرالمؤمنین در آمد و آن مرغ را با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بخوردند و این
فضیلتیست عظیم و کرامتیست جسیم که دوست و دشمن معترف اند و کسی را مجال
انکار این شرف نیست پس ای طالب حق باید که تو دیدهٔ بصیرت بکشائی و در این
باب نظر نمائی تا بعد از تامل بر تو ظاهر شود که تفضیل دیگری بر و محض خطا و
عین ضلالت و گمراهیست و در این معنی از فضلا بیتی انشا نموده و هو هذا
و فی طائر المشوی اوفی دلالة ۰ لو استیقظوا من غفلة و سباة ۰ یعنی در قصهٔ مرغ
بریان برهانی وافی و کافی است در این که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه احب
الخلق است نزد او سبحانه و کسی بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله رتبهٔ درجهٔ او ندارد
و این سخن بر کسی مخفی نیست مگر بر آن کسان که در خواب غفلت مانده اند و در بیابان
عناد حیران و سرگردانند پس اینجا دانسته شد که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مستجمع صفت
یحبهم و یحبونه است باتفاق موافق و مخالف و در باب صفات دیگرش که آن اذلة علی المؤ
منین اعزة علی الکافرین است آورده اند که روزی در بعضی کوچهای کوفه زنی را دید سبوئی
پر آب بر گرفته و آنحضرت را نشناخت و با خود میگفت اللهم احکم بینی و بین علی بن
ابی طالب امیر پیش آمد و گفت ای زن علی بن ابی طالب امیر پیش آمد و گفت ای زن

علی

علی بن ابی طالب با توجه کرد گفت شوهر مرا بجای فرستاد و آب کشیدن برای خادم تعلق
با و داشت و اکنون که رفته در آب کشیدن تعب بسیار میکشم و کلفت بسیار دیدن میرسد
حضرت فرمود که یا امة الله این سبو بمن ده تا من برداریم و بخانه تو آرم و علی را بگویم تا کسی
از عقب شوهرت بفرستد و او را باز آورد پس سبوی آب برگرفته بدر سرای وی برد همسا
یهای زن چون این را مشاهده کردند حضرت را شناختند زبان ملامت بر آن زن بگشودند
و گفتند میدانی که این امیر المؤمنین است وی چون بدانست منفعل و شرمنده گشت و در پای
آنحضرت افتاد و عذرخواهی کرد و گفت یا امیر المؤمنین معذور دار که ترا نشناختم و این بی
ادبی کردم فرمود باکی نیست ترا هرگاه کاری و حاجتی باشد مرا طلب که بآن قیام مینمایم
تا شوهرت باز آید زن گفت جزاک الله خیراً افضل ما جزا اماما عن رعیته و بروایت صحیح
ثابت شد که ضرار بن ضمرة بن لیثی بعد از وفات امیر المؤمنین علیه السلام نزد معویه
رفت وی را گفت ابو تراب کجا رفت جواب داد که کان عبد الله دعاه فاجابه او بنده خدا بود
وی را بخواند وی اجابت دعوت او کرد گفت بعضی از اخلاق او را وصف کن گفت مرا ازین
معاف دار معاویه گفت ترا معاف ندارم گفت چون مرا معاف نمیداری بشنو کان والله
اول من لبی و کبر و افضل من تقمص و اعجز بخدا سوگند که اول کسی بود که اجابت دعوت
کرد و نماز گذارد و فاضلترین کسی بود که پیرهن در پوشید و عمامه بر سر گرفت و کریم
ترین کسی بود که بحر کرد و سخی ترین شخصی بود که زر و سیم را بهترین کسی بود که بعد
از پیغمبر آمد و شد کرد معویه گفت زدنی یا ضرار بر من زیاد کن گفت کان والله
شدید القوی بعید المدی یقول فصلا و یحکم عدلا مردی سخت با قوت بود و دور
غایت یعنی کسی بنهایت تدبیر کار و عاقبت اندیشی او نمیتوانست رسید سخنش
جدا کننده حق بود از باطل حکمش باسمت عدالت بود و حکم از جانب او روان بود کوی
را در باطل بطمع نیفکندی و ضعیف را از عدل نومید نکردی از دنیا و زینت آن مستوحش
بود و در ظلمت مستانس بود و بخدای که غزیر العبرة و طویل الفکرة یعنی از خوف خدا قطرات
عبرات بر رخسار او روان بود و پیوسته در فکر احوال آخرت بود و تقلیب کف خود میکرد
و با نفس خود خطاب میفرمود و با پروردگار خود راز میکرد و جامه خشن و طعام غلیظ
و بی مزه را دوست داشتی و کاره طعام لذیذ و جامه خوب بودی و با آنکه از هیبت و

سطوت او چشم در روی نمیتوانستیم کرد و با او سخن نمیتوانستیم کرد چون با ما می‌نشست
مانند یکی از ما بوده با ما در نهایت تواضع و فروتنی و افتادگی و تعظیم ما را علی ما ینبغی
بجای آوردی و بر روی ما بسیار خندان و متبسم بودی و چون با فقرای ما نشستی گفتی
مسکین یجالس مسکینا و اگر چیزی از و میپرسیدیم جواب گفتی و بسیار تعظیم اهل ایمان
کردی و با درویشان و فقیران دوستی کردی و فروتنی نمودی و آنچه نهایت شفقت و رحمت
و مهربانی بودی دقیقه با ایشان فروگذاشت نکردی و بخدا که او را در بعضی شبهای در تار دیدم
که محاسن خود بدست گرفته و بر خود می‌پیچید مانند کسی که او را مار گزیده باشد و بهای های
میگریست مثل کسی که مصیبتی عظیم باو رسیده گاهی با خدا مناجات میکرد و با دنیا خطاب مینمود
که یا دنیا الی تعرضت ام بی تشوقت هیهات هیهات لا حین لک قد طلقتک ثلاثا فعمرک
قصیر و عیشک حقیر و خطرک یسیر ای دنیا با خود را بمن مینمائی و مرا بخود مشتوق
میسازی چه دور است و چه دور اینکه خود را بمن مینمائی نزدیک نیست زمانی تو بمن غیر مرا
فریب ده که من ترا طلاق داده‌ام که رجعتی نیست مرا بتو چه عمر تو کوتاه است و زندگانی تو
حقیر است و خطر و مقدار تو اندک چون ضرار سخن باینجا رسانید گریه برو غلبه کرد و هر چند
خواست که خود را نگهدارد نتوانست معاویه گفت کان والله کما ذکرت بخدا سوگند که علی بن
ابی طالب چنین بود که گفتی کیف کان حبک له دوستی تو با او چگونه بود گفت کحب ام موسی لمو
سی و اعتذر الی الله من التقصیر مانند دوستی مادر موسی بموسی و من عذر میخواهم از
خدای در تقصیر محبت او گفت اندوه و تاسف تو بر و تا چه غایت است گفت کوالدة
ذبح واحدها فی حجرها لا ترقی عبرتها و لا تسکن حرارتها چون مادری که یک فرزند دا
شته باشد و آن فرزند را در کنار او بکشند و بجهت آن آب از چشمش کم نشود و اندوهش
زایل نگردد تا قیامت و اما شدت قلب و غلظت او بر کفار نزد هم اسلام واضحست که در
امت هیچکس با اهل کفر انقدار قتال و جدال نکرد و در موافقت جهاد ثبات قدم ننمود زیرا که
انحضرت و هیبت و سطوت هیچکس در نظر کفار چنان نبود که او و اکثر صنادید قریش
بتیغ او هلاک شدند و اسلام بجهت مجاهده او قوت گرفت و شجاعت و قوت او در حرب
بر وجهی بود که اندیشه از هیچ شجاع بطل نمیکرد و هر که روی می‌آورد او را بخاک هلاک می
انداخت و بهر جائی که توجه میفرمود از کشته پشته میساخت و در هیچ غزوه مغلوب نمیشد

و بهیچ حربی اقدام نکرد مگر که با فتح و نصرت باز گشت و مرویست که در بعضی غزاة اسد غویلم
که از شجاعان و ابطال عرب بود و بغایت عظیم الجثه از صف کفار بیرون آمد بر اسبی چون کوه
پاره سوار شده و زره و خودی که مقدار چهارصد من آهن بود بر خود راست کرده و مغفری از سنگ
بر سر نهاده و نیزهٔ چهل ذرعی در دست گرفته در میان میدان محاربه اسب را بجولان در آورد
و آواز بر کشید و رجز آغاز کرد اصحاب چون او را بدیدند بترسیدند و از آواز او هراسیدند
و از مبارزت او برمیدند و یکی از معروفان ایشان گفت والله ان لسانه هایل فکیف سنانه
رسول صلی الله علیه و آله مبارزت را بر یکیک عرض میکرد و میگفت من حاربه الامامة من بعدی هر که
با او حرب کند امامة کند از پس من هیچکس بر مبارزت جرئت نمیتوانست کرد امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود اگر رخصت باشد من بروم رسول فرمود که بجز از تو کسی پیش او نتواند رفت و با او محاربه
نتواند کرد پس و برا نزد خود طلبید و بدست مبارک خود عمامه بر فرق همایون او بست و فرمود سر
علی برکة الله و فی حرز امان الله علی ثقة بنصر الله پس آنحضرت متوجه حرب اسد غویلم شد و یک
دو بار با هم بگشتند امیر تیغ بر بالا برد و فرود آورد و او سپر آهنین در سر کشید تیغ آهن سپر
ببرید و بر سر و پیشانی و حلق و گردن و سینه و کمرگاه او دریده بدر از ی او را بدو نیم کرد
و آنگاه تیغ از و بیرون کشیده و هر دو نیم سر و تن از تن جدا کرده نزد رسول فرستاد و رسول
تکبیر کرده هم بدان فتح شادمان شدند و امیر المؤمنین در حین معاودت ازین غزوه فرمود
که شعر انا علی صاحب الصمصام ٥ و صاحب الحوض لدی القیمة ٥ آخو نبی الله ذی الجلا
لة ٥ قد قال اذ عممنی العمامه ٥ انت الذی بعد الامامة ٥ و آنحضرت همچنانکه در زمان
رسول خدای با کفار حرب کرد بعد از و نیز با فجار جهاد کرد و تقویت اسلام فرمود چنانچه
مشهورست و حضرت رسالت ازین خبر داده حیث قال انا علی انک ستقاتل الناکثین
والقاسطین والمارقین مراد بناکثین اهل بصره اند و قاسطین معاویه و اهل شام و مارقین
خوارج نهروان و نیز روزی صحابه را گفت که منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت
علی تنزیله یعنی از شما کسی باشد که مقاتله کند بر تاویل قرآن همچنانکه من مقاتله کردم بر تنزیل
آن ابوبکر گفت انا ذا یا رسول الله فرمود نه عمر گفت من باشم فرمود ولکنه خاصف
النعل فی الحجرة انکس روز نده نعلست و در حجره چون نگاه کردند امیر المؤمنین در حجره نعل
رسول میدوخت پس این ابیات در معرض تهکمت بر کسانی که از معرکهٔ جهاد فرار کردند

وبجهت جبانت وضعف اعتقاد ثبات قدم نورزیدند پس کان حق سبحانه میفرماید که اهل جبانت وضعف اگر شما در جنگ ثبات قدم نداریید زود باشد که من بدل شما کسانی بیاورم که صفت ایشان بر عکس صفت شما باشد یعنی چنانکه در شما جبانت وضعف اعتقاد و فرار از اعدا و غیر مترحم بر اولیاء ایشان ثبات و متیقن الایمان باشند و محبت من داشته باشند و بجهت آن من نیز با ایشان محبت داشته باشم با دوستان من نرم دل باشند و با دشمنان صعب و درشت همچنانکه در جای دیگر فرموده که اشداء علی الکفار رحماء بینهم و در خبرست که رسول صلی الله علیه وآله در محراب پنج سجده بیاپی بجای آورد که با آن قیامی و رکوعی نبود گفتند یا رسول الله سبب این سجدات شکر چه بود فرمودند برای چه نعمتی شکر کردی فرمود جبرئیل نزد من آمد و گفت حضرت سلام میرساند و میگوید علی را دوست میدارم من سجده شکر کردم باز گفت فاطمه را دوست میدارم من دیگر باره سجده کردم دیگر گفت حق تعالی میگوید که من حسن وحسین را دوست میدارم دیگر باره سجده کردم و بعد از آن گفت که حق تعالی میفرماید که من دوستان ایشانرا دوست دارم من سجده این شکر بجا آوردم و بعد از آن گفت که او سبحانه میگوید من دوستان دوستان ایشانرا دوست میدارم و این غایت محبت بجهتهم است آورده اند که مردی صالح در خواب دید که قیامت قایم شده و خلق را بموقف سیاست بداشته اند و او در جائی ایستاده فرشته بیامد صحیفه در دست گرفته این مرد گفت این چه صحیفه است گفت صحیفه ایست که نام دوستان علی و فرزندان او در آن نوشته گفت همانا نام من اینجا نوشته باشد فرشته نامه بوی داد او نگه کرد نام خود را در آن ندید گفت ایها الملک نام من اینجا نیست اگرچه من مرتبه ندارم که نام من در میان ایشان باشد اما بنویس که من دوستان دوستان ایشانرا دوست دارم ندا آمد که نام منشی در اول صحیفه بنویس که بسی با نیاز گفت علی بن ابرهیم بن هاشم در تفسیر خود ذکر کرده که این آیت در شان مهدی علیه السلام نازل شده واصحاب او وآیت خطابست بانکسانی که ظلم کردند بر آل محمد وایشانرا مقهور و مقتول ساختند وغصب حق ایشان کردند و مقوی این قولست اینکه حق تعالی فرموده که فسوف یاتی الله بقوم چه این موجب آنست که این قوم موجود نبوده باشند در وقت نزول خطاب پس متناول کسانی باشند که بعد از ایشان باشند و متصف بصفات مذکوره باشند تا بقیام ساعت

برای نعمتی گفتند

دماوه

و ساعت قیام وگفته اند که مراد اهل فارس اند و مرویست که حضرت را از این آیه سوال کردند
و دست بر دوش سلمان زد و فرمود لوکان الدین معلقا بالثریا لناله رجال من ابناء فارس
و عمار و حذیفه و ابن عباس و غیرهم از اعاظم مفسران بر آنند که در شان عالیشان
امیرالمومنین است صلوات الله علیه و روایت صحیحه ماثوره از ابی جعفر و ابی عبدالله
نیز مصرح است برین و مجمع علیه علمای امامیه است پس آنکه بعضی اهل سنت از حسن
و ضحاک نقل کرده اند که آیت در شان ابوبکرست و اصحاب او که با اهل رده کارزار کردند و
یا در حق موسی اشعریست و یا در بارهٔ اهل یمن محض غلط و غلط محض باشد و در تفسیر
کاشفی آورده که علما را در باب یحبهم و یحبونه سخن بسیارست اهل شریعت میگویند که
محبت خدا با بنده ارادهٔ توفیق هدایت اوست در دنیا و اعطای حسن ثواب و کرامت بجناب
در آخرت و محبت بنده با خدا آنکه برای او از غیر او خالص گردد و ارباب حقیقت بر آنند
که محبت حق قدیمست بنده حادث هرگاه صدمات و سطوات محبت ذوالجلال از سرادق
احتشام یحبهم وجود فانی محب را در بوتهٔ اضمحلال اندازد دیگر باره هبوب نفحات
از چمن عنایت یحبونه رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد و بدانکه حق تعالی
بعد از بیان اوصاف حمیده دوستان خود تبیین کسی میکند که رتبه ولایت و حکومت داشته
باشد بر خلق و قیام او با مور بندگان که بروجه احسن باشد و وجوب طاعت او بر ایشان
او جب و الزام پس میفرماید که انما ولیکم الله جز این نیست که اولی بتصرف و حاکم
بر امور دینی و دنیوی شما خداست و رسوله و فرستادهٔ او که محمدست صلی الله
علیه و آله و الذین آمنوا و آنکسانی که ایمان آورده اند اینا ر ولیکم بر اولیاء کم تنبیه
است بر آنکه ولایت اصاله مر خدا راست و مر رسول و مومنان را بالتبع و قوله الذین
یقیمون الصلوة صفت موصول اولست چه این جاری مجرای اسم است یعنی مومنانی
که بپای میدارند نماز را با شرایط و ارکان و یوتون الزکوة و میدهند زکوات را
و هم راکعون و حال آنکه ایشان راکعانند در نماز و میتواند بود که الذین ثانی بدل
الذین اول باشد و یا منصوب باشد یا مرفوع بر مدح بدانکه جمهور مفسران از شیعه
و اهل سنت بر آنند که این آیت در شان علی بن ابی طالب نزول یافته و شیعه ازین استدلال
کرده اند بر آنکه امامت حق او لیا و خلافت منصب علی مرتضی ست زیرا که ولی درین آیت شریفه

بمعنی متصرف در امور مسلمانانست و اجرای واحق در مصالح خلقان چنانکه در کریمه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم باین معنی واقعست و چون چنین باشد پس لازم آید که ولایت آنکس را ثابت باشد نه دیگری را که این وصف در او متحقق نباشد زیرا که کلمه انما برای حصرست چنانکه در مباحث لغویه مسطور و مذکورست و چون امامت حق متصدق در رکوع باشد پس از علی بن ابی طالب در نگذرد و بهیچ یک از مهاجر و انصار نرسد زیرا که باتفاق شیعه و اهل سنت تصدق در حالت رکوع از غیر شاه ولایت صادر نشده و بروایت تصدق علی بن ابی طالب در رکوع از طریقین بصحت پیوسته است و کسی را درین نزاع نیست اصحاب سیر و تواریخ و تفاسیر باین معنی تصریح نموده اند و رای جمهور برین قرار یافته که متصدق باین وصف علی بن ابی طالب نه دیگری اگر گوئی چرا نشاید که ولی درین آیت بمعنی ناصر و معین باشد چنانکه در کریمه والله ولی الله المؤمنین واقعست وجه استدلال امامیه ازین متمشی شود گوئیم این سوالیست ناپسندیده و مقالیست ناشنیده زیرا که در علوم عربیت مقرر شده که کلمه انما برای حصرست و حصر صحت و جه معنی آیت شریف چنین باشد که ناصر و معین شما نیست مگر آفریدگار عالم و رسول محترم و کسانی که در رکوع تصدق نموده اند و این معنی صحیح نیست و چگونه این مراد الله باشد و حال آنکه ناصر و معین مؤمنان منحصر درین سه کس نیست زیرا که مؤمنان بعضی معین و ناصر بعضی اند چنانکه خدای تعالی ازین خبر داده است درین آیت کریمه که والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر پس اگر این معنی مراد باشد هر آینه اختلاف در حصر لازم آید و چون ولی درین آیه متصرف و اجری بمصالح مسلمین باشد پس باید که آنکس ثالث اولی بتصرف بود در امور مسلمین چنانکه خدا و رسول اولی بتصرف اند در امور ایشان وجه استدلال شیعه باین آیت شریفه بر امامت شاه اولیا تمام شود و منع مذکور بر دلیل وارد نباشد زیرا که جمهور مفسران چنانکه سابقا اشارتست بآن واقع شده برانند که آن شخص ثالث علی بن ابی طالب نزول یافته و نیز روایت کرده که سمعت ابا منصور الحنساوی یقول سمعت محمد بن عبد الله الحافظ یقول سمعت ابا الحسن علی بن الحسین یقول سمعت ابا حامد محمد بن هرون الحضرمی یقول سمعت الامام احمد بن حنبل یقول ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله من الفضایل ما

جاء لعلی بن ابی طالب علیه السلام یعنی ثعلبی که یکی از رؤسای اهل سنت و اکابر اینها
ست میگوید که من از منصور خناوی شنیدم که میگفت علی بن ابی طالب افضل فضلا اصحابم
است زیرا که آنچه او را حاصل شد از فضایل و کمالات هیچکس دیگر را از مهاجر و انصار
حاصل نشد و از جمله عبادت مالی و بدنی در وقت واحد او را میسر شد و مستجمع
این دو صفت عظیم در حالت واحده علی بن ابی طالب است نه غیر او و ازین خبر
احمد بن حنبل تشنیع عظیم و الزام ظاهر بر مذهب اهل سنت متوجه میشود زیرا که سخن
او که قدوه مقتدای رؤسای اینهاست منافی کلام مشهورست که اهل سنت در
کتب خود تصریح بآن نموده اند و حکم کرده اند که اعتقاد برین نهج واجبست که افضل
الناس بعد رسول الله ابو بکر الصدیق ثم عمر الفاروق ثم عثمان ذو النورین ثم علی بن
ابی طالب یعنی فاضلترین همه مردمان بعد از مصطفی ابو بکر بن ابی قحافه است و بعد از ان
عمر بن الخطاب و بعد از ان عثمان عفان و بعد ازین علی بن ابی طالب و هیچ که این اعتقاد شک
مخالف قول ائمه اینهاست چنانکه بر تو ظاهر شد و این مدعا از ایشان مطلوبست بی دلیل و مقصودیست
بی برهان و مکابره ایست عظیم که منشاء آن غایت تعصب و عنادست تکاد السموات یتفطرن و تنشق
الارض و تخر الجبال هدا و دیگر از علمای اهل سنت که قایلست باینکه آیت انما ولیکم الله در شان
امام المتقین علی بن ابی طالب است ابن مغازلی شافعی است و او از طرق متعدده ناقلست که این آیت
کریمه در حق شاه اولیاست و از طریق اهل سنت حمید طویل که یکی از رواة اهل سنت است روایت کرده
است از انس بن مالک که من روزی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم که آن سرور دین از
خانه بیرون آمد و متوجه مسجد شد و چون بمسجد در آمد دید که علی بن ابی طالب در نمازست ناگاه
سائلی در مسجد سوال کرد و از حاضران چیزی طلب کرد و در سوال تضرع بسیار کرد فسمع علی
کلام السائل فاومی بیده الیمنی الی خلف ظهره فدنی السائل منه فنزع خاتمه عن اصبعه فانزل الله
تعالی آیة من القرآن و انصرف علی الی المنزل فبعث النبی صلی الله علیه و آله فاحضره فقال ای
شیء عملت یومک هذا بینک و بین الله تعالی فاخبر الله هنیئا لک یا ابا الحسن قد انزل الله
فیک آیة من القرآن انما ولیکم الله و رسوله الآیة یعنی انس بن مالک میگوید که من روزی در
خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم که آنحضرت از حجره طاهره بیرون رفت و متوجه بمسجد شد
و علی بن ابی طالب را در مسجد بنماز دید و در آنحالت سائلی بتضرع تمام سوال کرد و بر بیچارگی

و فرو ماندگی خود مینالید و چون آواز سایل بآن کیفیت بگوش سلطان ولایت رسید دل
مبارک آن سرور دین بموجب اذلة علی المؤمنین از برای آن سایل بسیار دردناک شد پس آنحضرت
بدست مبارک از جانب پشت مبارک خود اشارت بسایل کرد و سایل دریافت که آن شاه سر
یر سخاوت و شهنشاه سلیمان منزلت خاتم باو بخشید پس بیامد و آن انگشتری از انگشت
آنحضرت بیرون کرد و از آن حال بسیار شادان و خرم شد پس حق تعالی از روی تعظیم و تکریم
شاه اولیا را این آیت فرستاد چون شاه ولایت از نماز فارغ شد و متوجه منزل شریعت
گشت و بحجرهٔ طاهره درآمد سید رسل صلی الله علیه و آله مطلب آن سرور فرستاد و او را حاضر
گردانید و فرمود ای علی امروز چه عمل از تو صادر شده و در راه خدا چه چیز از تو در وجود آمده
آنحضرت از حال سایل خبر داد و آن صورت را بعرض رسانید آنحضرت فرمود که یا علی گوارنده
مبارک باد ترا خوشدل و خوشحال باش که خدای عز و جل در حق تو آیتی فرستاد و ترا بتعظیم
و تفخیم یاد فرمود و آن این آیت کریمه است که انما ولیکم الله و رسوله الایه و در روایت سعید بن
جبیر از ابن عباس بخشیدن خاتم شاه ولایت بر نهجی دیگر واقع شده و محصل آن روایت
اینست که روزی آن پیشوای صلوا کما رایتمونی و آن مقتدای قل ان کنتم تحبون الله فا
تبعونی در مسجد نماز ظهر ادا فرمود چون از نماز فارغ شد از مسجد بیرون رفت و صحابه
متفرق شدند چنانکه در مسجد کسی نماند الا علی بن ابی طالب که بنماز مشغول بود ناگاه سائلی
درآمد و چون در مسجد کسی دیگر نبود مگر شاه ولایت سایل متوجه آنحضرت شد و فرمود که
یا علی بن ابی طالب تصلی له ان تتصدق علی بما امکنک یعنی ای علی بخدای که این نماز برای
او میگذاری که بمن انچه مقدار چیزی که توانی تصدق کن و مرا از خوان احسان خود محظوظ گردان
که بیچاره و دردمندم پس شاه ولایت چون این سخن را از آن سایل بشنید در حالت نماز
دست راست خود را بر پشت مبارک خود بنهاد و خاتم عقیق خود را که در انگشت مبارک داشت
باو بخشید سایل از آن عطیه بسیار خوشحال و خرم شد و امام المتقین را دعای بسیار کرد
چون از امام علیه السلام این عمل پسندیده در نماز صادر شد حق تعالی این آیهٔ کریمه در حق
آن سرور دین فرود آمد پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطاب بشاه اولیا کرد و فر
مود که یا اباالحسن حق تعالی از این حالت تو مباهات فرمود با ملایکه یا علی بخوان این آیت را که
انما ولیکم الله و رسوله و الذین الایه و دیگر از علمای اهل سنت که معترفست بانکه این ایت در

حق امام المتقین نزول یافت ابو الحسن علی بن احمد واحدی استجه او در تفسیر خود که مسمی است
باسباب النزول تصریح باین معنی نموده و روایت دیگر از کلبی که این آیت در شان علی بن
ابی طالبست زیراکه او خاتم بسایل داد در حالتی که در رکوع بود و نیز واحدی روایت میکند از
ابوبکر تیمی و او از ابن عباس که روزی حضرت رسالت پناه از خانه متوجه مسجد شد چون
بمسجد در آمد دید که مردمان در رکوع و سجود نماز مشغولند پس در انحالت چشم مبارک
آنحضرت بمسکینی افتاد فرمود که هل اعطاک احد شیئا قال نعم خاتما فقال من اعطاک قال
ذلک القایم واومابیده علی بن ابی طالب قال ای حال اعطاک قال اعطانی و هو راکع فکبرا
لنبی صلی الله علیه و آله ثم قراء و من یتول الله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون
یعنی آن سید و سرور از آن مسکین پرسید که هیچکس درین مسجد چیزی بتو داد آن مسکین
گفت آری یا رسول الله خاتمی بمن دادند فرمود از چه کس بتو بخشید گفت آن جوان که در
نماز ایستاده است فرمود که در چه حالت بتو داد گفت یا رسول الله در حالت الله اکبر و بعد
از ان این آیت تلاوت فرمود که الحمد لله الذی جعلها فی و فی اهل بیتی شکر بخدای که این
کرامت را در من و اهل بیت من ظاهر ساخت و این توفیق رفیق خاندان من شد و این شرف
در برادرم علی بن ابی طالب ظاهر گشت و بدانکه بعضی از اهل خلاف و شقاق و جمعی از ارباب
عناد و نفاق را در استدلال شیعه باین آیت ایرادات و مناقشات ایشان یکی اینست که استعمال
لفظ جمع از برای شخص واحد مجازست و اصل در اطلاق حقیقتست پس مراد از و الذین آمنوا
خصوص علی بن ابی طالب نباشد بلکه مراد از ان عامه مؤمنانند زیراکه واجبست که مؤمنان
بعضی ولی و ناصر و معین بعضی باشند چنانکه حق عز و علا فرموده است که و المؤمنون و المؤمنات
بعضهم اولیاء بعض و مناقشه دیگر آنست که علی بن ابی طالب مردی فقیر بود و او را مالی نبود
که زکوة برو واجب شود و زکوة را اطلاق نکنند الا بر صدقه واجبه و مناقشه دیگر آنست که بر
تقدیر انکه مراد از صیغه جمع علی بن ابی طالب باشد لازم نمی آید که او خلیفه بود بلا فصل چرا
نشاید که خلافت او بعد از خلافت علی بن ابی طالب باشد الی شیوخ ثلثه و مناقشه دیگر
آنست که اگر مراد از ولی متصرف در امور مسلمین باشد چنانچه شیعه میگویند استدراک
و الذین آمنوا الذین لازم آید زیراکه تصرف پیغمبر صلی الله علیه و آله در امور مسلمانان کا
فیست و حاجت بتصرف غیر او نیست و مناقشه دیگر آنست که لایق بحال علی بن ابی طالب

آنست که مستغرق القلب باشد در عبادات حق تعالی چنانچه در حالت نماز بهیچ چیز ملتفت نبا
شد و ظاهرست که استماع سائل و التفات نمودن و قضای حاجت او کردن منافی استغرا
قست اینست مناقشات ایشان و بر فطن لبیب پوشیده و پنهان نیست که بعد از ورود آ
یات و احادیث صحیحه و اسانید و اخبار متواتره از طریقین در اینکه این آیت در شان علی بن
ابی طالب نزول یافته و مراد از و الذین آمنوا الذین آن سرور اولیاست و امثال این منا
قشات و انواع این اعتراضات کبیت العنکبوت و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت
و ایراد جمع برای واحد و اطلاق زکوة بر صدقه مندوبه و در کلام عرب غریب نیست و صاحب
کشاف گفته که جیء به علی لفظ الجمع وان السبب فیه رجلا واحدا هو علی علیه السلام لیرغب النا
س فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه ولینبه علی ان سجیة المؤمن یجب علی هذه الغایة من الحرص
علی البر و الاحسان وتفقد الفقراء حتی ان کانوا فی الصلوة لم یؤخروه الی الفراغ منها اذا لم یکن منا
فیها لها حاصل معنی صاحب کشاف آنست که ایراد لفظ جمع با آنکه در شان علی بن ابی طا
لب جهت آنست که تا مردمان رغبت کنند در مثل آنچه آنحضرت کرده و جهت اقتدا
بآن شاه اولیا درین کردار بمثل ثواب او فایز گردند و تا متنبه باشند بر آنکه خصلت
و شیمه مؤمن باید که برین غایت باشد که آن حرص است بر بر و تجسس و احسان
حال فقرا کردن و اگر چه در نماز باشد آنرا تاخیر نکنند بعد از فراغ از نماز هر گاه که آن
منافی نماز نباشد و التفات علی بن ابی طالب بکلام سائل و تصدق با و کردن و حاجت او را
بر آوردن مستلزم کمال اوست زیرا که آن التفات موجب جمع میان عبادت مالی و بدنی بود
چنانکه در کلام احمد بن حنبل مذکور شد و آن التفات که سبب نقصان عبادت التفاتیست که متعلق
بامور دنیویه و اغراض نفسانی باشد و آنچه در وجه استدراک و الذین آمنوا مذکور شد اگر تمام
شود لازم آید که تصرفات شیوخ ثلاثه در امور مسلمین محتاج الیه نبود زیرا که تصرف حق تعالی
و تصرف نبی در امور عباد کافیست و حاجت بتصرف غیر نیست و ازین سخن سد باب اما
مت لازم آید و مآل این کلام عمر بن الخطاب که گفت حسبنا کتاب الله حاجت بوصیت پیغمبر
نیست زیرا که کتاب خدای تعالی در میان ماست ما را کافیست و بر عاقل منصف مخفی نیست
که این عین عناد و محض فساد و افسادست و در مجمع البیان آورده که حدثنا السید
ابو احمد مهدی بن نزار الحسینی القاینی قال حدثنا الحاکم ابو القاسم الحسکانی رحمه الله

عليه

علیه قال حدثنی ابو الحسن محمد بن القاسم الفقیه الصیدلانی قال اخبرنا ابو محمد عبد الله بن محمد بن الشعرانی قال حدثنا ابو علی احمد بن علی الوراق قال حدثنا یحیی بن عبد الحمید الحمانی عن قیس الربیع عن الاعمش عن عبایة بن ربعی قال حدثنا عبد الله بن عباس جالس علی شفیر زمزم یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی صاحب مجمع گفته که سید ابو احمد مهدی حدیث کرد از رواة مذکوره که عبادة ربعی از عبد الله بن عباس نقل کرده اند که او فرمود روزی در کنار زمزم نشسته بودم واحادیث از سید عالم بگوش هوش اهل مجلس میرسانیدم در آن اثنا مردی بیامد لثام بر روی بسته در برابر من بنشست هر که میگفتم قال رسول الله یعنی هرگاه که حدیثی از حضرت رسالت نقل میکردم وی نیز چیزی از آنحضرت روایت میکرد من از وی سؤال کردم که تو کیستی که من ترا نمی‌شناسم دست باز کرد ولثام باز کشود وروی بقوم آورد وگفت الا ومن عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدری ابو ذر الغفاری سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله بهاتین فصمتا ورایته بهاتین والا فعمیتا یقول علی قاید البررة قاتل الکفرة منصور من نصره ومخذول من خذله یعنی هر که مرا شناسد خود شناسد شناسد مرا جندب بن جنادهٔ بدری ابو ذر غفاری از رسول خدای شنیدم باین دو گوش واگر خلاف گویم هر دو گوش من کر باد و دیدم آنحضرت را باین دو چشم واگر نه هر دو چشم من کور باد میفرمود که علی رهنما ابرار است وقاتل کفار است ناصر او منصور است از قبل خدا وخاذل او مخذول است وبعد از آن گفت یا رسول الله نماز ظهر گذاردم سائلی در مسجد سؤال کرد هیچکس چیزی باو نداد سائل دست برداشت وگفت بار خدایا گواه باش که در مسجد رسول سؤال کردم کسی چیزی بمن نداد علی بن ابی طالب ع نماز میکرد ودر آنجا لث در رکوع بود اشارت بسایل کرد بانگشتی که انگشتری در آن بود سایل انگشتری او بیرون کرد رسول صلی الله علیه وآله از آن مشاهده میکرد چون علی علیه السلام انگشتری بسایل داد و سایل خوشنود شد رسول سر بسوی آسمان کرد وگفت اللهم ان اخی موسی اسئلک فقال رب اشرح لی صدری الآیه بار خدایا برادر من موسی ترا بخواند واز تو حاجت خواست وگفت بار خدایا دل مرا روشن گردان وکار من آسان کن وبند از زبان من بردار تا مردمان سخن من بدانند ووزیری از اهل من که هرون است از برای من تعیین فرما وپشت مرا باو قوی گردان واو را

کار من با من شریک کن پس تو که خداوندی در قرآن مجید انزال فرمودی که دعا بشنو را
اجابت کردم سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما و انا محمد صفیک و نبیک
اللهم اشرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری
یعنی چون پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا باینجا رسانید گفت بار خدایا منم محمد و پیغمبر و برگزیدهٔ تو پس سینهٔ مرا منشرح گردان و کار مرا سهل و آسان فرما و از اهل بیت من علی را
وزیر من گردان و پشت مرا باو سخت گردان قال ابو ذر فوالله ما استتم رسول الله
صلی الله علیه و آله حتی نزل جبرئیل من عند ربه فقال یا محمد اقرء قال کیف اقرء قال اقرء
انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الایه یعنی ابا ذر گفت بخدای سوگند که حضرت رسالت این مناجات را تمام نفرموده بود که جبرئیل نازل شد از نزد حق تعالی و گفت
ای محمد برخوان فرمود چه بخوانم گفت بخوان انما ولیکم الله و رسوله الایه و این
خبر را ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود باسناد مذکوره بعینه آورده ابو بکر رازی
در کتاب احکام القرآن روایت کرده بر طریقی که محتزلی و طبری در جائی از و حکایت
کرده اند که این آیت در حق علی علیه السلام نازل شده وقتی که در رکوع خاتم خود را
بسائل داد و این قول مجاهد و سدیست و مروی از ابی جعفر و ابی عبد الله و جمیع علمای
اهل البیت علیهم السلام و بعضی از کلبی روایت کرده اند که این آیت در بارهٔ عبد الله
بن سلام و اصحاب او نازل شد وقتی که اسلام و جهودان قطع موالات ایشان کردند
و عطا روایت کرده که چون امیر المؤمنین در رکوع انگشتری بدرویش داد عبد الله سلام
گفت یا رسول الله انا رایت علیا تصدق بخاتم و هو راکع فنحن نتولاه یعنی علی را دیدم که در
رکوع خاتم را تصدق نمود و ما او را دوست میداریم این آیت فرود آمد و سید ابو احمد از ابی
القاسم حسکانی باسناد متصل مرفوع با بی صالح از ابن عباس که گفت عبد الله سلام با جمعی
از اتباع خود که با او بدایرهٔ اسلام در آمده بودند نزد رسول آمدند و گفتند یا رسول الله منازل ما دور
است و ما را مجلسی و متحدثی نیست غیر ازین مجلس و قوم ما چونکه ما را دیده اند که ایمان بخدا و رسول آورده ایم و تصدیق با ایشان نمودیم ما را گذاشته اند و سوگند خورده اند که با ما نشینند و با ما
مناکحه نکنند و سخن نکنند و این حالت بر ما بسیار شاق مینماید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
که انما ولیکم الله و رسوله و الذین الآیه بعد از ان آنحضرت بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع بودند

و بعضی در سجود چشم او بر سایلی افتاد و باو گفت هل اعطاک احد شیئاً کسی چیزی بتو داد گفت نعم
خاتم من فضة رسول فرمود نعم و من اعطاک که انگشتری بتو عطا کرد گفت ذلک القایم واشارة الی علی
رسول فرمود ای حال اعطاک گفت اعطانی و هو راکع پس پیغمبر صلی الله علیه و آله تکبیر کرد و آ
یه و من یتولّ الله و رسوله و الذین آمنوا فانّ حزب الله هم الغالبون قرائت فرمود و حسان
بن ثابت این ابیات انشا کرد که شعر ابا حسن یهدیک نفسی و مهجتی ٭ و کل بطیٔ فی الهدی و
سایع ٭ اتذهب مدحات المحبّر ضایعا ٭ و ما المدح فی جنب الاله الضایع ٭ و انت الذی ا
عطیت اذ کنت راکعا ٭ زکوة فدتک النفس یا خیر راکع ٭ فانزل فیه الله خیر ولایة ٭ و بیّنها
فی کتاب الشرایع ٭ و در حدیث ابرهیم بن حکیم بن ظهیر با ین طریق وارد شده که عبد الله بن
سلام با رهطی از قوم خود نزد رسول آمدند و شکایت کردند از آنچه بایشان رسیده بود از جهودان
قوم ایشان و در اثنای شکایت این آیت نازل شد که انما ولیکم الله الآیه و بلال اذان بگفت و رسول
صلی الله علیه و آله بمسجد آمد دید که مسکینی سؤال میکند حضرت فرمود ماذا اعطیت گفت خاتم من فضة فر
مود من اعطاک ذاک القایم فاذا هو علی علیه السلام فرمود علی ای حال اعطاک گفت اعطانی و هو راکع پس
رسول صلی الله علیه و آله تکبیر کرد فرمود و من یتولّ الله و رسوله ابو الفتوح در تفسیر خود بعد از ذکر
روایت ابوذر بر طریقی که میگوید که روایت جابر بن عبد الله انصاری چنین است که او گفت
روزی رسول خدا در مسجد نماز پیشین بگذارد و پشت بمحراب باز داد ساعتی بر آمد اعرابی از میان
قوم برخواست اثر فقر و فاقه بر روی او پیدا و روی برسول کرد و گفت شعر اتیتک والعذر اتیکی
بزنة ٭ و قد ذهلت ام الصبی من الطفل ٭ و اخت و بنتان و ام کبیرة ٭ و قد کدت من فقری
اخالط فی عقلی ٭ و قد مسّنی عری و فقر و فاقة ٭ و لیس لنا انّ عنّ و ما یخلی ٭ و ما المنتهی الا
الیک مفرّنا ٭ و این مفرّ الخلق الا الی الرسل ٭ رسول صلی الله علیه و اله فرمود که کیست که او را چیزی
دهد تا ضامن او شوم در بهشت و برا بدرجه خود و درجه ابراهیم خلیل برسانم اعرابی گردید و او را
چیزی نداد ند امیر المؤمنین علیه السلام در زاویه مسجد نماز نافله میگذارد و در رکوع بود انگشت
برداشت تا اعرابی انگشتری از انگشت او بیرون کرد اعرابی در انگشتری نگاه کرد نگینی گرانمایه دید
شاد شد و گفت شعر انا مولی لآدمین ٭ ارجو من الله ٭ اقامة الدین ٭ هم خمسة و الامام کلّهم ٭
لانهم فی الوری میامین ٭ و جبرئیل آمد و این آیت آورد که انما ولیکم الله الآیه و بر رسول خواند
رسول اعرابی را گفت که ترا چیزی داد گفت برادرت و پسر عمت علی بن ابی طالب رسول فرمود هنیئاً

لک یا علی کوارنده و مبارک باد ترا درجهٔ که مقارن من و درجهٔ ابراهیمست چون صحابه از او بدیدند
هر کس که انگشتری داشت بصدقه داد تا چهارصد انگشتری باعرابی رسید اعرابی شاد شد دانست
که از میامن کرم علیست علیه السلام و این بیتها انشا کرد شعر انا مولی الخمسة نزلت فیهم السورة
اهل طه وهل اتی فاقرأ تعرفوا الخیرة والطواسین بعدها والحوامیم الزمرة انا مولی لهؤلاء
وعدو لمن کفره حسان ثابت حاضر بود این ابیات را برخواند که شعر علی احق المؤمنین اخا
هدی وافضل ذی فعل ومن کان کافیا واول ادی الزکواة بکفه واول من صلی ومن کان
زاکیا فلما اتاه سایل مد کفه الیه فمن یبخل ولم یک کافیا فدس الیه خاتم وهو راکع
وما زال اداها الی الخیر داعیا فبشر جبریل النبی محمدا بذاک وجاء الوحی ذاک صاحبا
و بدانکه اهل خلاف را نمیرسد که گویند مراد بقوله وهم راکعون اینست که رکوع کردن شیمه
وعادت اهل ایمانست پس حال ایتای زکوة نباشد تا مثبت مدعای شما تواند بود زیرا که
میگوئیم که در یقیمون الصلوة رکوع داخلست واگر قوله وهم راکعون محمول شود برآنکه حال باشد
از یؤتون الزکوة پس محمول خواند بانکه از صفت ایشان رکوع کردنست فی تکراری باشد غیر
مفید وتاویل قریب مفید اولی است از بعید غیر مفید و وجه دیگر آنکه ولایت در آیت
مختص است بمتولی امور و مستحق تصرف در امور مردمان آنست که حق تعالی بقوله انما ولیکم الله
خطاب بجمیع مردمان کرد و درین خطاب پیغمبر و غیر داخل بودند پس گفت و رسوله و آنحضرت را
از جملهٔ ایشان اخراج نمود زیرا که مؤمنین مضاف اند بولایت او و بعد از آن فرمود که والذین آمنوا
الخ پس واجبست که آنانکه مخاطب اند بآیه غیر کسانی اند که ولایت ایشانرا حاصل شده و اگر نه
مؤدی شود بانکه مضاف عین مضاف الیه باشد بعینه و هر یک از مؤمنان ولی نفس خود باشند
و این محالست و اینکه بعضی از اهل خلاف و عناد راکع را بمعنی خاشع و خاضع تنزیل کرده
اند برخلاف ظاهرست و موجب اخراج لفظ است از معنی حقیقی عرفی خود زیرا که در عرف
شرع اطلاق آن برکن نمازست که انحنائیست که کف دست بر زانو برسد و در کنز العرفان
آورده که متکلمین در کتب کلام ذکر کرده اند که درین آیت مباحث شریفه است و دلالت تمام
دارد بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام و ما تفصیل این را در کتاب خود که مسمی است بلوامع الالهیة فی
المباحث الکلامیة ایراد کرده ایم بر وجهی که آن کفایت هر طالبست و شفای هر علیل راغب و اما اینجا استدلال
میکنیم باین آیت بر چند حکم اول دلیل باطل نمیکند نمیکند رد نماز را قوله و یؤتون الزکوة وهم راکعون

اشارت

اشارتست بفعل امیر المؤمنین ع در حینی که خاتم خود را بسایل تصدق فرمود در حالت رکوع و این فعل
قلیلست غیر مؤثر در بطلان صلوة دوم آنکه فعل فعل قلیلست ثم ثانی زیرا که تصدق بخاتم آنحضرت صادر
شد مستلزم نیت زیرا که آن عملست و هر عملی ناچارست از نیت و در صلوة لفظی غیر قرآن و دعا باشد
مبطلست پس از او واقع نشده باشد و اگر نه موجب بطلان صلوة او میبود و لازم همچو ملزوم است
در بطلان و متفرع میشود برین صحت احتساب نیت زکوة بر فقیری که حاضر نباشد بر صحت نیت در
صلوة لیلیه و نیت وقوف بعرفات در نماز صبح و غیر آن از نیات ممکنه در حالت صلوة و در اینکه نیت
احرام که شرطست اقتران آن بتلبیه جایز باشد که در نماز واجب باشد یا نه احتمال دارد که جایز
نباشد زیرا که آن معهود نیست در نماز و اولی جوازست زیرا که تلبیه ذکرست و ثنا بر حق تعالی پس
جایز باشد نیت احرام دران اما اگر مقارن سازد نیت را بتسلیم پس تلبیه بعد از ان واقع میشود
نشد جزما زیرا که خارج صلوتست سیوم آنکه استحضار نیت فعلا و استمرار آن عمدا شرط نیست
در عبادت زیرا که آنحضرت در حال نیت زکوة مستحضر نیت صلوة نبود که اگر شرط میبود موثر میبود
در بطلان صلوة که مستلزم ذمی است که منافی مدح عظیمست و برین جایز نیست که آن خاتم از زکوة
واجبه بوده باشد زیرا که اخراج زکوة واجبه واجب مضیق است و جایز نیست اشتغال او بواجب
موسع یا مندوب پس از صدقات مندوبه باشد و هو المطلوب و چون حق تعم درین آیت اثبات
ولایت و رسول خود و وصی رسول کرد در عقب آن فرمود وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ و هر که دوست
دارد خدا را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکه ایمان آورند فَإِنَّ
حِزْبَ اللَّهِ پس بدرستی که لشکر خدای که اهل ایمانند هُمُ الْغَالِبُونَ ایشانند غا
لبان وضع ظاهر در موضع ضمیر که فانهم است تنبیه است بر برهان وجوب تولی ایشان فکانه قیل
و من یتولی هؤلاء فهم حزب الله و حزب الله هم الغالبون و تنویه است بذکر ایشان و تعظیم
مرشان و تشریف ایشان باین اسم و تعریض بکسی که موالاة نماید غیر ایشان را بانکه او حزب شیطا
نست و حزب در اصل لغت قومی اند که مجتمع شوند برای امری چه ایشان را عارض شده باشد چه حزب
بعنی پیش آمده است از ابن عباس مرویست که رفاعه بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار
اسلام میکردند و بآخر منافق شدند و بعضی صحابه را با ایشان طریق مودت و مصاحبت در میان
بود حق تعالی آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ
اتَّخَذُوا فرا مگیرید آنان را که گرفته اند دِينَكُمْ دین شما را هُزُوًا وَلَعِبًا استهزا و بازی

یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را مِنَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ از آنانکه کتاب
داده اند ایشانرا مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما یعنی یهود وَ الْکُفَّارَ و فرا مگیرید کافرانرا نیز اَوْلِیَاءَ
دوستان وَ اتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای بترک مناهی اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر هستید
شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان حق تعالی دوستی نکنند حق تعالی درین
آیت ترتب ساخت نهی از منافقان بر اتخاذ ایشان دین اسلام را هزو و لعب بجهت ایما بر علت
نهی و تنبیه بر آنکه هر که شان او چنین باشد بعید ست از موالاة و جدیر بمعادات و عطف و الکفار
بر الذین اتخذوا دلالتست بر آنکه نهیست از موالاة آنکس بر دین حق تعالی نباشد خواه آنکه بر دینی
باشد که تحریف آن کرده باشد از صواب و آنرا موافق هوای خود ساخته مانند اهل کتاب و یا
نه مانند مشرکان مکه مرویست که چون مؤمنان بعد از استماع اذان بنماز برخواستندی یهود
با یکدیگر گفتندی بر طریق استهزا که قاموا لا قاموا و صلوا لا صلوا یعنی برخواستند که برنخیزند و
نماز گذاردند تا نماز نگذارند و میخندیدند حق تع آیت فرستاد که وَ اِذَا نَادَیْتُمْ و چون ندا
میزنید و مردم را میخوانید اِلَی الصَّلٰوةِ بسوی نماز فریضه اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَ لَعِبًا فرا میگیر
ید نماز یا مناداة را بسخریت و بازی این دلیلست بر مشروعیه اذان در معالم آورده که ترسائی بود
در مدینه هرگاه مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله وی گفتی که احرق الله الکاذب خدای دروغ گو
را بسوزد شبی خادم وی آتش بخانه آورد و آن ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود و خانه را با آن
جماعت که بودند تمام بسوخت ذٰلِکَ ای استهزا ایشان یا اذان یا نماز بِاَنَّهُمْ بآنست که ایشان
قَوْمٌ لَا یَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد
رسید چه سفه مودی بجهلست بحق و هزو بان و عقل مانع اینست و مرویست که چون بعضی کفار
بانگ نماز شنیدند گفتند ای محمد این بدعتست که تو وضع کرده و پیش از تو پیغمبران دیگر بآن عمل
نمیکردند اگر خیریتی درین بودی انبیای سابق باین اقدام مینمودند فما اقبح من صوت ا
سمعه چه این آواز قبیح و ناخوش است حق تع بجهت رد ایشان این آیت نازل ساخت که
من احسن قولا ممن دعا الی الله الایه و سبب مندوبیه بانگ نماز آن بود که رسول از مکه بمدینه
آمد اصحاب وقت نماز را نیک مراقبه نمیتوانستند نمود و بر بعضی مشتبه میبود و اکثر آن
بود که چون بعضی از ایشان بمسجد می آمدند رسول در اثنای نماز میبود و یا نماز تمام کرده میبود
آنحضرت هنوز مامور نشده بود ببانگ نماز گفتند یا رسول الله این امر بر ما دشوارست

علامتی

علامتی وضع کن تا ما بآن بدانیم که وقت توجه بمسجد است فرمود مجلس سازیم و با یکدیگر
مشورت کنیم چون بنشستند بعضی میگفتند که رایتی بر بام مسجد نصب باید کرد در اوایل اوقات
نماز و بعد از فراغ از نماز برداشته جمعی دیگر گفتند آتشی بر بام مسجد میباید افروخت تا از
دور ببینند و دانند که وقت نماز است و بمسجد توجه نمایند و بعضی دیگر گفتند که بعلامات یهود
و ترسا ارتکاب باید نمود رسول هیچکدام ازین رای نپسندید و آخر اصحاب قرار باین دا
دند که ناقوس بزنند عبد الله زید گفت که ما ناقوس را طلب کردیم تا بخریم در آنشب مرد
دیرا در خواب دیدم جامهٔ سبز پوشیده و ناقوس در دست داشت گفتم این ناقوس را میفروشی
گفت این را چه میکنی گفتم میخواهم که از برای نماز بزنیم گفت چیزی ترا تعلیم دهم که بهتر از ناقوس باشد
گفتم آن کدامست گفت بگو الله اکبر الله اکبر تا آخر بانگ نماز بگفت و من از آیا د
کردم و در رسول را خبر دادم گفت انشاء الله من بآن مامور شدم بعد از آن مرا گفت که بلال
را طلب کن و او را باین تعلیم نما که آواز او بلندتر است من او را باین تعلیم دادم و بانگ نماز
بگفت و تا چهل کس از اصحاب کبار این را در خواب دیدند اگر این خبر صحیح باشد پس
رسول بر خواب مردمان اعتماد ننمود تا آنکه وحی باز رسید و بآن مامور گشت و اگرنه
ابتدای آن از وحی بوده و اخبار در فضیلت بانگ نماز بسیارست از جمله رسول فرمود
که سه کس در روز قیامت سهل الحساب باشند و ایشان را بان مضایقه نکنند و انهار رسوا
نسازند و صحیفه بدست راست ایشان دهند مردی که قرآن یاد دارد و مردی که هفت سال
اذان گفته باشد و مزد آن از مردمان نگرفته باشد و بنده که عبادت خدا و خدمت مخدوم
خود باخلاص کند انس مالک گفت چون بانگ نماز بنیاد کنند درهای آسمان بگشایند
و دعاها را اجابت کنند و چون وقت قامت باشد هیچ دعا را رد نکنند عبد الله
عمر گفت که از رسول خدای شنیدم که او گفت مؤذنی که برای خدای بانگ نماز گوید
ثواب او مثل ثواب شهید باشد که او را در خون بغلطانند مادام که در بانگ
نماز باشد و هر تری و خشکی که آواز او بشنوند برای او گواهی دهند و چون بمیرد و او را
در قبر نهند هوام زمین او را متاذی نسازند و در قیامت ندا کند این اضیاف الله کجا
اند مهمانان خدا روزه داران انجا حاضر شوند گویند رعاة الشمس و القمر کجا اند آنانکه آفتاب و
ماه را رعایت کنند مؤذنان را بیارند و ایشان را بر اسبان نجیب سوار کنند از نور و تاج کرامت

بر سر ایشان نهند و بهشت آرند عمر خطاب گفت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اللهم
اغفر للمؤذنین من گفتم یا رسول الله ما برای نماز شمشیر میزنیم ما را دعا نمیکنی گفت یا عمر
بدانکه روزگاری پیدا شود که مردمان بانگ نماز را با ضعفا گذارند بدانکه گوشتهای مؤذنان بر
آتش دوزخ حرامست آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع و رافع بن ابی رافع با نوزی
از یهود از حضرت رسالت پرسیدند که تو بکدام پیغمبران ایمان داری فرمود که نؤمن بالله و ما انزل
الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق الی الایه چون نام عیسی مذکور شد انکار نبوت وی کردند و گفتند
بخدای که نمیدانیم بدتر از دین شما دینی که بهره مند تر در دنیا و آخرت از شما آیت آمد که قل یا
اهل الکتاب بگوای اهل کتاب مراد یهودند هل تنقمون منا آیا عیب میگیرید از ما و
انکار میکنید الا ان آمنا مگر از آنکه ایمان آورده ایم بالله بخدای تعالی و ما انزل
الینا و بانچه بر ما فرستاده شده اند یعنی قرآن و ما انزل من قبل و بانچه فرستاده اند
پیش از ما چون توریه و انجیل و سایر کتب و ان اکثرکم فاسقون عطفست بر ان
آمنا مگر برای آنکه بیشتر شما فاسقانید این کلام لازم مخالفت ای و ما ینکرون منا الا مخا
لفتکم حیث دخلنا الایمان و انتم خارجون منه یا اصل کلام اینست که و اعتقاد ان اکثرکم فا
سقون پس کلام بر حذف مضاف باشد و یا آنکه معطوفست بر ما ای و ما تنقمون منا الا الا
یمان بالله و بما انزل و بان اکثرکم و یا معطوفست بر علت محذوفه و تقدیر اینست که هل
تنقمون منا الا ان آمنا لقلة انصافکم و فسقکم و یا منصوبست باضمار فعلی که قوله هل تنقمون
دال است بر ان ای و لا تنقمون ان اکثرکم فاسقون و یا مرفوع بابتدائیه و خبر محذوف
ای و فسقکم ثابت معلوم عندکم و لکن حب الریاسة و المال یمنعکم عن الانصاف و میتواند
بود که مراد بکثرت مجموع اهل کتاب باشند چه همه بسمت فسق متسم اند و بنا بر آنکه
کثرت بر معنی خود باشد مراد غیر اهل کتابی خواهند بود که بشرف ایمان مشرف
شدند بعد از ان پیغمبر خود را امر میکند بانکه بر وجه خطاب با اهل کتاب قل بگو که هل ا
نبئکم آیا خبر دهم شما را بشر من ذلک ببدتر از انچه کنند که دین شما بدترین اد
یانست و اهل این دین کم بهره ترند و قوله مثوبة تمیزست یعنی شما را آگاه کردانیم
بر بدترین این مقوله قبیحه از روی یاداشت دادن که ثابت عند الله نزد خدا مثوبت
و مثوبه چون مشودت مختص است بخیر مانند عقوبت که بشر مختص است پس اینجا

وضع

وضع مثوبة در مقام عقوبت شده بر طریقه قوله تحیة بینهم ضرب وجیع ومنه فبشرهم بعذاب
الیم وقوله مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ بدل شرّست بر حذف مضاف ای بشر اهل ذلک من لعنه الله
ومعنی اینکه آگاه گردانم شما را ببدترین اهل این مثوبه یعنی کسی که لعنت کرد خدای او را بر تقدیر
اینست که بشر من ذلک دین من لعنه الله و یا خبر مبتدای محذوف یعنی هو من لعنه الله یعنی
انکسی که قایل قول کسیست که لعن کرده است حق تعالی او را کما لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل
علی لسان داود الخ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وخشم گرفته برو و آن یهودند که خدای ایشان را از
رحمت خود دور ساخته بعوض غضب خود در آورده وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخته
از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرده ایشان را بآن صورت چنانکه اصحاب السبت وَالْخَنَازِيرَ
و خوکان چنانکه منکران مایده عیسی را و الکلبی از ابن عباس نقل کرده که این هر دو مسخ در
اصحاب سبت بوده باین وجه که جوانان ایشان بقرده مسخ شدند و پیران ایشان بخنازیر وَعَبَدَ
الطَّاغُوتَ عطفست بر صله من یعنی و انکسی را که پرستید طاغوت را مراد [illegible] است یا
کعب بن الاشرف یعنی انکس را که در معصیت فرمانبرداری آنها کرده اند و یا کاهنان
أُولَئِكَ آن ملعونان شَرٌّ مَكَانًا بدتر از روی مکان اسناد شر بمکان بجهت
آنست که ابلغ است در دلالت کردن بر شرارت ایشان و گویند مکان بمعنی منصرف یعنی
محل بازگشت همه ایشان بدتر از همه چیزی باشد وَأَضَلُّ و گمراه ترند عَنْ سَوَاءِ
السَّبِيلِ از میانه راه راست که متوسط است میان غلو نصاری و قدح یهود و مراد بهر دو
صیغه تفضیل زیاده مطلقه است یا اضافه مؤمنین در شرارت ضلال در خبر است که چون این آیت
آمد مسلمانان زبان دراز کردند و جهودان را گفتند یا اخوان القردة والخنازیر ایشان رسوا
شدند و ازین جوابی نداشتند سر در پیش انداختند و رسوا شدند و دانستند که این قول
راستست خدای تعالی او را بر پیغمبر خود اخبار نموده بعد از آن در صفت منافقان میگوید
که وَإِذَا جَاءُوكُمْ و چون بیایند منافقان یهود یا عامه اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گویند
ایمان آوردیم همچو شما وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ و حال آنکه در می آیند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَ
جُوا بِهِ و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی در وقت دخول و خروج کفر با ایشانست و انچه
از تو شنیده اند در ایشان اثر نمیکند ذکر ضمیر جهت تاکیدست و این هر دو جمله حالیه است
از فاعل قالوا و قوله و بالکفر و به هر دو حالند از فاعل دخلوا و خرجوا و لفظ قد اگر چه داخل شده

برای توبیخ ماضی بحال تا صحیح باشد که حال واقع میشود لیکن چونکه متضمن معنی توقعست مفید
اینمعنی نیز هست که امادت نفاق بر ایشان لایح بود و رسول خدا ظن آن میبرد و لهذا قال وَاللّٰهُ
أَعْلَمُ وخدای داناتر است بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ بآنچه میپوشند از کفر و نفاق و کینهٔ مسلمانان
و دین و عیدست مر ایشانرا وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ و می بینی بسیاری از یهودان یا منافقانرا مراد
رؤسای ایشانست يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ
لقوله عن قولهم الاثم وَالْعُدْوَانِ و در ظلم یا تجاوز از حد و در معاصی و گویند اثم هر گنا
هیست که مقصود بود بر فاعل و عدوان گناهی که ضرر آن بدیگری رسد وَأَكْلِهِمُ ا
لسُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت یا ربا را تخصیص این بذکر جهت مبالغه است لَبِئْسَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ
چرا نهی نکنند علمای ربانی وَالْأَحْبَارُ و زاهدان عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ از گفتن ایشان
دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت یا ربا را لَبِئْسَ مَا كَانُوا
يَصْنَعُونَ بد چیزیست که ایشان میسازند و نهی و منع ایشان نمی پردازند این تخصیص علما
ست بر نهی رؤسا از امور مذکوره چه لولا هرگاه بر فعل ماضی داخل شد مفید توبیخ است
و چون مستقبل داخل شد مفید تحضیض و ایثار یصنعون بر یعملون بجهت ابلغیت آنست زیرا
که صنع عملی است بعد از تدرب دران و تحری اجود آن و لهذا خواص را بآن مذمت
فرموده و دیگر آنکه ترک خشیت اقبح از معصیت است زیرا که نفس ملتذ میشود بمعصیت و میل
بآن میکند و ترک انکار بران از قبیل نیست پس آن جدیر باشد بابلغ ذم ملخص کلام آنست که
موافق معصیت معاون شهوتیست که داعی اوست و در کشاف گفته که از ابن عباس منقو
لست که این آیت اشد آیاتست در قرآن و از ضحاک مرویست که ما فی القرآن آیة اخوف
عندی منها از حضرت رسالت پناه روایتست که هیچ مردی نباشد که بر قومی بگذرد که
ایشان مشغول معصیتی باشند و او منع و نهی از ایشان نکند مگر که نزدیک بود که حق تع عذاب فر
ستد مالک دینار روایت کرده که خدای تعالی وحی کرد بجمعی فرشتگان که فلان شهر را
خراب کنید گفتند خدایا تو عالم تری که فلان بندهٔ عابد در میان ایشانست و همیشه متوجه
بارگاه تست در عبادت تو خطاب آمد که اسمعونی صیاحه صیحه فان وجهه لم یتغیر غضبا
بمحارمی آواز نعره و بانگ او را بشنوانید چه در وقتی که قوم ارتکاب محارم میکنند روی وی

مجهز

متغیر میشود بجهت خشم و غضب بر ایشان در خبرست که حق تعالی بیوشع وحی
کرد که من از قوم تو صد هزار را هلاک خواهم کرد که چهل هزار از ایشان نیکان باشند و
شصت هزار بدان یوشع گفت بارخدایا بدان مستوجب عقابند و سزاوار هلاکت اما در
اهلاک نیکان چه حکمتست فرمود که خشم من بر ایشان بجهت آنست که خشم نگرفتند بقومی که
مرتکب قبایح شدند و با ایشان نشست و خواست کردند و طعام و شراب خوردند و نیز
گفت مثل فاسقان که صالحی در میان ایشان باشد او را نهی نکند مثل جماعتی اند که در کشتی
نشسته باشند چون کشتی بمیان دریا رسد یکی از ایشان تبری بردارد و کشتی بشکند همه غرق
شوند و اگر او را منع کنند بسلامت بمانند بیانه قوله تعالی واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا
منکم خاصة حاصل که در آیت دلالتست بر آنکه تارک نهی از منکر بمنزله مرتکب آنست
و متضمن آنکه واجبست امر بمعروف و نهی از منکر آورده اند که پیش از هجرت رسالت
صلی الله علیه و آله بمدینه اهل مدینه را بسیار مال بود و در وسعت عیش و رفاهیت
میگذرانیدند چون آنحضرت هجرت فرمود ایشان بانکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه
برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان
بیهوده بگشادند و از الجمله فنحاص بن عازورا گفت که ید الله مغلولة و یهود شریک
او شدند درین قول و بآن راضی گشتند چنانکه حق تعالی خبر میدهد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ
و گفتند یهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ دست خدای بسته است غل ید و بسط آن مجاز
ست از بخل و اثبات ید و غل یا بسط در آن مقصود نیست و لهذا مستعمل میشود در موضعی
که ید متصور نباشد و معنی مراد آنست که خدای فقیر و درویش است کقوله تعالی سمع
الله قول الذین قالوا ان فقیر و نحن اغنیاء و نزد بعضی معنی آنست که دست خدای مغلو
لست از عذاب و بروایت دیگر یهود از روی تکذیب گفتند که حق تعالی فرموده که دستهای
خود را از هم نگشایم تا پادشاهی را بشما دهم حق تعالی فرمود که غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته
باد دستهای ایشان از خیر تا همیشه ذلیل و فقیر و خوار و عاجز باشند این علیهم است
ببخل و نکد و یا بفقر و مسکنت مانند قاتله است و یا باخبار خود باقیست و معنی اینکه
دستهای ایشان را مغلوله سازند بکردن بغلهای آهنین در دنیا مانند اساری تا
بغلهای آتشین در آخرت پس مطابقه من حیث اللفظ باشند و ملاحظه اصل کقولک

ببی الله دایره وازین قبیلست قوله وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا ولعنت بریشان باد بآنچه
گفتند مراد ازین دعا خذلانست ویارانده شده اند از رحمت الهی بگفتن آن سخن وای
بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه هر دو دست قدرت خدای گشاده است یعنی جود وکرم او
وافرست تثنیه ید جهت مبالغه است در رد سخن ایشان ونفی بخل ازو واثبات غا
یت جود چه غایت آنچه سخی بذل میکند از مال خود آنچنین است که بهر دو دست خود عطا کند
کند ویا بجهت تنبیه بر منح دنیا وآخرت ویا منح نعمت باطنه وظاهره ویا برآنچه استدراج
وبرانکه عطا میفرماید از روی اکرام ودر تبابیع آورده که اطلاق ید ویدین ووجه وسمع
وبصر بر خدا از متشابهات قرآنست ومتشابه را بظاهر تفسیر نباید کرد بلکه معنی ویرا موافق حکم
ادا باید نمود چنانچه درین محل این سخن دلالت بر غایت جود میکند چه مناوله در اعطا
بید واحد واقع میشود اینجا که عطا را بیدین نسبت میدهد دلیلست برانکه عطای او
اکثر من یجبی است يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد چنانچه میخواهد یعنی بر
وفق مشیت ومقتضای حکمت این تاکید قول مذکورست یعنی مختارست در انفاق
توسیع میکند یکبار وتضییق مینماید بار دیگر برحسب مشیت مقتضای حکمت وبدانکه
جایز نیست که این جمله فعلیه حال باشد از ها بجهت فصل بینهما وبجهت آنکه حال باشد
ازیدین زیرا که ضمیری در حال نیست که راجع باشد بآن ونه از ضمیر مستتر در مبسوطتان
بجهت همین دلیل پس کلام مستانف است برای تاکید وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ وهر
آینه بسیار میکرداند زیادی را از یهود مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه فرو فرستاده
شده بتو از نزد پروردگار تو طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرمانی وکفر یعنی ایشان طاغی وکافرند
بانچه میشنوند از قرآن وزیاده میکرداند طغیان کفر را از آنچه استماع میکنند از ان چنانچه
مریض مرض خود را زیاده میکرداند از تناول غذائی که صالحست مر اصحا را مراد آنست
که حق تعم هرگاه انزال حکمی میکند وپیغمبر خود را بآن اخبار میفرماید ایشان جاحد آن میشو
ند وبجهت آن طغیان وتمادی بیشتر مینمایند ومجاوزت از حد میکنند وبجهت کرویدن
ایشان بآن کفر ایشان زیاده گردیده کما یقول القایل وعظتک فکانت عظتی وبالا علیک وما
زادتک الا شرا علی معنی انک ازددت عنها شرا وازین قبیلست قوله تعالی فزادتهم رجسا
الی رجسهم یعنی سوره قرآن رجس ایشانرا زیاده میکرداند باینوجه که چون انکار میکنند

ومان

و بآن نمیکروند موجب مزیت رجس ایشان میشود و بعد از آن میفرماید که وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ
و افکندیم در میان طوایف در میان یهود چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی
و خصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق
نباشند یعنی بجهت فرط جحود خذلان ایشان کردیم و تخلیه ایشان نمودیم بر وجه عقوبت و نظر
لطف و عنایت از ایشان باز داشتیم و بجهت آن دشمنی در میان ایشان پیدا شد تا روز قیا
مت و یکدیگر را بکفر نسبت دادند که وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری
لیست الیهود علی شیء و تفسیر این معنی و بیان فرق میان ایشان و تضاد در سوره البقره فی قوله
فاغرینا بینهم العداوة والبغضاء گذشت بحر بریافتیم كُلَّمَا أَوْقَدُوا هر گاه بر افروختند نارًا
لِلْحَرْبِ آتشی برای کارزار با رسول أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرو نشاند آن آتش را خدای بانکه
منازعی در میان ایشان افکند که بدیگری نتوانستند پرداخت و با ایشان را جبان و بد دل کردا
نیده و منکوب و مغلوب شدند چون بنی النضیر و بنی القینقاع و بنی قریظه و اهل خیبر و اهل وادی
القری و غیرهم و بقیه که ماندند بوضع جزیه ذلیل و خوار شدند و یا آنکه هر گاه قصد حرب کسی کردند
ذلیل و خوار شدند قطوس رومی بر ایشان استیلا یافته باز تباهی کرد ندر زمین مجوس بر ایشان
دست یافتند و بار دیگر با فساد اقدام نمودند مسلمانان بر ایشان مسلط شدند وَيَسْعَوْنَ
فِي الْأَرْضِ و عادت ایشان آنست که میشتابند در زمین فَسَادًا برای تباهی و فتنه انگیز
با فساد اقدام نمودند با مسلمانان و غیر ایشان مراد اجتهاد ایشانست در کید و اثاره حروب و
فتن و هتک محارم و اخفای نعت پیغمبر و تقلیب احکام و تحریف توریه وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُفْسِدِينَ و خدای دوست ندارد تباه کاران را پس خبر داده شدند مگر بر وفق آن عملکه آن
مذلت و خواری ایشان بود در دنیا بقتل و سبی و وضع جزیه و در آخرت بانواع عقوبت
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ و اگر چنانچه اهل کتاب آمَنُوا ایمان آوردندی بمحمد صلی الله
علیه و آله وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از معاصی یا از ملت یهودیه و نصرانیه لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ
هر آینه ما در میگذرانیدیم سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان را و بآن مواخذه نمیکردیم وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ
هم جَنَّاتِ النَّعِيمِ و هر آینه داخل میساختیم ایشان را در بهشت با نعمت درین تنبیه است بر عظم
معاصی و کثرت ذنوب ایشان و بر آنکه اسلام قطع ذنوب سابقه میکند و اگر چه کبیره بوده
باشد و کتابی در بهشت داخل نشود مگر گاهی که اسلام آرد وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْ

والانجیلَ واگر ایشان بپای داشتندی احکام توریة وانجیل را یعنی بدان عمل کردندی وَمَا اُنزِلَ اِلَیهِم واقامت کردندی بانچه فرو فرستاده شد بسوی ایشان مِن رَبِّهِم از نزد پروردگار ایشان که آن قرآنست وسایر کتب سماوی چه ایشان مکلّف بودند بایمان آوردن بهمهٔ آن همچنانکه مکلّف شده بودند بایمان بتوریة لَأَكَلُوا مِن فَوقِهِم هرآینه خوردندی روزی را از زبر سر خویش وَمِن تَحتِ اَرجُلِهِم واز زیر پای خویش یعنی روزی را بر ایشان فراخ میکردیم بباراندن باران ورویدن گیاه کقوله ولو ان اهل القری آمنوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و یا میوهای ایشان چندان شدی که از زبر میچیدندی واز زیر پای برمیداشتندی از بسیاری که بر زمین ریخته بودی پس بجهت شامت کفر وطغیان وعناد روزی بر ایشان تنگ شد مِنهُم از جهودان اُمَّةٌ مُقتَصِدَةٌ گروهی اند راست کردار که طایفهٔ عادله اند غالیه و غیر مقصره یعنی آنها که بحضرت مصطفی صلّی الله علیه وآله ایمان آورده اند و نزد بعضی نجاشی واصحاب او یند و گویند مراد گروهی اند که متوسط اند در عداوت آنحضرت وَكَثِيرٌ مِنهُم و بسیاری از ایشان سَاءَ مَا يَعمَلُونَ بدست آنچه میکنند از اقامت کفر و جحود بنبوت محمد صلّی الله علیه وآله و درین تعجیب است یعنی چه بدست عمل ایشان که آن معانده است و تحریف حق واعراض از آن وافراط در عداوت بدانکه تخصیص نعمت باکل درین آیت جهت آنست که آن معظم انتفاعست ودرین تاسف است مر یهود را برآنچه فوت شد از ایشان واعتداد است از آنچه در آن بودند قبل از این از بعضی از نعم الٰهی وآن جواب ایشانست در نسبت بخل بخدای قولهم ید الله مغلولة ونظیر اینست وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب حاصل که حق تعالی تقوی را اسباب توسعهٔ روزی گردانیده و بعد از آن پیغمبر خود را امر فرموده بتبلیغ و وعدهٔ عصمت ونصرت نموده بقوله يَا اَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده بحق بَلِّغ برسان وادا کن بتمام خلایق مَا اُنزِلَ اِلَيكَ جمیع آنچه فرستاده شد بتو مِن رَبِّكَ از پروردگار تو از احکام شرعیه وَاِن لَم تَفعَل واگر چنین نکنی و تمام آن را نرسانی فَمَا بَلَّغتَ رِسَالَتَهُ پس تبلیغ نکرده رسالتهای پیغامهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنچیز را که رسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است چه غرض دعوت بآن منتقض میشود و یا آنکه اگر نه رسانی از ترس گویا تبلیغ هیچ چیز از آن نکرده کقوله فکانما قتل الناس جمیعا از حیثیت آنکه کتمان

بعض و کل یکسانست در شناعت و استجلاب عقوبت و غیر نافع و ابن عامر و بکر رسالته
خوانده اند بصیغه مفرد یعنی تبلیغ رسالت نکرده وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ و خدای نگاه میدارد
ترا مِنَ النَّاسِ از شر مردمان این وعده ضمانت از خدای بعصمت روح او از تعرض
اعادی و حفظ دم او از ایشان و تنبیه بر ازاحهٔ معاذیر او و خلاصهٔ معنی آنست که هیچکس
را قدرت تو دست نخواهد بود پس در تبلیغ جد و جهد تمام نما و انچه نهایت وسع طاقت
دران بکوش اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ راه ننماید کا
فرانرا بتسلط بر تو و ایشانرا تمکین ندهد بر اهلاک تو و یا ایشانرا راه ایمان ننماید از انس
منقولست که انحضرت را شبها حراست و پاسبانی میکردند چون این آیت نازل گشت سر
مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود ای مردمان باز گردید که خدای
مرا نگاه داشته و در انوار گفته که ظاهر آیت موجب تبلیغ انچیزی باشد که مصالح عباد
متعلق بآن باشد و مقصود بانزال آن اطلاع ایشان باشد بر وجه اسرار الهیه انچیزیست
که حرامست افشای آن انتهی کلامه و بباید دانست که نزد بعضی از اعاظم اهل سنت و اجماع
اهل البیت این آیت در غدیر خم نازل شد و از جمله علی بن احمد بن الواحدی که یکی از افا
ضل و مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود که موسومست باسباب نزول اورده که این
آیت در حق علی بن ابی طالب نزول یافته در غدیر خم و ثعلبی که از اکابر علمای اهل
سنت است در تفسیر خود ذکر کرده که اخبرنا ابو القاسم یعقوب بن احمد السری
مسندا عن علی بن زید عن عدی بن ثابت عن البراء بن عازب قال لما اقبلنا مع رسول
الله صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع کنا بغدیر خم فنادی الصلوة جامع و کسح النبی
صلی الله علیه و آله تحت شجرتین فاخذ بید علی بن ابی طالب فقال الست اولی بالمؤمنین
من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله فقال الست اولی بالمؤمنین من کل مؤمن بنفسه قالوا بلی
یا رسول الله قال هذا مولی من انا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه قال فلقیه عمر بن
الخطاب فقال یا بن ابی طالب اصبحت و امسیت مولا کل مؤمن و مؤمنه حاصل کلام باین راجع
است که ثعلبی روایت میکند که از ابو القاسم یعقوب بن احمد السری از علی بن زید از عدی
بن ثابت از براء بن عازب که ما چون با رسول خدای از حجة الوداع مراجعت کردیم بغدیر خم
رسیدیم و انروز بسیار گرم بود پس آن سرور دین در سایهٔ درختی که دران موضع بود بنشست

ومردمانی که دران منزل بودند از مهاجر وانصار همه تا جمع فرمود و دست علی بن ابی
طالب بگرفت واین مقاله بر زبان مبارک جاری ساخت که ای حاضران ایا من اولی نیستم بشما
از نفسهای شما همه آواز برآوردند وگفتند بلی یا رسول الله تو اولائی بما از نفسهای ما
پس آن عندلیب بوستان فصاحت فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست خدا
یا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد وچون حضرت
این کلمات بابرکات بر زبان مبارک جاری کردانید عمر بن الخطاب بحضرت شاه اولیا خطاب
فرمود که ای پسر ابو طالب مبارک باد ترا این منصب عالی واین جاه متعالی واین سلطنت
وسروری بجمیع مؤمنین ومؤمنات ودر بعضی روایات واقع است که حاضران دران روز هفتاد
هزار بودند بعدد قوم موسی از ایشان از برای برادر خود هرون عهد گرفت واخر ایشان
آن بیعت را نقض کردند وآن عهد که با موسی کرده بودند بشکستند ونیز ثعلبی در تفسیر خود
آورده است که من از محمد بن عبد الله بن محمد غالی شنیدم واز ابو الحسن محمد بن عثمان نصی
شنیدم که این هردو گفتند که ما را حسین بن الحکیم از حبان از کلبی از ابی صالح از ابن عباس
که این آیت کریمه در شان علی بن ابی طالب نازل شد وابن مردویه در کتاب مناقب آورده است
از عبد الله بن مسعود که ما در زمان حضرت رسالت پناه این آیت چنین میخواندیم که یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا ولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس ان الله لا یهدی القوم الفاسقین وثعلبی آورده است که چون حکایت نصب
شاه اولیا منتشر شد واین قصه مشهور گشت حارث بن نعمن فهری بر ناقه نشست
ومتوجه مدینه شد از برای انکه مجادله نماید بحضرت رسالت پناه ومناقشه کند در نصب علی
بن ابی طالب پس چون بمجلس حضرت رسالت پناه آمد ودران دم آن مجلس از مهاجر وا
نصار مشحون بود گفت یا محمد تو ما را بکلمه شهادت دلالت کردی از تو قبول کردیم وبقیام صلوة وخمس دعوت
نمودی اجابت نمودیم وزکوة وصوم وحج ترغیب کردی فرمان تو بردیم بهرچه اشارت تو واقع
شد مخالفت تو نورزیدیم با این همه راضی وخشنود نشدی اکنون ترا هیچ نمانده است که نه
ساینده دست پسر عم خود گرفتی واورا بر داشتی وبر همه مسلمانان گماشتی ومیگوئی که
بعد از من امیر شماست با او اقتدا کنید وتابع او باشید از تو سؤال میکنیم که این کار
تو نسبت بعلی بمجرد رای تو بود وتو از پیش خود علی را برگزیدی وبر مردمان حاکم ساختی

بدانی

یا این بامر خدای کردی حضرت فرمود که والله الذی لا اله الا هو انه من امر الله بخدای که جز او
پروردکار دیکر نیست که آنچه من در بارهٔ علی بن ابی طالب کفتم و در حق او بجا آوردم و بخلقان ر
سانیدم بامر خدا بود و باندیشه و تدبیر من نبود آن منافق تیره ضمیر چون این سخن را از آن
سرور بشنید روی خود را از آن قبلهٔ اسلام بکردانید و برخواست و متوجه راحلهٔ خود شد و میر
فت و میکفت اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم یعنی
خداوندا اکر آنچه محمد میکوید در حق علی بن ابی طالب اکر درست و راست است تو بر ما از آسمان
سنکی بباران یا ما را بعذاب دردناک کرفتار کردان فرمان الله تعالی بحجر فسقط علی هامته وخرج
من دبره یعنی چون آن ملعون این دعا کرد و عذاب از قهار عظیم خواست سنکی از آسمان بیفتاد
و بر سر او خورد و از دبرش بیرون رفت و در ساعت این آیت نزول یافت که سال سا
ئل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج در مجمع آورده که عیاشی
در تفسیر خود باسناد از ابن عمیر آورده که ابن اذینه از کلبی روایت کرد که ابو صالح از ابن
عباس و جابر بن عبد الله نقل کرده که قالا امر الله محمدا صلی الله ان ینصب علیا للناس فیخبرهم
بولایته فتخوف رسول الله صلی الله علیه و آله ان یقولوا حابی ابن عمه و ان یطعنوا فی ذلک علیه
فاوحی الله الیه هذه الآیه فقام علیه السلام یوم غدیر خم یعنی ابن عباس و جابر کفتند حق تع
پیغمبر را امر کرد که علی را بامامت نصب کند برای مردمان و خبر دهد ایشان را بولایت او آنحضرت ترسید
که اکر ایشان را بآن اخبار نماید کویند که او با پسر عم خود محاباة میکند و از نزد خود منصب ولایت
را باو میدهد و خدا او را باین نفرموده و طعن کنند برو در این وقت حق تعالی این آیت برو
فرستاد آنحضرت برخواست در غدیر خم و حکم خدا را در باب نصب علی بن ابی طالب بر
خلافت باسماع مردمان رسانید و این روایت را بعینه حدیث کرده است سید ابو حاکم ابوا
لقاسم الحسکانی باسناد خود از ابن ابی عمیر مذکور در کتاب شواهد التنزیل لقواعد
التفضیل و نیز در این کتاب باسناد مرفوع بحبان بن علی عنزی از ابن صالح از ابن عباس
ذکر کرده که نزلت هذه الآیه فی علی فاخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بیده فقال من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و این خبر را ایراد نموده ابو اسحق احمد
بن محمد بن ابرهیم ثعلبی در تفسیر خود باسناد خود مرفوع با بن عباس که قال نزلت الآیه
فی علی علیه السلام امر النبی صلی الله علیه و آله ان یبلغ فیه فاخذ رسول الله بید علی میانا

اهل خلاف و از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام مرویست ان الله تعالی اوحی الی نبیّه
ان یستخلف علیّا فکان یخاف ان یشقّ ذلک علی جماعة من اصحابه فانزل الله هذه الآیه
تشجیعا له علی القیام بما امره باداۀ یعنی بدرستی که حق تعالی وحی کرد به پیغمبر خود که خلیفه کردن
امیرالمؤمنین را بر آنحضرت دشوار آمد که این پیغام بگذارد بجهت خوف آنکه مبادا جمعی از
اصحاب انکار آن کنند و ضرری از ایشان باو رسد حق تعالی باین آیت او را دلیر گردانید بر قیام
نمودن آن حضرت بامر حق تعالی و تبلیغ آن بهمه آن و ابوالفتوح جرجانی نیز در تفسیر
خود آورده که در تفسیر اهل البیت مذکور است و جمعی کثیر از اصحاب چون ابن عازب
و جابر بن عبدالله انصاری و سلمان و ابوذر و عمّار و حذیفه و غیرهم نیز روایت
کرده اند که این آیت در حق امیرالمؤمنین نازل شده در حجة الوداع و تفصیل این حکایت
برین نهج است که چون رسول صلّی الله علیه و آله با ترسایان نجران بر طریقی که در آیت قل تعالی
ندع ابناءنا و ابناءکم سمت تحریر یافت مصالحه کرد بر هزار حلّه که جبرئیل نازل شد و حضرت
رسالت را بحجة الوداع امر فرمود و امیرالمؤمنین را بجانب یمن روانه کرد تا آن حلّها را از ایشان
اخذ کند و خود ساز رفتن مکه کرده بیرون شد و نامه بامیرالمؤمنین نوشت که من بجانب
مکه توجه نموده ام چون کار یمن را کفایت کنی باید که از آنطرف متوجه مکه شوی تا انجا هم
ملاقات کنیم چون نامه بامیرالمؤمنین رسید مهم سازی نموده و حلّهها را در عدلها بسته
با جمعی روی بمکه نهاد چون بمیقات اهل یمن رسید احرام کرد و چهل و چهار هدی با
خود داشت و حج در آن وقت قارن و مفرد بود و فرض تمتّع نازل نشده بود چون
رسول صلّی الله علیه و آله بنزدیک مکه رسید این آیت نازل شد که اتمّوا الحجّ و العمرة
لله رسول صلّی الله علیه و آله اصحاب را جمع کرد و خطبه فرمود و آنحضرت احرام گرفته
بود و شصت و شش شتر رانده و نیت حج قران کرده قوم را گفت هر که سوق هدی
نکرده باید که حلال شود و احرام عمره کند که حق تعالی اجازت این فرموده و انگشتهاء هر
دو دست در هم افکند و فرمود دخلت العمرة فی الحجّ هذا الی یوم القیمة یعنی داخل
شد عمره در حج تا روز قیامت مانند در رفتن انگشتان من در یکدیگر و بعد از آن فرمود
آنچه اکنون دانستم اگر پیش ازین میدانستم هدی را نمیراندم و لکن من حلال نمیتوانم شد
تا هدی بمحل خود نرسد و مذبوح نشود هر که سوق هدی نکرده باید که حلال شود و عمره

وحج تمتع بجای آرد اصحاب چون این بشنیدند بعضی حلال وقومی بر احرام خود با
یستادند رسول صلی الله علیه وآله با ایشان عتاب فرمود گفتند ما چگونه حلال شویم وتو محرمی
فرمود من بجهت سوق هدی حلال نمیتوانم شد وشما را این عذابی نیست ایشان برخلاف امر
رسول کردند چنانکه تفصیل این در سورهٔ البقره مذکور شد چون امیر المؤمنین علیه السلام بنزدیک
مکه رسید با نحضرت ملاقات کرد ازو پرسید که در احرام چه نیت کردهٔ گفت یا رسول الله اعلام
من نکردی که بکدام نوع حج احرام کنم من نیت را متوسط ساختم بر نیت تو وگفتم اللهم اهلالا
کاهلال نبیک فرمود سوق هدی کردهٔ بگفت بلی چهل چهار شتر را سوق کرده ام فرمود الله
اکبر شادکنی فی حجتی وفی هدی من شصت شش شتر را سوق نموده ام بر احرام خود باش وباز
کرد وقوم خود را نزد من آر امیر المؤمنین بازگشت آن قوم را دید که بارها گشاده اند وحلها پوشیده
بر خلیفه خود غضب کرد وفرمود چرا گذاشتی که حلها بپوشند گفت نزد من آمدند ودرین باب
شفاعت کردند تا خود را بیارایند ودران احرام گیرند امیر فرمود سبحان الله رسول نا دیده
چرا تجویز نمودی که حلها را بپوشند پس همه را بخواند وحلها را از ایشان باز ستد وانها را بپیچا
ند وبفرمود تا همه را در موضع خود نهادند ومحکم بستند مردمان را این معنی موافق نیامد بر نجیدند
وزبان ملامت بر وگشودند وی التفات بملامت ایشان نکرده همه جامها را برسول سپرد و
ایشان اظهار شکایت امیر کردند رسول فرمود که علی این را برای صواب خیر کرد ایشان منزجر
نشده بر شکایت اواصرار کردند رسول بر منبر برآمد وخطبهٔ فرمود وگفت ارفعوا السنتکم
عن علی بن ابی طالب فانه خشن فی ذات الله غیر مداهن فی دینه زبان از شکایت علی کوتاه
کنید که او مردیست درشت ومتصلب در امر خدای مداهنه نمیکند در دین او چون خشم ومبا
لغهٔ رسول دیدند زبان کوتاه کردند القصه رسول مناسک حج ادا فرمود وآن حجة الوداع بود
و برگشته بموضعی رسید که آنرا غدیر خم گویند وان مفرق الطرق بود یعنی موضعی بود که مردمان
از انجا از یکدیگر متفرق شدندی وهر یک بقبایل خود بازگردیدندی وآن صلاحیت منزل
نداشت جبرئیل نازل شد وزمام ناقهٔ رسول بگرفت وگفت خدا میفرماید که اینجا فرود آی تا پیغام
مرا بقوم رسانی پیش ازانکه از یکدیگر متفرق شوند وهر گروهی براهی روند واین آیت بر رسول خواند
انحضرت فرود آمد ومنادی را امر کرد وهم مردم را امر کرد چند کس را به پیش وپس قافله روان
ساخت تا پیش رفتگان را باز آرند ونا رسیدگان را بانجا رسانند پس جمیع مردمان آنجا که درخت

مذبوح بود فرود آمدند و رسول صلی الله علیه و آله فرمود تا پالانهای شتر جمع کردند
و بر بالای یکدیگر نهادند و چیزی بر آن افکندند پس بر بالای آن برآمد و جمیع مهاجر و انصار در
زیر آن حاضر شدند و خطبهٔ بلیغ ادا فرمود بر طریقی که در کتاب التهاب نیران الاحزان مذکور است
و چون ذکر آن اینجا بر حد اطناب میکشد از آن جهت بتحریر در نیامد و در آخر آن خطبه
فرمود که نعیت الی نفسی قد کان منی خفوق من بین اظهرکم یعنی خبر مرگ بمن رسانیدند اکنون وقت
رفتن من از میان شما نزدیک شده و انی مخلف فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی
اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی در میان شما دو
چیز گران میگذارم اگر شما تمسک بآن نمائید هرگز گمراه نشوید و آن دو چیز کتاب خداست و عترت
من که اهل بیت منند و خدائی که بسیار دانا و آگاهست مرا خبر داد که اینها از یکدیگر جدا نشوند تا کنار
حوض کوثر نزد من آیند در عقب آن فرمود که علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی علی
از من بمنزلهٔ هرونست از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و بعد از آن سخن بسیار
در موعظه اصحاب و فضیلت شاه اولیا بیان فرمود و در آخر هر موعظه فصلی میفرمود اللهم
هل بلغت چنانکه در سیر تواریخ مذکور است بعد از آن اشارت فرمود بامیر المؤمنین و او را بر بالای
منبر طلبید و بازوی وی را بگرفت و او را برداشت بر وجهی که پایهای او از زمین جدا شد و او را بر
مردمان جلوه داد تا آنکه همه مردمان زیر بغل رسول الله بدیدند و ساکت شد و بعد از آن فرمود ا
ساعتی
لست اولی من انفسکم آیا من بشما از شما اولیتر نیستم قالوا بلی یا رسول الله چون باولویت او
معترف شدند فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
وانصر من نصره واخذل من خذله پس گفت هل بلغت بار خدایا رسانیدم آنچه مرا فرمودند
همه گفتند یا رسول الله رسانیدی آنچه حق رسانیدن آنست رسول فرمود که اللهم اشهد علیهم
بار خدایا بر اینها گواه باش فرود آمد وقت نماز پیشین بود نماز بگذارد و در خیمه رفت و امیر
المؤمنین را امر کرد تا در خیمهٔ رفت برابر خیمهٔ او و مسلمانان و صحابه را فرمود تا گروه گروه
آمدند و امیر المؤمنین را تهنیت میکردند و از جمله کسانی که در تهنیت مبالغه بحد اطناب
رسانید عمر خطاب بود که نزد امیر المؤمنین آمد و بوی خطاب کرد که بخ بخ لک یا علی اصبحت
مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنة حسان بن ثابت الانصاری گفت یا رسول الله دستوری
ده تا بیتی چند درین باب بگویم فرمود قل یا حسان علی اسم الله سبحانه حسان بر بالای

منبر

منبر شده باواز بلند این بیتها بگفت وهمه مردمان گردنها دراز کردند برای استماع این کلام
شعر يناديهم يوم الغدير نبيهم • بخم واسمع بالرسول مناديا • يقول فمن مولاكم ووليكم • فقالوا ولا
يبدوا هناك التعاديا • الهك مولانا وانت ولينا • ولا تجدن منا لك اليوم عاصيا • هناك
دعا اللهم وال وليه • وكن للذى عادى عليا معاديا • فمن كنت مولاه فهذا وليه • فكونوا
له انصار صدق مواليا • فقال له قم يا على فانني • رضيتك من بعدى اماما وهاديا • فيا رب
انصر ناصريه لنصره • امام هدى كالبدر يجلو الدياجيا • فخص بها دون البرية كلها • عليا وسماه
الوزير المواخيا • رسول صلى الله عليه وآله فرمود که یا حسان لا تزال مویدا بروح القدس ما نصرتنا
بلسانك شعرا درین باب ابیات بسیار گفته اند بعضی در عهد رسول وبرخی بعد از آن از جمله یکی
از شعرا گفته که من درین باب قصیدهٔ عینیه گفته ام که از جملهٔ ابیات آن اینست که شعر ويوم الدوح
دوح غدير خم • ابان له الولاية لو اطيعا • ولكن الرجال تبايعوها • ولم ار مثلها خطرا ابيعا •
چون قصیده بگفتم امیرالمومنین علیه السلام بخواب من آمد ومرا گفت قصیدهٔ عینیه بر من خوان آنرا برو
میخواندم چون باین دو بیت رسیدم فرمود صدقت راست گفتی بعد از آن در عقب این بیت
ادا فرمود که شعر ولم ار مثل ذلك اليوم يوما • ولم ار مثله حقا اضيعا • مرویست که آنحضرت دو
بار عرض ولایت امیرالمومنین کرد یکی در روز مباهله که آنرا بر دشمنان عرض کرد هم ترک مباهله
کرده بمصالحه در آمدند دوم روز غدیر خم که آنرا بر مسلمانان عرض کرد اکثر از موافقت بمخالفت
در آمدند ابو سعید خدری فرمود که والله ما تحرفنا حتی نزلت اليوم اكملت لكم دينكم الآیه رسول
فرمود که الله اكبر ان كمال الدين وتمام النعمة ورضا الرب برسالتى وتولى على من بعدى پس روی
با امیرالمومنین کرد وفرمود يوم بيوم ان الله لا يضيع اجر من احسن عملا یعنی این روز بعوض روز
یست که تو یاری اسلام میکردی وبا کفار محاربه مینمودی مراد ازین روز خیبر است که آنحضرت
مرحب یهود را با چند شجاع دیگر بر خاک مذلت انداخت جبرئیل آمد وگفت ان له عندك يوم
بيوم او را نزدیک تو روزیست بدل این روز فرمود چگونه گفت چنانکه او امروز جد وجهد نمود
وبوسع طاقت خود بکوشید در نصرت تو واظهار دین تو فردا جهد کن در اظهار ولایت وامامت
او فرمود آن صورت در چه روز باشد گفت چون وقت آن در رسد من بیایم وترا بآن اعلام
کنم چون روز غدیر خم رسید بیامد واین آیت آورد عبدالله مسعود روایت کرد که چون
روز احد علی بن ابی طالب نیزه در دست میگردانید واز راست وچپ وپیش وپس کفار را

می انداخت و هلاک میکرد رسول صلی الله علیه و آله چون این حال مشاهده کرد فرمود لا تقیة
فی الاسلام بعدک ما عذر من کتم الحق و انت ناصره یعنی تقیه در اسلام نیست بعد از تو و هیچ
عذری نیست مر کسی را که کتمان حق کند و حال آنکه تو یاری کننده او باشی و چون در روز
غدیر خم این آیت نازل شد و رسول در اظهار آن تهاون میفرمود بجهت خوف اعادی امیر
المؤمنین فرمود که یا رسول الله یاد داری که مرا گفتی ما عذر من کتم الحق و الله ناصره و عاصمه پس
امروز عذری نباشد کسی را که کتمان حق نماید و حال آنکه خدا یاری دهنده اوست و نگهدارنده او
پس حضرت بطریقی که مذکور شد این آیه را بر مردمان خواند و ایشان هفتاد هزار مرد بودند که باطراف
و جوانب پیوسته با آنحضرت بودند برای تعلم مناسک حج و چون آنحضرت عرض ولایت امیر المؤمنین
کرد بعضی تصدیق کردند و بعضی در باطن منکر شدند و در ظاهر اظهار بشاشت میکردند و جمعی دیگر
بی تاب شده اظهار انکار کردند چنانکه حارث بن نعمان فهری که قصه او مذکور شد و در تفسیر اهل بیت
مذکور است که حق تعالی در شب معراج بطریق اجمال ولایت امیر المؤمنین به پیغمبر اخبار نمود و در روز
غدیر خم حکم فرمود که ازا بر وجه تفصیل اعلام امت فرمود و تاخیر بیان از وقت خطاب جایز نیست
و بدانکه روز غدیر خم هیجدهم ذی الحجه بوده ده سال از هجرت گذشته و رسول بعد از آن مدت دو ماه
و ده روز در دنیا بماند و بعد از آن بجوار ایزدی پیوست و این روز بسبب نصب امیر المؤمنین
بر ولایت و خلافت از مشاهیر ایام شد و حق تعالی عظمت و شرافت این روز را بهمه انبیای خود
نموده بود چنانکه از صادق علیه السلام مرویست که یوم الغدیر عید الله الاکبر و ما بعث الله
نبیا الا عرّف حرمته علیه و انه عید فی السماء و الارض یعنی روز غدیر عید خداست و از عید اکبر است
و حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاده مگر که او را حرمت این روز معلوم کرده و انبیای سابق اوصیای
خود را در این روز منصب ولایت و خلافت داده اند احمد بن ابی نصر روایت کرده که روزی بمجلس
امام رضا علیه السلام بودم و مجلس خاص بود و با خواص خود ذکر غدیر خم میفرمود بعضی از حضار
گفتند روز غدیر را عید دانیم فرمود حدیث کرد مرا پدرم و او از پدرانش که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که روز غدیر خم در آسمان مشهورتر است که در زمین و حق تعالی را در فردوس اعلا کوشکیست
خشتی از زر و خشتی از سیم و در آنجا صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از زمرد سبز
خاکش مشک و عنبر است و در آنجا چهار جوی است از آب و می و شیر و انگبین بر کنار آن جویها در
ختان است از انواع میوه ها بر آن درختان مرغانی اند که تنهای ایشان از لؤلؤ است و پرها از یاقوت

چون روز غدیر باشد اهل آسمان انجا حاضر آیند و تسبیح و تهلیل و استغفار کنند و بعد از آن
از درختان بر پرند و بدان جویها فرو روند و بیرون آمده خود را در آن مشک و عنبر بگردانند
و بر بالای سر فرشتگان پرند و بر ایشان نثار کنند چون آخر روز باشد منادی ندا کند ایشان را
که انصرفوا الی مراتبکم باز گردید و با جای خود روید که ایمن شدید از خطا و زلل تا
سال دیگر که این روز باشد برای کرامت محمد صلی الله پس امام رضا علیه السلام بمن نگاه کرد و فرمود
یا بن ابی نصر هر جا که باشی جهد کن که این روز در مشهد مقدس امیر المؤمنین حاضر شوی
اگر توانی چه خدای درین روز گناه شصت ساله را بیامرزد و چندان مؤمن و مؤمنه را درین
روز از غل و سلاسل جحیم آزاد کند که در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر آزاد میکند
و هر درهمی که درین روز صدقه کند ثواب آن برابر صد هزار درهم باشد که روزهای دیگر
تصدق کنند پس هر چه درین روز بمؤمنان تصدق کن و تا میتوانی درین روز مؤمنان را
شاد کردان و الله که اگر مردمان فضل این روز بدانند و اعمال او بجا آرند فرشتگان
هر روز ده بار ایشان را مصافحه کنند و قبل ازین گذشت که ثواب نماز این روز ده قیامت
هر قیامی صد هزار انبیا و صدیقین و شهدا اند و از بعضی علمای ثقات مرویست که مشاهیر الایام
عشرة یوم التقدیر و آن روزیست که حق تعالی فرمود الست بربکم و یوم الغدیر و ذلک قوله تعالی
فقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام و یوم التطهیر انما یرید الله لیذهب الآیه و یوم التکثیر و آن روز
بدر است که حق تعالی عدد مؤمنان را بمدد فرشتگان بسیار کردانید که یمددکم ربکم بخمسة آلاف
من الملائکة مسومین و یوم التخییر و روزیست که بنزول وحی خواندن سوره براءة بر کفره از
ابوبکر با میر المؤمنین منتقل شد که لا یؤدیها عنک الا انت او رجل منک و یوم التوقیر و آن روز
مباهله است که رسول امیر المؤمنین را موقر کردانید بانکه بحکم خدا نفس او را نفس خود خواند
که قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم الآیه و یوم التشهیر و آن روزی بود که امیر المؤمنین انگشتری
خود را در رکوع بسایل داد و حق تعالی این آیت فرستاد که انما ولیکم الله و رسوله و او را مشهور
گردانید و یوم التوفیر و آن روز مواخاتست که او را ببرادری خود اختصاص داد و او را
موفور کردانید و یوم النشور که روز قیامتست که کافران در آن روز گویند که یا لیتنی کنت
معهم و یا لیتنی کنت ترابا و یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا و یوم الغدیر که روز هیجدهم ذی
الحجة است و این روز از همه روزها افضلست و اشرف و اعظم چرا که تمامیه نعمت و اکمال آن

درین روز بوده الحمد لله علی اتمام نعم و اسباغ کرمه صلوات الله علی النبی و الولی و بدانکه
درین آیت بحثی متوجه است زیرا که بحسب ظاهر شرط و جزا متحد مینماید چه ظاهر معنی
ان لم تفعل ان لم تبلغ است و چون تقدیر کلام چنین شود که ان لم تبلغ رسالته فما بلغت رسا
لته و این اتحاد شرط و جزاست و جواب ازین سوال آنست که مراد از ان لم تفعل آنست
که اگر تو انی چیزی را از کل آنچه مامور شده اهمال کنی و نرسانی پس چنان باشد که هیچ چیز
از ان کل را نکرده باشی و برین تقدیر سوال مذکور مندفع گردد و نظیر این حال آنست
که شخصی که مکلفست بایمان آوردن بجمیع ما جاء به الرسول اگر ایمان آرد به بعضی ما جاء
به و ببعضی دیگر ایمان نیارد چنانست که به هیچ چیز از ان ما جاء به ایمان نیاورده و درین
آیت بحثی دیگر هست و آن اینست که حق تعالی درین آیت پیغمبر خود را وعدهٔ عصمت از ایذای
کفار نموده و قول او تعالی حقست و وعدهٔ او صدق و مع ذلک آن سید و سرور در حروب
احد انواع جفا و آزار از کفار قریش یافت چنانکه در کتب تواریخ و سیر مذکور و مسطورست
فاین العصمة الموعوده و جواب ازین اشکال آنست که این آیت متاخرست از واقعه احد
پس اشکال مضمحل باشد و سوال را مجال نماند از ابن عباس مرویست که جمعی یهود
نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا محمد تو بتوریة ایمان داری که کتاب خداست
و حقست فرمود آری آن کتاب خداست و صدق گفتند تو با ما متفق درین و ما با تو
متفق نیستیم در آنکه قرآن حق باشد و از نزدیک خدای آمده باشد پس تو ما را بر آنکه متفقیم
بازگذار آیت آمد که **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** بگو ای اهل کتاب **لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ** نیستید
شما بر چیزی معتد به که دین صحیح است **حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ**
تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل را یعنی انجیل را که درین هر دو کتاب حق تعالی
با شما را بان امر فرموده که آن ایمان آوردنست بمحمد صلی الله علیه و آله و یا مراد
اقامت اصول دینست و آنچه منسوخ نشده از فروع آن **وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ** و تا وقتی
که بپای دارید او امر و نواهی آنچه فرستاده شد بشما **مِنْ رَبِّكُمْ** از پروردگار شما یعنی
قرآن پس مراد باقامت ایمان آوردنست و اذعان نموده مر حکم خدا را چه کتب الهیه
با سرها آموزند بایمان آوردن بکسی که معجزهٔ تصدیق او نماید و ناطق شود بوجوب
او یا تصدیق باصول آن و عمل کردن براحکام فرعیهٔ غیر منسوخهٔ آن و تخصیص اهل کتاب

باین بجهت اقامت حجت برنیشان وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ وهرآینه زیاده میکند بسیاری از ایشان یعنی از یهود و ترسا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه منزل شده بتو از پروردگار تو یعنی استماع قرآن می افزاید ایشانرا طُغْيَانًا وَكُفْرًا سرکشی و ناگرویدن کی اسناد زیادهٔ طغیان و کفر بقرآن بر سبیل تجوز است وحقیقت فاعل کفر وطغیان ایشانند چه معنی مراد آنست که اهل کتاب نزد استماع قرآن طغیان را زیاده میکنند بجهت زیاده کردانیدن ایشان انکار کفر را بآن وتفصیل اینمعنی در ما سبق سمت تحریر یافته وچون حال اهل کتاب برین منوالست فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر کروه کافران بجهت زیادتی طغیان و کفر را چه ضرر آن لاحق بایشان میشود و از ایشان بغیر نمیرسد و سرایت نمیکند واهل ایمان که منقاد تواند از اینمعنی مبرّاند و ایمان ایشان خالص است از شوب اینمعنی پس غبار ملال و اندوه بخاطر خود راه مده حاصل که آیت برای تسلیهٔ حضرت رسالتست که دل در ایمان بسته بود وچون ایمان نیاوردند دلتنگ شد حق تعالی فرمود غمگین مشو که ایشان مستحق عقاب و عذابند بسبب فرط کفر وطغیان وضرر آن بتو ومؤمنان نخواهد رسید کما قال إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که انانکه ایمان اوردند بزبان وَالَّذِينَ هَادُوا و انانکه دین یهود کرفتند وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى وصابیان وترسایان نیز همچنین مَنْ آمَنَ هرکه ایمان آورد از ینها بدل صافی ونیت خالص بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز بازپسین وَعَمِلَ صَالِحًا و بکنند کار پسندیده فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ خوفی وترسی نیست برایشان از هجوم عقاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونیستند ایشان که اندوهکین شوند از فوت ثواب تفسیر این در سورهٔ البقره کذشته وقوله والصابئون مرفوعست بر ابتدائیه وخبر آن محذوفست ومقصود بآن تاخیر آنست از انچه در خبر آن آنست وتقدیر اینست که انّ الّذین آمنوا والّذین هادوا والنّصاری حکمهم کذا والصّابئون کذلک فانی وقیّادها الغریب واین در حکم جملهٔ معترضه است که دلالت میکند بر انکه چون صابیان باوجود ضلالت ومیل انها از همهٔ ادیان متاب میشوند اگر ایمان صحیح آرند وعمل صالح کنند پس غیر ایشان اولی باشند باین ومیتواند بود که قوله والنّصاری معطوف باشد بر الصّابئون وقوله من آمن خبر این هردو باشد بر محل آن واسم آن از خبر زیرا که معطوف باشد بران قبل از خبر پس خبر مبتدا باشد وهم خبران واین موجب اجتماع عاملین است بر

معمول واحد و نیز نمیتواند بود که معطوف باشد بر ضمیر در هادوا بجهت عدم تاکید و فصل بر
دیگر موجب این میشود که صابیان یهود باشند و گویند آن بمعنی نعم است و مابعد آن در موضع
رفع بابتدائیه و قوله من آمن الخ مرفوعست بابتدا و خبر آن قوله فلا خوف الخ و این جمله خبر آن است
و یا خبر مبتدا همچنانکه گذشت و راجع محذوفست ای من آمن منهم و یا منصوبست بر بدلیه از اسم
و از انجمله معطوفست از اسم آن پس در تفصیل کفر و عناد ایشان میفرماید که لَقَدْ اَخَذْنا
هر آینه ما فراگرفتیم بزبان انبیا مِیثاقَ بَنِی اِسْرائِیلَ پیمان بنی اسرائیل را در توحید
و ایمان آوردن بمحمد صلی الله علیه و آله اگرچه اخذ میثاق بر آبای ایشان بود اما چونکه ایشان
عارف بودند باین و بصحت این معترف بودند پس این حجت باشد بر ایشان وَاَرْسَلْنا
و فرستادیم اِلَیْهِمْ رُسُلاً بسوی ایشان پیغمبران اول ایشان موسی و آخر آن عیسی كُلَّما
جاءَهُمْ رَسُولٌ هرگاه آمد بدیشان رسولی بِما لا تَهْوی اَنْفُسُهُمْ با آنچه نخوا
ست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فَرِیقاً كَذَّبُوا گروهی را تکذیب
کردند چون عیسی و محمد صلی الله علیه و آله وَفَرِیقاً یَقْتُلُونَ و گروهی را میکشتند چون زکریا
و یحیی و شعیا علیهم السلام این معطوف و معطوف علیه جواب شرط است و این جمله صفت رسلاست
و راجع محذوفست ای رسولا منهم و این جمله مستانفه است دالست بر آن و ذکر یقتلون در موضع
قتلوا بنابر حکایتست از حال ماضیه بجهت استحضار آن و استقطاع قتل و تنبیه بر آنکه این از عادت
ایشان بوده در زمان ماضی و مستقبل و یا بجهت محافظت بر رؤس آیات وَحَسِبُوا و پنداشتند
این بنی اسرائیل اَلاّ تَكُونَ فِتْنَةٌ آنکه یافت نشود بلائی و محنتی یعنی عذابی ایشان را
بقتل و تکذیب انبیا فَعَمُوا پس کور شدند از دیدن حق و دلایل آن مانند کوری که راه بمقصد
نبرد وَصَمُّوا و کر شدند از استماع سخن راست چه بر عبادت عجل راسخ شدند و سخن
هرون را نشنیدند و همچنین گوش بر قول انبیای خود نکردند ثُمَّ تابَ اللّهُ عَلَیْهِمْ
پس توبه کردند حق تعالی توبه ایشان را قبول کرد ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا بعد از آن کور و کر شدند
كَثِیرٌ مِنْهُمْ بسیاری از فرزندان ایشان بانکار عیسی یا محمد صلی الله علیه و آله و گویند معنی
آنست که چون توبه کردند و حق تع عذاب را از ایشان برداشت و بعد از آن باز بکفر و طغیان
رجوع کردند و یا آنکه توبه کردند و حق تع توبه ایشان بپذیرفت و چون ایشان منقضی
شدند و قرونی دیگر پیدا شدند پیروی آبای خود نموده ایشان نیز کور و کر شدند یعنی

ازجز

هر چند حق تعم بوسیلهٔ انبیا عرض توبه میکردند برایشان قبول توبه نمیکردند و در ضلالت
وطغیان افزودند و بر هر تقدیر قول کثیر منهم بدل ضمیرست و یا فاعل و واو علامت جمع ما
ند اکلونی البراغیث یا خبر مبتدای محذوفست ای العمی والصم کثیر منهم وگویند که مبتدایست
وجمله که قبل از وست خبر اوست واین ضعیفست زیراکه تقدیم خبر در مثل این ممتنع است واللّه
بصیر و خدای بیناست بما یعملون بانچه میکنند ومناسب آن پاداش بایشان خواهد
رساند مورد آیت تهدید و وعیدست برای ایشان بعد از ان بیان حال نصاری میکند بقوله
لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیری قالوا گفتند ا
نّ اللّه هو المسیح ابن مریم بدرستی که خدای نیست مگر مسیح که پسر مریمست
وقال المسیح و گفت که یا بنی اسرائیل اعبدوا اللّه ای بنی اسرائیل بپر
ستید خدایرا ربی وربکم که پروردگار من وافریدگار شماست یعنی من بنده ام
مربوب ومخلوق مثل شما چه عبادت خالق ورب را شاید نه مخلوق ومربوب را بعد از ان
بر وجه تعلیل گفت که انه من یشرک باللّه بدرستی که هر که شرک آورد بخدا فقد
حرم اللّه علیه الجنة پس بتحقیق که خدا حرام کرد بهشت را یعنی منع دخول او کرد دران
همچنانکه منع محرم کرده بر بندگان چه بهشت دار موحدین است نه سرای کافرین وملحدین وماویه النار
وجای او دوزخ است چه آن معدست برای مشرکین وما للظالمین وستمکاران را
که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند من انصار هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب
ایشان وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیلست بر انکه ایشان ظالمند باشراک وعدول از حق
وراه صواب این کلام محتملست که از تتمهٔ کلام عیسی باشد و یا از کلام حق تعالی بجهت تنبیه
بر انکه ایشان قایل این قول شدند جهت تعظیم وتکریم عیسی وتقرب بخدای تعالی وحال
انکه خدای معادی ایشان بود باین گفتار ومخاصم ایشان دران پس کسی که غیر عیسی را
خدای خود گیرد از ذی روح وجمادات حال او چگونه باشد ونیز در بیان حال ترسایان میگوید
که لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه ان اللّه ثالث ثلثة
گفتند که اللّه یکی از سه آله است این حکایت از قول نسطوریه وملکائیه ایشانچه قایل بودند
باقانیم ثلثه یعنی میگفتند که الوهیت مشترکست میان خدا ومریم وعیسی وهر یک از ینها اله اند
واللّه یکی از ینهاست وقول اول از یعقوبیه است که اعتقاد دارند که اللّه نیست مگر عیسی بن مریم

چه معتقد ایشانست که او خدایان سه بودند اقنوم الاب و اقنوم الابن و روح القدس و
بعد از آن کشتند و آن مسیح است و شبهه نیست در آنکه اتحاد امریست باطل و محال چنانکه
دلایل عقلیه شاهد آنست حاصل که حق سبحانه میفرماید که نصاری گفتند که الله یکی از سه اله است
وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب که مستحق عبادتست إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت و مبدأ جمیع موجودات
ممکنه من مزیده برای استغراقست وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا و اگر باز نه ایستند این قوم
عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه
برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از ترسایان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی که الم او دایمی باشد
وضع مظهر در موضع مضمر که لیمسنهم است جهت تکریر شهادتست بر کفر ایشان و تنبیه
بر آنکه عذاب بر آنکسی است که بر کفر خود دایم و ثابت باشند و از آن منقلع نشود و لهذا
در عقب آن میفرماید که أَفَلَا يَتُوبُونَ آیا رجوع نمیکنند إِلَى اللَّهِ بطاعت خدا که
آن انتهاست از عقاید باطله و اقوال زایغه وَيَسْتَغْفِرُونَهُ و آمرزش نمیخواهند
از و باعتقاد توحید و تنزیه از اتحاد و حلول بعد از تقریر توحید و تهدید بر اشراک
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگارست مر تایبانرا رَحِيمٌ مهربان بر مستغفران و
در استفهام تعجب است از اصرار ایشان و متضمن انکار و لهذا از فرا نقل کرده اند
که مراد ازین امرست بتوبه و امر بلفظ استفهام در کلام بسیار واقع شده کقوله فهل انتم منتهون
و استعمال توبه با الی جهت آنست که بمعنی رجوع است بطاعت خدا و فرق میان توبه و استغفار
آنست که استغفار طلب مغفرتست بدعا یا توبه یا غیر آن از طاعت و توبه ندامت بر معصیت
یا عزم بر آنکه بمثل آن عود کند و استغفار با وجود اصرار بر قبیح صحیح نیست و درین آیت
تحریصست بر توبه و حث بر استغفار و چون حق تعالی ذکر مقالات باطله نصاری کرد در
عقب آن رد قول ایشان کرده بر طریق احتجاج بر ایشان فرمود که مَا الْمَسِيحُ ابْنُ
مَرْيَمَ نیست مسیح که پسر مریمست یعنی عیسی که ایشان او را خدا میگویند إِلَّا رَسُولٌ
مگر فرستاده از خدای قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستی که گذشته اند پیش از و
فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانکه ایشانرا عطا کرده است پس اگر مرده
بدم عیسی زنده میشد عصای موسی نیز در دست موسی اژدهای زنده میگشت و آن عجب

تر ست واگر او بی پدر مخلوق شده آدم نیز بی پدر و بی مادر موجود گشته و آن غریب ترست
پس معجزات انبیا ایشانرا از عبودیت بیرون نمیبرد و در الوهیت داخل نمیسازد وَأُمُّهُ
صِدِّيقَةٌ و مادر او یعنی مریم کثیر الصدق بود و مقیم بران وملازم آن که دالست بر
عظم منزلت او و یا تصدیق انبیا و آیات ربانی میکرد کما قال وصدقت بکلمات ربها و
کتبه كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ بودند پسر و مادر که میخوردند طعام را و مانند سایر
حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود این نوع احتیاج چگونه صفت ربوبیت را
بر ایشان اطلاق توان کرد و گویند این کنایتست از غذائی حاجت زیرا که هر که طعام خورد
البته حدث کند و شخصی چنین چگونه رتبه الوهیت داشته باشد که حق تعالی اول تبیین
اقصای کمال عیسی و مریم نموده و فرموده که این کمال موجب الوهیت ایشان نمیشود زیرا
که بسیاری از مردمان شریک ایشانند در مثل این کمال و بعد از آن تنبیه فرموده
بر نقص ایشان و تذکر انچه منافی ربوبیت است و مقتضی آنست از عداد مرکبات کاینه
فاسده اند و بعد از آن تعجب فرموده از کسی که دعوی ربوبیت آنها میکنند با وجود
امثال این ادله ظاهره و گفته که انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ
بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثُمَّ انْظُرْ پس بنگر در حال ایشان که أَنَّى
يُؤْفَكُونَ چگونه برگردیده میشوند از دریافتن حق و تامل کردن در آن ثم از برای
تفاوت ما بین التعجبین است یعنی بیان کردن ما آیات مذکوره را و اعراض ایشان
از آن اعجب و اغرب چیزهاست و در مجمع گفته که نظر اول بفعل جمیل او سبحانه است در نصب
آیات و ازاله علل و نظر ثانی با فعال قبیحه ایشان و ترک تدبر ایشان در آیات او سبحانه بعد
از آن در احتجاج افزوده میفرماید که قُلْ بگو ای محمد ترسایانرا بر سبیل انکار که أَتَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ میپرستید بدون خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ امرا که بذات
خود مالک نیست برای شما ضَرًّا وَلَا نَفْعًا نه زیان و نه سود را یعنی عیسی علیه السلام
تصرف آن نداشت که بخودی خود ضرری و نفعی از بلاء و عناد و صحت و غنا بشما رساند
بلکه آن بتملیک و تمکین چیزی بوده باشد که حق تعالی به بنده میرساند از مصایب و صحت و
سحت پس چگونه رتبه الوهیت داشته باشد و ذکر ما در موضع من باعتبار انجیزیت که
عیسی بران بود در ذات خود در عجز او از ضرر و نفع بنفسه بجهت طریقه نفی قدرت از و را سا

و تنبیه برانکه او ازین جنس بود و هر که او این نوع حقیقت باشد که قابل مجانست و مشارکت
پس هر آینه دور خواهد بود از رتبهٔ الوهیت پس عبادت انکه نفعی و ضرری ازو نیاید جاری
مجرای عبادت اصنام و جمادات و قبح عبادت آنها بضرورت عقل معلوم است و تقدیم
بجهت آنست که تحرّز از ان اهمست از تحرّی نفع وَاللَّهُ و خدائی که معبود بحقست
هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوانده اقوال باطل را الْعَلِيمُ دانا بعقاید فاسدهٔ شما
پس شما بر وفق آن جزا و سزا خواهد داد بعد از ان اهل کتاب را نفی میکند از غلو که
جانب افراط و تفریط است و میفرماید قُلْ بگو ای محمد يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود
و نصاری لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود غَيْرَ الْحَقِّ غلوی نا
و او باطل مراد مبالغهٔ یهودست در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او یعنی ای
یهود در وضع عیسی سعی مکنید بحیثیتی که نسبت امر قبیح و شنیع باو دهید و ای
نصاری در رفع او کوشش میکنید بر وجهی که دعوی الوهیت او کنید و گویند خطاب
بنصاریست خاصّة وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید أَهْوَاءَ قَوْمٍ هواها و ارزوها
گروهی از اسلاف در رؤسای خود که بجهل قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ گمراه شدند پیش
ازین در شریعت خود یعنی قبل از بعثت خاتم الانبیا صلوات الله علیه و آله وَأَضَلُّوا
كَثِيرًا و گمراه ساختند بسیاری را از روی عناد و بدع و ضلال را در میان ایشان
انداختند وَضَلُّوا و ثابت شدند بر ضلالت و گمراهی خود عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ
از راه راست و طریق اقتصاد که آن اسلامست بعد از مبعث پیغمبر صلّی الله علیه و آله
چه تکذیب او کردند و بر و یاغی شدند و گویند ضلال اوّل اشارتست از ضلالت ایشان
از مقتضای عقل و ثانی اشارتست بضلالت ایشان از انچه در شرع حضرت رسالت آمده
و باضلال اوّل انحرافست از جادهٔ شریعت نبوی و دوم از جنت و لعنت را بی لُعِنَ
الَّذِينَ كَفَرُوا لعنت کرده شدند آنانکه کافر شدند مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
از فرزندان یعقوب یعنی جهودان عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ بر زبان داود علیه
السّلام که اهل ایله را که از حکم سبت تعدّی کردند نفرین کرد از باو علیه السّلام مرو
یست که اصحاب ایله را چون عدوان نمودند و دو شنبه در باب ماهی گرفتن داود
علیه السّلام بر ایشان دعا کرد که اللّهم البس اهل الایله اللعنة مثل الرّداء علی المنکبین و مثل

المنطمس علی الحق بن چون این دعا شود ملعون گشتند در زبور که بزبان داود خوانده میشد
وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و بزبان عیسی نیز که اصحاب مایده را لعن کرد و خنازیر گشتند
وایشان پنج هزار مرد بودند و یا ملعون در انجیل که بر لسان عیسی جاری میگشت ذَلِكَ این لعن
شنیع که مقتضی مسخ ایشان شد بِمَا عَصَوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَكَانُوا
يَعْتَدُونَ و بودند که از حد درمیگذشتند از آنچه حق تعالی بر ایشان حرام کرده بود و از
زجاج مرویست که داود و عیسی امت خود را اعلام کردند ببعثت حضرت خاتمیه و نبوت
او و بعد از آن لعن کردند کسانی را که باو نگروند و پیروی او نکنند و قول اول اصح
واشهرست حاصل که حق تعالی چون دانست بعلم ازلی که کفار بر صفت کفر خواهند بود
تا بمیرند لعن داود و عیسی را علامت یاس ایشان کرد از ایمان آوردن و نشانه
اقامت ایشان بر کفر چه دعای پیغمبران بر ایشان بعقوبت بود و دعوت انبیا مستجابست
پس معلوم شد که آنها که بهدف تیر لعن گرفتار شدند بر صفت کفر مردند و نیز ذکر لعن بزبان
داود و عیسی بجهت ازاله ابهام است بانکه بنی اسرائیل چونکه از انبیا متولد شده اند پس مستحق عقوبت
نباشند و حق تعالی باز نمود که عصیان و طغیان موجب عقوبت است و اگرچه فاعل آن از پیغمبر
متولد شده باشد و از اینجاست که در حدیث قدسی وارد شده که خلقت الجنة لمن اطاعنی
ولو کان عبدا حبشیا و خلقت النار لمن عصانی سیدا قرشیا و تخصیص داود و عیسی بذکر ولوکان
بجهت آنست که بعد از موسی از ایشان معروفتر پیغمبری نبوده و ذکر سلیمان بجهت آن نبود
که او تابع پدر خود بود و بر او شریعتی مجدد نبود و ما در بما عصوا مصدریه است یعنی
سبب ملعون شدن بنی اسرائیل بزبان عیسی و داود عصیان و اعتدای ایشان بود
از محرمات كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ بودند که نهی نمیکردند یعنی از ایشان نهی را عَنْ
مُنكَرٍ فَعَلُوهُ از معاودت عملی زشت که میکردند و یا از مثل آن منکری که اقدام بان مینمودند
و یا از منکری که اراده میکردند که از آن بفعل آرند و متهیی میشدند برای آن و باز از منکری
که منتهی و منزجر نمیشدند از آن ماخوذ از قول عرب که تناهی عن الامر وانتهی عن الامر
وانتهی عنه اذا امتنع لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بخدای که بد چیزیست که ایشان
میکردند این تعجیب است از فعل قبیح ایشان مؤکد بقسم و درین تهدید عظیم است آنها را
که نهی منکر نمایند از ابن عباس مرویست که بنی اسرائیل سه فرقه بودند فرقه در سبت

اعتدا نمودند و فرقهٔ ایشان را از آن نهی کردند ولیکن ترک مجالست و مواکلت با ایشان نکردند و
فرقهٔ چون دیدند که ایشان اعتدا کردند از ایشان مفارقت کردند و ترک مجالست و مواکلت را
شعار خود ساختند فرقهٔ اولی بسبب اعتدا و ثانیه بجهت اختلاط ملعون شدند و لهذا حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که لتأمرن بالمعروف ولتنهون عن المنکر ولتأخذن علی
السفیه ولتأطرنه علی الحق اطرا او لیضربن الله قلوب بعضهم علی بعض ویلعنکم کما لعنهم یعنی باید
که امر بمعروف کنید و نهی از منکر و دست سفیه را بگیرید و او را بر حق دارید و اگر نه حق سبحانه
دلهای بعضی از شما را بر بعضی زند و لعن کند شما را همچنانکه لعن کرد اهل کتاب را و بدانکه نزد بعضی مراد
بمنکر در آیت مذکوره صید کردن ماهی بود در روز شنبه چنانکه گذشت و نزد بعضی دیگر اخذ
رشوت بود در احکام و گویند اکل ربا بود و نزد جمعی دیگر اکل اثمان شحوم چه اکل شحوم بر ایشان
حرام بود ایشان آنرا میفروختند و بهای آنرا اخذ میکردند و آنرا در انفاق ماکول خود صرف میکردند
و از غایت جهل نمیدانستند که چیزی که حرام باشد بهای آن نیز حرام خواهد بود و اولی حمل آیت
بر عموم خود تا شامل جمیع محرمات باشد و نیز از احوال کتاب خبر میدهد که **تَرَىٰ** می بینی
ای محمد **كَثِيرًا مِنْهُمْ** بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد و بغض با تو و
مسلمانان **يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا** دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که
بعد از غزوه بدر کبری بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریض کرد **لَبِئْسَ**
مَا قَدَّمَتْ هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است برای ایشان **أَنْفُسُهُمْ** نفسهای
ایشان تا روز قیامت بآن رد کرده شوند **أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** مخصوص بذمست
از قبیل بئس الرجل زید یعنی بد چیزیست آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان و
آن اینست که خشم گرفت خدا بر ایشان یعنی موجب آن شد که حق تعالی بر ایشان غضب کرد
وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ و ایشان در عذاب خالدان باشند و میتواند بود که
ان سخط الله تا آخر علت ذم باشد و مخصوص بذم محذوف ای لبئس شیئا ذلک بانهم
کسبهم السخط والخلود از ابو جعفر علیه السلام مرویست که مراد از یتولون الذین کفروا آنست
که یتولون الملوک الجبارین ویؤمنون لهم اهواءهم دوستی میکنند با ملوک و جبابره و اهواء باطله
ایشان را تصدیق میکنند لیصیبوا دنیاهم تا برسند ببعضی از دنیای ایشان تا از حطام دنیوی
محظوظ شوند و درین توبیخست مر ابنای روزگار را و تنبیه بر بدی افعال و خبث اعمال

ایشان و ابن عباس و مجاهد و حسن برآنند که این آیت در شأن منافقانست از یهود و ضمیر
در منهم راجع بایشانست وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ و اگر باشند منافقان که ایمان آرند
از روی حقیقت بِاللّٰهِ وَالنَّبِيِّ بخدا و بپیغمبر وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ و بآنچه فرو فرستاده
است به پیغمبر یعنی قرآن مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ هر آینه فرانگیرند مشرکان را بدوستی
مراد آنست که اگر ایشان بمحمد و قرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی اکثر برآنند
که معنی آنست که اگر یهود ایمان میداشتند بخدا و توریة با مشرکان دوستی نمیکردند چه
فرمان خدا و موسی و حکم توریة آنست که با کفار دوستی نکنند وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا و لیکن
بسیاری مِنْهُمْ از یهود یا منافقان فَاسِقُونَ خارجند از دایرهٔ ایمان و یا متمردند
در نفاق خود وصف ایشان بفسق با آنکه ابلغ است در باب ذم بجهت آنست که تا مفید این معنی
باشد که ایشان خارجند از امر خدا و این معنی در وصف ایشان بکفر ظاهر نمیشود و یا بجهت
آنکه فاسق در کفر متمرد است پس معنی چنین باشد که انهم فاسقون کفرهم خارجون الی التمرد
فیه پس از شدت خصومت و عداوت یهود نسبت باهل اسلام خبر میدهد که لَتَجِدَنَّ
أَشَدَّ النَّاسِ هر آینه یابی سخت‌ترین مردمان را عَدَاوَةً از روی دشمنی لِلَّذِينَ
آمَنُوا بآنکه گرویده‌اند الْيَهُودَ جهودان را وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و آنان را که شرک
آورده‌اند یعنی جهودان و مشرکان بدترین دشمنانند مر مؤمنان را و بدین سبب در مخالفت
اهل اسلام موافقت دارند و سبب عداوت ایشان با مؤمنان شدت شکیمه و تضاعف کفر
ایشانست و انهماک ایشان در اتباع هوی و رکون ایشان بتقلید و بعد ایشان از تحقیق
و تمرد ایشان بر تکذیب انبیا و معاداة نمودن با ایشان ابوهریره از رسول صلی الله علیه
و آله روایت کرده که هیچ دو جهود نباشند مگر که قصد کشتن او کنند و مشرکان نیز چنین کنند
وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ و هر آینه یابی نزدیکترین مردمان مَوَدَّةً لِلَّذِينَ
آمَنُوا از روی دوستی مر آنکسانی را که گرویده‌اند الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ
آنانرا که میگویند ما ترسایانیم بجهت لین در رقت قلوب ایشان و قلت حرص ایشان بر
دنیا و کثرت اهتمام ایشان بعلم و عمل برخلاف یهودان و مشرکان و بدین سبب با اهل شرک
و استظهار نمیجویند و الیه اشار بقوله ذَٰلِكَ یعنی آن قرب مودت بِأَنَّ مِنْهُمْ
بسبب آنست که بعضی از ایشان قِسِّيسِينَ دانایان داست گویند وَرُهْبَانًا و عابدان

صومعه نشین وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و بسبب انکه کردن کشی میکشند از قبول در
حین استماع و فهمیدن آن و یا متواضعند و تکبر نمیکنند مانند یهود و درین دلیلست
بر انکه تواضع و اقبال بر علم و عمل و اعراض از شهوات محمودست و اگرچه در کافر باشد علما
گفته اند که مراد ازانها اقرب مایه مؤمنان داشته اند نجاشی بود و اصحاب او چه از نصاری
جمعی هستند که از قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما
نصاری حبشه که از قرآن از جعفر بن ابی طالب استماع کردند بمسلمانی مایل شدند و اکثر
ایشان ایمان آوردند و نزد بعضی آنست که چون جعفر علیه السلام از دیار حبشه مراجعت
نمود نجاشی هفتاد تن را از علمای خود بخدمت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرستاد
چون باستانهٔ عالیهٔ حضرت پناهی رسیدند انحضرت سورهٔ یس را بر ایشان خواند بسیار بگریستند
و احکام اسلام را قبول کردند و باکید مکر گفتند که قرآن مشابهت تمام دارد بانچه بعیسی علیه السلام
نازل شده و مقصود از قایلان انا نصاری ایشانند و قبل ازین گذشت که در بدایت اسلام
که رسول صلی الله علیه و آله در مکه بود مشرکان ایذای مسلمانان میکردند و ایشانرا عذاب
میکردند تا از اسلام برگردند و حضرت را ابو طالب که عمش بود حمایت کرده نمیگذاشت
که اهل کفر و شرک آزاری باو رسانند چون کار بر اهل اسلام تنگ شد حضرت ایشانرا گفت
که بحبشه هجرت کنید که پادشاه حبشه پادشاه عادلست و ظلم و ستم از و دورست و نام
پادشاه اصحم بود و نجاشی لقب او بود یعنی عطا چه او مردی کریم النفس و سخی بود
و این نام پادشاه حبشه است چنانکه قیصر که نام ملوک رومست القصه یازده مرد با چهار
زن که آنها عثمان بن عفان و زن او رقیه و عبد الله بن مسعود و عبد الرحمن بن عوف
و عامر بن ربیعه و زن او لیلی بنت ابی حثمه و ابو حذیفه و زن او سهله بنت سهل بن عمرو
مصعب بن عمیر و ابو سلمه بن عبد الاسد و زن او ام سلمه بنت ابی امیه و عثمان بن
مظعون و حاطب بن عمرو و سهیل بیضا با چهار زن بودند که کشتی را بنیم دینار کرفته بحبشه
مهاجرت کردند و این در ماه رجب بود در سال پنجم از بعثت و این را هجرت اولی
گویند و بعد ازان جعفر بن ابی طالب نیز متوجه آن صوب شد و از عقب او گروه متوجه
میرفتند تا هشتاد و دو کس بحبشه رفتند سوای زنان و کودکان چون قریش ازین
خبر یافتند عمرو بن العاص را با صاحب او عمارة بن ولید بعضی از هدایا داده نزد نجاشی

فرستادند و عماره حسن الوجه بود عمرو عاص زن خود را نیز همراه داشت چون در کشتی نشستند
بشرب خمر مشغول شدند عماره بعمرو گفت زن خود را بگو که مرا تقبیل کند عمرو امتناع کرد
چون مست شد عماره او را در آب انداخت عمرو خود را بسباحت بصدر کشتی رسانید و از
آب بیرون آمد و بجهت این عداوت در میان ایشان پیدا شد و چون نزد نجاشی آمدند
عمرو گفت ای ملک گروهی مخالفت کردند در دین ما و آلههٔ ما را دشنام داده اند و ملتجی بتو
شده اند ایشان را بما ده نجاشی کسی را بطلب جعفر فرستاد چون حاضر شد جعفر گفت ای ملک از
عمرو بپرس که ما عبید ایشانیم عمرو گفت نه بلکه احرارند گفت از ایشان سوال کن که در ذمت ما
قرضی دارند تا مطالبهٔ آن کنند عمرو گفت نه ما را بر شما هیچ دینی نیست جعفر گفت پس چه میخواهید
از ما با آنکه ترک بلاد شما کرده ایم ما را بحال خود بگذارید بعد از آن گفت ای ملک حق تعالی
پیغمبری و کتابی فرستاده و ما را بخلع انداد و ترک استقسام بازلام امر کرده و بنماز و روزه
و عدل و احسان و ایتاء ذی القربی فرموده و از فحشا و منکر نهی کرده نجاشی گفت بهذا بعث عیسی
عیسی نیز باین مبعوث شده بعد از آن گفت ای جعفر هل تحفظ مما انزل الله علی نبیک شیئا
آنچه بر پیغمبر شما نازل شده چیزی یاد داری جعفر گفت آری پس سورهٔ مریم را برخواند چون
بآیت و هزی الیک بجذع النخلة رسید نجاشی گفت هذا والله هو الحق والله که این حقست
عمرو گفت جعفر مخالف ماست او را بما ده کن نجاشی دست را بر روی عمرو زد و گفت ساکت شو
و اگر او را بقول قبیح یاد کنی ترا عقوبت کنم پس هر چند التماس کرد و درین باب جد و جهد
کرد نجاشی قبول نکرد و گوش بسخن او نکرد وی مایوس شده بازگشت و مسلمانان آنجا
توطن نمودند تا آنکه رسول صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه هجرت نمود و اسلام قوت گرفت
و مسلمانان استیلا یافتند ششم از مبعث رسول صلی الله علیه و آله نامه نوشت بنجاشی تا
نجاشی ام حبیبه بنت سفیان را برای او بنکاح در آورد و ابوسفیان در آن سال فوت شده بود
و در آن نامه درج کرد که مسلمانان را بمدینه فرستد نجاشی چون نامه را مطالعه کرد اطاعت
نموده کنیزک خود را که ابرهه نام داشت نزد ام حبیبه فرستاد و او را بدین معنی اخبار کرد ام
حبیبه عقدی داشت بمژده بکنیزک داد و گفت برو و بگو که وکیلی از جانب آنحضرت بفرستد تا
من نیز وکیلی تعیین کنم نجاشی خالد بن سعید را فرستاد تا خطبه خوانده او را بمبلغ چهارصد دینار
بنکاح پیغمبر صلی الله علیه و آله در آورد و نجاشی مبلغ مذکور را بکنیزک داده نزد ام حبیبه فرستاد

ام حبیبه پنجاه دینار از آن بکنیز داد کنیز گفت که امر نجاشی آنست که من هیچ از تو نستانم و
اینکه نیز گرفته ام رد کنم و من کنیز خاصهٔ ملکم بمحمد ایمان آورده ام و بانچه فرود آمده تصدیق
کرده ام چون باو رسی تحیت من باو رسانی گفت منت دارم پس انچه گرفته بود رد کرد و نجاشی
زنان خود را فرمود تا ام حبیبه را تهنیت کردند و از برای او هدیها آوردند پس کشتی تهیه
نمود و او را با جعفر و سایر مسلمانان در آن کشتی نشانده روانهٔ مدینه کرد و در آن وقت رسول صلی الله
علیه وآله بغزات خیبر رفته بود و چنان اتفاق افتاد که در وقتی که جعفر بمدینه رسید امیر المؤمنین
علیه السلام فتح خیبر کرده بود چون بشارت قدوم جعفر و فتح خیبر برسول رسید فرمود فرحتان
لا ادری بایهما اسر بفتح خیبر ام بقدوم جعفر یعنی دو فرحند نمیدانم که بکدام یکی ازین دو
مسرور شوم بآمدن جعفر یا بگشودن قلعهٔ خیبر و از مقاتل و کلبی روایتست که کسانی که قایل انا
نصاری بودند چهل کس بودند سی و دو از حبشه و هشت کس از اهل شام و نزد عطا هشتاد
بودند چهل از اهل نجران از بنی الحرث بن کعب و سی و دو از حبشه و هشت رومی از اهل شام و
مرویست که بعد از آمدن جعفر با اصحاب بمدینه نجاشی نامه نوشت و پسر خود ارها را
با شصت مرد از حبشه بمدینه فرستاد و در نامه درج کرد که من بخدا و تو که محمدی ایمان آ
ورده ام و انچه بر تو منزل گشته تصدیق کرده ام پسر خود را با جماعتی زهاد بخدمت
تو فرستادم اگر اجازت فرمائی بخدمت تو آیم و انچه امر نمائی بدان امتثال کنم و من
بدست پسر عمت بیعت کرده ام پس آن گروه در کشتی نشستند اتفاقا کشتی که پسر نجاشی
بود غرق شد و آن جماعت نماندند با گروه دیگر منضم شدند و آنها هفتاد مرد بودند شصت
و دو از حبشه و باقی از اهل شام نزد رسول آمدند و از جملهٔ ایشان بحیرای راهب بود و ابرهه
و ادریس و اشرف رسول صلی الله علیه وآله سورهٔ یس را بر ایشان خواند چنانکه گذشت
ایشان بگریستند و گفتند چه نیک مانند است این حدیث بانچه حق تعالی بعیسی فرستاد پس حق تعالی
در حق ایشان این آیت مذکوره فرستاد و مدح ایشان فرمود الجزو السابع من الاجزاء
الثلثین بعد از آن از رقت قلوب و شدت خشیت و مسارعت نصاری بقبول حق
خبر میدهد که وَإِذَا سَمِعُوا عطف است بر لا یستکبرون یعنی چون میشنوند این علما و
عباد از سید مختار صلی الله علیه وآله یا از جعفر طیار مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ انچه
فرو فرستاده شده است برسول تَرَى أَعْيُنَهُمْ می بینی چشمهای ایشانرا که از

عاره

غایت رقت قلوب ایشان تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ میریزند اشک را مِمَّا عَرَفُوا مِنَ
الْحَقِّ از آنچه شناختند سخن راست من اول از برای ابتداست و ثانی برای تبعیض چه
آن بعضی از حق بود یعنی آنچه سبب بکای ایشان باشد معرفت ایشان بود ببعضی از حق پس
حال ایشان چگونه باشد چون عارف شوند بهمهٔ آن و بدانکه فیض بمعنی انصباب از امتلاست وضع
آن در موضع امتلا بجهت مبالغه است و یا آنکه معنی آنست که اعین ایشان از فرط بکا امتنا بایست که گوئیا
بانفسها فایض میشوند یَقُولُونَ میگویند از روی نیاز رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما
ایمان آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر علیه السلام فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ پس بنویس
ما را از جملهٔ کسانی که ادای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و بنبوت محمد صلی الله علیه وآله ما را
داخل امت گردان که گواهان انبیا و امم ایشانند در روز قیامت در خبرست که یهود در قفا جعفر را
سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید مدتهاست که ما را دعوت میکند قبول نمیکنیم پس اهل حبشه
نجاشی را گفتند که ایمان آوردی بکسی که او را ندیده حق تعالی میفرماید که ایشان در جواب گفتند که وَمَا
لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وچیست ما را که ایمان نیاریم بخدا وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ و بانچه آمد بما
از حق یعنی کتاب و پیغمبر وَنَطْمَعُ أَنْ یُدْخِلَنَا رَبُّنَا و حال آنکه در آرد پروردگار ما را
در بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِینَ با گروه صالحان که حضرت رسالت اند استفهام
برای انکارست و استبعاد مر انتفای ایمان را با قیام داعی که آن طمع است در انخراط با
صلحا و دخول در مداخل آنها و قوله لا نؤمن حالست از ضمیر و عامل الجاریست که لام متضمن است از معنی
فعل ای ای شیء حصل لنا غیر مؤمنین بالله ای بوحدانیته و گویند مراد بقوله لا نؤمن بالله
وما جاءنا ایمانست برسول و کتاب خدا چه ایمان باین دو حقیقة ایمانست باو سبحانه و ذکر الله
بجهت توطیه و تعظیمست و نطمع عطفست بر نؤمن یا خبر مبتدای محذوفست و واو از
برای حال ای و نحن نطمع در انحال اولیست و یا نؤمن است القصه چون ایشان از روی خلوص
اعتقاد این دعا کردند فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ پس جزا داد خدای ایشان را بِمَا قَالُوا بآنچه گفتند از
روی اخلاص جَنَّاتٍ تَجْرِی بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان
یا منازل آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که از روی جلال جاوید باشند وَذَلِکَ
جَزَاءُ الْمُحْسِنِینَ و اینست پاداش نیکوکاران در قول و فعل عروة بن زبیر گوید که
بعضی از علمای ترسایان تغییر و تبدیل کردند و آنها چهار کس بودند و آنکه از ایشان بر حق

بایستاد قسیسین است بمعنی شر حدیث و رهبان جمع راهب چون راکب و رکبان و
اشتقاق آن از رهبت است بمعنی خشیت و بعد از بیان مدح وعد مؤمنان از اهل
کتاب در وعید کفار ایشان میگوید که والذین کفروا و آنانکه کافر شدند وکذبوا
بآیاتنا و بدروغ داشتند آیتهای مارا اولئک اصحاب الجحیم آن گروه یاران دوزخ
اند عطف تکذیب آیات بر کفر با آنکه تکذیب نوعی از کفر است و مندرج در تحت آن بجهت
آنست که مقصود بیان مکذبا و تذکیر ایشان در معرض مصدقان آیاتست بجهت جمع میان تر
غیب و ترهیب و بدانکه کذب شروط نیست بر آنکه فاعل آن عالم باشد بآن بلکه اگر معتقد
کذب شی باشد او را مکذب میتوان گفت واگرچه علم بکذب آن نداشته باشد وجه استحقاق ذم
بسبب آن از حیثیت آنست که فاعل آن تقصیر کرده است در تحصیل علم بصدق آن و در اکثر تفاسیر
آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله برای صحابه وصف قیامت میکردند
و از اهوال آن روز شمه باز مینمودند ده تن از اصحاب که امیر المؤمنین علیه السلام وابن
مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان و سالم مولی ابی حذیفه و عبدالله بن عمر و عثمان و ابوبکر
بودند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده اتفاق کردند بر اینکه بقیة العمر روز بصیام
و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگر
دند و ترک دنیا کرده گلیم و پوست پوشیده گرد عالم برایند بعضی از ایشان قصد کردند
که قطع مذاکیر خود کنند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت صلی الله
علیه وآله رسیده بخانه عثمان بن مظعون آمد هیچکس را در انخانه ندید زن او را ام حکیمه
بنت ابی امیه عطاره که نام او خولی بود گفت آنچه در حق شوهرت و اصحاب او میگویند راست
خولی چونکه نمیخواست که دروغ به پیغمبر گوید و کشف حال شوهر کند گفت یا رسول الله ان
کان اخبرک عثمان فقد صدقک اگر عثمان ترا بدان خبر دهد راست خواهد بود پس حضرت
از انجا بیرون آمد خولی او را ازین معنی اخبار کرد عثمان با همه یاران خود متوجه حضرت وچون عثمان باز آید
رسالت شد آنحضرت گفت آنچه از شما نقل میکنند راست گفتند بلی یا رسول الله ما
خبر خیر نمیخواستیم فرمود من مامور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را
بر شما حقیست پس روزه دارید و افطار کنید و در شب بتهجد قیام نمائید و بخسبید که
من تهجد میگذارم و خواب میکنم و گوشت و چربی میخورم و بزنان خلوت میکنم اینست سنت و طریقه

من

من فمن رغب عن سنتی فلیس منی هر که از سنت من رغبت بگرداند از من نباشد بعد از آن همه مردمان را جمع کرد و فرمود ما بال اقوام حرموا النساء والطعام والطیب والنوم شهوات الدنیا چه میشود گروهی را که زنان و طعامها و طیبها و خواب و سایر لذات مباح را بر خود حرام کرده اند اما انی لست امرکم ان تکونوا قسیسین و رهبانا فانه لیس فی دینی ترک اللحم والنساء ولا اتخاذ الصوامع بدانید که من شما را نمیفرمایم که مانند احبار و زهاد و ترسایان باشید چه در دین من ترک گوشت و تحریم زنان نیست و نه آنکه صومعها فراگیرید و در آن بنشینید و با کسی اختلاط نکنید وان سیاحة امتی الصوم و رهبانیتهم الجهاد اعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وحجوا واعتمروا واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة وصوموا شهر رمضان بدرستی که سیاحت امت من روزه است و رهبانیة ایشان بجهاد است خدای را بپرستید و با و شرک میارید و حج و عمره کنید و نماز بپای دارید و زکوة بدهید و روزه ماه رمضان بدارید واستقیموا یستقیم لکم فانما هلک من کان قبلکم بالتشدید شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم فاولئک بقایاهم فی الدرجات والصوامع مستقیم شوید برای خود پس بدرستی که آنانکه پیش از شما بودند بجهت آنکه تشدید و سخت گیری کردند بر خود هلاک شدند و بر خود سخت گرفتند خدای سخت گرفت و آنانکه در صومعها و دیرها مانده اند بقایای ایشان اند بعد از آن حق تعالی این آیت را نازل ساخت که یا ایها الذین امنوا ای گروه مؤمنان لا تحرموا حرام مکنید بر خود طیبات ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال کرده و بعد از امر به فرض تو بیط که آن کسر نفس است و ترک شهوات نهی میفرماید از افراط درین و اعتدا از حدود الله بتحلیل حرام او بقوله و لا تعتدوا و تجاوز مکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخته شما او را حرام کردانید بر خود پس آیه نافی باشد از تحریم ما احل الله و تحلیل ما حرم الله و داعی باقتصاد بینهما ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد آنانرا که از حد و در گذرند از ابن عباس روایتست که مردی نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله من دی شب پاره گوشت خوردم در میان شب مرا انتشار در نجم میداشت و بجهت این گوشت را بر خود حرام کردم حق تعالی آیت فرستاد و او را از آن منع فرمود و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که آیت نازل شده در حق امیر المؤمنین و بلال و عثمان بن مظعون اما امیر المؤمنین علیه السلام سوگند خورد که هرگز در شب خواب نکند الا ماشاء الله و بلال قسم یاد کرد که در هیچ روزی روزه نگشاید و عثمان بن مظعون سوگند خورد که با هیچ زنی مباشرت نکند و در کنز آورده که

ایت دلالت بر چند چیز میکند یکی آنکه جایز نیست تحریم ما احل الله من الطیبات و اباحهٔ
ما حرم الله من الخبائث دوم آنکه ترهب و تقشف که از سنن این شریعت نیست
بلکه از سنن آن تناول طیبات و مستلذات محلله است سیوم آنکه منعقد نمیشود عهد و
یمین بر ترک مندوبات و نه بر ترک مباحی که فعل آن اولی از ترک باشد و حق تعالی بعد از نهی از ین
بطریق اباحت امر فرمود اینان را باکل ما احل الله بقوله وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ و بخورید
چیزی را که خدای روزی داده است شما را حَلَالًا طَيِّبًا روزی مباح . . و پاکیزه اگر گویند
بمذهب صحیح و طریق حق غیر از حلال نباشد پس تقیید آن بحلال چه فایده دارد گوییم ذکر
آن بر وجه تاکیدست کما قال و کلم الله موسی تکلیما پس حلالا مفعول مطلق باشد بغیر لفظ
فعل از قبیل قعدت جلوسا و انکه حق تعالی در موضع دیگر رزق را علی الاطلاق ذکر کرده
و هو قوله مما رزقناهم ینفقون مصدق اینست که روزی مرادف حلالست و تفصیل
این در سورهٔ البقره ذکر یافته وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید در تحریم ما احل الله الَّذِي
أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ از آن خدای که شما بدو گرویده اید کایندا این استدعای نفوس است
با طیب مطعومات محلله بالطف وجود و درین دو آیت دلالتست بر کراهت تخلی توحش و خروج
از انچه جمهور بر انند از تاهل و طلب ولد و عمارت ارض عایشه گفت رسول صلی الله علیه
و آله مرغ بریان خوردی و حلوا دوست داشتی و گفتی المؤمن حلو یحب الحلوات و نیز
از آنحضرت مرویست که فی بطن المؤمن زاویة لایملؤها الا الحلوا یعنی در شکم مؤمن زا
ویه ایست که انرا پر نکرداند مگر شیرینی و مرویست که حسن بصری روزی فالوده میخورد
فرقد سبخی بر و داخل شد حسن گفت یا فرقد ما تقول فی هذا چه میگوئی در حق این
گفت لا اکله و لا احب اکله این را دوست ندارم و خورندهٔ این را دوست ندارم حسن
از روی تعجب نظر در غیر او کرد و گفت لعاب النحل بلباب البر مع سمن البقر یعیبه
مسلم لعاب زنبور عسل و مغز گندم با روغن گاو چگونه مسلمانی عیب آن کند آورده اند
که بعد از نزول این دو آیت اصحاب گفتند یا رسول الله سمیع و مطیع تو ایم اما چکنیم با
سوگندها که خورده ایم آیت آمد که لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ مواخذه نمیکند خدای شما را
بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ به بیهوده در سوگندان شما از ابن زید نقلست که عبد الله بن رواحه
بندهٔ ضعیف بود زوجهٔ وی طعام شبانگاه را دیرتر نزد او وی آورد او سوگند خورد

که هیچ طعامی نخورد زنان او نیز سوگند یاد کرد که اگر تو طعام نخوری من هم نخورم حق تعالی این آیت فرستاد که خدای بیمین لغو مؤاخذه نکند و قوله فی ایمانکم صلهٔ لغو زیرا یؤاخذکم است یا صلهٔ لغو زیرا که لغو مصدرست و یا حال از فی ایمانکم و بدانکه علما را در معنی یمین لغو اختلافست طاوس گفته که آن یمین است و نزد حسن یمین ظانست و آن عبارتست از انکه شخصی سوگند خورد بظن انکه چنانست و حال انکه چنان نباشد و این قول حنفی است و نزد ابن عباس قول لا والله و بلی والله است بقصد تاکید کلام بدون قصد قسم و این قول شافعیست و اصحاب او و مروی از صادق و باقر علیهما السلام و نزد مالک لغو در ایمان سوگندست بر ماضی که انرا یمین غموس گویند و مراد نجدم مواخذه عدم عقابست و عدم کفاره معًا و زمخشری اکتفا باحد هما میکند و درین نظر ست و توجیه آن در آیت لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم که در سورهٔ البقره سمت ذکر یافته پس حاصل معنی آیت انست که اگر شما بقصد تاکید کلام بلی والله و لا والله سوگند خورید بدون انکه قصد کنید حق تعالی شما را بآن معذب نسازد و کفارت لازم شما نگردد وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ و لیکن مواخذه میکند یعنی معذب میسازد شما را بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ بانکه به بندید سوگندها یعنی بزبان گوئید و بدل قصد آن کنید و بعد از ان حنث آن نمائید و حذف حنث بنا بر ظهور علمست بآنچه معلوم البدیه که حالف بمجرد سوگند خوردن آثم نمیشود و کفاره لازم او نمیگردد فَكَفَّارَتُهُ پس کفارت آن یعنی کفارهٔ حنث و شکستن انکه موجب تکفیر و ستر آثم میشود و کفارهٔ اثر ازایل کرداند إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ طعام دادن ده مسکین است هر یک را مدّی و نزد اصحاب ما و شافعی نصف صاع از گندم و صاع تمام از جو و خرما بمذهب حنفی و صاع مطلقا بقول عراقی چهار منست که هشت رطلست و بقول حجازی پنج رطل و ثلثی و مدّی بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلست و بقول عراقیان دو رطل و رطلی بیمن است و بر هر تقدیر میفرماید که طعام باید داد مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ از میانه آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه اعلی و نه ادون را أَوْ كِسْوَتُهُمْ عطفست بر اطعام یعنی کفارهٔ آن پوشش درو یش است هر یکی را یکجامه بر قول اصحاب أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ یا کفارت کردن آن ازاد کردن بنده است که مؤمن باشد یا در حکم ایمان نزد ما و شافعی و معنی او ایجاب یکی از خصال ثلثه است مطلقا بتخییر مکلف و تعیین فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد ازین کفارات ثلثه را فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس کفارت آن روزه داشتن سه روز بطریق تتابع باجماع اصحاب ما و شافعی ذٰلِكَ

اینکه مذکور شد کَفَّارَةُ اَیْمَانِکُمْ کفارت سوگندان شماست اِذَا حَلَفْتُمْ چون سوگند خورید
و بشکنید وَاحْفَظُوا اَیْمَانَکُمْ و نگاه دارید سوگندان خود را از شکستن و با حفظ سوگند
خود کنید باین معنی که سوگند خورید بر هر امری که شما را سانح شود کَذٰلِکَ همچنین
که کفارت یمین را بیان کرد یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند و روشن میگرداند خدای لَکُمْ اٰیَاتِهِ
برای شما نشانهای شریعت اسلام را لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ شاید که شکر گوئید نعمت این
تبیین و تعلیم را چه مثل این تبیین موجب تسهیل خروج شماست از ضیق اسم حنث در
کنز العرفان آورده که درین مقام چند فایده است اول آنکه بمذهب حق معنی یمین لغو سبق یمین
است بلسان بدون قصد و امام حسن علیه السلام را ازین سؤال کردند فرزدق نزد ایشان حاضر
بود گفت دعنی اجیبه یا ابا سعید بگذار تا من جواب آن بگویم پس گفت ولست بماخوذ
بلغو تقوله اذا لم تعمد عاقدات العزایم پس حکم ایمان دارد چه همچنانکه ایمان بلسان
حقیقةً ایمان نیست مادام که عقد آن نکنند بقلب همچنین ایمان بلسان ایمانی نیست که موجب
کفارت و اثم شود دوم آنکه حمزه و کسائی عقدتم خوانده اند بتخفیف و ابن عامر عاقدتم از فاعل
بمعنی فاعل چون عافاه الله و غیر ایشان بتشدید میخوانند و معنی جمیع آنست که و نقضتم ایما
نکم بالقصد و النیة و طبری منع قراءت تشدید کرده زیراکه با تکریر یمین میباشد و حال آنکه مواخذه
بیمین واحد حاصل میشود در جواب ازین بچند وجه است یکی آنکه تعقید یمین است بقلب
و لسان و اگر عقد آن باحدهما باشد از تعقید باشد نیست دوم ابو علی فارسی گفته که باب
تفعیل برای تکثیر فعلست و چون در آیت خطاب برای کثرتست کقوله لا یؤاخذکم الله پس آن
مقتضی کثرت یمین و تعقید باشد کقوله و غلقت الابواب و یا آنکه عقد باشد مثل ضعف باشد
که مراد آن کثرت نیست همچنانکه ضاعف که مراد بآن فعلی نیست که بین اثنین باشد سوم
حسن بن علی مغربی گفته که در تکثیر فایده هست و آن اینست که چون حالف تکریر یمین کند
بر محلوف واحد و بعد از آن حانث شود لازم او نمیشود مگر کفارهٔ واحد نزد بعضی از فقها
و در قوله و لکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان مضافی محذوفست و تقدیر اینست که بنکث بما عقدتم
الایمان و میتواند بود که کلامی محذوف باشد و تقدیر چنین که بما عقدتم الایمان و میتواند بود
که کلامی و حنثتم فکفارة ای کفارة حنث چنانکه باین مفسر شد سوم از فواید آنست که هرگاه حالف از
روی عمد و اختیار حانث شود واجبست بر او کفارهٔ مذکوره در آیتی که جامع است میان تخییر

در ثلاثه اول و ترتیب بعد از عجز بوجوب صیام و اینجا چند حکم است اول آنکه اطعام صادق
می آید بتسلیم طعام بمساکین و یا باحضار ایشان و وضع طعام صبح و شام دهد تا بخورند دوم
اختلافست در قدر آنچه بمسکین باید داد ابو حنیفه گفته که آن نصف صاعست از گندم یا صاعی
از غیر آن و یا او را طعام صبح شام دهد که سیر شود و نزد شافعی هر مسکین را مدی باید
داد و این قول اصحاب ماست چنانکه گذشت سیوم مراد باوسط یا در نوعست یا در قدر و ظاهر
اولست چهارم جایز نیست اطعام مسکین واحد ده روز بجهت عدم صدق عشره بر واحد
بجهت اختصاص کثرت بمزیت فایده و همچنین است در ظاهر بخلاف ابو حنیفه درین دو
موضع پنجم مسکین آنکسیست که جایز باشد دفع زکوة واجبه باو و تحقیق این در ما تقدم مذکور
شده جایز نیست اطعام اهل ذمت بخلاف ابو حنیفه ششم کسوت نزد بعضی دو جامه است و حق
آنست که یکی کافیست و اگرچه غسیل باشد و کافی نیست نعل و قلنسوه و این قول شافعیست
و نزد مالک آنست که اگر مرد را کسوت دهند یکجامه کافیست و اگر زن را دهند جایز نیست
مگر آنچه در ان صلوة جایز است و آن دو جامه است که قمیص و مقنعه است و نزد ابو یوسف جایز
نیست سراویل و در قراءت سعید بن المسیب که کسوتهم بمعنی ما تطعمون علیکم اسرافا
کان او تقتیرا هفتم شرطست در رقبه ایمان یا حکم آن بجهت حمل مطلق بر مقید در کفارت قتل
و این قول شافعیست بنا بر قیاس آن بر قتل و نزد ابو حنیفه عتق کافر جایز است و این باطل
است زیرا که کافر خبیث است بمثل آن متقرب نمیتوانند شد هشتم شرطست در صیام
تتابع و این قول ابو حنیفه است و بذلک قراء ابن مسعود ثلثة ایام متتابعات و دلیل دیگر احوطیت
آنست و حصول براءة ذمت بآن یقینا و مالک حکم تخییر کرده میان تتابع و عدم آن و شافعی را
درین دو قولست و اختیار اصحاب ما و اجماع ایشان بر اولست نهم قوله ذلک کفارة ایمانکم
اذا حلفتم و حنثتم و درین نیز چند حکم است اول آنکه کفاره مختص است بحنث در مستقبل و در
غموس واجب نمیشود خواه صادق باشد یا کاذب عامد یا ناسی و این قول مالک و ابو حنیفه و اصحاب
او و احمد ست و بعضی دیگر از عامه گفته اند که اگر کاذب و عالم بوده باشد کفارت او را لازمست
بلا خلاف و اگر ناسی باشد درو دو قولست و این قول شافعیست و دلیل ما اخبار اهل البیت
علیهم السلام است و ظاهر آیت مخصوص باشد بآنچه گفتیم دوم جایز نیست تقدیم کفاره بر
حنث زیرا که مسبب بر سبب مقدم نمیشود و این قول ابو حنیفه است و شافعی گفته

که جایزست تقدیم مال نه صیام زیراکه بدل آنست واین وجهیست ظاهر البطلان سیوم باجماع
کفارت واجب نمیشود بمخالفت یمین عمدا اختیارا و واجب میشود بمخالفت نسیان نزد ما
وشافعی را دراین دو قولست عموم حدیث رفع عن امتی الخطا والنسیان وعدم ثبوت
مخصص چهارم قوله واحفظوا ایمانکم ای من الحنث واین در صورتیست که محلوف علیه فعل وا
جب باشد یا مندوب یا ترک محرم یا مکروه یا مباح که متساوی الطرفین باشد واحتمال دارد
که مراد بحفظ یمین عدم ابتذال آن باشد ودرهر امری چه کثرت آن مکروهست ولهذا قال الله عز
وجل ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم و وارد شده در بعضی احادیث از صادق علیه السلام که تحلفوا
بالله صادقین ولا کاذبین وقوله کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تشکرون نعمته علی ذلک
بدانکه اگر شخصی سوگند خورد که حینی تکلم نکند نهایت ان شش ماه خواهد بود لقوله تعالی تؤتی
اکلها کل حین واجماع امامیه برینست وزمان نزد ایشان پنج ماهست ونزد ابوحنیفه حین
وزمان شش ماهست ونزد شافعی حدی نیست مر آنرا وحقب نزد اصحاب ما وشافعی
حدی ندارد ونزد مالک چهل سالست ونزد ابوحنیفه هشتاد سالست لما روی عن ابن عباس
انه قال فی قوله تعالی لابثین فیها احقابا الحقب ثمانون عاما ومرویست که اصحاب بعضی دهور
ست وغیر ازین نیز گفته اند واگر سوگند خورد یا نذر کند عتق هر عبد قدیم که او را باشد بر و
واجبست که آزاد کند هر بنده را که شش ماه در ملک او بوده باشد وهی روایة صحیحة عن
الرضا علیه السلام مستدلا بقوله تعالی عاد کالعرجون القدیم واگر نذر کند صدقه کردن
بمال کثیر هشتاد درهم خواهد بود واین صورت ام متوکل را واقع شد متوکل فقها را جمع کرد هر یک
چیزی میگفتند مردا ما می در ان مجلس بود متوکل را گفت هل عند الاسود فی هذا العلم ایا نزد اسود
علمی باشد درین مسئله مراد وی علی هادی بود وآنحضرت علیه السلام گندم گون بود متوکل گفت
ویحک من تعنی چه کس را میگوئی گفت ابن الرضا علیه السلام متوکل گفت وی اینها را دانسته باشد
اما میگفت یا امیر المومنین اگر وی این مسئله را بگوید مرا بر تو چندین درهم باشد واگر نه مرا بیصد
تازیانه بزن متوکل گفت چنین باشد پس گفت یا جعفر بن محمد امض الیه واسئله نزد او برو وبپ
رس چون بیامد واز الحضرت پرسید جواب داد که الکثیر ثمانون گفت یا مولای اگر متوکل گوید از
کجا میگوئی چه جواب دهم فرمود لقوله تعالی ولقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین پس ما شمردیم
هشتاد بودند وبدانکه درینجا چند فرعست اول صدوق گفته که تصدق نماید بدین نذر بهشتاد درابدون

تعیین درهم و شیخان گفته اند که بر او لازمست که هشتاد بدهد و ابن ادریس تفصیل کرده
باین که اگر در عرف زمان او معامله بدراهم باشد هشتاد درهم است و اگر بدنانیر است
هشتاد دینار و این تفصیل حسن است لیکن قول شیخین اولی بجهت آنکه مقرر است در
اصول که مطلق را حمل بر مقید باید کرد و در روایت حضرمی از صادق علیه السلام ثمانین مقید
بدراهمست دوم اگر گوید که بکثیر من الغنم والبقر ثمانین خواهد بود و همچنین اگر گوید
صوم کثیر و غیر آن از امور مقیده بکثرت سیوم آیا تعدی میکند کثیر باقرار تا آنکه اگر گوید
له علی مال کثیر هشتاد باشد همچنانکه گفتیم یا نه محتملست که هشتاد باشد بجهت علت مذکوره
و استعمال و اصل حقیقتست و احتمال عدم دارد بجهت عدم تحدید در لغت و عرف
و ورود آن در نذر مستلزم آن نیست که در مقر بر حقیقت باشد زیرا که استعمال از
حقیقت و مجاز است یا آنکه در صور بسیار واقع شده بدون تقدیر ثمانین کقوله و اذکروا
الله ذکرا کثیرا و کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة و شیخین باول قایلند و ابن ادریس
و فاضلان بثانی وجون حق تعالی بیان احکام یمین نمود که در میان اهل جاهلیت شایع بود
بعد از آن بندگان را نهی فرمود از افعال قبیحه جاهلیه از شرب خمر و قمار باختن و غیر آن بعضی مفسرین
آورده اند که حق سبحانه در باب خمر چهار آیت نازل گردانیده اول در مکه و من ثمرات النخیل والاعناب
تتخذون منه سکرا دوم در وقتی که عمر خطاب و معاذ جبل در باب خمر و میسر از حضرت رسالت سؤال کردند
جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس قومی در اثم کثیره کرده ترک کردند و جمعی ملاحظه و منافع للناس
بدان اشتغال مینمودند سیوم در مهمانی عبد الرحمن عوف که امام ایشان در نماز شام قل یا
ایها الکافرون بحذف الآیات خواند آیت آمد که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری اکثر بزرگان
صحابه گفتند شرب چیزی که میان ما و میان نماز حایل باشد لایق نیست یکبارگی ترک کردند
چهارم در زمانی که عثمان بن مالک طرح ضیافتی افکند و بعضی از مسلمانان را که سعید بن
وقاص از ایشان بود بمهمانی آورد و بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت
مستی سعد وقاص انشاء شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود یاد کرد یکی از مجلسیان
سر سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آنحکایت در مجلس معلای
آنحضرت عرض کرد عمر انجا حاضر بود گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا این آیت آمد که یا
ایها الذین آمنوا ای زمره آدمیان انما الخمر جزین نیست که خمر و همه مسکرات

مسکرات درین داخلست وَالْمَيْسِرُ و قمار و این عامست و شامل نرد و کعب و بیضه و جوز
و غیر آن بروایت صحیحه از باقر علیه السلام و غیرها وَالْأَنْصَابُ و بتانی که نصب کرده اند برای
عبادت وَالْأَزْلَامُ و تیرهای قداح و تفسیر قمار و ذکر انواع آن در سورهٔ اول مذکور شد
رِجْسٌ پلیدست و کریه و عقول از آن متنفر و این اسم هر چیزیست که عقل و شرع استقذار
و استکراه آن نماید خواه نجس العین باشد یا نه و افراد آن بجهت آنست که خبر خمرست و خبر
معطوفات محذوفست و یا آنکه خبر مضاف محذوف کانه قال انما تعاطی الخمر والمیسر یعنی فرا
گرفتن این امور رجس است مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از وسوسه و تزیین شیطان زیرکه سبب
است از تسویل و تزیین فَاجْتَنِبُوهُ پس اجتناب کنید ازین پلید و یا از آنچه مذکور شد
و یا تعاطی آن و یا از عمل شیطان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ باشد که رستگار شوید باجتناب ازین
بعد از آن تقریر رجس آن میکند بقوله إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که میخواهد
شیطان أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ آنکه افکند در میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و
خصومت فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ در خوردن خمر و میسر وَيَصُدَّكُمْ و باز دارد شما را عَنْ
ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن ذکر خدا وَعَنِ الصَّلَاةِ و از نماز گزاردن تخصیص خمر و میسر
بذکر و شرح آنچه در آنهاست از وبال تنبیه است برآنکه این هر دو مقصود بیانند و ذکر انصاب
و ازلام بجهت دلالتست برآنکه مثل خمر و میسر اند در حرمت و شرارت کقوله علیه السلام شارب الخمر
کعابد الوثن و تخصیص صلوة بذکر جهت تعظیم است و اشعار بآنکه مانع از صلوة همچو چیزیست که مانع
باشد از ایمان از حیثیت آنکه صلوة عماد ایمانست و فارق میان آن و کفر بعد از آن حث فرموده
بر نهی بصیغهٔ استفهام مرتب بفای تعقیبیه بر آنچه مذکور شد از انواع صوارف و گفته که فَهَلْ
أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس آیا هستید شما بازایستادگان استفهام در معنی امرست
یعنی بازایستید ازین امور بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید و نهی در صورت
استفهام بجهت مبالغه است در وعید و تهدید چه این در عرف اهل لغت از انتهوا ابلغ
ایذانست بآنکه امر در منع و تحدید بحد نهایت رسیده و اعذار منقطع شده و در تیسیر
آورده که درین ده دلیلست بر حرمت خمر اول خمر را با قمار قرین ساخته و قمار حرامست
پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشیده و آن سه همه حرامهاست
پس این نیز حرام باشد سیوم او را رجس گفته یعنی پلید و هر چه پلیدست حرامست چهارم

فرموده

فرموده که از عمل شیطانست و هرچه کار شیطانست حرامست پنجم امر کرده که ازو اجتناب کنید و هرچه
ازو دور بودن فرضست حرام باشد ششم انکار دستکاری بعدم اجتناب ازو و هرچه رستگاری بدون
آن نباشد حرام بود هفتم فرموده که سبب دشمنی و خصومتست و هرچه در میان مسلمانان سبب عداوت
بود حرامست هشتم بازدارنده است از یاد خدا و هرچه بنده را از ذکر حق بازدارد حرامست نهم سبب
منع است از نماز پس بشک حرام بود دهم فرموده که بازایستید ازو یعنی ترک آن کنید و هرچه ترک
آن فرضست حرامست و تصدیر آیت با نما موکده نیز از دلایل حرمت آنست و از تهدیداتی که در احادیث
آمده عقلا را همین کفایتست که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی در شدت عذاب اگر مستحل آن باشد
واگرنه در کفر و عذاب دایمی و حدیث ان الله لایجمع الخمر والایمان فی جوف امرء ابدا نیز محمولست
بر استحلال و مینماید که وجه تشبیه در حدیث اول تبری باشد ازو و عدم اختلاط چنانکه محمد بن
حنیفه از پدر بزرگوار خود امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که او گفت هرکه خمر خورد
چون دختر خواهد باو مدهید و سخنش را راست مدارید و شفاعتش را مپذیرید و بر
هیچ امانت او را امین مدانید و اگر وی را امین شناسید وی امانت را ضایع و تلف گرداند و بر
خدا لازم شود که عوض آن ندهد ابوهریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرکه در
دنیا خمر خورد وی را در قیامت سموم مار و عقرب دهند تا بیاشامد و چون نزدیک دهن ناخورده
گوشت روینی در انجا افتد و چون بخورد همه اعضایش از یکدیگر جدا شود و هم گوشت بدن
او متاثر گردد و عفونتی ازو آید که اهل عرصات ازو متنفر شوند پس امر کنند تا او را بدوزخ برند
و بشدت عذاب وی را عقوبت کنند و موجب ولا تعاونوا علی الاثم عاصر و عامل و بایع و مشتری
و ساقی خمر مثل شارب خمرست و لهذا قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعن الخمر و عاصرها و معتصرها
و بایعها و مشتریها و ساقیها و آکل ثمنها و حاملها و المحمول الیه و شاربها و صاحب کنز آورده که
این هر دو روایت مشتملند بر محرمات و این آخر آیتیست که در باب خمر نازل شده و تخصیص عداوت
و بغضا بخمر و میسر بجهت آنست که خمر موجب زوال مال و زوال عقل و موجب عداوت و بغضاست
بخلاف انصاب و ازلام که موجب سخط الهی و وصول بعذاب اخرویست که سبب عداوت و
بغضا و درین مقام چند حکم است اول آنکه حرامست تکسب بخمر و سایر مسکرات چه حق تعالی
چون تحریم شیء فرمود تحریم ثمن آن نیز نمود چنانکه بروایت صحیحه از پیغمبر صلی الله علیه و آله
و ائمه هدی صلوات الله علیهم ثابت شده و نیز آنحضرت فرموده که لعن الله الیهود حرمت

علیهم الشحوم فباعوها واکلوا اثمانها و همچنین حرامست اجره کرفتن و دادن بر عملی که متعلق بخمر باشد از حمل و عصر و غیر آن و حدیث لعن الخمر و شاربها که مذکور شد شاهد اینست از جابر رضی الله عنه مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این حدیث را بیان فرمود اعرابی برخواست و کفت یا رسول الله من مردی تاجرم و تا غایت بتجارت من بیع خمر بوده اکنون مرا مالی بسیار از ان ممر حاصل شده اکر در طاعتی از او صرف کنم مرا نفعی دهد فرمود لو انفقته فی حج او جهاد لم یعدل عند الله جناح بعوضة ان الله لا یقبل الا الطیب یعنی اکر انفاق آن کنی در حج یا جهاد نزد حق تعالی ثواب آن برابر پر پشه نباشد و بعد از ان این آیت نازل شد که قل لا یستوی الخبیث و لا الطیب دوم آنکه میسر قمارست و انواع آن چون نرد و شطرنج و این قول معظم مفسرانست و مروی از اهل البیت علیهم السلام حتی که لعب صبیان بجوز نیز از قمارست و حرامست تکسب آن و عمل بآن و بیع آن و دیدن [illegible] بر مجلسی که این عمل کنند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که اللاعب بالنرد و الشطرنج کمن غمس یده فی لحم الخنزیر و دمه یعنی باز کننده نرد مذموم و معیوبست و مانند کسیست که دست خود را فرو برده در میان کوشت و خون خوک و از صادق علیه السلام روایتست که ان اللاعب بالشطرنج و السلام علی اللاهی معصیة و خلافی در تحریم نرد نیست و شطرنج نیز چنین الا آنکه از بعضی شافعیه نقل کرده اند که قایلند بجواز آن مکروه در صورتی که مشغول بآن موجب اشتغال باشد از نماز سوم اصنام است که بعبادت آن ارتکاب مینمایند و همچنانکه عبادت آنها حرامست تکسب و بیع خبث و شبهه آن بجهت آنکه صنم از ان بتراشند نیز حرامست و شیخ طوسی رحمه الله فرموده که حرامست بیع آن مکه که معهود و معروفست بساختن بت و تراشیدن آن و همچنین حرامست بیع عنب بر کسی که اتخاذ خمر میکند و مشهور کراهت اینست مکر بشرط که حرامست چهارم ازلام که جمع زلم است بفتح زا وضم آن چون جمل و صرد و آن تیرهای اقداح است که انرا پرو پیکان نباشد و در جاهلیت تفاؤل بآن میکرده اند در اسفار و اعمال خود و بر بعضی مینوشته اند که امرنی ربی و بر بعضی نهانی ربی و بر بعضی چیزی نمی نوشته اند و انرا غفل میکفتند و تفصیل آن در اول این سوره سمت ذکر یافته پنجم همچنانکه حرامست اقتنای آلات آن بلکه واجبست اتلاف آن و اخراج از صورت و همچنین اراقت خمر واجبست و حرامست اقتنای آن مکر بقصد تخلیل و اکرچه بعلاج باشد چه شایعست در شرع انتهی کلامه و بباید

دانست که مسکرات مایعه نجس است خلاف ابن بابویه که قایلست بعدم نجاست آن ومذهب
روانیست که حق تعالی تحریم شرب آن فرموده نه تحریم صلوة در آن پس محرم غیر نجس باشد وا
ستدلال نموده است برین باصل یعنی اصل در اشیا اباحتست ودلیل قاطع بر تحریم آن وارد
نشده وبروایاتی که ذکر آن نموده در کتاب خود مستند بر حال خود واکثر اصحاب فتوا بر نجاست
آن داده اند خواه خمر باشد یا نبیذ یا فضیح یا مرز یا تبع یا جعه یا طواق یا عرقی یا غیر آن واستناد
ایشان درین بظاهر قول حق تعالی است که انما الخمر والمیسر والازلام رجس من عمل الشیطان
چه حق تعالی وصف آن کرده برنجاست وآن بمعنی نجاست است زیرا که نجاست مؤکد میشود
کما قال نجس رجس ونیز فاجتنبوه دلالت برین میکند زیرا که اجتناب از شیء هجرت وابعاد
ست از آن واین منحصر بنجاست است ومع ذلک اعتضاد نموده اند بروایاتی که غیر سلیمة
السند ودند ودلالت آیت بر آنچه گفته اند خالی از دخلی نیست زیرا که جایز است عود وصف
للجمیع با عدم تحقق بنجاست در اکل وچه طریقی نباشد ما را باثبات نجاست آن مگر شهرت
فتوی باین در میان اصحاب بروجهی که قریب باجماعست وچون حق تعالی امر فرمود باجتناب
خمر ومابعد آن در عقب آن امر نمود بطاعت او در اجتناب از آن واز غیر آن از امور منهیه
وفرموده که وَأَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدا را در اجتناب از خمر وغیر آن از منهیات وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ وفرمان برداری کنید رسول را در جمیع آنچه شما را از آن نهی کرده وَاحْذَرُوا
وحذر کنید از مخالفت فرمان خدا ورسول جهت آنست که طاعت هر یک موجب طاعت دیگریست
زیرا که آنچه پیغمبر خدا میفرماید بفرموده حق تعالی میگوید پس او عین طاعت او سبحانه باشد
فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر ونهی فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا
جز این نیست که بر رسول ماست الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدن روشن یعنی بدانید که حرج
بر رسول ما نتوانید رسانید بتولی شما از وجه بر رسیدن تبلیغ رسالت واز ابشار رسانیده
وجز این نیست که تولی ضرر شما بنفس شما راجع میشود نه باو واز عبد الله وانس مالک
روایتست که چون آیت تحریم نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما
که شاربان خمر بودند وحالا شربت مرگ چشیده اند چون باشد آیت آمد که لَيْسَ عَلَى
الَّذِينَ آمَنُوا نیست بر آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند
عملهای شایسته جُنَاحٌ گناهی فِيمَا طَعِمُوا در آنچه خورده اند إِذَا مَا اتَّقَوْا چون

پرهیز کرده باشند از شرک وَآمَنُوا و ثبات ورزیده باشند بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و ثابت شده باشند بر عملها عملهای صالح ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت و مستمر شده باشند بر تقوی
خود وَآمَنُوا و راسخ شده باشند بر تصدیق بر تحریم شرک و سایر منهیات ثُمَّ اتَّقَوْا
پس مستمر باشند بر اتقای معاصی وَأَحْسَنُوا و نیکویی کرده باشند و اشتغال نموده باشند
در اعمال جمیله و افعال حسنه و یا احسان بغیر کرده باشند غرض از تکرار مبالغه است در نهایت
رسوخ در ایمان و اتقا و دوام و استمرار در اعمال حسنه وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای
دوست دارد میدارد نیکوکاران مراد بمحبت خدا با ایشان اعطای ثواب و اکرام و تبجیل ایشان
و بدانکه حق آنست که خمر در همه از زمان حرام بوده و اجماع اهل البیت بر اینست و احتمال دارد که تکرار
ایمان و عمل صالح و اتقا باعتبار اوقات ثلثه باشد در ماضی و حال و استقبال و یا باعتبار حالات
ثلثه بانکه استعمال تقوی و ایمان کرده باشد میان خود و میان نفس خود و میان حق تع
و میان خود و میان بندگان و تبدیل ایمان باحسان در مرهٔ ثلثه مشعر است بر این و یا بانکه باعتبار
مراتب مبدء و وسط و منتهی باشد و یا باعتبار آنچه انچه از آن اتقا نمایند چه سزاوار آنست که ترک
محرمات کنند بجهت توقی از عذاب و ترک شبهات نمایند جهت تحرز از وقوع در حرام و ترک
بعضی از مباحات کنند برای تحفظ نفس از خست و تهذیب آن از دنس طبیعت و در مجمع
آورده که در تفسیر اهل البیت علیهم السلام آمده که فیما طعموا من الحلال و هذه اللفظ صا
لحة للاكل والشرب جميعا اذا ما اتقوا شربها بعد التحريم وآمنوا بالله وعملوا الصالحات اى
الطاعات ثم اتقوا اى داموا على الايمان ثم اتقوا بفعل الفرائض واحسنوا بفعل النوافل پس بنابرین اتقاء
شربت بعد از تحریم و اتقاء ثانی دوام است و اتقاء ثالث از جمیع معاصی و ضم احسان بآن و گویند که اتقاء
اول اتقاست از معاصی عقلیه که مختص است بمکلف و متعدی بغیر نمیشود و ایمان اول ایمان بخدا و اتقاء
ثانی اتقاء معاصی سمعیه و ایمان ثانی ایمان بقبح آن و وجوب اجتناب از آن و اتقاء ثالث مختص است
بمظالم عباد و بآنچه متعدی بغیر شود از ظلم و فساد و ابو علی جبائی گفته شرط اول متعلق بزمان
ماضیست و شرط ثانی متعلق بدوام بر آن و استمرار بفعل آن و شرط ثالث مختص بمظالم عباد
و استدلال کرده بر آنکه این اتقا مخصوص بمظالم است بقوله واحسنوا چه احسان متعدیست
پس واجبست که معاصی امر باتقای آن شده قبل از امر باحسان متعدی باشد و امتناعی نیست
و آنکه مراد باحسان فعل حسن باشد و مبالغه در آن و همچنانکه در حق کسی که فعل حسن بنهایت

رسیده

رسیده باشد میگویند که احسنت واجملت واگر مسلّم داریم که مراد باحسان متعدی بر فعل
غیر متعدی اگر گویند نزد متکلمان واسطه نیست میان ماضی و استقبال زیراکه فعل یا موجودست
و آن ماضی است و یا معدومست و آن مستقبل است پس تنزیل تکرار بر احوال ثلث که ماضی و حال
و استقبال است معقول نباشد جواب آنست که صحیح آنست که واسطه نیست میان موجود و معدوم
الا آنست که ممتنع نیست که موجود در اقرب زمان را حال گویند و آنرا واسطه گویند میان غابر سالف
و غابر منتظر و سیّد مرتضی علم الهدی قدس الله سره در بعضی از تعلیقات خود آورده
که مفسران اشتغال نموده اند در ایضاح وجه در تکراری که آیت متضمن آنست و گمان برده اند
که امر مشکل در آیت همین است و ترک کرده اند چیزی را که در اشکال اشد و اصعبست از آن
و آن اینست که حق تعالی نفی جناح کرده از کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند در آنچه
خورند از انواع مأکولات بشرط اتقا و اتقا و کسب اعمال صالحه را و حال آنکه ایمان و عمل صالح شرط
نفی جناح نیست زیراکه مباح هرگاه از کافر واقع شود اثمی برو مرتب نخواهد شد و وزری
او را نخواهد بود و ما را در حل این شبهه دو طریقست یکی آنکه ضم میکنیم بمشروط مصرح ذکر غیر آنرا
تا ظاهر شود تاثیر آنچه شرط شده پس تقدیر آیه اینست که لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات
زیراکه شرط در نفی جناح ناچارست که او را تاثیری باشد تا آنکه هرگاه منتفی شود جناح ثابت گردد
و ما بیقین میدانیم که باتقا محارم جناح منتفی میشود در ما یطعم پس آن شرطیست که زیادتی بران
نیست و چون ذکر آن مقارن ساخت باتقا و ایمان و عمل صالح با آنکه آنرا در نفی جناح تاثیری نیست
دانستیم که در کلام امر مضمر است که مصحح شرطست و مطابق مشروط زیرا از حرام اتقا نمود در ما یطعم
یطعم جناح برو مرتب نمیشود در ان لکن صحیح است که جناح برو ثابت شود در آنچه اخلال بآن
کند جناح ازو مرتفع خواهد بود من کل وجه هیچکس منکر اضمار نیست چه این در کلام عرب شا
یعست و عادت ایشان بران جاری گاهی که قرینه باشد بران چنانکه در ما نحن فیه و طریق دوم
آنست که ایمان و عمل صالح اینجا شرط حقیقی نیست و اگرچه معطوفست بر شرط فکانه او سبحانه
اراده فرموده که بیان وجوب ایمان و عمل صالح کند عطف فرموده آنرا بر آنچه واجبست از اتقای
محارم بجهت اشتراک هر دو در وجوب و اگرچه شریک نیستند در شرط نفی و جناح در ما
یطعم و این توسعت در بلاغت که مستحسن و مستغربست نزد عقلا انتهی کلامه و بعضی در
جواب این گفته اند که صحیح است عدم جناح را بر مؤمن اطلاق کنند و کافر چون مستحق عقاب

ومعمور در معاصی و طغیان پس این لفظ بر و اطلاق کرده نمیشود و نیز کافر طریق معروف کرده
و تحریم تحلیل نموده بر نفس خود پس از جهت مؤمن بذکر مخصوص شده و در روایت
که در عهد عمر خطاب قدامهٔ ملعون خمر خورده مست شد بازار آمده او را بگرفتند و نزد عمر آوردند
عمر او را گفت چرا خمر خوردی گفت بر آنکه حق تعالی فرموده که لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات
فیما طعموا عمر را شبهه پیدا شد و در حد او توقف نمود این خبر با میر المؤمنین صلوات الله علیه رسید
بمسجد تشریف آورد عمر را گفت چرا قدامه را حد نزدی گفت وی آیتی از قرآن بمن خواند و
بسبب آن من در حد زدن متردد شدم و آن اینست که لیس علی الذین آمنوا الی حضرت
فرمود او را نزد من آرید چون او را نزد حضرت آوردند فرمود چرا خمر خوردهٔ وی بتوانست
که این آیت برخواند گفت ندانستم که خمر حرام است امیر فرمود او را بیرون برید و بر مهاجر
و انصار بگردانید تا معلوم کنند که کسی آیت تحریم بر و خوانده است یا نه چون چنین کردند جمعی
بیامدند و گواهی دادند که او را تحریم خمر معلوم بود و آیت تحریم خمر بسیار شنیده فرمود حدش
بزنید پس توبه بر و عرض کنید اگر توبه کند بگذارید هر جا خواهد برود پس اگر توبه نکند گردنش
بزنید قدامه گفت توبه کردم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که تو نمیدانی که از اهل آیت نیستی
نه مؤمنی و نه متقی و نه عامل صالح در کمیت حدش خلاف کردند و هر یک چیزی میگفتند آخر
رجوع با میر المؤمنین کردند فرمود هشتاد تازیانه اش بزنید گفتند چرا فرمود لان الشارب اذا
سکر هذی و اذا هذی افتری حد المفتری ثمانون جلدة آورده اند که در عام الحدیبیه چون
مسلمانان محرم بودند و مرتکب صید نمیشدند جانوران شکاری در لشکرگاه ایشان غلبه کرده
بمیان رخت و بار و خیمهٔ ایشان در می آمدند و ایشان بسبب احرام از حرمان شکار متألم بودند
و این ابتلای بود از حق تعالی با ایشان در اتقا و عدم اتقا از آن و گویند یک حمار وحشی نزد
ابو البشر بن عمرو آمد وی تیری بر وی زد و او را بکشت مردمان او را ملامت کردند وی نزد
رسول آمد و صورت حال بموقف عرض رسانید حق تعالی آیت فرستاد که یا ایها الذین
آمنوا ای گروه گرویدگان لیبلونکم الله هر آینه می آزماید خدای شما را یعنی معامله
آزمایندگان میکند بشیء من الصید بچیزی از صید در وقت احرام شما تا ظاهر شود
بر عالمیان که کدام از شما مرتکب صید میشود و کدام انقیاد حکم الهی نموده از آن مجتنب میشود
و تعلیل و تحقیر در شیء جهت تنبیه است بر آنکه هیچ ابتلای مانند ابتلای بذل نفس و اموال نیست

بی

پس کسی که بدین امر حقیر ثابت قدم نشود چگونه نزد چیزی که اشد و اصعبست از آن ثبات قدم
ورزید و قوله تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ صفت شیء است یعنی چیزی که حقیر و قلیل از صید که میرسد بدان
دستهای شما وَ رِمَاحُكُمْ و نیزهای شما و این ابتلا برای آنست لِيَعْلَمَ اللَّهُ تا بدانند یعنی متمیز سازد خدای
مَنْ يَخَافُهُ آنکس را که از عقاب میترسد بجهت قوة ایمان پس ذکر علم نموده و اراده ظهور آن نموده
یا اراده تعلق کرده با نفاو شبهه نیست در آنکه تعلق علم او سبحانه بتحقق شیء فرع وجود آنست و قبل از آن
ممتنع است و میتواند بود که در کلام مضافی مقدر باشد ای لیعلم اولیاء الله یعنی تا دوستان
خدا عالم شوند بآنکسی که ازو میترسد بِالْغَيْبِ در حالتی که ملتبس است علم او بغیبت عقاب
حق تعالی و عدم مشاهده او او را و یا در حالتی که غایبست از مردمان و هیچکس اطلاع ندارد بر
صید کردن او یعنی در خفیه مردمان از صید احتراز میکند بجهت خوف عقوبات الهی فَمَنِ
اعْتَدَى پس هر که از حدود در گذرد و شکار کند بَعْدَ ذَلِكَ پس از این ابتلا بصید
فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس مر اوراست عذابی دردناک چه هر که مالک حاسه خود تواند شد
در مثل این و مراعات حکم خدا نتواند کرد پس چگونه باشد در جائی که امیل باشد نفس او بآن
و احرص بران در کنز آورده که این آیت متضمن چند فایده است یکی آنکه حق تعالی مؤمنان خطاب
کرد و اگرچه تکلیف عامست زیرا که ایشان قایل و مذعن اند باین و منتفع باین و خطاب
او باینست که حق تعالی اختیار ایشان میکند تا متمیز سازد مطیع ایشانرا از عاصی ایشان و لام برای
ابتداست و یا تاکید و من برای بیانست ای شیء من جنس الصید و این ابتلا مانند ابتلای
قوم موسی است بتحریم صید سمک در یوم السبت و همچنانکه سمک در روز شنبه بحیاض
ایشان داخل میشدند صید نیز در بیوت اصحاب حدیبیه در آمدند جهت وضوح و ظهور
ابتلا و مانند اینست ابتلای قوم طالوت بنهر دوم آنکه این صید مبتلی به از ایشان بعید نبود
و بر ایشان صعب نرجو لا لجد و صعب آن در اختیار فایده ندارد همچنانکه عنین که حق تعالی ابتلا
او نماید بحسنا و اختم را بلذیذ التراجم بلکه قریب بایشان بود بر وجهی که ایدی و رماح ایشان
بآن میرسید بر وجهی که در حدیبیه در امتعه محرمان در می آمد تا آنکه متمکن بودند از قبض آن
بایدی و گویند مراد بما تناله ایدیهم صغار صید ست و مراد برماحهم کبار و این از صادق علیه السلام
و ابن عباس مرویست و نزد بعضی مراد باو صید حرم است بجهت انس آن بر مردمان
و ثانی صید حل بجهت نفور او از ایشان سیوم آنکه این ابتلا عبث نیست بجهت صیانت افعال

حکیم از بن جهت آنکه دلیل عقلی قایمست بر آنکه افعال الهی معلل بغرض اند پس آن جهت غایت
مقصوده ایست که آن تمیز خایف است از غیر اگر گویند حق تعالی قبل از ابتلا عالم بود پس فایده ابتلا
چیست گوییم او سبحانه عالمست بکلیات ازلا و ابدا و اما جزئیات علم او تعلق نمیگیرد بر وجه
تمیز مگر بعد از وجود آن زیرا که تعلق نسبت است میان متعلق و متعلق به و نسبت متاخر است
از منتسبین و یا آنکه مراد بلیعلم لیتمیز است چه علم مقتضی تمیز است پس اطلاق علم
کرده و اراده لازم آن نموده چنانکه گذشت چهارم در تنکیر عذاب و ابهام آن تشدید است
بحال صید و بعد از آن در ذکر عقوبت دنیویه اعتدا مخالفت حکم مذکور میفرماید که یَا أَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ مکشید حیوان شکاری
یعنی حیوان بری را که ممتنع و مستوحش باشند خواه ماکول اللحم باشد و خواه نه الا ما
خرج بالدلیل چنانکه بیاید وَأَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما احرام گیرندگان باشید بحج یا بعمره
و صید بمعنی مصدرست یا اسم مصدر و مراد ثانیست و حرم جمع حرامست و این نیز
مصدرست چون رداح و ردح و تسمیه محرم بآن بر سبیل مجازست زیرا که حرام فی الحقیقه
صفت فعلست و ذکر قتل بدون ذبح و ذکوة بجهت تعمیم است و یا بجهت آنکه اطلاق ذبح و
ذکوة بر کشتن حیوانی میکنند که بر وجه شرع او را کشته باشند و اگر ماکول اللحم باشد گوشت
او را توان خورد و اگر غیر ماکول باشد بپوست او چیزی توان کرد و این در مقتول محرم منتفیست
زیرا که مقتول او میته است بمذهب حق وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ و هر که بکشد آن صید را از شما
مُتَعَمِّدًا در حالتی که عمد کننده باشد او را یعنی داند که محرم است و قتل صید برو حرام مراد ابو
الیسر است که در عام حدیبیه حمار وحشی را بنیزه کشته است پس متعمدا اشارت باوست
و اگر نه هر محرمی که صید بکشد بعمد و خطا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ پس برو واجبست جزای که مانند آ
چیزی باشد که کشته است یعنی فدا مانند صید خود و آن فدا مِنَ النَّعَمِ از چهار پایان
یعنی شتر و گاو و گوسفند یَحْكُمُ بِهِ صفت بعد از صفت است یعنی جزا و فدائی که حکم
بدان کنند ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ دو خداوند عدل از اهل ملت شما و مرد مسلمان
که عادل باشند و عارف بگویند که مماثل کشته از نعم کدامست و میتواند بود که حال باشد از
ضمیر جزا یعنی در حالت که حکم کنند دو عادل بآنکه آن فدا مماثل حیوان مقتول است هَدْیًا در حالتی
که آن جزا قربانی باشد بَالِغَ الْكَعْبَةِ رسنده بحرم یعنی بکعبه برند و آنجا ذبح کنند و چون بالغ الکعبه

اضافه

اضافه لفظیه است که کسب تعریف از مضاف الیه نمیکند پس جایز باشد که صفت نکره واقع شود
و قوله أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ عطفست بر جزا یعنی واجبست بر وی کفارتی که بپوشد و ر
فع کند گناه او را و قوله طعام مساکین عطف بیانست و یا بدل و یا خبر مبتداء محذوف ای هی طعام
مساکین یعنی آن کفارت طعام دادن درویشانست أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ و یا برابر آن طعام و مساوی
آن صِيَامًا از روی روزه داشتن یعنی بازای طعام هر مسکینی روزه بدارد عدل مصدرست
بمعنی معدول و صیاما منصوبست بر تمیز و قوله لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ متعلق است بمحذوفی
ای تحلیه الجزاء او الطعام او الصوم لیذوق ثقل فعله و سوء عاقبة هتکه بحرمت الاحرام او الثقل
الشدید علی مخالفة امر الله و اصل وبل ثقلست و منه الطعام الوبیل پس معنی آنست که بر کننده
صید ست جزا مثل صید یا طعام دادن یا روزه داشتن تا بچشد گرانی و سختی کار خود را جزا آن
موجب شده تکلیف است بجهت خروج او از طاعت عَفَا اللَّهُ در گذشت و عفو کرد خدا
عَمَّا سَلَفَ از آنچه گذشته است که محرم قتل صید میکرده در جاهلیت یا از آنچه این نوبت
از ابو البشر واقع شد وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد بقتل این عمل فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ
پس انتقام کشد از وی خدا این جواب شرطست و تقدیر اینکه فهو ینتقم الله منه وَاللَّهُ عَزِيزٌ
و خدای غالبست در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام بر کسی که اصرار میکند در معصیت
بقدر استحقاق در کنز العرفان آورده که درین مقام احکام متعدده است اول آنکه اختلافست
در صید منهی در حالت احرام و در حرم نزد بعضی هر صیدیست که ماکول اللحم باشد و این قول
شافعیست و احتجاج او بر اینست که آن غالبست در عرف و مؤید اینست قوله علیه السلام خمس
یقتلن فی الحل و الحرام الحدأة و الغراب و الفأرة و الکلب العقور و در روایتی بدل عقرب حیه
واقع شده و درین تنبیه است بر جواز قتل هر موذی و ابو حنیفه گفته که مراد هر حیوانیست که
وحشی باشد خواه ماکول اللحم باشد یا نه و اما اصحاب ما گفته اند که صید حیوان محلل مطلقا و اما
در محرم صید اسد و ثعلب و ارنب و ضب و یربوع و قنفذ حرامست نه غیر آن بجهت نطا[illegible]
از اهل البیت علیهم السلام درین باب دوم اثبات لا تقتلوا بر لا تذبحوا جهت تحریم است و اختلا
فست در مذبوح ماکول منه که در حکم ذبایح منهی منهاست مانند حیوانی که وثنی او را کشته
باشد و در حکم میته است و یا در حکم محرم التصرف چون مغصوب که غاصب او را ذبح کند
مذهب حق نزد ما اولیست : پس آن نزد ما حرامست بر محل و محرم و جلد او جلد میته است

که بد باعث پاک نشود حاصل که حکم او سایر حکم میتاست سیوم انکه صید حرامست در هر
احرام بحج یا عمره خواه انکه حج و عمره واجب باشد یا نفل بجهت نفظ چهارم انکه جزای صید وا
جبست در جمیع انواع اتلاف خواه عمد باشد یا خطا یا نسیان وخواه انکه متلف انذاکر
احرام خود باشد در حالت عمد یا نه وبعضی کفته اندکه اگر متلف بعمد ذاکر احرام خود باشد
کفارتی نیست بجهت عظم ذنب واین قولیست در نهایت ضعف وتقیید قتل بعمد در آیت
بجهت آنست که سبب نزول آن در کسیست که عمدا صید کرده بود یعنی ابو البشر چنانکه کذشت
ویا بجهت انکه اصل قتل متعمد ست وقتل بخطا ملحق است بآن بجهت تغلیظ و یدل علیه قوله لیذوق
وبال امره عفا الله عما سلف ومن عاد فینتقم الله منه و زهری کفته که نزول الکتاب بالعمد وورد
السنة بالخطا و ابن جبیر کفته که لا اری فی الخطا به شیئا اخذ باشتراط العمد فی الآیه و از حسن
دو روایت درین باب وارد شده وحق وجوب جزاست مطلقا بنجم ابو حنیفه کفته که مراد
بمماثله قیمه است نزد او وصید را قیمت باید کرد اگر قیمت او مثل ثمن هدی باشد مخیرست
میان انکه اهدی کند از نعم انچه قیمت مانند صید باشد و میان انکه بقیمت آن طعام بخرد
و هر کس را نصف صاع کندم بدهد و از غیر کندم یکصاع و اگر خواهد بعوض مسکین یکروز
روزه دارد و یا آنچه را تصدق کند و مالک و شافعی و اکثر مفسران و فقها کفته اند که مماثله
در خلقت و هیاتست پس واجب باشد نظیر آن از نعم و اما اصحاب ما نوعیه صید میکنند
با انچه او را مثلی باشد از نعم چون نعامه که بدنه مثل آنست و حمار وحشی که بقره مثل آنست
وظبی که شاة مانند آنست پس درین قسم مماثله واجبست و بآنچه او را مثلی نباشد و درین
قسم انچه جزای معین است آن معین واجبست نه غیر آن و اگر معین نیست پس قیمت
آن واجبست ششم بنا بر قول ما و شافعی مماثله شخصیه است پس فدیه صغیره بصغیره
و فدیه کبیره و ذکر بذکر و انثی بانثی یا نوعیه است پس مجزی باشد صغیره از کبیره و ذکر
از انثی و درین دو احتمالست و ثانی اظهرست در فتوی لیکن افضل اولی است بجهت یقین
حصول برائت الا آنست که مجزی نیست معیب از صحیح و مجزیست از مثل آن بعینه پس مجزی
نیست اعرج از اعور و اگر مقتول حامل باشد فدای بحامل است نه حایل و با تعذر تقویم جزای حامل
کنند درین جزا بمماثله و تقویم یعنی دو مرد صالح فقیه که عارف باشد بصید و مثل آن و قیمت آن و اگر
احدهما قاتل باشد جایزست اگر قتل او بخطا بوده باشد نه در انکه بعمد باشد زیرا که درین صورت

فاسق

فاسق خواهد بود و در قراءة باقر و صادق علیهما السلام ذو عدلست و تفسیر آن بامام کرده اند
و ابن جنی گفته که مراد از ان من یعدل است و من همینا نکه از برای واحدست از برای اثنین
نیز امده است کقول الشاعر تکن مثل من یا ذئب یصطحبان و قوله منکم ای من المسلمین و اینجا
سوالی مقدرست تقریر آن نیست که عدالت مستلزم اسلام است و ذکر آن معینست از ان پس چرا
گفته است که منکم و جواب انست که این بجهت زیادتیست در ایضاح و یا بجهت عدم توهم جواز
حکم عدل در ین خود و اگرچه مسلمان نباشد هشتم هدیا بالغ الکعبة نزد بعضی مراد از ان ذبح جزاست
در حرم و اما صدقه بآن نزد شافعی نیز جزای انرا در حرم ذبح باید کرد و اگر در احرام حجست ذبح
آن بمنی باید کرد و اگر در احرام و هم انجا تصدق نمود نهم اصحاب ما گفته اند که اگر محرم قتل نعامه کند
بدنه برو واجب است و اگر از ان عاجز شود ثمن انرا گندم خرد و بشصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی
نصف صاع و اگر بشصت و فا نکند انچه و فا کند مجزیست و اگر زیاده بر شصت مسکین باشد زاید بر شصت
برو لازم نیست بلکه ما زاد از ان او خواهد بود و اگر از طعام عاجز شود بدهد هر مسکینی روزه بدارد
و اگر حمار وحشی کشته باشد یا مشبه آن بقرهٔ اهلیه برو واجبست و با عجز ثمن انرا گندم بخرد
و برسی مسکین تقسیم کند هر مسکینی را مدی بر تفصیلی که گذشت و اگر قتل ظبی کرده باشد شاتی
برو لازم شود و با عجز ثمن انرا گندم خریده برده مسکین تقسیم نماید بر طریقی که مذکور شد و اعتبار
قیمت در ین نعم در منی است اگر در حج واجب شده باشد در مکه است اگر در عمره لازم گشته باشد
و اما غیر این حیوانات تلث انچه تقدیر جزا در و شده پس تقدیر قیمت جزای آن در وقت احرام
و انچه در ان تقدیر نکرده اند قیمت صید آن وقت اتلاف انست دهم خلافست در اینکه ابدال در
اقسام ثلثه بر تخییرست بجهت ظاهر آیه چه او برای تخییر موضوع شده و یا بر ترتیب است که انتقال بطعام
جایز نیست الا با عجز از بدنه و شبه آن و انتقال بصیام صحیح نه مگر با عجز از طعام ابو حنیفه و شافعی و بعضی از
مفسرین بر اولند و ابن عباس در احد الروایتین و جماعتی قایلند بثانی و کلا القولین اصحاب ما گفته اند و
مفید و ابن ادریس بتخییر حکم کرده اند و ابن بابویه بترتیب و عمل باین احوط است بجهت
حصول یقین براءت و بر قول اول نزد بعضی تخییر مر قاتل راست و این اقوی است و نزد بعضی مر
حاکم را یازدهم اصحاب ما حکایت کرده اند که تقویم نیست مگر نعم را و عطا و جماعتی نیز برینند
و قتاده گفته که صید مقتول را بر تقدیر حیوة تقویم باید کرد و ثمن انرا طعام خرید و همچنین خلا
فست در صیام شافعی گفته که روزه دارد از هر مدی روزی و ابو حنیفه و جمعی نیز برینند و بدانکه

ممکنست که قوله لیذوق وبال امره دلالت باشد بر انکه کفارت بر ان عقوبتست نه انکه مکفر ذنوب
باشد واین اظهر تحلیلاست دوازدهم ومن عاد فینتقم الله منه ومن عاد الی قتل الصید
بعد هذه النهی وآیا این مانع بر وجوب کفارتست یا نه ابن عباس بر اولست واکثر اصحاب
ما نیز بر ثانیند واین حقست وتحقیق کلام درین باب آنست که هر کاه صید مکرر واقع شود در دو
سال در دو احرام کلامی نیست در لزوم کفارت بجهت تخلل احلال بینهما واین ظاهر است وا
حتمال دارد که نباشد پس خلاف درین قسم است وتکرار بر چند قسمست اول خطا یا سهو عقیب
دوم خطا یا سهو در عقب مثل خود وکلامی وخلافی نیست در لزوم کفارت درین دو سیم
عمد عقیب خطا یا سهو چهارم عمد عقیب عمد ودرین دو خلافست مرتضی وابو الصلاح وابن
ادریس وشیخ در خلاف ومبسوط قایل شده اند بلزوم کفارت بجهت عموم ومن قتله منکم
متعمدا واین عامست بحسب اشخاص وقوله ومن عاد صالح تخصیص نیست زیرا که بینهما منافی
نیست چه گذشت که کفارت عقوبتست پس منافی انتقام نباشد وبقول الصادق علیه السلام
فی صحیحة ابن ابی عمیر علیه کلما عاد کفارة واین عامست بحسب زمان وقوله علیه السلام ایضا
فی حسنة معویة بن عمار علیه الکفارة فی کل ما اصاب واین عامست بحسب احوال اگر ما مصدریه
باشد یا موصوفه باشد وشیخ در نهایه وابن براج در کتاب خود گفته اند که عاید را
لازم نیست کفارت بقوله ومن عاد فینتقم الله منه وتفصیل قاطع شرکتست پس همچنانکه انتقام
نیست در اول اجزا نیست در ثانی وجواب آنست که مبین کردانیدیم که بینهما منافات نیست وکفارت
عقوبتست لقوله لیذوق وبال امره وبجهت انکه تکرار در خطا لازمست قطعا پس عمد بطریق
اولی باشد از باب تنبیه بادنی بر اعلی از ریان بن شبیب روایتست که چون مامون امام
رضا علیه السلام را زهر داد ومردمان زبان بمذمت وملامت او بکشودند در باره او
چیزهای بد میگفتند خواست تا تلافی آن کند پسرش محمد تقی علیه السلام را از مدینه بیاورد
واو را اکرام واجلال کرد وچون مزیت عقل وفضل وادب وحکمت او بر مؤمنان ظاهر شد
رغبت کرد که دختر خود را باو دهد با انکه در صغر سن بود بنی العباس را خبر شده نزد
مامون آمدند وگفتند ای امیر چگونه باشد که شرفی که در خانه ما واقع است ضایع کنی و
از دست بدهی گفت چگونه گفتند عزم کرده ای که با پسر رضا مواصله کنی اگر کار وقوع یابد
حکومت وخلافت وولایت از ما به بنی علی منتقل شود وترا معلومست که میان ما وایشان

قدیما وجدیدا معادات وهمه ایشان مطرود ومقهور ما بوده‌اند وآبای ما هیچکدام را
تمکین نداده‌اند که در خانه خود بنشینند وتو برخلاف آبای خود ارادکرده بودی که رضا را ولی
عهد خود کردانی وچون کار او کفایت شد در صدد آن شده که پسر او را تربیت دهی وبا او مواصلت
کنی زنهار که درین باب تامل کن وبی اندیشه درین خوض مکن که عاقبت آن وخیمست مامون کفت اکر
تعصب وعناد را بکذارید وانصاف پیش آرید بر شما ظاهر شود که ایشان باین کار اولی اند وآنچه
اسلاف ما با ایشان کردند عین عصیان ومحض طغیان بوده ومن پشیمان نبودم برانکه رضا را ولی
عهد کردم اما او ازین معنی امتناع کرد واکنون عزم آن دارم که دختر خود را با بوجعفر که پسر اوست
عقد کنم زیرا که مزیت عقل وفضل وادب وعلم وفضل او را شناخته‌ام امید وارم که حق تعالی نوعی
کند که شما نیز بر مزیت فضل وادب وعلم او مطلع شوید کفتند حالا توقف کن تا او بر بعضی مسایل فقه
اطلاع یابد علم شریعت را پیروی کند چه درین سنی که او دارد معلومست که وی را چه علمی باشد کفت
او از اهل بیت است مؤید نه من عند الله وایشان را اکر خواهید که او را در فنون علم امتحان کنید
کسی پیدا کنید تا از و مسئله پرسد کفتند چنین باشد پس نزد قاضی یحیی اکثم رفتند واو در آن
زمان اقضی القضاة بود همه مردمان در مسایل باو رجوع میکردند وکفتند ملتمس ما آنست
که در حضور امیر واعیان از پسر رضا مسئله بپرسی که او خجل شود وویرا مال بسیار دادند تا ابو جعفر را
ملزم سازد پس روزی تعیین کردند ومامون فرمود تا برای امام محمد تقی صلوات الله علیه
کرسی وضع کردند واز برای یحیی اکثم کرسی وهر دو را بران کرسیها نشاندند وآنحضرت
در آنوقت نه ساله بود ومردمان هر یک بجای خود قرار کرفتند یحیی اکثم مامون را کفت رخصت
باشد تا مسئله از ابو جعفر بپرسم فرمود هرچه میخواهی بپرس کفت چه میکوئی در محرمی که
صید را بکشد ابو جعفر علیه السلام فرمود که این صید را در حل بکشد یا در حرم عالم باشد یا
جاهل بنده باشد یا آزاد بزرک بود یا کوچک مبدی باشد یا معید مصر باشد یا پشیمان محرم
بحج بود یا بعمره وبا صید از ذوات الطیر بود یا از وحوش از صغار باشد یا از کبار نسب
بود یا برو زد یحیی اکثم چون این شنید متحیر شد وکلامش مضطرب کشت وعجز واضطراب
برو ظاهر شد چنانکه همه اهل مجلس بدانستند مامون حضار مجلس را کفت دانستید که
رای من صایب بود در آنچه کفتم پس روی با امام کرد وکفت دختر مرا میخواهی کفت آری کفت
ترا بدامادی خود پسند یدم واکرچه قوم کاره اینند ابو جعفر خطبه نکاح آغاز کرد باین وجه

که الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته وصلی الله علی محمد سید بریته والا
وصیاء من عترته اما بعد وقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال علی الحرام فقال سبحانه
وانکحوا الایامی منکم الصالحین الی قوله والله ذو الفضل العظیم پس فرمود که من محمد بن علی بن موسی ام
میخواهم ام الفضل بنت عبدالله المامون را بر مهر جده خود فاطمه زهری علیها السلام وان پانصد
درم سیم سره است مامون گفت بدادم دختر خود را بتو بر صداقی که مذکور شد پس حضرت فرمود
بخواستم و راضی شدم پس مامون گفت تا هر کسی بر موضع خود بنشینند و غالیه را حاضر
کردند و حضار مجلس را مطیب کردانیدند و عوام را نیز از ان محظوظ ساختند پس امر کرد
تا نزد هر کسی خوانی طعام نهادند و بعد از طعام هر یک را خلعت داد و بعد از ان گفت یا بن
رسول الله التماس دارم که احکام و تفاصیل این مسئله را بیان کنی تا از ان مستفید شویم
امام فرمود چون محرم صید بکشد در حل از ذوات الطیر و از مرغان بود بر و گوسفندی بود و اگر
در حرم بود بر و جزای قیمت باشد و اگر حمار وحشی بود بر و گاوی و اگر شتر مرغ باشد بر و شتری
بود و اگر آهو بود بر و گوسفندی لازم شود و در حرم جزای و قیمت هر دو واجب گردد و اگر احرام
بحج بود بر و گاوی بود و اگر در عمره بود در مکه بکشد و جزای صید بر جاهل و عالم واجبست و لازم
بود خواه شب و خواه بروز و اگر بعمد باشد جزای کفارت بر و بود و اگر بنده بود بر مولای او
لازم گردد و اگر کوچک بود بر و کفارت نباشد و بر بزرگ کفارت واجب بود و پشیمانی عقاب
آخرت ساقط گرداند و مصر را عقاب بود و مبتدی را کفارت باشد و معید را حق تعالی انتقام او کند
مامون گفت احسنت یا ابا جعفر احسن الله جزاک تو نیز از قاضی مسئله بپرس حضرت روی
بیحیی کرد و فرمود رخصت باشد که من نیز از تو مسئله سوال کنم گفت روا باشد اگر دانم بگویم و اگر
نه از تو مستفید شوم حضرت فرمود که چه میگوئی در حق مردی که صبح در زنی نگاه کند حرام
و در چاشتگاه بر و حلال بود و وقت پیشین بر و حرام باشد و نماز عصر بر و حلال گردد و نماز
شام بر و حرام شود و نماز خفتن حلال گردد و نیم شب حرام شود و چون صبح بر آید بر و حلال
گردد ابن اکثم فروماند و گفت من این مسئله را نمیدانم و بان راه نمی برم اگر کرم فرمائی و مارا
بان اعلام نمائی غایت لطف باشد فرمود این کنیزی باشد که مرد اجنبی در و نگرد نظرش
حرام بود و چاشتگاه او را بخرد بر و حلال شود و نماز پیشین آزادش کند بر و حرام شود
و نماز عصر او را بنکاح خود در آورد بر و حلال شود و نماز شام او را ظهار کند بر و حرام گردد و نماز

خفتن

خفتن بنده آزاد کند بر وحلال شود و نیم شب طلاق دهد حرام شود و وقت صبح رجعت
کند حلال کرده مامون روی بیاران کرد و گفت از شما و اهل شما کسی هست که حل این مسایل
کند گفتند نه یا امیر آنچه گفتی در آن صایب بودی گفت ای مردمان بدانید که کار بنی فاطمه بر
خلاف دیگرانست ایشان از جانب خدا مخصوص اند بانواع فضل و نعمت و صغر سن منع
ایشان نکند از کمال و فضل ندانید که رسول علی را دعوت کرد و او دوازده ساله بود و جز
او کسی را در سن او دعوت نکرد و از حسن و از حسین بیعت گرفت ایشان شش ساله
بودند و هیچ کودک را بیعت نگرفت و اینها اهل بیت رسول الله اند و ذریه طیبه او ذریة
بعضها من بعض گفتند صدقت یا امیر پس مردمان پراکنده شدند و روز دیگر بتهنیت آ
مدند مامون بفرمود که سه طبق سیمین بیاورند بر هر یکی بندقها نهاده از مشک و زعفران سر
شته بر یکی خطوط اقطاعات و لایات و بلاد و قری و بر دیگری خطوط خلعتها و عطاها و یکی
پر از زر سرخ کرده او را بوزرا و خواص نثار کرد و دوم را بر حجاب و اعمال و سیوم را بر حواشی
و خدم تقسیم کرد پس خطوط را میکشادند و آنچه در آن نوشته بود از خطوط دیوان طلب میکردند
پس مامون بفرمود تا درویشان را صدقات بسیار دادند و در آن مدت که امام پیش او بود
تبجیل و تعظیم او میکرد و برابر اهل بیت خود تفضیل میداد تا آنکه بمدینه رفت و چون حق تعالی
محرم را از صید نهی کرد در عقب آن بیان صید بحر میکند که اخذ و اکل آن بر محرم حلالست و میگوید
که أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شکار دریا یعنی حیوانی که در غیر آب زندگانی
نتواند خواه محل باشد یا محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه در بحر داخلند و نزد بعضی همه حیوانات
بحری حلالند لقوله علیه السلام هو الطهور ماؤه و الحل میتته یعنی این دریا پاک و پاک کننده
است آب و حلالست مرده آن و این مذهب شافعی و مالکست و نزد بعضی دیگر سمک حلالست
و آنچه او را مثلی باشد در بر که او را خورند و ابو حنیفه گفته که حلال نیست مگر سمک که او را فلس
باشد نه غیر آن و این اجماع اهل البیت است علیه السلام وَطَعَامُهُ و نیز حلال شده بر
شما طعام دریا بعضی عامه گفته اند که مراد هر حیوانیست که دریا آنرا مرده بکنار اندازد و
این باطلست نزد ما و از ابن عباس نقلست که مراد سمک مملوح است و این موافق مذهب اهل
البیت است و تسمیه آن بطعام جهت آنست که ادخار آن میکنند تا بخورند پس آن مانند
معتاد است از اغذیه پس بنابرین مراد بصید ماهی تازه است و مراد بطعام آن اکل آنست

مَتَاعًا لَكُمْ مفعول له است یعنی تمتیعا لکم یعنی صید بحر وطعام آن بر شما حلال است جهت
برخوردار ساختن مر شمارا وَلِلسَّيَّارَةِ ومر کاروانرا که قدید کرده توشه سازند طری
وقدید آنرا وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ وحرام کرده شد بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار بیابان هر حیوانیست
که در بر بیضه نهد وفراخ آورد واگرچه در بعضی اوقات در آب زندگانی کند واین حرمت
ثابت است مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام که باشید احرام گیرندگان وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از
خدای الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آنخدائی که بسوی او جمع کرده خواهید شد بعد از موت
بدانکه خلافی نیست در انکه محرم انچه صید کرده باشد حرامست برو وبر غیر او از محرم دیگر واما
آنچه محل صید کرده باشد نزد ما انست که این نیز بر محرم حرامست واین عباس وابن عمر نیز
بر ینند وعطا ومجاهد وابن جبیر برانند که حرام نیست مگر کاهی که دران دلالت کرده باشند
یا بآن اشارت نموده باشند وابو حنیفه واصحاب او بر ین قولند ونزد مالک وشافعی واحمد
حلال نیست بر محرم انچه برای او صید کرده باشند وهمچنین خلافست در انچه محرم صید آن کرده
باشد قبل از احرام آنچه ما گفتیم درین هر دو مسئله دلیل آن ظاهر است چه مراد اینجا مصدر است نه
اصطیاد واگرنه لازم آید که انچه محرم صید آن کرده باشد حرام نباشد وحال آنکه ظاهر است بلا خلاف
ونیز بدانکه مذهب ما آنست که حرامست بر محرم مطلقا صید بر اصطیاد او اکلا وذبحا واشارة
ودلالة واغلاقا وبیعا وشراء وامساکا وامراء للحیوان به وممکنست استدلال بر همه
این بقوله وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرما وبنا برین ظاهر شد که تکرار نیست در تحریم
صید بر محرم بلکه آنچه ثانیا مذکور شده اعم است وبباید دانست که حرم نیز محرم الجنس
نیست که احرام محرم آنست از صید مگر اکل انچه صید کرده باشند در خارج حرم که مباح
است مر محل را در حرم وممکنست که استدلال کنند بر حکم اول بآیت اول اولی وهو
قوله یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم بشیء من الصید تناله ایدیکم بجهت عموم آن در حالت احرام
ودخول حرم وغیرهما پس ثالث باجماع بیرون میرود واولین باقی میمانند وداخل میشوند
در تحت عموم وبعضی استدلال کرده اند بقوله وانتم حرم وقوله ما دمتم حرما چه حرم
جمع حرامست یقال رجل حرام ومحرم واحرم اذا دخل فی الشهر الحرام ودرین دلیل ضعفی
هست واحکام وتفاصیل متفرعه بر صید مستفاد شده از بیان نبوی وتوبیرامامی چنانکه
در کتب مبسوط مذکور است ومسطور فلیطلب هناک وچون حق تعالی ذکر حرمت حرم

کرد

کرده در عقب آن ذکر بیت حرام و شهر حرام میکند بقوله جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای
کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که بیت حرم و خانهٔ محترمست قِيَامًا لِلنَّاسِ انجیزی که قایمست
بآن امور بندگان در دین بواسطهٔ قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی
از نهب و قتل در وست قیام بمعنی انتعاش است بحذف مضاف ای سبب انتعاشهم
یعنی بیت الحرام سبب انتعاش ایشانست در امر معاش و معاد ایشان که خایف بآن
ملتجی میشود و ضعیف در وایمن میگردد و تجار در و تحصیل ربح میکنند و حجاج و عمار بآن توجه
میکنند از جمیع نواحی زمین و نزد عطا معنی قیاما للناس آنست اگر یکسال حج نکنند و طواف آن
ننمایند هلاک شوند و علی بن ابراهیم نیز از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت کرده که ما دامت
الکعبة یحج الناس الیها لم یهلکوا و تسمیه بیت بکعبه بجهت تکعب و تربع آنست و گویند کعب بمعنی
نتوست و بجهت ارتفاع علو آن باین اسم متسم شده چه آن موضع بلندترین موضع زمین
است و قوله البیت الحرام عطف بیان است بر وجه مدح و یا مفعول ثانیست و بنا برین نصب
قیاما بر علیت است و قوله وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ عطفست بر الکعبه از قبیل ظننت زیدا منطلقا
و عمروا یعنی گردانیده ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردمان باین وجه که کارهای در و
سازند و آن ماه ذو الحجه است که معظم مناسک حج در آن گذارند و یا مراد جمیع اشهر حرم
است که مردمان بمناسک حج قیام مینمایند و از قتل و غارت ایمن اند و آن چهار ماه است
سه در پی یکدیگر که آن ذو القعده و ذو الحجه و محرم است و یکی منفرد از آن که آن ماه
رجبست و الیه اشار قوله تعالی منها اربعة حرم و ذکر آنها بعنوان افراد جهت آنست که
شهر اسم جنس است و تسمیهٔ آنها بحرم بجهت آنست که قتال در و حرامست و در جاهلیت
نیز درین ماهها ترک حرب میکردند و بصرف صلاح معاش خود اوقات میگذرانیدند و این
طریقه را از دین اسمعیل علیه السلام توارث کرده بودند و انجنان مستمر بود تا زمان اسلام
و بعد از آن بجهت بغی و ظلم از آن تجاوز کردند و تسمیهٔ کعبه بالحرام نیز بجهت آنست
که حرامست در آن قتال و غیر آن از محرمات که در شرع مقرر شده و مرویست که هر که
متوجه آن شود و مناسک آن بجای آورد بدن او از آتش دوزخ حرام گردد و در خبر آمده
که در زیر مقام ابراهیم سنگیست بر انجا نوشته که انا الله ذو بکة حرمتها یوم خلقت السموات
والارض و یوم وضعت هذین الجبلین و حففتها بسبعة املاک حنفا من جاءنی زائرا لهذا

البیت عارفا بحقه مذعنا لی بالربوبیة حرمت جسده علی النار یعنی منم خدای بکه که زمین
مکه است حرام کردم انرا روزی که آفریدم آسمانها و زمینها را و روزی که نهادم این دو
کوه را یعنی صفا و مروه و هفت فرشته را که مستقیم الطریق و منقاد امر منند در حوالی و گرد
گرد آن بداشتم هر که بمن آید در حالتی که زیارت کننده این خانه باشد و عارف بحقیقت
آن و مصدق و موقن ربوبیت من حرام گردانم بدن او را آتش دوزخ و گویند تسمیه
آن بحرم باعتبار آنست که پناه باو دهد محترم و مکرم گردد و کسی او را نرنجاند و نیازارد و اگر چه
قاتل او و برادر او باشد و سباع و طیور یکدیگر را نیازارند و در آنجا آهو با شیر و کرک با میش
و کبوتر با باز مستانس باشد و این از آیات کعبه معظمه است وَالْهَدْیَ وَالْقَلَائِدَ
نیز معطوفست بر الکعبه یعنی گردانید قربانی و ذوات القلائد را هم سبب قیام امور بندگان
چه محاویج و مساکین بآن منتفع میشوند و مراد بذوات القلائد بدنست و شبه آن از نعم
که نعل را بران معلق سازند تا متمیز شود از غیر و معلوم بندگان شود که آن صدقه است
و تفصیل این مبحث در ما سبق مذکور شده ابو بکر انباری گفته که درین آیت دو طریق
است یکی انکه حق تعالی منت نهاده بر اهل اسلام بانکه کعبه را صلاح دین و دنیای شما
گردانیده ام و سبب قیام انتعاش شما ساخته ام دوم اخبار فرموده از انچه در جاهلیت
احترام این خانه کرده اند ذلک انچه مذکور شد از جعل و یا از امر بحفظ حرمت حرم و غیر
آن لِتَعْلَمُوا برای آنست که بدانید أَنَّ اللَّهَ انکه بتحقیق حق تعالی یَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ میداند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست چه شرع احکام
بجهت دفع مضار قبل از وقوع آن و جلب منافع مترتبه بران دلیل حکمت شارعست
و کمال او یعنی چون مطلع شدید بر حکمت در تعیین کعبه برای قیام نمودن مردمان و آنچه
در جهت از طرق مناسک و کیفیات آن هر آینه دانستید که حق تعالی عالمست بانچه در آسما
نهاست و زمینهاست از جواهر و اجسام و اعراض بر وجه کلی و جزئی بجهت استحالت
صدور این حکم از کسی که جاهل باشد باشیا و این حکم اگر چه مفصلا معلوم نیست اما مجملا
معلومست از حیثیت انکه احکام بجهت دفع مضار و جلب منافع موضوع شده اند و
الطافند در عقلیات و یا در غیر ان از شرعیات وَأَنَّ اللَّهَ و نیز انچه مذکور گشت بجهت
آنست که حق تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بر همه چیز داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام

از ذوی علم و حکمتست این تعمیم بعد از تخصیص است و مبالغه بعد از اطلاق و از حسن انتقالا
ست در کلام ملخص سخن آنست که حق تعالی وضع احکام شرع کرد برای مصالح عباد چو عواقب همه
امور را میداند و عالمست بجمیع امور پس البته عالم خواهد بود بانچه مصالح بندگان در آنست و میتواند
بود که وجه ارتباط لتعلموا بما قبل ظهور آیات و آثار قدرت او سبحانه باشد در بیت الحرام کقوله
فیها آیات بینات مقام ابراهیم الی و بعد ازان بیان احکام ذکر وعد و وعید میفرماید که اعلموا
أَنَّ اللَّهَ بدانید این را که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر کسی را که ارتکاب نماید
محارم او را وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و آنکه خدای آمرزگار و مهربانست بر کسی که از
محرمات بپرهیزد پس این وعد و وعیدست مر کسی را که انتهاک محارم کند و اصرار نکند
بران و مر کسی را که حافظ و ضابط خود شود لغو اقدام بران و منقطع شود ازان مَا عَلَى
الرَّسُولِ نیست بر رسول إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام تا ایشان را عذری نماند
این تشدید ایجاب قیامست بانچه فرماید چه خلاصهٔ معنی آنست که رسول خدای بشما آمد
بانچه مامور شده بان از تبلیغ و شما را عذری باقی نماند در تفریط و تقصیر وَاللَّهُ يَعْلَمُ
و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه پنهان میدارید
از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت و این غایت تهدید و زجرست و درین دلالتست
بر وجوب معرفت عقاب و ثواب چه این لطفست در باب تکلیف و بعد ازان بیان حلال و حرام
حکم بعدم استوای آنها کرده میفرماید که قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ مساوی نیست پلید
و پاک این حکم عامست در نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن وَلَوْ أَعْجَبَكَ
و اگرچه بشگفت آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری خبیث جودت و رداءت دارد نه قلت و کثرت
و محمود بهتر از مذموم کثیرست خطاب موحد و معتبرست و لهذا قال فَاتَّقُوا اللَّهَ پس
بترسید از خدای در تحری خبیث و اگرچه بسیار باشد و ایثار طیب کنید و اگرچه اندک باشد
يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید شما رستگارها
شوید این در موضع حالست یعنی در حالتی که امید دارید برسید بفوز و فلاح مرویست
که این آیت در حجاج یمامه آمد که مسلمانان قصد کردند که با ایشان مقاتله کنند حق تعالی ایشان را
باین آیت ازان نهی کرد و تفصیل این قصه قبل ازین گذشت و در خبرست که ابو الهذیل علاف خفیف
العارضین بود و ابو بکر باقلانی کثیر اللحیه باقلانی بر سبیل تعریض گفت و البلد الطیب یخرج

بنا تر باذن دیة ابو الهذیل جواب داد که لا یستوی الخبیث والطیب ولو اعجبک کثرة الخبیث
زهری وقتاده از انس روایت کرده اند که بعضی از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله سوالهای
موقع میکردند حضرت بجهت سوال لاطایل در غضب شده بر بالای منبر رفت وخطبه بخواند
وگفت لا اسال عن شیٔ الا اجیبت سوال نکنند مرا از چیزی مگر که جواب گویم که مطعون
النسب بود بر پای خواست وگفت یا نبی الله من ابی پدر من کیست فرمود که حذافه
بن قیس مردی دیگر گفت پدر من کجاست فرمود فی النار در آتش دوزخ است عمر بن
خطاب برخواست وپای رسول را بوسه داد وگفت یا رسول الله ما جدید العهد بجاهلیت
وشرک فاعف عنا عفا الله عنک از سو ما درگذر و بر بی ادبی ما نگاه مکن غضب حضرت
ساکت شد وفرمود والذی نفسی بیده صورت الجنة والنار فی عرض هذا الحایط
فلم ار کالیوم فی الخیر والشر یعنی بخدای سوگند که جان من با مر اوست که این ساعت بهشت
ودوزخ در برابر من تصویر کرده بودند ومن در وی می نگریدم واهل او را میدیدم ودانستم
که کدام از شما در بهشت باشید وکدام در دوزخ اگر میگفتم شما از سوال پشیمان میشدید بر حق تعالی
آیت فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای انکسانی که گرویده اید لا تسئلوا عن
اشیاء مپرسید از چیزهای که ان تبد لکم اگر ظاهر کرده شود برای شما جواب آن
تسؤکم اندوهگین کرداند شما را وان تسئلوا عنها ومپرسید از چیزهای که اگر
بپرسید از آن حین ینزل القرآن در وقتی که فرود آید قرآن تبد لکم آشکارا
کرده شود برای شما شرطیه وآنچه معطوفست بر آن هر دو صفت اینان اند وملخص معنی
آنست که سوال میکنید از رسول خدای چیزی را که اگر ظاهر کرده شود شما را مغموم سازد
واگر سوال کنید از آن در زمان وحی بر شما هویدا کرده این هر دو بمنابهٔ دو مقدمه
اند که منتج آنچیزی اند که مانع سوالست وآن اینست که سوال موجب غم واندوه شماست
وهرگز عاقل کاری نکند که او را مغموم سازد واشیا اسم جنس است چون منظر که اسم اظهار
ست ولام او مغلوبست بجای آن بروزن العفلاست وگویند بروزن افعلاست
جمع که حذف لام الفعل شده واصل آن شیٔ است چون هین یا شیٔ چون صدیق بس مخفف
شده ونزد بعضی دیگر بروزن افعالات بدون تغییر چون بیت وابیات ومنع صرف آن
مانع اینست وقوله عفا الله عنها صفت ثانیه اشیاست یعنی مپرسید از اشیائی

که عفو

که عفو کرده است خدای از شما یعنی درگذرانیده و بدان تکلیف نکرده و یا جمله مستانفه
یعنی عفو کرد خدا از ما سلف که آن مسایل شما بود پس بمثل آن عود مکنید از ابن عباس مرویست
که قومی بر سبیل استهزا و امتحان سوالات بسیار از آن حضرت میکردند بعضی میگفتند که
من ابی و دیگری میگفت این انا و دیگری میپرسید من ناقه خود را گم کرده ام در کجا باشد حق تع
این آیت نازل ساخت و از امیر المومنین علی صلوات الله علیه و ابی امامه روایت است که چون آیت فریضه
حج نازل شد عکاشه بن محصن برخواست و بروایت دیگر سراقه بن مالک از جای برخواسته گفت یا رسول الله
افی کل عام ایا در هر سالی حج باید کرد رسول از وی روی بگردانید دیگر باره گفت جواب نداد سیم کره اعاده
کرد فرمود که ویحک ما تؤمن ان اقول نعم چه ایمن شدهٔ از آنکه گویم بلی آنچه شما را بآن گذاشته ام
وبدانید که آنها که پیش از شما بودند بجهت این نوع سوالات هلاک شدند چون شما را چیزی فرمایم
امتثال کنید و چون نهی کنم اجتناب کنید حق تع این آیت را نازل ساخت که سوال از چیزی چند مکنید
که جواب آن موجب کراهت و مشقت شما شود و از چیزی میپرسید که حق تع از شما درگذرانیده
و شما را بر ترک آن سوال مواخذه نساخته **وَاللَّهُ غَفُورٌ** و خدای آمرزگار است بسیاری
از گناه شما درگذراند **حَلِيمٌ** بردبار است که بعقوبت تفریط تعجیل نکند حاصل که آیت نهی است
از تعجیل سوال و استکشاف اشیای که حق تع خواهد تا بوقت خود بیان کند و تا اصلاح عباد
دران باشد از او پوشیده دارد و اظهار آن نکند و نیز در باب تاکید این نهی میفرماید که **قَدْ سَا**
لَهَا ضمیر راجع بمسائل است که لا تسئلوا دالست بران و لهذا متعدی بعن نشده و یا راجع
باشیا بحذف جار یعنی بدرستی که پرسیدند این مسئله را یا سوال کردند از چیزها **قَوْمٌ مِنْ**
قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه کردند و قوم موسی که سوال رویت کردند و
حواریان که مایده از عیسی خواستند این جار و مجرور متعلق است به سالها نه آنکه صفت
قوم باشد زیرا که ظرف زمان صفت جثه و حال از و واقع نمیتواند شد و خبر از او نیز نمیتواند بود
حاصل که قومی بر سبیل سوال کردند پیش از شما این سوالات که شما میکنید **ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ**
پس گشتند بدان انکار کافران یعنی بعد از شهود معجزه که طلبیده بودند بآن نگرویدند و سبب
نزول عقوبت شد بر ایشان پس شما از حال ایشان عبرت گرفته بوله و فضول اشتغال ننمایید
تا بمثل آن گرفتار نگردید و از امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست که ان الله تعالی افترض
علیکم فرایض فلا تضیعوها و حد لکم حدودا فلا تعتدوها و نهیکم عن اشیاء فلا تنتهکوها

وسکت لهم عن اشیاء ولم یدعها نسیانا فلا تتکلفوها یعنی بدرستی که حق تعالی فرض کرد بر شما فرایض را
پس تضییع آن مکنید وحدود را برای شما تعیین فرمود پس ازان در مگذرید ونهی کرد از چیزها پس
آهنک آن مکنید ومرتکب آن مشوید وساکت شد برای شما از چند چیز وبیان آن نفرمود وترک
آن نه بجهت فراموشی او بود ازان بلکه برای مصلحت شما بود پس بتکلیف خود را بران مدارید
ودر تجسس وتفحص آن مشوید از ابن عباس روایتست که چون پیغمبر میرسیدند که دران باب
وحی نازل نشده بود میفرمود من العفو این از عفویست که حق تعالی فرموده که عفا الله عنها وبعد
ازان آیت وان تسالوا عنها حین ینزل القرآن تا اخر تلاوت میفرمود وبدانکه در وجه انتظام
این آیت بما قبل چند وجه گفته اند یکی انکه متصلست بقوله تفلحون زیراکه ترک سؤال از مالا
یعنی ومالا یحتاج الیه از فلاح است دوم انکه متصل است بقوله ما علی الرسول الا البلاغ چه آنحضرت
انچه صلاحست میرساند پس آنچه او بشما نرسانیده سؤال مکنید سوم انکه متصلست بقوله والله
یعلم ما تبدون وما تکتمون یعنی آنچه کتمان میکنید سؤال مکنید چه سوال شما سبب آن ظاهر کردد
وموجب غم وغصه شما شود وسبب ندامت شما ازان سؤال اورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیله
بزرگ را از قبایل عرب که یکی ازان قریش بودند جاهلیت دعوت کرد وازدین اسمعیل علیه السلام
منحرف ساخته ببت پرستی ترغیب نمود ونصب اوثان وتعیین بحایر وسوایب از پیش او
واضح روایات دران باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزاید وبطن آخرین مذکر بودی گوش
او را شکافتندی واز سواری ودوشیدن وموی بریدن آن منع کردندی واز هیچ اب وگیاه
دور نکردندی وانرا بحیره گفتندی واگر شخصی را بیماری بودی یا مسافر داشتی بجهت شفای
آن بیمار وقدوم آن مسافر گفتی ناقتی هذه سایبة پس ازان ناقه را سر دادندی ودر
همه چیز حکم بحیره داشتی وانرا سایبه گفتندی واز ابن عباس روایت کرده اند که شتری
پنج بطن بزادی ودر پنجم نگاه کردندی اگر نر بودی بکشتندی وزنان ومردان ازان بخوردندی
واگر ماده بودی گوش او را شکافتندی ورها کردندی وبرکوب وشیر وموی از انتفاع
نگرفتندی وغیر از مردمان بار بر وننهادندی وبر زنان حرام بودی وچون بمردی گوشت
او را بخوردندی وسایبه انکه شخصی شتری از مال خود جدا کردی وبیکی از خدمه کعبه دادی
وگفتی که این را نگاه دار تا راه گذریان فرو مانده بران نشینند وگوشت وشیر او جز ابنا السبیل
نخوردی وگوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن نامن را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی

بکشتند

میگفتند که آن از آن ماست در میان رمه سر میدادند و اگر ذکر بودی گفتندی که از آن خدایان
ماست آنرا ذبح کردندی و اگر نر و مادگاه بودی نر را نمیکشتند و از برای ماده میگذاشتند
و میگفتند که وصلت اخاها یعنی انثی به برادر خود پیوست و برادر حکم او گرفت و آنرا وصیله
خواندندی و زنان شیر آنرا نخوردندی بلکه مخصوص بمردمان بودی و او را جاری مجرای سایبه کنند
و نحلی که ده ساله ناقه را آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سوارش
نمیکردند و از هیچ آب و گیاه منع نمیکردند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اهل قبایل بسبع برین آئین بودند و داعیه ایشان آن
بود که خدای تعالی ایشانرا بان فرموده حق تعالی رد سخن ایشان کرد و آیت فرستاد که مَا جَعَلَ
اللّٰهُ تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته مِنْ بَحِيرَةٍ از ناقه گوش
شکافته و اشتقاق آن از بحر است بمعنی شق یقال بحرت باذن الناقة ابحرها اذا شققتها
شقا واسعا والناقة بحيرة وهى فعيلة بمعنى مفعولة مثل النطيحة والذبيحة و اصل باب آن سعه
است و سمی البحر بحرا لسعته و فرس بحر واسع الجری و فی الحدیث انه قال علیه السلام الفرس لقد و
جدته بحرا وَلَا سَائِبَةٍ و نه ناقه بحیرا باز گذاشته و هی فاعلة من ساب الماء اذا اجری علی وجه
الارض سیبت الدابة اذا ترکتها وَلَا وَصِيلَةٍ و نه شاتی که برادر پیوسته بود و این فعیله
است بمعنی مفعوله کانها وصلت بغیرها و بمعنی فاعله لانها وصلت اخاها و این اظهر است
در آیه وَلَا حَامٍ و نه حمایت کننده ظهر خود و نگهدارنده آن حاصل که این آیت رد و انکار
البحیرة است که اهل جاهلیت ابتداع آن کرده بودند و جعل بمعنی وضع و شرع است و لهذا
متعدی بیک مفعول شده که ان بحیره است و من مزیده است و درین دلالت است بر
بطلان مذهب مجبره زیرا که حق تعالی نفی جعل بحیره و غیر آن نموده و نزد مجبره آنست که جاعل
همه چیز حق تعالی است و بعد از آن تبیین فرموده که این جماعت که قایل اینند کافرند و مفتری
کذب بر خدا در اضافه فعل غیر باو فعال وَلٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و لیکن آنها که کافر شدند
چون عمرو بن لحی و اتباع او يَفْتَرُونَ افترا میکنند و می بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ
بر خدای دروغ را که تحریم اینها بدو نسبت میکنند وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ
نمیدانند حلال و حرام او را و در تحقیق آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه
میروند و یا اکثر ایشان آنرا نمی دانند و درین اشارتست بآنکه بعضی از ایشان عارف بودند

بر بطلان این قول ولیکن حب ریاست وتقلید آبا مانع اعتراف ایشان بود باین بجدا از ان
از حال این مفتریان خبر میدهد بقوله وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ وچون گویند مر ایشانرا که ای اهل
افترا واصحاب تحیر که راه بحقیقت این امر عبرید تَعَالَوْا بیایید إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه
خدای فرستاده است از حکم حلال وحرام وَإِلَى الرَّسُولِ وبیایید برسول که بیان کننده آن
حکمست قَالُوا حَسْبُنَا گویند از غایت جهل بس است مارا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا آنچه
یافته ایم پدران خودرا بدان این بیان قصور تدبر وفرط انهماک ایشانست در تقلید وعدم
سند ایشان درین قول وقوله أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
واو برای حالست وهمزه که بران داخل شده برای انکار فعل برین حالت وتقدیر اینست که ا
حسبهم ما وجدوا علیه ولو کانوا جهلة ضالین یعنی آیا بس است ایشانرا انچه یافته اند پدران
خودرا بران بران واگرچه بودند پدران ایشان که نمیدانستند چیزی را وراه نمی یافتند بطریق
حق یعنی ایشان جاهل وگمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم وراه نمائی میبا
ید کرد تا اورا از وادی تحلیل بسر حد تحقیق رساند بوسیله اظهار حجج بینه ودلایل واضحه آیت
دلیلست بر فساد تقلید وعدم جواز عمل در شیء از امور دینیه بدو بحجت ونیز دالست بر وجوب
معرفت وعدم ضرورت آن چنانکه اصحاب معارف برین رفته اند زیرا که حق تعالی بیان
حجاج فرموده بر اهل تقلید بانکه میدانند ومعرفت ندارند بانچه میگویند واگر حق ضروری ایشان میبود
تقلید ابای خود نمیکردند ونفی اهتدا در علم نمود از ایشان نه احد هما بجهت انکه اهتدا نمیبا
شد مگر از سر حجت وبیان وعلم وگاه هست که بر سبیل ابتداست بر وجه ضرورت پس معنی
آنست که ایشان درین قول نه علم ضروری داشتند ونه علم نظری بلکه محض تقلید چون
حق تعالی بیان حکم کفار نمود که تقلید را بآباء واسلاف خود کرده با دیان باطله ایشان
وکون اعتیاد کرده اند در عقب آن امر بطاعت کرده وبیان مطیع نموده میفرماید که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ بر شما باد که محافظت انفس
خود کنید والتزام اصلاح آن نمائید جار ومجرور در اسم فعلست بمعنی الزموا ولهذا انفسکم
منصوب واقع شده تا اسم آن باشد لَا يَضُرُّكُمْ زیان نرساند شمارا مَنْ ضَلَّ کسی
که گمراه شده یعنی ضلال او شمارا ضرری نرساند إِذَا اهْتَدَيْتُمْ چون یافته باشید واز
جمله اهتدا آنست که انکار منکر کنند بر حسب طاقت کما قال صلی الله علیه وآله رای منکر

او استطاع ان یغیّره فلیغیّره بیده فان لم یستطع فبقلبه یعنی هر که منکری را ببیند و تواند
که تغییر آن دهد باید که بدست خود تغییر آن دهد و اگر نتواند بزبان خود و اگر استطاعت
آن نداشته باشد بدل خود پس باید که مهتدی از نهی دست باز ندارد و نگوید که ضلال دیگری
مرا زیان ندارد و نعم ما قیل مصر اگر بینی که نابینا و چاهست اگر خاموش بنشینی گناهست مرویست
که این آیت وقتی نازل شد که مؤمنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان مینمودند حق تعالی
فرمود که شما خود را نگاه دارید که گمراهی کافران مهتدی را ضرری نرساند و گویند که چون مردی
اسلام می آورد او را میگفتند که سفهت یعنی حکم بسفاهت پدر خود کردی در مذهبی که داشته
حق تعالی این آیت فرستاد که شما حافظ خود باشید که ضرر اهل ضلالت بشما نرسد وقتی که بر اهتدای
خود ثابت باشید إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بسوی خداست بازگشت همه فَيُنَبِّئُكُمْ
پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که میکردید این متضمن وعد
و وعیدست مر هر دو فریق را و تنبیه بر آنکه هیچ کس را مواخذه نکنند بذنب غیر او
پس آنکه بعضی گفته اند که جایزست که حق تعالی تعذیب اطفال و تعذیب میت ببکای احیا
برو قولی باشد ابو صالح از ابن عباس روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله نامه
نوشت بمنذر بن ساوی تمیمی که در میان اهل نجران بود تا از قبل آنحضرت ایشان را
باسلام دعوت کند و اگر قبول نکنند وضع جزیه کند بر ایشان منذر نامهٔ رسول بر عرب
و سایر جهودان خواند گفتند جزیه قبول میکنیم و ایمان نمی آریم منذر رسول را ازین معنی خبر
کرد نامهٔ دیگر نوشت که از عرب قبول مکن مگر اسلام یا تیغ و دیگران یا اسلام آرند و یا جزیه
قبول کنند چون منذر مضمون نامه را اعلام ایشان کرد عرب ایمان می آوردند و اهل کتاب جزیه
قبول کردند منافقان زبان طعن گشوده گفتند عجبست از رسول که میگوید مرا فرموده اند کار زار
کن تا بگویند لا اله الا الله و با وجود این از گبران و یهودان بجز جزیه میستاند چرا ایشان را بر
کفر میگذارد و عرب را بر اسلام اکراه میکند حق تعالی آیت مذکوره نازل ساخت که ضرر اهل ضلال
تمهید بآن نرسد و طعن ایشان ضرری نرساند و در مجمع آورده که متمسک ابو اد در دلالت این آیت
بر امر معروف و نهی از منکر چند وجه است اول آنکه دلالت نمیکند بر آنکه بندهٔ مطیع مواخذ بذنوب
غیر خود نمیشود دوم آنکه اقتصار بر اهتدا باتباع امر خدا مخصوصست بحال تقیه و یا بجائی که
انکار مؤثر نباشد و یا منجر بمفسده شود چنانچه روایت کرده اند که ابا ثعلبه این آیت را از آنحضرت

پرسید فرمود که امر معروف کنید و نهی از منکر مگر در صورتی که هر ذی رأیی برای فاسد خود
راسخ شود و از آن برنگردد و بنا بر دین اختیار کرده تابع هوای خود گردد در این صورت
ملتزم شوید باصلاح نفس خود بگذارند انها را سیوم آنکه این آیت اوکد آیتست در وجوب
امر بمعروف و نهی از منکر زیرا که حق تعالی مؤمنان را خطاب فرموده باینکه علیکم انفسکم یعنی
علیکم اهل دینکم همچنانکه در جای دیگر فرموده که لا تقتلوا انفسکم من ضل من الکفار پس معنی
آنست که اهل دین خود را از ناشایست منع کنید و بطاعت و عبادت امر نمایید که کفار در این
باب ضرری بشما نتوانند رسانید و این قول ابن عباس است در روایت عطا از و و صحیح آ
نست که آیت متضمن امر بمعروف و نهی از منکر نیست زیرا که این قسمی از اقسام اهتدی است
چنانکه مبین شد و مؤید اینست که آنحضرت در تفسیر این آیت میفرمود که باید نهی منکر را
فرو نگذارید مگر گاهی که مردمان بر فعل قبیح خود هستند و متعجب و خوشحال باشند چون
چنین باشد هر کسی حصه نفس خود را نگاه دارید و در تزکیه نفس خود کوشید و عوام را بکار
خود باز گذارید که زود باشد که از پس شما روزگاری پیدا شود که ایام صبر باشد هر کسی که در آن
ایام بطاعت خدا مشغول باشد و برا اضلال دیگران زبان ندارد بلکه ضلال او متمم هلاک او
باشد که در آن روزگار مثل عمل شما کند یک طاعت او برابر پنجاه طاعت شما باشد و هر
مردی از ایشان را درجه پنجاه مرد شما باشد و بروایت دیگر درجه یکی از ایشان مثل درجات
پانصد کس شما باشد گفتند یا رسول الله این چگونه باشد که در طاعت مثل یکدیگر باشیم
و در درجه متابه تفاوت داشته باشیم فرمود بجهت آنکه پیغمبر خدا در میان شماست و
بواعث از و اخذ مسایل حلال و حرام میکنید و بآن عمل مینمایید و آنها در زمانی باشند
که نه پیغمبر را بینند و نه امامی را بمجرد آنکه شنیده باشند که پیغمبری از نزد خدا آمده و بیان حلال
و حرام کرده ایشان تصدیق او کرده باشند و باوامر و نواهی او که در کتاب نوشته باشند
عمل کنند و بطاعت و عبادت اقدام نمایند پس فرق میان شما و ایشان بسیار باشد و واقدی
از اسامة بن زید نقل کرده و او از پدر خود و وی از جماعت مفسرین و ابی جعفر نیز
روایت کرده که تمیم داری و عدی بدوی که از انصار بودند بتجارت عزیمت شام کردند
و مسلمانی که بدیل نام داشت و مولی عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت
شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرد

و در میان رخوت مخفی ساخت و مرض وی اشتداد یافت تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکهٔ
او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت و امتعهٔ او را بجوزهٔ تصرف در آوردند
و اناء که از نقره بزر منقش ساخته بودند سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعهٔ
او برداشتند و باقی را بمدینه آوردند و تسلیم اهل وی کردند و ورثهٔ بدیل آن صحیفهٔ بدیل
که مشتمل بر مفصل رخوت بود یافتند و چون اناء مذکوره را در میان نیافتند رجوع
بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت مصطفی صلی الله
علیه و آله آوردند این آیت نازل شد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان در آنچه
شما را فرموده اند شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ گواهی وصیت است در میان شما در انوار گفته
که این مبتداست و خبر آن محذوف در تقدیر فیما امرتم شهادة بینکم چنانکه مترجم شد و یا
تقدیر اینست که علیکم شهادت بینکم یعنی بر شماست گواهی و اضافهٔ شهادت بظرف
بر سبیل اتساع است و قوله إِذَا حَضَرَ ظرف شهادتست یعنی گواهی در وقتی که حاضر شود
و واقع گردد أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ یکی از شما را مرگ چون مشرف بر موت شود و علامت مرگ
بر وی ظاهر گردد باید که گواه شوند حِینَ الْوَصِیَّةِ هنگام وصیت و این بدل اذاست
و در ابدال آن تنبیه است بر آنکه سزاوار نیست که تهاون کنند در وصیت و میتواند بود
که ظرف حضر باشد یعنی حاضر شود موت در وقت وصیت و قوله اثْنَانِ فاعل فعل محذوفست
ای یشهد اثنان و فایدهٔ تبیین بعد از ابهام تقرر حکم است در نفس دو بار که آن اجمال
و تفصیلست و در حینی که فرمود شهادة بینکم گویا که سائلی پرسیده که من یشهد جواب
داده که اثنان شهادت اثنین یعنی شهادت در میان شما شهادت دو کسست
ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ که خداوندان عدل و انصاف باشند از شما یعنی از مسلمانان یا از
اقارب شما و قول اول اکثرست و این هر دو صفت اثنانست أَوْ آخَرَانِ عطفست
بر اثنان یعنی یا دو تن دیگر مِنْ غَیْرِکُمْ از غیر شما یعنی از اهل ذمت و این مرویست
از باقر و صادق علیهما السلام و منقول از ابن عباس و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر
و شریح و مجاهد و ابن سیرین و ابن زید و ابرهیم و گویند مراد اجانب میت اند
که مسلمانان باشند و اول اصح و اشهرست و گویند که بنا بر آنکه اهل ذمت اند نزد بعضی
آنست که آیت منسوخ است چه شهادت اهل ذمت بر مسلمانان مسموع نیست و اینکه

در اول مائده گذشت که رسول در حجة الوداع خطبه ادا نمود و فرمود که سورة المائدة من آخر القرآن
نزولا فاحلوا حلالها وحرموا حرامها دافع نسخ است وتفصیل این مذکور خواهد شد حاصل که دو
عدل از مسلمانان تا گواه گیرید واگر متعذر باشید دو کس دیگر که از غیر اهل اسلام باشند گواه
گیرید إِنْ أَنْتُمْ اگر باشید ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ که سفر کنید در زمین فَأَصَابَتْكُمْ برسد بشما
مُصِيبَةُ الْمَوْتِ رسیدن مرگ یعنی نزدیک شوید بمرگ جواب شرط محذوفست که مدلول
علیه او اخران من غیرکم است واین شرط وجزا جملهٔ معترضه است وفایدهٔ آن دلالت بر
آنکه سزاوار آنست که دو کس که از شما گواه شوند واگر متعذر باشد همچنانکه در سفر از غیر
شما وقوله تَحْبِسُونَهُمَا صفت آخران است یعنی گواهی دهند دو تن دیگر از غیر شما که
باز دارید آنها را مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ از پس نماز دیگر ومیتواند بود که تحبسونهما استیناف
باشد گویا سایلی میگوید که کیف نعمل ان ارتبنا بالشاهدین یعنی چگونه کنیم اگر شک داشته
باشیم بگواهان واز تهمت ایشان ایمن نباشیم جواب میدهد که حبس کنید آنها پس از نماز عصر
که در وقت اجتماع مردمانست وتصادمت ملائکه لیل وملائکه نهار وگویند بهر نمازی از نمازهای
یومیه که اتفاق افتد وبنابر اول الف ولام عهدست وبنابر ثانی الف ولام جنس اول اکثرست
ومروی از ابی جعفر علیه السلام وبصحت پیوسته که اهل حجاز بعد از عصر سوگند میدادند
بجهت اجتماع مردمان وتعظیم نهادن آن وقت فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس خورند بخدای إِنِ
ارْتَبْتُمْ اگر شک داشته باشید شما در راستی ایشان یعنی اگر وارثی از شما ایمن نباشد از تهمت شاهدین
لَا نَشْتَرِي بِهِ مقسم علیه است وان ارتبتم جملهٔ معترضه است که مفید اختصاص قسم است
بحال ارتیاب یعنی مضمون سوگند ایشان باشد که ما بدل نمیکنیم باین سوگند ثَمَنًا بهای را که آن مال
دنیاست یعنی برای طمع مال ملت سوگند بدروغ نمیخوریم وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى واگر مقسم
له ومشهود له خویش ما باشد که سوگند بدروغ یاد نمیکنیم جواب این نیز محذوفست
ای لا نشتری وَلَا نَكْتُمُ ونمی پوشیم شَهَادَةَ اللَّهِ گواهی خدا را یعنی گواهی که خدای
ما را باقامت آن فرموده إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آنهنگام بپوشیم آن وقت گواهی را لَمِنَ
الْآثِمِينَ از بزهکاران باشیم بعد از نزول این آیت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
تمیم وعدی را بعد از نماز عصر نزدیک منبر سوگند داد بر مضمون مذکور که ما قصد مال بدیل
نکرده ایم واین سوگند براستی میخوریم پس فرمود تا دست از ایشان باز داشتند بعد

از آن اناء کم شده را در دست ایشان یافتند و در میان ایشان و ورثهٔ بدیل در آن باب مجادله
از حد اطناب بگذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه
آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم دیگر باره بمجلس اشرف سید عالم صم مرافعه عرض کردند
آیت آمد که فَإِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شود عَلَىٰ أَنَّهُمَا بر آنکه دو گواه اسْتَحَقَّا
إِثْمًا کسب فعل کرده اند که موجب اثمست که آن خیانتست و بسبب آن مستحق اثم شده اند
فَآخَرَانِ پس دو گواه دیگر يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا برخیزند بجای آن دو خاین مِنَ
الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ از قوم آنانکه روا داشته شده است بر ایشان اثم پس ضمیر را
جع باثمست و مراد بآن خیانت که آن دو گواه روا داشته اند بر اهل میت بجهت خیانت
در مال موصی به که حق ایشانست و تسمیهٔ آن باثم بجهت آنست که مستلزم و مستعقب اثم
است و قوله الاولیان صفت الذین است یا بدل آن یعنی از آنانکه متقدم اند بر اجانب
در شهادت بجهت احقیت ایشان بقرابت و کثرت معرفت بحال موصی مراد اولیای میت
اند و حفص استحق بصیغهٔ معلوم میخواند و اولیان که تثنیه است تفصیل است یعنی از آنکه
استحقاق دارد آن موصی به که بر ایشان رد کنند و آنها احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه
زیرا که خویشانند و شناساتر بحقیقت امر ایشان و بنابرین اولیان خبر مبتدای محذوف
باشد ای هما الاولیان و یا خبر آخران و یا بدل از آن و یا بدل از ضمیر یقومان و بر هر تقدیر
این دو گواه برخیزند فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لَشَهَا
دَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا آینه گواهی ایشان سزاوارتر است از گواهی دو
تن که قبل ازین گواهی داده اند و اولی بقبول وَمَا اعْتَدَيْنَا و ما ستم نکنیم و از حد در
نمیگذریم درین گواهی إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آنهنگام که چنین لَمِنَ الظَّالِمِينَ
از ستمکاران باشیم که وضع باطل کرده اند در موضع حق و یا ستمکار بر نفس خود اگر
اعتدا کرده باشیم ازین پس حضرت رسالت فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند
و سوگند خوردند بخدا بعد از صلوة عصر که این اناء حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد
از آن حضرت حکم فرمود تا آنکه اناء را بورثهٔ بدیل دادند ذَٰلِكَ این حکم که مذکور شد یا تحلیف
شاهد أَدْنَىٰ اقربست و ادعی أَنْ يَأْتُوا بآنکه بیایند گواهان بِالشَّهَادَةِ بگواهی دادن
عَلَىٰ وَجْهِهَا بر طریق آن یعنی بر منزل آنچه حکم بآن شهادت کرده اند بدون تحریف

و خیانت کنیم أَوْ یَخافُوا یا نزدیکتر است بآنکه بترسند أَنْ تُرَدَّ أَیْمانٌ آنکه رد کرده
سوکند بر مدعیان بَعْدَ أَیْمانِهِمْ پس از سوکند ایشان که خورده‌اند بر خیانت و کذب
ایشان و بجهت ظهور خیانت و یمین کاذبه رسوا شوند یعنی چون دانند که حکم شرع آنست
که سوکند با مدعی رد کرده شود در وقت ظهور امارات کذب ایشان و چون سوکند خورد
حکم بر خیانت و کذب و رد شهادت ایشان خواهید کرد هر آینه بجهت این سوکند براست
خواهند خورد و دران تحریف نخواهند نمود و جمع ضمیر بجهت آنست که این حکم شامل جمیع
شهود است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در خوردن سوکند بدروغ وَاسْمَعُوا
و بشنوید امر خدا را بسمع اجابت وَاللَّهُ و خدای تعالی لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ
راه نمینماید فاسقین را که خاینان و شاهدان بکذب یعنی اگر متقی نشوید و بسمع اصغا سخن
نشوید از قوم فاسقان خواهید بود و حق تعالی راه نمینماید فساق را بجهت و توفیق نمیدهد
ایشان را بجهت عناد و جحود و فرط و یا فرط عناد و یا راه نمینماید ایشان را بطریق
جنت در کنز العرفان آورده که درین آیت چند حکم است اول آنکه هر که امارات مرگ
برو ظاهر شد سزاوار آنست که دو عادل را گواه گیرد بر وصیت خود آنکه دو عادل از ذوی
نسب او باشند و یا اهل دین او که اسلام است و اگر ازین متعذر باشد بجهت آنکه در سفر
باشد پس دو کس دیگر که از اجانب باشند از اهل ذمت دوم آنکه هر گاه حمل ضمیر منکم بر
مسلمین کنند و در غیرکم بر غیر ایشان آیا حکم مذکور باقی خواهد بود یا نه منسوخ یا نه اصحاب
ما قایلند باول و تجویز شهادت اهل ذمت کرده‌اند با تعذر مسلمانان در وصیت و جمعی
از فقها بثانی قایل شده‌اند و آیت را منسوخ میدانند و اصح اولست بجهت اصالت عدم نسخ و
آیت مخصص است بجهت اشتراط ایمان و عدالت در شاهد بما عدای وصیت اما شرط
است که نزد تعذر مومن شاهدین اهل ذمت عادل باشند در مذهب خود و ایشان
مرجح اند بر فساق مسلمین سیوم آنکه اگر ضمیر منکم بر اقارب محمول سازند دلالت خوا
هد کرد بر قبول شهادت قریب بر قریب خود مطلقا و درین رد خواهد بود بر منع
مخالفین ازین چهارم بنا بر قول اصحاب ما بقبول شهادت ذمی در وصیت با عدم
عدول مسلمین آیا سفر شرطست همچنانکه ظاهر آیه است یا نه اصح عدم است و باشتراط
روایت مطروح واقع شده پنجم شهادت اهل ذمت در وصیت با عدول مسلمین

و دو دل

مردودست بنا بر قول اصحاب ما بنا بر ظاهر آیت و عدم نسخ آن اگر گویند آیه دالست بر
انکه هرگاه ارتیاب واقع شود شاهدین را سوگند میباید داد و حال انکه باجماع تحلیف شا
هد روا نیست پس حکم شهادت ایشان باقی باشد بر مدعی و حکم آن باقی باشد جایزست که
تحلیف مختص باشد باین صورت همچنانکه هرگاه جایز باشد قبول شهادت ذمی جایزست
تحلیف او و لهذا علامه فتوی داده بوجوب تحلیف شاهد که خلاف اجماعست بلکه تحلیف
ایشان بر تقدیر دعوی خیانت ایشانست با عدم بینه ایشان بر صدق قول خود پس
بجهت این یمین متوجه ایشان شود و این جواب اسد و اصوبست ششم انکه رد یمین بر ورثه
نزد بعضی سبب آن ظهور خیانت وصیین استجه تصدیق وصی بیمین بر تقدیر امانت و عدم ظهور
خیانت او ظاهرست و صواب آنست که رد یمین بجهت آنست که وصیین دعوی شری کرده اند از میت
و ورثه منکر شده اند پس یمین متوجه وصیین باشد بر نفی علم بشری هفتم جواز شهادت
اهل ذمت در وصیت نزد اصحاب ما مختص است بمال و پس در ولایت مسموع نیست
هشتم بنا بر انکه حین الوصیه بدل اذا حضر باشد تنبیه است بر حض و حث بر وصیت و
جواب اشهاد بآن زیراکه بذل مقصود بالنسبه است نهم در آیت دلالتست بر جواز تغلیظ
در یمین بوقت شریف لقوله بعد الصلوة و این که در خبر وارد شده که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله تحلیف شاهدین مذکورین فرموده نزد منبر دلالتست بر تغلیظ بمکان دهم
از قصهٔ مذکوره مفهوم میشود که جایز باشد دعوی بظاهر ظن یا نزد قرینه چون کتاب
و همچنین جایز باشد تحلیف نزد ظن با عدم میت زیراکه ورثه دعوی کردند بر وصیین
بمجرد کتابی که یافته بودند در متاع میت و درین نظرست بجهت جواز استناد دعوی
ایشان بعلم کتاب و یا باخبار محفوفه بقراین که مفید علم باشد یازدهم آیت مقتضی جواز
دعویست بعد از احلاف و این خلاف فتوی است و منافی قوله علیه السلام من حلف فلیصدق
و من یحلف له فلیرض و من لم یرض فلیس من الله شیء شیء و ممکنست که جواب ازین
دهند بانکه توجه دعوی بعد از اعتراف مدعی است بر شاهدین یا انکه انا از میت است
و یا اعتراف حالف جایزست بر مطالب بجهت اعتراف شاهدین بملکت انا از میت که
سوگند بر نفی آن خورده اند اولا و برائت ذمت ایشان و بعد از ان دعوی شری
کرده اند پس ورثه انکار کرده اند و سوگند خورده بر نفی علم بشری و مرویست که چون

تمیم داری مسلمان شد گفت صدق الله و رسوله انا اخذناه الاناء فاتوب الی الله و استغفر
دوازدهم از ظاهر آیت فهمیده اند که جایز است استدلال بآن بر رد یمین از منکر بر مدعی
بخلاف ابوحنیفه که تجویز آن نمیکند و درین نظر است زیراکه رد اینجا مجازست و تحقیق آنست
که ما گفتیم از دعوی شوی و انکار ورثه پس توجه یمین بر ایشان شده بجهت انکار ایشان بر عدم
علم و قوله یَوْمَ یَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ متعلق است بلا یهدی یعنی راه ننماید خدا فاسقان را در روزی
که جمع کند فرستادگان را و گویند که این بدل اشتمال مفعول اتقوا است یعنی بترسید ازین روز و یا مفعول
اسمعوا است بر حذف مضاف ای اسمعوا خبر یوم جمع و یا منصوبست باضمار اذکر یعنی یاد
کن روزی را که فراهم آرد پیغمبران خود را فَیَقُولُ پس گوید مر ایشان را که ای فرستاده شدگان
مَاذَا أُجِبْتُمْ بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی وقتی که شما قوم خود را بتوحید دعوت کردید
ایشان بچه چیز اجابت کردند و جواب دادند در انوار گفته که ماذا در موضع مصدرست
بمعنی ای اجابة اجبتم و یا بحذف جار یعنی بای شیء اجبتم و بر هر تقدیر سوال برای ادای
شهادت انبیاست بر قوم و یا برای توبیخ و تخجیل قومست همچنانکه سوال موودت بجهت
توبیخ او و لهذا قَالُوا گویند پیغمبران لَا عِلْمَ لَنَا هیچ علمی نیست ما را بانچه تو دانی یعنی
دانشی نیست ما را بچیزی مگر آنکه علم تو محیط است بآن و ما را میدانی بهتر از ما اِنَّكَ بدرستی
که تو اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ توی داننده نهانها پس میدانی که چه اجابت کردند و چه
در دل پنهان داشتند یعنی ما را بباطن احوال ایشان که ثواب و عقاب بران مرتب میشود
علمی نیست و یا میدانی که با ما چه چیز را اجابت کردند و چه چیز را انکار کردند و این تسلی
است از ایشان و رد امر بعلم او و بانچه مکابده کردند و رنج کشیدند از ایشان و گویند معنی
آنست که هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو چه علم ما قیاس با علم تو عدم محض است
و یا علمی نیست ما را بانچه احداث کردند بعد از ما و حکم مر خاتمه عمل راست و میشاید که از
عظم هول او وز چنین گویند چه بجهت آن هرچه دانند فراموش کنند یا چون این شنو
ند جواب نتوانند گفت و در مجمع آورده که در تفسیر این پنج قولست یکی آنکه بجهت فرط
اهوال آن روز قلوب از مواضع خود گواهی دهند برای مصدقان بر مکذبان خود پس بجهت
هول قیامت افهام از ایشان مسلوب شود و گویند لا علم لنا و این قول ابن عباس و حسن و
مجاهد و سدی و کلبی است و مختار فراء دوم آنکه علم ما مانند علم تو نیست زیراکه تو باطن ایشان را

بجای

میدانی وما علم بظاهر احوال ایشان داریم و از باطن ایشان که مدار و مرجع ثواب و عقاب است بیخبریم و این قول حسن است بروایت دیگر و مختار جبائی قول اول را انکار کرده است و گفته که جایز نیست و هول انبیا از احوال قیامت زیرا که حق تعالی فرموده که لا یحزنهم الفزع الاکبر و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و ممکنست که جواب ازین دهند بانکه فزع اکبر از دخول نار است و قوله لا خوف علیهم بمنزلهٔ بشارتست از نجاة از اهوال این روز مثل انکه مریض را گویند که لا باس علیک و لا خوف علیک سیوم انکه معنی آنست که حقیقی نیست مر علم ما را زیرا که در وقت حیوة خود علم بافعال ایشان داشتیم و انچه بعد از وفات واقع شد علم بآن نداریم و جزا و ثواب واقع نمیشود مگر بر خاتمهٔ عمل بران مرده باشند و این قول ابن انباریست چهارم انکه مراد آنست که علم لنا الا ما علمتنا و حذف آن بجهت دلالت کلامست بران و این قول منقولست از ابن عباس بروایت دیگر پنجم انکه مراد تحقیق فضیحت ایشانست یعنی تو بحال ایشان از ما داناتری و احتیاجی نیست ترا بشهادت ما و صیغهٔ علام برای مبالغه است نه تنکیر و میتواند بود که مراد بآن تکثیر معلوم باشد و معنی مراد انکه انت تعلم ما غاب و ما بطن و نحن نعلم ما نشاهد و درین آیت دلالتست بر اثبات معاد و حشر و نشور و قوله اذ قال الله بدل یوم یجمع است و صیغهٔ ماضی بطریق تحقق وقوع است بر طریقهٔ نادی اصحاب الجنة و معنی آنست که حق تعالی توبیخ کفره نماید در روز قیامت بسؤال رسل از اجابت ایشان و تحدید انچه اظهار کرده بر ایشان از آیات پس تکذیب ایشان کنند طایفهٔ ایشانرا سحره نام کردند و طایفهٔ دیگر غلو کردند در ایشان و ایشانرا الهه خود گرفتند و میتواند بود که منصوب باشد باضمار اذکر یعنی یاد کن چون حق تعالی گوید که یا عیسی ابن مریم ای عیسی بن مریم اذکر نعمتی علیک یاد کن نعمت مرا که افاضه کرده ام بر تو و علی والدتک و بر مادر تو و اذ ایدتک ظرف نعمتی است نعمت دادم ترا در وقتی که تقویت کردم ترا یا حالست از ان یعنی در حالتی که نیرو مند کردانیدم ترا بروح القدس بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای نفس کردی بحیوة ابدیه و گویند مراد بآن انجیلست تکلم الناس سخن میکردی با مردم فی المهد در حالتی که کاین بودی در گهواره و این معجزهٔ تو بود و کهلا و در حالتی کهولت یعنی کلام تو در کهولیت و طفولیت بر وجه فصاحت و بلاغت غرض الحاق حال اوست در طفولیت بحالهٔ کهولت در کمال عقل و تکلم و بدین آیت استدلال کرده اند بر نزول عیسی

علیه السلام چه باتفاق علما قبل از سن کهولت باسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد در زمین
پس کهولت خواهد رسید وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ و دیگر یاد کن ای عیسی که چون بیاموختم
ترا جنس کتب یا کتابت و خط وَالْحِكْمَةَ و فهم چیزها وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و معانی حقایق
توریة و انجیل و میتواند بود که ذکر آن بعد از کتاب بجهت مزیت فضل و شرف ایشان باشد
و یا تفصیل بعد از اجمال وَإِذْ تَخْلُقُ و آنگه میسازی مِنَ الطِّينِ از گل كَهَيْئَةِ
الطَّيْرِ مانند شکل مرغی بِإِذْنِي بدستوری من فَتَنْفُخُ فِيهَا پس میدمی در آن صورت
از گل ساخته فَتَكُونُ طَيْرًا پس میشود زنده بِإِذْنِي بفرمان من وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و از
علت بیرون می آری کور مادر زاد را و چشم او روشن میکنی وَالْأَبْرَصَ و پاک و بی عیب
میسازی ابرص را بِإِذْنِي بفرمان من وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى و چون بیرون می آری مرده
گان را از قبور ایشان زنده بِإِذْنِي بامر من مزیت تبیین و تفسیر این در سوره آل عمران
گذشته وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ و یاد کن چون باز داشتم شر بنی اسرائیل یعنی یهود را
عَنْكَ از تو که قصد قتل تو داشتند إِذْ جِئْتَهُمْ ظرف کففتم است یعنی شر ایشان را از
تو کفایت کردم وقتی که آمده بودی بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن که مذکور شد
فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند آنانکه کافر شدند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل إِنْ هَذَا
اینست این که او ورده بما از ابرا و احیا و غیر آن از امور غریبه خارق عادت إِلَّا سِحْرٌ
مُبِينٌ مگر جادوی روشن یعنی بر هیچکس مخفی نیست که این سحر است بصحت پیوسته که
عیسی با وجود این مرتبه عظیمه و درجه عالیه که داشت جامه پشمینه پوشیدی وگیاه
زمین خوردی و هرگز چیزی را ذخیره نکردی و خانه نداشتی که در فکر آن بوده باشد که مبادا
ویران شود و فرزندی که ترسیدی که بمیرد و هر جا که شب رسیدی بخفتی و بعد از آن تعداد
نعمت دیگر میکند برو بقوله وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ و یاد کن ای عیسی و گویند
که این خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و اله یعنی ای محمد یاد کن که چون وحی کردم حوا
ریان را مراد بآن الهام است که القای معنیست در قلب بر وجه خفی از قبیل واوحی ربک الی النحل
یا بمعنی امر است یعنی ملهم ساختم ایشان را یا امر کردم ایشان را بر زبان پیغمبران أَنْ آمِنُوا بِي
آنکه ایمان آرید بمن وَبِرَسُولِي و بفرستاده من که عیسی است ان محتملست که مصدریه
باشد یا مفسره قَالُوا آمَنَّا گفتند که ایمان آوردیم وَاشْهَدْ گواه باش بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ

انها

انکه ماکردن نهاده کانیم فرمان ترا باخلاص وحواریان خواص عیسی بودند ونصاری ووجه
تسمیهٔ آن در ماتقدم سمت ذکر یافته وقتاده گفته که ایشان وزرای او بودند از عکرمه نقلست
که ایشان دوازده کس بودند فطرس یعقوب بن یحنس اندرایس فیلس فلمینا توماس
یعقوب بن خلقا تا قداوس قنانانوس بعد از آن خبر میدهد از احوال وسوال ایشان اِذْ
قَالَ الْحَوَارِيُّونَ عامل آن او حیث است ویا منصوبست باذکر مقدر یعنی یادکن
وقتی که گفتند حواریان یَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ای عیسی بن مریم هَلْ يَسْتَطِيعُ
رَبُّكَ هیچ میتواند پروردگار تو انکه فرو فرستد برما اَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا خوانی از اسمان
این کلام را قبل از تحقیق واستحکام معرفت گفتند ولهذا عیسی در جواب ایشان گفت که اتقوا الله
ونزد بعضی این سوال را بر زبان بنی اسرائیل کردند چنانکه قوم موسی از موسی سوال رویت کردند
وگویند مراد ایشان باستطاعت بر وجهی بود که حکمت واراده الهی مقتضی آن نه بر طریق که قدرت
تقاضای آن کند پس صدور این کلام بروجه استحکام معرفت بوده باشد یعنی آیا اراده وحکمت
پروردگار تو تقاضا میکند مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ مایدهٔ از آسمان برما انزال فرماید ونزد
بعضی دیگر یستطیع بمعنی یجیبک است واستطاع بمعنی اطاع آمده است چون استجاب
بمعنی اجاب یعنی آیا اطاعت تو میکند واجابت دعای تو مینماید خدای تو که مایدها فرستد
ودر مجمع آورده که زجاج گفت که احتمال دارد که سایر حواریان یکی از دو وجه بوده باشد اول
انکه مراد ایشان زیادتی تثبیت وتوطین نفس باشد بر ایمان کما قال ابرهیم علیه السلام رب ارنی
کیف تحیی الموتی دوم انکه این مسایل قبل از علم ایشان بوده باشد با براء اکمه وابرص واحیای موتی و
مایده بمعنی خوانست که بر آن طعام باشد وبدون طعام انرا مایده نمیگویند وان مشتق است
از ماد الماید اذا تحرک یا از ماده اذا اعطاه کان آن طعام میکند هرکه روی بآن آرد ونظیر اینست
شجره مطعمه القصه چون حواریان این سوال کردند قَالَ گفت عیسی در جواب ایشان
که اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدا ومثل این سوالها مکنید اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر
هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را وصحت نبوت مرا ویا اگر صادقید در
ادعای ایمان پس این نوع سوالها مکنید قَالُوا گفتند از روی تمهید وبیان الجاء
ایشان شده باین سوالها که ما قدرت کاملهٔ او شک نداریم ولیکن نُرِيدُ اَنْ نَاكُلَ
میخواهیم بخوریم طعامی را مِنْهَا از آن مایده وباکل بعضی از آن متمتع شویم وَتَطْمَئِنَّ

قُلُوبُنَا و آرام گیرد دلهاء ما و یقین بر یقین بیفزاید بانضمام علم عیانی با دانش و استدلال
بر کمال قدرت او یعنی مشاهدهٔ ما با استدلال جمع شود وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا و بدا
نیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هر چه از خدا درخواهید بشما ارزانی دارد و یا آنکه در دعوت
نبوت صادقی وَنَكُونَ عَلَيْهَا و باشیم بر آن مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهان یعنی
وقتی که از گواهی و یا از شاهدان عین باشیم نه از سامعان خبر از ابن عباس مرویست
که چون حواریان طلب مایده کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه دارید و بعد
از آن از خدا بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای
هر که این کار میکردیم ما را طعام میداد پس از خدای تعالی درخواه تا ما را طعام دهد سلمان نقل کرده
که عیسی هرگز مساوی را متابعت نکرد و یتیم را باز نزد و بقهقهه نخندید و کسی را از خوان
نراند و از پوستهای گریه بینی نگرفت و هرگز بازی نکرد و چون حواریان سوال مایده
کردند پشمینه در پوشید و روی توجه بقبلهٔ دعا کرد کما قال جل ذکره قَالَ عِيسَى
ابْنُ مَرْيَمَ گفت عیسی بن مریم بعد از اذن حق تعالی که اللَّهُمَّ این کلمه پس
بزرگوار است ابو رجاء عطاردی گفت که هفتاد نام از نامهای الهی در لام اللهم تعبیه
است و از نضر بن شمیل نقلست که هر که گوید اللهم خدایرا بهمه نامها خوانده باشد و عیسی
در وقتی که طلب مایده کرد حق سبحانه را بدین کلمه خواند و بعد از آن گفت رَبَّنَا ای پروردگار
ما أَنْزِلْ عَلَيْنَا فرو فرست بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی از آسمان تَكُونُ لَنَا
عِيدًا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی در نزول آن عیدی باشد که تعظیم آن کنیم و گویند
عید یعنی سروریست که عاید شود بمردمان و لهذا روز عید را عید میگویند چه مردمان
درین روز عود کنند از ترح بفرح و ازینجاست که درین روز زندانیانرا از زندان
بیرون کنند و کودکانرا از مکتب خلاص کنند و اهل حرفه دست از حرفت بکشند و هر یک
از درویش و توانگر درین روز بمرتبهٔ خود دعوت کنند در مآکل و ملابس و افعال
و اقوال خود و یا آنکه چون هر سال عود میکند آنرا عید میگفتند و گویند مراد از آن
عایده است که بمعنی فضلست و نعمت و اول اوجه است لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا بدلست
با عاده جار یعنی آن روز عیدی باشد مر اول ما را که اهل زمانند و ابن عباس
گفته که معنی آنست که اول و آخر ما از آن خوان بهره یابند مرویست که نزول مایده

در روز یکشنبه بود و لهذا نصاری آنرا عید خود میدانند وَآيَةً مِنْكَ عطفست بر عید
یعنی تا باشد از مایدهٔ علامتی از حضرت تو که دلالت کند بر کمال قدرت و بر صحت نبوّت
من وَارْزُقْنَا و روزی کن آن خوان و یا توفیق شکر گذاری را بر آن وَأَنْتَ خَيْرُ
الرَّازِقِينَ و تو بهترین روزی دهندگانی زیرا که خالق رزقی و معطی آن بدون عوض
و درین دلالتست بر آنکه عباد بیکدیگر رزق میدهد و اگر نه وانت خیر الرازقین بوجه
میبود همچنانکه جایز نیست که گویند انت الآلهة جهت آنکه غیر او سبحانه معبودی
نیست و این منافات ندارد با آنکه حق تعالی رازق همه است زیرا که رازقیت اعم از آنست
که بتوسط غیر باشد یا نه و چون عیسی علیه السلام این دعا فرمود قَالَ اللَّهُ گفت
خدای که ای عیسی بگو با سائلان إِنِّي مُنَزِّلُهَا بدرستی که من فرو فرستنده ام این
خوان را عَلَيْكُمْ بر شما بجهت اجابت سوال شما فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر شود
بَعْدُ بعد از نزول مایده مِنْكُمْ از شما فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ پس بدرستی که من عذاب
کنم او را عَذَابًا عذاب کردنی که لَا أُعَذِّبُهُ عذاب نکنم این نوع عذاب أَحَدًا مِنَ
الْعَالَمِينَ یکی را از عالمیان زمان شما یعنی از جمیع عالمیان چه ایشان بعد از جحود
بوزینه و خنازیر مسخ شدند و باین نوع عذاب هیچ امت دیگر معذب نشدند و گویند
مراد عذاب استیصالست و از ابن عباس نقلست که مراد نوعی از انواع اصعب است
از عذاب دوزخ که کافران و منکران مایدهٔ عیسی بآن معذب خواهند شد و عذاب منافقان
نیز قریب بآن خواهد بود و گویند مراد باین عذاب مسخ ایشانست و از ابی الحسن علی بن
موسی الرضا علیهم السلام مرویست که انهم مسخوا خنازیر و در مجمع آورده که علما را اختلافست
در نزول مایده حسن و مجاهد بر آنند که آن نازل نشد بلکه قوم چون استماع این شرط
کردند اعراض نمودند و استغفار کردند از نزول آن و گفتند لا نریدها ولا حاجة لنا فیها
وصحیح آنست که مایده نازل شد لقوله انی منزلها علیکم چه جایز نیست خلف در خبر او سبحانه
و نیز اخبار مستفیض از پیغمبر و اهل البیت علیهم السلام و از صحابه و تابعین که نازل شده
و از کعب مرویست که انها نزلت یوم الاحد و لهذا اتخذه النصاری عیدا و ترجمه این آنجا
مذکور شد و در کیفیت نزول و آنچه بر آن بوده خلافست از عمار یاسر مرویست که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود نزلت المائدة خبزا و لحما و از ابی حجر روایت کرده اند

که بران هفت نان بود همه مردمان از اول تا آخر از ان بخوردند و هنوز آن باقی مانده بود عطا
بن سایب از اوان و میوه نقل کرده اند که دران مایده همه چیزها بود مگر گوشت و سعید بن
جبیر از ابن عباس نقل میکند که همه الوان اطعمه دران بود غیر از نان و گوشت و عطا گفته که غیر
از سمک و لحم و عطیه عوفی برانست که بران سمک بود که دران طعم الوان بود و عمار و قتاده
گفته اند که بران ثمرات بهشت بود و نزد نعمان بن دیاب مردمان از ان میخوردند آنقدر که
میخواستند و از قتاده روایتست که حق تعالی دو ابر فرستاد سفرهٔ سرخ در میان آنها
و ایشان بر زمین نزدیک میشدند تا قریب بحواریان شده سفره از انها جدا شد و نزد
حواریان بر زمین آمد عیسی عم بگریه افتاده گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و بعد از ان فرمود
که خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان یهود بتعجب دران مینگریستند و
بوی از خوشترین بوی بود میشنیدند عیسی گفت که هر که عمل او نیکوترست باید که برخیزد
و دستار از روی این خوان بردارد شمعون صفا گفت یا روح الله تو اولیتری پس عیسی
علیه السلام وضو ساخت و نماز گذارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از
سر سفره برداشت خوانی ظاهر شد آراسته و بر و ماهی بریانی که پوست و خار نداشت و
روغن از ان میچکید و نزد سر آن نمک بود و نزدیک دنبهٔ آن سرکه و بر حوالی آن انواع
ترهها مگر گندنا که نبود و پنج گرده بران خوان نهاده بر یکی زیتون و بر دیگری عسل و بر
دیگری روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون که خلیفهٔ عیسی بود برخاست
و گفت یا روح الله این طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی عم فرمود که از هیچکدام
نیست طعامیست که حق تعالی بقدرت خود ایجاد آن کرده پس بخورید آنچه طلب کرده اید
و شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیتی بما نمائی موجب ازد
یاد یقین شود عیسی علیه السلام بآن ماهی بریان گفت که زنده شو بفرمان خدای فی الحال
بجنبش در آمد ایشان چون بدیدند بترسیدند و گفتند دعا کن تا باز بحالت اولی شود
عیسی گفت تعجب است از شما که طلب چیزی میکنید و چون بشما میدهند منکر و کاره آن
میشوید پس دعا کرد تا باز همان ماهی بریان شد پس یهودان گفتند که ای عیسی اول تو این را
بخور عیسی فرمود معاذ الله این آن کسی خورد که آن طلبیده ایشان از تهدید ربانی
ترسان شده از ان ماهی و مایده بخوردند و عیسی فرمود تا درویشان و مفلوجانرا طلبیدند

وکور

وگفت بخورید هزار و سیصد تن ازان بخوردند از انچه بر ان خوان بود هیچ کم نشد
و هیچ فقیر ازان نخورد مگر که توانگر شد و از اهیج اصم و اعمی و اعرج و غیر آن از ذی عاهات
نخوردند الا که شفا یافتند پس مایدهٔ باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد
و تا زوال اغنیا و فقرا ازان میخوردند و باینمنوال تا چهل روز روزی می آمد و روزی نه
چون ناقهٔ صالح علیه السلام که روزی آب خوردی و شیر دادی و روزی نه و گویند که چهل
روز می آمد و در وقت رفتن در ان مینگریستند تا غایب میشد پس وحی رسید که
ای عیسی مایدهٔ مرا بفقرا ده نه با غنیا و توانگران ازین حکم مضطرب شده در مایده شک
اوردند و انرا بجادو حمل کردند و هشتاد و سه کس و بقولی صاحب معالم سیصد و
سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند و در بعضی از تفاسیر آمده
که چون بنی اسرائیل تکذیب آن کردند و انرا بسحر نسبت دادند حق تعالی بعیسی وحی کرد
که من بر مکذبان هلاکت لازم گردانیده ام عیسی گفت مستحق عذاب باشید پس در ان
شب که میخفتند بحال صحت و سلامت بودند چون بامداد کردند بوزینه و خنازیر مسخ شده
بودند از خانها بیرون آمده بودند و در صحرا و کوچها میگشتند و پلیدیهای مردم میخوردند
اهل ایمان چون ایشانرا باینصورت میدیدند بر ایشان بگریستند و عیسی یکیک را بنام
میخواند جواب نمیتوانستند داد و بسر اشارت میکردند سه روز بدین منوال بماندند
پس هلاک گشتند و در تفسیر اهل البیت مذکورست که چون مایده بر ایشان نازل شد
همه مجتمع شدند و ازان میخوردند کبرا و مترفان ایشان میگفتند که نمیگذاریم که سفله با ما
در خوردن آن شریک شوند حق تعالی مایده را از ایشان برداشت و آنها قرده و خنازیر
گردانید و در انوار بعضی صوفیه نقل کرده اند که مایده اینجا عبارتست از حقایق معارف که
غذای ارواح است همچنانکه اطعمه غذای ابدانست و بنا برین شاید که بنی اسرائیل رغبت
کرده باشند در حقایق و مستعد نبوده باشند برای وقوف بران و بجهت این عیسی
ایشانرا گفته باشد که اگر تحصیل ایمان کرده اید تقوی را شعار خود سازید تا متمکن شوید
بر اطلاع بران و ایشان قلع این از خود نکرده باشند و در ان الحاح کرده و بر سبیل اقتراح
سوال کرده و حق تعالی بیان کرده باشد که بیان آن اسهل است ولیکن در ان اخطرست
و خوف عاقبت چه سالک هرگاه که او را منکشف شد انچه اعلی و ارفع است از مقام او

تحمل آن نمیتواند شد کرد و مستور نمیتوانند شد بران و این مستلزم ضلالت بعیدست
و بعد از ذکر مائده و بیان توبیخ کوره و تبکیت ایشان میکند وَ اِذْ قَالَ اللّٰهُ یَا
عِیسَى ابْنَ مَرْیَمَ و یاد کن چون گوید خدا عیسی بن مریم را در روز قیامت برای
تقریع و توبیخ نصاری و گویند حق تعالی بعد از انکه وی را باسمان برد بجهت اعلام انکه قوم
او بعد از وی کافر شدند با وی خطاب کرد بر سبیل انکار و استعظام که ای عیسی بن
مریم ءَاَنْتَ قُلْتَ و آیا تو گفتی لِلنَّاسِ مردمان را که اتَّخِذُوْنِی وَاُمِّیَ فرا گیرید
مرا و مادر مرا اِلٰهَیْنِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ دو خدا بدون خدای بحق و معبود مطلق
همچنانکه عرف جاریست برانکه کسی که بر غیر دعوی قولی میکند در حضور مدعی علیه باو میگوید
که ءانت قلت هذا القول بجهت تکذیب قایل آن و بدانکه جار و مجرور صفت الهین است یا
صلهٔ اتخذونی و معنی دون یا مغایرتست بجهت تنبیه برانکه عبادت خدا با عبادت غیر او
بمنزلهٔ لاعبادتست پس هرکه جمع کند عبادت او را با عبادت عیسی و مریم در حکم آنست
که هر دو پرستش کرده نه او را و یا معنی آن قصورست چه ایشان را اعتقاد نداشتند که عیسی
و مریم مستقل باشند باستحقاق عبادت بلکه زعم ایشان آنست که عبادت عیسی و مریم
موصلست بعبادت خدای وکانه قیل اتخذونی وامی الهین متوصلین بنا الله الی الله قَالَ
گفت عیسی سُبْحَانَكَ تنزیه میکنم ترا از شریک تنزیه کردنی مَا یَكُوْنُ لِیْ نسزد
و نشاید مرا اَنْ اَقُوْلَ انکه بگویم مَا لَیْسَ لِیْ بِحَقٍّ انچیزی را که مرا سزاوار نباشد
اِنْ كُنْتُ قُلْتُهٗ اگر بوده ام که گفته ام انرا فَقَدْ عَلِمْتَهٗ پس بدرستی که تو دانسته
انرا تَعْلَمُ مَا فِیْ نَفْسِیْ تو میدانی آنچه پنهان میکنم انرا در نفس خود همچنانکه میدانی از آنچه
آشکارا میکنم وَلَا اَعْلَمُ مَا فِیْ نَفْسِكَ آنچه اخفای آن میکنی از معلومات خود و قول فی نفسک اعلم و عالم و دانا نیسیم
مشاکلت است و این از فصیح کلامست و غرض ازان اخفاست و استعمال آن در اخفا شایع
نیست و گویند مراد بنفس ذاتست یعنی آنچه در ذات منست میدانی و نمیدانم آنچه در ذات
تست اِنَّكَ اَنْتَ بدرستی که تو عَلَّامُ الْغُیُوْبِ دانای پوشیدهائی این تقریر
جملتین است باعتبار منطوق و مفهوم بعد ازان بجهت تصریح بنفی مستفهم عنه بعد از
تقدیم ما یدل علیه گوید که مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشان را یعنی امت خود را اِلَّا مَا اَمَرْ
تَنِیْ بِهٖ مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن که با ایشان گویم اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ انکه بپرستید

خدا را رَبِّي وَرَبَّكُمْ که پروردکار من و پروردکار شماست یعنی کفتم که من مربوب
و مخلوقم و نه خالق و رب و در انوار کفته که ان اعبدوا الله عطف بیان ضمیرست که در به است
و یا بدل از آن و از شروط بدل نیست چو از طرح مبدل مطلقا لازم آید از آن بقای موصوله بدون
راجعی یا آنکه خبر مبتداست یا مفعول فعل محذوف یعنی هو یا اعنی ان اعبدوا الله و جایز
نیست ابدال آن از ما امرتنی به چه مصدر مفعول قول واقع نمیشود نه آنکه مفسره باشد زیرا که
امر مسندست بخدا و حال آنکه او سبحانه نمیکوید که اعبدوا الله ربی و ربکم و قول مفسر
نمیشود بلکه این جمله ایست محکی از و مکر آنکه قول را تاویل کند بامر فکانه قیل ما امرتهم الا ما
امرتنی به ان اعبدوا الله ربی و ربکم وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم بر ایشان شَهِيدًا
کواه یعنی شاهد احوال ایشان بودم از کفر و ایمان و اقوال و افعال مَا دُمْتُ فِيهِمْ
مادام که بودم در میان ایشان یعنی تا زنده بودم بر ایشان و منع ایشان میکردم از آنکه باین قول
قایل شوند و اعتماد کنند بآن فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس هنکامی که فرا کرفتی مرا برفع باسمان
لقوله انی متوفیک و رافعک و توفی بمعنی اخذ شیئا است وافیا و موت نوعی از آنست
قال الله تعالی یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها و جبائی کفته توفیتنی بمعنی
امتنی تنزیل کرده یعنی چون مرا بمیرانیدی و بعد از آن باسمان بردی كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ
عَلَيْهِمْ بودی تو نکهبان بر ایشان و مراقب احوال ایشان بودی و عالم باقوال و افعال ایشان و
منع ایشان کردی از این قول بارشاد بدلایل بینه و تنبیه بر آن بارسال و انزال آیات ایشان
و بعضی انقیاد نمودند و برخی جحود و عناد ورزیدند وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و تو
بر همه چیزها شَهِيدٌ کواهی و مطلع بر آن و مراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ اکر عذاب
کنی ایشان را بجهت کفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستی که ایشان عباد تواند و بنده را
بر مالک اعتراض نرسد در هرچه کند بر وجه جزا و وفق مقتضای حکمت و مصلحت
و درین تنبیه است بر آنکه ایشان مستحق عذاب اند زیرا که حقیقت معنی آنست که ایشان
عباد تواند و مع ذلک عبادت غیر تو کردند وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اکر بیامرزی ایشان را
بعد از آنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ پس بدرستی
که تو غالب و قادری بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ دانا و صواب کار در هرچه کنی از عفو و عذاب
یعنی اثابت و عقاب تو بر وجه حکمت و صوابست پس اکر عذاب کنی بر وجه عدل خواهد

بود واکر عفو کنی بر سبیل فضل باشد و در مجمع آورده که این کلام مقتضی آن نیست که غرض
کفار مغفرت بلکه مراد تسلیم امورست بمالک آن و تفویض آن بوی و بنوی از عجز او از تعذیب
و مغفرت همچنانکه از ما کوید که ان شئت فافعله وان شئت فاترکه با وجود علم قطعی او بر آنکه احد
امرین از و صادر نخواهد شد و بنا برین احتیاج نیست که تفسیر آن کنند بانیکه ان تغفر لهم
بعد توبتهم و ایمانهم وچون عیسی سخن ادا کرد قال الله کوید خدای هذا این روز
یوم ینفع الصادقین روزیست که سود میرساند راست کویان را صدقهم بصدق
و راستی که از ایشان واقع شده باشد در دنیا که آن قایل شدنست بوحدانیت خدای و اقرار
بحقیقت جمیع انبیا چه فعل نافع در حال تکلیف است پس صدق کفار در روز قیامت که ان
اقرار ایشان باشد در نفسهای خود بسوء اعمال و قبح احوال نفع بایشان نرساند و یا مراد
صدق ایشانست که مستمر بوده باشد در دنیا و قتاده روایت کند که دو کس در قیامت
تکلم کنند یکی را نفع ندهد و دیگری را نفع رساند اول ابلیس که کوید ان الله وعدکم
وعد الحق که دران روز باین قایل شود و در دنیا کاذب بوده باشد پس نفع باو ندهد
دوم عیسی علیه السلام که در دنیا بعد از ممات صادق بود پس نفع داد او را صدق
او سبحانه نفع آن میکند لهم جنات تجری مر آن صادقانراست بهشتها که میرود
من تحتها الانهار از زیر درختان یا غرف آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید
باشند دران ابدا همیشه این تاکید خلودست یعنی زمان بودن ایشان نهایت نداشته باشد رضی
الله عنهم خوشنود باشد خدای از ایشان بطاعت و انابت ورضوا عنه و خشنود
باشند ایشان از خدای بنیل کرامت و انابت ذلک این دخول جنان یا حصول رضوان
الفوز العظیم فوز و رستکاری بزرکست بعد از ان تنبیه میکند بر کذب نصاری و فساد
دعوی ایشان در عیسی و ام او بقوله لله مر خدای راست نه غیر او را ملک السموات
والارض پادشاهی زمینها و آسمانها وما فیهن و آنچه در سما و ارض است وهو
علی کل شیء قدیر و او بر همه چیز توانا است بقدرتی که از عجز و ضعف منزه و مقدس
است و من فیهن نکفت بر وجه تغلیب عقلا بلکه فرمود که و ما فیهن تا تنبیه باشد غایت
قصور ما سوی از معنی ربوبیت و نزول از مرتبت معبودیت و اهانت آن و اشعار به
مجانستی که فی الوهیه است و دیکر آنکه ما را اطلاق میکنند بر هر چه متناول جمیع اجناس

است پس اولی باراده عموم از من و توحید ارض بجهت تفخیم شان سموات و گویند
این آیت جواب سؤال مقدرست که کلام سابق متضمن آنست کانه قیل من یطیعهم ذلک الفوز
العظیم در جواب آن فرموده که الذی ملک السموات والارض الخ سورة الانعام مکیست
نزد ابن عباس الا شش آیت و ما قدروا الله حق قدره تا آخر سه آیت قل تعالوا اتل ما
حرم علیکم تا آخر سه آیت دیگر چه این شش آیت در مدینه نازل شد و در روایت دیگر از ابن عباس
نقل کرده اند که همه سوره در مکه نزول یافته مکرسه آیت و مرویست از ابی بن کعب و عکرمه و قتاده که
همه آن مکیست و همه آن در یکشب بیکبار نازل شده و هفتاد هزار فرشته حامل آن بودند و
در حین نزول خافقین را فرا گرفته بودند و ایشانرا زجلی و صوتی عظیم بود بتسبیح و تحمید
و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و اله زجل ایشانرا شنید فرمود سبحان الله العظیم و
بحمده و بسجده افتاد و بعد از آن آنرا بخواند و در همان شب آنرا نوشتند و اکثر این سوره
در حجاج است بر اهل شرکت و بر کسی که مکذب بعث و نشور است و عدد آیات آن صد و
شصت و پنج است بعدد کوفی و شصت و شش شامی و شصت و هفت حجازی خلاف در چهار آیت
و جعل الظلمات والنور حجازیست علیکم بوکیل کوفی و نیز از ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه
و اله روایت کرده که سورة الانعام بیکبار بر من نازل شد و در آن حال هفتاد هزار ملک تشییع
آن میکردند و بآواز بلند تسبیح و تحمید میکردند هر که آنرا قراءت کند بعدد آیتی که در وست
این هفتاد هزار فرشته بر و صلوات فرستند در شب و روز جابر بن عبد الله انصاری
از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سه آیت از سورة الانعام قراءت نماید تا
بقوله و یعلم ما تکسبون حق تعالی چهل هزار فرشته را برو موکل کند که مثل عبادت خود را برای او
بنویسند تا روز قیامت و فرشته از آسمان هفتم نازل شود و با او مقمعی از حدید باشد
هرگاه شیطان خواهد که وسوسه قاری این سه آیت کند و یا چیزی را در خاطر او افکند
این فرشته این مقمع بر و زند و او را از وی دور گردانند تا هفتاد حجاب واسطه شود میان
او و شیطان و عیاشی باسناد خود از ابی جبیر رحمه الله روایت کند که ابو عبد الله علیه
السلام فرمود که سورة الانعام بیکدفعه فرود آمد و هفتاد هزار فرشته تشییع او میکردند
و تعظیم و اجلال آن مینمودند چه در هفتاد موضع این سوره اسم خدا مندرج است و اگر
مردمان بدانند فضل قراءت این سوره را هرگز ترک آن نکنند و پیوسته بقراءت آن مشغول باشند

وبعد ازان فرمود هر کرا با خدا حاجتی باشد وخواهد که آن کذارده شود باید که چهار رکعت
نماز بکذارد بفاتحة الکتاب وانعام ودران نماز بعد از فراغ از قراءت بکوید یا کریم یا کریم
یا کریم یا عظیم یا عظیم یا عظیم من کل شیٔ یا سمیع الدعاء یا من لا تغیره اللیالی والایام وصل
علی محمد وال محمد وارحم ضعفی وفقری وفاقتی ومسکنتی یا راحم الشیخ یعقوب حین رد علیه یوسف
قرة عینه یا من صح ایوب بعد طول بلائه یا من رحم محمد ومن الیتم اواه ونصره علی جبابرة قریش
وطواغیتها وامکنه منهم یا مغیث یا مغیث یا مغیث واین چند بار بخواند بحق آن خدای که نفس من
بید قدرت اوست که اکر باین نهج دعا کنی وبعد آزان از خدای تعالی جمیع حوایج خود را بطلبی
او سبحانه انرا عطا فرماید وابرهیم بن هاشم انرا از پدر خود روایت کرده که او از حسین
بن خالد واو از ابی الحسن بن موسی الرضا علیه السلام که سورة الانعام بیک دفعه نازل
کشت وهشتاد هزار فرشته مشیع آن بودند واواز تسبیح وتهلیل وتکبیر برداشته بودند
هر که انرا قراءت کند آن فرشتکان از برای او تسبیح کویند تا بروز قیامت وابو صالح از ابن
عباس نقل کرده که هر که سورة الانعام هر شب بخواند در روز قیامت از امنین باشد وهر
کز آتش دوزخ بچشم نه بیند انس بن مالک روایت کرده که رسول فرمود هیچ سوره بمن
فرو نیامد بیکبار مکر که سورة الانعام حق تعالی مرا در شما رابدین سوره عوادادپس ازان هرکز
نبود ونیز از کعب الاحبار منقولست که چون روز قیامت باشد حق تعالی بنادی این سوره خطاب
کند که ای بندهٔ من در سایهٔ من ای واز فواکه بهشت متمتع شو وآب کوثر من بیاشام
واز چشمهٔ سلسبیل غسل کن که تو بنده منی ومن خداوند توام وبدانکه حق تعالی چون
ختم سورهٔ مایده کرد بانکه او بر همه شیٔ قدیر وتواناست افتتاح این سوره کرد بانچه
دال بود بر کمال او از خلق وسموات وارض وغیر آن وفرمود بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله همه ستایش مر خدای راست ومرجع همه ثناها حضرت کبریاست الذی آن خداوندی
که بقدرت کامله خلق السموات بیافرید اسمانها را بدون عمدی ومددی والارض و
بیافرید زمین را بی اصل ماده بدانکه حق تعالی باین کلام میمنت فرجام اخبار نمود که او حقیقت
بحمد وتنبیه فرموده برین نعم جسام که او مستحق حمد است خواه انکه حامدی او را حمد کند یا
نه تا حجت باشد برانانکه عدول کرده اند از وحدانیت وربوبیت او وجمیع سموات بدون
ارض بانکه مثل سموات است در عدد بجهت آنست که سموات مختلف بالذات است ومتفاوت

الاثار

الانار والحرکات برخلاف طبقات ارض یا انکه متحد بالذات والصفات و تقدیم ان بر
ارض بجهت شرافت و علو مکان و تقدیم وجود آنست چه آسمانها را روز یکشنبه و دوشنبه
آفریده و زمین را سه شنبه و چهارشنبه از مقاتل روایتست که مشرکان با رسول صلی
الله علیه و آله محاجه کردند و گفتند من ربک خدای تو کیست فرمود که خدای زمین و آسمان
ازین جحود کردند حق تعالی این سوره را فرستاد و گفت سپاس مر خدای را که خلق کرد آسمان
و زمین را وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ و پیدا کرد تاریکیها و روشنائی را رد قول مجوست که
گفتند الله خالق نورست و شیطان آفریننده ظلمت پس بجهت رد ایشان فرمود که نور
و ظلمت هر دو مخلوق منند و نزد اکثر مراد از ظلمت و نور شب و روزست و گفته اند که
آن جهل و علمست و یا نار و جنت رد این قول قتاده است و بدانکه فرق میان جعل و خلق
که متعدی بیک مفعول باشد آنست که در خلق معنی تقدیرست کانه قال قدر السموات
والارض و ضمن فیها الظلمات والنور و لهذا احداث نور و ظلمت بجعل معبر گشته تا تنبیه
باشد بر انکه نور و ظلمت قایم بنفس خود نیستند همچنانکه زعم ثنویه است و اگر خلق دو مفعو
لیست بمعنی تصییرست کقوله وجعل الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا و جمع ظلمات بجهت کثرت
اسباب آنست و اجرام حامله آن چه هیچ جنس نیست از اجناس اجرام الا او را ظلی هست
و ظل آن ظلمتست بخلاف نور که از جنس واحد است که نار است و تقدیم ظلمات بجهت تقدیم است
بر نور در خلق چنانکه از قتاده روایتست که حق تعالی اول ظلمات آفرید و بعد از ان نور را
همچنانکه اول دوزخ آفرید و بعد از ان بهشت را و نخست آسمانها را خلق فرمود و بعد از ان
زمین را و در انوار گفته که تقدیم آن بجهت تقدیم اعدامست بر ملکات و عدم ملکه مانند عمی
عدم صرف نیست تا جعل بر و متعلق نشود و در بحر الحقایق که بیافرید آسمان دل و زمین
نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس را از صفات بهیمه حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت
نور قلوب از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکه ربانی و قوله ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عطفست بر قوله
الحمد لله و معنی اینکه حق تعالی حقیق و حری است بحمد بر آنچه آفریده برای نعمت بر عباد پس
با این همه نعم مخلوقه برای ایشان آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ بپروردگار خود يَعْدِلُونَ
عدول میکنند از و بعبادت غیر از او ناز و یا انکه برابری میکنند بپروردگار خود
بتان را که از جمادند و کفران نعمت او میکنند ملخص معنی آنست که حق تعالی خلق این اشیا

کرده وانرا اسباب تکون وتعیش ایشان کردانیده پس چیزی از حق آن اینست
که بران حمد کنند وکفران آن نکنند پس ایشانرا برابری میکنند باو انچیزی که قادر نیست
برآفریدن شیء ازان ومعنی ثم استبعاد عدول ایشانست بعد ازان بیان وضوح
این آیات پس بنا بر معنی اول یا متعلق است بکفروا وصلهٔ یعدلون محذوف ای
یعدلون عنه تا انکار بر نفس فعل واقع شود وبنا بر معنی ثانی متعلق است بیعد
لون ومعنی اینکه الکفار یعدلون بربهم الاوثان ای یسوونها به ودر مجمع گفته که ذکر
ثم بجهت افادهٔ تعجب مؤمنانست ووجه تعجب آنست که کفار بانکه معترفند بانکه اصول
نعم از وسبحانه است واو خالق ورازق همه است عبادت غیر او میکنند ونقض انچیزی
میکنند که معترف اند بآن ومثل اینست قوله ثم انتم تمترون که بعد ازین آیت مذکوراست هو
الذی اوست انکسی که خلقکم من طین بیافرید شمارا از گل یعنی ابتدای خلق شما کرد ازانچه
آن ماده اولی است وآدم که ابو البشر است ازان مخلوقست وگویند در کلام مضافی مقدرست
ای خلق اباءکم یعنی افرید پدر شمارا از گل ثم قضی اجلا پس کرد مدتی راکه چون بسر آید
مرگ برسد مراد اجل موتست واجل مسمی عنده ومدتی که نام برده شد ومعین ومؤقت
کننده نزدیک اوست یعنی اجل قیامت که کسی علم بآن ندارد وبعد از انقضای آن قیام قیامتست
پس اجل اول مابین خلق وموتست وثانی مابین موت وبعث که انرا برزخ گویند چه اجل اطلاق
میکنند ومیتواند بود که مراد ازان آخر مدت باشد وگویند اجل اول حیوتست وثانی موت
ویا اول لمن مضی است وثانی لمن بقی ولمن یاتی ویا اول اجل دنیاست دوم اجل آخرت
وقوله اجل نکره است تخصیص یافته بصفت ولهذا مستغنی شده از تقدیم خبر واستیناف
بآن جهت است ولهذا تنکیر آن نموده ومسمی را وصف آن کردانیده ای مثبت معین لا
یقبل التغییر واین اخبار فرموده بانکه از نزد حق تعالی است وعلم وقدرت غیر او دران دخلی
ندارد ومحتملست که استیناف بآن جهت آن باشد که آن مقصودست در بیان زیراکه حشر ونشر
که مدار ترتب ثواب وعقابست بران منوط است ثم انتم تمترون پس شما شک می آرید
در بعث یعنی بعد ازانکه ثابت شد که بدو وخلق از وست پس شک نباید کرد که معاد
خلق بدوست حاصل که این استبعادست مر امترای ایشانرا بعد از ثبوت انکه او خالق
ایشانست وخالق اصول ایشان ومحی وصود ایشان تا بحین آجال ایشان چه هرکه قادرست

بر حیوة

بر خلق مواد وجمع آن و ابداع حیوة دران و ابقای آن تا وقت حلول اجل ایشان هر آینه اقدر
خواهد بود بر جمیع این مواد و احیای ان ثانیا پس آیت اول دلیل توحید ست وثانیه دلیل
بعث وامر اگر بعجم بشک نا یحسب در اصل از برای مری موضوعست که آن استخراج لبن است
از ضرع در حینی که خروج آن مشکوک فیه باشد وبدانکه اجل نزد ما عبارتست از حلول موت
خواه بنده بحتف انف بمیرد یا بسببی مانند قتل و غرق و غیر آن اختلافست در انکه اگر بسبب
قتل مثلا هلاک نشدی او زنده بماندی یا علی الفور بمردی بعضی باول قایلند وبعضی بثانی وحق
آنست که دران صورت حیوة وموت هر دو ممکنست چنانکه در کتب کلامیه مذکورست و
هو الذی لله واوست خداوند مطلق ومعبود بحق فی السموات وفی الارض
وآسمانها و زمینها و همه اجزوی خدائی نیست ضمیر هو راجع است بالله والله جزاوست
وجار مجرور متعلق است باسم الله وکلام مفید حصرست وحقیقت معنی آنست که اوست
مستحق عبادت در سموات وارضین نه غیر او وکقوله تعالی هو الذی جعل فی السماء اله و
فی الارض اله متعلق است بقوله یعلم سرکم وجهرکم واین جمله خبر ثانیست یعنی
اوست خداوند مطلق واوست که در اسمانها و زمینها میداند آنچه پنهان شماست یعنی
در دل مخفی دارید وآنچه اشکارا شماست یعنی بزبان می آرید وجمله خبرست وبدل الله
ویا ظرف مستقرست که خبر واقع شده بمعنی انکه حق تعالی بجهت کمال علم خود بانچه در سموات
وارض است گوئیا در انهاست وبنابرین قوله یعلم سرکم وجهرکم بیان وتقریر آن باشد نه
انکه ظرف از متعلق مصدر باشد زیراکه صلهٔ مصدر مقدم نمیشود بر مصدر ودر مجمع
گفته که اشبه آنست که ضمیر هو ضمیر قصه باشد والله مبتدا ویعلم خبر آن یعنی شان
قصه اینست که الله سبحانه میداند سر وعلانیهٔ شما را ویعلم ما تکسبون ومید
اند آنچه میکنید از خیر وشر وشما را بدان جزا خواهد داد این ایت دلالتست بر فساد
قول کسی که قایل است بانکه حق تعالی در مکانی دون مکانی ودر جهتی دون جهتی تعالی
است عن ذلک علوا کبیرا ونیز دالست بر انکه او عالم لنفسه است زیراکه هرکه عالم بعلم باشد
صحیح نیست که جمیع معلومات را داند چنانچه در مواضع خود مبرهن شده ودر
فتوحات مکیه مذکورست که سرکم اشارتست بنسبت باطنی انسان وجهرکم عبارت
از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر اورده که مراد از سر سر خلاقیت که در انسان بودیعت

نهاده وجهی صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتیست
جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خلق و بروح از عالم امر ستر پس از مرتبه امرست و جهتی
از مرتبه خلق و در نقد النصوص فی شرح الفصوص مذکورست که انسان مرآتیست ذات
وجهین در یکروی پس چون خصایص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوارترست و چون
نقایص عبودیت شمادی خوارتر و بمقدارتر و نعم ما قیل بعض العرفان سر چون در خود
اوصاف تو یابم از بری حاشا که بود نکوتر از من دگری و اندم که فتد بحال خویشم نظری
در هر دو جهان نباشد از من بتری پس حق سبحانه میفرماید که من اسرار خصایص شما را
در رتبه غیب میدانم و آثار نقایص شما را در علم شهادت میشناسم و دیگر میدانید شما
آنچه میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بدرجات انسانیه یا موجب تنزیل بدرکات حیوا
نیست و دانستن این دانائی سالک را بدان که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از
حضیض استیفای حظوظ حیوانی بذروه استیناس بانعیم روحانی متصاعد گردد
سر حیف باشد که عمر انسانی چون بهایم بخواب و خور گذرد آدمی میتواند بکوشش
کز مقام فرشته درگذرد بعد از آن خبر میدهد از حال کفار که در اول آیه مذکور شده
اند وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ و نمی آید بآن کافران آیتی مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیات
وحی پروردگار ایشان که ادله بینه است بر توحید و یا معجزات هادیه بر صدق رسول
مجید چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و تسبیح حصا در دست آن قدوه انبیا و یا نمی آید
آیتی از آیات قرآن بر ایشان إِلَّا كَانُوا مگر که هستند عَنْهَا از آن آیات و معجز مُعْرِضِينَ
اعراض کنندگان و ترک نمایندگان نظر در آن و غیر ملتفت بآن من اولی مزیده است برای
استغراق و ثانیه برای تبعیض فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ پس بدرستی که بدروغ داشتند حق را
که قرآنست لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد بدیشان این کلام بمنزله امریست که لازم ما قبل
خود باشد گوئیا میفرماید که چون ایشان اعراض کردند از همه آیات تکذیب کردند قرآن
در حینی که بایشان آمد و یا در حکم دلیلیست بر ما قبل و معنی اینکه اعراض کردند از قرآن
و تکذیب کردند همه انرا و حال آنکه اعظم آیاتست پس چگونه اعراض نکنند از غیر آن و لهذا
کلمه فاء را بر آن مترتب ساخته است کقوله فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید
بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرهای آنچه بودند که

حران

دران یَسْتَهْزِءُونَ استهزا میکردند و بوقوع آن نمیگرویدند معنی استهزا ابهام تفخیم است
در معنی تحقیر و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بر ایشان باهنگام ارتفاع رایات اسلام
و اقتدار شوکت مسلمانان بنده سید خیر الانام علیه و آله الصلوة و السلام و ظهور آن در آخرت
بر کافران در کمال ظهور است بعد از آن تحذیر ایشان میکند بآنچه بر امم سالفه نازل شد و میگوید
أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که نبوة تهادیه كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که دران پیغمبران
بود یا نایب مناب او و قرن عبارتست از مدت اغلب اعمار مردمان که آن هفتاد سالست
و نزد بعضی هشتاد سال و اصح آنست که قرن اهل هر عصری اند که در میان ایشان پیغمبری بوده
باشد یا نایب او و اگرچه علما باشند خواه آنکه مدت قلیله باشد یا کثیره و مؤید اینست
قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم و اشتقاق آن از قرن است
پس معنی قرن اقتران مردمانست در هر عصری پس صفت اهل قرن میکند که مَكَّنَّا
هُمْ فِي الْأَرْضِ یعنی آنچنان قرنی و گروهی هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان و آرامگاه
داده بودیم و یا مکنت و بسیاری نعمت را بایشان داده بودیم و یا ایشان را تمکین و قدرت
داده بودیم بر آلات و ادوات جمیع محاویج تا آنکه بسهولت در جمیع امور خود تصرف مینمودند
مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ آنچه تمکین نداده بودیم شما را با آن و آن وسعت منازل و ضیاع و
عقار بود و کثرت منازل و یا عمرهای دراز و قوت تمام و وسعت مال و یا استظهار بخدم و
عبید و حشم و عدد و عُدد و اسباب و انصار امر وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ و فرستاده
بودیم باران را یا ابر را که مبدء مطر از آنست عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا بر ایشان ریزان و پی در پی
مدرار صیغه مبالغه است یقال دیمة مدرار اذا کان مطرها غزیرا دارا وَجَعَلْنَا
الْأَنْهَارَ و گردانیده بودیم جویهای آب را که پیوسته تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ میرفت در
زیر درختان ایشان و یا در زیر قصور متمکن بودند در زمین و در رفاهیت تمام و
منصب و وسعت عیش میگذرانیدند میان انهار و اشجار فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ
پس هلاک کردیم ایشان را بگناه ایشان و سود نکرد آنها را آن وسعت قوت و نعمت وَأَنْشَأْنَا
و آفریدیم از نو مِنْ بَعْدِهِمْ پس از هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِينَ گروهی دیگر بدل
ایشان غرض آنست که حق تعالی همچنان قادر بود بر آنکه هلاک کند قرون سالفه را چون

عاد و ثمود و بیافریند بدل ایشان قوم دیگر را و بلاد ایشان را بآنها دهد و آن بلاد را بواسطه
ایشان نگهدارد و معمور دارد و از خرابی نگه دارد و همچنین قادرست که مثل این فعل را در حق شما
بجای آرد پس ازین متنبه شده از خواب غفلت برهید پس آیت در باب تهدید و توعید
کفار نازل شده و مستلزم دلالتست بر وجوب تفکر و تدبر و احتجاج است بر منکران بعث
بآنکه هرکه قومی را اهلاک تواند کرد قوم دیگر را آفریدن قادر خواهد بود بر آنکه افنای عالم کند
و اعادهٔ خلقان نماید بعد از فنا و در اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خو
یلد و عبدالله بن امیهٔ مخزومی بحضرت رسالت آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد
تا که چهار فرشته با نامهٔ نوشته از آسمان نازل شوند و گواهی دهند که این کتاب که قرائت
از خدا بما آورده‌ایم و در ضمن مکتوب این مندرج باشد که تو رسول اوئی وای فلان و فلان بدو بگروید
و تصدیق قول او کنید این آیت در بارهٔ ایشان نازل شد که ولو نزلنا علیک و اگر بفرستیم بر تو
کتابا فی قرطاس نوشته در ورقی فلمسوه بایدیهم پس ببینند و مس کنند و بسا
یند آنرا بدستهای خود یعنی برای العین به بینند تخصیص لمس و عدم اکتفا بر رؤیت جهت آنست
که تا نگویند انما سکرت ابصارنا ان هذا الا سحر مبین و دیگر آنکه لمس مقدمهٔ ابصارست بجهتی
که نافع نباشد چه لمس بید ابلغ است در احساس از معاینه فقط و لهذا نگفت که فعاینوه و
نفرمود بایدی جهت دفع تجوز است چه مس بر سبیل تجوز بمعنی فحص آمده است کقوله و انا
لمسنا السماء پس غرض آنست که ایشان بعین الیقین بدانند که آن نوشته از نزد خداست بدون تطرق
شائبهٔ در آن لقال الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند ان هذا الا سحر
مبین نیست مگر جادوئی هویدا و ظاهر بر همه وقالوا لولا انزل علیه ملک
و گفتند که چرا فرستاده نشد بر محمد فرشته ولو انزلنا ملکا و اگر فرستیم فرشته را لقضی
الامر حکم کرده شود بهلاک همه خلق ثم لا ینظرون پس مهلت داده نشوند در زندگی
چه سنت الهی جاری شده که اگر معاینه به بینند فرشته را چنانچه طلب کرده‌اند هلاکت ایشان
لازم شود چنانکه بر امم سالفه مانند این جاری شد مثل قوم عاد و ثمود و لوط و غیر آن پس
مهلت داده نشوند از نزول ملک بچشم زدنی این جواب قول ایشانست و بیان آنچه
مانعست از جانب اقتراح ایشان و معنی آنست که اگر فرشته نازل گردد بر وجهی که او را معا
ینه به بینند همچنانکه اقتراح کرده‌اند هلاکت لاحق ایشان شود غرض که اگر فرشته فرستیم

برحسب اقتراح ایشان ایمان نیارند ومصلحت وحکمت آن اقتضای تعجیل هلاکت ایشان کند واگر مهلت خواهند ایشانرا مهلت ندهند بجهت آنکه خلاف مصلحت است یا اگر ربانی الامر فرشته بصورتی ملکی ببینند از غایت وحشت ودهشت جان مفارقت کند ولو جعلناه ملکا اگر کردانیم رسول را فرشته لجعلناه رجلا هر آینه کردانیم اورا مثل بصورت ملکی باشد از غایت لطافت اورا نتوان دید ولهذا فرشتگان بصورت مردان برابراهیم ولوط ظاهر شدند وبداود بصورت دو مرد متخاصم خود را نمودند وجبرئیل نیز بصورت دحیة الکلبی متمثل میشد واین صورت جهت آنست که قوت بشری بدیدن ملایکه برصورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی را از انبیا که قوۀ قدسی مشاهده تواند کرد پس فرشته را بصورت بشر فرستیم وللبسنا وجوز اورا بصورت مرد کردانیم هر آینه در آنحال پوشیده کردانیم علیهم ما یلبسون بر ایشان آنچه پوشیده کرده اند امر وز برخود یا بر عوام وجمله خود چه عوام وضعفا را میگفتند که اگر محمد پیغمبر بودی فرشته بودی یا برعموم وجمله یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آنوقت نیز طعنه زنان خواهند گفت که ماهذا الا بشر مثلکم حاصل که این آیت جواب نابیست از اقتراح ایشان چه ایشان یکبار میگفتند که لولا انزل علیه ملک وبار دیگر میگفتند که لو شاء ربنا لانزل ملائکة وقوله للبسنا جواب شرط محذوفست ای ولو جعلناه رجلا وللبسنا واین کلام بر سبیل فرضست مثل لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا وکقوله وان کان للرحمن ولد فانا اول العا بدین پس لازم نیاید که حق تعالی بحسب واقع لبس مذکور کرده باشد بعد از آن تسلیۀ رسول میفرماید تا از گفتار کفار غبار ملال برخاطر انحضرت ننشیند ومیگوید ولقد استهزئ برسل وهر آینه استهزا نموده شدند به پیغمبرانی که بوده اند من قبلک پیش از تو فحاق پس احاطه نمود بالذین سخروا منهم بانانکه سخریت کردند از رسل یعنی مکسانی که بارسولان استهزا کردند احاطه کرد وفرو گرفت ما کانوا به جزای آنچه بودند که بدان یستهزؤن استهزا میکردند وآن جزا علا وتکال الهی بود که بکرد ایشان درامد وهمه هلاک شدند مانند قوم نوح وقوم لوط وثمود که در دنیا مستاصل گشتند پس بنابرین تسمیه مسبب باشد باسم سبب ویا آنکه ما عبارت از عام عذاب مرود باشد یعنی عذابی که وعده داده میشدند وآنها بآن استهزا

میکردند احاطهٔ ایشان کرده همه را مستاصل کردانند قُلْ بگو اکر عذاب کذشتکانرا
مسلّم نمیدارند سِیْرُوا فِی الْاَرْضِ سیر کنید در زمین کاهی بیمن و کاهی بشام و بر دیار عاد
و ثمود بگذرید ثُمَّ انْظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت کَیْفَ کَانَ که چگونه بوده است
عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِیْنَ که آخر کار تکذیب کنندکان یعنی نگاه کنید در آثار امکنهٔ ایشان که بچه
وجه حق تعالی هلاک کرده است ایشانرا بعذاب استیصال تا از آن اعتبار گیرید و از کفر
و طغیان باز ایستید و فرق میان قل سیروا فی الارض آنست که سیر در آیت ثانیه بجهت
نظرست چه فا مقتضی آنست که سیر سبب نظرست و علت آن فکانه قیل سیروا لاجل
النظر و لا تسیروا سیر الغافلین بخلاف اول و لهذا گفته اند که معنی اول اباحت سیرست
برای تجارت و غیر آن و ایجاب نظر در آثار هالکان چه ثم برای تباعدست میان کلام
اول و ثانی مستلزم اباحت اول و وجوب ثانیست قُلْ بگو ای محمد یعنی بپرس از ایشان از روی
تبکیت که لِمَنْ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مر کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست از
روی خلق و ملک پس اگر جواب دهند که مر خدایراست حجت لازم ایشان شود و اگر بر سبیل
عناد و لجاج جواب ندهند قُلْ لِلّٰهِ بگو از روی تقریر که مر خدایراست یعنی باتفاق ما و شما
مالک و خالق همه اوست نه غیر او از اصنام و غیر آن پس مستحق عبودیت او باشد نه ما
سوای کَتَبَ نوشته است حق تعالی عَلٰی نَفْسِهِ بر ذات خود یعنی التزام نموده و بر
خود لازم گردانیده است از روی لطف و تفضل و احسان الرَّحْمَةَ رحمت را مراد بآن
همه نعم معتدّ به است در دارین و از جملهٔ آن هدایتست بمعرفت خود و علم بتوحید خود
و نصب ادله و ازاحهٔ علت و اقدار و تمکین بران و انزال کتب و امهال کفار بر کفر و عدم استعجال
عذاب تا ممکن که ایمان آرند و یا از اولاد ایشان بگردند و نیز از جملهٔ رحمتست قبول توبه
و عفو از معصیت و در احادیث آمده است که حق تعالی کتابی نوشته است و آن نزدیک
اوست فوق العرش مضمونش اینکه انّ رحمتی غلبت غضبی و از کعب الاحبار منقولست
که اولین چیزی که حق تعالی نوشت بر زبرجد و یاقوت و لؤلؤ بدون واسطهٔ قلم و مداد
این بود که لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی سلمان فارسی رحمة الله روایت کرده که حق تعالی را
صد جزو رحمتست یک جزو آن در دنیا منتشر شده و همه نعم دنیویه از نتایج آن یک جزو است
و نود و نه جزو کرم در خزانهٔ خود نهاده چون روز قیامت رسد این یک جزو را با نود و

ونه

نرض کند و هم را بر سر گناه کاران بدارد و ایشان را بیامرزد و مینماید که مراد رحمت ذاتیه باشد
که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتیست که همه چیز را فرا رسیده و نتیجهٔ آن عطا را
دانست بدون سابقهٔ سؤال و استدعا و رابطهٔ حاجت و استحقاق و از کلبی نقلست که مراد
آنست که حق تعالی رحمت را بر نفس خود واجب گردانیده برای امت محمد صلی الله علیه و آله بانکه
ایشان را تعذیب نکند نزد تکذیب همچنانکه امم ماضیه را بجهت آن عذاب فرمود بلکه این امت
را تاخیر میکند و امهال ایشان مینماید تا روز قیامت و این محض لطفست تا بجهت امهال در
اواخر عمر تایب و نادم گردند و بحضرت او رجوع کنند و اگرچه مشرف بموت رسیده باشند
و قوله لَيَجْمَعَنَّكُمْ استینافست و قسم برای وعید بر اشراک مشرکان و اغفال ایشان نظر را
در وقایع امم سالفه یعنی هر آینه جمع کند حق تعالی شما را در قبور و ایجاد باشند إِلَىٰ
يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز و یا شما را جمع میکند در قبور و ایجاد باشند قرنا بعد
قرن تا روز قیامت که زمان برانگیختن شماست از قبور تا در آن روز شما را با معبودان
باطله جمع کند در قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ که هیچ شکی نیست در وقوع آن روز یا در جمع شما
در آن پس شما را در آن مستغرق رحمت خود گرداند الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ
آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرهٔ اصلیه و عقول سلیمهٔ خود را که سرمایهٔ
ایشان بود ضایع ساختند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیاورند ذکر فا دلالت
بر آنکه عدم ایمان ایشان مسبب است از خسران چه ابطال عقل بجهت اتباع حواس
و وهم و انهماک در تقلید و اغفال نظر مؤدی ایشانست باصرار بر کفر و امتناع از ایمان
اگر گویند چگونه حق تعالی تحذیر مشرکان میکند ببعث و حال آنکه ایشان تصدیق بآن نمیکنند
جواب از این آنست که این جاری مجرای الزامست و نیز حق تعالی ذکر این فرموده است بعد
از دلیل واضح بر تحقق آن اگر گویند چگونه نفی ریب کرد مطلقا و گفته که لا ریب فیه و حال آنکه
کافر مرتابست در آن جواب آنست که حق حقست و اگر مبطل در آن مرتاب گشته و نیز محق از
مبطل متمیز شود و غیر آن از ادلهٔ عقلیه که در کلام مبرهن شده و چون بیان فرمود که ملک سموات
و ارض مر خدایراست در عقب آن فرمود که وَلَهُ این عظمت بر تعه یعنی مر خدایراست
مَا سَكَنَ آنچه آرام دارد فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز یعنی اوست مالک ملکان و آنچه
انوار او گرفته بدانکه سکن ماخوذست از سکنی و تعدیهٔ آن یعنی همچنانست که در کریمهٔ وسکنتم

وسکنتم فی مساکن الذین ظلموا و معنی آن اینست که ما اشتمل اللیل والنهار علیه و یا ماخوذ ست
از سکون ای ما سکن فیهما و ما تحرّک پس اکتفا باحد الضدّین است از دیگری وَهُوَ السَّمِيعُ
دوست شنوا همه مسموعات را الْعَلِيمُ دانا بهمه معلومات پس شنوا باشد باقوال کافران و دانا بمقصود
ایشان و همه را بر وفق آن جزا و سزا خواهد داد و در خبر آمده که سبب نزول این آیت آن بود که جمعی
از کفار قریش گفتند که ای محمّد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا برین کار میدارد که
پیش گرفته ما برای تو بطریق توزیع از اشراف چندان مال حاصل کنیم که توانگر از جمله
ایشان شوی بشرط آنکه ازین دعوی رجوع نمائی حق تعالی فرمود که هرچه شب و روز
بران مشتملست از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگر گردد قُلْ
أَغَيْرَ اللَّهِ بگو بر سبیل انکار که آیا غیر خدا را أَتَّخِذُ وَلِيًّا فرا گیرم دوست یعنی هر
گز غیر خدا را دوست نگیرم پس این انکار است از آنکه غیر الله را دوست گیرند از ا
تخاذ ولی فلهذا الله را مقدّم داشته و ایراد بر یلی همزه او برده و مراد بولی معبود است
زیرا که آنحضرت را بر شرک دعوت میکردند پس ملخص سخن آنست که معبود نگیرم غیر خدا را
که فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مبدع و پدید آرنده است آسمان و زمینست و از ابن عباس
مرویست که معنی فاطر را ندانستم تا آنکه دو اعرابی نزد من آمدند و در چاهی خصومت باهم میکردند
یکی از ایشان گفت انا فطرتها ای ابتدأتها و جرّ آن بجهت آنست که صفت الله است جه از معنی
ماضیست وَهُوَ يُطْعِمُ و او میخوراند خلق را وَلَا يُطْعَمُ و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز
ست از خلق و خلق بوی محتاجند قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون
ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستی که مامور شده ام أَنْ
أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ بآنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدا را برای آنکه نبی
سابق امت باشد در دین کلبی گفته که معنی آنست که باشم اول کسی که در عبادت اخلاص
از زمان خود باشد وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مرا میگوید که مباش از شرک آور
ندگان و میتواند بود که این عطف باشد بر قل و بنابرین احتیاج بتقدیر قبل لی لا تکونن
نباشد قُلْ إِنِّي أَخَافُ بگو بدرستی که من میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم
بامر پروردگار خود و غیر او را پرستم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ که قیا
متست این مبالغهٔ دیگرست در قطع اطماع ایشان مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ هر که بگردانند

حزا

خدا عذاب زا از و وحفص وحمزه وکسائی بصیغه مجهول میخوانند یعنی هرکه کردانیده شود عذاب از و
یومئذ در انروز بزرک فقد رحمه پس بدرستی که بخشایش کرده است حق تعالی او را از
عذاب دوزخ رهانیده و بنعیم ابدی پیوسته وذلک واین صرف و یا رحمت خدای
الفوز المبین رستکاری هویداست ومحتملست که معنی این باشد که در انروز
از هیچکس صرف عذاب نشود مکر برحمت او وهمچنانکه حسن در تفسیر این آیت روایت
کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه واله فرمود که والذی نفسی بیده مامن الناس
احد یدخل الجنة بعمله سوکند بانکسی که نفس من بید قدرت اوست که هیچکس از
مردمان ببهشت نرود بعمل خود کفتند یا رسول الله ولا انت تو نیز بعمل خود داخل
نشوی کفت ولا انا الا برحمته وفضل ومن نیز داخل نشوم مکر برحمت وفضل الهی و
دست مبارک خود را بر سر نهاده واه سوزناک برکشید و بعد از ان حق سبحانه برای بیان
اینکه معبودان اهل شرک بر هیچ چیز از خیر و شر ونفع وضرر قادر نیستند وحق تعالی
بر همه ان تواناست و بجهت آن معبودیت او راست نه غیر او را میفرماید که وان یمسسک
الله بضر واکر برساند خدا بتو بلیتی وسختی چون فقر ومرض یا برای تادیب است ومراد
آنست که ان امسک الله ضرا ای جعل الضر یمسک یعنی اکر چنان کند که ضرر مس کند ترا فلا
کاشف له پس هیچ وابرنده وباز دارنده نیست انرا الا هو مکر او یعنی هیچکس قادر
نیست بر کشف ومنع آن مکر حق تعالی وان یمسسک بخیر واکر برساند بتو نیکوئی
چون غنا وصحت یعنی نوعی کند که خیر مس کند ترا فهو علی کل شیء قدیر
پس او بهمه چیزی از اینها وغیر این تواناست فی قادر باشد بر حفظ خیر بر انکس و
دامت آن برو وغیر او قادر نباشد بر دفع ان و نار وفضل او سبحانه کند از انکس ضرر
اسم هر چیزیست که بان متضرر شوند از مکاره وخیر اسمیست جامع هرچه بآن منتفع شوند
عبدالله عباس کفته که کسری فارسی استری بطریق هدیه نزد رسول صلی الله علیه واله فرستاده
بود روزی انحضرت برو سوار بود ومرا در پی خود کردانیده در اثنای راه بمن نکاه کرد وفر
مود یا غلام کفتم لبیک یا رسول الله کفت احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده امامک تعرف
الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة واذا سالت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله
قد مضی القلم بما هو کائن حدود خدا را نکاه دار تا او را نزد خود یابی وبا خدای در زمان

راحت آشنائی کن تا در سختی با تو آشنائی کند وچون خیر خواهی که طلب کنی از خدا طلب
وچون طلب یاری کنی از و یاری طلب که قلم رفته بآنچه بانچه بود نیست اگر جمله خلایق جهد کنند
برای تو که چیزی بتو رسانند از خیر وشر که خدای برای تو ننوشته باشد نتوانند اگر توانی بصبر
ویقین کاری کنی چنین واگر نه صبر کن که صبر کردن بر آنچه ترا ناخوش آید خیری بسیار است
وبدانکه نصرت با صبرست وفرج با اندوه ودشواری با آسانی وراحت با مشقت ودرویشی
با توانگری پس همه این نزد او سبحانه است ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ﴾ واوست قهر کننده وغلبه
نماینده ﴿فَوْقَ عِبَادِهِ﴾ بر بالای بندگان خود فوقیت نه بمکانست بلکه غرض تصویر استعلاء
وغالبیت اوست بقدرت وقهر بر همه مخلوقات ﴿وَهُوَ الْحَكِيمُ﴾ واوست
محکم کار وصواب کردار در تدابیر خود ﴿الْخَبِيرُ﴾ دانا واگاه بحقایق احوال بندگان ومصالح
امور ایشان در خیر وشر ونفع وضر وسقم وصحت وضیق ووسعت پس قهر وغلبیت
واستیلای او نه بتعدی وظلم باشد بلکه محض عدل بود وبا وجود فرط قهاریت اراده امری
نمیکند مگر موافق حکمت ومقتضای مصلحت عباد باشد بدانکه خبیر ماخوذست از خبر یعنی
عالم بانچه صحیح باشد که بآن خبر دهند ویا وجه تسمیه علم بخبره آنست که خبر ظرفیت
از طرف علم ونقلست که سفهای قریش گفتند که ای محمد ما کسی نمیدانیم که ترا تصدیق کند
واز احبار یهود وعلمای نصاری پرسیدیم که صفت این مرد در کتب خود دیده اید همه
انکار کردند اکنون بما نمای که گواهی دهد بر رسالت تو وبر حقیقت کتاب تو حق تعالی
فرمود که ﴿قُلْ﴾ بگو ای محمد در جواب ایشان ﴿أَيُّ شَيْءٍ﴾ چه چیزست ﴿أَكْبَرُ شَهَادَةً﴾
بزرگتر از روی گواهی لفظ شیء واقع میشود بر هر موجودی ودر سورة البقره تفصیل
آن مذکور شده ومعنی مراد آنست که گواهی کیست بزرگتر از همه گواهها از روی صدق اگر
مشرکان جهت عناد جواب ندهند ﴿قُلِ اللَّهُ﴾ بگو بایشان که الله تعالی اکبر واصدقست
در شهادت ﴿شَهِيدٌ﴾ او گواهست ﴿بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ میان من ومیان شما او گواهست بر
حقیقت در دعوی شما در تکذیب این کلامیست بر سبیل ابتدا ومیتواند بود که الله شهید
جواب باشد زیرا که چون حق تعالی شهیدست شهادت او اکبر از جمیع شهادات خواهد
بود ﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ﴾ وبوی وحی کرده است این قرآن ﴿لِأُنْذِرَكُمْ
بِهِ﴾ تا بیم کنم شما را بقرآن واگرچه درو بشارت نیز هست اما اکتفا فرمود باحد الضدین

وقوله وَمَنْ بَلَغَ عطفست بر ضمیر مخاطبین یعنی تا بیم کند شما را ای اهل مکه و هر کسی را
که برسد باو قرآن از عرب و عجم و اسود و احمر و جن و انس و یا انذار میکنم شما را ای
جماعتی که موجودید هر کرا که این قرآن باو رسد تا روز قیامت این دلیلست بر آنکه احکام قرآن
شامل جماعتیست که معاصر آن حضرت بوده اند و آنهائی که بعد از آنها پیدا شده اند و میشوند
و بدانکه مواخذه نکند حق تعالی هر کرا باو نرسیده باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شده
و قرآن برو نازل گشته از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که بلّغوا عنّی ولو آیة
برسانید از من قرآنرا و اگرچه یک آیت باشد هر یک کرا یک آیت باو رسیده باشد و مقاتل
گفته که هر که قرآن بدو رسیده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نذیر اوست محمد بن کعب
قرظی در تفسیر خود آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که من بلغه انّی
ادعوا ان لا اله الا الله فقد بلغه یعنی آنحضرت فرمود که هر که من دعوی میکنم که نیست خدائی
مگر معبود بحق و خداوند مطلق پس دعوت من باو رسیده و حجت برو لازم شده و در تفسیر
عیاشی از ابوجعفر و ابو عبد الله علیهما السلام نقل کرده که من بلغ باین معنی است که تا
بقرآن انذار کنم من و هر که رسیده است باو که امام باشد از آل محمد چه امام بقرآن انذار میکند
همچنانکه حضرت رسالت بآن انذار فرمود و بنابرین قوله و من بلغ در موضع رفعست
که عطف باشد بر ضمیر انذر و در آیه دلالتست بر آنکه جایزست اطلاق شیء بر خدا
چراکه جواب قل ای شیء اکبر شهادة اینست که قل الله و معنی شیء هر چیزیست که صحیح
باشد که او را بدانند و خبر از او دهند چه حق تعالی شیء است لا کالاشیاء باین معنی که
معلومیت لا کالمعلومات التی هی الجواهر و الاعراض و اشتراک در اسم موجب تماثل
نیست و فی قوله و من بلغ دلالتست بر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خاتم انبیا
ست و مبعوث است بکافهٔ انام بعد از آن بر سبیل توبیخ و انکار بر استبعاد میفرما
ید که ءَ اَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ آیا شمائید که گواهی میدهید اَنَّ مَعَ اللّٰهِ آنکه با خدا
یست آلِهَةً اُخْرٰى خدایان دیگر یعنی بتان قُلْ لَا اَشْهَدُ بگو من باری گواهی
نمیدهم بدین که شما گواهی میدهید قُلْ بگو گواهی میدهم که اِنَّمَا هُوَ جز این نیست که
او اِلٰهٌ وَاحِدٌ خدائیست یگانه من برین وجه گواهی میدهم وَ اِنَّنِی بَرِیءٌ و بدرستی
که بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ آنچه شرک می آرید بوی از اصنام و غیر آن از اول سوره تا اینجا

احتجاج است بر مشرکان بعد ازین آغاز حدیث میکند با اهل کتاب و میگوید
که اَلَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ آنانکه داده ایم ایشانرا کتاب یعنی توریة و انجیل
یَعْرِفُونَهُ میشناسند رسول خدا را بحیات و صفتی که مذکورست در توریة
و انجیل کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ همچنانکه می شناسند پسران خود را بحلیت
وصفت ایشان ابو حمزه ثمالی روایت کرده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و اله
بمدینه آمد عمر از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما بحضرت پیغمبر را که خدای
تعالی ازان خبر میدهد که همچو معرفت شماست بفرزندان چه بر وجه میتواند بود ابن سلام
گفت من او را بنعتی و صفتی که در توریة نوشته است شناختم و بیقین دانستم که او پیغمبر
خداست همچنانکه یکی از ما می شناسد پسر خود را در میان پسران و بخدا سوگند که من
برسالت پیغمبر متیقن ترم از انکه بصحت نسب خود پس چه این را حق تعالی بما خبر داده
در کتاب خود که توریة است اما انرا معلوم نداریم که زنان چه در ساخته اند و چه کرده ا
ند عمر گفت که خدای توفیق رفیق تو کرده ای عبد الله فقد اصبت و صدقت پس
از حال کسانی که با وجود تیقن ایشان بصحت نبوت اعتراف بآن نمیکنند خبر میدهد
که اَلَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیانکار شدند در نفسهای خود از اهل
کتاب و غیر آن از مشرکان فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی ارند و اعتراف نمینما
یند بصدق محمد بجهت فرط عناد و جحود با وجود انکه متیقن اند در نفس که وجحدوا
بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا پس بر سبیل جحد و توبیخ و تعجیب میفرماید
که وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که افترا کند باشراک
و ببندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را بانکه ملائکه دختران ویند و بتان ما را
نزد او شفیع خواهند بود أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند ایات او را که قرانست
و انرا سحر و شعر و کهانت نام نهد و ذکر او بانکه ایشان جامع این هردو بودند تنبیه است بر انکه
هر یک ازین دو امر رسیده است بغایت افراط در ظلم بر نفس یعنی هر کسی که قایل این دو امر
ستظالم ترین مردمانست بنفس خود إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که شان و قصه اینست
که رستگار نشوند ستمکاران که اظلمی از انها نباشد در کفر و جحود و انکار وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ
جَمِيعًا منصوبست بمضمر تقدیر اینست که و یوم نحشرهم کان کیت و کیت و حذف آن

بجهت

جهت بقای کلامست بر ابهام که ادخلست در تخویف و تهویل و یا آنکه منصوبست باذکر
مقدر یعنی یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان ثُمَّ نَقُولُ
پس گوئیم از روی توبیخ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنانرا که شرک آورده‌اند أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ
کجا اند خدایان شما که شریک خدا ساخته‌اید الَّذِينَ صفت شرکاست یعنی آنچنان خدایان
که كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ گمان می‌بردید ایشانرا شریکان خدا یا شفیعان شما پس حذف هر دو مفعول
شده و درین کلام تقدیرست که تزعمونهم شرکاء و اضافه شرکا با ایشان جهت آنست که ایشان
آنها را برای نفس خود فرا گرفته بودند بگمان آنکه نفع بایشان رسانند از ابن عباس مرویست که در
قرآن هر جا که لفظ زعم واقع شده بمعنی کذبست و درین آیت وضوح دلالتست بر بطلان انکار
غیر بر اثبات معاد و حشر جمیع خلقان از مقاتل مرویست که چون مشرکان ببینند که حق تعالی
اهل توحید را بیامرزید و از خطایای ایشان درگذشت با یکدیگر گویند که بگوئید ما مو
حدانیم تا شما را نیز بیامرزند و چون حق تعالی همه ایشانرا در محشر جمع کند با ایشان خطاب
کند که این شرکاؤکم تا بدانند که حق تعالی میداند که ایشان در دار دنیا شرک باو می
آوردند و کتمان آن میکردند امروز نفع بایشان نمیدهد و بعد از سؤال حق تعالی از
ایشان بر سبیل توبیخ بیان جواب ایشان میفرماید که نزد توجه توبیخ بایشان گویند
پس میفرماید که ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ آنگاه نباشد معذرت ایشان که توهم کرده
باشند که بآن متخلص میشوند از عذاب و این مأخوذست از فتنت الذهب اذا
خلصته و یا فتنه بمعنی کفرست و مراد عاقبت و سرانجام آنست و یا بمعنی جوابست و تسمیه
آن بفتنه جهت آنست که فتنه کذبست و یا آنکه انرا بقصد خلاص گویند و قول اول از ابن
عباس و قتاده است و روی از ابی عبدالله علیه السلام و بنا بر قول ثانی و ثالث معنی
آنست که نباشد عاقبت کفر ایشان و یا جواب ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گویند که وَاللَّهِ
رَبِّنَا بخدائی که پروردگار ماست مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ نبودیم شرک آرندگان یعنی بر وجه
کذب این سوگند خورند که مشرک نبودیم با آنکه دانسته باشند که نفع نخواهد داد ایشانرا
اما از فرط دهشت و حیرت باین قایل شوند همچنانکه گویند ربنا اخرجنا منها یا آنکه متیقن
باشند بخلود در مؤید اینست که و تری الناس سکاری آورده اند که چون روز قیامت
مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند که سوگند یاد کنید

که ما مشرک نبوده‌ایم تا نجات یابیم و چون سوگند خورند که بخدای که ما مشرک نبوده‌ایم حق تعالی
مهر بر دهنهای ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند و این که بعضی تنزیل
معنی باین وجه میکنند که ما کنا مشرکین فی الدنیا عند انفسنا و فی اعتقادنا از برای که معتقد
ایشان در دنیا آنست که مصیب اند در یمعنی و بجهت این سوگند خورند در آخرت
موافق نیست بقوله انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا بنگر که چگونه دروغ گویند عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بر
نفسهای خود بنفی شرک از ان پس حمل این بر کذب ایشان در دنیا همچنانکه قول جبارئیت
متعسف است و مخل نظم و نظیر اینست قوله تعالی یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما
یحلفون لکم وَضَلَّ عَنْهُم و گم شود از ایشان مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ انچه بوده
باشند که افترا میکردند از شرکا یعنی نفع با ایشان نرسانند در تخلیص از عذاب ابدی
و خایب و خاسر مانند از انچه امید میداشتند از ایشان بزعم خود از شفاعت ایشان
و معنی استفهام در کیف تعجیب است از قول ایشان نقلست که ابو سفیان و ولید
و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضع از مسجد الحرام بودند و استماع
تلاوت قرآن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میکردند پس نضیر بن حارث ذکر تواریخ
ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد
میگوید آن لعین گفت من نمیدانم که چیست و چه میگوید مگر لب میجنباند و افسانه
پیشینیان میخواند چنانچه من نیز احیانا بر شما میخوانم حق تعالی در بارهٔ او فرمود که
وَمِنْهُم و از کفار مکه مَن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو
وقتی که قرآن میخوانی وَجَعَلْنَا و گردانیده‌ایم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پو
ششها یعنی چونکه ایشان از فرط عناد و جحود و انکار و حقد و استکبار تدبر و اندیشه
نمیکنند در آیات قرآنی بمنزلهٔ کسانی اند که گوئیا واقع گردانیده‌ایم با قلوب ایشان غطاها
أَن يَفْقَهُوهُ بجهت کراهت آنکه فهم کنند انرا وَفِي آذَانِهِمْ و نهاده‌ایم در گوشهای
ایشان وَقْرًا گرانی تا حق نشنوند و وجوه تاویل این کلام بر سبیل تفصیل در آیت
ختم الله علی قلوبهم که در سورهٔ البقره است مذکور شده ملخص سخن آنست که چون
ایشان در عناد و انکار توغل نموده اند و در طریق جحود و استکبار راسخ شده اند
فکانه بر دل ایشان پوششی است که مانعست از انکه چیزی بدانند و بشنوند و از بس

بگسلر

قبیلست قوله هم قلوب لا یفقهون بها الخ و ازین بلیغ تر قوله ان ذلک لذکری لمن کان له قلب
که علمست از غیر عدم تدبر ایشان بر وجهیست که گوییا که قلب که محل علمست از ایشان مسلوبست
و[illegible] اینست قوله سواء محیاهم ومماتهم و در مجمع آورده که قاضی ابو عاصم عامری گفته که اصح
اقوال درین آیت روایت ماثوره است از رواة موثقه که پیغمبر صلی الله علیه وآله در شب
نماز میگزارد و در آن تلاوت قرآن میفرمود بجهر بجهت آنکه شخصی اثر اشنود در معانی
آن تدبر کند و مشرکان معاند هرگاه او از قراءت آنحضرت میشنیدند در ایذا و آزار
او میکوشیدند و او را از جهر منع میکردند حق تعالی در حین قراءت آنحضرت خواب
بر ایشان می انداخت تا اثر اشنوند و یا دلهای ایشانرا بامری دیگر مشغول میگردانید تا
از شنیدن آن غافل میشدند و این بعد از آن بود که اقامت حجت بر ایشان شده بود
وقطع معذرت ایشان شده وعلم الهی تعلق گرفته بآنکه منتفع نشوند اجماع آن وایمان
نیارند بآن پس درین آیت تشبیه کرده القای نوم را بر ایشان و یا مشغول ساختن ایشان
بامری بتخطیه بر قلوب ایشان و وقر آذان ایشان و وجه شبه بینهما منع تدبرست و
استماع چه همچنانکه غطای قلوب و وقر آذان مانع تدبر و استماعست القای نوم و مشغول
بغیر نیز مانع اینست و هذا معنی قوله واذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤ
منون بالآخرة حجابا مستورا و ابو علی جبائی نیز برین قولست و احتمال دارد که معنی
کلام چنین باشد که حق تعالی بعد از علم بعدم ایمان معاقب میسازد ایشانرا بعقوبات
متنوعه که یکی از آن سلب فهم و سماعست از قلوب و آذان ایشان و یا غطای قلوب
کنایت از کفر ایشان باشد یعنی بعدم تدبر ایشان در آیات بینه و حجج نیره ما کفر ایشانرا
تسمیه کردیم بغطا و وقر و صح نسبت جعل غطا و وقر بخود تشبیه او باشد کفر ایشانرا
بغطا و وقر همچنانکه از ما هرگاه که ذکر مناقب و مدایح شخصی کرده باشد گوید جعلته
فاضلا و اگر ذکر مقابح و فسق کسی کرده باشد گوید جعلته فاسقا و مثل ذلک جعل القا
ضی فلانا عدلا و مراد باین حکمست بفضل و فسق و عدل پس گوییا حق تعالی میفرماید
که حکمنا علیهم بالکفر والضلالة وَاِنْ یَرَوا کُلَّ آیَةٍ و اگر ببینند هر معجزه که از تو میطلبند
لَا یُؤمِنُوا بِهَا ایمان نیارند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان پس فرط
تکذیب ایشان بنهایت رسیده حَتّیٰ اِذَا جاؤکَ تا آنکه بیایند بتو یُجَادِلُونَکَ جدال

وخصومت کنند با تو حتی اینجا از قسم آنست که جمله بعد از آن واقع میشود واو را عملی نیست وجمله
اینجا اذاست وجواب آن اینکه یقول الذین کفروا گویند آنها که کافرانند ان هذا نیست این
کتاب الا اساطیر الاولین مگر افسانهای پیشینیان مانند قصهٔ رستم واسفندیار وغیر آن
که فایده در تحت آن نیست چه اصدق حدیث وآخر آفات اولین غایت تکذیب است وقوله یجا
دلونک حالت از مجی ایشان ومیتواند بود که جاره باشد واذا جاؤک در موضع جر ویجادلونک
جواب ویقول تفسیر آن واساطیر بمعنی اباطیلست جمع اسطوره یا اسطار جمع سطر واصل
آن سطر سترست بمعنی خط ومراد اخبارست از حال کفار که علم الهی تعلق گرفته بود که بر
صفت کفر بمیرند تا رسول صلعم دل مبارک خود را بایمان ایشان معلق نگرداند واز ان قطع طمع
کند که الیاس احد الراحتین بعد از آن در بیان عناد واصرار ایشان میفرماید که وهم وایشان
یعنی کافران ینهون عنه باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول وینئون عنه
وخود دور میشوند از وی یعنی نه خود ایمان می آرند ونه دیگری را میگذارند وگویند آیت
در بارهٔ ابوجهلست که در موسم حج حاضر شدی وبجهت قرابت حمایت آنحضرت کرده نگذاشتی که کسی
ایذا بآنحضرت رساند وتعرض باو کند وخود از وی دور میشد وباو نمیگروید وبدانکه بعضی از
اهل خلاف در تفسیر خود از عطا ومقاتل نقل کرده اند که این آیت در حق ابوطالبست ودرین باب
حدیثی وشعری متناقض روایت کرده اند وآن اینست که رسول صلی الله علیه وآله او را گفت
یا عم چرا بمن ایمان نمی آری گفت من میدانم که تو رسول خدائی ودر دعوت نبوت صادقی و
لیکن از ملامت مردمان احتراز میکنم وچون جمعی از قریش خواستندی تا او را برنجانند وی را
در حمایت گرفتی وگفتی والله لن یصلوا الیه بجمعهم ۰ حتی اوسد فی التراب دفینا ۰ فاصدع
بامر علیک غضاضة ۰ وابشر وقر بذاک منک عیونا ۰ ودعوتنی وزعمت انک ناصحی ۰
ولقد صدقت وکنت ثم امینا ۰ وعرضت دینا لا محالة انه ۰ من خیر ادیان البریة دینا ۰ لولا الملا
مة اوحذاری سبة ۰ لوجدتنی سمحا بذاک مبینا ۰ هر که ابیات را تامل کند داند که بیت ملحقست
وملایم ابیات سابقه نیست وبینهما مناقضه است چه بیت اول متضمن هواخواهی وقطع طمع
کفار از آنکه رنجی باو رسانند تا آنکه او زنده باشد وبیت دوم امر است او را باداء ر
سالت وشکی نیست که مقول چنین نه از شان کفارست وبیت سوم مشحون بر آنکه ایمان حقست
چه در لغت عرب هیچ فرقی نیست میان آمنت بک وصدقتک واگر این دلیل کفر باشد پس دلیل

ایمان

ایمان خلاف این باشد و این بدیهیست که عقل حاکمست بر بطلان این و بیت چهارم اقرار است
بانکه دین او از همه دینها بهترست و از عین اعترافست بافضلیت وحقیت ایمان و نقیض قول
کفار و بر همه عقلا واضح و لایح است که بیت اخیر محاسن آن نیست بلکه مناقض است پس
چگونه بعد از ابیات اربعه که دلالت صریح دارند بر اعتراف او بحقیت ایمان و تصدیق او
بآن این بیت که نقیض آنست ومصرح بر عدم ایمان او از و صادر شده باشد و نیز این آیت
چونکه معطوفست بر آیات سابقه و معطوف علیه لاحقه است دلالت میکند بر عدم صحت این
قول چه همه آن در ذم کفاریست که معاند حضرت رسالت اند صلی الله علیه و آله و نیز اجماع اهل البیت
علیهم السلام ثابت شده بر ایمان ابوطالب و اجماع ایشان حجت است زیرا که اهل البیت احد ثقلین
اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امر فرموده بتمسک ایشان حیث قال انی تارک فیکم الثقلین
ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی و نیز دالست بر ایمان ابوطالب بروایت عمر که در روز فتح مکه ابو
قحافه را که پدر او بود نزد رسول آورد و مسلمان شد و در آن وقت اعمی شده بود رسول فرمود
چرا این پیر فانی را در رنج انداختی و باینجا آوردی و نگذاشتی که من نزد او روم ابوبکر جواب
داد که اردت ان یاجره الله خواستم تا حق تعالی او را مزد دهد والذی بعثک بالحق لانی کنت
باسلام ابوطالب اشد فرحا منی باسلام ابی التمس بذلک قرة عینک بخدائی که ترا بحق بخلق فر
ستاد که فرح من باسلام ابوطالب بیشتر از اسلام پدر خود و من بجهت روشنی چشم تو و خو
شنودی التماس کردم از پدر خود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که صدقت را
ست گفتی و اشعاری که ابوطالب گفته در باب نصرت رسول و تصدیق بنبوت او و حمایت او
از اشرار کفار و اعانت او در جمیع احوال و قصایدی که درین باب فرموده و مخالف و موالف
در کتب خود ایراد کرده اند زیاده احصا متجاوزست و از جمله فرموده که شعر منحنا الرسول
رسول الملیک ببیض تلالا کلمع البروق و من ذلک شعر الم یعلموا انا وجدنا محمدا نبیا
کموسی خط فی اول الکتب و علمای اصحاب ما رضوان الله علیهم درین باب کتب متعدده
و رسایل کثیره نوشته اند و نقاب اشتباه از وجه آن بر داشته اند تا آنکه مثل ضوء الشمس
وقت الضحی شده و آثار شبهات و اوهام بالکلیه محو و باطل گشته فمن اراد مزیة التبیین والتفصیل
فلیطالع کتبهم و رسائلهم و بعد از بیان حال کفار معاند و نهی مردمان از ایمان و نای خود شان
از آن میفرماید که وَاِن یُهلِکُونَ و هلاک نمیکنند کفار بنهی و نای خود اِلّآ اَنفُسَهُم مکر

نفسهای خود را وَما يَشْعُرُونَ و نمیدانند که آن بغیر ایشان تعدی نکند پس تهدید ایشان
میکند بقوله وَلَوْ تَرىٰ و اگر ببینی ای محمد یا ای بیننده این را که اِذْ وُقِفُوا عَلَى النّارِ چون
بازداشته شده باشند کفار بر آتش تا آنرا معاینه ببینند و یا مطلع شوند بران و در آورده
شوند دران و بدانند مقدار عذاب خود را هر آینه ببینی امری در غایت شناعت این
جواب شرطست و حذف آن بجهت ابهام و تهویلست و چون ایشان آنرا مشاهده کنند که از سختی عذاب
فریاد کنند فَقالُوا پس گویند از روی تمنی رجوع بدنیا که يا لَيْتَنا نُرَدُّ کاشکی باز گردانیده
شویم بدنیا وَلا نُكَذِّبَ بِآياتِ رَبِّنا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار خود را وَنَكُونَ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باشیم از جمله باوردارندگان در انوار گفته که قوله ولا نکذب استیناف
کلامست از ایشان بر وجه اثبات کقوله دعنی ولا ادعوا انا لا اعود ترکتنی اولم تترکنی یا عطفست
بر نرد یا حال از ضمیر آن پس در حکم متمنی باشد و قوله وانهم لکاذبون که در آخر آیه لاحقه
واقع شده لاحق است بوعدی که جمله يا ليتنا نرد الخ متضمن آنست و حفص و کسائی و
حمزه نکذب را منصوب میخوانند بر جواب اضمار آن بعد از آن بجهت اجرای آن در مجری فا و ابن
عامر برفع آن میخواند بر آنکه عطف باشد و نکون را نصب بر جواب و قوله بل اضراب است از اراده
ایمان که مفهوم میشود از تمنی یعنی نه چنانست که ایشان گویند که چون بدنیا روند مؤمن باشند
بلکه همان بر کفر خود خواهند بود و این تمنای اقرار توحید درین حال برای آنست که بَدا لَهُمْ
ظاهر شده مر ایشانرا بشهادت جوارح یا بظهور عذاب ما كانُوا يُخْفُونَ آنچه بودند
که میپوشیدند از کفر و معاصی بر وجه نفاق یا از روی جهل بر خود ملتبس میکردند و میگفتند
که همانا که این واقع نشود و یا وقوع قیامت و بعث و ثواب و عقاب از سفله و ضعفه و جهله
قوم خود اخفا میکردند و یا قبایح اعمال خود را میپوشیدند از خلقان مِنْ قَبْلُ پیش ازین
در دنیا پس بجهت ضجارت آنچه بران باشند از فرط عذاب و شدت نکال تمنای رجوع
کردند بدنیا وَلَوْ رُدُّوا و اگر باز گردانیده شوند بدنیا که دار تکلیفست بعد از وقوف و ظهور
عذاب لَعادُوا هر آینه باز گردند لِما نُهُوا عَنْهُ برای آنچیزی که نهی کرده شده
باشند یعنی باز مرتکب شرک و عصیان و تکذیب شوند وَإِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ و بد
رستی که ایشان دروغ گویانند در وعدهٔ ایمان در مجمع آورده که اینجا سؤالی متوجه
میشود که تمنی چگونه صحیح باشد در کذب و حال آنکه کذب در خبر میباشد جواب آنست که

بعضی

بعضی حمل همه کلام کرده اند بر وجهی تمنّی وصرف کذب نموده اند بغیر امری که تمنا نموده اند
وگفته اند که معنی آنست که هم کاذبون فیما یخبرون عن انفسهم من الدنیا من الاصابة واعتقاد
الحق یا انکه مراد انست که هم کاذبون ان اخبروا عن انفسهم بانهم ردّوا وامنوا واگرچه انچه حکا
یت کرده شده از ایشان بر وجه تمنّیست نه خبر وجایزست حمل آن وغیر کذب حقیقی یا انکه مراد
این باشد که هم تمنوا ما لا سبیل الیه فکذب املهم وتمنیهم ومثل این در کلام عرب مشهورست
کما یقال کذب املک لمن تمنی ما لم یدرک پس مراد خیبت باشد در امل وتمنی اگر گویند که
چگونه جایز باشد که تمنای رد کنند وحال انکه عالم باشند بانکه رد کرده نخواهند شد
گوییم که جواب ازین چند وجه است یکی انکه ما میدانیم که اهل اخرت بجمیع احکام اخرت
عارف نخواهند بود بلکه انچه ایشانرا ضروری باشد انجا از اموری که در دنیا بان موعود
شده باشند از عرش وکرسی ولوح وقلم ومیزان وحساب وکتاب وثواب وعقاب
وبهشت ودوزخ وصراط با فرشتگان معاینه خواهند دید اما دیگر چیزها واجب نیست
که بآن عارف باشند ودانند تا موجب علم ایشان باشد بعدم رجوع بدنیا پس
ایشانرا تمنی رجوع وخلاص از عذاب ودعا برای اخلاص از انجا جایز باشد دوم
انکه تمنی جایز باشد که در چیزی باشد که متمنی داند که بوقوع نمی آید مانند لیت
الشباب یعود سیوم انکه مانعی نیست در انکه از ایشان واقع میشود برای ردّ وابرا
انکه از گوید کان باشند واین قول زجاج است وبعضی مردمان بعضی کلام را تمنی
میکردانند وبعضی را اخبار وتکذیب را متعلق میسازند بخبریّه بقوله یا لیتنا واین
بنا بر قراءت رفع تکذیب که کلام مستانف باشد درست است نه بقراءت نصب
وچون این آیات که در وعید قیامت بر کافران خوانده شد بعث ونشور را
منکر شدند وَقَالُوا وگفتند اِنْ هِيَ ضمیر راجع بحیوة است یعنی گفتند که نیست
زندگانی اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی ما بدنیا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ
وما نیستیم بر انگیخته شدگان از قبور پس از حال ایشان در قیامت خبر میدهد که
وَلَوْ تَرَىٰ واگر ببینی اِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ چون بازداشته شوند کافران در
قیامت بر حکم پروردگار ایشان ویا بر جزای او ویا بر موقف عرض او وایشانرا محبوس
سازند بر پروردگار خود وتثبیط ایشان کنند بانچه حق تعالی ایشانرا فرماید وبنابرین

کلام جاری مجرای عادت واقع شده که آن متضمن عظم امر وقوف عبدست نزد سید و یا
چون واقف گردانیده شوند باحوال آخرت که حق تعالی بآن وعده داده که قال گوید خدا بر سبیل
توبیخ که الیس هذا بالحق آیا نیست این بعث و نشور و ثواب و عقاب درست گویا این
جواب قایلیست که گفته ماذا قال ربهم الی یعنی این هنگام خدای چه میگوید باینان میگوید که با ایشان
خطاب کند بر سبیل توبیخ که آیا اینکه شما را بآن وعده میدادم درست و راست است قالوا بلی
گویند آری حق است و راست و ربنا بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند بحقیقت آن مؤکد بر کنند
بجهت غایت انجلای امر موعود بر ایشان قال گوید خدای یعنی فرشتگان را فرماید تا گویند با ایشان
که فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بانچه بودید که کفر
میورزیدید بآن یا برای سببیت است و ما مصدریه یعنی عذاب کشید بسبب کفر خود تا باین
روز و میتواند بود که باء عوض و بدل باشد یعنی بعوض آن کفر عذاب بچشید بدانکه
درین آیت باتفاق بقوله اذ وقفوا علی ربهم رؤیت نیست برای انکه آیت مخصوص است
بکفار و باجماع امت کافران خدا را نخواهند دید بعد از آن میفرماید که قد خسر الذین
بدرستی که آنانکه زیان کردند کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند رسیدن بثواب
و عقاب خدای که با ایشان وعده داده او را بدروغ پنداشتند و میتواند بود که مراد رؤیه
باشد چه آن ممتنع است چنانکه ادلهٔ عقلیه و سمعیه شاهد این معنیست و آن در کتب کلامیه
مبرهن شده و اجماع اهل البیت نیز بر نیست و ذیل قبیل است قوله فمن کان یرجوا لقاء ربه ای
ثوابه و قوله فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه ای یلقون عذابه و همچنین قوله علیه السلام من
احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله لقاؤه ای لقاء رحمة و از ابن عباس و حسن
نیز مرویست که معنی کذبوا بلقاء الله کذبوا بلقاء ما وعد الله من الثواب و العقاب است پس در
کلام مضاف مقدر باشد و یا اسناد لقا بخدا بر سبیل مجاز باشد و در انوار گفته که لقاء الله بمعنی
لقاء بعث است و انچه تابع آنست از ثواب و عقاب و غیر آن از احوال قیامت و خسران ایشان
بجهت فوت نعمت از ایشان و استیجاب عذاب مقیم بر ایشان و قوله حتی اذا جاءتهم الساعة غایت کذبوا است نه خسر زیرا که خسران ایشان غایتی و نهایتی نخواهد بود
یعنی ایشان تکذیب بعث و امور اخرویه کردند و چون بیاید با ایشان قیامت یعنی مقدمات آن که مشاهدهٔ عقوبات آنست بغتة ناگاهان قالوا یا حسرتنا گویند که ای حسرت

وپشیمانی ما علی ما فرطنا فیها بر آنچه تقصیر کردیم در حیوة دنیا و بدانکه بغتة که بمعنی فجاة
است منصوبست بر حالیت در معنی باغتة و یا بر مصدریت چه آن نوعی از مجی است کانه
قیل بغتتهم الساعة بغتة و حسرة اگرچه از غیر ذوی العقولست و قابل خطاب نیست
اما عرب در حین وقوع بلیه عظیمه و داهیه شدیده آنرا منزله استخفان میگردانند فکانه
قیل تعالی فهذا اوانک کما یقال بالدواهی و ضمیر هی راجع بحیوة دنیاست و اگرچه مذکور
نشده بجهت علم مخاطب بآن و یا راجع بساعتست یعنی تقصیر کردیم در شان قیامت و
ایمان آوردن بآن و بباید دانست که کفار کلمه یا حسرتنا را در حین موت خواهند گفت چه
در ان حال مشاهده آثار عذاب خواهند نمود و بنابرین چونکه موت از احوال قیامتست
و مقدمات قیامتست و مقدمات پس از جنس ساعت باشد و جایز باشد تسمیه آن بساعت
ولهذا قال صلی الله علیه و آله من مات فقد مات قیامته و یا در حین قیامت و بنابرین مجی ساعت
بعد از موت بجهت ساعت در حکم امری باشد که بغیر فترت واقع شود بغتة و فجاءة و موید ا
ینست که ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فردای قیامت چون اهل دوزخ
درجات رفیعه و منازل عالیه اهل بهشت ببینند گویند یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها وهم یحملون
و ایشان یعنی کفار بردارندگان اوزارهم گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتهای خود
مراد آنست که گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان منفک نگردد پس این تمثیل است برای
استحقاق ایشان آصار و اثقال آثام الا ساء ما یزرون بدانید که بد چیزیست بار گناه
که میکشند در معالم از قتاده و سدی نقل کرده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال
کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی و گوید مرا میشناسی مومن گوید من ترا نمی
شناسم گوید من عمل توام بیا بر من سوار شو که من بسیار در دنیا بر تو سوار بوده ام و آیه
یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت باینست و چون کافر سر از خاک بردارد پیش
آید او را چیزی در غایت زشتی و ناخوشبوئی و گوید مرا میدانی کافر گوید ترا نمیشناسم
گوید من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار میشوم وهم
یحملون اوزارهم عبارت ازینست و حمل اوزار بر ظهور بر وجه تشبیه و توسع است یعنی گناه
مانند بار گران باشد که از کشیدن آن رنج و مشقت عظیم بحاملان رسد و بهمین معنی است آنچه
در ادعیه ائمه علیهم السلام وارد شده که هربت الیک بنفسی باثقال ذنوبی احملها الی ظهری و در

روایتی آمده که حق تعالی کناهان را مصوّر سازد بصورت جسمیه ثقیل و انرا تحمیل کند بر ظهور
عصاة بعد ازان بجهت ردّ قول کفار که میکفتند ان هی الا حیوتنا الدنیا منقصت و مذمت
دنیا و مدح و ثنای عقبی میکند و میکوید وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و نیست زندکانی دنیا که
ایشان بدان مغرورند اِلَّا لَعِبٌ وَّلَهْوٌ الا بازی کودکان و مشغولی بیخردان یعنی اعمال
دنیویه نیست مکر لعبی و لهوی که ملهی و شاغل مرد مانست از انچه محقّق و منفعت دایم و
لذت حقیقت است وَلَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ و هر اینه سرای آخرت خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ
بهترست برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهت انکه آن سرای باقیست و لذات آن خالص از
شوایب و آفات و ایمن از بیم زوال و عاهات اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ایا تعقل نمیکنند و حفص
و نافع و ابن عامر بخطاب میخوانند یعنی نمیکنید تا بر شما واضح شود که کدام ازین دو سرا
بهترست تا از شهوات فانیه دنیویه متزهد شده در تحصیل اسباب موصله بنعم باقیه اخرویه
کوشید و قوله للذین یتقون تنبیه است بر انکه اعمال متقیان از لعب و لهو خالیست بعد ازان
جهت تسلیهٔ حضرت رسالت از کفار قریش با انکه اقامت حجت بر ایشان کرده قَدْ نَعْلَمُ
اِنَّهٗ معنی قد ربما نیست در فعل و کثرت آن کقول الشاعر ... ولکنّه قد یهلک المال نایله
و ضمیر انه ضمیر شانست یعنی بتحقیق که بسیار میدانیم و می بینیم که شان و قصه کار اینست لَيَحْزُنُكَ الَّذِيْ يَقُوْلُوْنَ هر آینه اندوهناک میکرداند ترا آنچه میکویند کفار در باب تکذیب تو و ترا کاهی
ساحر و شاعر و زمانی مجنون و کاهن لقب میرسانند و ما ایشانرا بجزا و سزای خود خواهیم رسانید
اورده اند که اخنس بن شریف و ابو جهل بر جهل با یکدیکر ملاقات کردند اخنس کفت
یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه میکوئی در دعوی خود صادقست یا کاذب حالا کسی
بر ما مطّلع نیست تا اکر راست کوئی بر تو محادبه کند کفت محمد راست کوست و انچه بما میرساند
اسمانیست نه شیطانی اما اکر بنبوت او اعتراف کنیم محذوری لازم آید و آن اینست که تمام
عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرافرازند از لوا و سقایه و ندوه و عمارهٔ مسجد با آل
قریش قصی تعلق دارد اکر نبوت نیز بایشان بازکردد پس سایر اشراف بیکبارکی محروم
مینماید و بروایت ابو میسره ابو جهل مشافهه با پیغمبر صلی الله علیه و آله کفت که ای محمد
ما هرکز از تو دروغی نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو
میکنیم حق تعالی فرمود که میدانیم که تو بجهت تکذیب کفار محزونی و غمکین میکردی فَاِنَّهُمْ

لا

پس بدرستی که ایشان لا یکذبونک تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و باطنا براستی تو معترفند ولکن الظالمین و لیکن آن ستمکاران بآیات الله یجحدون بآیتهای خدا که قرآنست و سایر معجزات انکار میکنند از روی عناد و انکار جحود و اگرچه متعدی بنفسه است اما چونکه متضمن تکذیب است متعدی بباشد یعنی اظهار کذب میکنند بآیات خدا با آنکه بصدق آن میدانند و وضع ظالمین در موضع ضمیر جهت دلالتست بر آنکه مشرکان ظالمند جهت جحود و عناد و یا جاحد بجهت تمرد ایشان بر ظلم و بدانکه ذکر فا در فانهم جهت آنست که کلام اول مقتضی شرطیست کانه قیل اذا کان قد یحزنک قوله فاعلم انهم لا یکذبونک و در معنی آیت چند وجه گفته اند یکی آنکه لا یکذبونک بقلوبهم اعتقادا و ان کانوا یظهرون بافواههم التکذیب عنادا و این قول اکثر مفسرانست و سبب نزول این آیت که مذکور گشت مؤید اینست دوم آنکه معنی آنست که تکذیب تو نمیکنند بحجت و متمکن نیستند بر ابطال برهان بر آنچه نسبت داده اند و مؤید اینست روایت مأثوره از امیر المؤمنین علیه السلام که المراد بها انهم لا یأتون بحق هو احق من حقک سیوم آنکه لا یصادفونک کاذبا یعنی ترا کاذب در نمیتوانند یافت کقولهم اتیناک فما اجبناک چهارم آنکه لا ینسبونک الی الکذب فیما اتیت به یعنی ترا بکذب نسبت نمیتوانند داد و در آنچه تو بایشان می آوری زیرا که تو نزد ایشان امینی و صدق ایشان در دفع آنچه بایشان مینمائی و میگوئی تکذیب آیات خداست و منتج انجحاد است و قوله ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون و قوله و کذب به قومک و هو الحق چه نگفته که و کذبک قومک و مرویست که ابوجهل آنحضرت را گفت ما نتهمک و لا نکذبک و لکن نتهم الذی جئت به و نکذبه پنجم آنکه مراد اینست که حق تعالی میفرماید که ایشان تکذیب من بکنند چه تکذیب تو راجع است بتکذیب من و آن مختص بتو نیست زیرا که رسولی پس هر که رد کند بر تو همانست که بر من رد کرده و هر که تکذیب تو کند چنانست که تکذیب من نموده و این تسلیه ایست از سبحانه مر رسول خدا را بعد از آن در تسلیه آنحضرت افزوده میگوید که ولقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده شدند رسل من قبلک پیغمبرانی که پیش از تو بودند فصبروا پس شکیبائی نمودند آن پیغمبران علی ما کذبوا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند واوذوا و بر آنچه رنج بدیشان رسانیدند حتی اتیهم تا وقتی که آمد بدیشان نصرنا یاری کردن ما ایشان را این ایماست بوعدهٔ نصر مر صابران را

وَقَالُوا و گفتند روسای قریش بعد ازانکه از معارضهٔ قرآن عاجز شدند لَوْلَا نُزِّلَ
عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد صلی الله علیه و آله آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از نزد
پروردگار او یعنی معجزه که ما از و میطلبیم مراد آیات مقترحه است که بر سبیل تعنت از آن
حضرت اقتراح میکردند چون ید بیضا و عصای موسی و ناقهٔ ثمود و احیای موتی و غیرها
بجهت عدم اعتقاد ایشان بآیات و معجزات حضرت سید کاینات از جهت عناد که میگفتند که
چرا آیتی دیگر بمانمی نماید قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ بگو بدرستی که خدا قادرست عَلَىٰ أَنْ
يُنَزِّلَ آيَةً برانکه فرو فرستد آیتی از آیات مقترحهٔ ایشان و یا غیر از آیاتی که نموده
و یا آیتی که ایشانرا ملجاء و مضطر سازد بایمان مانند نتق جبل یا آیتی که اگر بان نگروند و
جحود کنند هلاک شوند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشترین ایشان نمیدانند که
حق تعالی قادرست بر انزال آن و انزال مستجلب بلا و عناست چه حکم الهی شرف نفاذ یافته
که چون معجزه طلبند و او سبحانه انرا اظهار کرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال
بریشان فرود آید مانند قوم ثمود و اصحاب مایده و غیر آن و یا نمیدانند که در انچه انزال فرموده
از آیات بینه ایشانرا مندوحه است از غیر آن یعنی متسع و کافیست مرکسی راکه در ان نظر کند
و تدبر نماید و چون بیان فرمود که او سبحانه قادرست بر انزال آیات مقترحه و غیر
مقترحه در عقب آن بیان کمال قدرت و حسن تدبیر و حکمت خود میکند وَمَا مِنْ دَابَّةٍ
فِي الْأَرْضِ نیست هیچ جنبنده در زمین یعنی حیوانی که بر روی زمین حرکت کند و
مشی نماید و ماخوذ از دبّ یدبّ از مشی مشیا فیه تقارب خطوه و ما از برای نقلت
از وصفیه باسمیه وَلَا طَائِرٍ و نه هیچ پرنده که در هوا يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ بپرد به بالهای خود
این کلمه برای تاکیدست چنانچه گویند که فلان چیز را بچشم دیدم و فلان سخن را بگوش
شنیدم و یا انکه طیران کنایتست از سرعت و وصف آن بجناح برای قطع مجاز محصل
کلام اینست که نیست هیچ پرنده و جنبنده إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مگر که ایشان گروهانی اند
مثل شما یعنی مانند هر یک از شما محفوظ الاحوال و مقدر الارزاق اند و مقرر الآجال
و نظیر شما در آفرینش و حیات و ممات و کثرت و ذکوره و انوثت و توالد و تناسل و در دلا
لت بر وجوب صانعی که مدبر و قادر و عالم و حی است و جمیع امم سالفه بجهت دلالت بر معنی
چه دابه و طایر در حیز نفی واقع شده اند و آنچه در حیز نفی واقع میشود مفید عمومست و لهذا

اجنحه

احتیاج نیست که اثرا بر صیغهٔ جمع ایراد کنند و درین تنبیه است بر انکه جایز نیست که عباد ظلم
کنند بر حیوانات چه حق تعالی خالق آنها است و منتصف برای آنها و از اینجاست که بعضی گفته اند
که معنی آیت آنست که آنها همچو شما اند در مردن و زنده شدن برای انتصاف و اخذ اعواض
تا حق هر صاحب حقی رسد و هیچ مظلومی را بر ظالم حقی نماند کما قال علیه السلام ینتصف
من الشاة القرنا للشاة الجما و در خبرست که چون خلایق را در موقف عرض دارند و بساط عدل
بگسترانند و ترازوی عدل بیاویزند منادی از قبل حق تعالی ندا کند که هر مظلومی که حقی دارد بر ظالمی
برخیزد و داد خود از وی بخواهد بجلال و عزت من که امروز مثقال ذرهٔ ظلم ظالمی بر مظلومی نرود
واگرنه آن ظلم من کرده باشم پس حق تعالی جملهٔ حیوانات که بر ایشان حیف رفته باشد محشور سازد
و در عرصهٔ قیامت جمع کند و انتصاف نماید میان آنها پس امر کند ایشانرا که خاک شوید همه خاک
شوند چون ایشان این را به بینند هر یک از ایشان گویند که یا لیتنی کنت ترابا و این دلیلست
بر انکه ثواب منقطع نباشد و عوض منقطع باشد در امانت حیوانات در روز قیامت المی
بایشان نرسد تا عوض لازم نیاید و از ابو ذر مرویست که ما نزد رسول صلی الله علیه و آله
بودیم که دو حمار وحشی بر یکدیگر شاخ زدند آنحضرت فرمود میدانید که برای چه بر یکدیگر
شاخ زدند گفتیم نه یا رسول الله فرمود لکن الله یری و سیقضی بینهما بعد از ان میفرماید که
ما فرّطنا فی الکتاب فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیز را بلکه آن
مشتملست بر حلایق و دقایق امور علوی و سفلی و امر هیچ حیوانی و جمادی در ان فرو گذاشته
نشده که و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و اکثر مفسران برانند که مراد بکتاب قرآنست
چه مدونست آنچه محتاج الیه امور دینست مفصلا یا مجملا از بیان حلال و حرام و قصص و امثال
و مواعظ و اخبار و آنچه مجملست بیانش بتفصیل رسول خود باز گذاشتیم که ما آتیکم الرسول فخذوه
و ما نهیکم عنه فانتهوا مرویست از عبد الله مسعود که مالی لا العن من لعنه الله فی کتابه یعنی
الواشمة و المستوشمة و الواصلة و المستوصلة زنی این را بشنید در جمیع قرآن نظر کرد آیتی
باین مضمون نیافت نزد او رفت و گفت یا بن عبد الله تلوت البارحة ما بین الدفتین
فلم اجد فیه لعن الواشمة فرمود لو تلوته لوجدته قال الله تعالی ما آتیکم الرسول فخذوه و ما
نهیکم عنه فانتهوا و انا اتانا رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعن الله الواشمة
و المستوشمة و آنچه متشابه است با علمای امت تفویض فرمودیم که ما یعلم تاویله الا الله

والراسخون فی العلم واز احتجاج بر همه فرق ضلالت در و فرو گذاشت نکردیم بلکه در آن بیان
کردیم آنچه حجت است مر اهل حق را بر اهل باطل و نزد ابن مسلم مراد بکتاب اجل است یعنی فرو
نگذاشتیم هیچ چیز را الا که برای آن اجلی مقرر کردیم ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ
پس همه امم بسوی جزای پروردگار خود بجائی که مالک نفع و ضرر نباشد مگر که حشر کرده خوا
هند شد تا مطیعان را ثواب دهند و عاصیان را عقاب کنند و تا مکلفان را بر آلام اعواض دهند
و انصاف بعضی از بعضی بستانند و از ابن عباس مرویست که مراد بحشر ایشان موت ایشا
نست و قول اول اشهر است در مجمع آورده که بعضی از اهل تناسخ استدلال کرده بر آنکه
بهایم و طیور مکلف اند کقوله امم امثالکم و این باطلست زیرا که ما مبین کردیم وجه مماثله را
و اگر لابد باشد حمل آن بر عموم است پس مراد بآن امثاله ما خواهند بود بر مثل صورت و هیئت
و خلق یا و چگونه صحیح باشد تکلیف بهایم و حال آنکه غیر عاقلند و تکلیف صحیح نیست
الا با عقل و چون با وجود ظهور این آیات بر کمال قدرت و علم او کفار متنبه نشدند
و در عناد خود ماندند از این جهت بعد از این در صفت ایشان فرمود که وَالَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را که قرآنست با سایر حجج بینه
صُمٌّ کرانند از شنیدن این آیات داله بر وحدانیت و ربوبیت و کمال علم و عظم قدرت
آن نوعی شنیدنی که نفوس ایشان بآن متاثر کردند وَبُكْمٌ و گنگانند از گفتن سخن حق
فِي الظُّلُمَاتِ خابطاند در تاریکیهای کفر که بهیچ وجه راه بحق نمیبرند و یا در ظلمت جهل
تقلید و ظلمت عناد اند این خبر سیوم است یا حال از ضمیر مستکن در خبر و گویند
کفار در آخرت متصف باین سه صفت خواهند بود و آیت لم حشرتنی اعمی موید
اینست مَن يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ هر کرا خواهد خدای خذلان نماید او را در ضلالت
و نظر لطف و توفیق از و باز گیرد یعنی چون ادله باهره و آیات بینه حق تعالی او را بر
حال ضلالت خودش بگذارد کما قال و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون و یا معنی آنست که
حق تعالی او را در قیامت در راه بهشت و ثواب باز نماید و یا آنکه حکم بضلالت
او کند و یا علامتی در وی ظاهر سازد تا زمره فرشتگان بآن علامت بدانند که وی از
اهل ضلالتست تا بر و لعن کنند و یا او را هلاک کند بعقوبات دنیویه و اخرویه چه اضلال
بمعنی اهلاک آمده وَمَن يَشَأْ و هر که را خواهد يَجْعَلْهُ بگرداند او را عَلَىٰ صِرَاطٍ

مستقیم

مُسْتَقِيمٍ بر راه راست یعنی از روی لطف و توفیق ما شامل حال او شده براه راست آید و بطریق
اهتدا استقامت نموده در آن راسخ کردد که وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا بعد از آن
حضرت رسالت را امر میفرماید که بمحاربهٔ کفار قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ استفهام بر سبیل تعجب
است و کاف حرف خطابست که بآن مؤکد شده بجهت مبالغه و محلی از اعراب ندارد
زیرا که میکویند ارایتک زیدا ما شانه چه اکر کاف محلی از اعراب میبود بایستی چه که ارایت
نفسک زیدا ما شانه و این خلاف قاعده است و لازم می آید که در ارایت ارایتموکم پس
فعل معلق است از آن و مفعول محذوف تقدیر اینکه ارایتکم الهتکم ینفعکم اذ تدعونها
و چون معلوم شد که کاف محض خطابست و معنی اسمیه از و مخلوعست مانند کاف
کاف ذلک و هناک و معنی اینست که بکو ای محمد اینانرا که چه می بینید إِنْ أَتَاكُمْ
عَذَابُ اللَّهِ اکر بیاید بشما عذاب خدا چنانچه بکافران کذشته آمد در دنیا مانند عاد و ثمود
أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما قیامت مراد هول و عذاب آخرتست بقرینه قوله
أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ او را خوانید در وقت مشاهدهٔ عذاب تا آن عذاب از
شما بردارد این تبکیت است مر ایشانرا و قوله إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ محذوف
الجزاست ای فادعوه یعنی اکر هستید راست کویان که بتان خدایانند پس بخوانید
غیر او را بَلْ نه چنانست که بتانرا خوانید در آنوقت بلکه إِيَّاهُ تَدْعُونَ او را
خوانید تقدیم مفعول جهت افادهٔ تخصیص است یعنی تضرع جز بدرکاه او ببرید
و غیر او را نخوانید بجهت کشف عذاب فَيَكْشِفُ پس ببرد و دفع کند از شما در دنیا
مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ انچه او را میخوانید بکشف و دفع آن إِنْ شَاءَ اکر خواهد و حکمت
او مقتضی آن کشف باشد وَتَنْسَوْنَ و فراموش کنید در وقت دعا یعنی ترک کنید و دست
باز دارید مَا تُشْرِكُونَ انچه شریک ساخته اید باو یعنی آلهه خود را بکذارید و در وقت
دفع عذاب متوجه او شوید و طلب کشف آن از و کنید نه از بتان چه در عقول مذکور
شده که اوست که قادرست بر کشف ضرر نه غیر او و میتواند بود که تنسون بر معنی خود
باشد نه بمعنی تترکون یعنی از شدت عذاب و هول آن بتانرا فراموش کنید و او را خوا
نید پس چونکه در وقت محنت آجل و عاجل خدا را میخوانید نه غیر او را چرا در وقت
راحت و آسایش غیر او را میخوانید و میپرستید این قول تبکیت و تحیرست

که حق تعالی کافران و مشرکانرا کرده تا متنبه شده بدانند که ایشان در عبادت اصنام
مخطی اند بعد از آن رسول خود را اعلام مینماید از حال امم سالفه که برسل خود
مخالفت کردند و در آن بیان میفرماید که حال مشرکان قریش اگر بر طریق مخالفت
راسخ شوند و تابع تو نشوند همچو حال ایشان باشد در نزول عذاب و میفرماید که و
لقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم ما رسولانرا الی امم بامتان ایشان من
قبلک پیش از تو من زایده است برای تاکید یعنی البته امتانی که پیش از تو بودند
رسولان ما بایشان امدند و ایشان کافر شده تکذیب آنها نمودند فاخذناهم
پس بگرفتیم ایشانرا بالباساء بسختی و تنگی و درویشی و قحطی والضراء
و بآفتها و بیماریها یعنی بنقصان اموال و انفس این هر دو صیغه تانیث
اند که مذکری ندارند القصه میفرماید که ایشانرا بمرض و عرض گرفتیم لعلهم
یتضرعون تا باشد که ایشان زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز
در ذیل توبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم باسنا پس چرا وقتی که آمد
بدیشان عذاب ما تضرعوا زاری نکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند
که اگر زاری کردندی بلا از ایشان مندفع شدی و لکن قست و لیکن سخت شده
قلوبهم دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوة قلب است و زین لهم
الشیطان و آراسته بود برای ایشان شیطان ما کانوا یعملون آنچه
بودند که بعمل در می آوردند این استدراکست در معنی و بیان صارف ایشان از تضرع
و اشعار برآنکه مانع ایشان از تضرع نبود مگر از قساوة قلوب و اعجاب باعمال خود که
شیطان تزیین آن کرده بود در نظر ایشان و غرض که ایشان باعمال خود معجب شده
ترک تضرع و انابت کردند و عجب از جمله صفات مهلکه است چنانچه در حدیث آمده که ثلث
مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه و ابلیس چون دانست که از جهت عجب
در دام شقاوة افتاده هر سرلاف و دعوی از گریبان هستی او سر بر زده سرمایه آن
همین صفت لاجرم سرگشتگان وادی غفلت را از این راه در وادی ضلالت و غوایت می اندازد
و صفت عجب و خودبینی را در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خود دیدن از حق رسیدن
باز میمانند آیه دالست بر بطلان قول مجبره که حق کفر را بر دو چشم کافران آراسته گردانیده جه

ح

حق سبحانه میفرماید که شیطان مزین کرد در دل وچشم ایشانست و عمر رحمن مزین ایمان
در قلوب مؤمنان کقوله و زینه فی قلوبکم وحبب الیکم الایمان ومکره کفر و باطل وکره الیکم
الکفر والفسوق والعصیان فلما نسوا پس آن هنگام که فراموش کردند کافران مکذب
ما ذکروا به آنچه پند داده شده بودند بآن از باسا وضرا ومتعظ بآن نشدند فتحنا
علیهم بگشادیم بریشان ابواب کل شیء درهای همه چیزها را از انواع نعمت و
راحت مراد تکثیر نعمت نه استیجاب همه آن یعنی چون ببلا ومحنت پند پذیر نشدند
بآسانی وسعت معیشت نیز امتحان کردیم غرض که بجهت الزام حجت و ازاحه علت
هم بضرا و سرا آزمایش ایشان کردیم بشدت و رخا وگویند که این بروجه استدراج
بود ومکر الهی عبارت ازینست والله خیر الماکرین ومکروا مکرا ومکرنا مکرا نه بر
وجه اکرام وتعظیم چه مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که درین آیت فرموده
که مکر القوم ورب الکعبه ونیز مرویست که آنحضرت فرمود که اذا رایت الله یعطی علی
المعاصی فان ذلک استدراج منه چون بینی که حق تعالی اعطای نعمت میکند بر عاصی
پس آن از قسم استدراج است از و وبعد از ان این آیت تلاوت فرمود واز
امیرالمؤمنین صلوات الله نیز روایتست که فرمود یا بن آدم اذا رایت نعمة ربک فاحذره
ای پسر آدم چون نعمت خدای را بینی از ان باحذر باش مبادا که از قبیل استدراج
باشد میفرماید که ما ابواب نعمت خود را بریشان بگشادیم حتی اذا فرحوا تا وقتی
که شاد شدند بروجه بطر وشگفت داشتند بما اوتوا بانچه داده شدند از
انواع نعم ودل در ان بستند وازان سبب استیفای لذات ساخته بمشغولی
نعم از منعم بازماندند وبمراسم شکر ولوازم سپاس داری قیام ننمودند ا
خذناهم بغتة بگرفتیم ایشان را ناگهان فاذا هم مبلسون پس آنگاه
ایشان بعد از معاینه عذاب بسیار حسرت خورندگان و پشیمانان وناامیدان
بودند این ماخوذ است از ابلس زید اذا اشتد حیرته فقطع پس بریده شد
دابر القوم الذین ظلموا آخر آن گروه که ستم کردند بر خود ومنقطع شد
اصل ونسب ایشان یعنی نصرت اولیاء خود کردیم و دشمنان ایشان را استیصال سا
ختیم بروجهی که یکی ازیشان باقی نماند ومشتق است از دبره دبرا ودبورا اذا تبعه

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وشکر وسپاس مر خدایراست که پروردگار عالمیانست
بر اهلاک ظالمان وچون هلاک ظالم از آنجه که سبب خلاص مردمانست از ستم وبیداد و
تخلیص اهل ارض از شر عقاید واعمال ایشان نعمتی بزرگ وغنیمتی شگرفست پس هر آینه مهلک
ایشان سزاوار حمد وثنا باشد در آیت تعلیمست مؤمنانرا که حمد کنند بر کفایت حق تعالی شر
ظالمانرا ودلالتست بر آنکه اهلاک ایشان نعمتی از جانب حق تعالی که واجبست حمد بر آن از علی بن
ابرهیم از قاسم بن محمد بن سلیمان از داود منقری از فضیل بن عیاض از ابی عبد الله
علیه السلام که الورع هو الذی یتورع عن محارم الله ورع آنست که از محارم خدا متورع
شوی واز شبهات نیز اجتناب کنی بجهت مخافت آنکه نادانسته در حرام افتی وچون
منکری ببینی وانکار نکنی وقادر باشی بر آن پس دوست داشته باشد که عاصی شود
از خدا پس او مبارزه کرده باشد با خدا وهرکه بقای ظالمانرا دوست دارد پس
دوستی نموده با اهل عصیان وحال آنکه حق تعالی ذات خود را حمد کرده بر اهلاک ظالمان
وفرموده که فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین وبعد از آن در احتجاج
بر کفار افزوده فرمود که قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو چه می بینید إِنْ أَخَذَ اللَّهُ اگر بگیرد
خدای سَمْعَكُمْ شنوائی شما را تا کر شوید وَأَبْصَارَكُمْ وبینائیهای شما را تا کور گردید
وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ ومهر نهد بر دلهای شما تا فهم وهوش در آن نماند مَنْ إِلَٰهٌ
غَيْرُ اللَّهِ کدام خدایست غیر الله سبحانه که بقدرت وکرم خود يَأْتِيكُمْ بِهِ بیارد
شما آنرا که گرفته است ویا یکی از این مذکورات انْظُرْ پس نگاه کن ودر مانگر که ما
كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی
در ترهیب وترغیب سخن گوئیم ووقتی در تذکیر وتنبیه باحوال متقدمات عقلیه
ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ پس ایشان یعنی کافران اعراض کنند از آن وحق را انقیاد نکنند
اشتقاق از صدفست بمعنی ناحیه وجانب یقال صدف عن الشیء صدوفا اذا مال عنه الی جهة
اخری وذکر ثم جهت استبعاد اعراضست بعد از تصریف آیات وظهور آن قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ
بگو ای کافران چه می بینید وچه کنید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدا در
دنیا بَغْتَةً ناگهان بی مقدمه که شما را بر آن تنبیه کند أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامات
حلول ونزول آن ظاهر گردد وگویند بغته آنست که شب فرود آید وجهره آنکه در روز واقع

شود و بر هر تقدیر چون واقع شود هَلْ یُهْلَکُ هلاک نشوند اِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ
مگر گروهی که ظالمان باشند یعنی مشرکان مراد هلاکت سخط و تعذیبست و لهذا صحیح است
استثنای مفرغ منه و جایز نیست هلاکت مؤمن یا اطفال مطلقا بشامت ایشان چه هلاک
اینها نه بر وجه سخط است بلکه حکمت در هلاکت آنها رسیدن ایشانست بدرجهٔ عظمی که
بدون آن محروم میبودند بر آنها و بعد از آن بیان میکند از بعث رسل انذار و تبشیر
ست تا حجت لازم شده هر که مطیع شود مثابه گردد و هر که اطاعت نکند معذب شود
و میفرماید که وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِینَ و نفرستادیم پیغمبرانرا اِلَّا مُبَشِّرِینَ مگر در حالتی
که مژده دهنده بودند اهل ایمانرا ببهشت وَمُنْذِرِینَ و بیم کنندگان کافرانرا بدوزخ
فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ پس هر که ایمان آرد و اصلاح کند کار خودرا بتقوی و طاعت فَلَا
خَوْفٌ عَلَیْهِمْ پس هیچ ترسی نیست ایشانرا از عذاب و عقاب وَلَا هُمْ یَحْزَ
نُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب یا غمگین شوند از فوت آنچه
در دنیا گذاشته باشند بر خلاف کفار وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا و آنانکه تکذیب
کردند آیتهای مارا یَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشانرا عذاب بِمَا کَانُوا یَفْسُقُونَ
بسبب آنکه بیرون رفتند از دایرهٔ تصدیق و اطاعت اسناد مس بعذاب تنبیه است
بر آنکه گویا عذاب طالب وصولست بر ایشان و عدم توصیف بر ایشان عذاب بجهت غنای
آنست از توصیف بتحریف و چون معاندان قریش از حضرت رسالت ص اقتراح
آیات میکردند و آنحضرت بخودی خود نمیتوانست که آنرا با ایشان نماید از این جهت
حق تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد مر مقترحان را که لَا أَقُولُ لَکُمْ نمیگویم شمارا
إِنِّی مَلَکٌ که از جنس فرشته ام تا هر چه ایشان بران قادرند و میکنند من نیز توت
ملکی بکنم بلکه همچو شمام در بشریت وَلَا أَعْلَمُ الْغَیْبَ و نمیگویم که من میدانم
علم نهانی را تا دعوی الوهیت کنم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت و پیروی نمیکنم إِلَّا مَا یُوحَىٰ
إِلَیَّ مگر آنچیزی را که وحی کرده میشود بمن از احکام حلال و حرام این کلام متضمن
تبریست از دعوی الوهیت و ملکیت و منطوی بر ادعای نبوت که از کمالات
بشریست بجهت رد استبعاد ایشان دعوی آنحضرت را و جزم ایشان بر فساد مدعای او
قُلْ بگو از روی تنبیه که هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمَىٰ آیا یکسان باشند نابینایان وَالْبَصِیرُ

وبنایان یعنی برابر نباشند گراه یافته و یا جاهل با عالم وموافق اینست انچه در تفسیر اهل البیت علیهم السلام واقع شده که هل یستوی من لا یعلم ومن یعلم و یا مدعی مستحیل چون الوهیت وملکیت ومدعی مستقیم چون نبوت أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ آیا هیچ فکری واندیشه درین نمیکنند یعنی تدبر وتامل کنید درین تا مهتدی شوید واز عناد برگردید تا تمیز نمائید میان ادعای حق و باطل یابدانید که اتباع وحی از قبیل چیزیست که محی ومحتزی ازان نیست معتزله بدین آیت تمسک جسته اند برانکه ملائکه افضل از رسلند چه حضرت را امر فرموده که بگو لا اقول انی ملک اگر او افضل از ملائکه نبودی این سخن مناقض او بودی و شبهه نیست درانکه این کلامیست درنهایت سخافت زیراکه نزول این ایت آنست که کفار بر سبیل تهکم کفتند که لولا انزل علیه چرا باو کنجی فرو نمی آید وی جواب ایشان را دبا نکه لا اقول لکم عندی خزائن الله بعد ازان کفتند که او پیغمبرست چرا غیب نمیداند فرمود ولا اعلم الغیب یعنی علم بمغیبات ندارم مگر کاهی که خدا مرا ازان اخبار کند باز کفتند اگر پیغمبرست چرا طعام میخورد و بازار میرود که ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق حضرت فرمود ولا اقول انی ملک من دعوی ملکیت نکردم تا احتیاج بطعام نداشته باشم بلکه کار من ومزیت واختصاص من آنست که وحی بمن آید ومن متابعت آن نمایم پس آیه مذکوره منافی افضلیت آنحضرت نباشد بر ملائکه وبعد از تقدیم بینات بانذار امر میفرماید که وَأَنذِرْ بِهِ وبیم کن بآنچه بتو وحی کرده میشود الَّذِينَ يَخَافُونَ آنانرا که بجهت کثرت ذلک وتقصیر میترسند أَن يُحْشَرُوا ازانکه حشر کرده شود إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی جزای پروردکار خود اگرچه پند قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص کرد بترسندکان زیراکه در پذیرفتن پند وکوش نصیحت شنوا اینانند ومراد باهل خشیه اعم ازانست که مؤمنان مفرط باشند یا نباشند در عمل و یا مجوز آن حشر خواه مؤمن باشند یا کافر ومقر آن یا متردد در ان چه انذار منجح است همه ایشان را بخلاف جازمان باستحاله آن ومؤید اینست که صادق علیه السلام در تفسیر این فرموده که انذر به القرآن من یرجون الوصول الی ربهم لَيْسَ لَهُم نیست مر آن خایفانرا مِّن دُونِهِ بجز از خدای وَلِيٌّ دوستی که متولی امور ایشان باشد در دارین وَلَا شَفِيعٌ ونه شفاعت کننده که ایشانرا از عذاب برهاند

جهان

جهان برهاند اینجمله تعلیه در موضع حالست از یحشروا چه مخوف حشرست برین حالت
بس ای محمد خایفان را که متصفند باین بیم کن لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزند
و گفته اند که لیس لهم کلام مستانفست برای رد یهود و نصاری که گفتند نحن ابناء
الله و احباؤه اورده اند که صنادید قریش با حضرت گفتند که همیشه در مجلس
تو درویشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و سلمان
و خباب بن الارت و غیر ایشان از مساکین و ضعفا اگر این بندگانرا و مفلسانرا از
مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و خواست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن
بگوئیم و بشنویم چه ما را عار می آید که با مسکینان و درویشان مجالست کنیم غرض ازینها ازین
گفتاران بود که تا آنجماعت از مجلس حضرت رمیده ترک صحبت او کنند و ایشان نیز بسخنان خود وفا نکرده
کرد او نکردند تا حضرت تنها بماند و از سلمان فارسی رضی الله عنه نقلست که ما جماعی ضعفا
و فقرا چون بلال و صهیب و خباب با رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که اقرع بن
حابس تمیمی و عیینه بن الحرث بر ما بگذشتند و گفت یا محمد بنشر آنچه ما را منع میکند
از تردد و آمد شد بنزدیک تو حضور اینجماعت ژنده پوشست و تو میدانی که ما را
ننگ و عار باشد با اینها نشستن و برخاستن اگر تو اینها را از نزد خود دور کنی ما نزد
تو ائیم و ایمان آریم حضرت فرمود انا بطارد المؤمنین من اینها را از نزد خود نرانم چه
ایمان آورده و منقاد اوامر و نواهی الهی گشته اند گفتند تعیین کن که روزی ما را
باشد و روزی ایشانرا گفت نکنم گفتند اینها را پائین دست بنشان تا ما بر بالای دست
ایشان نشسته با تو مکالمه و مصاحبت کنیم حضرت ملتفت جواب ایشان نشد و در
دیگر آنست که رسول بجهت فرط حرص بر ایمان ایشان راضی شد که تعیین نوبت کند
که روزی ایشانرا باشد و روزی اینها را گفتند این قرار و تعیین را در جائی بنویس
و این معاهده را در وثیقه ثبت کن حضرت بفرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند پس
امیرالمؤمنین عم را فرمود تا این صورت در حیز کتابت در آرد جبرئیل این آیت آورد
که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ و مران از مجلس خود آنانرا که يَدْعُونَ رَبَّهُمْ میخوانند
پروردگار خود را و یاد او میکنند بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ در بامداد و شبانگاه
مراد دوام ذکرست یعنی روز و شب در یاد خدایند و یا مراد نماز صبح و عصرست

و نزد بعضی مراد صلوة خمس است و از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که مراد آنست
که قرآن میخوانند در هر دو طرف روز یُرِیدُونَ میخواهند دران نماز و دعا و ذکر
وَجْهَهُ جهت رضای الهی را و طریقهٔ خلاصی و این حالست از یدعون یعنی پروردگار
کار خود را میخوانند در حالتی که مخلصانند دران و تقیید دعا باخلاص تنبیه است
برانکه اخلاص ملاک امرست و ترتیب نهی بران اشعار برانکه دعای ایشان بر وجه
اخلاص مقتضی اکرام ایشانست و منافی طرد و ابعاد ایشان و گفته اند که وجه
بمعنی ذاتست یعنی میخوانند ذات خدا را و بس و این لازم معنی اولست و در
کشف الاسرار آورده که اراده بر سه وجه است اول ارادهٔ دنیای محض کما قال الله تعالی
یریدون عرض الدنیا و علامت ان دو چیزست یکی انکه در زیادتی دنیا بنقصان
دین راضی بودند دوم از درویشان و مسلمانان اعراض کردن دوم از وجوه ثلثه
اخرت محض است کما قال الله عز و جل و من اراد الاخرة و سعی لها و این نیز دو علامت
دارد اول در سلامت دین بنقصان دنیا رضا دادن دوم در مواسات و الفت بروی
ایشان گشادن سیوم از ان وجوه ارادت محض کما قال یریدون وجهه و نشان آن پای بر
سر کونین نهادنست و از و ازاد گشتن مَا عَلَيْكَ نیست بر تو مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ
شَيْءٍ از احسان ایمان و اعمال ایشان چیزی وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ
و نیست از حساب ایشان و عمل تو بر ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی بلکه حساب هر یک
بر خود ملخص معنی آنست که بر تو حساب ایمان نیست پس نشاید نزد خدا اعظم از
ایمان کسانی باشد که طرد آنها میکنی بجهت سوال آنها بجهت طمع در ایمان ایشان اگر
ایمان آرند و نیست بر تو اعتبار تواطی و اخلاص ایشان در حینی که متسم اند بسیرت
متقیان و اگرچه بحسب فرض ایشانرا باطنی غیر مرضی باشد همچنانکه مشرکان
میگویند و طعن در ایمان ایشان میکنند پس حساب ایشان بر ایشانست و از ایشان
بتو متعدی نمیشود همچنانکه حسنات تو بر توست متعدی با ایشان نمیشود و گویند
معنی آنست که نیست بر تو حساب ارزاق ایشان و نیست حساب رزق تو بر ایشان
بلکه خدا رزاق همه شماست پس بگذار ایشانرا تا در خدمت تو باشند و نزد بعضی
ضمیر راجع بمشرکانست و معنی اینکه مواخذ نمیشوی بحساب ایشان و نه ایشان بحساب

تو تا بجهت این اهتمام نمائی در ایمان ایشان بر وجهی که مؤمنانرا از نزد خود برانی جهت طمع
در ایمان ایشان فتطردهم جواب نفی است یعنی نیست بر تو حساب ایشان و نه بر ا
یشان حساب تو تا برانی ایشانرا و قوله فتکون من الظالمین جواب نهی است
یعنی ایشانرا مران که اگر برانی پس باشی از ظالمان این غایت مبالغه است در منع از طرد
مؤمنان اگرچه قصد حضرت در تقدیم رؤسا و اغنیا بر ضعفا و فقرا محض خیر بود که آن
ایمان آوردن ایشان بود نه از در فقر و ضعف و ضعفا اما چونکه او سبحانه میدانست
که ایشان هرگز ایمان نیارند و مدعای ایشان ازین خدیعه و مکر است ازین جهت رسول را
ازین اعلام نمود و نگذاشت که از مکر ایشان فریب خورد و بعد از آن فرمود و
کذلک و همچنانکه آزموده ایم فقرا را با غنیا همچنین فتنا آزمودیم بعضهم برخی
اشراف را ببعض ببرخی از ضعفا در امور دین و مقدم کردانیم این ضعفا را
بر اقویای عرب در سبقت ایمان یعنی امتحان و ابتلا کردیم این اشراف و اغنیا را
بانکه بعوض مال و جاه ایشان در دین ایشان را پایه قرب رسول دادیم لیقولوا تا کویند
بزرکان أهؤلاء آیا این کروه اندکه بنعمت ایمان و احسان و با توفیق و هدایت
منّ الله علیهم منت نهاد خدای بر ایشان من بیننا از میان ما و حال آنکه ما
اکابر و رؤسائیم و ایشان مساکین و ضعفا این انکار است بانکه جماعت ضعفا و فقرا
از میان ایشان مخصوص باشند باصابه حق و سبقت بخیر کقولهم لو کان خیرا ما
سبقونا الیه و لام برای عاقبت است یا تعلیلی بنا بر آنکه فتنا متضمن معنی خذلانست
و چون ایشان بر وجه انکار قایل این قول باشند شدند حق تعالی در جواب ایشان
فرمود که ألیس الله بأعلم آیا نیست خدا دانا تر البته داناترست بالشاکرین
بشکر کویندکان بر نعمت ملخص معنی آنست که خدا اعلم است بکسی که ایمان از و واقع
شود و بر توفیق ان شکر کوید و بکسی که ایمان از و صدور یابد و کفران نماید پس آنرا
توفیق دهد و دوم را در خذلان بکذارد در آیت دلیل واضح است بر آنکه فقرای مؤمنین
و ضعفای ایشان اولی اند بتقدیم و تقریب و تعظیم از اغنیای ایشان و از امیر المؤمنین
علیه السلام مرویست که من اتی غنیا فتواضع لغناه ذهب ثلثا دینه هر که نزد توانکری
رود و باو تواضع کند بجهت غنای او چهار دانگ دین او برود ابو سعید خدری روایت

کنند که با جماعتی ضعفای مهاجر در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضی از
ما جامه خود را بر بعضی میپوشیدند و یکی از ابنای جنس خود را تعیین کرده بودیم که قرآن
میخواند و ما استماع میکردیم رسول صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و گفت در چه کار بودید گفتیم
یا رسول الله قاری از ما قرآن میخواند و ما استماع آن میکنیم فرمود الحمد لله که از امت
من جماعتی پدید آمدند که من مامور شدم بانکه با ایشان بنشینم و با ایشان صبر کنم
پس بیامد و در میان ما بنشست و در نشستن با ما برابری کرد تا که زانوی خود را
بزانوهای ما نهاد و بعد از آن اشارت فرمود که حلقه شوید ما امتثال امر حضرت نمودیم
پس فرمود که ابشروا صعالیک المهاجرین بالنور التام یوم القیمة بشارت باد شما را
ای درویشان هجرت کننده بنور تمام در روز قیامت شما پیشی از توانگران به بهشت
روید نیم روز که مقدار پانصد سال باشد و انس روایت کرده که رسول فرمود ای
جماعت درویشان خدای مرا امر کرده است که با شما نشینم و بر آن صبر کنم شما انانید که خدا را
یاد میکنید در بامداد و شبانگاه و مجالس شما مجالس انبیاست و صلحا که پیش از شما
بوده اند و بعد از آن حق تعالی او را امر کرد بتعظیم و اکرام مومنان بقوله و اذا جاءک
الذین و چون بیایند بتو انانکه یومنون بایاتنا ایمان دارند بایتهای ما
فقل سلام علیکم پس بگو که سلام بر شما باد مرویست که بعد از نزول این
آیت درویشان صحابه که مذکور شدند چون بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله امدندی بر ایشان سبقت فرمودی بسلام و نگذاشتی که ایشان پیش دستی کنند
بر و بسلام و گفتی الحمد لله الذی جعل فی امتی من امرنی ان ابدءهم بالسلام شکر مر
خدای را که در امت من جماعتی را پدید کرد که من ابتدا بسلام کنم بر ایشان و گویند معنی آیت
آنست که تبلیغ اسلام خدا کن با ایشان بسبب رحمت و فضل و بعد از نهی از طرد ایشان
بجهت ابدان بانکه ایشان جامع فضیلت علم و عملند و هر که بدین سیرت باشد سزا
وار آنست که او را نزدیک گردانند و احوال آنها نمایند نه اذلال و بشارت دهند ایشان را
از خدا بسلامتی در دنیا و رحمت نامتناهی در عقبا و از عطا روایتست که نزول این آیه در
شان حمزه و علی مرتضی است و جعفر و مصعب بن عمیر و عمار و امثال ایشانست و در بعضی
تفاسیر آمده که قومی بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله امدند و گفتند یا رسول الله

کناهان

گناهان بسیار از ما صادر شده و حرام بسیار از ما صدور یافته تدبیر اعتذار و
چارهٔ استغفار آن چه . وجه کریم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نشد و ایشان نا امید
از عتبهٔ نبوّت باز گشتند فی الحال این آیه آمد که چون مؤمنان گناهکار که بوحدانیت من و
رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده اند و بجناب تو آمدند بر ایشان سلام کن که متضمّن
بشارتست بسلامت دنیا و رحمت عقبا و بگو بعد از سلام که کَتَبَ رَبُّکُمْ نوشته است
پروردگار شما عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر ذات بزرگوار خود بخشش و بخشایش چه
وعده داده است برحمت خود و وعدهٔ مبرّا از تخلّف اَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ هر که بکند
از شما سُوءً کار بد برای این بدل رحمتست و قوله بِجَهَالَةٍ در موضع حالست ای عمل
ذنبا جاهلا بحقیقة ما یتبعه من المضارّ یعنی هر که گناهی کند در حالتی که نادان باشد
بحقیقت آنچه در پی آنست از انواع مضار که عقوبات دنیویّه و اخرویّه است و یا مراد
اینست که ملتبسا بفعل الجهلة چه ارتکاب آنچه مؤدّی بضرر از افعال اهل سفه و جهلست
ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ پس توبه کند از این عمل یا پس از این بدی وَأَصْلَحَ و باصلاح
آورد کار خود را بآنکه تدارک آن نماید بجزم بر عدم عود بآن گناه فَأَنَّهُ غَفُورٌ مراد
آنست که آمرزنده است تایبان را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان انّ مفتوح بجهت آنست
که خبر مبتدای محذوفست ای فامره و شانه غفرانه و یا مبتدا و خبر محذوف ای فعله غفرانه
قشیری گفته که اگر ملک بر تو نویسد ملک برای تو بر خود رحمت مینویسد پس ترا دو
کتابت یکی ازلی و یکی وقتی و مقرّرست که کتابت وقتی ازلی را باطل نمیتواند ساخت
پس مضمون این آیت شریف شفاست مر بیماران بیمارستان گناه را و شفا بشرط
پرهیزست و توبه و انابت و نیز اهل تحقیق گفته اند که حق تعالی چیزی را در باب
تکلیف و مشاق بر تو نوشت که کتب علیکم الصیام و کتب علیکم القصاص و چیزی را بر خود
نوشت که کتب ربکم علی نفسه الرّحمة اگر تو با عجز و ضعف و مشقّت بآن افعال وفا کنی او اولیتر
که باکرام و فضل خود آنچه بر خود نوشته وفا کند آنچه بر تو نوشت چونکه متضمّن مشقّت
و کلفت بود از روزه و قصاص و غیر آن بطریق مجهول ادا کرد که آن کتب است
و ننمود که من نوشتم و حوالهٔ آنرا با خود کرد که کتب ربکم علی نفسه الرّحمة و در باب
سقی ماء حمیم فرمود که سقوا ماء حمیما فقطّع امعاءهم و در بیان شراب وصلت اسناد

بخود کرده فرمود که واذا مرضت و در باب شفا نسبت باو داد و فرمود که فهو یشفین حاصل
که آنچه متضمن تکلیف بود بخود نسبت نداد و آنچه در و راحتی بود بخود نسبت داد تا
معلوم بندگان شود که رحمت لازمهٔ ذات احدیت است و عقوبت بجهت امر عرضی و لهذا
فرمود که سبقت رحمتی غضبی پس عجب از آنکس که همه ناشایست و نابایست بخدا نسبت
میدهد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و نیز بدانکه نویسندگان چهارند کرام الکاتبین که
اعمال نویسند و حفظه که اعمال ثبت کنند و خدا که رحمت باکمال نویسد و قلم که ن والقلم
وما یسطرون آنچه حفظه نویسد امکان محو بود که یمحوا الله ما یشاء و یثبت و آنچه کرام
الکاتبین و حفظه نویسند انرا بدل بود که فاولئک یبدل الله سیئاتهم و آنچه حق تعالی
نویسد هیچکس انرا محو نکند و تبدیل ننماید که ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید
و گوئیا حق تعالی درین آیت بطریق اشارت بشارت میدهد که نوشتهٔ من سه
چیز است یکی کتاب من است که بتو دادم دوم تکلیف من بر تو سیوم رحمت من برای
تو آنچه کتاب منست بر دست گرفتی و آنچه تکلیف منست بآن قیام نمودی لاجرم رحمت
منست پاداش تو گردانیدم و لهذا اگر اینجا بدی از تو صادر گردد بجاهل و نادانی
از تو درگذرانم وکذلک و همچنانکه تفصیل و تبیین میکنیم درین سوره دلایل توحید
و نبوت را همچنین نفصل الآیات تفصیل میکنیم آیات قرآنرا در وصف مطیعان و عاصیان
تا حق ظاهر شده حجت بر عصات لازم شود و از ایمان بانقیاد نمایند ولتستبین
معطوفست بر علت مقدره ای نفصل الآیات لیظهر الحق و لتستبین یعنی بیان آیات
و حجج میکنیم تا ظاهر شود حق و تا روشن گردد سبیل المجرمین راه گناهکاران
یعنی حق از باطل امتیاز یابد و غیر حفص و حمزه و کسائی بیا میخوانند و بتذکیر سبیل
چه تذکیر و تانیث درو جایزست و نافع بتا میخوانند و نصب سبیل یعنی تا روشن
سازد خدا راه مجرمان را بعد از آن رسول خود را امر میکند باظهار برائت از آنچه
اهل شرک میپرستند بجهت رد دعوت ایشان رسول با فتنا بدین آبای ایشان
و میگوید قل انی نهیت بگو ای محمد بمشرکان که مرا نهی کرده اند از آن اعبد الذین
از آنکه بپرستم انرا که شما تدعون من دون الله میخوانید یعنی می پرستید بدون
خدا یا انهارا الهه نام می نهید یعنی بتانرا که آرزوهای شما آنست که من پرستش آنها نمایم

یعنی

یعنی بجهت نصب ادله واضحه وانزال آیات بر امر توحید مرا نهی و زجر کرده اند که تابع شما
شوم در پرستیدن غیر خدا قل لا اتبع بگو من پیروی نکنم اهواءکم آرزو
های شما را این تاکید کلام نهیست برای قطع اطماع ایشان و اشارت بموجب نهی و علت
امتناع از متابعت ایشان و استبعاد ایشان و بیان مبدء اضلال ایشان و تنبیه بر آنکه آنچه
برانند محض هوائی است نه هدی و ارشاد بر آنکه تابع حجت شوند و تقلید بگذارند قد
ضللت اذا بدرستی که آنهنگام گمراه شوم که متابعت هوای شما کنم وما انا من المهتد
ین و نباشم از جملهٔ راه یافتگان و از عداد ایشان و درین تعریضست بآنکه ایشان در عداد
اهل اهتدا نیستند وچون بنفی خود را اخبار نمود بآنکه تبرا کند از معبودان ایشان در عقب آن
بیان فرمود که او بر حجت و بینه است در توحید وایشان بینه ندارند در اشراک وگفت
قل انی علی بینة بگو من بر حجتی و دلیلی روشنم که بمن آمده من ربی از پرور
دگار من و آن قرآنست و سایر وحی و یا حجج عقلیه و یا هر چیزی که فاصل است میان حق
و باطل و یا دلالت واضحه از معرفت پروردگار خود این تنبیه است بر آنچه واجب
الاتباعست بعد از تبیین آنچه جایز نیست اتباع آن مرویست که نضر بن حارث و رؤسای
قریش گفتند که ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید کنی آنچه از عقوبت میتوانی
بما رسان و پیش ازین ما را مترسان حق تعالی فرمود که بگو بایشان که من بر بینه و دلا
لتم از پروردگار خود وکذبتم به وشما تکذیب آن دلیل را ضمیر راجع به بینه است
و تذکیر آن باعتبار معنی است و یا راجع بربی است یعنی میکنید بپروردگار من که
غیری را با وشریک میسازید ما عندی نیست بر من ما تستعجلون به آنچه
شما بدان شتاب مینمائید یعنی عذابی که بآن استعجال میکنید ومیگوئید فامطر
علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم نزد من نیست و در ید قدرت پرورد
گار منست ان الحکم نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب الا لله مگر خدایرا یقص الحق
پیروی میکند خدا خبر درست و راست را این ماخوذست از قص اثره ای تتبعه یعنی
حق تعالی تابع حق است و از آن در نمیگذرد ابوعمرو و ابن عامر و حمزه و کسائی یقضی
میخوانند یعنی حکم میکند خدا بحق وهو خیر الفاصلین و او بهترین حکم کنند
گانست و بیان نماید کان حق از باطل این دلیل است بر بطلان قول کسی که میگوید ظلم

میدانی که از آن وقت که حق تعالی جهان آفریده تا امروز چند قطره باران از آسمان آمده
گفت یا رسول الله بآن خدائی که ترا بحق بخلق فرستاد که میدانم از اول آفرینش تا این زمان
چند قطره باران از آسمان بزمین آمده و چند قطره در بر و بحر و خرابی و آبادانی و بوستان چند در
و شورستان و کوهستان و غیر آن آمده رسول فرمود من متعجب شدم از حفظ و ذکا
و فهم او پس مرا گفت حسابی هست که من از آن عاجزم و باین زبان و خاطر و انگشت شمار
آن نمیتوانم کرد گفتم آن کدامست گفت اینکه جمعی از امت تو در مجمعی حاضر باشند و در
آنجا نام تو مذکور شود ایشان باتفاق بر تو صلوات دهند من حصر و عدد آن ندانم و از
ابی عبد الله علیه السلام مرویست که ورقه سقط است که از شکم افتاده باشد و حبه
ولد و ظلمات ارض ارحام و رطب آنچه از آن زنده ماند و بزید و یابس آنچه سبب
موت او شود و بدانکه مراد بکتاب مبین لوح محفوظ باشد چنانکه قول اکثر مفسرانست
حفظ جمیع امور در آن نه بجهت آنست که تا حق تعالی حفظ آن کند چه حق تعالی عالم بالذاتست
بآن قبل از آنکه آنرا در لوح کتب نماید ولیکن بجهت آنست که تا ملائکه حادث هر
روز بآن معارضه نمایند و آنرا موافق و مطابق مکتوب فیه دانسته موجب زیادتی
علم و یقین ایشان شود بصفات الله تعالی و نیز چون مکلف بداند که اعمال او مکتوب
میشود در لوح محفوظ و هر روز ملائکه مطالعه آن میکنند هر آینه موجب ترک قبایح
او شود و داعی بر کسب افعال حسنه گردد و لهذا حسن بصری گفته که هذا تأکید فی
الزجر عن المعاصی والحث علی البر و باید دانست که چون حق تعالی باین آیه تنبیه
فرمود بر آنکه او عالم بالذاتست از حیثیت آنکه اگر عالم بعلم میبود یکی از دو امر فاسد
لازم می آمد که آنرا علوم غیر متناهیه و یا تعلق علم واحد او بمعلومات غیر متناهیه
و هم باطلست بدلیل عقلی در عقب آن تنبیه فرمود بر آنکه او قادر بالذاتست از حیثیت
قدرت او بر احیا و امانت و فرمود که وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ واوست خداوندی
که متوفی میسازد یعنی میخواباند شما را بِاللَّيْلِ در شب و چون توفی در اصل فرا گرفتن
چیزیست بالتمام لاجرم اینجا استعاره کرده اند که در موت شایع است برای خواب
و در میان ایشان مشارکتست در زوال احساس و تمیز و امتناع بدون از عمل و
سر النوم اخ الموت اشارت بدینست و ابن عباس در تفسیر این فرموده که حق
تعالی در خواب قبض ارواح شما میکند از تصرف همچنانکه در مرگ وَيَعْلَمُ و میداند

ولا

مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ آنچه کسب کنید در روز تخصیص لیل بنوم و یوم بکسب بنا
جریان آنست بر معتاد ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس برانگیزاند شما را از خواب فِيهِ در
روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیحست در متوفی و این توفی و بعث شما را تا بیت
لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی تا برسد متیقظ
با خر اجل خود که معین و مقدر شده است او را در دنیا و قدم در دروازهٔ موت
نهد ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی جزای اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثُمَّ
يُنَبِّئُكُمْ پس خبر کند شما را در قیامت بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکر
دید و خبر کردن چنانست که جزا دهد شما را بر وفق کردارهای شما و گویند خطاب
باکفره است و معنی آنست که انداخته میشوید در همه شب بر زمین مانند جیف و میداند
آنچه میکنید در روز و مطلع است بر اعمال شما پس بعث شما کند از قبور و شما را بجزا اوسا
رساند و شما قطع اعمار خود میکنید و کسب اعمال قبیحه میکنید تا باجل مسمی برای بعث
مونی بعد از آن در بیان کمال قدرت خود افزوده میفرماید وَهُوَ الْقَاهِرُ و او
قادر و غالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر بندگان خود و نه بجهت بلکه بثبوت و غلبه و قهر یعنی
فرمان او بالای همه فرمان ایشانست و همه ایشان مقهور و مغلوب اویند وَيُرْسِلُ
عَلَيْكُمْ و فرو میفرستد بر شما حَفَظَةً فرشتگان را که نگاهبانانند مر اعمال شما را و
ایشان کرام الکاتبین اند یعنی مینویسند اعمال شما را تا روز قیامت بر رؤس الاشهاد
بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه
نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکنند و از هیبت خطاب اقرأ کتابک عمل بجا آرد که در
وقت نامه خواندن خجل زده و شرمنده نگردد و این محض لطفست و کرام الکاتبین
مشرف حال بندگان خواهند بود حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ تا وقتی که بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ
یکی از شما را مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا بر دارند جان او را فرشتگان ما یعنی ملک الموت
و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملک رحمت اند و هفت دیگر ملائکهٔ
عذاب پس چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتگان رحمت سپارد و چون جان
کافر بر دارد بملایکه عذاب سپارد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ و فرشتگان که قابض ارواح
اند تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تاخیر نمینمایند از وقت خود از رسول صلی الله

علیه وآله مرویست که در شب معراج چون مرا بآسمان بردند فرشته را دیدم برکرسی نشسته
ترش روی و دلتنگ همه فرشتگان که مرا دیدند در روی من خندیدند مگر او لوحی
در دست گرفته و در انجا نگاه میکرد از جبرئیل پرسیدم که این کیست گفت ملک الموت
از انوقت که حق تعالی او را آفریده کسی وی را خندان ندیده پس حضرت گفت که نزد
او رفتم و او را گفتم یا ملک الموت قبض ارواح خلقان چگونه کنی که یکی در مشرق و یکی
در مغربست و این لوح چیست و در وی چه نوشته است گفت این لوح در آجال خلقانست
که حق تعالی از شب قدر دیگر آنانرا که در ان سال اجل ایشان مقدّر کرده در ان ثبت
فرماید و بمن دهد و او سبحانه در پیش من جهان نهاده که خوان پیش کسی نهاده
باشد هر کجا خواهد دست بآن رساند و آنچه خواهد بردارد و در روایتی دیگر آمده که ملک
الموت آنحضرت را گفت مرا اعوان و کماشتگان باشند که ایشان را میفرستم تا قبض میکنند روح هر
کسی را که اجل او منقضی شده باشد و ذلک قوله توفّته رسلنا وهم لا یفرّطون و نزد زجاج
مراد برسل حفظه اند پس معنی آنست که حق تعالی میفرستد کرام الکاتبین را بر شما در
حین حیوة تا حفظ اعمال شما کنند و در حین توفیه تا قبض ارواح شما نمایند ثمّ ردّوا
پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت الی الله بحکم و جزای خدائی که مولیهم
خداوند ایشانست و متولی امور ایشان الحقّ درست گوی و راست کردار است که حکم
نفرماید مگر بحق و نکند مگر بصواب و یا ثابت الذاتست و باقی که گرد فنا بدامن کبریای او ننشیند
این مصدریست که جهت مبالغه موصوف به واقع شده مانند رجل عدل و میتواند بود که
در تقدیر ذی الحقّ باشد یعنی خداوند قول و فعل صواب الا له الحکم بدانید که مراوراست
حکم در انروز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وهو اسرع الحاسبین
و اوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان و در روایت صحیح ثابت شده که حق تعالی
مقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت جن و انس
و بسیاری اعمال ایشان بر وجهی که حساب او از حساب دیگران باز ندارد و این دلیلست
بر کمال قدرت و علم او و مشعر بانکه او سبحانه بلسان و لهوات تکلّم نکند تا صحیح باشد
که حساب همه خلقان کند بر وقت واحد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوال کردند
که چگونه حق تعالی حساب خلقان کند و حال آنکه هیچکس او را نه بیند فرمود کما یرزقهم ولا

یرونه

روزی

پرورش همچنانکه بمخلوقات میدهد وایشان او را نمی بینند جلت قدرته وعظمته باز رجوع
باحتجاج کفار کرده میفرماید که قل بگوای محمد من ینجیکم کیست که میرهاند شما را
من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل وظلمت غیم وظلمت غبار والبحر
واز ظلمتهای دریا یعنی تیرگی شب وسحاب وبخار واصح آنست که مراد بظلمات بر
وبحر شدائد واهوال آنست واین مأثورست از ابن عباس پس مستعار باشد برای شدت
جهت اشتراک هر دو در هول وابطال ابصار فیقال للیوم الشدید یوم مظلم ویوم ذو کواکب
ای قد اشتد ظلمته حتی صار کاللیل ویا ظلمات کنایتست از خسف در بر وغرق در بحر
ملخص سخن آنست که کیست که نجات دهد شما را از سختیها وبلاهای بیابان ودریا تد
عونه درحالتی که میخوانید نجات دهندهٔ خود را تضرعا وخفیة از روی آشکارا
وپنهان ویا درحالتی که آشکارا کنندگاینده آن خواندن را بزاری وپنهان کنندگان آن از مردمان
وبنا برین معنی تضرعا وخفیة بمعنی معلنین ومسترین است وبر قول اول منصوب بتمیز
ای اعلانا واسرارا مراد آنست که باشکارا ونهان بلسان وجنان او را میخوانید تا از شدائد
واهوال را از شما زایل گرداند وقوله لئن انجینا بر اراده قولست یعنی میگویند که اگر
نجات دهد خدای ما را من هذه ازین شدت ومحنت لنکونن من الشاکرین
هر آینه باشیم از شکرگویندگان بر نعمت نجات آیه دلیلست برانکه تضرع واخفا در دعا
سنت است ودر روزی که اندک که کفایت باشد ودر خبرست که آنحضرت بر جمعی بگذشت
که آواز خود را در دعا برداشته بودند فرمود انکم لا تدعون اصم ولا غایبا وانما تدعون
سمیعا قریبا بدرستی که شما نمیخوانید کر وغایب را بلکه میخوانید شنوده نزدیک را پس
آواز خود را فروخوابانید قل الله ینجیکم بگوای محمد که خدا نجات میدهد شما را
منها از اندوه ظلمات بر وبحر ومن کل کرب واز هر اندوه وغمی که غیر او باشد
ثم انتم تشرکون پس شما باز بشرک رجوع میکنید وبعهدی که کرده اید
وفا نمیکنید وضع تشرکون در موضع تشکرون تنبیه است برانکه هرکه شرک آرد در
عبادت خدا گویا او را نپرستیده بعد از آن انذار وتهدید قوم میکند بر وجه احتجاج
ومیگوید قل هو القادر بگو اوست توانا علی ان یبعث علیکم برانکه فرستد
بر شما عذابا من فوقکم عذابی از زبر شما چو طوفان که بقوم نوح وحجاره که بر سر امم سابقه

باريد مانند قوم لوط و اصحاب فيل او من تحت ارجلكم يا عذابى از زير شما جوشد
آل فرعون كه در آب غرق شدند يا قارون كه بزمين فرو رفت وگويند عذاب فوق حكام
ظالمند و من تحت ارجل بندگان و خدمتكاران بد معاش و اين قول ابن عباس است
و مروى از ابى عبد الله عليه السلام و يا من فوق كباير قوم اند و من تحت صغاير
ايشان او يلبسكم شيعا يا در آميزد شما را با هم گروه گروه و هر گروهى را سودائى و تمنائى
بخلاف آن ديگر تا آن مخالفت بمعاندت انجامد و همه در فتنه افتند اصل لبس اختلاط است
يقال لبست عليكم الامر اى خلطت بعضكم على بعض و لالبست الامر خالطته مراد آنست كه بجهت
فرط عناد و انكار شما را با نفس خود گذارد و طريق الطاف از شما مسدود سازد تا شيطان
بر شما مستولى شده سنگ مخالفت در ميان شما اندازد و در ميان شما علم قتال و جدال
بر افرازد و يذيق بعضكم بأس بعض و بچشاند بعضى را از شما باس بعضى رنج و سختى
يعنى مراد سيوف مختلفه است از ابى عبد الله عليه السلام مرويست كه مراد سوء جوار است
انظر كيف نصرف الآيات بنگر كه چگونه مردد گردانيم و ميسازيم آيتهاى خود را
بوعده و وعيد لعلهم يفقهون تا باشد كه ايشان بدانند اين آيات شامل اهل
صلوة نيز هست چنانكه خباب بن الارت از حضرت رسالت صلى الله عليه و آله روايت كند
كه آنحضرت فرمود كه سألت ربى ان لا يظهر على امتى اهل دين غيرهم فاعطانى و سألته ان لا
يهلكهم جوعا فاعطانى و سألته ان لا يجمعهم على ضلالة فاعطانى و سألته ان لا يلبسهم شيعا
فمنعنى يعنى از خداى خود درخواست كردم كه اهل كفر را بر امت من مسلط نكند اجابت
فرمود و آن را بمن عطا نمود و از و درخواستم كه همه امت مرا بعلت جوع و قحط هلاك نكند
آن را بمن كرامت فرمود از و درخواستم كه جميع امت مرا بر ضلالت و گمراهى جمع نكند آن را
نيز بمن ارزانى فرمود و باز از و درخواستم كه تا مخالفت و شدت و باس در ميان ايشان
نيفتد مرا از ان منع كرد و فرمود ذرناعنى آن را بمن گذار و درين باب خاموش شو كلبى در
تفسير خود آورده كه اين آيت نازل شد رسول صلى الله عليه و آله برخواست و وضو تجديد
ساخت و بنماز مشغول شد و بر وجه خضوع و خشوع آن را بگذارد و بعد از آن از حق تعالى
درخواست كه بعث عذاب نكند بر امت او از فوق و تحت و ايشان را متفرق الكلمه و
مختلف الاهوا نگرداند و بعضى را ببعضى هلاك نكند جبرئيل نازل شد و فرمود يا محمد الله

تعالى

تعالی سمع مقالتکه حق سبحانه مقالت ترا شنید در خصلت اول عدم بعث عذاب از فوق و بعث عقاب از تحت قبول کرد و دو خصلت دیگر را که لیس شیع اذاقه عذاب بعضیست ببعضی قبول نکرد حضرت فرمود یا جبرئیل همیشه در میان امت من باشد و بعضی بیاس بعضی هلاک شوند جبرئیل گفت آری حضرت برخواست و بوضو تمام توجه بحکیم علام نمود آیت آمد که الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا الآیتین یعنی البته فتنهٔ عظیم و افتراق کلمه در میان ایشان واقع شود در روز قیامت و در خبر آمده که انحضرت صلی علیه واله که اذا وضع السیف فی امتی لم یرفع عنها الی یوم القیمة چون شمشیر در میان امت من واقع شود برداشته نشود تا روز قیامت ابی بن کعب گفت که زود باشد که در میان امت خسف و قذف و مسخ واقع شود پیش از قیام قیامت وجود بلا... لکه چون بعث در آیت محمولست بر تسلیط پس مراد بآن تمکین دفع جبلوه است نه آنکه از فعل او سبحانه باشد و یا مردمانرا بآن فرموده باشد و درین ایت دلالتست بر انکه حق سبحانه قادرست بر مخلوقی که از فعل او نباشد چون ذکر تصریف آیات کرد در عقب آن فرمود که وَكَذَّبَ بِهِ دروغ میدارند عذاب را یا قرآنرا قَوْمُكَ گروه تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ و آن عذاب حق و صدقست در وقوع یا کتاب درست و راستست و از نزد حق تعالی است قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بگو من نیستم بر شما بِوَكِيلٍ نگهبان که مهم شما را بمن گذاشته باشند تا شما را منع کنم یا بتعذیب جزا دهم چه بر من همین انذارست و وکیل اندارست و وکیل و حفظ او سبحانه است و پس این ایت منسوخ است بایه السیف چه در وقت نزول این آیت برحضرت واجب باشد که کفار را بقهر از کفر و تکذیب منع کند لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ مر هر چیزیرا از وعده و وعید وقتی است که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی جزائیست و این قول حسن است و قول اظهر و احسن است وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید از نزد وقوع آن در دنیا و آخرت و در اخبار آمده که خاصیت این آیت آنست که چون بر کاغذی نویسند و در دندان گیرند درد دندان را سود دهد اورده اند که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی با بعضی کلمات آن حق تعالی حکم فرمود

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ وچون بینی کسانی را که بتکذیب و استهزا يَخُوضُونَ خوض
وشروع میکنند وگفت وگوی مینمایند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما که قرآنست وبآن
طعن میکنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از ایشان حَتَّىٰ يَخُوضُوا تا وقتی که در
درآیند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخنی دیگر غیر آن عود ضمیر بنا بر معنی آیاتست چه آن
قرآنست وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ واگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را
از ایشان یعنی ترا از آن باز دارد خطاب باحضرتست و مراد امت اند چه شیطان بر احوال کثیر
از وی دور بود واو از جمیع صغایر وکبایر و وساوس و تسویلات شیطانی معصوم ومحفوظ
بوده چنانکه ادلهٔ عقلیه شاهد آنست پس معنی آنست که ای بنده هرگاه شیطان ترا از
اعراض از کفار مشغول سازد فَلَا تَقْعُدْ پس منشین بَعْدَ الذِّكْرَىٰ پس از
یاد کردن سخن خدا را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و
استهزا میکنند در موضع تصدیق و استعظام این حکم در بدایت اسلام بود اما چون
قوی شد مسلمانان مجالست نموده در صدد نهی ومنع ایشان درآمدند و بر سبیل احتجاج اسلام
مکالمه کردندی وگویند این حکم مختص به پیغمبر بوده مؤمنان را مجالست ومکالمت
با کفار جایز بوده واین قول بلخیست واول اصح است وچون فایده بر احتجاج ایشان
مترتب شد از مجاجه ممانعه نقل کرده اند ابو القسم بلخی گفت که آیت دلیلست بر آنکه
سهو ونسیان بر پیغمبر جایزست بخلاف انچه روافض وجواب ازین آنست که نزد امامیه
سهو ونسیان در تادیهٔ احکام الله الله جایز نیست واما در غیر آن سهو ونسیان
بر ایشان جایزست مادام که مستمر نشود چه این مستلزم نفور طباع میشود از ایشان که
منافی دعوتست وچگونه مطلق سهو ونسیان بر ایشان روا نبود وحال آنکه نوم وغشی
بر ایشان رواست ونیز گفته اند که آیت دلالتست بر بطلان قول امامیه در عدم جواز
تقیه بر انبیا وائمه جواب ازین آنست که امامیه در چیزی تجویز تقیه میکنند بر امام که دلا
لت قاطعه باشد بر علم بآن ومکلف مزاح العله باشد در تکلیف بآن اما چیزی که
شناخته نشود مگر بقول امام از احکام حلال وحرام دلیلی نباشد بر آن امام را جایز
نیست که تقیه کند در آن واین مثل آنست که پیغمبر صلی الله علیه وآله در زمانی بیان احکام
شریعت میکرد ودر زمانی دیگر از آن متقاعد میشد بجهت مصلحتی آورده اند که بعد

از نزول این آیت اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و از قعود در مسجد
الحرام چاره نیست و کافران نیز در مسجد اند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان
ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع نمیتوانیم کرد و در باب ما اند
بیه فرمای آیت آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ و نیست بر آنانکه يَتَّقُونَ بپرهیزند از
خوض کردن مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض یعنی از جرایم آثام ایشان مِنْ شَيْءٍ
هیچ چیزی مراد آنست که قبایح اعمال و اقوال آنانکه متقیان با ایشان مجالست مینمایند
بر ایشان نیست بلکه وزر و وبال و حساب آن با اهل خوض است وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ
ولیکن بر ایشانست که پند دهند ایشانرا پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبا
یح و یا اظهار کراهت کنند از اقوال و افعال ایشان ذکری محتملست که منصوب
باشد بر مصدر و یا مرفوع بر ابتدائیه پس یا در تقدیر ولکن علیهم ان یذکروهم
ویمنعوهم عن الخوض و یا در تقدیر ولکن علیهم ذکری جایز نیست عطف آن بر محل
من شيء زیرا که من حسابهم از آن ابا دارد و نه بر شيء بجهت همین و یا بجهت آنکه
من را زیاده نمیکند در اثبات غرض که حق تعالی میفرماید که حساب اهل خوض بر متقیان
از خوض نیست ولیکن بر ایشانست که اهل خوض را از آن منع و زجر نمایند لَعَلَّهُمْ
يَتَّقُونَ شاید که پرهیز کنند از این عمل بجهت حیا یا کراهت مساء اهل تقوی او
نیز در وصف کفار میفرماید که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا آنکسانی که فرا گرفتند دِينَهُمْ
لَعِبًا وَلَهْوًا دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بنای دین
خود را بلهو و بازی و تمنی نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب
که هیچ نفعی عاجلا و آجلا بر آن مترتب نمیشود یا دینی که پیغمبر ایشان بدان دعوت
میکند بآن سخریه و استهزا میکنند یا عید خود را که میقات عبادتست زمان لهو و
لعب خود کرده اند غرض آنست که اعراض کن از ایشان و مبالات مکن با افعال
و اقوال ایشان و جایز است که این کلام تهدید ایشان باشد کقوله تعالی ذرني ومن
خلقت وحيدا و کسی که این آیت را بآیة السیف منسوخ میداند تنزیل آن مینماید بر امر
بکف از ایشان و ترک تعرض بایشان وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داده است
ایشانرا زندگانی تا بدان سبب انکار حشر و نشر میکنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند ده ایشانرا بقرآن

أَنْ تُبْسَلَ بجهت مخافة آنکه تسلیم کرده شود بهلاک یا رسوا نکرده نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ
نفسی هر کافری بسبب آنچه کرده است از بدیها اصل ابسال و بسال منعست چه مسلم
الیه که بهلاکت منع مسلم میکند از خلاص ومنه اسد باسل لان فریسته لاتخلب منه والبا
سل الشجاع لامتناع من قرنه وهذا بسل علیک ای حرام و محل ان نصبست بر علیت
ای مخافه ان تسلم الی الهلاک یعنی تذکیر کفار کن بقرآن بجهت ترس آنکه باز داشته شود
هیچ نفسی از ایشان در هلاکت یا آورده بخزینه دوزخ سپارند بجهت بدی اعمال و سوء افعال
لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفته شده را مِنْ دُونِ اللهِ بجز از خدای وَلِيٌّ
دوستی که مدد او تواند کرد وَلَا شَفِيعٌ ونه شفاعت کننده که او را از عذاب خلاص
تواند داد وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ واگر بجهت فرض فدا دهد آن نفس هر فدای
که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا فرا گرفته نشود از و در
انوار گفته که عدل در لغت بمعنی فدیه است زیرا که معادل مفدیست و فدا ازین
ماخوذست و کل منصوبست بر مصدریت و فعل مسندست بمتهان بضمیر عدل
زیرا که عدل اینجا مصدرست پس اخذ بآن مسند نتواند شد واما در قوله تعالی
فلا یؤخذ منها عدل بمعنی مفدی به است پس صحیح باشد اسناد فعل آن أُولَئِكَ
آن گروه الَّذِينَ أُبْسِلُوا آنکسانی اند که سپرده اند بعذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه
کرده اند از قبایح افعال و آنچه معتقد آنانند از عقاید ضایعه لَهُمْ مر ایشانراست در
دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی از آب جوشیده که درون ایشانرا بسوزا
ند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناک که بیرون ایشانرا محترق سازد بِمَا كَانُوا
يَكْفُرُونَ بسبب آنکه ایشان بودند که کافر میشدند این جمله یا معطوف یا تاکید و
تفصیل ما قبل خودست یعنی ابسال ایشان بعذاب برین وجه است که در بطون ایشان
آب جوشان و در ظاهر ابدان ایشان آتش سوزان بسبب کفر ایشان در خبرست که اهل دوزخ
سالها بسیار از گرسنگی فریاد کنند ایشانرا طعام دهند از ضریع که آن نوع از خارست که در وقت
تری شتر آنرا خورد و چون آنرا بخورند تشنگی بر ایشان غالب شود پس سالهای
بسیار از تشنگی فریاد کنند کاسه آب بدست ایشان دهند که بسیار گرم و جوشان
باشد چون نزدیک روی خود برند همه گوشتهای روی ایشان ریخته شود و چون

بیاشامند

بیاشامند هم امعای ایشان پاره پاره شود چنانکه فرمود وسقوا ماء حمیما و
قطع امعاءهم در مجمع آورده که نزد مقاتل این ایت بآیت السیف منسوخ است و نزد
مجاهد وغیر او منسوخ نیست بلکه برای تهدید و وعید و در و دلیلست بر وعید
عظیم مر کسی را که استهزا کند بقرآن و بآیات خدای قل بگوای محمد بر وجه انکار از
عبادت اصنام وسایر معبودان باطل وامت مرحومه نیز در تحت این خطاب داخلند که أ
ندعوا آیا پرستیم ما من دون الله بجز از خدای یعنی نپرستیم ما لا ینفعنا آنچه
سود نکند ما را اگر طاعتش بریم ولا یضرنا و زیان نرساند ما را اگر او را فرو گذاریم یعنی
غیر از و سبحانه قادر نیستند بر نفع وضرر پس چگونه خدای بحق را گذاشته بعبادت ایشان
اشتغال نمائیم و نرد و آیا باز گردیم علی اعقابنا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم
و بکفر رجوع کنیم بعد اذ هدینا الله پس از آنکه راه نموده است ما را باسلام و از
مضیق کفر و ضلالت نگاه داشته و رهانیده و قوله کالذی استهوته الشیاطین
حالست از فاعل نرد ای مشتبهین من استهوته یعنی ایا باز گردیم از دین حق در
حالتی که مانند باشیم بکسی که بوده باشند او را دیوان که مردهٔ جن باشند فی
الارض در زمین یعنی بیابان دور از راه راست یا منصوبست بر مصدریه ای ردا
مثل رد الذی استهوته یعنی ایا بر گردیم از اسلام بکفر مانند برگردیدن کسی که دیوان او را
برده باشند از هوش حیران در حالتی که متحیر و سرگردان و گمراه باشد از طریق راه
مستقیم استهوا استفعالست ماخوذ از هوی فی الارض اذا ذهب فیها کانه طلبه
طلب هویه وحرص علیه له اصحاب مر او را باشند یاران و رفیقانی یدعونه
که خوانند او را الی الهدی بسوی راه راست و هدایت نماید او را بطریق مستقیم تسمیهٔ
مستقیم بهدی از قبیل تسمیهٔ مفعولست بمصدر و گویند او را ائتنا بیا بجانب
ما یعنی دیوان او را بطرف خود دعوت کنند واصحاب از آن منع کنند و بطریق حق
خوانند و او مترددباشند در رفتن و بازگشتن اگر اجابت شیاطین کند در ورطهٔ هلاک
افتد و اگر سخن اصحاب شنود بسر منزل نجات رسد وجه تمثیل آنست که هرکه مرتد شود
مشابه است بکسی که غولان و دیوان او را از میان کاروان ربوده و در بادیهٔ خطرناک
برده باشند ورفیقان کاروان که مؤمنانند او را براه شرایع که منهاج شرعست خوانند

و دیو فریبنده او را ببیابان ضلالت فرستد اگر باز گردد و خود را بکاروان رساند
و در زمرهٔ ایشان داخل شود بمنزل مراد رسد و اگر با دیوان بماند در کفر ورزند قدم
بمیرد و بهلاکت ابدی رسد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگوید بدرستی که دین خدای یعنی
دین اسلام هُوَ الْهُدَىٰ آنست دین درست و راست نه غیر آن بلکه ما عدای
آن ضلالتست وَأُمِرْنَا و فرموده اند ما را بدین هدی لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ
الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را ~~این جمله تعلیه از جمله تعلیه~~ این تعلیه از جملهٔ مقولست
عطف بر انّ هدی الله ولام برای تعلیل امرست ای امرنا بذلک لنسلم وگویند لام بمعنی
باست و نزد بعضی زایده است و قوله وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ عطفست بر لنسلم ای للاسلام
ولاقامة الصلوة یعنی ما موریم بانکه بپای داریم نماز را وَاتَّقُوهُ و بترسید از
خدای در اهمال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ و اوست که بسوی جزای او تُحْشَرُونَ
جمع کرده خواهید شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ و اوست
آنکس که بیافرید آسمانها را وَالْأَرْضَ و زمین را بِالْحَقِّ در حالتی که قایمست
بحق و بمحض حکمت و مثل ذلک قوله تعم وما خلقنا السموات والارض وما بینهما باطلا
و یا سموات و ارض را بکلمهٔ حق که لفظ کن است خلق فرمود و یا بجهت اظهار حق آنها را
بیافرید چه مصنوعات او دلایل قدرت وحدت اویند وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن
روزی را که خدای گوید یعنی امر کند هر چیزی را که در آن روز تکوین او خواهد کرد كُنْ
فَيَكُونُ باش پس بباشد الجیز مراد در روز قیامت است و تکوین حشر
اموات و احیای ایشان و گویند خطاب بصورست ای یوم یقول للصور کن فیکون و ذکر
آن بعد از قرینه حذفست قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راستست و یا قول او نافذست
در کاینات در انوار گفته که قوله مبتداست و الحق صفت اوست و جزاو یوم یقول ای
قوله الحق یوم یقول کقولک القتال یوم الجمعه که انتصاب آن بر معنی استقرارست
و یوم بمعنی حین یعنی حکم نافذ او در وقتی است که گوید کن پس فی الحال موجود
شود و نزد بعضی قوله الحق فاعل یکون است یعنی چون امر کند پس بباشد آن امر
حق که آن ظهور ثواب و عقابست و گویند یوم منصوبست بعطف بر سموات یعنی او
خالق سمواتست و خالق روز قیامت و یا معطوفست بر ضمیر اتقوه یعنی از این روز

نترسید کما قال واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا وَلَهُ المُلْكُ ومراوراست
بادشاهی یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ در روزی که دمیده شود در صور یعنی در ان
روز متفرد باشد در پادشاهی بدون منازعی ونظیر اینست قوله لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار عَالِمُ الغَیْبِ اوست داننده غیب که عالم ملکوتست
وَالشَّهَادَةِ ودانای شهادت که عالم ملک اوست وَهُوَ الحَکِیمُ واوست خدا
وند حکمت در بعث وحشر خلایق الخَبِیرُ دانا بانکه برانگیزد بر چه وجه حشر کند این
مانند فذلکه ایست مر آیت را در خبر است که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که شب
معراج اسرافیل را دیدم در زیر عرش صور در دهن گرفته بر شکل شاخ وابرا چهار
هزار منفذ بود وچشم در زیر عرش کشیده بود جبرئیل را گفتم که چند گاهست
که او این صور در دهن گرفته دارد گفت از انوقت که حق تعالی عالم افریده
واو را ایجاد کرده این صور در دهن گرفته منتظر ایستاده است تا که فرمان
الهی در دمیدن صور در رسد تاخیر در ان واقع نشود ودر مجمع آورده که
اسرافیل دو بار نفخه در صور دمد در نفخه اول همه خلایق بمیرند ودر نفخه ثانیه
برای ابتدای آخرت وحسن گفته که صور جمع صورتست چون سور که جمع سوره
است پس معنی این باشد که روزی که دمیده شود روح در صور وقول اول
اکثر واصح است ومؤید اینست روایت ماثوره از ابو سعید خدری که پیغمبر صلی الله
علیه وآله فرمود که کیف انعم وصاحب القرن القرن واصغی سمعه ینتظر ان یؤمر فینفخ چگونه
بطیب وخوشحالی توان گذرانید که صاحب صور صور را در دهن گرفته وگوش داشته منتظر
آنست که مامور شود بنفخ ثانی تا بی تاخیر باد در ان دردمد وبدانکه چون حق تعالی عیب ملت
مشرکان کرده وذم الهه ایشان نموده بر طریقی که گذشت بر ایشان احتجاج آورد در عقب آن فرمود
که چرا تصدیق نمیکنید دینی را که بآن مامور میشوید وحال انکه دین ابرهیم علیه السلام که از آبای شماست
ومردمان مألوف میباشند بدین آبا خصوصا گاهی که پدر ایشان صاحب قدر ومرتبه
باشند پس میفرماید وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیمُ ویاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم را که ایشان
دعوی فرزندی او میکنند پس اولی انکه بدو اقتدا نمایند در توحید وقصه او اینست که
گفت لِاَبِیهِ آزَرَ مر پدر خود را آزر واین عطف بیانست ومراد باب عم است

الخبیر

ولادت ابرهیم دو هزار و شصت و هفت سال بعد و نمرود از فرزندان سام بن نوح بود و بچهار پشت بنوح میرسید و پدر او کنعان بود مرویست که چهار کس پادشاهی همه روی زمین بودند دو کافر نمرود و بخت نصر و دو مسلمان سلیمان و ذوالقرنین اول کسی که تاج جباری بر سر نهاد نمرود بود و وی همه مردمان را بعبادت خود خواند و در شهر بابل نشست و رسل و رسایل را بنواحی و اقاصی مملکت فرستاد و مردمانرا بعبادت خود ترغیب میکرد و چون مدت متمادی برین منوال بگذشت شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعه جمال آن نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت فزع بیدار گشت و کاهنان و حکیمان مملکت او تعبیر این واقعه برین وجه کردند که درین سال در ولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم قدم بفضای صحرای وجود نهد که هلاک نمرود و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته نمرود بفرمود تا میان مردمان و زنان تفریق کردند و مع ذلک دران سال بر سر هر ده زن یکی را موکل ساخت تا هر کودکی که ان سال بزایند اگر پسر باشند بکشند تاریخ که یکی از محرمان مقربان نمرود بود شبی با زن خود که ادنی نام داشت خلوت کرده حامله شد محمد بن اسحق روایت کرده که مادر ابرهیم درین وقت نابالغه بود و بسن بلوغ نرسیده بود که با او مباشرت توان کرد و بجهت این هیچکس بر وی موکل نبود تاریخ با او مواقعه کرد بار گرفت و چون کسی را بوی گمان این نبود ابرهیم در شکم او پرورش می یافت تا بحد وضع رسید مرویست که نمرود از کاهنان این سخن شنید از شهر بیرون آمد و در میان لشکرگاه خیمه زده بفرمود تا همه از شهر بیرون آمدند و هیچکس را نگذاشت که بشهر درود و در شهر غیر از زنان هیچ مرد نماند و پدر ابرهیم از جمله مقربان نمرود بود و معتمد علیه او روزی نمرود را احتیاجی افتاد که کسی را بشهر فرستد بر هیچکس اعتماد نداشت پدر ابرهیم را که معتمد وی بود بخواند و فرمود که بشهر رو و فلان کار را بانجام رسان بشرط آنکه بخانه خود نروی و با زن خود مواقعه نکنی گفت ازین معنی بعد عهد بخاطر خود راه مده پس بشهر رفت و آن کار را باتمام رسانید و با خود گفت بخانه روم تا احوال اهل خانه معلوم کنم و آنگاه بر گردم و نزد نمرود روم چون بخانه آمد و مادر ابرهیم را بدید خود را ضبط نتوانست کرد با وی مواقعه کرد

ادا

زن ابرهیم حامله گشت بامدادان کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک برحم پیو
سته است نمرود خشم گرفت بفرمود تا جمیع زنان موثوقه تفحص احوال زنان کنند
و هر کدام که اثر حمل بر وی ظاهر باشد بقتل رسانند پس زنان در تفحص احوال قیام نمودند
و چون بر مادر ابرهیم اثر حمل ظاهر نبود از وی درگذشتند و دیگر کسی با وی التفات نکرد
تا وقتی که وضع حمل نزدیک رسید بترسید که اگر پسری زاید و خبر بکسان نمرود رسد
او را بکشند پس در شب تنها از شهر بیرون رفت و غاری در میان دو کوه نشان
داشت داخل شد و در آن غار ابرهیم را بزاد و در خرقه پیچیده همانجا بگذاشت و در
غار را بسنگ استوار کرد و بازگشت و تارخ را که از قضیه حمل خبر داشت گفت ای
تارخ از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم و بصحرا رفتم و پسری زادم فی الحال بمرد در خاکش
دفن کردم و بازگشتم تارخ باور کرد و زن روز بروز دیگر بدر غار آمد دید که ابرهیم انگشتان
خود را میمکید و از یکی شیر و از دیگری عسل و از یکی خرما و از دیگری روغن می آمد خوش
وقت شد و با شهر مراجعت نمود و هر روز یک بار آمدی و او را دیدی و بازگشتی القصه ابرهیم
چون شیر تربیت از بستان عنایت الهی مینوشید بروزی چند میبالید که کودکی در
ماهی و در ماهی چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی چون پانزده ماهه شد با جوانان
پانزده ساله برابر گشت و گویند روزی مادرش نزد وی آمد گفت ای مادر خدای من
کیست گفت منم خدای تو گفت خدای تو کیست گفت پدرت گفت خدای پدرم چه کسیست
گفت نمیدانم پدرت داند پس بشهر آمد و آزر را از پسری خبر داد وی بغار آمد و فرزند را
بدید ابرهیم از وی همان سوال کرد گفت خدای تو مادرت و خدای مادرت منم گفت
خدای تو کیست گفت نمرود که پادشاه مشرق و مغربست گفت او هم چو ماست گفت آری
گفت پس خدای او چه کسی است گفت خاموش باش که او را خدائی نیست و این
قول اهل خلافت و خلاف حق است چنانکه گذشت مگر گوئیم که ممکنست این گفت و شنید
میان ابرهیم و عم او بوده باشد و یا بجهت امتحان مادر و پدرش این گفته باشند
والعلم عند الله القصه بعد از پانزده سال از غار بیرون آمد و گفته اند که هفت سال
یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود و در روایت مخالفین آمده که چون ابرهیم بزرگ
شد ادنی بتارخ گفت که خبر مرگ پسر بتو دروغ دادم و حالا بجوانی رسیده است در

غایت خوبروئی و نیکوخوئی پس تارخ را بغار آورد و ابرهیم را بوی نمود بجا ابسر
بسیار خوشحال شد و بمادرش گفت این را از غار بخانه آور تا او را نزد نمرود بریم
چون تارخ برفت مادر ابرهیم را از غار بیرون آورد و نماز شام بود در پایان غار گلهای
اسب و شتر و رمهای گوسفند جمع شده بودند ابرهیم از مادر پرسید که اینها چه چیزند مادر
ویرا خبر داد ابرهیم گفت هر آینه پروردگاری خواهد بود که آفریننده اینها باشد و روزی بایشان
میدهد پس مادر را گفت هیچ مخلوقی را از خالق چاره نیست که آفریدگار او باشد و بعد تربیت
او پرورش یابد پروردگار من کیست مادرش گفت منم پرورنده و پروردگار تو گفت پروردگار
دگار تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابرهیم پرسید خدای نمرود کیست مادرش
بانگ بروزد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و حق آنست که بر تقدیر صحت این روایت مادرش
اینها بر وجه امتحان یا تقیه گفته است مرویست که در زمان نمرود بعضی ستاره و ماه و آفتاب
میپرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابرهیم با مادر
بجانب شهر روان شدند فلما جن علیه اللیل پس چون در آمد بر وی شب هم زمین را
بپوشانید رای کوکبا دید ستاره درخشان یعنی زهره را و بعضی مشتری گفته اند
نزدیک مغرب پس دید که بعضی ستاره پرست بودند روی بآن ستاره کرده سجده
کردند قال گفت ابرهیم علیه السلام هذا ربی اینست پروردگار من بر سبیل
استفهام یا بزعم قوم خود در انوار گفته که فلما جن الی تفصیل و بیان قول سابقست
و گویند که عطف بر قال ابرهیم و قوله کذلک نری اعتراض است چه آزر و قوم او عبادت
اصنام و کواکب میکردند پس غرض ابرهیم از این قول آن بود که تنبیه ایشان نماید بر
ضلالت ایشان و ارشاد ایشان نماید بحق از طریق استدلال و قوله هذا ربی بر سبیل
فرضست چه مستدل اول قایل میشود بقول خصم و بعد از آن انکار میکند بر وی با فساد
و یا این بر وجه نظر و استدلال چه حق تعالی ابرهیم را عارف نیافریده بود و یا علم
ضروری در وی خلق نکرده بود تا احتیاج بنظر و استدلال نداشته باشد پس آنکه
علم بطریق نظر او را ضروری بوده باشد و این هنگام مترکبی بوده باشد که بر وجه نظر گریز
امر کند و چون در احد مقدمات قیاس او خطائی باشد از آن عدول کند و حکم بخلاف
آن نماید همچنانکه یکی از ما نظر در اجسام کرده تقدیر کند که قدیمست و گوید بسبب قدمه

وجود

وچون تغییر و تبدّل که از لوازم حدوث است بر وجه نظر بر و منکشف شود از آن
رجوع کند و بحدوث آن حکم کند وصدور این قول از وی در زمان مراهقه کند و یا اول
زمان بلوغ پس ابرهیم بزعم قوم یا بر وجه نظر گفت این خدای منست فَلَمَّا أَفَلَ پس
آنهنگام که ستاره فرو رفت قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را
چه جای آنکه عبادت کنم زیرا که زوال و انتقال پروردگار عالم نبوده باشد چه انتقال مقتضی
امکان وحدوثست ومنافی الوهیت پس قدری دیگر راه که برفتند واتشب چهاردهم
ماه بود وطبق سیمین ماه برکنارهٔ خوان سبز فلک نمودار شد فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ پس چون
دید ماه را بَازِغًا در حالتی که برآینده در طلوع وجمعی ماه پرستان پیش وی بسجده
در افتادند قَالَ گفت ابرهیم هَذَا رَبِّي اینست پروردگار من بزعم قوم خود فَلَمَّا
أَفَلَ پس آنوقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل
کرد قَالَ گفت ابرهیم علیه السلام لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي اگر راه ننماید مرا پرو
وردگار من بمعرفت وشناخت خود یا تمکین در نظر صائب و ازاحت علت لَأَ
كُونَنَّ هر آینه باشم مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ از گمراهان ازین قول استعجاز وا
ستحانت ارشاد قوم خود کرد و تنبیه ایشان نمود که قمر نیز متحیل الحالست صلاحیت
الوهیت ندارد و هرکه او را خدای خود گیرد البته ضال و گمراه است حاصل که چون ماه
در حجم ونور اعظم از کواکب دید با خود گفت که بنگرم این چیست چون نظر تأمل
در آن نگریدا او را نیز یک کوکب دید در انتقال وتغیر از آن نیز برائت برد و گفت
اگر خدای مرا با من گذارد و توفیق هدایت عنایت نفرماید من درین میدان حیرت و بیا
بان عماهت گمراه شوم همه شب در فکر این بود که ناگاه قاید و سرهنگ سیارگان که صبح
نورانیست از مطلع خود سر براورد که این پیشرو نورانیست از مطلع خود سر براورد
و بجهت کمال نور خود بر همه انوار غالب شده بنگرم چه تواند بود چون نگاه کرد سپر
زرّین آفتاب از فلک خود سر براورد و روی زمین را بغلبیّت نور خود منور
گردانید و بهر جائی و بقعهٔ بتافت و هر جزوی از اجزای عالم از وی نصیبی بیافت
بجرم از همه بهتر و بنور از همه روشنتر و جمعی متوجه او شده بسجدهٔ او قیام
نمودند با خود گفت که با این نیز ردّ و باخته کنم و تامل صادق در غور او نظر کنم

و به بینیم که او را رتبهٔ الوهیت هست همچنانکه زعم اینها عست کما قال جل ذکره فلما رأ
الشمس بس چون دید ابرهیم علیه السلام افتاب را بازغة برآینده و جهان ازنور
خود تابنده قال هذا ربی گفت این کوکب پرورد کار منست بر وجه فرض و تقدیر و یا
بزعم آفتاب پرستان هذا اکبر این کوکب بزرگترست در جرم و روشنائی تذکیر اسم
اشارت جهت تذکیر خبرست و یا بتاویل کوکب و صیانت رب از شبههٔ تانیث و قوله
هذا اکبر بر وجه استدلالست و اظهار شبههٔ خصم فلما افلت بس چون نشان زوال
و انتقال بر وظاهر شد قال یا قوم گفت ای کروه من انی بری بدرستی که بیزارم
مما تشرکون از انچه شما با بنا ذکر ید باخدای از اجرام محدثه محتاج بمحدث
آن و مخصص تخصیص آن بانچه مختص است بآن در تفسیر جرجانی مذکورست که ابرهیم
بر وجه تهکم و استهزا با فتاب پرستان گفت که هذا ربی بزعمکم چنانکه یکی از ما مجسمه را
کوید که هذا ربی یعنی اینکه می آید و میرود و می نشیند و برمیخیزد خدای منست تا تنبیه
ایشان کند که هرکه چنین باشد او خدائی را نشاید چنانکه در خبر آمده که یکی از حواریان
بجای رسید که بت می پرستید نخواست که ایشانرا از ان منع کند اما دانست که ایشان
قبول این معنی نکنند زیراکه از حین کودکی تا این زمان باین مشغول بوده اند و اعتقاد
باطل ایشان رسوخ پیدا کرده بس ایشانرا گفت اینها معبودان شما اند ایشانرا نیکو پر
ستش کنید تا در وقت درمندکی بفریاد شما رسند ایشان گفتند نیکو مردیست که
مارا نصیحت میکند بجز عبادت معبودان ما قول او را بشنوید و نصیحت او را قبول کنید
بس روزکار بر نیامد که نکبتی و بلیتی بایشان رسید نزد او امدند و حال خود را
باو باز گفتند گفت حالا وقت آنست که ازین خدایان شما را فریادرسی نمایند و
بفریاد شما رسند و بجهت آن عبادتهای بسیار که از شما صادر شده بشما نفع
رسانند و دفع ضرر از شما کنند برو ید بیش آن بتان تضرع و زاری کنید تا
شما را فریاد رسند بیامدند و در عبادت بیفزودند و تضرع کردند هیچ نفعی
بران مترتب نشد و اثر اجابت پدید نیامد بس بیش آن مرد حواری رفتند
و بسیاری بگریستند و بنالیدند و گفتند هرچند تضرع و زاری کردیم فایده نداد
وی چون دید که وقت آنست که سخن او موثر شود گفت ای نادانان و گمراهان

همدانید

نمیدانید که ایشان نشنوند و نه بینند و بر سود و نفع و ضرر قدرت ندارند ما و شما را
خدائی هست توانا و دانا و بینا و شنوا که چون او را بخوانید بشنود و چون بخوانید بشنود
و چون بخواهید بدهد غنی بالذات است و حاجت بر و روا نیست بیائید تا بدرگاه او
رویم حق تعالی اجابت کرد و آن دعا از ان بکرد تا بدهم ایمان آورد ند پس همچنین
غرض ابرهیم آن بود که بر خطا و جهل ایشان تنبیه کند تا بدرگاه او روی حق تعالی مخالف
ضروری نیست چه اگر ضروری نیست بودی ابرهیم ببدایت کار محتاج نظر و استدلال نبودی
و چون مقام مقتضی مزید تفصیل و تبیین کلام نیست در باب تنزیه انبیا از عبادت
غیر حق تعالی و ظاهر آیت موهم خلاف آنست از نیجهت درین باب اکتفا بما سبق نمیکنیم
بلکه در استیفای این مبحث کوشیده میگوئیم که علم الهدی روح الله روحه در تنزیه
الانبیا آورده که اگر اهل خلاف گویند که چه میگوئید در معنی قوله تعالی حاکیا عن ابرهیم علیه
السلام فلما جن علیه اللیل رای کوکبا الی قوله انی بری مما تشرکون که مقتضی آنست که ابراهیم در
اوقات معتقد الاهیه کوکب بوده باشند و حال آنکه شما میگوئید که این بر انبیا روا نیست
جواب گوئیم که درین آیه دو توجیه است یکی آنکه ابرهیم این را گفته است در زمان مهلت و
نزد رسیدن بکمال عقل و خطور ما یوجب علیه النظر بقلبه و تحریک دواعی بر فکر و تامل در آن
زیرا که ابرهیم علیه السلام عارف بالله مخلوق نشده بود بلکه کسب معرفت فرمود در حینی
که حق تعالی او را کامل کردانید و تخویف او نمود از ترک نظر بخواطر و دواعی چون کوکب
نیر را که نزد اکثر مفسرین زهره بود مشاهده کرد و عجیب خلق و حسن نور او را بدید
بسیار از ان متعجب شد و قوم خود را دید که بسجده آن قیام نمودند گفت هذا
ربی بر سبیل فکر و تامل در ان چون افول نمود دانست که او را بر آن جایز نیست زیرا که
تغیر و انتقال از علامات حوادث است و همچنین در قمر و شمس چون نظر فرمود و کثرت
ضوء و نورانیت انرا بدید و قوم خود را مشاهده کرد که بپرستش آن اقدام نمودند بر
وجه تامل و تفکر گفت هذا ربی و بعد از ظهور افول و تغیر آن بر و که از لوازم حوادث است گفت
که یا قوم انی بری مما تشرکون و صدور این قول از وعقیب معرفت او بود بخدا و علم او
بانکه صفات محدثین بر و روا نیست اگر گویند که چگونه جایز باشد که ابرهیم هذا ربی گفته باشد
بر وجه اخبار و حال آنکه عالم نبود بما یخبر به و اخبار بما لا یامن المخبر ان یکون فیه کاذبا

قبیح است و در حال کمال عقل و لزوم نظر ناچار است که تحرز کنند از کذب و انچه جاری مجرای
آنست در قبیح گوئیم درین دو جوابست یکی انکه این قول بر طریق اخبار نگفته بلکه بر
وجه فرض و تقدیر فرموده در حین تامل و تفکر همچنانکه یکی از ما را که نظر در شی کرده باشد
وانرا بر یکی از دو صفت یافته باشد لا علی التعیین جایز است که فرض وجود احدا
تصفین نماید تا بداند که این فرض او منتهی بصحت آن میشود و یا بفساد آن و اینکه
حقیقة شود بر مافساد این فرض دوم انکه ابرهیم از روی ظن ازین اخبار نموده و متفکر
و متامل را جایز است که در حال نظر و فکر ظن چیزی کند که انرا اصلی نباشد و بعد از ان با
دله یقینیه از ان رجوع کند و این مستلزم قبح نیست عقلا و شرعا و چون ابرهیم علیه
السلام در غار بحد بلوغ رسیده بود و کوکب و قمر و شمس را ندیده بود تا وقتی که از
غار بیرون آمد پس کسی را نرسد که گوید جایز باشد که شخصی تا مدت کمال عقل خود
مشاهده سما نکرده باشد و نجوم انرا ندیده باشد و همچنانکه ایه دالست برانکه
ابرهیم کوکب را قبل ازین ندیده بود تعجب او از ان مانند تعجب کسی بود که انرا ندیده
باشد و توجیه دوم درایت آنست که ابرهیم انچیز براکه آیت مذکوره متضمن آنست
بر سبیل شک نگفته بود و نه در زمان نظر و فکر بلکه دران حال موقود عالم بود بانکه جایز
نیست که پرورد کار او بصفت کوکب باشد و این قول را بر سبیل انکار بر قوم خود گفته
و تنبیه ایشان برانکه انچه مستلزم افول و غیبت است جایز نیست که معبود باشد و چنین
هذا ربی محمول باشد بر احد وجهین یکی انکه هو کذلک عندکم و علی مذهبکم همچنانکه یکی از ما
مشبه را گوید بر سبیل انکار قول او هذا ربه جسم یتحرک و یسکن چنانکه گذشت وجه دیگر
انکه این را بر طریق استفهام گفته باشد و اسقاط حرف استفهام بجهت استغنا از ان
همچنانکه در بسیاری از اشعار فصحا واقع شده کقول الاخطل شعر کذبتک عینک ام
رایت بواسطه ۝ غلس الظلام الرباب خیالا ۝ و قال الاخر شعر لعمرک ما ادری وان
کنت داریا ۝ بسبع رمین الجمار بثمان ۝ و قال ابن ربیعه ثم قالوا تحبها قلت بهرا ۝ عدد القطر
والحصی والتراب ۝ اگر گویند حذف حرف استفهام در صورتی مستحسن است که در
کلام دلالتی بران باشد یا معوض منه و درین فقد غرض مستعمل نیست و اشعار فصحا
که تمسک بآن نموده اند حذف حرف استفهام با قیام عوض است در مقام آن که ام

منقطع است و در آیت این نیست پس بر سبیل استفهام نگفته باشد بلکه بر وجه اخبار
بوده باشد و محذور لازم آید گویدگاه هست که حرف استفهام میکنند با بنات عوض
از ان و یا فقد آن هرگاه که لبس در معنی استفهام نباشد و بنت ابی ربیعه خالی از حرف
استفهام است و خالی از عوض و از ابن عباس مرویست که فلا اقتحم است پس حرف
استفهام در و محذوف بوده باشد بدون عوض انتهی کلام علم الهدی و نزد بعضی آنست
که ابرهیم این سخن گفت یا قصد شرطی ای کان ربکم هذا الحجر کما تزعمون فهو الکواکب او هذا القمر
او هذا الشمس ربی و توقف شیء برامر محال محالست و در آیت دلالتست برحدوث اجسام
و اثبات صانع و استدلال ابرهیم با فول برحدوث اجسام بجهت آنست که حدوث آن
با فول اظهرست و از شبهه ابعد و هرگاه که حرکت و سکون برآن جایز باشد لا محالة
مخلوق و محدث باشد و هرگاه که محدث بود پس ناچار باشد آنها از محدثی و محدث
لابدست که قادری باشد که صحیح بود از و احداث و هرگاه که احداث آنها کرده باشد
بر غایت و احکام پس البته عالم باشد و هرگاه قادر و عالم بوده باشد واجبست که
حی موجود باشد و بدانکه احتجاج با فول نه بزوغ با آنکه هر دو متضمن انتقال اند
از حالی بحالی بجهت آنست که احتجاج با فول اظهرست زیرا که آن انتقالست با خفا و احتجاب
و دیگر آنکه در حین محال استدلال کوکب در وسط سما بود و در ینجا تنبیه است بر مشرکان
عرب و زجر ایشان از عبادت اصنام و حث ایشان بر سلوک طریق پدر ایشان که ابرهیم است
در نظر و فکر چه ایشان تعظیم او میکردند پس حق تعالی اعلام ایشان کرد که اتباع حق از دین
پدر ایشانست که مقرند بفضل او و چون ابرهیم از قوم خود تبرا کرد در پرستش کواکب
متوجه موجد و مودع آن شده که مدلول علیه جمیع ممکناتست و گفت إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ
بدرستی که من متوجه ساختم روی خود را یعنی خالص گردانیدم دین خود را یا روی دل خود را
متوجه گردانیدم لِلَّذِي مگر آنکسی را که از محض قدرت فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِيفًا در حالتی که میل کننده ام از همه ادیان بدین توحید
وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم من از شرک آرندگان این دلیلست بر وجوب
تقدیم تبرا بر تولا و کلمه طیبه لا اله الا الله نیز مصرح است برین معنی یعنی اول داه
توحید از خار و خاشاک شرک پاک کرد تا سلطان الا الله بروی روی آورد و در صدر

دل بر مسند جان قرار گیرد در تفسیر منیر مذکورست که چون ابرهیم بشهر آمد او را
بدیدن نمرود بردند واو مردی کریه منظر بود ابرهیم او را دید بر تخت نشسته و
غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده پرسید که این چه کس است
که مرا بدیدار او ورده اید گفتند خدای همه است پرسید که این ملازمان که بر حوالی تخت اند
چه کسانند گفتند افریدهٔ اویند ابرهیم تبسم فرمود و گفت چگونه است که این خدای
دیگرانرا از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابرهیم
پیوسته خدمت بتان کردی و پیوسته ریسمان در پای ایشان بستی و بر زمین کشیدی
و بر کنار آب می اوردی و از روی تهکم و سخریه گفتی ما لکم لا تاکلون و ما لکم لا تشربون
و همیشه ایشانرا دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند همچنانکه حق تعالی ازین
آیت خبر داد که وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ و حجت جستند با او قوم او یعنی مخاصم کردند
با وی در توحید قَالَ أَتُحَاجُّونِّي گفت بر وجه انکار و توبیخ که ایا محاجه و مخاصمه
میکنند فِي اللَّهِ در وحدانیت خدا و میخواهید که بمن غلبه کنید درین وَقَدْ هَدَانِ
و حال انکه راه نموده است خدای مرا بتوحید خود بر وجه لطف و توفیق نظر در دلایل ملکوت
وی ایشان او را تخویف کردند که معبودان ما استهزا میکنی از ایشان بتو بلا خواهد
رسید ابرهیم فرمود که وَلَا أَخَافُ و نمیترسم و باکی ندارم مَا تُشْرِكُونَ بِهِ
از انچه شریک اورده اید بدان یعنی در هیچ وقت از بتان شما اندیشه ندارم چه
ایشان جمادند و بکسی ضرر نمیتوانند رسانید و اما ستارگان بدلیل افول و غروب
دانسته ام که محدث اند و محتاج محدث إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي مگر انکه خواهد پروردگار
من شَيْئًا چیزی را که از مکان که بجهت ایشان بمن رسد با نوعی که حیوة و تمکین
اضرار با ایشان دهد وَسِعَ رَبِّي وا رسیده است پروردگار من و احاطه کرده كُلَّ
شَيْءٍ همه چیزها را عِلْمًا از روی دانش یعنی علم او بهمه چیز محیط شده این در
حکم علت استثناست یعنی چون علم او بهمه چیز رسیده پس دور نیست که در علم
او باشد که بمن مکروهی رسد از جهت بتان پس بر وجه ترغیب و تحریض ایشان
که أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ایا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز
نمینمایید در مجمع اورده که مفسرانرا درین استثناد و قولست یکی انکه معنی آنست که

مکر

مگر که حق تعالی حیوة و تمکین در ایشان خلق کند تا ایشان نصرت بمن رسانند فی ضر و
نفع ایشان نیز دلیل باشد بر حدوث آنها و بر توحید حق تعالی و بر آنکه مستحق عبادت
اوست نه غیر او و شریک در ملک و ملکوت ندارد دوم آنکه نمی‌ترسم از اوثان مگر که
حق تعالی خواهد که مرا معذب سازد ببعضی ذنوب من یا ابتداء ضرری بمن رساند
روا جوداست و بعد از آن باکدیج بر ایشان احتجاج نمود و گفت که وَكَيْفَ أَخَافُ
مَا أَشْرَكْتُمْ و چگونه ترسم از آنچه شما با انبازی گرفتید از جمادات وَلَا تَخَافُونَ
و نمی‌ترسید أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ از آنکه شرک می‌آرید بخدای و شریک او میدارید
مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچیزی را که فرو نفرستاده است خدای بِهِ بشریک کردن آن عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا
بر شما کتابی یا حجتی و دلیلی غالب یعنی چگونه ترسم از معبودان شما که بدیهه عقل
حاکمست که از ایشان نفع و ضرر متصور نیست و شما اولیتر که بترسید از خدای غالب و
قادر که شرک می‌آرید بدو و حال آنکه نمی‌ترسید از و باین اشراک که از بینه و حجت خالیست
و محض تقلیدست مراد آنست که او حقیقت بآنکه از و بترسید جهت اشراک مصنوع
بصانع و تسویه میان معبود و عاجز بقادر ضار و نافع فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ پس
کدام ازین دو گروه موحد و مشرک أَحَقُّ بِالْأَمْنِ سزاوارترند بایمن بودن
پس مرا جواب دهید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که باستعمال عقول خود
بدانید آنرا که سزاوار آنست که از و بترسید یعنی حق تعالی قادرست بر ایصال
نفع و ضرر نه غیر او و ایثار ای الفریقین بر اینا انا ام انتم جهت احتراز او بود
از تزکیه نفس خود و آیت دلیلست بر آنکه هر کس که قول او بی حجت باشد باطل
بود و دال فساد قول آنانکه گفتند که مناظره و محاجه نباید کرد و بعد از آن بر سبیل
استیناف گفت که الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی که ایمان آوردند و تصدیق بوحدانیت
کردند وَلَمْ يَلْبِسُوا و نیامیختند إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ایمان خود را بظلم أُولَئِكَ
آن گروه لَهُمُ الْأَمْنُ مر ایشانراست ایمنی از عذاب دوزخ وَهُمْ مُهْتَدُونَ
و ایشانند راه یافتگان و بدانکه میتواند بود که این آیت استیناف باشد از ابرهیم
و این مأثورست از امیر المؤمنین علیه السلام و یا از حق تعالی که جواب باشد از آنچه
استفهام نموده و این قول محمد بن اسحق و ابن زید و جبائیست و مراد بظلم اینجا شرکست

چنانکه باین مفسر شد و مرویست از سلمان فارسی وحذیفه یمانی و ابن مسعود چون
این ایت نازل شد بر اصحاب شاق امده کفتند اینا لم یظلم نفسه کدام از ماست که از ظلم خالی
نیست حضرت صلی الله علیه واله فرمود که لیس ما یظنون انما هو ما قال لقمان لابنه یا بنی لا
تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم یعنی ظلم بان معنی نیست که کمان برده اید بلکه این مثل آن
چیزیست که لقمان پسر خود را کفت ای پسر من شرک میار بخدا که شرک ستمی عظیمست و
لیس الایمان به ان تصدق بوجود الصانع الحکیم وتخلط بهذا التصدیق الاشراک ایمان
نه آنست که تصدیق کنی بوجود صانع کریم واشراک را با آن خلط کنی ونزد بعضی مراد بظلم
معصیتست وجبائی وبلخی کفته اند که جمیع کبایر در ظلم داخلند چه آن محیط ثوابست پس
موجب دخول نار باشد واکر مختص باشد بشرک لازم می آید که مرتکب کبیره هرکاه مومن
باشد متصف بامن باشد واین قولست بارجا ومنافی آیت ولا یامن مکر الله الخ ودیکر
انکه امن صاحب کبیره از ذنوب عین کبیره است وجواب ازین آنست که این بدلیل خطا
لازم می آید ومذهب حق آنست که مفهوم مخالف حجت نیست بدلیلکه وانیکه مرتکب غیر امن
است بدلیل دیکر معلوم شده ویا مراد از ایت ایمنی است از دخول نار بر سبیل خلود
نه مطلق دخول وَتِلْكَ وهمه انچه کذشت از احتجاج واستدلال ابراهیم بر قوم
یعنی قوله فَلَمَّا جَنَّ یا قوله اتحاجونی تا اینجا حُجَّتُنَا حجت وبرهان ما بود که بر وجه
خلق آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ دادیم انرا با براهیم یعنی ارشاد نمودیم والقای آن کردیم
ودر دل او بوسیله توفیق والطاف عمیمه خود وقوله عَلَى قَوْمِهِ متعلق است
بحجتنا یعنی انچه با براهیم دادیم حجت ما بود بر قوم او وا و بر ایشان حجت کرفت واین
در صورتیست که حجتنا خبر باشد اکر ما بدل او باشد پس متعلق او محذوف باشد ای
لتحج علی قوم یعنی حجت خود را با براهیم دادیم تا بانچه حجت کرفت بر قوم خود نَرْفَعُ
دَرَجَاتٍ بر میداریم پایها بلند مَنْ نَشَاءُ هرکه را خواهیم در علم وحکمت از مومنانی
که مصدق واحدانیت ما اند ومطیع ومنقاد ما وما تفضیل بعضی از ایشان مینمائیم بر بعضی
بحسب احوال ایشان یعنی هریک از اهل ایمان را بمراتب عالیه ودرجات رفیعه میرسانیم -
بر قدری که مستحق آنست وکویند معنی آنست که ما بر وفق حکمت رفع درجات بعضی
میکنیم باصطفای رسالت و بنبوت بر بعضی دیکران دَرَجَاتٍ بدرستی که پروردکار تو حَكِيمٌ

خداوند حکمتست در بر داشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِیمٌ دانا باستحقاق و استعداد
هر کس در رفع و خفض او وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم ابرهیم را إِسْحَاقَ
پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است وَيَعْقُوبَ و نبیرهٔ او که اسرائیل است
و گویند وجه تسمیه یعقوب آنست که در عقب عیص متولد شده و منع صرف او مانع
نیست كُلًّا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ و راه نمودیم نوح را پیش از ابرهیم تعداد هدایت
نوح درین مقام بجهت اظهار نعمت است بر ابرهیم چه نوح پدر ابرهیم و شرف والد
متعدّی بولد میشود وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ و هدایت کردیم ذریّت نوح علیه السّلام و بعضی
گفته اند از ذریّت ابرهیم زیرا که کلام در شان ابرهیم و اوّل اصح است زیرا که یونس
علیه السّلام و لوط علیه السّلام در آیات مذکوره داخلند و از ذرّیت ابرهیم نبوده
اند و باقی که از ذریّت ابرهیم اند هم از ذریّت نوح اند ابرهیم از ذریّت نوح است
باتفاق و قرب نوح بمرجع نیز قرینهٔ رجوع ضمیرست باو و اگر راجع بابراهیم باشد پس
اختصاص بیان باید کرد بانبیای معدوده و درین آیت و در آیتی که بعد از آنست و ا
نبیای مذکوره را که در آیت ثالثه مذکورند عطف باید کرد بر نوح و شبهه نیست که این
خالی از تکلّفی نیست پس اظهر آنست که ضمیر راجع بنوح باشد و من برای تبعیض است
یعنی بوسیلهٔ توفیق و الطاف خود هدایت نمودیم بعضی از فرزندان نوح را و قوله دَا
وُدَ عطف بیان آنست یعنی داود را که پسر ایشانست از اولاد یهودا بن یعقوب وَ
سُلَيْمَانَ و سلیمان را که پسر داود است وَأَيُّوبَ و ایوب را که پسر اموص بن رازح
بن روم بن عیص بن اسحق بن یعقوبست وَيُوسُفَ و یوسف بن یعقوب را
از حضرت رسالت صلّی الله علیه و اله مرویست که الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب
بن اسحق بن ابرهیم وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ و موسی بن عمران بن یصهر بن
قاهت بن لاوی بن یعقوب را و هرون که برادر موسی بود و یکسال از موسی بزر
گتر بود وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ابرهیم را پاداش دادیم برفعت درجات و ثبات
بر دین و مجاهده در راه معرفت و کثرت اولاد و وضع نبوّت در و در ذریّت
او نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان
بنیل ثواب و کرامات وَزَكَرِيَّا و دیگر راه نمودیم زکریّا را و او پسر ادن مسلم است

اولاد رحبعم بن سلیمان وَيَحْيَىٰ یحیی را که پسر زکریاست وَعِيسَىٰ را که پسر مریمست دختران عمران از بنی ماثان که از ملوک بنی اسرائیل بوده اند و عمران پسر ماثان بن امون است این خبر قیاست از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم میشود که نسب از جانب مادر صحیح است چه عیسی را از ذریت نوح یا ابرهیم شمرده و حال آنکه نسب او از مادرست نه از پدر پس حسن و حسین علیهما السلام را از اولاد رسول باید دانست و بنو امیه درین مضایقه میکردند و از موافق و مخالف نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ابنای هذان امامان قاما او قعدا و در حق حسن علیه السلام فرموده که ابنی هذا سید و همه اصحاب رسول هر یک ازیشان را ندا میکردند که یا بن رسول الله و بروایت صحیحه متواتره ثابت شده که در حق حسین فرمود که ابنی هذا امام ابن امام ابو ائمة تسع تاسعهم قائمهم وَإِلْيَاسَ دیگر الیاس را که پسر بشر بن فنحاص بن العیزار بن هرون بن عمرانست و این قول محمد بن اسحق است و انکه از ابن مسعود روایت کرده اند که نام او ادریس است همچنانکه اسرائیل که اسم یعقوبست دور مینماید چه ادریس از آبای نوح است تقدیر میفرماید که وَكُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ همه این پیغمبران کاملانند در صلاح و صلاح ایشانست بآنچه سزاوار باشد و مجتنبند از هرچه سزاوار نبود در خبرست که روزی مأمون با امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خطاب کرد که یا بن رسول در کتاب خدا آیتی هست که دلالت کند برانکه تو فرزند رسول خدائی از صلب او فرمود آری گفت مراد غیر آیت مباهله است یعنی قل تعالی الی اخره و غیر سورة الانعام که آن و من ذریته است تا آخر فرمود که قوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم گفت چگونه این آیت دلالت میکند برین مدعا فرمود اگر رسول خدا حاضر شود و دختران را بزنی از تو خواهد باو میدهی یا نه گفت چگونه ندهم و که باشد که این رغبت ندارد گفت اگر از من خواهد باو ندهم گفت چرا فرمود زیرا که اجماعست که فرزند فرزند خواه از دختر و خواه از پسر باشد بر مرد حرامست و دیگر آنکه اگر من زن خود را طلاق بدهم پیغمبر صلی الله نتواند که او را نکاح کند گفت از کجا میگوئی فرمود که لقوله تعالی و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم وَإِسْمَاعِيلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابرهیم است

والیسع

وَالْيَسَعَ و یسع که پسر اخطوب ابن العجوز است وَيُونُسَ و یونس بن متی را وَلُوطًا و لوط که پسر هرون بوده و هرون برادر حضرت ابرهیم است صلوات الله علیه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا و همه این پیغمبرانرا فضیلت دادیم بنبوت عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان مراد آنست که ما هر یک از پیغمبرانرا بر امت خود شان تفضیل دادیم بجهت قبح تقدیم مفضول بر فاضل این دلیل فضل انبیاست بر ما عدای ایشان از ملائکه وجن وانس وَمِنْ آبَائِهِمْ عطفست بر کلا یعنی تفضیل دادیم بعضی از پدران ایشانرا وَذُرِّيَّاتِهِمْ و برخی از ذریت ایشان وَإِخْوَانِهِمْ و بعضی از برادران ایشانرا یعنی از آبا و ذریت واخوان انبیای مذکور را که پیغمبر بودند یا اوصیا یا اولیا نیز تفضیل دادیم بر بسیاری مردمان که در مرتبه از ایشان فروتر بودند و در منزلت وثواب دون ایشانرا و نزد بعضی ومن آبائهم عطفست بر نوحا یعنی هدایت کردیم بعضی از آبا و ذراری واخوان انبیای مذکوره را بوسیله الطاف و توفیق خود و بنابرین مراد از هدایت اعطای نبوتست وعلم وحکمت نه اصل ایمان چه این مستلزم آنست که بعضی از آبای انبیا کافر بوده باشند واین موافق مذهب امامیه نیست وَاجْتَبَيْنَاهُمْ عطفست بر فضلنا یا هدینا یعنی برگزیدیم این پیغمبرانرا وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و راه نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم ایشانرا بر راه راست که دین حق است و گویند تکرار هدایت جهت بیان الخیریست که هدایت کرده شدند بوی انکه دین خداست و یا معنی آنست که ایشانرا در آخرت بطریق بهشت رهنمونی کردیم ذَلِكَ آن دین که متدین بودند انبیای مذکور بآن هُدَى اللَّهِ دین خداست که مستلزم اهتداست در دنیا و آخرت يَهْدِي بِهِ راه مینماید بآن دین مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ هر که را میخواهد از بندگان خود که تدین نماید بآن در مجمع آورده که مراد بهدایت اینجا ارشاد است بثواب نه نصب ادله که مشترکست میان مؤمن و کافر و کذلک نجزی المحسنین منافی اینست یعنی بسبب آن دین بندگانرا ثواب عظیم که بهشت نعیمست کرامت فرماید وَلَوْ أَشْرَكُوا واگر این همین پیغمبران شرک می آوردند بخدای بر سبیل فرض و تقدیر با وجود این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ هر آینه باطل و نیست میشد از ایشان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که میکردند یعنی ثوابی بران مرتب نمیشد چه ایقای آن بر وجه ماموریت میبود

و بر خلاف جهتی که استحقاق ثواب بآن منصورست بجهت توجه ایشان بغیر خدا و در
آیت دلالت نیست بر آنکه منحبط شود ثوابی که مستحق آن بوده باشند بطاعت خود که متقدم
بر اشراک بوده باشد زیرا که ظاهر آیت مقتضی آن نیست و مع ذلک ما بدلیل قاطع میدانیم
که مشرک را اصلا ثوابی نیست و اجماع امت برینست و درین تهدیدیست عظیم مر مشرکانرا
اُولٰئِكَ آن گروه یعنی انبیا اَلَّذِیْنَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ آنانند که دادیم ایشانرا کتاب
وَالْحُکْمَ و دادیم حکمت شریعت در فیصل دادن امور وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَاِنْ
یَکْفُرْ بِهَا پس اگر کافر شوند بکتاب و نبوة و حکمت شریعت هٰؤُلَاۤءِ این گروه
معاندان قریش فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا پس بدرستی که ما برگماشته ایم و مهیا کرده برای ایمان
بآن و مراعات بآن قَوْمًا گروهی را که از روی صدق لَیْسُوْا بِهَا بِکَافِرِیْنَ نیستند بدین
چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند که این قوم اشارتست بانصار و بدو اهل
مدینه چون در وقت نزول این سوره ایشان ایمان نیاورده بودند پس این صورت
بشارتست بایمان ایشان و گویند مراد اهل فرس اند و یا هر کس که تا روز قیامت
بدیره ایمان در آید و نزد بعضی مراد فرشتگانند و در مجمع گفته که این آیت متضمن ضمانت
از حق تعالی که نصرت پیغمبر خود کند و حفظ دین او نماید اُولٰئِكَ الَّذِیْنَ آن گروه انبیا
آنانند که هَدَی اللّٰهُ راه نمود خدای ایشانرا بدین خود فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس
بطریق ایشان اقتدا کن لا عن دلیل بچیزی که بران متفق بوده اند از توحید و اصول دین
نه فروع مختلف فیها چه فروع آن نسبت بهر کس هدایت نیست بلکه آن بحسب اختلاف
اعصارست بر خلاف اصول پس آیت دلالت نکند که آنحضرت متعبد بوده باشد بشریعت
رسل سابقه و ها در اقتده برای وقفست نه ها کنایه در مفاتیح الغیب مسطورست
که آنچه حق تعالی مصطفی را صلی الله علیه و آله امر کرد فبهداهم اقتده باین معنی است که احوال
ایشانرا بپیروی نما اشارتست بآنکه بر وصف و سیرت هر یک مطلع شده اجود و
احسن آنرا اختیار فرمای زیرا که اقتدای پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بدیشان در اصول
دین نشاید چه دران تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ
شرایع ایشانست پس محاسن اخلاق و محاسن اوصاف خواهد بود و صح مراد آنست
که اقتدا کن بصبر ایوب و سخای ابرهیم و صلابت موسی و زهد عیسی و علی هذا و مقررست

مراد

که از صفات سنیه و خصال رضیه هرچه با همه انبیا متفرق بوده نزد او تنها مجتمع است
پس از همه افضل و اکمل باشد ـ هرچه بخوبان جهان داده اند ، قسم تو نیکوتر
از آن داده اند ، هرچه بناز ندبان دلبران ، جمله ترا هست زیاده بر آن ، و گویند معنی
آنست که اقتدا کن با ایشان در صبر بر اذای قوم و شکیبائی کردند تا مستحق ثواب آن
شوی همچنانکه ایشان مستحق آن شدند بوسیله صبر و اصح است اقتدا در جمیع
اخلاق حسنه و اطوار پسندیده و از جمله اینکه قل بگو بکافران که لا اسئلکم نمیخو
هم از شما علیه بر پیغام رسانیدن یا بر قرآن اجرا مزدی چنانچه پس از من هیچ
پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبید ان هو نیست این تبلیغ من یا قرآن الا ذکری
للعالمین مگر پندی مر عالمیانرا و در آیت دلالتست بر آنکه هیچ زمانی خالی نیست از پیغمبری
یا امامی که حافظ دین باشد لقوله تعالی فقد وکلنا بها قوما و اسناد توکل بخود دلالتست
بر آنکه امام منصوص است از جانب او نه باجماع بندگان و بعضی استدلال کرده اند باین
آیت بر آنکه آنحضرت و امت او متعبد اند بشرایع ما قبل خود مگر آنچه دلیل قایم شود بر نسخ
آن و این استدلال صحیح نیست زیرا که آیت وارد شده در آنچه انبیا متفق شده اند بر آن
و آن توحید است و مکارم اخلاق چنانکه گذشت و اما شرایع مختلف است پس صحیح
نباشد اقتدا در آن بجمیع انبیا و نیز دلالتست بر آنکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله مبعوث
است بکافه عالمیان و نبوت او مختوم است لقوله ان هو الا ذکری للعالمین آورده اند
که مالک بن الصیف که سرحلقه احبار بود بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله آمد
آنحضرت باوی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدائی که توریه را بموسی نازل کردانید که
تو در توریه دیده که ان الله یبغض الحبر السمین وی در غضب شد و گفت خدای
هیچ کتابی بر هیچکس نازل نکردانیده آیت آمد که و ما قدروا الله و تعظیم نکردند
جهودان خدایرا حق قدره چنانچه سزای تعظیم او باشد و نشناختند او را چنا
نچه حق شناخت او بوده در رحمت و انعام بر بندگان که از جمله آن ارسال رسل و انزال
کتب است اذ قالوا چون گفتند که ما انزل الله نفرستاده است خدای علی بشر
من شیء بر هیچ آدمی هیچ چیز بر وحی و احکام شرع یعنی ارسال رسل و انزال کتب
که از عظایم رحمت و جلایل نعمت اوست از حق سبحانه سلب کردند در کشف الاسرار

اورده که معنی ما قدروا الله ما عرفوه حق معرفته است آنرا با حدوث چه نسبت وخاک
وآب را با رب الارباب چه نسبت که ما للتراب ورب الارباب بزرگی را از شناخت
آلهی سوال کردند فرمود کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک ونعم ما قال هرچه آن بوهم
نهاده دست عقل وحس ووهم کبریائیش سنگ بطلان اندران انداخته وشبهه نیست
در انکه معرفت وادراک حق سبحانه باعتبار کنه ذات وتجرد از تعینات اسما وصفات
ممتنع است غیر حق را زیرا که این حیثیت بحجاب عزت محتجبست ومراد کبریا مختفی
هیچ نسبت نیست میان او وما سوای او پس شروع در طریقه او از نیوجه اضاعت
بضاعت وقتست بیت بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان وعلامه رازی در
اسرار التنزیل اورده که ای رنگ بتو محال وعبارت از تو بال بیت کنه خردم درخور اثبات
تو نیست داننده ذات تو بجز ذات تو نیست از ابن عباس مرویست که یهود گفتند
که ای محمد حق تعالی بر تو انزال کتاب کرده است فرمود نعم گفتند ما انزل الله من
السماء کتابا حق تعالی این آیت نازل ساخت وگویند قایل قول ما انزل الله علی بشر
من شیء فنحاص بن عازورا بود وگویند کفار انکار قدرت حق تعالی کردند بر
انزال عذاب بر ایشان حق تعالی فرمود که وما قدروا الله حق قدره محمد بن اسحق
گفته که جمعی یهود رسول را گفتند که کتابی برای ما از آسمان بیار چنانچه موسی الواح
برای ما آورد از نزد حق تعالی کما قال الله سبحانه یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم
کتابا من السماء یکی از ایشان گفت که خدای تعالی بر هیچ آدمی نه وحی کرد ونه کتاب
فرستاده وتوریه وانجیل از مخترعات موسی وعیسی است حق تعالی در رد قول
ایشان کرده این آیت فرستاد که قل بگو ای محمد من انزل الکتاب الذی کیست آنکه فرستاده
آن کتاب را جاء به موسی آمد بآن موسی نورا در حالتی که بود روشنائی دهنده
وظلمات کفر وجهل را زایل سازنده وهدی للناس وراه نماینده مردمانرا که تجعلونه
میگردانند آنرا قراطیس صحیفها وطومارها وورقهای پراکنده تبدونها
آشکار میکنند آنچه میخواهند وتخفون کثیرا وپنهان میسازید بسیاری را
از آنچه نعت مصطفی صلی الله علیه وآله وآیات رجم وغیر آن وگویند آیت
در بارهٔ اهل شرکست والزام توریه از مشهورات ذایعه است نزد ایشان بعد از

بر سبیل امتنان فرمود که وَعُلِّمْتُمْ و آموخته شدید ای یهود و نزد بعضی مراد اهل اسلام
اند یعنی ای اهل اسلام آموخته شدید قرآن بر زبان محمد مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه ندا
نستید أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ نه شما و نه پدران آبای شما از امر و نهی و حلال
و حرام و بنا بر آنکه مراد یهود ند معنی آنست که آموخته شدید زیاده بر آنچه در توریة
است و بیان آنچه ملتبس بود بر شما و بر آبای شما که اعلم بودند و نظیر اینست که گرویده
بودند از قریش قُلِ اللّٰهُ بگو ای محمد که خدای فرستاده است آنرا که ندانستید این
مبتدائیست محذوف الخبر ای الله انزله یا فاعل فعل محذوف ای انزله الله و اکثر برآنند
که این جواب آنست که گفته اند که فرستاده توریة را ثُمَّ ذَرْهُمْ پس دست بدار از
یهود و بگذار ایشانرا فِي خَوْضِهِمْ در اباطیل و خرافات خود يَلْعَبُونَ در حالتی
که بازی میکنند بر تو غیوری از تبلیغ و الزام حجت نیست صورت امر است و مراد تهدید
بدست ای دعهم فسیعلمون عاقبة امرهم یعنی ایشانرا با من رها کن که کیفر ایشان
بر منست و سزای ایشان بر من و عنقریب عاقبت کار خود را بدانند بدانکه ظرف
صله ذرهم است یا یلعبون و یلعبون حال از مفعول ذرهم و یا حال از مفعول یا فاعل یلعبون
و یا از ضمیر خوضهم و ظرف متصل باول ابو سعید ابو الخیر در کلمه قل الله ثم فرمود که الله
بس و ماسوای هوس و انقطع النفس و بعضی دیگر از عرفا گفته اند که قل الله یعنی دل
بسوی او دار ثُمَّ ذَرْهُمْ غیر او را فرو گذار و شبلی با بعضی از اصحاب خود گفت که علیک
بالله و دع ماسواه سر چون تفرقه دلست حاصل زهمه ۰ دل را بیکی سپار و بگسل
زهمه ۰ و بعد از آن بیان احتجاج بانزال توریة بر موسی اعلام میکند که بر سبیل قرآن
همان سبیل توریة است بقوله وَهٰذَا و این قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ کتابیست که فرو
فرستادیم آنرا مُبَارَكٌ بسیار فایده و با برکت مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ باور
دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب چون توریة و انجیل یعنی موافق آن در توحید
و اصول دین و یا گواهی دهنده بر حقیقت آن و در تسمیه قرآن بمبارک بچند وجه است
یکی آنکه ممدوح است و مستحد به پس هر که متمسک بآن میشود بفوز و رستگاری
میرسد دوم آنکه برکت بمعنی ثبوت الخیر ست ای ثبت له ما یستحق به التعظیم لم یزل و لا
یزال پس قرآن مبارکست زیرا که مقارن جبرئیل است و متضمن علم اولین و آخرین و

مغفرت ذنوب ومبیّن حلال وحرام سیوم برکت بمعنی زیادتی است یعنی قرآن متضمن زیا
دتی بیانست برانچه در کتب مقدمه است چه او ناسخ آن کتب است وتا آخر تکلیف هیچ کتابی
نسخ آن نکند وَلِتُنْذِرَ عطفست برانچه عطفست برانچه مدلول علیه صفت کتابست کانه
قیل انزلناه البرکات وتصدیق ما تقدمه من الکتاب والانذار یعنی انزال قرآن کردیم برای برکات
وخیرات کثیره وتصدیق کردن کتب متقدمه وبرای انکه بیم کند وحفص بتا میخواند یعنی بجهت
انکه تو بیم کنی أُمَّ الْقُرَىٰ اهل مکه را ومیتواند بود که علت محذوف باشد ای لتنذر ام القری
انزلناه یعنی انزال قرآن کردیم تا بترسانی مکیانرا وَمَنْ حَوْلَهَا وهر کرا که گرداگرد
مکه است یعنی مجموع اهل مشرق ومغرب را وقری جمع قریه است واشتقاق
آن از قری است بمعنی جمع پس هر جا که مردمان مجتمع باشند از شهر ودیه انرا قریه توان
گفت ومکه را ام القری گفت بجهت انکه تمام زمین از تحت آن بسط کرده اند یا انکه قبلهٔ
اهل قری است ومجمع ایشان در وقت حج واعظم قری در عظم منزلت واقدام آن در مسکن
وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ انکسانی را که ایمان اورده اند بآخرت يُؤْمِنُونَ بِهِ
ایمان می اورند بکتاب یا بپیغمبر یا تصدیق آخرت موجب عاقبت است وخوف حامل
تدبر وتفکر تا انکه فکر او منتهی شود بعلم بنجات بوسیلهٔ متابعت حضرت رسالت وقرآن
وَهُمْ وایشان که به پیغمبر یا بکتاب میگروند عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ بر نمازهای
خود محافظت میکنند تخصیص بجهت آنست که عماد دینست وعلم ایمان ودر مجمع اورده
که در آیت دلالتست برانکه مومن را جایز نیست که ببعضی ما اوجبه الله ایمان اورد دون
بعضی ودران دلالتست بر عظم قدر صلوة ومنزلت آن بجهت اختصاص آن بذکر از
سایر فرایض وتنبیه برانکه هرکه مصدق پیغمبر وقیامت باشد اخلال بصلوة نکند وترک
آن ننماید اورده اند که مسیلمهٔ کذاب واسود عنسی دعوی نبوت کردند حضرت
رسالت را از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحهٔ خاطر بود حق سبحانه در
بیان تعدی وشرح طغیان ایشان فرمود که وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ
افْتَرَىٰ از انکس که افترا کرد وبربست عَلَى اللَّهِ كَذِبًا برخدای دروغ را وگفت
من پیغمبرم أَوْ قَالَ یا گفت که أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده میشود بمن وَلَمْ يُوحَ
إِلَيْهِ شَيْءٌ وحال انکه کرده نشده است بدو وحی سلیمه اباطیل مفتریات برهم می بست

ومیگوید

و میگفت این وحی است که بر من فرود آمده است و اسود عنسی میگفت که شخصی بر ظاهر
میشود و بر حمار نشسته و سخنان بر من القا میکند و مرویست که مسیلمه دو کس را بر
سالت نزد رسول فرستاده حضرت ایشانرا گفت شما مسیلمه ایمان دارید گفتند
اری فرمود اگر نه آنست که رسولانرا نکشند میفرمودم شمارا بکشند پس با اصحاب گفت
شبی در خواب دیدم که دو دست رنجین داشتم بمن وحی کرد تا که باد در بن دم من چنان
کردم هر دو ببریدند من تاویل این بدروغ و دروغ زن کردم یکی مسیلمه و دیگر اسود
عنسی و گویند نزول آیت در حق عمرو بن لحی و متابعان او بود که اختلاف احکام میکردند
وانرا بحق تعالی اسناد میکردند و از ابی جعفر صلوات الله علیه و ابن عباس و
عکرمه و مجاهد و سدی مرویست که عبد الله بن سعد بن ابی سرح قرشی که کاتب
رسول خدا بود چون وحی بانحضرت نازل شدی املا کردی و وی نوشتی و او بجای غفور رحیم حکیم
علیم مینوشت و بموضع سمیع علیم غفور رحیم چون این آیت فرود آمد که ولقد خلقنا الانسان
من سلالة من طین الی قوله ثم انشأناه خلقا اخر اورا عجب آمد از تفصیل خلق آدمی بر زبانش
جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین رسول فرمود که بنویس که اینچنین بر من نازل
شد وی بنوشت و در افتاد با خود گفت اگر محمد درینکه میگوید که وحیست صادقست
پس این وحی که با وی آید بر من نیز وارد میشود و اگر کاذبست پس مثل این
که میگوید من هم میتوانم گفت و بجهت این مرتد شده نزد اهل شرک رفت و گفت احوال
محمد را نیکو معلوم کرده ام و دانسته ام او از نزد خود چیزها میگوید و آنرا وحی نام می نهد
و من تغییر و تبدیل آن میکردم و چنانچه خود میخواستم مینوشتم و چون نزد پیغمبر مومنانرا
میشناخت ایشانرا بدست مشرکان میداده و ایشان اهل ایمانرا ایذا و آزار میرسانیدند
و از جمله تحریک کرد تا عمار را با غلامی بگرفتند و عذاب کردند و گوش عمار را ببریدند
و باین نوع جفا میکردند تا ایشانرا بران داشتند تا سخن نالایق نسبت بحضرت رسالت
بر زبان ایشان جاری شد عمار از دست ایشان خلاص شده مضطرب و پریشان نزد
پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله مشرکان گوش مرا بریدند و مرا باکراه
و اجبار بران داشتند که سخن ناسزا نسبت بحضرت تو گفتم ایا مرا توبه باشد و گناه
من مغفور کردد یا نه این میگفت و زار زار میگریست حق تعالی در حق او این آیت

فرستاد که و من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح
صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم و در باره عبدالله بن سعد فرمود و من
اظلم الی قوله وَمَنْ قَالَ و کیست ظالمتر از آنکس که گفت سَأُنْزِلُ زود باشد که نازل
گردانم مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مانند آنچه خدا نازل گردانید و مرویست که در روز فتح
مکه عبدالله بن ابی سرح ملتجی بعثمان شد و او را وسیله شفاعت ساخت و نزد پیغمبر
صلعم آمد عثمان دست او را بگرفت و نزد پیغمبر آورد و آنحضرت در مسجد نشسته بود
گفت یا رسول الله اعف عنه از عبدالله بگذر رسول صلی الله علیه و آله هیچ جواب
نداد باز این کلام را اعاده کرد حضرت ملتفت نشد چون مرتبه سیوم تکرار کرد فرمود هو
لک این مر تراست و چون عبدالله از مجلس پیغمبر بیرون رفت آنحضرت اصحاب را گفت
الم اقل من راه فلیقتله آیا من نگفتم که هرکه او را ببیند بکشد عباد بن بشر گفت کانت عینی
الیک یا رسول الله تشیر الی فاقتله چشم من بجانب تو بود تا بمن اشارت فرمائی من
وی را بکشم فرمود الانبیاء لا یقتلون بالاشارة پیغمبران کسی را باشارت نکشند و از ابن
مسعود روایتست که عبدالله قبل از فتح مکه باسلام رجوع کرد بعد از آن حق تعالی
از سوء عاقبت کفار و اهل شرک خبر میدهد که وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی تو إِذِ الظَّا
لِمُونَ چون باشند ستمکاران یعنی کافران فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ در سکرات و شدا
ید مرگ این ماخوذست از غمرة الماء اذا غشیه چون فرو گیرد و احاطه کند سختیهای
مرگ کفار را وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان عذاب بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ گسترانیده
باشند دستهای خود را برای قبض روح ایشان و در تبیان آورده که دستها گشاده
باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر روی و پشت ایشان زنند و گویند أَخْرِجُوا
أَنْفُسَكُمُ بیرون آرید روحهای خود را از جسدها همچو متقاضی مسلط که از روی غلظت
و عنف چیزی طلبد و یا گویند فرشتگان عذاب که بدر آرید نفسهای خود را از
عذاب و خود را از دستهای ما برهانید اگر میتوانید الْيَوْمَ امروز که وقت مردن
شماست تا ابد الآباد تُجْزَوْنَ جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ بعذاب
خواری مراد عذابیست که متضمن شدت و اهانت باشد و اضافه آن بهون جهت عراقت و تمکن
آنست دران و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد بعذاب هون تشنگی است

در وقت جان کندن بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ بسبب آنکه بودند که میگفتند عَلَى اللَّهِ
غَيْرَ الْحَقِّ بر خدای چیزی که نادرست و ناروا بود مانند ادعای ولد و شریک
مرو را دعوی نبوت و وحی وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ و بودید که از آیتهای او تَسْتَكْبِرُو ن
گردن کشی میکردید و تعظیم نمینمودید و در آن تامل و تدبر نکرده ایمان نیاوردید و
تصدیق نکردید بعد از آن بر سبیل توبیخ ایشان را گویند که وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا و بدرستی
که آمدید بحساب و جزای ما فُرَادَى در حالتی که منفرد و یکتا نه مال با شما هست
و نه فرزند نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددکار و یا منفرد از اعوان و اوثان که گمان میبر
دند که شفیعان شما باشند چه مرویست که آیت در حق نضر بن حارث کلده آمد که میگفت
تشفع لی اللات والعزى و فرادى جمع فرد است و الف برای تانیث چون کسالی و قوله
كَمَا خَلَقْنَاكُمْ بدلست از فرادى یعنی آمدید بحساب ما بر هیئتی که آفریده بودیم
شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار در رحم مادر و سر و پای برهنه منفرد و معری
از همه چیز میتواند بود که حال ثانیه باشد یا حال باشد از ضمیر فرادی ای مشبهین ابتدا
خلقکم عراة حفاة غرلا بهما یا صفت مصدر جئتمونا ای مجیئا کخلقنا کم وَتَرَكْتُمْ و بگذاشتید
مَا خَوَّلْنَاكُمْ آنچه عطا داده بودیم شما را یعنی آنچه مینازیدید و بر دیگران بسبب آن
مفاخرت میکردید و بجهت این از آخرت باز ماندید و بگذاشتید وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ
از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود داشتید آنگه بر سبیل توبیخ فرماید
وَمَا نَرَى مَعَكُمْ و نمی بینیم از شما شُفَعَاءَكُمْ شفیعان شما را الَّذِينَ زَعَمْتُمْ
آنانکه گمان میبردند از روی جهالت أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ که بدرستی ایشان در
ربوبیت و تربیت شما و استحقاق عبادت شما شریکان خدایند لَقَد تَّقَطَّعَ
بَيْنَكُمْ بدرستی که بریده شد وصلت و پیوند شما و متشتت و پراکنده گشت جمعیت
شما یعنی اسباب وصلت شما منفصل شد بین از لغات الاضداد است مستعمل
در وصل و فصل گویند ظرفست و اسناد فعل با و شده بر سبیل اتساع و حقیقت
معنی اینکه واقع شد قطع در میان شما و قرائت حفص که نصب است شاهد اینست
و این بر اضمار فاعل است بجهت دلالت ما قبل آن بر آن ای تقطع الامر و الوصل بینکم و یا آنکه
آن در مقام موصوف و اصل آن تقطع ما بینکم است وَضَلَّ عَنكُمْ و ضایع شد و باطل گشت از شما

ما كنتم تزعمون آنچه بوديد كه گمان ميبرديد كه بتان شمااند ويا آنكه بعث ونشر نخواهد
بود ابوهريره روايت كند كه رسول صلى الله وآله فرمود كه چون اسرافيل در صور در دمد زمين
بر ارواح شود بر صورت نحل عسل آنگاه حق تعالى گويد كه بعزت وجلال وقاهريت من
هر جانی با قالب خود رود پس همه برخيزند وبعرصات قيامت آيند وبموقف هفتاد سال
ايستاده باشند تن برهنه وپای برهنه وختنه ناكرده واز غايت دهشت وهول هيچكس بر
يكديگر ننگرند زن نداند كه مرد كدامست ومرد نداند كه زن كدام لكل امرئ منهم يومئذ شان
يغنيه حاصل كه حق تعالى درين آيت فرمود بر افتقار طاعات كه موجب فوز نجات است از
اهوال قيامت وتهديد از اقتنای مال كه منتفع به نيست بعد از ممات ومنتج حسرت وندا
مت است وسبب عقوبت در روز قيامت بعد از ان عود كلام كرده باحتجاج بر مشركين
بعجايب صنع ولطايف تدبير ميفرمايد كه ان الله بدرستی كه خدای فالق الحب
شكافنده تخم زراعتست تا نبات از ان برويد والنوى وشكافنده دانه اشجارست
تا از ان نهال برآيد تخصيص اين دو از ميان مقدورات بجهت آنست كه همه ميدانند كه اين
غير او سبحانه نيست ودست هيچكس ديگر بآن نميرسد وبدانكه هر چيزی هر حبوبی كه دانه او
استخوان ندارد انرا حب ميگويند وانكه دانه اش استخوان دارد نوی ميخوانند واز
ابن عباس وضحاك نقلست كه معنی آيت آنست كه حق تعالی فالق حب ونوی است ومنشا و
مبدء آن وبنابرين تسميه فلق بخلق بجهت آنست كه فلق بمعنی شق است يعنی شق
سازنده عدم بوجود ومجاهد گفته كه مراد شق است كه در حب ونوا است واز عجيب
قدرت اوست در استوای آن يخرج الحى بيرون مى آورد زنده يعنی نبات
واشجار تر وتازه را كه نشو ونما حياتی ندارد من الميت از مرده كه تخم ودانه
خشكست يا بيرون آرد واو را از نطفه ومرغ از بيضه ويا مومن را از كافر وعالم را
از جاهل ومخرج الميت من الحى وبيرون آورنده از زنده مرده است چون
الحب چه قوله يخرج الحی واقع شده است در موضع بيان آنچه فلق حب بنبات و
شجر نامی از جنس اخراج حی است از ميت زيرا كه نامی در حكم حی است كما قال يحيی
الارض بعد موتها ذلكم الله اين زنده كننده ميراننده الله است كه سزاوار
عبادتست فانی تؤفكون پس از كجا گردانيده ميشود از وی يعنی او را گذاشته

بغير حق

پرستش غیر او استغاثه مینماید فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافندهٔ عمود صبح است از
ظلمت شب و از بیاض روز و یا شکافندهٔ ظلمت و آن عینی است که در پلی آنست یعنی
برندهٔ تاریکی شب و آورندهٔ روشنائی روز و اصباح در اصل مصدر اصبح است بمعنی
فی الصباح و صبح بآن تسمیه یافته باعتبار آنکه از تاریکی شب بآن داخل میشوید وَجَعَلَ
اللَّيْلَ سَكَنًا و گردانید شب را آرامگاه تا از تعب حرکات روز برآسایید ماخوذ از
سکن الیه اذا اطمأن الیه استینا سا به و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر جاعل اللیل
خوانده اند و حمزه نصب سکنا بفعلیست که جاعل دالست بر آن نه بجاعل زیراکه آن در معنی
ماضیست و آنکه از بصیغهٔ فعل خوانده اند بجهت حمل آنست بر معنی معطوف علیه چه فالق
بمعنی خلق است وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و گردانید آفتاب و ماه را حُسْبَانًا نشانهای
اوقات در انوار گفته که معنی آنست که ایشان را ادوار مختلفه و سیرهای متباینه داد تا شهور و سنین
بدایشان متعین گردد و اوقات دینیه و دنیویه بآن دانسته شود پس مدار شمس و قمر بر
حسبان باشد و حسبان مصدر حسب است بکسر و گویند جمع حساب است چون شهاب
و شهبان ذَٰلِكَ این کار که تسییر و تدبیر شمس و قمر است برای حساب معلوم
تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ اندازه کردن خدا و ندیست غالب که حکم او بر وجه مخصوص بر
همه جاریست الْعَلِيمِ دانا در تدبیر مملکت خود و مصالح خلق بتدبیر شمس و لیس
بتقدیر الکواکب ما تری و لکنه تقدیر رب الکواکب حاصل که حق سبحانه درین آیت
تذکیر بندگان میکند نعمت عظیمهٔ خود را و میگوید منم آنکه چون بندگان من در شب
تاریک باشند و در هیچ چیز نه بینند و بجهت آن از تصرف و معاش خود باز مانند
ناگاه از میان تاریکی عمود صبح روز شکافم و جهان تاریک را روشن گردانم تا هر کس
روی بمقصد خود نهد و بوجه معیشت خود شتابد و در طلب منافع خود رود و بمقصود
خود رسد و بجهت سیر نیرین حفظ اوقات و حساب آجال و مدد خود راه برند و بادوار
مختلفهٔ خود سر رشتهٔ حساب کار و بار خود نگاه دارد و مع ذلک بجهت نور قمر
از ظلمات متراکمهٔ لیل متوحش نشوند و دلگیر نشوند و بسبب ضیای شمس از جمیع امور مترتبه بر
خود دار شوند همچنین در اول حال که جهان ظلمت و ضلالت داشت و بندگان در لیالی
ظلمت بودند من از میان آن ظلم متراکمه و ضلالت آفتاب هدایت عدل محمدی طالع ساختم تا عالم

شرع بنور هدایت او منور شده ظلمت وضلالت را محو ونابود ساخت وگمرهان بادیهٔ
ضلالت بنور معرفت او راه یافتند وبمقصود دارین فایز شدند وچون آفتاب برج هدایت
ورشاد او منتفع شوند ومهتدی گردند ونکتهٔ انا کالشمس وعلی کالقمر اینجا ظهور تمام دارد
وبعد از ذکر شمس وقمر بیان نجوم میفرماید که متعارفند بشمس وقمر در دلالت بر وحدانیت
وعظم قدرت وبنعم او در اهتدا خلایق بآن بقوله وَهُوَ الَّذِی واوست خداوندی که بقدرت
کامله وحکمت بالغه جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ بیافرید برای شما ستارها را لِتَهْتَدُوا بِهَا
تا راه یابید بسبب آنها یعنی بضوء وطلوع وغروب ومواضع آن فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ در
تاریکیهای بیابان وَالْبَحْرِ ودر دریا چه بعضی از نجوم در جانب خلف اند وبرخی در
قدوم وبرخی در یمین وبرخی در یسار در اسفار بلاد وبان مهتدی توان شد ونیز
نشانهٔ قبله اند وعلامات اوقات لیل ونهار وغیر از این از منافع چون زینت سما و
رمی شیطان وامثال آن در تفسیر اورده که تخصیص این منافع اینجا بجهت آنست که دلالت آن
بر قدرت ظاهرترست زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت طریق زمین ساخته با وجود بعد
مسافت میان سموات وارض وهمچنانکه بنجوم از ظلمات وشبهات امور دنیویه راه میتوان
برد همچنین بنجوم ثاقبه وکواکب نیرهٔ ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم از ظلمات جهالت وشبهات
ضلالت خلاص میتوان شد همچنانکه ستارگان امان اهل آسمانند ایشان امان اهل زمین
اند که مثل اهل بیتی کمثل النجوم فانها امان اهل السماء واهل بیتی امان لاهل الارض فاذا خلت السماء
ما یوعدون یعنی اهل بیت من که ائمهٔ معصومین اند ستارها اند چه ستارها امان اهل آسما
نند واهل بیت من امان اهل زمین همچنانکه ستارهای آسمان ریزان شوند قیامت قایم
شود کما قال واذا النجوم انتثرت همچنین هرگاه که از اهل بیت من هیچکدام باقی نمانند
قیامت قایم شود وهرگاه عنایت او سبحانه جلت عظمته روا داشته باشد که بندگان را در
تاریکیهای بر وبحر رها کند وبجهت این چندین ستارگان راه نمای ایشان گردانیده باشد تا آن
در امور دنیوی ووجوه معاش خود بر وجه سهولت شروع کنند چگونه روا داشته
باشد که ایشان را در ظلمات شبهات رها کند ودر امور دینیه که منتج سعادت دایمی وفوز
سرمدیست پیشوایان راه نما تعیین نفرماید وچون در باب دنیا هدایت بندگان
خواست پس در باب دین چگونه ارادهٔ ضلالت ایشان کند ونصب ائمه هدا نکند

فهان

فکان او سبحانه میفرماید که اگر در دنیا نجوم را بهر شما کردانیدم در دین نیز کواکب نیّره را
پدید و راهنمای شما ساختم و تا یک ستاره بر آسمان میتابد یکی از ایشان بر زمین می باید چون ایشانرا
بر زمین بر دادم ستارکانرا از آسمان فرود آدم برای آنکه ایشان امان زمین اند همچنانکه ستارکان
امان اهل آسمانند و همچنانکه فلک دنیا را بنجوم مزیّن کردانیدم فلک دین را بنجوم عصمت آراسته
ساختم چنانکه بروج اثنا عشر را در آسمان جای دادیم ائمه اثنا عشر را در زمین متمکن کردانیدیم
و چنانکه کواکب بسبب لطخات کثیفه سحاب پوشیده میشوند و در حین انجلای آن سحاب
ظهور مینمایند همچنین بسبب کثرت ظلمت اعدا و تراکم آن ستاره مهدیه از ابصار مخفی
میشود تا بعد از نهایت ظلمت شب نور آن از مطلع هدایت طالع کردد و عالم را بنور عدل
از ظلمات پاک کرداند که یملا الله الارض کما ملئت جورا اللهم ارزقنا لقاءه وجعلنا من انصاره
المستشهدین عنده بحق نبیک المصطفی و ولیک المرتضی وائمتک مصابیح الدجی وشموس
الضحی واقمار اللیالی الظلما ونجوم فلک الهدی صلوات الله علیهم ما بقیت الارض والسماء
قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که روشن و مبیّن ساختم نشانهای قدرت و هدایت خود را
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای کروهی که بدانند انتفاع خود را از آن و بدان استدلال کنند بر وجود
قادر ازلی حکیم و رؤف رحیم یعنی غرض از ایجاد این امور هدایت بندکانست و تفکر ایشان
در صغر و کبر و اختلاف مواقع و مجاری و اتصال و سیر و نظر در ظهور منافع شمس و قمر در نشو
حیوان و نبات و غیر آن تا علم بمبدء و معاد خود پیدا کرده فایز و رستکار شوند و از ظلمات
ضلالت خلاص شده بضیاء هدایت راه برند و اکر شخصی ستاره تابان را دیده بر بندد
و بآن راه نرود و امام هادی را مشاهده کرده مهتدی نکردد نه بجهت تقصیر ما باشد
در توفیق و لطف بلکه آن تقصیر از جانب خودش باشد تو بتقصیر خود افتادی ازین
در محروم از که مینالی و فریاد چرا میداری و نیز بجهت اظهار قدرت و بیان
کمال نعمت خود میفرماید که وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ و اوست آنکه بیافرید شما را مِنْ
نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدمست علیه السلام پس نظر در اصل خود کنند و بدانند
که اصل شما یک چیزست و بجهت این بتوادد و تعاطف و تآلف اقدام نمایند فَمُسْتَقَرٌّ
پس مر شما راست قرارکاهی وَمُسْتَوْدَعٌ و جای ودیعتی مستقر رحم است و مستودع
صلب پدر که نقر فی الارحام ما نشاء و بعکس این نیز کفته اند و بروایت حسن بصری مستقر

قبرست و مستودع دنیا و موید این بیت قول و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین و نیز
از و منقولست که یا آدم انت و دلیحتی فی اهلک و یوشک ان تلحق بصاحبک و بعد از ان
این بیت بخواند شعر و ما المال و الا اهلون الا ودایع و لا بد یوما ان ترد الودایع و حقیقت
آنست که هر کاه ادمی قرار ندارد مستودع است چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که
بهشت است یا دوزخ مستقر او ست و ازین جهت اخرت را دار القرار کفته اند پس ملخص
کلام آنست که شما را بودیعت بپدران نهادیم و بعد از مدتی بوقت مطالب برحم مادران آ
مدید و بعد از ان بزمین انتقال یافته مدتی انجا مکث کردید و از انجا نیز بمستودع لحد
آمده بوقت بعث بمستودع عرض کاه ائید و بعد از حساب بمستقر بهشت یا دوزخ رسید
که از انجا انتقال و ارتحال نباشد کریب روایت کند که عبد الله بن عباس مرا کفت که
بنویس که بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله بن عباس الی حبر من احبار اما بعد
فحدثنی من مستقر و مستودع بعد از ان مرا کفت این نامه بفلان جای برو و بفلان
مرد جهود ده که او از احبار ست من نامه را نزد او بردم وی دران نکاه کرد و کفت مرحبا
بکتاب خلیلی من المسلمین انکه مرا انجای برد که چند صندوق بود بنشاورد و صحیفها
از ان بیرون می اورد و دران مینکریست و می انداخت کفتم این چیست که می اندازی کفت
نوشتهای جهودان که بدروغ نوشته اند و من در طلب نوشته موسی ام انکاه نوشته
برداشت و کفت این نوشته موسی است پس ساعتی دران تامل کرد و از انجا نوشت
که مستودع رحم است و روی زمین و زیر زمین که قبرست و مستقر انجا که ماوی و مصیر
هر کس باشد از بهشت و دوزخ قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم علامات
قدرت بالغه و حدانیت خود را لقوم یفقهون برای کروهی که فهم کنند ذکر یعلمون
با خلق بنی ادم و انشاء ایشان از نفس واحد و تصریف ایشان میان احوال مختلفه فرع علم
دقیق غامض است که محتاج باشد باستعمال فطنت و تدقیق نظر و تکریر قد فصلنا الآ
یات حث است بر نظر و تنبیه بر انکه هر یک از ان دلالت میکند بر توحید حق تعالی و صفات
کمال او و نیز در تذکیر نعمت میفرماید که و هو الذی و اوست انکه انزل من السماء
فرو فرستاد از ابر یا از جانب اسمان ماء آب باران برای انتفاع حیوانات و نباتات
بعد از ان بر سبیل التفات از غیبت بتکلم میفرماید که فاخرجنا پس بیرون اوردیم

بد بآن آب نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ رستنیهای هر چیزی یعنی هر صنفی از نبات غرض اظهار انواع معینه بیک آب کما فی قوله یسقی بماءٍ واحدٍ ونفضل بعضها علی بعض فی الاکل فَأَخْرَجْنَا پس بیرون اوردیم مِنْهُ ازان آب خَضِرًا چیزی سبز یعنی گیاهی سبز که از تخمی دسته باشد که بیخ و شاخ داشته باشد خضر صفت موصوف محذوفست ای شیاءً خضرا یقال اخضر وخضر کاعور وعور نُخْرِجُ مِنْهُ بیرون می اریم ازین گیاه سبز حَبًّا مُتَرَاكِبًا دانه بر یکدیگر متراکب شده و برهم نشسته یعنی خوشه وَمِنَ النَّخْلِ و بیرون می اریم خرما بنان مِنْ طَلْعِهَا از شکوفه و غنچهٔ وی قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ خوشهای بیکدیگر نزدیک و قریب التناول از بسیاری بار و در انوار گفته که تقدیر کلام آنست که واخرجنا من النخل نخلا من طلعها قنوان ومیتواند بود که من النخل خبر قنوان باشد ومن طلعها بدل آن ای من طلع النخل قنوان وآن جمع قنوست چون صنوان که جمع صنواست واقتصار بر ذکر نخل در مقابله حب متراکم بجهت کثرت دلالت قدرتست و زیادتی نعمت دران و بسیاری نفع آن از اغذیه وقوله وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ عطفست بر نبات کل شیء یعنی بیرون اوردیم بآب بوستانها از انگور وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ این نیز عطفست بر نبات یعنی بیرون آوردیم درخت زیتون و درخت انار را و یا منصوبست بر اختصاص بجهت مزیه اعتبار این دو صنف نزد عرب مُشْتَبِهًا حالت از رمان یا از جمیع یعنی در حالتی که درخت انار با هم اشجار مذکوره مانند یکدیگرند در برگ وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و نه مانند یکدیگر در طعم چه بعضی بغایت ترش میباشد و بعضی شیرین و برخی ترش شیرین و یا تشابه در هیئه و قدر و لون وطعم است و یا تشابه در خلق مختلف در طعم یا مشتبه گاهی که از یکجنس باشند چون رمان برمان و زیتون بزیتون و غیر متشبه گاهی که مختلف الاجناس باشد چون رمان بزیتون و غیر آن و بدانکه افتعال مشارک تفاعلست در اکثر فواید واذا الجملة بمعنی بین اثنین است یقال اشبه الشیآن و تشابها کقولک استوی و تساویا انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ بنگر بمیوهٔ هر یک ازین درختان إِذَا أَثْمَرَ چون بیرون آرد ثمرهٔ خود را بغایت خورد و بی مزه که نفع معتدّ به ندارد وَيَنْعِهِ و بنگرید در رسیدگی و بزرگی و پختگی او که چگونه شکلی و مزه و نفعی و لذتی در وی پدید می آید یعنی در میان این هر دو حالت

تفکر کنند و به بینید که چگونه حق تعالی بر سبیل تدریج انرا از حالت او بی بحالت ثانیه میرساند ینع مصدر ست یقال ینعت الثمرة اذا ادرکت و یا جمع یانع است چون تاجر و تجار اِنَّ فِی ذٰلِکُم بدرستی که در بینها که یاد کردیم لَآیَاتٍ نشانهاست بر وجود قادر حکیم و توحید او لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند چه حدوث اجناس مختلفه و انواع مختلفه از اصل واحد و نقل آن از حالی بحالی نمیباشند مگر باحداث قادری که میداند تفاصیل آنرا و ترجیح میدهد انچه حکمت او تقاضای آن میکند از احوال ممکنه و بایجاد مقتدری که قدری ندارد که معارض او شود و یا ضدی که معاندی کند با او در منع او از افعال مذکوره و تعویق او از تغییر احوال آن و لهذا در عقب آن توبیخ اهل شرک باین ورد قول ایشان میکند وَجَعَلُوا لِلَّهِ و ساختند کافران برای خدای شُرَکَاءَ الْجِنَّ انبازان جنیان را یعنی ملایکه را که شریکان خدا کردانیده بعبادت ایشان و گفتند الملایکة بنات الله کقوله وجعلوا الملائکة بنات الله کقوله الذین هم عباد الرحمن اناثا و تسمیه ایشان بجن جهت اجتنان ایشانست و یا مراد شیاطین اند که اطاعت آنها نموده اند همچنانکه اطاعت خدا باید کرد نمود و یا عبادت اوثان کردند بتسویل و تحریص شیاطین ایشانرا یا گفتند که الله خالق الخیر وکل نافع والشیطان خالق الشر وکل ضار همچنانکه رای ثنویه است که دیوانرا شریکان خدا میدانند و میگویند شیطان شریک خدایست در آفرینش هر چه خیرات خدای می آفریند و او را یزدان میگویند و هر چه شرست او را شیطان خلق میکند و او را اهرمن میگویند و بدانکه لله و شرکاء هر دو مفعول جعلاست و قوله الجن بدل شرکاست و یا هر دو مفعول آن شرکاء الجن است بتقدیم مفعول ثانی بر اول بجهت استعظام انکه مالک یا جن یا انس یا غیر آن شریک حق تعالی باشد و لله متعلق بشرکا یا حال از و و قوله وَخَلَقَهُمْ حالست بتقدیر قد ای وقد علموا ان الله خلقهم دون الجن یعنی ایشان جن را شریک خدا میدانند و حال انکه میدانند که جن منزل خلق نباشد و ایشان از فرط جهالت و حماقت مخلوق را شریک خالق میدانند که حق تعالی او را فریده است ایشانرا نه جن چه آن نیز مخلوق اوست و غیر خالق منزل خالق نباشد و یا ضمیر راجع بکفار است یعنی با انکه میدانند که حق تعالی خالق ایشانست ایشان عبادت جن میکنند و شریک او میگردانند و

خَرَقُوا لَهُ و بر میبافند و افترا میکنند برای او وَ بَنِینَ پسرانچون عزیر و عیسی که قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله وَ بَنَاتٍ و دختران چون ملائکه و این قول بعضی از عرب است یعنی قریش بِغَیْرِ عِلْمٍ بی انکه علمی باشد ایشانرا بحقیقت انچه میگویند یعنی دلیلی برین مدعا ندارند و بلکه آن محض دعوی و تقلید است این جار و مجرور در موضع حالست از واو یا از مصدر آن ای خرقا بغیر علم سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى و برتر عَمَّا يَصِفُونَ از انکه صفت میکنند که او را فرزندی و شریکی هست چه ولد خالی از آن نیست که بولادت یا بتبنی و هرد و موجب تشبیه است و هر یک که مشابه محدثی باشد بر صفت نقص باشد و شرکت نیز مستلزم نقص است و حق تعالی مبرا از نقص و عیبست بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست که نو پدید آورنده است اسمانها و زمینها از ابتدای ماده و مدد و بدون اعانت غیر این اضافه صفت مشبهه است بفاعل یقال فلان بدیع الشعر او بدیع شعره و یا بظرف او هو بدیع السموات والارض کقولک فلان ثبت الارض ای ثابت فیه و حقیقت معنی آنست که او عدیم النظیر والمثل است در خلق سموات و ارض و یا بدیع بمعنی مبدع است یعنی اوست پدید اورندهٔ اسمانها و زمینها و تفصیل این در اوایل سورهٔ البقره مذکور شد و رفع آن بر خبریه است و مبتدای محذوف ای هو بدیع السموات والارض یا بعکس ای بدیع السموات هو و فرق میان ابداع و اختراع آنست که ابداع فعلی است که مسبوق بمثل نباشد و منه البدیعه لما خالف السنه لانه احداث ما لا یسبق الیه و اختراع فعلیست که مفقود السبب باشد و ایثار ابداع درین مقام بر اختراع جهت افادهٔ کمال قدرت که قوت جمیع مخلوقاتست و هر که متصف باشد باین احتیاج بشریک و ولد نداشته باشد کما قال أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ از کجا باشد و چگونه بود مر او را فرزندی وَلَمْ تَكُن لَّهُ صَاحِبَةٌ و حال انکه نیست مر او را زنی که فرزند از و پدید آید و چگونه او را زن باشد که در تزوج کفاءت و جنسیت شرطست و او را کفو نیست و میان او و ما سوی مجانست نه وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و افریده همه چیزها را و خالق را مانندی نیست بمخلوق وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها داناست و غیر او را این دانائی نیست پس او را مثل نبود که کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد و صاحبه و ولد بر و محال بود و در انوار گفته که در آیت استدلالست بر نفی ولد از چند چیز اول انکه هر که از مبدعات او سموات و ارضین

باشد که با انکه از جنس انچیزی اند که موصوف بولادت نمیتوانند شد ومبرا اند
از ان بجهت استمرار وطول مدت آن پس او سبحانه اولی باشد بانکه متعالی از ولادت
بود دوم انکه مفعول از ولادت است که متولد شود ذکر و انثی که متجانس یکدیگر باشند
وحق تعالی منزه است از مجانست سیوم انکه ولد کفو والد است و او را کفوی نیست
بدو وجه یکی انکه ما عدای او مخلوق اویند پس مکافی او نتوانند شد دوم انکه لذاته
عالمست بکل معلومات وغیر او نه چنین باجماع ذٰلِکُمُ اینکه بدین صفات موصوفست
اللّٰهُ خداوندیست که جامع جمیع صفات کمالست رَبُّکُمْ پروردگار شماست لَا اِلٰهَ
اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار نیست مگر او خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ آفریننده همه چیزهاست
بدانکه ذلکم مبتداست وما بعد آن مترادفه ومیتواند بود که بعضی بدل بعضی باشد
یا بعضی صفت وبعضی خبر وقوله فَاعْبُدُوهُ حکمیست بسبب اخبار مذکوره یعنی چونکه
او سبحانه مستجمع این صفاتست پس او را پرستید که مستحق عبادت اوست نه غیر او
بجهت اتصاف او باین صفات مذکوره اگر گویند خلق کل شیء وخالق کل شیء دلالت
میکند برانکه او خالق افعال عباد باشد پس آن احتجاج باشد بر شما گوییم انچه از
منطوق آیه مفهوم میشود اینست که مراد آفریدن هر چیزیست که غیر او را بران قدرت
نباشد چون خلق ملائکه وجن وانس وحیوانات ونباتات تا حجت باشد بر عبده الهه
باطله همچنانکه مفهوم قول شخصی که گوید اکلت کل شیء بعضی ماکولاتست وچگونه اسناد افعال
عباد باو توان کرد وحال انکه سبحانه تنزیه خود فرموده از انکه عباد و کذب ایشان چه
اگر آن مخلوق او میبود تنزه از ان نمینمود ونیز موجب این میشود که او سبحانه فاعل آن
قبیح باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا وَهُوَ واو با وجود این صفات کمال عَلٰی کُلِّ
شَیْءٍ وَکِیلٌ بر همه چیزها نگهبانست ومتولی امور بندگان پس توکل برو کنید وتمام
امور خود را بوی تفویض کنید وبوسیله عبادت او در انجاح مآرب خود کنید چه اوست
که نگهبانست بر اعمال شما وشما را بران مجازات خواهد داد پس بغیر او ملتجی مشوید وتوجه
تمام بوی نمایید لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ درنمی یابد او را دیدها چه هر چه مرئی میشود
یا در مقابلست ویا در حکم مقابل همچنانکه در آینه واین از صفات اجسامست وحق تعالی
از ان مبراست وابصار جمع بصیر است که حاسه نظر است وآنرا بر عین نیز اطلاق میکنند از

بچشم

حیثیت انکه محل حاسه است وَهُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصَارَ و او در می یابد دیده ها را
یعنی آنچیزیرا که ابصار ادراک آن میکند از جواهر لطیفه مانند ابصار و یا در می یابد حد او ذات
ابصار را بتقدیر مضاف وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ و اوست لطف کننده و نیکو کار با بندگان
از جائی که ایشان ندانند و نیکو رسنده بدقایق اشیا و اگاه باسرار همه چیزها و دانا بمصا
لح و تدابیر عباد و بافعال آنها بر وفق آن مجازات ایشان نماید و در معاد در تبلیغ گفته
اوست باریک بین و اگاه بحقیقت هر شئ و میتواند بود که این از باب لف باشد یعنی
ابصار او را در نمییابد زیرا که خبیر است پس لطیف مستعار باشد از مقابل کثیف برای
انکه انچه بحاسه مدرک نشود و در ان مطیع نگردد و در مجمع اورده که در لطیف چند وجه
گفته اند یکی انکه لاطف است بعباد بسبوغ انعام الله آنست که عدول نموده از وزن فاعل بفعیل
جهت مبالغه دوم لطیف تدبیر است و حذف مضاف الیه جهت دلالت کلامست بران سیوم
لطیف که استقلال کثیر میکند نعم خود را و استکثار قلیل مینماید از طاعت عباد خود چهارم
لطیف است که اگر او را بخوانی بلبیک جواب دهد و اگر قصد او کنی ترا بنزد خود جای دهد و اگر
اجابت او کنی ترا مقرب درگاه خود گرداند و اگر اطاعت او کنی کفایت تو کند و اگر عصیان نمائی
ترا بتوبه عاقبت دهد و اگر از و اعراض کنی ترا بخود خواند و اگر روی بوی اری هدا
یت تو کند پنجم لطیفست که مکافات نماید بوافی و درگذرد از جافی ششم لطیفست
که هرگاه کسی با و افتخار کند عزیزش گرداند و شخصی که بسوی او افتقار نماید او را عزیز و غنی
گرداند هفتم لطیفست که عطا خود را برای تو اماده ساخته و در عدة الداعی اورده که لطیف
بمعنی برست بعباد خود لطف میکند بایشان از جائی که ایشان نمیدانند و رفق بایشان میکند
بر وجهی که بان عالم نیستند و اصل لطف برست و مکرمه یقال فلان لطیف بالناس بار
بهم و بلطفهم و گاه هست که بمعنی لطف در تدبیر و فعل میباشد یقال صانع لطیف الکف
اذا کان حاذقا در خبر آمده که معنی لطیف خالق خلق لطیفست همچنانکه تسمیه او بعظیم جهت
آنست که خالق خلق عظیمست و گویند بمعنی فاعل لطفست و آن هر چیزیست که بنده بان نزد
یک شود بطاعت و دور گردد از معصیت و خبیر بمعنی عالم بدقایق اشیا و غوامض
آنست یقال فلان عالم خبیر ای علم بکنه الشئ مطلع علی حقیقته و الخبر العلم یقول لی به خبیر
ای علم و باید دانست که ایت دالست بر انکه حق تعالی بعیون مدرک نمیشود زیرا که

ادراک هرگاه مقارن بصر شود مفهوم نگردد ازو الا رؤیه همچنانکه مقارن سمع شود مفهوم
نشود ازو مگر سمع وهمچنین هرگاه آنرا اضافه کنند بهر یک از خواص مقید آنست که این
حاسه آلت ادراکست قوله ادرکته بمعنی معناه وجدت طعمه وادرکته بانفی معناه وجدت
رایحته وچون حق تعالی بر وجه مدح نفی ادراک بصر کرده باشد از خود پس مقابل آنکه
اثبات ادراک او باشد ببصر مذموم ونا روا باشد ودلایل عقلیه نیز منتج عدم رؤیت
حق تعالی است بابصار عیاشی باسناد خود روایت کرده از فضل بن سهل ذاالریاستین
که او سوال کرد از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که اخبرنی عما اختلف الناس
من الرؤیه خبر ده مرا از رؤیت حق تعالی که مردمان دران اختلاف کرده اند فرمود
من وصف الله بخلاف ما وصف به نفسه فقد اعظم الفریة علی الله هرکه وصف کند خدا را بخلاف آنچه
او ذات خود را بآن وصف فرموده پس بتحقیق اسناد فریه عظیم بحق تعالی کرده چه او
سبحانه فرموده که لا یدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وگویند مراد بابصار اعین
نیست بلکه بصایر قلوبست یعنی درنمی یابد او را واستضعاف اشاعره استدلال
معتزله را باین آیت بر امتناع رؤیت بآنکه مراد باطلاق با ادراک مطلق رؤیت نیست ونفی
نفی عام در جمیع اوقات نه بجهت احتمال اختصاص آن ببعضی حالات وبعضی اشخاص
چه آیت در قوت لا کل بصر یدرکه است وبجهت آنکه نفی مستلزم امتناع رؤیت نیست
معارضست با دله عقلیه واخبار صحیحه متواتره از اهل البیت علیهم السلام واجماع ایشان
وبعد از ذکر این آیات داله بر وحدانیت وکمال قدرت وعلم خود بیان ازاحة علت وا
عذار میکند بقوله قد جاءکم بصایر یعنی بگوای محمد بکفار قریش که بدرستی که آمد
بشما نشانهای روشن یعنی دلایل وحجج ظاهره من ربکم از نزد پروردگار شما که وضوح
آن بر وجهیست که گوئیا آنرا میتوان دید وبصایر جمع بصیرتست وآن مر نفس را منزله بصر
ست مر بدن را وتسمیه دلالت بران بجهت آنست که تجلیه حق میکند وانرا باو مینماید فمن
ابصر پس هرکه ببیند حق را وتصدیق کند بآن بوسیله بصایر وتفکر دران فلنفسه پس
از برای نفس خود آنرا دیده چه منفعت ان مر او راست ومن عمی وهرکه نابینا
شود ونه بیند آن حجج ظاهره را بجهت عدم تدبر دران وبسبب آن گمراه شود فعلیها پس
ضرر آن ووبال آن بروست این دلالتست برانکه مکلفان مجبر نیند در افعال نه مجبر وما انا علیکم

بحفیظ

ونیستم من بر شما بِحَفِیظٍ نگهبان که محافظت اعمال شما کنم وبران شما را جزا دهم چه بر
من همین تبلیغ است وبس وحق تعالی است که حافظ اعمال شماست وشما را بران مجازات
خواهد داد نزد این آیت قبل از امر بقتالست وچون حضرت صلی الله علیه وآله بان
مامور شد حفیظ شد بر ایشان بر افعال واعمال قبیحه جزا داد که آن قتل واسیری ایشان
بود وَكَذَٰلِكَ ومثل این تصریف که در آیات گذشته کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم
آیتهای قرآنرا از خوف برجا واز وعید بوعد واز مفصل بمجمل واز محکم بمتشابه وغیر
آن وتصریف بمعنی اجرای معنی است دایر در معانی متعاقبه وان در اصل بمعنی نقل شیء است
از حالی بحالی وقوله وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ لام برای عاقبت است ودرس بمعنی قراءت
وتعلم وجواب این محذوفست وتقدیر اینست که ولیقولوا درست تصریفها یعنی میگردانیم
آیات قرآنی را بمعانی متعاقبه تا بگویند اهل مکه که تو خوانده آنرا وتعلیم گرفته از دیگری ومیتواند
بود که معطوف علیه محذوف باشد تقدیر اینکه لیتنبه السامعون ولیقولوا زعم کفار قریش
آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه واله از جبر ویسار که دو بنده بودند از سبی اهل روم
تعلیم میگرفت ومیگوید که خدای بمن وحی میکند حق تعالی میفرماید که ما تصریف ایات میکنیم
تا منتها باین غایت شود وعاقبت آن بآن انجامد که کفار قریش گویند که تو از بشری
تعلیم گرفته وَلِنُبَيِّنَهُ وبرای آنکه بیان کنیم ایات خدارا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی
که میدانند این کلام خدایست تخصیص تبیین باهل علم جهت آنست که بایشانند که بآن
منتفع میشوند نه غیر ایشان ومیشاید که معنی این باشد که تا بسبب تصریف آیات
حق از باطل ومومن صادق از کافر ومنافق ممتاز گردد ودر کشاف اورده که فرق بین
اللامین آنست که لام اول مجاز است وثانی حقیقت زیرا که تصریف آیات برای تبیین است نه
برای اینکه کفار میگویند که انرا درس وتعلیم گرفته ولیکن چون صدور این قول از ایشان بتصریف
آیات حاصل شد همچنانکه حصول تبیین بسبب ان بود از جهت حق تعالی اورا مشتبه
ساخت بثانی وسوق آن نمود در مساق این وفرمود لیقولوا همچنانکه گفت لنبینه
ومیتواند بود که لای نفی در لیقولوا مقدر باشد ای لئلا یقولوا یعنی تا نگویند کفار که تو
از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشری نیست وبنابرین لام در هر
دو موضع بر حقیقت خود باشد وضمیر در لنبینه راجع است بایات وتذکیر آن باعتبار]

که آیات در معنی قرآن باشد کانه قیل وکذلک نصرف القرآن و یا انکه راجع بقرآن باشد و اکر
چه مذکور نشده بجهت انکه معلومست و یا راجع باشد به تبیین که مصدر بینه است کقولهم
ضربته زیدا نقلست که در محلی که کفار عرب آنحضرت را بدین ابا دعوت میکردند آیت نازل شد
که اتبع ما یوحی الیک در پی آن رو که وحی کرده شد بتو من ربک از پروردکار
تو یعنی متدین شو بطریقه توحید لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست مکر او و این اعترا
ض که ایجاب اتباع مؤکد بآن شده و یا حال مؤکده است از ربک در تقدیر اینکه منفردا فی
الالوهیة واعرض و روی بکردان عن المشرکین از شرک آرندکان و با قوال و آراء
ایشان التفات مکن کسانی که این ایت را بآیة السیف منسوخ میدانند مانند ابن عباس اعراض
حمل میکنند بر هرچه شامل کف باشد از ایشان و غیر ایشان حمل آن میکنند بر عدم ملاطفه با
ایشان نه انکه مراد عدم دعوت ایشان باشد بتوحید پس بنا برین حکم ثابت باشد
ولو شاء الله و اکر خواستی توحید و عدم اشتراک ایشانرا بر وجه جبر و قهر
ما اشرکوا هرکز شرک نیاوردندی لیکن این منافی تکلیفست چه تکلیف مستلزم اختیار
ست نه اجبار ملخص معنی آنست که اکر اراده خدا بودی که ایشان بر سبیل قهر و الجاء و اضطرار
قایل بتوحید شوند و ایمان آرند هرکز مشرک نبودندی و باخدا انباز نکرفتندی اما بر
طریق اختیار توحید ایشان نخواست چه الجاء و اضطرار مناقض حکمت و غرض است
زیراکه غرض حق تعالی تکلیف است تا بندکان بسبب آن ثواب یابند و استحقاق ثواب
فرع تکلیف است و اجبار و اضطرار ناقض آنست و این آیت را دلالت نیست بر انکه
حق تعالی اراده ایمان نمیکند از کافر بر سبیل اختیار همچنانکه بعضی کفته که هو دلیل
علی انه تعالی لا یرید ایمان الکافر زیراکه او سبحانه در آیات دیکر جمله کافران و مشرکانرا
بایمان امر کرده است و صدور امر از آمر موقوف آنست که مامور به مراد او باشد
و نیز اکر حق تعالی مرید کفر و شرک بودی کافر و مشرک مطیع حق تعالی بودندی
زیراکه مطیع کسیست که فعلی کند که اکر خدای توحید ایشان خواستی بر سبیل الجای ایشان
شرک نیاوردندی و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکورست که لو شاء الله
ان یجعلهم کلهم مؤمنین معصومین حتی کان لا یعصیه احد لما کان یحتاج الی جنة و نار ولکنه امرهم
وامتحنهم واعطاهم ماله به علیهم الحجة من الآلة والاستطاعة لیحتکموا لیستحق الثواب والعقاب

ومما

وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَنگردانیده ایم ترا ای محمد بر ایشان حَفِيظًا نگاهبان وَمَا أَنْتَ
عَلَيْهِمْ و نیستی تو بر ایشان بِوَكِيلٍ کسی که تا مور ایشان قیام نمائی یعنی کار تو بتو باز
گذاشته نیست چه بر تو همین تبلیغ است نه اجبار نمودن ایشان بایمان یعنی بیان توضیح
معنی آنست که ما ترا نگهبان ایشان نگردانیده ایم تا بقهر و جبر ایشانرا از کفر منع کنی و یا
حافظی که بجهت محافظت تو ایشانرا از کفر باز دارند و اگر مرتکب غائی و نگذاری که در مفاسد
شروع کنند چه این هر دو بر تو مفوض نیست بلکه مائیم که حسیب افعال و رقیب احوال
و کفیل ارزاق و حاسب اعمال ایشانیم و بر تو غیر از ابلاغ و انذار چیزی نیست و جمع
میان حفیظ و وکیل جهت اختلاف معنی لفظین است چه حافظ شی کسیست که صاین و
حافظ اوست از انچه ضرر باو رساند و وکیل بر شی کسیست که جلب خیر کند بآن و آورده
اند که چون آیت انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش
گفتند که ای محمد زبان از دشنام بتان ما کوتاه کن و اگر نه ما خدای ترا که بصفات کمال
او را یاد میکنی هجو کنیم آیت آمد که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ و دشنام مدهید
آنانرا که می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای و بقبایح ایشانرا یاد مکنید فَيَسُبُّوا
اللَّهَ که ایشان در مقابل آن ناسزا گویند خدا برا عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ از روی جهل
و نادانی و از سدی نقلست که ابوطالب حمایت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میکرد
از ضرر اعدا و پیوسته شر اهل شرک از و دفع مینمود و چون بسیار پیر شد و قریب
بوفات رسید مشرکان با یکدیگر گفتند که بیائید تا نزد این مرد رویم و حجت بر گیریم و گوئیم
که این پسر برادرت را از طعن ما و سب الهه ما باز دار که ما تا غایت بجهت حرمت تو
چیزی نمیگفتیم زیرا که تو شیخ و سید مائی و اگر قضیه ترا هو (؟) واقع شود او را هلاک
کنیم پس باتفاق برخواستند و نزد ابوطالب آمدند ابو سفیان و ابو جهل و نضر بن حارث
و عمرو بن عاص این سخن را باو گفتند ابوطالب رسول را حاضر کرد و گفت این قوم بنو اعمام
تو اند ملاحظه حال ایشان کن آنحضرت گفت که مدعای ایشان چیست گفتند خواهش ما
آنست که زبان از ما و آلهه ما کوتاه کنی رسول فرمود که اگر چنین کنم مساعدت من کنید
بر کلمه که بسبب گفتن آن بر جمیع عرب و عجم مالک شوید و همه اهل عالم منقاد شما گردند
گفتند آن چیست گفت اینکه بگوئید لا اله الا الله گفتند ما هرگز این را نگوئیم ابوطالب گفت

با ایشان مواساة کن فرمود بجز ازین راضی نشوم ایشان گفتند ای محمد از ستم و دشنام
خدایان ما باز ایست و اگر نه ما نیز ترا دشنام دهیم خدای تعالی این ایت مذکوره
را نازل کردانید و درین دلیلست بر انکه طاعت هرگاه مؤدی بمعصیت راجحه شود ترک
آن واجبست چه مؤدی بشر است و نیز دالست که با کفار مدارا کن که در جواب ایشانی
و ایشان بسیار اند و تو یاری و مددکاری نداری و دارهم ما دمت فی دارهم
وارضهم ما کنت فی ارضهم و هرگاه انحضرت در وقت ضعف مامور بوده باشد بمدارا
کردن پس امام اولیتر بآن چه پایه او از پایه پیغمبر صلی الله علیه و اله فروترست
و رعیت نیز باین اولی باشند زیرا که مرتبه ایشان از مرتبه هردو کمترست و وجوب
دفع ضرر از مقتضای عقل و شرعست و در مجمع اورده که ایت دلالت میکند بر انکه جایز
نیست که از مکلف فعلی یا قولی صادر شود که مؤدی بمعصیت غیر او شود و از ابو عبدالله
ع پرسیدند از قول حضرت رسالت صلی الله علیه و اله ان الشرک اخفی من دبیب
النمل علی صفواة سوداء فی لیلة ظلماء فرمود که مؤمنان در زمان انحضرت آلهه مشرکانرا
دشنام میدادند و مشرکان نیز بجهت این سبّ معبود مؤمنان میکردند حق تعالی اهل ایمانرا
از سبّ الهه اهل شرک منع نمود تا کفار سبّ آله مومنان نکنند و مؤمنان بجهت
آن شرک نیارند یعنی کافر نشوند از جائی که ندانند چه باعث غیر بر گفتار کلمه کفر
کافرست و صادق علیه السلام را گفتند یا بن رسول الله ما مردم را در مسجدی بینیم
که بآواز بلند سبّ اعدای شما میکنند و نام ایشان میبرند فرمود ما لهم الله تعرض
بنا چیست خدا او را از رحمت خود دور کرداند تعرض میکند بما و بعد از ان فرمود که قال
الله و لا تسبّوا الذین یدعون من دون فیسبّوا الله عدوا بغیر علم و نیز از انحضرت
مرویست که در تفسیر این آیه فرمود که چون این ایت نازل شد رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که لا تسبّ علیا فانّ ذاته ممسوس بذات الله و لا تسبّوهم فانهم سیسبّون
علیکم و من سبّ ولی الله فقد سبّ الله کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در
نظر ایشان زینّا لکلّ امّة اراستیم برای هر گروه عملهم کردار ایشانرا از نیک و بد
در نظر ایشان بر وجه تخلیه که کلّ حزب بما لدیهم فرحون و میتواند بود که عمل مخصوص
باشد بشر و مراد بکلّ امت انواع کفره باشد زیرا که کلام در ایشانست و مشتبه به تزیین

بر

نسبت خدا باشد برای ایشان بر وجه تخلیه و تخذیل مراد آنست که ما ایشانرا عقل کامل دادیم
و علم بحسن محسنات و قبح مقبحات تا حسن را بدانند و از قبیح اجتناب کنند و چون
مقتضای عقل را کار نبستند و تابع هوای نفس شدند ندانستند که راه حق همینست
و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و چون ما ایشانرا با عمال قبیحه خودشان باز گذاشتیم
و بقهر و جبر ایشانرا ازان منع نکردیم فکان مزین اعمال آنها مائیم و گویند معنی آنست که ما هر
امتی را بایمان و طاعت فرمودیم و بران تحریص و ترغیب کردیم با امت سالفه نیز همچنین
کردیم و هر تمکین و لطف که شما را کردیم با ایشان نیز همان طریقه مرعی داشتیم پس مراد باعمال
ایمان و طاعت باشد یعنی ایمان و طاعت را در نظر ایشان اراسته گردانیدیم بدلایل واضحه
و حجج بینه و با وجود این بآن اقدام ننمودند و تابع اهوای باطله خود شدند و در مجمع
اورده که درین کلام چند وجه است یکی انکه مراد آنست که همچنانکه مزین ساختیم برای شما
اعمال شما را اراسته گردانیدیم برای هر امتی که پیش از شما بودند اعمال ایشانرا از حسن
دعا بحق تعالی و عبادت او بر وجه اخلاص و ترک سب اصنام و نهی ایشان که از ایشان فعلی
صادر شود که متضمن کفار باشد از قبول حق و این قول حسن و جبائیست و تسمیه انچه واجبست
بر ایشان که بآن عمل نمایند بعمل او از قبیل آنست که شخصی بر ولد یا غلام خود گوید که اعمل عملک
ای ما ینبغی لک ان تفعله دوم انکه مزین گردانیدیم برای هر امتی عمل ایشانرا که طباع ایشان
مایلان بود لیکن بعد از انکه حق را شناسای ایشان گردانیده بودیم تا اتیان نمایند بحق
و اجتناب کنند از باطل سیوم انکه مزین ساختیم عمل ایشانرا بذکر ثواب آن کقوله و لکن
الله حبب الیکم الایمان فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان که مراد بتحبیب
ایمانست بذکر ثواب آن و مدح فاعل آن و تکریر کفر بذکر عقاب آن و ذم فاعلان بر فعل
آن حاصل که حق تعالی تزیین عمل کفار کرده باشد در نظر ایشان زیرا که این مقتضی خواندن حق تعالی
است این را بر معاصی و افعال قبیحه و حق تعالی هیچکس بمعصیت نخوانده بلکه از ان نهی فرموده
فاعل آنرا ذم نموده و فرموده که و زین لهم الشیطان اعمالهم و خلافی نیست در آنکه مراد باین کفر
و معاصیست و درین دلالتست بر انکه از آیت مذکوره تزیین اعمال طاعتست ثم الی ربهم
پس بسوی جزا فرینده کار ایشانست مرجعهم بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد
ایشانرا در وقت محاسبه و مکافات بما کانوا یعملون بانکه بودند که عمل میکردند از خیر و شر

این آیت دالست بر فساد مجبره زیراکه دران فرموده که سب اصنام مراد او نیست بلکه کاره است
بجهت آنکه موجب زیادتی کفر کفار میشود پس اراده کفر ایشان نکرده باشد کلبی و محمد
بن کعب قرظی روایت کرده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتند
ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد و دوازده چشمه آب جاری شد
و عیسی مرده را بدم زنده کرد و صالح ناقه از سنگ بیرون آورده از این نوع آیتی بما نما تا بتو
ایمان آریم حضرت فرمود که اگر معجزه متحقق شود مرا تصدیق خواهید کرد جمله برین قول عهد
کردند و سوگندان غلاظ شداد موکد نمودند که اگر این معجزه نمائی ما در موافقت اهل
توحید موافقت کنیم در معالم مذکورست که حضرت بدعا اشتغال نمود مقارن این حال
جبرئیل نازل شد و پیغام آورد که حق تعالی میفرماید که من بدعای تو این کوه را زر گردانم
اما سنت و عادت من بران جاری شده که چون امم بر نبوت انبیای خود علامتی خواهند
و این آیت بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بدیشان
فرستیم اگر خواهیم این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه
کنند و یا آنکه از نسل ایشان قبول اسلام کنیم حضرت این قسم را اختیار کرد و آیت آمد که
وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین ایمان خود جهد
مصدرست در موقع حال ای مجتهدین ایمانهم و یا مفعول مطلق است و داعی ایشان باین قسم
و تاکید دران و تحکم بود بر رسول الله صلی الله علیه و آله بر طلب آیات مقترحه و استبعاد
آنچه مشاهده کرده بودند از ان حاصل که ایشان بغلاظ و شداد سوگند خوردند که لَئِنْ
جَاءَتْهُمْ آيَةٌ اگر آیت بدیشان علامتی و نشانه از آنچه طلب میکنند لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا هر
آینه ایمان آرند بران قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که إِنَّمَا الْآيَاتُ جز این نیست که این آیات
یعنی نشانهای نبوت که معجزاتست عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و او بر اظهار آنچه از و
خواهند قادرست و من بخودی خود بهیچ از ان قدرت ندارم بعد از ان بر سبیل انکار
خطاب میکند باهل ایمان که بجهت طمع در ایمان ایشان تمنای نزول آیت مقترحه داشتند
میفرماید که وَمَا يُشْعِرُكُمْ و چه چیز دانا گرداند شما را ای مومنان بآنچه از کافران صادر
میشود و گفته اند خطاب بمشرکانست یعنی شما که اهل شرکید چه دانید که عاقبت
کار شما چیست أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ بدرستی که آن آیات و معجزات مقترحه چون بیاید

بایشان ومشاهده کنند لا یؤمنون نگروند بآن تنبیه است برانکه حق تعالی ترک آیات نکرده مگر بجهت علم او بانکه چون آیات بیاید ایمان نیارند بدانکه مفعول ثانی یشعره محذوفست تقدیر انکه وما یشعرکم ما یکون منهم چنانکه باین مفسر شد وجملهٔ اسمیه مستأنفه مصدره بآن مکسوره متضمن اخبارست بانچه علم الهی تعلق گرفته بود از عدم ایمان ایشان وقوله وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ عطفست بر لا یؤمنون یعنی بدرستی که چون معترحه بایشان آید گردانیم دلهای انها کلام از تصدیق بآن بر وجه تخلیه وخذلان وَأَبْصَارَهُمْ و دیدهای ایشانرا نیز از دیدن راه حق بطریق تخلیه پس بیاورند در آخر کار كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا چنانکه ایمان نیاوردند بانچه نازل شد برایشان آیات أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق قمر وغیر آن بجهت عناد وجحود وَنَذَرُهُمْ وگذاریم ایشانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در عدوان وبیراهی خودشان يَعْمَهُونَ در حالتی که سرگشته روند وراه بحق نبرند یعنی ایشانرا باعمل خود بازگذاریم وبر سبیل قهر وجبر منع ایشان نکنیم از آن تا از ضلالت وطغیان سرگشته ومتحیر بمانند وگویند معنی آنست که ما میدانیم عقاید خبیثه وخباثهٔ اعین ایشانرا وبجهت این انزال آیات ومعجزات مقترحه نمیمائیم چه علم ما بعدم ایمان ایشان تعلق گرفته ومیدانیم که آنهارا از غایت عناد وانکار اختیار ایمان نکنند ودر مجمع آورده که در کیفیت تقلیب ایشان بر جهنم باشد بر لهب باریعنی شعلها وجمرهای آتش دوزخ بر بینند و قدمهای ایشان منقلب گردد کما قال وجوه یومئذ خاشعة یعنی فی الآخرة عاملة ناصبة یعنی فی الدنیا دوم آنکه تقلیب افئدهٔ وابصار ایشان بجهت حسرت وندامت ایشان باشد الجزء الثامن من اجزاء الثلثین حق سبحانه بعد از ذکر تخلیه وخذلان ارباب طغیان وکفران در فرط عناد وتوغل ایشان در انکار وعماهت که باعث تخلیه وسبب خذلان ایشانست میفرماید که وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا واگرچه انچه ما فرو فرستادیم إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ بسوی ایشان یعنی کافران فرشتگانرا چنانکه میگویند که لولا انزل علینا ملائکة وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ واگر سخن میگفتند با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فائتوا بآبائنا وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ واگرجمع میکردیم ومحشور میساختیم برای ایشان كُلَّ شَيْءٍ هر چیزیرا از امم سالفه قُبُلًا گروه گروه یا کفیلان یکدیگر در تقبل بشارة وانذار وشهادت بر وحدت ما و نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه

وآله وایشانرا معاینه میدیدند وگواهی ایشانرا بر وحدانیت ما میشنودند واگر همه آیات را
برای ایشان جمع میکردیم که مقابل و مواجه ایشان باشد **مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا** نمیبودند
که ایمان آرند **إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** مگر آنکه خدای خواهد بر وجه قهر وجبر ویا علم
ضروری با ایشان **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ** ولکن بیشتر کفار **يَجْهَلُونَ** نمیدانند که
اگر معجزات با ایشان نمایند ایشان بطوع و رغبت ایمان نیارند پس سوگند غلاظ ایشان
بر چیزیست که بآن شعور ندارند ولهذا اسناد جهل باکثر ایشان کرده یا آنکه مطلق جهل شامل
همه ایشانست ویا آنکه معنی آنست که اکثر مسلمانان جاهل اند از آنکه ایشان ایمان نیارند و
بجهت تمنای نزول آیت میکنند برای طمع در ایمان ایشان وبدانکه قبل جمع قبیل است بمعنی جماعت
ویا جمع قبیل است بمعنی کفیل ای کفلا بما بشروا به وانذروا چنانکه مفسرند ودر آیت
دلیلست بر آنکه اگر خدای داند که الجاء ایشان خواهند بفعل آرد ایمان آرند بر وی وا
جب خواهد بود که آنرا بکند چه ترک آن مؤدی بنقض غرض ونفی حکمت اوست
تعالی الله عن ذلک بخلاف قول کسائی که میگوید که در معلوم خدا لطفی باشد که
اگر با کافران بکند ایمان آرند ونیز آیت دلیلست بر آنکه اراده او محدث است زیرا
که استثناد لالت میکند بر آنچه اگر قدیم بودی استثنا جایز نبودی همچنانکه صحیح
نیست اینکه ما کانوا لیؤمنوا الا ان یعلم الله والا ان یقدر والله چه این هر دو صفت
ازلی اند بعد از آن حق تعالی بیان انبیای سابق میکند با اعدا بجهت تسلیه حضرت
خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله ومیگوید **وَكَذَٰلِكَ** وهمچنانکه ترا ای محمد دشمنان
هستند **جَعَلْنَا** گردانیدیم **لِكُلِّ نَبِيٍّ** برای هر پیغمبری **عَدُوًّا** دشمنی **شَيَاطِينَ**
الْإِنْسِ وَالْجِنِّ گردنکشان از جن وانس این بدل عدو است ویا آنکه مفعول
اول جعلنا ست وعدو امفعول دوم ولکل متعلق بر آن یا حال از و مراد از جعل
تخلیه وتمکین اعداست یعنی همچنانکه تخلیه اعدای انبیای سابق نمودیم وبر سبیل جبر و
قهر منع ایشان نمودیم همچنین تخلیه اعدای تو کردیم وتمکین ایشان وبطریق قهر وجبر
منع آنها ننمودیم چه اگر مکلف ممکن ومخلی نباشد هر آینه ملجاء ومضطر باشد واین
منافی تکلیفست ویا جعلنا بمعنی سمینا وحکمنا ست وحکم وتسمیه تابع محکوم ومسمی
میباشد ودر تغییر وی را اثری نیست بلکه تعلق او بآن علی ما هو به است ویا مراد

آن

آنست که حق تعالی چون بر رسول اعطای نعم عظیمه کرد و بجهت آن کفار بر ان حسد برده
اظهار دشمنی کردند فکان او سبحانه باعث عداوت ایشان شده چه سبب آن از و شده
چنانکه اگر شخصی بر شخصی انعام نعمتی کند که وی را بسبب آن حساد بیدا شود گوید که فلانرا
حاسد کردانیدیم یا انکه حق تعالی پیغمبرانرا امر کرده بود که با کافران دشمنی کنند چه امتثال
امر الهی کردند کفار نیز کمر عداوت در بستند و چون سبب عداوت ایشان کرده حاصل که حق
سبحانه بر سبیل تسلیه پیغمبر میفرماید که ای محمد مپندار که این عداوت و دشمنی کافران خا
صت بتو و با کسی دیگر نبوده بلکه هر پیغمبری را که فرستادیم ویرا دشمنان بوده اند از پر
یان و آدمیان و شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دورند از رحمت رحمن یُوحِي
بَعْضُهُمْ وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن إِلَىٰ بَعْضٍ ببعضی دیگر
که شیاطین الانس اند و وحی القای کلام خفی است و آن اعم از کلام حق و باطل است و اینجا
مراد باطلست یعنی وسوسه میکنند و خبر میدهند بعضی از جن بعضی از انس را یا بعضی از جن
جن را و برخی از انس انس را زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان بدروغ آراسته را که انرا
حقیقتی نیست غُرُورًا بجهت فریب دادن این مفعول له است و میتواند بود که مصدر
باشد در موضع حال و زخرف بمعنی اباطیل ممو به است ماخوذ از زخرفه اذا زینه از حسن
و قتاده و مجاهد مرویست که مراد بشیاطین الانس والجن مردهٔ کفارند از ثقلین و سدی
و عکرمه گفته اند که شیاطین الانس رؤسای کفارند که قاید ایشانند بجود و شیاطین الجن
انانکه از ولد ابلیس اند و کلبی در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده که ابلیس
جنود خودرا بدو فرقه کرده بعضی را با انس بعث کرده اند و فرقه بجن پس شیاطین انس
و جن اعدای رسل و مؤمنین اند و هر یک از ایشان بیکدیگر القا میکنند که اضللت صا
حبی کذا فاضل صاحبه بمثلها فهذا معنی قوله یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا
و نیز از ابو جعفر علیه السلام مرویست که ان الشیطان یلقی بعضهم بعضا فیلقی الیه ما یغوی
به الخلق حتی یتعلم بعضهم من بعض وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو
ایمان ایشانرا بر وجه جبر و الجا و اضطرار مَا فَعَلُوهُ نمیکردند دشمنی را با پیغمبران و یا
ایجاب زخارف نمیکردند و میتواند بود که ضمیر راجع باشد بزخرف یا غرور یعنی مرتکب
زخارف باطله یا فریب نمیشدند ولیکن حق تعالی نخواست جهت انکه منافی تکلیف و

مناقض حکمت چه تکلیف فرع تخلیه بندگانست در افعال خود و زمام اختیار بدست
ایشان دادند تا از روی طوع و رغبت خود بهر چه خواهند اقدام نمایند و بجهت این مستحق ثواب
یا عقاب کردند فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشانرا وَمَا يَفْتَرُونَ با آن دروغها که بر می با
فتند از تسویلات مضلّه و بقهر و جبر ایشانرا ازان منع مکن که حق تعالی سزا دهندهٔ ایشانست
امر بر سبیل تهدیدست کقوله اعملوا ما شئتم نه آنکه بر وجه وجوب یا ندب باشد و ازینجا
معلوم شد که وسوسهٔ شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلقست وقوله
لِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ عطفست بر غرورا که نصب آن بر علیّت باشد یعنی بعضی شیاطین
وحی میکنند ببعضی تا فریب دهند کفّار را و تا میل کنند بآن أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا
يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ دلهای کسانی که ایمان ندارند بآخرت ویا آنکه لتصغی متعلقست
بفعل محذوف ای ولتصغی جعلنا لکل نبیّ عدوا یعنی بجهت آنکه میل کنند بآن وسوسها مضلّه
دلهای آنکسانی که از روی عناد نمیگرویدند بآخرت وَلِيَرْضَوْهُ و برای آنکه بپسندند
آنرا برای خود وَلِيَقْتَرِفُوا و بجهت آنکه کسب کنند مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ آنچه ا
یشان کسب کنندهٔ آنند از گناهان کردانیدیم برای هر پیغمبری دشمنی را از شیاطین انس
وجن و بنا برین لام برای عاقبت و این را لام صیروره نیز گویند مانند لام فالتقطه
آل فرعون لیکون عدوا وحزنا یعنی تخلیه شیاطین برای عداوت انبیا و عدم منع و زجر ایشان
بر سبیل جبر و قهر ست منتهی شد بانکه کفّار باختیار خود قلوب خود را مایل وسوسهٔ شیطان
کردانیدند و آنرا پسندیدند و اقتراف معاصی کردند و نزد ابو علی جبائی لام لتصغی و مابعد آن
لام امرست و مراد بآن تهدیدست کقوله اعملوا ما شئتم و قوله واستفزز من استطعت و ا
ین غلطی فاحش است زیرا که اگر چنین بودی بایستی که ولتصغ واقع شدی بحذف لام الفعل
و نزد بلخی لام عاقبت است و مابعد آن لام امری که مراد بآن تهدید باشد و این جایز ست
و الّا آنست که خالی از تعسّفی نیست پس اصحّ آنست که قبل از دو قول مذکور شد مرویست
که کفّار را توقّع آن بود که رسول صلی الله علیه و آله با ایشان مدارا کند و حکمی که ایشان کنند
بآن رضا دهد حق تعالی رسول خود را امر کرد که از انکار و توبیخ بکفّار بگو که أَفَغَيْرَ اللَّهِ
أَبْتَغِي آیا غیر خدا را طلب کنم حَكَمًا در حالتی که حکم کننده باشد میان من و شما و حق را
از باطل جدا کرداند و احتمال دارد که غیر الله حال باشد و حکما مفعول و حکم ابلغ است

از

از حاکم و لهذا غیر عادل بآن موصوف نشود و قوله وَهُوَ الَّذِی أَنْزَلَ حالست از الله
یعنی چگونه طلب حکمی کنم که غیر خدا باشد و حال آنکه او ست که فرو فرستاده است اِلَیْکُمُ
الْکِتَابَ بسوی شما قرآن را مُفَصَّلاً در حالتی که بیان کرده شده است در وی حق و
باطل و ایمان و کفر بر وجهی که تخلیه و التباس در وی منتفی است و درین تنبیه است وَالَّذِینَ
آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ و آنکسانی که دادیم ایشانرا کتاب توریة و انجیل یَعْلَمُونَ أَنَّهُ
مُنَزَّلٌ میدانند بیقین که قرآن فرو فرستاده فرستاده شده است حقست و منزل از
نزد حق تعالی بحیثیتی که اهل کتاب عالمند بآن بجهت آنکه مصدق کتبی است که نزد ایشانست
مِنْ رَبِّکَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ بدرستی و راستی بجهت موافقت آن بکتاب ایشان
با آنکه میدانند که آنحضرت ممارست کتب ایشان نکرده و با علمای ایشان اختلاط نکرده
و چون ایشان علم بحقیقت آن دارند که اکثر ایشان میدانستند که قرآن حقست و کسی که
نمیدانست متمکن بود که بادنی تأملی بآن عالم شود و گویند مراد مؤمنان اهل کتابند و چون
حقیقت قرآن بر ارباب عقول مخفی نیست فَلَا تَکُونَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِینَ
از شک کنندگان در آنکه ایشان میدانند حقیقت آنرا و یا در آنکه منزلست از نزد خدا
بجهت جحود اکثر ایشان و کفر و عناد ایشان و از باب تهییج است کقوله و لاتکن من المشر
کین در زیادتی در شرح صدور یقین و طمانینه قلب و تسکین او کقوله تعالی فلا یکن فی
صدرک حرج منه و گویند مراد ازین خطاب امتند با هر احدی یعنی چون ادله بر حقیقت
قرآن ظاهر شد پس جایز نیست که احدی امترا کند و شک نماید در آن بعد از آن در صفت
کتاب میفرماید که وَتَمَّتْ و تمام شد کَلِمَتُ رَبِّکَ سخن آفریدگار تو یعنی
اخبار و احکام و مواعید قرآن بنهایت غایت رسیده بر وجهی که قابل زیادت نیست
و گویند مراد بکلمه دین خداست کقوله و کلمة الله هی العلیا و یا مراد از آن حجتست یعنی
حجت او در بیان توحید و نبوت بغایت انجامید صِدْقاً از روی راستی در اخبار
و مواعید وَعَدْلاً و از روی عدالت در اقضیه و احکام و محتملست که این هر دو
منصوب باشند بر حال یا مفعول له لَا مُبَدِّلَ هیچکس نیست که تبدیل دهنده باشد
لِکَلِمَاتِهِ مر اخبار و احکام او را اخبار و احکام او را چنانکه تبدیل دادند آیات
توریة را زیرا که حق تعالی حافظ قرآن کرده از تبدیل حیث قال و انا له لحافظون و با

هیچکس تبدیل آن نمیتواند نمود بچیزی که اصدق یا اعدل باشد از ان و بآن هیچ نبی و
کتابی نخواهد بود تا نسخ آن کنند و تبدیل احکام آن نماید و یا کلمات بمعنی مواعیدست
یعنی هیچکس تبدیل مواعید او نکند کقوله وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل وَهُوَ
السَّمِيعُ و اوست شنوای گفتار همه الْعَلِيمُ دانا باسرار همه پس همه را بر وفق
عمل جزا و سزا خواهد داد و بعد از بیان حقیت قرآن ذکر میکند که هر که تابع غیر قرآن
شود بضلالت متصف گردد و میفرماید که وَإِنْ تُطِعْ و اگر فرمان بری أَكْثَرَ مَنْ
فِي الْأَرْضِ بیشتر کسانی که در روی زمین اند یعنی کفار را جهله یا اتباع وگویند مراد
ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
گمراه گردانند ترا از راهی که بخدا میرسد چه ضال در غالب امرا امر نمیکند مگر آنچه
دران ضلال باشد إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند این دو گروه إِلَّا الظَّنَّ مگر
گمان خود را و ظن ایشان چنان بود که ابای ایشان برحق بوده اند و یا ظن بمعنی آراء
فاسده و جهالت ایشانست چه ظن را اطلاق میکنند بر هر چه مقابل علم باشد یعنی ایشان
پیروی نمیکنند مگر جهالت و آراء باطله خود را وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و نیستند ایشان
که دروغ میگویند بر خدای در انچه نسبت با و میدهند چون اتخاذ ولد و عبادت
اوثان بامید وسیله تقرب باو و تحلیل میته و تحریم بحایر و حقیقت خرص تقدیرست
از سر ظن و تخمین یعنی تقدیر اینها آنست که ایشان برحقند و حال انکه متوغلند در بطلان
و ضلالت إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستی که آفریدگار تو داناترست مَنْ يَضِلُّ
عَنْ سَبِيلِهِ بانکس که گم میشود از راه وی وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناترست
البته بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان یعنی او اعلم است باین هر دو از غیر و من موصوله است
یا موصوفه و در محل نصب بفعلی که اعلم دالست بران نه باعلم زیرا که افعل تفضیل منصوب نمیکند
اسم ظاهر را در مثل اینموضع یا استفهامیه است مرفوع بابتدا و خبر آن یضل و جمله معلقست
بفعل بجهت استفهام یا مجرور باضافه اعلم بآن ای اعلم المضلین ماخوذ ان یضل الله
یا از اضللته اذا وجدته ضالا و تفضیل در علم بکثرت آنست و احاطه او بوجوهی که ممکن
باشد تعلق علم بآن و بلزوم آن و بانکه بالذات نه بالغیر در آیت دلیلست بر انکه ضلال و
اضلال از فعل عبدست بخلاف اهل جبر و بر انکه جایز نیست تقلید و اتباع ظن در دین و اعتذار

بگزرد

بکثرت مرویست که کافران مردار میخوردند چون مسلمانان بر ایشان عیب کردند گفتند این عیب بر
شما اولی است که آنچه خود میکشید میخورید و آنچه خدا میکشد نمیخورید در حق تحتها آیت مذکوره
نازل ساخت و بعد از آن فرمود که فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ از آن
چیزی که یاد کرده شده است نام خدا عَلَيْهِ بر وی در زمان ذبح اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید
بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ بآیتهای او و سخنان او در حلال و حرام گروندگان چه ایمان مقتضی
استباحت ما احل الله است و اجتناب از ما حرمه الله بدانکه امر برای اباحت مانند
واذا حللتم فاصطادوا و فا مسبب است بر انکار اتباع مضلین که تحریم حلال و حرام کنند معنی مراد تحلیل
آنست که بخورید هر چه نام خدا برده باشند بر ذبح آن نه آنچه ذکر غیر خدا کرده باشند بر ذبح
آن یا مرده باشد بحتف انف خود و درین دلالت بر وجوب تسمیه بر ذبیحه و بر آنکه جایز
نیست اکل ذبایح کفار که ذکر اسم خدا میکنند بر ذبح و کسانی که ذکر اسم او میکنند بر ذبح
از اصناف کفار معتقد آن نیستند و نیز معتقد ایشان آنست که الخدائی که تسمیه او میکنند بر
ذبح واضع شرع موسی و عیسی است نه واضع شرع اسلام حقیقت ذکر او نکرده
باشند و مراد باسم خدا اسمیست که مختص باشد باو سبحانه چون الله یا ران و تفصیل
این و بیان سایر تذکیه در کتب فقهیه مسطورست وَمَا لَكُمْ و چه غرضست شما را اَلَّا تَأْكُلُوا
انکه نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ از آنچه یاد کرده باشند اسم خدا بر و در وقت
ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و حال آنکه بتحقیق تفصیل و تبیین کرده برای شما مَا حَرَّمَ
عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده شده بر شما و تفصیل آن درین آیتست که حرمت علیکم المیتة الی آ
خر الآیه و اگر گویند سورة المائده بعد از انعام نازل شده بمدت مدید صحیح نباشد
که آیت حرمت علیکم الی منصل این آیت حرمت باشد گوییم مبین آن قول نبویست و بعد
از بیان آنحضرت آیه مذکوره نازل شده و یا مفصل این آیت قل لا اجد فیما اوحی الی
محرما باشد و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر فصل میخوانند بصیغه مجهول و غیر حفص و ابن کثیر
و ابو عمرو و حمزه و کسائی حرمت بصیغه معلوم میخوانند یعنی مبین گشته بر شما آنچه خدای
حرام کردانیده است بر شما اِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر آنچه مضطر و بیچاره شده باشید
و محتاج گشته اِلَيْهِ بسوی آن یعنی باکل از محرمات چه این نیز حلالست شما را عند الضروره
بقدر سد رمق وَاِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری از مردمان لَيُضِلُّونَ هر آینه گمراه

میکنند مردمانرا در تحلیل حرام و تحریم حلال و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر
بفتح ضاد میخوانند یعنی گمراه کردانیده میشوند بوسوسهٔ شیطان و برگردانیده میشوند
از طریق حق و صراط مستقیم باهوائهم بارزوهای باطل خود بغیر علم بی دانشی
یعنی بی دلیلی و حجتی بران ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم اوست دانا
بالمعتدین بدانها که از حدود درگذشتند و از حق بباطل تجاوز کردند و از حلال
بحرام میل نمودند پس انها را بروفق آن سزا خواهد داد در کنز العرفان اورده که درین
مقام چند فایده است یکی انکه ایه دلیل است بر اباحت انچه نام خدا برده باشند بر
ذبح آن همچنانکه آیت ولا تاکلوا مما یذکروا الله علیه که بعد ازین می آید دالست بر
وبر تحریم انچه نام خدا بر ذبح آن نبرده باشند و نص است بر تحریم متروک التسمیه عمدا
یا نسیانا و این مذهب داود و احمد است و نزد مالک و شافعی حلالست لقوله صلی الله
علیه و اله ذبیحة المسلم حلال وان لم یذکروا الله علیه و اصحاب ما و ابو حنیفه قایلند بتحریم
التسمیه عمدا لا نسیانا لقوله صلی الله علیه و آله عفی عن امتی الخطاء والنسیان و حدیث
مذکور بر تقدیر صحت ان محمولست بر نسیان و اما ایه کریمه نزد ابو حنیفه ماولست
بمیته و یا محمولست بر انکه تسمیه آن بغیر اسم خدا باشد لقوله تعالی و انه لفسق و اولی
حمل آیت است بر اضمار عمد یا تخصیص بان بجهت انکه در اصول مقرر شده که اضمار کرا
ضمار و تخصیص بهتر از نقلست دوم واجبست در تسمیه ذکر حق تعالی با قصد تعظیم
مثل بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله یا لا اله الا الله و اگر اقتصار نماید بر لفظ الله
مجزی نیست بر قول اقرب و واجبست که تسمیه بعربی باشد بر اختیار و از ذابح صادر
شده باشد و اگر غیر ذابح تسمیه گوید صحیح نباشد سیوم مراد باضطرار که مستثنی است
در آیه کریمه انجبریست که با آن خوف تلف باشد یا مرض یا ضعف از متابعت رفقت
یا ضرورة مرافقه یا از رکوب یا ضرورت و شرط نیست اشراف بر موت بلکه اکل منه
مباح است هرگاه که از خوف فوت باشد و وقتی که اکل آن مباح باشد واجبست آن
مباح باشد واجبست آن اکل بجهت وجوب حفظ نفس لیکن در تناول آن اقتصار
باید کرد بر قدری که ضرر بان زایل گردد و بدو نا زیاده بران بجهت عمل بعلت چهارم
انکه الا ما اضطررتم که بر طریق عام واقع شده مخصوص است بناعل و مستباح اما

ذذ

اول مشروطست بانکه باغی وعادی نباشد لقوله تعالی فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا
اثم علیه وباغی کسیست که خروج کند بر امام یا بغی کند در میته یعنی راغب باشد در اکل
میته وعادی قاطع طریقت یا کسی که از شبع تجاوز کند وطبرسی نقل کرده که مراد از
باغی لذتست وعادی زیاده از سد جوع یا عادی بمعصیت ویا باغی در افراد و
عادی در تقصیر وبنا بر تعبیر ان بمعصیت اکل آن مباح نیست مر عاصی بسفر را مانند
طالب صید بلهو یا تابع جایر وآبق واگر مکروه شود بر اکل همچو خایف تلف خواهد
بود واما ثانی هر چیزیست که مؤدی بقتل معصوم الدم باشد چولایط وزانی محصن
وحربی ومرتد از فطره اما تداوی بخمر حرامست باجماع خواه بسیط وخواه مرکب
واما در دفع تلف بعضی منع آن کرده اند وحق عدم منع آنست بجهت دفع تلف وهمچنین
است باقی مسکرات اگر دیگر یافت نشود تا خیر خمر کند واین با عدم قیام غیر هم رست
در مقام آن اما با قیام جایز نیست مطلقا بعد از ان مکلفانرا خطاب میکند که وَذَرُوا
ودست بدارید ظَاهِرَ الإِثْمِ آشکارای گناه وَبَاطِنَهُ وپنهانی از یعنی ترک کنید
گناهان آشکارا وپنهان را مراد آنست که ترک جمیع گناهان کنید زیرا که گناه منحصرست در آشکارا
وپنهان وگفته اند که نکاح محارم میکنند وبزنان مایل میشوید بر وجه حرام ویا زنا میکنید
بعلانیه واتخاذ اخدان میکنید وگویند گناه ظاهر انست که بجوارح کنند وباطن انکه بدل
اندیشند ویا ظاهر اثم نظر است در زوجهٔ اب وباطن اسم زنا با او ومرویست که زعم
مشرکان آن بود که چون زنا پنهان کنند زشت نباشد واگر آشکارا بود قبیح باشد حق تعالی
باین آیت رد قول ایشان کرد واصح قول اولست که شامل جمیع معاصی ومآثم است در
حقایق سلمی مذکورست که ظاهر اثم بنعمتهای دنیاست وباطن اثم میل بنعم عقبی چه
هر دو سبب مشغول بود از حضرت مولی ظاهر حظوظ نفس است وباطن حظوظ
قلب یا گناه ظاهر میلست بشتهات نفس بجوارح وگناه باطن محبت آرزوهای نفس
بجوارح وگناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بر ان
اطلاع افتد وباطن انکه میان بنده وخدای بود وحقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال وافعال
سیئه است که بجوارح واعضا ارتکاب آن دست میدهد وگناه باطن عقاید فاسده
است وعزایم باطله ودر بحر الحقایق مذکورست که همچنانکه انسانرا ظاهریست یعنی بدن

جسمانی و باطنی است یعنی دل و روحانی گناه را نیز ظاهریست و آن قول و فعلی باشد
موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که آن صفات حیوانیت و اوصاف سبعی و شیطانی پس
حق تعالی میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستماع اعمال شرع و بدست بدارید اخلاق
ذمیمهٔ نفسانی را بتخلق باخلاق ملکی و ربانی قشیری گفته که حق تعالی نعمت ظاهر و باطن
بتو ارزانی داشت که واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة اینجا میگوید که ظاهر الاثم و
باطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن خلاصی قلوبست از عقوبت حرمان ظاهر و باطن خود را
پاک کن از لوث گناه تا از آن صورت و معنی پاکیزه شود ان الذین یکسبون الاثم
بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا سیجزون زود باشد که جزا داده شوند
بما کانوا یقترفون بآنچه هستند که کسب میکنند قبل ازین اشارتی باین رفت که
مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتندی ای محمد گوسفندی که میمیرد کشندهٔ
او کیست فرمود که آفرینندهٔ او گفتند وا عجبا چیزی که یاران تو میکشند و سگ و چرخ
هلاک میکنند حلال و پاکست و هرچه خدا میکشد حرام و ناپاک ازین سخن وسوسه در خاطر
ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد که و لا تأکلوا و مخورید مما لم یذکر اسم الله
علیه از آنچه یاد کرده نشده باشد نام خدای بر ذبح آن و انه و بدرستی که مقبوض
الروح بغیر تسمیه لفسق بیرون رفتنی است از فرمان الهی و میتواند بود که ضمیر راجع
باکل الخبز نیست و ان الشیاطین و بدرستی که دیوان متمرد لیوحون وسوسه
میکنند الی اولیائهم بدوستان خود یعنی کافران یار و سای کفار که شیاطین الا
نس اند با ابنای جنس و دوستان خود را امر میکنند لیجادلوکم تا با شما خصومت کنند
که هرچه خود میکشید میخورید و آنچه خدای کشته است میگذارید و عکرمه روایت میکند روایت
که گروهی از مجوس فارس بمشرکان قریش که اولیای ایشان بودند در جاهلیت کتابتی فرستادند
مضمون آنکه زعم محمد و اصحاب او آنست که ایشان تابع امر خدااند و مع ذلک اعتقاد ایشان
آنست که آنچه خود ذبح کنند حلالست و آنچه خدا نا کشته باشد حرامست حق تعالی فرمود که
شیاطین انس که مجوس اند القای این معنی میکنند بدوستان خود که کفار قریش اند مجادله
کنند با شما درین باب و ان اطعتموهم و اگر شما ای مؤمنان فرمان برید ایشان را
در استحلال آنچه حرامست انکم لمشرکون بدرستی که شما شرک آرندگان باشید

هرکه ترک فرمان خدا کند در دین و معتقد اهل شرک شود در استحلال ما احل الله لا
محاله مثل او خواهد بود و این مسایل اجماعیه است واگر بدون استحلال باشد فا
سقست و وجه حسن حذف فا در انکم وقوع شرطست بلفظ ماضی بعد از آن از برای
اهل حق واصحاب باطل بیان میکند که اَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا یا آنکسی که بود که مرده
بکفر یا جهل یا ضلالت فَأَحْيَيْنَاهُ پس کردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت بوسیلهٔ
اقدار و تمکین و ازاحهٔ علّه و نصب ادلّه والطاف و اسباب توفیق وَجَعَلْنَا لَهُ
نُورًا و کردانیدیم یعنی دادیم مر ورا نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و
باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان رود کقوله یسعی
نورهم بین ایدیهم و بایمانهم همزه برای انکار رسد یعنی نباشد اینکس كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ
مانند کسی که صفت او انست که در تاریکیها کفر و جهالت و ضلالت مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا
در حالتی که نیست بیرون آینده از آن از غایت فرط عناد این حالت از ضمیر مستکن
در ظرف نه از هاء مثله بجهت وقوع فصل بینهما كَذَلِكَ همچنانکه آراسته شده است
ایمان در دل مؤمن زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده شده است برای کافران
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه میکنند از عبادت اصنام اما مزین کفر در قلوب کفار
شیطانست که سوّل لهم الشیطان اعمالهم و مزین ایمان در قلوب اهل ایمان رحمن که حبب
الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم در کشف الاسرار آورده که حیوة معرفت حیوة دیگرست
و حیوة بشریه دیگر عالمیان بحیوة بشریه زنده اند و دوستان بحیوة معرفت در روزی
رسند که حیوة بشریه سر آید که کل نفس ذائقة الموت و هرکز حیوة معرفت بسر نیاید
که فلنحیینه حیوة طیبة و انما المؤمن حی فی الدارین ظهور تمام داد یکی از
عرفا این آیت برخواند که اومن کان میتا فاحییناه کفت نشان این حیوة سه چیزست
اول از خلق عزلت دوم خلق خلوت سیوم دوام ذکر بزبان و دل در همه حالت و بدانکه
تسمیهٔ کافر بمیت جهت آنست که کافر بحیوة خود منتفع نمیشود و غیر او نیز بحیوهٔ او انتفاع
نمیکیرد پس حال او اسوء و اقبح از حال میت باشد زیرا که میت بسبب موت معاقب نمیشود
و غیر او بسبب موت او متضرر نمیکردد و تسمیهٔ قرآن و ایمان در علم بنور جهت
آنست که مردمان بوسیلهٔ آن بینا میکردند و مهتدی میشوند و تسمیه کفر بظلمت

جهت آنست که کافر مهتدی نمیشود و امری که موجب رشد او باشد در کور نمی بیند
ولهذا او را نیز بعمی تسمیه فرموده فی قوله افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن
هو اعمی وقوله وما یستوی الاعمی والبصیر و در اثار آمده که این ایت در شان حمزه عبد
المطلب و در بارهٔ ابو جهل بر جهل نازل شده در وقتی که نسبت بحضرت صلی الله علیه و آله
بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست
وحمزه دران روز در شکار بود چون باز آمد شکایت بیحرمتی ابو جهل با او حکایت
کردند حمزه خشمناک بر سر آن بی باک رفت و کمان بر سر آن ناپاک زد و کلمهٔ شهادت بر
زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه است و کرفتار ظلمات کفر و آثام ابو جهل لعین است
واز امام محمد باقر علیه السلام مرویست که آیت در حق عمار یاسر بود در وقتی که بشرف
اسلام مشرف شد و در باره ابو جهل که بر جهل خود راسخ گشت و قبول ایمان نکرده
و نزد حسن آنست که ایت عام است نسبت بجمیع مؤمن و کافر و این اولی است
بجهت انکه فایدهٔ آن اعمست از انکه بر آمت منقولست که موت بهوای نفس است
وحیوة بمحبت حق و یا موت بنکرست وحیوة بمعرفت است بعد ازان بر وجه تسلیه
حضرت بر ایذای اهل کفر و نکره و بر طریق تهدید و وعید اهل طغیان و ظلالت میفرماید
که وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه در مکه اکابر کنه کار هستند جَعَلْنَا افریدیم فِي
كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دیهی أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرکان کنه کار آن موضع بر
وجه تخلیه و تخذیل یا همچنانکه مؤمنانرا افریده ایم کافرانرا نیز ایجاد کرده ایم
و آنچه در حق آنها بجا آورده ایم با اینان نیز مرعی داشتیم از اسباب و آلات و ادوات
و علم و قدرت و حیوة و کمال عقل و تمکین و نصب ادله آلا انست که آنها بحسن اختیار
خود ایمان اوردند و اینها باختیار خود بر کفر ماندند یعنی همچنانکه نور ایمان اکه آن حجج
بینه و دلایل ساطعه است با هل ایمان نمودیم بکفار نیز نمودیم لیکن اینها مهتدی شدند
بحسن اختیار خود و آنها در ضلالت ماندند بسوء اختیار خود و در انوار گفته که جعلنا
بمعنی صیرناست و هر دو مفعول آن اکابر مجرمیهاست بر تقدیر مفعول ثانی یا هر دو
مفعول آن فی کل قریة اکابر است و مجرمیها بدل آن و میتواند بود که مجرمیها مضاف الیه
اکابر باشد اکر جعل بمعنی تمکین باشد و افعل تفضیل هر کاه که مضاف باشد مطابق بود

بجز

جایز است ولهذا در قراءت شاذه اکابر مجرمیها واقع شده تخصیص اکابر جهت آنست
که ایشان اقوی اند بر استتباع مردمان و الیق باقتدا در جمیع زیرا که هرگاه اکابر در قضیه
اقتدا پروردگار باشند پس اصاغر باین احدر باشند ولام در قوله لیمکروا فیها
لام در عاقبت است که از لام سیرورده گویند مانند لیکون لهم عدوا وحزنا و مثل قوله
لدو للموت وابنوا للخراب یعنی همچنانکه در مکه کفار و عصاة آفریدیم ولجداز عدم انقیاد
تخلیه ایشان نمودیم تا کار ایشان منتهی شد بمکر و اضلال همچنین در هر قریه اکابر کنه کاران را
تمکین دادیم و تخلیه ایشان نمودیم بعد از ارائت طریق حق بایشان و ایشان باختیار خود تبعیت
ان نکردند تا عاقبت کار ایشان بجای رسید که مکر میکردند در انموضع و مردمان از ایمان
باز میداشتند چنانچه روسای قریش مکه بر موسم بر سر چهار راه کسان را باز میداشتند از
ایمان و هر که می آمد و از حال پیغمبر سوال میکردند میگفتند که او ساحر است و شاعر و کاهن و امثال
آن وَمَا يَمْكُرُونَ و مکر نمیکنند ای کافران إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ مگر بنفسهای خود چه بازمرد
مکر ایشان بایشان راجعست وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند ایشان که نتیجه مکر و عقوبت
آن بصاحب مکر میرسد نه بغیر ولا تحيق المكر السيئ الا باهله و ممتوانند که لام لیمکروا
لام غرض و علت باشد زیرا که مکر قبیحست و اراده قبیح قبیحست و آن بر خدا
روا نیست و نیز اگر لام علت و غرض بودی منافی این آیت بودی که و ما خلقت الجن و
الانس الا لیعبدون اورده اند که ابوجهل در مناجات او گفتند که ما با بنی عبد مناف در
هر شرفی که دارند شریکیم اکنون میگویند که در میان ما پیغمبریست که برو وحی فرود آید بخدا
که ما تابع نشویم مگر که وحی بما نازل شود چنانکه باو نازل میشود آیت آمد که وَإِذَا جَاءَتْهُمْ
آيَةٌ و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ گفتند کفار قریش
که هرگز ایمان نیاوریم حَتَّى نُؤْتَى تا وقتی که داده شویم مِثْلَ مَا أُوتِيَ مانند آنچه
داده شده اند رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران خدای یعنی وحی در کتاب بما فرود آید ثعلبی
گفته که مراد از رسل الله پیغمبر است صلی الله علیه و آله چنانکه در آیت يا ايها الرسل مخا
طب همه اوست و این بر سبیل تعظیمست و در شرح تعرف اورده که تا حق سبحانه شمایل
همه انبیا با وی جمع نکرد او را به يا ايها الرسل خطاب نفرمود بدینمعنی معراج هر چه خوبان
همه دارند تو تنها داری در تبیان اورده که ولید مغیره باحضرت رسالت صلی الله علیه

و آله گفت اگر نبوت حق است من از و سزاوار ترم جهت آنکه پیش از تو بر ذکر تر م و بمال
و عدد از تو بیشتر حق تعالی این آیت فرستاد و بعد از آن بر سبیل استیناف رد
قول او کرد بآنکه نبوت بنسب و کبر سن و کثرت مال نیست بلکه بفضایل نفسانیست
و فرمود اَللّٰهُ اَعْلَمُ خدای داناتر است حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهٗ بموضعی که
مینهد پیغامهای خویش را در آن یعنی بر میگیرد برسالت برسالت خود و مخصوص میسا
زد بآن هر کرا که میداند که صلاحیت آن دارد که محل رسالت و شایستهٔ نبوت و حفص و
ابن کثیر رسالته خوانده که اسم جنس است شامل واحد و جمع بعد از آن تهدید کافران
میکند بقوله سَیُصِیْبُ الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا زود باشد که برسد آنکسانی را که مجرم
باشند بگو صَغَارٌ خواری و رسوائی بعد از کبر ایشان عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک
خدای وَ عَذَابٌ شَدِیْدٌ و عذابی سخت بِمَا کَانُوْا یَمْکُرُوْنَ بسبب مکر کردن
ایشان بر مؤمنان و بد سگالیدن در حق ایشان و یا جهت جزا دادن بر مکر ایشان و
ایثار عذاب و عقاب بجهت آنست که تا نقص باشد بعجز و توهم نفع شود و هوان و مذ
لت بآن مقرون ساخت تا از امتحان ممتاز کردند و بعد از آن که بما کانوا یمکرون
تا مخبر باشد از استحقاق و از توهم ظلم بری باشد و مراد بعذاب شدید عذاب
دارین است از قتل و اسر و سبی از عذاب دوزخ و چون حق تعالی ذکر مؤمنان و
کافران کرد در عقب آن بیان فعلی میکند که در بارهٔ آنها بجا آورده میفرماید که فَمَنْ
یُرِدِ اللّٰهُ پس هر که خواهد خدا اَنْ یَّهْدِیَهٗ آنکه راه نماید او را و بطریق حق
شناسا گرداند یَشْرَحْ صَدْرَهٗ بگشاید دل او را لِلْاِسْلَامِ برای قبول اسلام بوسیلهٔ
الطاف از اقدار و تمکین و ازاحهٔ علت و نصب ادله مراد بشرح صدر گردانیدن آ
نست بر وجهی که قابل حق گردد و مستعد اینکه حق تعالی در و حلول کند و مصفا از هر چه
مانع و دافع حق باشد و بجهت این قبول الطاف کرده بشرف اسلام مشرف شود و الیه
اشار علیه السلام حین سأل عنه فقال نور یقذفه الله فی قلب المؤمن فینشرح
له و ینفسح گفتند یا رسول الله این نور را علامتی و امارتی باشد که بآن شناخته گردد فرمود
نعم الانابة الی دار الخلود و التجافی عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزوله
وَ مَنْ یُّرِدْ و هر که را خواهد اَنْ یُّضِلَّهٗ آنکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان بگرداند

یعنی

یعنی تخلیهٔ او کند و تخذیل او نماید بعد از انکه امارات حق با و نموده باشند و او از روی عناد و جحود قبول آن نکرده یَجْعَلْ صَدْرَهُ گرداند سینهٔ او را ضَیِّقًا تنگ حَرَجًا سخت بمثابهٔ که اصلا سخن حق قبول نکند و از ان اتباع نماید کَاَنَّمَا یَصَّعَّدُ گویا بالا میرود فِی السَّمَاءِ در اسمان یعنی میگریزد از قبول حق و میخواهد که باسمان رود تا قبول آن نکند و این غایت تباعدست در گریختن و یا تشبیه حال کافر معاند کرده در ضیق صدر از قبول ایمان بحال کسی که قصد صعود داشته باشد بر اسمان و وجه شبه مزاوله است بچیزی که اصلا قدرت بران نباشد یعنی همچنانکه صعود از تحت قدرت خارج است و فوق استطاعتست قبول کردن ایمان او نیز در نهایت بعدست و غیر ممکن پس باین تنبیه فرموده بانکه ایمان ممتنع ازو همچنانکه ممتنع است صعود بر اسمان کَذٰلِکَ همچنانکه تنگ میگرداند دل کافران بروجه تخذیل و تخلیه یَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ مسلط میسازد خدای عذاب یا لعنت را عَلَی الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بر انانکه نمیگروند و توحید را تصدیق نمیکنند و وضع ظاهر در موضع مضمر بجهت تعلیلست و بدانکه ظاهر آیت چنان مینماید که مجبره را تمسک تمام باشد بآن اما چون که این مؤدی باسناد قبیح است بحق تعالی و متضمن نقیض غرض او که ایمانست پس آنرا تاویل کرد که منافی مراد الله باشد و مستلزم اسناد قبیح نباشد باو سبحانه و در مجمع البیان آورده که تاویل آن بیکی از چند وجه است اول آنکه هرکه را حق تعالی خواهد راه نماید بثواب و طریق جنت شرح صدر او کند باسلام باینوجه که تثبیت عزم او کند و تقویهٔ دواعی او کند بتمسک بایمان و زایل گرداند از دل او وسواس شیطان را و آنچه عارض قلوب میشود از خواطر فاسده و این بوسیلهٔ اعطای لطفست که عباد بتوفیق ازاحهٔ علت و نصب ادله و نظیر اینست قوله والذین اهتدوا زادهم هدی و یزید الله الذین اهتدوا هدی و هرکرا خواهد که در ضلالت بگذارد و راه بهشت باو ننماید و کرامت باو نکند سینهٔ او را در کفر سخت و تنگ گرداند بجهت عقوبت بر ترک ایمان او با وجود وضوح امارات داله بر حقیقت آن نه انکه مراد این باشد که حق تعالی مانع او باشد از ایمان بمنع الطاف و سالب قدرت ازو و دلیل برانکه شرح صدر گاه هست که بمعنی ثواب میباشد قول حق تعالی است که الم نشرح لک صدرک الآیات و معلومست که وضع وزر و رفع ذکر ثوابست بر تحمل اعباء رسالت و کلفت و دلیل برانکه هدایت نیز بمعنی ثواب میباشد قول او سبحانه است که والذین قتلوا فی سبیل الله

فلن یضل اعمالهم سیهدیهم و یصلح بالهم و معلومست که هدایت بعد از قتل نیست مگر
بنیل ثواب چه بعد از موت تکلیف نیست دوم انکه معنی آنست که هر کرا خواهد که ثابت گرداند
او را بر هدایت شرح صدور او کند بر وجهی که مذکور شد بجهت جزا بر ایمان و اهتداء
او و دلیل بر انکه هدایت بمعنی استدامت ایمان آمده قول حق تعالی است که اهدنا الصراط
المستقیم و هر که را خواهد که تخذیل و تخلیهٔ او کند و او را با خودش باز گذارد و بجهت انکه
اختیار کفر کرده باشد و ترک ایمان نموده سینهٔ او را تنگ سازد باینکه منع کند از و الطاف
خود را که موجب شرح صدر باشد زیراکه دانسته باشد که او اصلا قبول ایمان نخواهد کرد
سیوم انکه هر که را خواهد که هدایتی دهد که مؤمن را بآن وعده داده شرح صدر او کند
بجهت انکه هدایت در و زیاده کردد و موجب زیادتی بصیرت او شود و بکمال ایمان رسد
و هر که را خواهد که ازین زیاده منع کند سینهٔ او را تنگ کرداند بجهت فقد این زیاده و فایدهٔ
این کلام ترغیب است در ایمان و زجر از کفر و این تاویل قریبست بآنچه مذکور شد
و از ابن عباس مرویست که تسمیهٔ قلب کافر بحرج آنست که خیر بقلب او نمیرسد و بر
وایت دیگر نور حکمت برو نمی تابد و نمیتواند بود که مراد باضلال خواندن بندگان باشد
بضلال و امر بآن و اجبار بر ان زیراکه اجماع امامیه بر انست که حق تعالی امر نمیکند بضلال
و بندگان را بآن نمیخواند پس چگونه ایشانرا بآن اجبار کند و حال انکه ذم فرعون و سامری
فرموده بر اضلال ایشان از دین هدی بقوله و اضل فرعون قومه و ما هدی و اضلهم السامری
و خلافی نیست در انکه اضلال ایشان امرست بضلالت و اجبار ایشان بر ان و دعوت ایشان
بندگانرا بآن و هر گاه حق تعالی ذم ایشان کرده باشد بر ان مطلقا پس چگونه متمتع شود
بآنچه بر ان ذم کرده عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که او از خثیمه نقل
کرده که از ابو جعفر علیه السلام شنیدم که میگفت ان القلوب تتقلب من لدن موضعه الی
حنجرته ما لم یصب الحق فاذا اصاب الحق قر و بعد از ان این آیت تلاوت فرمود و معنی
حدیث بآن راجع است که دلها از موضع خود منقلب میگردد بحنجره یعنی متقلقل و مضطرب
و قرار نمیگیرد در مکان خود مادام که نمیرسد و چون بحق رسید و انرا دریافت قرار
گرفت و در تفسیر جرجانی مذکورست که مراد بهدایت مقدمات ایمانست از اسباب و آلات
آن بخدای تعلق دارد چون اقدار و تمکین و ازاحهٔ علت و نصب ادله چنانکه فرموده که

والذین

واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی وقوله والذین اهتدوا زادهم هدی
و مراد بشرح صدر همین است یعنی چون داند که لطف وی را نافع خواهد بود
دل او را روشن کرداند برای اسلام و داعی آن تا قبول ایمان کند و هرکرا خواهد فرو
گذارد و فرو نگذارد بعد از انکه دانسته باشد که لطف را در و اثری نباشد پس دل او را
تنگ کرداند بمنع لطف از ان تا که سخت شود بر کفر و وجه دیگر آنست که مراد بهدایت ثواب
و راه نمودن به بهشت بیانه قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم ای یثیبهم
و یهدیهم الی طریق الجنة و مراد باضلال آن بود که روز قیامت ایشانرا از راه بهشت بکرداند و بدوزخ
بر د پس بر بنوجه معنی آنست که هرکه را حق تعالی خواهد که ثواب دهد و راه بهشت نماید
سینهٔ او را منشرح کرداند بنور ایمان و هرکه را تخذیل نموده باشد و تخلیه کرده دل
او را در قیامت تنگ و غمکین سازد بانواع هموم و اختلاف عذاب در صعوبت و
مشقت وجهی دیگر انکه هرکرا خدا خواهد که هدایت کند انکس دل خود را کشاده و
روشن کرداند برای اسلام یعنی نظر کند در ادله تحصیل علم کقوله تعالی من کفر بالله
من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و هرکرا خواهد که کمراه کند یعنی حکم کند بضلالت
او و او را ضلال نام نهد و این حکم وقتی باشد که محکوم علیه علی ما هو علیه باشد پس او
بترک نظر در ادله و حجج و آیات دل خود را تنگ کرداند تا نور ایمان در دل او نیفتد
و قوله وهذا اشارتست به بیانی که قرآن بان آمده و یا باسلام یعنی این طریق قرآن
یا راه اسلام صراط ربک راه پروردکار تو است مستقیما در حالتی که راستست
و در وی کجی نیست اضافهٔ صراط برب تو جهت آنست که واضع و مبین او سبحانه است و مستقیما
حال موکده است کقوله و هو الحق مصدقا و یا مقیده است و عامل در ان معنی اشارتست
قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم آیات قرآنرا لقوم یذکرون برای کروهی
که پندی پذیرند و میدانند که قادر مطلق اوست نه غیر او و عالم باحوال عباد است و آنچه میکند
و مینماید محض حکمت و عدلست و تخصیص متذکران بذکر جهت آنست که ایشان منتفع
میشوند بحجج نه غیر او و نظیر اینست هدی للمتقین لهم مر ایشانرا است دار السلام
سرای باسلامت از آفات و خالص از مکاره و خوف انقطاع و یا سرای که تحیت
ایشان دران اسلام باشد و یا سلام اسم حق تعالی است و اضافه دار بجهت تعظیم

آن یعنی سرای خدای و بر تقدیر مراد جنت است یعنی مر ایشانرا بهشت که عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزد خدایست یعنی در عهدهٔ ضمان اوست یا ذخیره شده نزد او که کنه او نمیدانند غیر
ازو وَهُوَ وَلِيُّهُمْ و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که میکردند از اعمال صالحه و اقوال صایبه و قوله وَيَوْمَ يَحْشُرُ
هُمْ منصوبست باضمار اذکر و ضمیر راجع است هر که محشور میشود از ثقلین یعنی یاد
کن روزی را که حشر کنیم جن و انس را و حفص يحشر هم خوانده یعنی خدای جمع کند ایشانرا
جَمِيعًا همهٔ ایشان و میتواند که منصوب باشد بیقول یعنی گوئیم در روزی که همه مکلفانرا
حشر کنیم که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ ای گروه دیوان قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستی که بسیار خواستید
مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان یعنی از اغوا و اضلال ایشان و یا بسیار یافتید ایشانرا بانکه اتباع
شما باشند بجهت این محشور شدند با شما کقولهم استکثر الامیر من الجنود وَقَالَ
أَوْلِيَاؤُهُمْ و گویند دوستان شیاطین مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان یعنی آنها که فرمان
ایشان بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ ای پروردگار ما برخوردار ی یافتند بَعْضُنَا بِبَعْضٍ
برخی از ما ببرخی یعنی منتفع شدند آدمیان از دیوان باینوجه که راهنمونی ایشان
کردند بر شهوات و مستلذات نفسانی یا نفع گرفتند دیوان از آدمیان باینطریق
که ایشانرا مطیع خود ساختند و تحصیل مراد خود کردند از ایشان اما تردی گفته استمتاع
ایشان بیکدیگر آنست که در معصیت معاون یکدیگرند دیوان آدمیانرا بگناه میخوانند
و آدمیان دعوت ایشانرا اجابت میکنند و گویند استمتاع انس بجن آنست که در مخاوف
بایشان متعوذ میشوند نزد مخاوف و استمتاع جن بانس باعتراف انس است بانکه
جن قادرند بر زنهار دادن ایشان و نگاه داشتن ایشان از نوایب و مصایب و عذاب
و مرویست که چون یکی خواستی که بسفر رود از جنیان ترسیدی پناه بر رؤسای ایشان
دادی که در آن میبودند و گفتی اعوذ بسید الوادی پس بجیرهٔ تمام قدم در آن نهادی
و گفتی ایمن شدم کما قال الله تعالی وانه کان رجال من الانس یعوذون برجال من
الجن فزادوهم رهقا و محمد بن کعب گفته که مراد باستمتاع اطاعت بعضی از ایشانست
ببعضی و موافقت برخی از ایشان ببرخی و احتمال دارد که استمتاع مقصود باشد جز آن
پس معنی از انس مستمتع شوند ببعضی دیگر از ابنای جنس خود و بلغنا و دیگر

کویند بار خدایا رسیدیم أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا بوقتی که موقت کرده بودی برای
مانحی تا بوقت مرک یا تا حین بر انکیختن ما از قبور این اعتراف ایشانست بانچه کرده باشند
از طاعت شیطان و اتباع هوی و تکذیب بعث و تحسر بر حال ما چون نخواهد بود
قَالَ کوید خدای که ای غاویان النَّارُ مَثْوَاكُمْ آتش آرامکاه شماست خَالِدِينَ
فِيهَا در حالتی که شما جاوید باشید دران آتش عامل در حال مثویکم است اکر
مصدر باشد در تقدیر ذات مثویکم و یا معنی اضافه اکر بمعنی مکان باشد و بر هر تقدیر
میفرماید که شما در دوزخ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مکر انچه خواهد خدای که شما را از آتش بز
مهریر نقل کند و یا خواهد که از یک نوع عذاب آتش بنوع دیکر ازان نقل نماید و در مجمع آورده که
مفسران را درین استثنا چند قولست یکی انکه از ابن عباس نقلست که این از وعید کفارست که مبهم وا
نح شده و بعد ازان مقطوع به ساخته بقوله ان الله لا یغفر ان یشرک به دوم استثناست از روز
قیامت زیرا که قوله و یوم یحشرهم جمیعا روز قیامتست پس معنی آنست که خالدین فیها
مدت یبعثون الا ما شاء الله من مقدار حشرهم من قبورهم و مقدار مدتهم فی محاسبتهم
واین از زجاج نقلست و بعد ازان کفته که میتواند بود که معنی این باشد که الا ما شاء الله یعذ
بهم من اضاف العذاب سوم استثنا راجع باشد بغیر کفار از عصاة مسلمانان یعنی
اکر خواهد عذاب ایشان کند بذنوب ایشان بقدر استحقاق بر وجه عدل و اکر خواهد
از ایشان عفو کند از روی فضل چهارم انکه معنی آنست که الا ما شاء الله ممن آمن منهم
و این قول عطاست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو حَكِيمٌ خداوند حکمت است
در انچه کند با جن و انس عَلِيمٌ داناست باعمال و افعال ایشان وَكَذَٰلِكَ و چنانکه
فرو میکذاریم کفار جن و انس را و تخلیه ایشان میکنیم نُوَلِّي مسلط کردانیدیم بَعْضَ
الظَّالِمِينَ بَعْضًا بعضی ظالمانرا بر بعضی تا بر یکدیکر مسلط شوند و در دنیا و واکذا
کذاریم برخی را ببرخی باختیار خود تا هرچه خواهند کنند از ابن عباس روایتست
که هرکاه حق تعالی از قومی راضی باشد خیار ایشانرا بر ایشان امیر کرداند و اکر سخط کیرد بر قومی
شرار ایشانرا بر ایشان مسلط سازد جهت جزا دادن ایشان بر اعمال قبیحه و ذلک ان الله لا یغیروا — معنی قوله
بانفسهم و مثل اینست روایت کلبی از مالک دینار که کفت من در بعضی از کتب سماوی خوانده ام
که حق تعالی میکوید که انی انا الله مالک الملوک قلوب الملوک بیدی فمن اطاعنی جعلتهم علیه

رحمة ومن عصانی جعلتهم علیه نقمة یعنی بدرستی که منم خدائی که مالک جمیع پادشاهانم ودلهای
ایشان بید قدرت منست پس هرکه اطاعت من کند پادشاهانرا برو رحیم کردانم وهرکه عصیان
من نماید پادشاهانرا بروی ظالم سازم پس خودرا مشغول مسازید بسبب ملوک بلکه
توبه کنید وبازکردید باوامر ونواهی من تا ایشانرا برشما مهربان کردانم ومثل این روایت
قول امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا تترک الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فتولی
علیکم اشرارکم تدعون فلا یستجاب لکم ترک مکنید امر معروف ونهی از منکررا تا مسلط
شود برشما اشرار شما هرچند دعا کنید مستجاب نکردد واکثر برانند که این تسلیط در آخرت
باشد یعنی دران روز ظلمهٔ جن وانس را باهم کذاریم همچنانکه در دنیا تخلیه ایشان کرده ایم وایشا
نرا باهم کذاشته واتباع را کوئیم برسبیل تعریض که از متبوعات خود درخواهید تا شمارا ازان
عذاب برهانند وایشان بجهت این برانند که هیچکس نفع بدیکری نمیتوانند رسانید وکویند
تولیه از موالات ماخوذ است بمعنی متابعت یعنی بعضی را تابع بعضی کردانیم در حین در اوردن
دن دوزخ بما کانوا یکسبون بسبب انچیزی که کسب میکرده اند در دنیا از معاصی
ومناهی وبازخطاب میکند کفار بروجه توبیخ که یا معشر الجن والانس ای کروه
دیوان وادمیان الم یاتکم ایا نیامد بشما یعنی آمد رسل منکم پیغمبران از جنس
شما اکرچه پیغمبران جز آدمیان نبوده اند اما چون انس را با جن جمع کرد پس بر
سبیل تغلیب خطاب صحیح باشد از قبیل یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان چه لؤلؤ از آب ملح
بیرون می آید نه عذب وضحاک کفته که از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده اند
وجمهور برانند که مراد رسل جن نذر ند وایشان رسل رسولان انس اند همچنانکه
هفت نفر از جن پیغام حضرت رسالت بقوم رسانیدند کما قال الله تعالی ولوا الی
قومهم منذرین واز مجاهد نیز مرویست که الرسل من الانس والنذر من الجن ونزد
کلبی رسولانرا بجن میفرستادند وباتفاق امت حضرت رسالت صلی الله علیه واله
بر انس وجن مبعوث بوده ودر تفسیر جرجانی مذکورست که باجماع حق تعالی هیچ جنی را
برسالت بجنیان نفرستاده که وحی بدو باو کرده باشد الا انست که رسولانرا بجن میفرستاد
ند حاصل که حق سبحانه برسبیل ملامت بآدمیان وپریان خطاب کند که نه بشما رسولان فرستادم
که از روی دعوت یقصون علیکم میخواندند برشما آیاتی آیتهای کتاب را وینذرونکم

وبیم کردند شمارا لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا از دیدن این روز که قیامت است قَالُوا گویند
در جواب که شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف
میکنیم بکفر واستحقاق عذاب پس بر سبیل مذمت ایشان میفرماید که وَغَرَّتْهُمُ
الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا وفریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بعث ونشر فراموش
کردند چون بعرصهٔ محشر در آمدند وشدائد احوال آنرا دیدند بگناه خود معترف شدند
وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وگواهی دادند بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ آنکه ایشان
بودند ناگرویدگان بنشاء آخرت واحوال آن در انوار گفته که حق تعالی درین آیت
ذم کفار نموده بذکر اغترار ایشان بحیوة دنیویه ولذات آن واعراض ایشان از
آخرت بالکلیه تا آنکه در عاقبت مضطر شدند بر نفسهای خود بکفر واستلزام
عذاب مخلد بجهت تحذیر سامعین از مثل حال ایشان وقوله ذَلِكَ خبر مبتدای
محذوفست ای الامر ذلک ومشار الیه ارسال رسل است یعنی شان وامر عظیم فر
ستادن رسولانست أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ تعلیل حکم مذکورست بحذف حرف
جر وان مصدریه است یا مخففه از مثقله امر ما فرستادن رسولانست بجهت
نبودن پروردگار تو ویا بجهت آنکه شان اینست که نیست پروردگار تو مُهْلِكَ
الْقُرَى هلاک کنندهٔ ساکنان شهرها ودیهها بِظُلْمٍ بسبب ظلمی که کنند وَأَهْلُهَا غَا
فِلُونَ وحال آنکه اهل آن دیهها غافلان باشند یعنی پیغمبری بایشان نیامده باشد
وایشانرا از خدای وقیامت خبر داده ولهذا استیصال هیچ قوم نبوده الا بعد از تقدیم
وعید واگر نه ایشانرا بر حق تعالی حجت بودی که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک
یعنی چرا رسولی نفرستادی تا ما پیروی میکردیم واین مستلزم ظلم است تعالی الله عن
ذلک علوا کبیرا ودرین آیت دلالتی صریحست بر آنکه حق تعالی منزه است وَلِكُلٍّ ومر هر
یک از مکلفانراست دَرَجَاتٌ درجها ومرتبها از ثواب وعقاب مِمَّا عَمِلُوا از
برای عملها که کرده اند وَمَا رَبُّكَ ونیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بیخبر
از آنچه مردمان میکنند پس مخفی نباشد بر وی عمل هیچ عامل وقدر ثواب وعقابی که مستحق
آن باشند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ وپروردگار تو بی نیاز است از عبادت بندگان وا
زایشان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت است بر ایشان چه تکلیف طاعت بر ایشان

بجهت تکمیل انسانست و رسانیدن ایشانرا بدرجات عالیه و گفته‌اند که بی نیازست از طاعت
مطیعان و ذو الرحمه است بر مجرمان و عاصیان درین تنبیه است بر آنکه آنچه مذکور شد از ارسال
رسل بجهت انتفاع او نیست از آن بلکه بجهت ترحم اوست بر عباد و این تاسیس ما بعدست اعنی
قوله ان یشأ و اگر خواهد یعنی اگر مصلحت او تقاضا نماید یذهبکم ببرد شما را ای کفار قریش
بجهت عدم احتیاج او بشما و یستخلف و خلیفه و جانشین شما سازد من بعدکم
از پس شما هر کرا خواهد از آفریدگان خود کما انشأکم همچنانکه آفرید شما را
و پیدا کرد من ذریة قوم آخرین از ذریت قومی دیگر که پدران شما بودند
انما توعدون لآت جز این نیست که آنچه بیم کرده میشوید از نزول عذاب عاجل
یا آجل هر آینه آینده است بشما و ما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان
خدا تا از قبضهٔ قدرت او بیرون روید و از عقاب و اهوال قیامت برهید بلکه او
قادر مطلق است و همه ملک و ملکوت در تحت قدرت اوست و هیچکس نیست که با او
در مقام مغالبه در آید و او را عاجز سازد بعد از آن بر سبیل تهدید و وعید میفرما
ید که قل بگو ای محمد بکفار قریش یا قوم اعملوا ای گروه من عمل کنید علی مکانتکم
بر غایت تمکن و استطاعت خود یا بر حالات کفر و عداوت خود یعنی آنچه نهایت
تمکن و استطاعت شما باشد سعی کنید و یا بر حالت کفر بانواع معاصی اشتغال
نمائید و حفص مکانة بصیغه مفرد خوانده یعنی بر غایت مکنت و طاقت خود و یا بر
حالت کفر خود عمل نمائید خلاصهٔ سخن آنست که حق سبحانه بر سبیل تهدید میفرماید که
بر کفر و عداوت خود ثابت و راسخ شوید و بدانکه مکانه بر معنی اول ماخوذست از
مکن مکانة اذا تمکن ابلغ التمکن و بنا بر ثانی از مکان و مکانه چون مقام مقامت
ای علی ناحیتکم و جهتکم التی انتم علیها من الکفر و العداوة حاصل که میفر
ماید که بکفار بگو که شما بر حالت خود ثابت و راسخ باشید انی عامل بدرستی
که من نیز عمل کننده‌ام شکیبائی و بردباری خود در ترویج اسلام و رسوخ بران
فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من تکون له آنکس را که
باشد مر او را عاقبة الدار سرانجام پسندیده سرای آخرت میتواند بود
که من استفهامیه باشد یعنی زود باشد بدانید که کیست که او عاقبت حسنی باشد

ما یشاء

و حقیقی

وحق تعالی برای او این دار خلق کرده و بنابرین من در محل رفع است و فعلی علم معلق
عنه است و بنا بر اول منصوبست بر مفعولیة و درین کلام با وجود انذار انصافست در مقال
وحسن ادب و تنبیه بر وثوق منذر بانکه او محقست و نیز بجهت مزید تهدید میفرماید که
إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که فیروزی و رستکاری نیابند ستمکاران یعنی
کفار و وضع ظالمین در موضع کافرین جهت آنست که فایده آن اعم و اکثر است صاحب کشف الاسرار
در معنی آیت فرموده که هم درین روز بدانید که عاقبت دنیای شما بکجا کشد و دولت فلاح
کرا رسد و به بینید که درویشان شکسته بال را برای کرامت خوانند و صاحب اقبال را سوی زندان
ندامت برند باش تا کل یابی انها را که امروز ند جزره باش تا کل یابی انها را که امروز زند
خاره آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه
برای بتان جدا کردندی و همچنین چهارپایان را قسمت کردندی آنچه نصیب خدا بودی
بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی
پس اگر حصه خدا بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصه آلهه و نیکوتر بودی بر حال خود بگذا
شتندی و اگر چیزی نصیب خدا در میان افتادی بگذاشتندی و گفتندی خدا توانگر
ست بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب خدا به نصیب بتان مخلوط شدی برداشتندی
و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی که اینها ضعیف و محتاج ترند حق تعالی ازین
خبر میدهد و میفرماید که وَجَعَلُوا لِلَّهِ و مقرر کردانیدند برای خدا مِمَّا ذَرَأَ از
آنچه آفریده است خدای مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان نَصِيبًا
بهره و برای بتان بهره خداست این بجهت آنست که مدلول علیه است بقوله فَقَالُوا
پس گفتند هَٰذَا لِلَّهِ این نصیبها مر خدا راست بِزَعْمِهِمْ با دعای باطل و
گفتار دروغ خودشان وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا و این نصیب دیگر برای شریکان
ما یعنی شریکانی که برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ پس آن نصیب که باشد لِشُرَكَا
ئِهِمْ برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمیرسد بخداوند
آن تصرف نمیکنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ و آن نصیبی که مر خدا راست فَهُوَ يَصِلُ
پس آن میرسد إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ بتان ایشان یعنی بهره از نصیب خدا بر میدارند
و نامزد بتان میکنند در انوار گفته که مما ذرء تنبیه است بر فرط جهالت ایشان چه ایشان

جماد را که اصلا قادر بر چیزی نیست شریک خالق کردانیده اند در خلق و بعد از ان ترجیح شریک
داده اند برو باین وجه که حق تعالی ایشانرا بان فرموده اند و لهذا در عقب آن فرموده که ساءَ
ما یحکمونَ بدست حکم کردن ایشان که اینست وَکذلکَ و مانند این آرایش باطل
که شیطان کرده است در قسمت قربات زُیِّنَ آراسته اند لِکثیرٍ برای بسیاری از
مشرکان قتلَ اولادِهم کشتن فرزندان ایشانرا شرکاؤُهم شریکان ایشان
یعنی دیوان یا سدنه و خدمهٔ بتخانه که آرایش میدادند کشتن فرزندان ایشانرا در چشم
ایشان و مراد از قتل اولاد در کور کردن دختران زنده است و این از عادات جاهلیه است
که دختران زنده در کور میکردند بجهت آنکه هر که را دختر متولد میشد و یا سرزنش
میکردند و او بجهت ننگ و عار این دختر را زنده در کور میکرد و یا میکشت و یا مراد
کشتن اولادست برای قربانی آلهه و بر هر تقدیر مزین آن شیاطین بودند که در دل مشرکان
می انداختند که وجود دختران شما را سبب عیب و عارست و درویشی و یا قتل فرزندان
برای بتان موجب تقربست یا سدنه بودند که این سخن را بایشان القا میکردند لِیُردُوهُم تا
هلاک سازند یعنی کمراه کردانند ایشانرا و از راه ببرند با غوا وَلِیَلبِسُوا علیهِم و تا پو
شیده و مشتبه کردانند بر ایشان دینَهُم دین ایشانرا باین افعال مبتدعه یعنی الخیر را
که بران بودند از کیش اسمعیل علیه السلام و یا الخیر را که واجب بود که متدین شوند و لام
برای تعلیل است اکر مزین شیطان باشد برای عاقبت اکر سدنه باشد وَلَو شاءَ اللهُ
و اکر خواستی که بروجه قهر و جبر شیاطین یا سدنه را ازین تزیین باز دارد ما فَعَلُوهُ نکردندی
انرا و قادر نشدندی بران ولیکن جبر منافی تکلیف است و مخالف مصلحت بلکه تکلیف و
مصلحت در اختیارست و چون چنین است فَذَرهُم پس بکذار ایشانرا وَما یَفتَرُونَ
یا افترا و دروغی که میکویند و میتواند بود که ما موصوله باشد یعنی بکذار انها را با انچه افترا
میکنند از افک و کذب و این امر بر سبیل تهدیدست کقوله اعملوا ما شئتم و کویند
سبب در تزیین قتل بنات و وأد ایشان آن بود که نعمان بن منذر بر قومی تا
خت و نسا و بنات ایشانرا سبی کرد و از جمله مسبیه دختر قیس بن عاصم بود
و بعد از انکه صلح کردند زنان مسبیه ارادهٔ عشیرهٔ خود کردند و رجوع بقبیلهٔ
خود نمودند مکر دختر قیس که ارادهٔ سابی خود کرد و پیش پدر خود نیامد قیس

سوکند

سوکند خورد که هیچ دختری از و متولد نشود مکر که او را بکشد پس سبب این قضیه
این امر شنیع در میان عرب عادت شد و همه درین اقدام نمودند و درین دلیلست
بر انکه تزیین و قتل فعل عبادست نه فعل خدا همچنانکه مذهب اشاعره است بعد ازان
از اعتقاد باطل و قول فاسد ایشان اخبار میفرماید که وَقَالُوا هَٰذِهِ و کفتند این ا
نصبای آلهه ما أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ که چهارپایان و کشت است حِجْرٌ حرامست بر ما حجر
فعلیست بمعنی مفعول مانند ذبح که بمعنی مذبوح است و واحد و کثیر و ذکر و انثی درو
مساویست و قوله لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بیان حجر است یعنی نچشد و نخورد انرا
هیچ شخصی مکر کسی که ما خواهیم از خدم اوثان و مردان نه زنان پس مطلق زنان را ازان منع
نمیدادند بِزَعْمِهِمْ بکمان خود یعنی این قسمت و منع بی حجتی و برهانی بود وَأَنْعَامٌ
و این چهارپایان حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا حرام کردانیده شده است پشتهای ایشان
یعنی سوار شدن و بار نهادن بر انعام مراد بحایر و سوایب و وصایل و حوامی است که در صدر
سورهٔ مایده کذشت وَأَنْعَامٌ و این چهارپایان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ یاد
نکنند نام خدا را عَلَيْهَا بر ذبح انچه انرا بر نام بتان ذبح میکردند و یا بر پشت ایشان
ذکر خدا نمیکردند در ایام حج و لبیک اللهم نمیکفتند حاصل که مشرکان انعام خود را بر نام بتان
ذبح میکردند هذه انعام حجر و هذه انعام محرمة الظهور و هذه انعام لا یذکرون اسم الله پس
بهوا و ارزوهای خود انرا اجناس ثلاثه کرده بودند و آن تجنیس را نسبت بخدا میدادند
افْتِرَاءً عَلَيْهِ جهت افترا کردن بر وی و انتصاب این بر علیه است و یا حالست بمعنی
مفترین و یا مصدر موکد است زیرا که قول ایشان در معنی افتراست سَيَجْزِيهِمْ
زود باشد که جزا دهد خدا ایشان را بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب انکه بودند که افترا
میکردند و بعد ازان از مقالهٔ دیکر که از ایشان صادر شده بود خبر میدهد که وَقَالُوا
و کفتند مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ انچه در شکمهای این چهارپانست یعنی
در شکم بحیره و سایبه از اجنه خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا حلالست مر مردان ما را خاصه
و نزد بعضی مراد بما فی بطونهم البانست و یا اخبار وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا
و حرام کرده شده است بر زنان اکر زنده متولد شوند لقوله وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً
و اکر باشد مرده یعنی اکر مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان همه یعنی

مرد و زن در خوردن آن شریک باشند تانیث خالصه نظر بمعنی است زیراکه لفظ ما در معنی اجنه است و لهذا بروایتی تکن بتا واقع شده و یا انکه تا برای مبالغه است مانند روایة الشعر و یا مصدرست چون عاقبة در موضع خالص واقع شده **سَيَجْزِيهِمْ** زود باشد که بادافراه دهد خدای **وَصْفَهُمْ** جزای وصف کردن ایشانرا که آن افترا است برخدا در تحریم و تحلیل و مثل اینست وقوله وتصف السنتهم بمصالح بندگان در حلو حرمت حق تعالی درین آیت از چهار وجه ذم و عیب کفار کرده یکی انکه ذبح ایشان بغیر اسم خداست دوم اکل از ان با ادعای تذکیه جهت افترا بر و سبحانه سیوم تحلیل ایشان برای ذکور و تحریم ایشان بر اناث چهارم تسویه میته و مذکی نزد ایشان **إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ** بدرستی که او خداوند حکمت و داناست باحوال بندگان بعد ازان بیان خسارت جمعی میفرماید که قتل اولاد میکردند و تحریم حلال میکردند **قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ** بدرستی که ~~قتل اولاد میکردند~~ زیان کردند انانکه **قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ** بکشتند فرزندان خود را **سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ** از روی بیخردی و بی دانشی یعنی قتل ایشان بجهت خفت عقل و جهل ایشان بود بانکه حق تعالی رازق اولاد ایشانست نه ایشان و میتواند بود که این جار مجرور منصوب باشد بر حال یا مصدر در معالم اورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند بجهت خوف انکه در صغر سن باسیری افتند چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بود و بجهت ترک اینکه چون بزرگ شوند ایشانرا جهاز و ما یحتاج عرس باید حق تعالی ازین خبر داد که ایشان قتل اولاد کردند از روی سفاهت و جهالت **وَحَرَّمُوا** و حرام ساختند **مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ** آنچه روزی داده است خدای ایشانرا یعنی بحایر و سوایب و غیر آن **افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ** بجهت افترا کردن برخدای وجوه محتمله که در افترا علیه مذکور شده درین نیز جایزست **قَدْ ضَلُّوا** بدرستی که گم شده اند و در راه ضلالت و گمراهی سلوک نموده اند **وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ** و نیستند راه یافتگان بر طریق حق و جادهٔ صواب این آیت دالند بر بطلان مذهب مجبره زیراکه حق سبحانه اضافهٔ قتل و افترا و تحریم را با ایشان کرده و تنزیه خود نموده از نیشان و ذم ایشان فرموده بر قتل اطفال بدو نجرمی و جوی اقوال کاذبهٔ مشرکان اخبار فرمود و بیان نمود که ایشان بعضی اشیاء را نامزد

اوثان

اوثان میکنند در تحریم حلال مینمایند در عقب آن میفرماید که خالق جمیع اشیا او سبحانه
است پس جایز باشد اضافهٔ شیء از آن باوثان و تحلیل و تحریم آن مگر باذن او پس
میگوید که وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس که برای شما أَنشَأَ پیدا کرد و از نیست پیدا
کرد جَنَّاتٍ بوستانهای مملو از انگور که از غایت انبوهی روی زمین مَّعْرُوشَاتٍ
برداشته شده بر چوب و نی بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و نابسته و بر زمین افتاده و گفته
اند که معروشات انست که مردمان بدست خود نشانده باشند و از برافراشته و غیر
انکه در کوه و بیشه رسته باشد و بر زمین افتاده وَالنَّخْلَ و نیز بیافرید درخت
خرما را وَالزَّرْعَ و کشتها را از انچه ساق ندارد و ثمرهٔ ان حبوبست مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ
در حالتی که مختلف و گوناگونست میوهٔ آن در هیئت و کیفیات یعنی در لون و طعم و
حجم و رایحه و تسمیهٔ ثمر باکل باعتبار ما یؤل است که ان اکل انست و ضمیر راجع است بزرع
و یا بنخل و زرع داخلست در حکم آن بجهت انکه معطوفست بر ان و یا راجع بمجموع نخل و ز
رعست بر تقدیر کل ذلک یا کل واحد منهما و مختلفا حال مقدره است وَالزَّيْتُونَ و دیگر
پیدا کرد زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را مُتَشَابِهًا در حالتی که مانند یکدیگرند یعنی
بعضی افراد آن مشابه بعضی دیگرست در لون و طعم و یا برگهای آن مانند یکدیگرست
وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست بعضی از ان ببعضی یعنی برخی شیرینست و برخی ترش
و برخی دیگر میان آن و این و بعد از تعداد این نعم امر میکند بر سبیل اباحت که كُلُوا
مِن ثَمَرِهِ بخورید از میوه های هر یک ازین إِذَا أَثْمَرَ چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده
و خام باشد و گویند فایدهٔ این رخصت مالکست در اکل آن قبل از ادای حق الله از آن
وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق آن میوه را يَوْمَ حَصَادِهِ در روز درو یدن زرع و
بریدن نخل و چیدن میوه‌ها امر با یتا در روز حصاد مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم
تاخیر در ادای آن و تنبیه بر انکه وجوب ایتا به ادراکست نه بتنقیه کاشفی آورده که
اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقه است نه زکوة مفروضه چون زکوة در مدینه فرض
شد و این آیت مکیست و بعد از وجوب زکوة این امر مفروض شد و بعضی گفته اند
که مراد زکوة است و آیت مدنیست و در مجمع نیز گفته که درین دو قولست اول انکه
مراد زکوة عشر یا نصف عشرست و این قول ابن عباس و محمد بن حنیفه و زید بن

اسلم وحسن وسعید بن مسیب وقتاده وضحاک وطاوس است دوم صدقه است بما
کین بروجه معدود وابن مرویست از جعفر بن محمد از پدر خود علیهما السلام وعطا ومجا
هد وابن عمر وسعید بن جبیر وربیع وانس بر بینند اورده اند که ثابت بن قیس
قریب پانصد نخل خرما را تصدق کرد وهیچ از آن برای خود وعیال خود نگذاشت بجهت
این از نفاق عیال عاجز شد رسول صلی الله علیه وآله او را ازین منع فرمود وگفت ابدا
بمن یعول اول ابدا بعیال خود کن وفاضل را صدقه نما وحق سبحانه این آیت فرستاد
که وَلَا تُسْرِفُوا واز حد بود مگذرید در صدقه دادن کقوله ولا تبسطها کل البسط
یعنی هرچه هست یکبار تصدق مکنید در معالم آورده که منع صدقه مکنید یعنی از حد
تجاوز مکنید در بخل وامساک ویا اسراف مکنید در اکل قبل از حصار تا موجب بخس
حق فقرا شود ویا نفقه میکند از معصیت وتضییع ان میکند در غیر موضع آن ودر
جمیع اقوال خطاب بارباب اموالست ومیتواند بود که خطاب با ئمه باشد ومعنی
اینکه زیاده از حق واجب از ارباب اموال مگیرید ویا خطاب بارباب وائمه باشد
یعنی باید که ارباب اسراف نکنند در اعطا وائمه در اخذ قنیزی فرموده که هرچه
در حظ نفس خود نفقه کنی اسرافست واگرچه یکدانه گندم بود وهرچه برای خدا
دهی اسراف نیست واگرچه هزار خزانه باشد ومذهب اهل البیت علیهم السلام
آنست که اگر شخصی مقدار کوه بو قبیس در راه خدا صرف کند اسراف نیست واگر
یکدانه بر وجهی صرف کند که رضای آلهی در ان نباشد اسرافست ومرویست که حاتم
طائی را گفتند که لا خیر فی السرف جواب دادی که لا اسراف فی الخیر اِنَّهُ بدرستی
که حق تعالی لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد اسراف کنند کانرا یعنی نمی پسندد
عمل ایشانرا وَمِنَ الْأَنْعَامِ عطفست بر جنات یعنی اوست که بیافرید از چهارپایان
حَمُولَةً آنچه بر دارنده اثقالست چون شتر وگاو وَفَرْشًا وآنچه مفروش شود
برای ذبح چون گوسفند ویا آنچه از شعر وصوف وبر انعام منسوخ میشود برای
فرش وگفته اند حمول کبار انعامست وفرش صغار آن که از نوردی بزمین نز
دیکست مانند فرش كُلُوا بخورید یعنی بر خود حرام مکردانید همچنانکه فعل جاهلیه
است ویا بر سبیل اباحت میفرماید که بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی

داد خدا شما را و حلال ساخت برای شما وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ گامهای شیطان را یعنی براه او مروید و بوسوسهٔ او حلال را حرام مسا
زید و حرام را حلال اِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ د
شمنیست آشکارا یعنی ظاهر العداوه بعد از ان تفسیر حموله و فرش میکند بقوله
ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ یعنی آفرید از چهارپایان هشت زوج را و زوج انرا گویند که با جنس
خود مزاوجه کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را زوج نیز گویند و
اینجا مراد اولست و در انوار گفته که ثمانیة ازواج بدلست از حموله و فرشا و یا مفعول کلوا
و قوله و لا تتبعوا معترضه است بینهما و یا مفعول فعلیست که کلوا دالست بران و یا حا
لست از ما بمعنی مختلفه و یا متعدده و قوله مِنَ الضَّأْنِ بدلست از ثمانیه یعنی حق تعالی
آفرید از انچه پشم دارند یعنی میشینه اِثْنَيْنِ دو زوج یکی قوچ و دیگری جفت
آن مراد کبش و نعجه است و ضان اسم جنسی است مانند ابل و جمع آن ضئین است
چون تاجر و تجر وَمِنَ الْمَعْزِ و از انها که موی دارند یعنی بزینه اِثْنَيْنِ دو زوج
دیگر را از ماده که تیس و عنز است و آن جمع ماعز است چون صاحب و صحب قُلْ بگو
بر وجه انکار بکسانی که تحریم کرده اند بر خود آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا آن دو بز را که کبش
و تیس است حرام کرد خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را که نعجه و عنز است أَمَّا
اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا حرام کرد انرا که مشتملست بر او أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای آن دو
ماده خواه در رحم اینانست ماده باشد یا نر نَبِّئُونِي خبر دهید مرا بِعِلْمٍ با مری
معلوم که دلالت کند بر انکه خدا حرام کرده است بعضی از آنها را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان که تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ و آفرید از
شتر دو زوج را نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو بهمین منوال دو زوج قُلْ
بگو بایشان که آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا انرا حرام کرده اند خدا هر دو ذکور را از شتر و گاو أَمِ
الْأُنْثَيَيْنِ یا هر دو ماده را از ایشان که أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا انرا حرام ساخته که فرا
گرفته انرا أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای هر دو ماده ملخص کلام انکارست از انکه حق تعالی
حرام کرده بنده باشد اجناس اربعه را از ذکور و اناث انچه حامل آن باشند از اجنه و این
رد است بر مشرکان که یکبار تحریم ذکور انعام میکردند و یکبار اناث آن و بار دیگر اولاد ایشان

بزعم انکه حق تعالی تحریم آنها نموده و نیز برانکار ور دمیفرماید که اَمْ کُنْتُمْ شُهَدَاءَ آیا بوده‌اید حاضران و مشاهده کننده کان اِذْ وَصّٰیکُمُ اللّٰهُ بِهٰذَا آنهنکام که وصیت کرد خدای شمارا بدان تحریم چه شما بهیچ پیغمبری نمیکروید پس طریق دیکر نیست شمارا بمعرفت امثال این مکر بمشاهده و سماع اورده اند که عوف بن مالک بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله آمد وکفت یا محمد حلال کردی انچه پدران ما حرام کرده بودند حضرت فرمود که انچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمیشود و موجب حرمت نمیکردد عوف کفت که خدای حرام کرده است این آیت نازل شد و سید عالم صلی الله علیه وآله فرمود که حق تعالی ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع افریده است پس اینکه شما بعضی را چون بحیره و سایبه و وصیله و حام حرام میکوید این تحریم از قبل ذکورست یا از قبل اناث اکر میکویید تحریم بسبب ذکورست پس جمیع ذکور باید که حرام بود و اکر باعتبار انوثه است پس اناث باید که در حرمت داخل باشند و اکر بواسطهٔ اشتمال رحم است بر جنین پس باید که حرام باشند چه در رحم یا ذکورست و یا انثی مالک ساکت شد حضرت فرمود که یا بن مالک چرا سخن نمیکویی کفت تو سخن کوی تا من بشنوم حضرت این آیت برو خواند که فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ظالم‌تر مِمَّنِ افْتَرٰی از انکس که افترا عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای دروغ را یعنی از روی کذب نسبت دهد باو تحلیل و تحریم اشیا را لِیُضِلَّ النَّاسَ تا کمراه کرداند مردمانرا بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانشی مراد اکابر ایشانند که قرار این مهم متعلق بدیشانست و یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایتست که من شب معراج او را دیدم در میان آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن اعضای او در رنج بودند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ راه ننماید بر وجه اجبار کروه ظالمانرا که متدین جاهلیت اند یعنی چون حق تعالی طریق حق با ایشان نمود باحجج بینه و معجزات ظاهره و تخلیهٔ ایشان نمود و تخذیل ایشان کرد وانهارا در وادی ضلالت بکذاشت تا بجهت آن نشدند و یا انکه حق تعالی ایشانرا در آخرت راه بهشت ننماید زیرا که مستحق عقاب عظیم و عذاب الیم اند بجهت کفر و ضلالت و چون او سبحانه ذکر انچیزی فرمود که کفار تحریم آن کردند در عقب آن بیان محرمات فرمود و مرویست که چون کفار این آیت شنودند کفتند هرکاه همه انعام حلال باشند پس حرام کدامست آیت آمد که قُلْ بکو ای محمد

لَا أَجِدُ نمی یابم فِیمَا أُوحِيَ در انچه در قرآن یا مطلق انچه وحی کرده شده است بمن
مُحَرَّمًا طعامی را که حرام کرده شده باشد عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ بر خورنده که بخورند انرا
درین تنبیه است برانکه تحریم معلوم نمیشود الا بوحی نه بهوای نفس مراد آنست که حق تعالی در
شرع هیچ چیز را حرام نکرده إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً مگر که باشد آن طعام مردار أَوْ
دَمًا مَسْفُوحًا یا خون ریخته شده این عطفست بران و دم مسفوح خونیست که وقت
ذبح از اوداج مذبوح رود و یا در زندگی او از وی بیرون آید و تخصیص مذبوح بذکر
آنست که چون متخلف در عروق و سایر اعضا بعد از ذبح معفو عنه است و حلال أَوْ لَحْمَ
خِنْزِيرٍ یا گوشت خوک و انچه از ان خورد و تخصیص لحم جهت آنست که جزء اعظمست
در اکل فَإِنَّهُ رِجْسٌ پس بدرستی که خوک و گوشت ان قذرست و منفور عنه
بجهت تعود آن باکل نجاست و یا پلیدست و بدانکه تخصیص میته و دم مسفوح و
خنزیر بذکر تحریم با انکه غیر این نیز محرمست از منخنقه و موقوذه و متردیه و غیر آن
چنانکه در سورة المایده گذشت بجهت آنست که اسم میته بر جمیع این صادقست چه
میته عبارتست از هر چه حیوة در و مفقود شده باشد بدون تذکیه شرعیه پس این مجمل
باشد و تفصیل آن در مایده محرر گشت و قوله اجود الکن ازین آنست که حق تعالی تخصیص
این اشیا فرمود بجهت تعظیم حرمت آن و تاکید آن و تحریم ما عدای آن در موضع دیگر مبین
شده که آن یا بنص قرآنست و یا بوحی غیر آن و نیز این سوره مکیست و مایده مدنی پس
جایزست که در مکه همین سه چیز حرام بوده باشد و بعد از ان در مدینه ما عدای آن حرام
شده باشد و در آیت دلیلست برانکه پوست مردار از حرام و پلیدست زیرا که مراد عبار
تست از هر چه دران حیوة بوده باشد و پوست محل حیوة است پس مردار باشد و نیز
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که لا تنتفعوا من المیت باهاب ولا عصب
یعنی پوست و پی مرده را انتفاع مکنید و قوله أَوْ فِسْقًا عطفست بر لحم خنزیر و ما بینهما
اعتراضست بجهت تعلیل یعنی حرام نیست مگر مرده و گوشت خوک و کشته شده بفسق هر
حیوانی ماکولست که أُهِلَّ آواز برداشته باشد لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدا بِهِ بآن یعنی
بوقت ذبح آن الجمله صفت موضحه فسقا است و تسمیه آنچه مذبوح شده باشد بر اسم صنم
بفسق بجهت توغل آنست در فسق و جایزست که فسقا مفعول له باشد از اهل و این عطفست

بر یکون و ضمیر مستکن در ان راجع است بانچه ضمیر مستکن یکون راجع است بآن فَمَنِ
اضْطُرَّ پس هرکه به بیچارگی و درماندگی باشد یعنی غیر از میته چیزی نیابد و
ضرورت داعی شده باشد بتناول چیزی از ان غَیْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکار نبود بر
بیچارهٔ مثل خود یا باغی نباشد یا بآن طلب لذة نکند وَلَا عَادٍ و نه از حد در گذشته
باشد در خوردن آن زیاده از ضرورت یعنی بقدر سد رمق اکتفا کند و تفصیل این در سورهٔ
البقره مذکور شده فَاِنَّ رَبَّکَ پس بدرستی که پروردگار تو غَفُوْرٌ آمرزگار ست
مواخذه نکند انرا که بضرورت از محرمات تناول کند رَحِیْمٌ مهربانست که بیچارگان را ان
رخصت داده بعد از ان بیان چیزی میکند که بر یهود حرام گردانیده و میفرماید که وَ
عَلَی الَّذِیْنَ هَادُوْا و بر انکسانی که یهودند حَرَّمْنَا حرام کردیم کُلَّ ذِیْ ظُفُرٍ
هر جانوری که ناخن دارد چون سباع و طیور و در مجمع گفته که در معنی ظفر خلافست
نزد بعضی آنست که هر حیوانی است که منفرج الاصابع نیست چون شتر و شترمرغ و این
مرویست از ابن عباس و سعید بن جبیر و قتاده و مجاهد و سدی و نزد ابن زید
همین شترست و جبائی گفته که جمیع سباع و کلاب و سنانیر و آنچه بظفر اصطیاد میکند
درین داخلست بلخی گفته که مراد هر ذی مخلبی است از طیر و هر ذی حافری از دواب و تسمیهٔ
حافر بظفر بر سبیل مجازست وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا
عَلَیْهِمْ حرام کردیم بر ایشان شُحُوْمَهُمَا پیه‌ها که درون ایشان بود و اضافه بجهت
زیادتی ربط است اِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُوْرُهُمَا پشتهای ایشان یعنی چسپیده بر پشت و
پهلوی ایشان از درون و بیرون اَوِ الْحَوَایَا یا آنچه مشتمل است بر امعا یعنی چربی که
ملصق است بر رودهای ایشان و این جمع حاویه است و یا حاویا چون قاصعا و قواصع
یا جمع حویه چون سفینه و سفاو گویند این عطفست بر شحومهما و بمعنی واو یعنی
حرام کردیم بر ایشان چرب رودها اَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه با استخوان چون
دنبه با گوشت و مغز استخوان ذٰلِکَ تحریم این چیزها جَزَیْنَاهُمْ پاداش دادیم
ایشانرا بِبَغْیِهِمْ بسبب ظلم ایشان و نظیر اینست قوله فبظلم من الذین هادوا حرمنا
علیهم طیبات احلت لهم علی بن ابرهیم در تفسیر خود آورده که ملوک بنی اسرائیل منع
فقرا میکردند از اکل لحوم طیر و شحوم حق سبحانه بجهت این اشیاء مذکوره را بر ایشان

حرام

حرام کردانیده اگر گویند چگونه تکلیف عقوبت باشد و حال آنکه تابع مصلحت است
و تحریض ثواب گوییم تسمیه آن بجزا و عقاب بجهت آنست که عظم آنچه میکردند از معا
صی مقتضی تحریم این امور بودند و تغییر مصلحت در ان و اگر عظم جرم ایشان نمیبود
وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گوییم در خبر دادن از همه چیز یا در وعده و
وعید در اثار آمده که هر وقت جهودان گناهی کردندی و معصیتی از ایشان صادر شدی
مصلحت الهی اقتضای آن کردی که بعضی آنچه بر ایشان حلال بودی حرام کردی و اگر آن معاصی
نکردندی بر ایشان حرام ساختی بعد از اخبار این خطاب میکند برسول خود که فَإِنْ
كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب تو کنند یهودان در چیزی که من بتو وحی کرده ام فَقُلْ پس
بگو با ایشان که آری رَبُّكُمْ پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند بخشایش
بسیارست بر اهل طاعت و یا واسع الرحمت باینکه مهلت میدهد شما را در تکذیب و
تعجیل عذاب نمیکند تا شاید که از کفر و تکذیب بازگردید پس مغرور مشوید بامهال
او زیرا که در امهال اهمال نیست وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد شد عذاب
او در وقت مقرر و معین خود عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه مجرمان که مکذبا
نند و چون چنین است پس بر جای رحمت او ایمن مشوید از نقمت او و چون رد
اعتقادات باطله کافران نمود در عقب آن رد اعتقادات فاسده ایشان میکند
بقوله سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که بگویند بر وجه اعتذار انانکه
شرک آورده اند درین آیت اعجاز قرآن ظاهر است که ناآمده خبر داده چه بعد از نزول
این آیت مشرکان بر وجه تمرد و فرط کفر گفتند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای
مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما عطف است این بر ضمیر اشر
کنا بدون تاکید بجهت فصل آنست بلا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ
چیز را یعنی شرک و تحریم ما بمشیت و امر خداست و از رضای او و اگر نه شرک نمی آوردیم
و تحریم ایشان نمیکردیم و این قول اهل جبرست و مستلزم تکذیب خدا و رسل و کتب
او و بنداد که عقلی و سمعی و لهذا حق سبحانه تکذیب ایشان کرده میفرماید که كَذَلِكَ
همچنین که قوم تو تکذیب میکنند ترا در اینکه حق تعالی منع شرک نکرده و تحریم امور مذکور
نفرموده كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کرده اند آنان که پیش ازین بوده اند

حتّی ذاقوا بأسنا وقتی که بچشیدند یعنی دریافتند وعذاب ما را بجهت آن تکذ
یب قل هل عندکم بگو بر سبیل تهکم ایشان را که آیا هست نزدیک شما من علم
هیچ امر معلوم که صحیح باشد که بدان حجت آرید بر سخنان خود فتخرجوه لنا پس
بیرون آرید وظاهر کنید آنرا برای ما آنکه بجهت تاکید درو وتکذیب ایشان میفرماید که
ان تتبعون پیروی نمیکنند در مقالات خود الا الظن مگر گمان وپندار خود را
وان انتم الا تخرصون ونیستید شما الا که دروغ میگوئید بر خدای آیت د
لالت نمیکند بر منع اتباع ظن در صورتی مذموم است که معارض نباشد بدلیل قاطع و
حجت ساطع همچنانکه درین آیت ودر ورود دلالت واضح است بر آنکه حق تعالی کفر وعصیان را
از کافر وعاصی نخواسته واراده ننموده وتکذیب استظاهر مر اهل جبر را که اضافه
آن باو سبحانه کرده اند ومع ذلک براهین قطعیه والدّه بر آنکه حق تعالی منزه است از
اراده قبیح واز جمیع صفات نقص ودر تفسیر ابو الفتوح است که حق تعالی درین آیت
بیان کرده که مشرکان مجبرانند وجبر مذهب اهل شرکست وهرگاه که حق تعالی ملامت کفار
کرده باشد بر جبر وایشان را تکذیب نموده پس چگونه تجویز مسلمانان کند که ایشان قایل
بآن شوند واگر کفر وظلم وفسق مشیت بخدا بودی انرا انکار نکردی ونهی ننمودی
ونیز اگر آن باراده او سبحانه بودی بایستی که هیچ کافر وفاسق وعاصی را عاصی نگفتندی
بلکه مطیع خواندندی زیرا که مطیع کسیست که علم او وافعال او موافق مشیت واراده
حق تعالی باشد پس صریح آیه وادله عقلیه دلالت میکند بر بطلان قول مجبره که فاعل
همه کفر وضلالت وفضایح وقبایح حق تعالی است وبنده را اصلا در فعل خود اختیار نیست
واگر خدا خواهد او را بخراباد واگر خواهد بمجد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بعد از آن
میفرماید که مشرکان اثبات حجت نمیتوانند کرد بر مدعای خود قل بگو مر ایشان را که
فلله الحجة البالغة پس مر خدا راست حجتی رسیده بنهایت صحت ومتانت
وقوت بر اثبات حق وابطال قول شما ویا حجتی که بسبب آن رسیده است صاحب آن
بغایت صحت قول وحجت مشتق است از حج بمعنی قصد فکان حجت قصد اثبات
حکم میکند وطلب آن می نماید فلو شاء پس اگر خواستی خدا که بالجا شما را راه
راست نماید وبجبر وقهر برایمان دارد لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی

بهمه شما را بحق ولیکن تکلیف منافی جبرست وحکمت مناقض قهر وگویند معنی آنست که اگر
خواستی خدا شما را بهشت رسانیدی وثواب دادی ابتدا غیر مستحسن است واگر قول اهل
جبر صحیح بودی درینکه کفر ومعصیت بمشیت حق تعالی است پس حجت مر کفار را بودی
بر حق بجهت انکه انچه براندند از کفر ومعصیت موافق مشیت اوست ومطیع او سبحانه
بودندی زیرا که طاعت امتثال امریست که مرادست وحجت حق تعالی را بر ایشان حجت
نبودی زیرا که خلق کفر در ایشان کرده واراده کفر از ایشان نموده پس او را چه حجت
باشد بر ایشان نعوذ بالله من الاهواء المضلة والاراء المولجة والعقاید المردیة بعد
ازان بیان میکند که طریق موصل بصحت مذاهب ایشان مفسدست وغیر ثابت نزد
عقل وسمع وهرچه چنین باشد لا محاله ظاهر الفساد باشد پس میفرماید که قل هلم
بگو بیارید شهداءکم گواهان خود را الذین یشهدون که گواهی دهند ا
ن الله حرم هذا که خدای حرام کرده است این محرمات را از انعام وحرث وغیر
آن وچون گواهان چنین باشند پس حجت لازم ایشان باشد وبجهت انقطاع
ایشان ازان ضلالت ایشان ظاهر وروشن بود که قول ایشان محض تقلید باشد وبدا
نکه هلم اسم فعل است وغیر منصرف نزد اهل حجاز وفعل است نزد بنی تمیم ومونث
ومجموع میشود واصل آن نزد بصریان ها لم است ونزد لمّ بمعنی قصد پس حذف الف
کرده اند ونزد کوفیان هلام است بحذف والقای حرکت آن بر لام واین بعیدست
زیرا که هل داخل نمیشود بر امر وان متعدی ولازم هردو آمده اما متعدی همچنانکه
درین آیت واما لازم مانند هلم الینا حاصل که حق تعالی پیغمبر خود را امر کرده که با
ستحضار شهدا بر باطل بجهت انکه حجت بر ایشان لازم شود وبانقطاع شهدا
ظاهر شود که مشهود لهم بر باطلند ومیتواند که امر بر سبیل تهکم باشد فان
شهدوا پس اگر گواهی بیابند بصحت برای خود فلا تشهد معهم پس گواهی
مده برای ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا وتبیین فساد قول ایشان نمودن موا
فقت کردنست با ایشان در شهادت باطل ولا تتبع واز پی مروا اهواء
الذین آرزوهای کسانی را که از روی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کرده اند
بآیتهای ما در حلال وحرام وضع مظهر در موضع مضمر بجهت دلالتست بر انکه مکذب

آیات متبع هواست نه غیر او و متبع حجت نیست مگر مصدق بآن و الَّذِينَ لَا يُؤْ
مِنُونَ بِالْآخِرَةِ و دیگر پیروی مکن آنانرا که نمی گروند بدان سرای دیگر مانند بت
پرستان وَهُمْ بِرَبِّهِمْ و ایشان بپروردگار خود يَعْدِلُونَ برابر میکنند
بتانرا و آنهارا عدیل او میگردانند در مجمع گفته که خطاب راجع است بحضرت و مراد
امت اویند میفرماید که ای اهل ایمان اعتقاد مکنید مذهب کسی را که معتقد هوای
خود است و آراء نفسانی را مذهب خود گرفته و این ممکنست که آدمی هوای خود را مذهب
خود گیرد بیکی از چند وجه یکی آنکه تبعیت هوای کسی کند که سبقت گرفته باشد و تقلید
او کند در آن دوم آنکه شبهه بر آن داخل شود و بجهت آن باطل در نظر او بصورت
صحیح نماید یا آنکه عقل او مانع آن باشد سیوم آنکه بجهت کراهت اهمال شاق
خود را کما لا ینبغی کار نفرماید تا حق بر وی ظاهر شود و بجهت آن معتقد مذهب فاسد
شود چهارم آنکه بامری فاسد الفت گرفته باشد و عادت نموده و بجهت آن بر وی
صعب نماید که مفارقت کند از آن و در آیت دلالتست بر فساد تقلید زیرا که حق سبحانه
از کفار مطالبه حجت کرده بر صحت مذهب ایشان و عجز ایشانرا از اتیان بآن دلیل
بطلان قول ایشان گردانیده و نیز او سبحانه اتباع دلیل را واجب گردانیده نه اتباع
هوی را و بعد از حکایت حق تعالی و تحریم کفار چیزیرا که بر ایشان حلالست
بیان محرمات خود مینماید بقوله قُلْ تَعَالَوْا بگوای مردمان بیایید این امرست
از تعالی و اصل آن آنست که امر کسی گوید که در جهت علو باشد مر کسی را که در جانب
سفل باشد لیکن بطریق اتساع برای تعمیم تجویز کرده اند میفرماید که ای مکلفان
در هر جائی که باشید بیایید و بشنوید أَتْلُ تا بخوانم بر شما مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ
عَلَيْكُمْ آنچیزیرا که حرام کرده است پروردگار شما بر شما این منصوبست بر اتل
و ما خبر احتمال خبریت و مصدریت دارد و میتواند بود که ما استفهامیه باشد
منصوب بحرم و جمله مفعول اتل زیرا که در معنی اینست که ای شیء حرم ربکم علیکم
این با دو آیت دیگر که تالی آنست از محکمات قرآنست که احکام آن در هیچ شریعتی
منسوخ نبوده و این ده حکمت از امر و نهی از جمله آن أَلَّا تُشْرِكُوا آنست که شریک
مسازید بِهِ شَيْئًا بخدا چیزیرا در انوار گفته که ان حرف تفسیر است بمعنی ای تا صحیح

باشد

باشد عطف امر بران ومانع آن نیست تعلیق فعل مفسر بما حرم چه تحریم باعتبار وامر
راجع است باضداد آن وکسی که ان را ناصبه میداند ان را منصوب المحل میکرداند بعلیکم
بر معنی اغراء ویا بدل عاید آن که محذوفست بنا برانکه لا زایده باشد ویا مجرور المحل است
بتقدیر لام ویا مرفوع المحل بر تقدیر المتلو ان لا تشرکوا ویا بر تقدیر المحرم ان تشرکوا
وشیئا احتمال مصدر ومفعول هردو دارد وقوله وَبِالْوَالِدَيْنِ متعلق آن محذوفست
ای احسنوا بالوالدین ومعنی اینکه نیکوئی کنید با پدر ومادر خود إِحْسَانًا نیکوئی
کردنی ووضع امر در موضع نهی از اسارت بایشان جهت مبالغه است ودلالت برانکه
اسارت در شان ایشان کافی نیست بخلاف غیر ایشان ودر تاویلات آورده که توحید
واحسان والدین را در یک سلک انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند در وجود
تربیت ودو واسطه اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار انوار وصفت ایجاد وربوبیت
خود ساخته وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ ومکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ ازجهت
ترس درویشی واحتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ
وایشان را این منع موجبیت انجیریست که میکردند بجهت آن واحتجاج است بران
یعنی چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب امر ناحق میشوید وَلَا تَقْرَبُوا
الْفَوَاحِشَ ونزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها را وناپسندیدها را مراد
کبایر ذنوبست وگفته اند که فواحش زناست ومقدمات آن از ابن عباس مرویست
که اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی واوباش وبی باکان باشکارا بآن اقدام
نمودندی حق تعالی فرمود که گرد زنا مگردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا از انچه اشکارا باشد از آن
وَمَا بَطَنَ وانچه پنهان بود این بدل فواحش است مثل قوله ظاهر الاثم وباطنه
وگفته اند که ما ظهر خمرست وما بطن زناست ومحققان گفته اند که ما ظهر فعلست
وما بطن نیت واز امام محمد باقر صلوات علیه مرویست که ما ظهر زناست وما
بطن دوستی مردان با زنان بروجه مخادعه وعاشقی ومعشوقی واولی
آنست که مراد جمیع گناهان اشکارا وپنهان باشد وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي
ومکشید آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کردانید خدا کشتن آنرا إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق که آن
قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه واله فرمود

که لا یحل دم امرء مسلم الا باحد خصال اربع کفر بعد ایمان و زنا بعد احصان و رجل
عمل عمل قوم لوط و رجل قتل نفسا بغیر نفس ذلکم این چهار نهی و یک امر وصّیکم
وصیت کرد یعنی امر مؤکد به نگاه داشت آن لعلکم تعقلون تا مگر دریابید و
بدانید که راه راست نیست و گویند تعقلون بمعنی ترشدون است چه کمال عقل عین رشد
ست و لا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و در آن تصرف مکنید الا بالتی
هی احسن مگر بفعله یا خصلتی که نیکوترین چیزی باشد که در مال او مرعی باید داشت
مانند حفظ و تثمیر آن یعنی آنرا از تلف نگهدارد و بآن تجارت کنند تا بیشتر شود و از آن
نخورند و بکسی نبخشند و خرج یتیم کردن نیز میانه نگهدارند حتی یبلغ تا برسد یتیم
اشده بقوتهای خود یعنی تا حین بلوغ که وقت قوت و توانائیست و آن جمع شدت است
چون نعمت و انعم و یا جمع شد چون صر و اصر و گویند که مفرد است چون آبل و تخصیص مال
یتیم با آنکه حفظ نفس از جمیع اموال غیر خود واجبست بجهت مبالغه است چون یتیم چونکه
کافلی و ناصری ندارد و مال در معرض آنست که اهل فسق و ظلم در آن طمع کنند و بدانکه در معنی
حتی یبلغ اشده خلافست نزد شعبی آنست که مراد بآن احتلام است و نزد بعضی دیگر
هیجده سال تمام و سدی گفته که آن سی سالگیست و بآیت حتی بلغوا النکاح منسوخ
شده و نزد بعضی دیگر حدی بر آن تعیین نشده بلکه هرگاه عاقل و کامل شود مال را تسلیم
او میتوان کرد و اصح اقوال آنست که وقت تسلیم مال بلوغ و رشد اوست و این مذهب
معظم امامیه است و اوفوا الکیل و تمام بپیمائید کیل را در مکیلات و المیزان و ترازو را
در موزونات بالقسط بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید و در تبایع آورده
که بعد از نزول این آیت بعضی گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم بر آنکه در وزن زبانه
ترازوی ما باد و پله برابر باشد که موئی میل نکند حق تعالی آیت فرستاد که لا نکلف نفسا مگر بانچه
ما تکلیف نمیکنیم نفس را الا وسعها مگر بانچه گنجایش آن باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بدون
قصد و عمد شما واقع شود و شما عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم در انوار گفته که ذکر این در
عقیب امر تنبیه است بدین معنی که ایفا بر حق بغایت عسرست بر شما است سعی و اجتهاد کردن
بانچه وسع و طاقت شما باشد و ماورای آن معفوست از شما و اذا قلتم
و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گوئید در حکومت و یا گواهی دهید و امثال

آن فاعدلوا پس راستی کنید در آن ولو کان واگرچه باشد مقول یا مقول علیه
که محکوم له است و یا محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه ذا قربی خداوند خویشی نزدیک
تخصیص قول بذکر جهت آنست که در میان مردم قول بیشتر از فعلست وانکس که عادت خود را
راسخ کرداند که در قول حیف روا ندارد در فعل نیز تجویز نخواهد کرد واین از اوامر بلیغه است
که با وجود قلت حروف شامل جمیع اقادیر و شهادات او وصایا و فتاوی واحکام و مذاهب
وامر بمعروف ونهی از منکر وغیر آن وبعهد الله وبعهد خدای که تادیهٔ احکام شر
عست وملازم عدل در آن و یا بنذری که کرده اید اوفوا وفا نمائید در آن نهی که از
شارع بشما رسیده بآن قیام نمائید ذلکم این سه امر و یک نهی وصیکم به وصیت
کرد خدا شما را لعلکم تذکرون تا شاید که شما پند پذیرید یعنی آنچه مامورست
بآن اقدام کنید وانچه منهیست از آن اجتناب نمائید وان هذا و بر شما میخوانم حکم
دهم را و آن اینست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید واثبات وبیان
شریعت و ذکر مکارم واخلاق صراطی راه راست مستقیما در حالتی که راه راست
و نابتست چه آن مودی بثواب وچنانست نه راه دیگر فاتبعوه پس متابعت کنید
و پیروی نمائید این راه را و در کشاف اورده که ان هذا صراطی بتقدیم لام است که علت ما بعد است
یعنی پیروی کنید آن راه را بجهت انکه راه راست منست ولا تتبعوا السبل واز مرو ید راههای
پراکنده وادیان مختلفه وطریق متفرقه نمائید که معری از حجت و برهانست ومحض فتفرق بکم
پس متفرق سازد آن طرق مختلفه شما را و دور سازد عن سبیله از راه حق که اتباع وحی است وا
قتفای برهان ذلکم این اتباع وصیکم به وصیت فرموده حق تعالی وامر نموده بحفظ آن لعلکم
تتقون شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبدالله مسعود نقل میکند
که حضرت رسالت صلی الله علیه واله خطی از برای ما بکشید وفرمود که هذا صراط الله
این راه خداست وبعد ازین خطها را از چپ و راست آن بکشید وفرمود علی کل سبیل
منها شیطان بر هر راهی ازین راه کج دیوی موکلست که میخواند مردمان را بآن پس این
آیت برخواند وان هذا صراطی مستقیما محققان گفته اند که متعین نگردد الا بدایتی ونهایتی
وعارف داند که بدایت همه ازکیست ونهایت همه کیست در اعجاز البیان که تالیف شیخ
صدر الدین قونوی است مذکور که احاطهٔ حق بهمه اشیا ثابتست که والله بکل شی

محیط و آن احاطه وجودی یا علمی با اختلاف اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد چنانکه
فرموده که صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور از ابن عباس نقلست
که هذه الآیات محکمات لم ینسخهن شیء من جمیع الکتب و هی محرمات علی بنی آدم کلهم و هن
ام الکتاب من عمل بهن دخل الجنة و من ترکهن دخل النار و از کعب الاحبار نیز روایتست که
و الذی نفس کعب بیده ان اول شیء من التورة بسم الله الرحمن الرحیم قل تعالوا اتل ما
حرم علیکم ربکم الآیات و قوله ثُمَّ آتَیْنَا مُوسَی الْکِتَابَ عطفست بر وصیکم و ثم
تراخی است در اخبار و یا بجهت تفاوت در رتبه کانه قیل ذلکم وصیکم به قدیما و حدثنا
ثم اعظم من ذلک انا آتینا موسی الکتاب یعنی آنچه مذکور شد حق تعالی بآن وصیت
فرمود در زمان سابق و درین زمان پس اعظم ازین آنست که دادیم موسی را توریة تَمَامًا
برای تمامی نعمت و کرامت عَلَی الَّذِی أَحْسَنَ بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام و یا نیکو
تبلیغ نماید و آن موسی است و یا بجهت تمامی آنچه نیکو دانسته آنرا از علم شرایع وَ
تَفْصِیلًا لِکُلِّ شَیْءٍ و برای بیان که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل این عطفست
بر تماما و نصب هر دو احتمال علت و حال و مصدر دارد وَهُدًی وَرَحْمَةً
و بجهت هدایت بنی اسرائیل و رحمت بر ایشان لَعَلَّهُمْ شاید ایشان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ
بجزای پروردگار خود یُؤْمِنُونَ ایمان آرند و تسمیه جزا بلقا جهت تفخیم
شان آنست و گویند معنی لقا رجوعست بملک و سلطان او در روزی که هیچکس
مالک چیزی نباشد مگر او و در مجمع آورده که مفسران در ثم مقتضی تراخیست چند
وجه است یکی در و حذفی و تقدیری هست و تقدیر اینست که ثم اتل علیکم آتینا موسی
الکتاب و بنابرین عطف باشد بر معنی و معنی تلاوت و معنی اینکه قل تعالوا اتل
ما حرم ربکم علیکم ثم اتل علیکم بما آتاه الله موسی سیوم آنکه عطف خبرست بر خبر نه
عطف معنی بر معنی و معنی اینکه ثم اخبرکم انه اعطی موسی الکتاب چهارم آنکه متصلست
بقوله و وهبنا له اسحق و یعقوب پس حق تعالی عد نعمت خود کرده بر ابرهیم باینکه بعضی
از ذریه ابرهیم است و این قول ابو مسلم است و مغربی این وجه را استحسان کرده
و در قوله تماما علی الذی احسن نیز چند وجه ذکر کرده اولا آنکه تماما علی احسان موسی
فکانه قال لیکمل احسانه الذی یستحق به کمال ثوابه فی الآخرة و این ربیع و فراست

دوم تماماً علی المحسنین و این قول از مجاهد و قراءت عبد الله که تماما علی الذی احسنوا است
دالست برین سیوم انکه تماما علی احسان الله الی انبیائه و این قول ابن زیدست چهادم انکه
تماما الکرامة فی الجنة علی احسانه فی الدنیا تمت علیه کرامة الله فی الاخرة پنجم تماما علی الذی
احسن الله الی موسی بالنبوة و غیرها من الکرامة و این قول جبائیست ششم ابو مسلم گفته
که این متصلست بقصه ابرهیم علیه السلام پس معنی آنست که ما النعمة علی ابرهیم و علی
احسانه فی طاعة ربه وَهَٰذَا كِتَابٌ و این قرآن کتابیست اَنْزَلْنَاهُ که فرستاده ایم آنرا
مُبَارَكٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید او را وَاتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت او
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید یعنی امیدوار باشید برحمت واسعه او بسبب
متابعت آن که عمل کردنا است بآن و بر مکلف لازمست که همیشه میان خوف و رجا بود چه
تکلیف مقتضی آنست زیرا که خوف سبب ترک معاصی و قبایح است و رجا سبب امتثال اوامر
وقوله اَنْ تَقُولُوا علت انزلناست بحذف مضاف ای کراهة ان تقولوا یعنی انزال قرآن
کردیم بجهت کراهت باینکه گویید شما ای زمره عرب اِنَّمَا اُنْزِلَ الْكِتَابُ جزین نیست
که فرستاده شده است کتاب عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ بر دو گروه مِنْ قَبْلِنَا پیش از ما یعنی
یهود و نصاری وَاِنْ كُنَّا و بدرستی که هستیم عَنْ دِرَاسَتِهِمْ از قراءت ایشان
مرکتابات خود را لَغَافِلِينَ بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت
ما نیست و تخصیص یهود و نصاری بذکر جهت شرافت امر ایشانست و آن مخففه از مثقله
است و لهذا لام فارقه میان مخففه و نافیه در خبر کان داخل شده ای وانه کان اَوْ تَقُولُوا
ویا بجهت کراهت اینکه گویند که لَوْ اَنَّا اُنْزِلَ اگر فرستاده بودندی عَلَيْنَا الْكِتَابُ
بر ما کتابی چنانچه بیهود و نصاری نازل شد لَكُنَّا اَهْدَىٰ هر آینه میبودیم راه یافته مِنْهُمْ
از ایشان حدت اذهان و نغایت افهام و لهذا تلقف مینمائیم فنون علم چون قصص و اشعار و خطب
با انکه ما امی ایم فَقَدْ جَاءَكُمْ پس بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی روشن از پر
وردگار شما یعنی بلغت شما که هم از آن می فهمید وَهُدًى و آمد راهنمائی که هر که متابعت
آن کند بمقصد و مقصود رسد وَرَحْمَةٌ و بخشایش مر مومنان را این هر سه صفت قرآنست
و غرض ازین قطع معذرت و ازاحه علتست و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند که مراد از آن حضرت
رسالت آنیست صلی الله علیه واله که گواه منست فهدی و رحمت نیز آنحضرتست یعنی او خداوند

رحمت و هدایت مراهل ایمان را و اولی الیق است بمقام فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکار
ترمِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ از انکس که تکذیب نمود ایتهای خدا را وَصَدَفَ
عَنْهَا و اعراض کرد از آن و یا مردمان را از آن باز داشت با وجود علم بصحت آن و با
تمکن او بر معرفت حقیت آن سَنَجْزِي الَّذِينَ بود باشد که جزا دهیم انانرا که
يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا روی گردانید نداز آیتهای ما و یا منع مردمان کردند از آن
سُوءَ الْعَذَابِ شدت و سختی عذاب را و یا بعذابها باشد بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ
بسبب انکه بودند که اعراض میکردند از قرآن و یا اضلال مردمان مینمودند در منع اتباع
آن در این آیت دلالتست برانکه قرآن لطفست مر مکلفان را چه اگر منزل نمیشد اینانرا حجت
میبود بر وسبحانه و هرگاه که در منع لطف عذر باشد و حجت بود مر مکلفانرا پس منع
قدرت و خلق کفر اولی باشد باینوجه از تهدید مشرکان که معرض انذار قرآن با وجود
وضوح دلالت آن برحقیقت آن و میفرماید که هَلْ يَنظُرُونَ آیا انتظار میبرند اهل
مکه همزه استفهام در مقام نفی است یعنی چونکه ما آنچه اسباب لطف بود از قدرت و ا
ستطاعت و تمکین و نصب ادله و ازاحهٔ علت باینان دادیم و اینان منقاد نشدند پس
منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر انکه بیایند
باینان فرشتگان بقبض ارواح اینان و یا فرود آید ملائکه عذاب بدینان اهل مکه اگرچه
منتظر این نبودند اما چونکه حال اینان مشابه حال فرشتگان عذاب باشند أَوْ يَأْتِيَ
رَبُّكَ یا بیاید امر محالی بدینان که آن آمدن پروردگار تو باشد باینان و یا بیاید امر
خدای تو بعذاب خسف یا قتل و یا همهٔ آیات او که آن آیات قیامت و هلاک کلیت و آیات قیامت
بسیارست و از جمله وقایع عظایم آن خروج دجال و دابة الارض باشد و خسف و نزول عیسی
و ظهور مهدی علیهما السلام و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع افتاب از مغرب یعنی همهٔ
این آیتهای پروردگار تو بیاید أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ یا بیاید بعضی از ایتهای
پروردگار تو که بقول اکثر مفسرین طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که افتاب
در صبحش از مغرب برآید دراز باشد و درازی آنرا متهجدان و اهل اوراد دریابند که چون
از اوراد فارغ باشند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در کار افتند و دیگر باره ورد با
سر گیرند و چون اثر صبح پدید نیاید دانند که کار عظیم از خلوتخانهٔ غیب بعرصه گاه شهادت

می آید بتضرّع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جانب مغرب اثر کند و آفتاب
از افق غربی برآید و او را نور نبود و همهٔ خلق مشاهدهٔ آن کنند و تفصیل این روایت در
خاتمهٔ آیت مذکور خواهد شد و چون این آیت عظیم ظاهر گردد غیب عین شود و امر عیان
گردد و ایمان برهانی اضطراری شود بسبب این یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ روزی که بیاید
برخی از آیتهای پروردگار تو که مذکور شدند لَا یَنْفَعُ نَفْسًا سود نکند هیچ نفس را
إِیمَانُهَا ایمان آن و قوله لَمْ تَکُنْ صفت نفس است یعنی آن نفسی که نبوده است
آمَنَتْ که ایمان آورده باشد مِنْ قَبْلُ پیش از این و امروز ایمان آورد اَوْ کَسَبَتْ
یا نبوده که کسب کرده باشد فِی إِیمَانِهَا خَیْرًا در ایمان خود نیکوئی که عمل پسندیده است
یعنی این هنگام ایمان نفع ندهد هیچ نفسی را که تقدیم ایمان بران نکرده باشد و کاسب
خیر نبوده باشد دران این دلیل کسی است که ایمان را مجرّد از اعمال اعتبار نمیکند و آنکه
ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را باین روز بعضی گویند که مراد از خیر
اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی
ایمان منافق نیز سودمند نباشد و حسن بصری گفته که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب
ایمان داشته باشد امّا امرها فرو گذاشته باشد و خیر نا کرده چون این آیت را معاینه ببیند و آنگاه خیری کند آن خیر پذیرفته نباشد ایمان و فعل خیر درین هنگام بر سبیل
الجا خواهد بود نه بر وجه اختیار و در معالم آورده که دران روز ایمان کافر و توبهٔ فاسق مقبول
نیست و مؤید این قول است انچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از
مغرب طلوع کند و در انوقت هیچکس نباشد که ایمان آرد لیکن که ایمان او سودی ندهد
قُلْ بگو ای محمّد بمعاندان قریش اِنْتَظِرُوا انتظار برید این سه آیت را اِنَّا مُنْتَظِرُونَ
که ما نیز منتظر این علاماتیم و چون ظاهر گردد فوز ما را باشد و ویل شما را پس وای بر
حال شما و خوشا حال ما از حذیفه و براء بن عازب نقلست که گفتند ما ذکر قیامت میکردیم
که ناگاه حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله در گذار آمد فرمود چه میگوئید گفتیم ذکر ساعت
قیامت میکنیم فرمود انّها لا تقوم حتّی ترو قبلها عشر آیات الدّخان و دابّة الارض و خسفا
بالمشرق و خسفا بالمغرب و خسفا بجزیرة العرب و الدّجّال و طلوع الشمس من مغربها و یاجوج و ماجوج و نزول عیسی و نار یخرج من عدن و نیز از انحضرت مرویست که

بشتابید بعمل صالح پیش از آنکه پنج چیز بشما رسد یکی طلوع آفتاب از مغرب دوم خروج دابة الارض
سیوم دجال چهارم وقوع موت بشما یعنی وبا وطاعون پنجم قیامت که هول آن بهمه کس
رسد ابن عباس روایت کرده که رسول صلی الله علیه وآله فرمود هر شب که آفتاب فرو میرود
حق تعالی انرا باسمان هفتم میبرد وچون وقت طلوع آن نزدیک میشود انرا از آنجا بمطلع
خودش می آرد وطالع میگردد تا وقتی که مقدر شده برای قبول توبهٔ بندگان وچون انوقت
بنهایت رسد هیچ توبه بقبول نرسد وآن وقتی باشد که معاصی در زمین بسیار گردد
ومعروف منکر شود وهیچکس بمعروف امر نکند واز منکر نهی نفرماید وبجهت این او
مر بر طرف شود ومنکر منتشر گردد وچون چنین باشد آفتاب بعادت خود بزیر عرش
آید ومقدار ساعت شب بگذرد از خدای دستوری خواهد وگوید بار خدایا چه فرمائی از
مشرق برایم یا مغرب جواب نیاید وبعد از آن ماه را نزدیک آفتاب برند وباز دارند چنا
نکه گذشت متهجدان که بنماز شب بر میخیزند در آن زمان گروهی اندک باشند خوار وبمقدار
آن شب بعادت خود بخسبند چون وقت نماز شب باشد برخیزند ونماز بگذارند
ودر اسمان نگرند تا صبح برامده است یا نه ستارها بر جای خود باشند با خود گویند
مگر شب غلط کرده ایم دیگر باره نماز واوراد را اعاده کنند وبتسبیح وتهلیل مشغول شوند
تا چند بار این صورت واقع شود وستارها را همان بر جای خود بینند خوف عظیم
در دل ایشان پدید آید ویکدیگر را آواز دهند ودر مسجدی که در آن محله باشند حاضر
شوند وجزع وفزع کنند چون مقدار زمان سه شب بگذرد حق سبحانه جبرئیل را بفر
ستد تا آفتاب وماه را امر کند که هر دو بیک موضع از مغرب طلوع کنند پس بفرماید تا نور
ایشانرا بستانند فرشتگانی که بر آفتاب وماه موکل باشند جزع کنند واز فزع وهول
قیامت بفریاد عظیم بگریه در آیند وانگاه آفتاب وماه با جرم سیاه از مغرب بر آیند
وذلک قوله تعالی وجمع الشمس والقمر متهجدان که آن به بینند جزع بیشتر کنند از
خواب در آیند همه اهل دنیا بناله در آیند ومدهوش گردند ومادران از فرزندان شیر
خواره غافل شوند وزنان حامله بارهای خود را بیفکنند چون آفتاب وماه بمیان آسمان
رسند جبرئیل بیاید وآنها را برگرداند وبمغرب برد وبدر توبه رساند یکی از صحابه گفت
یا رسول الله در توبه چه باشد رسول فرمود ورای مغرب دری آفریده برد ومصراع مصراعی

تا مراعی چهل ساله راهست که سوار تیز تک دوانیدن تواند کرد و آن در را خدای تعالی فرو بسته است
گشاده است و چون افتاب از مغرب برآید هیچ بنده نباشد که توبهٔ نصوح برند الا که آن
توبه را بآن موضع برند معاذ جبل گفت یا رسول الله توبهٔ نصوح کدام باشد گفت انکه
بر گناه ندامت خورند و عذر خواهند و عازم شوند که با سر گناه نروند چنانکه شیر که به
پستان عود نکند القصه حق تعالی امر کند تا ماه و افتاب را دران در درارند و در را
فرو کنند چنانکه هیچ شکافی دران نماند چون آن در بسته شود توبهٔ هیچ تایبی مقبول
نیفتد و ایمان هیچ کافری سود ندهد و هیچ مؤمن را ایمان و طاعت سود ندهد
مگر انچه پیش از ان کرده باشند و ذلک قوله لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل
او کسبت فی ایمانها خیرا و چون چنین شود تکلیف منتفی گردد بعد از ان صور در دمد
و در خبرست که رسول صلی الله علیه و آله را پرسیدند که از میان طلوع افتاب از مغرب تا
نفخ صور چند مدت باشد فرمود چندانی که اسپی را بر مادیان افکنند و کره بیارد و هنوز آن
کره بحد آن نرسیده باشد که سوار توان شد که صور در دمند و از صور اول تا صور دوم
چهل روز باشد و نیز در تهدید و وعید میفرماید که ان الذین فرقوا بدرستی که انانکه
تفریق کردند دینهم دین خود را که ببعضی از انبیا و کتب ایمان آوردند و ببعضی
کافر شدند و کانوا شیعا و گشتند گروه گروه هر فرقه تشییع امامی کردند از
حضرت صلی الله علیه و آله مرویست که افترقت الیهود علی احدی و سبعین فرقة کلها
فی الهاویه الا واحده و افترقت النصاری علی اثنین و سبعین فرقة کلها فی الهاویة الا
واحدة و یفترق امتی علی ثلاث و سبعین کلها فی الهاویه الا واحدة لست منهم
نیستی تو از ایشان فی شیء در چیزی یعنی تو از ایشان و ایشان از امت تو نیستند
و یا از عقاب ایشان در چیزی نیستی و گویند این نهیست از تعرض بقتال ایشان یعنی
ترا وقت محاربه با ایشان نیست و بنا بر این این حکم بایه السیف منسوخ است و نزد
بعضی مراد از ین قوم اهل بدعتند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری
و در مجمع نیز آورده که در معنی این مفسران اچند قولست یکی انکه ایشان کفارند و اصناف
مشرکین ای لست من قتالهم من شیء و این قول سدیست و حسن است و آیت السیف ناسخ
آنست دوم انکه مراد یهود و نصاری اند که تکفیر یکدیگر میکنند و این از قتاده مرویست ای

لست من مخالطتهم فی شیء سیوم آنکه ضلال و اصحاب شبهات و بدع اند ازین امت و این
از ابوهریره و عایشه منقولست مرفوع بسید انبیا صلی الله علیه و آله و مرفوع از باقر علیه السلام و بر
هر تقدیر میفرماید که اِنَّمَا اَمْرُهُمْ جز این نیست که کار ایشان اِلَى اللّٰهِ با خداست یعنی اوست که متولی
جزا و سزای ایشانست از ثواب و عقاب و یا توفیق و خذلان و یا انظار و استیصال ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس
خبر دهد ایشانرا روز قیامت بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بآنچه هستند که میکنند که قبل ازین گذشت
که فضیل بن عبدالملک از زادان روایت کرده که روزی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته
بودم در مسجد نگاه کردم راس الجالوت و جاثلیق بجنف میآوردند و بر ایشان استخفاف
میکردند امیرالمؤمنین فرمود که ادفعوا بهما با ایشان مدارا کنید پس ایشانرا نزد آنحضرت
بر پای بداشتند حضرت براس الجالوت نگریست و فرمود یا راس الجالوت دانی که امت
موسی پس از و چند فرقه شدند گفت ندانم انظر الکتاب و اقوله در کتاب نگرم و بگویم فرمود
که اگر کتاب سوخته یا دریده شود یا بدزدند در کجا نگری پس روی بجاثلیق کرد و فرمود
ای جاثلیق دانی که ترسایان بعد از عیسی بر چند گروه شدند گفت بر چهل و چهار گروه فرمود
دروغ میگوئی انی اعلم بالتوریة منه و الانجیل منک من بتوریة از راس الجالوت داناترم و با
نجیل از تو عالمتر امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد هالک اند و یکی ناجی و ایشان آنانند
که حق تعالی در حق ایشان میفرماید که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و امت
عیسی بهفتاد و دو فرقه شدند یکی از آنها ناجی کنند و باقی هلاک شدند و این فرقه اند که حق تعم
در بارهٔ ایشان فرمود که و اذا سمعوا ما انزل الله من الحق الآیه و امت مصطفی صلی الله علیه و آله
به هفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان ناجی شوند و باقی هالک و این فرقه اند که حق سبحانه
در حق ایشان میفرماید که و ممن خلقنا امة یهدون و به یعدلون پس مرا گفت ای زادان
دانی که در حق من چند گروه شوند گفتم یا امیرالمؤمنین در حق تو اختلاف کنند گفت بلی
بر دوازده فرقه شوند یکی ناجی باشد و باقی هالک و تو از آن ناجیانی یا اباعمرو و حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بر ایشان اشارت فرمود بقوله الحق مع علی و علی مع الحق
یدور معه حیث دار و بعد از ذکر وعید برای فجار بیان وعد میفرماید برای ابرار
بقوله مَنْ جَاءَ هر که بیاید بِالْحَسَنَةِ بطریقهٔ نیکو و خصلتی پسندیده از طاعت واجبه
و مندوبه فَلَهُ پس مر او راست عَشْرُ اَمْثَالِهَا ده باره مانند آن یعنی عوض آن

اوده

آورده نیکوئیست بر وجه تفضل از و سبحانه و وعد بهفتاد و هفصد و بغیر حساب
نیز واقع شده و لهذا گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار کثرتست و تنبیه بر
تفضل بتضعیف مذهب اهل عدل آنست که یکی از ده حسنه باستحقاقست و زیاده بتفضل
که ویجزیهم لیوفیهم اجورهم ویزیدهم من فضله و گویند مراد بحسنه کلمهٔ اخلاص است
و در بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از اتیان او بآن
حسنه اول ایجاد از عدم دوم آفرینش در احسن تقویم سیوم تربیت چهارم رزق پنجم
بعثت رسل ششم انزال کتب هفتم تبیین حسنات و سیئات هشتم توفیق نهم اخلاص دهم
قبول و تا این ده حسنه وجود نگیرد نتواند که حسنه بجای آورد وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ
و هر که بیاید به بدی یعنی بخصلت بد از اقسام منهیات فَلَا يُجْزَىٰ پس جزا داده
نشود إِلَّا مِثْلَهَا مگر مانند آن یعنی یکی بیکی بد و نه زیاده چه زیاده بر ان ظلمست و
این بر وجه عدلست و اگر نه میتواند بود که از روی فضل عفو فرماید وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب
و نزد بعضی مراد بسیئه شرکست و اولی حمل آنست بر عموم چه الف لام برای جنس است ابوذر
غفاری رحمه الله روایت کرده که صادق المصدق رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است
که الحسنة عشرة او ازید والسیئة واحدة او اعفو فالویل لمن غلبت آحاده عشراته ومن لقینی
وعلیه ملاء الارض خطیئة ولا یشرک بی شیئا جعلت له مثلها مغفرة یعنی حسنه را ده عوض بدهم
یا بیامرزم و این بر انکس که آحاد بر عشراتش غلبه کند یعنی سیئاتش بر حسنات غالب
شود و هر کس که نزد من آید و پری زمین گناه کرده باشد و در ان میانه شرک نباشد مانند
آن مغفرت بوی دهم عبدالله عباس گفت که این آیت مخصوص است باهل بدو که ایشان را
معرفت بشرع کمتر باشد اما اهل شهرها که اختلاط با علما کنند و فقه و شرع آموزند در حق
ایشان این آیتست که وان تک حسنة یضاعفها و گفته جزای هر حسنه هفصد باشد کقوله تعالی
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء سفیان
ثوری گوید که چون حق تعالی این آیت فرستاد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول
خدای صلی الله علیه و آله فرمود که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرا
فرمود که رب زدنی فی امتی این آیت آمد که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب

بعد از آن در بیان ارشاد میفرماید که قُلْ بگو ای محمد این قوم را که تفرقه در دین خود افکنده
اند و ببعضی از پیغمبران ایمان آورده اند و ببعضی انکار نموده و یا ببرخی از احکام شرع
گرویده و منکر برخی دیگر شده إِنَّنِي هَدَانِي بدرستی که راه نموده است رَبِّي
پروردگار من إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براه راست بوسیلهٔ وحی و ارشاد بانچه نصب
فرموده از حجج بیّنه و ادلّهٔ هادیه دِينًا بدلست از محل الی صراط مستقیم زیرا که آن در
معنی وهدانی الی صراط است کقوله ویهدیکم صراطا مستقیما یعنی نموده است مرا قِيَمًا
که پاینده و درستست این مصدر است که مبعوث به شده و قیاس در آن قوم است پس
اعلال آن نموده اند باعلال فعل آن مانند قیام و قوله مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ عطف بیان
دین است یعنی دینی که آن ملت و طریقهٔ ابرهیم است علیه السلام حَنِيفًا حالست
از ابرهیم یعنی در حالتی که ابرهیم از همه دینهای باطله باین دین حق مایل شده و قوله
وَمَا كَانَ عطفست بر حنیفا یعنی نبود ابرهیم علیه السلام مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشر
کان یعنی از عبدهٔ اصنام و یهود و نصاری و بدانکه ملت ماخوذست از املا و وجه تسمیه
بملت آنست که آنچه بر پیغمبران وارد شده املاء آن میکرده اند بر امت خود و استعمال آن
در احکامیست که اختلاف در آن راه نداشته باشد چون اصول اسلام بخلاف دین که اعم
از آنست پس بینهما عموم و خصوص باشد چه دین شامل اصول و فروعست و ملت مخصوص
باصول و لهذا اینجا ایثار ملت فرموده بر دین چه فروع شریعت نبوی صلی الله علیه و آله
موافق شریعت خلیل نبود و تخصیص ابرهیم بجهت آنست که عرب راغب تر شوند و
زودتر اجابت نمایند و متابعت کنند زیرا که جمع عرب از ذریت اویند و دیگر جلالت
قدر او در قلوب ایشان مرکوز بوده و همه متفق بوده اند که او بر حق است قُلْ
إِنَّ صَلَاتِي بدرستی که نماز من وَنُسُكِي و همه عبادت من و یا قربانی من برای
حج و یا حج و عمره من و ضم صلوة واجبات که توحید و عدلست بجهت آنست که متضمن
تعظیم و تکبیر او سبحانه است و محتوی بر تلاوت قرآن که داعیست بجمیع انواع بر و مشتمل
بر رکوع و سجود که غایت خضوع است برای او سبحانه وَمَحْيَايَ و زندگانی من یعنی
آنچه من برآنم در زندگی وَمَمَاتِي و آنچه بر آن میمیرم از ایمان و طاعت و یا طاعت
حیوة و خیرات مضافه بممات چون وصیت و تدبیر و یا نفس حیوة و ممات لِلَّهِ مر

جلاوران

خدایراست رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست لَا شَرِيكَ لَهُ درحالتی که هیچ شریکی نیست مراورا یعنی خالص وخاص است برای او وغیری را در عبادت شریک او نمیگردانم مانند بت پرستان وقربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او ودر حج بوقت تلبیه دیگری را باو یاد نمیکنم برخلاف اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک هو لک وگفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود وامور خودست بحق سبحانه یعنی هرچه میکنم ومیگویم ودارم همه مرخدایراست ودرین کلام عاقبت وانجام تنبیه است برانکه بنده باید که حیوة خود را صرف شهوات نکند ومماة خود را برای ورثه نگذارد وَبِذَلِكَ وباین اخلاص یا قول أُمِرْتُ مامور شده ام وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ومن اول مسلمانانم چه اسلام هر نبی مقدم است بر اسلام امت او ودرین بیان فضل اسلامست و وجوب اتباع حضرت رسالت است در اسلام وبعد ازان بیان اخلاص در دین امر میفرماید رسول را به تبیین بطلان افعال مشرکان بقوله قُلْ بگو ای محمد مر اهل شرک را که أَغَيْرَ اللَّهِ آیا غیر خدایرا أَبْغِي رَبًّا طلبم پروردگار را ودر عبادت او را بوی شریک سازم مرویست که در وقت مبالغه کفار مر آنحضرت را در رجوع با دین اینان حق تعالی این آیت فرستاد که ای محمد بر سبیل انکار وتوبیخ واحتجاج بگو که آیا من طلب از و سبحانه کنم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وحال انکه اوست که افریدگار همه چیزهاست پس ماسوی او مربوب ومخلوق او باشد ومربوب برای ربوبیت سزاوار او نبود وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وکسب نمیکند هیچ نفسی از بدیها إِلَّا عَلَيْهَا مگر که وبال آن بر وست نه بر غیر او واین جواب ولید مغیره است که میگفت ای صنادید عرب متابعت من کنید گناهان شما در گردن من کقوله‌م اتبعوا سبیلنا ولنحمل خطایاکم پس حق تعالی فرمود که وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وبر ندارد هیچ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَى بار دیگری را بلکه هرکس وبال گناه خود خواهد کشید وهیچکس را بگناه دیگری عقوبت نخواهند کرد ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی جزای پروردگار شماست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را در آخرت بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ بآنچه شما دران تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه وحق وباطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ واوست آنکسی

که گردانید شما را ای آدمیان خَلَائِفَ فِی الْاَرْضِ خلیفهای زمین بعد از قوم بنی
الجان و یا خطاب با اهل ایمانست از امت محمد صلی الله علیه وآله و یا اهل عصری را
از شما خلیفهٔ عصر سابق گردانید و بر هر تقدیر خطاب با اهل ایمانست که امت مرحومه
اند معنی آنست که ای مؤمنان شما را خلیفهٔ امم گذشته گردانیدم وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ
و برداشت بعضی از شما فَوْقَ بَعْضٍ زیر برخی دیگر دَرَجَاتٍ پایهای بلند و
شرف و بزرگی و در غنا و توانگری و امثال آن لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را فِيمَا
آتَاكُمْ در آنچه شما را داده از مال و جاه یعنی تا شما را بآن معاملهٔ آزماینده کند تا بر
عالمیان ظاهر گردد که کدام شما شاکرست بر غنا و صابر بر فقر اِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ
الْعِقَابِ بدرستی که پروردگار زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبایان را
وچون ما هو آت در حکم وقوعست از این جهت جملهٔ اسمیه ایراد فرموده مثل اینست
قوله وَاِنَّهُ بدرستی که او لَغَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزنده و مهربانست بر شاکران و
صابران وصف عقاب بر سرعت و عدم اضافهٔ آن بخود و وصف ذات خود بمغفرت وضم
وصف رحمت بآن و ایراد آن بصیغهٔ مبالغه ولام مؤکده تنبیه است بر آنکه
حق تعالی غفور بالذاتست و معاقب بالعرض و کثیر الرحمت است و قلیل العقوبت
سورة الاعراف مکیست و از قتاده و ضحاک مرویست که این سوره مکیست الا
قوله تعالی وسئلهم عن القریة الی قوله بما کانوا یفسقون که در مدینه نازل شده وعدد
آیات آن دویست شش است بعدد حجازی و کوفی و دویست و پنج نزد بصری
و شامی و اختلاف در پنج آیتست المص و بدأکم تعودون کوفی انه مخلصین
له الدین بصری و شامی ضعفا من النار و الحسنی علی بنی اسرائیل حجازی و همه آیات آن
محکمست و در و هیچ منسوخ نیست و گفته اند مکرر و کلمه و آن یکی خذ العفو است که بایهٔ
الزکوة منسوخ است و دیگری و اعرض عن الجاهلین که بایهٔ القتال منسوخ شده ابی
بن کعب از رسول خدا روایت کرده که هر که سورة الاعراف را قراءت کند حق تعالی میان
او و ابلیس ستری پیدا کند و آدم شفیع او باشد در آخرت و عیاشی باسناد خود
خود از ابی بصیر روایت کرده که ابی عبد الله علیه فرمود که هر که سورة الاعراف در هر
ماه تلاوت نماید روز قیامت از زمرهٔ الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشد

واگر در هر جمعه بخواند حق تعالی در قیامت حساب او نکند و بعد از آن فرمود که
آیات این سوره محکم اند پس باید که ترک قراءت آن نکنید که روز قیامت گواهی خواهد
داد برای قاری خود نزد حضرت باری و باید دانست که چون حق تعالی ختم سورهٔ
الانعام نمود افتتاح این سوره کرد بانکه انزال کتابی کرده که در و معالم دین و حکمت
و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم المص و چون محتمله در حروف مقطعه
در سورهٔ البقره مذکور شد و اینجا باقوالی که مخصوص باشد باین مقام اقتصار
میرود پس بدانکه نزد علمای دین المص یا اسم سوره است یا اسم قران یا حرفی
از آن اشارتست از اسمی باسمای آن چون آله و لطف و ملک و صور یا هر حرفی کنایتست
از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایمائیست باسم المصور یا بعضی حروف
دلالت بر اسمای دارد و بعضی بر افعال و تقدیر چنین است که انا الله اعلم و افضل منم
خدائی که میدانم همه اشیا را و بیان میکنم احکام شرع را و یا از همه داناترم و حق از باطل
جدا میکنم و گفته اند انا الله المجید صادق الوعد منم خدای بزرگوار و راست کنندهٔ
وعده و در بعضی از تفاسیر آمده که معنی آن اینست که الم نشرح لک صدرک در تا
ویلات کاشی مذکورست که الف اشارتست بذات احدیت و لام عبارتست از
ذات باصفات علم و میم کنایت از جامعیت است که از امعنی محمدی گویند و صاد
صورت محمدیست صلی الله علیه و آله و قول ابن عباس رضی الله عنه که ص جبل بمکهٔ
علیه عرش الرحمن ایمائی باین میکند و در حقایق سلمی گوید که الف ازلست و
لام نهایت که عبارتست از ابد و میم ما بین ازل و ابد و صاد اشارتست باتصال
هر متصلی و انفصال هر منفصلی و فی الحقیقه نه اتصال را مجال گنجایش است و نه انفصال را
محل نمایش و نعم ما قیل فی هذا الباب ؛ این چه راهست این برون از فصل و وصل
کاندرو نه فرع میگنجد نه اصل ؛ نی معانی نه عبارت نه عیان ؛ نه حقایق نه اشارت
نی بیان ؛ برترست از مدرکات عقل و وهم ؛ لاجرم گم گشت در وی فکر و فهم
چون بکلی روی گفت گوی نیست ؛ هیچ کس را جز خموشی روی نیست ؛ کتاب
جز خبر مبتدای محذوفست یعنی این سوره یا این قران کتابیست انزل الیک
فرو فرستاده شده بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک در سینهٔ

تو حَرَجٌ مِنهُ تنگی از تبلیغ آن یعنی دلتنگ مشو از رسانیدن پیغام الهی و اندوهگین مباش از تکذیب قوم و نزد ابن عباس و مجاهد و سدی حرج بمعنی شکست است یعنی باید که در سینهٔ تو شکی نباشد از آنکه حق تعالی قوة دهد ترا در قیام نمودن بحق آن و ترا از ضرر و ایذای قوم نگهدارد و فا احتمال عطف و جواب دارد کانه قیل اذا انزل الیک لتنذر فلا یحرج صدرک و قوله لِتُنذِرَ بِهِ متعلقست بانزل یعنی این کتاب فرود آمده است تا بیم کنی بدان کافران را و یا متعلقست بلا یکن ای کن علی انشراح صدرک بالانذار و معنی اینکه هرگاه متیقن شدی که قرآن از نزد حق تعالی است و بر تبلیغ آن ماجور خواهد شد پس جرأت کن بر انذار و قوله وَذِكرَى لِلمُؤمِنِينَ احتمال نصب دارد باضمار فعل ای لتنذر ذکری بمعنی تذکیرست یعنی تا بیم کنی بقرآن و پند دهی پند دادنی و احتمال جر دارد معطوف بر محل تنذر ای لانذارک و ذکری و احتمال رفع نیز دارد معطوف بر کتاب و یا خبر مبتدای محذوف یعنی قرآن یا این سوره یاد بود است و پند دهنده مرگروندگان مومنان را تخصیص مومنان بذکر جهت انتفاع ایشانست بآن مرویست که چون حق تعالی انزال قرآن فرمود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که انی اخشی ان یکذبنی الناس میترسم که مردمان تکذیب من کنند و بآن عمل ننمایند حق تعالی باین آیت ازالهٔ این خوف کرد از و بعد از آن خطاب بجامه مکلفان کرد و فرمود که اتَّبِعُوا پیروی کنید ای مکلفان مَا أُنزِلَ إِلَيكُم آنچیز را که فرستاده شده است بشما مِن رَبِّكُم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنگاهداشت اوامر و نواهی او و متابعت پیغمبر کنید در هرچه بر شما میخواند و بشما میگوید از قرآن و سنت و معتقد آن شوید لقوله و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ و پیروی مکنید بجز از خدای أَولِيَاءَ دوستان مراد اصنام اند که کفار ایشان را دوست گرفتند و یا شیاطین الجن والانس که خلق را در گمراهی می افکنند و گویند ضمیر راجع است بما انزل تقدیر اینکه و لا تتبعوا من دون دین الله دین اولیاء یعنی پیروی مکنید بجز از دین خدا دین دوستان یکدیگر را از گروه که گمراه شوید قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکی پند میگیرید در متابعت حق و حفص تذکرون میخواند

بحذف

بحذف و قلیلا منصوبست بانکه مصدر محذوفست ای تذکرا قلیلا و یا صفت ظرف محذوف
ای زمانا قلیلا و ما مزیده برای تاکید قلتست و اگر مصدر باشد قلیلا منصوب خواهد بود به
تذکرون زیراکه مصدر در ماقبل خود عمل نکند بجهت انکه ضعیف العمل است این استنباطست
از تذکروا و مراد بان امرست و معنی انکه تذکروا کثیرا ما یلزمکم من امور دینکم و ما اوجبه الله علیکم
و معنی تذکر شروعست و ذکر شیٔ منزلتعه و تعلم از حسن مرویست که ای فرزند آدم ترا
متابعت کتاب خدا فرموده اند و سنت رسول او و بخدای که هیچ آیتی نیامده است مگر که
خواسته اند که بدانی که آن در چه چیز آمده و معنی آن چیست و بعد از امر بمتابعت او امر و نوا
هی تحذیر بر ترک متابعت آن بقوله وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسیار از اهل دیهها و شهرها از کفار
و فجار را أَهْلَكْنَاهَا اراده کرده ایم یا حکم کردیم بهلاک ایشان و یا ایشان را هلاک بتخذیل
و تخلیه فَجَاءَهَا پس آمد باهل آن دیهها و شهرها بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا مصدرست
در موضع حال بمعنی بایتین یعنی در حالیکه بیتوته بودند مانند قوم لوط که در شب ایشانرا
مستاصل ساختیم أَوْ هُمْ قَائِلُونَ عطفست بر بیاتا ای قایلو نصف النهار یا در
حالیکه ایشان خفتگان بودند در نیم روز چه قوم شعیب علیه السلام و حذف واو
عطف حالی در هم قایلون جهت استثقال اجتماع دو حرف عطفست چه واو حالیه
واو عطفست که از برای نصب مستعمل شده و ممنوع اند بود که اکتفا بضمیر شده باشد زیراکه
آن غیر فصیحست و تخصیص این دو وقت جهت آنست که زمان آسایش و استراحت
اند و تصور و توقع در ان نیست پس بلیه غیر منتظره که بر طریق فجاة است صعبتر
و سخت ترست و فظاعت آن بیشتر چنانچه نعمت غیر مترقب نیکوتر و لذیذترست
فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ پس نبود خواندن ایشان و یا استغاثت ایشان و یا انچه
دعوی میکردند از صحت دین خود إِذْ جَاءَهُمْ وقتی که آمد بدیشان بَأْسُنَا
بلا و عذاب ما إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر انکه گفتند بر سبیل تحسر و ندامت که إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ
بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم یعنی اعتراف کردند
بظلم خود در انچه بران بودند و اقرار کردند ببطلان آن بجهت تحسر بران و یا بجهت
مظنه ایشان از انکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال انکه نزول عذاب
و ارتفاع تکلیف یکدیگرند پس آیه دالست بر انکه در وقت نزول عذاب توبه و استغفار

مفید نباشد و قوم یونس ازین حکم مستثنی اند چنانکه رقم ذکر خواهد یافت و بعد
از انذار کفار قریش از عقوبت اخرویه بقوله فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ پس
هر آینه بپرسیم آنانرا که فرستاده شده اند بر ایشان پیغمبران و سؤال ایشان از قبول رسالت
و اجابت رسل خواهد بود یعنی چون رسولان تبلیغ رسالت خود کردند با معجزات بیّنه شما در جواب
ایشان چه کردید و این سؤال تعنیف و تکذیبست وَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ و هر آینه بپرسیم فرستاده
شدگانرا یعنی پیغمبرانرا از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سؤال تشریف و تقریبست
و گفته اند امم را از فرمان برداری انبیا پرسند و انبیارا از مهربانی بر امم و در انوار
گفته که این سؤال توبیخ کفره و تقریع ایشانست و منفی در کریمهٔ و لا یسأل عن ذنوبهم
المجرمون سؤال استعلامست و یا اول در موقف حسابست و ثانی نزد حصول بر
عقوبت و در مجمع آورده که سؤال اول از امتثالست و دوم از ابلاغ و یا اول سؤال
اجابتست و دوم از آنکه امت چه عمل کردند و یا اول سؤال توبیخ است و دوم سؤال
شهادت بر حق و چون حق تعالی عالمست بجمیع معلومات پس فایدهٔ سؤال تهدید و زجر
باشد و اظهار حقیقت انبیا و بطلان امم تا استحقاق ثواب رسل و عقاب مرسل الیهم
بر اهل عرصات واضح گردد و یا فایده آن باشد که خلایق بدانند که حق تعالی ارسال رسل
کرده و ازاحهٔ علّت فرموده و بر هیچکس ظلم نمیکند و یا آنکه سرور اهل ایمان زیاده
شود بثنای جمیل بر ایشان و غم کفار افزون گردد بجهت ظهور افعال قبیحه از ایشان
و یا تا لطف باشد برای جا مکلفان چه این خبر مقتضی قرب ایشانست بطاعت و بعد
ایشان از معصیت فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ پس هر آینه بخوانیم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار
ایشان را و یا در حینی که رسل گویند که لا علم لنا انت علام الغیوب یا بخوانیم بر ایشان آنچه
میان ایشان و امم واقع شده باشد بِعِلْمٍ بدانش خود این در موضع حالست یعنی
عالمین یعنی در حالتی که عالمیم بظواهر و بواطن ایشان و یا بای علت باشد یعنی بسبب
آنکه ایشان بدانند که ما مطّلع بوده ایم بر احوال ایشان وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ و نبودیم
ما پنهان و دور و بیخبر از افعال و اقوال ایشان تا بر ما مخفی شده باشد چیزی از احوال
ایشان بلکه با ایشان بودیم و مطّلع بر افعال و اقوال ایشان کما قال ما یکون من نجوی
ثلثة الا هو رابعهم و قوله و نحن اقرب من حبل الورید و از حضرت رسالت صلّی الله

علیه واله روایتست که ان الله یسال کل احد بکلامه بینه وترجمان حق تعالی هرکس را بزبان
او سوال کند وبلغت او باوی خطاب کند بدون مترجمی در میان ایشان والوزن
وسنجیدن اعمال هرکس یومئذ در ان روز یعنی قیامت ثابتست وقوله الحق صفت
وزنست یعنی سنجیدنی که حق است وعدل وگویند بمعنی فضلست یعنی حکم خدا در ان روز
حق است وتسمیهٔ حکم عدل بمیزان باعتبار تسویه است یعنی همچنانکه کسی که چیزی را
بترازو سنجد نگذارند که برکفهٔ بچربد حق تعالی نیز حکم بعدل کند بدون افراط وتفریط
وقول اول اصح واکثر واشهرست ودر خبر ماثور واقع شده که صحایف اعمال را وزن
کنند بمیزانی که او را عمودی ودو کفه باشد وهمه خلایق در ان نگرند بجهت اظهار معدلت
وقطع معذرت همچنانکه از اعمال ایشان سوال تا السنهٔ ایشان بان اعتراف کنند وجوارح
ایشان بان شهادت دهند واین صورت برای اظهار معدلتست ودر تبیان از ابن عباس
رضی الله عنه نقل میکند که درازی عمود پنجاه هزار ساله راهست وکفتین آن یکی از نورست
ودیگری از ظلمت حسنات در کفهٔ نور نهند وسیات را در کفهٔ ظلمت ونیز از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که شخصی را نزد ترازوی آورند ونود ونه نامهٔ
او را که پر از گناه باشد بگشایند ودرازی هر نامه مد بصری بس نطاقه از برای او بیرون
آرند که در ان کلمتین شهادتین نوشته باشد همه نامها را بر کفهٔ نهند واین را در کفهٔ دیگر
این کفه بران بچربد وگویند اشخاص را در ان روز وزن خواهند کرد چنانکه در خبر
آمده که در ان روز جسیم وسمین باشد که نزد خدای بوزن جناح پشه نباشد یعنی بر
پشه از بدن او گرانتر باشد ودر مجمع اورده که در کیفیت وزن اختلافست نزد بعضی
آنست که موزون صحایف اعمال اند زیرا که اعمال اعراض اند وقابل وزن نیستند وبعضی
دیگر برانند که علامتی مر حسنات وسیات را ظاهر گردد در کفتین بان ممتاز گردند از یکدیگر
ومردمان بسبب آن عالم شوند بانکه حسنات از سیات بیشترست ویا سیات
از حسنات واین قول جبائیست وحسنات را صورتی نیک ظاهر گردد وسیات را
صورتی بد واین از ابن عباس مرویست یا نفس مومن وکافر را وزن کنند
چنانکه گذشت واین از عبید بن عمیر روایتست ویا انکه وزن عبادت از عدل و
راستی او سبحانه باشد واین نیز مذکور شد ویا انکه مراد بان ظهور مقدار مومن

باشد در عظم و مقدار کافر در ذلک کما قال الله تعالی فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا
فمن ثقلت پس هرکه را که گران بود موازینه اعمال سنجیده او و برین تقدیر
جمع موزونست واگر جمع میزان باشد نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات
باشد باین معنی که هر نوع از انواع طاعات را میزانی باشد و بهر حال گرانی میزان
بحسنات است وانانرا که میزان ایشان گران باشد فاولئک پس آن گروه
هم المفلحون ایشانند رستگاران و رسیدگان بفوز و نجات و ثواب ابدی
ومن خفت وهرکرا سبک باشد موازینه عملهای وزن کرده او بجهت قلت
طاعت و یا ترازوهای اعمال از طاعت خالی باشد فاولئک پس آن گروه الذین
خسروا انانند که زیان کردند انفسهم بهره نفسهای خود را یعنی فطرة سلیمه
خود را ضایع ساختند و اقتراف آنچیزی کردند که معرض ایشان بعذاب بما کا
نوا بسبب آنکه بودند که بآیاتنا بآیتهای ما یظلمون ستم میکردند یعنی تکذیب
مینمودند در موضع تصدیق بعد از ان ذکر نعمت خود میکند بر جمیع مکلفان
بتمکین در ارض و خلق ارزاق برای ایشان و انزال کتب و رسل برای هدایت ایشان
ومیفرماید ولقد مکناکم و بدرستی که ممکن ساختیم وجای دادیم شما را ای
آدمیان فی الارض در زمین جهت سکنی و زرع و تصرف در ان وگفته اند
خطاب با قریش است یعنی ای اهل مکه شما را منکبت و دستگاه دادیم در زمین
تا سیر میکنید بشام و یمن جهت تجارت در تابستان و زمستان وجعلنا لکم
فیها معایش و آفریدیم برای شما از مکاسب در تجارات و سایر ارباح صناعات
از انچه معیشت باشد قلیلا ما تشکرون اندکی شکر میگویید با وجود بسیاری
این نعم عظیم ما زایده برای مبالغه است در قلت و یا از شما اندکیست که عدا
سم شکرگذاری و سپاس داری شما بغایت اندکست و شکر اعتراف است بنعمت
با نوعی از تعظیم پس بیان نعمت ابتداء خلق آدمیان میکند بقوله ولقد خلقنا
کم و هر آینه بتحقیق که آفریدیم شما را خطاب با بنی آدم است بحذف مضاف یعنی
پدر شما را که آدمست از طین غیر مصور خلق کردیم ثم صورناکم پس تصویر
او نمودیم و بنا برین معنی این تنزیل خلق و تصویر آدمست بمنزله خلق و تصویر

شما

هم ویا معنی آنست که ابتدا کردیم بخلق شما و بعد از ان بتصویر شما باین وجه که خلق
آدم کردیم و بعد از ان تصویر او نمودیم و انگاه شما را خلق و تصویر کردیم ویا آنکه
آفریدیم شما را در اصلاب پدران پس تصویر شما کردیم در ارحام مادران یا بیافریدیم
در ارحام شما را پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما را که آدمست پس
تصویر کردیم شما را در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ پس گفتیم ما مر فرشتگانرا بعد از
خلق و تصویر آدم و نفخ روح در آدم اُسْجُدُوا سجده کنید سجدهٔ تعظیم و تحیت
لِآدَمَ مر آدم را و بنابر آنکه مراد خلق ایشان و تصویر بنی آدم ذکر ثمّ از برای تاخیر اخبار
باشد یعنی بعد از اخبار از خلق و تصویر بنی آدم خبر میدهد که فرشتگانرا گفتیم که
سجدهٔ آدم کنید فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملایکه آدم را إِلَّا إِبْلِيسَ مگر
ابلیس که او از روی حسد لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ نبود از سجده کنند
گان مر آدم را قَالَ گفت خدای مر ابلیس را که مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت
ترا أَلَّا تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی مر آدم را لا مزیده است برای تاکید معنی فعلی که لا برو
داخل سجده برای تنبیه بر آنکه موبخ علیه ترک سجودست وگویند ممنوع از شئی مضطر
ست بخلاف آن فکانه قیل ما اضطرک الی ان لا تسجد یعنی چه چیز ترا مضطر و ملجا ساخت
بآنکه سجده کنی إِذْ أَمَرْتُكَ وقتی که فرمودم ترا که سجدهٔ آدم کنی این دلیلست بر آنکه
مطلق امر از برای وجوبست و فوریه ایضا قَالَ گفت ابلیس در جواب که أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ
من بهترم از آدم این جواب از حیثیّت معنی آنست یعنی استبعاد نموده گفت کسی چگونه
مثل منی را بسجدهٔ آدم امر فرماید پس حقیقت معنی آنست که من از و بهترم و نیکو نیست که
فاضل سجدهٔ مفضول کند و چون چنین است پس بچه وجه سجدهٔ او کنم و بعد از ان در
تعلیل خود گفت که خَلَقْتَنِي آفریدی مرا مِنْ نَارٍ از آتش که جوهر لطیف علوی نورانی
نیست وَخَلَقْتَهُ و آفریدی آدم را مِنْ طِينٍ از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانی است
ابلیس درین مغلطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که
لما خلقت بیدی عبارتست از ان و نیست حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارتست بدان در
نگریستی که خیریّت و افضلیّت آدم راست نه او را و نیز قیاسش در افضلیّت نار از خاک
نامستقیم بود زیرا که آتش خاین است هرچه بدو دهند نیست کرداند و خاک امین است

هرچه بد و سپارند نگاه دارد و امین از خاین بهتر باشد و دیگر آتش متکبرست و خاک
متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود و نیز خاک نقش پذیرد چنانکه آدم علیه السلام نقش
خاک پذیرفت که کتب فی قلوبهم الایمان و آتش سوزد چنانکه نقش معرفت ابلیس سوخت
که فسق عن امر ربه صاحب مجمع آورده که ثعلبی که امام اصحاب الحدیث است از ابن
عباس روایت کرده که اول من قاس ابلیس فاخطأ القیاس فمن قاس الدین بشیٔ
من رأیه قرنه الله تعالی ابلیس یعنی اول کسی که قیاس کرد و خطا کرد ابلیس بود پس
هرکه در دین قیاس کند وی را قرین ابلیس گرداند و ابن سیرین فرموده که اول من
قاس ابلیس وما عبدت الشمس والقمر الا بالمقاییس یعنی اول کسی که طرح قیاس
افکند ابلیس بود و آفتاب و ماه پرستیده نشد مگر بقیاس و بعد از نقل این دو
قول ثعلبی و ابن سیرین فرموده که وجه دخول شبهه بر شیطان ظن او بود بانکه نار
چون اشرف است از طین پس جایز نباشد که اشرف سجده ادون کند و این غیر خطا
ست زیرا که سجدهٔ آدم تابع علم الهیست بمصالح عباد و بعضی گفته اند که طین بهتر از نار
ست زیرا که اکثر منافع خلقان بانست چه ان مستقر خلقست و معایش ایشان در انست و ا
نواع رزق ایشان از ان و خیریت باعتبار جزو غالب باشد القصه چون ابلیس بجهت
تکبر از سجده امتناع کرد قال گفت حق تعالی او را که چون سجده نکردی و فرمان مرا در ان
انقیاد نکردی فاهبط منها پس فرو رو از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبتست بر معصیت
و نافرمانی او و گویند معنی آنست که تنزل از مرتبهٔ رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی
بمنزلهٔ دنیه بواسطهٔ معصیتی که مرتکب آن شدی فما یکون لک پس نرسد و
روا نباشد ترا ان تتکبر آنکه گردن کشی کنی فیها در آسمان و تعظم نمائی بر فرشتگان که همه
خاشعان و مطیعان اند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت چه آن جای طاعت کنند گانست فا
خرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک بدرستی که تو من الصاغرین از
خوار شدگانی بسبب معصیت و عاصی ذلیل و خوار باشد و یا بسبب عذاب و معذب
ذلیلست کما قال الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که من تواضع رفعه الله و من تکبر وضعه الله هرکه تواضع و فروتنی کند حق تعالی او را بردارد
و هرکه تکبر و گردن کشی کند حق سبحانه او را بیندازد و پست گرداند در بیابیع آورده که معنی

فاخرج

فاخرج اینست که بیرون رو از صورت ملکیت و مباش در میان ملائکه پس حق تعالی
تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها و طوق مذلت و لباس صغار در وی
پوشانید و بدانکه میتواند بود که صدور این کلام از حق تعالی بر لسان بعضی ملایکه باشد
و یا ابلیس معجزه را دیده باشد که دلالت کند بر انکه این کلام حق تعالی است و چون
او سبحانه ابلیس را از درگاه رحمت براند و داغ لعنت بر جبین او کشید وی از رحمت
نومید شده قَالَ گفت أَنظِرْنِي مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی
که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت مرا میران و عقوبت مفرما
قَالَ گفت خدای تعالی إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْمُنظَرِينَ از مهلت داده شد
گانی تا نفخهٔ صور و یا تا وقتی که حق تعالی میدانست که انتهای اجل او در آنست و دال بر
عدم اطلاق انظار دست قوله تعالی انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از
مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخه است و یا تا وقتی که صلاح
در آنست و حکمت در انظار و امهال ابلیس یا انکه او سبحانه عالم بود بانکه آن سبب
اضلال بندگانست ابتلای عباد است و تعریض ایشان بثواب بجهت مخالفت ایشان
از اوامر و یا غیر آن از وجوه حکم و مصالح الغرض حق تعالی فرموده که تا فرزندان
آدم زنده اند ترا مهلت دادم قَالَ گفت ابلیس فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي پس سوگند بتو که بسبب
آنچه مرا بی بهره گردانی از رحمت و یا حکم کردی بغوایت من و یا بجهت انکه امتحان کردی
بسجود بجهت آن غاوی شدم و نظیر اینست قوله فزادتهم رجسا الی رجسهم و یا بجهت
انکه مرا هلاک کردی بطعن و طرد و منه فسوف یلقون غیا و یا کلام بر ظاهر خود باشد چه
معتقد او آن بوده باشد که حق تعالی اغوا و اضلال بندگان کند یعنی بجهت انکه مرا گمراه
گردانیدی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر آینه بنشینم از اغوا و اضلال فرزند آدم صِرَاطَكَ
الْمُسْتَقِيمَ بر راه تو که راه راستست یعنی دین اسلام و مترصد اینکه ایشانرا راه
بزنم و بر صراط مستقیم نگذارم و همچنانکه قطاع الطریق که بر سر راهها کمین بنشینند تا قطع
سابله کنند و بدانکه جار مجرور متعلق است بفعل قسم محذوف و تقدیر اینست
که فبما اغویتنی اقسم بالله و نمیتواند بود که متعلق باشد به لاقعدن زیرا که لام

قسم مانع آنست که نصب صراطک بظرفیه است کقولک ضرب زید الظهر والبطن ثمّ لآ
تینّهم پس بیاید بدیشان مِنْ اَیدِیهِمْ از پس ایشان یعنی در امر آخرت وگویم
بعث ونشر وبهشت ودوزخ نیست وَمِنْ خَلْفِهِمْ واز پس ایشان یعنی از قبل دنیی
وایشان را در چشم ایشان بیارایم وَعَنْ اَیمَانِهِمْ ودر آیم از راست ایشان از جهت حسنات
وایشان را در عجب وریا اندازم وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ واز چپ ایشان یعنی از جهت سیئات
وان را در دل ایشان شیرین گردانم ویا مراد آنست که از جمیع جهات ایشان در آیم تا ایشان را
از هدایت بگردانم وبر ضلالت دارم وبنابرین این مثل قصد اینانست مکلفان را بوسیلهٔ
تسویل واضلال بر هر وجهی که او را ممکن باشد بایتان عدو از جهات اغلب ولهذا نگفت
که ومن تحت ارجلهم ومن فوقهم واز ابن عباس مرویست که ذکر من فوقهم بجهت آنست
که رحمت از آن نازل میشود وترک من تحتهم بسبب انکه امدن موجب وحشت است وتسویل
مستلزم انس است ومحتملست که من بین ایدیهم کنایت از جائی باشد که مکلفان دانند
وقادر باشند بر تحرّز از آن ومن خلفهم از جائی که ندانند وقادر نباشند وعن ایمانهم وعن
شمائلهم از جهتی باشد که متیسر باشد ایشان را که بدانند ویا تحرّز نمایند ولیکن نکنند
بجهت عدم تیقّظ واحتیاط واز امام محمد باقر علیه السّلام سوال کردند فرمود
لآتینهم من بین ایدیهم آنست که کار آخرت بر دل وچشم ایشان خوار وبیمقدار گردانم
ومن خلفهم ایشان را وسوسه کنم تا مال جمع کنند وبآن بخل ورزند وزکوة ندهند تا
از بهر وارثان بماند وعن ایمانهم کار دین بایشان تباه گردانم وایشان را بر هوای نفس دارم
از شفیق نقل کرده اند که گفت هر صباح شیطان در چهار جانب من نشیند اما در
پیش من میگوید که لاتخف فان الله غفور رحیم من ایهٔ وانّی لغفّار لمن تاب وامن
وعمل صالحا بر و میخوانم ودر خلف من تخویف مینماید بدانکه انفاق مکن تا در خلف
درویش نگردی من ایهٔ ومامن دابّة فی الارض الّا علی الله رزقها تلاوت میکنم ودر
یمین زبان بثنای من میگشاید ومن آیت والعاقبة للمتقین قراءت میکنم ودر شمال
من ترغیب میکند بشهوات من آیهٔ وحیل بینهم وبین مایشتهون بر و میخوانم وبدانکه
تعدیهٔ دو فعل اول بحرف ابتدا جهت آنست که شیطان از جهت ماقبل ومابعد متوجه

شیطان

مکلفان میشود و ذوی اخیر را بحرف مجاورت بجهت آنست که آن دو جهت بمنابه
کسیست که منحرف ایشان ونظیر اینست قوله جلست عن یمینه و بعد از ان گفت که
وَلَا تَجِدُ و نیابی توکه خداوندی أَكْثَرَهُمْ بیشتران فرزند آدم شَاكِرِينَ
شکر گویندگان یعنی کافر باشند که منعم خود را نشناسند و بدانکه ابلیس این کلام را
بر سبیل فرض گفت کما قال الله تعالی ولقد صدق ابلیس ظنه ومنشاء این ظن او ان
انجا بود که چون بوسوسه مقصود خود را از ادم حاصل کرد ظن او غالب شد که فرز
ندان ضعیفتر از و باشند هم را وسوسه توان داد واز راه توان برد و گویند که این اخبار
از ملایکه را شنیده بود و حق تعالی بعد ازین بیان اهانت و ادلال میکند با بلیس و ا
کرام واجلال بآدم علیه السلام بقوله قَالَ گفت خدای مر ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون
رو از بهشت یا از آسمان مَذْءُومًا در حالتی که نکوهیده باشی وعیبناک مَدْحُورًا
رانده و دور کرده از رحمت لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لام برای توطیه قسم است وجواب
وقوله لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ یعنی بخدای که هرکه بر پی تو کیرد از اولاد آدم هر آینه پر
کنم از دوزخ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو جواب قسم
ساد مسد جواب شرطست واین کلام غایت تهدید و وعیدست پس فرزندان آدم را
از متابعت شیطان وَيَا آدَمُ و گفتیم بآدم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای ادم اسْكُنْ
أَنْتَ وَزَوْجُكَ ساکن شو تو وجفت الْجَنَّةَ در بهشت فَكُلَا پس بخورید از
میوهای بهشت مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا از هرجا که خواهید یا هرچه اراده کنید وَلَا تَقْرَبَا
و نزدیک مشوید هَذِهِ الشَّجَرَةَ این جنس درخت که گندم است یا انگور و مخورید
از ان که اگر بخورید فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ پس باشید از ستمکاران بر نفس
خویش که نقص حظ خود کنید بجهت ترک این مندوب یکونا احتمال دارد که مجزوم باشد
بر عطفیت و یا منصوب بر جواب و مرتبه تبیین وتفصیل این آیه در سوره البقره سمت
ذکر یافته فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ پس وسوسه کرد مر ادم وحوا را شیطان
در اصل بمعنی صوت خفی است ومنه وسوس الحلی و کیفیت وسوسه نیز در سوره البقره
تحریر یافت بذیرفت ولام در لِيُبْدِيَ لَهُمَا لام عاقبت است که از ان لام تصیر گویند
یا لام غرض یعنی شیطان وسوسه ایشان داد تا عاقبت اشکار کرداند و یا بجهت انکه

ظاهر کرداند مر ایشانرا ما وُرِیَ آنچه پوشیده کرده شده بود عَنْهُمَا از ایشان مِنْ
سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان یعنی بجهت وسوسه با ایشان بدی رساند بواسطهٔ
انکشاف عورتشان وَلِهٰذَا تعبیر عورت نمود بسوئت وچون واو در وری
حرف نداست از ینجهت منقلب بهمزه نشده همچنانکه در قلب اویصل که تصغیر واصل
است و مرویست که اهل بهشت عورت ایشان نمیدیدند و هیچ یک از ادم و حوا
نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمیکردند و چون ترک این ندب کردند عورت ایشان
منکشف شد و گفته اند حق تعالی ایشانرا جامها پوشانیده بود برای ستر عورت و ابلیس
دانست که بجهت ترک مندوب لباسی از تن ایشان دور شود پس در صدد آن شد که ترک
اولی از ایشان صادر شود تا لباس از ایشان فرو شود بجهت کشف عورت در میان
اهل بهشت منفعل شوند بجهت این آغاز وسوسه کرد بعد از انکه پنهانی بدستیاری
مار وطاوس در بهشت در آمده بود و بصورت دیگر بر آمده وَقَالَ و گفت مر ادم
و حوا را مَا نَهٰكُمَا باز نداشت و منع نکرد شما را رَبُّكُمَا پروردگار شما عَنْ هٰذِهِ
الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت اِلَّآ اَنْ تَكُوْنَا مگر بجهت انکه کردید مَلَكَيْنِ دو
فرشته در علو مرتبت با حسن صورت و یا استغنا از عذاب اَوْ تَكُوْنَا یا گردید
مِنَ الْخٰلِدِيْنَ از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگانی که مرگ را راه بد
ایشان نبود بعضی باین استدلال کرده اند بر فضل ملایکه بر انبیا و جواب از این آنست
که از جمله بدیهیات است که حقایق منقلب نشوند پس رغبت آدم و حوا در چیزی
بود که ایشانرا نیز حاصل شود همچنانکه ملایکه را بود از ملایکه از کمالات فطریه و استغنا از
اطعمه و اشربه و این دلالت نمیکند بر فضل ملایکه مطلقا و بدیهیست که استحقاق ثواب
و رسیدن بدرجات عظمی بطاعاتست و اعباء مشاق در ان نه بصورت و هیئت
و چون انبیا بر وجه کلفت پس بطاعات اقدام نموده اند و از معاصی اجتناب کرده اند بخلاف
ملایکه که صدور طاعت از ایشان از روی رغبت است نه بر وجه کلفت پس انبیا از ملایکه
افضل باشند بجهت مزیت مثوبت بر طاعت و ریاضت ایشان نسبت بملایکه و چون
باوجود این وسوسهٔ آدم در خوردن آن شجره تامل مینمود ابلیس تدبیر دیگر کرد
وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد برای رغبت آدم در خوردن ان شجره اِنِّی بدرستی

کمی

که من لکما مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندکانم و از روی شفقت میکویم
که ازین درخت بخورید تا غیرید و ایراد قسم از باب مفاعله جهت مبالغه است و کویند
شیطان خورد که من اول این سخن را از روی نصیحت میکویم و آدم و حوا سوکند خوردند قسم
ندکه قبول نصیحت او کنند و نیز کفته اند که آدم و حوا او را سوکند دادند بر صدق
قول او و سوکند خورد پس بینهما مقاسمه واقع شده باشد و آدم علیه السلام کمان
نبرد که کسی سوکند بخدای از روی کذب خورد پس بجهت این بدان سوکند فریفته
شد فَدَلَّاهُمَا پس تنزیل کرد و فرود آورد شیطان ایشان را بخوردن ان درخت
بِغُرُورٍ بتزیب و سوسه و یا باین وسوسه اهباط آدم و حوا کرد و حط کرد از درجه عالیه
در رتبه سافله چه تدلیه و ادلاء ارسال شیء است از اعلی باسفل فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ
پس آنهنکام که بچشیدند یعنی بیافتند طعم میوه آن درخت منهی را فی الحال بَدَتْ
لَهُمَا سَوْآتُهُمَا ظاهر شد مر ایشان را عورت ایشان یعنی از تن بریخت تا عورت
یکدیکر را بدیدند و این بر وجه حکمت و مصلحت بود و در اینکه شجره خوشه انکور
یا انجیر یا کافور و یا غیر آن و لباس یا لباس نور بود و یا حله و یا ظفر خلافست
چنانکه در سوره البقره کذشت و نزد بعضی دیکر آنست که کسی دیکر جز ایشان عورت
ایشان ندید القصه چون عورت ایشان منکشف شد منفعل شدند وَطَفِقَا و در ایستا
دند و شروع کردند يَخْصِفَانِ میچسبانیدند برک بر بالای برکی و انها را مینهادند
عَلَيْهِمَا بر عورات خویش مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برک درخت بهشت و اشهر
آنست که برک انجیر بر هم می بستند تا چون هیئت ازاری شد و عورت خود را بدان
بپوشانیدند و ازین طرف باین طرف میکریختند و اصل خصف ضم و جمع است و منه قول
النبی صلی الله علیه و آله الخبر یعنی علی علیه السلام وَنَادَاهُمَا و ندا کرد آدم و حوا را رَبُّهُمَا
پروردکار ایشان أَلَمْ أَنْهَكُمَا آیا نه شما را نهی کرده بودم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن
این درخت وَأَقُلْ لَكُمَا و نه کفته بودم شما را و تحذیر کرده که إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدر
ستی که هست مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا و عداوت او در وقت ابا از سجده
آدم بر همه ملایکه روشن شده بود این ندا متضمن معاتبت بر مخالفت نهی که آن ترک ندبست
و توبیخ بر اغترار آورده اند که در وقت کریختن ایشان حق تعالی کفت که افرار منی یا آدم

ای آدم از من میگریزی ای آدم گفت بلی حیا میکنم بلکه میگریزم من بجهت حیا و شرمندگیست از حضرت تو پس بگناه خود که آن ترک ندبست اعتراف نموده از روی نیاز قالا
گفتند با حق سبحانه که رَبَّنَا ای پروردگار ما ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا ستم کردیم بر نفسهای خود
بنقص ثوابی که مترتب میشد بر فعل ندب وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر تو نیامرزی برای ما زلت ما
که ترک ندبست وَتَرْحَمْنَا و نبخشائی ما را لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ هر آینه باشیم از زیان
کاران اگرچه ترک مندوب کرده بودند خود را ظالم و خاسر خواندند زیرا که عادت اولیا آنست
که زلت حقیر را بزرگ شمرند و حسنهٔ عظیم را صغیر دانند و ممتنع بود که مراد صدور معصیت
باشد از او زیرا که اجماع امامیه معصومند از جمیع صغایر و کبایر و تحقیق این در سورهٔ
البقره مذکور شده از محمد بن قیس روایتست که ابلیس مار را وسوسه کرد و مار حوا را و حوا آدم را
و حق تعالی آدم را گفت چرا آن شجرهٔ منهیه را خوردی گفت حوا مرا بآن دلالت کرد بحوا گفت
چرا خوردی و آدم را دلالت کردی گفت مار مرا باین ترغیب کرد مار را گفت چرا این اغوا کردی
گفت چرا این اغوا با مر شیطان این از من صادر شد حق تعالی بهمه خطاب کرده قَالَ گفت اِهْبِطُوا
فرو روید بزمین بَعْضُكُمْ در حالت که بعضی از شما دشمنی اند لِبَعْضٍ عَدُوٌّ و مراد
بعضی را و از اینجاست که آدمی و شیطان و مار و طاوس دشمن یکدیگرند و گویند خطاب
بآدم و حوا و ذریت ایشانست که در اصلاب ایشان بودند و بنابراول تکریر امر شیطان
قرین یکدیگر باشند در دنیا و معادات بینهما باشند تا نشاهٔ آخرت و در خبر است که چون
حوا از آن درخت میوه بگرفت درخت خون آلود شد وبرا گفتند که چون درخت را خون
آلود کردی در ماهی ترا یکبار خون آلود کردانیم و مار را گفتند که پایهات را قطع کردیم تا همیشه
بر شکم روی و هر که بر تو دست یابد سرت را بکوبد و ابلیس را گفتند که از اینجا ملعون
و مطرود بیرون رو و آدم را خطاب رسید که بزمین رو پس از آنکه در بهشت روزی
من میخوردی بکدّ یمین و عرق جبین روزی من بخور و این نه بر وجه عقوبتست چه
عقوبت فرع ذنب است و ترک ندب ذنب نیست و نیز نفس اخراج از جنت عقاب
نیست زیرا که سلب لذات و منافع عقوبت نیست و عقوبت طرد روالم است که بر
سبیل استخفاف و اهانت واقع شود و نزع لباس و ابدای سواءه نیز چنین است
و بر تقدیر آنکه منشاء این امور احتمال عقاب و غیر آن داشته باشد واجبست صرف

بدن

آن بغیر عقاب زیرا که عقاب مستلزم استخفافست و این بر انبیا روا نیست و چگونه انبیا
مستحق استخفاف و اهانت باشند و حال آنکه حق تعالی ما را تکلیف کرده بغایت اجلال
و نهایت تعظیم ایشان کدام عاقل قبول قول کسی که مستخف و مهان القدر باشد و تجویز
استخفاف و اهانت کسی کند که عظم قدر انبیا و مرتبت منزلت ایشان را شناسد پس وا
جبست که اعتقاد کنند که مصلحت و حکمت و مقتضی تعبیه آدم بود در جنت در حین عدم
ترک ندب از و چون ترک اولی از و تحقق پذیرفت حکمت متغیر شد و تقاضای آن
نمود که بدار تکلیف انتقال نماید و همچنین است کلام در سلب الباس مرویست که
چون آدم بزمین آمد و این حالت را قبل از این در خود نیافته بود گفت خداوندا
مرا حالتیست که از آن سبب نمیتوانم که عبادت کنم جبرئیل آمد و گفت این حالت را جوع
نامست دوای وی جز طعام نباشد گفت ای جبرئیل طعام از کجا آورم گفت من از برای
تو آورده ام آنچه سبب اخراج تو از بهشت بود یعنی گندم تا راحت تو از آنجا بود که سبب
مشقت تو شده پس گندم را نزد آدم بنهاد آدم خواست که بخورد جبرئیل گفت ای
آدم این را مخور بلکه مزروع نما تا حق تعالی برکت در آن پدید کند گفت چگونه زراعت
کنم فرمود بوسیلهٔ آلات و ادوات میسر شود آدم گفت آنرا از کجا آرم جبرئیل گفت من
ترا تعلیم کنم پس آلت و چوب و آتش حاضر کرد و آدم را آهنگری و درودگری تعلیم داد
که تا آلت زرع بساخت و چون آلت تمام شد گفت این گندم بر زمین افشان و زمین را
منقلب ساز و دانه را بخاک بپوشان آدم چنان کرد چون از یک تخته زمین فارغ شد و بتختهٔ دیگر رسید
آنکه اول کشته بود رسته شده بود و چون بدیگری رسید اولین بجد درو رسیده بود چون از
همه بپرداخت همه کشت بیکبار رسیده گشت آدم خواست که بخورد جبرئیل گفت این را
چنین نتوان خورد اول آنرا درو کن و آنرا آرد کن و بعد از آن خمیر کن چنین کرد خواست جون
که خمیر را بخورد جبرئیل گفت آنرا بپز و چون بتعلیم جبرئیل تنور بساخت و آنرا بپخت
فی الحال در دهن گرفت دهانش بسوخت جبرئیل گفت ای آدم تعجیل مکن بگذار تا سرد شود
و چون سرد شد آنرا تناول کرد و این برای آنست تا بدانی که با یک راحت چندین محنت
و بلیتست و الخیر و الشر مقرونان فی قرن القصه چون آدم و حوا و ابلیس و طاوس
و مار بزمین هبوط کردند حق تعالی گفت که وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ و مر شما را در زمین

مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی وجای آرامی وَمَتَاعٌ وبرخورداری إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن
مرگ آدم عم ازین غمناک شده بنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید قَالَ گفت خدای
تعالی حکم آنست فِيهَا تَحْيَوْنَ که در زمین میزیید وَفِيهَا تَمُوتُونَ ودر زمین
میمیرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ واز زمین بیرون آورده میشوید برای جزا آدم علیه
السلام چون این مضمون بشنید بدانست که باز بزمین خواهد رسید وچون ذکر نعم خود
کرد بر بنی آدم در اسکان ایشان در زمین واعطای اسباب تمتّع با ایشان ورسیدن
ایشان بوسیلهٔ اعمال صالحه بروضهٔ جنان در عقب آن عرض امتنان مینماید بر ایشان بر
ملابس ابتهاج بقوله يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم مراد همهٔ ایشان است وخطاب
معدوم ایشان باعتبار علم او سبحانه است به پیدا شدن ایشان پس نظر بعلم او همه مو
جودند واناث بر سبیل تغلیب در ان داخلند یعنی ای جمیع مکلفان از مردان وزنان قَدْ
أَنْزَلْنَا بتحقیق که فرستادیم عَلَيْكُمْ لِبَاسًا بر شما پوششی یعنی آفریدیم برای شما
لباسها بتدبیرات سماویه واسباب نازله از آسمان وازین قبیلست وانزل لکم
الانعام وانزلنا الحدید وگویند در حین هبوط حق تعالی لباس را برای او ع انزال فرمود
فی انزال بر معنی خود باشد ویا آنکه انزال باعتبار غایت علوّ او سبحانه ونهایت دنا
ئت وپستی خلقان پس بیان فایدهٔ لباس میکند ومیفرماید يُوَارِي میپوشد آن
لباس سَوْآتِكُمْ عورات شما را که شیطان قصد ابدای آن کرده بود ومستغنی
میسازد شما را از خصف ورق مرویست که عرب برهنه طواف خانه میکردند ومیگفتند
که لانطوف فی ثیاب عصینا الله فیها طواف نمیکنیم در جامهای که در ان معصیت کرده ایم
این آیت نازل شد که لباس موجب پوشش عورات شماست که انکشاف آن مستهجن ومستقبح
است عقلا وقوله وَرِيشًا عطفست بر یواری یعنی لباس که زینت شماست وبآن متجمل
میشوید وریش بمعنی جمالست ومنه ریش الطایر وگویند که بمعنی مالست ومنه ریش الرجل
اذا تموّل یعنی لباس امتعه واثاث خانهٔ شماست که لباس است که عورت را میپوشد
وانچه ماورای آنست از جامها آنرا ریش میگویند ودر تفسیر زاهد مذکورست که لباس
آنست که از پنبه باشد وریش از ابریشم وپشم وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ وپوشش
تقوی یعنی لباس که برای تواضع پوشند چون پشمینه وجامهای درشت ذَٰلِكَ خَيْرٌ

آن

آن بهترست از لباسهای نرم و بتکلف متجبران میپوشند و گویند که مراد بلباس
تقوی خشیه بنده است از خدای که محیط و شامل باشد باو و همچنانکه جامه احاطه
بدن میکند و یا مراد ایمانست که محیط است بقلب و یا التزام طریقه خیر و یا جامهای حرب چون
زره و خفتان که وقایه محارب باشد از تیغ و نیزه و ابن عباس فرموده که لباس
التقوی هو العمل الصالح و نیز محققان گفته اند که لباس تقوی طاعتست که عیب آدمی
بدان پوشیده میشود چنانچه عورت مستور میگردد و گفته اند لباس تقوی عفت
است و یا حیا و در بحر آورده که لباس بر دو گونه است لباس فتوی و آن مخصوص
بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق حقیقتست از لباس فتوی همین
بدن بهره مندست که ستر سوآت او میشود و از لباس تقوی هر یک از دل و روح
سر و خفی بهره دارند و هر یک بچیزی پوشیده میگردند بهره دل از لباس تقوی
صدقست در تقوی و بدان پوشیده شود شهوات طمع دنیا و مافیها و حظ
روح از لباس تقوی محبت حق است و بدان مستور گردد سوآت تعلق بغیر مولی و
نصیب سر ازین لباس اینست مگر شهوات انوار الهی و بدان پوشیده میشود سوآت
رؤیت ماسوی و بهره خفی از لباس تقوی بقای اوست بهویه حق بدو پوشیده گردد هویه
خلق و انانیت ذلک آن انزال لباس من آیات الله از نشانهای فضل و رحمت
خدایست که بدان سوآت آدمیان را بپوشند و ایشان را از خصف برگ درخت مستغنی گر
دانید لعلهم یذکرون تا باشند که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند
و از قبایح مجتنب شوند بعد از آن بر سبیل نصیحت و موعظه میفرماید که یا بنی آدم
ای فرزندان آدم لا یفتننکم الشیطان بر حذر باشید که شیطان شما را در فتنه
نیندازد و با شما مکر نکند و از راه حق بیرون نبرد و بجهت اغوا شما را از طریق جنت
باز ندارد کما اخرج چنانچه بیرون آورد ابویکم پدر و مادر شما را من الجنة
از بهشت و ایشان را در محنت و فتنه انداخت نهی لفظا راجع بشیطانست و بحسب معنی
نهی بنی آدم است از اتباع او و از افتتان باو و قوله ینزع عنهما لباسهما حالست
از ابویکم یا از فاعل اخرج یعنی بیرون آورد پدر و مادر شما را در حالی که بر میکشید
از ایشان جامهای ایشان را لیریهما تا بنماید بهر یک از ایشان سوآتهما عورات

ایشانرا اسناد اخراج و نزع بشیطان باعتبار تسبب است یعنی سبب آن شد که ابوین شما از بهشت بیرون آمدند و مکشوف العوره گشتند پس شما نیز از مکر او حذر کنید اِنَّهُ بدرستی که ابلیس یَرٰیکُمْ می بیند شمارا هُوَ وَقَبِیلُهٗ او و لشکر او مِنْ حَیْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از جائی که شما ایشانرا نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت دقت و لطافت در نظر شما در نمی آیند و ایشان اجسام شمارا بواسطهٔ غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمنی لازم ترست مالک دینار گفته که دشمنی که ترا بیند و تو ویرا نه بینی دشمنی عظیمست و محنت و بلیت او بغایت سخت بدانکه این جملهٔ اسمیه مصدریه بآن محل نهی است و تاکید تحذیر از فتنهٔ شیطان و جنود او و رویت ایشان مارا از جائی که ایشانرا نمی بینیم کلیه نیست بلکه فی الجمله است پس مقتضی امتناع تمثل ایشان نیست برای ما یحیی معاذ گفته که شیطان قدیم و دیرینه است و تو حدوث و نو شیطان محتالست و تو سلیم شیطان ترا بیند و تو او را نه بینی شیطان از تو بر تو بارست و ترا بروی باری نیست در تو مسکن اوست و در عروق تو رهگذار او پس با وی مقاومت نتوانی کرد مگر بیاری خدای ذالنون مصری گفت اگر او ترا بیند از انجا که تو او را نه بینی خدای تو او را بیند و او خدا را نبیند بخدای استغفار کن که کید او ضعیفست اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطَانِ کَانَ ضَعِیفًا از مجاهد روایتست که شیطان و جنود او برادمیان تفاخر میکنند بچند چیز یکی آنست که ایشان آدمیانرا می بینند و ادمیان ایشانرا نمی بینند دوم از زیر زمین بیرون آیند و بتحت زمین فرو روند سیوم بر هوا دوند و پائین آیند چهارم پیران ایشان جوان شوند پس از انکه بنهایت شیوخت رسیده باشند بعد از ان در بیان تخلیهٔ شیطان با اهل عناد و طغیان میفرماید که اِنَّا جَعَلْنَا الشَّیَاطِینَ بدرستی که ما کردانیدیم دیوانرا اَوْلِیَاءَ دوستان لِلَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ مر انکسانی را که ایمان نمی ارند یعنی حکم کرده ایم که شیاطین دوستان ناگرویدگانند بجهت جنسیت و تناسب که آن تناصر است بر اباطیل یا ما تخلیه کردیم میان ایشان و دیوان بر وجه اجبار منع ایشان نکردیم تا مطیع و فرمان بردار شیطان کنند و دوستان یکدیگر شدند بخلاف مؤمنان مخلص که ایشان بجهت تدبر در حجج هاویه مستعد الطاف الهی شده از ضلال و اغوای شیاطین محفوظ مانده اند قبل ازین گذشت که عرب عریان طواف کردندی و عورت خود را نپوشیدندی و گفتندی که ما طواف خانه چنان کنیم که خدا مارا فرموده و در جامهٔ که دران گناه کرده ایم طواف نمیکنیم

ورنان

وزنان چیزی از دوال بافته بمقدار آنکه عورت ایشان بآن پوشیده شدی در میان بستندی
در خبر است که از بنی عامر زنی طواف میکرد و میگفت الیوم یبدو بعضه او کله وما بدا منه فلا احله چون
زمان اسلام در رسید مسلمانان ایشان را ملامت کردند ایشان گفتند وجدنا علیها آباءنا پدران را
بر این یافته ایم و متابعت ایشان میکنیم حق تعالی آیه فرستاد که وَإِذَا فَعَلُوا و چون بکنند کفار و مرتکب
شوند فَاحِشَةً فعل متناهی در قبح چون کشف عورة و عبادت اصنام و غیر آن از کبایر قَالُوا گویند از
روی تقلید که وجدنا علیها یافته ایم بر این عمل زشت آبَاءَنَا پدران خود را وَاللَّهُ أَمَرَنَا و خدای
فرموده است ما را بِهَا باین فاحشه ایشان احتجاج آورده اند باین امر قبیح بد و چیز یکی تقلید
آبا دوم افترا بر خدای و حق تعالی از ذکر احتجاج اول ایشان نموده بجهت ظهور فساد و در رد
ثانی میفرماید که قُلْ بگوای محمد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که حق تعالی لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ نمیفرماید بزشتی
و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بر آن جاری شده که امر کند بمکارم خصال و محاسن خلال
از حسن بصری مرویست که ان الله بعث محمدا صلی الله علیه وآله وهم قدریة مجبرة یحملون ذنوبهم
علی الله یعنی حق تعالی پیغمبر صلی الله علیه وآله را مبعوث گردانید در وقتی که قوم قدریه و مجبره بودند
و حمل ذنوب خود میکردند بر حق تعالی و مصداق اینست قوله عز و جل اذا فعلوا فاحشة قالوا والله
امرنا بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاء و چون فعل قبیح بر او مستحیل است بجهت عدم داعی
و وجود صارف پس چگونه بقبیح امر فرماید و گویند انا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها
جواب و سؤال مترتب اند گوئیا فرمود که قیل لهم لما فعلتموها فقالوا وجدنا علیها آباءنا فقیل ومن
این اخذ آباءکم فقالوا والله امرنا بها و قوله ان الله لا یأمر بالفحشاء جواب آنست از احتجاج ایشان
و قوله أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ انکاریست که متضمن نهی است از افترا بر خدا یعنی
آیا میگوئید بر خدای از روی افترا آنچه نمیدانید که او فرموده است از اسناد قبیح باو و این تنبیها
دست بر آنکه مبنی قول ایشان جهل مفرط است و چون بیان فرمود که حق تعالی امر نمیکند بفحشا
که اسمیست جامع جمیع قبایح و سیئات را در عقب آن بیان چیزی مینماید که بآن امر فرموده
و میگوید قُلْ بگوای محمد کفار قریش را أَمَرَ رَبِّي آفریده است آفریدگار است آفریده کار من
بِالْقِسْطِ بعدل و داستی که وسط است از هر امر متجافی از طرفین افراط و تفریط و گویند
مراد بقسط توحید است که سر همه راستیهاست و اولی آنست که مراد جمیع طاعات و عبادات
او سبحانه باشد و این رد قول مذهب مجبره است چه مراد آنست که حق تعالی امر میفرماید بخیر

که عقل بر راستی و استقامت آن گواهی دهد و چون امر الهی بتوحید و سایر طاعات تعلق دارد
پس محال باشد که بعدل و توحید امر کند و بعد از آن جبر خواهد چه او حکیمست انچه فرماید مرید
آن باشد وانچه نخواهد کاره آن و مانع بندگان از آن و چون از بنده طاعات خواست بدان امر کرد
و معاصی را کاره بود از آن نهی فرمود پس امر وی دلیلست بر اراده طاعت و نهی وی دلیل
بر کراهت معاصی و بعد از آن فرمود که وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ و راست کردانید دین خود را
بقبله عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزد زمان هر سجودی یا مکان سجودی مراد از سجود نمازست یعنی
در هر جا که باشید چون وقت نماز در رسد روی بقبله کرده بنماز مشغول شوید یا مراد آنست که
توجه کنید بعبادت او سبحانه چون وقت نماز در رسد در حینی که استقامت کنندگان باشید
باو نه عدول نمایندگان بغیر او وَادْعُوهُ و بپرستید خدا را مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
در حالتی که پاک کنندگان باشید برای او طاعت را یعنی او را مخصوص کردانیده بعبادت
و غیر او را در آن شریک مکردانید و نزد ضحاک معنی آنست که چون در مسجد باشید
و وقت نماز در آید همینجا نماز بگذارید و مگوئید که ما نماز در مسجد خود میگذاریم و چون در مسجد
نباشید و وقت نماز در آید مخیرید بهر مسجد که میخواهید توجه کنید و نماز را مخصوص و خالص
کردانید بخدا و او را بغرض دیگر مخلوط مسازید چه اوست مصیر و بازگشت شما نه غیر او كَمَا بَدَأَكُمْ
همچنانکه آفرید شما را در ابتدا تَعُودُونَ باز خواهید گشت بوی تا بیا تا جزا دهد شما را
بر عملها یا شما را چنانکه از خاک آفرید باز بخاک عود خواهد کرد و یا همچنانکه شما را عریان و پا برهنه
کردانید در معاد نیز چنین خواهد بود فَرِيقًا هَدَى گروهی را راه نمود یعنی الطاف و اسباب
توفیق اعطا فرمود تا ایشان برسیدند آن اختیار ایمان کردند وَفَرِيقًا و گروهی دیگر که از روی
عناد و جحود نظر در دلایل نکردند و تامل و تفکر ننمودند حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ سزاوار شد
بر ایشان گمراهی و یا معنی آنست که حق تعالی بهدایت و ضلالت هر دو فرقه کرد و یا بعد از عود که زمان
حشر و نشر باشد بعضی را بهشت راه نماید بجهت صدور ایمان و اعمال صالحه از ایشان و برخی مستوجب
هلاکت و عقوبت کردیدند بجهت فرط معصیت انتصاب فریقا ثانی بفعلیست که ما بعد آن مفسر آنست
ای و ای خذل فریقا إِنَّهُمُ بدرستی که این گمراهان اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ فرا گرفتند دیوان را
أَوْلِيَاءَ دوستان خود و فرمان بردند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای این تعلیل خذلان

ایشان

ایشانست یا تحقیق ضلالت ایشان وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ وگمان میبرند که ایشان مُهْتَدُونَ
راه یافتگانند و فی نفس الامر نه چنانند که در کریمهٔ واقیموا وجوهکم عند کل مسجد وادعوه
مخلصین امرست بتوجه نماز در مسجدی که اتفاق افتد و مراد بصلوة اعم بصلوة
از صلوات واجبه و مندوبه است و از جملهٔ آن نماز تحیت است و اقامت وجه کنایتست
از نماز و بعد از آن فرموده بدعا نزد هر مسجدی و درین حث است بر دعا در مساجد
وایما بانکه آن محل اجابتست و آنگاه امر بندگان نموده بایقاع صلوات و دعوات بر
وجه اخلاص نه بقصد ریا و غیر آن از اغراض و چون او سبحانه در ما تقدم ذکر نعم خود
فرمود بر عباد از لباس و رزق در عقب آن امر میفرماید ایشانرا باخذ زینت و تستر و اقتصاد
در ماکل و مشرب و میگوید یَا بَنِي آدَمَ ای فرزند آدم خُذُوا زِينَتَكُمْ فرا گیرید جامهای
خود را که بدان خود را آراسته اید عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر مسجدی اکثری مفسران
برانند که ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب از ذکور و اناث برهنه طواف کردندی
و بران تجرید و به تبری از ذنوب تفاول نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردن
حیوانی مجتنب نموده و باندکی از طعام قناعت کرده از طاعت دانستندی و بآن تعظیم
کعبه را خواستندی اهل اسلام گفتند که ما چون بتعظیم و تحریم کعبه سزاوارتریم پس
اولی آنست که ما نیز باین طریق سلوک نمائیم حق تعالی ایشانرا ازین تحذیر فرمود و گفت
اخذ ثیاب جمیل کنند در حین طواف کعبه و در وقت ادای نماز و گفته اند زینت بزبان اهل
ستر عورتست برای نماز و بلسان اهل کشف حضور دلست برای عرض راز و نیاز و بدانکه جامه
آنچه ستر عورت کند در نماز و طواف فرض است و زیاده بران سنت و از امام محمد باقر
علیه السلام مرویست که مراد زینت جامهٔ نو و پاکیزه است که در روز جمعه و عید پوشند برای
رفتن بمصلی و مساجد جوامع از حسن بن علی علیه السلام مرویست که چون نماز گذاردی
خوبترین جامه در پوشیدی از وی سوال کردند که سبب این چیست فرمودی ان الله
جمیل یحب الجمال فاتجمل لربی و هو یقول خذوا زینتکم عند کل مسجد یعنی حق تعالی صاحب
جمالست و جمال را دوست دارد پس من بجهت رضای او سبحانه متجمل و متزین میشوم چه
او سبحانه میفرماید که در وقت نماز متجمل شوید و نزد بعضی مراد بزینت دست برداشتن است
در حین تکبیر نماز لقوله صلی الله علیه و آله ان لکل شیء زینة و زینة الصلوة رفع الایدی هر چیزیرا

زینتی است و زینت نماز بر داشتن دست است در حین تکبیر نماز و تکبیر رکوع و تکبیر سجود و سر بر داشتن

از هر دو و از صادق علیه السلم مرویست که مراد بزینت عشط است نزد هر نمازی و در دکر مذکورست

که لباس بر چند قسم است یکی آنکه ستر عورت بآن واجب است مطلقا خواه آنکه ناظر محرم باشد و یا نه

حتی از خود و آن در حالت نماز ست و طواف و عورت مرد قبل و دبر است نزد اکثر علماء و اینکه بعضی

از ما بین سره و رکبه گفته اند قولیست مرجوح و اما عورة زن جمیع بدن اوست ما عدای وجه و کفین و قدمین

و ابن عباس فرموده که الا ما ظهر منها مراد وجه است و کفین و قسمی دیگر آنست که واجب از ناظر محرم غیر

مکفوف یعنی غیر آنکه زیرا که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله لعن کرده ناظر و منظور الیه را قسم سیوم آنست

که ستر سنت است مطلقا و اگرچه در خلوت باشد چهارم آنکه پوشیدن آن بقصد تجمل باشد میان

مردمان چه حق تعالی دوست داد که آثار نعم خود را بر بندهٔ خود ببیند و مرویست که امام زین العابدین

علیه السلم جامه در صیف میپوشید که قیمت آن پانصد درهم نقره بود و امام حسین علیه السلم در روز قتل خز

در بر داشت و صادق علیه السلم نیز خز میپوشید و بعد از بیان لباس در باب اکل و شرب میفرماید که وَكُلُوا و بخورید

یعنی در ایام احرام و غیر آن گوشت و چربی و غیرها از ماکولات اکل نمائید وَ اشْرَبُوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات

را وَلَا تُسْرِفُوا و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و شیر در خوردن آن اِنَّهُ بدرستی که حق تعالی لَا

يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیاده از سیری خورند از ابن عباس

منقولست که هرچه خواهید بخورید و هرچه خواهید در پوشید مادام که در خوردن اسراف نبود و پوشیدن

لباس تکبرا اسراف نباشد و اگر بوزن کوه احد زر را در طاعت خدا صرف کند اسراف نباشد و اگر درهمی

درهمی در معصیت خرج کنند اسراف باشد در حکمت یکی آنکه ستر واجب است بصریح اوامر برای وجوب

دوم آنکه اختلاف است در آنکه ستر شرطست در صحت با امکان مطلقا یا مقید است بحالت عمد شیخ طوسی

و ابن سعید در ثانی اند و ابن جنید بر اول و این اقوا است و فایده ظاهر میشود در ناسی و غیر عالم بکشف

ابن جنید اعاده را واجب میداند بر این هر دو در وقت خاصه و حق وجوب آنست مطلقا مبطل است

مانند طهارت سیوم نماز ساقط نمیشود زیرا که آب را بدل هست و همچنین واجب است قبول اعادت

و هبه نه قبول هبهٔ ثمن آن پنجم واجب است که آن غیر میته باشد و نه جلد غیر ماکول و نه صوف و شعر و بر

آن مطلقا مگر خز باجماع و سنجاب نزد بعضی و در لباس مرد شرطست که حریر محض نباشد و طلا نباشد

و قوله عند کل مسجد ای کل صلوة و این تسمیهٔ حالست باسم محل و این که از صادق علیه السلم مرویست که هو استحباب

در صورتی که لبس اجمل الثیاب فی الجمع والاعیاد دلالت میکند بر استحباب تحسین در صلوة و نه تحسین مکروه

که هرکس

که خشن شعار باشد بعضی در زینت ثوب حسن باشد همچنانکه امام رضا صلوات الله علیه که خز را بر بالای جامه
پشمینه میپوشید و قضیه او با جمل صوفیه مشهور است و بنابر صحت روایت اینکه آیت کلوا واشربوا و لا تسرفوا در شأن
بنو عامر نازل شده که در ایام حج طعام نمیخوردند مگر بقدر سد رمق خصوص سبب مخصص عام نمیشود چنانکه
در اصول مبین شده پس آیت عام باشد در امر باکل و شرب و عدم اسراف و از علی بن ابراهیم واقدی نقل است
که گفته که قد جمع الطب فی آیة وقال کلوا واشربوا و لا تسرفوا و بصحت پیوسته که هرون الرشید طبیبی حاذق داشت
ترسا نام او بختیشوع علی و اقدی را گفت در کتاب شما چیزی از علم طب هست و اقدی گفت بلی حق تعالی همه طب
در نیمه آیت جمع کرده است و هو قوله کلوا واشربوا و لا تسرفوا گفت از پیغمبر شما در این باب هیچ روایت واقع شده
گفت بلی جمله طب را در یک کلمه چند جمع فرموده و گفته المعدة بیت الداء والحمیة راس کل دواء واعط نفسی ماعودته معده
خانه بیماری است و پرهیز کردن سر جمله دواست و هر نفسی را آنقدر باید داد که عادت کرده باشد بختیشوع گفت
ما ترک کتابکم و لا نبیکم لجالینوس طبا کتاب شما و پیغمبر شما هیچ از طب فرو گذاشته نکرده و از برای جالینوس
چیزی نگذاشته و چون عرب در حج یا عمره رفتندی گوشت و پیه و شیر بر خود حرام کردندی حق تعالی از این نهی
فرمود که قل من حرم بگو که حرام کرده است زینة الله آرایش که خدا مقرر کرده یعنی جامهای متنوع و سایر
ما یتجمل التی آن زینتی که بمحض قدرت اخرج بیرون آورده لعباده برای بندگان خود از نباتات مانند
پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود و الطیبات و دیگر حرام کرده است
پاکیزها من الرزق از روزی یعنی مستلذات مآکل و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالها
چون بحیره و سائبه و جز آن در این دلیل است بر آنکه اصل در طعام و ملابس و انواع تجملات اباحت است زیرا
استفهام در معنی انکار است قل هی بگو آن زینت و طیبات للذین آمنوا از برای کسانیست که ایمان آورده اند
باصالت برای مومنان است فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند
در آن وقت خالصة منصوبست بر حال یعنی جمیع مستلذات طیبه مر اهل ایمان راست در حالتی
که خالص و بی شریکست یعنی مشارکت ایشان نباشد در آن غیر آن یوم القیمة در روز رستخیز
یعنی اگر کافران در طیبات شریک مومنانند اما در آخرت مخصوصست باهل ایمان کذلک همچنانکه
تفصیل کردیم این حکمها را نفصل الآیات تفصیل میکنیم نشانهای احکام دیگر یا دلایل توحید
مبین میسازیم لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند و میدانند عیاشی باسناد خود از
ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که در وقتی که امیر المومنین صلوات الله علیه ابن عباس را
نزد خوارج نهروان فرستاد تا ایشان را موعظه نموده از طریق مخالفت باز گردانند با فضل ثیاب

ملتبس بود و با طیب طیب مطیب و بر افضل مراکب سوار و چون نزد خوارج آمد ویرا گفتند که بهترین مردمانی
و آمده که ما را نصیحت کنی چرا در زی لباس جبابره و بر جنس مراکب ایشان سوار شده ابن عباس در جواب
این آیت تلاوت فرمود که قل من حرم زینة الله التی الی آخر الآیه و بعد از ان گفت فالبسوا و تجملوا فان
الله جمیل یحب الجمال ولیکن من حلال پس ملتبس و متجمل شوید که حق تعالی نیکوست و چیز نیکو را دوست میدا
رد اما باید که آن جنس حلال باشد و بعد از بیان چیزهای که در شرع و عقل حلال بود و بعد از بیان چیزهای
که در شرع و عقل حلال نبود جهت رد اعتقادات فاسدهٔ اهل شرک که تحریم او کرده بودند بر خود و تو
بیخ ایشان میکند بتحلیل محرماتی که بعضی در عقل محرمند و برخی در شرع تا باز نماید که ایشان در تحلیل
حرام و تحریم حلال مخطی اند پس میفرماید که قل بگوای محمد با اهل شرک که انما حرم جز این
نیست که حرام کرده است ربی آفریدگار من الفواحش چیزهائی که متصفند بنهایت قبح
از گناهان کبیره و مراد هر چیزیست که متعلقست بفروج ما ظهر منها آنچه پیدا و آشکار است
از ان و ما بطن و آنچه نهانست وجوه معنی این در سورة الانعام گذشته و مرویست که اهل جاهلیت
زنا در روز که مظان ظهور و فشو آنست حرام دانستندی و در شب که مظنهٔ خفای آنست حلال دانستندی
حق تعالی باین آیت فواحش ظاهر و نهان را حرام کردانید و الاثم و نیز حرام کردانید گناهی را
که بران حد مقرر نیست چون صغایر و گویند مراد چیزیست که موجب اثم باشد پس این تعمیم
بعد از تخصیص است و نزد بعضی مراد شرب خمر است کقوله شربت الاثم حتی ضل عقلی کذلک
الاثم یذهب بالعقول پس تخصیص بعد از تعمیم باشد و البغی و حرام ساخت ستمکاری را یا کبر را
بغیر الحق بناحق این متعلق است ببغی و مؤکد آن بحسب معنی چه بدیهی است که ظلم یا کبر بحق
نخواهد بود و نظیر اینست قوله و یقتلون النبیین بغیر حق و گویند بغی در اصل لغت بمعنی طلبست
و آن شامل حلال و حرامست از ینجهت او را مقید ساخت بغیر و بر هر تقدیر افراد بغی جهت مبالغه
است و ان تشرکوا و دیگر حرام ساخته است انکه شرک آرید بالله بخدای و شریک
گیرید در عبادت ما لم ینزل به آنچیزیرا که خدای نفرستاده است به بپرستش آن سلطانا
حجتی و برهانی و جمیع اشراک معری از دلیلست این تهکم است بمشرکان و تنبیه بر تحریم حرث و انعام
و برهنه طواف کردن بیت الحرام و آنرا اسناد بخدای کردن لقولهم امرنا بها بعد از ان
جهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در تاخیر عذاب کفار میفرماید که و لکل امة
و هر گروهی راست اجل مدتی که خدای تقدیر کرده مر حیوة ایشانرا و بمهلت پیوسته که هر

امتی را

امتی را غیر از مؤمنان وقیتست که در ان عذاب استیصال بدیشان فرود آمد فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ پس چون بیاید وقت هلاکت ایشان یا چون مدت عمر مقرر سر آید لَا یَسْتَاْخِرُونَ سَاعَةً و اپس نیاید از ان اجل ساعتی لَا یَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند بران اجل مراد بساعت عرفیست که آن اقصر اوقاتست نه ساعت اهل تنجیم یعنی بهیچ وجه وقت اجل متقدم و متاخر نشود اجل چون فرود آید از پیشی و پس پس و پیشی نگذارد یکنفس بعد از ان خطاب بجمیع اهل تکلیف میفرماید که یَا بَنِی اٰدَمَ ای فرزندان ادم اِمَّا یَاْتِیَنَّکُمْ چون بیاید بشما رُسُلٌ مِنْکُمْ پیغمبرانی که از شما اند یعنی از نوع شما و یا از قبیلهٔ شما یَقُصُّوْنَ عَلَیْکُمْ بخوانند بر شما اٰیَاتِی ایتهای مرا یعنی احکام شریعت را فَمَنِ اتَّقٰی این جواب شرطست یعنی چون ایشان بشما آیند پس هر که بپرهیزد از شما از تکذیب و سایر فواحش وَ اَصْلَحَ و باصلاح آرد عمل خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هرچه میترسند ایمن شوند وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نه ایشان اندوهناک کردند از چیزی که بر ایشان فوت شود بلکه بهرچه امید میدارند برسند و اگر از بعضی معاصی اجتناب کرده باشند دون بعضی و با صفت ایمان باشند موقوف بر مشیت حق تعم باشد و اگر خواهد عفو کند و اگر نه عقاب فرماید و چون ذکر مؤمنان کرد و انچه پاداش ایشانست از عقوبت تا جمع کرده باشد بیان ترغیب و ترهیب و مکلفان بجهت آن بطاعت نزدیک شوند و از معصیت دور وَالَّذِیْنَ کَذَّبُوْا و آنانکه دروغ شمردند از شما بِاٰیٰتِنَا ایتهای ما را یعنی تکذیب کردند بر دایات ما وَاسْتَکْبَرُوْا و کبر اوردند و تعظم و سرکشی عَنْهَا از ایمان بدلایل وحدانیت ما را اُولٰٓئِکَ آن گروه اَصْحَابُ النَّارِ یاران و ملازمان آتش دوزخند هُمْ فِیْهَا خَالِدُوْنَ ایشان دران آتش باقی اند ببقای ابدی و خلود سرمدی و ادخال فا در جزاء اول دون ثانی جهت مبالغه است در وعد و مسامحه در وعید و تنبیه بر سبقت رحمت و واسعه او و بعد از ان بر سبیل استنکار و استعجاب میفرماید فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر در کفر و عناد سخت تر مِمَّنِ افْتَرٰی از کسی که افترا کند و بر بندد عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای دروغ را باینکه گوید که زن و فرزند و شریک دارد و یا چیزی را باو اسناد که نگفته باشد یا آن نفرموده مانند سایبه و بحیره و غیر آن اَوْ کَذَّبَ بِاٰیٰتِهٖ

یا بدروغ شمرد آیات منزله او و این متضمن انکار نبوت نیز هست اولئک آن گروه مفتریان
ومکذبان ینالهم برسد بدیشان نصیبهم بهره ایشان من الکتاب از لوح محفوظ و بقول
اکثر مراد از رزق و آجالست که برای ایشان نوشته شده از عذاب و نکال و یا باید جزای آنچه
نوشته باشد در دفتر عمل ایشان و این حکم موقوفست حتی اذا جاءتهم تا وقتی که بیاید
بایشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اویند یتوفونهم در حالتی که فرا
گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را پس حتی غایت نیل ایشانست و غیر اینکه بود که حرف
ابتدا باشد و قوله قالوا جواب اذاست یعنی گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و
تقریع این ما کجا اند بتانی که پیوسته کنتم تدعون بودید که میخواندید و می پرستید
ید ایشانرا من دون الله بجز از خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قالوا
گویند آن کافران که آنها ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی بما نرسید
وشهدوا علی انفسهم و گواهی دهند بر نفسهای خود انهم کانوا بانکه ایشان بودند
کافرین ناگرویدگان یعنی اعتراف کنند بانکه ایشان گمراه بودند در انچه بران بودند قال گوید
خدای بواسطه ایجاد کلام در جسم جمادی و یا بوساطت احدی از ملائکه ادخلوا در آیید فی
امم قد خلت در میان امتان که درگذشته اند من قبلکم پیش از شما بر دین و آیین
شما من الجن والانس از پریان و آدمیان مراد کافران گذشته اند ازین دو طایفه که
قبل از ایشان بدوزخ رفته باشند و فی امم در موضع حالست ای کائنین فی جملة امم ومصاحبین
لهم و قوله فی النار متعلقست بادخلوا یعنی در آیید در آتش دوزخ در حالتی که با امم سابقه باشید
که بدوزخ آمده اند و در انجا مصاحب ایشان شوید مرویست که هر جمعی از کفار که عناد و تکبر
ایشان بیشتر باشد بیشتر بآتش برند کلما دخلت هرگاه که در آیند امة گروهی
در دوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروه دیگر را که هم دینان باشند و بایشان اقتدا
کرده بر کیش و ملت ایشان مرده باشند یعنی لعنت کنند مشرکان و جهودان و ترسایان
رؤسا و مقتدایان خود را که مضل و مغوی ایشان بوده باشند حتی اذا ادارکوا تا آنکه چون
بیکدیگر رسند فیها جمیعا در آتش همه ایشان قالت اخریهم گویند آنها که پس
روان ایشان بوده باشند در دنیا و یا از پی در آیند کان ایشان بدوزخ لاولیهم برای
آنها که پیشوا باشند یعنی در بارهٔ ایشان گویند که ربنا ای پروردگار ما هؤلاء اضلونا

این گمراه کردند ما را فَآتِهِمْ پس بده ایشان را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو چندان که ما را هست
مِنَ النَّارِ از دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یکی برای گمراه ساختن دیگران قَالَ گوید خدا
در جواب ایشان لِكُلٍّ ضِعْفٌ مر همه را عذاب دو باره است پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و تا
بعان ایشان را بواسطهٔ کفر و تقلید وَلَٰكِن لَّا تَعْلَمُونَ و لیکن ایشان ندانسته باشند که هر یک
چند نوع عذاب میکنند یعنی احوال عذاب خود را دانسته باشند این کلام منفصل است از ما قبل برای
شدت عذاب ایشان و مخصوص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید انواع عذاب سخت یکدیگر را و عالم
نیستند که هر یک از متبوع و تابع را چه قدر عذاب است و از حال یکدیگر خبر ندارید بلکه هر یک
بعذاب خود را بیند و از دیگران غافل و بیخبرید وَقَالَتْ أُولَاهُمْ و گویند پیشوایان
و پیشروان لِأُخْرَاهُمْ مر پیروان را بعد از استماع فانهم عذابا ضعفا فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا
پس نیست شما را بر ما مِنْ فَضْلٍ افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه
ما و شما در کفر و ضلال و استحقاق عذاب و نکال برابریم و یا در تقصیر و خلوت و ترک نظر در آیات
هادیه مثل یکدیگر بودیم فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ
بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و حوالهٔ عذاب بدیگری میکنید بعد از آن عود نموده
میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بدرستی که آنها که بدروغ داشتند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را
از قرآن و دلایل قدرت وَاسْتَكْبَرُوا و سرکشی نمودند عَنْهَا از گرویدن بآن و فر
مان برداری آن لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ گشاده نشود برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت
بر ایشان و یا بسبب رفع اعمال و یا ارواح ایشان بآن أَبْوَابُ السَّمَاءِ درهای آسمان
همچنانکه از برای اهل ایمان گشوده میشود و ارواح ایشان بسجین برند که در زیر هفتم زمین است
چنانکه از باقر علیه السلام مرویست که اما المؤمنون فیرفع اعمالهم و ارواحهم الی السماء فتفتح
لهم ابوابها و اما الکافر فیصعد بعمله و روحه حتی اذا بلغ السماء نادی منادٍ اهبطوا الی سجین
و هو واد بحضرموت یقال له برهوت یعنی ارواح مؤمنان و اعمال ایشان بآسمان برند
درهای آسمان برای ایشان بگشایند و از برای ارواح و اعمال کافران درهای آسمانها را
بگشایند چون ارواح و اعمال ایشان بنزدیک آسمان رسد منادی ندا کند که اینها را باز گردانید
و بسجین برید که آن حضرموت است و آنرا برهوت نیز گویند و از ابوهریره روایتست که چون فرشتگان
بهالین بندهٔ مؤمن حاضر آیند گویند ای روح پاک در تن پاک بیرون آی با امر خدای حمیده

و پسندیده و بشارت باد ترا بروح و ریحان و حق تعالی از تو راضی است نه غضبان پس اورا
باسمان برند و بوشتکان آسمان دنیا گویند که در بکشایید ایشان گویند که این روح کیست
در جواب گویند که روح فلان بندهٔ مؤمن گویند مرحبا بالنفس الطیبة التی کانت فی الجسد
الطیب ادخلوا حمیدا و ابشری بروح و ریحان غیر غضبان پس در بکشایند تا در رود و همچنین
بهر آسمان چنین گویند و بشارت دهند تا که باسمان هفتم برند اما چون میت عاصی باشد فرشتگان
عذاب حاضر آیند و گویند بیرون ای ای نفس خبیث از تن خبیث و بشارت باد ترا بغساق و حمیم
پس اورا باسمان برند و گویند در بکشایید خزنهٔ آسمان گویند که روح کیست گویند فلان بندهٔ
عاصی گویند لا مرحبا بالنفس الخبیثة التی کانت فی جسد الخبیث ارجعی ذمیمة فانه لا تفتح
لک ابواب السماء برو که درهای آسمان بروی تو نکشایند پس اورا بر گردانند و بسجین
برند وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و در نیایند این متکبران و مکذبان در بهشت حَتّٰى
يَلِجَ الْجَمَلُ تا وقتی که در آید شتر فِي سَمِّ الْخِيَاطِ در سوراخ سوزن یعنی تا آنکه داخل
شود آنچه مثل است در عظم جرم که آن بعیر است در آنچه مثل است در ضیق منفذ که آن سوراخ
سوزنست و این توقف شیء است بامر محال یعنی همچنانکه هرگز این صورت وجود نگیرد
کافران نیز هرگز ببهشت نروند وَكَذٰلِكَ و مانند این باداش منکر نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ
جزا دهیم مجرمان را یعنی کافران معاند را لَهُمْ مر ایشان را باشد مِنْ جَهَنَّمَ از آتش دوزخ مِهَادٌ
فراشی که بران نشینند وَمِنْ فَوْقِهِمْ و از زبر ایشان غَوَاشٍ پوششها باشد هم از آن
یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود تنوین غواش بدل اعلال است نزد سیبویه و برای صرف
نزد غیر او وَكَذٰلِكَ و مانند جزای قطیع این گروه نَجْزِي الظَّالِمِينَ باداش دهیم جمیع
کافران تعبیر ایشان یکبار بمجرمین و بار دیگر بظالمین اشعار است بآنکه ایشان بجهت تکذیب
آیات متصفند باین اوصاف ذمیمه و ذکر جرم با حرمان از جنت و ظلم با تعذیب بنار تنبیه است
بر آنکه آن اعظم اجرامست و از ابن عباس مرویست که مراد باین گروه مشرکانند که بدون خدای
بحق خداوندان دیگر میپرستند و بعد از وعید کافران بخلود ایشان در نیران وعد مؤمنان
میکند بخلود جنان و میفرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتب و چون اعمال صالحه و انواع
طاعت بسیارست و ارتکاب همه آن فوق طاعت بشریست ازین جهت میفرماید که لَا نُكَلِّفُ

بطون

تکلیف نمیکنیم و غیر مائیم نَفْسًا هر تنی را اِلَّا وُسْعَهَا مگر بقدر وسع و دون طاقت
نفس یعنی آن قدر که بر آن قادر باشد و تواند که بسهولت از او بجا آرند و اگرچه بقدر
طاقت نیز در تحت قدرتست لیکن حق تعالی بفضل خود تکلیف بدون بما دون
آن فرموده بجهت سهولت بندگان و فرموده که الا وسعها چه وسع ما دون طاقتست اینجمله
معترضه است میان مبتدا و خبر برای ترغیب در اکتساب نعیم مقیم بما دون طاقت مبتدا الذین
آمنوا است و خبر اُولٰئِكَ یعنی آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند آن گروه اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ
ملازمان بهشت اند هُمْ فِيهَا ایشان در بهشت خٰلِدُونَ باقی و دایم باشند وَنَزَعْنَا
و بیرون بریم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینه بهشتیان بود مِنْ غِلٍّ از کینه و حسد
یعنی اسباب عداوت را از ایشان نزع کنیم تا آنکه غیر از تواد در محابه در میان ایشان نباشد
و نیز و مراد بنزع این اسباب تصفیه طباع اهل جنت است باسقاط و ساوس
و اعطای متمنای ایشان با ایشان یا تمنای حال غیر نکنند در خبر است که در بهشت
کمترین ملک شخصی زیاده از ملک دنیا باشد چنانچه گمان برد که آنچه او راست کسی
دیگر را نیست و از سدی نقلست که چون اهل بهشت بدر بهشت رسند انجا درختی باشد
که از ساق آن دو چشمه آب بیرون آید از یک چشمه آن بیاشامند هر غل و غش و حقد
و حسد که در دل ایشان بوده باشد زایل گردد و آن شراب طهور بود و چون از دیگری
غسل کنند آثار نضارت و غضاضت نعیم بهشت ظاهر گردد که هرگز بس از آن اشعث و اغبر
نگردند بعد از آن بیان وصف منازل ایشان کرد و گفت تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهٰرُ میرود از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان
وَقَالُوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي و حمد
و ثنا مر خدایرا که بفضل خود هَدٰىنَا راه نموده ما را لِهٰذَا بدین مقام و اعطاف بما
عطا فرموده تا بسبب آن ایمان آوردیم و عمل صالح کردیم و بجهت این باین منازل
رسیدیم وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ و نبودیم ما که راه نمائیم بقوت و قدرت و قدرت خود
بایمان و عمل صالح و یا باین منازل لَوْلَا أَنْ هَدٰىنَا اللّٰهُ اگر نه خدا ما را راه نمودی
باسباب توفیق لام برای تاکید نفی است و جواب لا محذوف که ما قبل آن دالست بر آن
و این کلام متضمن شکریست که بهشتیان بر نعمت هدایت ادا کنند چه بی رفیق توفیق

الهی والطاف پادشاهی سلوک این طریق میسر شود وبی بدرقهٔ لطف وعنایت نامتناهی
بمقصد نتوان رسید در خبرست که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که چون اهل بهشت در
بهشت عنبر سرشت قرار گیرند واهل دوزخ در دوزخ حق تعالی میان ایشان حجاب بردارد
تا یکدیگر را به بینند وآنچه ایشان در آن باشند از منازل ومقامات ودرجات ودرکات مشاهده
کنند اهل دوزخ از روی تحسر وندامت این تمنا کنند که لو هدینا الله واهل بهشت گویند که لو
لا ان هدینا الله بعد از آن فرمود که هیچ مومنی وکافری نباشد که اورا در بهشت ودوزخ
منزلی نباشد چون حجاب مرتفع شود وآن منازل را بایشان نمایند دوزخی را گویند که این
قصور ومنازل ودرجات را که می بینی برای تو ایجاد کرده بودند اگر ایمان می اوردی باینجا
میرسیدی وبهشتی را گویند که این درکات وعقوبات را که مشاهده میکنی از برای تو بود
اگر طریق کفر اختیار میکردی ودر معاصی توغل مینمودی بعد از آن ندا اید که این مراتب
علیه بمیراث از کفار گرفته بشما ارزانی داشتیم وآن معاصی که لایق ایشان بود بایشان دادیم پس
دیگر باره ندا آید که ای اهل بهشت همیشه شما را تندرستی باشد که بآن بیماری نبود وجوانی باشد
که بآن پیری نبود وزندگانی که بآن مرگ نباشد وخلودی که بآن فنا نبود ونعمتی که سمت نیستی
نپذیرد اهل بهشت چون این بشنوند واین نعمت به بینند گویند بر وجه اغتباط وبهجت لقد جا
ءت رسل ربنا بدرستی که آمدند فرستادگان افریدگار ما بالحق براستی پس مهتدی
شدیم بایشان بارشاد ایشان وبجهت آن باین پایهٔ عالی رسیدیم ونودوا وندا کرده
شوند اهل بهشت در وقتی که بهشت را از دور به بینند یا بعد از دخول آن ان تلکم
الجنة انکه آن بهشتی که وعده داده شده بود این بهشت است که مشحونست بانواع نعم
لذیذهٔ عظیم اورثتموها در حالتی که میراث داده شده بودید انرا بما کنتم تعملون
بسبب انچه بودید که عمل میکردید ومراد بایراث عطاست ای اعطیتموها وتسمیهٔ اعطا
بایراث بآنست که در آخرت بی رنج وکلفت بایشان رسد همچنانکه مال میراث که بدون
تعب بوارث منتقل میشود ویا انکه بر طرافهٔ معنی خود باقی باشد چه دانسته شد که هیچکس
نباشد الا که اورا منزلی باشد در بهشت ومنزلی در دوزخ منازل کافران میراث مومنان
رسد در بهشت ومحل اعراب اورثتموها نصب است بر حالیه وحال آن معنی اشارت است
ویا رفع است بخبریه وقوله الجنة تلکم است وآن در مواضع خمسه مخففه است یا مفسره زیرا که

منادا

منادات وتاذین از قسم قولست بعد از ان حکایت میفرماید از محاورات و مقالات
میان اهل بهشت و دوزخ بعد از استقرار ایشان باماکن خود و میگوید وَنَادَىٰ
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ وندا کنند اهل بهشت أَصْحَابَ النَّارِ اهل دوزخ را بوجه
تبجح و شماتت باصحاب دوزخ گویند أَنْ قَدْ وَجَدْنَا آنکه بدرستی که ما یا
فتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا انچه وعده کرده بود افریدگار ما از مثوبات حَقًّا از
روی راستی و درستی فَهَلْ وَجَدْتُمْ پس آیا شما یافتید مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ
انچه وعده کرده بود پروردگار شما از عقوبات حَقًّا بی شک و شبهه ما وعدکم نگفت
همچنانکه ما وعدنا تا متناول جمیع الجیزی باشد که او سبحانه وعده فرموده از بعث
و حساب و عقاب و سایر احوال قیامت چه ایشان مکذب همه آن بودند و دیگر
آنچه ما هم کرده از موعود همه آن مخصوص بایشان نبود چون بعث و حساب و نعیم
اهل جنت القصه چون اهل بهشت این را بگویند قَالُوا گویند دوزخیان که نَعَمْ
آری یافتیم انرا چنانچه خدای گفته بود فَأَذَّنَ پس اواز دهد مُؤَذِّنٌ آواز دهنده
بَيْنَهُمْ میان بهشتیان و دوزخیان أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ بدرستی که لعنت خدا
عَلَى الظَّالِمِينَ برای کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الَّذِينَ
يَصُدُّونَ انانکه بازمیداشتند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا این
صفت مقرره ظالمین است و یا منصوب یا مرفوعست بذم یعنی ظالمان انانند
که مردمانرا از دین اسلام منع میکردند وَيَبْغُونَهَا وطلب آن میکردند عِوَجًا
از روی کجی و ناراستی و منحرف شدن از ان یعنی القای شبه و تلبیس میکردند
در میان مردمان و بایشان چنان فرامینمودند که این راهی کجست و طریق نامستقیم عوج
بکسر عین مستعملست در معانی و اعیان غیر منتصبه و بفتح در اعیان منتصبه
چون حایط و رمح وَهُمْ بِالْآخِرَةِ وایشان برای آخرت كَافِرُونَ نا
گرویدگانند و بدانکه درین مؤذن خلافست نزد بعضی مالکست که خازن دوزخ
است و جمعی دیگر برانند که صاحب صور است که اسرافیلست و از امام رضا علیه
السلام مرویست که مؤذن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلام و این روا
یت علی بن ابرهیم در تفسیر خود اورده باین عبارت که حدثنی ابی عن محمد بن فضیل

عن الرضا علیه السلام المؤذن هو امیر المومنین علیه السلام وابو القاسم
حسکانی باسناد خود از محمد بن حنیفه روایت کرده که او از پدر بزرگوار خود
صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که انا ذلک المؤذن یعنی امیر المؤ
المؤمنین علیه السلام فرمود این مؤذن من باشم ونیز باسناد خود از ابی صالح
نقل کرده که ابن عباس فرمود که ان لعلی فی کتاب الله اسماء لا یعرفها الناس منها قوله
فاذن بینهم یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام را در کتاب خدا اسمهاست که مردمان
از ان غافلند واز جمله اینست که فاذن مؤذن بینهم چه این مؤذن آنحضرت باشد وَبَيْنَهُمَا
ومیان بهشت ودوزخ حِجَابٌ پردهایست تا منع کند از وصول یکی بدیگری ویا میان
اهل دوزخ وبهشت حاجزیست چون پارهٔ شهر که اهل دوزخ نمیتوانند که ببهشت
درآیند کما قال الله تعالی فضرب بینهم بسور ونزد بعضی آن حجاب اعرافست که
تلی است از مشک سفید وَعَلَى الْأَعْرَافِ وبر اعراف حجاب یعنی بر اعالی
آن رِجَالٌ مردانی باشند مشرف بر بهشت ودوزخ يَعْرِفُونَ كُلًّا
میشناسند هر یک از اهل بهشت ودوزخ را بِسِيمَاهُمْ بعلامتهای ایشان چه
بهشتیان سفید روی باشند ودوزخیان سیاه رو وسیما فعلاییست مشتق
از سایلة اذا ارسلها فی المرعی معلم ویا از وسم علی القلب کالجاه من الوجه
وبنابرین معرفت ایشان بالهام وتعلیم ملایکه باشد در انوار گفته که اعراف جمع عر
فست منتحار از عرف فرس وعرف دیکر وگویند عرف هر چیزیست که مرتفع باشد
از شئ که بجهت ظهور آن اعراف از غیر خود باشد وساکنان اعراف انبیا باشند
ویا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملایکه بر صورت رجال وبودن ایشان بر اعراف دلیل
فضل وکرامت ایشانست چه از انجا منازل خود را در بهشت می بینند واز ان
متلذذ میگردند وعذاب دوزخ مشاهده میکنند وبخلاصی از ان مبتهج ومسرور
میباشند وگویند که بر اعراف کسانی میباشند که حسنات با سیئات ایشان مساوی
باشد یا یکی از ابوین از ایشان راضی باشد ویکی نه ویا موحدان که مقصر باشند در عمل
وبنابرین قول بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل وکرامت بر ایشان از استحقاق دخول
بهشت واصح اقوال آنست که افاضل اهل ایمان درین مواضع باشند چنانکه ثعلبی در تفسیر

خود

خود نقل کرده از ابن عباس وضحاک که الاعراف موضع عالٍ من الصراط علیه حمزه والعباس
وعلی وجعفر یعرفون محبیهم ببیاض الوجوه ومبغضیهم بسواد الوجوه یعنی اعراف منزلی
بلند است از صراط که امیر المؤمنین صلوات الله علیه وحمزه وعباس وجعفر طیار رضوان الله
علیهم بر آنجا باشند ودوستان خود را بروی سفید بدانند ودشمنان خود را بتیرگی
سیاه روی واز ابو محمد بن جعفر بن راشد که یکی از رواة اهل سنت است روایت
که پدر بمن گفت که از حسین بن علوان شنیدم که او از سعید بن طرق شنیده که اصبغ بن
نباته گفت من روزی در مجلس منور شاه اولیا علی مرتضی بودم که عبدالله بن الکوا در آمد
و گفت یا امیر المؤمنین مرا آگاه کن از تفسیر آیهٔ کریمهٔ وعلی الاعراف رجال شاه اولیا صلوات
الله علیه فرمود یا ابن الکوا بدان وآگاه باش که ما که اهل بیت نبوت ومعدن رسالتیم
فردای قیامت زمام اختیار بدست ما دهند وخطاب حق تعالی در رسد که آنکس که از
اهل دوزخ باشد او را بدوزخ فرستید وآنکه از اهل جنت باشد او را ببهشت در آرید
فمن نصرنا عرفناه بسیماه وادخلناه الجنة ومن ابغضنا عرفنا بسیماه وادخلناه النار
یعنی آنکسانی که در دار دنیا نصرت ما کرده باشند ودر محبت کوشیده وشراب مودت
نوشیده ایشانرا بعلامت دوستی بشناسیم وبتعظیم تمام در بهشت عنبر سرشت
در آریم وآنکسانی که درین جهان عداوت ما ورزیده باشند وایذا وآزار محبان
ما رسانیده ایشانرا بعلامت بغض ونفاق بشناسیم وبعذاب جحیم وعقاب الیم
رسانیم ومؤکد این مقوله ومؤید این مقال حدیث عمرو بن شیبه است که حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله روزی خطاب کرد وفرمود یا علی کانی انظر الیک یوم
القیمة بیده عصا عوسج تسوق قوما الی الجنة ولخرین الی النار یعنی یا علی من در
تو مینگرم در روز قیامت ودر دست تو عصای می بینم از عوسج وتو بآن عصا گروهی را
ببهشت میرانی وطایفهٔ دیگر را بآن عصا بجهنم میرسانی ومیگوئی بدوزخ که خذیه فانه
من اعدائی وذریه فانه من اولیائی فلانرا بگیر که از دشمنان منست وفلانرا بگذار که
از محبان منست واز تتمهٔ این روایتست که حضرت رسالت فرمود که والله که آتش علی را
مطیع تر باشد از غلام نسبت بخواجهٔ خود ودر بعضی از روایات آمده است که حارث
همدانی که یکی از محبان شاه ولایتست ودر ملازمت آنحضرت میبود روزی بآنحضرت

گفت که یا امیر المؤمنین من از دو حالت ترسانم و هراسانم یکی در حالت نزع و دیگری
در حالت عبور بر صراط آنحضرت فرمود که ای حارث بشارت باد ترا که من دوستان
خود را درین دو حالت فرو نگذارم و درین دو وقت خود را بایشان نمایم و من ایشان را
بشناسم و ایشان نیز مرا بشناسند و من شفیع ایشان باشم و ایشان را بمقصد برسانم
و این بیتها منسوب بآنحضرت است ۞ یا حار همدان من یمت یرنی ۞ من مؤمن
او منافق قبلا ۞ یعرفنی طرفه و اعرفه ۞ و بنعته و اسمه و ما فعلا ۞ و انت عند الصراط معتر
ضی ۞ فلا تخف عثرة و لا زللا ۞ اقول للنار حین توقف للعرض ۞ ذریه لا تقربیه
ان له ۞ حبلا بحبل الولاء متصلا ۞ و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد برجال
ائمه معصومین اند و پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان ایشان باشند و در مجمع آورده که قال
ابو جعفر علیه السلام هم آل محمد علیهم السلام لا یدخل الجنة الا من یعرفهم و عرفوه و لا یدخل النار
من انکرهم و انکروه و صادق علیه الصلوة و السلام آورده که اعراف بشتهای باشد میان
دوزخ و بهشت هر پیغمبری و خلیفه او آنجا باشند با گناه کاران امتش چنانکه امیر لشکر با
لشکر پس آنانکه محسنان باشند سبقت کرفته به بهشت در آیند و خلیفه آن پیغمبر با گناه
کاران امت او گوید که بنگر بگناه کاران امت او گوید که بنگرید گناه کاران امت خودتان
که سبقت کردند بر شما به بهشت ایشان بر ایشان سلام کنند همچنانکه حق تعالی خبر میدهد
که وَنادَوا و ندا کنند اصحاب اعراف یعنی گناه کاران امت هر پیغمبری که با پیغمبر و
خلیفه او در اعراف باشند و آواز دهند اَصحابَ الجَنَّةِ اهل بهشت یعنی
محسنان را که بر ایشان سبقت کرفته به بهشت در آمده باشند اَن سَلامٌ عَلَیکُم
آنکه تحیت خدای بر شما باد خوشحالی شامل شماست که بسلامت بدار السلام رسید
ید لَم یَدخُلوها هنوز اهل اعراف یعنی گناه کاران به بهشت در نیامده باشند
وَهُم یَطمَعونَ و حال آنکه ایشان طمع دارند که به بهشت در آیند بشفاعت
پیغمبر و خلیفه او گویند آخرین کسانی که به بهشت در آیند ایشان باشند این حالت از و
و بنابرین قول و از اصحاب بنابر وجوه دیگر و طمع بر معنی خودست بر قول اول و بمعنی
بر ثانی کقوله و الذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکور
ست که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی باشند و ایشان هم در بهشت

منکرند وهم در دوزخ و دخول هیچکدام را مرجح نبود پس چون خلق را بسجود خوانند و آن
آخرین تکلیف باشد روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح
کردد و ببهشت در آیند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هرکاه چشمهای ایشانرا بکر
دانند و در تفسیر زاهد مذکورست که حق تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشانرا
بکرداند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی اصحاب دوزخ چون اهل دوزخ را بانواع
عقاب و نکال ببینند بخدا پناه برده قَالُوا رَبَّنَا کویند ای آفریدکار ما لَا تَجْعَلْنَا
مکردان ما را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با کروه ستمکاران یعنی میان ما و ایشان
در دوزخ جمع مکن و بنا بر آنکه مراد باصحاب اعراف انبیا و ائمه باشند صدور این دعا
از ایشان بر وجه خشوع و خضوع و بر طریق تشریعی که ایشانرا حاصل شود همچنانکه
بهشتیان در بهشت کویند ربنا اتمم لنا نورنا وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و آواز
دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ مردانی که بشناسند بِسِيمَاهُمْ
بعلامات آن از سواد وجه و زرقه عین و آن شناختکان رؤسای کفره باشند چون
ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میکفتند
که هرکز خدا امثال بلال و عمار یاسر و صهیب را ببهشت نبرد و ما را بدوزخ و سوکند
میخوردند که خدای بندکان و شبانان را برما تفضل نکند قَالُوا کویند ایشانرا
اهل اعراف که شما در عذابید مَا أَغْنَى عَنْكُمْ نفع نکرد از شما عذاب را
جَمْعُكُمْ کثرت انصار شما یا جمیع مال شما وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه
بودید که کردن کشی میکردید بر خلق از سخن حق یعنی حمیت و استکبار شما ما
نع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و
صهیب و امثال ایشان رضی الله و کافرانرا کویند أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ آیا این
کروه آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوکند میخوردید که البته لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ
بِرَحْمَةٍ خدای هرکز بدیشان نرساند بخشایش خود را و حالا برحمت خود در
جنت اند پس متوجه عصاة اهل ایمان شده کویند و یا چون اصحاب اعراف از این
سخن فارغ شوند حق تعالی بکرم خود ایشانرا کوید که ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید
ببهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما از مخاویف و شداید

وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناک شوید از فوت مطالب و مقاصد و
گویند که قایل این قول ملایکه باشند و قول اول از صادق علیه السلام مرویست
ابن عباس فرمود که چون اهل اعراف ببهشت درآیند و دوزخیان طمع فرج بعد
الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان
سخن گوییم حق تعالی اذن فرماید به بهشتیان تا در دوزخ نگرند چون نگاه کنند
خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را
شناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه
میفرماید که وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ
بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا آنکه بریزید عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ بر ما از آب
بهشت آن مقدار که تشنگی ما را ببرد این دلیلست بر آنکه جنت فوق دوزخ باشد
أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را
از سایر اشربه یا انواع طعام تا بآن دفع گرسنگی خود کنیم و بنا بر آنکه مراد انواع طعام باشد
کلام از قبیل علفتها تبنا و ماء باردا خواهد بود قَالُوا گویند بهشتیان در جواب ایشان
که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای حَرَّمَهُمَا حرام کرده است طعام و شراب بهشت را عَلَى
الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ شعار دین
خود را لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی و بازیچه ایشان در وعید خود بحوالی کعبه
می آمدند و بازی میکردند و تحریم ما احل الله چون بحیره و وصیله نیز دا
خل لهو است چه لهو عبارتست از صرف همت بآنچه مستحسن نباشد که متصرف
شوند بآن و لعب طلب فرح بآنچه مستحسن نبود که طلب آن کنند وَغَرَّتْهُمُ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و بفریفت ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند
و ندانستند که دنیا غدارست مکار بازی دهنده فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس امروز
با ایشان معامله ناسیان کنیم باینمعنی که فرو گذاریم ایشان را در آتش كَمَا نَسُوا
چنانچه فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند و مستعد نشدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ
هَٰذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوا و چنانچه بودند از روی عناد بِآيَاتِنَا
يَجْحَدُونَ بآیتهای کتب و یا بعلامات ربوبیت انکار میکردند درین آیت

خلافست در انکه جمیع آن کلام حق تعالی است بعد از حکایت اهل جنت تا بقوله حرمهما
علی الکافرین ویا از تتمه کلام اهل جنت است الی قوله الحیوة وبعد از ان او سبحانه استیناف
کلام فرموده بقوله فالیوم ننسیهم حق تعالی ذکر فریقین نمود در عقب آن بیان انزال کتاب
وحجت میکند بر ایشان بقوله وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ وبتحقیق که آوردیم برای این گروه
کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ کتابی را که بیان کردیم معانی آنرا ومفصل ساختیم هرچه بکار آید در رو
از عقاید واحکام ومواعظ مفصله عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانش خود این در محل نصب است بر
حالیت ای عالمین بوجه تفصیله هُدًى حالست از مفعول فصلناه یعنی آوردیم
این کتاب را در حالتی که راه نماینده است وَرَحْمَةً وخداوند بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
برای گروهی که میگروند یعنی مرشد ایشان بحق ومنجی ایشان از ضلالت وتخصیص
اهل ایمان با انکه هدایت ورحمت نسبت بجمیع مکلفان بجهت انتفاع اهل ایما
نست بآن وعدم انتفاع غیر ایشان بآن هَلْ يَنظُرُونَ آیا انتظار میبرند ا
ستفهام برای انکارست یعنی منتظر نیستند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت کتاب وآنچه
بدان راجع شود بآن امر قرآن از تبیین صدق ان بظهور آنچه ناطقست بآن از وعد
ووعید یعنی ایمان نمی آرند برای الحین وعد وعید انرا به بینند يَوْمَ يَأْتِي روزی
که بیاید تَأْوِيلُهُ عاقبت وسرانجام کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعد ووعید وآن روز قیامت
باشد يَقُولُ الَّذِينَ گویند انانکه نَسُوهُ ترک نمودند کتاب مفصل مِن قَبْلُ پیش از ین
در دنیا یعنی چون صدق سخن خدا در ان روز ظاهر شود بر کافران که بقرآن نگرویده اند گویند قَدْ
جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بدرستی که امده بودند فرستادگان آفریدگار ما بِالْحَقِّ
براستی ودرستی وما تکذیب ایشان کردیم ووقوع این روز را باور نداشتیم فَهَل لَّنَا
مِن شُفَعَاءَ پس آیا باشند ما را درخواست کنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت
کنند برای ما امروز أَوْ نُرَدُّ یا باز کردانیده شویم بدنیا فَنَعْمَلَ پس بکنیم غَيْرَ
الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ جز انکه بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم بانچه تکذیب آن میکردیم
وبوحدت قایل شویم نه بشرک پس نه کسی ایشانرا شفاعت کند ونه بدنیا بازشان
برند قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بدرستی که زیان بر نفسها خود که سرمایه عمر را صرف
پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُم وگم شد از ایشان مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند

که افترا میکردند و بدروغ میگفتند که بتان شفیعان ما باشند نزدیک خدای پس هیچ نفعی
بایشان نرسد و در عذاب ابدی گرفتار بمانند بعد از آن از روی احتجاج ذکر دبوبیّه وقا
دریّه خود میکند و بیان مصنوعات خود بوسیلهٔ آن او را بشناسند که غیر از و سبحانه معبودی
بحق نیست و میفرماید که ای جمیع مکلّفان اِنَّ رَبَّکُمُ اللّٰهُ بدرستی که پروردگار شما خدا
وندست که مستجمع جمیع صفات کمالست اَلَّذِی خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ اوست انکه
آفرید آسمانها و زمین را بی ماده و آلتی فِی سِتَّةِ اَیّٰامٍ در مقدار شش شبانه روز و
اگرچه او سبحانه قادر بود که بچشم زدنی همه را چنینها را بیافریند امّا بجهت تعلیم بندگان
تا در کارها تعجیل نکنند و تأنّی کار فرمایند بمدّت شش روز آنها بیافرید و در مجمع آورده
که حق تعالی ابتدای آفرینش از روز یکشنبه کرد تا آخر روز جمعه جمیع مکونات علوی و سفلی را
ایجاد کرد ثُمَّ اسْتَوٰی پس مستولی شد اراده او عَلَی الْعَرْشِ بر آفرینش عرش
و یا غالب گشت بر عرش که عظیمترین مخلوقات اوست و هرگاه که بر آن قادر و غالب شد
پس بر غیر آن بطریق اولی و ابو الفتوح در تفسیر خود نقل کرده که حق تعالی عرش را بر
صورت تخت آفرید و در خبرست که جبرئیل خواست که عظم عرش را بداند از حق تعالی اذن
طلبید تا در اطراف آن بپرد پس چند سال میپرید تا انکه ضعیف و سست شد و از حق تعالی
قوت طلبید او سبحانه او را قوة داد تا چند نوبت این صورت واقع شد و چون از پر
یدن ملال یافت گفت بارخدایا بسترا نواطی کرده ام و یا انکه اکثر آن مانده از جانب
الٰهی ندا آمد که ای جبرئیل چندین هزار سالست که میپری هنوز یک قایمهٔ از قوایم عرش را
طی نکردهٔ سبحان من لا یعلم کیفیة خلقه الا هو یُغْشِی اللَّیْلَ در میکشد حق تعالی تاریکی
النَّهَارَ در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنائی روز را بتاریکی شب و عکس این را
نگفت باحد الضدین للعلم به و در موضع دیگر هردو فرموده و هو قوله تعالی یکوّر اللیل
علی النهار و یکوّر النّهار علی اللیل یَطْلُبُهُ میجوید شب روز را یعنی از پی او در می
آید حَثِیْثًا در حالتی که شتاب کننده است مانند طالب شئ بر وجه سرعت و در
انوار گفته که حثیث فعیلست ماخوذ از حث و این صفت مصدر محذوفست و یا حالت
از فاعل بمعنی محثوثا و همچنانکه روز طالب شبست بسرعت شب نیز طالب روزست
بسرعت و عدم ذکر این بجهت اکتفا باحد ضدین است و اسناد طلب بروز یا شب

بروجه تو سخت ومراد بآن آمدن روز است در اثر شب وبعکس مانند آمدن شئ
براثر شئ که طالب آن باشد والشمس والقمر وبیافرید آفتاب وماه را و
النجوم وستارگان را مسخرات در حالتی که رام شده کانند بامره بفرمان او و
بقضا وتصریف او یعنی مطیع فرمان او یند در مجاری خود بتدبیر وضع آن وخلق
اینها جهت منافع عباد است الا له الخلق بدانید که مر خدایراست آفریدن جمیع
مکونات والامر ومر او راست فرمان نافذ که مقرون بمصلحت باشد چه موجود
هم جنو متصرف در جمیع امور اوست نه غیر او تبارک الله بزرگست خدای بو
حدانیت در الوهیت وفردانیت در ربوبیت رب العالمین پروردگار وآفرید
کار عالمیان در انوار گفته که چون گروه اتخاذ آلهه باطله کرده اند حق تعالی درین آیت
بیان فرمود که مستحق ربوبیت یکیست که آن الله سبحانه است زیرا که خلق وامر مر او را
ست چه او سبحانه خلق عالم فرموده بر ترتیب قویم وتدبیر حکیم پس ابداع افلاک نموده بعد
از آن تزیین آن فرموده بکواکب کما اشار بقوله فقضیهن سبع سموات فی یومین وقصد
اتخاذ اجرام سفلیه کرده جسمی آفرید که قابل صور مبدله وهیئت مختلفه است بعد
از آن تقسیم آن صور نموده بصور نوعیه متضادة الآثار والافعال واشار بقوله خلق الارض
فی یومین وبعد از آن ابداع فرموده انواع موالید معادن وحیوانات ونباتات
بترکیب مواد آن اولا وتصویر آن ثانیا کما قال قوله وخلق الارض فی یومین وجعل
لها فیها رواسی وقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام ای مع الیومین الاولین لقوله فی سورة
السجده الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام وچون عالم ملک را تمام کرد ا
ید قصد تدبیر آن فرموده مانند جالس بر عرش برای تدبیر مملکت پس تدبیر امر
سموات وارض کرد بتحریک افلاک وتسییر کواکب وتکریر لیالی وایام بعد از آن
تصریح فرمود بانچه فذلکه تقریر ونتیجه آنست وفرمود الا له الخلق والامر تبارک الله
رب العالمین وبعد از آن امر فرمود ایشانرا بپرستش خود بروجه تذلل واخلاص
وفرمود ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود یعنی پرستش او کنید تضرعا
بروجه تضرع وزاری وخفیة واز روی پوشیدگی وپنهانی در انوار گفته
که این هر دو مصدر اند در موضع حال ای متضرعین ومخفین یعنی در حالتی که تضرع

کنندکان باشند چه تضرع نشانهٔ احتیاج باشد و اخفا دلیل اخلاص است و محتاج مخلص را
روی ناامیدی نیست انّهُ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ دوست
نمیدارد از حد درگذرندگان را یعنی آنها که دعای بد میکنند در حق مستحق یا در
دعا فریاد کنند یا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدا که لایق نباشند چون رتبهٔ انبیا
وصعود بر مدارج سما و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که سیکون قوم
یعتدون فی الله فی الدعا وحسب المرء ان یقول اللهم انی اسألک الجنة وما قرب الیها من
قول و عمل یعنی زود باشد که قومی پیدا شوند که در دعا اعتدا کنند و زیاده از فوق رتبهٔ
خود طلبند همین کافیست که بنده در دعا گوید که بارخدایا از تو بهشت میطلبم و آنچه مرا بآن
نزدیک گرداند از گفتار و کردار و بعد از ان این آیت تلاوت فرمود که انّه لا یحب المعتد
ین و در خبرست که رسول صلی الله علیه و آله در غزائی بوادی فرود آمد که عظیم
هولناک بود صحابه باواز بلند تکبیر کردند رسول صلی الله علیه و آله فرمود ارجعوا
الی انفسکم رجوع بنفسهای خود کنید و باخود آیید که شما غایب را نمیخوانید بلکه آنکس
که او را میخوانید حاضرست و سمیع و قریبست و در هیچ وقت از شما غایب نیست حسن
بصری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که میان سر و دعای علانیه هفتاد ضعفست
و بعد از ان گفت که در میان اصحاب مردی بودی که هم قرآن حفظ کردی و همسایه
آواز او نشنیدی و شخصی بودی که در خانهٔ خود همه شب نماز کردی و مهمان وی از ان
بیخبر بودی و در زمان حضرت رسالت صلعم مسلمانان بسر عبادت کردندی و در عدم
اظهار آن جد و جهد تمام نمودندی و آواز ایشان را جز همهمه نشنیدی و پیوسته راز ایشان میان ایشان
و خدا بودی و از مضمون ادعوا ربکم تضرعا و خفیة اعتدا نکردندی و حق تعالی بذکریا علیه السلام
بندای خفی مدح فرمود و گفت اذ نادی ربه نداء خفیا و گویند تضرع بمعنی رفع صو
تست یعنی باشکارا و پنهان خدای خود را بخوانید و این معنی علی بن ابرهیم در تفسیر
خود آورده وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید فِی الْأَرْضِ در زمین بکفر و ظلم و
سایر معاصی بَعْدَ إِصْلَاحِهَا پس از اصلاح آن ببعثت انبیا و وضع احکام
شرع و یا بایمان و عدل و تقوی شما و بنا بر اول فاعل اصلاح او سبحانه است
و از حسن مرویست که اصلاحها باتباع اوامر الله فیها و قیل لا تفسدوها بقتل المؤمن

بعد

بعد اصلاحها بالعدل وقیل لا تعصوا فی الارض فیمسک الله المطر ویهلک الحرث بمعا
صیکم ومیسره از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت بعد از تلاوت این آیت
فرمود که ان الارض کانت فاسدة فاصلحها الله بنبیه علیه السلام وَادْعُوهُ وبخوانید
خدای را خَوْفًا در حالتی که ترسندگان باشید از عذاب او وجهت قصور اعمال خود
وَطَمَعًا وطمع دارندگان در جانب او وتفضل واحسان وفرط رحمت این هردو در
موضع حالند ای خائفین وطامعین ودر خوف وطمع چند وجه گفته اند یکی از خوف
عقاب وطمع در ثواب دوم خوف از رد وطمع در اجابت سیوم خوف از عدل او
وطمع در فضل او چهارم خوف از میزان وطمع در جنان اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ بدرستی
که رحمت خدا در هردو سرا قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ نزدیکست بنیکوکاران واینان
یا محسن العمل اند چون عابدان ویا محسن الظن اند چون عاصیان وامیدهم برحمت بی غایت
وفضل بی نهایت اوست یکی از اکابر شیوخ در مناجات خود گفته که بارخدایا اگر وفاداران
بتو امید دارند جفاکاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند وبدانکه خاتمه آیه ترجیح طمع است وتنبیه
بر آنچه وسیله اجابتست وتذکیر قریب بجهت آنست که رحمت بمعنی رحم است ویا بجهت
آنکه صفت موصوف محذوفست ای امر قریب ویا بنا بر تشبیه او بفعیل که بمعنی مصدرست
چون نقیض ویا برای فرق قریب که ماخوذ باشد از نسب وغریب که ماخوذ از غیر نسب
باشد ویا بجهت آنکه تانیث رحمت غیر حقیقی است در امان الاخبار مذکورست که هرکه
این سه آیت را بخواند و در عقب آن بگوید که استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم واتوب الیه اللهم اغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت حق سبحانه گوید که
ای ملایکه من گواه باشید که من جمیع گناهان این بنده را آمرزیدم وچون او سبحانه درین
آیت اخبار فرمود بآنکه او آفریدگار سموات وارضست وآنچه در آنهاست از بدایع وصنا
یع قدرت در عقب آن نیز اظهار قدرت وربوبیت خود کرده میفرماید که وَهُوَ الَّذِی
اوست آنکه یُرْسِلُ الرِّیَاحَ میفرستد بادهای چهارگانه را بُشْرًا در حالتی که مژده
دهنده اند بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که بارانست بشر مخفف
بشرست که جمع بشیرست وبشارت ریاح بمطر باین وجهست که صبا اثاره سحاب میکند
وشمال جمع آن مینماید وجنوب ادرار باران میکند ودبور آنرا متفرق میسازد واستعمال

رحمت بمعنی در کلام شایع است در خبرست که رسول صلی الله علیه وآله چون باد سخت
بدیدی ترسناک شدی واندیشه ناک گشتی وچون از پی آن باران آمدی مطمئن شدی
وگفتی جاءت الرحمة وبعد از ان فرمودی که ازچنین بادها بترسید که این از علامات
قیامتست ونشانهٔ عذاب واگر برانر آن باران آید رحمت باشد اورده اند که در عهد یکی
از خلفا ثلثه مردی را گرفته بودند تا بکشند حضرت امیر پرسید که چه گناه کرده گفتند کلمهٔ
کفر گفته وبران اصرار میکند واز ان توبه نمیکند فرمود آن چیست گفتند میگوید که برنادیده
گواهی میدهم وفتنه را دوست میدارم واز رحمت خدا میگریزم حضرت فرمود اگر گناه و
کفر او اینست من نیز همین میگویم چه این عین ایمان وطاعتست گفتند چگونه یا امیر المؤمنین
المؤمنین فرمود اینکه گفت که برنادیده گواهی میدهم براستی حق سبحانه گواهی میدهد و
خدا را نتوان دید واینکه فتنه را دوست میدارد مراد وی مال وفرزندانست کقوله تعالی
انما اموالکم واولادکم فتنة واینکه از رحمت میگریزد مراد وی آنست که از باران میگریزم تا جامهٔ
مرا تر نکند کقوله تعالی والذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته ابن عامر وابو عمرو
ونافع بشرا میخوانند بضمتین وابن عامر بتخفیف شین وحمزه وکسائی نشرا بفتح
نون وسکون شین یعنی بادهای که پراکنده کننده اند ابر را در حق سامانی از نزول
مطر حتی اذا اقلت تا چون بردارند این بادها سحابا ثقالا ابرهائی که گران
باشند بباران اشتقاق اقلال از قلتست چه مقل وحامل شی استقلال آن میکند
وبقوت جسم خود ان امر قلیل وحقیر میداند وچون سحاب در معنی سحایب است
ازینجهت صفت او جمع واقع شده وچون ریاح ابرهای گران بار را بردارند سقناه
برانیم ما آن ابر را لبلد میت برای احیای زمین مرده یا برای سقی آن وایراد ضمیر
مفرد مذکر باعتبار لفظ سحابست فانزلنا به فرو فرستیم به ببلد یا بسحاب
آن الماء آب را بران زمین فاخرجنا به پس بیرون آریم بدان آب ویا ببلد
ویا بابر ویا بآب دادن اگرچه راجع ببلد باشد ویا اولی برای الصاقست وثانیه برای
ظرفیه واگر راجع بغیر بلد باشد از برای سببیت یعنی اخراج کنیم در بلد ویا بیرون
آریم بسبب آب یا ابر یا آب دادن من کل الثمرات از هر نوع میوه ها کذلک
اشارتست باحیا وبلد میت ویا باخراج ثمرات یعنی همچنانکه زمین مرده را بنبات زنده

گردانیم

کردانیم ومیوها ازان بیرون می ادیم یخرج الموتی بیرون آدیم مرده کان یعنی همچنا
نکه احیای آن میکنیم باحداث قوت نامیه دران ونظریه آن میدهیم بانواع بنات تا ثمرات
واخراج موتی کنیم از قبور وایشانرا زنده کردانیم بردنفوس بمراد ابدان بعد از جمیع
ونظریه بقوی وحواس لعلکم تذکرون شاید که شما دریابید وبدان صورت
بدین معنی استدلال کنید و بدانکه هرکه قادر باشد بر احیاء ارض قادرست بر احیای
موتی چه میان این دو اخراج فرقی نیست زیراکه هریک ازان عادت شیٔ است بعد از
انشاء آن چنانکه متعذر نیست بر وی نیست سبحانه که زمین مرده را بنبات زنده کرداند بر وی
دشوار نیست که مرده را از کور زنده کند ابو هریره وعبدالله عباس گفتند که چون نفس
دمان در نفخه اولی بمیرند حق تعالی چهل سال باران برایشان باراند که مانند اب مرد
ان باشد وآن از زیر عرش بر ایشان ریزان شود وانرا ماء الحیوان گویند پس ایشان
در قبور منبت شوند همچنانکه در رحم امهات وچون اجساد ایشان تمام خلقت
شود حق تعالی روح را در ایشان دمد و بعد ازان خواب بر ایشان افکند و در نفخه
ثانیه ایشانرا بیدار کند ایشان پندارند که از خواب بیدار شده اند پس گویند یاویلنا
من بعثنا من مرقدنا بعد ازان حال زمین را بیان میکند بعد از نزول مطر بران بقوله
والبلد الطیب وزمین پاک وپاکیزه که شایسته وصالح زراعت باشد یخرج نباته
بیرون می آید رستنی او باذن ربه بفرمان خدا ومشیت او وبلد طیب تعبیر
فرموده از کثرت نبات وحسن آن وغزاره نفع آن زیراکه ایقاع آن فرموده در مقابل
قوله والذی خبث وآن زمین ناپاکست وشوره ناک لا یخرج بیرون نمی آید
گیاه او الا نکدا مگر در حالتی که اندکست وهیچ نفعی دران نیست ذکر باذن ربه در
مقام خروج حسنا نامیا زاکیا من غیر کد ولا عناء بجهت آنست که آن اولیست بر عظمت
ونمو زاده بدون تعب ونصب این برحالست و در کلام محذوفست وتقدیر اینست
که والبلد الذی خبث لا یخرج الا نباته نکدا پس حذف مضاف شده ومضاف الیه و
مضاف الیه در مقام او واقع شده مرفوع ومستتر است از ابن عباس ومجاهد
وحسن مرویست که این مثلیست که حق تعالی ایراد فرموده در شان مومن وکافر
چه تشبیه فرموده دل مومن را بزمین پاکیزه ودل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه

که باران مواعظ از سحاب رب الارباب بر دل مؤمن بارد انواع طاعات بر جوارح او ظاهر
کردد و چون کافر استماع آن کند آن زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از وصفی
که بکار آید ظهور نیابد و در مجمع آورده که اگر اراده او سبحانه میبود که نبات حسن از ارض
نکد بیرون آید نه از ارض طیب البته وقوع می یافت الا آنست که عادت الله جاری شده
باخراج آن از ارض طیب تا باعث انسان باشد بر طلب خیر از مظان آن و دلالت کند
بر وجوب اجتهاد در طاعات کذلک همچنانکه این مثل را بیان کردیم نصرف الآیات میکرد
دانیم اینها را و وضع میکنیم ضرب امثال را در فنون احوال لقوم یشکرون برای گروه
هی که شکر نعمت و فهم ادراک بجای آورند و درین مثلها تفکر نموده بهرهٔ اعتبار برمیدا
رند مرویست که روزی که روزی ابی محمد حسن ابن علی بن ابی طالب صلوات الله
علیهم نزد معویه رفت معویه بقصد الزام آنحضرت گفت که ای حسن حق تعالی فرموده
که و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین یعنی هیچ تری و خشکی نیست مگر که در قرآن
مندرج است لحیهٔ من و ترا در قرآن کجا ذکر کرده محاسن آنحضرت بسیار انبوه و با نضا
رت و طراوت بود و معویه کوسج بود پس آنحضرت در جواب معاویه گفت که حق تعالی
محاسن من و ترا درین آیت ذکر کرده که و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی
خبث لا یخرج الا نکدا معاویه بعد از استماع این قول از آنحضرت بسیار منفعل و خجل
زده شده نزد حضار و بدانکه چون حق تعالی درین آیت بیان ادله فرمود بر وحدانیت
و قدرت کامله خود در عقب آن ذکر معاندان و مکذبان وحدانیت و رسل او کرده
جهت تسلیهٔ پیغمبر ما ص فرمود لقد ارسلنا جواب قسم محذوفست و مثل این را
اطلاق نمیکنند الا با قد زیرا که آن مظنهٔ توقعست چه مخاطب چون استماع آن نمود
متوقع وقوع الخبر نیست که مصدر است بآن یعنی بدرستی که ما فرستادیم نوحا
نوح بن مالک بن متوشلخ بن ادریس را علیهم السلام و وی که پنجاه ساله بود
الی قومه بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت میپرستیدند فقال
پس گفت نوح عم یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدا برا که موجب
جمیع نعمت یعنی بیگانگی او را پرستش کنید بتوحید ما لکم نیست شما را من اله
غیره هیچ معبودی غیر از وی پس فرمان وی برید و در عبادت او را شریک

مسازید

مسازید إِنِّیٓ أَخَافُ بدرستی که من میترسم عَلَیْکُمْ بر شما اگر ایمان نیارید عَذَابَ
یَوْمٍ عَظِیمٍ عذاب روز بزرگ که ذکر یوم الطوفانست یا روز قیامت این وعید است
و بیان دعوت بعبادت او سبحانه در کتب تواریخ مذکورست که نوح اول پیغمبری بود بعد
از ادریس حق تعالی او را بفرزندان قابیل فرستاد و آنانکه متابع ایشان بودند از اولاد
شیث از ابن عباس مذکورست که اولاد آدم بعضی در جبل بودند و برخی در سهل
مردان کوهستان نیکو رو و زیبا صورت بودند و زنان ایشان زشت صورت و مردان
سهل بر عکس این بودند ابلیس بر صورت غلامی آمد نزد یکی از مردمان سهل و گفت
میخواهم که خدمت تو کنم او گفت اگر خدمت من قیام کنی آنچه مدعا و مراد تو باشد انجاح
آن نمایم پس او مدتی شبانی او کرده گوسفند او را بچرانید روزی نی بساخت و آنرا بزد
مردمان آوازی هرگز نشنیده بودند می آمدند و استماع میکردند این خبر باهل جبل رسیده
در روزی که عید اهل سهل بود و هم از شهر بیرون آمده بودند و زنان خود را بیاراسته
در نظر مردمان بجلوه در آورده بودند بعضی از اهل جبل بنظارهٔ عید ایشان آمده بودند
تا آوازی بشنوند و جمال ایشانرا مشاهده کنند چون آن زنانرا با آن جمال بدیدند در جمال
ایشان متعجب و حیران شدند و قوم خود را ازین خبر دادند جمعی دیگر بیامدند و با
ایشان اختلاط کردند و زنان با ایشان میل پدید آمد و فاحشه و زنا در میان
ایشان شایع شد و بروایتی دیگر از ابن عباس منقولست که آدم وصیت کرده بود
که فرزندان شیث با اولاد قابیل مناکحه نکنند و اولاد شیث آدم را در غاری دفن
کرده بودند و نگهبانان بران گماشته تا کسی از فرزندان آنجا نرود پس جمعی از ایشان
برخواستند و گفتند که برویم تا بنو اعمام خود را که فرزندان قابیلند زیارت کنیم و ببینیم
که در چه حال و در چه کارند و ایشان صد مرد بودند همه نیکو روی و زنان اولاد قا
بیل که ایشانرا بدیدند در ایشان آویختند و نگذاشتند که باز پس روند جمعی دیگر
بجهت تفحص برادران خود باین صورت آمدند زنان ایشانرا نیز نگذاشتند که
مراجعت کنند و همچنین گروه گروه می آمدند و بایشان مختلط میشدند تا همه بیامدند
و این زنان مناکحه و فساد آغاز کردند تا فواحش در میان اولاد شیث و قابیل بسیار
شد حق تعالی نوح را بایشان فرستاد و در آن وقت او پنجاه ساله بود چنانکه گذشت

پس هزار و پنجاه سال در میان ایشان اقامت کرده انها را دعوت کرد و از عقوبات الهی
ترسانید هیچ متاثر نشدند و هر روز طغیان ایشان بیشتر میشد چنانکه حق تعالی ازین خبر
میدهد که وقوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم واطغی و چندانچه دعوت ایشان بیشتر میکرد
بیشتر میرمیدند چنانچه فرمود فلم یزدهم دعائی الا فرارا و نیز از عبدالله عباس روایتست
که نوح را چندان بزدندی که بیهوش شدی بعد از ان کسان او را در نمدی پیچیده بخانه برد
ندی و زعم ایشان آن بودی که مرده است و شب بهوش باز امدی و گفتی اللهم اهد قومی فانهم
لا یعلمون روز دیگر بامداد بیامدی و باز دعوت شدی و گویند هر روز چندان سنگ بر و
زدندی که در زیر سنگ پنهان شدی جبرئیل در شب بیامدی و او را از زیر سنگ بیرون
اوردی و پر خود بر جراحات او مالیدی بصحت باز گشتی و باز در صبح بیامدی و گفتی که
قولوا لا اله الا الله تفلحوا تفلحون و مرویست که پیری کهن سال طفل خورد در بر گرفته نزد
نوح آمد و ویرا بان طفل نمود گفت ای فرزند این مرد ساحرست باید که چون من
متوفی شوم وی ترا نفریبد آن کودک گفتی ای پدر شاید که من بعد از تو نمانم حالا
سنگ بمن ده تا بدو زنم پدر سنگ باو داد وی سنگ بر نوح زد و سر مبارک انحضرت
را مجروح کردانید و خون بر روی مبارک انحضرت روان شد نوح بدرگاه الهی نالیده
این دعا فرمود که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و حنان بن سدیر از ابی
عبدالله علیه السلام روایت کرده که در عرض مدت دعوت زیاده از هشت کس باو نگرو
یدند و در حدیث وهب بن منبه آمده که نوح اول پیغمبری بود که بعد از ادریس خلق را
دعوت کرد و او کندم گون بود و دقیق الوجه وطویل الراس و عظیم العینین و دقیق السا
قین وطویل القامة وجسیم البدن سه قرن قوم را دعوت کرد هر قرنی سیصد سال پس هر
چند درین مدت باشکارا و نهان دعوت میکرد طغیان و عناد ایشان بیشتر میشد و هر
قرنی که در عقب قرن اول می امدند عتو وطغیان ایشان بیشتر میشد پس حق تعالی
باو وحی فرستاد که ای نوح قوم تو غیر ازین چند کس که ایمان اورده اند بتو نگروند
نوح بعد ازین وحی زبان بدعا کشوده گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین
دیارا پس حق تعالی اصلاب رجال و ارحام نسا را عقیم کردانید تا انکه چهل سال
از ایشان فرزندی متولد نشد درین مدت چهل سال ببلای قحط کرفتار شدند تا انکه

همه اموال ایشان بمعرض تلف آمد ومشقت وبلیت ایشان زیاده نوح بروجه الزام
احتجاج ایشانرا گفت استغفروا ربکم انه کان غفارا الآیه ایشان ایمان نیاوردند وبایکدیگر
گفتند که لاتذرن آلهتکم ودا ولاسواعا الآیه پس حق تعالی ایشانرا باآلهه باطله ایشان
غرق کرد چنانکه تفصیل آن در محل خود سمت تحریر خواهد یافت وبعد از بیرون آمدن
نوح از کشتی باز مردمان بعبادت اصنام مشغول شدند واهل دومة الجندل ود را پرستش
میکردند وقبیله حمیر نسر را وهذیل سواع را وبرهمین وجه عبادت ایشان میکردند تا ز
مان اسلام وتفصیل قصه سفینه وغرق شدن در سوره هود بروجهی مبسوط مرقوم خواهد
شد ان شاء الله تعالی وشیخ ابوجعفر بابویه از علی بن احمد بن موسی روایت کرد که او گفت
محمد بن عبدالله کوفی حدیث کرد مرا از سهل زیاد الادمی واز عبدالعظیم بن عبدالله
الحسنی که وی گفت از علی بن محمد علیهما السلام شنیدم که فرمود نوح علیه السلام دو هزار و
پانصد سال عمر یافت روزی در کشتی بخواب رفته بود بادی جامه را از عورت او برداشت حام
ویافث از آن بخندیدند سام زجر ایشان کرد واز خنده منع نمود هرچند که سام عورت را
میپوشید حام ویافث کشف آن میکردند نوح متنبه شده ایشانرا خندان یافت سبب آنرا
پرسید سام اورا مطلع ساخت نوح در غضب شده ایشانرا دعای بد کرد وفرمود اللهم
غیّر ماء صلب حام حتی لایولد الا السودان اللهم غیّر ماء صلب یافث بارخدایا آب پشت
حام را متغیر ساز تا آنکه ایشانرا متولد نشود مگر که سیاه شوند وآب صلب یافث را نیز
تغییر ده حق تعالی آب پشت حام را تغییر داد همه سیاهان از صلب اویند وجمیع ترک وسقلاب
ویاجوج وماجوج از صلب یافث اند وجمیع سفیدان که معتدل القامة اند از صلب
سام اند وشیخ ابوجعفر بن بابویه فرموده که ذکر یافث درین خبر غریبست ودر هیچ
روایتی واقع نشده مگر درین روایت ودر جمیع روایات وارده درین باب واقع
شده که حام تنها کشف عورت پدر خود کرد سام ویافث در ناحیه از کشتی نشسته
بودند چون این خبر را بایشان رسانیدند برخواستند وجامه را بر عورت او انداختند
وچون بیدار شد حق تعالی بطریق وحی او را خبر داد نوح حام را لعن ونفرین کرد
وابراهیم بن هاشم از علی بن الحکم روایت کرده که او از بعضی اصحاب ما نقل کرده از
ابی عبدالله عم که نوح علیه السلام دو هزار وپانصد سال بزیست هشتصد وپنجاه سال

پیش از بعثت و نهصد و پنجاه سال خلق را دعوت کرد در ساختن کشتی بود و
پانصد سال بعد از نزول از کشتی بماند و در عوض این پانصد سال شهرها را بنا کرد
و اولاد خود را در آن ساکن کردانید پس ملک الموت نزد او آمد و در آفتاب ایستاده
بر وی سلام کرد و گفت ما جاء بک یا ملک الموت چه چیز ترا باینجانب آورد گفت جئتک
لاقبض روحک آمده ام تا قبض روح تو کنم فرمود تدعنی اتحوّل من الشمس الی الظلّ
مرا میگذاری که از آفتاب بسایه روم گفت آری پس بسایه آمد و گفت یا ملک الموت ما مرّ لی
من الدنیا مثل تحوّلی من الشمس الی الظل فامض لما امرت به گوئیا مقدار مکث در دنیا بمقدار
تحوّل من بود از آفتاب باین سایه پس بانچه ماموری مشغول شو پس ملک الموت قبض
روح او نمود صلی الله علیه و آله و علی نبینا و علی جمیع الانبیاء حاصل که حق سبحانه میفرماید
که چون نوح علیه السلام امت را بعبادت خدا بحق و وحدانیت او دعوت کرد و از شرک
ترهیب فرمود قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِهِ از گروهان او إِنَّا لَنَرَاكَ
بدرستی که ما می بینیم و میدانیم ترا ای نوح فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن که ما را از پرستش
چندین خدا بعبادت یک خدا دلالت میکنی و تسمیهٔ اشراف قوم بملا بجهت آنست که ایشان
مالی محافلند و یا در عیون مردمان جمیل و در قلوب ایشان با هیبت مینمودند چشم
و دل ایشان را پر کرده بودند از جمال و هیبت خود و قوم بمعنی جماعتیست که بامر قیام
نمایند و در اصل بمعنی مصدر است و مراد برؤیه رؤیت قلبست القصه نوح چون این
سخن را از قوم خود بشنید قَالَ گفت در جواب ایشان که يَا قَوْمِ ای گروه من لَيْسَ
بِي ضَلَالَةٌ هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و ثواب مرا نیست ضلالت را بر ضلال
اختیار کرد بجهت آنکه اخصّ است از ضلال تا ابلغ باشد در نفی ضلال از نفس خود در
جواب همچنانکه قوم مبالغه کرده بودند در اثبات آن کانه قال لیس بی شیئا من الضلال
کما لو قیل لک تمر فقلت مالی تمرة یعنی اصلا چیزی از ضلال ملصق من نیست وَلَكِنِّي
رَسُولٌ ولکن فرستاده شده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عا
لمیان این استدراک است باعتبار آنچه لازم آنست که آن هدایت اوست کانه قال
ولکنی علی هدی فی الغایة لانی رسول من الله أُبَلِّغُكُمْ تبلیغ میکنم و میرسانم
بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود وَأَنْصَحُ لَكُمْ و نصیحت میکنم

شما را جهت صلاح شما وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ و میدانم از وحی خدای که بمن امده است مَا لَا تَعْلَمُونَ انچه شما نمیدانید این هر سه جمله صفات رسولست و یا استیناف و مساق آن بر هر دو وجه برای بیان رسالتست و در جملهٔ اخیره تهدید و توعید است ایشان را چه معنی آن اینست که من میدانم از قدرت و شدت بطش او و یا از جانب او بوحی چیزهائی را که اصلا علم بآن نیست قوم نوح علیه السّلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب کشتند نوح علیه السّلام فرمود که اَوَ عَجِبْتُمْ همزه برای انکارست و واو عطفست بر محذوف ای اکذبتم و عجبتم یعنی آیا تکذیب میکنید و شگفت می آرید و عجب مینماید اَنْ جَاءَکُمْ ازانکه بیاید بشما ذِکْرٌ پیغامی و وحی یا موعظه مِنْ رَبِّکُمْ از پروردگار شما عَلٰی رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْکُمْ از جنس شما یعنی آدمی که همزبانست با شما و یا از جنس شماست در انوار اورده که قوم نوح از رسالت او می گویند لو شاء الله لانزل ملائکة ما سمعنا بهذا فی ابائنا الاولین نوح فرمود که ایا تعجب میکنید ازانکه شخصی از جنس شما مبعوث شود بر شما لِیُنْذِرَکُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت وَ لِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید از خشم خدا بسبب انذار وَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ تا شاید که بر شما ببخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فایدهٔ حرف ترجی تنبیه است بر انکه متقی را سزاوار آن نیست که اعتماد بر تقوای خود نکند و ایمن نشود از عذاب الهی و عقاب پادشاهی فَکَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند قوم نوح او را و چون نوح بوحی الهی دانست که ایشان ایمان نیارند دعا بهلاکت ایشان کرد حق تعالی حکم کرد تا کشتی بساخت در عرض دویست سال چنانکه گذشت و با مؤمنان بکشتی در آمد حق تعالی طوفان فرستاد همه کافران را هلاک کرد و نوح علیه السّلام با اهل سفینه سالم ماندند چنانکه میفرماید که فَاَنْجَیْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَ الَّذِیْنَ مَعَهُ و انانرا که با وی بودند فِی الْفُلْکِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد کس بودند چهل مرد و چهل زن و نزد بعضی هفتاد بودند و گویند نه کس بودند سه پسر او سام و حام و یافث و باقی ازانها که ایمان اورده بودند با او و قوله فی الفلک متعلقست بمعه یا بانجینا یا حال از موصول یا از ضمیر در معه وَ اَغْرَقْنَا الَّذِیْنَ و غرق ساختیم بطوفان کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا انانرا

که بدروغ شمردند دلالات وحدت یا معجزات نوح را که دال بودند بر نبوت او اِنَّهُم
كَانُوا بدرستی که بودند قوم نوح قَوْمًا عَمِينَ گروهی کوران یعنی کور دل و غیر مستبصر
بنشانهای وحدانیت خدا و معجزات نوح و اصل عمین عمِیْن بوده که بعد از تخفیف عمین
شد و باقی قصهٔ نوح در ضمن بعضی آیات و سوره مذکور خواهد شد و نیز بجهت تسلیهٔ
خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه وآله قصهٔ هود را بر قصهٔ نوح عطف کرده میفرماید که وَ
إِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخَاهُمْ برادر ایشانرا در نسب یعنی خویش
ایشانرا هُودًا که آن هود بود علیه السلام این عطف بیان اخاهم است و در انوار
گفته که مراد از اخاهم واحدی از ایشانست کقولهم یا اخا العرب و هود بن شالح بن ارفخشد
بن سام ابن عم پسر عاد و عاد پسر عوص بن ادم بن سام بن نوح است و قبیله را
باو باز میخوانند و اینکه حق تعالی هم از ایشان پیغمبر را با ایشان فرستاد جهت آنست که تا افهم
باشند قول ویرا و اعراض بجدال او و ارغب در اقتفا باو و قبیلهٔ عاد مردم تن آور و
بلند بالا بودند و از ایشان در تمام زمین در آن زمان قبیلهٔ عظیم تر نبود مردم بسیار
بودند و مال و افر داشتند و در پرستش بتان میکوشیدند القصه حق تعالی چون
هود را بدیشان فرستاد پس او باین قبیله آمده و ایشانرا بحق دعوت کرد قَالَ
يَا قَوْمِ گفت ای قوم من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدایرا و بیگانگی او قایل
شوید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را هیچ معبودی غَيْرُهُ بجز از و استیناف
این کلام کرد و معطوف نساخت بر ماقبل زیرا که در حکم جواب سوالست فکان شخصی
میگوید که هود با ایشان مبعوث شد چه گفت با ایشان که مر شما را هیچ معبودی نیست که
مستحق عبودیت باشد غیر از و سبحانه أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید از عذاب
خدای و چون قوم هود اقرب بودند از قوم نوح ازینجهت قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی
از اشراف و بزرگان الَّذِينَ كَفَرُوا که کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از گروه هود و قید
کفر بجهت آنست که بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چه مرثد بن سعد و تابعان او
پس کافران ایشان گفتند که ای هود إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا متمکن و راسخ
فِي سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قوم خود را بگذاری و دینی محدث می آری وَ إِنَّا
لَنَظُنُّكَ و بدرستی که ما گمان میبریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان در آنچه میگوئی

قال

قالَ یا قَومِ گفت ای گروه مَن لَیسَ بی سَفاهَةٌ نیست ملاصق من حمقی
عقل وجهالت وَلکِنّی رَسُولٌ ولیکن فرستاده شده ام مِن رَبِّ العالَمینَ
از نزد پروردگار عالمیان اُبَلِّغُکُم میرسانم شما را رِسالاتِ رَبّی پیغامهای
پروردگار خود را از امر ونهی ووعد ووعید وغیر آن وَ اَنا لَکُم ومن شما را نا
صِحٌ اَمینٌ نصیحت کننده ام با امانت یعنی راست گوی بی شایبهٔ خیانت در آن
وبدون تغییر آنچه از نزد خدا بمن آمده اَوَعَجِبتُم آیا عجب می آید شما را اَن جاءَکُم
آنکه بیاید شما پندی وبیانی مِن رَبِّکُم از نزد پروردگار شما عَلی رَجُلٍ مِنکُم
بر مردی از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید واو شما را داند وسبب فرود آمدن ذکر
بروایتست که لِیُنذِرَکُم تا بیم کند شما را از عقوبت الهی ودر اجابت انبیا گروه را از کلمات
واهیهٔ ایشان باین نوع اجابت واعراض از معاملهٔ ایشان کمال نصح وشفقت است و
هضم نفس وحسن مجادله وتنبیه برآنکه ناصح باید که باین نوع سخنان جواب قوم
بدهد وسخنان ناخوش ایشان التفات نکند وانا لکم ناصح امین تنبیه است برآنکه ایشان
هود را باین عنوان میشناختند ومیدانستند ومعنی در بن تعجبی نیست که حق تعالی هر کرا
که صلاح بیند برسالت فرستد وبعد از تخویف از عقاب تذکیر ایشان میکند بانعام او سبحانه
نعم جلیله را با ایشان ومیفرماید که وَاذکُرُوا ویاد کنید نعمت خدا را اِذ جَعَلَکُم چون
گردانید شما را خُلَفاءَ پس نشینان وساکنان زمین احقاف مِن بَعدِ قَومِ
نُوحٍ از پس گروه نوح علیه السلام ویا پادشاهان بعد از وجه شداد بن عاد پادشاه
زمین عالج بود تا بحر عمان وَزادَکُم فِی الخَلقِ وبیفزود در آفرینش شما بَصطَةً
قامت وقوت را زیاده بر دیگران مرویست که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت
گز ودرازترین صد گز وهمه تناور وباقوت تمام بودند فَاذکُرُوا آلاءَ اللّٰهِ پس
یاد کنید نعمتهای خدا را لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ تا باشد که شما رستگار شوید چه شکر نعمت
مؤدی بفلاح است قالُوا گفتند گروه مر هود را از روی انکار واستبعاد که اَجِئتَنا
لِنَعبُدَ اللّٰهَ آیا آمده بما تا بفرمائی که بپرستیم خدا را وَحدَهُ در حالتی که یگانه وتنها
باشد وَنَذَرَ ودست باز داریم وپرستش فرو گذاریم ما کانَ یَعبُدُ آباءُنا
آنچیز برا که بودند که می پرستیدند پدران ما از بتان این استبعاد ایشانست از خصا

خدای تعالی بعبادت و اعراض از آنچه پدران ایشان شریک او سبحانه گردانیده بودند
بجهت انهماک در تقلید و شدت محبت آنچه بآن الفت گرفته بودند و معنی مجی اجئتنا یا
مجیٔ است از مکانی که بآن متعزل شده از قوم خود یا از آسمان بر سبیل تهکم یا بر قصد مجاز
کقولهم ذهب یشتمنی بعد از آن گفتند که فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه ما را بآن وعده
میکنی إن کنت من الصادقین اگر هستی تو از راستگویان از نزول عذاب
قال گفت هود قد وقع بدرستی که واجب شد علیکم بر شما فرود آمد تا بر آنکه
متوقع کالواقعست یعنی البته بشما میرسد من ربکم از نزد پروردگار شما رجس
عذابی لرزاننده و مضطرب سازنده اشتقاق آن از ارتجاس است بمعنی اضطراب و
غضب و خشمی جهت ارادهٔ انتقام أتجادلوننی آیا مجادله میکنید با من فی أسماء
در چیزهائی که محض اسم اند یعنی بتان که هر یک را نامی نهاده اید و معنی اسم الوهیت
در ایشان مفقودست مرویست که بعضی را سیاقه میگفتند بگمان آنکه باران از ایشان
بارد و بعضی را حافظه بظن آنکه نگاهبان ایشانند در سفر و همچنین برخی را رازقه و بعضی
دیگر را سالمه و این مجرد اسما بود و معرا از مسمی چه اصنام جماداتند و بعضی استدلال
کرده اند باین بر آنکه اسم عین مسمی است زیرا که اگر چنین نبودی ذم و ابطال بر ایشان
متوجه نشدی با آنکه آنها اسمای مخترعه اند و حق تعالی حجتی بآن نازل نساخته و ضعف
این استدلال ظاهرست پس هود فرمود که جدال میکنید با من در این اسمای بی مسمی
که از روی جهالت سمیتموها أنتم نهاده اید ایشان را و آباؤکم و پدران شما
با آلهه ما نزل الله نفرستاده است خدای بها بجواز عبادت ایشان من سلطان
هیچ حجتی و برهانی و چون ظاهر شد بر شما و با وجود این مکابره میکنید و بر آن مصرند فا
نتظروا پس منتظر باشید نزول عذاب ما را إنی معکم بدرستی که من نیز با شما
من المنتظرین از منتظرانم مر آن عذاب را فأنجیناه پس نجات دادیم هود را وا
لذین معه و آنان را که با هود بودند یعنی در دین متابعت او مینمودند برحمة منا
ببخشش و بخشایشی از ما بر ایشان وقطعنا دابر و ببریدیم و بر کندیم الذین کذ
بوا بنیاد آنها که تکذیب کردند و تکبر ورزیدند بآیاتنا بنشانهای قدرت ما یعنی
ایشان را مستاصل ساختیم و از بیخ و بنیاد بر کندیم وما کانوا مؤمنین و نبودند گرویدگان

بوحدانیت ما و رسالت هود علیه السلام این تعریضست بآنکه گرویده بودند بهود و تنبیه
بر آنکه فارق میان ناجی و هالک ایشان ایمان بود و تفصیل قصهٔ هود و هلاک قوم او بروایت
سدی و محمد بن اسحق و غیر ایشان از جمهور مفسران برین وجهست که عادیان در زمین
یمن بودند در موضعی که آنرا احقاف گویند کقوله تعالی واذکر اخا عاد اذ انذر بالاحقاف
و در آنجا پشتهای ریگ بود و هر قطعه از آن نامی داشت چون رمل عالج و دهنا و یبرین
و آن بین زمین عمالقه بود تا بحضرموت و همه بت پرست بودند و هر قبیله را بتی
بود یکی صدا و دیگری صمود و یکی هبا و ایشانرا قوتی عظیم بود و جسد جسیم و با
وجود بت پرستی دست بظلم و تعدی دراز کردند و فساد و افساد در میان ایشان
شایع شد حق تعالی هود را بایشان فرستاد و او حسیب تر و نسیب تر از همه بود پس اظهار
دعوت کرده ایشانرا از بت پرستیدن و ظلم و افساد منع کرد ایشان قبول نکردند و در
عتو و طغیان افزودند و او را بدروغ داشتند هود هر چند تهدید و تخویف ایشان
میکرد بجائی نرسید و در جواب میگفتند که من اشد منا قوة از ما قوی تر کیست پس او سبحانه
سه سال باران از ایشان باز گرفت ایشان بعلت غلا و قحطی مبتلا شدند و طاقت ایشان
طاق شد و عادت ایشان چنان بود که اگر کسی را رنجی و بلیتی رسیدی و خواستی که از آن
که از آن خلاص شود بمکه آمدی و دعا کردی بمقاصد خود رسیدی و در آن وقت خانهٔ
کعبه از پشتهٔ ریگ سرخ بود و مکه را عمالقه داشتند و تسمیهٔ ایشان بعمالقه بجهت آن
بود که پدر ایشان عملیق بن لاود بن سام بود و مهتر ایشان معویة بن بکر بود از فر
زندان عاد چون قحط بر ایشان اشتداد یافت هفتاد کس را بمکه فرستادند که برای
ایشان طلب باران کنند و از جمله آنها قیل بن عنز بن عاد الاکبر بود و مرثد بن سعد
و مرثد مسلمان بود و اسلام را پنهان میداشت و چون بنزدیک معویه ایشانرا در خارج
حرم فرود آورد و اکرام ایشان کرد و ایشان یکماه نزد وی بودند شب و روز بخمر خوردن
مشغول بودند و معویه را دو کنیز بود که ایشانرا جرادتان گفتندی از بهر ایشان سماع و ر
قص کردندی ایشان بلهو و لعب مشغول شده رنج و قحطی قوم خود را فراموش کردند و هر
روز دو نامه بمعاویه میرسید مشتمل بر شکایت سختی و قحطی حال ایشان و معاویه شرم
میداشت که آن نامها را بمهمانان خواند پس روزی بیتی چند بگفت و کنیزانرا تلقین کرد که

فردا چون بلهو و لعب و طرب مشغول شوید این ابیات را در حین سماع و سرود
با ایشان خوانید تا ایشان را تنبیهی شود و آن ابیات این بود که الا یا قیل ویحک قم
فهینم لعل الله یسقینا غماما فیسقی ارض عاد ان عادا قد امسوا ما یبینون الکلاما
من العطش الشدید ولیس یرجوا به الشیخ الکبیر ولا الغلاما وان الوحش یاتیهم جهارا
نهارکم ولیلکم التماما فقبح وفدکم من وفد قوم ولا لقوا التحیة والسلاما چون جراتان باین
ابیات مترنم شدند ایشان متنبه شده گفتند قوم ما ما را بکاری فرستاده اند و ایشان در رنج
و تعب و ما در عیش و طرب پس مقرر کردند که فردا بروند و دعا کنند که خدا باران فرستد
بر قوم ایشان مرثد که مسلمان بود گفت ای قوم شما در استسقا خطا کردید بدعای
شما باران نیاید اگر خواهید که حق تعالی بر شما رحمت کند و باران فرستد بیائید تا برویم
و بهود ایمان آریم که باران جز بدعای او نیاید پس بر هود ثنا گفتند گفت و اظهار اسلام کرد
خال معاویه بانکار در آمده گفت ابا سعد فانک من قبیل ذوی کرم وامک من ثمود
اتامرنا لنترک دین وفد ورمیل وال الصد والصمود ونترک دین آباء کرام ذوی رای
ونتبع دین هود و معاویه را گفتند گفت که ویرا نزد خود نگهدار و مگذار که با ما بمکه آید
چه او بر دین ما نیست و بر دین هود است و این مرثد مردی حسیب و نسیب بود پس
معاویه او را پیش خود نگهداشت و ایشان متوجه مکه شدند و در روز دیگر مرثد از
معاویه اجازت طلبیده بمکه آمد و ایشان هنوز دعا نکرده بودند بیامد و برگوشه بایستاد
و گفت بار خدایا تو میدانی که من وفد عاد نیستم خداوندا اجابت مکن دعای قیل بن عاد را
که راس عادیانست و همه تابع اویند در دعا کردن و لقمان بن عاد نیز مردی مسلمان بود
در دعا با مرثد شریک شده گفت بار خدایا حاجت من روا کن و دعای قیل را اجابت مفرما
که من نیز از وفد عاد نیستم بعد از آن قیل برخواست و اتباع او پس سر او ایستادند و با
مین گفتن مشغول شدند و او دست برداشت و گفت بار خدایا من نه برای بیماری آمده
ام تا دوا کنی و نه برای اسیری که فدیه دهی خداوندا عاد را بده آنچه مدعای تست و بیش
از این اجابت دعای ایشان کرده بار خدایا اگر هود پیغمبر است ما را باران ده که هلاک شدیم
حق تعالی سه ابر پدید آورد یکی سفید و دیگری سیاه و آن دیگر سرخ و از میان آن
ابرها هاتفی آواز داد که ای قیل اختیار یکی از این سه ابر کن برای قوم خود قیل گفت ابر

سیاه را

سیاه را اختیار کردم که آب آن بیشتر میباشد حق تعالی امر کرد که آن ابر را براندند بزمین
عاد آن ابر بر کرد وادی ایشان فرو گرفت ایشان چون ابر را بدیدند شاد شدند و گفتند هذا
عارض ممطرنا این ابریست که ما را باران خواهد داد حق تعالی تخطیهٔ ایشان کرده فرمود که بل
هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم این عذابیست که شما از تعجیل میخواستید و این بادیست که
درو عذاب دردناکست اول کسی که از ابر بدید و بشناخت زنی بود از عاد نام او مهدد چون
اثر عذاب را بدید بیفتاد و بیهوش شد چون با هوش آمد وی را گفتند ترا چه رسید گفت بادی
دیدم درو بادهای آتش و در پیش آن باد مردانی دیدم که از ابر نامها میکشیدند عمرو بن کعب
گفته چون حق تعالی باد را امر کرد که بر قوم هود رود و هلاک کن خازنان باد گفتند که ای بار خدایا
چه مقدار بیرون فرستیم فرمود چندانچه سوراخ بینی گاو گفتند بار خدایا تو عالمتری که ما را طاقت
آن نیست که از نگاه داریم بلکه عنان اختیار از دست ما برده تمام عالم را خراب کند حق تعالی فر
مود چندانچه حلقهٔ انگشتری از ابر بیرون فرستید پس آن مقدار رها کردند هفت شب و هشت
روز بر ایشان مسلط شد که بیابانی می آمد و در هیچ آنی از آنات آرمیده نشد کما قال سخرها
علیهم سبع لیال و ثمانیة ایام بر هرچه گذر میکرد او را هلاک میکرد اینده شتران پر بار گران را
بر گرفتی و در هوا بردی و بر زمین زدی قوم هود بعضی در خانها رفتند و در را بر خود بستند
باد باندرون میرفت و ایشان را بالای برد و هلاک میکرد و در اول حال هود با اهل ایمان بصحرا
رفتند و خطیرهٔ از کل بساختند و در آن نشستند و آن باد که بدیشان رسیدی نرم بودی و نسیم
کشتی و چون بعاد رسیدی چنان سخت شدی که اشتر را با بار برگرفتی و بر زمین زدی
ابن کیسان روایت کرده که در میان قوم هود هفت کس بودند که از دیگران قوی تر بودندی
و مهتر این هفت کس نام او خلجان بود گفت بیائید تا بکنار وادی رویم پس بکنار وادی
آمدند باد یکیک را بر میگرفت و بهوا میبرد و بر زمین میزد مانند درختان خرما از موضع بر
کنده شده که بر زمین افتند کقوله تعالی کانهم اعجاز نخل خاویه پس آن هفت کس از خلجان هلاک
شدند و خلجان پناه بکوه برد هود بیامد و گفت یا خلجان اسلم تسلم اسلام آور تا بسلامت
بمانی گفت اگر اسلام آرم خدای مرا چه دهد گفت بهشت پر نعمت گفت اینها کیستند که من
ایشان را می بینم مانند شتران بختی گفت فرشتگان خدای منند گفت اگر اسلام آرم تو قصاص
قوم من از ایشان بخواهی گرفت گفت وی حک هیچ پادشاهی دیدی که از لشکر خود انتقام

کشد گفت اگر بکنند مرا بهتر از اسلام باشد پس باد در آمد و او را در ربود و بر آن کوه زد تا
پاره پاره شد و از عادیان هیچکس نماند الا آن گروه که بمکه آمده بودند و بعد از عاد نزد
معاویه بن بکر رفتند شب سیم شخصی برسید بر شتری نشسته و ایشان را از هلاکت عاد خبر
داد ایشان گفتند هود را کجا گذاشتی گفت بر ساحل دریا پس ایشان در اندیشه این بودند فرو
رفتند معاویه بن بکر گفت صدق و رب مکه و در وقتی که مرثد بن سعد و لقمان
عاد و قیل بن عنز در مکه دعا کردند منادی با ایشان ندا کرد که خدای دعای شما را اجابت
کرده اکنون حاجت خود را از و بخواهید تا روا کند اضه هر ند گفت اللهم اعطنی برا وصدقا
دعای او بهدف اجابت رسید قیل گفت من آن میخواهم که بقوم من رسیده مردمان
با و گفتند که قوم تو هلاک شدند این چه دعاست که بر خود میکنی گفت لا حاجة لی فی البقاء
بعدهم پس بادی پدید آمد و ویرا بهوا برد و بر زمین زد و هلاک کرد لقمان گفت
بارخدایا مرا عمر ده دا زده تا هفت عمر کرکس دعای ویرا اجابت کردند و چون کرکس
از بیضه بیرون آمدی او را بگرفتی و پروردی تا بمردی و هر کرکس را پانصد سال عمر بودی
چون بکرکس هفتم رسید او را میپرورید و نام این کرکس لبد بود و چون عمر وی
نیز باخر رسید بامداد کرکسان دیگر بپرواز در آمدند لبد نتوانست که ببرد لقمان
درین روز در خود فتوری میبافت بیامد تا لبد را به بیند چون او را بر صورت
ضعف مشاهده کرد گفت انهض لبد پس هر چند میخواست که او را برخیزاند نتوانست
اخر لبد سر بر زمین نهاد و بمرد لقمان نیز در همان ساعت متوفی شد و مرثد
بن سعد در انوقت که بشنید که قوم عاد هلاک شدند برخواست و نزد هود آمد
و با او میبود تا فوت شد و هود صد و پنجاه سال بزیست و بعد از آن بجوار ایزدی
پیوست ابو الطفیل روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام از مردی حضرمی پرسید
که در حضرموت آن توده ریگ سرخ را دیده بفلان ناحیه گفت ندیده ام ولیکن شنیده
ام پس حضرمی گفت یا امیر المؤمنین آن چه موضعست فرمود قبر هود پیغمبرست و در روایتی
دیگر آمده که نود و نه پیغمبر در رکن و مقام زمزم مدفونند و از انجمله قبر هود و شعیب
و صالح و اسمعیل است و هر پیغمبری که خدای قوم او را هلاک کرده بمکه آمدی با سایر مؤمنان
که بوی گرویده بودند و انجا عبادت کردندی تا برحمت ایزدی رسیدندی و بعد از آن

ذکر قصه هود بیان حال صالح و قوم او میکند و میگوید وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بقبیلهٔ ثمود
و ایشان قبیلهٔ دیگر بودند از عرب که نسب ایشان بثمود بن ادم بن سام بن نوح علیه السلام
منتهی میشد و مساکن ایشان در موضعی بود که انرا حجر میگفتند مابین ولایت حجاز و شام و این
قوم نیز بت می پرستیدند و گویند ثمود مشتق از ثمد است بمعنی آب قلیل آن موضع اب اندکی
بود و بنا براو غیر منصرفست بعجمه و علمیه و بنا بر ثانی منصرف و به هر تقدیر چون آن قبیله طاغی
شدند و در معصیت و کبر مشغول گشتند حق تعالی بدیشان فرستاد أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر
نسبی ایشانرا که صالح بود و به پنج پشت بثمود میرسید چه او پسر عبید بن اسحق بن
ماسح بن عبید بن ثمود بود و چون برسالت بریشان مبعوث شد قَالَ يَا قَوْمِ ا
عْبُدُوا اللَّهَ گفت ای گروه من بپرستید خدایرا بوحدانیت مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست مر
شما را هیچ معبودی که مستحق عبودیت باشد غَيْرُهُ بجز ازوی قوم ثمود بجهت اغترار بکثرت
عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح کردند و گفتند ما را ابی نیما که استدلال کنیم بر
رسالت تو صالح فرمود چه میطلبید گفتند فردا بصحرا با ما بیرون آی که فردا عید ماست و بتانرا
آرایش داده بجلوه خواهیم آورد تو از خدای خود چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود
درخواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگران متابعت او باید کرد پس برینصورت
قرار دادند و روز دیگر بیرون رفتن و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند انرا نجاح بظهور نرسید
پس خجالت زده و رسوا شده سر ملال در افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله پیش
بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود انرا کاتبه میگفتند و گفت ای صالح ازین
سنگ برای ما بیرون آر شتری را که مشابه بختی بسیار موی آبستن باشد صالح فرمود که اگر
خدای من بقدرت کاملهٔ خود که عجز برو راه نیست چنین شتری از سنگ بیرون آرد
شما چه کنید گفتند بپرستش او اقدام نمائیم و ویرا بوحدانیت بپرستیم پس برین سوگند
یاد کردند صالح دو رکعت نماز بگذارد و بدعا از حضرت عزت طلب اظهار این معجزه فرمود
فی الحال آن صخره در حرکت آمد چون شتر که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقهٔ
بران وجه که مدعای قوم ثمود بود بیرون آمد در غایت بزرگی و در حال بچهٔ مانند خود بزاد
و مردمان دران مینگریستند و چندان فی الحال ایمان آوردند و بواقی اشراف دست انکار
از آستین استنکار بیرون کرده ایمان نیاوردند القصه این شتر در میان مرعی آن قوم

میبرید و آب جشم را بطریق عیب قَدْ جَاءَتْکُمْ بدرستی که آمد شما را بَیِّنَةٌ معجزهٔ روشن مِنْ
رَبِّکُمْ از نزد پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او و صحت نبوت مِنْ هٰذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ
لَکُمْ استینافست برای بیان معجزه و قوله آیَةً منصوبست بر حال و عامل درآن معنی اشارتست
و لکم برای بیان لمن هی له و اضافهٔ ناقه بخدا برای تعظیم است و یا بجهت آنکه آن از نزد خدا بایشان
آمد بدون وسایط و اسباب معهوده و معنی آنست که این شتر خدایست مر شما را
در حالتی که برهانیست بر پیغمبری من فَذَرُوهَا پس بگذارید این ناقه را تَأْکُلْ فِیْ أَرْضِ اللّٰهِ
تا بخورد گیاه را در زمین خدا یعنی گیاهها را بخورد و شما را در خوردن آن هیچ رنجی و نقصانی نر
سد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوْءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی فَیَأْخُذَکُمْ که فرا گیرد شما را عَذَابٌ أَلِیْمٌ
عذابی دردناک نهی از مس که مقدمهٔ اصابه است بسوء که جامع اذی است جهت مبالغه است
در امر و ازاحه عذر و استحقاق عذاب بواسطهٔ ضرر ناقه بنا بر اقامت ایشانست بر کفر از بعد
شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشانست در کفر پس تعداد نعمت میکند بر ایشان بقوله وَاذْ
کُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را إِذْ جَعَلَکُمْ چون کردانید شما را خُلَفَاءَ جانشینان در زمین
مِنْ بَعْدِ عَادٍ از پس هلاک قوم عاد وَبَوَّأَکُمْ فِی الْأَرْضِ و جای داد شما را در زمین
حجر تَتَّخِذُوْنَ مِنْ سُهُوْلِهَا و میگیرید از زمین نرم آن قُصُوْرًا کوشکها برای تا
بستان و یا از موضع نرم آن آلات عمارت قصور را میگیرید چون خشت و گل و آجر وَتَنْحِتُوْنَ
الْجِبَالَ و سوراخ میکنید در کوهها یعنی میبازید در سنگ بُیُوْتًا خانها برای زمستان این
مفعول تنحتون است بر تضمین تتخذون و میتواند بود که حال باشد فَاذْکُرُوْا آلَاءَ اللّٰهِ پس
یاد کنید نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و کندن کوهها و غیر آن وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مکو
ید فِی الْأَرْضِ در زمین حجر مُفْسِدِیْنَ در حالتی که قصد کنندگان فساد باشید و تباهی
کنندگان ایشان از جواب صالح اعراض کردند و متعرض مؤمنان شدند کما قال اللّٰه تعالی قَالَ
الْمَلَأُ گفتند گروهی از بزرگان و اشراف الَّذِیْنَ اسْتَکْبَرُوْا آنانکه تکبر و سرکشی نمودند
مِنْ قَوْمِهِ از قوم صالح لِلَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا مر آنانرا که ضعیف و عاجز میشمردند
یعنی بیچارگان و خوار شدگان لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ مر آنکسانی را که گرویده بودند از قوم
یا از آن کسان این بدل الذین استضعفوا است بدل کل اگر ضمیر راجع بقوم باشد و یا بدل
بعض اگر راجع بالذین باشد حاصل که مؤمنان را گفتند أَتَعْلَمُوْنَ آیا شما میدانید أَنَّ صَالِحًا

انکه صالح مُرْسَلٌ فرستاده اند از توحید اخلاص و عبادت برای معبود یکتا مُؤْمِنُونَ
گرویدگانیم عدول ایشان از جواب نعم باین قول بجهت تنبیه بود برانکه امر رسالت ظاهرتر
ازانست که عاقلی شک دران تواند کرد و بر ذوی رای مخفی تواند بود قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
گفتند انانکه سرکشی کردند از ایمان بخدا و پیغمبران وَإِنَّا بتحقیق که ما بِالَّذِي بانچیزی آمَنْتُمْ
بِهِ که شما بانچیز گرویده اید كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و منکرانیم این کلام بر سبیل مقابله
است و وضع آمنتم به در موضع ارسل به جهت رد انچیزیست که مومنان انرا معلوم و مسلم
میدانستند فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند و بکشتند ناقه را و اگرچه عاقر ناقه بدارین
سالف بود چنانچه تفصیل آن مبین خواهد شد اما چونکه همه بآن راضی بودند ازینجهت اسناد
عقر بهمه ایشان کرد وَعَتَوْا و سرکشی کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از امتثال و فرمان
برداری پروردگار خود که آن قول صالح بود که فذروها تاکل فی ارض الله وَقَالُوا و گفتند
از روی استهزا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا ای صالح بیار انچیزی را که إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ
از فرستادگان براستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرو گرفت ایشانرا بسبب کشتن آن ناقه زلزله
بعد از وقوع صیحه عظیمه یعنی فریاد با هیبت و عظمت که بجهت آن زمین بلرزه درآمد نزد
مجاهد و سدی مراد برجفه صیحه است که زمین بجهت آن بلرزید فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند
یا گشتند فِي دَارِهِمْ در سرای خود جَاثِمِينَ بر جای فرو مردگان و توحید دار
باعتبار جنس است فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس روی بگردانید صالح از ایشان وقتی که ناقه را
بکشتند و علامات عذاب پدید آمد وَقَالَ و گفت از روی تحذیر يَا قَوْمِ ای گروه
من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بخدای که برسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّي پیغام پروردگار خود را
که باداء آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت وَلَكِنْ
لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ و لیکن دوست نمیدارید و پیروی نمیکنید نصیحت کنند
کانرا اگر از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند پس بچشید
این عذاب را که شما روی آورده در انوار گفته که ظاهر کلام مقتضی آنست که تولی از قوم
بعد از ان بوده که ایشان جاثم و هلاک شده بودند و خطاب او با ایشان بعد از هلاکت ایشان
همچنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و اله بعد از هلاکت قلیب بدر با ایشان خطاب
کرد که انا وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم و یا انکه صدور این کلام بعد

از هلاکت ثمود بر سبیل تحذیر او بوده باشد بر ایشان و قصهٔ صالح و هلاک کرد از پس ایشان در
زمین خلیفه ساخت و تمکین داد و عمر دراز بایشان کرامت فرمود بر وجهی که هر شخصی از ایشان که سرایی
را بر وجه استحکام بسنگ و گچ بساختی و آن سرا کهنه شدی و فرود آمدی هنوز صاحب خانه زنده
بودی و ایشان خانهای خود را در سنگ میکندند تا از کرم ضرری نیابند و آنها در نهایت قوّت
و بسطت بودند و اموال و اسباب بسیار داشتند و نود بت در ایشان بود و آنرا میپرستید
ند و با وجود بت پرستی در زمین آغاز فساد کردند حق تعالی صالح را بایشان فرستاد و او و قوم
او از عرب بودند و صالح از ایشان حسیب تر و نسیب تر بود پس هر چند ایشانرا دعوت میکرد
و تخویف و تهدید میداد هیچ فایده نداد و مرویست که در سن شانزده سالگی بر ایشان مبعوث
شد صد و بیست سال دعوت ایشان کرد هیچکس بایشان نگروید مگر جمعی ضعیف چون ثمود
دید که صالح در دعوت ایشان الحاح میکند و بمبالغهٔ تمام ایشانرا از عذاب الهی میترساند
گفتند ای صالح فردا عید ماست با ما بیرون آی تا ما نود بت داریم و آنرا میپرستیم بیرون بصحرا
آییم و آنها را بیاریم و مدعیات خود را بر آنها عرض کنیم و تو نیز آنچه خواهی از خدای درخواه
اگر خدایان ما دعای ما را اجابت کند تابع ما شو و اگر خدای تو دعای ترا اجابت کند ما
تابع تو شویم صالح گفت چنین باشد و چنانکه مذکور شد روز دیگر هر چند ثمود تضرع و زاری
عرض مدعیات خود میکردند از اجابت بظهور نرسید جندع بن عمرو گفت ای صالح از برای
ما اگر ازین سنگ ناقه بیرون آری مقدار شتر بختی که بزرگ شکم باشد و پر موی و چون
آید فی الحال بچه ازو متولد شود ما بتو ایمان آریم و برین معاهده کردند صالح علیه السلام
دو رکعت نماز بگذارد و از خدا این استدعا فرمود فی الحال ناله از آن سنگ بیرون
آمده شکافته شد و شتر آبستن ده ماهه از آن بیرون آمد بدان طریق که مدعای قوم بود
در حال بچه در شکم او بجنبش در آمد از درد آن بناله در آمده شتر بچه ازو بهم رسید
جندع اسلام آورد و قوم او بر اصرار خود بودند و جمعی از ایشان در صدد آن شدند که اسلام
آورند آنها که صاحبان اوثان بودند ایشانرا از آن نهی کردند و در مجمع گفته که بعضی از ایشان
ایمان آوردند و اکابر ایشان بر اصرار خود بماندند القصه چون ناقه از سنگ بیرون آمد صالح
گفت هذه ناقة الله لها شرب و لکم شرب یوم معلوم او را نصیبی باشد یعنی یکروز آب برای
شما باشد و روزی برای ناقه با بچه در صحرا چرا میکرد و ایشانرا یک چشمهٔ آب بود ناقه روزی که

نوبت او بودی بیامدی و دهن در چشمه نهادی و جمله آب باز خوردی و یک قطره نگذاشتی
پس توقف کردی تا مردمان امدندی و شیر وی دوشیدندی تا آن مقدار که آب خورده شیر بودی
بعوض دادی و روز دیگر که نوبت ایشان بودی گرد آن چشمه نگردیدی و ایشان آب گرفتندی
از برای روز دیگر ذخیره کردندی و چون ناقه باب آمدی که میان دو کوه بود و در حین باز
گشتن ازان راه نتوانستی رفتن بجهت بزرگی شکم بلکه براه دیگر رفتی ابو موسی اشعری گفت
چون من بدان موضع رسیدم انرا مساحت کردم بیست گز بود حسن بن محبوب که از اصحاب
ماست روایت کند از سعید بن یزید که او گفت من بزمین ثمود رسیدم و میان آن هر دو
کوه که ممر ناقه بود پیمودم هشتاد گز بود و اثر هر دو پهلوی ناقه بران هر دو کوه یافتم و مرویست
که تابستان بر پشت وادی چرا کردی و در زمستان در پایین وادی که گرم سیر بود و هر ایشان
حیوان از اشتر و گاو و گوسفند که وی را دیدی از وی بترسیدی و رم کردی و چرا نتوانستی
کرد و در تابستان که ناقه بظهر وادی بودی همه چهارپایان ببطن وادی امدندی و در
زمستان بعکس و این ابتلائی و امتحانی بود از حق تعالی با ایشان القصه بجهت این چهار
پایان لاغر شدند و بعضی مشرف بهلاکت رسیدند دو زن که ایشان را عنیزه و صدوقه
میگفتند مواشی بسیار داشتند این صورت بر ایشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع
بن دهر را بران داشتند که ناقه را پی کردند و در بعضی تفاسیر آمده که عنیزه زنی پیر بود
و دختران بکر داشت و مال بسیار داشت و گاو و گوسفند بیشمار و صدوقه زنی جوان
و صاحب جمال بود و او نیز مواشی بسیار داشت با یکدیگر مجالست کرده شکایت ناقه
را پیش کشیدند و گفتند شتر و گاو و گوسفندان ما در معرض تلف آیند درین باب فکری
باید کرد پس صدوقه مردی را که از ثمود بود که و مصدع بن مهرج نام داشت طلبید و خود را
بر وی عرض کرد مصدع مایل جمال او شد صدوقه گفت این ناقه را بکش تا مراد تو حاصل کنم
عنیزه نیز قدار بن سالف را گفت اگر ناقه را بکشی ازین دختران هر کدام که خواهی بتو دهم
وی نیز اجابت کرد و او مردی کوتاه بالای سرخ مو بود و ازرق چشم حرامزاده بود و ازرق
چشم پس این هر دو با هفت کس دیگر با خود یار کردند و ذلک قوله تعالی و کان فی المدینة
تسعة رهط یفسدون فی الارض و لا یصلحون و سدی و غیره روایت کرده اند که حق تعالی
بصالح وحی کرد که ایشان ناقه را بخواهند کشت و بجهت این عذاب بر ایشان نازل خواهد شد

صالح اینمعنی را اعلام قوم کرد گفتند هرگز این عمل از ما صادر نشود صالح گفت حق تعالی
میفرماید که کشندهٔ این ناقه از مادر متولد شود ایشان گفتند امسال هر کودکی که بزاید
و ذکر باشد او را بکشیم ده زن در میان ایشان آبستن بودند و همه پسر آوردند و ایشان
نه پسر را بکشتند و همین قدار بن سالف را نکشتند و چون بزرگ شد و تناور گشت آن
نه تن که فرزندان خود را کشته بودند پشیمان شدند و بران تاسف خوردند و بر صالح
کینه ور شدند و گفتند ما را تدبیری باید کرد تا کینهٔ فرزندانرا ازو بخواهیم و صالح در
میان ایشان نبودی بلکه در خارج شهر مسجدی داشت آنجا بودی و بر در آن غاری
بود با خود گفتند که ما را چنان باید نمود که بسفری میرویم پس آئیم و درین غار بکهف پنهان بیرون
شویم و چون مردمان اعتقاد کنند که ما درین شهر نیستیم یک شبی ازین غار بیرون
آئیم و صالح را بکشیم تا کسی بر ما این گمان نبرد و ذلک قوله تعالی قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه
واهله ثم لنقولن لولیه ما شهدنا مهلک اهله وانا لصادقون و آن مسجد را مسجد صالح گفتندی
هر روز از ان مسجد بیرون آمدی و قوم را نصیحت و موعظه فرمودی و چون شب شدی
بآن مسجد رفتی و بعبادت مشغول شدی القصه ایشان از شهر بیرون آمدند و دران
غار متواری گشتند حق تعالی غار را فرود آورد و همه در زیر آن هلاک گشتند جمعی از
مخصوصان ایشان که برین سر مطلع بودند بیامدند دیدند که آن غار فرو ریخته همه
مستاصل شده اند پس نزد قوم آمدند و گفتند صالح اکتفا بکشتن فرزندان ما نکرده و اکنون
شروع در کشتن ما کرده پس اهل قری مجتمع شدند بر عقر ناقه و بروایت محمد بن اسحق
این تدبیر پس از آن کردند که ناقه را کشته بودند و صالح ایشانرا وعدهٔ عذاب داده بودند
گفتند که صالح را بکشیم اگر درین وعده راست گوست پس او را بعوض کشتگان خود قصاص
کرده باشیم و اگر دروغ گوست از بلای او خلاصی یابیم پس در شب بر سر راه صالح
کمین کردند بقصد قتل او و فرشتگان فرود آمدند و ایشانرا بکشتند قوم صالح
او را گفتند که تو کشتی گفت نه خواستند که مرا بکشند خدای من ایشانرا بکشت پس
قوم بجهت خوف هلاکت خود دست ازو باز داشتند و از کعب الاحبار مرویست
که سبب کشتن ناقهٔ صالح آن بود که زنی ملکا نام پادشاه ثمود بود چون جمعی بصالح ایمان
آوردند و او را گذاشته متوسل باو شدند ملکا در غضب شد زنی را که نام او قبال بود

محبوبهٔ مصدع بود طلبید و گفت با قدار و مصدع مجلس شراب بیارایید و در
و در اثنای شراب خوردن ایشانرا تمکین دهید بر خود و چون ایشانرا قصد مباشرت
شود بگویید که تا ناقه را نکشید این صورت بنعل نیاید گفتند چنین کنیم چون مجلس شراب بیا
راستند و وقت آن شد که با این زنان نزدیکی کنند امتناع کردند و درین حال هر دو زن
دختران خود را بیاراسته بودند و بر قدار و مصدع عرض میکردند و میگفتند اگر این کار
کنید شما را بر خود و دختران خود تمکین دهیم القصه چون شتر از آب بازگشت قدار تیری
بینداخت و هر دو ساق ناقه را بدوخت پس تیغ بر کشید و ناقه را پی کرد ناقه بیفتاد و آواز
بلند کرد و بچهٔ او چون آواز مادر شنید دریافت که ایشان با ناقه غدری کردند پس بگریخت
بکوهی که از اصنو گفتندی و چون خبر عقر ناقه بصالح رسید از آن شهر جلای وطن کرد مر
دمان بیامدند و از وعذر خواستند و گفتند یا نبی الله ما را گناهی نیست ناقه را فلان و
فلان بکشتند صالح گفت تجسس کنید که بچهٔ این شتر کجا رفته و او را زود بدست آرید
شاید که عذاب نازل نشود پس پی او گرفتند و چون بچه ایشانرا بدید بر ذروهٔ کوه شد هرچند ایشان
بر کوه میشدند کوه بلندتر میشد تا بجه چندان بلند شد که مرغ بلند پرواز نتوانست که بانجا پرد چون
صالح بیامد و بچه را از دور بدید بگریست پس آن بچه سه بانگ کرد و کوه شکافته شده فرو رفت
صالح گفت ای قوم حرمت خدای را نگاه نداشتید و اکنون مستحق عذاب باشید بر طریق استهزا
گفتند این عذاب کی نازل خواهد شد صالح فرمود که وعدهٔ نزول عذاب میرسد سه روز دیگر است
و علامت دیگر آنست که فردا پنجشنبه است برخیزید و رویهای شما زرد شده باشد چون
ایشان از خواب برخواستند رویهای ایشان زرد بود دانستند که صالح راست میگوید پس طلب
سلاح کردند که ویرا بکشند صالح بگریخت بگریخت و ملتجی مجمعی شد که مهتر ایشانرا فضیل گفتندی
ایشان بیامدند و از وی طلب صالح کردند او از این ابا نمود چون با او قوت مقاومت نداشتند
بالضروره برگشتند و بمصیبت خود مشغول شدند و با یکدیگر گفتند که از وعده یکروز گذشت
روز دوم که جمعه بود برخواستند و روی ایشان سرخ بود یقین ایشان زیاده گشت
روز سیم روی خود را سیاه یافتند چنانکه گویا بقیر اندوده شده پس با هم بنشستند و
بگریستند و کفن بر خود کردند و حنوط بر خود مالیدند و حنوط ایشان صبر و مشک بود و
در آسمان مینگریستند تا عذاب خدا از کدام جهت با ایشان فرود آید چون روز بجاشت رسید

آوازی از آسمان برآمد که هرکه در دنیا بود آنرا بشنید و زمین از هول آن بلرزید و دلهای ثمود
از هیبت و سطوت آن پاره پاره شد پس همه یکبار بر جای بمردند و در عقب آن صیحه آتشی از
آسمان فرود آمد و در ایشان افتاد و همه را بسوخت و هیچکس از ایشان نماند الا دختری که نام او ذر
یعه بود و وی نیز کافر بود بعد از هلاک قوم بوادی القری آمد و اهل آنرا از هلاکت قوم خبر داد آنگه از
حق تعالی طلب آب کرد او سبحانه او را از آب باران داد چون بیاشامید فی الحال بیفتاد و بمرد و از
عبدالله انصاری روایتست که رسول صلی الله علیه و آله از غزات تبوک بحجر بگذشت اصحاب را
گفت که هیچکس در آن داخل مشوید و از آب این دیه مخورید تا که نرسد آنچه بایشان رسید بعد از آن
فرمود که اهل این دیه از رسول خود طلب آیات مقترح کردند چون حق تعالی آنرا بایشان نمود کفران
کرده بعذاب الهی گرفتار شدند پس باید شما از رسول خود طلب معجزات مقترح نکنید که چون
بعد از وقوع آن انکار کنید بعذاب امم سابقه معذب گردید بعد از آن بموضعی از آن اشارت
فرمود که ناقه صالح باین راه آمدی بآب خوردن و از آن راه دیگر بازگشتی و بعد از آن اشارت
کرد براهی که بچه ناقه بآن راه برکوه رفت و فرمود که بچه باین راه برکوه رفت و غایب شد و چون
ایشان ناقه را کشتند حق تعالی هیچکس را از ایشان بر روی زمین نگذاشت مگر یکمرد را که او را ابور
غال گفتندی پدر قبیله ثقیف و او در حرم بود حق سبحانه بحرمت حرم وی را هلاک نکرد و چون
از حرم بیرون آمد همان بصیحه ثمودیان هلاک شد پس وی را در زیر خاک کردند و شاخی زر با وی
دفن کردند و اشارت بموضعی کرد که قبر او اینست صحابه بشتافتند و آن قبر را بشکافتند و شاخ
زر برگرفتند پس رسول جامه را در سر خود کشید و بشتاب از آنجا بگذشت و مرویست که صالح
بعد از هلاک ثمود بمکه آمد و عبادت میکرد تا متوفی شد ثعلبی باسناد خود مرفوع باسانید
معتبره بحضرت رسالت صلی الله علیه روایت کرد که آنحضرت فرمود که یا علی اتدری ما
اشقی الاولین ای علی میدانی که بدبخت ترین پیشینیان چه کسست امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود که من گفتم الله و رسوله اعلم رسول فرمود که عاقر الناقه یعنی اشقی الاولین آنکس است
که ناقه صالح را پی کرد بعد از آن فرمود اتدری من اشقی الآخرین میدانی که بدبخت ترین
پسینیان کیست گفتم الله و رسوله اعلم فرمود قاتلک آن کشنده تواست و در روایت
دیگر فرمود که اشقی الآخرین من یخضب هذه من هذه و اشاره بلحیه و راس آنحضرت
کرد یعنی بدبخت ترین پسینیان آنکس است که محاسن ترا از خون سر تو خضاب کند و در

خبر

خبر است که عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنه روزی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد در وقتی که مردمان
با آنحضرت بیعت میکردند و سه بار دست پیش آورده که بیعت کند از آن امتناع کرد عبد الر
حمن گفت یا امیر المؤمنین چرا بیعت مرا رد میکنی فرمود جهت آنکه تو از اهل بیعت نیستی بعد
از آن فرمود که از تو چیزی خواهم پرسید براستی خبر ده گفت چنین باشد فرمود که در راه که
می آمدی سواری بدین شکل و بدین نشان بتو رسید و تازیانه بسینهٔ تو باز نهاد و
گفت تنح یا اخا عاقر الناقه یعنی دور شو ای برادر کشندهٔ ناقهٔ صالح گفت آری چنین بود فرمود
بخدا بر تو سوگند که تو در مکتب بودی کودکان ترا ابن راعیه الکلاب خواندی گفت آری فرمود
بخدا اگر در سینهٔ تو علت برص است گفت چنین است گفت سوگند میدهم ترا بخدا اگر پدرت
با مادر تو مواقعه میکرد مادر تو باردارنده بود اجنبی و در حیض بود گفت چنین
بود و بخدای که اگر چیزی از تو پنهان کردمی این بودی پس فرمود که تربیت کنندهٔ تو زن
یهودیه بود روزی از تو ملالتی یافته بود گفت ای بدبخت ترین کسی که ناقهٔ صالح را پی کرد گفت
آری چنین بود بعد از آن فرمود که دست بده وی دست بداد و آنحضرت با وی بیعت کرد
و چون برخاست آنحضرت او را باز خواند و یکبار دیگر با او بیعت کرد و باز چون بازه راه
برفت او را طلبید و یکبار دیگر تجدید عهد و میثاق کرد و او را ایمان غلاظ داد که غدر
نکند و خلاف بیعت نکند او گفت یا امیر المؤمنین چه این همه مبالغه مینمائی در بیعت
و اکتفا بیک بیعت نمیکنی همچنانکه با سایر مردمان فرمود که با این همه عهد و میثاق ظن
من آنست که بآن وفا نکنی چون آن ملعون برفت آنحضرت این بیت انشا کرد که
اشدد حیازیمک للموت ・ فان الموت لاقیکا ・ ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا ・ مرویست
که روزی ابن ملجم از امیر المؤمنین طلب اسبی کرد غلام خود را گفت که یا غزوان احمله
علی الاشقر و بر آن اسب اشقر نشان چون برنشست و پشت برگردانید امیر المو
منین فرمود که ارید حباءه و یرید قتلی ・ عذیرک من خلیلک من مراد ・ هرگاه که ملالتی گر
فتی و دلش تنگ آمدی محاسن مبارک بدست گرفتی و فرمودی ما یحبس اشقاها
ان یخضبها من فوقها بدم آن شقی ترین امت را چه منع میکند از آنکه بیاید و محاسن مرا
بخون سر من سرخ کند و عجب حالتی است که همچنانکه قدار بن سالف عقر ناقه کرد باغوای
زنی که قطامه نام داشت چنانکه بروایت محمد بن اسحق مذکور شد که ابن ملجم لعین نیز باغوای

زنی که قطامه نام او بود آنحضرت را شهید کرد اللهم العن الذین قتلوا اولیاءک واذوهم
واذلوهم عن مناصبهم لعنا دایما سرمدا ابدا الی یوم القیمه وقیام الساعة وبعد از ذکر
قصهٔ صالح بیان قصهٔ لوط وقوم او میفرماید که وَلُوطًا وفرستادیم لوط بن هرون بن تارخ
بن ناخور که برادر زادهٔ ابرهیم خلیل بود صلوات الله علیهم بقوم او گویند که پسر خالهٔ او بود
وساره که زن ابرهیم است خواهر او بوده آورده اند که ابرهیم علیه السلام از بابل متوجه شام
شد بشهر اردن ولوط که برادر زادهٔ او بود با وی بود حق تعالی ویرا پیغمبری داد و باهل مؤ
تفکات فرستاد و آن پنج شهر بود سدوما و آن اعظم مداین بود وعامورا و داو وما
وسابورا وصحودا و گویند صفوود و در هر شهری چهارصد بار هزار هزار آدمی بودند
لوط علیه السلام بسدوما آمد وخلق را بخدای دعوت کرد وبیست سال اندر میان ایشان
بود وخیرات امر مینمود واز فواحش نهی میکرد ویکی از فواحش ایشان لواطه بود حق سبحانه
این را از عاقبت امر ایشان خبر داد وفرمود که فرستادیم لوط را اِذْ قَالَ در وقتی که گفت از
روی انکار وتوبیخ لِقَوْمِهِ مر گروهی خود را یعنی قوم سدوما لوط در میان ایشان
بود وبنابرین اذ قال ارسلنا مقدر است یعنی فرستادیم لوط را ومیتواند بود که لوط منصوب
باذکر مقدر باشد اذ قال بدل آن یعنی یاد کن وقتی را که لوط گفت مر گروه خود را که
أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ ایا می آیند بدین خصلت قبیح وزشت یعنی لوط که متمادیست در
قبح مَا سَبَقَكُمْ بِهَا پیشی نگرفته است بر شما بها آن فاحشه را یعنی پیش از شما این
کار نکرده مِنْ أَحَدٍ هیچکس مِنَ الْعَالَمِينَ از جهانیان یا از برای تعدیه است
ومن از برای تاکید نفی واستغراق برای تبعیض واین جمله استینافست برای تقریر
انکار پس اولی توبیخ ایشان فرموده باتیان فاحشه وبعد ازان توبیخ نموده با
ختراع که اسوا است پس فاحشه فرموده که أَئِنَّكُمْ آیا شما حفص وحمزه وکسائی
وابن ذکوان آنکم بطریق خبر خوانند یعنی بدرستی که شما ای قوم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ
می آیند بر مردمان شَهْوَةً از جهت شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بدون زنان که
مباح کرده شده اند بر شما این ابلغ است در انکار وتوبیخ وشهوت مفعول له است
ویا مصدر در موقع حال ودر تقیید فاحشه بشهوت وصف ایشانست بصفت
بهیمهٔ صرفه وتنبیه بر انکه عاقل را سزاوار آنست که غرض او از مباشرت طلب ولد وبقاء نوع باشد

قضای

نه فضای وطر بعد ازان اضراب کرد از انکار باخبار از حال ایشان که مودی باد تکاب امثال
این فاحشه است و فرمود که بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما هستید قَوْمٌ مُسْرِفُونَ کروهی اسراف
کنندکان و از حد در کذشتکان معتاد دران و یا اضرابست از انکار برین فاحشه بمذهب
بر جمیع معایب ایشان و یا اضراب محذوفست تقدیر اینکه لا عذر لکم و بل انتم قوم عادتکم
الاسراف وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ و نبود جواب قوم لوط که اهل سدوم بودند در برابر
این کلام اِلَّا اَنْ قَالُوا مکر انکه کفتند بمومنان از روی نصیحت و یا بعضی از ایشان ابنای
جنس خود را کفتند که اَخْرِجُوهُمْ بیرون کنید لوط و دختران او را و یا آنهای که بوی ایمان
آورده بودند مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه خودتان یعنی از سدوم ما بس بر سبیل استهزا کفتند
اِنَّهُمْ بدرستی که لوط و متابعان او اُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانی اند که طلب
پاکیزکی میکنند ازین عمل که ما میکنیم و درین عمل با ما متفق نیستند حق تعالی بجهت اصرار
ایشان برین عمل قبیح و سایر فواحش دیکر عذاب بر ایشان نازل ساخت چنانچه تفاصیل
آن بیاید و چون این عذاب نازل شد فَاَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط علیه السلام را
ازان وَاَهْلَهُ و کسان او را یعنی اهل البیت او و مومنان اِلَّا امْرَاَتَهُ مکر زن او که
اهله نام داشت و کفر خود را پنهان میکرد و کفار را بر انکار لوط اغوا مینمود كَانَتْ مِنَ
الْغَابِرِينَ بود از باقی ماندکان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط اتفاق نکرد در میان
قوم هلاک شد و تذکیر باعتبار تغلیب ذکورست و کویند از مسلمانان بود اما بجهت
تخلف از بیرون رفتن بآن عذاب کرفتار شد و اول اصح و اشهرست وَاَمْطَرْنَا
و بباراندیم عَلَيْهِمْ بر کفار قوم لوط علیه السلام مَطَرًا بارانی وچه بارانی یعنی نوع
از باران عجب و آن سنک باران بود که بر سر قوم بادیده شد و کویند اهل شهر بزمین
فرو رفتند و کسانی که از ایشان در سفر بودند سنک باران بر ایشان فرود آمد فَانْظُرْ
پس در نکر ای بیننده بچشم عقل که كَيْفَ كَانَ چکونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ
سرانجام کار کنه کاران و افراط نمایندکان در طغیان و عصیان که آن استیصال ایشان
بود در دنیا قبل از رسیدن بعذاب اخروی و عقاب ابدی تفصیل قصه لوط و قوم او
بروایت حمزه ثمالی و ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام چنانست که لوط علیهم السلام سی
سال در میان قوم بود و پیوسته ایشانرا از فواحش نهی میفرمود و بر طاعت ترغیب مینمود

ایشان اصلا انقیاد نمینمودند و از جمله فواحش آن بود که از جنابت متطهر نمیشدند و بخیل
و شحیح بودند و بجهت شامت بخل کار ایشان منتهی بلواطه شد و صورت این بر این موجب بود
که شهر ایشان بر طریق مصر و شام واقع شده بود و همیشه کاروان بران مرور کردندی و ممر جمیع
مسافران بود و هر روز جمعی از راه گذریان و کاروانیان در خانهای ایشان نزول کردندی
و با ایشان ملتجا شده بودند بالضروره ایشانرا ضیافت بایستی کرد پس بخل و خست نفس
ایشانرا بران داشت که هر جمعی که در خانهای ایشان فرود آمده بودند با ایشان لواطه کردند
تا آنکه مردمان از آن فرار نموده بخانهای ایشان نیامدی و چون ایشان برین عمل معتاد شده
بودند با مردمان خود این طریقه را مرعی داشتند و در میان ایشان این عمل شهرتی تمام
یافت تا آنکه هر که این عمل نمیکرد او را عیب کردندی و سرزنش نمودندی و لوط علیه السلام
مردی کریم النفس بود و سخی الطبع و پیوسته بضیافت مردمان سعی و حرصی اشتغال
نمودی قوم وی را از آن نهی کردند و گفتند اگر تو بعد ازین مهمانرا بخانه خود راه دهی با ایشان
لواطه کرده فضیحت کنیم و رسوا سازیم پس لوط پنهان از قوم ضیافت میفرمود و چون حق تعالی
خواست که قوم او را مستاصل گرداند جبرئیل را با جمعی از فرشتگان فرستاد نزد ابرهیم علیه
السلام و آنحضرت برای ایشان گوساله فربه بریان کرده حاضر ساخت و چون دید که ایشان
نمیخورند بترسید چه در آن زمان عادت چنان بود که هر که با کسی عداوتی داشتی طعام او را
نخوردی چون فرشتگان وحشت ابرهیم را دیدند گفتند ای ابرهیم ما رسولان خداایم طعام
خوردن از شان ما نیست ما را فرستاده اند تا قوم لوط را هلاک کنیم پس از نزد ابرهیم بیرون
آمدند و نزد لوط رفتند و لوط زراعت را آب میداد چون ایشانرا با صباحت تمام بدید بسیار
پریشان گشت و گفت شما چه کسانید گفتند ما رهگذریانیم و امشب بضیافت تو آمده ایم
لوط گفت مردمان این شهر در نهایت فسق و فجورند و با مردمان عمل بد میکنند مبادا که از
ایشان بشما ضرری و آسیبی رسد گفتند از ایشان اندیشه بخود مرسان که ایشانرا بر ما تسلطی
نباشد پس لوط نزد زن خود آمد و او کافره بود و گفت امشب جمعی بضیافت من آمده اند
جمله باطل وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و خدایست که بهترین حکم کنندگانست و در حکم او
میل و مداهنه نیست این کلام وعدست مر مومنانرا و وعید مر کافرانرا و گویند که خطاب
باهل کفرست و صبر بمعنی تربص است یعنی کفار چونکه بنبوت من معترف نمیشوید

تو این معنی را از قوم خود پنهان دار گفت چنین باشد و عادت او این بود که اگر لوط در روز
یا شب مهمان کردی به پشت بام رفتی و قوم را ازان خبر کردی و اگر در شب بودی در پشت
بام آتش بر کردی و چون جبرئیل و فرشتگان دیگر بخانهٔ لوط در آمدند زن لوط بر پشت بام
رفت و آتش برافروخت مردمان چون آتش بدیدند از اطراف و جوانب بخانهٔ لوط شتا
فتند چون بدر خانه رسیدند جبرئیل بال خود را بر چشمهای ایشان زده همه کور شدند
ایشان چون این صورت دریافتند دانستند که عذاب به ایشان نازل خواهد شد پس
جبرئیل ع لوط را گفت که تو با اهل خود غیر از زن تو ازین شهر بیرون رو لوط گفت
چگونه بیرون روم که مردمان خانهٔ مرا احاطه کرده اند جبرئیل عمودی از نور بدست او
داد و گفت تابع این عمود شو و در پس خود نگاه مکن که هیچ کس بتو ضرری نرساند پس لوط
با اهل ایمان ازان شهر بیرون رفت و چون صبح طلوع کرد جبرئیل بال خود را در زیر آن شهر
کرد از زمین هفتم بر کند و باسمان برد چنانکه اواز سگان و خروسان آن شهر اهل اسمان
بشنیدند و بعد ازان ازا منقلب ساخت و هو قوله تعالی وجعلنا عالیها سافلها و این
بعد ازان بود که سنگ بر ایشان باریده شده بود و تخلیب شهر بر حاضران شد و سنگ کویندم
سجیل بر غایبان بارید و همه هلاک شدند و از محمد بن اسحق و کلبی روایتست که قوم
لوط خداوندان فواکه و اشجار بسیار بودند غربا از نواحی امدندی و از ایشان طلب
فواکه کردندی و ایشان ازین حیثیت بسیار در رنج بودند ابلیس بصورت امردی
نزد ایشان آمد و گفت اگر میخواهید که از غربا برهید بیایید و لواطه کنید با من پس
با او این عمل کردند و بآن معتاد شده هر جا که در میان خود پسری صبیح الوجه بودی با
او این عمل کردندی تا آنکه همه برین امر مواظبه کردند آسمان و عرش بجهت این عمل
بخدا بنالیدند حق تعالی از آسمان سنگ بر ایشان بارانید و ایشان را بزمین فرو برد و
در خبرست که عبد الملک بقاضی حمص نامه نوشت که حد لواط چیست گفت او را سنگسار
باید کرد چه حق تعالی با قوم لوط چنین کرد ابن عباس از رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که عمل قوم لوط کند فاعل و مفعول را بکشید و در بنگ واجبست فاعل را
بکشند و یا دیواری بروی افکنند و یا بر بلندی او را بزیر افکنند و اگر غیر محصن باشد
صد تازیانه بروی زنند و مرویست که غلامی را نزد امیر المؤمنین اوردند و گفتند این غلام خواجهٔ

خود را کشته است و گواهان برین گواهی دادند آنحضرت بغلام گفت چه میگوئی آنچه در
حق تو گواهی میدهند گفت آری من خواجهٔ خود را کشتم فرمود چرا گفت زیرا که مرا باکراه به
اکراه لواطه میکرد هرچند مانع شدم فایده نداشت تا بقصد دفع او از خود کشته شد حضرت
فرمود که ترا برین دعوا گواهی باید گفت من گواه از کجا آرم که من و خواجه تنها در سرا
بودیم و در شب تاریک قصد من کرد او را بکشتم فرمود چون او را زخم زدی از و لفظ
توبه شنیدی گفت نه فرمود الله اکبر همین ظاهر شود که تو راست میگوئی یا دروغ پس
فرمود بروید و قبر او را بشکافید اگر در قبر بود غلام دروغ میگوید قصاصش کنید
و اگر در قبر نباشد راست میگوید و براو رها کنید بعضی از روی تعجب گفتند تا امروز به
زندگان حکم میکرد اکنون بر مردگان حکم مینماید پس برفتند و سر قبر بشکافتند و بر او
در قبر نیافتند خبر بآنحضرت آوردند که در قبر نیست فرمود که دست از غلام باز دارید
که درین قول صادقست گفتند یا امیرالمؤمنین این را از کجا گفتی فرمود از رسول صلی الله
علیه و اله شنیدم که هر که عمل قوم لوط کند و بی توبه از دنیا برود حق تعالی او را نزد
قوم لوط برد تا انجا با ایشان باشد و حشر او با ایشان بود و چون حق تعالی ذکر
قوم لوط و قومش کرد در عقب آن از حال شعیب و قوم او خبر میدهد که وَ اِلٰی
مَدْیَنَ و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابرهیم علیه السلام اَخَاهُمْ شُعَیْبًا
برادر ایشان در نسب که شعیب بود و او پسر مکیل بن یشجر بن مدین بود و نزد عطا
شعیب بن یوبه بن مدین و او را خطیب الانبیا میگویند بجهت حسن مراجعت
و محاوره او با قوم قَالَ یَا قَوْمِ گفت ای گروه من اُعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید
خدا را بوحدانیت مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ نیست شما را خدائی بحق غیر از
وی قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد شما را بَیِّنَةٌ معجزهٔ روشن مِنْ رَبِّكُمْ
از پروردگار شما بدانکه معجزهٔ شعیب ع در قرآن مذکور نیست همچنانکه در دیگر
اکثر معجزات نشده و اما در روایت آمده که عصائی موسی که اعجاز او این بود که چون مار
قصد غنم کردی عصا اژدها شده او را دفع کردی و در شب پاسبانی کردی و مانند شمع
روشن بودی و انچه مرغوب موسی بودی از جنس فواکه و اطعمه از وی پدید آمدی از شعیب
باو رسیده بود پس اینها معجزهٔ شعیب نیز بوده باشد چه صدور این معجزات از

عصا پس از آن بود که موسی ع پیغمبر شود و نیز موسی را وعده داده بودیم که هر
غنمی که ولد تو ارد سیه و سفید باشد و برنک دیکر نباشد و این صورت وقوع
پذیرفت اولاد کوسفندان موسی سیه و سفید بودند نه غیر آن و در کتابی که محتویست
بر ایات باهرات و ذکر معجزات انبیا علیه السلام میکوید که معجزهٔ شعیب آن بود که چون
خواستی که بکوه بلند برآید کوه سر فرود اوردی تا شعیب بآسانی بروی صعود
کردی و قتاده کفته که شعیب دو بار مبعوث شد یکبار بر اهل مدین و بار دیکر بر
اصحاب ایکه مرویست که هر یک از قوم او دو مکیال و دو میزان بودی یکی از دیکری
بزرکتر بدان بزرک خرید ندی و بدان خورد فروختندی و با وجود کم در کیل و
وزن خیانت کردندی شعیب علیه السلام ایشانرا کفت که شما را بخدای میخوانم
و اینک شما مینمایم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام و درست سازید آلت کیل را وَالْمِيزَانَ
و آلت وزن را و یا راستی کنید و سویه مرعی دارید در کیل و وزن در انوار کفته
که کلام ناچارست از حذف مضاف الت الکیل والت المیزان و میتواند بود که میزان
مصدر باشد چون میعاد وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ
چیزهای ایشانرا یعنی حقوق ایشانرا کم مکنید و در خرید و فروخت خیانت مورزید
و چرا اشیاء هم کفت بر سبیل تعمیم تا تنبیه باشد بر انکه ایشان در حقیر و جلیل و قلیل
و کثیر بخس میکردند وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید بکم و خیانت و ظلم فِي الْأَرْضِ
در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا پس از اصلاح حق تعالی او ببعثت انبیا و انزال
کتب و یا پس از انکه آبای شما اصلاح آن میکردند بابقاء کیل و وزن و اضافه
اصلاح بارض مانند اضافهٔ بل مکر اللیل والنهار است ذَٰلِكُمْ عمل کردن شما را
بانچه میفرمایم و اجتناب نمودن شما از انچه از ان نهی میکنم خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر
شما را إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اکر هستید شما کرویدکان معنی خیریه یا زیادتی
مطلقه است و یا زیادتی مطلقه است و یا زیادتی در انسانیه و حسن حدوثه جمع
مال و تقیید خیریه بایمان جهت آنست که بدون ایمان بخیریه امور مذکوره
حاصل نشود چون قوم شعیب ع در شهر بوقت کیل و وزن خیانت کردندی
و در صحرا راه زدندی از ینجهت نهی ایشان کرد از قطع طریق و فرمود وَلَا تَقْعُدُوا

بِكُلِّ صِرَاطٍ و منشینید بهر راهی که بجهت اخذ مال تُوعِدُونَ بترسانید
مردمانرا ویا بهر طریقی از طریق دین منشینید مانند شیطان و مردمانرا از ان مرانید
ومنع مکنید وبنا بوین صراط حق اکرچه یکیست لیکن منشعب است بمخاف وحدود
واحکام و مرویست که بر سر راهها نشستندی وهرکس که بملازمت شعیب میرفت
میکفتند که شعیب کذابست باید که شما را در فتنه نیندازد وهرکه باو ایمان اوردی
تخویف او کردی پس شعیب فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان
راه حق را وَتَصُدُّونَ و باز دارید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای مَنْ
آمَنَ انکسی را که ایمان اورده است بِهِ بخدای وبنا بر انکه صراط احکام وحدود
شریعت باشد ضمیر راجع است بآن ومن مفعول تصدون بر اعمال اقرب واکر
مفعول توعدون باشد پس تصد و نهم در موضع حال خواهد بود یعنی تر سانید
آنانرا که کرویده اند بخدا در حالتی که باز دارید ایشانرا از راه حق تعالی وَتَبْغُونَهَا
عِوَجًا ومیجویید براه خدای تعالی کجی یعنی طلب بطلان آن میکنید بالقای شبهات
ویا وصف آن برای مردمان باعوجاج وَاذْكُرُوا ویاد کنید منت خدا برا بر خود
إِذْ كُنْتُمْ چون بودید قَلِيلًا اندکی از روی عدد و عدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار کردانید
خدای شما را بانکه برکت کرد در اموال واولاد شما و مرویست که مدین ابن ابرهیم دختر
لوط علیه السلام را بخواست حق تعالی ایشانرا فرزندان بسیار داد وتوانکر کردانید و شعیب
اینجا این نعمت را بیاد ایشان داد وکفت وَانْظُرُوا و بنکرید كَيْفَ كَانَ که چکونه
بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران از امم کذشته که قوم نوح و عاد
وثمود وقوم لوط بودند واز ان عبرت کیرید و در روایتی آمده که بعضی از اهل
مدین بشعیب ایمان اوردند و جمعی دیکر انکار کردند وکفتند قوت ماراست
نه مومنان را پس حق با ما باشد واکر حق با ایشان بودی بایستی که توانکری و سعت
معاش ایشانرا بودی ازینجهت شعیب توجه باهل ایمان کرد وکفت وَإِنْ
كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ واکر چنانچه کروهی از شما آمَنُوا کرویده اید بِالَّذِي
أُرْسِلْتُ بِهِ بانچیزی که براستی فرستاده شده است وَطَائِفَةٌ وکروهی
دیکر از معاندان وجاهلان لَمْ يُؤْمِنُوا نکرویده اند فَاصْبِرُوا پس صبر کنید

دیکها

وشکیبائی ورزید در طاعت الهی وجفای قوم **حَتَّی یَحْکُمَ اللّٰهُ بَیْنَنَا**
تا وقتی که حکم کند خدا میان ما وایشان بنصرت اهل حق بر اهل باطل **وَهُوَ خَیْرُ**
الْحَاکِمِینَ وخدایست که بهترین حکم کنندگانست ودر حکم او میل ومداهنه نیست این
کلام وعدست مر مؤمنانرا ووعید مر کافرانرا وگویند که خطاب باهل کفرست وصبر بمعنی تر
بص است یعنی کفار چونکه بنبوت من معترف نمیشوید ونمیگروید پس منتظر عذاب
باشید که حق تعالی عنقریب مبطلانرا مستاصل سازد وبعذاب ابدی رساند واهل حق را
نجات دهد وبهشت جاودانی ارزانی دارد ومؤید اینست **قَالَ** گفتند در جواب
شعیب **الْمَلَأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا** گروهی بزرگان که گردن کشی کردند در
پرستش خدای **مِنْ قَوْمِهِ** از قوم شعیب بعد از انکار دعوت **لَنُخْرِجَنَّکَ**
یَا شُعَیْبُ هر آینه بیرون کنیم ترا ای شعیب **وَالَّذِینَ آمَنُوا** وآنانرا که ایمان
آورده اند **مَعَکَ** با تو **مِنْ قَرْیَتِنَا** از ده خود **أَوْ لَتَعُودُنَّ** یا عود کنید
فِی مِلَّتِنَا در کیش ما که کفرست یعنی میان ما وشما ازین دو امر خواهد بود
یعنی میان ما وشما یا اخراج شما ازین قریه یا عود شما در کفر وشعیب اگرچه
هرگز ملت ایشان نداشت چه بدلایل قاطعه وبراهین ساطعه انبیارا جایز نیست که
بر ملت کفر بوده باشد لیکن قوم شعیب تغلیب جماعت کردند بر واحد ویا بنا
بر عقیدهٔ فاسدهٔ خود که شعیب اول مذهب ایشان داشته باشد خطاب کردند
اورا ومؤمنانرا بخطاب مذکور وشعیب نیز جواب این خطاب را بر طبق سؤال ایشان داده
قَالَ گفت از روی انکار که **أَوَلَوْ کُنَّا** آیا اگرچه هستیم **کَارِهِینَ** ناخواهان یعنی
چگونه عود کنیم در ملت شما از روی رغبت وحال آنکه ما کاره ایم ویا آنکه بطوع ورغبت
خود بدین شما بیائیم زیرا که بطلان آنرا شناخته ایم مگر که شما بجبر وقهر خواهید که مارا با
دین خود در آرید **قَدِ افْتَرَیْنَا** بدرستی که افترا کرده باشیم وبر بافته **عَلَی اللّٰهِ**
کَذِبًا بر خدای دروغ را **إِنْ عُدْنَا** اگر باز گردیم **فِی مِلَّتِکُمْ** در کیش شما
بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ پس از آنکه رهاننده است مارا خدا **مِنْهَا** از ملت با
ایضاح ادله واظهار حجت بر بطلان وحقیقت ایمان در وسط آورده که مدعای قوم
شعیب آن بود که حق تعالی ایشانرا امر کرده است که بر طریق کفر باشند وبدین سبب

ازان ملت میکفتند پس شعیب فرمود که عود بر ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت
مامور بهاست افتراست بر خدای و بدانکه اذ نجانا الله شرطست وجواب آن محذوف
و دلیل آن قد افترینا است و افترینا مستقبل است زیرا که افترا واقع نشده بود لیکن انرا
کالواقع کردانیده بجهت مبالغه و قد در سر آن در اورده تا مقرب آن باشد بزمان حال
وَمَا يَكُونُ لَنَا و نشاید بدور وا نباشد مارا اَنْ نَعُودَ فِيهَا انکه باز کردیم
بملت کفر اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّنَا مکر انکه خدای که پروردکار ماست اینا استثنا
برای قطع طمع اینانست در عود چه عود را تعلیق کرده برانچه محال باشد که مشیت
و ارادهٔ او سبحانه تعلق بآن کیرد زیرا که ارادهٔ کفر قبیح است و قبیح بر و سبحانه محالست
و توقف وجود شیٔ بر امر محالست پس این از قبیل لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل
فی سم الخياط باشد و ملخص معنی آنست که همچنانکه محالست که مشیت حق تعالی تعلق
کیرد بکفر ما محالست که ما عود کنیم بملت شما مکر انکه مشیت الهی متعلق شود بر تمکین شما
از اکراه و اجبار ما و تخلیه نماید میان ما و شما که این هنکام از روی اکراه عود کنیم با
ظهار ملت شما و کراهه او لو کنا کارهین مقوی اینست و یا مراد بملت احکامیست
که باختلاف مذاهب مختلف نشود یعنی مانند رد ودیعه یعنی ما عود نکنیم بملت شما
مکر حق تعالی خواهد که متعبد شویم بحکمی از احکام شما و بآن عمل نمائیم و یا ضمیر فيها
راجع بقریه است که قبل ازین کذشته پس معنی آنست که ما عود نکنیم بقریهٔ شما
بعد از انکه ما را ازان اخراج کرده باشید مکر انکه حق تعالی خواهد که ما باز کردیم و بان
عود کنیم و یا انکه معنی استثنا آنست که مکر انکه حق تعالی اراده نماید بردن شما بحق
بر وجه الحاح و اکراه و تقیه تا همه بر یک ملت باشیم و اختلاف از میان برخیزد وَسِعَ
رَبُّنَا رسیده است پروردکار ما كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها عِلْمًا از روی دانش
یعنی علم ازلی او احاطه کرده است بهمه چیزی که از جملهٔ علم اوست بعاقبت کار ما و شما
از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و غیر آن یا او اعلمست بصلاح و فساد ملت ما و
ملت شما و بترک آن پس بر سبیل تفویض فرمود که عَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای
توکل کردیم در تثبیت ما بر ایمان و تخلص ما بر اشرار و کار خود را باو کذاشتیم پس
روی از معاندان برتافته بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده و کفت

رَبَّنَا افْتَحْ ای پروردگار ما حکم فرما بَیْنَنَا وَبَیْنَ قَوْمِنَا میان ما و میان قوم ما بِالْحَقِّ
براستی فتح بمعنی حکمتست و فتاح بمعنی قاضیست و فتاحه بمعنی حکومت و یا آنکه بمعنی
اظهار امرست ماخوذ از فتح المشکل اذا بیّنه یعنی ظاهر کردن امر ما را تا منکشف شود الحق
میان ما و میان شما و محق از مبطل متمیز شود وَأَنْتَ خَیْرُ الْفَاتِحِینَ و تو بهترین حکم
کنندگان امور مشکله خفیه از ابن عباس مرویست که معنی فتح درین آیت نمیدانستم
تا آنکه دختر سیف بن ذی یزن که بشوهر خود گفت تعالی افاتحک بالقاضی ای احاکمک الیه
بیا تا بقاضی رویم و اهل عمان قاضی را فتاح خوانند وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف
قبیله الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر بودند بخدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب یا گروه دیگر
از قوم خود که لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اگر پیروی کنید و متابعت نمایید شُعَیْبًا شعیب را در
سلوک طریق او و دین خود را بگذارید إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که باشید شما آنهنگام
لَخَاسِرُونَ زیانکاران و زیانزدگان که دین قدیم خود را گذاشته اید و بدین
محدث گرویده و از هدایت که اقتدا نمودنست بدین آبای خود بضلالت افتید که
دین محدث است و با وجود این بخس و تطفیف که مدار نفع شماست و شعیب
شما را ازان منع میکند خسارت کلی یابید جمله اسمیه مؤکده بآن ساد سد که جواب شر
طست و قسم موطاست بلام القصه ایشان پند شعیب علیه السلام را شنیدند و از
کفر و خیانت بازنگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا زلزله و اینکه در سوره
هود واقع شد که فاخذتهم الصیحه منافی این نیست زیرا که مراد ازان صیحه عظیم منکراست
که بجهت عظم صوت آن زمین بلرزه درآمده همه هلاک شدند و یا آنکه صیحه مقدمه زلزله
بوده چه مقرر شده که زلزله بی صیاح و ریاح متصور نمیشود و در خبر آمده که جبرئیل
فریاد کرد زلزله در شهر ایشان افتاده و همه بلرزه درآمدند و از ابی عبد الله علیه السلام
مرویست که بعضی بزلزله هلاک شدند و برخی بصیحه فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِی دَارِهِمْ
در شهر و منزل خود جَاثِمِینَ بروی درافتادگان و مردگان یعنی بر زمین ا
فتادند بر جسدهای بی ارواح الَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیْبًا آنانکه تکذیب کردند
شعیب را کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا گوئیا هرگز نبودند کَأَنْ لَمْ فِیهَا دران شهر یعنی
همه مکذبان او مستاصل شدند بر وجهی که گوئیا هرگز دران شهر اقامت نکردند

الذین کذبوا شعیبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را کانوا هم
الخاسرین بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بفوت مثوبت و لزوم
عقوبت بخلاف گروندگان در دارین رابح بودند چه در دنیا ازین عذاب نجات
یافتند و در عقبی بمثوبات عظیم رسیدند و بجهت تنبیه برین و مبالغه در ان تکریر
موصول کرده و با جملهٔ اسمیهٔ موکده استیناف فرموده از عبد الله عباس روایت
که عذاب قوم شعیب برینوجه بود که حق سبحانه دری از درهای دوزخ بر ایشان گشاد
و شعبات از حرارت آن بر ایشان فرستاد و دران باد خنک میوزید چون خنکی باد و
سایهٔ ابر دیدند بانجا مسارعت کردند و خرد و بزرگ پناه بان ابر بردند و این ابر تمام
شهر ایشان فرو گرفت پس آتش ازان ریزان شد و زمین در زیر ایشان بجنبش
در آمد و فی الحال بر جای خود بمردند ابو عبد الله بلخی گفته که نام پادشاهان قوم شعیب
ابوجاد و هوز و حطی و کلمون و سعفص و قرشت بود و در زمان شعیب کلمون پاد
شاه بود چون عذاب نازل شد وی با جمیع رعایا مستاصل گشتند و شعیب چون
قوم را بعد از نزول عذاب اجساد بی روح دید فتولی عنهم پس روی بگردانید
از ایشان و برگشت وقال و گفت بروجه تاسف و تحسر بایشان و شدت حزن بر ایشان که
یا قوم ای قوم من لقد ابلغتکم بدرستی که رسانیدم شما را رسالات ربی پیغا
مهای پروردگار خود را و نصحت لکم و نصیحت کردم شما را از روی شفقت و مهربانی
بعد ازان تسلیهٔ خود داده از تحسر و تاسف اعراض نمود و گفت فکیف آسی
پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم علی قوم کافرین بر هلاک گروهی که
کافر بودند و یا این صدور قول از و بروجه اعتذار بود از عدم شدت حزن او
بر ایشان و در اکثر تفاسیر آمده که چون شعیب علیه السلام منادی عذاب را
مشاهده کرد برگشت از ایشان و ازان بلده عزم خروج نمود در حین خروج با قوم
گفت که من مبالغه کردم در ابلاغ و انذار شما و بذل سعی و جهد خود نمودم در نصح
و اشفاق برای شما و شما تصدیق نکردید لاجرم مستوجب این عذاب شدید پس
چگونه من تاسف خورم بر هلاکت شما از روی عناد مرا تصدیق نکردید و بر کفر خود
راسخ و ثابت شدید و در آیت دلالتست برانکه مؤمن را جایز نیست که از برای کافر دعای

جز

خبر کند واندوه خورد بر هلاکت اهل کفر وظلم و بعد از ذکر قصص بعضی از امم سالفه و
قرون خالیه و بیان هلاکت بتکذیب پیغمبران کفار قریش را تهدید مینماید و میفرماید که
وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما فِي قَرْيَةٍ در هیچ شهری و دیهی مِنْ نَبِيٍّ پیغمبر را
که او را تکذیب کردند إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا مگر آنکه بگرفتیم اهل آن شهر را بِالْبَأْسَاءِ
بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و برنج و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید زاری کنند و اظهار
تذلل و عجز نموده تصدیق نبی خود نمایند تا این بلا از ایشان مندفع گردد و چون بلا و زحمت
متنبه نشدند و ایمان نیاوردند ایشان را بعطا و راحت ممتحن ساختیم ثُمَّ بَدَّلْنَا پس بدل
کردیم مَكَانَ السَّيِّئَةِ بجای بلا و مرض و شدت و تنگی الْحَسَنَةَ سلامت و صحت و را
حت و فراخی حَتَّىٰ عَفَوْا وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم برجال اینجا نیز آغاز کفران
کردند عفوا یعنی کثرت یقال عفا النبات اذا کثر و عفا اللحیه حاصل معنی آنست که ما
ایشان را هم به بیماری و قحطی و هم به تندرستی و فراخدستی ابتلا و امتحان کردیم ایمان نیا
وردند وَقَالُوا و گفتند در حین تبدیل نعمت بنعمت که این هر دو از طبیعت روزگار
ست و گردش فلک دوار قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا بدرستی که رسید پدران ما را نیز
الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ سختی و شادی یعنی در زمان گذشته گاهی که قحطی بودی
و وقتی فراخی و زمانی صحت و گاهی بیماری و زمانی غم و محنت و وقتی خرمی و
شادی و این نه بسبب کفر و ایمانست پس ما نیز بهمین طریقه راسخ خواهیم بود و بر
نخواهیم گشت و چون بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُمْ
پس بگرفتیم ایشان را بَغْتَةً از روی فجاءة یعنی ناگاه عذاب ما بایشان رسید وَ
هُمْ لَا يَشْعُرُونَ در حالتی که نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد
و اصلا توقع این نداشتند و حیرت و شدت این نوع عذاب عظیم تر از عذابیست
که مقدمات آنرا دیده باشند و آنرا دانسته نعوذ بالله من سخطه بعد از آن بیان
میکند که هلاکت امم سالفه بجهت شآمت بدی اعتقاد و کردار بد ایشان بود و میفر
ماید که وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ و اگر چنانچه اهل آن دیههای مذکوره که بعذاب مبتلا
شدند یا اهل مکه و حوالی آن آمَنُوا بگرویدندی بوحدانیت خدا وَاتَّقَوْا و پرهیز
گاری کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ هر آینه میگشادیم بر ایشان و میدا

دایم ایشانرا بَرَکَاتٍ برکتها و زیادتیها مِنَ السَّمَاءِ از آسمان وَالْأَرْضِ
و زمین یعنی فراخ میگردانیدیم انواع نعمت را بر ایشان و بروجه سهولت از اطراف
و جوانب بایشان میرسانیم و گویند مراد مطرست و نبات یعنی باران بسیار بایشان
میرسانیدیم تا نباتات و زرعات و اشجار ثمار ایشانرا حاصل میشد و یا مراد
ببرکات سما رسیدن دعای ایشانست بآسمان و اجابت آن و ببرکات ارض روا
شدن حاجات ایشان و نزد اکثر مراد مطر و نبات است و مقوی اینست که نوح عم فرمود
که یرسل السماء علیکم مدرارا الآیه وَلَکِنْ کَذَّبُوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان
خود را فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشانرا بعذاب استیصال بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ بانچه
بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی مذکورست که اگر بندگان بگرو
یدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت من و یا بترسیدندی از مواعید
من دلهای ایشانرا بنور قرب خود روشنی دادی و برکت سما اشارت بر اینست و
جوارح و اعضای ایشانرا بخدمت خود بیاراستمی و برکت ارض عبارت ازینست
بعد ازان بر سبیل انکار و توبیخ میفرماید که أَفَأَمِنَ عطفست بر قوله فاخذناهم
بغتة و هم لا یشعرون و ما بین معطوف و معطوف علیه معترضه است یعنی آیا
ازانکه ما بیان عذاب امم سالفه کردیم ایمن شدند أَهْلُ الْقُرَى اهل مکه و حوالی آن
أَنْ یَأْتِیَهُمْ ازانکه بیاید بدیشان بَأْسُنَا عذاب ما بَیَاتًا در حالت شب بودن
آوردن در کشاف آورده که بیات بمعنی بیتوته است یقال بات بیاتا و آن بمعنی
تبییت است چون سلام بمعنی تسلیم یقال بیّته العدو بیاتا پس جایزست که مراد
اینجا بایتین باشد یا وقت بیاتا یا مبیتین یا مصدر کانه قیل ان یبیتهم باسنا بیاتا وَ مبیتا
هُمْ نَائِمُونَ حالست از ضمیر بارز یعنی آید بدیشان باس ما در حالتی که ایشان
خفته باشند یعنی شبخون عذاب بیاید در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ
الْقُرَى آیا ایمن شدند اهل قری أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنَا انکه بیاید بدیشان
عذاب ما ضُحًى در وقت چاشت که هنگام ارتفاع شمس است وَهُمْ
یَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی کنند یعنی متصرف باشند در امور دنیویه
که بازیچه گاه عاقلانست و یا مشغول باشند بانچه نفعی بایشان نرساند ملخص معنی

ازن

آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود بر وی و نه نیز بعد
از آن تقریر اقامت اهل القری میکند بقوله أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب
مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن خدا استعاره است از استدراج بنده و گرفتن بر و
جهی که نداند همچنانکه وقوع مکر بممکور از جانب ماکر بی آنکه او را داند حاصل که مکر
خدا استدراج اوست بنده کافر را بصحت و سلامت و طول عمر و تظاهر نعمت
فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن نمیشوند از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ
مگر گروه زیان کاران که بجهت کفر و نفاق و ترک نظر و اعتبار زیان زده هر دو عالم
باشند یعنی ایمن نمیشوند از مکر خدا مکر خدا مکر عاصیان خاسر چه اهل عصمت و تقوی
ایمن نیستند از نزول عذاب بر عصاة و یا بر وجه جهل بحکمت او سبحانه از عذاب سبحانه
از عذاب ایمن نیستند مگر خاسران پس بنابرین دو وجه انبیا که ایمن اند از
وقوع مکر خدا بر ایشان خاسر نباشند و چون او سبحانه انکار کفار کرده بر ترک اعتبار
از نزول عذاب بر امم مکذبه بعد از آن بر وجه تقریر امر مذکور فرمود که أَوَلَمْ يَهْدِ
آیا هدایت نکرد و راه ننمود لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مر آنان را که میراث گرفتند
زمین را یعنی متمکن شدند در آن مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا از پس هلاک آن کفار زمان
حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله که در دیار امم ماضیه نشسته اند و متروکات
ایشان را بحوزه تصرف در آورده و تعدیه یهدی بلام بجهت آنست که متضمن معنی بین
است أَنْ لَوْ نَشَاءُ فاعل یهدی است و ضمیر شان در آن مقدر است یعنی آیا بیان
نکرد و روشن نساخت برای کفار قریش که در اماکن امم سالفه متمکن شده اند
اینکه شان ما اینست که اگر خواهیم أَصَبْنَاهُمْ رسانیم بایشان بِذُنُوبِهِمْ جزای
گناهان ایشان را یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را و میتواند بود که فاعل
یهدی حق تعالی باشد وَأَنْ لَوْ نَشَاءُ مفعول آن یعنی آیا بیان نکرد حق تعالی برای کفار
مکه این را که اگر خواهیم ایشان را هلاک کنیم و قوله وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ عطف است بر آنچه اولم
یهد دال است بر آن یغفلون عن الهدایة و نطبع یعنی غافل میشوند از هدایت مذکوره و ما مهر
می نهیم بر قلوب ایشان و جایز نیست که معطوف باشد بر اصبناهم بمعنی و طبعنا زیرا که این
هنگام در سیاق جواب لو لا خواهد بود و مقتضی نفی طبع ایشان و حال آنکه حق تعالی طبع قلوب

ایشان نموده یعنی حکم کرده که دل آنها چیزی در نیابد فهم لا یسمعون پس ایشان
نمیشنوند از روی فهم و عبرت چه اگر دل مشوح است در می یابد آنچه میشنوند پس گوش
دل استماع سخن فایده داد نه گوش کاو بواقی معنی طبع وختم بر وجه تفصیل در اوایل سوره
گذشته فلیطالع پس بجهت تسلیه حضرت رسالت میفرماید که تلک القری آن
شهرها که نسبت با هم مذکور شده داشت چون احقاف وحجر ومؤتفکات وغیر آن نقص
علیک خوانده ایم بر تو من انبائها یعنی از چیزهای آن صاحب انواد کنند که نقص
حال مقیده است اگر قری خبر باشد وخبر است اگر قری صفت باشد و میتواند بود که هر دو
خبر باشند ومن برای تبعیض است ای نقص بنائها وما غیرنا لانقصها ولقد جاءتهم
و بدرستی که آمدند باهالی آن دیهها رسلهم پیغمبران ایشان چون هود ولوط وصالح
وشعیب علیهم السلام بالبینات بمعجزات روشن ودلایل واضح فما کانوا لیؤمنوا پس
نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن رسل بما کذبوا من قبل بانچه تکذیب میکردند
قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب وعناد وجحود یا نبودند که بگروند در
مدت عمر خود بانچه تکذیب میکردند در اول حال که رسل با ایشان آمده بودند ودعوت مطلقا
دلیل ورسولان وآیات متتابعه در ایشان اثر نکرد وتکرار دعوت وتتابع معجزات اصرار وشکیمه
ایشانرا که در کفر داشتند دفع نکرد ومعنی لام تاکید نفیست وتنبیه بر آنکه ایمان آوردن منافی
حال ایشان بود که آن تصمیم ایشان بود در کفر از مجاهد مرویست که معنی آیت آنست که ما هلاک
نکردیم ایشانرا مگر آنکه دانستیم که ایشان هرگز ایمان نیارند پس این بمنزله آیت ولو ردوا لعادوا
لما نهوا عنه است کذلک همچنانکه مهر نهاد بر دلهای کافران گذشته یطبع الله مهر نهاد حق
تعالی علی قلوب الکافرین بر دلهای کافران که علم او تعلق گرفته باشد بعدم ایمان
ایشان مراد کفار قریش اند یعنی علامتی در دل ایشان پیدا کند تا فرشتگان بآن عالم
شوند که هرگز ایمان نیارند وایشانرا لعن وطعن کنند ویا حکم کند برسوخ کفر ایشان ویا
طبع قلوب ایشان عبارت از آنست که هرچند انبیا ایشانرا دعوت میکردند وآیات مبینه
بایشان مینمودند عناد وجحود ایشان بیشتر میشد وزنگ کفر بر آینهٔ دل ایشان بیشتر
مینشست وتیرگی باطن ایشان افزونتر میشد پس چگونه افزونی وزیادتی تیرگی دل
ایشان نزد شنیدن ودیدن آیات بینه شده پس اسناد طبع قلوب ایشان بحق اجابز

بازند

باشند واگرچه بر سبیل مجازست وحقیقت ایشان نزد مشاهده آیات بینه در کفر وعناد افزو
دند ومثل اینست قوله فزادتهم رجسا الی رجسهم یعنی آیات بینه رجس ایشانرا زیاده گردانید
وحال آنکه معنی آنست که ایشان در رجس خود افزودند نزد استماع آیات واین وجه از
چه وجوه مذکوره است وما وجدنا ونیافتیم لاکثرهم مر بیشتر امم مذکوره را من
عهد وفای عهد که میگفتند ولئن انجیتنا من هذه لنکونن من الشاکرین یعنی عهدی که در زمان
خوف ومضرت وشدت میکردند که اگر ازین بلیت ومصیبت نجاة یابیم ایمان آریم بآن وفا نکر
دند واکثر ایشان نقض آن کردند ویا آنکه مراد عهدیست که در روز میثاق بسته بودند وان
وجدنا وبدرستی که ما یافتیم یعنی دانستیم اکثرهم بیشتر ایشانرا لفاسقین شکنند
گان عهد وپیمان دخول لام بر خبر دالست بر آنکه آن مخففه از مثقله است چه آن فارقست میان ان
نافیه ومخففه وذکر اکثر جهت آنست که اندکی از ایشان بدایرهٔ اسلام درآمدند وگویند کثرت
کنایت از جمیع است یعنی همه را فاسق وناقض عهد یافتیم چنانکه مراد بقلت در قوله فقلیلا
ما یؤمنون نفی است وبعد از ذکر قصص انبیاء مذکوره قصه موسی علیهم السلام بر آن معطوف
گردانیده میفرماید که ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعدهم از پس این پیغمبران موسی
موسی بن عمران را بآیاتنا بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم الی فرعون بسوی فرعون که او
قابوس بود ونزد وهب او پسر ولید بن مصعب بن ریان بود وفرعون لقب ملوک مصر بوده چون
کسری وقیصر وخاقان وتبع که القاب سلاطین فرس وروم وچین ویمنست وملائه وبسوی
اکابر قوم او فظلموا بها پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن آیات ووضع کفر کردند در
ایمان چه حق آن آیتها که در غایت وضوح بود گرویدن بود بآن نه انکار آن پس ایشان وضع
انکار کردند در موضع ایمان فانظر پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق کیف کان
چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران که غرق شدند آورده اند که فرعون
چهارصد سال داشت ودرین مدت ویرا تبی وصداعی طاری نشد وگفته اند که هر چهل روز او را یکبار
قضاء حاجت واقع شدی واو را سعال ومخاط نبودی واگر نادرا از او وقوع یافته بودی
از قوم پنهان کردی وبیشتر طعام او موز بود تا ویرا ثقل کمتر باشد ودعوی خدائی کرده
مردم با او بگرویدند وطغیان وعتوا او افزون میگشت تا بمرتبهٔ رسید که فوق آن متصور
نبود وحضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام چون از مصر فرار نمود بجهت کشتن قبطی چنانکه

در سورة القصص مشروح کشته بمدین آمد و بصحبت شعیب علیه السلام رسید و شعیب
دختر خود را که صفورا نام داشت بعقد نکاح او در آورد و موسی بعد از مدتی مراجعت نمود بمصر
و در اثنای طریق بوادی ایمن رسید و خلعت نبوت و معجزهٔ عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت
تفاصیل این نیز در سورهٔ قصص و غیر آن از سورهٔ انبیا و قوم کشته القصه حق سبحانه حکم
فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت
منع کند موسی استدعا کرد از حق تعالی که هرون را وزیر و معین او کرداند و هر دو بمصر درآ
مدند و مدت مدید بر در سرای فرعون مقام کردند حجاب نمیگذاشتند که با فرعون ملا
قات کنند چه ایشان در نهایت فقر و درویشی بودند و جامهٔ پشمینهٔ کهنه پوشیده بودند و در
خبر است که موسی جامهٔ پشمینه پوشیده و کلاه بر سر و رسنی از پشم بر میان بسته و نعلین در پا
کرده و عصا بدست کرفته و هرون نیز چنین بود بعد از مدت متمادی روزی مسخرهٔ فرعون
بر سبیل ترتیب نام ایشان را نزد فرعون برد بر نیوجه که من در بازار فلان سخن غریب شنیدم و
عجیب تر از ین آنست که مدتیست که دو تن بر جامها کهن بر در این سرا مقام کرده اند و میکویند که ما
پیغمبران خدائیم و خدای ما را بفرعون و قوم او فرستاده تا بر وحدانیت ما ایمان ارند و تابع ما
شوند فرعون کفت این چه سخنست بجد میکوئی یا بهزل کفت بهزل میکویم و بر وجه تحقیق
و جد میکویم و اکنون که نزد تو می آمدم کفتند که فرعون را بکو که ما رسولان خدائیم ما را اجازت
ده تا پیغام خدا بتو رسانیم فرعون چون این سخن بشنید رنک رویش متغیر کشت و کفت
اینها را در آر تا به بینیم که چه کسانند چون ایشان در آمدند و نزد فرعون بایستادند روی بموسی
کرد و کفت من انت چه کسی موسی آغاز دعوت کرد کما قال الله تعالی وَ قَالَ مُوسَىٰ و کفت
یا فرعون که يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ ای فرعون من فرستاده شده ام مِنْ رَبِّ الْعَا
لَمِينَ از نزد پروردکار عالمیان بسوی تو و قوم تو فرعون کفت این را بر وجه حقیقت میکوئی
یا بطریق هزل موسی فرمود که حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ سزاوار و واجبست بر آنکه نکویم
عَلَى اللَّهِ بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مکر سخن حق و راست یعنی واجب و لازمست بر من که نکویم
مکر سخن حق را نه هزل و باطل در انوار و کشاف مذکورست که اصل کلام حقیق علی ان لا اقول
است همچنانکه قراءت نافع است و تغلیب آن بجهت امن است از الباس کقوله و شقی الت
یاح بالضباطرة الحمرای و شقی الضیاطرة بالریاح و نیز آنچه لازم شخصیت آن شخص

نیز لازم آن خواهد بود پس همچنانکه قول حقیق است بر قول حق و یا بجهت اغراق در وصف
بصدق و معناه حق واجب علی القول آن اکنون انا قایله لا یرضی الا مثلی ناطقا به و یا حقیق
مضمن حریصست ای حریص علی الله الا الصدق و ما فرض علی من الرسالة و علی در
مکان یا موضع شده بجهت افاده تمکن کقولهم رمیت علی القوس ای بالقوس و گویند
حقیق خبر مبتدای محذوفست ای انا حقیق یعنی من سزاوارم و یا مستقر و راسخم بر آنکه
نگویم بر خدا سخن راست فرعون بعد از شنیدن این مقال از موسی بر این مدعا گفت
هیچ بینتی و حجتی داری فرمود که قد جئتکم بتحقیق که آمده ام بشما ببینة بحجتی
روشن من ربکم از نزد پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت
رسالت من گواهست و آن عصا و ید بیضاست فارسل معی پس بفرست با من
بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقد
سه که متوطن آبای ایشان بوده باز گردند و سبب اینکه فرعون بنی اسرائیل را به بند
گی میگرفت آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمد و همانجا قرار
گرفت و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران در گذشتند
و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود بمرد پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میدا
شت و متعرض ایشان نمیشد و چون او نیز بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود بر
تخت سلطنت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول
نکردند و چون اتباع او بسیار شدند و تسلطی تمام یافت و در بنی اسرائیل قوتی و کثرتی
چندان نبود گفت پدر شما بنده درم خریده کسان ما بوده و شما بنده زادگان مائید
پس ایشانرا ببندگی گرفت تا وقتی که موسی مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از
بنی اسرائیل باز دار قال گفت فرعون ان کنت اگر هستی تو که در دعوی خود جئت
بآیة آورده معجزه و حجتی از نزد خدای فأت بها پس بیار آنرا یعنی بنما ان
کنت من الصادقین اگر هستی از راستگویان درین دعوی جواب شرط محذو
فست بقرینه ما قبل یعنی اگر در دعوی نبوت صادقی که مصدق و مبین قول تو باشد بنما
فالقی عصاه پس بیفکند عصا را از دست خود فاذا هی پس ناگاه آن عصا بعد
از القا ثعبان مبین اژدهای شد ظاهر و هویدا دهن گشاده و ما بین لحیتین

او هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاده و فک اعلی بر کنگرهٔ قصر فرعون و روی
بجانب تخت وی آورد و ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در روایت
دیگر آمده که در بالای سریر حدث کرد و روی بگریز نهاد و در آن روز چهل بار حدث از وی واقع
شد و با آنکه هر چهل روز یکبار حدث کردی و در آن ازدحام خلایق بهنگام فرار بیست و پنجهزار
آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که ای موسی سوگند میدهم ترا بدان خدائی که فرستادهٔ
اوئی و بحق رضاع و تربیت که عصای خود را بگیر تا من بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل را
بتو واگذارم موسی علیه السلام قفای ثعبان را بگرفت همان عصا شد و فرعون باز آمده
بر سریر خود نشست و گفت هیچ معجزهٔ دیگر داری گفت آری پس دست راست بگریبان
کرد و در زیر بغل چپ در آورد وَنَزَعَ یَدَهُ و بیرون کشید دست خود را
فَاِذَا هِیَ پس آنجا بود دست او بَیْضَاءُ سفیدی که در غایت کمال بود لِلنَّاظِرِینَ
مر نگرندگان و نظارگیان را یعنی سفید خارج از عادت که بجهت آن جمیع نظاره
بر آن مجتمع شده از روی تعجب در آن مینگریستند و بصحت پیوسته که موسی گندم
گون بود چون دست در گریبان کرد و بیرون آورد نور آن بمثابه بود که
شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی و در مدارک آورده که موسی علیه السلام دست
خود را بفرعون نمود در حالت اصل خود و بعد از آن در گریبان کرد و چون بیرون
آورد نوری از آن میتافت که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز بگری
بیان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول بود اگر گویند ثعبان بمعنی حیهٔ عظیم
الجثه است که آنرا اژدها گویند و جان که در کریمهٔ فلما رآها تهتز کأنها جان موضوع
شده برای حیهٔ صغیره پس بینهما منافی مینماید گوئیم که این در حالت واحده واقع
نشده بلکه عصا بصورت ثعبان مینمود و یکبار بصورت مار باریک کوچک و یا مشابهت
او بثعبان از روی جثه بود و بجان از وجه سرعت در رفتار و شدت حرکت و در
عصای موسی خلافست که از کجا باو رسیده نزد بعضی آنست که در وقت توجه او بمدین
فرشته آنرا بوی داد و اکثری برآنند که عصای آدم بود که از بهشت آورده بود که بمیراث
بشعیب رسید با چهل عصای دیگر که از آبای او بوی رسیده بود و در حینی
که موسی را باجازت بگرفت او را گفت درین خانه رو و عصای برای خود از آنجا

اختیار

اختیار کن موسی با بخانه رفت این عصا بدست او آمد چون از نزد شعیب برد گفت
این را بنه و عصائی دیگر برگیر موسی از آنجا بخانه او برد و در میان آن عصاها بنهاد و دست
کرد تا عصائی بردارد همان بدست او آمد تا سه نوبت این صورت واقع شد و چون
مرتبهٔ چهارم بدست وی داد شعیب دانست که در تحت این حکمتی هست پس از او باز
گذاشت و در وقتی که از نزد شعیب متوجه مصر شد و در اثنای راه آتشی افروخته دید متوجه
آن شد دید که آتشی از درخت سبز بیرون می آید چون بحوالی آن رسید از آنجا ندای
شنید یا موسی انی انا الله شنید پس او سبحانه او را امر کرد با لقای این عصا چون بینداخت
اژدهائی شد و روی دیگر بنمود ندا آمد که ای موسی مترس و آن را بگیر چون موسی او را
بگرفت همان عصا شد پس وی را نزد فرعون فرستاد چون فرعون آمد همین عصا را بینداخت
اژدها شد چنانکه گذشت و در روایتی آمده که همه انبیا عصا در دست میداشتند
جهت تجنب از خیلا و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که تعصّوا فانها
من سنن اخوانی المرسلین عصا بدست گیرید که آن از روش پیغمبرانست که برادران منند
و امیر المومنین علیه السلام فرموده که من خرج فی سفره و معه عصا من لوز و تلا هذه الا
یه ولما توجه تلقاء مدین الی قوله والله علی ما نقول وکیل آمنه الله من کل سبع ضاری و
من کل ذات حمة حتی یرجع الی اهله و منزله و معه سبعة و سبعون من المعقبات یستغفرون
له حتی یرجع و یضعها یعنی هر که در سفر بیرون رود و با او عصای باشد از بادام تلخ و آیهٔ
و لما توجه تلقاء مدین بخواند تا بقوله والله علی ما نقول وکیل حق تعالی او را ایمن
گرداند از ضرر رساننده و از درد ستم رساننده و از هر جانور نیش دار گزنده
تا آنکه مراجعت کند و با اهل خود معاودت کند و آن عصا را از دست بنهد و مرویست
که اول کسی که عصا را در دست گرفته در خطبه خواندن قیس بن ساعده بود القصه
چون موسی از فرعون این برد و معجزه را که انقلاب عصا بود باژدها و ید بیضا مشا
هده کرد خواست که ایمان آرد هامان که وزیر او بود برخواست و گفت ای فرعون مگر
نیست که دعوی خدائی میکنی و عالمی را مسخر خود ساخته و به پرستش خود خوانده
و همه عبادت تو میکنند اکنون به بندهٔ ایمان خواهی آورد و پیروی او خواهی کرد این
امر شنیع و قبیح است پس فرعون موسی را گفت مرا مهلت ده تا فردا موسی فرمود که

چنین باشد و چون موسی از نزد فرعون بیرون آمد حق تعالی بوی وحی کرد که فرعون را بگوی
که اگر بمن ایمان آوری این پادشاهی را بتو مسلم دارم و جوانی و قوت بتو باز دهم چون موسی
این پیغام بگذارد فرعون گفت امروز دیگرم مهلت من ده پس هامان را طلبید و گفت ای هامان
موسی چنین و چنین میگوید تو چه میگوئی اگر چنین باشد که موسی میگوید امری عظیم باشد هامان
گفت او مردی ساحرست تواند بود که این فعل از و صادر شود اما نگروی که این قوم ترا پرستش
کنند بهم ملک دنیا ارزد و بعد از آن گفت من هم توانم که ترا جوان سازم پس بفرمود تا وسمه
بیاوردند هامان موی فرعون را بآن خضاب کرده همه سیاه شد فرعون باین فریب
خورده روز دیگر که موسی نزد وی رفت فرعون را یافت که همه مویهای او سیاه شده از آن
متعجب شد وحی آمد که ای موسی چه تعجب میکنی این خضابست و در روایات آمده که چون
موسی علیه السلام و هرون از نزد فرعون بیرون آمدند در راه ایشان را باران گرفت بخانهٔ
پیرزنی شدند که از خویشان مادر ایشان بود و آن شب آنجا مقام کردند و هامان و قوم
فرعون بفرعون گفتند که موسی و هرون را میبایست گرفت و همین جا محبوس ساخت فرعون
کسان بتعقب ایشان فرستاد چون بیامدند موسی و هرون در خانهٔ پیرزنی خفته دیدند
خواستند که ایشان را بیدار کنند عصا بر بالین موسی نهاده بود اژدهای شد و آهنگ ایشان
کرد آنها بگریختند چون موسی و هرون بیدار شدند پیرزن ایشان را ازین صورت مطلع
ساخت چون ملازمان خایف و هراسان باز گشتند و این صورت بعرض فرعون و ا
رکان دولت او رسانیدند قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه
فرعون إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این موسی لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادوئیست عظیم یعنی بفن سحر
ماهر بحیثیتی که چوب را اژدها میسازد و دست گندم گون را ید بیضا می آورد يُرِيدُ میخوا
هد این ساحر باحری أَنْ يُخْرِجَكُمْ آنکه بیرون کند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما
لفظ جمع برای تعظیم فرعونست و یا خطاب بفرعونست و سایر قبطیان یعنی موسی میخوا
هد که شما را ازین زمین بیرون کند و ولایت و حکومت ان را ببنی اسرائیل دهد فرعون
که این سخن شنید گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه میفرمائید مراد تدبیر
این امر چیست یعنی بچه تدبیر اشارت میکنید تا بآن عمل کنیم قَالُوا گفتند أَرْجِهْ تاخیر کن
مهم او را وَأَخَاهُ و برادر او را که هرون است یعنی در کار ایشان شتاب زدگی منما و یا حبس

ایشان

ایشان شتاب کن واودا صحست بجهت انکه ارجاء در اصل بمعنی تاخیرست ونیز فرعون میدا
نست که قادر بر حبس ایشان نیست بجهت مشاهدهٔ آن دو معجزهٔ عظیم و سکون ها بجهت تنزیل
منفصلست بمتصل پس معنی آنست که ایشان را واکذار و تعجیل در امر ایشان مکن وَاَرْسِلْ فِی الْمَدَا
ئِنِ و بفرست در شهرها که تعلق بارض مصر دارد حاشِرِینَ کروهی فراهم ارندکان وجمع کنند
کان را یَاْتُوکَ تا بیارند بتو بِکُلِّ سَاحِرٍ هر ساحری که باشد عَلِیمٍ دانا وحاذق در فن سحر
اورده اند که بحسب کمیت و کیفیت در هیچ قرن انمقدار ساحری نبود که در قرن موسی
دوسای سحره باقصای زمین مصر بودند و در تفسیر دیباطی اورده که در مداین صعید
دو برادر بودند که ایشانرا در فن ساحری مهارتی تمام بود چون فرستادهٔ فرعون بایشان رسید
مادر خود را کفتند قبر پدر بما نمای مادر ش چنان کرد ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان
باز داد و کفتند یا ابتاه ملک مصر مارا طلبیده بجهت انکه دو کس امده اند بی لشکر و سلاح و کار برو
تنک کرفته وایشانرا عصائیست که چون می افکنند اژدها میشود و هرچه پیش می آید میخورد و فر
عون داعیه کرده مارا با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر بیر سید که وقتی
که ایشان در خواب میشوند آن عصا همان اژدها میشود بدانید که جادو نیستند چه ساحر وقتی
که در خواب باشد اثری ندارد و چون حال برینموال باشد نه شمارا و نه هیچکس از عالمیان
را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه برادران با شاکردان و مصاحبان که دوازده هزار
بودند و بنزد اسحق پانزده هزار و بروایت سدی سی هزار ند و بنزد ابن مکندهشتاد هزار و در
زاد المسیر کوید که هفتاد هزار بمصر آمدند بدرکاه فرعون جمع شدند چنانچه میفرماید که وَجَاءَ
السَّحَرَةُ و آمدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بعد از انکه ایشانرا طلبیده بود و چون چشم
ایشان بر فرعون افتاد قَالُوا کفتند اِنَّ لَنَا لَاَجْرًا آیا مارا مزدی باشد و حفص و حمزه
و کسائی بر طریق اخبار میخوانند نه استفهام و تنوین برای تعظیم است یعنی بروجه ایجاب
اجر کفتند که البته مارا مزدی بزرک باشد اِنْ کُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِینَ اکر باشیم غلبه کنند
کان بر موسی قَالَ نَعَمْ کفت فرعون آری شمارا مزد بسیار باشد وَاِنَّکُمْ و بدرستی که شما
باشید لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ از نزدیکان و خواص من که هرکاه خواهید بی اذن حاجب نزد
من آیید و هرچه خواهید طلبید اجابت کنم این جمله موکده بان عطفست بر انچه نعم سادست آنست
که ان لکم لاجرا است و زیادتی این کلام جهت تحریض ایشانست و درین دلالتست بر عجز فرعون

از مقاومت با موسی و تذلل او چه از جملهٔ معلومات است که احتیاج او بسحره بجهت عجز و ضعف او بوده
و نیز دالّست بر آنکه ساحران در آنچه دعوی میکردند که ما چوب و رسن را مار کردانیم دروغ کفتند
زیراکه قادر بر قلب اعیان جز حق تعالی نمیتواند بود و اکر قادر بودندی و اکر قادر بودندی کوهها
و سنکها را زر کردندی و از فرعون محقّری نخواستندی و نکفتندی که ان لنا لاجرا و رده آند
که مهتران اینجماعت سحره چهار تن بودند دو برادر که ایشانرا سابور و عادور کفتندی و دو
دیکر حطط و مصفی و در لباب آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون
بمصر آمدند سابور و عادور واقعهٔ سؤال و جواب پدر خود را با قوم کفتند ایشان
از قصهٔ خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم ایشان
شد که هرکاه موسی در خوابست عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشانرا تردّدی پدید
آمد و دغدغه در خاطر ایشان خطور کرد و آنرا پنهان میداشتند و وقتی که فرعون لعین
موسی را طلبید و مقرّر شد که جادوان مناظره کنند و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران
عصاها و ریسمانها را بمیدان آوردند از ابن زید مرویست که این مجمع در اسکندریه بود
خلایق عالم و تمامی لشکر فرعون در آن صحرا جمع شده بودند و بروایت ابن عباس از روز اول سال
نوروز بود و اول هفته که شنبه است فرعون بر بالای تخت خود بتفرّج بنشست و آن هفتاد هزار ساحر
بر یکطرف میدان صف کشیدند و موسی و هرون بر یکجانب بایستادند پس جادوان بطریق
ادب پیش آمده **قَالُوا يَا مُوسَىٰ** کفتند ای موسی **إِمَّا أَن تُلْقِيَ** یا آنست که تو می
افکنی عصای خود را **وَإِمَّا أَن نَّكُونَ** و یا آنکه ما باشیم **نَحْنُ الْمُلْقِينَ** ما افکند
کان حبال و عصای خود را در انوار کفته که سحره باین کلام موسی را مخیّر ساختند بجهت
مراعات ادب یا بطریق جلادت و تمکین ولیکن رغبت ایشان چنان بود که اوّل ایشان
بیندازند و بتغیر نظم که ابلغ است و تعریف خبر و توسیط فصل و تاکید ضمیر متصل
بمنفصل تنبیه کرده برین رغبت و لهذا **قَالَ** کفت موسی از روی موافقت رغبت ایشان
و اعتماد تمام بر کار خود و کرم و تسامح و تخلّق که انبیا را میباشد و یا بر وجه تهدید کفت
أَلْقُوا بیندازید شما **فَلَمَّا أَلْقَوْا** پس آنهنکام که بیفکندند ساحران آنچه ساخته بودند
یعنی رسنهای بزرک که مجوف تافته و ساخته بودند و بزیبق مطلا کرده و چوبهای دراز که
میان تهی ساخته بودند و اجوف آن چوبها و رسنها را پر سیماب کرده و بعد از انداختن

چون

چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمده آن رسنها و چوبها بشکل مار بر یکدیگر
بحابیجیدند و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش در آن انداخته
چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرده و آن اشکال در حرکت آمد چنان
نمود که همه میدان پر از مارانند و باین تلبیسات و تسویلات سَحَرُوا اَعْيُنَ النَّاسِ
جادوی کردند بر چشمهای مردم بنمودند بدیشان چیزی مخیل که حقیقتی نداشت
وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و بترسانیدند مردمانرا ترسانیدنی سخت بر وجهی که گوئیا طلب
رهبت کرده بودند و از ایشان و با ایشان گفته که ازین مار بگریزید تا هلاک نشوید وَ
جَاؤُا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و آوردند جادوی بزرگ در فن خود بجهت شدت تمویه و تلبیس
آن بر وجهی که همه مردمان تصور حیات کردند و یا عظمت آن باعتبار کمیت آن باشد
زیرا که عصاها و رسنها که بصورت مار مینمود چهل و نه شتر بود و در آیه دلالت بر آنکه سحر را
حقیقتی نیست زیرا که اگر حقیقت حیات میبودند حق تعالی نمیفرمود که سحروا اعین الناس بلکه
میفرمود که فلما القوا صارت حیات و نیز فرموده که انه تخیل الیهم من سحرهم انها تسعی وَاَوْحَيْنَا
و ما وحی کردیم اِلٰى مُوْسٰى بسوی موسی م اَنْ اَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفکن عصای
خود را پس موسی آنرا بیفکند اژدهای سیاه شد از شتر بختی بزرگتر با چهار پای سطبر
و کوتاه و دنباله دراز بر هیچ چیز نمیرسید مگر که از اثبت میکرد و پای بر هیچ چیز نمی نهاد
الا که خورد میکرد از دهنش آواز مهیب بیرون آمد و چشمهایش بر کردن بسته مویها
داشت چون نیزها و دندانها چون سندان فراخی او دوازده کس فَاِذَا هِيَ پس
همانجا که عصا اژدها بوده شده تَلْقَفُ مَا يَاْفِكُوْنَ فرو میبرد آنچه تزویر کرده بودند و بدروغ
تخلق مینمودند و آن چهارخروار رسن و چوب را فرو برد و روی بنظاره کیان آورد مرد
مان بگریختند و دوازده هزار مرد در آن انبوهی هلاک گشتند فرعون هزیمت کرد بیفتاد
و بیهوش شد در آن روز او را چهارصد بار اطلاق افتاد با آنکه عادت او آن بود که هر چهل روز
از وی یکبار حدث صادر میشد پس موسی او را بگرفت همان عصا شد حق تعالی آن حبال
و عصا را معدوم گردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس غالب شد امر حق و پیدا آمد راستی موسی
وَبَطَلَ و باطل و زایل گشت مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و معارضه
و میتواند بود که حق تعالی اجزای آن اثقال را لطیف گردانیده باشد و در هوا چون هباء پراکنده

یعنی مه

پراکنده کرده چنانچه هیچ پیدا نبوده باشد ساحران چون آنرا بدیدند گفتند اگر این سحر بودی
بایستی که جادوهای ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادوان و سایر
فرعونیان هُنَالِكَ آنجا که موسی غالب شد وَانْقَلَبُوا و بازگشتند از آن موضع
صَاغِرِينَ خوار شدگان و منهزمان و یا رجوع کردند بشهر مصر ذلیلان و مقهوران
و چون ساحران دانستند که این صورت فوق سحر است بلکه معجزه ایست که خارق
عادتست و فوق طاقت بشریه از کفر برگشتند وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ و افکنده شدند آن
ساحران بر رویهای خود سَاجِدِينَ در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را
بوحدانیت ذکر القا که متعدیست دون القا که لازمست تنبیه است بر آنکه حق بر ایشان
غالب شده ایشان را ملجا ساخت بسجود بر وجهی که عنان تمالک از دست ایشان رها
شد و یا آنکه حق تعالی ایشان را ملهم ساخت و تحمیل ایشان کرد بسجود و یا بجهت شدت
مسارعت ایشان بسجود گوئیا کسی ایشان را بر روی انداخت و چون بسجده افتادند قَالُوا
آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان رَبِّ
مُوسَى وَهَارُونَ پروردگار موسی و هرون ابدال این از ثانی بجهت رفع
توهم است که ایشان برب العالمین اراده کرده باشند مرویست که او سابور
و عادور و حطحط و مصفی که روسای ایشان بودند ایمان آوردند و دیگران متابعت
ایشان کردند قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون بادوضایان بر وجه انکار که آمَنْتُمْ
بِهِ آیا ایمان آوردید بموسی یا بخدای او قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه
دستوری دهم شما را در آن إِنَّ هَذَا بدرستی که این عمل لَمَكْرٌ تدبیری خفیست
که شما مَكَرْتُمُوهُ ساخته اید آنرا فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر پیش از بیرون آمدن
بوعده گاه یعنی شما با موسی مصالحت کرده اید و این حیله ساخته اید لِتُخْرِجُوا مِنْهَا
تا بیرون کنید از این شهر أَهْلَهَا الخ اهل آنرا که قبطیانند و این ملک و مملکت
خالص شود مر شما را و بنی اسرا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید نتیجه
این مقدمات که ترتیب داده اید این مجمل بود پس تفصیل آن کرده گفت لَأُقَطِّعَنَّ
أَيْدِيَكُمْ هر آینه ببرم دستهای راست شما وَأَرْجُلَكُمْ و پایهای چپ شما را یا
بعکس مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ پس بکرخت

کنم شمارا برای تفضیح شما و عبارت دیگران مرویست که او اولکسی که بقطع وصلب فرمود
فرعون بود قالوا گفتند ساحران که مارا از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بر کمتنا
قتریم از شوق تشنه باب زلال زیراکه بسبب موت انا بدرستی که ما الی ربنا بسوی پروردکار
خود یعنی بمثوبات عظیم و درجات رفیعه منقلبون بازگردندگانیم پس چرا خواهان او
نباشیم وما تنقم منا و تو منکر نشوی از ما و عیب نمیکنی مارا الا ان امنا مگر آنکه گرویدیم
بایات ربنا بنشانهای قدرت آفریدگار خود لما جاءتنا آنهنگام که آمد بما و مشاهده
آن کردیم بر دست موسی پس روی از فرعون کردانیدند و متوجه حق شده گفتند که ربنا
ای پروردگار ما افرغ علینا بریز و افاضه کن بر ما صبرا شکیبائی را درین بلا تا جزع
نکنیم و توفنا مسلمین و بمیران مارا در حالتی که مسلمان باشیم و ثابت قدم بر ایمان
پس فرعون قطع اطراف ایشان کرده بر خلاف یکدیگر و ایشانرا بر دار کشید و بعضی گفته اند
که بر ایشان قادر نشد لقوله تعالی انتما و من اتبعکما الغالبون و اصح و اشهر قول اولست و عجب
از حال اینجماعت که بامداد کافر بودند و چاشتگاه ساحر گشتند و در سحر اظهار مبالغه
کردند و سوگند خوردند بعزت فرعون و نماز پیشین مؤمن شدند و نماز دیگر شهید
گشتند و نماز شام به بهشت رسیده بودند مرویست از ابن عباس که چون سحره ایمان
آوردند از بنی اسرائیل ششصد هزار مرد منقاد شده بدایرهٔ اسلام درآمدند و قال
الملأ و گفتند اشراف و اعیان من قوم فرعون از گروه فرعون و ملازمان
او بر وجه انکار اتذر موسی و قومه آیا میگذاری و دست باز میداری
موسی و قوم او را لیفسدوا فی الارض تا تباهی میکنند در زمین مصر و مردم را
از تو میگردانند و تسلط و استیلا بر ما میکنند و یذرک و میگذارد ترا موسی یعنی پر
ستش ترا ترک میکند و الهتک و دست باز میدارد از پرستش خدایان تو
ایراد یذرک بصیغهٔ مفرد جهت آنست که نزد ایشان دفع موسی اهم بود از قوم او زیراکه
قوم او تابع او بودند و هرگاه که کار او ساخته شد هر آینه ایشان مغلوب و مخذول خواهند
شد و قوتی نخواهند داشت که تمرد کنند و از طاعت و عبادت فرعون سر بپیچند
مرویست که فرعون خلق را بپرستش خود میفرمود و خود کواکب را می پرستید
و بروایت حسن فرعون بت پرست بود پس او عابد بود و هم معبود شدی گفته

که فرعون پیش از آنکه دعوی خدائی کند گوساله پرست بود و قوم او نیز گوساله پرست بودند
و مجاهد بر آنست که مردمان او را میپرستیدند و او چیزی را میپرستید و اصح آنست که او
بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم را بتی داده که این را بپرستید تا او شما را
بمن نزدیک گرداند و ازینجهت میگفت که انا ربکم الاعلی این خدایان خورد اند و من خدای بزرگم
القصه اعیان تختگاه فرعون را تحریص کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون چون دانست
که بقتل موسی عم قادر نیست وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و زنده بگذاریم زنان ایشانرا تا خدمت
کنند همچنانکه پیش ازین میکردیم تا موسی بداند که اکنون همان قهر و غلبه که پیش ازین داشتیم
داریم و بجهت او فتوری در شوکت و تسلط ما راه نیافته و توهم نکنند که او آن مولودیست
که منجمان حکم کرده اند که زوال ملک ما بر دست او باشد وَإِنَّا فَوْقَهُمْ و بدرستی
که ما بر ایشان قَاهِرُونَ غالبانیم و همه ایشان مقهور حکم ما اند چون تهدید بسمع
بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه روی بموسی علیه السلام آوردند
و بعد از مشاهده اضطراب قَالَ مُوسَى گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را بر وجه
تسلیه که اسْتَعِينُوا یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوا و صبر کنید بر آنچه با شما میگویند
إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستی که زمین مر خدایراست يُورِثُهَا میراث میدهد یعنی
میبخشد بدون عوض مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَالْعَا
قِبَةُ و سرانجام نیکو که ظفر و نصرت در دنیا و بهشت نعیم در عقبی لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیز
کارانراست ذکر این جمله اسمیه موکده بایمان بعد از تقویه امر باستعانه و صبر و تثبت
در امر و عده اهلاک قبطیان است و دخول ولایات ایشان بتصرف بنی اسرائیل و بدانکه
عاقبت چون بلام مستعمل شده بمعنی خیر است و اگر بعلی مستعملست بمعنی شر کقوله لهم الدا
ئرة له و گویند غرض موسی ازین کلام دلخوشی و تسلی بنی اسرائیل است بر آنکه دنیا بر
کسی نماند و این دو سه روزه دولت که فرعونیان دارند عنقریب زوال پذیر میشود پس
بر آن متحسر نشوید و حسد مبرید و بطاعت و پرهیزکاری میل کنید که نعیم دائمی جنت
مر متقیانراست بنی اسرائیل باز آغاز شکایت از فرعونیان کرده قَالُوا گفتند بر وجه
توجع و تفجع أُوذِينَا رنجانیده شدیم قبطیان ما را رنجانیدند و ایذا رسانیدند
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا پیش از آنکه تو بیائی بما و ما را و سخران ما را میکشتند مِنْ

بعد

بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو آمدهٔ بما و معجزات باهره بایشان
نمودی و مدّت مدیدست که ما را کارها پر مشقت میفرمایند و اکنون در صدد قتل ما اند
و یا همچنانکه پیش ازین پسران ما را میکشتند حالا نیز میخواهند که همان اشتغال کنند و چون
هر دو حال ما را در رنج باید بود پس میان حضور و غیبت تو چه فرق باشد وهب منبه
روایت کرده که ایذا و رنج ایشان آن بود که ایشانرا به بندگی میگرفتند و همه مالهای ایشانرا اخذ
میکردند و کارهای گران بایشان میفرمودند مانند سنگ گران از کوه کندن و نقل کردن
آن و کوشکها و سراها بنا کردن و انواع حرفهٔ پر مشقت ایشانرا فرمودند مانند بنّائی
و خشت زدن و کوه کندن و امثال آن و اگر ایشان عاجز میشدند هر روز مزد کار را
از ایشان میگرفتند و اگر نمیدادند بجهت فقر و تنگدستی ایشانرا میزدند و زنانرا دوک و چرخ
ریسیدن و کار بافتن فرمودندی و بروایت حسن فرعون وضع جزیه کرده در میان ایشان
و قبل از موسی و بعد از و از ایشان میگرفت القصّه چون این شکایت بموسی عرض کردند
قَالَ گفت موسی علیه السلام بر وجه تصریح بآنچه اول بکنایه گفته بود و بنی اسرائیل ازان تسلّی
شده عَسَىٰ رَبُّكُمْ عصا برای اطماعست یعنی طمع میدارم و امید وارم از پروردگار
شما أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ آنکه هلاک کند دشمن شمارا که فرعونست و قوم او
وَيَسْتَخْلِفَكُمْ و خلیفه گرداند شمارا بعد از هلاک ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر
فَيَنْظُرَ پس به بیند خدا یعنی علم او تعلّق گیرد که بوقت راحت و دولت كَيْفَ تَعْمَلُونَ
چه گونه عمل میکنند و چه چیز بجای آورند از کفر و شرک و طاعت و معصیت تا شمارا اجر
آن جزا دهد در انوار گفته که شاید که لفظ عسی بجهت عدم جزم موسی بوده باشد
باشخاصهم و اعیانهم مستخلف فرعونیان باشند و تجویز اینکه اولاد ایشان باین اخلاف
رسند نه ایشان و مؤید اینست که در روایت آمده که فتح مصر بنی اسرائیل را در زمان
داود بوده و در آن زمان حق تعالی شهرهای دیگر را برای ایشان بگشاد و در عهد سلیمان
هم ملک زمین بایشان داد و در مجمع آورده که نزد مفسّرین عسی از خدا بمعنی وجب و لزم
است یعنی حق تعالی بر خود واجب و لازم گردانیده است که شمارا در زمین مصر تمکین
دهد و همه را تصرّف شما در آرد پس از هلاکت فرعون و قوم او و حق تعالی بعد از هلاکه
دشمنان مقدّمات انرا بیان میکند وَلَقَدْ أَخَذْنَا و هر آینه فرا گرفتیم آلَ فِرْعَوْنَ

بتیح وخدم فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط وتنگی وخشکی سال سنه از اسمای غالبه است
جون النجم والصعق وامثال وغالبیت آن بر قحطی بجهت آنست که ذکر آن میکنند وازرا
تاریخ میسازند وازان اشتقاق میکنند ومیگویند اسنت القوم اذا قحطوا وَنَقْصٍ
مِنَ الثَّمَرَاتِ ونقصان بعضی از میوهای ایشان از ابن عباس نقلست که سنین در اهل
مواشی وبوادی ایشان بود ونقص ثمرات در امصار ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ باشد
که ایشان پند پذیرند ومتنبه شوند که این بجهت شامت کفر ومعاصی ایشانست پس متعظ
شوند ویا قلوب ایشان نرم شده بشداید وغایات جزع وفزع نمایند بدرگاه الهی وراغب
شوند بانچه نزد اوست از آلاء ونعماء او وایشان ازان متنبه نشدند ودر آیت دلیل
است بر بطلان قول مجبره که حق تعالی مؤید کفرست زیرا که او سبحانه در این آیت بیان
فرموده که او از کفار اراده تذکر کرده ورجوع بدرگاه او والتقصیر ایشان از این متذکر
نشدند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون آمدی بر ایشان الْحَسَنَةُ نیکوئی از فراخی و
ارزانی قَالُوا لَنَا هَذِهِ میگفتند برای ماست این نیکوئی ارزانی وما مستحق آنیم
ویا بطریق عادت زمان این بما رسید وَإِنْ تُصِبْهُمْ واگر رسیدی بدیشان
سَيِّئَةٌ بدی چون قحط وبلا يَطَّيَّرُوا فال بد زدن بد میگرفتند بِمُوسَى وَمَنْ
مَعَهُ بموسی وآنانکه با وی بودند از مؤمنان ومیگفتند این رنج ومحنت بشامت
ایشان بما میرسد وتسمیه تشام بتطیر جهت آنست که عرب صباح چون از منازل
خود بیرون می آمدند بمرغ فال میگرفتند وانکه قبطیان اسائه حسنه بخود نسبت
میدادند واسناد سیئه بموسی وقوم او میکردند بجهت فرط عناد وعباده وعتو
ایشان بود چه با انکه شداید مرقق قلوبست ومذلل عرایک ومزیل تماسک خصوصا
بعد از مشاهده آیات بینه ومعجزات ظاهره ایشان ازان متاثر نشدند ودر عتو و
عناد افزودند ومنهمک شدند در غی وضلالت وتعریف حسنه وذکر آن با اذاة
تحقیق که اذاست بجهت کثرت ووقوع آنست وعدم قصد الهی بآن بالذات چه بجهت
شامت عصیان عباد اراده انزال سیئه میفرماید بعد از ان حق تعالی این گفتار را با
ایشان رد کرده فرمود که أَلَا آگاه باشید که انچه ایشان بموسی حواله کرده اند وگفته اند
از شامت ویست چنان نیست بلکه إِنَّمَا طَائِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر

وشر ایشان از تندرستی و فراخی نعمت و امنیت و از بیماری و تنگی و خوف عِنْدَ
اللّٰهِ نزد خدایست و آن اعمال بد ایشانست کرام الکاتبین نوشته اند و بحضرت
او عرض کرده و شآمت آن عملها در ایشان رسیده نه بسبب شآمت موسی زجاج
در تفسیر این گفته که شآمتی که بان متوعد شده اند از عذاب و عقاب نزد خدا
یست و مدّخر پیش او و در آخرت آنرا بایشان خواهد رسانید نه این بلیّتی که در
دنیا بایشان رسیده و گویند معنی آنست که حق تعالی طائرهٔ برکت و طایر شآمت را
که خیر و شرست و نفع و ضر بایشان میرساند نه غیرا و پس اگر عقل دارند باید
که طلب خیرا و کنند و سلامتی از شرا و خواهند و اینمعنی قریب بمعنی اولست و حسن
بصری گفته که شآمتی که بموسی نسبت میدهند محفوظست نزد خدا و در آخرت ایشا
نرا مکافات خواهد داد وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدا
نند که آنچه بدیشان میرسد و خواهد رسید از مکاره و اهوال در دنیا و آخرت بواسطهٔ شومی
اعمال ایشانست وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ اصل مهما ماما شرطیه است که ماء زایده بان منضم
شده برای تأکید و بعد از ان الف بها منقلب شده بجهت استثقال تکریر و گویند مه بمعنی اکفف
است و ما جزائیه ای اکفف ما تأتنا و محل آن رفعست بر ابتدا یا نصب بفعلی که مفسر آنست پس معنی
آنست که گفتند فرعونیان که باز ایست ای موسی از آنچه میگوئی و دعوی میکنی هرچه بیاری و بنا بر معنی
اول معنی آنست که هر چیز که بیاری بما مِنْ آيَةٍ از نشانه که زعم تو آنست که آن معجزهٔ
تست مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را بان فَمَا نَحْنُ لَكَ
پس نیستیم ما مر ترا بِمُؤْمِنِينَ از گرویدگان و باور دارندگان چون قبطیان عناد
و انکار را بر حد اطناب کشیدند فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم ما عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ
بر ایشان طوفانرا و آن هر چیزیست که طوف کند بر اماکن و همه را فرا گیرد چون باران و سیل
و گویند مراد بان جدریست و یا موتانست که موت مواشیست و یا طاعون وَالْجَرَادَ و فرستادیم
ملخ پرنده را وَالْقُمَّلَ و ملخ پیاده را یا کنهٔ بزرگ یا سوسه یا اولاد جراد قبل از انبات اجنحهٔ آن
وَالضَّفَادِعَ بزغ که بجامهای خواب ایشان در می آمدند و در طعامهای ایشان می افتادند
و بر سر و روی ایشان میدویدند و در وقت سخن کردن در دهن ایشان میرفتند
وَالدَّمَ و خون که هرچه می آشامیدند برنگ و طعم خون می بود آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ در

حالی که این اشیای مذکوره آیاتهای قدرت ما بود و مبیّن و هویدا که بر هیچکس پوشیده نبود
که آن آیات خداست و نقمت او بر ایشان و از یکدیگر جدا شده بجهت امتحان احوال ایشان
چه مدت میان هر دو آیت یکماه بود و امتداد هر آیتی یکماه و با وجود این متنبه نشده فاستکبروا
پس گردنکشی کردند از فرمان برداری وَکَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ بودند گروهی بجنایت
گناه کار و معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند از ابن عباس
و سعید بن جبیر روایتست که چون سحره ایمان آوردند و فرعون و اتباع او مغلوب و مقهور باز
گشتند که بر کفر و معصیت اصرار کردند حق تعالی ایشانرا بقحط و نقصان میوه امتحان کرد هیچ متنبه
نشدند موسی علیه السلام دعا کرد که بار خدایا آیتی بایشان نما که موجب نقمت و بلیت باشد بایشان
و قوم را بآن پندی و موعظه و عبرتی بود حق تعالی طوفانرا بر ایشان فرستاد بر وجهی که
هفت شبانه روز باران بر ایشان باریدند ظلمت ابرهای متراکم ایشان در ماندند چه آب بجا
نهای قبطیان در آمد و زنان بر پای ایستادند و کودکانرا بر بلندیها نشانیدند و هر قبطی که در خانها
نشستی غرق و هم طعام و اثاث خانه ایشان ضایع کرد و اکثر خانهای ایشان فرود آمد و کشت
و زرع ایشان فرود آمد تباه شد و با آنکه خانهای بنی اسرائیل بهمسایه ایشان متصل بود قطره
آب بدان خانها در نیامد و گویند مراد طاعون بود که بسبب آن هفتاد هزار از ایشان بمردند
و از صادق علیه السلام مرویست که برق سرخ بر ایشان ببارید و چون مثل آن بدیدند دهشت
بر ایشان غالب شده بسیاری از ایشان بمردند القصه بتنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از و
نا امید شده روی بموسی آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب را دفع کند و ما ایمان
آوریم چون طوفان بدعای موسی مندفع شد و آب بزیر زمین فرو رفته مزروعات و فواکه
ایشان ظاهر گشت بنضارت تمام که هرگز چنان ندیده بودند و نعمت بر ایشان فراخ گشت
باز کفران نعمت ورزیدند و بعد از یکماه دیگر حق تعالی ملخ را بر ایشان فرستاد تا آنکه جمله
گیاه و زروع و فواکه و اوراق اشجار ایشانرا بخورد پس از صحرا بخانهای ایشان در آمده درها
و جمیع رخوت و اثاث و متاع ایشانرا میخوردند و هر چند بیشتر خوردند گرسنه تر شدند و یک
ملخ در خانهای بنی اسرائیل در نیامد و هیچ ضرری بایشان نرسانیدند و هفت روز باین
بلا مبتلا بودند دیگر باره پناه بحضرت موسی آوردند و بایمان غلاظ و شداد سوگند
خوردند که اگر این بلا منکشف گردد بوحدانیت خدای معترف شوند موسی بصحرا رفت

وبعد

وبعصای خود اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها باین دو طرف متفرق شدند
وچون ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند این ما را بس است مصلحت
آنست که بآن قناعت کرده دین خود از دست ندهیم پس نقض عهد کردند و در کفر و عصیان
خود راسخ شدند چون یکماه ازین برآمد حق تعالی موسی را گفت که از مصر بیرون رو و
بدهی که آنرا عین الشمس خوانند بجانب تپه ایست از ریگ دعا کن و عصا بران تپه زن
تا من آیتی دیگر بنمایم موسی بیامد و عصا را بران تپه زد حق تعالی آن ریگ را شپش گردانید
همه متوجه مزارع ایشان شدند و در بقایای زروع و فواکه ایشان افتادند و ایشانرا میگزیدند
و میخوردند و میرنجانیدند و در طعام و شراب ایشان می افتادند و هرچه مینهادند پر
از قمل میشد در میان سراها ستونها بر کشیدند و طعامها بر بالای آن نهادند چون
حاجت برداشتندی پر از قمل شده بود و در غلات افتاده همه را بخوردند و در
بدن ایشان افتاده همه موی سر و ریش ایشان را بخوردند پس خواب و قرار از ایشان
رفت و گویند ملخ بیاده بیاده بود که در بقایای مزارع و اطعمه و البسه و اعضای ایشان
افتاد و یا بعلت آبله گرفتار شدند و بعضی ازین این مرض بنود یا کنه بزرگ در چهارپایان
ایشان افتاد و همه را هلاک کردند القصه هفت روز باین بلیت مبتلا بودند دیگر باره التجا
بکلیم الله برده آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب از ایشان دفع شد گفتند ای موسی
ما را متحقق گشته که تو در فن سحر از جمله ماهرانی و سنگ و ریگ و چوب ما را حیوان میکنی دیگر
باره حق تعالی لشکر وزغ را بفرستاد تا همه سراها و خانها و مواضع ایشان پر از ضفادع گشت
و هیچ چیز از دست ننهادندی مگر که ضفادع دران افتادی حاصل که همه کوزه و ابریق
و دیگ و خوردنی و سفره و جامهای ایشان پر از ضفادع گشت و چون بخفتندی در
پشت و پهلوی ایشان دویدندی و در وقت سخن گفتن بدهنهای ایشان رفتندی
بعد از یکهفته باز ملتجی بموسی شده تضرع و زاری کردندی و شرط کردند با موسی
این بلا را مندفع ساخت و چون یکماه ازین بگذشت طغیان و کفر را زیاده کردند
حق سبحانه آب نیل را خون گردانید همین که سبطی آب میخوردند صاف بود و اگر قبطی
میخورد خوناب بود و اگر از یکطرف خوردندی بآن طرف که سبطی خوردی آب
صاف بود و باین طرف که قبطی خوردی خون صرف باز خوردی باخود گفتند این نوبت

محنت عظیم‌ترست چه ما را شربتی آب نیست و همه خون شده و از تشنگی نزدیکست
که هلاک شویم فرعون گفت این سحر موسی است گفتند چگونه سحرست که ما و بنی اسرائیل
از رود نیل آب برمیگیریم انچه در اناو سبوی ماست خونست وانچه در ظرف ایشانست آب
ایشان آب میخورند و ما خون کار بر ایشان سخت شد زنان ایشان که همسایه بنی اسرائیل
بودند نزد ایشان آمدند و از ایشان آب خواستند ایشان از سبوی خود آب صافی با
ایشان دادند چون قبطیان خواستند که انرا بخورند خون شده بودی و فرعون چنان
تشنه شد که بیطاقت گشته پس پوست درخت تر بیاورند تا بمکد چون انرا بمکیدی
در دهن او خون شدی و هفت روز برین منوال بود بار دیگر نزد موسی آمدند و ا
ستغاثت و تضرع کردند و بعهود و مواثیق غلیظ بموسی گفتند که البته این نوبت ایمان
می آوریم چون موسی دعا فرمود و این بلا از ایشان دفع شد بشرط خود وفا نکردند و ایمان
نیاوردند کما قال الله تعالی وَلَمَّا وَقَعَ و هرگاه که واقع شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ بر فر
عونیان الرِّجْزُ عذابی از انواع عذاب که مذکور شد قَالُوا گفتند از روی تضرع يَا مُوسَى
ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ افریدگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بانچه
عهد کرده است نزد تو ما مصدریه است یعنی بعهدی که بتو کرده که گاه او را بخوانی اجابت
کند و باین عهد که هرگاه قوم تو قبول کنند که ایمان آرند عذاب از ایشان بردارد و یا مراد
بعهد نبوت است و این صله ادع است یا حالست از ضمیری که در وست یعنی ادع الله
متوسلا الیه بما عهد عندک یا متعلقست بفعل محذوف که التماس ایشان دالست بران
مثل اسعفنا الی ما نطلب منک بحق ما عهد عندک یا قسمست بنا بر انکه مراد بعهد نبوت
باشد جواب او اینکه لَئِنْ كَشَفْتَ هر آینه اگر باز کا بری و زایل گردانی عَنَّا الرِّجْزَ
از ما این عذاب لَنُؤْمِنَنَّ هر آینه ایمان ادیم و تصدیق کنیم لَكَ مر ترا وَلَنُرْسِلَنَّ
و هر آینه بفرستیم مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ با تو بنی اسرائیل را تا هر کجا که خواهی ببری
فَلَمَّا كَشَفْنَا پس انوقت که ببردیم بدعای موسی و دفع کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان
عذاب را و تاخیر کردیم إِلَى أَجَلٍ تا مدتی از زمان که بی شبهه هُمْ بَالِغُوهُ رسند
کانند بدان یعنی اجلی که ایشانرا در ان غرق گردانیدند و یا اجل مقدر إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ
پس بوقت عهد بشکستند این جواب لما است و جاء مفاجاة است در موضع فا و موقت

کرازان

که از ان وقت که موسی علیه السلام بر سحره غالب شد بیست سال با فرعون و قوم او میکو
شید و ایشانرا دعوت میکرد و معجزات مینمود از ایشان هیچ متنفسی ایمان نیاورد
فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کردیم مِنْهُمْ از ایشان یعنی اراده نمودیم که ایشانرا بدترین عذاب
معذب سازیم فَأَغْرَقْنَاهُمْ پس غرق ساختیم ایشانرا فِی الْیَمِّ در دریائی که قعر آن مدارک
نمیشد یعنی قلزم که نزدیک مصر بوده بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بسبب انکه ایشان بدروغ داشتند
اینهای قدرت مارا وَكَانُوا عَنْهَا و بودند از تامل و تفکر دران غَافِلِينَ بیخبران یعنی
ایشان بسبب تکذیب ایشان بود و عدم فکر ایشان دران تا که همچون غافلان گشتند از ان
و گویند ضمیر راجع است بنقمتی که فانتقمنا دالست بران و یا معنی آنست که ایشان از نزول
عذاب غافل و بیخبر بودند و بنابر معنی اول آیه وعیدست مر کفار و عصاة را که اعراض میکنند
از آیات و بیان تفاصیل غرق شدن ایشان در سورهٔ البقره مذکور شد و در سورهٔ آیته
نیز مسطور خواهد گشت وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ و میراث دادیم گروهی را که كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ
بودند ضعیف زبون شمردگان بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان
در مانده بودند بعد از انکه میراث دادیم ایشانرا مَشَارِقَ الْأَرْضِ جهات شرقی از جهات
شام وَمَغَارِبَهَا و نواحی غربی زمین شام الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا آن زمینی که برکت کردیم
دران بارزانی و بسیاری محصولات یا باقدام انبیای عظام علی نبینا و علیهم السلام و آن زمین
بیت المقدس است وَتَمَّتْ و تمام گشت و گذارده شد كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ وعدهٔ
پروردگار تو که نیکو بود یعنی مقرون بانجاز عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل و آن نصرت
آنها بود بر اعدا و تمکین ایشان در زمین و هو قوله یرید ان نمن الی قوله کانوا یحذرون و قوله
بِمَا صَبَرُوا متعلقست بتمت یعنی انجاز این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید
و مکاره وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که خواسته
و راست کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ و گروه از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو و
عمارتهای ارجمند وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آنچه بودند که برفراشته بودند از تاکهای
انگور بر چوب و بی کشیدند کقوله و هو الذی انشا جنات معروشات و یا از بناهای
بسیار بلند چون صرح هامان انکه حق تعالی ذکر انچیزی میکند که بنی اسرائیل احداث
آن کردند از امور شنیعه بعد از انکه حق تعالی منت نهاده بود بر ایشان از نعم جام

و بایشان نموده آیات عظام را و ذکر این سبب برای تسلیهٔ حضرت رسالت است صلی الله علیه
و آله از آنچه از کفار مشاهده میکرد از کفر و کفران و برای ایقاظ مؤمنین تا غافل نشوند از محاسبهٔ
انفس خود و مراقبهٔ احوال خود پس میفرماید که وَجاوَزْنا بِبَنِي إِسْرائِيلَ و بگذرانیدیم
بنی اسرائیل را الْبَحْرَ از دریا بسلامت فَأَتَوْا پس بیامدند و بگذشتند عَلىٰ قَوْمٍ
بر گروهی از قبیلهٔ لخم از یمن که ملوک عرب که در جاهلیت از نسل ایشانند و ایشان
در ولایت رقه يَعْكُفُونَ اقامت میکنند عَلىٰ أَصْنامٍ لَهُمْ بر پرستش بتان
که مر ایشانرا بود گویند آن تماثیل بقر بود و گویند که ایشان از عمالقه بودند که موسی مأمور
شده بود بر قتال ایشان قالُوا گفتند يا مُوسَى اجْعَلْ لَنا ای موسی بساز برای
ما إِلٰهاً خدا یعنی تمثالی که ما او را بپرستیم كَما لَهُمْ آلِهَةٌ همچنانکه ایشانرا خدایان
هست که می پرستند ما ما کافه است که مانع دخول کاف است بر فعل مقدر که متعلق
جار و مجرور است قالَ إِنَّكُمْ گفت موسی بدرستی که شما هستید قَوْمٌ تَجْهَلُونَ
گروهی که جهل میورزند در اینکه توهم جواز عبادت غیر خدا دارید وصف ایشان بجهل
مطلق و تأکید بجهت بعد آنچیزی بود که از ایشان صادر شد بعد از آنکه مشاهده کرده
بودند آیات کبری را بعد از آن فرمود که إِنَّ هٰؤُلاءِ بدرستی که این گروه بت پرستان
مُتَبَّرٌ هلاک شده اند ما هُمْ فِيهِ بآنچه ایشان در آنند یعنی عنقریب حق تعالی
دین و آئین ایشانرا در هم خواهد شکست و بتان ایشان بدست ما تباه خواهد
شد وَباطِلٌ و زائل مضمحل است ما كانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند که ایشان
میکنند از عبادت اصنام و اگرچه ایشان بآن قصد تقرب کنند بخدا حضرت
موسی علیه السلام مبالغه فرمود درین کلام بایقاع هؤلاء اسم انّ و اخبار از
آنچه ایشان در آن بودند از عقیدهٔ فاسده و آنچه میکردند از افعال باطله و تقدیم خبر درین
دو جمله که خبر انّ است تنبیه است بر آنکه دمار و هلاکت لاحق ایشانست لامحاله و احباط
کلی لازم حال ایشان تا قوم او از آن متنفر شوند و محترز شوند از الجمله که از و طلب
میکردند در خبر است که روزی جهودی امیر المؤمنین علی را گفت که ما دفنتم نبیّکم
حتی اختلفتم پیغمبر خود را پیغمبر خود را دفن نکردید تا در دین خود خلاف نکردید
حضرت فرمود که اختلفنا عنه لا فیه ما در و خلاف نکردیم بلکه از و خلاف کردیم یعنی در

نبوت او خلاف نکردیم بلکه در تفسیر کلام او خلاف کردیم ولکن ماجفت اقدا
مکم من البحر حتی قلتم لنبیکم اجعل لنا الٰها کما لهم آلهة یعنی پای شما هنوز خشک نشده
بود از دریا که پیغمبر خود را گفتند که از برای ما خدائی تعیین کن همچنانکه بت پرستان
خدایان برای خود ساخته اند آن جهود از آن سخن منفعل شد و قوت ناطقه اش
نماند و در کشاف این روایت را برین وجه نقل کرده که یهود امیرالمؤمنین علیه
السلام را گفت اختلفتم بعد نبیکم قبل ان یجف ماءوه آنحضرت فرمود که قلتم اجعل
لنا و لم یجف اقدامکم معمر روایت کرده از زهری و از ابو واقدی که گفت با
رسول خدا بودم در غزاة حنین بدرختی بزرگ رسیدیم از درختان سدر که
بسیار سبز و خرم بود و شاخهای بسیار از و او یخته بود و کفار را درختی بود از
سدر که شاخهای بسیار داشت و سلاحها خود را در آن او یختندی جمعی گفتند که یا
رسول الله اجعل لنا الها الهاخذه انواط الکفار ذات انواط چون این بشنید فرمود
الله اکبر این همچنانست که بنی اسرائیل موسی را گفتند اجعل لنا الٰها کما لهم آلهة والذی
نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم بآنخدای که جان من بفرمان اوست که
شما بروش آنانید که پیش از شما بودند یعنی بنی اسرائیل که با موسی گفتند از
برای ما تمثالی مقرر کن تا بعبادت آن مشغول شویم همچنانکه اینجماعت را تمثالهاست
که ایشان او امی پرستند قال گفت موسی علیه السلام أَغَیْرَ اللّٰهِ آیا جز از خدا
أَبْغِیکُمْ إِلٰهًا طلب کنم برای شما معبودی وَهُوَ فَضَّلَکُمْ و حال آنکه فضل داده شما را عَلَی
الْعَالَمِینَ بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرموده و درین تنبیه است بر سو
مقابله ایشان چون تخصیص حق تعالی ایشانرا از میان امثال ایشان بر وجه تفضل بانچه
مستحق آن نبودند مقابل ساختند بقصد شرک اوردن ایشان با و بعضی مخلوقات را
و گویند که تفضل ایشان بر امم دیگر باین بود که دو پیغمبر بر ایشان مبعوث شده بودند
تا اقرب باشند بقبول و خلاص دادن ایشانرا از اذیه فرعون و قوم او بر اعجب
وجهی و املاک و دیار و اموال قبطیان را بایشان تعویض نمود بعد از آن خطاب میفرماید
که بنی اسرائیل در زمان پیغمبر بودند بر وجه امتنان بر ایشان بر آنچه بر آبای ایشان انعام
فرموده بود و میگوید وَإِذْ أَنْجَیْنَاکُمْ و یاد کنید چون رهانیدیم شما را مِنْ آلِ

فِرْعَوْنَ از اتباع فرعون پس بطریق استیناف بیان آنجای ایشان میکند بقوله
یَسُومُونَكُمْ میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سختی عذاب را و میتواند بود که حال
باشد از ضمیر مخاطبین و یا از آل فرعون در حالتی که میرسانیدند با شما عذاب را
یُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ بدل یسومونکم است یعنی میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع
نسل شما وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکا
ری و بندگی خود وَفِي ذَٰلِكُمْ و درین رهانیدن بَلَاءٌ نعمتی بود یا دران سختی بود
شما را مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ از پروردگار شما محنتی یا نعمتی بزرگ آورده اند که موسی
علیه السلام قوم را وعده کرده بود که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک
حق تعالی که هرچه شما را باید دران مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند
و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند و موسی علیه السلام از خدای درخواست که
آن کتاب را بدو فرستد حکم شد که سی روز بروزه باشی و پس از ان بطور درای تا با تو
سخن گویم موسی علیه سی روز روزه داشت و روز سی و یکم بطور رفت و چون
از دهن او بوی روزه می آمد کراهت داشت از انکه با حق تعالی سخن گوید پس
برای دفع آن رایحه مسواک کرد و گویند پوست درخت خوشبوی بخایید آن را
یحه از و زایل گشت ملایکه گفتند که ما از تو بوی مشک میشنیدیم از ان بمسواک دفع
کردی ندانستی که بوی دهن روزه دار نزد حق تعالی خوشتر باشد که خلوق فم
الصایم اطیب من طیب المسک حق تعالی فرموده که ده روز دیگر روزه دارد تا آن
رایحه عود کند پس موسی امتثال امر الهی نموده ده روز دیگر روزه داشت و حکم
ازین اخبار میفرماید که وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ و وعده دادیم موسی را برای دادن
کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبانه روز از ذی القعده چون مدار حساب شهور عرب
بر رؤیت هلالست و آن شب مرئی میشود تاریخ را بشب مقید کرد وَأَتْمَمْنَاهَا و تمام
کردیم آن سی روز را بِعَشْرٍ بده روز از ذی الحجه فَتَمَّ پس تمام شد مِيقَاتُ
رَبِّهِ وقتی که پروردگارش مقرر کرده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً در حالتی که رسنده بود
بچهل شبانه روز و گویند چون ده روز از ذی الحجه مزیت فضیلت داشت بر ایام ذالقعده
ازینجهت ازان مهار ساخت و بعد ازان گفت فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اربعین لیلة و دیگر انکه

چون

چون در دهه اخیر توریة بر او نازل شد او را مزیه اختصاص باشد از آن سی روز
وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی در حین رفتن بمیقات لِأَخِيهِ هَارُونَ برادر خود
هرون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخْلُفْنِي خلیفه باش مرا فِي قَوْمِي
در میان قوم من یعنی در میان ایشان خلیفه من باش وَأَصْلِحْ و بصلاح آور هر کاری را
که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان یا همیشه مصلح باش وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن
سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ راه تباه کاران یعنی پیروی کسانی مکن که ترا بطریق فساد خوانند
دلالتست بر آنکه منزله امامت منفصلست از نبوت و در آن داخل نیست زیرا که هرون
پیغمبر بود پس اگر خلافت مستلزم نبوت میبود موسی را احتیاج نمیبود که هرون را استخلاف
او کند و او را قایم مقام خود گرداند و از جمله عجایب آنست که اهل خلاف با آنکه قایلند که
موسی در غیبت چهل روزه هرون را خلیفه و وصی خود گردانید تا امر امت او مختل نشود
میگویند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وصیت نفرمود و هیچکس را خلیفه نگردانید
کار امت خود را تا قیامت هرج و مرج بگذاشت وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى و آن هنگام که آمد
موسی با هفتاد کس از خیار قوم خود لِمِيقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم
یعنی بمکانی که موقت ساخته بودیم برای او کرده بودیم که بآنجا آید و ممکنست که مراد میقات زمانی
باشد که حق تعالی موقت کرده باشد که موسی بطور آید در آن زمان و لام از برای اختصاص
است یعنی مختص بود آمدن او بمیقات ما وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفتن با وی پر
وردگار وی یعنی شنوانیدن او را کلام خود بدون سفیره وحی و اگر چه اینجا ذکر
نکرده که موسی از کدام موضع استماع کلام حق تعالی میکرد اما در موضع دیگر بیان
فرموده که استماع کلام از شجره کرده پس شجره محل کلام باشد چه کلام عرض است قایم
نمیشود مگر بجسم و گویند درین موضع از غمام نمود در تبیان آورده که چون حق تعالی
خواست که با موسی علیه السلام سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرو
گرفت و چون موسی قدم در ظلمت نهاده ملکین کاتبین را دور کردند و آسمانها بنظر
وی در آمدند ملایکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم ظاهر گشت پس چون حق تعالی
با وی سخن گفت و در ینابیع آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه شنوانید و بروایتی
هفتصد هزار و اصح نود چهار هزار و در کشاف گفته که چهل شبانه روز از حق تعالی

سخن شنید و از جام کلام بی ملام ملک علام جرعهٔ ذوق محبت چشید و چون موسی
از مناجات فارغ شد و آن هفتاد از خیار قوم که همراه آورده بود و در خارج حجاب
ایستاده بودند گفتند که ای موسی ما همه میشنیدیم نمیدانیم که کلام خدا بود یا مخلوق ما
بآن نگرویم و تصدیق نکنیم تا آنکه بچشم سر او را ببینیم و بذلک اخبر سبحانه فی قوله و یسالک اهل الکتاب ان
تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سالوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة پس موسی
بزبان قوم خود قال گفت رب ارنی ای پروردگار من بنما بمن ذات خود را
انظر الیک تا نظر کنم بسوی تو و در مجمع آورده که علما را در وجه این سوال رؤیه
با آنکه موسی علیه السلام عالم بود با آنکه او سبحانه مرئی نشود بجواسی اختلافست یکی
آنکه موسی علیه السلام این سوال را از برای خود نکرد و بلکه برای قوم خود کرد در
وقتی که او را گفتند لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة و لهذا چون بعد از تجلی نور
رجوع ایشان را در یافت گفت اتهلکنا بما فعل السفهاء منا و اضافه طلب رؤیه بسفها
کردید و این وجه قول جمهورست و اقوای وجوه اگر گویند موسی را سوال رؤیه جایز
بوده باشد با وجود استحاله رؤیه بر و سبحانه پس جایز باشد که از برای قوم سوال
هر چیزی کند که مستحیل است برو سبحانه پس جایز باشد که از برای قوم از جسمیه و
انچه منابه اینست گوییم سوال رؤیه بجهت شک ایشان بود در جواز رؤیتی که مقتضی
جسمیه نباشد و حق تعالی حکیمست و صادق در اخبار خود پس صحیح است
که بجواب وارد از حق تعالی عارف شوند بانچه موجب زوال ایشان شود با
عدم جسمیه و بعضی علما گفته اند که جایزست که موسی علیه السلام برای قوم خود
سوال چیزی کرده باشد که وی را معلوم الاستحاله بوده باشد بجهت صلاح مکلفان
در دین چه هر گاه که بندگان عارف شوند با آنکه موسی بجهت این سوال بعد از نور
تجلی بیهوش شد و رفقهای او هلاک شدند البته متیقن شوند بر آنکه رؤیه
او سبحانه محالست و بعلم الیقین بآن تصدیق کنند پس این لطف بوده باشد
دوم آنکه موسی علیه السلام سوال رؤیه ببصر نکرد بلکه سوال بجهت آن بود تا عالم
شوند بذات او سبحانه بر وجه ضرورت باظهار بعضی اعلام دال بر معرفت او تا دواعی
و شکوک از و زایل گردد و مستغنی شود از دلایل نظر یا موجب تخفیف مؤنه و مشقت

نکنیم

دارند

او شود ارباب دلایل نظر همچنانکه ابراهیم علیه السلام فرمود رب ارنی کیف تحیی الموتی
بجهت تخفیف محنت وحق تعالی رد سوال او کرد و فرمود این سوال مقصود نشود
و این قول ابو القاسم بلخی است سیوم انکه سوال رؤیه و این قول حسن و ربیع و سدیست
و در این وجه نظرست زیرا که انبیا را جایز نیست که مثل این بر ایشان مختفی بوده باشد با
وجود جلالت رتبه و علو درجه ایشان و گویند هر چند موسی بقوم گفت که این سوال محالست
گفتند تو بر وجه امتحان این سوال کن تا به بینیم چه جواب آید پس بجهت این موسی
متصدی این سوال شده و نیز گفته اند که موسی از جام کلام ربانی بیخود شده و ذوق
و وجد دریافته استحاله رؤیه او را فراموش کرد و بجهت این گفت که رب ارنی
انظر الیک قال گفت حق تعالی در جواب او که لن ترانی هرگز نتوانی دید مرا پس
تعلیق وقوع رؤیه را محال کرده باشد مانند ولوج جمل در سم خیاط و فرمود که ولکن
انظر و لیکن نظر کن الی الجبل بکوه زبیر که بلندترین این ولایتست و قوه تحمل
او از تو بیشتر فان استقر پس اگر این کوه قرار گیرد و ثابت ماند مکانه
در جای خود بهنگام تجلی نور من بر او فسوف ترانی پس زود باشد که تو
نیز به بینی مرا و اگر کوه را قوت آن نباشد تو نیز قوت و قدرت این مسئول ندا
شته باشی فلما تجلی پس آنهنگام که تجلی کرد ربه پروردگار او یعنی ظاهر گر
دانید نور خود را یا از نور عرش مقدار سوفار سوزنی متجلی شد للجبل مر آن کوه را
و گویند این بعد از آن بود که حیات و علم و رؤیه در وی آفرید تا نور حق را بدید در
عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق تعالی نور خود را و رای هفتاد هزار حجب
بمقدار درهمی ظاهر کرد در انساعت هر دیوانه که در روی زمین بود با هوش آمد
و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت و عرصه زمین رقم سرسبزی
پذیرفت و آبهای تلخ و شور بعذوبت و حلاوت مبدل گشت بتان بروی در افتادند
و نیران مجوس فرو مرد بسبب ان تجلی جعله گردانید حق تعالی ان کوه را دکا
ریزه ریزه و در تبیان گفته که کوه بدان عظمت پاره شد و شش کوه دیگر از و جدا شد
سه کوه که احدست و رمان و رضوی بمدینه افتادند و سه کوه که ثور و ثبیره و حراست
بمکه وخر موسی و بیفتاد موسی علیه السلام صعقا در حالتی که بیهوش شده

بود از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و آن بیهوشی از خمیس روز عرفه
بود تا عشر روز جمعه و آن هفتاد کس هلاک شدند فَلَمَّا أَفَاقَ پس آنهنگام که بهوش باز
آمد قَالَ سُبْحَانَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هرچه لایق حضرت تو نیست و پاک میدانم ترا
از آنکه بجاسه سر مرئی شوی تُبْتُ إِلَيْكَ باز گشتم بسوی تو از جرءة اقدام برین سؤال
بدون اذن تو وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ و من اول گروندگانم بعظمت و جلال تو بآنکه هیچ
احدی ترا نتواند دید و این قول منقولست از ابی عبد الله علیه السلام و یا من اول گروندگانم
بود در میان بنی اسرائیل در تفسیر جرجانی مذکورست که چون حق تعالی بموسی خطاب کرد که من
نور خود را بر کوه تجلی خواهم کرد همه کوههای بلند سر برآوردند که ما را رتبه و استعداد
نور تجلیست و کوه زبیر چونکه از نهایت تر بود سر فرو برد و گفت مرا محل و مرتبه
آن نیست که حق تعالی نور خود را بر من تجلی نماید حق سبحانه فرمود بعزت و جلال
من که نور خود را بر تو افکنم بجهت تواضع و تملقی که از تو صادر شد پس آن نور
بر او فایض گشت و در کمیت این نور خلاف کرده اند از ضحاک نقلست که آن نور
بمقدار بادی بود که از بینی گاو بیرون آید و کعب الاحبار و عبد الله سلام گفته
اند که بقدر سوراخ سوزنی بوده و از سدی نقلست که رسول صلی الله علیه و آله
این میخواند انگشت بر بند انگشت کهین نهاد و فرمود این مقدار نور حق تعالی
بر کوه طور تجلی نمود و آن کوه را زیر و زبر کرد و گفته اند که بزمین فرو برد و نزد
بعضی آنست که او را چون ریگ روان ساخت و انس مالک از رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده که آن کوه شش پاره شد سه بمدینه افتاد و سه بمکه چنانکه از کلام
صاحب تبیان مذکور شد و اکثر مفسران برآنند که او را ریگ روان کردانید و در
زمین فرو میرود تا روز قیامت و هرگز قرار نگیرد از کلبی نقلست که این سؤال
روز پنجشنبه بود و روز عرفه موسی را در روز جمعه که یوم النحر بود توریة داد
وهب منبه روایت کرده که چون موسی سؤال رؤیت کرد حق تعالی ابری فرستاد
با رعد و برق و صواعق تا گرد آن کوه در آمد و فرشتگان آسمان را گفت بروید
و بر موسی سؤال کنید که این جرأت چرا کردی فرشتگان روی بموسی نهادند تا
آنکه چهار فرسخ از اطراف و جوانب آن کوه فرو گرفتند اول فرشتگان آسمان

بر صورت کاوان بر موسی حاضر شدند زبان بتسبیح و تهلیل برداشته باوازهای
چون رعد سخت و بعد ازان فرشتگان آسمان دوم نازل شدند بر صورت شیران
باوازهای مهیب تسبیح و تهلیل میکردند موسی ازین صورتها بترسید و اعضای
او لرزید تا کرفت و هر موئی که بر اعضای او بود از ترس و هول آن راست شد
کفت بارخدایا استقاله کردم و ازین سوال پشیمان شدم بکرم عمیم خود که مرا از اهوال
نجات ده پیشوای فرشتگان پیش آمد و کفت ای موسی زود بجزع و فزع امدی
صبر کن تا زیاده ازین بینی هر کس آن خواهد که تو خواستی ازین صابر تر باید می
بود انکه فرشتگان اسمان سیم آمدند بر صورت کرکسان اوازایشان بتسبیح و
تهلیل بلند شد چنانکه نزدیک بود که اجزای کوه از هیبت متفرق شود و شعلهٔ اتش
از دهان ایشان بیرون میجست پس فرشتگان آسمان چهارم فرود امدند و صورت
ایشان بصورت هیچ حیوانی مشابه نبود با خلقت غریب و عجیب و برنگ آتش
بود اواز تسبیح و تهلیل ایشان بلند تر از اواز فرشتگان اسمان سیوم بود و بعد
ازان فرشتگان اسمان پنجم نازل شدند بهیئتی که موسی نتوانست که بر ایشان نگاه کند
و از شدت خوف لرزه بر اعضای او افتاد و کریستن اغاز کرد پیشوای این فر
شتگان کفت مکانک بر جای خود باش تا چیزی که طاقت آن نیاری بینی پس
فرشتگان اسمان ششم فرود امدند و حق تعالی ایشانرا کفت که متوجه بندهٔ من
شوید با صورت مهیب و خلقتی عجیب چه او تمنای رؤیه کرده پس ایشان بصورت
مهیب متوجه موسی شدند در دست هر یک درختی از اتش هر درختی مانند در
خت خرما و لباس ایشان آتش بود همه باواز عظیم و صوت مهیب تسبیح میکر
دند و تسبیح ایشان آن بود که سبوح قدوس رب العزة ابدالا یموت موسی
بیطاقت شده کفت بارخدایا بسوی عمران دریاب که مشرف بر موت شده خدا
وندا اکر ازینجا بروم بمیرم واکر باشم بمیرم پیشوای اسمان ششم پیش آمد
وکفت ای موسی بی صبری مکن که ازین عجیب تر خواهی دید پس حق تعالی فرشتگان
اسمان هفتم را امر کرد که حجاب بردارید و اندکی از نور عرش من بوی نمایید پس
ایشان حجاب برداشتند و انقدر که ارادهٔ حق تعالی بود نور عرش را بموسی نمودند

جون نور بر کوه تافت پاره پاره و ریزه گشت و از عظمت آن هر سنگ و درختی که پیرامن آن کوه
بود گرد و غبار شد موسی بیفتاد و بیهوش شد چنانکه گوئیا که روح از تن او مفارقت کرد
فرشتگان آواز تسبیح و تهلیل بلندتر کردند و حق تعالی آن سنگ را که موسی بر آن بود بر
داشت و بلند گردانید تا موسی از صواعق سوخته نشود پس آتشی عظیم فرود آمد
و این هفتاد کس را که این سوال کرده بودند بسوخت و لطف و کرم الهی شامل حال
موسی بهوش باز آمد و برای ترک این ذنب انابت کرد و گفت فما اعظمک ملائکتک
چه بزرگواری و چه بزرگوارانند فرشتگان تو انت رب الارباب و مالک الملوک لا یعدلک
و لا یقوم لک شیء رب تبت الیک والحمد لک لا شریک لک رب العالمین و این خبر
امام الحدیث ابو اسحق احمد بن محمد بن الثعلبی در کتاب العرایس فی المجالس و یوا
قیت التیجان فی قصص القرآن آورده با آنکه مثبت رؤیت است و از جمله عجایب و
غرایب است که موسی از سر امتحان نه از وجه اعتقاد و از زبان قوم خود سوال رؤیه
کرد جواب لن ترانی شنید و هم ملائکه او را عتاب کردند و بجهت مشاهدهٔ امور
عجیبه که مذکور شد بیهوش شد و قوم او که استدعای این کردند از موسی بصاعقه
هلاک شدند و کوه با عظمت بود تجلی چون ریگ روان شد پس چگونه تجویز رؤیه حقیقی
توان کرد همچنانکه مذهب اهل خلافست و نیز در کتاب مذکور از واقدی نقل کرده
شد که چون موسی بیهوش شد و بیفتاد فرشتگان آسمان میگفتند مالابن عمران
و سؤال الرؤیه و هم درین کتاب آورده که چون موسی بیهوش شد و بیفتاد فر
شتگان می آمدند و لگد بروی میزدند و میگفتند یا ابن النساء الحیض اطمعت فی
رؤیة رب العزة و این اخبار اگرچه ضعیف و سخیفست اما چونکه در کتب ایشان
مذکورست پس بر ایشان حجت باشد و اینکه موسی ارنی گفت و ارهم نگفت بجهت
آن بود که او سفیر بود و مقررست که یکی از قبل غیری با پادشاهی سخن گوید و شفا
عت طلبد منت بر خود منهد و اسناد آن بخود میکند حاصل که موسی بجهت مبا
لغهٔ قوم خود و الحاح ایشان سوال رؤیه کرد و نیز موسی میدانست که جوابی که از
قبل خود گوید جز مادهٔ شبههٔ قوم نباشد و قطع شبهه در جوابی باشد که از قبل رب
العزة باشد و مؤید اینست که در اخبار صحیحه آمده که قوم موسی گفتند که از خدا

بجز کلمی

بپرس که او خواب کند موسی فرمود که محال مکویید که خواب برو روا نباشد کفتند تو بپرس
تا جواب چه آید موسی علیه السلام کفت بارخدایا تو دانائی که این سفیهان چه میکویند حق تع
وحی کرد بموسی که این سایلانرا بطلب و دو قدح آب را در حضور ایشان از اول شب
تا اخر شب بردست کیر تا حقیقت حال بر ایشان منکشف کردد موسی همچنین کرد چون
ثلثی از شب بکذشت وخواب برو غالب شد دستش بر هم آمد و قدحها شکسته
شدند و آب بریخت موسی از خواب درآمد دید که قدح شکسته و آب ریخته شده
جبرئیل بیامد و کفت خدای میکوید که در خواب دو قدح را نکاه نتوانستی داشت
پس اکر من خواب کنم اسمان و زمین را که نکاه دارد و بجهت این شبههٔ ایشان
زایل شد و حدیثی که اهل خلاف روایت کرده اند که سترون ربکم کما ترون القمر لیلة
البدر و بر تقدیر صحت آن مراد علم ضروریست بظهور بعضی آیات واضح بر وجهی
که کویا مرئی مؤمنان باشد و لن ترانی صریحست بر عدم رؤیه او سبحانه در دنیا
و آخرت چه لن موضوعست برای نفی در مستقبل تابید و نیز رؤیه با ستقرار جبل
معلق ساخت و چون جبل باستقرار خود نماند پس رؤیه نیز نباشد و نیز موسی تنزیه
کرد او سبحانه را از ان و از سوال رؤیه توبه کرد اکر رؤیه مصدق به باشد و از جمله اموری که
ایمان بآن واجب باشد پس چکونه از ان توبه کردی و نزد مخالفان توبهٔ پیغمبران یا از
کناه صغیره است یا کبیره پس بنابرین رؤیهٔ معصیت باشد و این مستلزم عدم
آنست و اما نزد حق توبهٔ پیغمبران از فعلیست که ترک آن اولی باشد جنید را پرسیدند
که چکونه بود که موسی کفت من اول کرویدکانم و حال انکه پیش از و مؤمنان بودند
کفت مراد انست که اول کسی که سوال کرد من بودم پس اول کسی که ایمان اورد بانکه خدا
را نتوان دید من باشم مرویست که از جملهٔ سخنان که میان موسی و حق تعالی واقع شد
آن بود که کفت بارخدایا کرا دوست تر داری فرمود انرا که مرا یاد داشته باشد و فراموش
نکند در هیچ وقت کفت کدام بنده اقضی القضاة است فرمود انکه حکم بحق کند و متابعت
هوا نکند کفت کدام بنده عالمتر است فرمود انکه علم مردمان با علم خود جمع کند از ابن
مسعود مرویست که چون حق تعالی موسی را مقرب کردانید و حجاب برداشت نکاه
کرد بنده را دید که در زیر عرش نشسته کفت بارخدایا این بنده چه کسی است

فرمود کسیست که حسد بر مردمان نبرده و فرج خود را از زنا نگاه داشته و سخن
چینی نکرده بارخدایا از بندگان تو کدام نیکو علم ترند فرمود آنکه زبانش بدروغ
جاری نگردد و با مردمان نیکو خلق باشد گفت بارخدایا کدام بندهٔ تو عاصی ترست فرمود
فاجر بدخوی که روز اوقات ببطالت گذراند و همه شب در خواب باشد القصه حق
سبحانه بجهت تسلی دل موسی و تدارک اندوهی که در طلب رؤیت باو راه یافته
بود قَالَ يَا مُوسَى گفت ای موسی ازین مرا اندوهناک مباش إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ
بدرستی که ترا برگزیدم عَلَى النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر جمیع آدمیان که در زمان
تو موجودند بِرِسَالَاتِي به پیغامهای من که بخلق برسانی و یا باسفار توریة و
هرون اگرچه دران زمان پیغمبر بود لیکن مامور بود باتباع او و کلیم و صاحب شرع
نبود وَبِكَلَامِي و دیگر اختصاص دادم ترا بسخن گفتن من با تو بی واسطه سفیر
و وحی فَخُذْ پس فراگیر مَا آتَيْتُكَ انچه عطا کردیم ترا از امر و نهی که در توریة
است و بدان عمل کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و باش از جملهٔ شاکران برین نعمت
از ابن عباس روایتست که رسول صلعم فرمود که چون خدای تعالی موسی را الواح توریة
داد و دران الواح نگریست گفت بارخدایا مرا کرامتی عظیم ارزانی فرمودی که هیچکس
را این انواع نوازش نفرمودی حق تعالی ویرا گفت انی اصطفیتک علی الناس الآیه
بعد ازان فرمود که انچه ترا دادم بستان و نگاه دار و بر اوامر و نواهی آن محافظت
کن و چنان باش که چون باز پس من آیی بر دوستی محمد باشی گفت بارخدایا محمد
کیست فرمود احمدست که نام او بر عرش نقش کرده‌ام پیش از انکه آسمان و زمین را
افریدم دو هزار سال وی پیغمبر منست و صفی و حبیب من و برگزیدهٔ درگاه من و ویرا
از جمیع مخلوقات برگزیدهٔ ... دوستر دارم و او را بر جمیع فرشتگان تفضیل
دادم و برگزیدم موسی گفت بارخدایا چون محمد نزد تو این نوع منزلتی دارد هیچ
امتی باشند که از امت او فاضل‌تر باشند خطاب آمد که ای موسی فضل امت او بر
دیگران چنانست که فضل من بر جملهٔ خلقان موسی گفت بارخدایا مرا از امت او
گردان کاش من ایشانرا دیدمی گفت ای موسی تو ایشانرا در دنیا نه بینی اگر
خواهی آواز ایشانرا بتو بشنوانم گفت بارخدایا آواز ایشانرا بمن شنوان حق تعالی

ندا

ندا کرد که ای محمد همه از اصلاب پدران و ارحام مادران جواب دادند که لبیک لبیک ان الحمد
والنعمة لک والملک لک لا شریک لک لبیک بعد از آن فرمود که یا امت محمد ان رحمتی
سبقت غضبی رحمت من سبقت گرفته بر خشم من و عفو من سبقت گرفته شما را
دادم پیش از آنکه از من طلبید و اجابت شما کردم پیش از آنکه مرا بخوانید و شما را آمرزیدم
پیش از آنکه مرتکب معصیت شوید هر که روز قیامت گواهی دهد که یکی ام و محمد
بنده و رسول منست او را به بهشت برم اگرچه گناهش از کف دریا بیشتر باشد
ذلک قوله تعالی وما کنت بجانب الطور اذ نادینا کعب الاحبار روایت کند که حبری
از احبار یهود را دیدم که میگریست گفتم چرا میگریی جواب داد که بعضی چیزها مرا یاد
آمده که سبب گریه من میشود گفتم اگر بگویم که چه چیز ترا میگریاند تصدیق کنی گفت
آری گفتم سوگند دهم ترا که در توریة یافته که موسی گفت بارخدایا من در کتاب
خود ذکر امتی می یابم که بهترین امم باشند امر بمعروف کنند و نهی از منکر بجای
آرند و بکتابهای اولین و آخرین ایمان دارند و با اهل ضلال قتال کنند و در آخر
الزمان با دجال اعور جدال نمایند بارخدایا ایشانرا امت من گردان حق تعالی فرمود
که اینها امت محمد اند حبر گفت چنین است گفتم جای دیگر را در توریة می یابی که موسی
گفت بارخدایا من ذکر امتی می یابم که بر ایشان صدقات و کفارات حلال باشد و ا
متان پیشین صدقات و قربانی خود بنهادندی تا آتش آنرا بسوختی و موسی
از صدقات بند کانرا بخریدی و آزاد کردی و آنچه ماندی جاهی عمیق بکندی و در ا
بجا انداختی تا راجع نشدی بآنکه آنرا تصدق کرده بخلاف امت مرحومه که ایشانرا
جایز نیست الا آن و نیز گفته که جمعی را می یابم در توریة که مستجیب و مستجاب باشند
و شافع و مشفع بارخدایا ایشانرا امت من گردان حق تعالی فرمود که ایشان امت
محمد اند حبر گفت همچنین است گفتم در توریة می یابی که موسی گفت بارخدایا امتی را
در توریة می بینم که چون بر بلندی بر آیند تکبیر کنند و چون بنشیبی فرود آیند حمد
کنند خاک طهور ایشان باشد و زمین مسجد ایشان هر کجا که آب نیابند تیمم کنند
و روز قیامت غر محجل باشند از آثار وضو بارخدایا ایشانرا امت من گردان حق تعالی
فرمود که ایشان امت محمد اند گفت بارخدایا امتی می بینم که چون قصد ثوابی کنند

یکی را یکی بنویسند و چون بکنند یکی را ده و یا زیاده ایشان را امت من کردان فرمود
که ایشان امت محمد اند گفت بار خدایا در توریة قومی را می بینم که امت مرحومه
باشند کتاب بمیراث برگیرند بعضی از ایشان ظالم نفس خود باشند و برخی سابق
بالخیرات و همه ایشان مرحوم باشند ایشان را امت من گردان گفت ایشان امت محمد اند
گفت خداوندا در کتاب جمعی را می بینم که مصاحف ایشان دلهای ایشان باشد لباس اهل
بهشت پوشند در وقت نماز در مسجد صف کشند مانند صفهای فرشتگان آواز ایشان
در مسجد تسبیح و تهلیل باشد از ایشان هیچکس بدوزخ نرود که در آنجا بماند ایشان را امت
من گردان فرمود اینها امت محمد اند موسی از کرامتهای این امت متعجب شده گفت بار
خدایا پس مرا از امت محمد گردان حق تعالی بجهت دلخوشی و تسلی او که از این امت نیست
سه چیز با وکرامت فرمود یکی مضمون قوله ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون
دوم یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی وبکلامی فخذ ما اتیتک وکن من
الشاکرین سیوم وکتبنا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که نوشت یا جبرئیل را گفتیم
که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت له برای موسی علیه السلام فی الالواح در لوحها که
هفت یا نه یا ده و در زاد المسیر گفته که دوازده بود و این موافق اهل کتابست و طول
هر لوحی دوازده یا ده گز بود و یا از سنگ سخت که ارقام در وی کنده بود چون
نقش نگین و یا از زبرجد و یا از زمرد و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و در و مکتوب
بود من کل شیء از هر چیزی که در باب دین محتاج باشند از احکام حلال و حرام
و حدود آن و موعظة در حالتی که پندی بود و تفصیلا و بیان کردنی لکل
شیء مر هر چیزی را از اوامر و نواهی و ذکر جنت و نار و غیر آن از عبر و اخبار موعظه
بدلست از جار و مجرور ای کتبت کل شیء من المواعظ و تفصیل الاحکام و از ربیع
منقولست که توریة چندان بود که بار هفتاد شتر و یکجزو آن در عرض یکماه نتوانستند
که بخوانند و هیچکس نبود که همه از بر بخوانند مگر موسی و یوشع و عزیر و عیسی
و از حسن بصری روایتست که آیه وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلا لکل شیء
در توریه هزار آیه است و از جمله آنچه در توریة بود اینست که بسم الله الرحمن الرحیم
هذا کتاب من الله الملک الجبار العزیز القهار لعبده و رسوله موسی بن عمران سبحنی

ودنی

وقدسنی لا اله الا انا فاعبدنی ولا تشرکبی واشکرلی ولوالدیک الی المصیر اخیک حیرۀ طیبه تسبیح وتقدیس من کن که هیچ خدائی مستحق عبودیت نیست مگر شکر من باور مادر واگر مرتکب آن شوی آسمانها و زمین بر تو تنگ شود و بنام من سوگند بدروغ مخور که توفیق ندهم آنرا که مرا و نام مرا تعظیم نکند و گواهی مده مگر آنچه گوش تو آنرا شنیده باشد و چشم تو آنرا دیده و دل تو آنرا دانسته که فردای قیامت اعضای تو و فرشتگان که موکل اند بر تو گواهی خواهند و بر مردمان حسد مبر بجهت فضل که من ایشانرا داده ام بر وفق مصلحت که فاسد و نعمت من باشند و نامکن تا روزی و رحمت از تو باز نگیرم و درهای آسمان بر تو به بندم و ذبیحه جز بر نام من مکش که هیچ قربانی از زمین باسمان نرود که بر نام من انرا نکشته باشند و با زن همسایه غدر مکن که مقتی عظیمست نزدیک من و بمردمان آن خواه که بخود خواهی این سخن ده آیتست که در الواح بوده القصه چون حق تعالی در الواح ثبت فرمود جمیع امور دینیه را از احکام حلال و حرام و احوال قیامت و عبرت اخبار و غیر آن او را گفت فخذها پس فراگیر این لوح را بقوة بجد تمام و عزم درست و در انوار گفته که این بر اضمار قولست معطوف بر کتبنا ای قلنا له فخذها و یا بدلست از اخذ ما اتیتک و ها راجع بالواح و یا به کل شیء چه آن در معنی اشیا ست و یا مسئولات و امر قومک بفرما گروه خود را تا بصدق و عزیمت تمام یأخذوا فراگیرند باحسنها نیکوترین آنچه در الواح است چه اخذ و صبر و عفو نسبت با انتصار و اقتصاص بر طریقه مذهب این جنست بر فضل کقوله واتبعوا احسن ما انزل الیکم و یا مراد اقدامست با فضل واجبات در امور واجبه مخیره و یا مراد باحسن بالغ است در حسن مطلقا نه باضافه بچیزی دیگر و مراد بان موریه است کقولهم الصیف احر من الشتاء مکتوب الواح هم حسن بوده اند و نزد بعضی احسن عزایم بوده و حسن رخص یعنی بفرما تا بعزیمت عمل کنند برخصت و در زاد گفته که احسن جمع است بین الفرایض والنوافل و گویند مراد واجب و مندوبات که احسن از مباحاتست بعد از آن بر سبیل وعید فرمود که ساوریکم زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دار الفاسقین سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که سرای فرعون و قوم اوست در مصر و ساکن و منازل ایشان که از

خداوندان خالی مانده و زیر و زبر کرده پس باید که شما ازان برحذر باشید و
عبرت گیرید و مرتکب معصیت نشوید تا بان نوع بلا مبتلا نشوید و یا معنی آنست
که در ولایت شام در ارم و دیار عاد و ثمود که در ممر شما واقع شده بشما نمایم و
گویند مراد بدار دور انست یعنی که دیدن فرعون و قومش بر سر آب چه حق تعالی فر
مان داد تا بر سر آب میکردیدند و بنی اسرائیل انرا میدیدند و یا مراد از جهنم انست
سَاَصْرِفُ زود باشد که بر وجه خذلان و تخلیه بگردانم عَنْ اٰیٰاتِیَ از آیتهای
قدرت خود و باز دارم ازان اَلَّذِیْنَ یَتَکَبَّرُوْنَ انانرا که تکبر میکنند فِی الْاَرْضِ
در زمین بِغَیْرِ الْحَقِّ بدون استحقاق آن این صله یتکبرون است و یا حالست
از فاعل آن و مراد تکبر بدون تحق دین باطل اینانست و تحدی ایشان از دین
اسلام مراد آنست که معجزات با ایشان ننمایم و یا آیات افاق و انفس که نشانهای
قدرت ماست از ایشان باز دارم بر وجه خذلان بجهت فرط عناد و انکار ایشان
و در مجمع گفته که در معنی این کلام مفسرانرا چند قولست یکی انکه زود باشد که صرف
کنم ایشانرا از زیادتی معجزات که بانبیای خود داده بودیم زیرا که اظهار بعضی معجزات
کافیست در علم بصحت نبوت و ایشان بجهت عناد و جحود تصدیق نمیکنند
بر اظهار معجزهٔ زائده بران فایده بر ایشان نتواند رسانید دوم انکه صرف کنم ا
یشانرا بر سبیل کرامت متعلق بآیات خود از اعتراد بآن مستعدد شوند همچنانکه
بقوم موسی و فرعون چه موسی چون قبطی را بکشت هیچکس از قبطیان را جرات
نبود که مکروهی باو رساند بجهت خوف ثعبان و بنی اسرائیل را از آب بگذرانید سیوم
انکه زود باشد که منع کنم مکذبان و متکبرانرا از آیات و معجزات خود صرف ایشان کنم
ازان و انبیا را بآن مخصوص کردانم و ظاهر سازم انرا مکر انبیا چهارم انکه منع
کنم ایشانرا از ابطال آیات همچنانکه فرعون و اتباع او هرچند جهد کردند نتوانستند
که معجزهٔ موسی را از ثعبان و ید بیضا و غیر آن باطل سازد پس تقدیر آیت آنست
که ای اصرف المبطلین والمکذبین عن الکدح فی دلالتی او یدلها واحکامها من الحجج
البینات و مرویست که کافران حاضر میشدند در موضعی که پیغمبر صلی الله علیه و آله
تلاوت قرآن میفرمود و مردمانرا از استماع آن منع میکردند و شعر میخواندند

وحکایتها و سخنان پریشان می انداختند و سخنان بیهوده میگفتند تا کسی قرآن نشنود
چنانکه حق تعالی ازین حکایت کرد و گفت وقال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا
فیه حق تعالی از آن منع کرد بجهت آنکه مراد از صرف اهلاکست چه صرف آیات از ایشان لازم
هلاکت ایشانست پس البته صرف آیات از ایشان شده باشد و بدانکه تقیید تکبر بغیر حق جهت
آنست که تا تکبر بحق ازین خارج شود تکبر فقرا بر اغنیا و استغنای اهل تقوی بر اموال و حطام
اهل دنیا بعد از آن بیان نهایت تهالک ایشان میکند در هوی و تقلید و غایت جحود و عناد ایشان
و قوله وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان و مستکبران معاندان كُلَّ آيَةٍ هر نشانه که نشا
یم از وحدانیت خود و صدق انبیا و یا مراد معجزه دالّه است بر صدق حضرت لَا يُؤْمِنُوا بِهَا
نگروند بآن بجهت فرط عناد و جحود وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این متکبران جاهل سَبِيلَ
الرُّشْدِ راه راست و طریق هدایت و معجزات دالست که مؤدی بطریق حق است لَا يَتَّخِذُوهُ
سَبِيلًا آنرا راه نگیرند و در آن سلوک نکنند و متابعت ننمایند و بنظر تامل در آن ننگرند وَإِنْ يَرَوْا
و اگر ببینند سَبِيلَ الْغَيِّ راه گمراهی و کجی که اندیشه مبطلان باشد که موافق آراء باطله متکبران
باشد يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه خود گیرند و بپیروی کنند ذَلِكَ آن صرف آیات از
ایشان بر وجه خذلان و تخلیه و یا عدم تتبع سبیل رشد و پیروی راه باطل بِأَنَّهُمْ بسبب
آنست که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کردند آیتهای ما را از معجزات و کتب منزله
وَكَانُوا عَنْهَا و بودند از آن یعنی از نظر کردن در آن بنظر اعتبار و تدبر غَافِلِينَ بیخبران
مراد غفلت اعراض و عنادست نه غفلت جهل یعنی میدانستند و اعتراف بحقیقت آن نمیکردند
کقوله و یکتمون الحق و هم یعلمون یعنی حال ایشان در عدول و اعراض از آیات هادیه آن تامل
و تفکر در آن مانند حال کسانیست که ساهی و غافلند پس اسناد غفلت بایشان بر سبیل
تشبیه باشد مانند صمّ بکم عمی بعد از آن در بیان وعید ایشان میفرماید که وَالَّذِينَ
كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما که قرآنست یا مطلق دلایل قدرت
وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و بدروغ شمردند رسیدن بسرای آخرت در مشاهده ثواب و
عقاب آن حَبِطَتْ باطل و تباه گشت أَعْمَالُهُمْ عملها که درین جهان کردند یعنی در آخرت
بآن منتفع نشوند چه آن اعمال بر نهجی از ایشان صادر نشد که بر آن مستحق ثواب شوند زیرا که
خلاف مامور به بود پس بر سبیل تقریع و انکار میگوید که هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند

یعنی پاداشی داده نشوند اِلّا ما کانوا مگر جزای آنچه بودند که در دنیا یعملون
میکردند و بدانکه در وجه اتصال این آیت چند وجه گفته اند یکی آنکه چون ما تقدم ذکر معجزات
موسی نمود و قصد فرعون مر ابطال آنرا در عقب آن تبیین کرد که ساصرف عن آیاتی
یعنی زود باشد که منع کنم از ابطال آن دوم چون در آیت سابقه بیان معجزات موسی فر
مود بعد از آن بیان فرمود که او سبحانه اظهار معجزه نمیکند بر دست کسی که پیغمبر نباشد سیوم
آنکه خطاب با موسی است برای بیان زیادتی در اتمام آنچه با او وعده داده بود از اهلاک
اعدای او و صرف ایشان از اعتراض بر معجزات او و حقیقت معنی آنکه خذها امنا من
طعن الطاعنین فانی ساصرف چهارم این هر دو آیت اعتراضست میان قصه موسی و
خطاب به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله معنی مراد آنست که صرف متکبران کنند از معجزات آنحضرت
همچنانکه صرف فرعون کرد از معجزات موسی و بعد از آن عود کلام کرد بقصه بنی اسرائیل
و آنچه احداث کردند نزد خروج موسی بمیقات و فرمود که واتخذ قوم موسی
و فرا گرفتن گروه موسی من بعده از پس رفتن موسی بکوه طور یعنی بساخت سامری
بعد از رفتن موسی بمیقات من حلیهم از پیرایهای ایشان که از قبطیان گرفته بودند و
اضافه آن ببنی اسرائیل با آنکه از قبطیان بود بجهت آنست که در تحت تصرف ایشان بود و یا
آنکه بعد از هلاکت ایشان ملک ایشان شد و نیز اخذ اموال حرب جایز است و مباح بر
مسلمانان پس در زمان حیوة قبطیان نیز مالک آن بوده باشند حاصل که بعد از ذهاب
موسی بطور سامری و اتباع آن از آن حلی بساخت عجلا گوساله را جسدا بدنی
بی روح این بدل عجلست یعنی جسدی را از طلا و از ذهب نقلست که گوشت در و
رویده شد و خون در آن پیدا شد له خوار مر او را آوازی بود چون آواز گاو
و اسناد اتخاذ عجل به بنی اسرائیل با آنکه فاعل آن سامری بود بجهت آنست که ایشان بفعل
او راضی بودند پس در حکم او بوده باشند و یا آنکه مراد باتخاذ ایشان عبادت آن گوساله
بود یعنی گوساله را معبود خود گرفتند و در سوره البقره مذکور شده که بنی اسرائیل شبی
که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند
که ما عروسیها داریم و بدان مشغولیم هر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند
پیرایه بعاریت بستدند و بعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان حلیها در دست

ایشان

ایشان مانده بود چون موسی علیه السلام عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هرون آمد
و گفت این پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده میخرند و میفروشند تصرف بر
ایشان حرامست هرون بفرمود تا انرا جمع کردند سامری را گفت تو اینها را بامانت نگهدار
سامری پیرایهای زر و نقره را در تصرف اورد و او زرگری ماهر بود همه را بگداخت و در قالب
ریخت بدین هیئت گوساله بساخت و مخارف انرا بنوعی راست کرد که چون باد باو در
میدمیدی از دهن او اوازی مشابه اواز گاو بیرون امدی همچنانکه در مخارف نای اوازهای
مختلف بیرون آید و انرا مهب باد نهاد و چنان وضع کرد که باد در زیر آن شدی و بدهن
آن بیرون می امدی و اوازی مشابه آواز گاو از ان صادر شدی و این قول جبائی و بلخیست و جمعی
از محققان و نزد بعضی دیگر آنست که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را دیده
بود که بر اسب نشسته و از زیر سم اسبش قبضهٔ خاک برگرفته بود و با خود داشت و
بعین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد ازین خاک در دهنش ریخت زنده شد و
باواز آمد و گویند یکبار بانگ بیش نکرد و از ابن عباس نقلست که چون آواز گوساله
بگوش بنی اسرائیل رسید اکثر ایشان بسجده افتادند و تفصیل این در سورهٔ طه مذکور
شود ان شاء الله تعالی حاصل که حق سبحانه بر سبیل توبیخ و فرط جهالت ایشان و اخلال
نظر تامل فرمود که أَلَمْ يَرَوْا ایا ندیدند و ندانستند أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ که ان گو
ساله مصور سخن نمیکند و با ایشان از خیر و شر نمیرساند بجهت انکه جماد است و نفع
وضرر از و مسلوبست وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و راه نمینماید ایشان را براه صواب تا
کان آن شود که آن خالق اجسامست و قوی و قادرست اتَّخَذُوهُ بگرفتند بجهت ذم
است یعنی فرا گرفتند انرا بخدائی از غایت حمق و جهالت وَكَانُوا ظَالِمِينَ و
حال انکه بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضع مصنوع خود را
پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند بعد از ان اخبار میفرماید از ندامت
ایشان بر عبادت عجل بقوله وَلَمَّا سُقِطَ و آنهنگام که افکنده شد فِي أَيْدِيهِمْ در
دستهای ایشان این کنایتست از شدت ندم ایشان چه نادم متحسر عض ید خود میکند
از غایت غم و غصه پس دست او مسقوط فیه میشود چه فم او در ان واقع میشود و جار
و مجرور در مقام فاعلست ملخص معنی آنست که انهنگام که پشیمان شدند از عبادت

عجل و بران تحسر خوردند وَرَأَوْا أَنَّهُمْ و دیدند یعنی دانستند که ایشان قَدْ ضَلُّوا
بتحقیق که گمراه شدند بجهت پرستش گوساله قَالُوا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ
يَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه وَيَغْفِرْ لَنَا و نیامرزد
برای ما خطیئه را لَنَكُونَنَّ بخدای که باشیم آنهنگام مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان
کاران و هلاک شدگان بهلاکت ابدی حسن بصری روایت کرده که همه گوساله پرست
شدند مگر هرون چه موسی همین خود را و هرون را دعا کرد و اگر مؤمنی دیگر بودی
او را نیز با خود و هرون گردانیدی باینکه رب اغفرلی ولاخی و قول اصح آنست
که بعضی از ایشان پرستش گوساله کردند فَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ و آنهنگام که باز
گشت موسی از طور إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ در حالتی که بغایت
خشمگین بود أَسِفًا اندوهناک یا جزع کننده و گواسف بمعنی غضبانست و تکرار
بجهت تاکیدست آورده اند که در محل رجعت این خبر یافت و اصح آنست که حق تعالی
ویرا اخبار کرده بود در طور و او خشمناک با اندوه تمام بمیان قوم آمد و از غایت
غضب و اسف قَالَ گفت بعبده عجل که بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي بد نیابتی کردید مرا
مِنْ بَعْدِي از پس مفارقت من که به پرستش گوساله اشتغال نمودید و گویند
خطاب با هرونست یا مؤمنانی که با او بودند یعنی بد جانشینی کردید مرا که منع
عبده نکردید و بر تقدیر ما نکره موصوفه است که مفسر ضمیریست که در بئس
مستکن است و مخصوص بذم محذوفست و تقدیر آنکه بئس خلافه خلفتمونیها
من بعد خلافتکم پس بر سبیل انکار و توبیخ فرمود که أَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و
پیشی گرفتید بعبادت عجل أَمْرَ رَبِّكُمْ بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید
تا من بیایم و حکم خدا بشما رسانم در انوار گفته که عجل متضمن سبق است و جهت
اینست که متعدی شده با آنکه معنی آنست که آیا شتاب کردید بر چهل روز که پرورد
گار شما را بآن وعده داده بود و صبر نکردید که آن مدت موعود منقضی شود
و تقدیر موت من کردید و تغییر دادید دین خود را بعد از من همچنانکه بعضی از امت
بعد از انبیای تغییر دین خود دادند و مرویست که چون سی روز از موعد بگذ
شت و موسی نیامد سامری گفت که موسی فوت شد خدائی از برای خود نصب کنید

تابر

تا پرستش او کنند ایشان اطاعت او نمودند وی فرصت یافته گوساله را است کرد وایشا
نرا بآن ترغیب کرد ایشان بسجدهٔ او مشغول شدند و گویند معنی آنست که مستعجل
شدید بر وقوع ثواب او سبحانه بر عباد و چونکه ثواب آن در دنیا بشما نرسید بعبا
دت غیر او میل کردید و این قول جبائیست وَاَلْقَی الْاَلْوَاحَ و بیفکند موسی الواح
توریة را از فرط غضب بجهت حمیت دین در خبرست که بعد از القا شش سبع
انچه مکتوب بود دران باسمان بردند و ان تفاصیل اشیا بود و یک سبع باقی ماند
او امر و نواهی بود در احکام و مواعظ وَاَخَذَ بِرَاْسِ اَخِيْهِ و بگرفت سر برا
در خود را یعنی سر هرون را یَجُرُّهٗ اِلَيْهِ میکشید او را بجانب خود و در مجمع اورده
که مفسران را در معنی این چند وجه است یکی انکه موسی اخذ راس و لحیهٔ هرون کرد
بجهت استعظام فعل ایشان و تفکر در امر ایشان همچنانکه انسان نزد غضب و
شدت فکر راس و لحیهٔ خود را بدست میگیرد پس موسی هرون را جاری مجرای
خود کردانیده انچه انسان با نفس خود میکند در حین فرط غضب با نفس برادر خود
بجا اورد دوم انکه صدور این امر از موسی علیه السلام بجهت ان بود تا ظاهر شود بر
عبدهٔ عجل انچه او را طاری شده بود از فرط غضب بر ایشان بجهت عظم حال ارتداد ایشان
نزد او منزجر شوند از ان در مستقبل زمان و این قول شیخ مفیدست رضی الله عنه
سیوم انکه او را نزد خود کشید تا با او تناجی کند و استبرا نماید او را از ارتداد قوم
و چون براءت نفس او بر موسی ظاهر شد دعا کرد که رب اغفر لی و لاخی چهارم انکه
چون موسی جزع و قلق هرون را بدید در مادهٔ قوم اخذ راس او کرد جهت توجع بحال
او و تسکین قلق و غضب او و هرون بجهت کراهت اینکه قوم او این صورت را حمل بر
استخفاف کنند فرمود یا بن ام لا تاخذ بلحیتی و لا براسی قوله ان القوم استضعفونی
و قوله انی خشیت الی کلامیست مستانف غیر متصل بما قبل و در تفسیر جرجانی مذکور
ست که معنی آیت برین وجه است که موسی برادر خود را بجانب خود کشید از فرط
تشوق با وجه مدت چهل روز او را ندیده بود پس وی برادر بر گرفت و دست در گردن
او کرد و او را بنواخت و گفت ای برادر با این قوم چگونه بودی و چون کردی هرون علیه
قَالَ گفت بموسی اِبْنَ اُمَّ ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر مادر و پدر ی

بودند اما بجهت ازدیاد رفق و شفقت و مرحمت نسبت باو ذکر مادر کرد و بعد از آن
گفت اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی بدرستی که این قوم مرا بیچاره و عاجز دیدند
و تنها و زبون گرفتند وَكَادُوا یَقْتُلُونَنِی و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه
من در منع ایشان و عدم معاونی و ناصری درین باب و چون موسی در حالت غضب
بر قوم هرون را نزد خود کشید که با او معانقه کند و قلق او را تسکین دهد و این مظنه او
بود و لیکن که قوم تصور کنند که موسی بجهت عتاب و اهانت اخذ او کرده ازینجهت در عقب
این فرمود که فَلَا تُشْمِتْ بِیَ الْأَعْدَاءَ پس شادمان مگردان بمن دشمنان را و چنان
مکن که چون ایشان مرا از دور به بینند توهم کنند که تو با من عتاب و اهانت میکنی و این تعظیم از را
ستخفاف پندارند وَلَا تَجْعَلْنِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ و مگردان مرا با ستمکاران و در
عداد ایشان یعنی بجهت آنکه من وقتی که قوم گوساله پرست شدند در عقب تو نیامدم تا خلاف
امر تو نکنم که در آن امر تو بود بجد اچه من بعد از تو و ترا اسناد تقصیر بمن مکن و با اهل ظلم که وضع شی
در غیر محل آن کنند قرین مگردان زیرا که ظن غالب من آن بود که ایشان با وجود حضور من و منع
من ایشان را ازین امر قبیح مرتکب آن شدند و امر مرا امتثال نکردند ترسیدم که در غیبت
من بیشتر توغل کنند در آن و مع ذلک اِنِّی خَشِیتُ اَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی اِسْرَائِیلَ
وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی در تنزیه الانبیا مذکور است که بنی اسرائیل در نهایت سوء ظن بودند بموسی
تا بمرتبه که هرون چند روزی غایب شده بود بموسی گفتند که تو برادر خود را کشته و در حینی
که موسی علیه السلام بخطاب مستطاب رب الارباب مشرف شد و توریة بر گرفتند نزد قوم
آمد و هرون را نزد خود کشید تا او را نزدیک خود کرداند و شرایعی که از جانب رب العزة
باو رسیده بود اعلام او کند و ویرا بآن بشارت دهد هارون خایف شد که قوم بعد از
مشاهده این فعل از موسی نسبت باو از احمل بر اهانت کرده سوء ظن آنها باو بیشتر شود
پس بر وجه اشفاق بموسی گفت که ای برادر سر مرا به پیش خود مکش تا موجب مزید
سوء ظن قوم نشود و چیزی که لایق جناب تو باشد نکو بیند و چون هرون موسی را
تنبیه کرد تو هم تهمت و دخول شبهه بر قوم در آنکه اخذ راس که موجب تعظیم وی بود
حمل بر استخفاف او کنند قَالَ گفت موسی رَبِّ اغْفِرْ لِی ای پروردگار من بیامرز
مرا وَلِاَخِی و مر برادر مرا این دعا بر وجه انقطاع است بخدا و تقرب باو تا بسبب او تجهیل

ثواب و رفع درجات خود و برادر خود و دفع توهم از صدور اینمعنی از موسی نسبت
بهرون بر وجه استخفاف بوده باشد نه بجهت آنکه از و برادر او فعل قبیحی صادر شده
باشد از صغیره و کبیره که محتاج استغفار ست چه براهین واضحه دالند بر آنکه انبیارا
جایز نیست که فعل قبیح از ایشان صادر شده باشد **وَأَدْخِلْنَا** و در آر ما را **فِي رَحْمَتِكَ**
در بخشایش خود بمزید انعام بر ما که آن نعمت جنت است **وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّا
حِمِينَ** و تو بهترین بخشندگانی چه بخشش همه از بخشایش تست ادخال رحمت در آخر
دعا بجهت بیان شدت رجاست از قبل او چه ابتدا بنعمت اتمام وسعت رحمتست که مقتضی
زیادتی نعمتست و ذکر ارحم الراحمین بجهت نصی است بر آنکه استدعای رحمت از جانب
او سبحانه است نه غیر همچنانکه الاجود الاجودین میگویند بجهت استدعای جود از قبل
خود و بعد از آنکه از دعا فارغ شد در تهدید و وعید عبده عجل فرمود که **إِنَّ الَّذِينَ**
بدرستی که آنانکه از جهالت و غوایت **اتَّخَذُوا الْعِجْلَ** فرا گرفتند گوساله را بخدائی **سَيَنَالُهُمْ**
زود باشد که برسد ایشان را **غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ** خشمی از پروردگار ایشان و آن
امر آلهی بود بر آنکه توبه ایشان آنست که یکدیگر را بکشند **وَذِلَّةٌ** و دیگر برسد ایشانرا
خواری **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا اجلا از دیار ایشان
گویند مراد ایشان بغضب آتش دوزخ است و ذکر آن بعنوان غضب جهت آنست
که ابلغ است در زجر از قبیح **وَكَذَلِكَ** و همچنانکه پاداش دادیم گوساله پرستانرا
نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعانرا و هیچ جزیه اعظم از
فریه ایشان نبود که گوساله را خدای دانستند و سامری ایشانرا گفت که هذا الهکم
و اله موسی فنسی از مالک بن انس مرویست که هیچ مبتدعی نباشد مگر که بر بالای
سر خود مذلتی یابد بعد از آن حق تعالی معطوف ساخت برایه سابقه قوله **وَالَّذِينَ
عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ** و آنانکه کردند بدیها از کبایر و صغایر و شرک آوردند **ثُمَّ تَابُوا**
پس بازگشتند **مِنْ بَعْدِهَا** از پس وقوع آن **وَآمَنُوا** و گرویدند یعنی تصدیق
کردند خدای را بیکانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد پس معنی
آمنوا آنست که تصدیق کردند این را که حق تعالی توبه گناه کاران را قبول کند **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستی
که پروردگار تو **مِنْ بَعْدِهَا** از پس توبه **لَغَفُورٌ** آمرزنده است گناهان ایشانرا **رَحِيمٌ**

مهربانست بر ایشان بقبول توبه و اگرچه گناه عظیم باشد مانند جزیهٔ عبدهٔ عجل و ذنوب کثیره مانند
جرایم بنی اسرائیل القصه عبدهٔ عجل از عمل شنیع خود نادم شده نزد موسی آمدند و ازو طلب
استغفار کردند از خدای خطاب آمد که قبول توبهٔ ایشان بآنست که شمشیر در یکدیگر نهند
و یکدیگر را بکشند پس ایشان شمشیر در یکدیگر نهادند و ظلمتی و سیاهی پیدا شد میان
ایشان تا شفقت رحم مانع مقاتلهٔ ایشان نشود و چون هوا روشن شد هفتاد هزار مرد
کشته شده بودند و موسی را غضب فرونشسته بر ایشان رحم آمد و مغفرت خواست
حق تعالی از سر ایشان گذشت وَلَمَّا سَكَتَ و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت
عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی خشم او و درین کلام مبالغه است محتوی بر بلاغت
چه تشبیه کرده غضبی را که حامل موسی بود بران فعل بکسی که آمر باشد بچیزی و بران
اغرا کند و از سکون بسکوت تعبیر فرموده با انکه غضب دلالت میکند بر انچه در نفس
خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن منزلهٔ نطق است و سکون آن بمثابه
سکوت القصه چون خشم او فرونشست أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فرا گرفت بقیهٔ الواح را که افکنده
بود وَفِي نُسْخَتِهَا و در انچه مکتوب بود دران و یا در انچه نوشته شده بود از الواح
منکسره هُدًى راه نمودن بود از گمراهی بطریق حق وَرَحْمَةٌ و بخشش یعنی نعمتی
و منفعتی چون ارشاد بصلاح خیر لِلَّذِينَ هُمْ برای کسانی که ایشان لِرَبِّهِمْ مر
پروردگار خود را يَرْهَبُونَ ترسکاری کنند یعنی از عذاب خدای بترسند و دخول
لام در مفعول یرهبون بجهت تقدیم آنست زیرا که تاخر فعل از مفعول موجب ضعف
عمل آنست پس بجهت تقویه لام در مفعول او داخل شده و مانند اینست قوله للرؤیا
تعبرون و قوله لک ضربت از سدی نقلست که از حضرت عزت شانه خطاب رسید بموسی
علیه السلام که جمعی از احبار بنی اسرائیل از عبادت عجل اعتذار کنند موسی منقاد فرمان
شد کما قال وَاخْتَارَ مُوسَى و برگزید موسی قَوْمَهُ از قوم خود سَبْعِينَ
رَجُلًا هفتاد مرد را لِمِيقَاتِنَا برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده کرده بودیم و چون
بمیقات رسیدند و سخن حق تعالی شنیدند بجای عذر آوردن از عبادت عجل و اظهار
ندامت از ان گفتند که لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ما ترا باور نکنیم و اعتقاد نکنیم که این
سخن خداست تا خدای را معاینه نه بینیم حق تعالی فرمود که اگرچه بگناه ایشان مهلت دادم

وابنا ترا

وایشان را استیصال ساختم اما اکنون که عذرشان میبایست گفت سؤال رؤیه کنند سزای
ایشان جز عقوبت استیصال نیست پس صاعقه آمد و آن هفتاد کس را بسوخت از وهب
مرویست که طایفهٔ بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده موسی از هر سبطی شش کس را
برگزید هفتاد و دو تن بودند موسی گفت هفتاد کس میباید پس باید که از شما دو تن
متقاعد شوند و بجهت این مشاحت و منازعت کردند و هیچکدام راضی نمیشدند که متقاعد
شوند موسی فرمود که هر که تقاعد اجر او مثل اجر کسی باشد که با من بیرون آید یوشع بن نون
و کالب بن یوحنا گفتند که ما نمی آییم پس آن هفتاد کس متوجه طور شدند چون با موسی
بطور رسیدند ابری پدید آمد و میان ایشان و موسی حایل شد و موسی بپرده غمام در
آمد و احبار قوم بسجده افتادند حق تعالی با موسی سخن کرد از امر و نهی و وعد و وعید
و وعظ و زجر ایشان میشنیدند چون ابر منکشف شد موسی علیه السلام بیرون
آمد و فرمود که شنیدید کلام خدای را گفتند سخنی شنیدیم اما نمیدانیم که سخن
خدا بود یا غیر ما را هم آن شک باقیست ایمان نیاوردیم و باور نداریم تا خدای را نه بینیم چون
این سخن بگفتند زلزله در کوه افتاد و آن هفتاد تن بمردند و از امیر المؤمنین صلوات الله
علیه روایتست که موسی و هرون روزی بدامن کوه میرفتند در آنجا بنشستند هرون
در خواب شد و هم در خواب فرمان خدای بوی رسید بجوار ایزدی پیوست موسی وی را
بشست و هم آنجا دفن کرد پسران وی شبر و شبیر هر دو با وی بودند چون باز گشت
بنی اسرائیل گفتند هرون را چه کردی گفت وی را وفات رسید ایشان گفتند هرون را بیجرم
بکشتی و اکنون میگوئی که وی را وفات رسید و ایشان هرون را دوستر از موسی میداشتند
موسی گفت با من بیائید تا دعا کنم و از حق تعالی درخواهم که وی را زنده کرداند و او بگوید که من
او را نکشته ام ایشان گفتند که ما نتوانیم آمد اما هفتاد مرد را در میان ما اختیار کن تا بیایند
و کیفیت این حال معلوم کنند پس موسی هفتاد کس را اختیار کرد تا بیایند و کیفیت این
معلوم کنند پس موسی با آن هفتاد کس بسر قبر هرون آمدند و موسی دعا کرد تا زنده شد وی را گفتند
اقتلت ام مت جواب که معاذ الله من بموت خود متوفی شده ام ایشان خجل شدند حق تعالی رجفه را
بفرستاد و همه را هلاک کردانیده و نزد بعضی آنست که رجفه موجب هلاکت ایشان نشد بلکه لرزه و ار
تحاشی بدیشان پدید آمد که نزدیک بود که مفاصل ایشان از یکدیگر جدا شود چون موسی این حال بدید

دعا فرمود تا دلهای ایشانرا بر جای خود بداشت و طمانینه و سکینه یافتند و کلام حق تعالی
شنیدند ابی علی جبائی و ابی مسلم و جمعی از مفسران برانند که در حینی که موسی بطور
میرفت تا حق تعالی توریة را باو عطا فرماید این هفتاد کس را همراه خود ببرد تا گواهی دهند
نزد بنی اسرائیل که حق تعالی با او سخن گفت و توریة را باو داد و چون در میقات حاضر شدند
و سخن خدا شنیدند سؤال رؤیة کردند و صاعقه بایشان رسید بمردند بعد از ان حق تعالی
ایشانرا زنده گردانید پس حق سبحانه اول بیان حدیث میقات فرمود و بعد از ان بر وجه
اعتراض دیگر حدیث عجل کرده وانگه عود نمود ببقیه قصه پس مراد باین میقات همان
میقاتست که در اول گذشت و در مجمع آورده که این قول اصح اقوالست و مروی از علی بن
ابراهیم از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین فَلَمَّا اَخَذَتْهُمُ پس آنهنگام که بگرفت
آن هفتاد تن را الرَّجْفَةُ صاعقه یا صوت مهیب که بجهت آن بلرزه در آمدند و سو
خته شدند و یا لرزه در اندام ایشان افتاد بنابه که مفاصل و اوصال ایشان انقطاع
نزدیک رسید موسی عم بترسید که بمیرند و بنی اسرائیل او را متهم سازند که ایشانرا
کشته قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ اگر میخواستی اَهْلَكْتَهُمْ
هلاک میکردی ایشانرا مِنْ قَبْلُ پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وَاِيَّايَ و مرا
نیز هلاک کردی با ایشان و یا قادر بودی بر اهلاک ایشان و من در حینی که فرعونیان را
باغراق هلاک میکردی پس رحم کردی بر ایشان اگر این نوبت نیز بر ایشان رحم کنی از عمیم
احسان تو بعید نخواهد بود و چون در حین وقوع ایشان رجعت ایشانرا و خود را
مشرف بر فوت دید فرمود از روی استعلام اَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میگردانی ما را
و میتواند بود که همزه بر معنی نهی باشد بر وجه استعطاف یعنی بار خدایا هلاک
مکن ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا بسبب آنچه کردند سفیهان و بیخردان از مایعنی
عبادت عجل و یا جرأت ایشان در طلب رؤیة اِنْ هِيَ نیست این رجفه اِلَّا
فِتْنَتُكَ مر ابتلا و امتحان تو مر بندگان را در باب تشدید تکلیف و تجدید بصبر
کردن بر رجفه بسبب سؤال رؤیة یا عبادت عجل تا عقوبت ایشان باشد و مر غیر
ایشانرا عبرتی بود و مثل اینست قوله تعالی اولا یرون انهم یفتنون فی کل مرة او مرتین
که مراد از ان امراض و اسقامست که هر سال دو بار بایشان میرسد بجهت ابتلا و امتحان

تا بآن متنبه و متفکر شده بطریق حق باز گردند و تسمیهٔ اشخاد این بفتنه جهت اشتداد
وصبر ست بران و مثله قوله تعالى الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون
ای لا یفتنون بما لهم شداید الدنیا و از ابن عباس نقلست که فتنه اینجا بمعنی عذابست
از قبیل آیت یوم هم علی النار یفتنون ای ان هی الا عذابک لهم بما فعلون من الکفر و عبادة
العجل و سؤال الرؤیه و در کشاف و انوار معنی را بر منوجه فرود آورده که نیست انچه از بنی
اسرائیل صادر شد مگر امتحان و ابتلای تو یعنی ایشانرا کلام حق شنوانیدی تا طمع در رؤیه
تو کردی و اذکو ساله اوازی پدید آوردی تا روی بوی آوردند و اورا بجهت آن کرد
تا راسخ در ایمان از متزلزل در آن متمیز گردد و جمعی که ثابت بودند در ایمان مثل
موسی طلب رؤیه برای خود نکرد و کسانی که راسخ الایمان بودند سجدهٔ عجل نکردند تُضِلُّ
بِهَا تخلیه میکنی و فرو میگذاری بدین فتنه و ابتلا مَنْ تَشَاءُ هرکه را میخواهی تا بسبب عناد
وانکار و تزلزل و اضطراب در ایمان صبر نکنند و ثواب صابرانرا در نیابد و اینجا
وادی خذلان و انجا در بادیهٔ حرمان ماند وَتَهْدِي و راه مینمائی بدان مَنْ
تَشَاءُ هرکه را میخواهی از طالبان راه مستقیم بوسیلهٔ الطاف و توفیق و تثبیت بر ایمان
و صبر بر امتحانی پس چگونه سبب ضلالت و هدایت او سبحانه است ازینجهت انرا باضافه
باو نمود کقوله فزادتهم رجسا الی رجسهم و از ابن عباس مرویست که معنی انست که تهلک
بها من تشاء و تنجی بها من تشاء هلاک میکنی هرکه را میخواهی و نجات می بخشی بآن هرکه را میخواهی
اَنْتَ وَلِيُّنَا توی یار و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما انچه از امت من
صادر شد از خطیئات و معاصی و آنچه از من بظهور رسد از ترک ندب وَارْحَمْنَا
ببخش بر ما از خوان احسان بی غایت و بی نهایت خود وَاَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ
و تو بهترین آمرزندگانی و تجاوز کنندگانی از جرایم بندگان وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس
برای ما یعنی ثبت نما و واجب گردان برای ما یا عطا ده مارا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا درین
سرای حَسَنَةً نیکوئی که آن حسن معیشت است و صحت بدن و انواع راحت
و مسرت یا قبول توبه یا توفیق طاعت و سرانجامی نیکو و یا ثنای جمیل وَفِي الْآخِرَةِ
و در ان سرای هم نیکوئی ده مارا که جنت نعیمست و مغفرت و مرافقت ابرار و مثل
اینست کریمهٔ ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و توفنا مع الابرار اِنَّا هُدْنَا

اِلَیکَ بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو این ماخوذست از هاد یهود از رجع واحتمال
دارد که مبنی برای مفعول باشد ماخوذ از هاده اذا ماله یعنی میل داده شدیم بسوی تو
بوسیلهٔ الطاف توفیق تو وچون موسی این دعا فرمود قَالَ گفت خدای عَذَابِیْ
عذاب من اُصِیْبُ بِهٖ میرسانم انرا مَنْ اَشَاءُ بهرکه میخواهم کفار وعصاة تعلیق
اصابهٔ عذاب بمشیت بجهت جواز مغفرتست بعصاة اهل ایمان وَ رَحْمَتِیْ وَسِعَتْ
ورحمت من وارسیده است کُلَّ شَیْءٍ بهرچیزی یعنی شاملست در دنیا مؤمن و
کافر بر و فاجر مکلف وغیر مکلف را آفریدن وروزی دادن وگفته اند که رحمت تعالی
طف است که حق تعالی ارزانی داشته تا آن بر یکدیگر مهربانی ورزید یا مراد از ان
توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده وهمه را باین رحمت دعوت فرموده
که وتوبوا الی الله جمیعا از ابن عباس روایت کرده که چون این آیت نازل شد
ابلیس طمع در رحمت کرد وگفت من نیز در تحت کل شیء داخلم پس رحمت او
بمن نیز خواهد رسید حق تعالی بجهت قطع او فرمود که فسأکتبها الخ عطیهٔ اوفی
گفته که رحمت حق تعالی واسع است بهمه کس الا آنست که از روی وجوب میرسد که
فسأکتبها للذین یتقون وبروجه تفضل بغیر ایشان پس خدای تعالی در دنیا
کافر را ببرکت مؤمنان روزی میدهد وبطفیل اهل ایمان بر ایشان انعام میفرماید
وعذاب از ایشان برمیدارد همچنانکه کسانی که در تاریکی بروشنائی غیر در راه
روند وچون آن غیر برود ایشان در تاریکی بمانند وهمچنین مؤمنان در
جنت بموضع قرار گیرند کافرانی که بنور روشنائی ایشان رفته باشند در
ظلمت هاویه بی نور بمانند ونزد محققان رحمت دوست یکی رحمت ذاتیه
که انرا رحمت مطلقه امتنانیه گویند وان رحمتی است همه چیز را فرارسیده چنانچه
فرموده که رحمتی وسعت همه چیز را فرارسیده چنانچه فرموده که رحمتی وسعت کل
شیء ونتیجهٔ او عطا دادنست بی سابقهٔ سؤال سایل ووسیلهٔ حاجت محتاج باثبوت
استحقاق معطی له بوجهی از وجوه دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند وان هم
از رحمت ذاتیه فایض شده واستحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجهٔ رحمت امتنانیه است
که چنانچه قبل از سابقهٔ خدمت ورابطهٔ دعوت استحقاق وجود ارزانی فرمود بعد از

فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داده و رحمت وجوبیه را مقید جهت
آن گویند که مقیدست بشرطی چند از اقوال و افعال کما قال تعالی فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد
که ثابت سازم این رحمت لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک و معصیت
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مفروضه را وَالَّذِينَ هُمْ و برای آنانکه ایشان
بِآيَاتِنَا بآیات منزله ما يُؤْمِنُونَ میگروند و تخصیص زکوة بذکر از سایر
عبادات مفروضه مذکوره بجهت اضافه آنست و دیگر آنکه زکوة بر عباد اشدّ
فرایض است بجهت شدت محبت او بمال کما قال انه لحب الخیر لشدید و از قتاده
نقل است که یهود و نصاری تمنای این رحمت کرده گفتند ما بآیات ایمان داریم و
زکوة مال میدهیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشانرا
منقطع ساخته آن رحمت را باین امت تخصیص داده فرمود که متقیان و مؤمنان که
رحمت برای ایشان مینویسیم الَّذِينَ آنانند که از روی صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پیروی
کنند فرستاده خدا را که صفت او اینست که النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبر نانویسنده و ناخواننده
بدانکه اسم موصول در محل رفعست که خبر مبتدای محذوفست ای هم الذین و یا بدل
کل یا بعض است از الذین یتقون و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله رسولست با و
سبحانه و نبی است نسبت بعباد و صفت او با میه بجهت تنبیه است بر آنکه کمال
اعلم او با وجود این صفت یکی از معجزات اوست و نعم ما قیل نگار من که
بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد و در مجمع
آورده که در وصف حضرت بامیت مفسران را چند قولست یکی آنکه مذکور شد یعنی
لا یقرا و لا یکتب دوم منسوب بامت و المعنی انه علی ملة الامة استفاده الکتاب
سیوم آنکه مراد بامت عربست زیرا که عرب نانویسنده چهارم منسوب بام یعنی
آنحضرت بدان صفت بود که از مادر متولد شده بود یعنی ناخواننده و نانویسنده پنجم
منسوب بام القری که مکه است و این وجه مرویست از ابی جعفر علیه السلام و در بحر
الحقایق آورده که عرب اصل و منشا را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند که مبدء
و منشا همه شهرهاست و دیهها و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است
پس حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله باصل منسوب ساخت تا دانند که اصل مو

جودات واول مکونات است ونکته لولاک لما خلقت الافلاک مؤید اینست تواصل و
جودامدی ازنخست دیگر هرچه باشد هم فرع تست ونیز در صفت او میفرماید اَلَّذِیْ
آن پیغمبری یَجِدُوْنَهٗ مییابند اسم وصفت او را مَکْتُوْبًا عِنْدَهُمْ نوشته نزد ایشان
فِی التَّوْرٰىةِ در توریه که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر ویلبس الشمله
تا آخر وَالْاِنْجِیْلِ ودر انجیل دیگر انجا که در قول عیسی علیه السلام خبر میدهد
که انی ذاهب الی ربی وسیاتیکم الفارقلیطا ودر مجمع گفته که در سفر خامس از توریه
مکتوبست که ساقیم لهم نبیا من اخوتهم مثلک واجعل کلامی فی فیه فیقول کلما اوصیته به ونیز
دران نوشته که واما ابن الامه فقد بارکت فیه جدا وسید اثنی عشر عظیما واخره
لامة عظیمة هو روح الحق الذی ولایتکلم من قبل نفسه انه یدبرکم بجمیع الحق و
یخبرکم بالامور المزمعة ویمدحنی ویشهد انی رسول الله ونیز در ومسطورست
که نعطیکم فارقلیط یکون معکم اخر الدهر کله واذا جاء فقد اهل الحلم وقوله یَاْمُرُهُمْ
بِالْمَعْرُوْفِ تا اخر آیت میتواند بود که از تتمه صفات حضرت باشد که در توریه وانجیل
مکتوبست ویا کلام مستانف باشد برای مدح انحضرت یعنی میفرماید این پیغمبر امی
انهارا که پیروی او میکنند بنیکوئی که توحیدست وتوابع آن از او امر وَیَنْهٰهُمْ
وباز میدارد ایشانرا عَنِ الْمُنْکَرِ از کار ناشایست که شرکت ولوازم آن از ابن عباس
نقلست که مراد بمعروف مکارم اخلاقست وصله رحم وانصاف وبمنکر مساوی اخلاق وقطع
رحم وعدم انصاف واصح آنست که معروف محاسن جمیع است ومنکر جمع مقابح
وتسمیه حق بمعروف جهت آنست که معروف الصحه است در عقول وتسمیه باطل بمنکر
بجهت انکه منکر الصحه است وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبٰتِ وحلال میکرداند برای ایشان
مطعومات پاکیزه را که اهل جاهلیت برخود حرام کرده بودند چون بحیره وسایبه
وغیر آن از مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبٰٓئِثَ
وحرام میسازد برایشان خورشهای پلید را چون مردار وخون وگوشت خوک یا مالهای
نا دروا ورشوت وَیَضَعُ وفرو می نهد یعنی میکند عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ از ایشان
بارگران ایشانرا یعنی سبک میگرداند برامت خود اوضاع شرع وتکالیف شاقه
انرا وگویند مراد بآن چیزهاست که در شریعت موسی بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند

جون

چون قطع عضوی که گناه از آن صادر شده باشد و قطع آنمقدار جامه که نجاست بدان
رسد و وجوب پنجاه رکعت نماز در شبانروزی و نصف سال روزه نگاه داشتن و غیر
آن وَالْأَغْلَالَ و دیگر سبک میگرداند و بر میدارد غلها و بندها الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ
که بود بر ایشان در زمان موسی مانند تعیین قصاص در عمد و خطا و قطع اعضای خاطیه
و غیر آن از عهود شاقه که حق تعالی در ذمت ایشان کرده بود که بآن وفا کنند مثل اغلالی
که در اعناق باشد کما قال تعالی هذا عهدی فی عنقک و گویند این شدت تکلیف بر ایشان بجهت شامت
معاصی بود که از ایشان صادر شده بود حاصل که اصر بمعنی ثقلست و اغلال کنایتست
از تکالیف شاقه و اوامر شدیده که بر بنی اسرائیل بود حق تعالی بجهت میمنت حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله آنرا از امت آنحضرت وضع فرمود فَالَّذِينَ آمَنُوا
بِهِ پس آنانکه گرویدند بدین نبی امی از بنی اسرائیل و غیر ایشان وَعَزَّرُوهُ و
تعظیم کردند او را وَنَصَرُوهُ و یاری دادند او را بر دشمنان وَاتَّبَعُوا و پیروی
کنند النُّورَ الَّذِي آن نوری را که أُنْزِلَ مَعَهُ فرو فرستاده شده است با او
نبوت او و مراد قرآنست چه استنبای او مصحوب بقرآن بود و مشفوع بآن و گفته‌اند
که لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی قرآن که فرستاده شده است با او باقی خواهد
بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد و اکثر آنرا باسمان بردند و نکته در آن
که قرآنرا نور گفت بغایت روشن است چه امور دین و دنیا از و منفصلست و هویدا و در
انوار گفته که تسمیه قرآن بنور جهت آنست که اعجاز آن ظاهر و مبین است و مظهر غیر
و یا کاشف حقایق آنست و مظهر آن و جایزست که معه متعلق باشد باتبعوا ای واتبعوا
النور المنزل مع اتباع النبی پس اشارت باشد باتباع کتاب و سنت أُولَٰئِكَ آن
گروه که ایمان آوردند باو و تعظیم و نصرت و متابعت او کردند هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشانند رستگان از عذاب و فایز برحمت و ثواب و مضمون آیت جواب دعای موسی است
مرویست که پیغمبر صلعم روزی اصحاب را گفت که ای الخلق اعجب ایمانا کدام مردم مانند
که در ایمان عجب ترند یعنی کاملتر گفتند ملائکه فرمود الملائکة عند ربهم فالهم لا یؤمنون
فرشتگان نزد پروردگار خودند پس نیست ایشانرا که ایمان آرند یعنی ناگزیرند از ایمان
آوردن گفتند پس پیغمبرانند النبیون یوحی الیهم فالهم لا یؤمنون گفتند ما باشیم فرمود

انا فیکم فما لکم لا یومنون نبی فرمود انهم قوم یکونون بعدکم یجدون کتابا فی ورق فیؤ
منون نبی فرمود انهم قوم یکونون بعدکم یجدون کتابا فی ورق فیؤمنون فهو معنی قوله
واتّبعوا النور الّذی انزل معه و در تفسیر اهل البیت مذکورست که مراد بنور در این
آیت علی بن ابی طالبست صلوات الله علیه چون یهودان از ان رحمت مایوس شدند اهم
مسلمانان در ان طمع کردند حق تعالی فرمود که فایز شدن بآن رحمت موقوفست بر متا
بعت علی ابن ابی طالب که نور او با نور محمد صلعم از عرش فرو فرستاده شده است
و به پشت ادم قرار گرفته و بعد از ان از صلبی مطهر بصلبی پاکیزه منتقل شده تا بصلب
عبد المطلب دو نصف شده نصفی در صلب عبد الله و نصفی دیگر در صلب ابی طالب
منتقل گشته و در اثار صحیح آمده که رسول صلی الله علیه و آله در مرض الموت فرمود
که ادعوا الی قرینی قرین و همچنین مرا بخوانید عایشه گفت پدر مرا میخواند او را بخواندند
حضرت در روی نگاه کرد فرمود ادعوا الی قرینی حفصه گفت پدر مرا میطلبد وی را نیز بخوا
ندند حضرت در وی نگاه کرد فرمود ادعوا الی قرینی ام سلمه گفت والله عا عنی الا علیا
بخدائی که جز علی را نمیخواند پس او را حاضر کردند و در ان مجلس اکثر صحابه بودند
حضرت چون وی را بدید فرمود هذا قرینی فی الدنیا والاخرة کان قرینی فی ظهر ادم
و آدم فی الجنة وکان قرینی فی ظهر نوح ونوح فی السفینة وکان قرینی فی ظهر ابرهیم حین
القی فی النار وهذا قرینی فی ظهر اسمعیل حین اضجع للذبح ثم لم نزل متنقل من اصلاب
الطاهرین الی ارحام الطاهرات الی ان ضربا الی ظهر عبد المطلب فقسم الله تعالی
ذلک النور والنطفة فجعل نصفه فی ابی طالب فجاء منه علی نبی وی را نزد خود خواند
و با وی راز گفت و زبان در دهن او کرد مانند مرغی بچه خود را زقه کند و بعد
از ان فرمود هذا عهد الیک امیر المؤمنین علیه السلام فرمود علمنی رسول الله
الف باب من العلم ففتح لی من کل باب الف باب من العلم والحکم از کعب الاحبار
مرویست که در توریة مضمون این آیت مذکورست که یا ایها النبی انا ارسلناک
شاهدا و مبشرا و نذیرا و حرزا للمؤمنین انت عبدی و رسولی و سمیتک
المتوکل لیس بفظ ولا غلیظ ولا صخب فی الاسواق ای پیغمبر برگزیده ترا فرستا
دیم گواه بر خلقان و بشارت دهنده و ترساننده و حرز و نگهبان مؤمنان

تو بندهٔ منی و رسول منی ترا متوکّل نام نهادم و این پیغمبر موعود درشت خوی و بدخلق
نباشد و بانگ زننده و فریادکننده نباشد در بازارها بجرم ما نرا عفو کند وجزا ندهد ما او را
باجوار خود نبریم تا دین کج را باو راست کردانیم و دلهای بسته را باو بکشائیم و چشمهای نابینا
را باو روشن سازیم و کوشهای کور را باو شنوا کردانیم مولد او مکه باشد و هجرت او بطائف
و ملک او بشام امت او همیشه حمد کنندکان باشند و سپاس دارندکان و شکرکوینده
و باوضو باشند و جامه از ساق برکیرند تا پاکیزه بماند و آلوده نکردد و مراقبت آفتاب
کنند برای نماز و هرکجا که نماز ایشانرا دریابد بآن مشغول شوند و در نماز چنان صف
کنند که صف قتال پس این آیت تلاوت کرد که انّ اللّه یحبّ الّذین یقاتلون فی سبیله
صفا کانّهم بنیان مرصوص و نیز وصف او در کتاب بنی هرون که مغیّر و مبدّل نشده
اینست که احمد از فرزندان اسمعیل باشد و او آخر پیغمبرانست و وی پیغمبر عرب بیت
بودین ابرهیم باشد ازار بر میان بندد و اطراف خود را غسل و مسح نماید و در
چشم او سرخی باشد و مهر نبوت در میان هر دو کتف او باشد و دراز نباشد و
کوتاه نبود کلیم پوشد و باندک چیزی قناعت کند و بردار دکوش نشیند و در
بازار رود و خداوند حرب و سبی و غارت باشد تیغ بر دوش نهد و از هیچکس
باک نداشته باشد و اکر با قوم نوح بودی هلاک نشدندی و اکر در میان عاد بودی
نکشتندی و اکر با ثمود بودی بصیحه کرفتار نشدندی مولود وی در مکه و منشا
وی و ابتدای نبوّتش نیز همانجا و سرای هجرتش یثرب میان حرّه و نخله
و سنگ امّی باشد حمّاد بود و از قوم خود بسیار آزار بیند و او را زجر عظیم کنند و در
یثرب مقاتله بسیار ایشان واقع شود و در بعضی اوقات غالب شود در زمان ایشان
و عاقبت بر ایشان غالب مطلق شود جمعی باو باشند که تیزکشتا بنده تر باشند از
آب که از سر کوه بپائین یازد دلهای ایشان مصحفهای ایشان باشد قربانشان خون
ریختن باشد و هم شجاعان روز و زاهدان شب باشند و هیبت و صولت
او بر لهجی باشد که با دشمنان او تا یکماهه بر منزد بنفس نفیس خود کارزار
کند تا بجر وحشی کنند امر بمعروف و نهی از منکر کند و هم در توریة است که زود باشد
که پیغمبری در میان امّی مبعوث سازم و او را بر ایشان غالب کردانم و مظفّر و منصور

سازم مانند تو که موسائی و کلام خود را در دهن او نهم بهرچه او را وصیت کنم بپذیرد
و برکت کنم وا و را برای امت عظیم القدر باز پس داشته ام وچون حق تعالی بیان صفات
جلیله و نعوت جمیله حضرت نبوی کرد و اهل کتاب را اعلام کرد که نعوت او در توریة و
انجیل مذکورست تا صدق نبوت او بر ایشان روشن شود در عقب آن آنحضرت را میفر
ماید که جمیع اهل عرب و عجم را خطاب کن و در میان ایشان صلای عام ده قُلْ بگو که يَا
أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من فرستادهٔ خدایم إِلَيْكُمْ
جَمِيعًا بسوی همهٔ شما بیعضی دون بعضی چنانکه رسل دیگر بودند جمیعا حالست از الیکم وقوله
الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ صفت الله است یعنی آنخدائی که مر
او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و بید قدرت اوست تدبیر و تصرف در آنها لَا
إِلَٰهَ هیچ معبودی مستحق عبادت نیست إِلَّا هُوَ مگر او يُحْيِي وَيُمِيتُ زنده
میکرداند و میمیراند و در انوار گفته که اسم موصول صفت الله است و اگرچه فاصله
شده میان موصوف و صفت بانچه متعلق است بمضاف الیه زیرا که موصول در حکم
متقدمست و یا آنکه موصول منصوبست یا مرفوعست بر مدح و یا مبتدا است و خبر آن
لا اله الا هو و این کلمهٔ توحید بر وجوه اول بیان ماقبل خودست چه هرکه مالک عالم باشد
او اله باشد نه غیر او و قوله یحیی و یمیت مزید تقریرست برای اختصاص او بالو
هیت پس ملخص معنی آنست که ای محمد بگو بمردمان که چون من رسول آنخدایم که
متصف باین صفت کمال است و واحد بالذات فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید بآن
خدائی که صفت او شنودید وَرَسُولِهِ و بگروید بفرستادهٔ او النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ بیغمبر
امی الَّذِي يُؤْمِنُ آن پیغمبری که ایمان دارد بِاللَّهِ بواحدانیت خدای
وَكَلِمَاتِهِ و بسخنان فرستادهٔ او یعنی بانچه نازل شده برو و بر سایر رسل
از کتب و وحی و عدول از تکلم بغیبت بجهت اجرای این صفاتست که داعی با یما
نست باو و اتباع او بر آن وَاتَّبِعُوهُ و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری
نمائید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ باشد که راه راست یابید تعلیق رجای اهتدا بایمان
و اتباع تنبیه است بر آنکه هرکه تصدیق کند او را و تابع او نباشد بالتزام شرع او
پس او بعیدست از اهتدا و در مطامی ضلال و باز سر رشتهٔ کلام را بقصهٔ بنی

اسرائل

اسرائیل کشیده میفرماید که وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى واز قوم موسی علیه السلام أُمَّةٌ گروهی
هستند که ایشان یَهْدُونَ راه مینمایند خلق را بِالْحَقِّ بکلمهٔ حق تا در حالتی که محق اند
وَبِهِ وبحق وراستی یَعْدِلُونَ عدل میکنند در حکم میان خلق مراد باین امت جما
عتی اند از اهل زمان موسی ثابت وراسخ بودند بر ایمان وقایم بحق اتباع ذکر ایشان بعد
از ذکر اضداد ایشان بنابر عادت قرآنست جهت تنبیه بر تمایز خیر وشر وتزاحم اهل حق وبا
طل گویند مراد مؤمنان اهل کتابند چون عبد الله بن سلام واتباع او واشهر آنست که بعد
از وفات موسی علیه السلام وموت خلیفهٔ وی یوشع هرج ومرج در میان بنی اسرائیل
پدید آمده بکفر وقتل انبیا وانواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بنیاز تمام از حضرت
ملک علام درخواستند تا میان ایشان وسایر قوم جدائی افکند حق تعالی راهی در زمین
گشاده گردانید وایشان بدان راه در آمده بماورای دیار چین رسیدند آنجا منازل ساختند
ساکن شدند وپیغمبر ما ص علیه وآله شب معراج ایشان را دیده ده سوره از قرآن بر ایشان
خواند بوی ایمان آوردند وحالا از ذراری ایشان آنجا مسلمانند وبقبلهٔ ما نماز میگذا
رند وزکوة مال میدهند ونماز جمعه بپای میدارند وغیر از این هیچ تکلیف بدیشان
نرسیده این آیت در صفت ایشان است واز آنحضرت منقولست که فرمود شب معراج
چون گذر من بر ایشان افتاد ایشان با من سخن گفتند من نیز با ایشان سخن گفتم جبرئیل
گفت دانید که با که سخن میگوئید گفتند نه فرمود این پیغمبر آخر الزمان است ونبی امی است
ایشان بمن ایمان آوردند وگفتند موسی ما را وصیت کرده که هر که از شما احمد را دریابد
باید که از من سلامش برساند گفتم سلام من بر موسی باد پس ده سوره را از قرآن
بر ایشان خواندم ونماز وروزه وزکوة را تعلیم ایشان کردم واز سبت منع کردم وبنماز
جمعه امر کردم وتکلیفی دیگر بر ایشان نیست واز ابن عباس نقلست که کریمهٔ وقلنا
من بعده لبنی اسرائیل اسکنوا فی الارض فاذا جاء وعد الآخرة جئنا بکم لفیفا در
حق ایشانست ومراد بوعدت آخرت عیسی بن مریم است که ایشان با او خروج
کنند وبروایت اصحاب ما با قائم آل محمد علیهم السلام خروج خواهند کرد واز محمد
باقر صلوات الله علیه وابن عباس وسدی وربیع وعطا مرویست که این قوم
در پس زمین صین اند ومیان ایشان واهل صین وادئیست از ریگ تا دعوت پیغمبر با ایشان

رسیده هیچ تغییر و تبدیل نکرده اند و هیچکدام را نزد صاحب خود مالی نیست بجهت غنای
ایشان از اقراض در شب باران بر ایشان ویران میشود و در روز آفتاب بر اراضی و نباتین
ایشان میتابد و زراعت ایشان بر وجهی نمو میکند و محصول میدهد که در هیچ بقعه از دنیا
چنان نمیشود و مرویست که ذو القرنین ایشان را دیده و حق تعالی بعد ازین اخبار
قوم موسی خبر میدهد و میگوید که وَقَطَّعْنَاهُمُ و متمیز و متفرق گردانیدیم ایشان را
اثْنَتَيْ عَشْرَةَ بدوازده این مفعول ثانی قطع است زیرا که متضمن معنی صیر است
و یا حالست از مفعول و تانیث آن بجهت حمل آنست بر امت یا قطعه أَسْبَاطًا
بدلست از اثنا عشر یعنی ساختیم آن قوم را سبط سبط و لد و لد را گویند و اینجا
مراد فرزندان یعقوب اند و یا تمییز است و ایراد آن بصیغه جمع یا آنکه تمیز ما فوق
عشره واحد است بجهت آنست که مراد از آن قبیله است و هر قبیله سبطی است پس
وضع اسباط شده در موضع قبیله و قوله أُمَمًا بدلست از اسباط یعنی بنی اسرائیل را
گردانیدیم امت امت هر سبطی را امتی و تخصیص ایشان آنست که هر سبطی از نسل فرزندی
بودی از فرزندان یعقوب که دوازده بودند و تفریق ایشان جهت آنست که تا فاضل از مفضول
متمیز شود وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ و وحی کردیم بسوی موسی علیه السلام إِذِ
اسْتَسْقَاهُ وقتی که آب خواستند ازو قَوْمُهُ گروه او در تیه أَنِ اضْرِبْ
آنکه بزن بِعَصَاكَ الْحَجَرَ عصای خود را بسنگ که چون بتیه در می آمدی با تو سخن
درآمد و گفت مرا بردار که ترا بکار می آیم و تو او را برداشتی و حالا در توبره داری
و مرویست که بنی اسرائیل بجهت شامت عصیان چون در تیه سرگردان شدند
و راه بیرون شدن نتوانستند و از حرارت آن آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان
غلبه کرد از موسی طلب آب نمودند حق تعالی بموسی وحی کرد که عصا بران سنگ
زن موسی آن سنگ را از توبره بیرون آورد و عصا برو زد فَانْبَجَسَتْ
پس شکافته گشت و گشوده شد مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا
دوازده چشمه آب بعدد اسباط و حذف فضرب که فانبجست متفرع است
بران ایماست بر آنکه موسی در امتثال الهی توقف نکرده و تنبیه بر آنکه ضرب او
حقیقت موثر نبود در خروج آب از آن بلکه بمحض قدرت کامله الهی آب از آن

روان شد قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستند كُلُّ أُنَاسٍ همه آدمیان از هر سبطی
مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را و بمشرب دیگری نرفتند وَظَلَّلْنَا و سایه بان ساختیم
عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ برایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وَأَنْزَلْنَا و فرو
فرستادیم عَلَيْهِمُ الْمَنَّ برایشان من را که مانند ترنجبین بود در صورت و حلا
وت وَالسَّلْوَىٰ و مرغی مشابه سمانی و تفصیل این حکایت در سورة البقره گذشته
و گفتیم بایشان بعد از انزال من و سلوی كُلُوا بخورید بر وجه اباحت مِنْ طَيِّبَاتِ مَا
رَزَقْنَاكُمْ از چیزی که بمحض عنایت روزی دادیم شما را و از آن ذخیره منهید ایشان
خلاف کرده بعضی از من و سلوی را ذخیره نهادند و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم
نکردند بر ما در ذخیره کردن و غیر آن معاصی دیگر وَلَٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند از
نافرمانی أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند و آخر بجزای خود رسید
ند بعد از آن بیان چیزی دیگر میکند از اخبار بنی اسرائیل از برای حضرت رسالت ص
علیه و آله میفرماید که وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن ای محمد چون گفته شد مر بنی اسرائیل
را بعد از محاربه جباران و ظفر برایشان اسْكُنُوا ساکن شوند هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ
درین دیه یعنی اریحا و ایلیا که از قرای بیت المقدس بود وَكُلُوا مِنْهَا و
بخورید از فواکه و اطعمه این دیه حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا
حِطَّةٌ و بگوئید که درخواست ما حطه است مراد طلب حطه و وضع گناهانست
یعنی بگوئید که بار خدایا وضع کن گناهان ما را از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آئید بدری
از درهای این دیه سُجَّدًا و در حالتی که سجده کنندگان باشید و یا منحنی شدگان
از غایت تواضع نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم برای شما خَطِيئَاتِكُمْ گناهان شما
سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی
ثواب درجات ایشان را زیاده گردانیم بر مقدار جزای اعمال ایشان این وعده است
بغفران و زیادتی اثابت بر آن و بیان این حکایت نیز در سورة البقره سمت ذکر پذ
یرفته بر طریق تفصیل تفسیر و تبیین آن شده و در آن سوره فکلوا بفا واقع
شده بجهت آنکه فا مفید سببیت سکنای ایشانست بر آن اکل طعم و اینجا متعرض آن

واما تقدیم
شده بجهت اکتفا بذکر آن در اول ویا بجهت اکتفا بدلالت حال بران
قوله قولوا بر قوله ادخلوا اینجا وتاخیر آن در انجا اثری در تغییر معنی نمیکند زیراکه واو
موجب ترتیب نیست ما بجمعین ذکر واو عاطفه بینهما وعدم ذکر آن وذکر سنزید المحسنین
که بر سبیل استینافست بدانکه زیادتی اثابت محض فضلست نه انکه در مقابله چیزی بوده
باشد که بآن مامور بودند فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تبدیل وتغییر دادند آنانکه
ستم کردند بر خود مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخن مامور به را غَيْرَ الَّذِي قِيلَ
لَهُمْ بغیر انکه گفته شده بود مر ایشانرا یعنی بر وجه استهزا بدل حطه گفتند فَأَرْ
سَلْنَا پس فرو فرستادیم عَلَيْهِمْ بر تغییر دهندگان رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ
عذابی از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب انکه بودند
که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع آن وضع کردند بعد از ان حضرت رسالت
را میفرماید که وَسْئَلْهُمْ وبپرس یهود را بر وجه تقریع وتوبیخ بر تقدیم کفر و
عصیان ایشان وبر طریق اعلام بانچه ندانسته ومکر تعلیم ووحی تا این معجزه
تو باشد بریشان پس از ایشان سوال کن عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي از خبر دیهی
که كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ بود نزدیک دریا وآن بروایت ابن عباس دیه
ایله بود ومیان مدین وطور بر ساحل طبریه وابن زید گفته نام آن قریه منیا
بود در میان مدلاین وعینونا ونزد زهری طبریه بوده ونزد بعضی دیگر مدین بوده
وبر هر تقدیر اهل این دیه متشرع بودند بشریعت موسی واز جمله فرایض بریشان
تعظیم سبت بوده وبجهت آن حرام بود بریشان که بصید ماهی وباعمال دنیویه
مشغول شوند ایشان خلاف امر الهی کرده بر زمان حضرت داود ع ملعون
گشتند ومسخ شدند حاصل که حق تعالی بجهت اظهار افعال ذمیمه یهود با
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله خطاب میکند که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل
دیه إِذْ يَعْدُونَ چون در گذشتند از حد امر الهی وتجاوز کردند از تعظیم
که مامور بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود ازیشان
خلاف کردند وبدانکه اذ ظرف کانت است یا حاضره یا بدل اشتمال از قریه تقدیر
اینکه وسئلهم عن اهل القریة فی وقت عدوتهم فی السبت وقوله إِذْ تَأْتِيهِمْ

خود

ظرف یعدونست و یا بدل بعد از بدل یعنی در گذشتند از حد مأموربه وقتی
که می آمدند حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان و یا سؤال کن یهود را از وقت آمدن
ماهیان بایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ در روز شنبه ایشان یعنی در روزی که در آن
روز منهی بودند از شکار ماهی ماهیان می آمدند شُرَّعًا در حالتی که ظاهر شده
بودند بر روی آب و سرها برداشته ماخوذ از شرع علینا اذا دنا و اشرف
از حسن نقلست که در روز شنبه ماهیان بیرون می آمدند هریکی مقابل گوسفند
بزرگ و سفید و تا بدر خانهای ایشان که بر حوالی آب بودی آمدند بجهت آنکه امن بودند
از آنکه در آن روز صید ایشان کنند و بدانکه مصدرست ماخوذ از سبت الیهود اذا
عظمت سبتها بالتجرد للعبادة و گویند اسم آن روزست و اضافه بجهت اختصاص
ایشانست باحکامی که در آن بود مؤید اولست و یوم اسباطهم بقراءة شاذه و
قوله وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و روزی که عمل سبت نمیکردند یعنی بتعظیم آن روز
مأمور بودند چون یکشنبه و باقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند بایشان ماهیان و این
ابتلای بود از حضرت عزت مر ایشانرا و مرویست که چون روز شنبه در آمدی
ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی و چون شنبه بگذشتی بر
فتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنین می آزمائیم
ایشانرا یعنی معامله آزمایندگان کنیم بِمَا كَانُوا بانچه بودند که از سر جهل يَفْسُقُونَ
بیرون میرفتند از دایرهٔ فرمان آورده اند که چون اهل ایله ماهیان بسیار بر سر آب
میدیدند هریک مقدار گوسفندی و صید کردن آن بر ایشان مشکل بود بجهت نهی آن و در
روزهای دیگر یک ماهی نمیدیدند و صبر کردن بر ایشان بغایت دشوار بود پس با
نواع حیل و تدابیر تمسک جستند و در طلب چارهٔ آن کار بودند آخر الامر بوسوسهٔ شیطان
و تلبیس ابلیس رای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا بدان جویها
بریدند که زمان ظهور ماهیان بود ایشانرا بدان حوضها راندندی و دامها در پیش راه
نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و گویند که مجاری آب را مسدود ساختندی
تا ماهیان بدریا نتوانندی رفت و روز یکشنبه بگرفتندی و چون چند نوبت این عمل
کردند و آثار عذاب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم سبت بگذشتند و از ابن زید

روایتست که در اول حال مردی بیامد روز شنبه و یکماهی گرفت و ریسمان دراز در دنبال او بست و بر کنار دریا میخ فرو کوفت و ریسمان در آن بند کرده و ماهی را در آب رها کرد روز یکشنبه بیامد و آن ماهی را بگرفت و بریان کرد همسایهٔ وی بوی ماهی شنید در سرای وی رفت و آن ماهی را بدید دلتنگ شد و گفت ای مرد چرا جرئتی چنین کردی از خدا نترسیدی که تعجیل عقاب کند پس او را وعظ گفت و بترسانید مرد خایف گشت و یک روز و دو روز منتظر عذاب بود چون نازل نشد دلیر گشت شنبه دیگر دو ماهی بگرفت و با خانه آورد بران وجه که اول گرفته بود و چون عذاب نازل نشد مردمان دیگر دلیر شدند و مرتکب این امر گشتند و مالهای بسیار ازین ممر جمع کردند و نزد بعضی آنست که در روز شنبه دام را بدریا می افکندند و ماهیان در دام می افتادند و از آنجا میگذاشتند تا روز یکشنبه میگرفتند و چون از ایشان مکرر این صورت واقع شد و اثر عذاب را ندیدند باین عمل میکردند و در آن شهر دوازده هزار و بروایتی دیگر هفتاد هزار مرد بودند بسه فرقه شدند قومی مباشر این فعل بودند و گروهی نهی میکردند و جمعی نه ماهی میگرفتند و نه نهی میکردند فرقهٔ ناهیه را نیز ملامت کردندی حق تعالی ازین خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ عطفست بر اذ یعدون یعنی بپرس ای محمد یهود را از خبر اهل دیه که چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در نهی و گروهی ناهیه را نهی میکردند و ملامت مینمودند که لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید قَوْمًا گروهی را که بی شبهه اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کنندهٔ ایشانست بنافرمانی بر ترک تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کنندهٔ ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است و این را بجهت آن گفتند که دانسته بودند که وعظ نفع بایشان نرساند بجهت تمادی ایشان در عصیان در انوار گفته که این قول ایشان مبالغه است در آنکه از وعظ متأثر و منتفع نشوند و یا سؤالست از علت وعظ و نفع آن و گویند ایشان این قول را بر سبیل تهکم گفتند قَالُوا گفتند فرقهٔ ناهیه مَعْذِرَةً ای وعظ ما عذر خواستنی است از ما و حفص معذرة بنصب خوانده بر مصدریه یا بر علت ای اعتذرنا به معذرة یعنی اعتذار مینمائیم باین وعظ معذرت گفتنی یعنی

بن

پند میدهیم بجهت معذرت إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی آفریدکار شما مراد آنست که چون امر معروف و نهی از منکر پس ما ایشانرا پند میدهیم تا عند الله محذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشید نیز که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند وازین عمل توبه کنند تا عذاب خدا نازل نشود فَلَمَّا نَسُوا پس آنهنگام که ترک کردند و گذاشتند و آن فرقه صبر کردند کانند مَا ذُكِّرُوا بِهِ انچه پند داده شدند بدان یعنی بدان موعظه متعظ نشدند و قبول آن نکردند أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ برهانیدیم آنرا که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا و گرفتیم آنانرا که صید کردند بصید منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذاب سخت فعیلست ماخوذ از بوس بیوس بیسا اذا اشتد و بکر بَيْئَسٍ خوانده بروزن فیعل چون ضیغم و حیدر که مبالغه باس است یعنی بعذاب بسیار سخت بِمَا كَانُوا بسبب انچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ بیرون میرفتند از دائره فرمان برداری مرویست که چون فایده بر موعظه ناهیان مترتب نشد باخود گفتند که درین شهر بودن خطرست پس با ایشان شهر را قسمت کردند و دیواری بلند در میان خود و ایشان برافراشتند و چون مدتی برآمد ایشان اصرار کردند حق تعالی عذاب بر ایشان فرستاد و همه را خوک و میمون کردانید چون این ناهیان شب روز دیگر برخواستند از آن نیمه شهر هیچ آوازی و صدائی نشنیدند و هیچکس از خانهای خود بیرون نیامدند گفتند مگر این مردمان امشب خمر خورده اند و رو زمست افتاده اند چون آفتاب مرتفع گشت واندی از ایشان نپدا نشد نردبانها بر دیوار خانهای ایشان نهادند و بران برآمده فرو نگریستند آن نیمه شهر همه خوک و بوزینه شده بودند کما قال الله تعالی فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنگام که گردن کشیدند عَن مَّا نُهُوا از انچه نهی کرده شده بودند از آن نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ گفتیم مرایشانرا كُونُوا باشید بوزینگان قِرَدَةً خَاسِئِينَ در حالتی که دور شدگانید و ناامید از رحمت من از فتاده نقلست که چون ایشان بوزینه شدند و پیران خوکان چون ناهیان در محلهای ایشان می آمدند و خویشان و آشنایان خود را شناخته خود را بر ایشان میمالیدند ومیگریستند و ناهیان ایشانرا میگفتند که نه ما شمارا ازین نهی میکردیم و میترسانیدیم

از عذاب پس ایشان سه روز زنده بودند و روز چهارم همه بمردند و فرقهٔ ثالثه متوقف خلا
فست در هلاک و نجات ایشان نزد بعضی آنست که نجات یافتند چون صدور قول لم تعظون
از ایشان بجهت تیقن ایشان بود بر عدم نفع موعظه و نزد جمعی آنست که هلاک شدند چه این قول از
بر سبیل تهکم کنند و از ایمان بن ریاب نقلست که نجت الطایفتان و هلکت الثالثه یعنی فرقهٔ
ناهیه و ساکته هر دو ناجی شدند و فرقهٔ سیومین هلاک شدند و این قول از ابی عبدالله روا
یتست و بعضی دیگر درین توقف کرده حکم بهلاکت و نجات آنها نکرده اند و عکرمه روایت
کرده که روزی نزد ابی عباس رفتم دیدم که قرآن را گشوده این آیت میخواند و میگریست
و بعد از ان گفت قد علمت ان الله تعالی اهلک الذین اخذوا الحیتان و نجی الذین
نهوهم و ما ادری ما صنع بالذی ما نهوهم و لم یواقعوا المعصیة و هذا حالنا یعنی
میدانم که حق تعالی صایدان ماهی را هلاک کرد و ناهیان را نجات داد و نمیدانم که چه کرد
با کسانی که نهی ایشان نکردند و در معصیت نیفتادند و حال ما همچو حال این طایفه است
و این قول اختیار جبائی است وَاِذْ تَاَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون اعلام کرد و آگاهی
داد ترا پروردگار تو در انوار گفته که تاذن تفعل است بمعنی ایذان چون توعد
و ایعاد و یا بمعنی عزم است زیرا که عازم بر شیء موطن نفس خود است بفعل آن و این
جاری مجرای قسم است چون علم الله و شهد الله و لهذا در جواب آن لام واقع شده
و هو قوله لَیَبْعَثَنَّ عَلَیْهِمْ هر آینه برانگیزد بر یهود و مسلط سازد مَنْ یَسُومُهُمْ
کسی را که بچشاند ایشان را سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب
جزیه و بصحت پیوسته که بعد از سلیمان بر وجه تخلیه بخت نصر بابلی بقتل موسی
و تخریب بلاد ایشان اقدام کرد و بعد از ان ملوک فرس وضع جزیه کردند بر ایشان
و ایشان را میر بخانیدند و باز و خراج میگرفتند و گویند جزیه بمجوس میدادند تا زمانی که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مبعوث شد امر فرمود بمقاتلهٔ ایشان و سبی ذراری
و نساء ایشان اند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست و نزد بعضی مراد بمن
یسوم حضرت رسالتست و امت مرحومه و این از ابی جعفر علیه السلام مرویست و در آیت
دلیلست بر آنکه یهود را هرگز دولت و عزت نباشد و همیشه ذلیل و خوار باشند تا روز

قیامت

قیامت اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که پروردکار تو لَسَرِیعُ الْعِقَابِ زود عقوبت
مرکافر انرا که هم در دنیا عقوبت بایشان رساند وَ اِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ
امرزکارست هرکرا که توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِیمٌ مهربانست که بخدا از توبه
بکناه نکیرد وَ قَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده و متفرق کردانیم بنی اسرائیل را فِی الْاَرْضِ در
زمین اُمَمًا جماعتها بر وجهی که هیچ ولایتی نیست که در ان یهودی نباشند این مفعول
ثانیست یا حال و قوله مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ صفتست یا بدل یعنی برخی از ایشان شا
یستکان بودند که بدین موسی علیه السلام متدین شده تغییر بحال ایشان راه نیافت و
بعیسی کرویدند و یا مراد انها اند که بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله ایمان اوردند
یا انها اند که در شب معراج با نحضرت کرویدند وَ مِنْهُمْ و بعضی دیکر از ایشان دُونَ
ذٰلِکَ مردمانی بودند سخط از صلاح یعنی کوره و فسقه بودند وَ بَلَوْنَاهُمْ و آزمودیم
ایشانرا یعنی با ایشان معامله آزمایندکان کردیم بِالْحَسَنَاتِ بنیکوئیها چون طیب عیش و غنا
و صحت وَ السَّیِّئَاتِ و بدیها چون سیآت شده و فقر و مصایب نفس و مال لَعَلَّهُمْ یَرْ
جِعُونَ شاید که باز کردند بخدا و از معصیت بطاعت کرایند ایشان بر معصیت در نعمت مصر
شده در نعمت بطران ورزیدند و ترک شکرکذاری آن کردند و کفتند اِنَّ اللّٰهَ فقیر و نحن اغنیاء
و در محنت ترک صبر کرده آغاز کرده اغاز ناسزا و کفتند ید الله مغلولة پس از محک
امتحان و اختبار تمام عیار بیرون نیامدند فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پس
او ایل یهود در امدند خَلْفٌ پس آمدکان در انوار کفته که خلف مصدرست که مبعوث
به شده و لهذا اطلاق آن بر واحد و جمع واقع میشود و کویند که جمع است و آن در شرع
شایع است همچنانکه خلف بفتح در خیر و قوله وَرِثُوا الْکِتَابَ حالست از
ضمیر ورثوا یعنی در حالتی که ایشان میراث کرفتند توریة را یعنی بیاموختند علم آن از
پدران یَاْخُذُونَ فرامیکیرند عَرَضَ هٰذَا الْاَدْنٰی خواسته و متاع این چیزی فرو
تر و نزدیکتر که دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالتست یعنی رشوت میکیرند در
حکم و تحریف توریة وَ یَقُولُونَ و میکویند سَیُغْفَرُ لَنَا زود باشد که بیامرزند
ما را و این بجهت آن کفتند که اعتقاد ایشان آن بود که کناه روز ایشان و جرم شب
ایشان بروز امرزیده میشود و احتمال که عطف باشد یا حال و محل سند ست

بجار ومجرور یا مصدر یاخذون وقوله وَاِنْ یَاْتِهِمْ حالیست از سیغفر لنا یعنی امید مغفرت دارند در حالتی که اگر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثْلُهُ خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت یَاْخُذُوهُ فرا میگیرند انرا مراد آنست که با وجود اصرار بر اخذ رشوت و مانند آن از اموال حرام امید دارند که امرزیده شوند و اصلا از ان تایب و نادم نشوند اَلَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ ایا فرا گرفته نشده است بر ایشان مِیثَاقُ الْکِتَابِ عهدی که در توریة است اَنْ لَا یَقُولُوا عَلَی اللّٰهِ بانکه نگویند بر خدای اِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست این متعلقست بمیثاق بحذف حرف جرای بان یقولوا و بانکه عطف بیانست بدون حذف و مراد باین توبیخ ایشانست بر قطع وجزم ایشان بمغفرت با عدم توبه و دلالت برانکه افتراست بر خدای و خروج از میثاق کتاب خدای یعنی اینکه در غفران جازم شده اند بدون توبه محض افتراست وحق تعالی نگفته و باین طریق در توریة عهد ایشان فرا گرفته وَدَرَسُوا مَا فِیهِ عطفست بر الم یوخذ بحسب معنی چه استفهام مذکور برای تقریراست نه انکار زیرا که اگر برای انکار باشد عطف درسوا برو بعید باشد زیرا که درسوا تقریرست یعنی بتحقیق اخذ میثاق از ایشان شده وخوانده اند آنچه در توریت و این حکم در وی ندیده اند ومیتواند بود که درسوا معطوف باشد برورثوا و قوله الم یوخذ جمله معترضه وَالدَّارُ الْاٰخِرَةُ و رستکاری سرای مغفرت خَیْرٌ بهترست از عرض دنیا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ مرانرا که بپرهیزند از کار محارم و تکذیب و افترا اَفَلَا تَعْقِلُونَ ایا تعقل نمیکنند وخیر وصلاح و شر و فساد خود را در نمی یابند تا قبح این را بدانند و استبدال نکنند به نعیم مخلد عرض ادنی که مودی بعقاب الیمست ونافع وحفص بخطاب میخوانند یعنی ای محمد بگو بایشان که ایا در نمییابید که نعمت عقبی بهترست از مال دنیای فانی وَالَّذِینَ یُمَسِّکُونَ عطفست بر للذین یتقون و قوله افلا تعقلون اعتراضست یعنی سرای آخرت بهترست مرآنانرا که چنگ میزنند بتوریة و نگاه میدارند احکام انرا از تحریف مراد مومنان اهل کتابند و نزد عطا مراد بکتاب قرآنست یعنی متمسک میشوند باحکام قرآن وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای میدارند نماز را تخصیص صلوة بانکه تمسک بکتاب مشتملست بر اقامت جمیع عبادات بجهت آنست

که نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف بر اقامت آن انا لا نضیع
بدرستی که ما ضایع نکنیم اجر المصلحین مزد بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه بتمام بدیشان رسانیم
و بدانکه میتواند بود که والذین با صله مبتدا باشد و این جمله مؤکد بان خبر آن بر تقدیر حذف عاید ای اجر
المصلحین منهم و یا وضع مظهر شده باشد در موضع مضمر بجهت تنبیه بر آنکه صلاح در حکم مانع تضییع است
و اذ نتقنا و یاد کن ای محمد برای یهود زمان خود را که چون برکندیم و برداشتیم الجبل کوه طور را
فوقهم بر زبر ایشان کانه ظلة گوییا که آن کوه سایبانی بود بر سر ایشان بداشته و این در وقتی بود
که بنی اسرائیل احکام توریة قبول نمیکردند و آن را کار نمی بستند حق تعالی جبرئیل را فرمود که کوهی از
جای برکند و بر بالای سر ایشان بداشت بمقدار لشکرگاه ایشان که یک فرسخ در یک فرسخ بود چون
ایشان آن را بدیدند بترسیدند و ظنوا و دانستند انه آنکه آن کوه واقع بهم فرود آینده است
بایشان زیرا که کوه در هوا قرار نمیگیرد و یا آنکه حق تعالی بایشان اخبار کرده که اگر حکم توریة قبول نکنند
آن کوه را بر ایشان افکند پس بسجده افتاده یک نیمه روی بر زمین نهادند و نیمه دیگر بکوه مینگریستند
از ترس آنکه مبادا کوه بر ایشان افتد و از اینجاست که جهودان سجده را بر روی چپ کنند و گویند
این سجده بود ما را برکت زیرا که بجهت این عذابی از ایشان اندفاع شد در اخبار اهل البیت علیهم السلم
آمده که آنها که سجده بر یکطرف روی کردند منافق بودند و کسانیکه مؤمن بودند در سجده
پیشانی بر زمین نهادند القصه حق تعالی میفرماید که چون بنی اسرائیل بسجده افتادند از کوه وقع
کفر بر ایشان گفتیم ایشان را که خذوا فراگیرید ما آتیناکم آنچه داده ایم شما را از احکام بقوة
و بجد و عزم تمام این حالت از فاعل خذوا و اذکروا ما فیه و یاد کنید بروجه
عمل آنچه درو هست از مواثیق و عهود که اوامر و نواهیست و انوار و مگذارید و ترک مکنید
لعلکم تتقون تا باشد که پرهیزکاری کنید و از عداد متقیان باشید در ترک قبا
یح اعمال و رذایل اخلاق و التزام واجبات و بعد از ذکر مواثیق که در کتب سماویه
بود بیان مواثیقی میکند که بر جمیع بندگان اخذ آن کرده بود بجهت بیان دلایل سمع و
عقل و ابلاغ در اقامت حجت و میفرماید که و اذ اخذ ربک و یاد کن ای محمد چون
فراگرفت پروردگار تو من بنی آدم از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای
ایشان این بدل بعض است از بنی آدم یعنی بیرون آورد از اصلاب ایشان ذریتهم
نسل ایشان را قرنی بعد از قرنی و نسلی بعد از نسلی و اشهدهم و گواه کردانید ایشان را

علی انفسهم بر نفسهای ایشان یعنی برای ایشان نصب دلایل ربوبیت خود کرد در
عقول ایشان مذکور ساخت الخبر زیرا که داعی ایشان بود باقرار ربوبیت تا آنکه بمنزلهٔ کسانی
کنند که ایشان را گفته الست بربکم آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری
تو پروردگار مائی پس حق تعالی تنزیل تمکین ایشان کرده است از علم بربوبیت منزلهٔ
اشهاد و اعتراف بر طریق تمثیل و دال بر نیست قوله شهدنا گفتند گواه شدیم ما
باقرار خود ان تقولوا یوم القیمة کراهت آنکه روز قیامت گویید که انا کنا
بدرستی که ما بودیم عن هذا ازین اقرار غافلین بیخبران یعنی متنبه نشدیم بران
بدلیل و قوله ان تقولوا عطف است بران تقولوا یعنی کراهت آنکه گویید انما اشرک
جزین نیست که شرک آوردند آباؤنا پدران ما من قبل پیش از شما و کنا ذریة
و بودیم ما فرزندان من بعدهم از پس ایشان یعنی اقتدا بایشان کردیم زیرا که تقلید
نزد قیام دلیل و تمکن از علم بآن صلاحیت عذر ندارد افتهلکنا و بجهت کراهت آنکه
آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بما فعل المبطلون بآنچه کردند آن کج روان و بی
راهان یعنی پدران ما که تاسیس شرک کردند اکثر مفسران نقل کرده‌اند که حق تعالی ذریت
آدم را بیرون آورد از صلب او بر مثال مورچها خورد و حیات و نطق در ایشان آفرید
و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کرده گفتند ما براقرار خود گواه شدیم و چون
ذریه بلی گفتند حق تعالی ملائکه را گفت که گواه باشید ایشان گفتند شهدنا و از سدی نقلست
که شهدنا خبریست که حق تعالی از خود و فرشتگان میدهد که ما بر اقرار ذریت گواه شدیم
حاکم ابو عبدالله در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر صلعم فرمود که خدای میثاق
از ذریه آدم گرفت در نعمان و آن وادیست نزدیک بعرفات و از نعمان سحاب گویند
و بقولی بطن نعمان خوانند و در لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا بوده و آن
زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج آدم عم بوده در بهشت و در مدارک
آورده که جمهور مفسران برانند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده در
فضائی که در بهشت است و عرض آن سه هزار ساله راهست دران فضا ذراری آدم را
بشکل مورچهای خورد از صلب آدم اخراج کرد و بعد از خلق حیوة و عقل و نطق بر عرض
ربوبیت خود کرد ازیشان و از مفسران سلف و اصحاب خلف روایتست که حق تعالی

جانب راست او بمالید بعضی از ذراری او را چون مروارید سفید از انجا بیرون
اورد و ایشانرا گفت که برحمت من ببهشت در ائید پس جانب پشتش بمالید بعضی
دیگر از فرزندان او را برنگ سیاه بیرون اورد و گفت که بدوزخ روید با ایشان
خطاب کرد که جز از من خدائی نیست بمن شرک میارید و به پیغمبران و کتابها که بشما
خواهم فرستاد بگروید گروهی از ایشان بطوع اقرار کردند و گروهی بروجه نفاق اعتراف
کردند پس آجال و ارزاق و مصایب ایشانرا بنوشت آدم در ایشان نگاه کرد وانرا
مختلف دید بعضی خوب صورت و برخی زشت و جمعی دراز و جمعی کوتاه گروهی توا
نگر و فرقهٔ درویش گفت بارخدایا ایشانرا چرا آفریدی خطاب آمد که خواستم که شکر
من زیاده کنند سدی گفت در میان ایشان پیغمبران مانند چراغها درخشان بودند
و دران میان نوری دید که روشنی آن بر انچراغها غالب شده بود گفت بارخدایا این
کیست فرمود این پیغمبریست که از فرزندان تو بوجود آید گفت عمر او چند باشد فرمود
شصت سال گفت بارخدایا عمر او را افزون کن ندا رسید که قلم چنین رفته است
و تغییر آن خلاف مصلحتست و انکه بعضی از اهل کتاب گفته اند که آدم گفت از عمر من چهل
سال بعمر وی بیفزای و عمر او هزار ساله بود چون نهصد و شصت رسید ملک الموت
بقبض روح او آمد گفت ای ملک الموت هنوز عمر من چهل سال مانده گفت انرا بجهد
بخشیدی وی درین باب تعلل کرد و بجهت این فرزندانش جاحد شدند و عهد و
عهد و میثاقی که حق تعالی از ایشان اخذ کرده بود فراموش کردند چون اخذ انکار این
معنی کرد و میثاق فرمود از ذریت آدم ایشانرا گفت به نیت آدم اقامت کنید تا از
شما یکی مانده باشد من قیامت اقامت نکنم از واهیات و اقاویل باطله است و مزخرفات
مخالفین که خلاف عقلست و مخالف مذهب حق و در مجمع اورده که علماء عام و خاص را
در معنی این آیت و کیفیت اخراج ذریت و اشهاد اختلاف بسیارست یکی انکه
حق تعالی ذریت تو باین که مرا بوحدانیت بپرستند آدم را از صلب او بیرون اورد
بهیئات مورچهای سرخ و ایشانرا بادم عرض کرد و فرمود که من اخذ میثاقم از ذریت
تو باین که مرا بوحدانیت بپرستند و بمن شرک نیارند بعد ازان با ایشان خطاب کرد
که الست بربکم ایشان در جواب گفتند که بلی تو پروردگار مائی بعد ازان بملائکه گفت

که ای فرشتگان برین گواه شوید ایشان گفتند شهدنا گواه شدیم و این خطاب بعد ازان
بود که فهم و عقل در ایشان آفریده بود تا خطاب را بشنوند و دریابند و قبول کنند و بعد از عرض
ربوبیت بر ایشان و قبول ایشان رد ایشان کرد بصلب آدم پس همه مردمان در صلب او محبوس
شدند و بتدریج از اصلاب آبای خود بیرون می آیند و بعد ازان قیامت قایم شود پس هر که
مسلمانست بر فطرهٔ اولست و هر که کافر و جاحدست منحرفست از فطرت اول و این قول جمعی
از مفسرانست و درین باب روایات متعدده نقل کرده اند بعضی مرفوع و بعضی موقوف و آیت
مذکوره را بآن تاویل کرده اند و محققان رد این تاویل نموده اند و گفتند که ظاهر آیت شاهد
ست بر خلاف این زیرا که حق تعالی فرموده که و اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و نگفته که من آدم
من ظهوره ذریته تا موافق قول ایشان باشد و بعد ازان اخبار کرده بانکه این اخذ بجهت آنست
که تا بگویند که ما از غافلان بودیم و یا اعتذار نمایند بشرک آبای خود و این مقتضی آنست که
ایشانرا آبای بوده باشد پس ظاهر آن منافی قول ایشان بود و نیز میگوئیم که ذریت مستخرج
از صلب آدم خالی ازان نیست که با عقل و فهم بوده اند یا نه اگر مسلوب العقل بوده اند پس
صحیح نبوده باشد که خطاب الهی را فهمیده باشند و بوحدانیت او اعتراف کرده و اگر
عاقل بوده اند اخذ میثاق بر ایشان بعد از فهم و عقل ایشان بوده باشد پس باید که
متذکر آن میبودند و انرا فراموش نمیکردند زیرا که اخذ میثاق حجت نیست بر ماخوذ
علیه مگر که ذاکر آن باشد پس این هنگام واجب بوده باشد که ما متذکر آن میثاق میبو
دیم و نیز جایز نیست که جمعی کثیر و جمعی غفیر از عقلا چیزیرا فراموش کنند که انرا دانسته
و شناخته باشند و هیچکس از ایشان متذکر آن نبوده باشند و اگرچه زمان دراز شده
باشد و مؤید اینست که اهل آخرت بسیاری از احوال دنیا را شناسند و اهل جنت
باهل نار گویند وجدنا ما وعدنا ربنا حق و اگر جایز باشد نسیان این با وجود کثرت
خلایق پس لازم آید که جایز بوده باشد که حق تعالی تکلیف خلقان کرده باشد بآن عهد
و اعادهٔ ایشان کرده برخی مثاب و برخی را معاقب کرده باشد و ایشان بعد ازان انرا
فراموش کرده باشند و این مؤدیست بصحت مذهب و تناسخ نعوذ بالله من العقاید
الفاسده والآراء الباطله و علی بن عیسی از ابی بکر بن اخشید روایت کرده که جایز ست
که خبر در صحیح بوده باشد الا آن باشد که تاویل آن بان نکنند بجهت عدم تطابق و ح

فایده

فایدهٔ خلق ذریه‌ها بر مثال ذرات باشد که تا اعتراف کریمه وطباع جبلیه خود را بر شکر نعمت
واقرار ربوبیت و وحدانیت دارند همچنانکه مرویست که الناس ولدوا علی الفطرة
وابوهذیل در کتاب حجة از حسن بصری واصحاب او نقل کرده که اطفال در آخرت مثاب
باشند وبهشت در آیند بر وجه اثابت جهت ایمانی که در مثال ذره داشتند دوم آنکه
مراد از آیت اینست که حق تعالی بیرون آورد بنی آدم را از اصلاب آبای ایشان بارحام
امهات پس بر سبیل تدریج از علقه بمضغه رسانید بعد از آن صورت بشری فایض
ساخت پس زنده گردانید وبعد از آن تمکین داد ایشانرا بر معرفت دلایل خود بر
وجهی که گوییا ایشانرا گواه ساخته بر نفسهای خود شان وایشانرا گفت که الست بربکم
ودر جواب گفته که بلی انت ربنا پس بنا برین معنی اشهدهم علی انفسهم آنست که راه
نمود ایشانرا بر توحید خود بوسیلهٔ عطای عقول ایشان که دالست بر وحدانیت
او فکانه اوسبحانه بمنزله کسیست که مشهد ایشان باشد بر نفسهای ایشان ونظیر اینست
قوله تعالی وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین یا آنکه میان حق تعالی ومیان
آسمان وزمین مسایله ومحاوره نبوده ومثله قوله تعالی شاهدین علی انفسهم بالکفر
واز جملهٔ بدیهیاتست که کفار بالسنهٔ خود اعتراف نکردند بکفر لیکن چون کفر از ایشان
بر وجهی ظهور داشت که متمکن نبودند از آنکه رفع آن کنند از خود پس گوییا اعتراف
بکفر خود کرده اند سیوم آنکه مراد حق تعالی ازین آیت جماعتی اند از ذریت آدم که خلق
ایشان فرموده واکمال عقول ایشان کرده بر السنهٔ رسل خود وایشانرا امر کرده بوحدانیت
وربوبیت خود ایشان اقرار کردند باین وگواه گرفت ایشانرا بر نفسهای خود تا روز
قیامت نگویند که ایشان ازان غافلند یا نگویند که آبای ما مشرک بودند پس ازین پس
تقلید ایشان کردیم درین شرک بنابرین آیت در قومی خاص است از بنی آدم ومؤمنان
که آبای ایشان مؤمن بوده باشند درین داخل نباشند واین قول اختیار جبائی ورما
نی است وزهری گفته که وقوله شهدنا حکایتست از قول ملایکه حق تعالی ایشانرا گفت
که بگویید که گواه شدیم بر اعتراف ایشان وقوله قالوا بلی از تمامیه کلام معترفان واین قول
خلاف ظاهرست ومعظم مفسران برین نیستند وحقیقت سخن آنست که مقصود
از ایراد این کلام الزام یهودست در نقض بمیثاق واحتجاج برایشان بحجج سمعیه

وعقلیه و منع ایشان از تقلید و حمل ایشان بر نظر و استدلال کما قال وَكَذٰلِكَ
و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای
قدرت خود را تا تدبّر کنند در آن و بآن استدلال کنند بر وحدانیّت وَلَعَلَّهُمْ يَرْ
جِعُونَ و شاید ایشان باز کردند از تقلید و اتباع باطل بتحقیق بعد از آن امر کرده
پیغمبر خود را بذکر قصه دیگر از بنی اسرائیل برای ایشان با ایشان و فرمود وَاتْلُ و بخوان ای محمد
عَلَيْهِمْ بر بنی اسرائیل یا بر قوم خود نَبَأَ الَّذِي خبر آنکس آتَيْنَاهُ دادیم او را آیا
تنا علم با یاتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس بروایت ابن عمر و سعید بن مسیّب و زید بن
اسلم امیّة بن ابی الصلت بود از جهت حسد بر و کافر گشت و این آیتها که خوانده بود قطع
نظر کرد و از کوشه خاطر خود محو ساخت کما قال فَانْسَلَخَ مِنْهَا پس بیرون آمد
از آن آیات بواسطه کفر و عناد چنانکه مار از پوست بیرون آید یعنی بآن کافر شد
و اعراض کرد از آن فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس لاحق او شد و پیروی کرد با و یعنی
با و پیوست شیطان یا او را پیروی خود فرمود فَكَانَ پس گشت آن رانده آیات
مِنَ الْغَاوِينَ از گمراه و گفته اند که این کس ابو عامر بن نعمان صیفی راهب بود که
پیغمبر صلّی الله علیه و آله او را فاسق لقب نهاد و او ساعی بنای مسجد ضرار و صفت پیغمبر
صلّی الله علیه و آله در کتب الهی دیده بود او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر
انکار کرد و کافر شد و این قول سعید بن مسیّب است بروایت دیگر و بقول ابن مسعود
و نزد اکثر این کس بلعم بن باعورا بود از کنعانیان و جباریان که صحف ابراهیم خوانده
بود و اسم اعظم میدانست و بر دین موسی بود و ابو حمزه ثمالی و مسروق گفته اند
که از فرزندان هاب بن لوط بود و از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایتست
که حق تعالی مثل زد برای کفار بلعم بن باعورا که هوای نفس خود را برزهد و صلاح
اختیار کرد و این بلعام از شهر بلقا بود و سالف پادشاه آن دیار بود و بروایت
ابن عباس چون موسی قصد کارزار جباران کرد و با لشکر عظیم بزمین کنعان
که از بلاد شام بود فرود آمد مردمان آن دیار نزد بلعام آمده گفتند که تو میدانی
که موسی مردی با حدّتست و لشکر بسیار دارد و بکارزار ما آمده تا ما را بکشد
و زنان ما را اسیر کند و شهر ما را بنبوّت و تصرّف خود در آورد و ما را قوّت و

استطاعت

را استطاعت آن نیست که با وی مقاومت کنیم و تو مرد مستجاب الدعوتی بیرون آی و دعا
کن برای ما تا حق تعالی او را از ما دفع کند او گفت ویلکم وی پیغمبر خدایست و بامر او باین صوب
آمده چگونه دعا کنم و اگر چنین کنم از دین شما برآیم ایشان الحاح کردند در این باب بلعام
گفت با خود خدای مشورت کنم اگر مامور شوم برو دعا کنم پس بر طریقی که با آن مشورت کر
دی عمل کرد هیچ جواب نیامد ایشان گفتند اگر خدا کاره بودی ترا از آن نهی کردی و چون اثر
نهی بتو نیامد معلوم میشود که بآن راضی است بلعام باین گفتار باطله فریفته شد و مرویست
که در خواب ویرا گفتند که بر بنی اسرائیل دعای بد مکن وی بآن التفات نکرده برخواست و بر دراز
گوشی نشست تا بر بالای کوهی بر آمده بر جمیع لشکر موسی دیده ور شد و در اثنای راه دراز گوش
وی فرو خفت وی دراز گوش را بسیار بزد تا برخواست و بر نشست چون پاره دیگر
برفت باز فرو خفت تا سه بار این صورت بوقوع آمد بار سیوم او را میزد با وی بسخن
آمد که ویحک یا بلعام کجا میروی و مرا چرا میزنی نمی بینی که فرشتگان بر روی من میزنند
و نمیگذارند که بروم این چه خیالست که کرده و بوسوسهٔ شیطانی عازم شده که بر پیغمبر خدا دعا کنی
وی از این متنبه نشد پس حق تعالی بجهت این او را تخلیه کرد و فرو گذاشت تا آنکه بر بالای
کوه بر آمده و قوم با او بودند و چون لشکر موسی را بدید دست بر داشت و در صدد آن شد
که بر موسی و قوم او دعا کند زبان او گردیده برای ایشان دعا کرد و بر قوم خود نفرین کرد قوم
ویرا گفتند که ای بلعام چرا چنین کردی گفت قصد من بر عکس این بود لیکن بر زبانم خلاف
این جاری شد پس فی الحال زبانش از دهن بیرون آمد و بر سینه اش افتاد گفت
نه من بشما گفتم که بجهت این دین و دنیا از دست من بیرون رود و اکنون چنین شد
و چون بجهت این دعا از دولت اخروی محروم شدم صلاح آنست که مدعای دنیوی خود را
بعمل آرم پس گفت که چارهٔ این امر آنست که زنان خود را بیارائید و امتعهٔ خود را بایشان دهید
تا ببهانهٔ خرید و فروخت بمیان لشکرگاه موسی در آیند و خویشتن را بر ایشان عرض کنند
و کسی که مراودت ایشان کند منع نکنند اگر یک کس از ایشان زنا کند ایشان را بر شما نصرت نباشد
ایشان بفرمودهٔ او زنان را بیاراستند و با امتعه بلشکرگاه فرستادند و در میان آن زنان زنی
بود در نهایت حسن و غایت جمال رسیده مردی از بنی اسرائیل که نام او زمری بن سلام
بود و راس و رئیس سبط شمعون بن یعقوب بود چون آن زن را بدید شیفتهٔ جمال

او شد با خود شی دعوت کرد زن ویرا اجابت کرد زمری دست او را گرفته نزد موسی اورد
و گفت ای موسی این زنی با چنین جمال بر ما حرامست موسی گفت آری حرامست دیدن او
چه جای مباشرت با او دست از و بدار گفت والله که فرمان تو نبرم و او را نگذارم تا مطلوب
خود از و حاصل کنم هرچند موسی درین باب مبالغه کرد فایده نداد پس دست او را گرفته
بخیمهٔ خود شی در آمد و با او خلوت کرد چون مردمان دیگر این صورت دیدند مرتکب
این امر قبیح شدند حق تعالی طاعون را بر ایشان فرستاد و در یک ساعت از روز
هفتاد هزار بمردند مردی از لشکریان موسی که او را فنحاص گفتندی از بنی هرون
که با شکوه تر و قوت تر از و کسی نبود و از سپهسالار لشکر موسی بود درین وقت
غایب بود چون باز آمد و آن حال را مشاهده کرد و بر صورت واقعه اطلاع یافت حربه
برداشت و بخیمهٔ زمری در آمد و او را با آن زن خفته دید آن حربه فرود اورد و هر دو را
با هم دوخته بر سر حربه کرد و انها را در میان لشکرگاه موسی بگردانید و میگفت اللهم
هذا جزاء من یعصیک حق تعالی طاعون را از ایشان برداشت و ازینجاست که بنی اسرائیل را
عادت آنست که هر ذبیحه را که کشند نصیبی بفرزندان فنحاص دهند نزد بعضی دیگر از
مفسران این آیت در حق مردی آمد مستجاب الدعوه که نام او سیوس بود زنی داشت از و
فرزندان اورده روزی زن ویرا گفت دعا کن تا حق تعالی مرا نیکوترین زنان بنی اسرائیل
گرداند در صورت وی دعا کرد حق تعالی ویرا جمالی داد که مردمان چون حسن و جمال او را
دیدندی همه شیفتهٔ جمال او شدندی و برنج عشق او گرفتار شدندی زن بجمال خود
مغرور شده شوهر را گفت من ترا نمیخواهم هرچند شوهر نصیحت او کرد مؤثر نشد
و سرکشی ازان بیشتر کرد وی دعا کرد تا حق تعالی او را سگ کزنده گردانید فرزندان
بیامدند و پدر را ملامت کردند که ما صبر نمیتوانیم کرد که مادر سگ بناحه باشد دعا
کن تا حق تعالی او را بحالت اول رد کند وی دعا کرد زن بحالت اول رفت و چون
او بجهت میل نفسانی دعا کرد تا حق تعالی زن او را جمیل گردانید ویرا عتاب
کرده و اسم اعظم از یاد او برد و بعد ازان دعای او را اجابت نکرد و نزد بعضی مراد ازین
آیت منافقان اهل کتابند که حضرت رسالت صلی الله علیه واله را میشناختند بمعجزات باهره
مانند شناختن فرزندان خود کما قال یعرفونه کما یعرفون ابناهم و مع ذلک تصدیق او

بکردند

نمیکردند و نزد بعضی مراد باین کس فرعونست و کویند این مثلی است برای هرکه از طریق مستقیم ایمان اعراض کند و قبول آن نکند با وجود ظهور آیات داله بر حقیقت آن و بر هر تقدیر حق تعالی میفرماید که وَ لَوْ شِئْنا و اکر میخواستیم لَرَفَعْناهُ هر آینه بر میداشتیم این کس را که عالم بایات بود بِها بسبب آن آیات یعنی بجهت ملازمت او بایات صحف یا کلمات مشتمل بر اسم اعظم یا بمعجزات باهره که از پیغمبر صلی الله علیه واله مشاهده کرده بمراتب علیه و منازل سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیارست وَ لٰكِنَّهُ و لیکن او بواسطه دنائت همت و عدم تامل و تفکر در آن آیات أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ میل کرد بسوی زمین یعنی بحضیض دنائت و سفالت مایل شده دنیا بر اخرت برکزید وَ اتَّبَعَ هَواهُ و پیروی کرد ارزوی خود را ایثار دنیا و اعراض کرد از مقتضای ایات که آن رضای ما و مغفرت و نعیم جنت است اکرچه مقتضی ظاهر حال و لکنه اعرض عنها بود لیکن ازین عدول کرد در موضع آن اخلد الی الارض و تبع هویه وضع فرمود جهت مبالغه و تنبیه بر انچه حامل او شد از اتباع هوا و اختیار بر انکه دنیا راس هر خطیئه است بعد الان حق تعالی برای انکس و امثال او ضرب این مثل میکند که فَمَثَلُهُ پس صفت او دنائت مرتبه كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سک است در اخس احوال او که اینست که إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ اکر حمل کنی برو و برانی او را يَلْهَثْ هم زبان از دهان بیرون افکند یعنی همچنانکه راندن سک و نا راندن او یکسانست و در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعام سک صفت نیز همین حال داشت که بهیچ حال از خساست و دنائت خود برنکشت چه اول او را خواب نمود ندکه بنی اسرائیل را دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی بود که بر ایشان نفرین کند درازکوشی که سوار بود با وی بسخن آمد که ازین برکرد و ازین عمل در کذر متنبه نکشت و امثال بلعام که مذکور شدند نیز هرچند آیات داله را میدیدند و ایشانرا موعظه داد ند متنبه نشدند و دیدن و ندیدن ایات و شنیدن و نشنیدن موعظه آن نزد ایشان علی السویه بود همچنانکه سک در حالت کرسنکی و سیری و رنج و راحت مساویست در زبان بیرون اوردن ابن عباس فرمود که معنی آنست که اکر کلمه حق بر وی حمل کنی حامل آن نشود و اکر او را

بحال خود بگذاری مهتدی نگردد چون سگ که اگر مطرود باشد واگر لاهث را نیز که
لهث کند وصفت خود را از دست ندهد کما قال سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون
وگویند چون بلعام خواست که دعا کند که موجب اذیهٔ اهل ایمان گردد زبان او مشتبه شد
بزبان کلب که بجهت ایذای مردمان از دهن بیرون کند خواه بر وحمله کنند یا نه و عرب
در حق کسی که بزبان ایذا بمردمان میرساند میگوید که فلان اجری لسانه من الفم مثل الکلب
ومراد بلهث درین موضع صیاح و نباح اوست و مجاهد میگوید که مثل الکلب و مراد بلهث
درهٔ این مثل کسیست که قراءهٔ قران کند وعمل بآن نکند و بر هر تقدیر شرطیه در موضع حالست و معنی
اینست که لاهثا فی الحالین واقع شده در موضع ترکیبی که ان نفی رفعت و وضع منزله جهت
مبالغه و بیان ذٰلِكَ این مثل که کنند مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهست که از روی جحود
واستکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ میشمرند و آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند
بروایت ابن عباس و گویند یهود بودند که تکذیب آیات توریه کردند و کتمان نعمت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پس میفرماید که فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس
بخوان برایشان این قصها یعنی قصص اسلاف که مذکور شد و از جمله قصهٔ کسیست که منسلخ
شد از آیات یعنی قصهٔ بلعام وانسلاخ او از آیات مناسبت تمام دارد و با تکذیب ایشان
مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ تا شاید که ایشان متفکر شوند و فکر ایشان مؤدی شود که پند
پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بدست که مثل قومی که الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
مثل آنانیست که تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان وَأَنْفُسَهُمْ
و بر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بران میکند
که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد در انوار آورده که این کلام یا داخلست در صلهٔ موصوف
معطوف بر کذبوا بمعنی الذین جمعوا بین تکذیب الایات وظلم انفسهم و یا منقطعست از آن
ومعنی آنکه وما ظلموا بالتکذیب الا انفسهم و بدانکه مراد بقبح مثل قبح صفت ایشانست یعنی
بدصفتی است ایشان را که مضروب مثل است نه که مراد اصل مثل چه آن محض حکمت و صوا
بست که مستلزم حسن است مَنْ يَهْدِ اللَّهُ و هر کرا که راه نماید خدای بفیض الطاف
و تمکین و اقدار و ازاحهٔ علت و نصب ادله و او قبول هدایت کند و اجابت دعوت
نماید فَهُوَ الْمُهْتَدِينَ پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر که را که فرو

کذا

گذارد و تخلیهٔ او نماید بجهت فرط جحود و عناد او پس از آنکه لطف و تمکین با او
کرده باشد فَاُولٰئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند
زیان کاران در هر دو سرای و چون ضلال نزد امتحان و تکلیف او سبحانه بود از جهت
اسناد آن بجود کرده چنانکه زیادتی کفر و ایمان با سوره اضافه کرد و فرمود فزادتهم رجسا
الی رجسهم چه زیادتی رجس ایشان نزول سوره بود یا آنکه معنی آنست که هر که را که
در آخرت راه بهشت با او نماید مهتدی شود و هر که را بطریق دوزخ کشد در وادی
ضلالت معذب شود و یا هر که را که حق تعالی بهدایت او حکم کند مهتدی شود و هر که را بضلالت
حکم فرماید خاسر شود و تا محکوم به بدان صفت نباشد حاکم بآن حکم نکند چه حکم حاکم تابع
حال محکوم باشد و بدانکه افراد خبر را در شرط اول و جمع در ثانی باعتبار لفظ و معنی
است و تنبیه بر آنکه طریق مهتدی واحدست بخلاف اهل ضلال که طرق مضلهٔ ایشان
متعددست و چون تبیین امر کفار و ضرب امثال کرد برای ایشان در عقب آن
بیان مآل ایشان میکند بقوله وَلَقَدْ ذَرَأْنَا و بدرستی که ما آفریدیم لِجَهَنَّمَ برای دوزخ
كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ بسیاری از دیوان و آدمیان لام برای عاقبت است
و حقیقت معنی آنست که بسیاری از آدمیان و پریان را آفریده ایم که مآل و عاقبت
ایشان بدوزخ است پس بجهت فرط کفر و عناد پس ملخص معنی آنست که در علم
ازلی ما هست که بسیاری از جن و انس بر فواحش کنند و اجابت دعوت رسل ما
نکنند و حجج عقلیه را کار نه بندند و قبول ایمان نکنند تا عاقبت و مرجع ایشان باین منتهی
شود که بر صفت کفر بمیرند بجهنم روند و یا آنکه چون در کفر و عناد راسخند فکانّ در اصل خلقت
برای دوزخ مخلوق شده اند و دلیل بر این معنی است قوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
چون حق تعالی در این آیت اخبار فرمود مکلفان را برای عبادت آفریده پس جایز نباشد که خلق
ایشان برای دوزخ باشد حاصل که مراد از آیت هر کسی است که حق تعالی دانسته است بعلم
ازلی که ایمان نیارد و بر صفت کفر بمیرد و بجهت این بعذاب الیم گرفتار شود و میتواند
بود که مراد بذرأنا اعادهٔ ایشان باشد در نشاهٔ آخرت و ایراد آن بصورت ماضی
بجهت تحقق وقوع آن باشد و نادی اصحاب الجنة و اصحاب النار یعنی ما بسیاری
از مردمان را مبعوث خواهیم کرد برای دوزخ بجهت کفر و ضلالت ایشان و بنابرین

لام بر اصل خود باشد پس اهل کفر را وصف میکند ببلادة و بعد فهم و قلت تدبر و ترک
انتفاع از مقتضای عقل و حواس خود بر وجه مبالغه میفرماید که لَهُمْ قُلُوبٌ مر
ایشانرا دلهاییست که مطلقا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا هیچ در نمی یابند بآن زیرا که آنرا متوجه
شناخت نمیگردانند و از غایت عناد آیینهٔ دل را از تصادم انکار و غفلت بصیقل تصدیق
و انابت پاک نمیسازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ و مر ایشانراست چشمها که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ
بِهَا روی خود نمی بینند و نظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر
ایشانراست گوشها که بهیچ طریق لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق بآن نمی شنوند زیرا
که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمیکنند أُولَئِكَ آن گروه در آنکه
متاع خود را متوجه اسباب تعیش ساخته اند و مقصود بلذات فانی داشته
اند كَالْأَنْعَامِ مانند چهارپایان که همت ایشان جز خورد و خواب نیست و اصلا
ملتفت بنعیم باقی و لذات دایمی نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراهان گمراه
تر از انعام اند انعام ادراک چیزی میکنند که ممکنست ایشانرا ادراک آن از منافع و مضار و جد
و جهد میکنند در جذب و دفع آنچه غایت دفع ایشانست و گمراهان این چنین نیستند
بلکه اکثر ایشان میدانند که معاند و جاهد اند پس اقدام مینمایند بر آتش که مضرت
ابدیست و نیز انعام را تکلیفی نیست پس بخلاف امر متصف نیستند بخلاف اهل
ضلال و دیگر آنکه انعام بزجر زاجر منزجر میشوند و بارشاد مرشد در طریق اهتدا
سلوک میکنند و این گروه بجهت فرط کفر و عتو مهتدی نمیشوند بچیزی از خیرات
تا آنکه حق تعالی عقول را آلت رشاده و صارفه از فساد بایشان کرامت فرموده پس
چگونه عقل خود را استعمال نمیکنند و بآیات قدرت عارف نمیشوند و آلات خود را
کار نمیفرمایند بوحدانیت خالق خود برا از بهایم کمترند أُولَئِكَ آن گروه گمراهان
که یاد کرده شدند هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان
بجهت عدم تدبر و تفکر ایشان در آیات باهره و حجج ظاهره که مکلفند بآن بخلاف
بهایم که مسخر فرمانند و آنچه بر ایشانست بجای آرند و یا غافلانند از آنچه بر ایشان
نازل شود از عقوبات دایمی صاحب عین المعانی آورده که مکلف مامور فرو
گذاشته معذور و مساوی نیست چه آدمی هم روحانیست و هم جسمانی هم عقلانی

است و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آمد او از ملائکه افضلست و اگر مغلوب نفس
و هوا شد از بهایم اخس و ارذلست و چون حق تعالی ذکر عناد کفار کرد و ایشانرا مذمت
و ملامت کرد بر عدم تدبر در حجج هادیه در عقب آن ترغیب مؤمنان میکند بتوجه نمودن
باو سبحانه و او را بنامهای نیکو خواندن و ستودن پس میفرماید که وَلِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ ا
لْحُسْنٰی و مر خدایراست اسمای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدانها یعنی او را باین
اسما نام برید زیرا که دالند بر معانی نیکوترین معانی اند و مراد بآن الفاظ است یا صفات
و گویند که مراد بآن نود و نه نامست که خبر ان الله تسعة و تسعین اسما مائة الا واحدة
من احصاها دخل الجنة انه وتر یحب الوتر در آن باب وارد شده و یا آنکه مراد هزار و یک نام
او سبحانه باشد که ملتقت اند از شارع صلی الله علیه و آله و معانی بعضی راجع است با صفات
ذاتیه او سبحانه چو اله و قادر و عالم و سمیع و بصیر و بعضی با صفات فعل چون خالق و رازق
و باری و مصور و مبدی و مبدع و محیی و ممیت و بعضی مفید تحمید و تقدیس اند چون قدوس
و سبوح و سلام و غنی و واحد و غیر آن و گفته اند که مراد بحسنی اسمائیست که نفوس مایل باشند
بذکر آن و آن هر اسمیست که متضمن عفو و رحمت باشد نه سخط و نقمت و در زاد المسیر آورده
که سبب نزول این آیت آن بود که مردی خدایرا باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز او را
بخواند ابو جهل گفت نه محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدایرا می پرستیم پس این مرد چرا دو
خدایرا میخواند این آیت نازل شد که اسماء خدا بسیار است و همه نیکوست پس او را بدان اسما
بخوانید صاحب کشاف گفته که معنی آنست که خدایرا صفاتی نیکوست چون عدل و احسان و خیر و
رحمت و عدم مثلیت و تذبیت و امثال آن اوصاف بستائید و گفته اند معنی آنست که متخلق
شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات یزدانی وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید متابعت
آنهارا که از روی ضلالت و جهالت يُلْحِدُونَ میل میکنند بکجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهای
او یعنی تسمیه میکنند حق تعالی را باسمائی که اذن شرع بدان تعلق نگرفته چنانکه اعراب
حق تعالی را یا ابا المکارم یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخوا
نند و گفته اند که الحاد اشتقاق اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات و عزی
از عزیز و منات از منان و یا معنی آنست که مبالات مکنید بانکار ایشان از آنچه
حق تعالی ذات خود بآن تسمیه فرموده چه میگفتند که ما نعرف الا رحمن الیمامه

یا اغراض کنند از ایشان که حق تعالی مجازی ایشانست کما قالوا سَیُجْزَوْنَ زود باشند که جزا داده شوند ملحدان مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بجزای آنچه هستند که عمل میکنند وچون ذکر جمعی کرد که عاقبت کار ایشان منتهی باتش دوزخ است در عقب آن ذکر اهل بهشت میکند بتوله وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از انها که افریده ایم اُمَّةٌ گروهی اند که ایشان یَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه مینمایند مردم را بحق که دین اسلام است واحکام آن وَبِهِ یَعْدِلُونَ و بحق عدل میکنند در حدود آن ابن جریج روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله این آیت در حق امت منست که بحق گیرند و بحق دهند و بحق حکم کنند و پیش از شما قومی اینچنین بوده اند پس این آیت تلاوت فرمود که ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون وربیع بن انس روایت کند که از رسول صلی الله علیه وآله که از امت من قومی باشند که بر حق ثبات کنند و بران رسوخ نمایند تا انگاه که عیسی فرود آید و در خبری دیگر آمده که همیشه گروهی از امت من بر حق ایستاده باشند تا انگاه که فرمان خدا بایشان آید وخذلان خاذلی ومخالفی ایشانرا زیان نرساند و در تفسیر اهل البیت مذکورست که بخو هم یعنی این آیت مخصوص است بما و شبهه نیست که این صفات بایشان لایق است برای انکه خدای تعالی حکم کرده است درین آیت بانکه بانها بحق راه نمایند وبعد از ان حکم کنند واین صفت متحقق نشود مگر در کسانی که مامور باشند از جانب او ومقطوع بر عصمت واز باقر وصادق عم روایتست که مراد ازین آیت حضرت امیرالمؤمنین است صلوات الله علیه وعیاشی باسناد خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که انحضرت فرمود بخدائی که جان من در ید قدرت اوست که این امت هفتاد و دو فرقه شوند و همه در آتش دوزخ در آیند مگر این فرقه که حق تعالی در صفت ایشان فرمود که وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون وبعد ازان بیان حال کفار مینماید که وَالَّذِینَ کَذَّبُوا و انانکه تکذیب کردند بِآیَاتِنَا ایاتهای ما را یعنی کفار یا سایر مستهزیان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشانرا درجه درجه ومرتبه مرتبه یعنی اندک اندک و آهسته آهسته ایشانرا بهلاک نزدیک کردانیم مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُونَ از انجا که ندانند باینوجه که هرگاه گناه

کنند

کنند ما نعمت بر ایشان زیاده کنیم و ایشان بگمان انکه لطفیست از خدای در طغیان و عصیان
می افزایند و بطر و انهماک در غی زیاده میکنند تا انکه بیکبار عذاب بر ایشان نازل شود
بی ظهور و علامات و وقوع آن که ایشانرا بیاگاهاند حاصل که استدراج در ظاهر احسانست
و در حقیقت خذلان و میتواند بود که مراد نزدیک گردانیدن ایشان باشد بآتش
دوزخ مرتبه مرتبه تا انکه در ان داخل شوند و اشتقاق آن از درج است بمعنی
طریق یقال درج اذا مشی سریعًا هرچند زود تر ایشانرا بطریق دوزخ در آریم و یا
اشتقاق بآن درج است بمعنی طی یعنی زود باشد که در نوردیم ایشانرا در هلاک
و از وجه ارض ایشانرا برداریم یقال طویت فلانا و طویت امر فلان اذا ترکته و هجرته
وصحیح نیست قول انکسی که میگوید معنی آنچه سنستدرجهم الی الکفر و الضلال
زیراکه آیت در حق کفار وارد شده و سین استقبال دال بر تاخیر کفر ایشان
پس در باره کسانی که متصف بکفر باشند صادق نیاید و نیز فعل استدراج
جزاست بر کفر ایشان و عقوبت آن پس ناچارست که بمعنی غیر کفر باشد
وَاُمْلِی لَهُمْ و زود باشد که مهلت دهم ایشانرا مدتی پس بگیرم ایشانرا
که ان الله یمهل ولا یهمل و عدم معاجله بر اخذ ایشان بجهت آنست که معاجله
بعقوبت کسی کند که از فوت ان اندیشه کند و از من هیچ چیز فوت نمیشود
اِنَّ كَيْدِیْ بدرستی که کرفتن من بر وجهی که بر مردمان مخفی باشد مَتِيْنٌ
سخت است کید کلمه عملیست که در خفیه باشد و استدراج ازین قبیلست چه
آن در ظاهر احسانست و در باطن خذلان چنانکه معلوم شد پس اطلاق کید بران
مستحسن باشد و یا مراد بکید عذابست یعنی عذاب متین و قویست که هیچ
مانع منع و دفع آن نتواند کرد و تسمیه آن بکید جهت نزول انست من حیث
لا یشعرون و گویند در کلام مضاف مقدرست و تقدیر انکه جزاء کیدهم متین
و اضافه کید بضمیر متکلم واقع نیست آورده اند که در موسم حج حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بکوه صفا برامده شب و روز یک یک از گروه قریش را از عذاب میترسانید
و از عذاب الهی ترغیب مینمود و منع عبادت اصنام مینمود یکی از صنادید قریش
گفت که ان لصاحبکم لمجنون یصیح صیاح المجنونین این یار شما دیوانه شده که همه شب

فریاد میکند آیت آمد که اَوَلَم یَتَفَکَّرُوا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه

نمودند در اینکه مَا بِصَاحِبِهِم نیست یار ایشانرا که محمدست صلی الله علیه و آله

مِن جِنَّةٍ هیچ نوع جنونی چه این همان عاقل کاملست که او را قبل از اظهار دعوت

محمد امین میگفتند و چون دعوت حق آشکارا کرد چرا دیوانه اش میخوانید بلکه

نسبت جنون موافق است شما که شخصی را که میدانید که با حلم و سکینه و وقار و کمال

عقل و ذکا و وفور فضل و اجتماع و خصال خیر دیوانه میگوئید چه جمع میان این

دو صفت مناقض از فعل کسیست که مخبط العقل باشد کفار مکه انحضرت را دیوانه

میخواندند و گاه ساحر و گاه کاهن و وقتی شاعر و بدیهیست که جنون و سحر

ضدان لا یجتمعانند پس اطلاق آن دو بر یک کس صحیح نباشد لیکن ایشانرا از

سر تحیر و سرگشتگی چون اخبار غیب میشنیدند میگفتند که کاهنست و چون

معجزات را که خارق عادت است میدیدند میگفتند که ساحرست و چون نظم قرآن

می یافتند که عرب و عجم از آن نظم عاجز بودند میگفتند که شاعرست و چون انحضرت

حق تعالی را بیچون و چگونه و بی مثل و بیمکان و جهت بی ضد و ند میگفت نسبت

جنون باو میدادند حق تعالی رد قول ایشان کرده که او دیوانه نیست بلکه اِن هُوَ

نیست او اِلَّا نَذِیرٌ مگر بیم کننده از عذاب الهی مُبِینٌ که بیدا و هویداست

بیم کردن او بجهت رفع صوت او در انذار تا همه کس بشنوند و بر هم کس مخفی نماند

بعد از آن ترغیب ایشان میکند بطریق نجاح که اَوَلَم یَنظُرُوا آیا نظر کردند

بدیده استدلال فِی مَلَکُوتِ السَّمٰوٰتِ در ملک عظیم آسمانها وَالاَرضِ

و در ملکوت زمین گویند که ملکوت سما نجومست و شمس و قمر و ملکوت ارض

بحورست و جبال و اشجار و با معنی آنست که در آسمان نگاه نمیکنند که انرا

با عظم خلق و ثقل جرم در هوا معلق بداشته بی عمادی و ستونی از زیر آن و بی

علاقه از زبر آن و مزین کردانیده ایشانرا بستارگان و کواکب سبعه و دوازده

بروج با سیر مختلف و در زمین نگرند که بانواع نبات و کثرت خلایق و اصناف

بدایع از جمادات و حیوانات بیاراسته وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ مِن شَیءٍ و نگاه نکردید

در آنچه افریده از هرچه اطلاق شیئیه برو توان کرد از اجناس که ممکن الحدثیست

نابران

تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع و عظم شان مالک و متولی امر
آن بر ایشان ظاهر گردد و بجهت آن عالم شوند بصحت انچه محمد صلی الله علیه وآله
ایشانرا بآن میخواند وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ عطفست بر ملکوت و ان
مصدریه است یا مخففه از مثقله واسم یکون ضمیر شان یعنی آیا نظر نکردند در انکه
شاید که شان وقصه این باشد که قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ بتحقیق که نزدیک رسیده
باشد مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در انکه شاید که اجل ایشان نزدیک
رسیده باشد تا این اندیشه داعی آن شود که پیش از وقوع فوت حلول موت
ونزول عقوبت بعمل اقدام کنند که موجب نجاح دو جهانی وفلاح جاودانی
باشد اگر این مشرکان بقرآن نمیگروند که جامع حقایق دینی ودنیوی ومجمع میامن
صورت ومعنیست فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ پس بکدام سخن بعد از قرآن يُؤْمِنُونَ
ایمان خواهند آورد واین نهایت بیانست چه اخبارست از ایشان بطبع وتصمیم بر کفر بعد از الزام
حجت وارشاد بنظر ویا متعلقست بقوله عسی ان یکون گویا میفرماید که اجل ایشان نزدیک
شده باشد پس چه میشود ایشانرا که مبادرت نمیکنند بایمان آوردن بقرآن وچیست ایشانرا
که نظر نمیکنند در ان بعد از وضوح آن پس اگر ایمان نیارند بآن پس کدام سخن که احق از ان
باشد قصد خواهند کرد که ایمان آرند بقوله مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ تقریر ماقبلست یعنی
هرکه را که اخذ تخلیه کند وفرو گذارد یعنی بجهت فرط عناد وجحود وانکاری که
داشته باشد بقرآن نگرود با وجود ظهور دلایل مقرره وبراهین متینه بر
حقیقت آن حق تعالی ویرا در خذلان فرو گذارد وبنظر لطف وتوفیق از و
باز دارد فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نباشد او را که ویرا براه آرد
یا هرکه بجهت انکه حق تعالی تکلیف ایمان کرده باشد بیشتر در کفر وضلالت فرو
رود بعکس او را بر ایمان نتواند ساخت وبنا برین اسناد اضلال باو سبحانه
از حیثیت آنست که منشا تکلیف حق تعالی است او را بایمان وبجهت آن در ضلالت فزوده
وبقوله وَيَذَرُهُمْ کلام مستانفه است یعنی میگذارد خدا گمراهانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در
گمراهی ایشان يَعْمَهُونَ در حالتی که سرگردان ومتردد ومتحیر میگردند وگویند معنی
آنست که هرکه را خدای در آخرت راه بهشت ننماید بجهت کفر که مستوجب عقاب

دایمی است بعکس او را براه بهشت راهنمونی نتواند کرد پس او در ظلمات تاریکهای قیامت و موقف عرصات متحیر گردد و راه بیرون شدن ازان نداشته باشد تا آنکه فرشتگان عذاب باو رسیده بدوزخش در آرند و بعذاب ابدی او را معذب سازند اورده اند که گروهی از قریش واصح آنست که فرقهٔ از یهود بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشانرا از احوال قیامت و اهوال آن تهدید کرده بود گفتند ای محمد اگر پیغمبری خبر ده ما را که قیامت کی واقع شود که ما علم بوقت حدوث آن داریم و این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدا هیچکس عالم نیست الایت آمد که یَسْئَلُونَكَ میپرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از وقت وقوع قیامت ساعت از اسمای غالبه است چون النجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که واقع شود بدون ظهور علامات آن قبل از وقوع آن و یا بجهت آنکه حساب خلایق دران بمقدار ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان درازی نزد یک خدای ساعتی باشد و بر هر تقدیر سوال میکنند از قیامت أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی است اثبات و ایقاع آن مرسی مصدر میمی است بمعنی ارسا و اشتقاق آن از مرسو است بمعنی ثبوت و استقرار و منه رسا الجبال وارسی السفینه و اشتقاق ایان از ای است زیرا که معنی آنست که ای وقت هو ماخوذ از اویت الیه زیرا که مردمان در انوقت در یکجا ماوا گیرند و دران اخرین ایشان باولین ملحق شوند و قرار گیرند ملخص معنی آنست که از تو سؤال میکنند که آمدن قیامت در چه وقت خواهد بود قُلْ بگو بایشان که إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور قیامت عِنْدَ رَبِّي نزد پروردگار منست و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بران اطلاع نیست لَا يُجَلِّيهَا آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت آن إِلَّا هُوَ مگر او یعنی خفای آن مستمر است بر غیر او تا بوقوع آن لام برای تاقیت است مانند لام در کریمهٔ اقم الصلوة لدلوک الشمس و حکمت در آنکه او سبحانه قیامت در جمیع بندگان پنهان کرده تا ایشان در هر وقت تجویز امکان وقوع و حدوث آن کنند و در هیچ وقت ازان ایمن نباشند تا بطاعت نزدیکتر شوند و از معصیت دور تر گردند چه اگر وقوع آن دانستندی در اول حال بمعصیت گشتندی بجهت

اعتماد

اعتماد بر بعد زمان وقوع آن و در آخر ملجا شدند بتوبه و انابت بجهت قرب
آن و این هر دو منافی لطف و تکلیف است و بعد از ان بیان هول و هیبت آن
میکند بقوله ثَقُلَتْ گران و عظیمست قیامت از روی شداید و اهوال فِی
السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی بر اهل آن از ملایکه و جن و انس
فکان این اشارتست بعلت خفای آن بر ایشان و معنی اینکه دانستن آن بر اهل سموات
و ارض که ملایکه و ثقلین اند بزرگ و گران اند از غایت هیبت و هول آن در مجمع گفته
که مفسران درین باب چند وجه گفته اند یکی آنکه علم آن ثقیلست بر سکنه عالم علوی و سفلی
زیراکه بر وی امری مخفی باشد و او بسیار مشتوق باشد بدانستن آن امر ثقیل خواهد بود
و این قول سدیست و اتباع او دوم عظیم و گرانست بر اهل آسمان و زمین صفت
قیامت و علامت آن از انتشار نجوم و تکویر شمس و تسیر جبال و غیر جز آن
و این قول حسن و ابن جریج است سیوم ثقیلست وقوع آن بر اهل سموات و ارض
بجهت عظمت و شدت آن و این قول قتاده است و معنی اینکه زمین و آسمان
با عظم الجثان اگر حیوة داشتندی ثقیل میبود بران احوال قیامت از انفطار
سموات و انکدار نجوم و تسیر جبال و غیر آن لَا تَاْتِیْکُمْ نیاید بشما قیامت
اِلَّا بَغْتَةً مگر ناگاهان تا اعظم و اهول باشد و از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله مرویست که الساعة تهیج بالناس یسقی ماشیته والرجل یقوم
سلعته والرجل یخفض میزانه و یرفعه یعنی قیامت بر وجه مردمان واقع
شود که بعضی مشغول باشند باصلاح حوض و بعضی بآب دادن مواشی و
بعضی بقیمت کردن متاع و خرید و فروخت آن و برخی بتراز و برداشتن
و فرو گذاشتن مراد آنست که ناگاه وقوع یابد بدون ظهور مقدمات یَسْئَلُوْنَكَ
میپرسند ترا از وقت وقوع و حدوث آن بر وجهی که کَاَنَّكَ گوییا تو حَفِیٌّ
عَنْهَا عالمی و دانا بوقت آمدن ما حفی فعیلست ماخوذ از عن الشیء اذا سال
عنه و بالغ و استقصی فیه و تنزیل آن بر معنی علم جهت آنست که هر که مبالغه
کند بسؤال از شیء و بحث از ان کند مستحکم شود علم او در ان و لهذا متعدی
بعن شده فکانه قال کانک استقصیت فی السؤال عنها حتی علمت و گویند

عن صلة بیسئلونک است و نزد بعضی اشتقاق آن از حفاوة است بمعنی شفقت
چه قریش گفتند بآنحضرت که میان ما و تو قرابتست که مستلزم شفقت و رحمتست
پس از برای ما بگو که قیامت کی قایم شود حق تعالی فرمود از تو این سؤال میکنند گویا
تو بجهت قرابت شفقت داری بر ایشان و حریصی بتعلیم وقت آن و یا معنی آنست
که زعم ایشان آنست که تو دوست داری آن سؤال را و مایل و راغبی و حال آنکه تو
ازین سؤال کارهی بجهت آنکه موقنی بآنکه این از علم غیب است که حق تعالی استیثار
آن فرموده بعلم خود و هیچکس را بران مطلع نساخته قل بگو دیگر باره از روی
تاکید و مبالغه انما علمها جزین نیست که علم قیامت عند الله نزدیک
خدایست و انرا از برای خود برگزیده و بخود اختصاص داده و هیچ پیغمبر مرسل
و ملک مقرب را بران اطلاع نداده ولکن اکثر الناس ولیکن مردمان
لا یعلمون نمیدانند که او را جز خدای نمیداند و نزد جبائی آنست که مراد بقوله
قل انما علمها عند ربی علمست بوقت قیام قیامت و بقوله انما علمها عند الله علمست
بکیفیت و هیئات آن و تفصیل آنچه در وست پس تکرار نباشد و بعد از ان ذکر
این توجیه که مقتضی عدم تکرارست گفته که این آیت دالست بر بطلان قول رفضه
که میگویند ایمه معصومین علیهم السلام منصوص علیهم اند بامامت واحد بعد
واحد تا بقیامت زیرا که اگر چنین باشد لازم آید که آخر ایمه علم بقیامت را
شته باشد و این خلاف قول حق تعالی که قل انما علمها عند ربی و این وجه
ناموجه است زیرا که ممتنع نیست که آخر ایمه داند که امامی بعد از و نخواهد بود
و اگرچه نداند وقت قیام قیامت را زیرا که او علم بموت خود ندارد و این جواب
کافیست که ساعت قیامت وقت فناء خلق باشد و اما اگر عبارت باشد از وقت
حشر بلا شبهه خیالی زایل میشود زیرا که هر گاه امام دانسته باشد که خلق بعد
از وفات مبعوث میشوند واجب نیست که عالم باشد بآنکه حشر خلق کی باشد
و مع ذلک در روایت وارد شده که تکلیف زایل خواهد شد نزد موت آخر
ایمه بجهت ظهور و اشراط ساعت و امارات قیام آن مانند طلوع شمس از
مغرب و خروج دابه و غیر آن و با وجود این جایز است که هیچکس علم بوقت

قیام

قیام قیامت نداشته باشد بجینه در وسیط اورده که اهل مکه کفتند که ای محمد خدای تو چرا
خبر نمیدهد که نرخ اطعمه وامتعه کی ارزان وکران میشود تا در ارزانی چیزی بخری
ودر کرانی بفروشی وربح بسیار از آن سیر بیابی آیت آمد که قُلْ لَا أَمْلِكُ بکوای
محمد نمیتوانم لِنَفْسِي برای نفس خود نَفْعًا جز منفعتی وَلَا ضَرًّا ونه دفع مضرتی
این اظهار عبودیتست وتبرا از ادعای علم بغیوب یعنی من هیچ امری غیبی عالم نیستم
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مکر آنچه خدای خواهد که مرا تعلیم دهد ازان وَلَوْ كُنْتُ واکر بودی که
بی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه طلب بسیار
کردمی مِنَ الْخَيْرِ از مال ومنفعت ونفع وغنیمت وغیر آن وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ
ونرسیدی بمن هیچ بدی از فقر ومرض وربح هزیمت وجز آن إِنْ أَنَا
نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مکر بیم کننده مر منکران ومعاندان را وَبَشِيرٌ
ومژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای کروهی که بکروند بمن وآنچه بامنست
ومیتواند بود که انذار وبشارت هر دو برای اهل ایمان باشد زیرا که ایشانند که
منتفع میشوند بآن وبنا بر تفسیر اول لقوم یؤمنون متعلقست ببشیر ومتعلق
نذیر محذوفست ودر استثناء دلالتست بر فساد مذهب مجبره هم افعال
اکر مخلوق خدا میبود چه نزد مجبره هیچکس مالک وقادر نیست بر فعلی وقوله
لوکنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر دلالتست بر آنکه قدرت قبل از فعلست
زیرا که اکر با فعل بودی ممکن نبودی او را استکثار از خیر وقتی که علم بغیب میدانست بعد
از آن بیان وحدانیت قدرت خود میفرماید بقوله هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست آن خدائی
که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که ادمست وَجَعَلَ وافرید مِنْهَا
از جسد وی یعنی ضلعی از اضلاع آن زَوْجَهَا جفت او را که حواست واین آفریدن جفت
برای او جهت آن بود که لِيَسْكُنَ تا آرام کیرد آدم علیه السلام إِلَيْهَا بوی والفت بذیرد
با وی که الجنس مع الجنس یمیل فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آنهنکام که فرو پوشید آدم حوا را
یعنی با وی خلوت کرد حَمَلَتْ بار کرفت حوا حَمْلًا خَفِيفًا باری سبک که آن نطفه
آدم بود در رحم او در امده فَمَرَّتْ بِهِ پس مستمر بود بآن بار در برخواستن

ونشستن ورفتن وایستادن یعنی این حمل بجهت خفت مانع او نشد از تصرف او در امور
از امور همچنانکه قبل از حمل و برین وجه روزگاری بران برآمد فلما اثقلت پس
انهنگام که گران بار گشت بجهت کبر ولد در بطن او و بحرکت و جنبش درآمد
و منوف بر وضح شد دعوا الله بخواندند هر دو یعنی آدم و حوا خدای را
ربهما که پروردگار ایشانست مضمون دعا اینکه بار خدایا لئن آتیتنا اگر بدهی ما را
صالحا فرزندی مستوی که بدن او باصلاح و صحت باشد و از فساد عیب بری
و یا فرزندی نرینه که شایسته آن باشد که بافعال عظیمه قیام نمایند و یا پرهیزکار
بوده تبه روزگار لنکونن هر آینه باشیم من الشاکرین از سپاس داران مر
ترا بدین نعمت مجدد قولی ضعیف آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بصورت
مجهول بر وظاهر گشت و گفت در شکمت چه چیزست حوا گفت نمیدانم ابلیس با او
گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد گفت مرا معلوم
نیست گفت از دهن یا از گوش یا از بینی بیرون نمی آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون
آورند حوا بترسید و صورت این ماجرا با آدم علیه السلام درمیان او ورد آدم نیز
اندیشه ناک شد ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الد
عوه ام از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما بصورت بشری راست خلقت
گرداند و خروج او بآسمان باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام
ابلیس درمیان ملایکه حارث بود حوا این فریب خورد فلما آتیهما پس آنهنگام
که عطا کرد خدای بریشان صالحا فرزند صالح البدن و مستوی الجسد جعلا
له گردانیدند برای خدای شرکاء خداوند شرکتی فیما آتیهما در آنچه داد
ایشانرا یعنی آن فرزند را که خدای بایشان داده یعنی شرکی ساختند بخدا در اسم
نه در عبادت باینمعنی که او را عبد الحارث نام کردند و این قول مذکور از اقوال ضعفای
مخالفین است و از مفتریات ایشان بر آدم و حوا و جمیع امامیه و اکثر اهل خلاف
منکر این قولند و از جمله بیضاوی و زمخشری که از رؤس اهل خلافند در انوار و
کشاف آورده اند که این قول و امثال این لایق انبیا نیست و قول صحیح و مذهب حق
آنست که در عبادت مضافی مقدرست و تقدیر آنکه جعلا اولادهما شرکاء فیما آتا او

لاد هما پس معنی صحیح آنست که حق تعالی ولد صالح بآدم و حوا ارزانی فرمود او لاد
آن ولد برای خدا شریکان پیدا کردند یعنی فرزندان خود را عبد الشمس و عبد العزی
و امثال آن نام کردند پس حذف مضاف شده و اقامت مضاف الیه در مقام او و اینکه
حفص و نافع شرکاء بصیغهٔ جمع خوانده اند مصرح است برین معنی و قوله فَتَعَالَى اللّٰهُ
پس بزرگست خدا و پاک عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنکه برای او انباز میگیرند چه یشرکون
صیغهٔ جمع است و صاحب کشاف و انوار برآن رفته اند که نفس واحده قصی است
از اجداد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که خدای او را زوجهٔ از جنس او یعنی
عربی و قرشی کرامت فرمود زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای ایشان را فرزندان شا
یسته دهد شکرگذاری و سپاسداری آن قیام نمایند حق تعالی ایشان را چهار فرزند
داد در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدا را و عبد مناف و عبد العزی و عبد
قصی و عبد الدار نام نهادند صاحب کشاف بعد از نقل این قول گفته که هذا تفسیر حسن
لا اشکال فیه و در مجمع آورده که علما را چند وجه است در مرجع جعلا یکی آنکه راجع
است بنسل صالح که بمعنی سلیم البدن است و سوی القامه و تثنیهٔ ضمیر بجهت آنست
که حوا را از هر بطنی پسری و دختری می آمد پس معنی آنست که هذا النسل الذی هما ذکر
و انثی یعنی آن هر دو فرزند گردانیدند برای خدا شریکان در ایشان عطا کرده بود از
نعمت یعنی آن نعم را نسبت میدادند بآنکه شریک گردانیده بودند از اصنام و اوثان و این
قول جبائی است دوم آنکه ضمیر جعلا راجع بنفس است و زوج او که هر دو از اولاد آدم
و حوا باشند و این از حسن و قتاده مرویست و اصم نیز برینست پس معنی خلقکم
من نفس واحدة و لکل نفس زوج هو منها ای من جنس کلم قال سبحانه و من آیاته
ان خلق لکم انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و خلاصه معنی اینکه حق تعالی هر یک از شما
از یک نفس آفرید و برای هر نفس زوج از جنس او خلق فرمود و هر نفسی با زوج خود
تغشی کرد آن زوج حامله گشت بحمل خفیف که آب نطفه است و چون ثقیل و گرانبار
شد از الحمل بجهت صیرورت آب بگوشت و خون و استخوان آن مرد و زن دعا
کردند که خداوندا اگر این ولد را ذکر سوی گردانید ما شاکران باشیم برین نعمت و عادت
مردمان در روزگار آنست که از اولاد بنات گریزانند و باولاد ذکور فرحان پس حق تعالی

بآن پدر و مادر او را در اسم شریک خدا گردانیدند یعنی او را عبد العزی و عبد اللات و عبد المناف نام نهادند پس ضمیر عما یشرکون راجع بکسانی باشد که اولاد او را باین نوع اسم مسمّی گردانیدند و همچنین کلام از ضمایر راجع بآدم و حوا نباشد که اگر متعلق بایشان بودی عما یشرکون واقع شدی نه یشرکون و ابو مسلم گفته که خطاب در ادمیانست که از نفس واحدست که ادم است متولد شده اند و مراد بزوج حواست تا اینجا حدیث آدم و حواست و بعد از ان بیان حال ایشان کرده که شرک کنند و ضمیر جعلا راجع است بهر مردی و زنی که متزوج باشند بیکدیگر و جایزست که ذکر عام کنند و بعد از ان اختصاص بعضی نمایند بذکر و مثل این در قرآن بسیارست کقوله تعالی هو الّذی یسیّرکم فی البرّ و البحر حتّی اذا کنتم فی الفلک و جرین بهم بریح طیّبة که اول خطاب به بندکان کرد بتیسیر و بعد از ان راکب بحر را بذکر مخصوص ساخته و همچنین درین آیت اخبار فرموده است از جمله بشر بلکه مخلوق شده اند از آدم و حوا و بعد از ان ذکر بعضی از ایشان کرده که از حق تعالی سوال مذکور کردند و بعد از اجابت دعا غیر را شریک او سبحانه گردانیدند و میتواند بود که خطاب در خلقکم من نفس واحدة بامشرکان باشد زیرا که هر یک از بنی آدم مخلوق شده اند از نفس واحد و زوج آن و مثل آنها سیوم آنکه ضمیر راجع بادم و حوا باشد با حذف مضاف و تقدیر اینکه جعلا اولادهما له شرکاء و مثل اینست قوله اتخذتم العجل و اذ قتلتم نفسا زیرا که تقدیر اینست که اتخذ اسلافکم العجل و قتل اسلافکم نفسا و بنا برین وجه ضمایر از اول کلام تا اخر راجع بادم و حواست و مقوی اینست قوله تعالی فتعالی الله عما یشرکون چنانکه مبین شد چهارم روایت عامّه است که مذکور شد و شبهه نیست که عقول صافیه منکر این روایت اند چه براهین ساطعه دالّست بر عصمت انبیا پس چگونه شرک و معاصی و اطاعت شیطان بر انبیا جایز باشد و بلخی بعد از انکار این روایت و قدح در سند آن گفته است که بر تقدیر صحت این روایت منطوق آن منحصر نیست مگر باشراک در تسمیه و این نه کفرست و نه معصیت و طبری اختیار این معنی فرموده و عیاشی در تفسیر خود از ائمه هدی علیهم السلام نقل کرده که انّه شرکهما شرک طاعة نه شرک عبادة بعد از ان در توبیخ اهل شرک میفرماید که ایشرکون آیا انباز میگیرند در عبادت حق ما لا یخلق شیئا چیزی را که نیافریند چیزی و قدرت ندارد بر خلق

الشیا

اشیا وَهُمْ یُخْلَقُونَ وحال آنکه ایشان را که میگیرند آفریده شده اند یعنی جما
داتی را که میپرستند و قادر نیستند بر اعطای اصول نعم تا بآن مستحق عبادت شوند و
بشایسته خدای قادر بالذات و بر همه مقدور قادر رها کرده اند و عبادت اصنام
میکنند که مخلوقند وَلَا یَسْتَطِیعُونَ و نمیتوانند لَهُمْ برای پرستندگان خود
نَصْرًا یاری دادنی در جر منفعت ایشان یا فریاد رسیدن در دفع مضرت ایشان
وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را یَنْصُرُونَ یاری میدهند در وقتی که ایشان را
میشکنند یا بالوان و ارواث آلوده میسازند و ایراد جمع ذوی العقول بالجه که راجع
بجمادات است که مشرکان تعظیم ایشان میکردند بر صورت من یعقل پس حق تعالی
فرمود از ایشان بر طبق تکلیم ایشان از ذوی العقول کقوله والشمس والقمر رایتهم
لی ساجدین وَإِنْ تَدْعُوهُمْ واگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را إِلَى
الْهُدَى بسوی دین اسلام لَا یَتَّبِعُوکُمْ پیروی نکنند شما را سَوَاءٌ عَلَیْکُمْ
یکسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ آنکه بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق
أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاص است بقومی
از کفره که مصر بودند بر کفر خود و از قبول دعوت محروم شدند مانند ابو جهل و متابعان
و گویند خطاب با مشرکین است و هم راجع باصنام یعنی اگر بخوانید ای مشرکان بتان را
بآنکه راه نمایند شما را پیروی شما نکنند و شما را بمراد و مدعای خود تان نرسانند و اجا
بت دعای شما نکنند و همچنانکه حق تعالی اجابت دعای شما میکند خواه ایشان را دعوت کنید
و بخوانید و یا نه که اثری بر اجابت آن مترتب نشود زیرا که جماد لا یضر و لا ینفع است و ایشان
انتم صامتون جهت مبالغه است در عدم افادهٔ دعا پس گوئیا میفرماید که یکسانست
بر ایشان احداث شما خواندن ایشان را و استمرار شما بر خاموشی از خواندن ایشان
بعد از آن اتمام حجت مینماید بر مشرکان بقوله إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ بدرستی که آ
نانکه شما می پرستید ای مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای و ایشان را آلهه
نام نهاده اید عِبَادٌ بندگانند یعنی مملوک و مسخر فرمانند و ذلیل و عاجز أَمْثَا
لُکُمْ مانند شما یعنی ایشان نیز مثل شما در تحت تصرف و در قبضهٔ اقتدار حق اند
و اگر این را باور ندارید فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشان را امر برای تعجیز است

وجون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند شمارا إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید
صَادِقِينَ راست گویان در انکه آلهه اندچه آله بحق انست که دعای بنده و ندای پر
ستندکان خودرا اجابت کند و احتمال دارد که ایشان جون بتانرا بصورت آدمیان تراشیده بودند پس ایشانرا کوید که کمترین امر آلهه آنست که زنده باشند و خداوندان
عقل وسمع وبصر برامثال شما و تقدیر جنین انکه بوده باشد استحقاق عبادت نخواهند
داشت همچنانکه شما استحقاق اینمعنی ندارید ومع ذلک ایشانرا بر شما مرتبتی نباشد و حال
آنکه معبود میباید که افضل از عبده خود باشد در اثبات نقص ایشان میفرماید که أَلَهُمْ
أَرْجُلٌ آیا مراین بتانرا پایهاست که در مهمات خود يَبْطِشُونَ بِهَا فرامیکرند
بآن جنانکه شما میکیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا مرینانراست جشمها که مرئیات را
يُبْصِرُونَ بِهَا به بینند بآن أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا اینانراست کوشها که مسموعات يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بآن چنانکه میشنوید وحال آنکه شما خود قائلید
که اینانرا پای رواو دست کیرا وجشم بینا وکوش شنوا نیست وشمارا هست پس
شما بجهت این ادوات فاصله از ایشان افضل باشید و غایت جهل است که فاضل
مفضول را پرستد مشرکان بعد از استماع این سخنان والزام ایشان از ان جهت
فرط جهالت تخویف حضرت رسالت کردند بآلهه خود و گفتند آلهه ما را نکوهش
مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسد حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا بگو ای محمد بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خودرا که برای خدا ساخته اید و همه اجتماع کنید و باهم
معاون شوید برای عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس مکر کنید و بهر حیله و مکری که
میتوانید در ایصال مکاره بمن بجای آرید فَلَا تُنْظِرُونِ پس مهلت مدهید مرا که من
ازین هیچ باک ندارم زیراکه واثقم بحفظ وحمایت آلهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشم
اگر هردو جهانم خصم کردند • نترسم جون نکهبانم تو باشی • إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ
بدرستی که یار من ومتولی کار من الله است الَّذِي آن خدائی که نَزَّلَ الْكِتَابَ فرو
فرستاد قرآنرا که حامی بندکان حق است وَهُوَ وخدای يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ
دوستدار و کارساز بندکان شایسته است و حافظ ایشان از ضرر دشمنان
بنمودن حجج غالبه یا دفع کردن ایشان بمعونت فرشتکان و عادت الله جاریست

يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ

که منزل

که متولی بندکان صالح خود باشد چه پیغمبران خود پس چگونه مرا فرو گذارد و بدست
دشمنان نکه ندارد وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنانرا که شما میخوانید و میپرستید مِنْ
دُونِهِ بجز از خدای بحق لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ نمیتوانند یاری دادن شما را وَلَا
أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ یاری کنند بوقت قصد و کسر و حطم ایشان
این از تتمای تعلیلست برای عدم مبالات آنحضرت از ایشان این تکریر نیست زیراکه
اول بروجه تقریع و توبیخ است و اینجا بجهت فرق میان صفت آنکس که عبادت
او جایز باشد و صفت آنکه عبادت او جایز نبود وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید
ای مؤمنان کافرانرا إِلَى الْهُدَى بدین راست که اسلامست لَا يَسْمَعُوا
نشنوند بسمع قبول یا خطاب باهل شرکست یعنی ای مشرکان اگر بتانرا براه راست
و طریق هدایت دعوت کنند نشنوند زیراکه جمادند و حواس ظاهره و باطنه از ایشان مسلوبست
وَتَرَاهُمْ و می بینی ای محمد بتانرا که بدیدهای ظاهر يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می نگرند
بسوی تو وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ و حال آنکه ایشان نمی بینند ترا ببصر بصیرت
و بحقیقت تو بینا نیستند چه بصورت می بینند نه بمعنی و یا ای محمد چنان
تصور میکنی که آن بتان در تو می نگرند یعنی ایشانرا چنان ساخته اند که گوییا هرکه تقلیب
قدم میکند بجانب ایشان در بادی الرای پندارند که ایشان مینگرند در آن
و حال آنکه نمی بینند در خبرست که سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن
خرقانی پرسید که سر این چیست که سلطان العارفین فرمود که هرکه بایزید
را دید آتش دوزخ بر و حرام شد و حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله
کفار یهود و منافق میدیدند جواب داد این دیدن را حمل بر رؤیه ظاهر مکن که حضرت
پیغمبر را در زمان او چندکس دیده باشد و در وقت بایزید چندکس بحال
او بینا شده باشند و چون حق تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله امر
کرد بدعوت و تبلیغ رسالت در عقب آن تعلیم او فرمود بمحاسن افعال و مکارم اخلاق
و خصال و ترک تشدید و تغلیظ و تعسیر در همه احوال و گفت خُذِ الْعَفْوَ فرا گیر صفت
عفو را و با کسانی که نسبت بتو سخن بی ادبانه میگویند حدت و تیزی
مکن و بلطف و ملایمت و نرمی با ایشان سلوک کن که این اقربست بهدایت

ایشان و تاثیر آن بیشتر در میان قلوب ایشان بحجاب ایمان سحر
شیرین زبانی و لطف خوشی، توانی که پیل بموی کشی، و یا معنی
آنست که فراگیری آسانی را در کار مردمان و مجو بر ایشان کاری را که شاق
باشد بر ایشان و یا فراگیر فضل اغنیا را یعنی آنچه بر ایشان سهل و آسان
باشد صدقه دادن آن از زواید اموال و در اخذ آن از ایشان مبالغه و ا
ستقصا مکن و برین معنی نزول آیت قبل از وجوب زکوة بوده باشد
چون این سوره مکیست و آیت زکوة مدنی و بعد از نزول آیت زکوة
حضرت بطوع و کره از مردمان زکوة میگرفت و مصداق معنی اولست
اینکه در خبر آمده که چون این آیت نازل شد حضرت جبرئیل را از معنی
خذ العفو سوال کرد جبرئیل گفت لا ادری حتی اسأل العالم معنی آنرا
نمیدانم از حضرت ملک علام معلوم کنم پس برفت و باندک زمانی باز آمد و
گفت یا محمد ان الله یامرک ان تعفوا عمن ظلمک وتعطی من حرمک وتصل
من قطعک یعنی ای محمد حق سبحانه ترا میفرماید که عفو کن از کسی که بر تو
ستم کرده باشد و عطا کن با آنکسی که ترا از عطیهٔ خود محروم ساخته باشد
و به پیوند بکسی که از تو بریده باشد وَأْمُرْ و امر کن مردمانرا بِالْمَعْرُوفِ
نیکوئی در افعال و اقوال که مستحسن باشد عقلا یا شرعا وَأَعْرِضْ و روی بگردان
بعد از اقامت حجت عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفیهان اگر از جانب ایشان
ایذائی و رنجی بتو رسد و مانند ایشان ستیزه مکن بلکه ملاطفه و ملایمت را شعار
خود ساخته مقابله سفه بسفه موجب هتک عرض و دنائت قدر میشود ابو حمزه
بغدادی گفته که نفس جاهلترین جاهلانست سزاوارترست بآنکه از و اعراض
کنی و اطاعت او ننمائی و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است و لهذا
از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایتست که حق تعالی باین آیت رسول خدا
را بمکارم اخلاق فرمود و در قرآن هیچ آیتی نیست که ازین جامعتر مکارم اخلاق باشد
و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که بعثت لاتمم الاخلاق و بدانکه امر باعراض از
از جهال موجب نسخ آن نیست بآیهٔ القتال زیرا که آیه او عام است شامل جمیع جهال و ثانی خاص

است پس عدم مطلق اعراض نیست مرویست از ابن زید که چون این آیه نازل شد
حضرت رسالت صلی الله علیه واله فرمود بار خدایا کاه است که غضب بر من مستولی میشود
نزد آن حال چکنم این آیت نازل شد که اِمَّا یَنْزَغَنَّكَ واکر برانکیزاند ترا مِنَ الشَّیطانِ
از جانب شیطان نَزْغٌ نخستی و وسوسه بر خلاف آنچه ترا فرموده اند نزغ در اصل
لغت بمعنی نخس و غرز است که آن عبارت از سر انکشت بکسی زدن است و فرو
بردن مثل سر چوب و سوزن و ملخص معنی آنست که اکر شیطان در صدد وسوسه شود
و خواهد که ترا بر غضب دارد و منع ملاطفت و ملائمت تو نماید نسبت بکسانی که ایذا و آزار
تو رساننده باشند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه کیر بخدا از شر او و تا ترا از مکر و وسوسه
او نکه دارد و از بعضی علما مرویست که نزغ اول وسوسه است و مس نیست مکو بخدا از
تمکن و لهذا حق تعالی اول را نسبت بر پیغمبر داد و فرمود و اما ینزغنک و ثانی را برای سایر
مردمان که اذا مسهم طائف من الشیطان و نزد بعضی صورت خطاب بآن حضرت و مراد
امت اند چه آنحضرت از وساوس شیطان و تسویلات نفسانی مصون و محفوظ است
با هر یک از امت میکوید که چون وسوسهٔ شیطان ترا از جای برانکیزاند و ترا بر خلاف
مامور دارد پس پناه کیر بخدا اِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِیعٌ شنواست استعاذهٔ
ترا عَلِیمٌ داناست بآنچه صلاح امر تو در آنست و بجهت این ترا استعاذه امر میکند یا
سمیع است باقوال آنکه بتو اذیت میرساند علیم است بافعال او پس ویرا بران مجازات
خواهد داد و اعانت تو خواهند کرد بانتقام او آنکه در بیان حال متقیان میفرماید
که اِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند
از حق تعالی اِذَا مَسَّهُمْ چون مس کند و برسد بدیشان طَائِفٌ مِنَ الشَّیطَانِ
وسوسه و مکر فرود آینده در خاطر از شیطان اشتقاق آن از طیف است یعنی
فرود آمدن چیزی در خیال و یا ماخوذ است از طوف یعنی چون برسد بایشان و
وسوسه احاطه کننده و دور نماینده کرد اکرد ایشان تَذَكَّرُوا یاد کنند خدا برا و از و
عید او اندیشه نمایند فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندکان باشند راه
صواب را بجهت تذکر مواقع خطا و مکاید شیطان در غاسق محترز شوند از آن و پیروی
او نکنند مجاهد کفته که اینها کسانی باشند که خواهند معصیتی کنند پس خدا را یاد کنند

و ترک آن نمایند و در رشد و صلاح خود نظر کرده پیرو حق شوند آیه برای تاکید و
تقریر ما قبل است و مراد شیطان جنس و لهذا ضمیر جمع بآن راجع داشته فرموده
که وَاِخْوَانُهُمْ و برادران شیطا شیاطین یعنی کافران که نمی پرهیزند از وسوسه
و نمی ترسند از خدا یَمُدُّونَهُمْ میکشند شیاطین ایشان را فِی الْغَیِّ در گمراهی
و غوایت بتزیین مناهی در نظر ایشان یعنی معاصی را در نظر آنها می آرایند ثُمَّ لَا
یُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف در اغوای ایشان باز
نمیدارند و میتواند بود که ضمیر راجع باخوان باشد یعنی کافران نمی پرهیزند از غی
و خود را باز نمی دارند از آن و میتواند بود که مراد باخوان شیاطین باشند و ضمیر
راجع بجاهلان وَاِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ چون نیاری کافران را بِآیَةٍ آیتی از قرآن یا از انچه
اقتراح میکنند مقارن طلب ایشان قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَیْتَهَا چرا فراهم نیافتی
آن آیت را نزد خود همچو سایر انچه قراءت میکنی و یا برنگزیدی از قبل نفس خود در کشاف
آورده که معناه اجتمعتها افتعالا من عند نفسک را فتعال بمعنی افترا است یعنی چرا
فراهم نمی آری افترا بوجه افترا کقوله تعالی یقولون ان هذا الا افک مفتری و در تبیان
آورده که اهل مکه آیتها بر سبیل تعنت آیتهای قرآنی میطلبیدند و تعنت طلب ذلت است
یعنی میخواستند تا او عاجز شود از آوردن مثل آن و چون در نزول آن تاخیری واقع شدی
از روی استهزا گفتندی که چرا خود احداث و انشا نکردی چنانکه دیگر آیتها این آیت نازل
شد که چون آیتی از قرآن که مقترح ایشانست بایشان نیاری گویند چرا خود بر هم نبافتی قُلْ بگو
اِنَّمَا اَتَّبِعُ جز این نیست که پیروی میکنم مَا یُوحٰی اِلَیَّ آنچیز برا که وحی کرده میشود
بمن مِنْ رَبِّیْ از پروردگار من و من بر بافنده و سازنده آن نیستم هٰذَا این
قرآن بَصَائِرُ دلیلهای روشن و حجتهای باهر است که بدان حق دیده و صواب دریافته
میشود مِنْ رَبِّکُمْ فرود آمده از نزد پروردگار شما وَهُدًی و راه نماینده است
وَرَحْمَةٌ و سبب رحمت و نعمت لِقَوْمٍ یُؤْمِنُوْنَ برای گروهی که میگروند بخدا
و رسول او چه ایشانند که بآن منتفع شوند نه غیر ایشان و در آیه دلالت بر آنکه افعال
پیغمبر ص و اقوال او تابع وحی است و جایز نیست که عمل برای و قیاس خود کند بعد
از آن امر میفرماید باستماع قرآن و قوله وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود

قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید آنرا در اسباب نزول آمده که جوانی
انصاری در عقب رسول صلی الله علیه وآله نماز میکذارد و هرچه آن حضرت قراءت
میفرمود او نیز میخواند آیت آمد که چون امام در نماز قراءت کند شما استماع
آن کنید وانرا مخوانید وَأَنْصِتُوا وخاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید تا بآن متحظ شده بیمامن آن مستوجب رحمت
ومغفرت کردید واز ابن مسعود و سعید بن جبیر و سعید بن مسیب و مجاهد
و زهری مرویست که این خطاب بمؤمنین است که مستمع قرآن امام شوند وا و قراءت
نکند واین از ابی جعفر علیه نیز منقولست و شیخ ابوجعفر فرموده که مراد وجوب
استماع قرائت در نماز و در غیر آن واجب نیست و گفته اند که سبب نزول این
آن بود که در ابتدای اسلام در نماز در وا بودی که بریکدیگر سلام کنند حق تعم باین
آیت ازان نهی فرمود و از کلبی روایتست که چون ذکر دوزخ شنیدندی باواز بلند
جزع کردندی و چون بآیت رحمت رسیدندی برفع صوت طلب آن کردندی حق تعم
این آیت را نازل ساخت وایشانرا ازان منع فرمود صاحب کنز العرفان در تفسیر
این آیت فرموده که از کلام مفسران فرقی نیافتم میان استماع وانصات وانچه برمن
ظاهر شده است استماع بمعنی سمع انصات توطین نفس بر استماع بالسکوت
وبهرحال ظاهر آیت دلالت بر ترجیح استماع وانصات میکند در وقت قراءت
قرآن یا بطریق وجوب و یا در وجه استحباب و در سبب نزول آن از ابن
عباس وجمع دیگر از اصحاب نقلست که در اول حال نماز یومیه واجب شد
مردمان در اثنای آن تکلم میکردند و چون جمعی بر ایشان داخل میشدند از ایشان
میپرسیدند که کم صلیتم ایشان در جواب میگفتند کذا کذا و در اثنای آن آمد و شد
میکردند و بعضی دیگر گفتند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله تلاوت میفر
مود مردمان باواز بلند قراءت با او میکردند بروجهی که آواز آنحضرت در میان
اصوات ایشان پنهان میشد و ابن جبیر گفته که نزول این آیت برای وجوب
استماع قرآنست وقتی که امام خطبه جمعه خواند و گویند این امر است برای نظر
و تامل در معجزه نبوت و این قول قویست و از صادق علیه السلام مرویست که مراد

استحباب استماعست در نماز و غیر آن و این مختار است بجهت اطلاق لفظ
واصالت برائت از وجوب و در این مقام چند فایده است یکی آنکه اصحاب ما و حنیفه
باین آیت استدلال کرده اند بر سقوط قرائة از ماموم چه انصات تمام نمیشود مگر
بسکوت و شافعیه درین خلاف کرده اند و قرائت فاتحه را مطلق سنت میدانند
و بعضی از اصحاب ما گفته اند که در جهریه اولی ترک قرائتست بجهت انصات و در اخفائیه
و جهریه که آواز امام و همهمهٔ او شنیده نشود سنت است و گفته اند که مستحب است
ماموم را در جهریه ذکر گفتن در نفس خود تسبیح و تهلیل و تکبیر و این اولی است و موید
اینست روایت زراره از احدهما علیهما السلام که اذا کنت خلف الامام فاتم به فانصت و
سبح فی نفسک یعنی چون بامام اقتدا کرده باشی پس قرائت او را استماع کن مراد نماز جهریه است
و الیه اشار فی الآیة الثانیة فی قوله و اذکر فی نفسک تضرعا و خفیة دوم سزاوار است هر قاری
و مستمع را که تخلیه سر خود کند و تحریر قلب خود نماید و استحضار کند بآن از داء جهل خود
بانوجه که نفس خود را بر اوامر و نواهی آن دارد و عرض وعد و وعید آن بر خود تا امتثال او
امر و اجتناب از نواهی آن بر او آسان شود سیوم سزاوار است که در حین استماع ترک
کلام کند و ذلت و خضوع را شعار خود سازد و تصور عظمت متکلم آن کند که او سبحانه
است و در قرائت آن متادب باشد خواه ایستاده باشد یا نشسته مانند کسی که نزد پادشاه
عظیم الشان ایستاده باشد و هیچ شاغلی او نشود از استماع آن و برای قرائت آن طلب
خلوت کند با توجه و تدبر آن در آیات قرآن بیشتر باشد حاصل که حق تعالی میفرماید
که در وقت تلاوت گوش بقرائت کنید و اوامر و نواهی نیک فرا گیرید و بمواعظ و احکام
آن متعظ شوید و بعد از آن خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میکند که
وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد و گویند خطاب راجع بهر یک از بندگانست یعنی ای بندهٔ
من یاد کن **رَبَّكَ** پروردگار خود را یعنی تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید او قیام
نمائی **فِي نَفْسِكَ** در دل خود **تَضَرُّعًا** از روی زاری **وَخِيفَةً** و ترسکاری
چه تضرع و خیفت اقربست باجابت و قبول و گویند مراد تفکر است در نفس تا بسبب
آن علم بصانع صفات کمال و جلال او حاصل شود گویند مراد ذکر جنانست نه ذکر لسان
آن از ریا دورتر است و بقبول نزدیکتر و لهذا تخصیص آن بنفس خود فرمود

ودون ا

وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و بخوان او را خواندنی فرط او از جهر و آشکارا یعنی قراءت
کن و یا مطلق ذکر کن میان سر و جهر چنانکه در جای دیگر میفرماید که و لا تجهر بصلاتک و لا
تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا چه ذکر بر وجه اقتصاد داخلست در خشوع و اخلاص
بِالْغُدُوِّ در همه بامداد وَالْآصَالِ و همه شبانگاه مراد دوام ذکرست و یا در این
دو وقت که افضل اوقات شب و روزست بجهت آنکه فرشتگان شب و روز در این
دو وقت حاضر میباشند پس هر دو ذکر ترا خواهند نوشت و یا بجهت آن که در این
دو وقت خاطر فارغست از طلب معاش و گویند این امرست مر امام را که آواز در
نماز بلند کند هنگام قراءت بمقداری که ماموین بشنوند نه زیاده از آن و این قول
از ابن عباس مرویست و بدانکه آصال جمع اصلست و اصل جمع اصیل و آن ما بین عص
ست تا عشا و افراد غدو بجهت آنست که مصدرست و اطلاق آن بر مفرد و جمع مسا
ویست وَلَا تَكُنْ و مباش مِنَ الْغَافِلِينَ از جمله بیخبران از آنچه بآن مامور
میشوی از ذکر و اصح آنست که خطاب با آنحضرتست و مراد امت او بیندچه آنحضرت
از سهو و غفلت مبراست و جبائی گفته که آیه دلیلاست بر آنکه دعا کردن بجهر و رفع
صوت مذمومست و خلاف صوابست و بعد از آن حق تعالی بیان امری میکند که باعث
ذکرست و داعی بآن و میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه عِنْدَ رَبِّكَ نزد پر
وردگار تواند مراد قرب منزلت و مکانتست نه منزل و مکان یعنی مقربان بارگاه عزت
که ملائکه ملاء اعلی اند لَا يَسْتَكْبِرُونَ کردن نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش
او وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات اقدس او را از آنچه لایق کبریائی او نیست
وَلَهُ و مر او را خالصا و مخلصا يَسْجُدُونَ سجده میکنند و در عبادت او آنچه
نهایت خضوع و تذللاست بجای می آورند و غیر او را با او شریک نمیگیرند
یعنی ملاء اعلی با وجود قرب مقام ایشان در غایت خشوع و خضوع اند و پیوسته
مشغولند بطاعت و عبادت او بر وجه تذلل پس فرزندان آدم بطریق اولی که شب
و روز بعبادت او اشتغال نمایند و باخلاص تمام او را پرستش کنند و تواني و تقصیر
نورزند و این تعریضست بمشرکان و تنبیه مردمان و لهذا بعد از تلاوت این آیت سجده
مستحب شده و بباید دانست که باجماع امامیه سجده در چهار موضع از قرآن بر قاری و مستمع

واجب است و آن در سورهٔ الم سجده و حم سجده و والنجم و اقرأ است و در باقی
سنت بجهت اصالت برائت از وجوب آن و آن یازده موضع دیگرست اعراف و رعد
و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج و در دو موضع و فرقان و نمل و ص نه سنت و نه واجب
و نزد شافعی و ابوحنیفه همه را واجب و سنت نمیدانند و حق
اولست و در سجدات واجبه وضع جبهه و سجود بر اعضای سبعه واجبست اما طهارت
و ذکر و تسلیم و استقبال واجب نیست و ذکر در و مندوبست باین عبارت که صدوق در امالی
ذکر کرده و آن اینست که لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و صدقا لا اله الا الله تعبدا و رقا
سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا و بدانکه در فتوحات این سجده را
که در آخر این سوره واقع شده سجدهٔ ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجده
از خصایص ملکی مستفیض شود تا حقیقت این سجده را دریافته باشد و اینجا نکفته
اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد منصب ظهور جلوه میدهد و چهره میگشاید
و دمو فاعنی فی نفسک بکثرة السجود از منظره شهود روی مینماید و سجده طاعتست
خاص بلکه افسر بیست زیبنده بر مفارق اهل اخلاص از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشیطان یبکی فیقول امر هذا بالسجود فسجد
فله الجنة فامرت بالسجود فعصیت علی النار یعنی فرزند ادم آیه سجده تلاوت
کند پس سجده کند شیطان از و کناره کند و بگرید و گوید ای وای بر من این کس
مامور شده بسجده و سجده کرد او را بهشت واجب باشد و من مامور شدم و بسجده
فرمان نبردم مرا دوزخ باشد شعر تو بتقصیر خود افتادی ازین در محروم از که مینالی و
فریاد چرا میداری **سورة الانفال** مدنیست نزد ابن عباس و قتاده الا هفت
آیه که در مکه نازل شده و آن اینست که و اذ یمکر بک الذین کفروا تا بهفت آیه و نزد
حسن و عکرمه هم در غزات بدر فرود آمده و عدد آن هفتاد و هفت است نزد
شامی و هفتاد و شش نزد حجازی و بصری و هفتاد و پنج نزد کوفی اختلاف در سه
آیت است ثم تغلبون بصری و شامی است مفعولا اول غیر کوفی بنصره بالمؤمنین
غیر بصری ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که انحضرت فرمود که هر که سورة
الانفال و براءة بخواند من شفیع او باشم و در روز قیامت گواهی دهم برای او که وی

بریست از نفاق و بعدد هر منافقی و منافقه که در دار دنیاست ده حسنه برای وی بنویسند ده سیئه محو کنند و ده درجه بردارند و تا در دنیا باشد عرش و حملهٔ او بر وی صلوات فرستند و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر و او از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که سورة الانفال و براءة را در هر ماهی یکبار تلاوت کند نفاق در وی داخل نشود و از شیعیان امیر المؤمنین ع باشد و در روز قیامت از موائد بهشت خورند تا مردمان از حساب فارغ شوند و محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که سورة الانفال جذع انوف کفار است و بباید دانست که چون حق سبحانه و تعالی در سورهٔ اعراف ذکر قصص انبیا کرد و ختم آن نمود بذکر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله افتتاح سورة الانفال کرد بذکر آنحضرت و بعد از آن بیان آنچه میان او و قوم او واقع شده بود پس فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ يَسْئَلُونَكَ میپرسند از تو ای محمد عَنِ الْأَنْفَالِ از حکم غنیمتهای کفار که بر این امت حلالست یا نه تسمیهٔ غنیمت بنفل جهت آنست که آن عطیه و فضلیست از حق تعالی بمجاهدان و اشتقاق آن از نفلست بمعنی زیادتی و منه النافلة لانها زایده علی الفرض و در سبب نزول این آیت اختلافست در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان ادعا کردند که ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار و عون شما بودیم ما را نیز نصیبی باید یا هر که قومی از مهاجر و انصار داعیهٔ احراز غنیمت داشتند و عبادة بن صامت رضی الله عنه فرمود که ما در بدر اختلاف غنیمت کردیم و اخلاق ما از رتبهٔ اعتدال منحرف شده بود حق تعالی حکم آن را برسول خود تفویض نمود و فرمود که قُلِ الْأَنْفَالُ بگو ای محمد که حکم غنیمتها لِلّٰهِ مر خدایراست وَالرَّسُولِ و فرستادهٔ او را که قسمت کند بهر که خواهد فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمائید وَأَصْلِحُوا و بصلاح آورید ذَاتَ بَيْنِكُمْ حالی که میان شماست از خصومت و منازعت بمواساة با یکدیگر و تسلیم امر بخدا و رسول یقال اللهم اصلح ذات بیننا ای اصلح الحال التی بها نجتمع و در مجمع گفته که ذات در اصل لغت بمعنی خلقت و بنیت است یقال فلان فی ذاته صالح ای فی خلقته و بنیته پس معنی آنست که بصلاح آرید نفس یکدیگر را در میان در میان یکدیگر وَأَطِيعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدایرا وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را آنچه فرماید در باب

غنایم إن کنتم مؤمنین اگر هستید مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است و مستو
جب امتثال در اوامر و نواهی و یا اگر هستید کاملان در ایمان چه کمال ایمان بطاعت و
امتثال اوامر است و اتقاء از معاصی و اصلاح ذات بین بعدل و احسان چون آیت نازل این
شد و حکم آنرا به رسول خود تفویض نمود و در میان مسلمانان قسمت عدل فرمود ما خلقهای
خود را باصلاح آوردیم و در مجمع آورده که عکرمه از ابن عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک و ابن
زید روایت کرده که مراد غنیمت روز بدر است و بروایت حسن بن صالح بن حی انفال سرایا
ست و نزد عطا مراد هر چیزیست که از مشرکان بدست مسلمانان افتاده از غلام و کنیز بدون
قتال و بروایت دیگر از ابن عباس مراد هر چیزیست که بعد از قسمت غنایم پیدا شود از فرس
و درع و رمح و بروایت دیگر از سلب رجال است و فرس او و نزد مجاهد خمس است که
از برای اهل آن واجب گردانیده و بروایت صحیحه از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مراد از
انفال هر چیزیست که از دار الحرب فرا گیرند بغیر قتال و هر زمینی که اهل آن بدون قتال از آن جلای
وطن کرده باشند و فقها این را فیء میگویند و میراث من لا وارث له و قطایع و صفایای ملوک کاهی که
از اهل اسلام غصب نکرده باشند و بطون اودیه و اراضین موات و غیر آن از آنچه در
مواضع خود مذکور شده و نیز از صادقین علیهما السلام مرویست که آنچه مذکور شد
مر خدای راست و رسول او را و بعد از آن هر که دا که قایم مقام او باشد صرف آن نماید
هر جا که خواهند از مصالح خود و هیچکس را از رعیت در وی حق نیست و در زمان غیبت
امام شیعهٔ ما راست که در آن تصرف کنند از مآکل و مناکح و مساکن و نیز فرموده‌اند که
غنایم بدر مخصوص بحضرت رسالت بود بهر که میخواست میداد و از ابن عباس
نقل کرده‌اند که رسول صلی الله علیه و آله در غزوهٔ بدر در تهیهٔ حرب میفرمود و میگفت
هر که در حرب فلان را و فلان را بکشد وی را از نفل یعنی از غنیمت چندین بدهم و هر که اسیری را
بیارد چندین وی را عطا کنم پس قوم متصدی حرب شدند جوانان بشتافتند و پیران
معروف با رسول بایستادند در زیر رایت چون خدای تعالی مسلمانان را بر کافران ظفر داد نزد حضرت
آمدند و آنچه بقتل فرموده بودند طلب کردند پیران اکابر که با رسول بودند گفتند ما برای آن
بحرب مسارعت نکردیم که محافظت تو و رایت تو کنیم و تو تنها نمانی و کفار بهجوم نکنند و علم را
بیفکنند و اگرنه ما را نیز آن قوت و شجاعت هست که جوانان راست پس ما را از غنیمت

حرم

حصه باشد مردی از انصار که نام او ابوالیسر بود برخواست وگفت یا رسول الله
فرمودی که هرکه مردی را بکشد او را چندین غنیمت باشد وهرکه اسیری را بیارد او را
چندینی بود من هفتاد مرد را کشته ام وهفتاد اسیر آورده ام سعد گفت یا رسول
الله آن مردی که ایشان میطلبند مارا نیز استحقاق آن هست زیراکه مدد تو داده
یم محافظ وظهیر تو بودیم وترا تنها نگذاشتیم حضرت درین اندیشه فرو رفت ومردمانرا
گفت وگوی بحد اطناب کشید باز سعد گفت یا رسول الله مردمان بسیارند وغنیمت
اندک اگرچه انچه وعده داده بآنها دهی دیگرانرا چیزی نرسد ومتشکی شوند حق سبحانه
این آیت فرستاد حضرت آن غنیمت را میان ایشان قسمت فرمود واز سعد بن وقاص
روایت است که من روز بدر سعد بن امیه را بکشتم وآنرا تیغی بود که او را ذوالکتیفه
گفتندی برداشتم ونزد رسول آمدم وگفتم یا رسول الله این تیغ را بمن مسموع دار که
صاحبش را من کشته ام فرمود این تیغ نه مراست ونه ترا بلکه مسلمانراست برو واین را
بر بالای غنایم نه من بیامدم وآنرا بر بالای غنایم نهادم وبجهت این بسیار ملول
خاطر شدم وباخود گفتم که در وقت قسمت اگر این تیغ بکسی افتد که رنجی نکشیده
باشد بسیار تاسف بود حق تعالی این آیت فرستاد ورسول صلی الله علیه وآله
قسمت غنایم کرد وآن تیغ بآنحضرت افتاد آنرا بمن بخشید وفرمود که این بتو سزا
وارتر است وگفته اند که مراد خمس مالست از غنایم که تعلق بحضرت رسالت واهل
البیت او دارد واین قول از مجاهد نقل کرده اند وسدی وعکرمه وجمعی از مفسران
این آیت منسوخ است بآیت غنیمت وهی قوله واعلموا انما غنمتم من شیء الآیه
ونزد اکثر آنست که منسوخ نیست زیراکه نسخ محتاج است بدلیل وتنافی نیست
میان این آیت وآیت خمس ودر تفسیر کلبی مذکورست که در روز بدر خمس
مشروع نشده بود بلکه در روز احد مشروع شد ونیز درین تفسیر مذکورست
که چون این آیت نازل شد مسلمانان دانستند که ایشانرا در انفال حقی نیست
بلکه آن حق رسولست پس گفتند یا رسول الله سمعا وطاعة فاصنع ماشئت
ما امتثال امر خدا ورسول کردیم بهر وجه که میخواهی در غنایم تصرف فرما پس
آیت فاعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه نازل گشت ای ما غنمتم بعد

بدر و نیز مرویست که رسول صلعم قسمت غنایم بدر فرمود بر سویّه از آن اخراج خمس نفرمود
و بعد از ذکر آن کلمه مومنین در صفت اهل ایمان میفرماید که اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ مومنون جز این
نیست که مؤمنان کامل اَلَّذِیْنَ اِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ آنانند که چون یاد کرده شود خدای نزد ایشان وَ
جِلَتْ قُلُوْبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال و یا از تقصیر
اعمال خود در جنب انعام و افضال و گویند مراد هر کسیست که چون قصد معصیت کند و برا
گویند که اتق الله از خدای بترسید وی از خوف عقاب او بترسد و از و اجتناب کند وَ اِذَا تُلِیَتْ
عَلَیْهِمْ و چون خوانده شود بریشان آیَاتُهٗ آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ اِیْمَانًا
زیاده کرده اند آن آیات ایشان را در ایمان یعنی ایمان ایشان نزد استماع آیات قرآن
زیاده گردد بایمعنی که تبصره و یقین ایشان بیفزاید و تصدیق او با تصدیق قرین
شود بجهت مزیت ایمان اطمینان نفس و رسوخ یقین نزد او و بسبب تظاهر
ادله و مزیت حجج بینه و یا بجهت عمل بمقتضای آن آیات و این قول کسانیست
که گویند ایمان زیاده میشود بکثرت طاعت و نقص معصیت عمل داخل ایمانست
نزد ایشان و حق آنست که مزیت ایمان بسبب تصدیق است بآن آیات منزله که پیش
از آن نبوده یعنی هرگاه آیتی از آیات بریشان نازل شود آنرا تصدیق کنند و آن تصدیق علاوه
تصدیق اول شود پس مراد کمیت ایمانست نه کیفیت زیرا که عمل بمذهب اصح جز ایمان
نیست و اصل ایمان در کیفیت قابل شدت و ضعف نیست چنانکه در صدر سوره البقره
مذکور شد و در حقایق سلمی مذکورست که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان
ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقایق آورده که ایمان
نوریست که بقدر سعت روزنه دل در وی میتابد پس چون قرآن بر او باب خلوت
خوانند روزنه دل ایشان ببرکت قراءت قرآن کشاده تر گردد و نور ایشان بیشتر در وی
افتد پس در نور و جمال مستغرق گردند و در مجمع گفته که معنی آیت آنست که قلوب ایشان
خائف شود نزد استماع آیات عقوبت و عدل و وعید او سبحانه بر عاصی و اقتدار و جبروا و اما
چون بشنود ذکر نعمت او سبحانه بر عباد و احسان و فضل و رحمت او بریشان و ثواب
او بر طاعات قلوب ایشان مطمئن شود کما قال سبحانه الا بذکر الله تطمئن القلوب و نفوس
ایشان آرمیده گردد بجعو خدای فلا تنافی بناخذ بین الآیتین چه هر دو در حالت

مومن

مؤمن وارد شده و وجه دیگر آنست که مؤمن باید که شبیه وصفت او این باشد که چون نظر در نعم او سبحانه کند برو فایض شده و عظیم و رحمت و مغفرت او را متذکر شود اطمینان قلب او را حاصل گردد و بجذای تم حسن الظن شود و چون ذکر عظم معاصی او کند که آن ترک اوامر و ارتکاب نواهیست دل او خایف شود و نفس او مضطرب گردد وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل کنند و تفویض امور خود کنند با و خوف و رجای او نباشد مگر باو و اعتماد بر مخلوق نکنند و قطع علاقه امید واری و خوف کنند از ایشان چه هم مقهور و مغلوب او سبحانه اند و سطوات کبریائی هم را در نظر عجز کنید الَّذِينَ و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ بپای میدارند نماز را بشرایط و ارکان و آداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را يُنفِقُونَ نفقه میکنند اختصاص صلوة و زکوة بذکر جهت عظم شان آنست چه این هر دو از عظم عبادات بدنیه و مالیه است أُولَٰئِكَ آن گروه که اعمال قلب را که وجل و رجا و توکل و یقین است با اعمال جوارح که صلوة زکوة است جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند گرویدگان حَقًّا گرویدنی درست و راست از شوب و ریب این صفت مصدر محذوفست یا مصدر موکد ای احق ذلک حقا ابن عباس فرموده که من لم یکن منافقا فهو من حقا لَهُمْ مر این مؤمنان راست دَرَجَاتٌ درجها و مرتبهای ارجمند عِندَ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان که مزیه کرامت و علو منزلت است یا درجات بهشت و در خبر است که آن درجات هفتاد درجه باشد هر درجه تا درجه چنانکه اسبی نیک دو هفتاد سال طی کند وَمَغْفِرَةٌ و مر آنها راست آمرزش مر تقصیرات ایشان را وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگوار یعنی نعم جنت که صافی باشد از کد اکتساب و خالی از خوف حساب و غیر منقطع الحد و منتهی الامد و بدانکه آیت دلالت نمیکند بر آنکه هرکه نه چنین باشد مؤمن نباشد زیرا که حق تعالی در آیت ذکر افاضل اهل ایمان کرده است و مؤمنان در طاعت متفاضلند اگرچه در ایمان متساوی اند و باجماع وجل قلب و خوف و توکل در ایمان شرط نیست و دال بر نیست قوله الذین امنوا و تطمئن قلوبهم چه عطف مقتضی مغایرتست و نیز نماز و زکوة جزو ایمان نیست زیرا که اعمال صالح قسیم آنست در کریمه الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات مرویست که مردی حسن بصری را گفت که تو مؤمنی گفت ایمان دو است اگر مراد تو ایمانست بخدا و فرشتگان

وبکتابها و رسولان و قیامت و بهشت و دوزخ و بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب
من مؤمنم و اگر مقصود تو مضمون این آیتست که انما المؤمنون الخ نمیدانم که من داخل
ایشانم یا نه از ثوری نقلست که هر که دعوی کند که انا مؤمن و گواهی ندهد که او اهل جنت
است پس بنصف آیه ایمان آورده و بنصف دیگر نگرویده بعد از آن بیان غزوهٔ
بدر میکند بقوله کما اخرجک ربک جار مجرور و یا مرفوع المحلست بر آنکه خبر مبتدای
محذوف باشد و تقدیر اینست که هذه الحال کحال اخراجک للحرب یعنی حال مسلمانان
در کراهت ایشان از تقبّل غزاة مثل حال ایشانست در کراهت ایشان خروج ترا برای
حرب و یا منصوب المحلست بر آنکه صفت مصدر فعل مقدرست در کریمهٔ الانفال
لله و الرسول یعنی انفال مستقرست و ثابت مر خدای را و رسول را ثباتی که مثل ثبات
اخراج پروردگارتست ترا یعنی امر کردن او ترا من بیتک از خانهٔ تو که مدینه
است بالحق براستی و صواب و منشاء این غزوه بروایت ابو حمزهٔ ثمالی و علی بن
ابراهیم و جمهور مفسران آن بود که کاروان قریش با متاع بسیار از شام باز گشته
بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید قریش چون عمرو بن عاص و عمرو بن هشام
و مخرمه بن نوفل سرداری آن قافله میکردند و اهل کاروان غیر از ایشان چهل سوار
بودند و چون نزدیک بدر رسید جبرئیل آمد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را
ازین صورت خبر داد حضرت اینمعنی را با مؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و
قلت رجال مایل شدند که سر راه کاروان گیرند پس جمع بسیار با صلاح و بی سلاح
باین قصد از مدینه بیرون آمدند چون خبر با بو سفیان رسید که پیغمبر صلی الله
علیه و آله با اصحاب بقصد ایشان از مدینه بیرون آمده ضمضم غفاری را بمکه فرستاد
جهت استمداد از قریش ضمضم بیامد و ایشانرا اخبار کرد و گفت که درین باب تهاون
مکنید که مالها در معرض تلفست ابلیس بصورت سراقة بن جشعم بمکه آمد و ندا
در داد که لا غالب لکم الناس و انی جار لکم مترسید که امروز هیچکس شما را مغلوب
نتوانند ساخت و من یار و مددکار شماام اهل مکه چون شنیدند حمیت جاهلیت را
در حرکت آورده در مکه ندا کردند که هر که باز ایستد از سواری بیرون کنند
و مالش بغارت ببرند و چون رسول در وادی ذفران نزول فرمود جبرئیل

آمد

آن حضرت را از آمدن لشکر کفار قریش خبر داد و فرمود که حق تعالی میفرماید که یکی ازین دو طایفه که کاروانند و کفار قریش ترا خواهد بود و در مدارک آورده که آنحضرت فرمود که العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان را دوستر میدارید یا مقابله کفار را نمی کنند ما اسباب حرب نساخته ایم اگر کاروان بدست افتد مناسب ترست حضرت ازین سخن متحیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و هریک برخاستند و در اظهار کمال انقیاد و اطاعت مبالغه نمودند و از انجمله مقداد عمرو گفت یا رسول الله ما تابع و محکوم مطلق تو ایم شعر هرچه حکم کنی بر وجود ما حکمی ، و بهیچ وجه از تو سر نمی پیچیم و در خدمت تو تهاون و تقصیر نمیکنیم و بجد تمام کمر انقیاد ترا بر میان جان بسته ایم و هرگز ما قایل نشویم بگفتار بنی اسرائیل که پیغمبر خود را گفتند که اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون بخدای که اگر امر فرمائی که بآتش رویم امتثال امر تو نمائیم و ازان هیچ باک نداریم و اگر بر دریا گذر فرمائی در ورطه نهنگ دیده در میان در آئیم و از غرقاب بلا و گرداب اندیشه نداریم رسول صلی الله علیه و آله بیکبار دیگر با ایشان مشورت کرد تا اثبات قدم هریک بر وی ظاهر گردد سعد معاذ برخواست و گفت یا رسول الله همانا که این تکرار تعریض است بر ما که انصاریم یا نیم فرمود که چنین است سعد گفت یا رسول الله ما عقد و بیعت ترا نه بنهجی بسته ایم که استشمام نقض آن توان ساخت و عهد و میثاق ترا بنوعی منعقد ساخته ایم که سر انگشت فریب هر معاندی انرا توان گشود بلکه اگر اعضای ما را ذره ذره و ریزه ریزه کنند ازان عقد و بیعت باز نگردیم شعر بقیامت برم آن عهد که کردم با تو ، و اینکه آنحضرت در این باب این نوع مبالغه میفرمود بجهت آن بود که ایشان چون با رسول بیعت کردند گفتند منوز تو در امان ما داخل نشده و تا بمنازل و مواطن ما فرود نیائی ترا حمایت نکنیم پس رسول از اندیشه این که مبادا چون از مدینه بیرون آمده ایم انصار گویند که زمام رعایت و حمایت تو بر ما واجب نیست زیرا که از مواطن ما بیرون آمده القصه چون سعد معاذ در باب استحکام بیعت سخن را بسر حد اطناب کشید آنحضرت بآن واثق شده فرمود سیروا علی اسم الله و برکته و ابشروا بروید بنام خدا و بشارت باد شما را که حق تعالی یکی ازین دو طایفه یعنی عیر و نفیر مرا وعده داده است در عیر ابو سفیان بود با جماعتی و در نفیر ابو جهل بود با اتباع خود و رسول میدانست که چون قریش کشته کردند مال ایشان و جمله کاروانیان و غیره بود از جهت متوجه حرب قریش شد و اینکه بعضی از اصحاب میل کاروان داشتند و کار حرب قریش بودند

اندیشه میکردند که اگر ایشان از پی کاروان بروند قریش از عقب ایشان در آیند و کار و ایشان
روی باز پس کنند و ایشانرا در میان گیرند و حق تعالی از کراهت ایشان خبر میدهد که وَاِنَّ
فَرِيقًا و بدرستی که گروهی مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان لَكَارِهُونَ هر آینه کارهند
از رفتن تو ببدر و بجهت این يُجَادِلُونَكَ جدال و مباحثه میکنند با تو فِي الْحَقِّ
در اخبار حق که جهادست بَعْدَمَا تَبَيَّنَ پس از آنکه روشن شده بر ایشان که جهاد واجبست و یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمنان ظفر خواهند یافت و مع ذالک کاره جهادند
كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ همچو کراهت ایشان از آنکه رانده شوند اِلَى الْمَوْتِ بسوی مرگ وَهُمْ
يَنْظُرُونَ در حالتی که نگرند باسباب و علامات موت یعنی کراهت ایشان از جهاد بر وجهی
است که گویا ایشانرا بجانب مرگ میرانند و ایشان علامات مرگ را می بینند و این بجهت قلت
عدد و مدد و کمی زاد و استعدادات ایشان بود چه تمام لشکر سیصد و پنج نفر بودند هفتاد
شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر و دیگر آنکه طبیعت انسان مجبولست
بآنکه از موت گریزان باشد و براحت شتابان و راغب باشد از مواطن هلاکت و راغب
بمواضع امنیت وَاِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ و یاد کنید که چون وعده داد شمارا اِحْدَى
الطَّائِفَتَيْنِ یکی از دو گروه را که کاروان و یا لشکر کفار اَنَّهَا لَكُمْ که آنها مر شمارا باشد
این بدل اشتمالست از احدی الطائفتین وَتَوَدُّونَ و شما دوست میداشتید اَنَّ غَيْرَ
ذَاتِ الشَّوْكَةِ آنکه غیر خداوند سلاح و عدد تَكُونُ لَكُمْ باشد مر شمارا چه شنیده اید که
در کاروان چهل سوار بیش نیست و لشکر کفار قریش نهصد و پنجاه مرد ند پس شما اسان تر میخواستید
شوکه بمعنی حدّة است مشتق از شوک که بمعنی خارست که موجب اذیت بدنست همچنانکه اسلحه
که مقتضی اذیة غیرست پس وجه شبه بینهما اذیة و شدت باشد وَيُرِيدُ اللّٰهُ و میخواهد خدای
اَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ آنکه ثابت گرداند خود را بِكَلِمَاتِهِ بآیتهای خود که در باب محاربه ذات الشوکه
فرستاده و یا کلمات ازلی که در باب قتل و اسر ایشان در لوح نوشته که ولقد سبقت کلمتنا
لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون و قوله لیظهره علی الدین کله ولو
کره المشرکون یا بوعدهای فتح و ظفر که به پیغمبر خود داده بود و یا مر اجابات او و امداد او
ست و ملایکه را بامداد اهل ایمان یعنی مشیت الهی تعلق گرفته که دین اسلام را ثابت
و قایم گرداند بامداد فرشتگان مؤمنانرا در وقت محاربه ایشان با مشرکان وَيَقْطَعَ

و ببرد

و ببرد و از بیخ برکند دابر الکافرین بنیاد کافران و مستاصل سازد معاندان را بدانکه معنی آنست
که شما میخواهید که پیوسته مستغرق آلا و نعمای او سبحانه باشید و هیچ مکروهی بشما نرسد و حق تعالی
میخواهد لیحق الحق تا بسبب مکارهی که بشما میرسد در جهاد ثابت گرداند و ظاهر گرداند حق را
که دین اسلامست یعنی بقتل مشرکان اعلای دین اسلام نماید و اظهار آن کند بر سایر ادیان
و تحصیل آنچیزی کند که موجب فوز دین شما باشد یا نصرت دهد پیغمبر خود را که پیغمبری
بحق است و یبطل الباطل و نابود سازد امر فاسد را که کفر است و لو کره المجرمون
و اگرچه کاره هند و نمیخواهند آنرا کافران که مستغرق گناه اند در آیت تکرار نیست زیرا
که مراد بحق الحق در اول مراد بیانست و اینجا بیان مراد اوست و میان مراد بندگان از
فرط تفاوت و ثانی برای داعی بجهاد شود بر اختیار طایفه ذات شوکه و نصرت وی بر ایشان
اذ تستغیثون ربکم بدلست بر اذ یعدکم یا متعلق است بقوله لیحق الحق و یا آنکه اضمار
اذکر است و معنی آنکه یاد کنید این را که چون فریاد میخواستید از پروردگار خود در وقتی
که محیص نداشتید از قتال و میگفتند که اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوکم
و گفته اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون شوکت و کثرت مشرکان دید دعا
کرد که خداوندا انجاز وعده خود فرما اگر این گروه مؤمنان هلاک شوند کسی دیگر
نباشد که ترا بوحدانیت پرستند و پیوسته این دعا میکرد و تضرع و زاری مینمود
و اضطراب میکرد تا که ردا از دوش مبارک او در افتاد یکی از اصحاب گفت هیچ اندیشه
مدار که این مناشده تو با خدا و مبالغه تو درین باب موجب اجابت آن شود حق تعالی
فرمود که فاستجاب لکم پس اجابت کرد خدای شما را انی ممدکم بانکه
من کننده ام شما را بالف من الملائکة بهزار کس از فرشتگان مردفین
از پی مؤمنان در آینده گان و یا در عقب یکدیگر در آمده گان و آن موجب مأخوذ است
از اردفته اذ جئت بعده و مراد ازین الف آنها اند که مقدمه لشکر ملائکه بودند و با وجوه
و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد نقل میکند که غیر ازین هزار فرشته در روز
بدر قتال نکردند و ازین ثلثه و خمسه که در سوره آل عمران مذکور شد جهت مژده
نصرت آمده بودند و در میاطی گوید که مراد بمردفین از پی در آمده گان الفی تا پنجهزار فرشته
و بنزد بعضی اول سه هزار بودند و آنکه هزار که درین سوره مذکورست و در عقب هزار

دیگر در آمدند و مجموع پنجهزار شد و بعضی دیگر بر آنند که اول پنجهزار بودند و بعد از آن
سه هزار دیگر که مجموع هشت هزار باشند والله اعلم بذلک و نیز مرویست که جبرئیل روز
بدر با پانصد فرشته و میکائیل با پانصد فرشته نزول کردند جبرئیل بمیمنه میرفت
و میکائیل بمیسره همه با جامهای سفید و عمامها سفید و دنبالهٔ دستارها میان کتفها
فرو گذاشته با مشرکان کارزار کردند و ایشانرا مغلوب کردند و در هیچ زمانی
از ازمنهٔ ماضی و مستقبل مامور نشدند بامرچها در ایشان بروز یدر جهت علو رتبه
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از عبدالله روایتست که چون مسلمانی با مشرکی
کارزار کردی از بالای سر آن مشرک آواز تازیانه بر آمدی و مرد مسلمان چون نگاه کردی
مشرک افتاده بودی و اثر تازیانه بر سر وی پیدا بودی و آن مرد کسی را ندیدی چون
رسول را ازین اخبار کردند فرمود راست میگوئید اینها فرشتگانند که حق تعالی
بمدد ما فرستاده است امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که فرق میان کشتگان ما و
کشتگان کفار قریش آن بود که اثر زخم و جراحت بر کشتگان ما بود و کشتگان ایشانرا اثر
زخمی نبود وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدا این امداد را إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ مگر برای مژ ١
دگانی مر شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ و برای آنکه آرام گیرد بدان قُلُوبُكُمْ دلهای شما
و ترس قلت و ذلت از شما دور شود یعنی تا بکثرت عدد ملائکه سبب بشارت و اطمینان
شما شود و اگر نه یک فرشته میتوانست که دمار از ایشان برآرد چنانکه جبرئیل هشت شهر
ستان لوط را از جای برکند و بر گوشهٔ پر نهاد و چندان ببرد که آواز مرغان ایشان اهل آسمان
شنیدند و بعد از آن سرنگون کرد وَمَا النَّصْرُ و نیست نصرت دادن و ظفر یافتن إِلَّا مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزد خدا چه امداد ملایکه و کثرت عدد و عُدد و مانند وسایط اند و اسباب
پس بحقیقت نصرت را از و دانید و بفقد این اسباب مایوس مشوید إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
بدرستی که خدای غالبست دوستان خود را نصرت دهد و هیچکس بر و غلبه نتواند کرد
حَكِيمٌ راست کار است هرچه کند بر وفق صواب کند پس دشمنانرا مقهور سازد
از عبدالله مسعود روایتست که گفت من در وقتی که بر ابوجهل غالب شدم و وی را میکشتم
گفت که آن ضربات که از هوای آمد و ما کسی را نمیدیدیم چه بود گفتم فرشتگان بودند گفت
ایشان ما را مغلوب ساختند نه شما إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ بدانید نیست براد بعدکم

امنة

بجهت اظهار نعمت ثالثه و یا متعلق است بنصر و یا بانچه در عند الله است از معنی فعل و یا
در تقدیر اذکر یعنی یاد کنید انرا که فرو پوشانید بر شما خوابی سبک مرویست که صحابه را
در انشب که در روز شش التقای فریقین واقع شد دغدغه عظیم داد جهت انکه منزل ایشان
در ریگستان بود که رونده را قدم فرو میرفت و آب نیز نداشتند و مشرکان بر ایشان
سبقت کرده بر کنار آب فرود آمدند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت أَمَنَةً برای
ایمنی که حاصل شده بود مِنْهُ از نزدیک او این مفعول له است باعتبار یعنی چه
یغشیکم النعاس متضمن معنی یتغشون است و امنة بمعنی امن یعنی غلبه خواب
بر ایشان بجهت آن بود که تا از متاعب سفر و خوف و خطر استراحت یابند و دران
خواب اکثر اصحاب محتلم شدند علی الصباح شیطان اغاز وسوسه کرد که شما را نماز
میباید کرد و بعضی محدثید و برخی جنب و آب ندارید و از پای تا بزانو بخاک فرو
میروید و کافران در زمین شخ اند و بر آب قادر و شما میگوئید که ما دوستان
خدائیم و پیغمبر او در میان ماست این چگونه باشد و حق تعالی دران محل باران فرو فرستاد
کما قال وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ و فرستاد بر شما مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از طرف اسمان مَاءً
ابی که رودخانها روان شد و حوضها و حفرها پر آب گشت لِيُطَهِّرَكُمْ تا پاک کرداند
شما را بِهِ بآن آب از حدث و جنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از شما رِجْزَ
الشَّيْطَانِ وسوسه شیطان را که میگفت نصرت و جنابت با هم جمع نشود وَلِيَرْ
بِطَ و تا ببندد عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ بر دلهای شما امید واری بلطف حضرت باری
وَيُثَبِّتَ و برای انکه ثابت کرداند بِهِ بدان باران الْأَقْدَامَ قدمهای شما را چه باران
چون بر زمین ریگ بارید انرا استحکام داد و قدمهای مومنان مستحکم شده و در زمین
شخ که منزل کفار بود لای عظیم پیدا آمد و گفته اند مراد اثبات قدمست در معرکه حرب
پس سیراب شدند و ظروف را پر آب کردند و غسل و وضو کردند و مرفه الحال شده
وسوسه شیطان زایل گشت إِذْ يُوحِي رَبُّكَ بدل ثالث است تا متعلق
است به یثبت و یا مفعول اذکر یعنی یاد کن ای محمد چون وحی کرد پروردگار
تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ بسوی فرشتگان که بامداد امده بودند برای اعانت اهل ایمان
أَنِّي مَعَكُمْ مفعول یوحی است یعنی مضمون وحی آن بود که من با شمام در امداد

واعانت وناصر ونگاه دار شمایم از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس استوار
وثابت قدم کردانید انانرا که کرویده اند وتشجیع ایشان کنید بتکثیر سواد ایشان
ویا بمحاربه با اعدای ایشان ومؤید قول اولست اینکه در مدارک آورده که فرشتکان
بصورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان میرفتند ومیکفتند بشارت باد شمارا
که غالب شدید وخدا یار شماست مردانه باشید که دشمنان شما اندکند ونصرت
مر شماراست وبنا بر انکه تثبیت بمحاربه ملائکه بوده باشد قوله سَأُلْقِي بمنزلهٔ
تفسیر انی معکم فثبتوا است یعنی من با شمام پس بمحاربه تثبیت قدم مؤمنان کنید
که زود باشد که در فکنم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای انانکه کافر شدند
وحق را پوشیدند الرُّعْبَ ترس وبیم را ودر حدیث آمده که نصرت بالرعب
مسیرة شهر مرا بترسیدن اعدا نصرت داده اند که هیبت وترس من یکماه راه برود
فَاضْرِبُوا پس بزنید ای ملائکه کافرانرا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بر زبر کردنهای ایشان
یعنی بر مذابح یا بر رؤس ایشان از حضرت رسالت صلی الله علیه که فرمود مراد
بضرب اعناق واسر فرموده اند نه بحرق وتمثیل وامثال آن از اسباب هلاکت
واحدی از ابن الانباری نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند نمیدانستند
که در ضرب قصد کدام عضو میباید کرد حق تعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان
وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ وبزنید از ایشان یعنی قطع کنید وببرید كُلَّ بَنَانٍ همه
انکشتانرا وکفته اند مراد تمام دست وپایست وبیان کفته که مراد بفوق الاعناق
صنادید ورؤسای قریش اند وکل بنان سفله وزیردستان ایشان در آیه دلیل واضح است بر انکه روز بدر کارزار کردند با کفار قریش وایشانرا کشتند وکسی که مانع
اینست تاویل آیت میکند بانکه خطاب در وبا مؤمنان است بر تغییر خطاب
ویا بر انکه سالقی تا بقوله کل بنان تلقین ملائکه است اهل ایمانرا بانچیزی که بان ثبات
اقدام کنند فکانه قال قوله قولوا لهم قولی واین بر خلاف ظاهرست ومعظم اهل تفسیر بر قول
اولند ذَلِكَ اشارتست بضرب یا امر بان وخطاب با رسول است ویا هریک از مخا
طبین یعنی این ضرب وقطع ویا امر دین با ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان
شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند خدایرا وَرَسُولَهُ وفرستادهٔ اورا واشتقاق مشاقه

از مشاقه است زیراکه هر یک از محاربین در شقی اند که خلاف شق دیگریست مانند
معاداة که از عدوه است و مخاصمه از خصم و آن بمعنی جانبست و قوله وَمَنْ يُشَاقِقِ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ تقریرست برای تعلیل و یا وعید ایشانست در آخرت بعد از هلاک
دنیوی یعنی هرکه مخالفت کند با خدا و رسول فَإِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبتست بر مخالفت مخالفان در دنیا بقتل و گرفتاری و در آخرت بعقوبت ابدی
بانواع خواری ذَٰلِكُمْ بر طریقه التفات و محل آن رفع است ای الامر ذلکم یا ذلکم
واقع یا منصوبست بفعلی که دلالت بران قوله فَذُوقُوهُ خطاب درین با کفره است
یعنی امر عقوبت شما اینست ای کافران پس بچشید انرا عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ
عطفست بر ذلک یا مفعول معه است یعنی امر عقوبت شما اینست که مر کافرانراست
آجلا عَذَابَ النَّارِ آتش دوزخ یا بچشید انچه معجل ماست مر شما را از عذاب
دنیوی یا آنچه معجل است از عقوبت اخرویه و وضع ظاهر در موضع ضمیر بجهت
دلالتست بر آنکه کفر سبب عذاب آجلست یا جمع بینهما از ابن عباس روایتست که
مردی از بنی غفار برای من حکایت کرد که من و پسر عمم روز بدر بر بالای کوهی شدیم منتظر
آنکه ظفر کرا باشد تا ما خود را در میان ایشان اندازیم و غنیمتی بدست آریم ناگاه دیدیم ابری
برامد و احاطه همه لشکر مخالف و موافق کرده و ما در میان آن ابر حمحمه اسبان میشنیدیم
و مؤمنان آن سواران را میگفتند که خیر مقدم خیر مقدم و سواران با یکدیگر میگفتند که بکشید
این کافرانرا پس از ضرب ایشان بگوش ما میرسید و ایشانرا نمیدیدیم پسر عمم از هول و هیبت
آن بیفتاد و بمرد و من خود را نگاه داشتم اما در خود هیچ قوتی نمی یافتم چون ابر فرو
نشست کفار قریش کشته شده بودند و از آن سواران کسی پیدا نبود عکرمه گفت از ابو رافع مولی
رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت من غلام عباس بن عبد المطلب بودم و من با
زن عباس که ام الفضل بود هر دو اسلام آورده بودیم و عباس را نیز مایل باسلام شده
بود و ابو لهب ببدر نیامده بود اما عاص بن هشام را بعوض خود فرستاده بود چون خبر
ظفر اهل اسلام بر مشرکان بما رسید و ما بنزدیک زمزم خیمه زده بودیم و ام الفضل در آن خیمه
بود و در گوشه نشسته بودم و تیر میتراشیدم ابو لهب بیامد و در پس خیمه
در عقب من بنشست شخصی آمد و گفت ابو سفیان رسید ابو لهب کسی را فرستاده

وویرا طلبید جون بیامد او را گفت ای برادر صورت اینحال بر چه منوال بود واینحادثه
عظیم از کجا بر شما واقع شد گفت حکویم جون نظر ما بر اهل اسلام افتاد گفتا دو رعبی
وخوفی بر خاطر ما نشست و پشت بهزیمت دادیم وایشان تیغ کشیده در عقب
ما دوان شدند و در میان ایشان جمعی را دیدیم بر اسبان ابلق نشسته و در میان
اسمان و زمین بر هوا ایستاده بود دست هر یک شمشیری و تازیانه بهر که میزدند
هلاک میشد ابو رافع گفت من دامن خیمه بر داشتم و گفتم ایشان ملائکه بودند ابو
لهب دست بر اورد و بر روی من زد چنانکه بشکست عاص گفت برای انکه سید
وی غایب دلیر شده و برا میزنی ابولهب برخواست وحقیرا از نزد من برفت ازین
قضیه یکهفته بگذشته بود که بطاعون مبتلا گشت و بدو رنج بپوست وجون بمرد هر
دو پسر او را در اندرون خانه بردند و بگذاشتند وبجهت ترس طاعون که با ایشان
سرایت کند بگریختند مردمان ایشانرا برین ملامت کردند و اخر جند کس را اسیر
کردند تا بیامدند و او را بیرون اوردند و آب بر روی بخنند و او را زیر دیوار نهادند
وسنگ بر و انباشتند ابن عباس گفت که انشخص که پدر مرا اسیر کرده از بنی مسلم
بود و او را ابوبسر گفتندی کوتاه بالا وضعیف البنیه بود و پدرم دراز بالا و قوی
هیکل و فربه بود و رسول صلی الله علیه وآله او را گفت که عباس را چکونه گرفتی
گفت مردی مرا یاری داد در گرفتن او که من او را پیش از ان ندیده بودم بعد از ان
دیگرش ندیدم آنحضرت فرمود که انک لقد اعانک علیه ملک کریم انکس که اعانت
تو کرد در گرفتن عباس فرشتهٔ بزرگوار بود و ابو مازیه بن سهل روایت کند
که ما در روز بدر دیدیم که بعضی از سواران در میان ما شمشیر حواله مشرکان میکر
دند پیش از انکه شمشیر بگردن ایشان رسد سر ایشان از تن جدا میشد و جون
حق تعالی ملایکه را بمدد مسلمانان فرستاد و ایشانرا وعدهٔ نصرت و ظفر داد
در عقب این ایشانرا از فرار نهی کرده فرمود که یا ایها الذین امنوا ای آنا
نکه گرویده اید اذا لقیتم جون ملاقات کنید و برسید الذین کفروا
انانرا که کافر بودند زحفا در حالتی که انبوه و در هم پیوسته باشند برای حرب
شما این مصدر است در موضع حال بمعنی متزاحفین ماخوذ از زحف الصبی اذا

در

دت علی مقعدة قليلا قليلا يعنی جمعی كه مجتمع و انبوه باشند بوجهی كه از غايت كثرت
و انبوهی و پيوستگی بيكديگر نتوانند كه بفراغت در ميان يكديگر تردد كنند فلا تولّوهم
الادبار پس مگردانيد برايشان پشتها را يعنی هزيمت مكنيد و اگرچه گروهی
اندك باشيد اين حكم علی الاطلاق در اول اسلام بوده كه يكمومن از ده كافر رو برتاده
نشايستی گريختن و بآية الآن خفف الله منسوخ شده چنانكه مذكور گردد و اظهر
آنست كه آيت محكمست مخصوص بقوله وحرض المؤمنين الآيه و ميتواند بود كه زحفا
حال باشد از ضمير لقيتم يا از هر دو و بنا برين منسوخ نباشد و من يولّهم و هر
كه بگرداند برايشان يومئذٍ در ان روز دبره پشت خود را الا متحرّفا
مگر در حالتی كه ترك كننده و ميل نماينده و برگردنده باشد از طرفی بطرف ديگر بر
حصانه يا بجهت كرّ و فر لقتالٍ برای كارزار يعنی خود را چنان فرو نمايد كه ميگريزد
و بآن خصم را بازی دهد تا غافل شود پس بازگردد و بر وی تازد چه اين
از مكائد مستحسنهٔ حربست او متحيّزا يا از پناه جوينده باشد الی فئةٍ
بسوی گروهی هم از مسلمانان يعنی از ميمنه بميسره رود يا بعكس تا بايشان
مستعين شود و گويند مراد بفئه رئيس ايشانست كه در حوايج رجوع باو ميكنند
و هر كه بغير از ين دو وجه پشت بر خصم كند فقد باء پس بدرستی كه بازگردد
بغضبٍ من الله بخشمی بزرگ از خدا و مأويه جهنم و بازگشت او
دوزخ باشد و بئس المصير و بدجای بازگشت است دوزخ در كنز العرفان
آورده كه در آيت چند حكم است يكی آنكه حرام است فرار كفار بعد از ملتقی شدن
بايشان مگر در حالتی تحرّف و تحيّز دوم آنكه خطاب عامست در همه كفار و همه مسلما
نان و گويند كه مختص است بحرب بدر زيرا كه نزول آن درين واقعه است و حق
آنست كه خصوص سبب مخصص نيست چنانكه در اصول فقه مقرر شده سيوم
آنكه وجوب ثبات و حرمت فرار مطلقا نيست بلكه مقيدست بعدم زيادتی عدو
بر ضعف زيرا كه با زيادتی ثبات جايزست نه واجب چهارم هرگاه دشمن زياده بر
ضعف نباشد و هلاكت متحقق ثبات واجبست و فرار حرام بر قول صحيح و مذهب
حق بجهت عموم و كريمهٔ اذا لقيتم فئة فاثبتوا و نزد بعضی واجب نيست كقوله ولا

تلقوا بایدیکم الی التهلکة و این قول ضعیف است زیرا که اشراف بر هلاکت حرب از
لوازم آنست پنجم آنکه تحرف برای قتال استعداد دست برای آن باینکه اصلاح سلاح خود
کند و یا طلب آب یا طعام کند در حین عطش یا جوع و یا در مقابلهٔ آفتاب باشد و بآن
متاذی باشد و مانند آن و شرطست در فئه که صلاحیت استمداد داشته باشد خواه
قریب باشند یا بعید مگر در صورتی که بعد مفرط باشد بر وجهی که در عرف انزال افراد
گویند ششم فرار اینجا با شرایط از کبایرست جهت توعد بران بدوزخ و توبه از آن
عودست بمرکز آن و اظهار ندم و عزم بر قتال آورده اند که چون در بدر آتش حرب
مشتعل شد و لشکر کفار بیکبار حمله کردند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خانهٔ که از
چوب و خاشاک ساخته بودند آغاز دعا فرمود و گفت اللهم انجز لی بما وعدتنی بار
خدایا وعدهٔ که در باب نصرت من فرموده بو فا مقرون گردان که این گروه قریش تکذیب رسول تو
میکنند جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت خاک بردار و بطرف دشمن افکن آنحضرت گفت که شاهت
الوجوه و بر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی آن خاک و سنگ را در چشمهای مشرکان ریخت و هیچکس
از ایشان نماند که آن سنگ ریزه بچشم و دهن و بینی او نرسید و بجهت آن بخود مشغول شدند
و مرویست که چون هر دو گروه بهم ملتقی شدند حضرت رسالت ص امیر المومنین علیه السلام را
گفت یا علی اعطنی قبضة من تراب من حصا الوادی ای علی قبضهٔ از خاک و سنگ ریزهٔ رود
خانه بمن ده امیر المومنین ع دست کرد و از آن سنگ ریزه بآنحضرت داد آنحضرت
بکلمهٔ شاهت الوجوه تکلم فرموده انرا بر روی لشکر کفر انداخت و فرمود شاهت
الوجوه همه منهزم شدند و بهر تقدیر این از عجایب این از عجایب معجزات
آنحضرت بود پس مسلمانان شمشیر کشیده در میان ایشان تاختند و هفتاد
کس از صنادید قریش کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس اهل بدر
بر یکدیگر تفاخر مینمودند این میگفت که فلانرا من کشتم و آن میگفت که فلانرا من
اسیر گرفتم آیت آمد که فلم تقتلوهم جواب شرط محذوفست تقدیر اینکه ان افتخرتم
بقتلهم فلم تقتلوهم یعنی اگر شما افتخار میکنید بکشتن ایشان پس حقیقت شما نکشتید
دشمنانرا بقوت استبدات خود و لکن الله قتلهم ولیکن خدای تعالی ایشانرا بکشت
باینوجه که شمارا نصرت داد و ملائکه را بمدد شما فرستاد تشجیع قلوب شما کرد

و شمارا

وشما را بر ایشان مسلط کردانید و القاء رعب کرد در قلوب ایشان وَمَا رَمَيْتَ
و بیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان اِذْ رَمَيْتَ چون افکندی
چه افکندن تو بعنایه نبود که در چشم همه لشکر کفار درود و بران قادر نبودی
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ولیکن خدای افکند انرا و بچشم همه ایشان رسانید تا که
منهزم شدند و تمکین شما داد بر قطع دابر ایشان و لفظ همچنانکه اطلاقش بر مسمی
میکنند اطلاق آن بر کمال مسمی نیز میکنند و کویند معنی آنست که نینداختی رعب را
چون انداختی حصار را ولیکن خدای رعب را در قلوب ایشان انداخت و نزد
بعضی آنست که مراد طعن حضرت رسالت است بر ابی بن خلف الجمحی در روز احد
که ان جراحت در وی پیدا نبود و از ان طعن بر خاک می غلطید تا بمرد چنانکه از
سعید بن المسیب روایتست که ابی خلف را در روز بدر اسیر کرفتند وی خود را باز خرید
چون خواست که برود کفت یا محمد اسبی دارم که هر روز فرقی از کاورس باو میدهم و اورا
قوت میدهم و نیرومند میکردانم تا بران سوار شده ترا بر بالای آن بکشم رسول کفت نه چنا
نست که تو میکوئی بلکه من ترا خواهم کشت وچون روز احد شد ابی خلف بران نشسته بر اسب
هر طرفی می تاخت تا بنزدیک رسول رسید جمعی از اهل اسلام قصد کردند که اورا
بکشند فرمود اورا رها کنید که کشنده او منم حربه در دست داشت چون ابی خلف
نزدیک وی رسید آن حربه را بر پهلوی وی زد و استخوان های پهلوی ویرا
در هم شکست مردمان اورا از انجا بر کرفتند و کفتند که این زخم کاری نیست
ابی خلف کفت که این را دیکر مکوئید بخدای که محمد طعنه بر من زد که اکر بر همه
زمین قسمت کنند همه را هلاک کرداند و من میدانم که ازین جان نبرم و شما
در روز بدر نشنیدید که محمد میکفت من ترا بکشم ان شاء الله والله که او
دروغ نکفت پس اورا بر سر دست کرفتند و میبردند در اثنای راه بر سر
دست ایشان جان بداد و بجهنم رفت و هم در راه اورا دفن کردند و کفتند
که مراد رمیه بود که در روز خیبر حضرت بکفار انداخت چنانکه بروایت صحیحه
ثابت شده که در روز خیبر کمان طلبید و تیری بران پیوست و بجانب حصن
خیبر انداخت آن تیر بر لبابه بن الحقیق آمد که بر بستر خفته بود و جمهور مفسران

براٰنند که مراد رود بدرست وسوق آیه نیز دالّست بران وارباب تحقیق واصحاب
تدقیق در کلام طوا انجام وما رمیت اذ رمیت سخنان گفته اند واز جمله صاحب
تاویلات فرموده که حق تعالی اداه نمود صحابه را بفنای احوال در سلب افعال از ایشان
واثبات آن برای خود که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله در مقام بقاء بالحق بود فعل را از و سلب کرد که وما رمیت اذ رمیت
وانرا نسبت داد باو که اذ رمیت وانکه اثبات کرد ولکن الله رمی تا افاده معنی
تفضیل در معنی عین فیکون الرامی محمدا صلی الله علیه وآله لا بنفسه ودر فتوحات
مکیه اورده که حضرت صلی الله علیه وآله سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه وبصره
و یده پس ازاله سبب در ما رمیت بحسب حکم باشد نه بحسب عین وگویند
که بنا بر کمال حال مصطفوی و مرتبه استغراق نبوی در حالت فنا بهمه انبیا و اولیا
نسبت فعل را از و دفع کرد هر چند نشانه فعل وی بود حیث قال اذ رمیت پس
با انکه هم ازین جنس از داود علیه السلام حاصل آمده که وقتل داود جالوت انرا
نسبت بدو داد و بخود نسبت نکردانید تا معلوم شود که میان مصطفی وسائر
انبیا فرق بسیارست حاصل که حق سبحانه کفار را مغلوب ساخت ومنسوب بالقای
رعب وامداد ملائکه تا حق را ظاهر سازد وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ وتا عطا دهد
مؤمنانرا ونعمت ارزانی فرماید مِنْهُ از نزدیک خود بَلَاءً حَسَنًا عطای
نیکو ونعمتی بزرگ که آن نصرت غنیمت است ومشاهده آیات داله بر صدق دعوی
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ودر حقایق سلمی از امام صادق ع نقل کرده که بلاء
حسن آنست که ایشانرا از نفوس فانی گردانید وبعد از فنا بهویت خود شان
باقی سازد از قنیری نقلست که بلاء حسن آنست که مبتلا مشاهده مبلی کند در عین
بلا اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست استغاثه ودعای شمارا
عَلِيمٌ دانا بنیا و احوال شما لاجرم دعا را اجابت کرد ذٰلِكُمْ اینست کار که
دیدید از غلبیت اهل حق ومغلوبیت اهل باطل و یا اینست بلای حسن یا قتل یا
رمی ومحل آن رفع است و بر خبریه ای المقصود والامر ذلکم وَاَنَّ اللّٰهَ معطو
فست بر مبتدای یعنی مقصود آنست که خدای مُوهِنُ سست کننده وباطل

سازنده

سازنده است كَيْدِ الْكَافِرِينَ مكر و حیلهٔ کافرانرا و چون آن معمول خود در حکم
مفرد است پس خلاصهٔ معنی آنست که غرض همین کید کافران و ابطال حیل ایشانست
که مستلزم بلای مومنانست و حفص باضافه کید خوانده یعنی خدا باطل کنند کید مشرکانست
اورده اند که کفار قریش در وقت خروج از مکه در استار حرم زده کفتند اللهم انصر على الجندين
اهدى الفئتين و اكرم الحزبين و افضل الدينين یعنی بارخدایا نصرت کن ولشکریرا
که راه یافته و ازین دو کروه انجماعت را که کرامی ترست و ازین دو دین آنرا که فا
ضلتر و در روز بدر نیز ابوجهل کفت اللهم اينا كان افجر و اقطع للرحم و اتانا بما لا
نعرف فاجنه الغداة بارخدایا هرکه از ما فاجرترست و قطع کننده تر علاقه رحم را
و چیزی اورده است بما که انرا نمیشناسیم فردا بر پیشانی وی زن و هلاک کن
و بروایتی دیکر اللهم انصر احب الفئتين اليك بارخدایا هر کروهی را که دوست ترست
نزد تو ورا یاری ده حق تعالی در بارهٔ ایشان ایت نازل ساخت و بر سبیل تهکم
فرمود که إِنْ تَسْتَفْتِحُوا اکر طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ پس
امد بشما فتح یعنی فتح آن دین که فاضلتر است و دوستر وَإِنْ تَنْتَهُوا و اکر باز ایستید ای کافران
باقی مانده در جنک بدر از کفر و معادات رسول فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن بهتر است مر شمارا
اینجهان و عقوبت نیران در آن جهان چه آن متضمن سلامت دارین است و خیر منزلین
وَإِنْ تَعُودُوا و اکر باز کردید بمحاربه مسلمانان نَعُدْ باز کردیم بنصرت ایشان وَلَنْ
تُغْنِيَ عَنْكُمْ و دفع نکند از شما فِئَتُكُمْ جمعیت و اتفاق شما شَيْئًا چیزیرا از بلیت قتل
و اسر و عقوبت اخرت وَلَوْ كَثُرَتْ و اکرچه بسیار باشند انجماعت وَأَنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مومنان نیکو کار است بنصرت و معونت
با مومنان نیکوکار است بنصرت و معونت و حفص بفتح آن میخواند بتقدیر لام
علت ای لان الله یعنی بجهت انکه خدای یار محسنانست نه عاصیان کفار را نصرت
دهد و اکرچه در عَدد و عُدد بسیار باشند و کویند خطاب در آیت با اصحاب
رسول است که پیغمبر را کفتند که یا رسول الله برای ما از خدا طلب فتح کن روی
مبارک آنحضرت بر فروخت و فرمود انانکه پیش ازین بودند از کفار انواع
عذاب و اذیت میکشیدند و اعضای ایشانرا ذره ذره میکردند از دین

خود بر نگشتند تا ببرکت صبر و شکیبائی برین اذیت و تحمل ازین نوع منقصت چنان
شد که سوار تنها از صنعا تا بحضرموت امدی و از کس نترسیدی مگر از خدای و گوسفند
را از گرگ نومیدی شما بتعجیل فتح و نصرت میکنید اگر شما نیز مثل ایشان باشید
عاقبت کار شما چنان شود حق تعالی این ایت فرستاد که ای مومنان اگر طلب نصرت
کردید پس بتحقیق که نصرت بشما آمد و اگر باز ایستید از تکاسل در قتال یا از مخالفت
رسول در باب غنایم و اساری پس ان بهترست مر شما را و اگر باز بآن عود کنیم بر
شما بانکار و تهییج عدو و ح کثرت شما فایده بشما نرساند زیرا که نصرت خدا با
شما نباشید چه نصرت او با کسانیست که کاملانند در ایمان و موید اینست قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان اورده اید اطیعوا اطیعوا الله
فرمان برید خدا را و رسوله و فرستاده او را و لا تولوا و بر مگردید و اعراض
مکنید عنه از امر او که مدلول علیه است بطاعت و پیغمبر صلی الله علیه و آله و نهی
از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است بر انکه طاعت حق تعالی مقرونست بطاعت رسول
کقوله و من یطع الرسول فقد اطاع پس از امر رسول سر متابید و انتم تسمعون
وحال آنست که شما میشنوید که من میگویم که او پیغمبر منست یا میشنوید مواعظ و نواهی
و اوامر قرانرا و لا تکونوا و مباشید کالذین مانند انانکه قالوا سمعنا گفتند
شنودیم قرآنرا بحسب لفظ نه بر وجه عمل مراد کفره اند و منافقان که دعوی سماع قران
کردند و هم وحال انکه ایشان لا یسمعون نمیشنوند شنودنی و نزد ابن
عباس و حسن مراد یهود انند از قبیله قریظه و نضیر و ترسایان که میگفتند ایات کتاب
خدا را میشنویم وحال انکه بسمع قبول نمیشنیدند تخصیص ذکر خطاب بمومنان
با انکه کفار نیز باین مامورند بجهت انتفاع ایشانست بان و اعراض کفار ازان و لهذا
در عقب آن مذمت ایشان میفرماید ان شر الدواب بدترین که بدترین
جنبندگان بر روی زمین عند الله نزد خدای در حکم او الصم کرانند از
شنوائی حق البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون که در نمییابند حق را
یعنی خود را بران نمیدارند تا تدبر دران کرده مهتدی شوند و بدترین بهایم جهت آنند
که از خود که سبب تفضل انسان بر سایر حیوانات آنست روی بر تافته اند و بجهت

متابعت طمع و نفس شتافته در تبیان آورده اند که مراد ازین نفری اند که از بنی عبد
الدار که میگفتند نحن صم بکم عما جاءنا محمد صلی الله علیه و آله ازیشان جز دو کس ایمان
نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن هرمله و این مرویست از ابی جعفر علیه السلام وَلَوْ
عَلِمَ اللَّهُ و اگر دانستی خدای فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکوئی که انتفاعست بآیات
قرآنی و قبول هدایت و اقبال بر طلب حق یعنی دانستی که در ایشان چیزی هست لَأَسْمَعَهُمْ
هر آینه شنوانیدی ایشانرا یعنی لطف کردی و توفیق ارزانی فرمودی تا شنودندی از روی
وجه اختیار چنانکه مؤمنان میشنوند ولیکن ایشان اختیار کردند اصرار بر کفر را بجهت
آن حق تعالی تخلیه ایشان کرد و فرو گذاشت وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ و اگر شنوانیدی ایشانرا
بوسیله لطف لَتَوَلَّوْا هر آینه برگشتندی از آن وَهُمْ مُعْرِضُونَ در حالی که ایشان
اعراض کنندگان باشند از قبول حق پس چگونه لطف فایده بایشان رساند ما ایشانرا
خذلان کردیم و تخلیه نمودیم قولی آنست که کفار مکه گفتند ای محمد برای ما زنده کردان قصی
بن کلاب را که مردی مبارک بود و سالها نامتناهیست که فوت شده تا بر صدق تو گواهی دهد
و بتو ایمان آرد و بجهت آن صدق قول تو بر ما ظاهر گردد و بتو بگرویم حق تعالی میفرماید
که اگر خدای ایشانرا کلام قصی بشنواند هم ایمان نیارند و در آیت دلالتست که حق تعالی منع
لطف نمیکند از مکلفان و عدم لطف او نسبت بکسی است که دانسته باشد که بان منتفع
نشود از آن مردمان را امر میکند بطاعت رسول و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
ای کسانی آمَنُوا که گرویده اید اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ اجابت کنید مر خدایرا وَلِلرَّ
سُولِ و مر فرستاده او را بطاعت انقیاد اوامر و نواهی إِذَا دَعَاكُمْ چون
بخواند رسول او شما را توحید ضمیر جهت آنست که اطاعت خدا همان اطاعت
رسولست و عکس و دیگر آنکه دعوت خدا شنیده میشود از رسول در انوار و
غیره نقل کرده اند که حضرت رسالت ص روزی بر اعرابی بگذشت و او در نماز بود
فرمود ما منعک عن اجابتی چه ترا منع کرد از اجابت من گفت در نماز بودم فرمود
الم تخبر فیما اوحی الیّ استجیبوا لله وللرسول آیا خبر داده نشده در آنچه بمن
وحی شده یعنی گفت یا رسول الله ندانستم در هر محل که مرا بخوانی اجابت کنم و اگر چه
در نماز باشم بعد از آن فرمود که خبر دهم ترا بسورتی که مثل آن در توریة و انجیل و زبور

نیست گفتم بلی یا رسول الله فرمود در نماز چو خواندی گفت فاتحة الکتاب فرمود بآ
نخدای که جان محمد بامر اوست که مثل این سوره در توریة و انجیل نیست و این سبع المثانی
است و حق تعالی این را بغیر من نداد و فقها را درین اختلافست که اجابت قاطع صلوة
است یا نه بعضی برانند که قاطع نیست زیرا که نماز نیز اجابتست و جمعی دیگر برانند که خوا
ندن آنحضرت امر است که محتمل تاخیر نیست و مصلی را جایز است که قطع صلوة کند برای
امتثال معصومی و نزد امامیه قاطع است حاصل که میفرماید که اجابت رسول کنید لما یحییکم
مر آنچیزی برا که شما را زنده گرداند یعنی ایمان چه کفر در حکم موتست کقوله انک لا تسمع
الموتی و یا علوم دینیه که حیوة دل در دنیا و آخرت از وست همچنانکه جهل سبب موت آنست
یا عقاید صحیحه و اعمال صالحه که مورث حیوة ابدیست در نعیم مقیم که من عمل صالحا من ذکر او
انثی و هو مومن فلنحیینه حیوة طیبة یا جهاد که سبب بقای شماست چه اگر ترک آن
کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که موجب حیوة است نزد حضرت
عزت که بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله یا قرآن که محیی قلوب
مومنانست و اعلموا و بدانید ان الله آنکه خدای یحول حایل شود یعنی جدا گرداند
بین المرء و قلبه میان مرد و دل او و صاحب انوار گفته که تمثیل است مر غایت قرب حق را
ببنده کقوله و نحن اقرب الیه من حبل الورید و تنبیه برانکه وی سبحانه مطلع است بر مکنو
نات دلها با آنکه صاحب او از آن غافل باشد و گفته اند که این تصویر تملک حقست مر دل بنده را
در فسخ عزایم و نقض و کلام میمنت انجام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که عرفت
الله بفسخ العزایم مشعر است برین یا حث است بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص
آن پیش از آنکه جدا کند حق تعالی میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت گردد
و گفته اند که جدائی افکند میان بنده و با مراد او یا مقلب القلوب در دل بنده تصرف
میکند چنانچه خواهد و وجهی دیگر آنست که خدای قادرست که مانع شود میان دل و
افعال و از اعتقادات و ارادات و کراهات پس معنی آنست که افعال جوارح شما تابع
افعال قلوبست و افعال قلوب اگر خدای خواهد حایل و مانع میتواند شد چه آن در تحت
قدرت کامله اوست و گویند مومنان در وقت محاربه اندیشه کردندی که دشمن
بسیارست و عدد ما اندک و بجهت این خوف در دل ایشان امدی حق تعالی

میفرماید که من مانع شوم میان دل کافران را تا همیشه ترسان باشند و یونس بن
عمار از ابی عبد الله روایت کرده که مراد از حیلوله حق تعالی آنست که او سبحانه مانع
میشود از آنکه بنده حق را باطل کرداند و باطل را حق هشام بن ثابت سالم نیز از آنحضرت
روایت کرده و عیاشی این را نیز در تفسیر خود از محمد بن اسحق نقل کرده و در کشف الاسرار
آورده که علما دل را یابند لمن کان له قلب اشارتست بدان و عرفا دل را گم کنند یحول بین
المرء وقلبه عبارتست از آن در بدایت دل هادی راه صوابست و در نهایت حجاب وَاَنَّهُ
و بدانید این را نیز که شان و قصه اینست اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ بسوی او محشور خواهید
شد و مجازات عمل شما خواهند فرمود ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا وَاتَّقُوا فِتْنَةً
و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لَا تُصِیْبَنَّ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا
نرسد بکسانی که ستم کردند مِنْکُمْ از شما خَاصَّةً در حالتی که اختصاص داشته
باشد بایشان بلکه عام باشد و بظالم و غیر ظالم از آن برسد و شامت آن بهمه سرا
یت کند و آن بوقت افتراق کلمه است و ظهور بدع و مداهنه در امر معروف
و نهی از منکر و تکاسل در جهاد و بدانکه لا تصیبنّ یا جواب امرست و معنی اینکه لا
تصیب الظالمین منکم خاصة و این ظاهرا صحیح نیست زیرا که جواب شرط مترددست
پس نون موکده مناسب نباشد ولیکن چون متضمن معنی نهیست پس سایغ باشد
کقوله ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم و یا صفت فتنه است و لا برای نفی و این شاذ
است زیرا که نون داخل نمیشود در غیر قسم یا نهی و یا نهی و یا جواب قسم محذوفست
و یا نفی برادره قول بنا بر قراءت لتصیبنّ که از شواذ است و احتمال دارد که نهی باشد
بعد از امر بانتفای ذنب از تعرض ظلم چه وبال آن مخصوص است بظلم و من در
منکم بر وجه مقدم برای تبعیض است و بر دو وجه اخیر برای تبیین و فایده آن
تنبیه است بر آنکه ظلم اقبح از غیر شماست از ابن عباس روایتست که حق تعالی درین
آیت میفرماید بر منکر خاموش مباشید و از آن چشم مپوشید و بآن رضا مدهید که چون عذاب
خدا نازل شود و غیر ظالم و خاص و عام داخل شوند اما ظالمان بجهت ظلم و غیر ظالم بجهت ترک امر معروف
و نهی از منکر و تا مکلفان از اطفال و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان و اعتبار و لطف مر غیر را مراد عذاب
استیصال است که بامم سالفه رسید و از ابن عباس روایت کرده که الخطاب لاصحاب النبی

صلی الله علیه و آله خاصه و از حسن بصری نقلست که نزلت فی علی و عمار و طلحه
و زبیر یعنی این آیت در حق این چهار کس نازل شد بعد از آن گفت که زبیر چون
این آیت بخواند گفت سالها ما این میخواندیم و ندانستیم که از اهل این آیت ایم فاذا
نحن المفتونون بها فخالفنا حتی اصابنا ما اصابنا این هنگام دانستیم که مراد ازین آیت
مائیم پس مخالفت و رسیدن بما آنچه رسید یعنی مخالفت بیعت امیر المؤمنین
کردیم و با او در مقام مقاومت و محاربه درآمدیم و بجهت این مفتون شدیم از
سدی منقولست که این آیت در روز بدر نازل شده و در روز جمل نتیجهٔ آن فتنه
بایشان رسیده در مقاتله درآمدند و در ورد در غیر انوار نیز مذکورست که کلمه
محتملست که فتنه مخصوص باشد بظالمان و تقدیر اینست که اتقوا عذابا یصیب
الظلم خاصة و مقوی اینست قراءة لیصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و نزد بعضی
لا تصیبن زایده است و میتواند بود که الف در لا تصیبن برای اشباع فتحه باشد
و اصح و اظهر آنست که بر اصل خودست و از ابن عباس نقلست که چون این آیت نازل
شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ظلم علیا متعدی هذا بعد وفاتی فکانما جحد نبوة
الانبیاء قبلی هرکه بر علی ظلم کند در جای که من نشسته ام و این مقام از وی غصب
کند بعد از وفات من چنان باشد که انکار نبوة من کرده و انکار نبوة همه پیغمبران که قبل
از من بوده اند حذیفه یمان گفت که رسول خدای فرمود که از بعضی یاران من چیزها سانح
کرد که ایشانرا حق تعالی نیامرزد و صحبت من با ایشان منجی نشود و بهلاکت ابدی گرفتار
کردند ابو هریره گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که قیام قایم نشود تا که پیدا
شود فتنهٔ عمیای ظلما که هرکه در آن فتنه خفته بود به از آن بود که نشسته بود و آنکس که
نشسته بود به از آن کس که ایستاده باشد و آنکه ایستاده بود به از آنکس که رونده بود
یکی از اصحاب گفت یا رسول الله اگر این فتنه مرا دریابد و من در تاختن باشم گفت
بایست گفتم اگر ایستاده باشم فرمود بنشین گفت اگر نشسته باشم فرمود دستهارا با خود
گیر و خود را نگاهدار که اگر مظلوم باشی به از آنکه ظالم باشی آنحضرت فرمود که چون فتنه در
رسد مردمانرا بیت کند و عالم از آن بعلم نجات یابد و ثعلبی نیز باسناد خود از حذیفه نقل
کرده که پیغمبر فرمود که اتتکم فتن کقطع اللیل المظلم یهلک فیها کل شجاع بطل و کل راکب موضع

وکل

وكل خطب مصقع و در حديث ابو ايوب انصاريست كه حضرت رسالت ص فرمود يا عمار ستكون
حتى تختلف السيف بينهم وحتى يقتل بعضهم بعضا وحتى يبرا بعضهم من بعض فاذا رايت ذلك
فعليك بهذا الاصلع عن يميني علي بن ابي طالب فان سلك الناس كلهم واديا فاسلك وادي
علي وخل عن الناس يا عمار ان عليا لا يردك عن هدى ولا يدلك على ردى يا عمار طاعة علي
طاعتي وطاعتي طاعة الله مضمون حديث راجعست باينكه حضرت رسالت صلى الله عليه وآله
بعمار گفت كه اي عمار زود باشد كه بعد از من فتن وقبايح عظيم ظاهر شود تا آنكه شمشير در
ميان ايشان كشيده شود وبعضي بعضي را بكشند وبرخي از برخي براءة كنند وچون اين حال را
مشاهده كني پس برتست كه متمسك باين اصلع كني كه در جانب راست منست
كه علي بن ابي طالبست چه اگر همه مردمان در وادي سلوك كنند وعلي در وادي تو در وادي
علي سلوك كن وبگذار آنها همه مردمانرا اي عمار بدرستي كه علي ترا از راه راست منكر دانند وبهلاكت
راهنموني نكند اي عمار اطاعت علي بن ابي طالب اطاعت منست واطاعت من اطاعت حق تعم
واين حديث را سيد ابو طالب هروي باسناد خود از علقمه واسود نقل كرده از ابو
ايوب ودر كتاب شواهد التنزيل كه جامع آن حاكم ابي القاسم حسكاني است
رحمة الله مذكور است كه حدثنا السيد ابو الحمد مهدي بن نزار الحسيني حدثني
محمد بن ابي القاسم بن الحسن حدثنا ابو سعيد محمد بن المفضل بن محمد بن صالح الخو
رمي قال حدثنا ابو الرحمن بن ابي حاتم قال حدثنا ابو سعيد الاشج عن ابي خلف
الاحمر عن ابرهيم بن عثمان عن سعيد بن المسيب عن ابن عباس قال لما نزلت
هذه الايه واتقوا فتنة قال النبي ص من ظلم عليا مقعدي هذا بعد وفاتي فكانما جحد نبوتي
ونبوة الانبياء قبلي وترجمه اين حديث مذكور شد ه اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانيد كه خدا
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر كسي كه ظلم او وتعدي بغير شود فلعنة الله
من ظلم محمدا وآل محمد وغضب الله على من غصب مقامهم وانزالهم عن مراتبهم ومنعو
هم عن مناصبهم بعد از آن حق تعالى تذكيرا اهل ايمان ميكند حالت سالفه ايشانرا و
اظهار انعام خود ميكند بر ايشان بنصر وتاييد وتكثير وميفرمايد كه وَاذْكُرُوا ياد كنيد
اي مهاجران إِذْ أَنتُمْ قَلِيلٌ چون بوديد اندك مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ بيچاره
كان در زمين مكه پيش از هجرت تَخَافُونَ ميترسيديد أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ

ازانکه بر بایند شمارا کفار قریش وخایف بودید ازانکه ازمکه بیرون ایند مشرکان
بر شما تاختن آرند فَآوٰیکُم پس جای داد شمارا در مدینه وَاَیَّدَکُم وتقویت
داد شمارا بِنَصْرِهِ بیاری دادن خود تا مظاهرت انصار یا بامداد ملایکه در بدر
وَرَزَقَکُم وروزی داد شمارا مِنَ الطَّیِّبَاتِ از غنایم پاکیزه که برامم پیشین
حلال نبوده لَعَلَّکُم تَشْکُرُونَ تا شاید که شما سپاس داری کنید بدین نعمتها
وگویند خطاب بکافهٔ عربست که ذلیل بودند در دست ملک فارس وروم و
ببرکت میمنت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله میشنیدند ودر افشای آن
میکوشیدند ومنافقان بران اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق تعالی این
آیت فرستاد که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَخُونُوا
اللّٰهَ وَالرَّسُولَ خیانت مکنید با خدا ورسول او در اظهار واسرار واز جابر بن
عبد الله انصاری نقلست که سبب نزول این آیت آن بود که جبرئیل علیه السلام
نزد حضرت آمد وگفت یا رسول الله ابو سفیان فلان جای فرود آمده است
با جمعی مشرکان بتهیهٔ حرب ایشان مشغول شوید واین خبررا پوشیده دارید تا
کهان بر سر ایشان تازید یکی از منافقان بر صورت حال اطلاع یافته نامه نوشت
وابوسفیان را از آمدن مسلمانان خبر کرد واز زهری روایتست که در حق ابولبابه
نازل شد وسبب آن بود که رسول حصن یهود بنی قریظه را بیست ویکروز
محاصره فرمود ایشان ملجا شده طلب صلح کردند بانچه بنی نظیر کرده بودند یعنی
جای خودرا باز گذارند وباذرعات واریحا شام روند رسول صلی الله علیه وآله
گفت صلح نکنم لیکن بر حکم معاذ فرود آیید تا انچه رای ما بران قرار گیرد چنان کنیم ایشان
گفتند ابولبابه را نزد ما فرست تا با وی مشورت کنیم حضرت ابولبابه را بایشان فرستاد
واورا با ایشان ربطی بود برای انکه مال او وفرزندان او در دست ایشان بود پس
اورا گفتند که در حدیث سعد معاذ چه گوئی وانیکه مارا میفرماید که بر حکم او فرود
آئیم اطاعت کنیم یا نه وی بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همهٔ شمارا خواهد کشت
پس این آیت نازل شد ابولبابه گوید که هنوز ایه ناشنیده وقدم از قدم بر نداشته
بود که دانستم که خیانت کرد با خدا ورسول از ان پشیمان شدم وبسیار غمگین ومضطرب

کنم

کفتم ونزد پیغمبر آمدم این آیت فرود آمده بود راوی خبر کوید که ابو لبابه بیامد وخود را
بر ستون مسجد بست وسوکند خورد که طعام وشراب نخورم تا بمیرم یا خدای توبهٔ من قبول
کند پس هفت شبانه روز نه آب خورد ونه طعام تا بیفتاد بیهوش کشت حق تعالی توبهٔ او
بپذیرفت چون بهوش آمد وبرا کفتند خدای توبهٔ ترا قبول کرد کفت والله که خود را
باز نکشایم تا آنکه حضرت رسول بدست مبارک خود مرا بکشاید پس آنحضرت بیامد واو را
بکشاد ابو لبابه کفت تمامیه توبه از من آنست که هر زمینی وبقعه ومنزلی ومالی که دادم صرف
فقرا کنم رسول فرمود ثلثی از مال خود تصدق کن تا کفارت کناهان تو باشد واین قول از ابی
جعفر وابی عبد الله صلوات الله علیهما نیز مرویست وقتاده کفته که مراد بامانت دین
خدایست یعنی این دین اسلام که خدای بامانت شما داده در وخیانت مکنید بترک اوامر
ونواهی آن تا آنکه همان را بان وجه که بشما سپرده باو سپرید وکفته اند که خیانت مکنید
با خدای در تعطیل فریضه وبا رسول او در تقصیر سنت ویا خلول مکنید در غنایم دار الحرب
ویا خلاف آنچه ظاهر میکنید یعنی ترک نفاق کنید وبصدق تمام تصدیق کنید وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وخیانت مکنید در امانتها که میان یکدیکر دارید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وحال آنکه
میدانید که وبال خیانت بسیارست ویا میشناسید که ضبط امانت بر شما واجبست
چه عقلای روزکار زید وحسن از قبح امتیاز میتوانند کرد تخونوا مجزومست بعطف
براول ویا منصوب برجواب وَاعْلَمُوا وبدانید مومنان أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ مالهای شما
وَأَوْلَادُكُمْ وفرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای که بدان شما را ازماید
پس باید که حب ایشان حامل شما نشود بر خیانت مانند ابو لبابه سبب وقوع
شما نشود در اثم وعقاب احمد انطاکی کفته که حق تعالی مال وفرزند را فتنه کفته
تا از فتنه بیکس شویم وما پیوسته آن فتنه را زیاده میکنیم ونعم ما قیل جوان
بیو که در بند مال وفرزند نه عاقلند که طفلان ناخردمندند وَأَنَّ اللَّهَ وبدا
نید که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرک که بطلب آن
سعی کنید که ثواب جزیل واجر جمیل است وجمع مال وحب ولد را از دست بدارید
ودر مجمع اورده که حق تعالی درین آیه بیان میفرماید که من اختیار خلقان میکنم
باموال وبنین تا راضی بقسم من از غیر راضی بآن ظاهر شود واکرچه من داناترم با

پنهان از نفسهای ایشان اما میخواهم که افعال سبب ثواب و عقاب بظهور رسد و امیر المؤمنین
صلوات الله علیه باین اشارت فرمود که لا یقولنّ احدکم اللهم انی اعوذ بک من الفتنة لانّه
لیس احد الا و هو یشتمل علی الفتنة و لکن من استعاذ فلیستعذ من مضلات الفتن فانّ
الله سبحانه یقول و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنة یعنی باید که هیچکس از شما نگوید که
بار خدایا پناه میگیرم بتو از فتنه زیرا که هیچکس نیست مگر که مشتملست بر فتنه و بلیه و لیکن
استعاذه کنید از فتن مضله چه حق تعالی میفرماید که و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنة
یا ایها الذین آمنوا ای گروه باور دارندگان ان تتقوا الله اگر بترسید از
خدای و تقوی را شعار خود سازید یجعل لکم گرداند برای شما یعنی بدهد شما را
فرقانا نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق بجهت اعزاز مؤمنان و اذلال کافران
یا هدایتی و نوری در قلوب شما چه لطفی که موجب هدایت شما شود که بآن میان
حق و باطل تفریق کند میان و غیر شما از اهل ادیان تا نجات از محذورات یا مخرجی از
شبهات یا ظهوری که بدان مشهور و معروف گردید و صیت شما بهمه اطراف رسد بجهت اعزاز
مؤمنان و اذلال کافران و یا بسبب تقوی افاضه کند بر شما اسرار جلال خود را بفیض
کلی از انوار جمال تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید ستر وجود و عدم و یکفر
عنکم و بپوشاند و در گذراند از شما سیئاتکم بدیهای شما و یغفر لکم و بیامرزد
شما را بتجاوز و عفو یا مراد سیئات صغایر و ذنوب کبایرست و یا مراد گناهان متقدم
و متاخرست زیرا که آیت در حق اهل بدر واقع شده و خدای تعالی گناهان ایشانرا آمرزیده
چنانکه مضمون حدیث نبوی مشعرست برین و الله ذو الفضل العظیم
و خدای خداوند فضل و نعمت بزرگست از ابن عباس و جمعی از مفسران منقولست
که چون انصار ایمان آوردند و با رسول بیعت کردند قریش بترسیدند اکابر و مشایخ
ایشان چون عتبه و شیبه و ابوجهل و ابوسفیان و طعیم بن عدوی و نضر بن حرث و ابو
البختری و زمعة بن اسود و حکم بن حزام و نبیه و منبه و هشام بن عمرو و امیة بن خلف
در دار الندوه جمع شدند تا با یکدیگر در کار پیغمبر مشورت کنند و این صورت در وقتی بود که صحابه را
اجازت هجرت شد بمدینه و جز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابو بکر در خدمت سید
انام علیه الصلوة و السلام نماند القصه رؤسای قریش در باب آنحضرت استشار

نموده

نموده ابلیس بصورت پیری برآمده خود را در میان ایشان انداخت گفتند تو کیستی
گفت مردی ام از اهل نجد کرم و سرد چشیده و نیک و بد را آزموده شنیدم که شما در باب
محمد مشاورت خواهید کرد خواستم تا من نیز حاضر باشم اگر رای صواب باشد تابع آن شوم
و اگر در آن خطا کنید من شما را از آن تنبیه کنم و رای صحیح خود را در آن باب بشما اعلام کنم تا باشد
که او را هلاک کنیم پس ابو البختری آغاز تکلم کرده گفت او را در خانه محبوس باید ساخت
و در خانه را مستحکم بر آورد و از روزنه آب و نان بوی داد تا بمیرد چنانکه با دیگر شعرا
کردند چون زهیر و نابغه و امثال ایشان ابلیس این رای را نپسندید و بانگ بروی زد
و گفت که بد رائی میزنی اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم
نیز در این شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را از حبس خلاصی
دهند و این رای تو نسبت بکسی توان کرد که او را عشیره و قبیله نباشد مانند
شعرائی که نام بردی همه متفق الکلمه شده گفتند که ای شیخ نجدی که راست گفتی پس
هشام بن عمرو گفت که رای من آنست که این مرد را بر شتر نشانید و او را از این ولایت
بیرون کنید ابلیس گفت بئس الرای ما رایت چه محمد مردیست با حسن خلق
و فصاحت و بلاغت و شیرین زبان هر جا که رود مردم را دعوت کند و ایشان را
فریب دهد ایشان اجابت او نمایند و با وی یار شوند و بیایند و با شما مقاتله کنند
و دمار از روزگار شما بر آرند گفتند صدق الشیخ النجدی ابو جهل گفت رای من
آنست که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان یک کس را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند
و خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبیله محاربه نتوانند کس پس
بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس گفت نعم ما رایت و در روایتی آنست که این رای
ابلیس بود چون رؤسای قریش استماع این قول کردند گفتند الرای رای الشیخ النجدی
پس ابو جهل از هر قبیله کسی را طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل
صورت حال را بعرض رسانید و گفت حق تعالی میفرماید که از شهر بیرون رود پس
آنحضرت امیر المؤمنین را گفت حق تعالی فرموده که از این شهر بیرون روم تو
امشب بر فراش من بخسب تا اگر قریش تفحص می کنند جای مرا خالی نه بینند و بر
اثر من بیائید پس جامه خود را بر کند و بوی پوشانید و او را در مضجع خود بخوابانید

و از آنجا با ابو بکر بیرون آمد بر آن جماعت افتاد بآیهٔ انّا جعلنا فی اعناقهم اغلالا الی قوله
لا یبصرون اشتغال فرمود و پارهٔ خاک برداشته بر سر ایشان ریخت و از ایشان درگذشت
و بغار رفت و حضرت امیر را وصی خود کردانید و در ردّ و دایع و دیون مردمان که نزد
آنحضرت بود و او را متولّی اهل و خانهٔ خود کردانید و آن مشرکان کسی را بخانهٔ آنحضرت
فرستادند خبر رسانیدند که وی بر فراش خسپیده پس همه شب کرد اکرد خانهٔ آنحضرت
میکشتند و در قتل او تدبیر میکردند تا نزدیک صبح رسید تیغهای کشیده بیکبار در
اندرون خانه دویدند امیر المؤمنین از جای خود برخواست و کفت بچه کار آمده اید
و چه میخواهید کفتند محمد کجاست فرمود ما کنت علیه رقیبا من نکهبان او نبودم ا
ینا ظاار سرای بیرون آمده پی رسول کرفتند و کفتند محمد بیرون رفته همانا ا ف
بود که خاک بر سر ما ریخت پس میرفتند تا در غار حق تعالی عنکبوت را الهام داد
تا در غار نسج کرد ایشان چون چنان دیدند کفتند هیچکس درین غار نرفته چه
اکر در غار شده بودی این نسج عنکبوت دریده شدی بلکه ازینجا بزمین فرو رفته
یا او را باسمان برده اند پس بازکشتند و حضرت بعد از سه روز از غار در آمده
بمدینه رفت و حق تعالی در حق امیر کبیر علیه الصلوة و السلام آیهٔ و من الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله فرو فرستاد و در بیان مکر و حیلهٔ کفار قریش
و عوض امتنان نعمت بر پیغمبر که او را از بیغم که او را از مکر ایشان خلاص داد
این آیت فرود آمد وَاِذْ یَمْکُرُ بِکَ و یاد کن ای محمد که چون مکر کردند بتو
اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کرویده اند لِیُثْبِتُوْکَ تا حبس کنند ترا در جائی یا
بند بر دست و پای تو نهند و یا ترا مجروح سازند بر وجهی که در تو حرکت نماند
و ترا بان اثبات کنند که قوّت رفتن نداشته باشی اَوْ یَقْتُلُوْکَ یا بکشند ترا
بشمشیرهای مختلف اَوْ یُخْرِجُوْکَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَیَمْکُرُوْنَ
و ایشان بدی میسکالند وَیَمْکُرُ اللّٰهُ و خدای جزای بدی میدهد ایشانرا
و با ایشان معاملهٔ ماکران میکند و بازدید میکند با ایشان و ایشانرا در چاهی
که برای هلاک دیکران کنده اند میفکند چه ایشانرا از مکه بیرون آورد و ببدر ر
سانید و تقلیل مسلمانان کرد در چشم ایشان تا آنکه دلیر شده بر ایشان حمله آوردند

و مکر

و مغلوب و مقتول مسلمانان شدند و میتواند بود که اسناد مکر با و بر سبیل مشا
وجه باشد بدون حذف مضاف که جزاست مانند جزاء سیئة سیئة مثلها و یا
چون مکر بر ایشان بر صورت بود که عبارتست از اخفای مکر بر ممکور ازین جهت
آنرا مکر خواند و الله خیر الماکرین و خدای بهترین جزا دهندگان ماکرانست
و یا بهترین رسانندگان عذاب و عقوبت بکافران بر وجه اخفا که آن ابلغ است
بعد از آن از شدت عناد و انکار اخبار میفرماید که و اذا تتلی علیهم و چون خوا
نده شود بر ایشان آیاتنا آیتهای کتاب ما قالوا گویند قد سمعنا بدرستی
که ما شنیده ایم این کلام را یعنی مثل این را از مردمان روزگار و ازین جهت آن گفتند
که نضر بن حارث لعنة الله بتجارت ببلاد فارس آمده بود و قصه رستم و اسفندیار
بخرید و غیر آن از ملوک عجم و معرب ساخته بمکه آورد و گفت افسانه شیرین آورده ام
که شیرین تر از آن افسانهائیست که محمد بر ما میخواند حتی تحسا از عناد او و اتباع
او خبر داد که چون آیات قرآنی میشنوند میگویند که مانند آنرا شنیده ایم لو نشاء
اگر خواهیم لقلنا هر آینه بگوئیم مثل هذا مانند این ان هذا نیست این الا اسا
طیر الاولین مگر قصهای نوشتهای پیشینیان و من نیز مثل این قصه دارم و اگرچه
قایل این قول نضر بود اما چونکه او رئیس قوم بود و همه تابع او بودند درین امر از
ینجهت اسناد آن بجمیع ایشان کرد و این غایت مکابره و فرط عناد ایشان بود
زیرا که اگر استطاعت میداشتند بر آنکه مثل این یا قریب این بیارند هر آینه بآن ا
تیان مینمودند و حضرت رسالت که مدت ده سال بر ایشان میخواند و بآن تحدی میفر
مود و ایشانرا میگفت که فاتوا بسورة من مثله با او در مقام معارضه می آمدند و مثل آنرا
برو میخواندند و اگر عجز دامنگیر ایشان نمیشد با وجود انفت و فرط استنکاف
ایشان یا محدودی چند که نزد ایشان خبر مینمودند مسابقه و مقاتله نمیکردند و تعب
خروج از مکه و مشقت محاربه بر خود می نهادند و بمعارضه آن ننگ و عار مشقت را
از خود دفع میکردند و مرویست که چون عثمان بن مظعون این سخن از نضر شنید
ند ویرا گفت اتق الله از خدا بترس و این نوع سخنان مگوی که محمد بر حقست و آنچه میگوید
صدقست گفت من نیز حق میگویم گفت محمد میگوید که لا اله الا الله جواب داد که من نیز میگویم

لا اله الا الله و لیکن ما آن صنم میکنیم که هؤلاء بنات الله وچون پیغمبر استماع این قول کرد فرمود
ای نضر وای بر تو این کلام اله است منزل من عند الله نضر در مقابله سخن حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله دعائی کرد مضمون بر آنکه بار خدایا اگر سخن محمد حقست سنگی بر سر من افکن و مرا
هلاک کن قال الله تعالی واذ قالوا اللهم ویاد کن آنرا که گفت نضر ومتابعان او که با
او متفق بودند ان کان هذا اگر هست این قرآن هو الحق راست ودرست و
منزل من عندک از نزدیک تو فامطر علینا پس بباران بر ما حجارة من السماء
سنگی از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل باران بدی او ائتنا یا بیار بما بعذاب الیم
عذابی مولم مهلک وفایده تعریف خبر کان دلالتست بر آنکه معلق بحقیقت آنست
بر وجهی که حضرت دعوی آن میکرد که آن تنزیل آنست نه مطلق حق زیرا که قریش را
معلوم بود که آن مطابق واقع است اما شک داشتند در آنکه منزل باشد از جانب
خدا چون نضر این دعا کرد حق تعالی آیه سأل سائل بعذاب واقع نازل کردانید سعید
جبیر روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله روز بدر سه کس را بحبس هلاک کرد
مطعم بن عدی وعقبه بن ابی محیط ونضر بن حرث نضر اسیر مقداد بود چون رسول
فرمود که او را در حبس بکشید مقداد گفت یا رسول الله اسیر منست رسول فرمود که دانی
که او در حق کتاب خدا چه گفته است مقداد دیگر باره شفاعت کرد رسول صلی الله همان
جواب داد چون بار سیم استشفاع کرد فرمود اللهم اغن المقداد بار خدایا مقداد را
از فضل خود اعانت کن گفت دیگر آمده که عقبة بن ابی محیط را در بدر بدست او
زدند هر چند شفاعت میکرد ومیگفت یا محمد اسئلک بالرحم بینی وبینک رسول فرمود
لا رحم بینی وبینک قطع الله الرحم بالاسلام پس امیر المؤمنین را امر کرد که یا علی
اضرب عنقه آنحضرت شمشیر بر گردن او زد واو را بکشت ونضر را نیز در روز بدر
بکشت بعد از آن بیان موجب امهال کفار میفرماید بقوله وما کان الله لیعذ
بهم ونیست خدای که عذاب کند ایشانرا واگرچه استعجال آن میکنند وانت فیهم
وحال آنکه تو در میان ایشانی چه سنت آلهی وعادت پادشاهی بر آن جاری شده
که هیچ امت را استیصال نکرده اند در حالتی که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد
خصوصا تو که رحمت عالمیانی وذکر لام از برای تاکید نفی است دلالت بر آنکه

مراد

مراد از تعذیب ایشان عذاب استیصال است وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست
خدای عذاب کنندهٔ ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و حال ایشان استغفار کنند
در میان ایشان مستغفران باشند از مومنان یا انکه اگر بفرض وتقدیر استغفار
کنند و بنابرین مراد استغفار ایمانست از امیر المومنین علیه السلام منقولست
که در زمین دو امان بود یکی رفت و دیگری باقیست انکه رفت حضرت پیغمبرست
صلّی اللّٰه علیه وآله و انکه باقیست استغفارست و شبهه نیست که استغفار مانع
ذنبست از تراکم و ثبات بلکه موجب محو و زوال آنست پس سبب غضب الهی نشود
بلکه وسیله عفو و غفران گردد که فاستغفروني اغفر لکم و لهذا تا حضرت رسالت
صلی اللّٰه علیه وآله و مؤمنان مستغفر در میان کفار مکه بودند عذاب بایشان نرسید
وچون مهاجرت نمود با اصحاب حق تع بجهت انکه بقیهٔ از اهل اسلام انجا مانده
بودند که استطاعت خروج نداشتند نیز کفار را عذاب نفرمود وچون ایشان
نیز بیرون آمدند کفار در روز فتح مکه بقتل و اسر معذب ساخت و از محمد بن
قیس روایتست که قریش گفتند که چگونه حق تع محمد را از میان ما برسالت برگزید
اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء وچون شب درا
مد بترسیدند و این کفار پشیمان شدند و گفتند غفرانك ربنا اللهم حق تع رفع
عذاب از ایشان کرد و تعذیب ایشانرا در اخرت مؤخر فرمود و در تفسیر علی ابن ابی
ابرهیم مذکورست که چون پیغمبر صلی اللّٰه علیه وآله قریش را گفت که اگر اجابت من کنید
و تصدیق من نمائید حق تع ملوک عرب و عجم را مطیع شما کرداند و شما را بر ایشان
مستولی سازد ابوجهل گفت اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك الایه و بعد از ان
خایف شده گفت غفرانك اللهم پس حق تع این ایت فرستاد که وما كان اللّٰه ليعذ
بهم الآیه وچون قصد قتل پیغمبر کردند و اخراج او نمودند از مکه این آیت نازل شد
که وَمَا لَهُمْ و چیست مر ایشانرا و چه منع مینماید از ایشان أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ
انکه عذاب نکند خدای ایشانرا وَهُمْ يَصُدُّونَ و حال انکه ایشان بازمیدارند
رسول صلعم و مؤمنانرا عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از دخول مسجد الحرام و ایشانرا از مکه بیرون
میکنند در عام الحدیبیه وَمَا كَانُوا و نیستند ایشان أَوْلِيَاءَهُ متولیان مسجد الحرام

با صفت شرک این رد قول کفارست که میگفتند نحن ولاة الحرم ما صاحب اختیار حرمیم هرکرا
خواهیم منع دخول او کنیم از آن و هرکه را خواهیم ایشانرا اذن دهیم بدخول در آن حق تعالی
فرمود که باوجود شرک ولایت حرم را نشاید اِنْ اَوْلِیَاؤُهٗ نیستند سزاوار تو
لیت مسجد الحرام اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن
بیشتر ایشان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست قید اکثر تنبیه است
بر آنکه در میان ایشان میدانستند اما عناد میکردند و یا مراد باکثر کل است همچنانکه قلت را
در موضع عدم استعمال میکنند و در مجمع گفته که در توفیق بین الآیتین یعنی آیهٔ اول متضمن
نفی تعذیب است و ثانیه که متضمن اثبات آنست چند وجه گفته اند اول آنکه مراد باول
عذاب استیصال است همچنانکه بر امم ماضیه واقع شد از خسف و غرق و صیحه و بثانی
عذاب قتل بسیف و اسر دوم آنکه اول آنکه عذاب دنیاست و ثانی عذاب عقبا سیوم
اول مشروط باستغفارست و دوم مشروط بعدم آن وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست
نماز مشرکان یا آنچه انرا نام کرده اند عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک خانهٔ خدای اِلَّا مُكَاءً
مگر صفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست بر دست گرفتن مکا از مکا یمکو است بمعنی
صفر یصفر و تصدیه بمعنی تصفیق ماخوذ از صدا قول اول آنست که عادت بعضی کفار
آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر هم میکرفتند
و قول دیگر آنست که وقتی حضرت رسول صلعم نماز میگذارد عبد الدار برای تغلیط آنحضرت
در عقب وی این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة نماز مامور باشد فَذُوْقُوا
الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسرست در روز بدر و حرق
و زجرست در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ بآنچه هستید که کفر میورزید
یا باعتقاد و هم بعمل و لام العذاب برای عهد است و سیاق این آیت برای تقریر
استحقاق ایشانست عذاب دارین را با عدم ولایت ایشان مر مسجد را چه ولایت
آن لایق نیست بکسی که او را این نوع صلوة باشد و بعد از ذکر صلوة ایشان نفاق
ایشان میفرماید که اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستی که آنانکه کافرند یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ
نفقه میکنند مالهای خود را لِيَصُدُّوْا تا باز دارند مردمانرا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از
راه خدای که متابعت رسول است آورده اند که بعد از خروج کفار قریش از مکه و عزیمت

بدر دوازده کس از اشراف عرب که ابو جهل بن هشام و عتبه و شیبه که پسران عبد
الشمس بودند و نبیه و منبه که پسران حجاج بودند و ابو البختری و هشام و نضر بن
حرث و حکیم بن حزام و ابی خلف و زمعه بن الاسود و حرب مقرر کردند که هر یکی از
ایشان روزی لشکر را طعام دهند پس هر تنی از ایشان ده شتر یا نه شتر روزی میکشتند
و ایشانرا بحرب تحریص میکردند حق تعالی این آیت مذکوره را در بارهٔ ایشان نازل
ساخت عبد الله بن ابی زمعه و عکرمهٔ بن ابی جهل و صفوان بن امیه با جمعی دیگر که
پدران و برادران ایشان در بدر کشته دیده بودند گفتند دیدی که محمد با ما چه کرد
پدران و برادران و اقربای ما را بکشت اکنون صلاح آنست که ما را یاری دهید تا هر یک
نصیبی از مال خود خرج کنیم و مردمانرا بمزد گیریم تا لشکر عظیم بهم رسانیم و بجنگ محمد رویم
حق تعالی این آیت در بارهٔ ایشان فرو فرستاد و سعید بن جبیر گفته که روز احد ابو سفیان
دو هزار مرد از احابیش بمزد گرفت و بجنگ رسول آورد سوی لشکری که از قبایل همراه آورده
بود و گویند که رؤسای قریش پنجاه هزار مثقال طلا خرج لشکر کردند و بحرب احد
رفتند و این آیت نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فَسَيُنفِقُونَهَا پس زود باشد
که نفقه کنند تمام مالهای خود را ثُمَّ تَكُونُ پس باشد آن نفقه عَلَيْهِمْ حَسْرَةً بر ایشان
پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده اسناد ذات حسرت حقا
نفاق با آنکه عاقبت انفاقست جهت مبالغه است ثُمَّ يُغْلَبُونَ پس مغلوب کردند
در آخر یعنی در روز فتح مکه و میشاید که مراد با نفاق اول اخبار باشد از انفاق ایشان در
روز بدر و ثانی اخبار از انفاق ایشان در مستقبل که آن روز احد بوده یا آنکه مراد هر
دو یکی باشد باین وجه که مساق اول برای بیان غرض انفاق باشد و مساق ثانی انفاق باشد
برای بیان عاقبت آن و اگرچه هنوز بفعل نیامده باشد این از دلایل اعجاز قرآنست که خبر
داد از خبری قبل از وقوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه ثابت باشند بر کفر
إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ يُحْشَرُونَ رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ
متعلقست بیغلبون یعنی مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا کرداند خدا ناپا
ک را که کافرست مِنَ الطَّيِّبِ از پاک که مؤمنست و یا متعلق است بیحشرون یعنی کفار
بدوزخ رانده شوند تا امتیاز از مؤمنان ظاهر گردد چه همچنانکه مساق ایشان دوزخ

باشند مساق مؤمنان بهشت باشد و یا متعلق است به ینفقون یعنی مشرکان انفاق میکنند
در عداوت رسول آن نوع مالی را که مؤمنان در نصرت او خرج میکنند تا عاقبت آن منتهی شود
بانکه حق تعالی کفار را از مؤمنان پرهیزکار ممتاز کرداند وَیَجْعَلَ الْخَبِیثَ وجمع کند
وضم نماید کافر پلید را بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی برخی فَیَرْكُمَهُ پس بهم افکند
آن کافران پلید را و بر سر یکدیگر نشان انداز د بر وجه مذلت و خواری جَمِیعًا در حالتی
که مجتمع باشند و یکی از ایشان نماند که با ایشان نباشد و یا ضم کند بکافر آنچه نفقه
کرده باشند تا موجب زیادتی عذاب ایشان شود یا مراد بخبیث نفقهٔ ایشانست و
طیب نفقه مؤمنان یعنی نفقهٔ کافر را از مؤمن جدا کرداند و هم مال با کافر را که نفقه کرده
باشند در دوزخ جمع کند کما قال یوم یحمی علیها فی نار جهنم الآیه فَیَجْعَلَهُ پس در آورد
همه ایشان را فِی جَهَنَّمَ در دوزخ أُولَٰئِكَ اشارت بخبیث بتقدیر فریق با منفقان
بدر هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران یعنی کامل در خسران چه ایشان خسا
سرند در نفس و مال خود چه مال را در باختند و بدوزخ شتافتند و بعد از توعید
و تهدید مشرکان پیغمبر خود را امر کرد بدعوت کردن ایشان را بتوبه و انابت و ایمان
و میفرماید که قُلْ لِلَّذِینَ كَفَرُوا برای آنانکه کافر شدند یعنی در بارهٔ ابو سفیان
و یاران او بگو که إِنْ یَنْتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول خدا بوسیله
دخول در اسلام یُغْفَرْ لَهُمْ آمرزیده شود برای ایشان مَا قَدْ سَلَفَ آنچه
گذشته یعنی صادر گشته از ایشان از گناهان وَإِنْ یَعُودُوا اگر باز گردند بمجادله
و مقاتله فَقَدْ مَضَتْ پس بدرستی که گذشته است سُنَّتُ الْأَوَّلِینَ سنت
الهی و عادت حضرت باری در پیشینیان که بر پیغمبر لشکرکشی کردند و با خو مستا
صل شدند مانند فرعونیان و امثال ایشان پس ایشان نیز باید که متوقع این
باشند و بهمین چشم دارند وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید ای مؤمنان با اهل کفر
وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید ای مؤمنان با اهل کفر حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا
وقتی که یافت نشود شرک بفتنه جهت آنست که کافر غیر معاهد غریبست در میان
قوم خود و داعی مسلمانانست بکیش خود و آنچه موجب نشاست مراد آنست که مقاتله
کنید با کفار تا که هیچ مشرکی نماند از وثنی و اهل کتاب غیر معاهد و جمیع ادیان باطله

مغلوب

مغلوب ومضمحل شوند وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ و تا باشد همه دین خاص وخالص
لِلّٰهِ مر خدایرا وبس یعنی دین او بر همه ادیان غالب شود و در مجمع گفته که مجتمع شوند
اهل حق واهل باطل بر دین خویش حق پس باجتماع مردمان بران همه دین که در عالم باشد
مر خدایرا وشیطانرا اصلا دران دخلی نباشد وزراره وغیره از ابی عبد الله روایت
کرده اند که آنحضرت فرمود که لم یجئ تاویل هذه الآیه بل یکون فی زمان قد قام قائمنا
فیه یعنی تاویل این آیت هنوز واقع نشده بلکه آن در زمانی باشد که قائم قیام نماید و
صیت دین محمد بر جمیع اقطار واکناف عالم رساند تا که هیچ مشرکی بر روی زمین
نماند فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر کفار باز ایستند از کفر بایمان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق
که خدای بِمَا یَعْمَلُوْنَ بانچه ایشان میکنند بیناست ومناسب ان عمل پاداش خواهد
داد یعنی بر انتهای ایشان از کفر وبر اسلام آوردن مثوبت جزیل عطا خواهد فرمود
وَاِنْ تَوَلَّوْا واگر اعراض کنند از قبول حق واز حرب باز نایستند وقبول اسلام نکنند ازان
باک مدارید فَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ پس بدانید که خدای مَوْلٰیکُمْ ناصر ومددکار وحافظ
شماست نِعْمَ الْمَوْلٰی نیکو حافظ ویاریست خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد
وَنِعْمَ النَّصِیْرُ ونیکو یاری دهنده است که مومنانرا بر مشرکان غالب سازد ومظفر گرداند

الجزء العاشر من الاجزاء الثلثین

بعد ازان حق تعالی در بیان حکم غنیمت
میفرماید که وَاعْلَمُوْا وبدانید ای مومنان اَنَّمَا غَنِمْتُمْ که انچه غنیمت گرفتید
از کافران بقهر مِنْ شَیْءٍ از هر چه اسم شیء بران اطلاق توان کرد حتی ریسمان
وچوب فَاَنَّ لِلّٰهِ پس بدرستی که مر خدایراست خُمُسَهٗ پنج یک آن وَلِلرَّسُوْلِ
ومر رسول خدایرا وَلِذِی الْقُرْبٰی ومر خویشان رسول را که بنی هاشم وبنی
المطلب اند وَالْیَتٰمٰی ویتیمان ایشانرا وَالْمَسٰکِیْنِ ودرویشانرا وَابْنِ السَّبِیْلِ
ومسافران ایشانرا در کنز العرفان آورده که درین آیه سه بحث است اول آنکه غنیمت
در اصل بمعنی فایده ونفل است ونزد جمیع اصحاب ما وشافعی انچه از کفار اخذ کرده
شده است اگر بدون قتال فیء است واگر با قتالست غنیمت واین از باقر وصادق علیهما
السلام مرویست ونزد بعضی غنیمت وفیء بیک معنی است واصحاب ما برانند که فیء مخصوص
است بامام علیه السلام واز غنیمت خمس اخراج میباید کرد بتفصیلی که بیاید وباقی بعد از

اخراجات مجاهدان داست وهرکه در معرکه جهاد حاضر بوده باشد بر مؤنت سنه وکنوز ومعادن
وغوص ومال حلال مختلط بحرام که مالک او قدر آن معلوم نباشد وزمین ذمی که مسلمانی
خریده باشد وغنیمت دار الحرب پس موضع غنیمت تعمیم میکنند در امور مذکوره
چه آنها فایده ونفل اند که موضوع له غنیمت است وجمهور علیه تخصیص آن کرده اند
بانچه از دار الحرب ماخوذ شده باشد امام شافعی خمس را واجب میداند در معدن
فضه غیر از باقی معادن ونزد ابو حنیفه مخصوص است بمستطیع وحق تعمیم خمس
است در امور مذکوره بروایات صحیحه وارده از ائمه هدی صلوات الله اجمعین
اگر گویند که قوله من شیء دلالت بر وجوب خمس میکند در هر چه اسم غنیمت
برو صادق آید واگر چه مثل خیطی باشد وحال آنکه هیچکس از امامیه برین نرفته اند
زیرا که شرط نصاب کرده اند ودر کنز ومعدن وغوص گوئیم که لفظ اگر چه مقتضی عموم
است لیکن بیان ائمه معصومین صلوات الله علیهم مخصوص وحاضر آنست بحث
دوم در کیفیت قسمت خمس است بدانکه علمای جمهور متفق اند که اسم الله در آیت
برای تبرکست وقسمت خمس بر جماعت مذکوره در حیوة رسول بوده است ومراد
بذی القربی بنی هاشم اند وبنی المطلب غیر بنی الشمس وبنی نوفل کقوله علیه السلام
ان بنی المطلب ما فارقونا فی جاهلیة ولا اسلام وبنو هاشم وبنی المطلب شیء
واحد وبعد از ان تشبیک اصابع دیگر وفرمود بنو هاشم وبنی المطلب متصل
ومختلط اند بیکدیگر وثلاثه باقیه از باقی مسلمانانست واما بعد از حیوة رسول
نزد مالک آنست که از دراهم وجوه القرب صرف کند وابو حنیفه اسقاط سهم
پیغمبر وسهم ذوی القربی میکند وهمه را ثالثه یافته از مسلمانان صرف میکند شافعی
برآنست که سهم رسول را در مصالح مسلمانان صرف باید کرد وبقولی بامام باید
داد وبقولی دیگر در اقسام اربعه صرف کند وزمخشری در کشاف از ابن عباس
نقل کرده که در حیوة رسول خمس بر شش قسم بود از برای خدا ورسول دو سهم
وبرای اقارب یکسهم وبعد از وفات آنحضرت ابو بکر از بر سه قسم ساخت
وباقی خلفا نیز بعد از و چنین میکردند ومرویست که ابو بکر منع بنو هاشم
کرد از خمس انما لکم ان یعطی فقیرکم وتزوج ایّکم ویخدم من لا خادم واما الغنی

منکم بمنزلة ابن سبیل غنیّ لا یعطی من الصدقة شیئاً ولا یتیم موسر و مرویست که از
امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند از قول حق تعالی الیتامی والمساکین فرمود ایتام و مسا
کین و حسن بصری گفته که سهم رسول الله اولی الامر بعده و اصحاب ما تقسیم آن میکنند
بشش قسم برای خدای بوده در حیوة او و بعد از و برای امامت که قایم مقام اوست
و مراد بذی القربی امامست و ثلاثه باقیه که یتامی و مساکین و ابن السبیل اند از بنی عبد
المطلب اند نه غیر ایشان و قول امامیه حق است و غیر ان باطل اما اولا بجهت
انکه لازم نمی آید مخالفت ایشان مر آیت کریمه را بسبب اسقاط سهم رسول بعد
از حیوة او و اما ثانیه بجهت ورود در روایات صحیح از ائمه ما صلوات الله
علیهم و همچنین خصم نقل روایت کرده از امیر المؤمنین و ابن عباس همچنانکه از
قول زمخشری نقل کرده شد و اما ثالثا زیرا که اگر ما صرف خمس کنیم بفقرای ذوی القربی
از یتامی و مساکین و ابن السبیل جایزست باجماع و براءة ذمه یقینا حاصل میشود
و اگر بغیر ایشان دهیم نزد امامیه جایز نیست پس تخصیص بذی القربی احوطاست
و آیت اگرچه عامست اما مخصوص است بانچه روایت کردیم از ائمه هدی چون زین
العابدین و محمد بن باقر و جعفر صادق علیهم السلام و اولاد ایشان و مع ذلک میگوییم
که لفظ آیت عامست در مشرک و ذمی و غیر ایشان و حال انکه مخصوص است بغیر
مشرک و ذمی و از علم الهدی نقلست که ذی القربی بصورت مفرد واقع شده دلالت
میکند بر انکه مراد ازین امامست که قایم مقام پیغمبرست چه اگر مراد جمع میبود ذوی واقع
میشد و درین دلیل نظرست بجهت جواز ارادهٔ جنس اگر گویند هرگاه مراد جمیع قرابات
بنی هاشم باشند لازم آید که انچه معطوف بر و شده یعنی یتامی و مساکین و ابن سبیل
و غیر ایشان باشند نه از ایشان زیرا که عطف مقتضی مغایرتست و درین نظرست
بجهت جواز عطف خاص بر عام بجهت مزید فایده و وفور عنایت پس اولی
اعتمادست درین مجملات ببیان نبوی صلی الله علیه و اله و بیان ائمه بعد از و بعد
از و صلوات الله علیهم اجمعین بحث سیم آنست که تاکیدی که درین آیه واقع شده
در هیچ آیتی واقع نشده چه آن مصدرست بامر بعلم که متضمن تحقیقست و لهذا
ناسخ نسخ این آیت نکرده است باتفاق و بعد از ان مؤکده واقع شده در دو

موضع و بعد از آن فرمود که إِنْ كُنْتُمْ این متعلقست بمحذوفی ای کون الخمس لهولاء
المذکورین واجب فادوه ان کنتم یعنی خمس مر این گروه را واجب است پس از ایشان
رسانید اگر هستید شما که از روی تحقیق آمَنْتُمْ بِاللَّهِ ایمان آورده اید بخدا وَ
مَا أَنْزَلْنَا و آنچه فرو فرستادیم از آیات یعنی قرآن یا نصرت ملایکه و فتح و غیر آن از
آیات عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه و آله يَوْمَ الْفُرْقَانِ روز
بدر که جدا شدن حق از باطل در و بود و دلیل بر حذف مذکور صدر آیتست زیرا که
مراد از علم اینجا عملست بمقتضای آن يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزی که بهم رسیدند دو
گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بوده هفدهم رمضان در سال هشتم هجرت
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزی قَدِيرٌ تواناست لاجرم مردم
اندک بر لشکر بسیار غالب میسازد و از صادق ع مرویست که نزول خمس در نوزدهم
رمضان بوده و مشهور هفدهم آنست و واقدی آورده که نزول آن در غزاة بنی
قینقاع بوده بعد از بدر بیکماه و سه روز در پانزدهم بیست ماه از هجرت گذشته
و از کلبی روایتست که نزول آن در بدر است از ابی عبد الله علیه السلام مرویست
که ان لما حرم علینا الصدقة انزل الخمس فالصدقة علینا حرام والخمس لنا حلال یعنی
حق تعالی بر ما حرام کرد اینده صدقه را و خمس را برای ما انزال فرمود پس صدقه بر ما
حرامست و خمس ما را حلال بعد از آن بیان نصرت اهل اسلام میکند در بدر إِذْ أَنْتُمْ
بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا این بدلست از یوم الفرقان و یا تقدیر اذکر است معنی آنکه یاد
کنید آنرا که بودید شما بکناره وادی که نزدیکتر بود بمدینه و آن ریگستانی بود که
در آن پا بزمین فرو میرفت و آب نداشتند وَهُمْ و ایشان یعنی دشمنان شما
بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ بکنار وادی که دورتر بود از مدینه و زمین ایشان
محکم بود و بر آب قادر بودند چه کنار چشمه فرود آمده بودند و در قصوی اگر چه
قاعده قلب واوست بیا چون دنیا و علیا اما بجهت تفرقه میان اسم و صفت بر اصل خود
واقع شده و استعمال آن قاعده از قصیا اکثر است وَالرَّكْبُ و شتر سواران کاروان
یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند أَسْفَلَ مِنْكُمْ زیرتر از مکان شما مقدار سه فرسخ
چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق ساحل عزیمت کردند و بدانکه اسفل منصوب

برطرف

بر ظرفیه است که موقع خبر واقع شده وجمله حالست از ظرفی که قبل از وست وفایده آن
دلالتست بر قوة عدو واستظهار ایشان برکب وحرص ایشان بر مقاتله وتوطین
نفوس خود بر کثرت خود وبذل منتهای جهد در محاربه وضعف شان مسلمانان
واستبعاد غلبیت ایشان ولهذا ذکر مراکز فریقین فرمود چه عدو دنیا در ریکستان
بود که پایهای ایشان فرو میرفت وبتعب تمام در راه میرفتند واب نداشتند بخلاف
عدو قصوی وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ واگر وعده بیکدیگر میدادید در محاربه ایشان وحال
ایشان در کثرت رجال میدانستند لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه خلاف میکردید فِي الْمِيعَادِ در وعده
خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید وبی سلاح وایشان بسیار بودند وهم مسلح ومکمل
برای حرب ویا اکر همی مؤمنان با یکدیگر هم عهده ووعید میشدید بر قتال کفار قریش
خلاف در میان شما پدید آمدی واکثر از بیم وهیبت کفار از عهد بر میکشتید وَلَكِنْ ولیکن
خدای جمع کرد میان شما وایشان در بدر لِيَقْضِيَ اللَّهُ تا حکم کند خدای أَمْرًا کاری را که
آن كَانَ مَفْعُولًا بود کرده شده یعنی کاین در علم او وسزاوار بانکه کرده شود وآن نصرت
اولیاست وقهر اعدا واعزاز دین اسلام واذلال بکیش کفر لِيَهْلِكَ بدلست یا متعلق بمفعولا
یعنی جمع کرد میان شما تا هلاک شود مَنْ هَلَكَ هر که هلاک میشود عَنْ بَيِّنَةٍ از حجتی
روشن که معاینه را ببیند وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ وبزید هر که میزید عَنْ بَيِّنَةٍ از حجتی هویدا
یعنی تا هیچکس را حجتی ومحذرتی نباشد چه واقعه بدر از آیات عظیم ومعجزات باهره است
هر که مشاهده آن کروه او را هیچ عذری وحجتی نیست خواه که در آن جنک بوده است یا نه وهلا
کت وحیوة مستعارند برای کفر واسلام یعنی صدور کفر واسلام از ایشان بر حجتی واضح است
چه هر که کافر کردد بطلان او روشن است وهر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او مبین است
برو ومعلوم وقوله وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ وبدرستی که خدای شنواست اقوال وافعال
مؤمن وکافر را عَلِيمٌ داناست بضمایر واحوال ایشان در ترجمه دشق مذکورست
که کوهر شب افروز عقل را همچنانکه در حقه سینه دوستان میسپارند در صدر
دشمنان نیز می نهند که لیهلک من هلک وعن بینه ویحیی من حی عن بینه یعنی
اکر بنده در آیات هادیه الهی تامل وتفکر کند بارقه انوار عقل او را از جانب لطف وتوفیق
لامع نشود وبدان مهتدی کردد وحیوة ابدی یابد وبجهت فرط عناد وجحود در آن

تدبر و تامل نکند و عمر خود را کائن ما ید در وادی ضلالت و هلاکت بماند و در نقل آمده
که در شب آن روز که جنک بدر واقع شد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در واقعه
دید که لشکر قریش در غایت قلت و ذلتست تاویل آن فرمود بانکه دوستان غالب و
دشمنان مغلوب خواهند شد مؤمنان بعد از استماع این رؤیا و تعبیر آن بغایت مسرور
و فرحناک شدند حق تعالی تذکار این نعمت فرمود بر مؤمنان و کفت اِذْ یُرِیکَهُمُ
اللّٰهُ یاد کن که چون بنمود خدای لشکر کفار را فِی مَنَامِکَ در خواب قَلِیلاً اندک
و میتواند بود که او بدل ثانی یوم الفرقان باشد و یا متعلق بعلیم و معنی اینکه حق تعالی
جمع کرد در وقتی که کفار در خواب بر وجه قلت بتو نمود و یا حق تعالی داناست بصا
لح مؤمنان وقتی که مشرکان را بتو نمود بوصف قلت و یا چون اصحاب را خبر دادی
دلیر شدند و بوعده نصرت مستظهر کشتند وَلَوْ اَرَاکَهُمْ و اکر خدای بتو نمودی
ایشان را کَثِیراً بسیار و تو باصحاب خبر دادی لَفَشِلْتُمْ هر آینه بد دل میشدند
اصحاب وَلَتَنَازَعْتُمْ و هر آینه نزاع میکردند فِی الْاَمْرِ در کار قتال که آیا حرب
کنیم یا فرار نمائیم وَلٰکِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای سَلَّمَ بسلامت نکهداشت شما را
از بد دلی و تنازع و اختلاف کلمه یا از مضرت اعادی اِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستی
که خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بانچه در سینهاست از جرات و بیم و جزع
و تسلیم و یا عالم است بانکه اکر عالم بکثرت عدد کفار میداشتند قتال نمیکردند و
قرار بر فرار میدادید و بدانکه رؤیا بر چهار قسم است یکی رؤیا از جانب خدا و اینست
که قابل تعبیر است دوم رؤیا از وساوس شیطان سیوم رؤیا از غلبه اخلاط چهارم
رؤیا از افکار و این سه قسم اخیر از اضغاث احلام است و اول الهام است در منام
و رؤیای پیغمبران ازین سه قسم نیست و حسن فی منامک به فی موضع نومک کرده است
ای فی عینک التی لا تنام بهانه انکه مراد رؤیای قوم باشد و بلخی نیز برینست و این
بعیدست و خلاف ظاهر آیت و مخالف روایت وَاِذْ یُرِیکُمُوهُمْ و یاد کنید ای
صحابه این را که بنمود خدا دشمنان را بشما اِذِ الْتَقَیْتُمْ وقتی که ملاقات کردید و بهم رسیدید
فِی اَعْیُنِکُمْ در چشمهای شما قَلِیلاً اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان و رؤیای
پیغمبر وقوع پذیرفت آورده اند که ابن مسعود در وقت التقای صفین باکسی که در پهلو

او بود

او بود گفت اعادی هفتاد تن باشند وی گفت قریب بصد احتمال دارد و حال آنکه ایشان
نهصد و پنجاه کس بودند وَيُقَلِّلُكُمْ اندک گردانید شما را نیز فِي أَعْيُنِهِمْ در
چشمهای ایشان که دشمنانند قبل از التحام قتال تا دلیر شدند در کارزار شما و نقل است که ابو
جهل در روز بدر میگفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه ایشان را بدست بگیرید و بریسما
نها محکم بربندید حق تعالی مؤمنان را در نظر ایشان دو برابر مشرکان گردانید که یرو
نهم مثلیهم رأی العین بدین سبب دل شکسته شدند و شکست بر ایشان افتاد
و این صورت از عظایم آیات است چه قوت باصره اگر بسببی قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل
بیند اما باین حد نتواند بود که هزار تن را صد کس بیند و کمتر و نزدیک
بسیصد نفر هزار نهصد را عدد بیند هر آینه قدرت کامله ربانی بازداشت
ابصار بعضی را از ابصار بعضی ما هو علیه با وجود تساوی در شرط رؤیت
لِيَقْضِيَ اللَّهُ حکم کند خدا أَمْرًا کاری را که آن كَانَ مَفْعُولًا هست کرده شده
یعنی بوقوع آینده در علم وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدا نه غیر او تُرْجَعُ الْأُمُورُ
باز گردانیده شود کارها تکرار این جهت اختلاف فعل معلل به است یا مراد بامور در
اول التقاست بر وجه محکی و اینجا اعزاز اسلام و اهل آن و اذلال شرک و حزب
آن و یا اولی وعده است بنصرت در روز بدر و دوم استمرار نصرت تا بقیامت
و بدانکه نمودن ایشان در چشم مسلمانان میتواند بود که بسبب قطع شعاع بوده
باشد میان رائی و مرئی بر سبیل معجزه و یا باستتار بعضی بر بعضی و یا بحیلوله غبار
و امثال آن و بعد از آن امر میکند بقتال و ثبات در حرب بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً چون برسید بگروهی کفار که قصد
حرب کنند با شما و با ایشان در مقام کارزار در آیید فَاثْبُتُوا پس بایستید و از مقاتله
ایشان روی متابید عدم وصف فئه بکفار جهت آنکه آنست که مؤمنان مقاتله نمیکنند مگر
با کفار و لقا غالب الاستعمال است در قتال وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدا را كَثِيرًا
یاد کردنی بسیار بدل و زبان در مواطن حرب و دعا کنید باستظهار شما بر اعدا لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ شاید شما فوز و ظفر یابید بر دشمنان و مع ذلک بمثوبت عظمی برسید
و گفته اند که مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعای بر کفار باین وجه

که اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرست ودرین تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ
شغل از ذکر خدای باز ندارد ودر شداید ملتجی که او شیطان لعین بود واین قول
از صادقین علیهما السلام واز کلبی نیز نقلست که مراد بقوله انی اخاف الله این
باشد که من میترسم از آنکه ضرری ومکروهی بمن رسد ویا خدای مرا هلاک کند
واین وقت همان وقت باشد که موعود شده زیراکه ابلیس قبل ازین هرگز
ندیده بود که ملایکه بمدد مسلمانان ایند واز جبائی واز جمعی دیگر نقلست که ابلیس
قادر نبود بر خلع صورت ولبس صورت سراقه ولیکن حق تعالی اورا بصورت
مصور ساخت تا بر پیغمبر واصحاب ظاهر شود اگر کسی از روسای اهل شرک
مشرکان را بقتال مسلمانان دعوت نمیکردند بجهت خوف ایشان از بنی کنانه پس
اورا بصورت سراقه مصور گردانید تا مراد او سبحانه در اعزاز دین تمام گردد
وشیخ مفید رضوان الله علیه در بعضی از رسایل خود ایراد فرموده که حق تعالی
جن را قدرت وتمکین داده که ایشان متصور توانند شد باشکال مختلفه
وخبر صحیح متواتر که ابلیس در دار الندوه بصورت شیخ بر امداد اهل
نجد ودر روز بدر بصورت سراقه خود را بمشرکان نمود وجبرئیل بر صورت
دحیه بر پیغمبر ظاهر شد مصرح است برین وحسن گفته که صدور این کلام بر
وجه وسوسه بود نه تصور او بصورت سراقه واین غیر حسن است بجهت
تواتر روایت درین باب وقوله والله شدید العقاب میتواند بود که از
کلام ابلیس باشد ویا جمله مستانفه یعنی خدای سخت عقوبتست که هیچ کس را
طاقت عقاب او نیست از طلحه بن عبد الله روایتست که رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که در هیچ روز شیطان چنان ذلیل وخوار نبود که در روز بدر که در
نگرید جبرئیل را دید که در پیش فرشتگان می آید ودر روز عرفه نیز ذلیل میشود
چه آن روزیست که رحمت بی قیاس بر بندگان گناه کار امت نازل میشود اذ
یقول المنافقون واین را نیز یاد کن که چون گفتند منافقان مدینه والذین
فی قلوبهم وآنانکه در دلهای ایشان بود مرض بیماری شک یعنی منافقان
مکه ویا بیماری کفر ورسوخ آن یعنی مشرکان وگویند مراد از ثانی نیز منافقانند

وعظ

وعطف جهت تغایر صفتین است واصح آنست که قومی از قریش چون قیس ولید
مغیره وعلی بن امیه بن خلف وعاص بن منبه بن حجاج وحرب بن زمعه وابو قیس
بن فاکه بن مغیره اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشدند
در وقت خروج قریش با ایشان ببدر امدند ونیت ایشان انکه هر لشکری که بیشتر باشد
بدان میل کنند وچون قلت مؤمنان در روز بدر مشاهده کردند گفتند غَرَّ هٰؤُلَاءِ
فریفته است این گروه مؤمنان را دِينُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت وعدم عده در
برابر چنین لشکری آراسته امده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود که وَمَنْ
يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وهر که توکل کند بر خدای وکار خود را با وگذارد فَإِنَّ اللَّهَ
پس بتحقیق که خدای عَزِيزٌ غالبست بر همه یعنی متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ در
حکم کرده است که اهل توکل یاری دهد ویا حکمت او مقتضی آنست که نصرت متوکلان
فرماید مرویست که چون کفار قلت لشکر اسلام را بدیدند روی بقتال رسول
اوردند چون بمیان معرکه افتادند فرشتگان تازیانه بر روی وپشت ایشان
زدند وهلاک کردند حق تعالی رسول را از ان خبر داد که وَلَوْ تَرَىٰ واگر ببینی ای محمد
حال کفار را إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا چون قبض میکردند ارواح انها را که کافر
شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر اذ ظرف
تری است ومفعول تری محذوفست وتقدیر اینست که ولو تری الکفرة اذ حالهم
وح ملائکه فاعل یتوفی است وقراءت ابن عامر بتا دالست برین ومیتواند بود
که فاعل آن حق تعالی باشد وملائکه مبتدا وخبر آن يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ یعنی فر
شتگان میزدند عمودهای آتشین بر رویهای ایشان وبنا برانکه ملائکه فاعل یتوفی
باشد وانجمله فعلیه حال خواهد بود از الذین کفروا ویا از ملائکه ویا از هر دو بجهت
اشتمال آن بر ضمیر هر دو وعدم ایتان بواو بجهت استغنی است بضمیر از واو
پس معنی آنست که ملائکه قبض ارواح کفار میکردند در حالتی که میزدند فرشتگان
در رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ وبر دبرهاء ایشان ومیتواند بود که مراد
تعمیم ضرب باشد یعنی بر پشت وروی وسایر اعضای ایشان میزدند وبر روی
هر که متوجه ایشان میشد وبر پشت هر که میگردید واز سعید بن جبیر وعبد الله عباس

نقلست که مشرکان چون روی بمسلمانان کردندی فرشتگان تیغ بر روی ایشان زدندی
وچون پشت بهزیمت دادندی بایشان رسیده مقامع وسیاط بر پشتهای ایشان زدندی
وَذُوقُوا عطفست بر یضربون باضمار قول یعنی میگفتند بایشان که بچشید عَذَابَ
الْحَرِيقِ عذاب سوزان که مقدمهٔ عذاب دوزخ است مرویست که بر دست هر یک
مقمعی آهنین بود بر هر مشرکی که میزدند آتش ازان افروخته میشد واو را میسوخت جواب
لو محذوفست بجهت تفظیع امر وتهویل آن یعنی ای محمد اگر این حالت را مشاهده
میکردی هرآینه میدیدی امری منکر وکاری بس هول ومرویست که شخصی بپیغمبر را
گفت یا رسول الله من پشت ابو جهل را دیدم که مانند شراک شده بود فرمود که ذاک
ضرب الملائکة ومجاهد نقل کرده که مردی رسول را که من حمله کردم بر یکی از مشرکان تا بزنم
شمشیر من باو نرسیده بود که سر او پران شد فرمود سبقک الملائکة گفتند که ذَلِكَ
این ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده بود أَيْدِ
يكُمْ دستهای شما از شرک وسایر معاصی که از جملهٔ آن ترک هجرت شما بود از مکه
واضافهٔ اعمال بید جهت آنست که صدور اکثر ذنب از یدست وَأَنَّ اللَّهَ وسبب
آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان را که ایشان را
بی جرم واستحقاق مواخذه کند پس تعذیب کفار عین عدل باشد وذکر ظلام
که برای تکثیرست بجهت عبیدست که بصیغهٔ جمع است یعنی تکثیر آن باعتبار کثرت
افراد عبیدست ویا افراد ایشانست با آنکه عظم عذاب بر وجهیست که اگر نه بجهت
استحقاق میبود معذب آن بلیغ الظلم میبود ودر آیت دلالتست واضح بر بطلان
مذهب مجبره بر آنکه حق تعالی خلق کفر میکند وبعد ازان او را بآن عذاب میکند ودر
آنکه جایزست که خدای تعالی عذاب کند بی ذنبی ومواخذه کند بذنب غیر زیرا که
این غایت ظلمست وحق تعالی درین آیت مبالغه کرده در نفی ظلم از خود بقوله لیس
بظلام للعبید چه این عطفست بر ما قدمت ومحصل معنی آنست که حق تعالی عذاب مشرکان
فرمود بدو سبب یکی بسبب کفر ایشان ودیگری بسبب آنکه ظلم به بندگان میکنند چه
همچنانکه اثابهٔ مؤمنان از عدلست تعذیب کفار نیز از عدلست بعد ازان بر وجه
تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بیان حال کفار میکند بحال کفره که قبل

از ایشان

از ایشان تکذیب رسول خود کردند و میفرماید که ای محمد عادت مشرکان قریش
با تو کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو عادت متابعان فرعون است با حضرت موسی
علی نبینا و علیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و مانند عادت آنها که پیش از فرعونیان
بودند یعنی عاد و ثمود یا سحرانِ خود داب بمعنی دوام است من دَأَبَ يَدْأَبُ
اذا دام علیه یعنی دوام عمل و طریق ایشان چون دوام عمل و طریقهٔ امم سابقهٔ مکذب
است و قوله كَفَرُوا بِآيَاتِ تفسیر داب ایشان است یعنی دوام یعنی دوام
عمل و طریقه ایشان این بود که کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلایل واضحه که بر توحید
خود نصب کرده یا معجزات انبیای فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشانرا
و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود همچنانکه کفار معاصر
ترا بسبب آن مواخذه فرمود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَوِيٌّ با قوت و قدرتست شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر منکران و مکذبان که هیچکس بر او
غالب نتواند شد و دفع عذاب او نتواند کرد و طاقت کشیدن آن عذاب نتواند
داشت ذَلِكَ این مواخذه و عقوبت پیشینیان و پسینیان بِأَنَّ اللَّهَ
بسبب آنست که خدا لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبوده گرداننده و تبدیل دهنده یعنی عادت
او نیست که تغییر دهد نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی را که انعام کرده است بر سبیل تفضل
عَلَى قَوْمٍ بر گروهی از بندگان خود از کثرت خصب و سعت معیشت و ثروه و
صحت و امنیت حَتَّى يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آن حالرا که مقارن نفسهای ایشانست بحالی بدتر مراد ازین تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی بود ضم کردند از ابعادات حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و قطع صله رحم و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذا و آزار
مؤمنان بدتر ساختند همچنانکه امم سابقه که تکذیب رسل و قصد قتل ایشانرا
علاوهٔ کفر و شرک خود کردانیدند و بسبب آن مستاصل کشتند و بدانکه یک در
اصل یکون بود که حذف حرکت آن شده بجزم و بعد از آن واو بالتقای ساکنین
افتاده و انکه بجهت شبههٔ آن بحروف لینه محذوف شده از روی تخفیف وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنواست سخنان نافرجام کفار را عَلِيمٌ

دانا بعقاید باطله و اعمال قبیحهٔ ایشان دیگر باره برای تاکید میفرماید که صنیع و کار قریش
در تکذیب تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو صنیع قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
و آنانکه قبل از ایشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را
فَأَهْلَكْنَاهُم پس هلاک کردیم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان یا قریش
تکذیب قرآن کردند و ما بسبب آن ایشانرا در بدر مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا
غرق کردانیدیم در دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعونرا وَكُلٌّ و هریک از گروه
غریقان قبط و قتیلان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ بودند ستمکار بر نفسهای خود بکفر
و عصیان در انوار آورده که تکریر آیت برای تاکیدست و بجهت مزیت معنی
مفاد آن بر آیت سابقه چه در آن تکذیب آیات را و بیان آنچه آل فرعون بآن معذب
شدند علاوهٔ کفران کردانیده و گویند این برای سببیت کفرست و اخذ آن و اول
برای سببیت تغیر در نعمت بسبب تغیر ایشان بآنچه در نفسهای ایشان بوده
و یا اول برای بیان حال ایشانست در استحقاق عذاب آخرت و در ثانی بیان
استحقاق ایشان بعذاب دنیا و یا اول تشبیه حال قریش است بحال آل فرعون
در تکذیب و در ثانی تشبیه حال ایشان بحال فرعونیان در استیصال و یا اول در
اخذ ایشانست بعذاب و ثانی در کیفیت عذاب و گویند آل فرعون در معصیت بر احوال
مختلفه بودند پس حق تعالی بیان نمود که کفار قریش مشارک ایشانند در آن
احوال و بعد از آن در مذمت ایشان فرمود که إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی
که بدترین جنبندکان بر روی زمین عِندَ اللَّهِ نزد خدای الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه کافر شدند و اصرار نمودند بر کفر و راسخ شدند در آن مراد معاندان قریش
اند چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن
اشرف و یحیی بن اخطب و احزاب ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان
ایمان نیارند و چون چنین است پس ای محمد توقع ایمان از ایشان مدار و خاطر
خطیر خود را بجهت این پریشان مساز فا برای عطفست و تنبیه بر آنکه تحقق معطوف
علیه مستدعی تحقق معطوفست این آیت متضمن اخبارست از سیکون و مخبر
بر وفق خبر تحقق پذیرفت چه جماعت مذکوره بر صفت کفر مردند و بشرف

اسلام

اسلام نرسیدند و قوله الَّذِينَ عَاهَدْتَ بدلست از الذین کفروا بدل البعض
از کل برای بیان حال آن بعض میفرماید که آنانکه تو معاهده بمن جهت آنست که متضمن
معنی اخذت فکانه قیل اخذت العهد منهم و این جماعت بنی قریظه بودند که پیغمبر
با ایشان معاهده فرموده ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس شکستند عَهْدَهُمْ عهد
خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد کردند در تبیان و غیر آن آورده اند
که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ننمایند پس نقض عهد نمود
ند در روز بدر مشرکان را بسلاح یاری دادند و بعد از آن با رسول گفتند که ما عهد
فراموش کردیم پس دیگرباره عهد بستند و باز آنرا شکسته روز خندق با ابو
سفیان اتفاق نمودند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض
عهد یا نمیترسند از عقوبت غدر آنگه حکم میفرماید در باره ناقضان عهد بقوله
فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشان را فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ
پس رمیده گردان و متفرق ساز بِهِمْ بسبب قتل و جرح ایشان مَنْ
خَلْفَهُمْ آنانرا که از پس ایشان فرا رسند از اعدای شما تشرید تفریق است
بر وجه اضطراب یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو
آن کافران دیگر را از مقاتله تو برماند لَعَلَّهُمْ باشد که آن رمندگان يَذَّكَّرُونَ
پند گیرند و عبرت پذیرند و تنبیه ایشان شود بانکه عاقبت غدر وخیمست و هیچ
از ایشان بجهت آن دلیر نتوانند کرد بر نقض عهد بر محاربه وَإِمَّا تَخَافَنَّ
و اگر ترسی و اندیشه بری یعنی دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی با تو عهد دارند
خِيَانَةً نقض آن عهد بعلاماتی که بر تو روشن شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس
بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من
نیز عهد شما را باطل کردم در حالتی که باشی عَلَىٰ سَوَاءٍ بر سویه یعنی بر عدل
و طریق اقتصاد چه اگر اظهار اینمعنی نکنی با ایشان گمان برند که تو بر عهد خودی
و تو ساز حرب ایشان کنی مانند غدری باشد که از تو صادر شده باشد و بآن
متهم شوی و سویه مقتضی آنست که ایشان همان دانند که تو از ایشان دانی از نقض عهد
پس علی سواء در موضع حالست از ضمیر فانبذ ای نابذا علی طریق سوی و یا آنکه

حال باشد از فاعل و مفعول علی تقدیر انکه حاصلین علی استواء فی العلم بالنقض او العداوة یعنی بیفکن عهد را بسوی ایشان در حالتی که هر دو حاصل باشید بر مساوی بودن در علم بنقض عهد یا عداوت اِنَّ اللّٰهَ بی بدرستی که خدا لَا یُحِبُّ الْخَائِنِینَ دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را این تعلیل است برای امر بنبذ و نهی از مناجزه قتال که مدلول علیه است بحال بر طریق استینافست و اقدی گفته که این آیت در بارهٔ بنی قینقاع نازل شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از نزول آن اعلام ایشان نمود و با ایشان محاربه فرمود و بعد از ان امر بقتال کفار و عدت اهل اسلام داد و ایشان را امر فرمود بمستعد شدن برای قتال باین وجه که وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا و مپندارید ای محمد آنان را که کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب ما مراد گریختگان بدر اند یا شکستگان عهد میفرماید که مپندارید که ما عاجز گنیم از عقوبت ایشان اِنَّهُمْ لَا یُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نتوانند کرد ما را از عذاب خود حفص بغیبت میخوانند یعنی باید که کافران نپندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم وَأَعِدُّوا و اعاده سازید ای مؤمنان لَهُمْ برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر مَا اسْتَطَعْتُمْ انچه توانید مِنْ قُوَّةٍ از هر چه قوت و توانائی داشته باشید از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوة می یابد عقبة بن عامر رضی الله عنه گفته الا ان القوة الرمی تیر انداختن قوت است و این کلمه را سه بار تکرار فرمود و میشاید که تخصیص حضرت قوة را بدان جهت آن باشد که تیر و کمان اقوی صلاح است شیخ ابو القاسم نصر ابادی گفته که درین آیت مفسران گفته اند که قوة بمعنی رمی است بلی همچنین باشد اما رمی بر سه گونه است رمی ظاهر تیر و کمان و رمی باطن تیر آه در صبح گاهی از کمان خضوع و رمی سهام خطوط از دل و توجه بحق و فراغت از ما سوی ابو علی رودباری گفته که قوة اعتماد است بر حمایت حق و اثق بودن بعنایت او و گفته اند مراد از قوة اتفاق کلمه است و اعتماد بخدا و رغبت در ثواب او و نزد بعضی دیگر بمعنی حصارست پس میفرماید که آماده سازید قلعها را جهت دفع کفار مِنْ رِبَاطِ الْخَیْلِ و دیگر آماده کنید از ان اسباب بسته در انوار گفته که رباط اسم خیل است و از ابسته باشند در راه

خدا پس این فعالیست بمعنی مفعول یا مصدر است که مسمی بنده است یقال ربط ربطا
و رباطا و رابطه مرابطه و رباطا و رباط جمع ربط است چون فصیل و فصال حاصل که
حق تعالی میفرماید که آماده سازید اسبان بسته برای جهاد که ترهبون بتر
سانید بدین استعداد عدو الله دشمن خدایرا و عدوکم و دشمن
خود را که کفار مکه اند و آخرین و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران
دیگر را من دونهم غیر از کافران مکه لا تعلمونهم شما نمیدانید ایشانرا
الله یعلمهم خدای میداند ایشانرا و ایشان بقول یهود بنی قریظه است
و یا فرس و یا جمیع منافقان که نماز میگذارند و روزه میدارند و کلمتین شهادتین
اما خدای باطن ایشانرا میداند چه وی مطلع است بر سرایر و ضمایر و نزد طبری
جنیانند و در مدارک آورده که کفره جن از سهیل اسبان میترسند و ما
تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء از چیزی که دارید فی سبیل الله در راه خدا
یعنی در ترتیب سلاح و نفقه است یوف الیکم تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن
و انتم لا تظلمون و شما ستم دیده نخواهید شد بنقص ثواب تضییع عمل و ان
جنحوا و اگر میل کنند مشرکان للسلم بصلح و استسلام فاجنح لها پس تو هم
میل کن بمصالحه و توکل علی الله و توکل کن بر خدا یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله
طرح صلح افکنده باشند چه خدای عاصم شماست از مکر ایشان جناح بمعنی میل است و
جناح ازین ماخوذست و تعدی آن بلام است و الی و تانیث ضمیر لها بجهت آنست
که سلم بمعنی سالمه و مصالحه است انه هو السمیع بدرستی که خدای شنواست
مر اقوال ایشانرا العلیم داناست بنیات ایشان بدروغ و راست پس اگر
در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد و بال مکر را بایشان رساند و بدانکه فاجنح
اگرچه بر طریق اطلاقست اما مخصص است بمصلحت پیغمبر یا امام چه اگر
مصلحت پیغمبر یا امام چه اگر مصلحت در خلاف داند صلح نکند و دلیل برین
اجماع اهل البیت است علیهم السلام و نزد بعضی از مفسران آیت منسوخ
است بقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و بقوله فاقتلوا الذین لا
یؤمنون بالله این قول حسن و قتاده است و نزد غیر ایشان منسوخ نیست

زیراکه این آیت در مهادنهٔ اهل کتابست و آیت دیگر در بارهٔ عبده واوثان
و قول صحیح اینست زیراکه اقتلوا المشرکین و قاتلوا الذین هر دو در سنه تسع
من الهجرة نازل شد و پیغمبر بعد از آن با اهل نجران مصالحه فرمود پس بینهما تنافی نباشد
و در کنز العرفان مذکورست که حق نعم عدم نسخ این آیتست بجهت صلح برای امام بحسب
مصالح متجدده و اینکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیت صلح کرد با اهل نجران
دو هزار حله که هزار در ماه صفر بدهند و هزار در ماه رجب شاهد اینست و باید دانست که صلح که
انرا هدنه کویند جایزست شرعا زیراکه پیغمبر ص مصالحه فرمود با اهل مکه در عام حدیبیه و کان
آیه مذکوره اشارت باینست و صلح شرطست بر عامهٔ مصلحت اهل اسلام و کاه هست که واجب
میشود بجهت قلت مسلمانان یا رجای اسلام جماعتی از کفار در وقت ترک مقاتلهٔ ایشان
و یا بجهت حصول استطاعت و اکر حاجتی و مصلحتی و ضرورتی نباشد جایز نیست
و تا حصول یکی ازین امور اول صلح چهار ماهست لقوله فسیحوا فی الارض اربعة
اشهر و عشرا و در طرف کثرت زیاده بر یکسال جایز نیست و در ما بین اربعه و
سته خلافست اقرب اعتبار اصلح است و لابدست در صلح از تعیین مدت پس
اکر مدت صلح مجهول باشد صحیح نباشد و واجبست وفا بهدنهٔ صحیحه و نقض آن
جایز نیست مکر انقضای مدت یا ظهور خیانت از کفار و اکر خیانت ایشان معلوم
یا مظنون شود جایزست نبذ عهد بایشان و انذار ایشان و یا تهمت جایزست
و همچنین واجبست وفا بشروط صحیحه و اکر فاسده باشد جایز نیست و اغتیال
حرامست مکر بعد از انذار وَاِنْ یُرِیدُوا و اکر خواهند اَنْ یَخْدَعُوكَ
انکه بفریبند ترا و بصلح خود را از جنک شما باز دارند فَاِنَّ حَسْبَكَ اللّٰهُ
پس بدرستی که بسنده است ترا خدای چه او محسب و کافیست اولیای خود را هُوَ
اَلَّذِی اوست انکه اَیَّدَكَ بِنَصْرِهِ قوت داد ترا بیاری کردن خود و فرستادن
فرشتکان وَبِالْمُؤْمِنِینَ و بهمهٔ مؤمنان و نزد اکثر مفسران و سدی مراد
انصارند که اوس و خزرج اند و این از ابو جعفر علیه السلام روایتست وَاَلَّفَ
والفت انداخت و پیوند افکند بدوستی بَیْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان
یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال ایشان تعصب و ستیزه بود و هموار ه

بقتل و غارت هم اشتغال مینمودند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشانرا با یکدیگر الفت
داد و اتحاد تمام میان ایشان متحقق شد و این از معجزات آنحضرت بود **لو انفقت**
اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان **ما فی الارض جمیعا** هر آنچه
در زمینست از مال و متاع **ما الفت** تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت دادن
بین قلوبهم میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه
که با هم داشتند **و لکن الله** و لیکن خدای بحکم بالغه خود **الف بینهم**
الفت افکند میان ایشان چه او مقلب القلوبست بهر وجه که خواهد **انه عزیز**
بدرستی که او غالب و قادر است هر چه خواهد کند **حکیم** داناست بحکمت آنچه
میکند بعد از آن امر میکند بقتال کفار و تحریص مؤمنان بقوله **یا ایها النبی**
ای پیغمبر برگزیده **حسبک الله** و بسنده است ترا خدای **و من اتبعک**
با آنکه پیروی تو کرده اند **من المؤمنین** از گرویدگان من موصول در محل نصب
است بر مفعول معه یا مجرور معطوف بر کاف خطاب و یا مرفوع معطوف بر
اسم الله ای کفاک و المؤمنون نزول این آیه در بدا غزوه بدرست قبل از قتال
و در تفسیر اهل البیت مذکورست که مراد باین آیت امیر المؤمنین ع و اتباع او
و ظواهر اخبار شاهد این قولست و دیگر آنکه مستفاد آیت نصرت که رسول را بتایید
الهی از امیر المؤمنین ظهور یافت از هیچکس ظاهر نشد پس بدیع نبود که آیت خاص
بآنحضرت باشد و اتباع او و این اولی باشد بآنکه مخالفان میگویند که سی و سه مرد
و شش زن در مکه ایمان آورده بودند چون عمر اسلام آورد این آیت نازل شد
که **یا ایها النبی** ای پیغمبر رفیع قدر یا خبر کنند **حرض المؤمنین** تحریص
کن مؤمنانرا بابلغ وجه و برانگیز و گرم ساز ایشانرا **علی القتال** بر کارزار
کردن با کفار **ان یکن منکم** اگر باشد از شما **عشرون صابرون**
بیست صبر کنندگان در معرکه قتال **یغلبوا مائتین** غالب شوند بتایید الهی
دویست نفر از مشرکان شرط در معنی امرست و آیت ثانیه که الآن خفف الله
دلالت برین دارد که تخفیف نمیباشد مگر بعد از امر بنقیض آن یعنی باید که
یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبائی ورزند و فرار نکنند **و ان**

یکن منکم اگر باشد از شما مائة صد تن یغلبوا الفا غالب شوند بر
هزار تن من الذین کفروا از آنانکه کافر شدند واین غالبیت شما بر ایشان
بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند
ونمی شناسند خدا و روز معاد را و معتقد مثوبت اخرویه نیستند لاجرم
از نجات درجات ومثوبات غافل مانده در زمان مقاتله قوت ثبات وشکیبائی
مؤمنان ندارند بجد ازند ولا این آیت مؤمنان از مقاتله یکی با ده اندیشناک شد
ند وانکار بر ایشان گران آمد حق تعالی این آیه را منسوخ گردانیده فرمود که الآن
اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت خفف الله عنکم سبک گردانید خدا از
شما وعلم ان فیکم ضعفا و دید که در شما سستی است یعنی ضعف بدن وطری
گفته که مراد ضعف بصیرت است زیرا که آنانکه در ابتداء اسلام ایمان آورده اند همه ایشان
اقویا بوده اند بلکه بعضی قوی و بعضی ضعیف بوده اند ولیکن در بصیرت ویقین اقویا بوده اند
وچون مسلمانان بسیار شدند وضعیف الیقین وضعیف البصیرة با ایشان مخلوط شدند
این آیت نازل شد وصاحب کنز العرفان در این گروه کرده چنانکه در ختم آیت مذکور
خواهد شد وان یکن منکم پس اگر باشد از شما مائة صابرة صد تن
شکیبائی کننده یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی
امرست یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد وان یکن
منکم الف واگر باشد از شما هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند بر
دو هزار باذن الله بامر خدای ویاری او والله مع الصابرین
وخدا با صبر کنندگانست باعانت ومددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد که الصبر
مطیة الظفر در انوار گفته که حکم آیه اول در وقتی بود که مسلمانان اندک بودند وچون
بسیار شدند بحکم آیت ثانیه تخفیف ایشان کرد وتکریر بمعنی واحد بذکر اعداد
متناسبه بجهت دلالتست بر آنکه حکم قلیل وکثیر یکیست ودر مجمع مذکورست
که حکمت در اینکه حق تعالی امر فرمود که قوی البصر با ده تن مقاومت کند وضعیف
البصیرة با ده آنست که ایشان مختلط بیکدیگر وتمیزی میان ایشان نبود واگر نص
میکرد که ضعیف البصیرة کیست موجب انحاشن وانکسار قلوب ایشان میشد وگویند

که این

که آیت ثانیه بعد از آیت اولی فرمود بمدت متراخی واگرچه در قرآن متصل بیکدیگر
واقع شده واین آیت ناسخ آیت اولی است ومعتبر در ناسخ ومنسوخ بنزولست
نه تلاوت وحسن گفته که تغلیظ بر اهل بدر بود وبعد از آن رخصت حاصل شده در
کنز اورده که آیت الآن خفف الله عنکم از باب فسخ است وسبب آن بود که رسول
صلی الله علیه واله حمزه را با سی سوار بمحاربه فرستاد وایشان با سیصد سوار که لشکر
ابوجهل بودند اغاز مقاتله کردند بجهت مشقت شدیده که بایشان رسیده بود حق تعالی
از تخفیف فرمود وامر کرد بمقاومت یکی با دو ودر اینجا چند فایده است یکی انکه چون مطلق
کفار در قتال ضد مطلوب حق تعالی بود ازینجهت با وجود کثرت مغالبه عدد و
عدد مغلوب شدند وهرکه با خدا در مقام مغالبه در آید حق تعالی اورا مغلوب
گرداند وچون مطلوب مؤمنان مطلوب حق تعالی بود او سبحانه ناصر ایشان شده
وهرکه حق تعالی ناصر او باشد بلاشک غالب شود وهرگز خاذل نگردد ولهذا
باستقرار معلوم شده که باغی همیشه مصروع ومخذول میباشد وبجهت این فرمود
که بانهم قوم لا یفقهون ای لا یفقهون انهم محاربون الله ومغالب او مغلوبست
دوم انکه مراد بضعف ضعف بدنست نه ضعف در بصیرت که عبارت از ضعف
اعتقادست همچنانکه طبری گفته اما اولا بجهت انکه متبادر است بذهن پس ضعف
در آن بر حقیقت باشد واما ثانیا زیراکه قرینه تخفیف دالست برین واما ثالثا
زیراکه ضعف بدون مناسب تخفیف است ونسخ بخلاف ضعف است در
بصیرت سیوم انکه چون در اول حال مسلمانان اندک بودند هر یک مکلف شدند
بمقاومت ده تن واگرچه حق تعالی علم بضعف ایشان داشت وچون بسیار شدند
مانع وزایل گشت از ایشان تخفیف فرمود برحمت واسعه خود چهارم انکه تکرار
عدد در ناسخ ومنسوخ جهت آنست که حال متفاوتست در مقاومت چه
بسیار هست که عشره بمایه مقاومت میتوانند کرد ومایه بالف میتوانند
وهمچنین گاه هست که بمایه بمائتین طاقت مقاومت ندارند والف بالفین
طاقت مقاومت ندارند والف بالفین طاقت آن دارند پس تکرار دلالتست
بر وقوع غلبه مؤمنین با وجود قلت وکثرت ایشان وبعبارت دیگر با دلالت کند

برآنکه غلبهٔ مؤمنان متحقق است واگرچه کفار نسبت بعدد ایشان اضعاف مضا
عفه باشند بحکم مدلول آیت وجوب ثبات است با دو مثل واگر زیاده از مثلین
باشد واجب نیست پس بنا بر این اولی عدم جواز انهزام صد شجاعست از دویست
ویک با دویست ودو زیراکه عدد معتبرست با تقارب اوصاف پس جایز باشد
هرب صد ضعیف از صد بطل با ظن عجز اما درین نظرست ششم اگر کفار زیاده
از ضعف باشند ثبات وظن سلامت باشد ثبات مستحسنست واگر ظن عجز باشد
هرب واجب باشد لقوله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه هفتم اگر منفرد باشد دو کس
بیک کس احتمال دارد که ثبات واجب باشد زیراکه زاید بر ضعف نیستند ویا نه
بجهت جواز اختصاص حکم در آیت بجماعت زیراکه هیئت اجتماعیه را نوعی در
مقاومت هست واین اقربست آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند
وازجملهٔ ایشان عباس بن عبد المطلب وعقیل بن ابی طالب بود حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله در باب ایشان با اکابر صحابه مشاورت کرد وغرض حضرت
درین مشورت آن بود که اخلاص اصحاب بحضرت رب الارباب وقطع طمع ایشان
از حطام دنیای سریع الزوال معلوم کند ابو بکر که از قوم مهاجر بود گفت یا رسول
الله اکابر واصاغر این قوم اقارب وعشایر تواند اگر هریک بقدر طاقت وا
ستطاعت فدائی بدهند باشد که روزی بدولت هدایت برسند وحالا آن
فدا مدد اصحاب شود عمر گفت یا رسول الله اینها ائمه کفر ند وترا از منزل خود بیرون
کردند بر ایشان رحم مکن وبفرما تا همه را گردن بزنند والحمد الله که حق تعالی
ترا از فدا مستغنی گردانیده عقیل را بدست علی ده تا بکشند وعباس را بحمزه
و فلان وفلان را که خویشانند بمن حواله فرما تا ایشانرا بکشم واز گروه انصار
عبد الله رواحه واصح آنست که سعد معاذ گفت که اشارت فرما تا ایشانرا در
حفیره جمع کنند وخار وخاشاک وهیزم را بر سر ایشان ریزند وآتش در آن
اندازند وهمه را بسوزانند حضرت گفت که حق تعالی بعضی دلهای مردان را نرم میکند تا از
شیر نرم تر باشد ودلهای بعضی را سخت میکند تا از سنگ سخت تر باشد
ای ابو بکر قول تو قول ابرهیم است که گفت فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی

فانک

فانک غفور رحیم وای عمر قول تو مانند قول نوح است که گفت لا تذر علی الارض من
الکافرین دیارا بعد از ان با اصحاب گفت که کار ایشان یکی از سه بیرون نیست یا آنست
که اسلام آرند و یا ایشانرا بکشید و یا از ایشان فدیه گیرید و در احد و عده مقرر کنید
تا مقاتله کنیم گفتند ما اخذ فدیه میکنیم از ایشان و علی بن ابرهیم نقل کرده نضر بن حرث
و عقبة بن ابی معیط کشته شدند انصار ترسیدند که اساری مقتول شوند گفتند یا
رسول الله هفتاد کس از ما کشته شده اند و ما قوم توایم و اسیر تو از ما فدیه قبول
فرما عبد الله رواحه روایت کرده که چون رسول میان قتل و فدیه و اسلام تخییر فرمود
گفتم مگر سهیل بن بیضا که من از و کلمهٔ اسلام شنیده ام رسول صلی الله علیه و آله
جواب نداد من بسیار بترسیدم و گمان بردم که سنگ از آسمان فرود آید بجهت مداخلهٔ
من در حدیث رسول و همچنان خایف بودم تا رسول فرمود که الا سهیل بن بیضا
چون اصحاب اخذ فدیه کردند از اساری روز دیگر نزد رسول آمدم و ویرا دیدم
که دلتنگ نشسته بود ابو بکر میگریست گفتم یا رسول الله چه حادثه افتاد اخبار
فرما تا من نیز بگریم و اگر نتوانم بتکلف خود را بگریه دادم فرمود که برای اصحاب تو
میگریم که بجهت طمع ایشان در اخذ فدا بسبب اخلاص ایشان بثواب اغراض
دنیویه و اموال مانیه عذاب خدا بایشان چنان نزدیک شده بود که این درخت بما
نزدیک مادرختی بود پس حق تعالی این آیت فرستاد که ما کان نسزد و نشاید للنبی
مر هیچ پیغمبر را ان یکون له اسری که باشد مر او را اسیران که از ایشان فدا
گیرد حتی یثخن تا آنکه بسیار بکشد ایشانرا فی الارض در زمین چه این صورت
سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرارست و اثخان
ماخوذ ست از اثخنه المرض اذا اثقله و اصل آن ثخانه است تریدون میخواهید شما
عرض الدنیا خواستهٔ دنیا را که عرض سریع الزوالست مراد اخذ فدیه است والله
یرید الآخرة و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت را که بهشت و نعمت لا یزالست
و یا سبب نیل آخرت را که اعزاز دین است و قمع خدا والله عزیز و خدای غالبست دوستانرا
بر دشمنان غلبه دهد حکیم داناست در آنچه با بندگان کند و آنچه لایق بحال هر یک از ایشان
باشد از اثخان و منع از فدا بود در وقت غلبیت مومنان لولا کتاب من الله اگر نه

حکم و فرمانی میبودی از خدای سَبَقَ که پیشی گرفته است اثبات آن در لوح محفوظ که نهی صریح
عقوبت نفرماید یا بنادانی مواخذه نماید یا اصحاب بدر را عذاب نفرماید یا غنایم
بر شما حلال سازد لَمَسَّکُمْ هر آینه میرسید بشما فِیمَا أَخَذْتُمْ در آنچه فرا گرفتید از فدا
عَذَابٌ عَظِیمٌ عذابی بزرگ و در روایت آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد معاذ از آن نجات نیافتندی زیرا که این هر دو
بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدایا در کنز آورده که بعد از تخییر پیغمبر در اخذ فدیه و قتل
اصحاب طمع در فدیه کرده از سر ایشان در گذشتند و اکثر فدا چهار هزار درهم و گویند
فدای هر یک بیست اوقیه و ابن سیرین گفته که از هر یک صد اوقیه گرفتند و اوقیه چهل
درهم درهم است و از صادق علیه السلام مرویست که در حین اسر عباس بیست اوقیه
طلا از و گرفتند رسول فرمود که این غنیمت است پس برای فدای نفس خود و برادر
زاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف او عتبه بن جحدم تکلیف فرمود
عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو درویشی وار در پیش خویش و بیگانه
دست دراز کند و گدائی کند من این همه مال از کجا آورم حضرت رسالت فرمود که کجا
ست آن بدرهای زر که در وقت خروج از مکه بزن خود ام الفضل دادی و با او گفتی
که نمیدانم که مرا درین سفر چه پیش آید اگر حادثه بمن رسد این بدرها ترا باشد و عبدالله
و عبید الله و قثم را عباس گفت من این سخن را نهفته با ام الفضل گفته بودم و
بخدای که هیچکس بر آن مطلع نبود و آن بدرها در شب تار باو داده ام ترا که این خبر
داد فرمود آفریده کار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت انا اشهد ان لا اله الا
الله و انک عبده و رسوله پس فدای خود و سه کس بداد و چون ایشان اخذ فدا
کردند آیت مذکوره نازل شد و مرویست که پیغمبر کاره اخذ فدیه بود و چون سعد
بن معاذ کراهت حضرت را دریافت گفت یا رسول الله این اول حربیست که در آن با مشر
کان کارزار کردیم مراد تو اینست که اثخان ایشان کنی هیچ مشرکی طمع در خلاف و قتال
تو نکند فرمود آری چنین است کراهت ما کراهت آنچه تو از آن کراهت داشتی از
اخذ فدیه من هم از آن کراهت داشتم لیکن رایت ماضع القوم اما دیدم که قوم
مایل اخذ فدااند و بدانکه اهل خلاف چون احمد بن حنبل و غیره استدلال کرده اند

بابن عمر

باین قصه بر جواز اجتهاد بر پیغمبر صلی الله علیه وآله چه اخذ فدا بوحی بود واگرنه حق تع
انکار آن نمیکرد وجواب ازین آنست که جایزست که آنحضرت اول مخیر بوده باشد میان
قتل وفدا وقتل اولی بوده باشد وعتاب بر ترک آن باشد ونیز معلوم شد که آنحضرت کاره
فدا بود پس عتاب راجع بغیر او بوده باشد که ابوبکرست واتباع او واز ابن عباس
وقتاده مرویست که انکار فدا بجهت قلت مسلمانان بود وکثرت مشرکان چون قضیه منعکس
گشت ماذون شدند در اخذ فدا بقوله فاما منا بعد واما فداء پس سبب منع فدا در
بدایت اسلام اراده ارهاب کفار بود والقای رعب در قلوب ایشان بجهت اعزاز دین و
نصرت رسول واین حاصل نمیشد مگر بکثرت قتل پس چون مسلمانان بسیار شدند مراد الله
حاصل شد بسبب کثرت ایشان وحکم بجواز مفاداة نازل شد وقوله کتاب الخ نزد مجاهد
مفسرست باینکه اگرنه آن میبود که حق تع بر ذنب عذاب نمیفرماید مگر بعد از نهی از آن
هرآینه شما را عذاب میکرد لیکن این از و سبقت نکرده پس بجهت این عذاب شما نفرموده
وجبائی گفته که اگرنه آن بودی که حق تع بر صغایر کسی را معذب نسازد هرآینه تعذیب شما
کردی وابن جبیر برانست که اگر آنست که در سابق علم الهی مقرر شده که بعد ازین فدا
بر شما حلال باشد شما را عذاب کردی وجبائی گفته که مراد بکتاب قرآنست یعنی اگر
کتاب خدا در میان شما نمیبود که سبب امنیت بندگانست از عذاب شما را عذاب
میکرد صاحب کنز العرفان فرموده که این کلام محتمل دو معنی دیگر هست یکی آنکه اگرنه
در حکم او سبقت گرفته که امت محمد در دنیا معذب نشوند بر معصیت همچنانکه
امم سابقه بآن معذب میشدند شما را عذاب میکرد باخذ فدا دوم آنکه اگرنه
آن بودی که بر خطایا در اجتهاد مواخذه نکردی شما را باین اجتهاد خطا
عذاب فرمودی وبیان خطای ایشان آن بود که گفتند مصلحت نیست در
قتل اساری بجهت رجای اسلام از ایشان واخذ فدا جهت مصلحت مسلمانان زیرا که
اکثر ایشان فقیر بودند ومرکوبی ندارند وشکی نبود در آنکه مصلحت مسلمانان جزئیه
بود واثخان در ارض مصلحت کلیه پس در حین تعارض هر دو کلیه اولی باشد
همچنانکه هرگاه آکله در عضو واقع شود واجب است قطع آن تا تعدی بهمه بدن
نکند وهمچنین اگر اصحاب فدا نگرفتندی واثخان ایشان کردندی دو واحد

هفتاد کس از ایشان کشته شدندی که بعد جماعتی بودند که اخذ فدیه از ایشان کرده
بودند و شبهه نیست در انکه خطاب بانکسانیست که اخذ فدا کردند نه حضرت رسا
لت بجهت عصمت او از خطا و کراهت او از فدا چنانکه منقول شد و بلکی بر آنست که ا
جلاء صحابه نیز از اخذ فدا بری بودند و غیر ایشان درین رغبت کرده بودند
که ضعفای اسلام بودند و چون عصمت و عدم اجتهاد حضرت رسالت ص ببراهین
واضح ثابت شده پس قول جبائی که حضرت درین باب اجتهاد نمود و در ان خطا
کرده غیر متوجه باشد و مرویست که بعد از نزول این آیت که متضمن نهی است
و عتاب از اخذ فدا اصحاب هراسان شده از فدیه دست باز کشیدند و کرد آن
نکشتند حق تعالی آیت فرستاد که فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ پس بخورید آنچه غنیمت
کرفتید از فدیه چه آن از جمله غنایم است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنی حلال و پاک و کویند
ایشان بعد از عتاب بر اخذ فدا از غنایم دست باز داشتند تا مبادا که ان نیز
مرضی الهی نبوده باشد حق تعالی فرمود که در غنایم تصرف کنید که بر شما حلالست
و فا برای تسبیب است و سبب محذوف تقدیره ابیحت لکم الغنایم فکلوا
یعنی غنایم را بر شما حلال کردانیدم پس بخورید انرا و حلالا حالست از مغنوم یا
صفت مصدر محذوفست ای اکلا حلالا طیبا و فایده این قید ازاحت الحیر
تیست که در نفوس ایشان خطور کرده بود از کراهت یا حرمت آن بسبب
معاتبه در اخذ فدیه و کسی که دعوی میکند که امر وارد بعد از حظر از برای
اباحت است متثبت است بمانند این آیه و در کنز مذکورست که مراد بغنیمت
درین آیت فداست زیرا که کلام در آنست و نزد بعضی آنست که فدا عوض
نفس است پس غیر غنیمت باشد و اصح قول اولست و فایده خلاف در
وجوب خمس و عدم آنست و فرق نیست میان حلال و مباح الا انست که مباح
مسبوق نیست بحظر بخلاف حلال چه اشتقاق حلال از حل العقد است پس چون
که غنایم بر امم سالفه محرم بود ازینجهت فرمود که حلالا طیبا و مباح ماخوذست
از باحت الدار و سعتها پس معنی مباح موسع فیه است و طیب هر چیزیست
که موافق طبع باشد و من در مما برای تبعیض و اکر ذکر من نمیکرد موهم تحریم انتفا

عات باقیه بود وبخصیص الکل بجهت آنست که اعظم انتفاعاتست واتقوا الله و بتر
سید از خدا در مخالفت وی بعد ازین ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است
پس ذنب شما را بآب مغفرت بشوید رحیم مهربانست که مباح کرد آنچه از کفار
اخذ کرده اید و بر امم دیگر حرام بود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مرویست که فضلت علی الانبیاء بخمس بعثت الی الکافه واحل لی المغنم ونصرت بالر
عب وجعلت الی الارض مسجدا وطهورا وخصصت بالشفاعة یعنی مرا تفضیل
دادند بر جمیع پیغمبران به پنج چیز که آنرا بهیچ پیغمبری نداده اند پس از من یکی آنکه
مبعوث شدم بر جمیع مکلفان از جن وانس دوم غنیمت را برای من حلال کرد
ه اند بخلاف پیغمبران که آنرا در جائی مینهادند و آتشی می آمد و آنرا میخورد سیوم
ترس را در دل دشمنان من انداختند تا آنکه هر جا که میروم یکماهه ترس از پیش
من رود چهارم زمین را مسجد طهور من ساختند تا هر جا که رسم نماز گذارم و
اگر آب نیابم تیمم کنم وهیچ پیغمبر را درست نبود مگر در محراب پنجم مخصوص
ساختند مرا بشفاعت امت مرویست که عباس چون بعد از دادن فدا بشرف
اسلام مشرف شد آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده قل لمن فی
ایدیکم بگو مر آنکسان را که در دست شما اند من الاسری از اسیران ان یعلم
الله اگر داند خدای وبیند فی قلوبکم در دلهای شما خیرا نیکوئی از ایمان
واخلاص یؤتکم بدهد شما را خیرا مما اخذ منکم بهتر از آنچه فرا گرفته
اند از شما یعنی زری که برای فدا داده اید ویغفر لکم و بیامرزد شما را
والله غفور وخدای آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع
شده است رحیم مهربانست که شما را توفیق اسلام داده و رده اند که
عباس فرمود که خدای تعالی مرا وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من
گرفته اند بمن دهند بدین وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من
به بیست هزار دینار تجارت میکنند وسقایه زمزم بمن داد که از همه اموال عرب
دوستر دارم و وعده دوم مغفرتست امید وارم که بدان نیز وفا کند ومرا
بیامرزد چه او کریمست و در وعده کریم خلاف نیست و در روایتی آمده

که عباس در اول حال پنهان اظهار اسلام کرد تا فدیه ندهد و در دل کافر بود
بعد از اظهار اسلام گفت یا رسول الله دستوری باشد تا بروم وام الفضل و کو
دکان را بیارم حضرت فرمود که برو چون از مدینه بیرون آمد در دل قصد کرد
که بمکه رود و آنجا مقام کند و طریق کفر از دست ندهد جبرئیل آمد و رسول را
از سر عباس خبر داد رسول کس فرستاد و او را باز آورد چون جبرئیل
نزد پیغمبر آمد فرمود ای عباس چون بفلان جا رسیدی قصد کردی که بفلان
جا روی و باز بمدینه نیائی محبوس باشی تا باعتقاد صحیح ایمان آری یا
فدیه بدهی عباس دیگر باره اندیشه کرد که آن سری بود میان من و ام
الفضل و این نیز سریست میان من و خدای و غیر از خدای کسی مطلع
بر اسرار ضمایر نباشد البته محمد این سخن را از نزد خدای میگوید پس بقصد
تمام ایمان آورد مرویست که هشتاد هزار دینار از مال بحرین نزد پیغمبر آوردند
آنحضرت وضوی نماز ظهر گرفته بود بنماز مشغول شد تا تفریق آن کرد عباس را
گفت که آنچه میخواهی ازین قبض کن عباس آنچه قادر بر حمل آن بود برداشت و گفت
هذا خیر مما اخذ منی وارجو المغفرة پس در باب اسیران که فدیه از ایشان گرفته
بودند فرمود که وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند این اسیران خِيَانَتَكَ خیانت
کردن با تو بنقض عهد و مظاهره با دشمنان دین فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ پس بدر
ستی که خیانت کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین بکفر و نقض میثاق ما
خود بجعل یا بیرون آمدن با کفار ببدر و کارزار کردن با شما فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ
پس توانائی داد ترا بدیشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد ازین نیز
ممکنست که ترا ممکن گرداند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بحال بندگان حَكِيمٌ حکم
کننده یا عالم بر احوال ایشان بعد از آن ختم سوره میفرماید با یجاب موالات مؤمنان و
قطع موالات کافران و میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورد
ند وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و هجرت کردند بدوستی خدای و رسول از وطنهای خویش
وَجَاهَدُوا و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان
صرف نمودند وَأَنْفُسِهِمْ و نفسهای خویش که مباشر قتال شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ

در

در راه خدا یعنی در طاعت او و اعزاز دین او و اعلای کلمهٔ او و ایشان قوم مهاجرانند
وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه جای دادند مهاجرانرا وَنَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسا
لت را مراد گروه انصارند أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ آن گروه بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند ابن عباس و حسن و قتاده و سدی و مجاهد گفته
اند که مراد تولی است در میراث چه در مبدء کار حکم چنان بود که مهاجر و انصار بسبب
هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گرفتندی نه اقارب و بعد از آن منسوخ شد بآیهٔ و اولوا
الارحام بعضهم اولی ببعض و از باقر علیه السلام مرویست که میان هر دو کس که مواخاة
بودی میراث از هم گرفتندی و یا مراد او لتولیه است بنصرت و مظاهرت وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکردند مَا لَكُمْ
نیست شما را مِنْ وَلَايَتِهِمْ از تولی ایشان در میراث مِنْ شَيْءٍ
هیچ چیز حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت میکنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ
و اگر مؤمنان غیر مهاجر نصرت کنند از شما فِي الدِّينِ در کار دین یعنی اگر
میان ایشان و کفار نیز مقاتله شد از شما یاری طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس
بر شما واجبست یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ مگر بر گروهی مشرکان
که باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان مِيثَاقٌ عهدی و پیمانی یعنی
نقض عهود و معاهده مکنید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا بآنچه شما میکنید
از وفای عهد و نقض آن بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه
کافر شدند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگر
ند در مظاهرت و معاونت و یا در میراث إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرمودیم
از پیوستگی با یکدیگر و تعاون دوستی با هم و قطع علایق میان شما و میان کفار
تَكُنْ فِتْنَةٌ حاصل میشود فتنه و چه فتنه فِي الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ
كَبِيرٌ و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر دوست یکدیگر نباشند و یاری هم نکنند
مهم ایشان روی بخمول نهد و اهل کفر ظهور کنند و فسادی و فتنهٔ از این بزرگ
تر نتواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید
فرمود دیگر باره از پاداش هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید که

وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه کرویدند بخدا ورسول وَهَاجَرُوا وهجرت کردند
وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وجهاد کردند در راه دین خدا وطاعت او وَالَّذِينَ
آوَوا وآنانکه بعد از تصدیق وتسلیم جای دادند اهل هجرت را وَنَصَرُوا
ویاری کردند مر پیغمبر را در قتال مشرکان أُولَئِكَ آن کروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ
ایشانند کروندکان حَقًّا براستی وجون تقسیم مومنان فرمود به قسم بعد
ازان بیان نمود کروندکان حقا براستی وجون تقسیم مومنان که کاملان در ایمان آنا
نانند که تحقیق ایمان خود کرده باشند بتحصیل مقتضای آن از هجرت وجهاد وبذل مال و
نصرت حق در ودر عقب آن بیان یاداش آن میکند بقوله لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانرا
ست امرزش از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وروزی نیکوی بی رنج ومنت وخوف
نقص وفوت وبدون شوب تنغیص وبعد ازان ملحق میکرداند بایشان
درین اجر کسانی مقسم شد از بسمت ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه ایمان
آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا وهجرت کردند
جون ابو بصیر وابو جندل وغیر ایشان وَجَاهَدُوا وجهاد کردند مَعَكُمْ
با شما یعنی مدد شما شدند در کارزار با کفار فَأُولَئِكَ پس آن کروه
مِنْكُمْ از جمله شما اند که مهاجر وانصار ند یعنی لاحقان وسابقان یکی اند در
ایمان وهجرت وجهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ وخداوندان خویشیهای
یعنی اقربا بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلَى بِبَعْضٍ سزاوارترند ببعضی
در میراث کرفتن از کسانی که میان ایشان مواخاة واقع شده از مهاجر
وانصار فِي كِتَابِ اللَّهِ در کتاب خدای یا در لوح محفوظ یا در قران این آیت
ناسخ حکم جماعتی است که بسبب مظاهرت وهجرت ونصرت میراث میکر
فتند ودرین دلالتست برانکه هر که اقرب بمیت است در نسبت اولا بارست
خواه انکه صاحب سهم باشد یا نه وخواه که عصبه باشد وکسانی که قایلند بتوریث
ذوی الارحام اصحاب فرایض وعصبه را ازان آیه استثنا میکنند واین خلاف
ظاهرست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز [illegible] مواریث با حکمت
در اعتبار نسبت هجرت ونصرت ومظاهرت اولا واعتبار رحم وقرابت ثانیا

اعلم

بیّم دانات ... فتح ... بدکان بدانکه علما را اختلافست که حکم هجرت بعد از فتح مکه باقیست یا نه ... گفته اند که امروز هجرت نیست لقوله نعم لا هجرة بعد الفتح وصحیح آنست که حکم آن بر جاست وثواب آن مر کسی را که در دار الحرب ایمان آرد وخان و مال واسباب واملاک را بگذارد وبرای اسلام آید مانند ثواب کسانی باشد که از مکه بمدینه با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مهاجرت کردند واما قوله علیه السلام که لا هجرة بعد الفتح مخصوص است بهجرت از مکه بمدینه یعنی چون اهل مکه اسلام آوردند پس از انجا هجرت بمدینه نداشته باشد واگر از انجا بمدینه آیند بر وجه اختیار بوده باشد نه کراهت واجبار مانند شخصی که در هر بلده سرائی داشته باشد از انجا بجای دیگر نقل کند وبدانکه این سوره بیشتر در غزوات بدر نزول آمده در هفدهم ماه رمضان هیجده ماه از هجرت رفته بود والحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد واله الطاهرین تمت

المجلدة الثانیه من المجلدات الخمس

من تفسیر منهج الصادقین

فی الزام المخالفین

علی ید عبد الضعیف

النحیف مذنب

العاصی حاجی

محمد ابن

محمد مومن روز پنجشنبه

بتاریخ چهاردهم

شهر ربیع الاول

سنه ۱۰۵۱

[illegible]



